[illegible]

۷۱۵۴

[illegible]

گنج بادآورد

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حکمت الهی ترکیب هیولای انسانیت که نقد روائی او نفس روان است و موقوفش محک تجربه
و معیار امتحان هرچند گنج را نسبت بمثل عام در زیر خاک روانه ثابت است خاصانرا ازین گنج هستی نیز از موت
تام الحق گنج شایگان که بدست هر منعم و مفلس رایگان افتد ازین گنج نمودی بیش نیست و نخواهد بود پس سپاس
این نعمت و شناس این موهبت خرد را سپاس با سپاس کرامت کرده قیاس معرفت هرگاه دامن گیر اندیشه
گردد که نفس چیست گنج بادآورد را بآن توان سنجید بجزر و مد دریا نسبت دهند چه گوهر را جز دریا گنجی نباشد
و مراد از آن انفس و آفاق است که با همه یگانگی بکمال شناسائی آنچه اندیش اندیشه ام بجای است اگر بجا گفته شود
کاریست دراز کار روح و جسم را که باهم ارتباط خاص است چه توان گفت امراض و علل را نسبت بروح
توان کرد یا بجسم اگر جسم را از آمیزش روح محنتی عارض گردد روح در حقیقت محض وجوهر بسیط نبود و اگر
روح را از مخالطت جسم المی طاری شود نه بسیط بود و نه مجرد در این مقدمه عقل را یارای گفتار نیست ایجاز
که عبارت عین اشارت و اشارت محض عبارت است مؤلفه کمال آدمی در حق شناسیست ۞ ورنه بشناسیی
ناسپاسیست ۞ مزاج هشتگانه را ترتیب داده ارواح و اجساد را بحل و عقد بثبوت و صعود اوج مدارج کمال و ذات
معالی بخشد قبض و بسط طبیعت را که اصل مزاج انسانیت از منضج و مسهل و منفخ و غیره گاهی با بارجات مسهله و گاهی
بمطبوخات معجون علاج کرد و بقای ادویه را بمشک و همراه اخلاق و ابدال آنرا بتهذیب که جگر بکار آن صوری و معنوی را
بدان حجت تمام است بهوب اوراق گشت او زآن و مکمیل شریعت راسخ از برای نظام عالم کون و فساد و تربیت
و داد اقراص عنبر و مه و گوهرهای خورشید را بگرمی و بسردی جهت علیلان مزاج گرم و سرد بر روی کار آورد و سکنجبین زهر
و شراب وحدت را صفرا شکن ناموس و سوداء افزای همت ساخت تو بهار را زا لعواغ و مفاصل جشمها جهت دفع

سرگرانیهای نخوت معالجت فرمود زخم معاصی و ناسور خطا مندی و بثور جهل را بمرهم مغفرت و ضماد رحمت
و ذرور کرامت تدبیر شفا کرد بر روی معرفت داغ کلف بی نیازی و بر سینه شناخت بهق استغنا پدید آورد
و انرا ابتلای صندل حیرت و ضماد بلغم حسرت زایل ساخت و دفع دانش را بعطوسات اندیشه صادق و سعوطات
رای صائب والغالج معانی و مشمومات ادراک حال ترتیب بخشید تا برّد فضول اخلاط مرطوبه مزیل سوداء بود و مسکنات
توبه و تقوی و مبهیات اسراف شهوة را بمفرح امید لا تقنطوا من رحمة الله و معجون بیم ان الله لا یحب المسرفین تدبیر صحت فرموده
مدرات حیض زال فلک را از قرص ماه و نقوع فلق و حابسات شراب اخضر و شیاف شهاب و ایم گرد و اکحال منه
جلاء و آبی آبه آرزنم از بهر اطفای حرارت جهل و تهور تیزی مفید از زاینه داشت ماء الاصول اصل معرفه و ماء الجبن
حکمت و ماء الورد سعادت و تخم البزور آدمیت بجهت استقامت طبع در اد را که معانی باز و باد قوت منفکره
و مدرکه حاسه مرتب گردانید تسهیل ولادت عروسان چمن را در بهاران نسبت برگ و شکوفه و اثمار مرحمت کرد
شوره زمین جهل را باعتبار مقعدات نباتات شجره ملعونه بهم رسید بکمال التفات از فیض عام باز داشت مسهلات
حل عقد کاهی ابرار باران گاهی و بکاه گیاه معالجت فرمود که هریک با وجود نقص کمال پذیرفت فلزات را از تبدیل
لون و مزاج بعملهای مختلف بر روی کار آورد که بطبیعت کواکب سبعه دونی و اعلا وخسیس شریف و عامی عالم و بی هنری
هنرمند گردد شاهد جهان را بصفت مشاطگی از حنا و وسمه و غازه و خضاب شفق شام و سپیده صبح تکلی و تحلی بیاراست
فلک را بمسمنات و زمین را بمجففات پرورش داد تا دانش و جهل را نظیری بود اعمال صنایع متلون را کیب زوری
عاقبان کرد که وسیله معاش دانند از انجاست که حضرت مسیح صلوات الله علی نبینا و علیه در الوان اعجاز سعی تام
نموده و بنور طبیعت بشریت گاهی لعل و گاهی زمرد و گاهی یاقوت و گاهی الماس ساخت و حجت آن با امت
او هنوز در انبساط آن پیداست که این عملها را بکار دارند زهرهای ناگوار را که گیجی دل و وقوع بکارهای فاسد انگیزند
و حرارت غریزی بدان منطفی سازند یا و زهرهای موافق آن زیره که دوستانه با طبیعت سرکنند و آتش روح را برافروزند
و از شر مسمومات نگاه دارند جل شانه و عم احسانه مؤلفه ذات او از هرچه گویم برتر است ۞ عارفانرا این سخن تاج سر است
۞ ملک و علم او با شد محیط ۞ او منزه از مرکب وز بسیط ۞ او سراسر هستی آمد ما عدم ۞ در رهش پس مانده چون نقش قدم ۞
ذات او بیرون ز بسیار و کم است ۞ هرکه اینجا بی زبان شد اعلم است ۞ در کمالش گر خرد بیگانه است ۞ عقل چون صاحبغرض دیوانه است ۞
حیرت اندر حیرتست اینجا دلیل ۞ عقل کل اینجاست بیچاره و علیل ۞ ذات او نه جوهر است و نه عرض ۞ فکر در وی ناقص آمد چون غرض ۞
عارفی عامل که ره جستش شاد و باد ۞ گفت از من بر عزیزان یاد باد ۞ فاش نی باشد مقال اهل حال ۞ چون بجنبد لب کند روز لال ۞
پس کمال عارفان بیهوشی است ۞ در ره اش در سر از سر گوشی است ۞ اندرین ره چون زبان رد در است ۞ از زبان آید و اندیشه تر است ۞
کنه او خورشید و درک ما سها ۞ ما کی و وصف ذات او کجا ۞ انچه از کنهش نصیب ما بود ۞ نم المثل در کوزه چون دریا بود ۞

چون بهمیر ما عرفنا گفته است ؛ هر که دانم کفت چه گفته است ؛ و مخبر صادق هادی ناطق خاتم انبیا سرور اصفیا ابو القاسم محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و عترته و سلم تسلیما کثیرا در باعی احمد که تنش حکمت بردانا شد ؛ یک پرتو او یوسف کنعان شد ؛
افلاطون چو کرد دانش از دامن خویش ؛ آینه فیلسوف یونانی شد ؛ آن طبیب امراض علل باطن و ظاهر و خبیر
ادیان و ملل بادی و حاضر در شرافت علم عظیم الرتبه کثیر المنفعه طب که درک کیفیت ارواح واجب و کشف حقیقت
ابدان و اشخاص را بهین سرمایه است خبر داده که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان ؛ بر هیچ صحیح و علیل فواید و منافع
این فن نجسته پوشیده نیست بچشم عبرت اگر در سر ابدان و در فر ادیان نظر کنند جز نقطه پیش نیست که تفرقه جمع مردم
صورت بهم است و علم ابدان را بر ادیان مقدم داشت چه پیداست که اگر حفظ صحت نباشد ادیان از راه استقامت بهم رسید
و بی استقامت هر چه روی دهد جز بیهوده و شک بی یقین و کفر بی اسلام و روز بی شب و گرم بی سرد و رطب بی یابس
بود پس اعتدال مزاج بهترین طبایع باشد اگرچه از حکمای یونان و پزشکان هند در این فن دفاتر بسیار نسبت تجربه و قیاس
جمع کرده اند در این عهد که کار دانش و جهل و سرمایه جهل دانش شده بود دفراهم آرنده این گنج دانش امان الله المخاطب
بخان زمان فیروز جنگ ابن مهابت خان خان خانان بهادر سپه سالار سید محمود الحسینی بطبع تجربه کرین و همت قیاس آفرین
آنچه از آثار و عقاقیر باستانیان و تجربه کاران حال بکار رسانیده و بی اثر بسبب دعلاجات از مرکبات هر چه بهم رسید در این
دفتر که نمونه نسخه صنع الهی است مدون ساخت هر چند مرکب بی بسیط نیست خواست که مرکب مجمل بسیط باشد توفیق
ایزدی شامل و کفیل سعی حاصل بود که انجمن دفتر که دستور العلاج دار الشفای اهل عنایت ترتیب داد ایزد تعالی این نگارستان
صورت و نگارستان معنی را در نظر قبول فرمان روای اقلیم سلطنت و کیتاری ناموس خاندان جهانبانی و جهانداری
خورشید طلعت بهرام صولت برجیس سعادت کیوان منزلت مشتری علم عطارد قلم ناهید عشرت قمر رکاب فلک جناب
انجم سپاه گردون بارگاه آنکه بهرام شرر را در سنگ یاقوت تر سازد و علم او قطره را در صدف گوهر ثمین کند با وجود
او بخشش آفتاب دست تهی را ماند با عزم او آسمان سپاس زمین خواند تیغ او ابیست کو هر موج عالم گرد است او
آفتابیست فیض گستر منت پذیر دانش او ما عقل اول طفل ابجد خوان جود او را چشم مهر و ماه بر افقان خیرش آیینه دار
عالم غیب کشف ترجمان صحیفه لاریب چشم او بر روی جهان بی نگاه عبرت باز نه سخن او با خلق بدون حکمت بی اندازه
کشاد او بی است و بست او بی کشاد و دل بسته او بنده و آزاد منسه آرای سریر کورکانیه فروغ بخش عالی دودمان صاحبقران
المؤلف آنکه عدالت بخود و در جهان ؛ شاه جهان ثانی صاحب قران ؛ عادل و دانا دل دارا شکوه ؛ در قدرت چیلا بر کاه است کوه ؛
دیده نبیند چو تو شاه شجاع ؛ حفظ تو کرد است اجل را وداع ؛ همت تو عقل فلاطون فریب ؛ دانش تو دولت اورنگ زیب ؛
دست تو آیینه اعلا است داد ؛ جود تر مغوبت بخشد مراد ؛ تهمت اندیشه پا سس تو تا ؛ برد سوی چشمه نسیم صبا ؛
گفت در این دور با نیکو نهنگ ؛ آمده همی نه بخشاب و درنگ ؛ گرچه در این دایره از دیر گاه ؛ ذات شهان آمده ظل آله ؛

ذات

ذات قوت لیته شاهی بود ؛ سایه تو نور الهی بود ؛ جسم تو روحیست سبکتر ز جان ؛ تاج سر حکمت یونانیان ؛
در مطب عدل تو سقراط جود ؛ حکمت خود راید و عالم نمود ؛ داده شفا انفس و آفاق را ؛ زهر و بهد نشاء تریاق را ؛
پیش حکیم کرمت صبح و شام ؛ بوذر و بقراط و ارسطو غلام ؛ با همه دانش نظر بو علیا ؛ پیش شکوه تو بفکر جلیا ؛
بس که سر سهیم شد آن تمام ؛ بوی گل آرد پی دفع زکام ؛ عقل تو از پاس سقمونیا ؛ میکند اسهال کبد را دوا ؛
گر نه معالج شود ایام را ؛ شهد شود زهر بلا کام را ؛ دانش سقراط چو گردد سقیم ؛ حفظ تو اش از ره علم قدیم ؛
چون سر سبابه بشریان نهد ؛ بر تن او منت صد جان نهد ؛ هر که بمدح این در اندیشه سفت ؛ آمد و شایسته او وصف تو گفت ؛
همتش ار سلسله جنبان شود ؛ مور تواند که سلیمان شود ؛ ابو المظفر شهاب الدین محمد شاه جهان صاحبقران ثانی ابد الله دولته و ادام
که رقوم اسرار دقیق و نقوش مسایل تحقیق بر صفحه صحیفه جان و جنان معتقدان صادق و مسترشدان هم مشرب و موافق
بیکانه منظور و مقبول و آزاد بنده وجوده و این دفتر شکرف را گنج بادآورد صاحب قرانی موسوم گردانید و مشتمل
بر مفتاح و سه گنجور و طلسمی ساخت مفتاح در ذکر بعضی از فاتحات که لازمه آغاز این گنج شایگان است و آن محتوی است
بر شانزده فتح فتح اول در بیان اسامی کتبی که تراکیب این کتاب از آنها مستنبط گردیده اند فتح دوم در تعریف غذا
و دوا و سم فتح سوم در التقاط و اذخار ادویه فتح چهارم در مزاج و درجات ادویه فتح پنجم در صنف مقادیر دوا فتح ششم
در امتحانات دوا فتح هفتم در صنایع ادویه واجب و در این فتح منظوریست بر نه صنعت ~~صنعت اول~~ صنعت اول در تنقیه ادویه صنعت
دوم در ترتیب ادویه صنعت سیم در قتل اجساد صنعت چهارم در غسل احجار صنعت پنجم در سحق و بریان کردن اجساد و ابزار
صنعت ششم در استخراج اجساد صنعت هفتم در سحق و صلابه صنعت هشتم در حل اجساد صنعت نهم در تنقیه مغشوشات ~~صنعت~~ فتح هشتم
در کیفیت ترکیب و استعمال ادویه فتح نهم در دریافتن درجه ادویه مرکبه فتح دهم در اوزان و اکیال فتح یازدهم
در قدر شربت فتح دوازدهم در مصلحات و ابدال ادویه فتح سیزدهم در اعمار و بقای ادویه فتح چهاردهم در تحقیق اعراب
ادویه و ذکر اسامی ادویه بزبان فارسی و هندی فتح پانزدهم در بیان معانی بعضی اسامی ترکیب و غیره فتح شانزدهم
در بیان ادویه مفرده که مسکر و مغیر و مخدر گنجور اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و مرکبه که مخصوص‌اند برای بعضی
از امراض اجمالا و تفصیلا و این گنجور مشتمل است بر هشت نقد نقد اول در ذکر برخی ادویه مفرده و مرکبه
بر وفق امراض اجمالا نقد دوم در ذکر مرکباتی که برای بعضی از بیماریها خاص‌اند و این نقد مشتمل است بر نه عقد
عقد اول در داروهای امراض چشم از شیاف و اکحال و ذرورات و اکسیر چینات عقد دوم در عطوسات
و سعوطات و نفوخات و مشمومات و لخالخ و فتولات که به بینی تعلق دارد عقد سیم در ادویه فم عقد چهارم
در سنونات عقد پنجم در غراغر و مضامض عقد ششم در قطورات عقد هفتم دافع بوی بغل عقد هشتم دافع بواسیر عقد نهم
~~هشتم~~ دافع نواصیر نقد سیم از گنجور اول در استفراغات و در وی نه عقد است عقد اول القذف سیم

کنوز اول در منضجات عقد دوم در مطبوخات عقد سیم در منقیات عقد چهارم در مسهلات عقد پنجم در مدرات
عقد ششم در مخلطات عقد هفتم در شیافات و حمولات و فتولات عقد هشتم در حقنه عقد نهم دافع دیدان
و حیات نقد چهارم از کنوز اول در حابسات و در این چهار عقد است عقد اول از نقد چهارم کنوز اول در حابسات قی
عقد دوم در حابسات بطن عقد سیم در حابسات عرق عقد چهارم در حابسات بول عقد پنجم از کنوز اول در
زینت و خضابات و کلف و سمنات و مهزلات و کندن او از بسته و بیدار و بخواب داشتن و این نقد مشتمل است
بر نه عقد عقد اول از نقد پنجم کنوز اول در مطولات و انبات و قلع شعر عقد دوم در خضابات مسودات و کلفهای شعر
عقد سیم در مبیضات شعر عقد چهارم در خضاب دست و پا عقد پنجم در مقویات حافظه عقد ششم در سمنات عقد هفتم
در مهزلات عقد هشتم در کندن آواز بسته عقد نهم بیدار و بخواب داشتن نقد ششم از کنوز اول در مهیجات
و مقویات قضیب و جماع و در این نقد شش عقد است عقد اول از نقد ششم کنوز اول در مهیجات عقد دوم در مقویات
قضیب عقد سیم در مطولات قضیب عقد چهارم در منعظات و ملذذات عقد پنجم در ممسکات عقد ششم در دفع و عقد
شهوت رجال و نساء نقد هفتم از کنوز اول در آنچه مخصوص است بزنان و در این نقد دوازده عقد است عقد اول از نقد
هفتم کنوز اول در محبلات عقد دوم در اعانت محبلات به پسر و دختر و آبستن و عقیمه عقد سیم در مسقطات حمل و بچه مرده عقد
چهارم در تسهیل ولادت عقد پنجم در معقمات عقد ششم در منزلات منی عقد هفتم در مضیقات و مبکرات فرج عقد هشتم
در مدرات حیض عقد نهم در حابسات حیض عقد دهم در اعتدال و ایستاده ماندن و کوچک بودن پستان عقد یازدهم در تزید
لبن عقد دوازدهم در قطع شهوة طین و شهوت جماع عقد هشتم از کنوز اول در علاج نهش افاعی و عقارب و گزیدن
جانوران زهرناک و موذیات و دافع سموم و علاج زخم تیر و تیغ و تفنگ و غیر آن و طرد و کشتن و گرفتن جانوران
زهرناک و این نقد مشتمل است بر پنج عقد عقد اول از نقد هشتم کنوز اول در علاج گزیدن جانوران زهرناک عقد دوم
دواهای دافع سمیات عقد سیم در علاج زخم تیر و تیغ و تفنگ و غیر آن عقد چهارم در طرد جانوران زهرناک عقد پنجم
در زهرهای آنها و کشتن مرغان و قید جانوران زهرناک کنوز دوم در ذکر تراکیب عظیمه از تریاقات و افیونیات
و معاجین و مفرحات و جوارشات و لعوقات و اقراص و سفوفات و اشربه و سکنجبینات و ادهان و مایات و آنچه
مناسب قرابادین است و این کنوز نیز مشتمل است بر هشت نقد نقد اول از کنوز دوم در معاجین و این نقد مشتمل است
بر دوازده عقد عقد اول از نقد اول کنوز دوم در تریاقات و افیونیات عقد دوم در دوائات عقد سیم در معاجین
عقد چهارم در مفرحات عقد پنجم در جوارشات عقد ششم در اطریفلات عقد هفتم در اقراص عقد هشتم در حبوب
و بنادق و گولیها عقد نهم در لعوقات عقد دهم در سفوفات و چولان و پهکی عقد یازدهم در خوردن باد زهر و چوب
چینی و تنباکو و چای و قهوه و بنگ عقد دوازدهم در مصنوعات نقد دوم از کنوز دوم در مرکبات حکمای هند و در این
نقد

۴
نقد پنج عقد است عقد اول از نقد کنوز دوم در خواص بعضی دواهای هندی عقد دوم در مرکبات حکمای هندی عقد سیم
در اصلاح سمیات و اکل آن عقد چهارم مرکباتی که برس موسوم اند عقد پنجم مرکباتی که موسوم اند برسائن نقد سیم
از کنوز دوم در قتل و اکل سیماب و دواهای سیمابی و در این نقد سه عقد است عقد اول از نقد سیوم کنوز دوم در قتل
و اکل سیماب عقد دوم در دواهای سیمابی از اطلیه و اضمده عقد سیم در کشته و عقد زیبق نقد چهارم از کنوز دوم در
اشربه و سکنجبینات و ربیات و مربیات و این در یک نقد است بر چهار عقد عقد اول از نقد چهارم کنوز دوم در اشربه
عقد دوم در سکنجبینات و گلقند و گل انگبین عقد سیم در ربات عقد چهارم در مربیات نقد پنجم از کنوز دوم
در میاه و در این نقد نه عقد است عقد اول از نقد پنجم کنوز دوم در عرقهای دوائی و کیف و غیر آن عقد دوم در [?]
مثل می به و عرقهایی که در وی داخل بود عقد سیم در ماء الاصول و البزور و الاثمار عقد چهارم در ماء الجبن و ماء اللحم و ماء
العسل عقد پنجم در آنکه مهاء سرکها و صحبها عقد ششم در نقوعات عقد هفتم در فقاع عقد هشتم در تیز آبها عقد نهم در البان
نقد ششم از کنوز دوم در اطلیه و ضمادات و مراهم و قیروطیات و ذرورات و خشکه ارد و فاتمات و این نقد مشتمل است
قیروطیات
بر پنج عقد عقد اول از نقد ششم کنوز دوم در اطلیه عقد دوم در ضمادات عقد سیم در مراهم عقد چهارم در قیروطیات
عقد پنجم در ذرورات و خشکه ارد و فاتمات نقد هفتم از کنوز دوم در ادهان و این نقد مشتمل است بر دو عقد عقد اول
از نقد هفتم کنوز دوم در ادهان عقد دوم در تیلهای حکمای هندوستان نقد هشتم از کنوز دوم در انکبابات
و کمادات و نطولات و بخورات و آبزنات و پاشوبها و غسولات و ابتنه و این نقد منطوی است بر هفت عقد
عقد اول از نقد هشتم کنوز دوم در انکبابات عقد دوم در کمادات عقد سیم در نطولات عقد چهارم در بخورات عقد پنجم
در آبزنات عقد ششم در پاشوبها عقد هفتم در غسولات و ابتنه کنوز سیم در ذکر عطریات و اغذیه و حلواها و اچار
و نمکها و کهارها و ساختن سموم و بیهوش داروها و این کنوز مشتمل است بر شش نقد نقد اول از کنوز سیم در عطریات و خوش
بوها و در این دو عقد است عقد اول از نقد اول کنوز سیم در عطریات عقد دوم در خوشبو کردن آب نقد دوم
از کنوز سیم در طبخ اغذیه و مزورات و در این نقد دو عقد است عقد اول از نقد دوم کنوز سیم در اغذیه و مزورات
بیماران عقد دوم در غذاهای اصحا نقد سیم از کنوز سیم در طبخ حلواها نقد چهارم از کنوز سیم در ساختن اچارها از سرکه و تیل
نقد پنجم از کنوز سیم در نمکها و کهارها نقد ششم از کنوز سیم در ساختن سموم و بیهوش داروها و این نقد منعقد است
بدو عقد عقد اول از نقد ششم کنوز سیم در ساختن سموم عقد دوم در بیهوش داروها خاتمه در بعضی اعمال و صنایع ممکنه متفرقه
و این خاتمه منقسم است بر هژده عمل عمل اول در کیمیا و صنایع فلزات و در این عمل هشت صنعت است
صنعت اول از عمل اول در تعریف علم کیمیا صنعت دوم در بیان معرفت اجزاء کیمیا و استادان آنها و انواع هر یک از آنها
معدنی و نباتی و حیوانی و مقدار آنها صنعت سیم در بیان اصطلاحات و لغات و اعمال آلات کیمیا و بعضی تدابیر آن

صنعت چهارم در علم خواص و طبیعت اشیا کیمیا و هر کدام منسوب بیکی از ستارهای سبعه و چگونگی آمیزش یکدیگر و از محبت یکدیگر بهم رسیدن آب و دیگر وطرح کردن اکسیر و بعضی جزئیات دیگر صنعت پنجم در جنایز و مهرهای حکمت صنعت ششم در علم وقت و ساعات کیمیا صنعت هفتم در قیام الفار ساختن و اکسیر و جوهرها مشتمل بر سه فصل فصل اول در قیام ساختن آب و فصل دوم در ساختن اکسیر مشتمل بر دو قسم قسم اول در اکسیر شمسی قسم دوم در اکسیر قمری فصل سیم در جوهرها مشتمل بر دو قسم قسم اول در جوهره شمسی قسم دوم در جوهره قمری صنعت هشتم در اعمال بعضی فلزات عمل دوم در ترکیب مداد عمل سیم در حیلة الکتابت و ما یناسبها عمل چهارم در صنایع جواهر و احجار و رنگ و جلای آنها عمل پنجم در ساختن شمشیر فرنگ و اقسام آن عمل ششم در صباغی کاغذ و پارچه و رنگ عاج عمل هفتم در قلع آثار عمل هشتم در ساختن نوره و صابون عمل نهم در صنایع مینا و نگینها عمل دهم در شعبده و نیرنجات و قوت تکه و اعمال غریب از تجربهای بالینیات و ملاعب و صنایع و حیل عمل یازدهم در فلاحت عمل دوازدهم در عرضات عمل سیزدهم در حرکات و اذیت عمل چهاردهم در دوکا[illegible] و سرقه عمل پانزدهم در معزوزات و مجربات عمل شانزدهم در جنبیات عمل هفدهم در عداوت عمل هجدهم در صنایع آتش بازی و باروتیات رتبت بیست و نهم [illegible] الخیر و به الاستعانة والتکلان منبع کتب در ذکر بعضی از فواتح که لازمه آغاز این کنج شایگان است و آن محتویست بر هژده منبع منبع اول در بیان اسامی کتبی که ترکیب این کتاب از آنها مستنبط گردیده اند بدین تفصیل

مرکبات اختیارات بدیعی — مرکبات شفی — مرکبات اختیارات حکیم آمانیه — رساله در طباخی — رساله در اطعمه — مرکبات تبریزی — مجموعة الاطعمه

مرکبات جلالی — طب اسکندری — طب فارسی شیخ ابو علی سینا — مرکبات کتاب قانون و شرح العلاج

طب شفیعی — طب ابراهیم شاهی — رساله اوزان میر محمد مؤمن استرابادی — رساله ابدال و مصلحات

طب شمس الدین محمود کاشی — جواهر نامه — کتاب الصنایع — رساله چوب چینی حکیم عماد الدین محمود — رساله آتشک حکیم مذکور

مجموعه در علم طب — راحت الانسان — ریاض الادویه — مفتاح الدکاکین

کتاب حلوا — کتاب اچارها — قطب الحیوانات حکیم حیدر علی — مرکبات تالیف حیدری و تجارب او

ذخیره

ذخیره خوارزمشاهی — کامل الصناعه — کفایه منصوری — منصوری محمد زکریا — ینبوع — رساله خط

مجموعه شمسی — مرکبات کوتوالی — مجموعه ملکی — مجموعه حکمت — مفتاح الفقه — کتاب الاغذیه والاطعمه

امتحان الالفاظات — خلاصه کرد — تشریح کلابه آن — طب گوالیاری — طب فیروزشاهی — شفاء المرض

عین الحیواة — کتاب احوال الحکما — کتاب زینت الف — خلاصه الحیوان — خلاصه الحیواة — منافع الاشیا

منافع الادویه — کتاب حکمت — بحر المنافع — طب مناهج الانظار — حدود سنجری — خلاصه التجارب

صحاح الادویه ابن مؤلف — طب بهوج راج — طب راج مارند — طب جوک رتناولی — سسرت

الفاظ الادویه تالیف نور الدین محمد — میزان الطبایع — تحفه یحیی قطبشاهی — کامل بسیچی — ترویح الارواح — الفصح — حاوی صغیر

ام العلاج خان زمانیه — مفتوح الحدود خان زمانیه — عشره کامله خان زمانیه — قرابادین بدر الدین قلانسی

حاوی کبیر محمد زکریا — منتخب التجارب نور الدین محمد — تحفة السلاطین — سدیدی — جوامع الادویه

طب غیاثیه — اغراض — شرح اسباب و علامات — منهاج الادویه — اقسرائی شرح موجز — مرکبات حکیم جمال

مجربات حکیم سعد الله گیلانیه — مجربات حکیم کمال الدین حسین شیرازی — اسرار قاسمی — کناش یوحنا بن سرابیون

ذخیره سکندر ذو القرنین — شجره نهال — ترجمه طب مدن بنود منتی بدستور الهند خان زمانیه — اختیارات حسینی

طب شفائی خانیه — کتاب فلاحت ابراهیم — فلاحت رومیه — اختیارات حسنی — اختیارات کبری

فهرست

زبدة الزهرا مفرح النفس مفتاح الخزاین کام ساستر محیط العلوم حکیم حیدر علا رسالهٔ پادزهر

رسالهٔ شناخت مومیا رسالهٔ افیون حکیم عماد الدین محمود برء الساعة محمد ذکریا مجربات حکیم عبد الرحیم حکیم عماد الدین محمود

مجربات حکیم علا ابن حکیم ولی کیلانی طب قطبی رسالهٔ شناخت و مراهم حکیم ؛ فرع دوم در تعریف غذا
و دوا و سم و اشربه غذای مطلق آنست که چون آدمی او را بخورد شبیه بدن شود و تغیر در بدن نکند غذای دوایی آنست
که از بدن تغیر یابد و بدن را تغیر کند و باز از بدن تغیر یابد و شبیه بدن شود دوای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و
در بدن تغیر بهم رساند فایده من میزان الطبایع قطبشاهی محمد بن علی آنچه وارد بدن میشود از قسم ماکول و مشروب چهار قسم است
زیرا که حال خالی از آن نیست که اول بدن را بمزاجی مثل مزاج خودش این قسم را اطبا دوای مطلق میگویند مثل زنجبیل
و فلفل و آنچه مانند آن است یا آنکه آن مشروب و آن ماکول در بدن تصرف میکند و تغیر مزاج بدن میکند و بدن را قوه و قدرة
آن نیست که در او تصرف کند و تغیر آن دهد از دواهای قتال میباشند چون بیش و مانند آن یا آنکه ماکول و مشروب تغیر میدهد
بدن را اولا پس بدن در آن تصرف نموده تغیر آن میدهد ثانیا چون غذایی که از او قوت دوا باشد مانند ... التغیر و آنچه
مانند ویست و این قسم را دوای غذایی خوانند یا آنکه ابتدای بدن در آن تصرف نموده تغیر آن میدهد و از استحیل شده
جزو اعضا میگردد او را غذای مطلق گویند پس دوای مطلق و غذای دوایی که از او قوت دوا است مساوی قوت بدن اند
یا نزدیک بآن دهند او هر دو هم تغیر میدهند بدن را و هم از بدن تغیر میشوند لیکن دوای مطلق اول از بدن تغیر میشود و پس
بدن را تغیر میدهد ~~و هر دو هم از بدن تغیر میشوند~~ و غذای دوایی اول بدن را تغیر میدهد پس از بدن تغیر میشود و دوای
قتال مثل سم اقوی است از بدن بنابر آن قادر نیست که تغیر او دهد بلکه از او متغیر میشود و بدن اقوی است از غذای
مطلق باین سبب تغیر آن میدهد و از او متغیر نمیشود باید دانست که احتیاج بغذا بواسطه آنست که بدل آن چیز را
که از بدن تحلیل می یابد باقسام تحلیل ظاهر و خفی و غذا بسبب نمو بدن و زیادتی آن است در اقطار ثلثه و منفعت نیز
بدین سبب جوهر و بسبب کیفیت و غذا مختلف می باشد بجهة کیفیت چون غذای معتدل یا غذای گرم یا سرد یا رطب
یا یابس و از حیثیت جوهر نیز مختلف میباشد چون غذای لطیف و غلیظ و غیر آن و غذا گاه از نبات میباشد و گاه
از حیوان آنچه از نبات است یا از دانه و مغز است یا از برگ یا از میوه یا از بیخ و آنچه از حیوانات است یا از حیوانات
که بر روی زمین تردد می نماید یا از طیور یا در آب شنا می کند و غذا گاه از اعضای حیوان است و گاه از فضلات آنها
چون عسل اما اشربه آنچه میدهند آن بواسطه ترطیب بدن است و بدل شدن آنچه از رطوبات بدنی تحلیل رود و
یا بجهة نرم ساختن غذا و سرعت نفوذ آن در اعضا رسانیدن و اشربه بر سه قسمت آب و انبذه و اشربه که قایم مقام

ادویه است

ادویه است اما آب غرض از آن ترطیب بدن و ترقیق غذا و سرعت نفوذ آن است باعضا چنانکه مذکور شد و بانفراده
غذای بدن نمیشود و گرسنه را سیر نمیگرداند و منعقد نمیشود در طبخ معده اما انبذه غرض از آن رسانیدن غذا است باعضا
و تغذیه بدن و گرم ساختن آن بسبب آنکه نشر حرارت غریزی میکند بسایر بدن و غذا را خوب هضم میسازد اما اشربه که
قایم مقام ادویه است مثل سکنجبین و ربوب و شربت خشخاش و عناب و ترنج و مانند آن غرض از آن تنفیذ غذا است بجمیع
اعضا و تغذیه بدن و قایم مقام ادویه بودن در نفع و معالجه یا باجسام نباتیست یا باجسام حیوانی یا باجسام معدنی و آنچه
باجسام نباتیست یا بهیج آن است یا به برگ و میوه یا بشاخ و همچنین باخزانیست که از آن بیرون آمده و منعقد شده چون
تداوی بصموغ یا منعقد نشده چون تداوی بشیره تاک انگور و تداوی باجسام حیوانی یا بشرط است که آن حیوان زنده باشد
چون تداوی بشیر شتر یا بشرط نیست و این قسم یا باجزای حیوان است یا بفضله آن و تداوی باجسام معدنی چون طلا و نقره
و لاجورد و غیر آن که مستعمل اند در بیان اغذیه که مکروه است جمع کردن ایشان در معده اطبا مکروه داشته اند جمع نمودن میان دو طعام
که هر دو حار باشند مثل یا هر دو بارد یا هر دو لزج یا هر دو منفخ یا هر دو قابض یا هر دو غلیظ یا هر دو مرخی و همچنین مکروه داشته اند
خوردن سرکه بعد از برنج و ماست و ترب یا بعد از ترب و گوشت مرغ با ماست و انار بعد از هریسه و آب گرم بعد از طعام شور
و آب سرد بعد از میوه و حلوا و طعام گرم و اما جمع نمودن میان ... بسبب آنکه بعضی اصلاح بعضی دیگر می کند از جمله طعام شیرین است
با طعام ترش که هر یک اصلاح دیگر میکنند و طعام چرب و شور نیز اصلاح یکدیگر می نمایند و قابض اصلاح چرب و شیرین میکنند
و چرب و شیرین اصلاح قابض می نماید و ترش مصلح شور است و بعضی را زعم اینست که جایز است جمع نمودن میان دو قسم غذایی
که باشد زیرا که حال خالی از آن نیست که این هر دو متشابه باشند یا متضاد اگر متشابه باشند پس بمنزله آن است که از یک قسم طعام
بیشتر خورده شود و این خود ممنوع نیست و اگر متضاد باشند هر یک دفع مضرت دیگری میکند و تعدیل حاصل میشود لیکن این
زعم باطل است زیرا که این تقسیم صحیح نیست چه میتواند بود که هر دو غذا نه متشابه باشند و نه متضاد بلکه مختلف باشند و
مضرت جمع آن دو غذا بسبب مخالفت باشد نه بسبب تضاد یا تشابه یا آنکه ممکن است که دو چیز ضد یکدیگر باشند و
هیچ کدام مصلح یکدیگر نباشند و از جمع ایشان تعدیل حاصل نگردد چنانکه هر دو متفق باشند در غلظت یا در رقت و جوهر
یا در کیفیتی که عارض هر دو شده باشد و متضاد یکدیگر نباشند یا قوت حاسه از هر یک از متضادین متاثر شود به
سبب ایذایی که از هر دو یابد چنانکه شخصی از آتش سوخته باشد بر آن موضع برف و یخ گذارند یقین که از هر دو متاذی
خواهد شد و همچنین میتواند بود که دو شیء متشابه باشند و یکی از آن دو مصلح دیگری باشند چنانچه اتفاق افتد که از آن
دو شیء ملطف دیگری می نماید و همچنین میتواند بود که جمع میان دو شیء متشابه ضرر کند بجهت کیفیتی که عارض هر دو شده
یا بسبب خاصیتی که لازم آن اجتماع است یا آنکه مزاج هر دو متشابه است فرع سیم در التقاط داد عقار ادویه که علم میدهد آن
به آنکه دارو یا معدنیست یا نباتیه یا حیوانی اما معدنیه بهتر جنس آنست که از معدن آن معروف و مشهور باشد

مثل زاج کرمانی و قلقدیس که پاک باشد از مخالطت جزو غریب و واجبست اینکه ایجزی که چیده باشد جوهر صرف باشد
در باب خود و در لون و طعمی که خاص اوست شکسته نشده باشد اما بذری هفت صنف است اوراق و بزور و اصول و قضبان
و زهر یعنی شکوفه و ثمار و صموغ اما اوراق واجب است اینکه چیده شود بعد از آنی که تمام شود حجم آنها و کامل شود جرم آنها پیش از آنکه
متغیر شود رنگ آنها و شروع در افتادن و ریختن کند اما بزور باید که گرفته شود بعد از انکه محکم شود جرم آنها و خالی آنها بر طرف شود
اما اصول باید وقتی بگیرند که برگهای آن شروع در ریختن کند اما شکوفه وقتی گرفته شود که تمام شکفته باشند و شروع در افتادن نکرده
باشند اما قضبان وقتی گرفته شود که تمام رسیده باشد و شروع در کجی و خمی نکرده باشند اما میوه‌ها وقتی چیده شود که خوب
رسیده باشد و نضج تمام یافته پیش از آنکه خشک شود و پیش از آنکه مستعد افتادن شود اما صموغ وقتی گرفته شود که خوب منعقد
شده باشد پیش از آنکه خشک شده باشد و هنوز شکننده‌گی بهم نرسانیده باشد اما حب وقتی گرفته شود که تخمهای آن خوب رسیده
و باید دانست که تخمها هر چند کم کشیده شده باشد بهتر است زیرا که آخر تخمها خام می باشد و بیخها هر چند پر و بر آمده باشد نیکو بود
و میوه هر چند سیراب تر و جمع آمده تر بهتر است و آنچه در هوای صافی چیده شود بهتر از آن است که در هوای تیره نمناک
اما فعل بری و جبلی آن است که بری در حجم خوردتر می باشد نسبت به بستانی زیرا که بستانی بجهت سیرابی کلانتر از بری میشود اما
در خاصیت قوی تر می باشد و کوهی از هر دو قوی تر میباشد و آنچه از جاهای بلند و از کوهها گرفته باشند قوی تر است از غیر آن و آنچه
در وقتش گرفته باشند و هر کدام که رنگش بهتر و طعم او ظاهر تر و بوی او صاف تر در باب خود قوی تر اما اجزای حیوانات می باید
از حیوانات تام الخلقه در زمان ربیع گرفته شود و هر چند آن حیوان شهرت باشد و بعد از ذبح تا شب بهتر است در نگاه داشتن
داروها نگاه دارنده داروها را واجب است که رعایت پنج چیز کند اول آنکه اجزای دارو را در حین کوفتن جمع کنند دوم در
هم کردن داروها با نگاه دارنده آن‌ها سیم ظروف چهارم آنکه پنجم وضع و ترتیب بواسطه آنکه بعضی داروها را قوت ضعیف
میباشد بر ورزمان و گذشتن ایام باطل میشود چنانکه شکوفه و برگها و بعضی از تخمها پس واجب است اینکه گرفته شود در حالت
طراوت و رطوبت و قرص کرده در سایه خشک کرده شود تا قوت آنها دیر بماند اما محفوظ ساختن چیزهایی که نگاه دارد
از جهت آن است که بعضی داروها زود تحلیل میرود و بعضی میگدازد و بعضی میپوسد و کرم میخورد و ضایع میشود پس میباید
که چیزی با هم آمیخته شود که نگاه دارد از تحلیل و تاکل یعنی چیزی که در دوست مثل کافور با جو و فرفیون با شبت یا ترمس
و فلفل سفید را با ملا و زعفران را با زرده تخم مرغ مخلوط ساخته اما نگاه داشتن داروها در ظرف باید دانست که از
جنس داروها بعضی چنین است که باید نگاه داشت در شیشه که دهنش تنگ باشد و در سرش موم محکم بسته باشد مثل مشک و عنبر
و غیر آن و بعضی آن است که نگاه باید داشت در کوزه که سر او محکم بسته باشند مثل تخمها و برگها و بعضی از آن قبیل است که نگاه
داشته میشود بجز آب یعنی ادهان مثل بهمن سفید و سرخ و خربقین و بعضی از آن قبیل است که نگاه داشته میشود در کیسه کرباس
نگاه دارنده کافیست مثل تخم خیارین و ریباس اما چهارمی نگاه داشتن ادویه و غیر آن واجب است که معتدل باشد
در گرمی

در گرمی و سردی و نمناک نباشد و سر آن خانه وا نباشد و از دود و باد و آب نشسته خالی باشد اما ترتیب نگاه داشتن داروها
در غیر این داروها که اظهار اقوت باشد مثل جندبیدستر و انکزه و مشک و غیر آن باید که داروهای دیگر نزدیک آن گذاشته نشود
خصوصاً داروهایی که مستعد بو گرفتن باشند مثل بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و غیر آن من حدود سنجری فصل چهارم در مزاج و درجات
ادویه معرفت درجه و کیفیت ادویه آنچه احداث کیفیتی در بدن میکند اگر یک نوبت از تناول آن هیچ اثر ظاهر نشود یا اثری
ضعیف ظاهر شود از او درجه اول میگویند و اگر ظاهر اثر قوی میکند اما بیک نوبت تناول هیچ جزو اجزای بدن ناقص و مختل
نمیشود از او درجه دوم گویند و اگر بیک دفعه تناول آن فعلی از افعال بدن متغیر و مختل میشود از او درجه سیم میگویند و اگر یک دفعه
تناول بکنند یا تغیری عظیم در روح حیوانی حادث شود از او درجه چهارم میگویند و دوای سمی و دوای قاتل نیز نامند
مثال گرم و تر بگذارند میکند حرارت او از درجه اول از برای آنکه اگر حرارت زیادت شود بر آن مقدار فانی حب رود رطوبت
را نیز از برای اینست که یافته نمیشود دوای گرم در درجه دوم و سیم الا آنکه یابس باشد و هر چیز که گرم باشد در درجه چهارم
پس او یابس است در درجه چهارم بعضها من لنفیح دواهایی که گرمند در درجه اول صبر بابونه نوک که او لادن
کوبند افسنتین لادن تخم کتان رازیانه حلزون بری حمص شاهتره تمر ادویه که گرمند در درجه دوم دردی عصاره زیتون
شبت تر و خشک برنجاسب بستان راعی الابل قصب الذریره زعفران کندر مصطکی عسل شراب مستحکم
فراسیون وسخ الکوارتر عصاره قثاء الحمار عفص اصل النوب قشور شجره حبة الخضرا در دارچینی اصل مازریون
سیاه و سفید کافیطوس باذروج جند بیدستر بزر الانجره برگ انجره اسطوخودوس و آن نوعی از اکلیل الملک است
زراوند طویل و مدحرج نوف کرفس دبق میعه تخم کبریت ادویه که گرمند در درجه سیم شیح ارمنی محرق بسیلم وج حماما
ناخواه شبت محرق انیسون غار اسارون فرنفیس افتیمون نعنع فودنج نهری حاشا قشور قصب محرق
کرویا سکبینج برو بنبوت مرماحوز حرمل سداب شراب کهنه جمیع انواع نوره جمیع شیر جاوشیر کرفس
جبلی ترب مرزنجوش کرفس بری فقه منتن کادرویس تخم فنجنکشت برگ ترب کاشم سکبینج
ثوم محرق شونیز محرق ادویه که گرمند در درجه چهارم زنجبیل کراث کرم فربیون قطران قسط بصل ثوم انواع
یتوع سداب بری جمیع اشیاء محرقه ادویه که سردند در درجه اول اقاقیا ناشسته عجم الزبیب جاورس سفرجل دلب
شجره بنج هندبا ثمره علیق اصل السوس نیل کمثری ماهیت برگ قصب حشیش زجاج بسفایج
دهن ورد برگ بنفشه بلوط زنجفر براده نحاس سرطان نشاسته جاورس رطب خشخاش ادویه که سردند در
درجه دوم اقاقیا مغسول لسان الحمل بقله یمانیه عفص اخضر مغز کلم کدو سماق بطیخ برگ هلیون برگ
زیتون ماش طحلب بزرقطونا اطراف زیتون زیتون خام خوخ غبار رصاص تخم اترج حماض
ادویه که سردند در درجه سیم حی العالم کبیر و صغیر بقلة الحمقا لفاح عصارة اترج برسیاوشان قنطر جلنار

حب العلیق فیج روغن علیق خشخاش سیاه عنب الراعی ادویه که سرد ند در درجه سوم شوکران لبن خشخاش جمیع اشیاء مخدره
مثل افیون و غیره ادویه که خشک اند در درجه اول بابونه حب الغار سعد سوتی الشعر زعفران کندر رازیانه دیفا
سعتر تخم خربزه بزرانجره لوز حلو اباغالس اصل السیل برسیان حی العالم صغیر و کبیر روغن جوز
صمغ جوز کرزی ورق سوس اصل السوس غراز که بالای سنگ متولد میشود پوست دلب جوز دلب
بسفایج ادویه که خشک اند در درجه دوم شیلم قفر الیهود بسباسه عجم الزبیب شاهترج راعی الابل قصب الذریره قشور کندر
مصطکی عسل قشور اترج اصل الم سنبل الطیب سنبل رومی تراب سکم کرنسه لبنی جاوشیر زفت
توت نسج العنکبوت ترنجبین شجره مصطکی حبة الخضرا برگ حبة الخضرا زراوند اصل اللوف شهدانج کرنب
تخم نیلوفر بسفایج جندبیدستر ادویه که خشک اند در درجه سوم شبح ارمنی محرق اقاقیا وج صبر ناخواه شب محرق مر افسنتین غار
اسارون افسنتین خربق ابیض و اسود اهل انیسون عاث سعتر فوتنج نهری رماد قشور قصب کرویا
سلیخه سرو ینبوت شونیز حماض اترج شراب کهنه ترکه اصل فنطافلن کرفس بری سداب بتیه
فراسیون سماق مرزنگوش قیصوم رزنا کادریوس اصل المازریون کافیطوس برگ فنجنکشت تخم فنجنکشت
رماد حلزون بری ورق غار مسکطرامشیع صوف محرق حب العلیق بهمان حلتیت دارشیشعان خصی
اطراف کرنب خشک فاشرستین روغن ترب شجره بلوط روغن پوست بیخ سوخته بوره نطرون حمص
قطران لیمون شعر محرق جلنار فاوانیا بلوط سرطان محرق ادویه که خشک اند در درجه چهارم کراث کرم قطران خردل
سداب بری ثوم ادویه که خشک اند بغیر لینه بزرانجره ورق انجره دردی عصاره زیتون اذان الفار لسان الحمل ترمس
مرلحیة التیس تخم برگ عنب عصاره برگ عنب قشور جوز محرق جاورس سوسن با قلع اکرار برون
با للد جمیع افراشجر سرو اصل السعد حب صنوبر بیخ نیلوفر اصل فنطافلن لیفایج مر عنزروت کثیرا جمیع
انواع طین توتیا باقلی بیض رقیق ادویه که تر ند در درجه اول لسان الثور عصاره سوس کاهو فرخ روغن گل
فطر برگ بنفشه خصی الثعلب حمیق ادویه که تر ند در درجه دوم بقلة الحمقا سرمق بقله یمانیه قرع شمش بطیخ
طحلب ادویه که رطوبت ملی در درجه اقاقیا بقلة الحمقا لسان الحمل سرمق ورق علیق بقله یمانیه ماهیت کاهو ربق
برگ بنفشه کدو انزروت شوکران شجره جوز خشخاش مشمش فطر دلب برسیان دارو قثاء الحمار
نشا بیانی رصاص خشک طحلب بزرقطونا ادویه متوسط اند میان گرمی و سردی که میکنند پرسیاوشان عدس بابونه
طین علوس طین ساسوس زیت عذب فاوانیا مرداسنج ادویه شمع باقلا حمص زیتون خربزه
قشور اترج فانیذ سرخس اصل خنثی شجره مصطکی حب صنوبر خصی الثعلب عصاره سوسن
ادویه که متوسط اند در میان ادویه که تری کنند و ادویه که خشک میکنند اصل شیل الکر مفاد با آن کننده زیت عذب خصی الثعلب بن منصوری
محمد

طرز طور ادویه جات

محمد ذکریا انچه در این محل درکار بود همین قدر کافیست و الا بطول میانجامید و اگر بیشتر از این در اختیارات خواهند بیعی
و کتب متقدمین بسیار است و اگر بخواهند که مزاج ادویه مفصل بدانند پس در فن چهارم هم در ذیل هر ادویه مذکور است
والله اعلم فن پنجم در صنف مختار دوا الالف آخر یلاک مختار از وی تخست ابوخلف مختار وی آن است که ورقش سیاه
و پخش سطبر و ورقها بسیار داشته باشد ابریشم مختار وی آنست که پاک بود و مقرض ابهل بهترین آن سیاه رنگ
بود و فربه و ورق سبز داشته باشد آبنوس مختار وی سیاه و املس است ابل مختار وی آن بود که بغایت بوی تیز دارد
آبنت مختار وی گوشت بالکک دایه است که انرا با توخوانند و گرمسیر تاین انرا مرکب خوانند انزاد که زر خشک است
مختار وی شفاف باشد انجبار مختار وی شفاف و بی شک است اجاص مختار وی آن بود که بغایت خود رسیده باشد
و بزرگ و شیرین بود اذخر مختار وی آن بود که چون بخایند بطعم قرنفل بود و اگر با مصطکی بخایند از وی بوی نیفتد و
بهترین وی عربیست سرخ رنگ باریک خوشبو ارمال مختار وی آنست که بوی آن ببوی قرفه ماند ارز مختار وی کرمانیست
بعد از آن خوارزمی بعد از آن گیلانی و بعد از آن هندیست ابهل مختار وی تازه است ارنج کیان مختار وی آنست که سیاه رنگ
بیابانی بود که سگ صید کرده باشد اسفیداج مختار وی آنست که پاک و سفید و خوشبو بود اسفنج مختار وی تازه باشد
اسطوخودوس مختار وی تازه بود و لونش بسبزی مایل در طعم تلخ و حریف باشد اسقیل مختار وی شوی است اکلیل الملک مختار وی
خسروانیست اسارون مختار وی انچه در میان باریک و سطبری بود اشنه مختار وی سفید و خوشبوست و آن نوع معربیست
اشترغاز مختار وی رومیست اشقاقل مختار وی سطبر بود که لون او بزردی زند و بوزن سنگین انیق مختار وی سفید است
که قابه درشت داشته باشد اشنان مختار وی باریک است سبز پاک و باری موضعی است نرم کوفته بهترین وی سبز و سفید بود
اغالوجی مختار وی آنست که اندک تلخ باشد افلنجه مختار وی آن است که چون بوکنند از وی بوی سیب آید و بیشتر در عطریات
استعمال کنند افیون مختار وی چون در آب گرم اندازند زود حل شود و در آفتاب گرم نهند نرم شود افتیمون مختار وی اقریطی
بود یا مقدسی که تخم وی سرخ بود و تازه باشد اقحوان مختار وی آن است که برگ وی سبز بود و بیرون گل وی سفید بود
و اندرون زرد و در طعم تلخ اکلیل الملک مختار وی تازه و رسیده باشد و زرد رنگ مایل بسفیدی و چون بشکنند دانه
وی زرد بود املج مختار وی آنست سیاه بود و کوبیده که لونش بسرخی مایل بود و بوی تیز داشته باشد و آن از جزیره
اقریطس آرند امیر باریس مختار وی آن است که بغایت خود رسیده باشد و لونش سرخی که بسیاهی مایل باشد و بیشتره دار بود
انیسون مختار وی رومی است انجدان مختار وی سفید بود انزروت مختار وی سفید بود که مایل بزردی باشد اهلیلج مختار بهترین آن
کهنه و غلیظ و صافیست اهلیلج اصفر مختار وی فربه است اهلیلج اسود مختار وی هندیست اهلیلج کابلی مختار وی فربه باشد که اگر در
آب اندازند فرو رود ایل مختار وی آنست که رنگ زرد داشته باشد و این نوع در چشمه ها و کنار رودها و صحراها گردد
ایرسا مختار وی بیخ سیاه صلب بسیار گره خوشبوی باشد انیاتا مختار وی فربه و بزرگ و خشک بود بارزد مختار وی

نرم و زرد رنگ مانند عسل صافی و تیز بوی بادرنجبویه مختار وی تازه بود بادآورد مختار وی آنست که ورق آن سفید بود و تازه
بادنجان مختار وی فارسی شیرین تازه بابونه مختار وی آنست که گلهای زرد بود و بزرگ بادرنگ مختار وی خوشبو بود [illegible]
مختار وی کوچک است که رنگ آن بسرخی زند برنجاسف مختار وی زرد است برسیاوشان مختار وی آنست که چوب وی سیاه
باشد و ورق آن سبز و گویند بهترین وی آن است که چوب وی بسرخی زند بزرقطونا مختار وی سرخ رنگست که مایل بسیاهی
باشد و فربه بود چنانچه اگر در آب کنند فرو رود بزر الخیار مختار وی سیاه و رسیده بود بزر الرجله مختار وی زرد و فربه بود
بزر الجرجیر مختار وی بستانیست بزر الحرمل مختار وی فربه بود بزر السداب مختار وی سیاه و فربه بود بزر الکرفس مختار وی سیاه فربه
بستانی بود بزر البنج مختار وی سفید بود و بعد از سفید سرخ بزر البقلة مختار وی فربه است بزر المرو مختار وی تازه و فربه که
لون او بسرخی زند بزر حندقوقی مختار وی فربه و پر بزر البصل مختار وی فربه بود و سیاه که مایل بسرخی بود بزر الکاشم مختار وی
فربه سرخ که مایل بسیاهی باشد بزر الکتان مختار وی تازه و فربه بود بزر القثاء مختار وی بستانی سیاه رنگ بزر الهلیون مختار وی
بستانیست بزر الکشوث مختار وی فربه است بزر الهندبا مختار وی سیاه فربه بستانی بود بزر الانجره مختار وی فربه بود بزر الشلجم
مختار وی فربه است بزر الکراث مختار وی شامی تازه فربه بود بزر اللفت مختار وی سرخ است بزر القنب مختار وی فربه بود بزر القثد
مختار وی آن بود که از خیار زرد گیرند و فربه بود بزر البطیخ مختار وی شیرین بود بزر الورد مختار وی آنست که از گل فارسی گیرند بزر الریحان
مختار وی سیاه فربه و کوچک و خوشبو بزر الشبت مختار وی فربه بود بزر الکرنب مختار وی تازه فربه بزر الانجدان مختار وی بسرخی مایل باشد
بسباسه مختار وی قرنفلی طعم و سطبر بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی باشد بُنّه مختار وی سرخ باریک بود بنات وردان مختار
وی آن بود که درست به خشک کنند بنج مختار وی زرد بود که بسرخی مایل بود و خوشبو بسر مختار وی سفید بود بلیلج مختار وی سمرقندی
شیرین بود بطیخ زرد مختار وی شیرین و آبدارست بقلة الحمقا مختار وی تازه بود بلوط مختار وی فربه بزرگ رسیده بلیلج مختار وی زرد و رسیده
بلادر مختار وی سیاه فربه بود که چون بشکنند عسل بسیار داشته باشد بل مختار وی شیرین است پنجنگشت مستعمل از او تخم تازه
بنک مختار وی زرد و سبک خوشبوی و فربه و سفید بود بوزیدان مختار وی سفید سطبر که خطوط آن بسیار بردی بود و تازه باشد
بورق مختار وی ارمنی است بول الابل مختار وی از شتر اعرابی است بول البقر مختار وی از گاو نر است بهمن بهترین وی سفید است بیض
مختار وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده وی فاضلتر بود بیض الاوز و النعام و البط خایه مرغابی و شترمرغ و بط مختار ایشان تازه بود بیش الجبل
مختار وی تخم کنگر تازه بود بیلقارسی مختار وی سفید فربه بزرگ تربد مختار وی چینی بود سپید و مدور صمغ مجوف در او سود آن
سفید تر گردد و زود کهنه شود و بر بردی صمغ بود و کهنه و باریک نبود و بسطبری میان خنصر و بنصر بود و چون بکوبند
و بیزند با ریشه نباشد و تنگ سوراخ بود باید که اول او را بخراشند و بر روغن بادام چرب کنند آنگاه بکوبند و استعمال کنند
ترنجبین مختار وی تازه و سفید بود تریاق الکبیر مختار آن از گاو کوهی است ترمس مختار وی فربه بغایت سیاه و براق
ترنجان مختار وی تازه زرد پشت دار بغایت ترش تر بود توت حلو مختار وی بزرگ شیرین توت شامی بهترین وی سیاه بزرگ

تودری

تودری مختار وی زرد است توتیا مختار وی هندیست تین رطب مختار وی وزیری بود و پوست باز کرده بعد از آن آنچه
میل بسفیدی داشته باشد بعد از آن سیاه تین یابس مختار وی رملی اللاذنی مختار وی آنست که از جیوه آن معتدل بگیرند
جاوشیر مختار وی آنست که بلون زعفران بود و تازه و تیز و زود در آب حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید
رنگ بود و چون خشک شود زرد گردد و چون با آب بکوبند برنگ شیر بود جدوار مختار وی آنست که چون بشکنند رنگش
بنفشی باشد و آن خطائیست جرجیر مختار وی بستانیست که تیزی وی کمتر بود جراد مختار وی فربه است جرجس مختار وی
زرد و شیرین است جعده مختار وی صغر شامی تازه سفید جندر مختار وی فارسیست و گویند مصری جمار مختار وی تر و شیرین
جنطیانا مختار وی رومیست که بغایت سرخ و خوشبو بود جندبیدستر مختار وی آن بود که هر دو خصیه بهم چسبیده باشد
و پوست وی بغایت رقیق بود جوز مختار وی آنست که پوست وی تنک بود جوز بوا مختار وی سرخ رنگ فربه جوز السرو
مختار وی تازه است حب الکاکنج مختار وی بزرگ سرخ کوهی و گویند بستانی حب السفرجل مختار وی آنست که از به ترش گیرند
حب الفلفل مختار وی بزرگ و مغزدار بود حب الآس مختار وی بستانی فربه رسیده و تازه بود حب الرمان مختار وی ترش فربه بود
حب البان مختار وی بزرگ خوشبو حب الزلم مختار وی تازه بود حب القرع مختار وی آن بود که با آب شیرین پرورش یافته باشد
حب الخضراء مختار وی سبز رنگ تازه حب الرشاد مختار وی بابلی بود حب الکتم مختار وی بزرگ مایل بزردی حجر الشقق مختار وی
آنست که برنگ زعفران بود و زود و ریزنده شود و در شکل ... حجر الیهود مختار وی زیتونی شکلست حجر النیل
مختار وی سبز رنگ است حجر المغناطیس مختار وی سیاه بود بسرخی مایل و جذب آهن بقوت کند هرچند زیاده تر برآید نیکو بود
حجر القمر مختار وی آنست که شب در افزونی ماه یابند در بلاد عرب حرف مختار وی فربه بود حسک مختار وی بستانی سبز تازه
حشیش برقوقا مختار وی تازه و تر بود حضض مختار وی حبت در مهامکی و حبت مری هندی حلتیت مختار وی منتن
حماما مختار وی ذهبی رنگ ارمنی خوشبو حماض مختار وی بستانی ترش حمص مختار وی سفید بزرگ حنظل مختار وی تازه سفید
رسیده هندی بود حنا مختار وی آنکه بغایت سبز بود و در حال خورد کرده باشند حندقوقی مختار وی بستانی است حنطه مختار وی
میان نرمی و سختی بود و فربه باشد و لونش میان سرخی و سفیدی بود حیه مختار وی افعی است حی العالم مختار وی بستانیست
[illegible] مختار وی سرخ زعفرانی خود شیرین خبازی مختار وی بریست خربق مختار وی آن که از کهنی بود که آفت نرسیده
باشد و پاک و فربه و صلب بود خبث الحدید مختار وی پولادی املس پارهای کوچک تنک بود که بر وی خشونت نباشد
خبث الفضه مختار وی سبز رنگ و تنگ بود خروع مختار وی بحری بود خرنوب شامی مختار وی خشک است خردل مختار وی بستانی تازه
و فربه بود و سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود خربق ابیض مختار وی سفید بود که زود متعفن شود و چون بخایند لعاب
داشته باشد و در حال زبان را نگزد بعد از آنکه بگزد سخت خربق اسود مختار وی آنکه میان فربهی و لاغری بود و بسیار گره بود
و اندرون گره مجوف بود و لون او سیاه مانند سعد بود و اندرون پوست وی آنکه پوشیده بار کرده داشته باشد خس مختار وی

تازه بت یی بسبز همچون ورق بود خشخاش ابیض دره‌ید مختار وی تازهٔ فربه بود خصیه مختار وی خایهٔ خروس فربه بود خصیة الثعلب
مختار وی شیرین فربه که ازوی بوی منی آید خطمی مختار وی بیخ کوهی که گل سفید داشته باشد خلاف مختار وی آن بود که در کنار
چشمه رسته باشد خل مختار وی خمری بود خمر مختار وی ریحانیست که معتدل القوام است و زرد رنگ و خوشبوی آنکه
ادویه در وی کنند و متوسط باشد میان نو و کهن خولنجان مختار وی سرخ رنگ سطبر کم گره بود خروع مختار وی آنست که استخوان
رود ازوی جدا شود خیارشنبر مختار وی هندی بود که سطبر و سیاه و رسیده و فلوس وی براق و رقیق باشد و در زمان
استعمال کردن از قلم بیرون آورند خیری مختار وی زرد بود که انرا خیری شیرازی گویند خیربوا مختار وی تازهٔ فربه تیزبوی بود
الدار داری مختار وی کوهی سرخ رنگ و خوشبوی و تازه بود دارشیشعان مختار وی گران وزن که رنگش بسرخی زند و چون پوستش
بازکنی بلون خون ماند و خوشبوی و سطبر و اندک در طعم تلخی باشد دارفلفل مختار وی سبزیست که بطعم فلفل بود دارچینی مختار وی سیاه
خوشبوی سرخ رنگ تیز طعم شیرینی آمیز دبق مختار وی بحری بود که آتش ندیده باشد و از رطب فارسی گرفته باشند دردی الخمر مختار
وی دردی شراب کهن بود درونج مختار وی رومی بود که آنرا درونج عقربا گویند دفلی مختار وی سطبر زرد رنگ ورق بغایت سرخ که گلش
بشکل سرخ ماند و ثمرش حلب آمده دماغ مختار وی بقول شیخ الرئیس مغز دماغهای کوهی بود و از مواشی مغز بره و گوسپند
دم الاخوین مختار وی چکیده صافی بود که اصلاح آب در وی نباشد دم الحمام والورشان والشفنین والدجاج مختار آنها آن بود
که از حیوان سلیم گیرند دم الضفدع مختار وی خون ضفدع زرد و سبز بود دم التیس مختار وی آنست که از بز کوهی گیرند که چهار ساله باشد
و دارو بیی که انگور رنگ بچرد بگیرند و حلق وی ببرند خون اول و آخر بگیرند آنچه متوسط باشد بستانند و در دیگ سنگین کنند
تا سرد شود و از آن قرصها ساخته خشک کنند و از غبار نگاه دارند و در جای نمناک ننهند دند مختار وی چینی بود و بعد از او سنجری
و بعد از او هندی دوقو مختار وی تازه زرد رنگ است دهمشت مختار وی فرنگی شیرین است دهن البلسان مختار وی تازه بود که
بوی وی قوی باشد الراوند که ریوند باشد مختار وی چینی بود که چون سحق کنند بغایت زعفرانی شود و چون بشکنند
اندرون وی ببطاری که آن کاد بود و دیگر اربوند لجمی خوانند و باید که مانند سم اسب باشد که قطعش سوراخی در او نباشد
رازیانج مختار وی بستانیست رجله مختار وی سبز و تازه بود راتینج مختار وی سفیدی که اندک بزردی زند و بویش ببوی
صنوبر ماند رخام مختار وی سفید است رطب مختار وی چینی بود رقاع یمانی مختار وی رسیده بود رمان حلو مختار وی شیرین رسیده
املیسی بود رمان حامض مختار وی بزرگ است رماد حطب الکرم مختار وی از درخت کهن باشد رماد قیصوم مختار وی نبطی است رماد عش الخطاطیف
مختار آن خاکستر آشیانهٔ پرستوک آن بود که در موضعی باشد که بسیار هوا داشته باشد روس مختار سرها آن بود که از حیوانات
معتدل در رطوبت گیرند روسختج مختار وی مصری است ریباس مختار وی فارسی بود که شاخهای دراز و سطبر داشته باشد
الزاج زاج مختار وی مصری بود و براق و آنچه بزرنیخ بد خیشی و چون در دست مالند زود ریزیده شود و پاک بود و کهنه نباشد
زبد البحر مختار وی زردی بود که مایل بزردی باشد زبد مختار وی تازه که از شیر میش گیرند زبل الاطفال مختار وی زبل طفل است

و محفوظ

١

محفوظ باشد از تخلیط زبل الکلاب مختار وی از سگی باشد که استخوان خورده باشد زبل الذئب مختار سرگین گرگ آن بود که از بالای خار
بگیرند و سفید باشد و در وی استخوان و موی بود زرنباد مختار وی آن است که آنچه در تری نگاهدارد پاره نکرده باشند
و تلخ‌تر بود زراوند مدحرج مختار وی زعفرانیه بغایت فربه زراوند طویل مختار وی هم رنگ زراوند مدحرج باشد و از انگشت
سطبرتر بود زرنیخ مختار وی ارمنی بود که صفحها بر روی یکدیگر بود و بلون زرد باشد زعرور مختار وی تازه بود که بغایت سرخ
و تیزبوی بود زعرور جبلی مختار وی سرخ بود زعرور بستانی مختار وی رسیده است زفت رومی مختار وی براق صافی پاک املس است
زمرد مختار وی زمرد ذبابی است که مثل جناح مگس تطولسی در وی درفشد زنجبیل مختار وی چینی بود که بزردی مایل باشد
زنگار مختار وی معدنی باشد که در معدن مس حاصل شود زوفا یابس مختار وی معربست که از کوه بیت المقدس خیزد زهرة
الملح مختار وی زعفرانیه رنگ بود که بغایت منتن باشد و در طعمش شوری و کرنه بود زهرة النحاس مختار وی سفید بود
زیتون مختار وی تر بود زیبق مختار وی زنده بود و مستعمل نکرده باشند و بغایت جهنده بود و اگر در کاسه کنند بیرون آید
الشیح الحاج مختار وی تازه که یک روی وی بزردی مایل و یکروی دیگر بسبزی مایل باشد و آنچه رایحهٔ وی قوی بود و لونش سیاه
برنگ قرنفل بود ساذاوردن که سواد القفاه باشد مختار وی آنست که بسرخی مایل باشد سدر مختار وی آن بود که ورقش
سبز و پهن بود سداب مختار وی بستانی یا سبز تیزبوی بود که نزدیک درخت انجیر رسته باشد سرخس مختار وی سیاه بزرگ
باشد و چون بشکنند اندرونش فستقی باشد سرطان نهری مختار وی از جوی بزرگ است که در او آب شیرین باشد ست لیوس
مختار وی رومیست که ورق آن کوچک بود و بیخش خوشبوی و صمغ آن حلتیت طیب و تخمش کاشم و ست لیوس است
سعد مختار وی کوفیست فربه و خوشبوی بستانی سفید و بعد از آن هندی که چون سیاهی از او بخراشند سفید فربه بود
و شیرازی بهتر از هندی است سفرجل مختار وی بزرگ و رسیده سقمونیا مختار وی صافی سبک و بلون ابریشم و چون در دست
بمالند خود شود و سفید بود و چون در آب حل کنند مانند شیر شود و آن انطاکیه بود سقنقور مختار وی نر است که در وقت بهار
صید کرده باشند در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضای او ناف بود و گرد بر گرد آن و گرده و بن دنب و پیه آن و گوشتی
که بر شانه بود هم نیک بود سکر مختار وی سفید شفاف است خصوصا هندی سکبینج مختار وی صافی باشد که بیرون سرخ بود
و اندرون سفید متوسط الرائحه باشد میان حلتیت و قنه و تیز باشد سک گویند عصارهٔ امله است مختار وی نیکو بویست
سلق مختار وی شیرین است سلیخه مختار وی سرخ رنگ سطبر که در طعمش اندک تلخی و تمام عفوصت باشد و چون بشکنند
مانند ابونه لجمی بود و قصبهٔ وی دراز بود و سوراخ وی مانند قرقفه بپیچیده سلخ الحیه مختار وی پوست مار نر بود که رنگش سفید
باشد سماق مختار وی تازه و سرخ سمین چربه گوشت مختار وی از حیوان متحرکات سمسم مختار وی تازه و بزرگ حب بود
سمک مختار وی ماهی بحری است که پوست وی رقیق و فلوس وی کوچک بود و در خردی و بزرگی و فربهی و لاغری میانه باشد
و به بوی ماهی تازه نه شسته باشد و نه ضعیف جایگاهش جایست که سنگ ریزه بود باریک و آبهای شیرین و اگر بحری بود فضلست

ازلجه وبرتابه بریان کرده بهترست سمکه صیدا مختار وی تر بود سنا مختار وی حجازیست که برکش برگ مورد ماند سنبل مختار
وی سوری بود تازه و سبک خوشبو همچون سعد و اشقر بود و خوشه کوچک داشته باشد و مخفف زبان بود و بوی خوش
وی دیر ماند بهی در رنگ کند چون بخایند سورنجان مختار وی مغربیست که اندرون و بیرون سفید بود و در شکستن صلب باشد سوس مختار
وی آسمانگونیست که بنفش ایرنگست سویق الشعیر مختار وی آنکه با عسل بریان کرده باشند و نخاله وی اندک بود سویق
الحنطه مثل سویق الشعیرست الشین شاهلوج مختار وی زرد بغایت رسیده شاه انجیر مختار وی وزیریست شاهترج مختار وی
سبز و تازه و بطعم تلخ بود شاهبلوط مختار وی رسیده و ترش شاهسفرم مختار وی سمرقندیست که شاهسفرم کرمانی وریحانی خوانند
شادنج مختار وی عدسیست که از عدس پهن تر باشد و بغایت سرخ مایل بسیاهی بود مانند گل بحری و چون بشکنند اندرون
وی سرخ بود و زود شکن باشد شبرم مختار وی باریکست که لون ساق آن بسرخی مایل بود شبت مختار وی سبز تازه که گل وی
شکفته باشد شب مختار وی یمانیست که لونش سفید مایل بزردیست شحم الخنزیر مختار وی از خنزیر جوان است شعیر مختار وی
سفید تازه بزرگ دانه فربه بود شقیق بری مختار وی کوچک است شلغم مختار وی سبز است و گوینده زرد شمع مختار وی سرخ
رنگ که بوی عسل داشته باشد و با خلط بود شنبلید مختار وی سفید تازه بود شوکران مختار وی یزدی بود که از نفت خیزد
شیطرج مختار وی هندیست شیح مختار وی ارمنیست شیلم مختار وی ابیض و فربه بود شیرابج آنکه را چون در شیر جنب ننه اندازند
مانم خوانند و مختار وی آنست که اورا چند روز در شیر جنب ننهند شیرخشت و شیرخشک نیز گویند مختار وی آنست که شفاف
مانند صمغ باشد الصادمر مختار وی سقوطریست که لونش بجگر ماند و بویش بمر و براق باشد چون صمغ عربی و چون در دست
بمالند زود خرد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن گوسفند آید قطعه سنگریزه در آن نبود صدف مختار وی
سفید بود که در آب شیرین باشد صعتر مختار وی آنچه کوچک ورق باشد صمغ مختار وی صمغ عربیست که صافی بود و چرب نبهشته
باشد و سفید و شفاف بود و در آب زود بگدازد صمغ اللوز مختار وی سفید بود که از درخت جوان بگیرند صمغ الاجاص مختار وی
آنست که از درخت کهن گیرند صمغ الذابت مختار وی صاف بسرخی مایل و در غایت حدت و حرافت و تمام تلخی باشد صمغ الکمثری
مختار وی آنکه از درخت کهن است صندل احمر مختار وی مقاصری بود الضفادع مختار وی از حیوانی گیرند که گوشت وی نیکو بود
و در وی شیر بسیار بود الطباشیر مختار وی سفید سبک بود که زود خرد شود طحال مختار وی از حیوانی جوان فربه باشد
طراثیث مختار وی سفید است طرخون مختار وی تازه بستانی طریخ مختار وی تازه بود طلق مختار وی یمانیست که تنک و
براق بود طیهوج مختار وی فربه بود که در زمان خریف گیرند طین ارمنی مختار وی دردی بود که در وی هیچ رمل نبود و چون سحق
کنند و بر زبان نهند بچسبد طین شامی مختار وی سفید و سبک بود و بغایت بر زبان بچسبد و در آب زود حل شود طین کاری
مازیی مختار وی سرخ بود که بشیرازی وی را گل سرشوی خوانند العین عاقرقرحا مختار وی تیز و محرق و بغایت گزنده زبان
و فربه و غلیظ بود چون بشکنند اندرون وی سفید بود عدس مختار وی سفید رنگ پهن که زود پخته شود و در آب سیاه نشود

بلغ

عروق

عروق الصفر مختار وی باریک بود عسل النحل مختار وی صادق الحلاوة خوشبوی سفید بود که گویند مختار وی بسرخی مایل بربیع بود
و بعد از آن صنفی عصی الراعی مختار وی بستانی سرخ رنگ مایل بسیاهی عصفور مختار وی فربه صحیح بود عصاره مابینت
مختار وی زرد و سبک باشد عصارة لحیة التیس مختار وی تازه بود عفص مختار وی سبزی که سوراخ نشده باشد عقیق مختار وی
بسیار سرخ شفاف عقرب مختار وی نر بود که ضعیف و لاغر بود و نیش وی سطبر و ماده برخلاف این عکرانیت مختار
وی کهن است علیق مختار وی عصاره آن بود که در آفتاب خشک کرده باشند علک مختار وی سفید مایل بزردی
عنب مختار وی سفید است عنب الثعلب مختار وی زرد و تازه عناب مختار وی جرجانی تازه که کرم نخورده باشد عنبر مختار وی
اشهب است و هر چند که چرب و سفید تر و سست و سبکتر بود نیکوتر است عوسج مختار وی بیابانی سبز ورق است
عود قماری مختار وی املس اسمر خوشبو است عود مختار وی مندلیست که از وسط بلاد هند میارند الغافث مختار
وی فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند غار مختار وی ورق آن سبز بود غاریقون مختار وی ماده است که بغایت سفید
و سبک و سست باشد و زود متفتت شود غبیرا مختار وی گوشت دار و فربه است غراء السمک مختار وی سفید است با
اندک خشونتی غرب مختار وی صمغ است الفاغیه مختار وی سفید بود فادج مختار وی چینیست فاوانیا مختار وی سطبر رومی است
فجل مختار وی بستانی سبز و تازه فرسیون مختار وی زرد و ضمیغ حاد الرائحه حریف فراسیون مختار وی رومی سرخ تلخ
فستق مختار وی تازه و فربه و بزرگ بود فصفصه مختار وی سبز املس بود فطر مختار وی سفید است فقاح الاذخر مختار وی
خوشبو بود فلنجه مختار وی آن بود که چون در دست بمالند بوی سیب کند فلفل ابیض مختار وی سبک بود فلفلمویه
مختار وی صمغ وی است فوتنج جبلی مختار وی خوشبو تازه و سبز بود که درختهای کوچک داشته باشد فوتنج نهری مختار وی سبز و تر است
فوه مختار وی تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند فیروزج مختار وی نیشابوری کهنه بود القاقلة قثا مختار وی نا بالغ بود
پخته بود قدید مختار وی از حیوان آن فربه است قرع مختار وی تر و سبز بود قرنفل مختار وی تیز شیرین طعم با تیزی و تلخی اندک
و باریک چوب بود قردمانا مختار وی تازه و درشت و فربه بود قرقومی مختار وی فربه سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود
و چون در آب گذارند بلون زعفران مانند و چون بخایند دندان را رنگ کند رنگی سخت قرطاس مختار وی مصری است
که از بردی ساخته باشند قرون المعز مختار وی از آیل بری است که سوخته باشند و سفید شود قسط مختار وی تازه سفید
فربه بود قصب السکر مختار وی شیرین آبدار بود قصب الذریره مختار وی هندیست قطران مختار وی آنست که از درخت عرعر
گیرند قطن مختار وی تر بود قفر الیهود مختار وی فرفیری بصیص رزین بود قلوب مختار وی آنست که از حیوان کوچک
و آن گیرند قلع مختار وی آنست که از شکست آینه قلیمیا مختار وی آنست که از جزیره قبرس از معادن آب آرند
قنبیط مختار وی تازه زرد رنگ بود قنابر مختار وی فربه بریان کرده قوانص مختار وی از مرغابی تازه فربه قیصوم
مختار وی تازه بود قیشور مختار وی سوخته است الکلف کافور مختار وی قیصوری سفید که بر زوی زند کاشم مختار وی

رز دخترزرک ورق بود کاکنج مختار وی حب کوهی است کبر مختار وی بستانیست کبابه مختار وی خوشبو بود که زبان
بگزد کبه مختار وی از مرغابی فربه است یا مرغ فربه کباب مختار وی از گوشت بره رسیده تر بود کتیرا مختار وی
سفید پاکست کرنب مختار وی نبطی است که بکرنب بستانی مشهور است کرذنج مختار وی از مرغ فربه است که بر
آتش سوخته کرده باشند و متصل روغن بادام بر که ریخته باشند کرسنه مختار وی دمشقی یا مصریست که سفید باشد
کرویا مختار وی تازه بستانی کرکی مختار وی آن بود که باز صید کرده باشند و چون بکشند بعد از چند روز بپزند
بسرکه و ابازیر گرم کردل مختار وی آنست که از حوالی میش یا از مرغ فربه بیرون آرند کزبره مختار وی بستانی فربه
تازه بود کسیلا مختار وی باریکست که میل بسرخی داشته باشد کفرا مختار وی خشبوست کمزیا مختار وی شاه امرود است
کافیطوس مختار وی بستانیست کاوریس مختار وی تازه بری بود که بعد از ادراک تخم برگیرند کندر مختار وی سفید
وجبهای کرد بود کندس مختار وی از نیخ بود کهربا مختار وی شمعی رنگ صاف سرخ که بزردی زند اللاذن مختار وی چرب
خشبوی بود که لون بزردی زند و رمل نه نهشته باشد و در روغن حل شود و ثقل نه نهشته باشد لاذوره مختار وی تیغی بود
لبن حامض مختار وی آنست که سکه وی بسیار بود لبنی مختار وی سائل بود بنفس خود و خوشبوی و زرد رنگ لحم
مختار وی انچه متوسط باشد در فربهی و لاغری و عضله ملحم خصی بهتر است لحم الحملان مختار وی گوشت حولی بود لحم الخنازیر
مختار وی گوشت بری است لحم البقر مختار وی جوانست لحم الجمل مختار وی آن بود که نزدیک زاییده باشد
لحم الغزال مختار وی گوشت خشف بود لحم الارنب مختار وی گوشتی است که سگ صید کرده باشد لحیة التیس مختار وی تر و تازه
بود لحم الذهب مختار وی معدنیه و ارمنی بود لسان الثور مختار وی شامی یا خراسانی غلیظ ورق که بروی نقطها بود
لفاح مختار وی بزرگ تیز بوی زرد رسیده بود لک مختار وی مغسول است لوز حلو مختار وی بزرگ فربه بود لوز مر
مختار وی بزرگ و روغن دار بود لوبیا مختار وی سرخ است لولو مختار وی سفید پاک بزرگ پرآب بود المیعه سائله مختار
وی زرد بود ماذریون مختار وی سطبر تر زرد رنگ بود ماش مختار وی سبز فربه بزرگ بود ماء مختار وی آب چشمه که از جانب
مشرق بود و بشدت بیرون آید بر مقابل شمال و بر سنگ روان بود و براق و صافی باشد و سبکوزن و رایحه
و طعم بهم نهشته باشد و چون آفتاب بروی تابد زود گرم شود و چون زایل شود زود سرد شود ماء الجبن مختار وی
از گوشت محمود بود مانند بره و حولی ماء الورد مختار وی تیز بوی تلخ طعم ماء الکافور مختار وی آنست که مانند روغن تمام
بود مرداسنگ مختار وی سفید سبک بود مرطلخ مختار وی شبانکاره باشد که از کوهستان شبانکاره بود مخ مختار وی
مغز ساق گوساله و ایل بود بعد از آن گاو پس گوسفند مخیض مختار وی از شیر گاو جوان بود مداد مختار وی
سبکوزن بغایت سیاه مر مختار وی بسرخی مایل خوشبو زرین صافی بغایت تلخ باشد مرداسنج مختار وی اصفهانی
براق که بسرخی مایل بود مرماحوز مختار وی بستانی سبز بود مرو مختار وی آن بود که از معدن فرغ آورند مرقشیثا مختار
وی

وی زهره مرغ و دراج و کبک بود و لون وی زرد طبیعی بود مرارة البقر مختار وی از گاو نر است مرارة التیس مختار وی از جوان است
مرارة الضبع مختار وی از کفتار بزرگ است مرارة الکلب مختار وی از شیر جوان است مسک مختار وی تبتی است مشمش مختار وی
ارمنی است مصطکی مختار وی رومی است مغ مختار وی آنکه از حولی گوسفند گیرند مغاث مختار وی بغدادی سفید مایل بزردی
باشد مقل مختار وی سرخ روشن مقل مختار وی تلخ صافی که در او لزوجتی باشد و زود شکسته گردد و خوشبوی بود ملح مختار وی
اندرانی سفید است که آنرا نمک طبرزد خوانند من مختار وی صافی لون است که هیچ چوب درخت با وی آمیخته نبود موردسفرم
مختار وی رومی است مومیائی مختار وی کانیست میعه مختار وی خشبوست میویزج مختار وی مصری ستبر رسیده النونه
نانخواه مختار وی زرین تازه خوشبوی که مایل بسرخی بود نارمشک مختار وی خوشبوست ناردین مختار وی فربه خوشبوی سفیدی
مایل بود نبق مختار وی آن بود که از سیلان رطب سازند نبات مختار وی سفید شفاف پاک سبک حب دار بود
نحاس مختار وی رقیق املس سرخ بود از هر دو طرف نرجس مختار وی مضاعف بود که بشیرازی انرا ... زرده
گویند نشا مختار وی سفید است نعنع مختار وی بستانی تازه بود و مختار خشک وی آن بود که درسایه خشک کرده باشند
نفط مختار وی سفید بود نمام مختار وی سبز تیز بوی است نوره مختار وی سفید است آب ندیده نوشادر مختار وی فربه
صافی بود مانند بلور نوی الاهلیلج کابلی مختار وی بزرگست نیلوفر مختار وی بغدادیست که گل آسمان گون دارد نیل مختار وی
ورق سبز که مایل بسرخی باشد واواوبح مختار وی فربه سطبر خوشبوی سفید پرگره ودع مختار وی پهن پیچیده ورس مختار وی
تازه سرخ که بزردی معصفر زند و بشکل گل آبونه بود خورد ورد مختار وی تازه فارسی که هنوز تمام نشکفته باشد
و رایحه قوی بغایت سرخ بود ورق الطرفا مختار وی تازه بود ورق الورد مختار وی از سرو کوهی است الهاهلیون مختار وی
بستانی تازه بود هندبا مختار وی بستانی شیرین تر بود و فلفل ... وی شامی است الیاقوت مختار وی سرخ رمانی
بود یبروح مختار وی فربه است والله اعلم بالصواب فصل ششم در امتحانات دوا و ذکر انچه مستعمل است و مستعمل نیست
امتحان لاجورد چنانست که قدری سوده در کرباس سفید بمالند اگر کرباس رنگ گرفت مغشوش است یا اندکی در آب
صافی بمالند و بگذارند ساعتی در شیب آب بنشیند اگر آب صاف رنگین نشود خالص بود و الا مغشوش است
یا آنکه قدری با آب دهن بر دست بمالند و رها کنند تا خشک شود بعد از خشک شدن از دست بیفشانند اگر
دست آن رنگ یابد مغشوش است و الا خالص است یا آنکه اندکی بر صفحه مس گرم کرده یا بر آتش سوزان اندازند
و ساعتی بنهند اگر سوخت یا سیاه شد مغشوش است و اگر بحال خود ماند خالص است امتحان مجرانی چون بشکنند او را
دوی چشمها مانند ریخ چیزی بود یا آنکه تر کرده بوی کنند اگر بوی آن بوی طفل بود یا بوی گیا که نفس بآن
مایل باشد خوبست و رنگ آن سبز بود مایل بسفیدی یا اندکی کبودی آن خالص است وآنچه از اینها خالی بود مغشوش است
امتحان محموده چون آنرا بر زبان نهی اگر تلخی ولذع دهد مغشوش است و همچنین اگر صلب است و یا سیاه نیز مغشوش بود

آنست که اصفر اللون باشد و چون بدست بمالند زود خورد شود و ریزهای آن سفید و شفاف بود و سبک و متخلخل باشد
و در آب زود حل شود و گویند محموده رزق را چون حل کنند سفید بزرقی مایل بود امتحان غاریقون باید که محول وی سفید و خفیف
و سست بود اگر بچیزی سفید آنرا مغشوش کنند سفیدی وی معتبر نیست فقط بلکه سبک باید و در طعم تلخ باشد که
شیرینی نیز مایل و دیگر بگیرند قدری از آن و در آب اندازند و بجنبانند تا مخلوط شود و اگر بالای آب باستد خالص است و اگر در
نشیب آب بسیار نشیند مغشوش است امتحان حنا آن اصناف است آنچه معروف است چهار نوع است تاتاری و تبتی
و عراقی و هندی بهترین هندی است اما هندی سیاه رنگ است که مایل باندک سرخی بود و ردی آن سیاهی بود بی سرخی و مغشوش
آن بسرخی بیشتر زند و چون وی بر تابه نرم شود و کرم پیدا کند و دانستن غش آن است که بگلاب سحق کنند و بگذارند تا
قرار گیرد اگر در زیر آب نشیند و آب صافی و سفید بود پاکست و اگر آب و سنگی پیدا کند و هم در زیر آب نشیند مغشوش بود
اما عراقیه بلون سرخ است اندکی از آن خورد کرده در دهن گیرد اگر بوی وی قوی بود و هیچ مذاقیه نه هم جید بود و اگر طعمی مرارتی
باشد مغشوش است بچیزی که طعم آن چنین دارد اما مشک تاتاری سخت و صلب بود و غشی انرا بعضی کنند و فرق میان تاتاری
و هندی آن است که مشک سیاه شعریه بود و تاتاری سرخ است و شعریه آن سفید است و آن دون عراقیه بود اما مشک هندی از
بلاد هندی آرند امتحان ندارد زیرا که فروترین مشکهاست امتحان زباد چنان است که قدری بر سر جوالدوزی کرده نزدیک آتش
بدارند اگر گداخته روان شود مغشوش باشد و اگر جمع شده بر سر جوالدوز بماند جید بود و چون آتش بوی رسد قدری قدری
بمالند چندانکه کف دستها در مالیدن بهم گرم شود آنگاه بوی کنند که رایحه آنچه با وی غش کرده اند ظاهر شود امتحان عنبر خام یعنی
آتش نادیده باشد چنان باشد که اگر بر آتش نهند اگر غلیان کرد آن مغشوش است و اگر غلیان نکرده در اسفل قدری چیزی رسوب
شده باشد و همچنین بر زبان نهند اگر طعمش تلخ بود مغشوش است در زمین نیز مغشوش است بدانکه نوعی از عنبر هست که
مازفره در زمین است برای آنکه ماهی اورا فرو برده و باز بیرون انداخته بسبب آن زفرت و زرانه کسب کرده اما چون
آنرا چون بکوبند اگر ناعم یعنی خشک بود مغشوش بود و اگر در سحق آن لدونت یعنی لینت بود خالص است و باشد که
غش کنند بچیزی که لدونه داشته باشد باید که قدری بر آتش نهند اگر بوی آن برآید و سوخته آن همچون خاکستر ناعم بود
خالص است و اگر سوخته وی همچون موی سوخته جمع شود و در ملمس آن اندک صلابتی بود مغشوش باشد امتحان صندل بدانکه
صندل انواع است مقاصری و میثی و قاقلی و ابیض و جوزی و احمر اما مقاصری دو نوع است اصفر مایل بزردی بود و این
اجود است و غش آن بجوزی کنند و فرق میان هر دو آن است که جوزی زرد است که بسبزی مایل است و در بویش زفرت است
طیب الرایحه نیست و در حال خورد کردن پاره پاره شکسته بود و چون انقسی غش می کنند مقاصری است و فرق میان هر دو آن است
که میثی اشقر رنگست و مقاصری چنانچه گفته است اما قاقلی ابیض که دارد تا مانند بیخ درخت و رایحه آن قریب ببوی مقاصری است
لیکن عطر نیست ندارد امتحان عود چنانست که غش میکنند آنرا با اصل درختی و فرق میان عود خالص و آن آنست که عود

خالص

خالص رزین و سیاه رنگ است که بسرخی مایل بود و چون بر انگشت نهند بجوشد و روغنی از وی ظاهر شود و مغشوش برخلاف
آن بود و چون خورد کنند سرخی وی اندکی مایل بشقرت بود و آنکه بهها مندا خله رزین اثقل از عود بود و عود انواع است قاقلی
و ... و رطب و سون و البی و صنیفی بهترین همه قاقلی است و رطب تازه و تر میگیرند و در عمل استعمال میکنند تا قوت آنرا نگاه
دارد و تازه می ماند و اما البی آن است که ... و تعوید را با آن بخور کنند و اما صنیفی نزدیک بود بقاقلی و اما ... فروتر است از این
هر دو امتحان کافور بدانکه کافور انواع است و مشهور در این زمان قیصوری است و آن قدیم است و البار و گویند آزاد و رباحی
که معروف است بجزیره رباحی و این نوع نادیده شده و اما البار که آنرا آزاد گویند و آن منبت است و قطعهای بزرگ هر پاره
از آن نصف مثقال واقع است و حکایت کرد مرا تاجری که دیده بود هر قطعه بوزن مثقالی و گفت مرا که پیش اوست قطعه از
کافور که کشیده بود یا و شخصی از بزرگ هند که در میان درخت یافته که وزن آن بیست مثقال بود و آن زود شکسته شود و لون
آن سفید بود مایل بشفافی و نقصان پذیرد و مغشوش میکنند بکافور کهنه که معروف است بقیصوری یعنی کهنه زرد است
که بسرخی زند چون دست بمالند سفید شود و اما تازه سفید است و مایل بسیاهی و هر دو یک مرتبه اند یا بهم قریب و قدیم از آن
گویند که پیش از تازه ظاهر شده و قیصوری منسوب است بکذا است و غش میکنند بکافور رباحی و فرق میان اینها آن است
که تازه و قیصوری هر دو زود معروف نشوند بلکه معجون گردد و زفرت در رایحه آن بود اما قیصوری و تازه خشبوی و بیزهاره
اندر رباحی منسوب است بمکی که اول وی پیدا کرده و آن تصاعد کنند و هم نقصان پذیرد و غش میکنند بقیصوری و نوعی
از رباحی زود متورک میشود لیکن در خردهای آن خشونتی هست و تیز سفید است و نگاه میدارند با عنبر و در یکجا بوی از
وی کسب میکند پس با قیصوری مغشوش میکنند و انرا برزانت و خشونت و دقتی که در دست بمالند میدانند زیرا که قیصوری
سبک است و در وقت مالیدن فراخ ناعم است و فرق معنبری رزین و خشن است نوع دیگر امتحان کافور نقل از حکیم کمال الدین
حسین شیرازی بگیرند کافور را در شیشه کنند و بر بالای آتش بگذارند اگر کافور دخان شده رفت خوب است و الا فلا امتحان
تریاک چنان است که قدری از آن بر خون بسته بزنند خون را روان گرداند و اگر در شیر زنند به بندد امتحان روغن بلسان آن است
که بگیرند اندکی از آن و بر آب بچکانند اگر از محل خود تجاوز نکرد تا مانند روغنهای دیگر بر روی آب پهن شود مغشوش است و اگر
در جای خود ثابت ماند خالص بود و لیکن بر خرقه قطره بچکانند اگر از محل خود تجاوز نکرد خالص بود و الا مغشوش است
و اگر جوالدوز را بروغن بلسان تر کرده در آتش در آرند بعد از اشتعال اگر رایحه خوش بود به آنکه روغن بلسان خالص است
امتحان روغن بادام چنان است که بگیرند قدری از آن و بر تابه گرم نهند و مشغول کنند اگر طعم آن همچو طعم بادام است خالص است
و اگر نه مغشوش است لیکن قدری بر کف دستها بمالند چندانکه کف دست بمالیدن گرم شود بعد از آن بوی کنند و بزبان کف را
بلیسند اگر طعم وی بوی بادام دارد خالص بود و الا مغشوش است و اما رنگ روغن بادام مایل است باندک سفیدی و مغشوش
آن زرد است مایل باندک سرخی اما در کیل و هم بوزن سبکتر است از مغشوش امتحان خولنجان یعنی خصفص و آن انواع است

هندي وصنف وي دكمي ونوع ديگر واربي گويند وغش ميكنند هندي را وصنف وي را از جهت قرب ماهيت هردو
وفرق ميان اينها آنست كه هندي را چون بشكنند پارها براق بود وخفيف اللمس باشد ومكي زرد بود وتيغ وهمچنين
مغشوش ميكنند بچيزي كه تيغ بود وفرق آنست كه تلخي خولان دراول مذاق اندك قبضي دارد ومغشوش قبض ندارد وبسيار
تلخ بود ودرزير وي براق باشد وصنف وي را غش ميكنند بچيزي كه انرا فطر خوانند وفرق ميان اينها درمحكت زيراكه مكي
صنف وي درصفرة كمتر از هندي بود ومكي بسبزيست مايل بزردي اندكي ودرطعم اندك شوري امتحان ماميثا انواع است
ازانجمله رهاويست كه از راي آورند واين خشيشه زرد است وخالص آن است كه از درونش زعفراني بود ودرطعمش اندك
تلخي وقبضي باشد وسبك وناعم الملمس بود ومغشوش بضد اينها ونوعي از آن طوري بود كه در طوريت زنند وعصاره آن
ماميثا بود امتحان قرنفل وجوزبوا وجليبها وقسط آن است كه بگيرند از هر يك قدري وجداگانه كرفته وسحق كرده همچون ساخته نگاه
دارند تا آن خشك شود پس آنرا در آب اندازند وساعتي بگذارند در آب اگر بكمال خود باقي ماند جيد است واگر در آب
حل شد مغشوش است امتحان زنجبيل اگر خواهي بداني كه زنجبيل پرورده از زنجبيل تر مرتب ساخته اند يا از زنجبيل خشك بايد كه قدري
از آن پرورده بخايند اگر تيزي آن مايل بتلخي بود از زنجبيل خشك بوده واگر حرارت آن لذيذ وشيرين بود از تر وتازه پرورده اند
امتحان گلاب كه خالص است يا نه قدري ماورد در قدحي از آبگينه كنند وآب شيرين را در آن گلاب اندازند اگر سفيد همچو شير گردد
خالص است والا مغشوش امتحان دم الاخوين دو نوع است سقوطري وغير سقوطري سقوطري آن بود كه بغايت صلب بود انرا از
مغشوش بآن دانند كه سقوطري سنگ شكسته است وطعمي ندارد وسحوقش بغايت سرخ بود ومغشوش بضد آن امتحان حجر الثور
خالص آن سبك وپوست پاره بروي يكديگر دارد ودر اندرون آن چيزي سياه است اقرب آن است كه چون خون بسته بود و
ناعم البشره وچون جالند روشن بود ومغشوش ضد آن بود امتحان زيبق خالص آن سفيد است كه هميشه در حركت بود وچون
انگشت در او فرو برند متفرق نشود وچون در كف دست نهند اثري در آن نماند ودر انچه نه نهند باشد ومستعمل آن بغيه
اين باشد واين اثقل از همه معادنيه باشد وهمه معادنيه بر بالاي وي ايستد غير از طلا كه در وي غرق ميشود امتحان لاذن خالص
آن نرم وطعمش تلخ باشد كه قبضي در آن بود ودرون سنگ بود وچون بخايند خشونتي در زير دندان نيابد ونه ثقل داشته
باشد ومغشوش بخلاف آن است وبوي آن رائحه جريست كه در آن عمل كرده اند كه غليظ آن كنعن انرا امتحان زعفران وآن انواعست
يكنوع جوزيست وآن فرنگيست وصنفي از فرنگ را مزيت گويند كه مزيت همچنين از زمين ميرويد وصنفي نوعي را از آن
مغشش ميگويند وآن بعسل آلوده ميرويد وميگويند كه عسل بر آن مي افشانند واينها است زيرا كه قيمت آن كمتر از خوشبويست
برخالص فرنگ شعريه زرد است مايل بسياهي نگاه ميدارند كه متعفن شود وطرف اعلاي شعريت غليظست وطرف
اسفلش باريك وچون خشك شود زود خورده گردد ودر ماليدن وخاييدن طعمش تلخي دارد وبا اندك قبضي زبان را
اندك ميسوزد وخوشبوي بود ورنگش زرد مايل بسرخي است ودر وزن سبك بود وچون در آفتاب گذارند زود
خشك

خشك شود اما مغشوش آن ثقيل الوزن است وهر دو طرف شعريه آن مساويست وچون در آفتاب خشك كنند
متفلق ونرم شود وچون مدتي بماند همچون كرپاها دام كه كرم باشد وچون از آفتاب برآورند وبعد از مدتي وبهوا
بوي رسد آنگاه خشك شده خورده شود ونباشد بدان وزن وهر خالص كه انرا طلي كنند وبعد از مدتي متفلق نگردد
آن مايل بسفيدي باشد وبوي آن ضعيف بود اما زعفران مغربي را قرصها ساخته مي آرند وخالص آن نيز سبك است
بنسبت مغشوش ورنگش سرخست مايل بزردي وزود متفرق شود وبويش بغايت خوش بود وسوده او بسرخي
زند واما مغشوش آن ثقيل الوزن وشكل متفرق شود ودر آن چيزي سفيد بود وچون خشك شود لين بود وزود
خشك نگردد ورنگ سوده آن زرد است مايل بسفيدي اما زعفران هراتي شعريه آن اغلظ از خوشبوي بود ودر وزن
سبك باشد وسوده آن سرخ وخوشبوي بود ومغشوش بود غش آن چنان است كه بعد از طلي كردن قدري در آب كنند
واز گرمي بگذارند ودر كرباس ميآيد واز كرباس نميگذرد يا انگور سوده آن درشتي باشد وچون زنك كنند با آن
چيزي را رنگش مايل بحمرت بود وبويش ضعيف واگر قدري در آب كنند وساعتي رها كنند اگر در نشيب آب بنشيند
چيزي كه ثقل دارد مغشوش بآن كرده باشند امتحان زنگار انواع است عراقي وحمصي ومصري ورومي همه را از مس وسركه
وياز آچ ميسازند وبهترش آن است كه صفحها باشد نه همچون ريگ وزود بشكنند گويا كه شيشه است وشديد الخضرة است
وچون بشكنند نقطهاي سفيد در آن نباشد اما حمصي فرودتر از عراقيست ومصري ادون آن ورومي بدتر از همه امتحان
جند بيدستر خالص آنست كه در پوستش باشد وچون بشكنند رنگش سياه بود در سبكي ورزانت ميانه باشد وبويش
قوي بود وچربي داشته باشد اما مغشوش آن سفيد رنگ است وزود خورده گردد وقليل الرايحه ودر طعم شوري داشته
باشد وخالص طعمي ندارد امتحان صبر انواع است سقوطري وعدني وزنجي وحمري وبهترش سقوطري است كه زود خورد شود
وبرگ يعني شكستش وبري نداشته باشد كه زفر بود وگويند كه بوي آن مانند بوي مر بود وچون بنفش زنند رنگ آن ما
رنگ كه زرد گردد ومعرفش زعفراني وميانه بود در سبكي ورزانت وعدني قريب سقوطريست اما معرفش اخضر است
مايل بزردي اما زنجي زفر الرايحه وزود شكن بود ومتوسطست در رزانت وخفيف وسريع الفرك است مايل به
سبزي اما حمري ادون همه است ورنگش سياهي دارد مايل بسبزي وبويش زفر بود وثقيل باشد وانرا بغير از زرگي
كردن صرف وهم او استعمال نمايند امتحان تنكار خالص آن سبك بود وسرخي آن مايل بزردي وطعمي ندارد ومغشوش
آن ثقيل وبغايت سرخ باشد ورزدي نه نهشته باشد وطعمش اندكي بود امتحان فلفل غش آن بر كنند علامتش آن بود
كه چون كوفته او را بو كنند از بويش اندكي رايحه ظاهر گردد ولونش سرخ بود وسخت باشد اما خالص را بوي نباشد ودر
رنگش كبودي باشد ودر خفت ورزانت ميانه باشد ودر طعمش اندك قبضي باشد امتحان ذهب ذهبي وآن ثقيلي است
يا در ديست كه در بالاي بوته طلا يا نقره باشد وميجهد در آن ويرا آن چيزي از طلا ونقره وجهاد ثقيل وزين شود و

طعمش لعقدر شود باشد و رنگش سیاه است وی مایل بشقرت اما مغشوش آن سیاه یا سرخ باشد و غش آن با قلیمیا
نقره کنند یعنی اندکی ورق طلا کوفته بر آن می چسبانند و دو آتش آن چنان است که در بسر که اندازند و ساعتی ملک مانند
تا طلا از آن جدا شود و خالص از آن طلا نکشند خود بماند و طلای مغشوش آن درخشنده بود و طلای خالص نه درخشد
امتحان بیجه لون خالص آن ابیض است مایل بکبودی و بغایت خوشبوی و بی طعم و دیر بماند و خشک نشود و مغشوش
بعکس این باشد امتحان کهربا انواع است احمر است مایل بشقرت و اصفر است مایل بحمرت و زرد است مایل به بیاض
و علامت خالصش آن است که چون بر خرقه بمالند تا گرم شود و چون بکاه برآرند اگر کاه بر دارد خالص است و غش آن
بسندروس می نمایند و فرق کردن چنان بود که شکسته سندروس درخشنده بود و اگر بر آتش دارند بوی او قریب
ببوی مصطکی باشد و زردی وی صافی باشد و کهربای مغشوش بوی ندارد امتحان ترنجبین خالص آن ابیض اللون بود
مایل بزردی چهره و شکوفه و خار در وی بود و حب سرخ کرد مستطیل باشد و شیرین بود و غش می کنند وی اندازند جهت این شکر
با در آن و مغشوش از طعمش میتوان یافت اگرچه طعم آن نیز شیرین است و چون در آب گرم حل کنند و بنشیند اندک
ظاهر شود و در بوی خالص آن سهوکتی باشد و مغشوش را آن بوی نباشد امتحان تنزخشت و آن دو نوع است یکی آنکه بهتر است
سفید و سبک و صادق الحلاوه بود و اگر بر زبان نهند خشکی آن بغایت ظاهر گردد و نه از آن تنفع باقی اما نوع دوم تنزخشت
هم سفید است لیکن رزین تر از اول بود و چون بر زبان بگذارند اندک حلاوت دهد و از آن حل نگردد مگر چیزی
اندک و ثفل در وی بسیار باقی ماند از آن مانند صمغ و هر دو نوع را از خراسان آرند و غش آن میکنند و فرق آن است
که چون خالص را بر زبان بگذارند سردی نزدیک بود که زبان پاره پاره شود و مغشوش بعضه آن است ولیکن بر روی خالص
آن اندکی از برگ درخت و پوستش که بر آن آفته چسبیده باشد و غش آن ندارد لیکن غش میکنند بشیرخشت چون
عرق میکنند و حواری یا چیزی دیگر سوده بر آن افشانند و سوخت آن در غایت خفت است و بر ازکیا پوشیده نماند
امتحان نیل چنان است که در خرقه سفید نهند از او در میان هر دو دست نگاه دارند و اگر از رنگ داشته باشد در خرقه بماند
و ظاهر گردد و یا پاره از آن بشکنند اگر درون و بیرون یکی باشد خالص بود و الا مغشوش امتحان بزر البنج اگر خواهند
بدانند که بزر البنج ابیض خالص است یا مغشوش زیرا که شیکر آن را با سفید آج رنگ میکنند باید که با آب بشویند
چند بار اگر مغشوش بود بعد از خشک شدن بسرخی باز گردد و الا بحال خود بماند امتحان فلفل سفید فرق میان فلفل سفید
چینی و میان سقی آن است که دانهای چینی همه معتدل است و برابر و سفید صاف و اما از انچه از فلفل سیاه جدا کرده
باشند بیاضش آن بسرخی مایل است و دانهای آن متفاوت اند بعضی خرد و بعضی بزرگ امتحان کندر عراقی را چون بشکنند
سفید بود و صلب و درین ایام بوجی را اگر بشکنند سرخ و سبک بود و زود فاسد گردد و کرم افتد چنانکه همه را بخورد
که هیچ نماند و عراقی را از این تاثیر نکند چیزی و بکالم خود بماند و غش آن میکنند امتحان زراوند مدحرج آن شی بود و گرد در
وی

۱۵

وی مایل بطولست اندکی نزدیک بهیئت فلفلست و یک سر آن بزردی زند که بزعفران ماند اما روی وی شکردت
بمقدار جوز کوچک یا فندق سبک و رنگ بیشترش صفر زعفرانیست و شیه از سرخی دارد اما منقوبه در تدویر بر آن طویل آ
نزدیک بحب المحلب و اما بیشت بیشترش زرد صافه که مایل به بیاض است و چیزی دیگر بیاورند از ولایت روم که او کروست
و درازی آن غیر درازی انواع مذکورست و آن بیخ است گره شده و بیشترش زرد است مایل به بیاض و بعضی از آن صلب است مایل
بود بزردی زعفرانیه و آن میانه است در خفت و رزانت و کسی را دیدم که غش میکرد زرا بزراوند طویل که سوان میکرد
و پوستش را بزعفران رنگ میکرد و میفروخت و غش انرا ظاهر کردم چنانچه پاره کردم درونش سفید بر آمد و در آب نهادم
رنگش برون داد به آنکه انچه از روم بیارند زراوند نیست بلکه بیخ نباتیست که از اراست خوانند و آن معروف است
در آن دیار امتحان هوفطیدا [?] خالص آن جسمهای ثقیل سخت مشکل شکن بود و چون کم یافت شود غش کنند و سکرینه عقاقیر
چند سوده و خمیر میکنند و در بیضها مالیده میفروشند و این مغشوش را با آن دانند که سبک است و هشی بود و بیرون آن
املس و جسمها ندارد و تنگ است ولیکن غش کنند بقنفذ و بر آن کنند تا رنگش تغییر کند و کاهی باشد که اندازنگ کنند
تا سبز شود و هست جهال بخرو شسته امتحان بسفایج هندی و شامی فرق میان هر دو آن است که هندی رنگش سرخ و رزین و یک
سرش صلب است و شامی سبکتر از هندی بود و سرخیش مایل بسیاهی و طعمش شیرین است اندکی زبان را میگزد امتحان عفص
آن است که سبز و مغشوش طیب الرائحه و املس بود امتحان بزر القثا فرق میان او و میان تخم خربزه و تفوس آن است که تخم
خیارزه بهین دانه است و بغایت سفید و سبک و ناعم الملمس و در بوش اندک سهوکه است اما تخم خربزه رزین است
و مخطوف العرض باشد یعنی کم عرض و بوی ندارد و انچه تخم تفوس است باریک و دراز و نقی البیاض است و بوی ندارد
و بیشتر از تخم خربزه و کران تر از تخم خیارزه بود امتحان بزر الخطمی بستانی بود و بری و از سکنه بیارند انجا بسیار است
و غش آن میکنند به بزر الفاسول لیکن تخم شقایق کرده است مانند دانه خشخاش لیکن خرد و لونش مایل باندک بسرخی
و چون بخایند در طعمش و سمیت بود مانند خشخاش و جوهریش همه متناسب باشند و مختلفة الاشکال نباشند و از بزر
الفاسول جثه اش کوچکتر و از بزر الشقایق بزرگتر و لونش صفر مایل بسفیدی اندک در طعمش اندک چربی دارد
و آن نیز زود کوفته شود و هیچ فرقی نیست در میان هر دو غیر از رنگ و غش آن تخم لسان الحمل کنند و فرق
چنان است که تخم لسان الحمل سرخست و کرد مایل باندک طولی و مشکل کوفته شود و سخت بود و چون بر زبان نهند
اندک لعابی دارد نزدیک بلعاب بزرقطونا طعمش تفه و عدیم الزهم است و رزین است از آن هر دو امتحان بزر
الافسنتین رومی است تفاوت میان آن و غیر آن از انواع تیصوم آن است که استعمال کنند از جهت لطافت و
عطریت آن و شدت تلخی که در وی است رنگش رزوست مایل بتیرکی اندک گویا که از بنقال کبود تر بجهت بسیار تیغ
و ناعم البشره است و درازی ساق بالنسبه کمتر است و درجو لیش بشانیتی بود بکیفیتی که زود خورد گردد و سبک و خوشبوی

باشد اما قیصوم و نرینه که نوعی از افسنتین است با باقی انواع او همه درشت ملمس و اندک تلخ و زعفرانی الرائحه اند و در وزن اثقل است
نسبت به دیگر الافسنتین و لون این زرد است و صلب اما افسنتین اقریطی فرق میان اقریطی و غیر آن آنست که از اقریطی
سرخ رنگ زعفرانی الرائحه و متوسط بود میان تلخی و گرانی و باقی انواع بعضی سفید است مایل بسیاهی و آن دون اول است و از
فرنگ میآورند و بعضی از آن سفید و بنفاب بیشتر از اول و سبک و دور از فربت اندک است افسنتین النور نوعی راست می
گویند و از بلاد کرک و حوالی شام میآرند و برگ آن خوشبوئی دارد و غلیظ و زدانتی و دردی هست و سبز رنگ بود مایل ببیاض
و سوادی در ورق آن هست و بعضی را از غیر این نواحی میآرند و خضرت آن بیشتر از متقدم است و برگش خفیف و غبار آن
بیشتر است و بیخ آن قلیل الصلابة و بعضی را که از نواحی فیتوم میآرند و آن نوعی است از حشیش الحمار منقول است از صنیب و ابن
البیطار که نوعی از آن در نواحی سواد مصر میروید و آنرا اهل مصر آن کلمانی نامند شکوفه آن سرخ و کبود و قضبانی دراز و برگ
باریک و نوع دیگر آنست که در نفس عریض است و در آن درشتی و مرارت باشد آن حشیش الحمار بود و طریق معرفت آن چند است
که زفارت بوی و دخانیت طعم با اندک تبغی باشد و سبلی آن عدیم القبض است و نقی اللون و سبک در وزن و آب … النور
را غش میکنند با آنکه چوبیست در شام که او را امیو… نند و در آب می اندازند یا آنرا با آب فرو میبرند آنگاه آن آب را می
گذارند تا صاف شود و صافی آنرا با آب افسنتین النور خلط میکنند و آن چنانست که مایل گردد بسوی کدورت و آن بوی نقل الذکر
و در طعمش قدری دخانیت بود و رنگش سرخ مایل بسیاهی اما روغن با جبل یعنی روغن جوز هندی و مغشوش آن بروغن کنجد
بکنند و فالس آن خوشبوئیست و در زمستان جامد اما راوند چینی باید که زرد و زعفرانی بود و در زمین تباشد و دردی
و هستی نباشد و کرم خورده نباشد و آنچه کرم خورده نباشد بکیفیتی که از هم ترشیده و ریخته بود نعفی(؟) باطل باشد بکار نیاید
اما راوند ترکی که معروف بچینیست مستعمل از وی باید که زرد و کم رنگ و خوشبوی بود و کرم خورده نباشد
و غیر مستعمل از وی رنگش مایل به سیاهی باشد و سبک و عدیم الرائحه و کرم خورده اما راوند زنجی که بجهة سیاهی رنگ
زنجی خوانند آن نیز نوعی از چینی است و بهترین وی آن بود که سیاه در رنگ و روغنی بود اما کرم خورده و خورد شده
آن باطل است و بکار نیاید اما … ترید سیاه را نتوان استعمال کرد آنچه مستعمل است ترید سفید در زمین غیر متعفن است
و گونه که باید هر دو طرفش صمغ داشته باشد زیرا که مصنعش مختار الاستعمال است اما بنفشه باید که فستقی تمکنتر باشد
مایل بسبزی اما سیاه هش را نباید استعمال کرد اما غاریقون آنچه تو آن استعمال کرد سفید و سبک و هش یعنی نرم و سست
باشد و غیر مستعمل وی سیاه در زمین و … است و مراد از سیاه آنکه نه سیاه هندی بلکه سیاه نسبت سرخ و اما زردی …
در وقت ضرورت استعمال کنند اگر صفرتش مایل بسیاهی باشد اما خیار شنبر بهترین آن سیاه غلیظ و … دار و کهنه بود که
گذشته باشد بر آن یکی سه تا ده سالی و شاید که در آفتاب نهند مگر در بلاد خشک و مشوره دار و اگر خواهند که زود
نرم شود در زمین رنگش نم دار فرو برند یا در … رنگ کود کنند و آب بر آن پاشند و بعد از آنکه مغز آنرا بیرون آورند
ازنگ

ازنگ روز تا دو روز عند الضرورة زیاده نگاه ندارند که بکار نیاید و چون عسل آنرا بیرون آورند باید که آتش ننهند
تا در دو سه روز استعمال نمایند بلکه بمجرد بیرون آوردن بکار برند اگر خواهند دو سه روز نگاه دارند و هیچ تغیر نکند قدری
روغن بادام بر آن اندازند اما مازریون آنچه مستعمل بود برگ سبز که نزدیک گرفته باشند و … العصفور … باشد
و اندکی پهن تر از آن بود اما چوبش را استعمال نکنند اما آنچه از ورق پهن و سیاه بود مانند ورق آس یا برگ … کوچک
رومی است اما عود آن بجهت لطوخ یا شرب بعضی از اطبا گفته اند مراد از آن کرم دانه باشد منقول است از مجربات
و غیره که آن عودی باریک بود سبز رنگ مایل بسرخی و نشاید استعمال کردن مگر بعد از آنکه یکشب نه روز در سرکه نهاده خشک
کرده باشند اما سنا باید آنچه مستعمل است ورق آن از هر دو طرف املس است و خضرت آن بزردی مایل است و پاک
کرده باشند از چوب و خاک و قرون و آنرا از حجاز میآورند و هرچه از آن در انتهای بلاد حجاز است آن سفید است
و در نواحی مصر و کوه … طاهره و قاهره میروید فعل آن کمتر از یکی بود و آن سنا مکی نیست بلکه در عرف میگویند اهل
حجاز اثر و لون آن شدید الخضرت است و کثیر العود و بسیار قرون و ظرف و ورق کرد باشد و نشاید استعمال کرد الا
مگر مکی معدوم باشد اما عراقی کبود است رنگ برگ او شدید الزرقه بود و میت به بکار برد اما عسکری کوچک شکوفه
و برگش متوسط است در نزاکت و خفت اما روی کبود است مایل بسیاهی و بیخ است سبک است و شکوفه آن نقشها
دارد اگر بجوش نه در آب یا نقیع کنند رنگ آبش در کبودی کمتر از عراقی بود اما بنفشه آنچه باید استعمال کرد و آنرا سبز
رنگست بزرین تخم طلم و آنچه نشاید استعمال کردن آن نیز حب سبز رنگ و باریک که مایل بسیاهی بود سبک و
اندک تلخی دارد گویا که قبل از ادراک آن چیده اند یا چیزی دیگر است مشابه آن اما حنظل قرع(؟) و مانند وی است
نباتی دیگر که باغبانان او را نبات کیج خوانند و در دیار عرب نقل کنند و هر دو را شکوفه زرد است و فرق آن است
برگ حنظل … تنگ مانند ورق آس بود و بویش بجوان رایحه محلب است و کیج را ورقش پهن است اما تمر هندی آنچه باید
استعمال کرد در شراب باید که معتدل بود بند … زرد و صاف باشد و مکسر سفید بود معتدل المائیه باشد و در
شعرت غلیظ نباشد اما آنچه بر روغنش دانه دار است و زرد و بیش مایل بسرخی باشد و مکسرش گندم رنگ بود و شعرت
آن باریک و ترشی آن بغایت ترش باشد و آبش اندک باشد هر وقتی که نوع سابق پیدا نشود این نوع را استعمال
نمایند و اما آنچه کوچک دانه بر سر و بیرون جهت داشته باشد روی آن مایل بسرخی بود و بعضی بسفیدی باشد و شعرت
آن باریک و ترشی آن قریب بلیمو باشد از آن نباید استعمال کرد بهیچ حال البته اما قراصیا باید که بپزند قراصیا
تازه و در وقتی که رسیده باشد در درخت و رنگش سیاه باشد مایل بسرخی و حبه آن بزرگ باشد و در طعمش حموضتی با کمی
باندک حلاوتی معتدلست نارسیده آنرا استعمال نکنند و آنچه سبز باشد و پیش از ادراک بر درخت بریده باشند
یا آنکه بسیار کهنه و شیرین شده باشد استعمال نمایند زیرا که مراد از آن ترشی است بجهت تسکین صفرا و تسکین … اما …

جوز ماثل چون آن بهیئت امرود باشد و رزین بود و حب آن سیاه و مثلث باشد و چون بشکنند دو پاره شود
و طعمش تفه است و نوعی دیگر هست اقوی از او مدورتر بود و خار دار و سبکتر باشد از اول و طعم آن تفه است و چون
در نبیذ اندازند مست کند زود و بجوز ماثل خوانند و اگر از آن بسیار خورند کشنده بود و غش آن بجوز القیء هندی کنند و آن
قریب باول است و خفیف و سوراخ دارد و حب آن زرد رنگ و در طعمش اندک تلخی باشد زبان را بگزد و حبهٔ
آن گرد است اما جوز ماثل گرم نیست بلکه سرد است و مغشوش با جوز القیء گرم باشد منقول از پدر مصنف دارا بن
[illegible] اسم کبابه و آن چینی و حبشی و هندی باشد و تفاوت میان آنها در اختلاف صورت است و اما چینی دانه خورد
بود بزرگتر از فلفل باندکی و بر سر آن اقماع بود و خفیف و چون بشکنند در وی حاوی باشد و در طعمش عطریت باشد
و اگر این نوع نباشد حبشی را استعمال کنند و دانهٔ او بزرگتر از چینی بود و رزین و صلب باشد و در وی دیگر آن سفید
و در آن عطریت بود چون مضغ کنند قریب به چینی باشد و در شکلش طولی باشد و اگر هر دو نوع پیدا نشود هندی را
بجای آنها استعمال کنند و حبهٔ آن گرد بود و بزرگتر از چینی و رزین و طیب الکسر باشد و در درونش سفیدی که مایل
بزردی بود و طعم ندارد و غش آن به چیزی کنند که در وی نهند اسم قاقله بزرگ است و کوچک بزرگ دو نوع است یکی از
آن طویلست بدرازی جوز و سرش مدور است و رنگش سرخ است مایل بزردی و چون مضغ کنند ظاهر شود و از او
عطریت و اندک مایل بتلخیست و دانهٔ او مثلث است مایل بتدویر بسیار مانند حب الهال است و مشابه بود در سختی و
صلابت و تیره رنگست و نوع دیگر آن دراز است سرش دقیق و سر دیگر گرد است و حبه های او همچو دانهٔ اول است
فرق در خلق است و آن نوع را غش میکنند بجوز الزنج و فرق آن است که جوز الزنج بزرگتر از قاقله بود بمقدار انگور و لون
و حبهٔ آن نزدیک بجوز عجمست بلکه کوچکتر و طعم آن تیزتر از فلفل باشد و عطریتی ندارد و صلب بود دیگر آن سفید است
و تلخی ندارد اما قاقلهٔ کوچک مثلث است مایل بتدویر بسیار و حبهٔ آن نزدیک بهال است و سفید است مایل
باندک بزردی و در طعم آن بوی خوش باشد باندک مرارت و حریف باندک لیف باشد و دانهٔ آن مثلث
بتدویر است و آن جوز دانه آنرا هال است و بجهت آنکه جرم آن کوچک است بمقدار نخودی در هیأت جوز قاقله آنرا
هال قاقلی میخوانند اسم قصب الذریره مقدار وی قصبی است که در باریکی قصبهٔ تیر بود و رنگش باقوتی باشد و چون بشکنند
در درون وی چون خانهٔ عنکبوت پر باشد و در تنگی وسعت دست و نام البشره است و از شیخ الرئیس منقول است که
قصب الذریره در منبت خود عطریتی ندارد و صلبست و در او درکی انرا ببعضی از جزایر میکشند تا انند از
این عطریت و هست [illegible] میکند بسبب آب و هوای آن جزیره اما آنچه در این ایام می آرند اوصاف مذکوره
ندارد بلکه نی دراز و سبز مایل بسرخی بسیار تلخ و صلب بلا عطریت و در داخل آن مثل خانهٔ عنکبوت معلوم نشد
که بجهت تغیر اهل منبت متغیر شده یا آنکه غیر آن نوع بود اسم [illegible] آنچه مستعمل است از جاها از جبال روم می آرند و لیفها از

نواحی

نواحی عجم می آورند و بهاکل و هیات این نبات مانند [illegible] است فرق آن است که عود
حماما غلیظتر و شکوفهٔ آن سرخ و سبکست و عطریتی بسیار دارد و ثمرهٔ آن تفه الطعم و به همین رنگ باشد اندکی سرخی
زند و لیفها درم که نوعی از جبل لبنان می آرند [illegible] سرخ بمقدار کرهٔ انگشت و سبکست و آنرا اهل شام حماما ذکر گویند امتحان
علک الانباط خالص وی آن است که زرد لون بود و قوام آن معتدل بود و در طعمش مرارتی و بویش قوی بود و باشد
که در وی اندکی بوی بطم بود بدانکه آنچه خام باشد آنرا علک الانباط گویند و چون بجوشانند آنرا وصف کنند لبان العلک
گویند امتحان علک صنوبر جید وی آن است که زردی مایل بسفیدی باشد سبک و سست بود و رائحهٔ آن نزدیک ببوی چوب صنوبر است
و طریق گرفتن آن همچو گرفتن علک البطم است و علک الفستق لیکن علوکت ندارد امتحان [illegible] و آن صحرائیست و انواع بسیار دارد
آن مستعمل در تریاقات و غیره باشد آن گیاهیست که چون بمالند بوی سیر دهد و برگ آن بنخود کوهی مانند است و نوعی دیگر
بود که [illegible] برگ آن [illegible] است بلکه کمتر از عرض آن و چون مالیده بوی کردم بوی سیر دهد والله اعلم بالصواب
امتحان [illegible] و آن سنگ سبز است بفارسی [illegible] گویند و وی کرمانیست و فرنگی و بهترین وی فرنگی سبز است و امتحان ترشی
و شیرینی وی چنان کنند که بر آب نهند و بر روی آیینه کرده خشک سازند اگر آیینه رنگ برآورد ترش است و الا شیرین است
[illegible] امتحان تازگی و کهنگی تریاق فاروق چنان باشد که از روی سهل شیئی را بدهند و توقف کنند تا داروها در کار آید پس
شربتی از تریاق بدهند اگر دارو از کار باز دارد تازه است و اگر باز ندارد یا پیر است یا مغشوش و طریق دیگر آن است که
خروس وحشی را بگیرند یعنی تذرو را و او را یک شربت تریاق بدهند پس ماری کشنده را برو فرو کنند اگر از گزیدن او
خلاص یابد تریاق تازه است و اگر خلاص نیابد پیر است یا مغشوش و به دفع مضرت داروهای دیگر تو آن [illegible] که
را که افیون و شوکران و مانند آن داده باشند یک شربت تریاق بدهند و بنگرند تا مضرت آن دفع کند یا نه اگر دفع کند
تریاق تازه است و اگر نکند پیر باشد یا مغشوش من شرح الطبیعی [illegible] فصل [illegible] در صنایع ادویه و [illegible] این فصل مشتملست
بر نه صنعت صنعت در تدبیر ادویه تدبیر اصلاح [illegible] چنان است که ریوند فارسی را در آب گرم بخیسانند چند روز و صاف
کنند چندانکه طعمش نماند بعد از آن فرا گیرد برگ [illegible] و اصل سازند و در آن آب و بگذارند در آفتاب چند روز و بعد از
آن بکوزه مثل وزن ریوند که ده درهم است کار ریوند چینی میکنند تدبیر اصلاح [illegible] بار درخت [illegible] گرفته پوستش باز کرده و
در هاون با تخم [illegible] آنچه هم وزن آن انداخته و خوب کوفته بعد از آن [illegible] و داروها را [illegible] میکرد و اگر دارد
خشک باشد [illegible] را با روغن کهنه یا زیت [illegible] باید کرد تدبیر [illegible] پشتهای قرچهای فربه بگیرند
خصوصا اگر در شهر ارمنیه بوده باشد و در دیگ کرده آب بسیار بر وی کنند و می پزند تا چربها که داشته باشد بر روی آب
بیاید بعد از آن میگذارند تا سرد شود چربی بالای آب را میگیرند که روغنی [illegible] همین است تدبیر گرفتن [illegible] بگیرند [illegible] از
[illegible] که آخته و در هاون [illegible] و [illegible] با روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن دیگر [illegible]

لت کنند بعد از آن که خنک شود روغن بر بالای او بیاید روغن را گرفته استعمال کنند تدبیر علاج قیروطی یعنی موم
روغن نخست روغن باید گرم کرد و موم در وی گداخته و در ده درم روغن دو درم موم باید کرد یا دو درم و نیم و آنچه با وی
ترکیب خواهند کرد از عصارها و غیر آن اندک اندک در آن کوفته بریزند موم روغن می باید آمیخته و مستعمل آن حالیه هموار کرده
و مرهمهای دخاد برین گونه باید ساخت خواسته آنچه در وی موم روغن بود و هر موم روغنی که در فصل زمستان باید کرد در ده
درم روغن دو درم موم باید کرد و در فصل تابستان سه درم موم باید کردن تدبیر ترکیب کردن روغنها هر تخمی و گیاهی که بروغن آن حاجت
آید نخست آنرا نیم کوفته باید کردن و در آب فرغار کردن و یک شبانروز بنهادن و آب چند آن باید کرد که دو انگشت بالای
دارو بود بعد از آن بجوشانند و برنشت بمالند و بفشرند و بپالایند و سه یک وزن آن آب روغن کنجد باوی باید آمیخت و
باتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر دارو سخت تر باشد از آب شش ساعت باید پخت و هر ساعت آب گرم
زیاده باید کرد پس بمالند و بپالایند و پس روغن باید آمیخت و باز بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر دارو نازک تر بود
دارو را اندر قدری چنین کنند یا در شیشه و شیشه در دیگ نهند در میان آب و بجوشانند تا دارو پخته شود پس بمالند و بپالایند
و آب را در شیشه باز گردانند و روغن برافکنند و دیگر باره هم در میان آب نهند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
نوع دیگر کشیدن روغن تخمها دو نوع بود یکی آنکه نیم کوب کرده در آب بجوشانند بسیار آنگاه از اعماق کرده روغن از آن بگیرند
و بجوشانند نرم تا آب برود و روغن باز ماند و دیگر آنکه تخمها را قطعها سازند و در دیگ گلین تو کنند و سرپوش بر نهند و آنرا
بگل حکمت استوار سازند پس ته دیگ را بمثقبه قوی سوراخها متعدد کنند و بر دیگ دیگر بار کنند و بر گرد آن دیوار با دیگ
بر آورند چنانچه از سر دیگ بلند شود و آنگاه بر بالای دیگ آتش کنند و در شیب و ظرف آهنی یا مسین نهند و آنچه از سوراخ
در آن چکد روغن آن بود و بقوت بود و اگر حدت داشته باشد چهارم حصه آن روغن کنجد و غیره استعمال نمایند من خلاصة التجارب
نوع دیگر کشیدن روغن تخمها آنچه مغز نیکو دارد خود بدستور معهود باید کشیدن و آنچه مغز معتد به ندارد و یا صلب سبب همه
باقی دو نوع مذکور باید کشیدن لیکن بذور مثل جوز و فندق و هر تخمی و امثال آنها را اکثر روغن کشند و زیره و شبت آنرا
در کتب طبی طریقش معتبرست اما در آتش کردن بسیار احتیاط کنند که روغن و تخمها سوخته نشود من خلاصة التجارب
نوع دیگر کشیدن روغن چوبها بگیرند چوب نیم خشک را و سر آنرا در گیرانند و بر روی صفحه آهنی یا مسین نهند رطوبتی روغن
مانند آن بر روی صفحه ظاهر شود و آنرا بانگشت بر قاروره و یک در آرند تدبیر کشیدن روغن بلادر یکی آنکه نیم شکسته آنرا در چیزی کنند
و بدستوری که مذکور شد در کشیدن روغنها تخمها روغن گیرند دیگر آنکه انبوری را گرم کنند نیک و بلادر را در آن میگردانند تا
از آن روغن بچکد و دیگر آنکه بلادر را نیم شکسته کنند و بر صفحه از آب و نهند و دسته هاون را گرم کرده بر آن روز کنند
از آن روغنی بر صفحه ظاهر شود و اگر با کنجد بشود کوبند بغایت نرم و اندک نمک بر آن بزنند و در اثنا قوی اندازند و شکم کنند
روغنی بسلامت لذا آن گرفته شود من خلاصة التجارب تدبیر کشیدن روغن [illegible] آنها را باید شکسته و در آب طبخ کنند تا آنچه چرب بود
بر سر آید

بر سر آید و یا اندر چیزی کنند و بدستور روغن بکشند تدبیر کشیدن روغن عقرب هم بجوشانیدن بود بشرطی که سر دم و زهر آن دور کنند
و پیه را بکه اندازند و اگر در طبخ آن روغنی افکنند و بجوشانند تا آب برود و این تمانند هم نیکو بود و اگر اندر روغن بپرورند درست
بدستور عقرب و ذراریح هم بغایت قوی بود و اگر روغن مار انرا گویند من خلاصة التجارب تدبیر خوشبو کردن روغن کهنه چنان است
که روغن کهنه در او آن چند از نده پاره یخ بر او کنند تا یخها آب شود و گلاب بر بالای او چند ازند چون خوشبو شود روغن را
از آب جدا کرده برآورند تدبیر صمغ کردن [illegible] چون او را از زمین برکنند حفی باید کرد و داغ کرد تا قوت وی باطل نگردد باید که
تره او را از میان برکنند و بتابانند [illegible] رنج گون و بر بن وی نهند من اختیارات بدیعی تدبیر [illegible] باید که در کوزه
نو [illegible] پاره بگیرند و از کونه بر سر دیگ نهند که سرکه در وی جوشد تا بخار سرکه بآن برسد و [illegible] بگیرند و بعد از آن
بکار برند تدبیر برآوردن عسل خیارشنبر باید که او را با پارچه تر بپیچند و در خاکستر گرم بگذارند که اندک آتش داشته باشد پس بیرون
آورده مغز برکنند یعنی روغن بادام در او داخل سازند من اتم العلاج تدبیر ترنجبین [illegible] موصوف است یعنی [illegible] یعنی صمغ دار
مجوف باشد آنرا تراشیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده سوده بکار آرند من اتم العلاج طریق متوافق کردن
ابریشم او را بسیار نازک متوافق کنند و آن از پارچه نازک بگذرانند چنانچه مثل غبار شود و این ابریشم در قوت بهتر از
ابریشم محرق است طریق سوختن ابریشم بیارند بجهت سرد مزاج ابریشم سرخ و زرد و جهت گرم مزاج ابریشم سفید و بجوشانند در آب
چنانچه بقوام آید العسل آید انرا جهت فربهی بخورند و اگر خواهند برای تقویت دل از آن شربت سازند و نسخه آن مشهور است من
اتم العلاج تدبیر بادزهر بگیرند باد زر بون تازه بزرگ ورق و در سرکه خیس کنند دو شب تر بود بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر چنین
کنند بعد از آن سرکه بریزند و انرا باب شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند اگر تعجیل بود در آفتاب خشک کنند و بکار
داروند من اتم العلاج تدبیر کردن زیره کرمانی را در دو برابر سرکه یک شبانروز خیس کنند پس بیرون آورند و در سایه خشک کنند و بکار برند
من اتم العلاج تدبیر کشتن بیش که هندی میتها گویند بیارند سرگین گاو و بیش و خاک زرد مثلا ساخته با آب بجوشانند و بکوب جدا کنند
چندانکه بیش مذکور در آن آب نرم و رنگ شود پس بیش را بر آورده با آب بشویند و پاک کرده یک روز و دو باره کنند بعد از
بعد از آن بیش را در روغن گاو انداخته بر آن کرده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند تدبیر آوردن عصاره گیاها که دشوار باشد
برآوردن عصیره او اول آن گیاه را خوب کوفته و حیده کرده در دیگ تیله بهوته در او آنچه بر سر خوب نیک ریزند و عرق
بگذارند که آب و عصیره او از انجذاب تیله بهوته جدا آید طریق برآوردن شیره انگور باید که انگور نیک بر یخ در سنه او و شکلی کمک فقری
انگوره در آن و آرد و شب را کنند و صباح برده و ظرفی در زیر آن شکاف نهند و انگوره بدرکنند انجذاب که در انگوره بود
تمام شیره او در ظرف فرو میریزد بسته شد و بکار برد چون شیره او بند و دی به بستگی میکرآید باید که قدری نمک در او بریزند
که بسته نشود و همچنین در هر عصاره اگر نمک داخل کنند از بستگی باز میماند و رقیق میگرداند صنعت دوم در ترتیب ادویه
پروردها تفصیل ترتیب انواع آنچه درعوند و اشیاء آن پرورند باید که عصاره آن بگیرند و تیای نیم سوخته را بگیرند

کرده در آن ریزند و در آفتاب نگاه دارند تا چهل روز و همچنان سختی ساخته خشک کنند و نرم پخته نگاه دارند و آنچه در میوه‌ها به
پرورند مثل شلغم یا در فواکه مثل سیب باید که سر انرا بردارند و میان آن خالی کنند اندکی توتیا نیم کوب در آن کنند و سر آنرا
برو نهند و در خمیر گیرند و در شب آتش پخته سازند و برآورند و خشک کنند و سخی کرده نگاه دارند و آنچه در شکم حیوانات
چون موش پرورند همچنین بود که در میوه‌ها گفته شد **پروردن چیپال** که انرا چاک کوته گویند باید که مغز سر زنند چنانچه مغز
درست برآید پس آن مغزها را در حره پاک بپیچند و حره را با آب نیکو تر کنند و سرگین تازه در گرد آن گیرند اعتقاد او که از
هر طرف به ضخامت سه انگشت زبل بود آنگاه او را در زیر خاکستر گرم کنند و بر بالای آن آتش سکینه چنانکه بیرون زبل در گرد
نیکی و بیرون نرسد و بطرف دیگر بر گردانند و همچنان آتش کنند تا از آن طرف نیز بیرون زبل آنگاه انرا برآرند و حره را
بدرند و مغزها را از میان آن بردارند و با آب گرم بشویند و سر مغز و برا از طول چنانکه منقسم به نیک شده و پرده که در
میان آن هست و شیخ آن را پاک کرده از میان آن مغزها برآرند و مغزها را بکار دارند من خلاصة التجارب **پروردن پیش**
پیش را قطعه‌ها سازند و سر تخم مرغ را سوراخ کنند و سفیده او را برآرند و مقداری عسل مصفی در آن میان کرده نیک بهم بزنند
و آن قطعه‌های پیش را در [illegible] آن گیرند و سر تخم محکم بگیرند و تخم را در خمیر کرده در زیر آتش نرم پخته سازند آنگاه برآورده
پاره‌های پیش را از آن پاک کنند و نگاه دارند و ترکیب درس که از این سازند هیچ آن کمتر بود و این اندکی قوة پیش را
کمتر سازد و بیشتر بسیار بقوت را چنین تدبیر موافق باشد چنین تدبیر و اکثر جوکیان و نیز هم استعمال میکنند **پروردن
زرنیخ** تازه او را پاره‌های خورد کنند و در میان شیر گوسفند یا گاو نرم بجوش نهند چند آنکه تخی نرم شود و اگر نه طعم آنها
در شیر درآید آنگاه برآورند و در سایه خشک کنند و نگاه دارند و آنچه سخت و باقوت و حدت بود دو نوبت در شیر تازه جوش نهند
و زور انرا بدان بستانند **پروردن سقمونیا** چنان بود که سیبی یا بهی شیرین را سر بردارند و میان خالی کنند و سقمونیا را در آن جوف
پر کنند و سر انرا محکم بنهند چنانکه هیچ منفذی نباشد و انرا در خمیر گیرند بستبری انگشتی و در تنور گرم در شب خاکستر کنند
چند آنکه آن سیب یا بهی پخته شود نیک و هنوز پوست آن سوخته نشده باشد انرا برآرند و سقمونیا را از میان آن
بیرون کنند و در سایه خشک سازند و نگاه دارند و در سیبی و بهی که محوده پخته باشند انرا بکوبند تا زند بشکر یا عسل
آن نیز مسهل لطیف بود و اگر سیب و به بهم نرسد همچنین عمل در میان پیاز باید کرد و همچنین در زردک میتوان عمل کرد
ترتیب [illegible] باید که یکی از آن درها را بکوبند با ده من نمک و آب شیرین بر آن ریزند و در آفتاب نهند آرند و روز
دیگر آب را بیندازند و تازه کنند و دست بزنند و همچنین هر روز بیکروه باشند تا چهل روز که اثر شوری در او نماند بعد از
چهل روز خشک بکنند [illegible] و بالای او گل سرخ کنند و در سرکه کهنه ترش بیندازند و چون سرد شود باز برآورده
گرم کرده سرخ کنند و باز در سرکه چند آرند همچنین هفت مرتبه بعد از آن در سرکه انداخته چهل روز نگه دارند **ترتیب خبث الحدید**
باید که ریم آهن صاف بگیرند و باتش سرخ کنند و در سرکه کهنه ترشی بیندازند و چون سرد شود باز برآورده گرم کرده

سرخ

سرخ کنند و باز در سرکه چند آرند همچنین هفت مرتبه بعد از آن در سرکه انداخته چهل روز نگه دارند **ترتیب آمله** انرا بروغن گاو
چرب کنند و بسوزانند تا اندکی نفطی شده که بر آن آب شد بسوزد پس آب ببندد و بکار برند **تدبیر فلوس ماهی** یعنی کچبه باید
که یک سیر کچبه را در ده سیر شیر گاو و انقدر بجوش نهند که شیر همه در خورد بعد از آن آن شیر صاف کرده بکار آید ریزه ریزه ببرید
بعد از آن باید کوفت و اگر شیر نباشد همین طور در آب باید جوشانید و الا بر سفالی نهاده بریان کنند و بعد از آن
انرا ریزه ریزه باید برید و باید سحق نمود **تدبیر خاک جالی کردن** بیارد تخم جالی کوبند چند آنکه خرابه شود و خاک زرد را با سرگین
گاو میش یا گاو با آب حل کند

[illegible]

تا سرد شود و تا نکهنه شد هر روز سر ظرف بردارند تا بخار آن برود و از فساد و غلیان ایمن شود و اگر قرصی سازند اکرده آن مجمع باشد
حل کنند چنانکه گفته شد و ادویه را در آن بسرشند و الا اندک آبی بقدر حاجت حل کرده ادویه را بآن بسرشند و قرص سازند
و در سایه بر پشت غربال خشک نمایند و تا خشک شدن هر روز اقراص را برگردانند تا نرم نگردد و فاسد نشود و اگر مطبوخی
ترکیب کنند مثل عناب و آلو شده‌اند و گیاها و تخمها پاک کنند اول چوبها و تخمها نیم کوفته در دیگ ریزند و بعد از آن تخمها
را بعد از آن فواکه را در عقب آن گیاه ها را بریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان را و شکوفه ها را در آخر بیندازند و اگر افتیمون
در مطبوخی کنند اثر او در خرقه کتان بندند و سرش محکم ببندند و در وقت فرود آمدن در دیگ اندازند و خیسانده او را بیفشرند
و ترنجبین و شیرخشت و خیار چنبر را اصلاً نجوشانند تا قوتش نرود بلکه با آب گرم تر کرده و بدست در آب حل کرده بعد از آنکه
مطبوخ را فرو گیرند و صاف کنند بر سر آن بریزند اگر با مطبوخ سرد آرد مثل آیارج و حب و سورنجان و تربد و سقمونیا باشد
اندک کوفته و بیخته بسرشند و حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ را بیاشامند یا از آن مطبوخ پاره بردارند و سر
دارو را در آن بریزند کوفته و بیخته پس بیاشامند و در عقب آن مطبوخ را با ترنجبین بیاشامند و مرهم مضوض کنند و بروغن اکام
چرب نمایند پس استعمال کنند و اگر خواهند که چیزی را بریان کنند در سفالی که آب خورده باشد و جدید بود با نه ننگ گرم کنند
و از آتش فرو گیرند و تخمها را در آن ریزند و در هم بزنند چندانکه بوی آن بدهد پس فرو گیرند و بسیار از حد زیاده بریان
نکنند تا قوتش زود داده به جرمی مثل توتیا و کحل و اقلیمیا و نوشادر و امثال آن در آن بکوبند پس بسنگ سماق مسحوق
نمایند بسیار تا همچون غبار شود و دیگر بار به آب سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب را از روی بریزند و خشک کنند
و بعد از آن دیگر بار تربیت بند تا همچون غبار گردد و همچنین دارو های چشم را سحق و صلایه کنند زیرا که چشم عضویست
لطیف و شریف و زکی الحس و تحمل نه ارز از ادویه که دردی اندکی خشونت باشد **مطبوخات** راغ اکحال استعمال
کنند که بعد از ده ساعت عمل کنند **نقوعات** الطف از مطبوخات است نقوع با مطبوخ چون نسبت مطبوخ ساده است
و مطبوخ که تقویت کرده باشند بسر دارد و قویست و نقوع سبکتر است از مطبوخ زیرا که آلت با حرارت از آتش
نکرده است پس از این جهت است که نقوع موافق تر است از مطبوخ در جمیت حاره و در تابستان و افراح مولد رقی از
ابدان ضعیفه میکنند مثل ناقهین و ضعفا چه عرق از نقوع تسکین حرارت و تلیین بر قدرست و طریق اتخاذ آن آنست
که ادویه را بکوبند و در آب اندکتر ارکه تر آمکست از سر آن گذشته باشد بعد از آنکه نیم کوفته باشند و بنهند در آفتاب
و غربال بر سر آن نهند و اگر شب باشد در کاه و نمد نهند و گاهی سه روز چنین کنند و گاهی یک روز تمام شود بعد از آن کنند
در دست بمالند و بیفشرند و صاف گردانند و اگر خواهند تقویت بسر دارد که مناسب بود بیفزایند و اگر خواهند افقفا
مطبوخات مطبوخ اسان تر است و سبکتر بر طبیعت از حبوب و فایده آن اقل و زودتر اسهال کند مواد دقیقه بانبرا
مطبوخ امزاج میکند قوی ادویه را از اجرام آن بسبب آب و جاری میگرداند لذعیوسات و مواد را از بدن جذب میکند

بخاصیتی که دارد در تلیین ماده و اسهال میکند بفعل و جلا پس معلوم شد که اسهال بمطبوخات آسان تر است و زود تر فارغ میشود و باز نمی ماند در بدن از مسهل چیزی تا بسبب غشی و کرب و عطش و معاودت کرد همچنانکه گاهی می باید چیزی از حبوب در خمل معده و لفایف امعا و بعضی را از مطبوخات ساده میدهند و بعضی را مقوی میگردانند بسر دارو مثل غاریقون و تربد و محمودا که سحق کرده بر آن بر میزنند و بعد از آن طبخ و تصفیه آن میشود شد **شیافات** و فتایل مسهله آنها اسهال میکنند آنچه در امعا است برفق و نسبت او بحقنه و نسبت مطبوخ بحبوب است و شیخ الرئیس گوید باید که طول شیافات بمقدار شش اصبع مضمومه باشد تا برسد بعضا مستقیم و از شش بکاه و قولون در قولنج و سم قندی گفته که طول آن بطول اصبع باید بلکه بیشتر باشد اما استعمال چون از برای وجع و درد عرق النسا باشد باید که مدحرج سازند تا بموضع قرب علت برسد **مغرجات و نقاعیص** اینها را باید نگاه دارند دو دانه و ذهبی یا نقیعی والا در جنیبی از جاجی تا تاثیر بکنند در همه بکر و ظرف بر نکنند بلکه بمقدار چهار انگشت خالی باشد و سر ظرف را محکم نهند تا نفس بکشد و در اسبوع اول سر ظرف را منکشف کردانند تا بخار از آن بیرون آید و الا ظرف را در جو نگاه دارند **فایده تحقیقی** اندر یاد کردن طریق اصحاب تجربه نام دارو های مفرد بوده است و نسخهای داروهای مرکب که طبیبان آن روزگار ساخته بودند و از اطبا بیروا نشندی و بقراط از اطبت قدیم خوانده است و آن چیزها بوده اند بعضی بجواب و بعضی باتفاق بکار داشته اند و سود مند یافته اند و داروهای مرکب داروهایی بوده اند که طبیبان از داروهای مفرد فرموده بودند که منفعت آن از ~~[illegible]~~ اینچنین بجربت که چند داروی مفرد اندر علاج چند بیماری آزموده اند از آن داروهای داروی مرکب ساخته اند از جهت بیماریهای مرکب و نیز چند دارو آزموده اند که همه در علاج یک بیماری سود مند آمده است ولیکن بعضی از آن اندر مزاج یک شخص سود مند آمده است و در مزاج شخص دیگر نه به بی سبب چند دارو که به آن یک مدرج بوده است ترکیب کرده اند تا اشخاص بسیار از آن منفعت یابند و این اندر صواب است **بعد ازین میفرماید**

من میزان الطبایع قطب شاهی در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بر آن توان کرد اول آنکه دوای مجرب خالی باشد از کیفیت مکتسبه چون آب و هوا که گرم باشد احداث حرارت کند و چون حرارت عارضی کو زایل شود بمزاج اصلی که برودت است عاید گردد دوم آنکه تجربه دوا را بدان معتدل نمایند و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم کنند آن دوا شکیف تا کیفیت است که ظاهر شده و بعضی گفته اند که سزاوار آن است که بر علل متضاده تجربه نمایند تا معلوم شود که کدام را نفع میکند و کدام را ضرر باید که بر علت غیر مرکب تجربه نمایند که اگر تجربه بر علت مرکبه نمایند معلوم نخواهد شد که بحرکت کدام از آن دو علت نفع کرده یا ضرر نموده باید که قوت دوا مقاومت کند با قوت علت زیرا که برودت بعضی از ادویه گاه عاجز است از حرارت علتی و در آن اثر تمامی نمیتوانند کرد همچنین گاه حرارت ادویه عاجز میباشد از برودت علتی پس المرجوب خواهند که کار بر او مشکل نشود باید که اول بر علت ضعیف تجربه نماید و بتدریج در علت قوی تر ترقی نموده قوت دوا را معلوم نماید سیم مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا در آن زمان ظاهر میشود پس اگر در اول استعمال

تا برسد بعضا مستقیم

ظاهر شود از دوا فعلی باشد که در آخر از دوا ظاهر میشود یا در اول فعلی از دوا ظاهر نشود و در آخر ظاهر شود ممکنست که آنچه اولا از دوا ظاهر شده بالذات بوده باشد و آنچه در آخر ظاهر شود بالعرض باشد چه تواند بود که در ابتدا از دوا بالذات فعلی خفی ظاهر شده باشد و در آخر بالعرض فعلی ظاهر از دوا ظاهر گردد چهارم باید که مراعات استمرار فعل دوا نماید یعنی باید که فعل دوا دایمی باشد یا اکثری که اگر گاهی ظاهر شود و اکثر اوقات نشود صدور آن فعل از دوا بالعرض خواهد بود نه بالذات پنجم باید که حکم کند بر دوا و بقیاس ابدانی که آن دوا را در آن ابدان تجربه نموده یعنی اگر آن دوا در بدن انسان تجربه ننموده باشد حکم کند که آن دوا گرم است در بدن انسان فقط و در باقی حیوانات حکم بگرمی ننماید زیرا که بسیار اتفاق می افتد که دوایی قیاسی ببدن انسان خاصیتی دارد و قیاس ببدن باقی حیوانات آن خاصیت ندارد چون شوکران که غذای جانوریست که آنرا زرزور گویند و خربق غذای جانوریست که آنرا السمانی خوانند و بیش غذای جانوریست که آنرا بیش موش نامند و اینها که مذکور شد همه نسبت ببدن انسان سم قاتلند و در تجربه مخاطره بسیار است چنانکه بقراط اشاره بان نموده و بسیار شد که تجربه موجب هلاک بعضی نفوس شود بجهت آنکه آن دوا از سموم باشد و لهذا اطبای متقدم وصیت نموده اند که دوایی را که اراده تجربه آن داشته باشی پیش از تناول باید که ملاحظه طعم و بوی آن دوا نماید اگر بوی ناخوش و طعم کریه داشته باشد آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود باید که با حتیاط استعمال آن نماید و اگر نفرت بسیاری از طبیعت بنا با استعمال آن توان نمود و چندان نیست که حقیقت مزاج جمیع ادویه بتجربه معلوم باشند بلکه اکثر ادویه ابتدا بطریق اتفاق از آن کیفیتی یافته و بعد از آن تجربه نیز کرده مکرر و موافق آن اتفاق یافته اند پس حکم کرده اند که فلان دوا را ~~بطریق اتفاق از آن کیفیتی یافته و بعد از آن تجربه نیز کرده مکرر~~ و موافق کیفیت مزاج اینست و بفلان مرض نفع دارد یا ضرر و گویند که حقیقت بعضی از ادویه بخواب معلوم شده که فلان دوا را مزاج این است و فلان مرض را نافع است بعد از تجربه چون موافق یافتند اعتقاد بر آن نمودند و حقیقت بسیاری از ادویه بارشاد ارشاد انبیا و اولیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین معلوم شده و بعضی از حیوانات ملهم شده اند که بعضی از بیماریها از بعضی از ادویه مخصوصه معالجه نمایند و مردم بعد از ملاحظه استعمال نموده اند و همان نفع بر آن مترتب شده چنانکه مشهور است که بقراط حکیم استخراج علم حقنه از طایری نمود که در دریا ماهی بسیار میخورند و چون از آن متلی و متاذی میشد آب دریا در دهن گرفته منقار را در موضع حقنه می نهاد و آن ابرار را موضع میرسیت آنچه خورده بود استفراغ میشد و مشهور است که مار در ایام زمستان در زیر زمین پنهان می باشد و چشم آن بجهت آن تاریک و کم نور میشود و چون شدت برودت زمستان تخفیف می یابد از مکان خود بیرون آمده طلب نبات رازیانه می نماید و از آن میخورد و چشم خود بر آن میمالد آن ظلمت و تاریکی چشم او مرتفع میگردد و بحالت اول معاودت می نماید بنابراین اطبا شیره رازیانه را بجهت رفع ظلمت چشم و تقویت بصر و عدة آن استعمال می نمایند و نفع مطلوب بر آن مترتب میگردد و گویند که باز هرگاه که در درون وی دردی بهم رسد

حسند طایری میکند که یونانیان آن طایر را روبقوس می نامند و از جگر آن طایر میوزند آنچه در درد مرتفع میکرد و می تواند بود
که حقیقت بسیاری از ادویه که تا غایت بر کسی معلوم نبود بعد از این معلوم شود و اما اصحاب قیاس بحث طلب دانستن خاصیت
مزاجهای مردم کرده اند و دانستن اختلاف احوال بیماریها و اختلاف اعراض که لوازم بیماریها باشد و همچنین اختلاف مزاجها و فعلها
و خاصیتها داروهای مفرده مرکب و کیفیت فعل هر یکی اندر مزاجی و بیماری و هر عضوی دانسته اند و نیز دانسته اند که داروهای
بعضی گرمند و بعضی سرد و بعضی تر و بعضی خشک و درجه هر یک اندرین کیفیتها یاد کرده اند چنانکه گفته اند کیفیتهای دارو تا
چهار درجه است مثلاً افسنتین گرم است بیک درجه و خشک بدو درجه انیسون گرم است بدو درجه و خشک است بسه درجه
افیون سرد و خشک بچهار درجه پیر گرم و خشک باخر درجه سیم یا باول درجه چهارم [illegible] سرد است باول درجه دوم
و تر است باخر درجه دوم بدین ترتیب کیفیت هر داروی نیز بشناخته اند و انرا حدی بدنشان نهاده و درجه قوة آن
یاد کرده و پس از آنکه این معانی شناخته اند هرگاه بیماریهای مرکب دیده اند تدبیرهای صواب کرده اند و بقیاسهای درست
داروهای مرکب ساخته اند و بدان علاج کرده اند **فایده دوم** اندر یاد کردن اسباب حاجتمندی طبیبان بترکیب داروهای
مرکب که از بهر چهار معنی بوده یکی آنکه احوال و طبیعت بیمار مختلف دیده اند دوم آنکه احوال و اوضاع اندامها که بیماری اندر
آن بوده است مختلف یافته اند سیم آنکه طبیعت و قوة داروهای مفرده نیز مختلف یافته است چهارم آنکه خواسته که داروی بکار دارند
که در علاج بیماریها بسیار بکار آید و باوجود هر داروهای نیکار نباشد و معرفت گزیدن [illegible] نیکار زیاده دارد اما سبب
ترکیب داروها از جهت اختلاف طبیعت بیمار هم چنان باشد که سرد یا گرم بدرجه معلوم و داروی مفرد نباشد که با مزاج
بیماری برابری کند بضرورت دو دارو بهم ترکیب کنند تا از هر دو یکی مزاجی پدید آید که با مزاج بیماری برابری کند مثال این بیماری
باشد که در علاج آن بداروی گرم کننده حاجت که بدو درجه گرم کند و در آن حال یا در آن موضع آن دارو [illegible] باشد لیکن داروی
دیگر حاضر بود که بسه درجه گرم کند پس بضرورت داروی که بیک درجه سرد کند با آن بیامیزند تا حرارت آن داروی شکسته شود و از هر دو
داروی آید که نزدیک دو درجه گرم کند چنانکه آب گرم را با آب سرد بیامیزی معتدل شود و اگر بعوض آن داروی سرد کننده
داروی دیگر بیامیزند که بیک درجه گرم کند بیک حرارت داروی نخستین شکسته شود خاصه اگر اندازه داروی دوم مقداری
بیشتر کنند تا از هر دو مزاجی پدید آید که نزدیک دو درجه گرم کند مثال دیگر اماکن که از خون و صفرا بود علاج آن بیک داروی
مفرد تمام نشود مثال دیگر اورام بیماریست چنانکه اندر آماس علاج [illegible] گرم و [illegible] گرم گفته شد داروی رادع بکار دارند
پس محلل با رادع ترکیب کنند پس آخر همه محلل بکار دارند مثال دیگر سوء المزاج پدید آید گرم یا سرد یا مفرد که آن داروی در آن
قوة آن یک داروی مفرد با آن برابری نتوانند کرد بضرورت چند داروی دیگر که ضد آن سوء المزاج باشد ترکیب کنند
تا قوة همه داروها یکی گردد و دیگر یکدیگر را یاری دهند و سوء المزاج را بکردانند و سبب ترکیب داروها از جهت احوال و اوضاع
اندامها چنان باشد که اندامی باشد مانند معده و جگر که کرده و مثانه [illegible] و سبب [illegible] قوة داروی دیر بوی [illegible] بضرورت داروها که از

کم بکار باید

بهر این اندامها سازند یا داروی ترکیب باید کرد که انرا بنفوذی به جایگاه رسانند و داروی دیگر که قوة دارد نگاه دارد تا اندامی
دیگر قوت آن نستانند و انرا هضم نکنند از انچه دارو را زود بجایگاه رسانند چون بوست سلیخه است و تخم کرفس و انیسون و انیر طیب و
میدرک که تیز بینی مدر کنند و انچه قوة دارو نگاه دارد تا اندامی دیگر انرا هضم نکنند چون افیون است و بزر البنج و پوست
بیخ لفاح و اگر اندامی را که فعل آن شریف است و مصلح همه اندامهاست چون معده و جگر بعلاج کردن بداروهای محلل
حاجت آید داروی محلل را با داروی قابض و خوشبو چون مصطکی و دارچینی ترکیب باید کرد تا قوة آن اندام ساقط نشود
و اگر اندامی که می باید که آن دارو بدو رسد لختی اندر وی بماند و درنگ کند چندانکه فعل دارو تمام حاصل شود و آن
مثلاً جگر باشد و داروی مدر که سده بگشاید زود از جگر بیرون آید اندکی داروی دیگر که انرا به جانب مخالف کشند
چون تخم ترب با آن ترکیب کنند تا انرا ممتنع کند و بر یکجای بدارد تا منفعت داروی گشاینده تمام شود و اگر اندامی
باشد که حس آن قوی باشد چون چشم و فم معده و درد و وجع نه باداروهای درد داروی مخدر کنند چون افیون و مانند آن
ترکیب کنند تا لختی حس آن کم شود و از هر درد چیز کمتر یابد یا بسبب ضعیفی درد قوة آن اندام ساقط نشود و اگر اندامی
بود که گوشت آن سخت و منکسر بود چون کرده یا داروها که در علاج آن بکار دارند چون صمغ و کثیرا و نشاسته و داروی پاک
کنند با آن بیامیزند چون تخم خیار و بر سیاوشان و همچنین داروی که قوة آن نگاه دارد چون جلوزه و زعفران با آن
بباید آمیخت و اگر اندامی را با اندامی دیگر مشارکت باشد چون معده و دماغ و داروها که بهر یکی سازند مرکب باید از داروها
که هر دو اندام را موافق بود سبب ترکیب داروها از جهت اختلاف احوال و طبیعت داروهای مفرد آن است که بعضی
داروهاست که طعم و بوی آن ناخوش است و معده انرا دشوار قبول کند چون جاوشیر بضرورت چیزی خوشبوی چون دار چینی
و سنبل و چیزی خوش طعم چون عسل و شکر با آن یار کنند تا بوی و طعم آن بد آن بپوشانند و بعضی داروهای منفعت کنند
و تیز ارنده چون بنفشه و خیار شنبر بضرورت انرا با چیزی که تیز باز دارد ترکیب کنند چون خیر بوا و گل و مانند آن و بعضی
داروهاست که معده را زیان دارد چون سورنجان و سقمونیا و صمغ و شحم حنظل و غاریقون و تنطوریون و هم داروهایی
که قی بیارند بضرورت این داروها را با داروی که معده را سود دارد باید کرد چون گل و قرنفل و مصطکی و کندر و عود هندی
و بوزیدان و زیره و نانخواه و فلفل و زنجبیل و دار فلفل و هلیله کابلی و هلیله و آمله و بعضی داروهاست که جگر را سود دارد چون
ریوند چینی و زعفران و سنبل و زرشک و غافث و کشته بضرورت آن داروها که زیان دارند با آن داروی
که سود دارد بکار باید داشت و بعضی داروهاست که دل را سود دارد چون زعفران و مشک و سوس سپید و سنبل و
عود هندی و لسان الثور و درونج و ابریشم و بهمن سرخ و بهمن سفید و بعضی دل را زیان دارد که چون اب کشنیز
و اسپغول و لفاح و بزر البنج ابیض و بعضی داروهاست که گرده را سود دارد چون کاکنج و تخم خیار و خیار بادرنگ و
حب القلقل و انچه بدین مانند و بعضی داروهاست که بیخ گرده را سود دارد چون زراوند و بیخ کبر و کرفس و دیق و سپندان و بعضی

داروها اسهال صفرا کند چون سقمونیا و صبر و افسنتین و هلیله زرد و خرمای هندی و بعضی اسهال سودا کند چون افیتمون و حجر لاجورد
و حجر ارمنی و نمک هندی و غاریقون و خربق سیاه و بعضی اسهال بلغم کند چون قثاء الحمار و تربد و حب النیل و فرفیون و جاوشیر
و سکبینج و مقل و بعضی معده را پاک کند و خلط از وی آرد چون تربد و بعضی از روده‌ها آرد چون سکبینج و بعضی از پیخوا آرد چون
سورنجان و بعضی از سینه و شش آرد چون غاریقون و بعضی از عصبها آرد چون شحم حنظل و بعضی از جگر آرد چون مازریون و
بعضی از سپرز آرد چون جاوشیر و بعضی از دماغ آرد چون صبر و اسطوخودوس و بعضی خلط غلیظ را تقطیع کند و رقیق سازد خاصه
اندر سینه و شش بود چون [illegible] و فراسیون و بیخ سوسن آسمانگونی و زوفای خشک و [illegible] و عنصل و بعضی اخلاط رقیق را
غلیظ کند چون صمغ و کثیرا و [illegible] که اخلاط آمیخته بود و اندر همه اندامها پراکنده بهیچ داروی مفرد علاج آن نتوان کرد
بضرورت داروی مرکب باید ساخت از این داروها که باستفراغ اندامها مخصوص‌اند تا مقصود حاصل آید و بعضی داروها ادرار بول
کند چون بادیان و تخم کرفس و فطراسالیون و مانند آن و بعضی حیض باز گرفته را بگشاید چون ابهل و جندبیدستر و مشکطرامشیع
و بعضی اسهال باز گیرد چون گل ارمنی و طباشیر و غیر آن و بعضی حیض باز دارد چون کهربا و صمغ و مانند آن و بعضی اخلاط را [illegible] کند
چون پوست خشخاش و تخم او و بعضی اندر مجاری زود بگذرد و داروهای دیگر را بموضع رساند چون سلیخه و دارچینی و اسارون و تخم
کرفس و بعضی خلط را [illegible] و عضو را خدر کند چون افیون و بزرالبنج و لفاح اما افیون قوه‌ای [illegible] دارد و دفع
مضرت آن بسلیخه و مصطکی و دارچینی و سنبل توان کرد و هر چیزی که مضرت آن باز دارد بکار باید داشت و بعضی داروها کمی
قوت و روحها را زیان دارد آنرا با انیسون و فلفل و [illegible] بکار باید داشت و از سورنجان شهوت طعام برود و لذا بسیار خوردن
آن عضلها را سست کند آنرا با مصطکی [illegible] یار باید کرد و بر عضلها موم روغن بکار باید داشت تا سست نشود و
[illegible] تنها منفعت نکند طبیعت وی آن است که رطوبت را بجنباند و جذب کند لیکن دفع نتواند کرد او را با [illegible]
یار باید کرد تا رطوبت را بیاری آن دفع کند و سبب ساختن داروهای مرکب از جهت بیماریهای بسیار و با وزن هر همه زهرها
چنان است که خواستند داروی سازند که در علاج بیماریهای بسیار بکار آید و هم با زهرها [illegible] تدبیر کردن و معجونهای بزرگ
ساختند چون تریاق فاروق و مثرودیطوس و سنجرینیا و [illegible] و مانند آن بدین سبب که یاد کرده آمد معلوم شد
که حاجتمندی بداروهای مرکب از بسیاری چه جهت است بداروهای مفرد علاج تمام نباشد و اصحاب قیاس در ساختن داروهای
مرکب برحق بودند و رای ایشان صواب است **فایده سیم** اندر یاد کردن قانون اوزان داروهای مفرد اندر
داروهای مرکب هر داروی که منفعت آن بسیار بود و در وی منفعتی بود که در دیگر دارو نباشد و آن عضو
که مقصود باشد بعلاج از معده دور باشد و منفعت آن شریف باشد از وی اندر داروهای مرکب مبلغی تمامتر
باید کرد خاصه اگر در ترکیب داروی دیگر خواهد بود که [illegible] قوت دیگر را ضعیف کند و آنکه گویند منفعت
فلان دارو و شریف است بدین آن خواهند که منفعت آن بسلامت و بی رنج بود و آنکه گویند
که فلان

که فلان دارو خسیس است بدین آن خواهند که منفعت آن با رنج و یا نوعی از مضرت بود و هر داروی که منفعت آن
اندک و خسیس بود و آن منفعت که از وی چشم دارند از داروهای دیگر توان یافت و آن عضو که بعلاج مقصود باشد
بمعده نزدیک باشد از آن دارو مبلغی کمتر باید کرد خاصه اگر اندرون ترکیب داروی نخواهد بود که قوت دیگر را ضعیف
کند و هر داروی که بسیار منفعت بود لیکن سخت قوی بود از وی مقداری معتدل باید کرد از بهر دو معنی یکی آنکه از
داروی که سخت قوی بود بسیار نباید کرد تا ترکیب از منفعت آن بی بهره نباشد بدین سبب از این دارو مقدار
معتدل اولیتر است و همچنین داروی که سخت قوی باشد و منفعت آن بسیار نبود از وی مقداری اندک باید کرد و هر داروی
که قوت آن ضعیف باشد و منفعت آن بسیار بود از وی مقداری بسیار باید کرد تا بسبب بسیاری مقدار آن منفعت
تمام حاصل شود و همچنین اگر با بسیاری منفعت فایده آن شریف باشد بسیارتر باید کرد خاصه اگر عضوی مقصود از
معده دور باشد و هر داروی که قوه آن ضعیف باشد و منفعت آن اندک از وی مقداری معتدل باید کرد از بهر
آنکه سبب ضعیفی بسیار باید کرد و بسبب اندکی منفعت اندک باید کرد پس اگر مقداری معتدل کنند ضعف قوه
و ضعف فعل آن نزدیک معتدل آید و هر داروی که منفعت آن اندک بود و عضو مقصود دور بود از وی بیشتر از مقداری معتدل
معتدل باید کرد هر داروی که قوه آن قوی باشد و منفعت آن بسیار و شریف باشد لیکن منفعت آن از داروهای
دیگر توان یافت مقدار آن کمتر از معتدل باید کرد و اگر آن منفعت از داروهای دیگر نتوان یافت مقدار آن افزون از
معتدل باید کرد و فی الجمله هرگاه همه اسباب بسیار کردن هر داروها اندر یک دارو جمع باشد یا بیشتری جمع باشد مقدار آن
بسیار باید کرد و هرگاه همه اسباب اندک کردن داروها اندر یک دارو جمع باشد یا بیشتری جمع آید از وی مقداری سخت
اندک باید کرد و هرگاه که همه اسباب کمی و بیشی برابر باشد مقدار آن معتدل باید کرد **فایده چهارم** اندر آنکه داروها را چگونه
ترکیب باید کرد داروی مرکب بعضی معجونها باشند و بعضی اقراص و بعضی حبها و مطبوخها و بعضی شیافها و بعضی ضمادها
و بعضی مرهمها و آنچه بدین مانند و هرگاه که داروی ترکیب خواهند کرد نخست داروها باید شناخت و بباید گزید تا بهترین
باشد پس از خاک و چیزها که بدان آمیخته باشد پاک باید کرد و پوسیده و تباه گشته دور باید کرد از داروها هر چه کوفتنی است
بدست آس زعفران آسی باید کرد یا بهاون سنگین باید کوفت و اگر از این دو هیچ نباشد بهاون رویین باید کوفت و بگر
باید بیخت و دارو هر چند نرمتر سایند ترکیب آن خوبتر و منفعت آن تمامتر بود مگر داروها که گوارشهای که بس نرم نباید که
گوارش زیره چنانکه جالینوس همی گوید من جوارش زیره بکار داشتم و آن منفعت که از وی توقع کردم نیافتم لیکن ادرار بول آورد از آن رنج دیده
آمده متفکر شدم گفتم مزاج من بدان حد تباه است که مرا از این دارو منفعت نیست و منفعت میکند تا پس کار آن بردم که اخلاط آن سخت نرم بود
دیگر باره ساختم و اخلاط درشت‌تر کردم منفعت آن پدید آمد معلوم شد که اخلاط چنین گوارشها سخت نرم نباید کوفت و داروهای هر یک جدا
بباید کوفت و وزن آن راست باید کرد و بعد از آن ترکیب کردن هر چه عصاره و صمغها باشند آنرا اندر شراب یا غیر آن تر باید کرد

وحل کردن واندر هاون بمالیدن تا هموار کردد و اجزای آن پیوسته شود و پس انجبین بباید آمیخت پس داروهای کوفته بروی پراکنده
و برسرشتن اما آنچه در دست ها سرشتند انکبین سه بار همسنگ همه داروها باید و آنچه اندر تابستان سرشتند دو بار و انکبین صافی کرده
باید و از موم جدا کرده و کفک برداشته و دارو اندر خمره چندان باید که مقدار چهار انگشت خالی بود تا اگر دارو جوش آید و دم زند
خمره را نشکند و کلوهای بزرگ هر چند گاهی بجنبانند تا بخار از وی برود و دم زند تا آن وقت که تمام شود بعد از آن بکار باید داشت
و اقراص را نخست داروها نرم باید کرد و اندر هاون بگلاب بمالیدن یا بدان عصاره که اقراص بدان خواهند سرشت و گلاب
یا عصاره اندک اندک بر دارو می باید چکانیدن و میکوفتن تا هموار سرشته شود چنانکه اقراص توان کردن و اندر سایه خشک
باید کرد و هر بامداد و شبانگاه بر می باید گردانید و از غبار و دود نگاه داشت تا خشک شود و تباه نگردد و متشنج نشود و اگر
اقراص لک سازند نخست لک را بباید پاک کردن و بشستن و شستن او چنان باید که ریوند چینی و بیخ اذخر اندر آب بر نهند و
ولک را بکوبند و بحریر فرو گذارند و اندر هاون کنند و این آب در وی می چکانند و می مالند و بپالایند تا تمام بحریر فرو گذرد و چیزها
که اندر وی ثفل و کثیرا و دیگر چیزها بود نخست از ابکلاب یا بعصاره که در کتب یاد کرده آمده است حل باید کرد و در هاون بمالیدن
تا هموار شود پس دارو در وی پراکندن و میسرشتن و کوفتن تا سرشته شود پس حب کردن و داروهای مطبوخ آب باندازه
باید کرد و باتش نرم باید پخت تا آتش قوت آن باطل نکند و چون سفیدو افتیمون و بسپایج و مانند آن از داروهای نازک است اندر
بسیار نباید پخت تا آتش از او نسوزد لیکن داروهای دیگر چون نزدیک پختن رسند او را در مطبوخ افکنند تا اندکی بجوشد
و یک ساعت بنهند تا بر آب بدهد و اگر از بیرون نکنند بباید مالید بجرقه پاکیزه بباید چکانید و پالودن تا صافی باشد و طعم آن
سخت ناخوش نباشد و ضرر نیز از آنکه است که قوت ولطافت او از نسپختن باطل شود و طعم آن ناخوش آید و نخست
را همچنین نشاید پخت لیکن از مطبوخ پالوده لختی بر وی برده باید کرد و بمالیدن و پالودن و با باقی مطبوخ پالوده بیامیختن
و هر دارویی که هیچ او اندر مطبوخ گداخته شود چون نمک هندی و غیر آن مقدار وی چندان باید که اندر کتب مقدار شربت آن
یاد کرده آمده و هر آنچه هیچ او گداخته نشود چون تربد و غاریقون مقدار وی زیاده باید کردن و این چنان باشد که در حب
از وی بقدر درم سنگ کنند و در مطبوخ دو درم سنگ باید کرد هدیه مغنی از مقاله رابعه کتاب انفع در مذکرادویه بسیطه که
داخل میکنند در ادویه مرکبه و مولف میشود از آن دوا مرکب بدانکه رعایت کردن در ترکیب دو چیز است یکی قوت دوا است
پس اعظم قوت در تربد و کرم و کیلکیج همچون افیون و فربیون پس داخل میکنند از این در دوای معتدل مقدار کم و اضعف
داخل میشود از او در دوا مقدار کثیر تا زیادت کرده شود بزیادتی در مقدار و آنچه خفیف باشد از دوا در کیفیت دوم
منفعت اوست پس کثیر المنافع از آن داخل میکنند در دوا مقدار کثیر تا برسد بکثرت مقدار بر سبیلی که غلبه
بواسطه آن است همچو غاریقون و بیخ سوسن آسمانگونی و دوای قلیل المنافع داخل میکنند از آن در دوا مرکب مقدار
اندک از برای آنکه عمل او نمی باشد الا بسبب قلت منفعت او پس اگر باشد دوای قوی در طبع خود بسیار منفعت پس واجب است

داخل

داخل کنند از آن در مرکب مقدار متوسط از برای آنکه سزاوار نیست که بسیار از آن داخل کنند بسبب قوت و نه آنکه کم سازند
از او بسبب منفعت و اگر باشد دوا قلیل المنفعت و قلیل القوه پس واجب است که مقدار آنچه داخل میکنند در مرکب مقدار
متوسط باشد بحسب آنچه خواسته از آن حاجت از برای آنکه دوا قلیل المنافع واجب است که داخل کنند از آن مقدار کثیر
تا فعل کند بکثرت مقدار آنچه فعل میکند شدید القوه بقلت مقدار و اگر باشد دوا کثیر المنافع و قلیل القوه پس واجب است بسیار
کنند از آن تا تدارک کند ضعف قوة بکثرة منفعت و اگر باشد دوا قلیل المنفعت و کثیر القوه پس واجب است که داخل کنند از آن
در دوا مقدار کم بواسطه شدة قوت و بسیار نکنند از آن از برای کمی منفعت والله اعلم بالصواب هدیه مغنی از میزان الطبایع
بحث و انسب امزجه ادویه بقیاس جهت سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن و طعوم و روایح و الوان اما
سرعت استحاله و بطوء آن بدین نحو است که آنچه زودتر مستحیل باتش شود کرم خواهد بود نسبت بآنکه دیرتر شود بشرط
آنکه هر دو متساوی باشد در تخلخل و تکاثف و قوام که اگر مختلف باشند در تخلخل و تکاثف و متخلخل زودتر مستحیل گردد
یا در بدن انسان در احداث حرارت نمایه حکم نخواهیم کرد که آن دوا گرم تر است چه ممکن است که سرعت استحاله بجهت تخلخل آن
دوا باشد نه بجهت زیادتی حرارت و اما سرعت جمود و بطوء آن بر این منوال است که اگر دو شی متساوی باشند در غلظت
و لطافت هر یک از آن زودتر منجمد شود از برودت آن شی ابرد خواهد بود از آن شی دیگر که اگر مختلف باشند در غلظت و لطافت
و غلیظ زودتر منجمد گردد از برودت حکم نخواهیم کرد که آن سرد تر است در مزاج چه جایز است که جمود آن از غلظت باشد
نه از برودت مجملاً آنچه سردتر و غلیظ تر است زودتر منجمد میشود و آنچه لطیف تر و گرمتر است دیرتر منجمد میگردد اما طعوم
مفرد آن هشت است دسومت حلاوت مرارت ملوحت حموضت حرافت عفوصت قبض اما دسم بجهت ملایمت و هوا
که در دوا است ترطیب و تلیین میکند و مرخی است الا آنکه گرم است و بسط آن در غایت درتم و هوا است و از او طبیعت را نرم میسازد
اما حلو معتدل الحرارت مرخی و منضج است بغیر اسهال قوی و زبان را امس میسازد و تسکین کرزنگی آن می نماید ولذت میدهد
و حلو قوی الحرارت زبان را درشت میکرداند و در یکدیگر میکشد و تشنگی می آرد اما مر را آن ارضیت است جلا میدهد و قطع
بلغم میکند از سطح اعضا و نه آنکه گرم میسازد و زبان را بسیار درشت میکرداند و میشوید رطوبات لزجه که بر سطح اعضا نشسته
اما مالح ارضی است و گرم و جلا میدهد بی اسهال قوی و زبان را درشت میسازد چنانکه مر درشت میسازد و زبان را میشوید زیرا
کمتر از آنکه مر میشوید و منع تعفن میکند اما حریف قوی الحرارت است و تریاقی و لطیف و بکره میسازد و محلل است و مسمن و مقی
سوزاننده بجهت کرمی بسیاری که در او است و بجهت لطافت جوهری و احداث میکند در زبان گزیدنی بسیار اما حامض اقوی
لطیف است تلطیف و تقطیع میکند و سده میکشاید و مجاری را پاک میکرداند و احداث برودت و خشکی می نماید
و در جوهر زبان فرو میرود و میگزد و زبان را کمتر از گزیدن حریف و کرم نمی سازد و تسکین میدهد صفرا را و مولد
ریاحست و مضرت بعصب اما قابض بارد ارضی است جمع میکرداند اجزای اعضا را و تنگ میسازد مسامات را و

احدث

واقدات سردی وخشکی می‌نماید وکند و درشتی می‌سازد زبان را وقبض میکند زبان را که از قبض عفص وتقویت شهوه میکند
اما عفص بارد ارضی است جمع میکرد آنند اجزای اعضا را وکثیف وصلب می‌سازد زبان را وبسیار در یکدیگر می‌کشد بحدی که
میخ رو انرا و درشت میسازد وگاه هست که دو طعم یا زیاده در یک چیز جمع میشود چون تیزی وشیرینی در عسل وبعضی دلیل
گفته اند که طعوم منحصر در هشت نیست باین نحو که هر دوایی یا غذایی که هست خالی از آن نیست که جوهرش کثیف است یا
لطیف یا معتدل در کثافت ولطافت وهریک ازاین سه قسم خالی از آن نیست که مزاجش حار است یا بارد یا معتدل
میان حرارت وبرودت بنابراین تقسیم نه قسم حاصل میشود هشت قسم از آن صاحب طعم است ویکی بغیر طعم کثیف حار
تلخ است کثیف بارد عفص کثیف معتدل در گرمی وسردی حلو لطیف حار حریف لطیف بارد حامض لطیف معتدل
دسم متوسط در کثافت ولطافت حار مالح در کثافت ولطافت بارد متوسط در کثافت ولطافت معتدل تفه که بیطعم است
وگاه هست که یک شیء مرکب از دو چیز است یکی بارد بیطعم ودیگری حار باطعم ومرکب با رودات بواسطه آنکه جوهر بارد تفه است
بردی وجوهر حار متفرد منفعل است دردی پس طعم آن مرکب طعم جوهر حار است وفعلش فعل بارد چون افیون که آن
تلخ وسرد است یا آنکه تلخی آن از جوهر حار است وتاثیرش از جوهر باردی که طعم وی غالب نیست بروی واکثر این
قسم که اتفاق میافتد در طرف سردی می‌باشد یعنی طعم وی دلالت بر حرارت میکند وغالب بر مزاج آن شیء برودت
چون اثر حرارت قوی تر است وظاهرتر طبعی که مقتضی حرارت است از آن ظاهر میشود وغالبست برآن ازجمله اموری
که توضیح این مطلب نماید وموجب زیادتی بیان آن باشد آنست که اگر انداخته شود ربع درهم یا بیشتر از دوغ ترش اندازی
انزاغ نیست زیرا که مزاج انها گرم نخواهد ساخت پس هرگاه که بطریق صنعت ممکن باشد که چیزی طعم دهد وتغیر مزاج
نه دهد جایز خواهد بود که بطریق طبیعت این قسم چیزی موجود گردد اما رایحه یعنی بو پس ممکنست که از آن استنباط مزاج آن
نمایند ولهذا بسیاری از اطبا مزاج وی از بوی وی معلوم میشود بغیر آنکه چشیده شود وبسیاری واقع میشود که طعم وبوی
مخالف میباشد مثل خوشبویی که با وجود بوی خوشش طعمش از تلخی وعفوصت خالی نیست واکثر آن است که رایحه از جوهر
حار میباشد حضوصاً که آنچه که مایل بشیرینی باشد ویا از او رایحه محسوس شود یا بوی تند لطیف داشته باشد وآنچه از
وی عفونت ونکوح محسوس شود بارد خواهد بود واکثر خوشبویها گرم می‌باشد مگر آنچه با او تسکین نفس باشد
چون کافور ونیلوفر وامثال اینها که سرد است ولهذا مصدع اند ودرد سر می‌آرند وآنچه بوی نداشته باشد مزاجش از طعم و
فعل او معلوم توان کرد وآنچه او را رایحه باشد دلالت میکند بر لطافت مزاج اما در همه جا حکم نمودن بر مزاج
واستنباط آن از رایحه نمودن موثوق نیست واعتماد را نشاید واما الوان هستند لاکن باین دون هستند لال
با رایحه است واضعف چیزها است که ازان استدلال بالوان مثل آن است که در طعوم گفته شد زیرا که جایز است
که یک شیء مرکب باشد از دو جوهر حار وبارد وبارد را لونی باشد که دلالت کند بر برودت وحار را لون نباشد وجوهر حار غالب باشد

برآن

برآن شیء پس تاثیر جوهر حار غالب را خواهد بود نه بارد وصاحب لون را وگاه هست که هستند الال می‌نمایند بر افراد یکنوع
بمقایسه بعضی ببعضی لون بیاض وجیون وبرفور باین نحو که از افراد یکنوع که هرکدام سفیدتر است ابرد است وآنچه سفیدیش
کمتر است احر است وبعضی این استدلال را قبول ندارند ومیگویند اینست که از یک نوع حار باشد آنچه از افراد آن نوع سفیدتر
است حرارتش بیشتر است وآنچه سفیدیش کمتر است حرارتش کمتر است ونوع بارد آنچه از افراد نوع سفیدتر است احر واظهر است
زیرا که شراب نوع آن حار است وسفیدتر گرمیش از آن کمتر است بخلاف آنچه قایل دوم ذکر کرده واعتقاد نموده وبنا بر قایل دوم
بایست که شراب سفید گرمتر باشد ودلیل بر صحت قول اول اثاره افعال است از شراب سفید ظاهر میشود وهمین دلیل کافیست
این مطلب را فایده در طریق ساختن وپختن وکوفتن وبیختن وحل کردن ترکیب برطبیب لبیب دانا روشن وهویدا است که اول اجزای
تازه بهتر باید ودر حس وخاشاک پاک کرده جدا جدا کوفته وبیخته باز ببیزند پس یکجا کرده باز در هاون صلایه کرده نه کوفته
اگر حب کوفته باشند باز کند را بدین از پارچه حاجت نیست والا بار دیگر بگذرانند از پارچه لطیف وآنچه جواهر وسنگ
باشد هر یکی را جدا جدا با آب برسنگ سماق چند آن صلایه کنند که در چشم توان کشید پس معتول کنند یعنی با آب بشویند
نشین کرده خشک کنند وهرچه ممنوع باشد در شراب یا گلاب یا عرقها موافق مثل عرق رازیانه وعرق بیدمشک وعرق
دارچینی وغیره حل کنند یا بطریقی که نیم کوب کرده چهار ساعت در آن بخیسانند پس بدست مالیده صاف کنند وچون خواهند
که ترکیب سازند اول عسل را بقوام آورده چنانچه کف او تخفیف بگیرد واز پارچه گذرانیده بقوام آورده واگر هوا گرم باشد
چاشنی مثل بگیرد ودر سرما چاشنی کمتر کرده واگر عرقها در آن ترکیب باشد وشراب همه را اول در عسل انداخته با عسل
بقوام آید وآنچه از روغنها باشد دارو را بان ملوث کنند مگر روغن بلسان وهمچنین سایر وشل این بعرق حل کرده انداخته
چون عسل بقوام آید زعفران را بگلاب حل کرده در آن داخل کنند وآتش را کم کنند وجواهر در آن عسل انداخته بکفچه
زده چنانچه یکی بشود پس فرود آورده سرد سازند که اندک حرارت در او باقی باشد بازادویه انداخته لت میکرده باشند
تا خوب لت شود بعد از آن از لعوب داخل کنند وبعضی لعوب بیش از ادویه داخل میکنند وبعد از آن هرچه خوشبویی
باشد مثل عنبر وامثال آن خواه به نبات وخواه بقند صلایه کنند خواه ریزه کرده در گلاب انداخته وبر آتش نهاده حل
کرده داخل نمایند ومشک وکافور در آخر وقت داخل کرده ورق طلا ونقره انداخته اندک لت زده فرود آرند ودر
ظرف طلا یا نقره یا چینی یا شیشه یا ظرفی که در او شیشه دوانیده باشند نگاه دارند وسر اول سر او را از کرده وبعضی تا سه
وار میگذارند وآنچه افیون داشته باشد بعد از شش ماه استعمال کنند واز چهل روز خود کمتر نگاهدارند ومعاجین دیگر که افیون نداشته
باشند بعد از هفته بکار برند واگر ترکیب سخت شده باشد چنانچه قوام او تیار شده باشد آن ترکیب را در پاتیل کرده بر آتش
کند مثل گلاب یا عرق دیگر که مناسب آن ترکیب باشد انداخته لت زده وبقوامی که خواهند برند واگر قوام ترکیب لازم شده باشد
وطریق ساختن ان آنست که بر بالای تف آتش بگذارند وآن تف آتش چنان باید که کم باشد خواه مخروط خواه زیر واگر در آن ترکیب مثل صمغ بکار باشد

اندکی از آن ممزوج با کثیرا سوده و بیخته در آن اندازند بالای تف لت زنند یا اجزا همان ترکیب اندک اندک موافق نرم ترکیب هم
رسانیده سوده و بیخته بر بالای تف آتش اندازند لت زنند تا بقوام آید یا اندک عسل را قوام سخت آورده آن مرکب نرم را بر تف
آتش داشته آن عسل که قوام آن سخت باشد در آن اندازند لت زنند که بحال خود بیاید و از مفرح و معاجین که کهنه شده باشد
و در و آنرفته باشد اجزای بکیف آن بخاطر آورده و آنها را باهم رسانیده سوده و بیخته داخل کنند و بوی خوش نیز داخل نمایند تا
بحال اصلی باز آید من طبع وقاد مستفاد حکیم حید رجیا **فتح نهم در یافتن درجه ادویه مرکب** منقول از خط
علامه گفته ابو حجاج یوسف بن اسرائیل مغربی سوال کرد از من بر سبیل امتحان بهترین ترکستان از روی فهم و بهترین ناس
از روی علم و از روی فضل و ادراک و عزیزتر از همه از روی علم و جاهل علم مولانا نظام الدین فوائد علم منشوره و جامع
فوائد منشوره پس گفت که هرگاه باشد ادویه مختلفة القوی و مختلفة الدرجات و ترکیب کنند بعضی از آنها با بعض
چون باشد حکم قوت مرکب در قوت او و درجه او پس جواب دادم و گفتم این مرکب منقسم میشود به پنج قسم
اول آن است که باشد ادویه مفرده مختلف در قوی و متفق در درجات همچون دو دوا یکی حار در درجه اول و دوم بارد
در درجه اول **دوم** آن است که باشد ادویه مفرده مختلف در قوی و متفق در درجات همچون دو دوا یکی حار در درجه اول و دوم
بارد در درجه اول **سیم** آن است که باشد ادویه مفرده متفق در قوی و مختلف در درجات همچون دو دوا یکی حار در درجه اول
و دوم حار بود در درجه ثانیه یا دو دوای بارد همچنین **چهارم** آن است که باشد ادویه مفرده مختلف در قوی و درجات
همچون دو دوا یکی حار در اول و دوم بارد در دوم **پنجم** آن است که باشد اوزان در جمیع این اقسام مختلف و بعد ازین خواهیم
ساخت حکم هر یکی از این اقسام پس میگوئیم **اما ادویه متفقه** در قوی و درجات مثل ادویه که گرم باشد در اول از برای آنکه مرکب
از این هر دو حکم او حکم مفرد است یعنی حار است در اول چه هرگاه که ما ممزوج سازیم آب گرم با آب گرم که شبیه باشد بهم در حرارت
پس خواهند بود کیفیت ممتزج همچون کیفیت بسیط از برای آنکه هیچ یک از آنها از دیگری گرمتر نیست که زیاده حرارتی شود
و نه سردتر که احداث برودت نماید کند **قسم دوم** آن چیزیست که باشد یکی از آنها حار در اول و دوم بارد در اول آن
پس چیزیست که ممتزج از آنها میباشد معتدل بواسطه آنکه هر یکی از این دو دوا بیرون رفته از اعتدال بیک درجه
آن دو کیفیت ضد یکدیگرند و ضد مقاومت ضد میکند پس راجع میشود مرکب باعتدال **قسم سیم** آن است که باشد یکی از آنها
حار در اول و دیگری حار در دوم پس مرکب از آنها گرم باشد در نصف ثانیه اگر باشد یکی از آنها حار در اول و دیگری حار در
سیم پس مرکب از آنها میباشد حار در دوم زیرا که هرگاه ما ممزوج سازیم آب نیم گرم را با آب گرم خواهد بود ممتزج البته
اقل حرارت از حار و اکثر حرارت خواهد بود از نیم گرم اما بجهة تعدد حرارت فاتر از حرارت حار و زیادتی او بر اقل حرارت
پس معلوم شد که میگیریم ما در درجه که در او کم است حرارت و اضافه میکنیم بدرجه که در او حرارت بیشتر است منقسم میسازیم مجمع را بر دو نصف
پس می باشد مرکب در آن درجه از حرارت همچنانکه دانستیم در فرض قسم اول ما اضافه کردیم درجه بدو درجه پس از مجمع از دو

درجه

درجه گرفتیم نصف او را و او یک درجه و نصف است و حکم کردیم با آنکه مرکب در یکدرجه و نیم است و همچنین در فرض قسم ثانی
اضافه کردیم درجه سه را بدرجه پس بود مجمع چهار درجه قسمت کردیم بنصف پس بود دو درجه پس حکم کردیم بآنکه مرکب
در دو درجه ثانیه است و ما عمل کردیم اینرا بواسطه آنکه خروج از اعتدال بود در یکی از این ادویه در درجه و در دوم
دو درجه پس این سه درجه شده است مجموع فرضین پس واجب است که باشد در کل واحد از اینها نصف آن بنا بر آنکه
جزو حاری که مخالط آن میشود مقدار معتدل را موجب آن میشود مقدار آنچه که از حرارت و هرگاه که مخالط آن میشود
ضعف آن واجب است که موجب آن شود نصف آن مقدار و همچنین است حکم هرگاه که ترکیب کنیم دو دوا و قدر دوا اول دو چار
و در رابع مرکب خواهد بود در دو درجه و نیم از حرارت و علی ذلک القیاس **قسم رابع** آن است که باشد در دو دوا یکی بارد
در اول و دوم حار در ثانی پس مرکب حار خواهد بود در نصف اول و همچنین هرگاه که باشد یکی از آنها که بارد در اول
و ثانیه گرم بوده باشد در ثالث پس مرکب حاری باشد در اولی بواسطه آنکه ما اسقاط میکنیم درجات بارد را از درجات
حار پس چه باشد مرکب و باقی که بیرون رفته است از اعتدال مقدار زیادتیست که بگیریم نصف اینرا از برای آنکه
این زیادتی بدرستی که از پیش رفته در جمله مرکب همچنانکه بیان کردیم در قسمی که از پیش رفت پس حکم میکنیم بر مرکب
در آن درجه و همچنین است عمل هرگاه که باشد ترکیب زیاده از دو دوا و آن آنست که جمع میکنیم مجموع درجات را پس اگر
باشد کیفیت یکقسمت میکنیم مجموع را بر جمله ادویه و حکم میکنیم که مرکب در مثل آن درجه است و هرگاه که باشد دو کیفیت
مختلف اسقاط میکنیم اقل درجات را از اکثر و قسمت میکنیم باقی را بر عدد ادویه و حکم میکنیم بر مرکب که در آن درجه است
با آن کیفیت و سبب آن است که گذشت از پیش **قسم پنجم** و آن آن است که باشد اوزان مختلف و عمل در این آن است
که بگیریم ما از برای جزو درجه که این جزو در او است و از برای دو جزو دو چند آن درجه و از برای نصف نیم درجه که این در آن
و جمع کنیم کل را اگر گرم و سرد باشد قسمت میکنیم مجموع را بر مجموع اجزا از ادویه و اگر دوا و ادویه حار و بارد باشد میگیریم از کم
بیش و قسمت کنیم باقی را بر مجموع اجزا پس باشد خارج قسمت آن درجه که این دوا در او است مثال این دو درهم سنبل و یک درهم
مصطکی و چهار درهم فلفل پس این هر یک جزو سنبل است نصف جزو مصطکی و دو جزو فلفل سنبل حار است در درجه اول
میگیریم از او جزوی مصطکی حار است در درجه دوم و نصف جزو است میگیریم از او جزوی و فلفل حار است در درجه چهارم و دو
جزو است میگیریم از او هشت جزو پس باشد مجموع اجزا سه جزو و نیم و مجموع حرارت ده مقسوم بر سه و نصف باشد خارج سه الا
سبع پس باشد مرکب ناقص از نهایت درجه ثالثه سبع جزوی مثال این در ادویه مختلفة الاوزان و الکیفیات دو درهم
گل و یکدرهم عرق السوس و چهار درهم سنبل و ربع درهم مصطکی میگیریم از برای گل که او بارد است در اول یک و از برای عرق السوس که او معتدل است
پس نمیگیریم چیزی و سنبل نصف درهم است میگیریم و او گرم است در اول از برای او میگیریم ربع جزو و مصطکی و او گرم است در دوم میگیریم از برای
او ربع جزو پس باشد بارد جزوی و حار نصف جزو و اسقاط میکنیم نصف از واحد باقی میماند نصف پس باشد عدد اجزا و جزو و الا ثمن

خارج خمس و دو ثلث خمس باشد این دوا باید و در خمس و ثلث خمس از درجه اول والله اعلم بالصواب **فتح دهم از اوزان و کیال**

مقدمه آنچه از این اوزان مذکور میشود همه از کتب معتبره لغت و فقه و طب است مثل صحاح جوهری و قاموس فیروزآبادی و مهذب الاسماء و مثل بعضی تصانیف علامه زمان شیخ جمال الدین مطهر حلی و شیخ الفقهاء المتاخرین شیخ شهید عاملی و مثل قانون رئیس الحکماء شیخ بوعلی و ذخیره و عمدة الاطباء سید اسمعیل جرجانی و جوامع الادویه و عمدة المنطبین بدرالدین زنجانی و غیر ذلک پس اکثر مجموع مقدارها دوازده است و آنچه در ضمن دوازده مذکور است تحقیق خواهد شد که زیاده از دوازده و بیست و سی و چهل خواهد بود و از دوازده مذکور آنچه کمتر است مقدم داشته بعد از آن آنچه زیاده کمتر از ما بقی باشد مذکور خواهیم ساخت و ذکر باقی نیز بهمین قیاس خواهد بود ذکر اوزان دیگر غیر دوازده هر یک در ضمن بعضی از دوازده که با او مناسب تر باشد چنانکه اشارت شد **فصل در بیان دوازده مقدمه** مشهوره و در بیان آنچه در ضمن دوازده مذکور شود **اول** از اوزان که بحسب مشهور در اعتبار آورده اند حبه است و وزن آن مقدار یک جو است چنانکه در قاموس و صحاح مذکور است و جو که در بیان مقدار وزنها مذکور است مقصود از آن جو لیست که در بزرگی و کوچکی میانه باشد **دوم** از دوازده مذکور طسوج است که بفارسی تسو گویند و وزن آن مقدار دو جو میانه است چنانکه در صحاح و قاموس مذکور است پس حبه نیم تسو باشد و در قراباذین فلاسفی از کتب طب و نسبت او بباقی اوزان که زیاده بر او باشد معلوم خواهد شد **سیم** قیراط است و آن مقدار چهار جو است چنانکه در قانون شیخ و ذخیره خوارزمشاهی ذکر شده و در صحاح و قاموس نیز مذکور است پس حبه ربع قیراط یعنی چهار یک او باشد و تسو نصف او و نسبت بباقی اوزان نیز بملاحظه باقی معلوم خواهد شد و قیراط را بمعنی حبه خرنوب که حصه از بیست حصه مثقال نیز مذکور ساخته اند چنانکه از قاموس ظاهر است و از کلام صاحب جوامع الادویه چنان ظاهر است که نزد اطبا قیراط بهمان معنی اول است پس چهار جو باشد و در کتاب مذکور باین عبارت آورده اند که قیراط نزد طبیبان چهار جو است و در بعضی کتب طب خرنوب نیز در اوزان بعضی داروها مذکور میکرده و خرنوب شامی را در جوامع الادویه و در ذخیره و غیرهما بتفسیر آن گفته اند و گونیکی که در بعضی بلاد وکیل نزد زرگران و بعضی دیگر مستعمل است میانه آن از تسو قدری بیشتر و از قیراط کمتر ظاهر شد بسه جو میانه نزدیک خواهد بود **چهارم** از وزنها که بحسب مشهور در اعتبار آورده اند دانق است که بفارسی دانگ گویند و آن مقدار از هشت حبه است چنانکه در صحاح و قاموس و غیر آن مذکور است و در بعضی کتب لغت بر این وجه مذکور است که دانق نزد اهل یونان مقدار دو خرنوب است و آن نیز بنابر آنکه در بیان خرنوب مذکور شده موافقت بکلام صحاح و قاموس پس نزد اهل یونان نیز دانق مقدار هشت جو خواهد بود و دانق را بوزنها که گذشته است نسبت ظاهر است بر اینوجه که حبه هشت یک او خواهد بود و تسو چهار یک او و قیراط یعنی مشهور نصف او و در بعضی کتب طب ترمس بفتح تا بار در خشبیت که تخم آن چند بخش و طرف دارد یا با قلای مصری است در قاموس بر اینوجه ذکر نموده اند با ترمس مذکور ساخته اند و در جوامع مذکور و ذخیره مذکور است که آن دو قیراط است

و در دو کتاب مذکور و قانون نیز او بولو در اوزان آن مذکور است و مقدار آن سه قیراط گفته اند که دوازده جو باشد و در جوامع الادویه آورده اند که غرا ما یک بخش است از چهار بخش درهم که یک دانگ و نیم باشد و در ذخیره گفته که غراما یکدانگ و نیم است یا ده دانگ و نیز در ذخیره گفته که سه مونا یک غراما و نیم است و نزد بعضی سه قیراط است لیکن در ذخیره گفته که نواة ده دانگ است بوزن زر و در جامع الادویه گفته که اثولوس یکدانگ است بوزن زر و در قراباذین فاضل فلاسفی مذکور است که اثولوس یک دانگ یا هفت یک مثقال و در جامع الادویه گفته که نواة سه مثقال است و بعضی گفته اند که نصف درهم است و این قول بحق و صواب نزدیکتر است و قول دیگر نیز گفته اند شاید این اختلاف نسبت باستعمال شهرها و زبانها مختلف یا غیر آن باشد چنانکه در قیراط و بعضی دیگر نیز گفته اند **پنجم** از دوازده مذکور درهم است که بفارسی درم گویند و آن مقدار چهل و هشت حبه است که چهل و هشت جو میانه باشد چنانکه در صحاح و قاموس و دیگر کتب معتبره نیز مذکور است حضرت شیخ جمال الدین علیه الرحمه در قواعد فرموده که اگر چه درهم بحسب وزن مختلف بوده در اسلام بر اینوجه قرار گرفته که هر یک درهم شش دانگ باشد که هر دانگ هشت جو میانه باشد و اختلاف و قرارداد که شیخ اشاره فرموده بیان آن از بعضی کتب معتبره بر اینوجه ظاهر شد که در زمان جاهلیت که زمانی پیشتر از زمان آن حضرت پیغمبر علیه وآله الصلوة والسلام بوده در آن زمان چند قسم درهم بوده از آنجمله یک قسم درهم را طبری گویند که نسبت آن بطبریه که بعضی از بلاد شام است و آن قسم درهم سبک بوده چنانکه هر درهم چهار دانگ بوده است که سی و دو جو باشد و یک قسم دیگر درهم سنگین بوده چنانکه درهمی از آن هشت دانگ بوده است این درهم را درهم عبدی میگفته اند و درهم بغلی که در بعضی احکام شرعیه ذکر نموده اند عبارت از درهم هشت دانگیست بعد از آن درهم سنگین و سبک را با هم جمع کرده وزن همه درهم را برابر معتبر داشته اند که شش دانگ باشد و نوع دیگر نیز بنظر رسیده اما جهت زیادتی تفصیل بیان آن نمودیم و از کتب ظاهر شد که بعد از قرار درهم بوجهی که مذکور گردید در استعمال درهم میانه علمای لغت و شرع و طب اختلاف نباشد پس درهم طبی و شرعی هر دو موافق است که از صحاح و قاموس نقل شد پس حبه یک بخش باشد از چهل و هشت بخش درهم و تسو یک بخش از بیست و چهار بخش او و قیراط یک بخش از دوازده بخش او چنانکه نیم دانگ درهم شود و دانق یک بخش است از شش بخش او و باقلا بوزنه نیز در این ضمن از بعضی اوزان کتب طب مذکور شده و در جوامع الادویه و ذخیره وزن آنرا یازده و چهار جو بیان نموده که نصف درهم باشد و باقلای مصری را در جوامع مذکور چهل و هشت جو گفته که برابر درهم باشد و باقلای سکندریه را نه قیراط گفته یعنی سی و شش جو باشد **ششم** از اوزان آنچه اصل مشهور است مثقال است و آن بوزن شصت و هشت جو است و چهار حصه از هفت حصه جو را برابر کنند شیخ جمال الدین علیه الرحمه نیز بسبب ذکر نمودن اختلاف که در وزن درهم اشارت شده در قواعد فرموده که مثقال در جاهلیت و اسلام اختلافی نیافته در آنچه مختلف بوده و در اوایل اسلام بر وجهی که مذکور گردید چهل و هشت جو قرار یافت و نسبت میان مثقال و درهم در کتب معتبره لغت و فقه و از طب نیز چون جوامع الادویه زنجانی و غیره چنانکه بیان شده که درهم

و دینار نیز بجعل اختلاف است ... ضعف ... درهم ... با ...

از هفت ششخ

مثقال است و یک حصه از پنج حصه مثقال و یک مثقال مقدار یک درم و سه ششخ میگیرد هم است چنانکه ده درم هفت مثقال شود و
بعد از اندک ملاحظه درآمیخ میگردد و در بعضی کتب طب بندقه در بیان اوزان آن مذکور میگردد و بندقه بنا برآنچه در ذخیره
و جوامع الادویه زنجانی مذکور است یک درم است ولیکن در ذخیره و جوامع مذکور آورده اند که بعضی بندقه را یک مثقال
گفته اند و در جوامع مذکور گفته که جوزه نبطیه عبارت از بندقه است و در ذخایر گفته که جوزهٔ نبطیه یک مثقال است و در بعضی
کتب طب درخمی نیز در اوزان مذکور ساخته اند و در جوامع الادویه گفته که آن یک مثقال است و نیز در جوامع آورده
که بعضی گفته اند که درخمی فارسی درهم است یعنی درخمی را عربی ساخته اند و درهم گفته اند و شیخ در قانون بعد از آنکه در بیان
وجه بیان نموده که شش اوبولوس است و هر اوبولوس سه قراطست و هر قیراط را چهار جو گفته چنانکه مذکور شد پس درخمی
بنا بر این بیان هشتاد و چهار جو باشد والله اعلم و در ذخیره بدین عبارت که درخمی یک مثقال است و نزدیک بعضی یکدرم است و نیز
در جوامع مذکور آورده که فلنجوع دو مثقال است و در حاوی الکبیر سه مثقال و در حاوی الصغیر دو مثقال و در بعضی اوزان
طب جرجرخی مذکور شده و در جوامع مذکور و بعضی دیگر از کتب طبیه آنرا دو حصه از سه حصهٔ مثقال بیان نموده اند
هفتم از اوزان دوازده مشهورتر استار است که در کتب طب آن نیز بسیار مذکور میگردد و صاحب صحاح و قاموس استار را
چهار مثقال و نیم گفته اند و صاحب جوامع الادویه گفته که استار شش درهم است و دو دانگ یا چهار مثقال و نیم بیان
بر وجه مذکور از آنجهت است که حساب درهم و مثقال هر دو معلوم شود و صاحب ذخیره در بیان آنکه بحساب مثقال نموده موافق
کتب مذکوره آورده اما بحساب درهم فرموده و استار شش درهم و دو دانگ است و تحقیق آن است که شش درهم و سه حصه از
هفت حصه یکدرم باشد و قاتولی نیز در بیان اوزان طب مذکور میگردد و در جوامع الادویه از شش درم و نیم گفته و نیز
در جوامع آورده که نیطل شش درهم است و شیخ در قانون فرموده که نیطل دو استار است و صاحب ذخیره گفته که نیطل هفت
درهم است و نزدیک بعضی دو استار است و جوزهٔ مطلقه بنا برآنچه در جوامع الادویه و ذخیره نیز مذکور است نه درخمی است
که در هر دو کتاب مذکور این نیز نقل شده است که نزدیک بعضی چهار مثقال است و جوزهٔ ملکیه شش درخمی است و مومه را در
جوامع مذکور چهار مثقال گفته و ملعقه را گفته که از معجونات و از عسل بقدر چهار مثقال است و از داروها بقدر یک مثقال است
و قوله که از اوزان متعارف مجوس دکر است کاهی در وزن بدویست و پنجاه و دو جو موافق آمده و بجهت تفاوت جوها در بزرگی
و کوچکی کاهی کمتر از این جو کاهی بچند جو بیشتر نیز موافق بوده بنا برآنکه دویست و پنجاه و دو جو باشد یک تولچه پنج درم و سه
قیراط خواهد بود و بحساب مثقال سه مثقال و نیم و سه قیراط هشتم از اوزان مشهور که سابق اشارت رفت آن
واقع شده اوقیه است که آنرا وقیه نیز گویند و اوقیه بنا برآنچه در صحاح و قاموس مذکور است یک استار است و دو خمس استار
بخش یک استار و در ذخیره و جوامع الادویه زنجانی چنین مذکور است که اوقیه بحساب مثقال هفت مثقال و نیم است
به حساب درهم ده درهم و پنج ششخ از هفت ششخ یکدرم است و عمدة الاطباء الله حرمی مولانا نفیس الدین نیز در مبحث قولنج

در

در شرح اسباب و علامات موافق این ذکر نموده و آنچه از ذخیره و جوامع الادویه و شرح اسباب نقل شد در حساب موافق است با آنچه
در صحاح و قاموس مذکور است و صاحب کتاب مهذب الاسما گفته که اوقیه نزدیک طبیبان ده درم و غیر آن ده درم شکست و شش
او موافق نیست با آنچه در کتب معتبرهٔ اطبا نقل شد شاید که بطریق تخمین گفته باشد و در بعضی کتب طب قوابوس نیز در اوزان آن مذکور است
و در جوامع زنجانی گفته که قوابوس یک اوقیه و نیم است و شیخ در قانون فرموده که قوابوس یک اوقیه و نیم است و شیخ در قانون فرموده که
که قوابوس یک اوقیه و نیم است و شیخ در قانون فرموده که قوابوس از روغن زیتون دوازده درخمی است و از شراب یک وقیه و نیم درخمی
و ثلث است و از عسل دو اوقیه و ربع است نهم از اوزان دوازده مشهورتر که اشارت رفته رطلست و رطل را صاحب صحاح و قاموس
دوازده اوقیه گفته اند بنا برآنچه در بیان اوقیه گذشته دوازده اوقیه نود مثقال میشود و گویا مقصود صاحب قاموس در
صحاح از رطل که بر وجه مذکور بیان آن نموده اند رطل عراقیست که در بغداد و آن حدود مستعمل بوده زیرا که رطل مکی و مدنی زیاده بر این
شده و ان شاء الله اشاره بآن هر دو خواهد شد و صاحب ذخیره گفته که رطل بغدادی دوازده اوقیه بود و بیست استار باشد و نود
مثقال و یکصد و بیست و هشت درم و چهار سبع یکدرم باشد یعنی چهار حصه از یکدرم که آنرا هفت بخش برابر کنند تفصیل مذکور
اشارت است بآن رطل بحساب اوقیه و بحساب مثقال و بحساب درم اگرچه در کلام صاحب قاموس و صحاح اینقدر تفصیل نبود اما
این تفصیل با بیان ایشان موافق است و در جوامع الادویه رطل را یکصد مثقال چنانچه نموده اما بحساب درهم یکصد و بیست و
درم و نیم گفته است و سخن صاحب ذخیره در این باب صواب است غایت مگر آنکه چنانکه صاحب جوامع بحسب تخمین گفته باشد آنست کلام
معتبرین اهل لغت و کاملین اطبا در بیان رطل و در بعضی کتب طب هوطون یا طولون در اوزان مذکور است و در ذخیره و
جوامع الادویه نیز مذکور است و آن نه اوقیه است همچو قوطیلی و قوطیلی هفت و دو مثقال است ولیکن در جامع الادویه آورده که
که نامل نصف رطل است و سیلون کبیر سه اوقیه است و سیلون صغیر شش درخمی است و نیز در جوامع مذکور و در قرابادین علائی
و غیرهما ذکر نموده اند که سکرجه صغیره سه اوقیه است و سکرجه کبیره که آنرا اصفه نیز گویند نه اوقیه است و سکرجه مطلقه شش استار
و چهار دانگ استار است و صاحب ذخیره بهمین تفصیل اشاره نموده اما بجای سکرجه سکره مذکور ساخته سکرهٔ بزرگ و سکرهٔ
مطلق و سکرهٔ کوچک را بوجه مذکور بیان نموده و سکرجه و سکره ظرف پیمانه خاصیست که بزبان فرس آنرا سکره میگفته اند
صاحب ذخیره بهمان عبارت زبان فرس مذکور ساخته و چون بعد از آنکه لفظ مذکور را عربی ساخته اند سکرجه گفته اند در جوامع
الادویه و بعضی دیگر از کتب عربی بعبارت سکرجه نقل شده و قوطی نیز در اوزان کتب طب مذکور است و شیخ در قانون
گفته که از روغن زیتون نه اوقیه است و از شراب ده اوقیه و نیم است و از عسل سیزده اوقیه و نیم است و در جوامع الادویه
نیز بهمین تفصیل مذکور ساخته دهم از اوزانهای مشهور من است که در زبان عربی منا نیز گویند و من بنا برآنچه در صحاح و
قاموس و مهذب اللغة مذکور است دو رطل است و کلام اطبا و معتبرین نیز باین موافق است صاحب ذخیره من را
درهم دویست و پنجاه و هفت درم و یک بخش از هفت بخش یکدرم گفته و یکصد و هشتاد مثقال و بحساب رطل

دو رطل بغدادی گفته و یک آب بستار و یک آب اوقیه هیجده و چهار اوقیه بیان نموده و در جامع الادویه زنجانی نیز موافق
همین تفصیل مذکور است و در ذخیره من رومی را بیست و یک اوقیه گفته و من انطالیقی را و مصری را شانزده اوقیه و در
قرابادین قلانسی از قرابادین چنین نقل کرده که من رومی بیست اوقیه است اینست بیان من که در کلام اهل لغت و اطبا
مذکور است و مدّ بنا برانچه در صحاح و قاموس مذکور است دو رطل عراقیست و بنا بر تفسیر و بیان اهل لغت یک مدّ دویست
و پنجاه و هفت درم است شاید اختلاف مذکور که در بیان مدّ معلوم شد بسبب زمانها باشد چنانچه در رطل نیز اختلاف است
باین واقع شد و صاحب قاموس در بیان مدّ آورده که شیخی کردست و انگشتان او در بزرگی و کوچکی میانه باشد هرگاه هر دو دست
خود را از غله پر سازد چنانکه انگشتان را دراز کرده باشد مقدار آنچه در مدّ مذکور است که مدّ باشد و دعوی نموده که من تجربه نموده ام
و اینرا موافق یافته ام و جامع این رساله گوید که آنچه صاحب قاموس آورده و دعوی تجربه نموده ملاحظه آن واقع شد در بیخ
و درّت و بعضی اجناس موافق آنچه گفته ظاهر شد و مقدار مذکور کمتر از دو رطل بود بعضی نزدیک بربع سیر از دو رطل کم
ظاهر شد و بعضی از این کمتر اما آنچه گفته در گندم بقدر موافق است چرا که مقدار گندم که هر دو دست را از آن خوب پر کنند
گاهی دو سیر و ده توله و گاهی اندک از این بیشتر و گاهی اندکی کمتر ظهور یافت و دو رطل نیز نزدیک باین است چنانچه سابقاً
بیان شد پس اگر در بیان صاحب قاموس اندک تقیید و تخصیص می بود اولی و واضح بود و از جمله اوزان نزدیک بمن که در
کتب طب ذکر نموده اند دورق است و در جامع الادویه زنجانی دورق را سه رطل گفته که یکمن و نیم باشد و کوزه که عبارت
از کوزه باشد انرا نیز سه رطل گفته و نیز در جامع الادویه که کوز الذهبی چهل و هشت استار است و صاحب ذخیره نیز موافق
جامع الادویه بیان معنی آن نموده اما شیخ در قانون و در بعضی کتب برین وجه نقل نموده که آن پنج استار است و
هشت درهم و چهار او بولو و بیان او بولو گذشته و هم در قانون نقل نموده که اناء عسل دو رطل و نیم است و اناء دو من
یکمن و نیم است و نیز در قانون نقل فرموده که قسط نزد اهل روم یک رطل و نیم و سدس است پس بیست اوقیه باشد و قسط
انطالیقی یک رطل و نیم است و من انطالیقی و مصری شانزده اوقیه است و از شراب هشت رطل است و از عسل یکصد و
هشت رطل و قلانسی در قرابادین خود گفته که قسط رومی یک رطل و نیم است و بعضی گفته اند بیست اوقیه است و قسط
مصری شانزده اوقیه است قسط انطاکی نیز همچنین و قسط قطری بیست و چهار اوقیه است و در جامع الادویه نیز
در قسط بغیر قول یک رطل و نیم تمام آنچه از قرابادین قلانسی نقل شده ذکر نموده یازدهم از دوازده وزن کیلچه است تا
بدانکه در صحاح و قاموس تحقیق شده پیمانه ایست بقدر یکمن و هفت ثمن از یکمن که انرا هشت بخش برابر کنند و از هفت
مذکور است سابقاً نسبت او با باقی اوزان ظهور می یابد و ابرتی نیز در بعضی از کتب طب مذکور است و در جامع الادویه
گفته که آن مقدار دو من است و نیز در جامع مذکور است که جره صغیره چهار قسط است و جره مطلقه بیست و چهار قسط است
یعنی قسط بیان شده و صاع نیز پیمانه ایست که در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شایع بوده است و در بعضی احادیث
نیز

نیز مذکور گردیده پس صاع نه رطل عراقی باشد و یکهزار درهم یکهزار و یکصد و هفتاد درهم میشود چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب
دروس در بحث زکوة فطره بیان آن نموده باین عبارت که والواجب صاع و هو تسعة ارطال بالعراقی و ستة بالمدنی و هو اربع امداد و هو الف و مائتان و
جو چهل و شش هزار و یکصد و شصت جو خواهد بود و قدر این صاع بحساب سیر متعارف و کهن بنا بر آنکه در تحقیق و بیان
توله مذکور گردیده نه سیر است و هفت توله الا سه ربع یکدرم و چون تفاوتی در جوها می باشد بنا بر آن عدد جو میانه که در
توله اعتبار شده شاید از حد مذکور اندک تفاوتی پیدا کند و از اینجهت در صاع نیز بحساب سیر که مذکور شد اندک تفاوتی
بر کمی و زیادتی محتمل است که رأی و تحقیق صاحب قاموس که سابقاً نیز اشارتی بآن واقع شده برین وجه است که صاع
نبی صلی الله علیه و آله و سلم انقدر است که آدمی که دستهای او در بزرگی و کوچکی معتدل باشد چهار مرتبه هر دو دست خود را
پر سازد والله اعلم دوازدهم از دوازده وزن مکوک است مکوک بنا برانچه در صحاح و قاموس مذکور است پیمانه ایست بقدر
سه کیلچه و کیلچه معلوم شد و در بعضی کتب لغت مذکور است که مکوک پیمانه ایست بقدر یک صاع و نیم و لیکن این بقدر سه کیلچه است
و این سخن محل نظر است و چون کیلچه باوزان سابقه ملاحظه شود نسبت مکوک نیز باوزان سابقه واضح می آید چنانکه یک مکوک
ثمن و پنج حصه از یکمن شود که انرا هشت حصه برابر کنند و این یازده رطل و ربع از رطل عراقی میشود و برین قیاس و قفیز
نیز از جمله پیمانهای بزرگ است و صاحب صحاح و قاموس گفته که آن هشت مکوک است و صاحب ذخیره گفته قفیز همین بهشت
و این هشت مکوک باشد و یکصد و بیست و چهار کیلچه است و بنا برانچه از کتب لغت و طب در قفیز نقل شد نود رطل عراقی
خواهد بود و قنطار نیز از جمله وزنهای بزرگست که در طب و غیر طب نیز تحقیق آن نموده اند صاحب صحاح گفته که بعضی گفته اند
که قنطار یکهزار و دویست اوقیه است و بعضی گفته اند که یکصد و بیست رطل است و بعضی گفته اند که قنطار انقدر طلاست که یک
پوست از آن پر کنند و در صحاح این نیز گفته اند و در جامع الادویه زنجانی و ذخیره در بیان معنی قنطار همین قدر مذکور است
که یکصد و بیست رطل است شاید نزد اطبا در غیر این معنی مستعمل نباشد و طالیطون نیز از وزنهای بزرگست که در کتب طب
مذکور است و در جامع زنجانی و قرابادین قلانسی و ذخیره گفته اند که آن یکصد و بیست و پنج رطل است از رطلها که هر یک دوازده
اوقیه باشد و جو هم از جمله اوزان بزرگست که در کتب طب مذکور میگردد و جو همین در قانون و جامع الادویه زنجانی و
ذخیره برین وجه بیان شده که شش قسط رومی است و سابقاً مذکور گردید یک جو همین بمقدار یکصد و بیست اوقیه خواهد بود
و دورق انطالیقی نیز از اوزان بزرگست که در کتب طب ذکر نموده اند و در قانون و ذخیره و قرابادین قلانسی دورق
انطالیقی یکصد و شصت اوقیه خواهد بود و وسق نیز از جمله اوزان بزرگست و در صحاح و قاموس گفته وسق مقدار شصت
صاع است که قریب به چهارده من از من متعارف است و کمی است والله اعلم بالصواب من رساله اوزان میرمحمد
مؤمن یکی دیگر تحقیق اوزان علی حروف التهجی الالف استار وزن چهار مثقال اناء العسل دو من بود اناث الذهبی یکمن است
الب بالقلا مطلق سه مثقال است بالقلا مصری دو ثلث مثقالی بود و آن دوازده قیراط است یا قلا اسکندرانی دو نیم مثقال بود

که ده ماشه باشد کیزاودوکرا چهارم حصه پیسه است که پنج ماشه باشد دمری هشتم حصه پیسه است که دو نیم ماشه والله اعلم بالصواب
فصل یازدهم در مقدار شربت ادویه مفرده و مرکبه مقدار شربت دروا و مرکب بحسب عدد ادویه بسیط است هرگاه دوا
مرکب از دو دوا پس واجبست که اختصار کنند بر نصف شربت هر یک از آنها و هرگاه که مرکب از سه دوا پس اقتصار
کنند بر ثلث و برین قیاس یعنی شربات ادویه مسهله افیتمون شربتی از جرم او دو درم است تا چهار درم و در مطبوخ تا ده
درم میرسد اسطوخودوس از جرم او دو درم تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بسفایج از جرم او دو درم تا دو درم و در مطبوخ
از هفت درم تا ده درم تخم حنظل شربتی از یک دانگ است تا دو ثلث درمی غاریقون از یک دانگ است تا دو دانگ قنطوریون از
یک مثقال تا دو مثقال ماهی زهره از حبه او یک دانگ است تا دو دانگ حب النیل از نیم درم است تا یکدرم تربد از جرم
او درمی است تا دو درم و مطبوخ از سه درم تا پنج درم بنفشه با دیگر مسهلات از یک مثقال است تا دو درم لاجورد شربتی
از او یک مثقال است هلیله زرد کوفته از سه درم تا پنج درم و مطبوخ از هفت درم تا ده درم ترنجبین شیرخشت از هفت درم تا
سی درم افسنتین از جرم او تا دو درم و طبیخ از پنج تا هفت سقمونیا از یک دانگ است تا دو دانگ لعاب آب آن از نیم رطل
تا دو ثلث رطل شاهتره آب آن نیم رطل است تا دو ثلث رطل و خشک در مطبوخ تا ده درم و در غیر مطبوخ تا هفت درم
صبر سقوطری فرادی از او دو درم است تا سه درم با دیگر مسهلات از نیم درم تا یک مثقال کاسنی ده درم از آن دو مجلس اسهال
کند و خشک آن مسهل نیست مقدار شربت تریاق و آنچه بادی دهند از بهر بیماری مار گزیده یکمثقال در چهار اوقیه شراب دهند
و کژدم زده را نیم درم در شراب دهند و زنبور زده را با سرکه دهند و هم با سرکه حل کنند و برآن موضع طلا کنند و سگ
دیوانه گزیده را یکمثقال تا یکدرم و سرطان نهر برابر آن کرده در چهار اوقیه شراب دهند و از بهر دفع مضرت چیزهای
زیانکار چون افیون و شوکران و فرفیون و زرانیج و مانند آن در شراب دهند و خداوند سحق را یک بندقه با
سرکه ممزوج دهند و خداوند ضیق نفس یکدرمسنگ در یک اوقیه سکنجبین عنصلی دهند سه روز و خداوند سرفه بلغمی و خداوند
درد سینه و خداوند درد پهلو را چند یک ترمس در ماء العسل دهند یا در جلاب و خداوند تب بلغمی را یک ترمس
در سه اوقیه شراب دهند یا در آب گرم و خداوند صرع را در سکنجبین عنصلی حل کنند و بآن غرغره فرمایند و هم در
سکنجبین عنصلی دهند و خداوند صداع و شقیقه را هم با سکنجبین عنصلی دهند و هم بآن غرغره فرمایند و خداوند
فالج و رعشه و لقوه و مانند آنرا با ماء الاصول دهند و خداوند جذام را در ماء و الجبن دهند و خداوند برص را در ماء
العسل دهند و خداوند قولنج را در طبیخ بادیان و زیره دهند و خداوند حب القرع را در طبیخ قیسوم دهند و کسی
راکه در معده و امعا باد ها ریح و آروغ در طبیخ زیره دهند و خداوند درد گرده را در طبیخ کرفس دهند و خداوند قروح
امعا را با آب سماق دهند و خداوند بیضه را مقدار دو دانگ با شراب سیب دهند و خداوند نفث الدم را در آدل
علت ها سرکه ممزوج دهند و در آخر علت با ماء العسل دهند و کسی را که آواز باطل شده باشد هم در ماء العسل دهند

واز جهت حیض که باز گرفته باشد واز جهت بچه که در شکم مادر مرده باشد در طبیخ سکنجبین یا در طبیخ ابهل و ترمس
بچند سن ذخیرهٔ خوارزمشاهی [illegible] تا دو درم ابن عرس محکوک وی جهت دفع ضرر با سموم تا دو مثقال
اذریون تا یکدرم ابهل نیمدرم اقحوان سه درم اصل الکبر تا یکدرم املج سه درم بادرنجبویه از آب او بیست درم بادآورد یکدرم
برنج کابلی ده درم با شیر تازه پرسیاوشان سه درم جهت سهل بود بزرقطونا دو درم بزر الکرفس البستانی سه درم جهت گزندگی جانوران بزر السداب
یکدرم تا دو درم جهت فواق بلغمی بزر الشبت یکدرم تا دو درم بزر الفجل دو درم بزر الهندبا نیم درم جهت گزندگی جانوران بزر الرازیانج
سه درم بزر الحماض دو درم بزر الکتان سه درم بزر القثاء سه درم بزر الخیار دو درم بزر الکشوث دو درم بزر الخطمی دو درم تا سه درم بزر الکرفس
نیم مثقال تا سه درم بزر البنج [illegible] دو درم بزر القطن دو درم بزر الخس از پنج درم تا ده درم بزر البطیخ از ده درم تا پنجدرم بزر الورد
دو درم جهت اسهال مراری بزر الشبت دو درم بزر الکرفس یکدرم بزر الشلغم یکدرم لبد یکدرم لسان الثور دو درم اصل السوس دو مثقال جهت
بلوط تا بیست درم بلیلج سه درم بلادر نیم درم بنفسج دو درم تا چهار درم بهمن یک مثقال بزر نیلوفر دو درم بورق یکدرم تا
دو درم تربد نیم درم تا یکدرم ترنجبین از طبیخ وی نیم رطل تمر هندی نیمدرم تا یکدرم ترنج دو درم جندبیدستر از نیم درم تا دو درم
جندبیدستر یکدرم جوزبوا دو درم جوز القی دو درم [illegible] جوز السرو نیم درم تا نیم مثقال جعده دو درم حب البان دو درم
حب الصنوبر دو درم حب القلقل هفت درم حب الرشاد دو درم حب القطن سه درم حب الکاکنج چهار درم حب البلسان تا پنج درم حجر ارمنی
پنجدرم تا نیم مثقال حجر الیهودی نیم مثقال تا یکدرم حماما دو درم حرمل ده دانه متقشر خربق اسود نیمدرم خربق ابیض نیم درم حنظل
ابیض دو درم تا پنجدرم خشخاش اسود نیم درم خیار شنبر یک مثقال تا دو مثقال خولنجان از آب وی بیست مثقال حبه خضرا از پنج
درم تا پانزده درم دارشیشعان یکدرم تا دو درم دار فلفل نیم درم دوقو یکدرم دفلی یکحبه و نیم تا دو حبه و گویند از دو دانگ
تا نیم درم ذراریح یک تسوج ذهب بمقراض راوند نیم درم تا دو درم و گویند از دانگی تا یکدرم زنجبیل دانگی تا دو دانگ یک مثقال
تا دو درم زرنیخ نیم درم زعفران از نیم درم تا یکدرم زوفای خشک سه درم زفت رومی یکدرم تا دو درم زراوند مدحرج دو درم تا نیم مثقال
زنجبیل دو درم زوفا یابس چهار درم ساذج یک مثقال سپستان سی عدد سداب سه درم سرخس دو درم سعد یکدرم سقولوقندریون دو درم سقمونیا کوفته وی یک مثقال تا سه مثقال سکبینج یکدرم تا یک مثقال سک نیم درم سلیخه یکدرم سمک صیدا پنجدرم
سنا در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم و کوفته تا سه درم سورنجان نیم مثقال سوس یک مثقال سوس یک مثقال تا سه مثقال
شاهتره پنجدرم شبرم دانگی شقاقل دو درم شکاعا دو درم شیطرج یک مثقال شیرخشک یک مثقال شیرخشت دانگی تا نیم درم صدف
ارزنی یک مثقال و از آب وی سه درم صبر سه جاورس صعتر نیم مثقال صمغ عربی دو مثقال صمغ الکرمی دو مثقال طالیسفر
یک مثقال طراثیث یک مثقال طین مختوم دو درم طین فارسی دو مثقال طین ارمنی یکدرم تا یک مثقال عود الصلیب نیم مثقال عاقرقرحا
یک مثقال تا دو مثقال عنبر دانگی عود بلسان نیم مثقال عود نیمدرم تا یک و نیم درم عصارهٔ غافث یک مثقال عصارهٔ افسنتین یک مثقال
عصارهٔ افسنتین یکدرم تا یک مثقال غافث نیم مثقال غار نیم مثقال غاریقون دانگی تا نیمدرم فربیون قیراطی تا دانگی فراسیون نیم درم
فقه

فقنة دانگی فلفل ابیض نیم درم تا نیم مثقال فو نیم مثقال فوتنج جبلی یکدرم و نیم فوتنج نهری یکدرم قردمانا یکدرم قنطاریون یکدرم یک مثقال
قردمانا یک مثقال قصب الذریرة یکدرم قسط دو درم قنطوریون کبیر دو درم قنطوریون دقیق دو مثقال قنبیل دو درم قنفذ از گوشت وی
پنجدرم قنب یکدرم تا دو درم قیصوم یک مثقال تا دو درم کثیرا نیم مثقال تا یکدرم کرسنه دو درم کراث نبطی هفت درم کبیکج سه درم
کمافیطوس یک مثقال کمون دو درم کندر نیمدرم کندش دانگی و نیم کتیرا نیم مثقال لک دو درم لولو یکدرم تا یک مثقال ماهیزهره دو دانگ
ماهی زهره با نبات یک مثقال و در مطبوخ دو درم تا سه درم میویزج نیمدرم مقل یک مثقال مشک قیراطی میعه یک مثقال نانخواه یک مثقال
نشاسته یکدرم تا سه درم نوی البطیخ کابلی یک مثقال من انتخبها رأیت بعینی فی ذکر ادویه که در معالجات و ابدال ادویه من رساله ودم
از مفتاح الخزائن در ابدال ادویه و اصطلاح آن بدان که منفعت آن مخصوص بود بعضوی خاص مثل اسطوخودوس
که منفعت آن خاص است بسر و افسنتین بمعده و کاوزبان بدل و ریوند بجگر پس از این ادویه اگر یافته نشود اما گرمتر
بدل آن ادویه کنند که مخصوص باشد هم بدان عضو یا گرم باشد در درجهٔ اول یا دوم یا سیم یا سرد باشد و مذکور کرده شد
ترتیب ابجد حروف تهجی الالف الابهل بدل آن جوز السرو و خشن است مساوی و گویند بدل آن نیم وزن دارچینی است
و گویند بوزن آن سلیخه و مصلح آن عاقرقرحا یا خولنجان ابنوس بدل آن چوب کنار است ابار بدل آن اثمد اثمد قائم مقام
ابار است اجاص بدل آن تمر هندی است و مصلح آن عناب اذریون بدل آن بادآورد است و مصلح او عسل اذخر بدل او پنج
اوست و گویند بدل آن قصب الذریره و مصلح آنست که او را بگلاب بشویند اذنبو بدل آن بوزن آن تخم اترج است
و چهار دانگ وزن آن لب الیتم و نیم وزن آن بادآورد ارز جالینوس گوید بدل آن پست جو است و شاید که گویند جاورس
و مصلح آن شیر است یا روغن ارز بیب مصلح آن عسل است یا قند ارتکان بدل آن ریوند است و مصلح آن روغن بادام ارمال
بدل آن چوب کاریست و گویند لادن ازادرخت بدل آن در دراز کردن موی ورق شهدانه است اسفاناخ بدل آن کدوست
و مصلح آن انگبین و فلفل و دارچینی اس برگ بدل آن ورق ترنجست و گویند عصارهٔ زرشک اسفیدباج الرصاص بدل آن خبث
الرصاص است اسطوخودوس بدل آن فراسیون است بوزن آن گویند بوزن آن مرو و گویند افتیمون مصلح آن عاقرقرحا و گویند بادرنجبویه
اسقولوقندریون بدل آن کاوریس است و گویند بوزن آن پوست بیخ کبر و نیم وزن آن تخم کرفس و مصلح آن مصطکی است و
بعضی گویند عسل اسقوردیون بدل آن عنصل کوهی است و گویند ثوم الذکر اسارون بدل آن یکوزن و نیم وج است و نیمش
یک آن قاقا و گویند قردمانا و حب تب و گویند نیم وزن آن خولنجان و بقول جالینوس بدل آن زنجبیل است و گویند
افسنتین و مصلح آن مویزج است اشقیل مصلح آن کثیر است و بدل آن بوزن آن بادآورد اشنه بدل آن بلبوس است
و گویند اسقوردیون و گویند لوف و گویند قردمانا و وج و مصلح آن مصطکی است و گویند شیر تازه که در عقب آن بیاشامند
و مستعمل آن مشوی است اشقنقور بدل آن خصیة الثعلب است یا خردل و مصلح آن عسل است اشنه مصلح آن افیون است
و بدل آن قردمانا بوزن آن است اهلیلج مصلح آن ... است و بدل آن وسخ الکواره و گویند سکبینج و گویند خردل سفید

انقاقی بدل آن حب الصنوبر و مصلح آن عسل انترغار مصلح آن سرکه و بدل آن انجدان انجیف ماث بدل آن در طلا
کردن پوش در بند ببست یا خشخاش اسطرک بدل آن چند بیدستر است و مصلح آن مازانه اصابع هرمس بدل آن سورنجان
اصابع صفر بدل آن سعد و بزرالرجله ان اصل الاذخر بدل جاوشیر اصل الفلفل بدل دار فلفل اطماطرد بدل هر دو بوزن ایشان است
اظفار الطیب بدل قصب الذریره اقرنفلک بدل قرنفل و گویند بادرنجبویه و مصلح آن بنفشه افسنتین مصلح آن انیسون و بدل
جعده یا شیح ارمنی بوزن آن و گویند فلیصوم و بدل آن در تقویت معده بوزن آن اسارون یا نیم وزن آن هلیله زرد
افتیمون مصلح آن کثیرا و بدل حاشا و گویند ترید یا اسطوخودوس و بسفایج افیون بدل سه وزن آن بزرالبنج و یکوزن آن
تخم لفاح اقاقیا بدل آن حضض است و یا صندل و عدس مقشر یا سواد الفضات بوزن آن اقلیمیا بدل هر دو
اقلیمیا مردار سنگ سفید است اکلیل الملک بدل آن بوزن فراسیون یا بوزن آن لبان یا بوزن آن بابونه و نیم وزن
آن ورق الحور و مصلح آن عسل ابهل بدل آن بیخ اکبر است و گویند یکوزن و نیم آن هلیله یا بوزن آن هلیله سیاه الکره
مصلح آن صمغ عربی و کثیرا است و بدل خرف و قردمانا انبرباریس مصلح آن جلاب است و بدل بوزن آن تخم گل و چهار دانگ
صندل و در ربیع بدل آن سماق است انیسون مصلح آن تخم رازیانه و بدل تخم شبت و گویند کرویا و گویند دو وزن آن
رازیانه انجدان ابن ماسویه گوید بدل آن حلتیت با دو دانگ وزن آن حلتیت طیب و گویند زوفا و گویند تخم جرجیر
انزروت بدل نیم وزن آن صبر و مصلح آن صمغ عربی انقوزه مصلح آن عسل اهلیلج اصفر مصلح آن عناب و بدل پوست انار اهلیلج
اسود بدل آن هلیله کابلی اهلیلج کابلی بدل آن بوزن هلیله سیاه است و نیم وزن آن آمله و مصلح هر دو هلیله عسل است
ایرسا مصلح آن عسل است و بدل آن دو دانگ وزن آن زرنباد و سه وزن آن لبن اللقاح البان بازرد
مصلح آن انیسون است و بدل آن بقول جالینوس سکنجبین دو وزن آن و گویند یکوزن آن نیم جاوشیر بادروج مصلح آن
بقلة الزهرا و بدل مرزنگوش بادرنجبویه مصلح صمغ عربی و بدل آن در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن
تخم اترج و گویند بوزن آن پوست اترج بابونه بدل آن برنجاسف یا اکلیل الملک و مصلح عسل بادآورد بدل شاهتره
و مصلح آن افسنتین بان مصلح آن رازیانه و بدل حب آن بزر آن قوه است و نیم وزن آن سلیخه و ده یک آن
ببا سه بوتقلان بدل آن کشت برکشت بدم بدل آن چند تکت برنج کابلی بدل آن بوزن آن ترمس و دو دانگ
وزن آن قنبیل و مصلح کثیرا برنجاسف مصلح آن انیسون است رازی گوید بدل آن در معده گی بارد یا برنجاسف
و گویند افسنتین برسیاوشان بدل بوزن آن بنفشه و نیم وزن آن رب السوس و گویند دو دانگ آن زوفا برسیا نذارد
بقول جالینوس بدل آن عنب الثعلب و ابن ماسویه گوید بدل آن لسان الحمل و بوزن و نیم وزن آن خرفه و مصلح
آن هلیله بزر قطونا بدل حب السفرجل و گویند بزر المرو و در سفرجل بزر حرف بزر خیلی بدل تخم خیار بزر الکرفس البستانی بدل فطراسالیون
و گویند ده یک آن افسنتین و نیم وزن آن فطراسالیون است که آن فطراسالیون است بدل آن بقول جالینوس

دوزن

دوزن تخم کرفس بستانی باشد و گویند بدل آن نیم وزن افسنتین بزر الرازیانج بدل انیسون بزر البنج بدل آن تخم خطمی بزر الانجره
بدل آن حرف و قردمانا و گویند بزر الکراث و گویند بزر جرجیر بزر الرطبه بدل آن بزر اللفت بزر الکرفس البستانی مصلح آن تخم رازیانه
و بدل تخم لسان الحمل بزر الکراث بدل بزر جرجیر و مصلح عسل بزر المرو مصلح آن کندر و بدل بزر قطونا بزر البنج بدل لفاح و
خشخاش هر یک بوزن آن و گویند بدل آن افیون است بزر الخس بدل دم الاخوین و مصلح مصطکی بزر قطونا بدل آن
تخم خاص بستانی است و مصلح عسل بزر اللفت بدل آن بزر الرطبه و گویند بزر الجزر دو دانگ وزن آن و نیم وزن آن بزر الرقه
و مصلح آن تخم خربزه بزر البطیخ مصلح آن عسل و بدل جلغوزا بزر البصل بدل آن نیم وزن آن تخم شلغم و نیم وزن تخم است
و دو دانگ وزن آن تخم گندنا و شش یک وزن آن تخم انجره بزر الکتان بدل آن عقرقرحا یا قلیه و مصلح عسل و گویند بدل
آن حلبه است بزر الجزر بدل آن بزر قطونا و مصلح شیر بزر الرجله مصلح آن کثیرا است با عسل و بدل آن بزر التمام
مصلح آن کثیرا و بدل آن بزر نعنع و بزر بادرنجبویه مساوی بزر الفجل مصلح آن سپستان است و بدل حب الرشاد بزر السلق
بدل آن تخم خطمی است و مصلح آن سکنجبین بزر الجرجیر بدل آن حرف است و گویند تخم انجره و گویند خصی الثعلب بزر
الکثوث بدل آن بزر هندبا است و گویند بدل آن چهار دانگ وزن آن افسنتین و مصلح آن عسل است بزر هندوقی
بدل آن شیلم و مصطکی مصلح کثیرا بزر القثا بدل آن در تحریک باه بوزن آن حب الفلفل و نیم وزن آن تودری زرد
و نیم وزن آن شقاقل و از جهت زحمت مثانه بدل آن نیم وزن آن تخم کاکنج و دو دانگ وزن آن و شش یک آن
عنب الثعلب و گویند بدل آن بلیون و حیفل است بزر القنبیل بدل آن بزر القثا و مصلح کثیرا بیسر بدل آن جوز بوا بسفایج
بدل بوزن آن افتیمون و نیم دانگ وزن آن از نمک هندی و مصلح آن هلیله زرد بصل الزیر بدل بصل العنصل است بلوط
مصلح آن بریان کردن است و با شکر خوردن و بدل آن شاه بلوط بلیخ بدل آن بهمن است یا بادام بلیلج بدل آن ورق
خبازی است و نیلوفر و پرسیاوشان و مصلح آن در جلاب انیسون و در بوییدن جنری و مرزنگوش بنج بدل آن لفاح و خشخاش
و گویند افیون بوزیدان بدل دو وزن آن بهمن سفید است و اگر یافته نشود بوزن آن دوج و نیم وزن آن رازیانه بوزیدان
بدل آن بوزن آن ماهیزه و بوزن آن عنب الثعلب و بوزن آن بزر الهندبا و گویند بدل آن حضض است یا عصاره
بورق الخبز مصلح آن صمغ عربی است و بدل آن نمک یا نمک اندرانی و گویند بدل آن شب است بوزن آن
بدل آن بوزن آن تودری و نیم وزن آن لسان العصافیر و مصلح آن انیسون الترمس بدل آن برنج کابلی و شیح ترکی
و گویند فودنج و بقول جالینوس دو وزن آن باقلا ترید بدل آن نیم وزن آن حب النیل و دانگ و نیم وزن آن غاریقون
دو دانگ و نیم وزن آن صبر و دانگ و نیم وزن آن حنظل و گویند ترمس ترنجبین بدل آن شیرخشت است بوزن آن و گویند
نیم وزن آن سکنجبین و گویند آب خوخ با نبات و مصلح آن ترمس بدل آن در جلاب اجاص است و در
و مصلح آن شراب بنفشه و شراب خشخاش تودریا بدل آن بهمن است بدل آن بوزن آن و نیم وزن

آن تو یال الهاس وگویند بدل آن سرطان محرق است طین یابس مصلح او آن است با بادام یا کردکان خورند وبقول جالینوس
بدل آن دراتفیاج حب الصنوبر است اثناثیا بدل آن چهار دانگ وزن آن کثیرا و بوزن آن خرق ثمرة الطرفه بدل
آن جوز السرو است یا نیم وزن آن پوست انار است و مصلح دو قو ثوم بدل اسقوردیون است ثلیم حاوریس بدل ارز است
و مصلح آن روغن بادام یا شیر یا روغن کنجد یا روغن گاو جاوشیر بدل آن سکبینج است دو وزن آن وگویند با برزد یک
وزن نیم آن وگویند لبن التین وگویند دو وزن آن صمغ زیتون است و مصلح ان سرطان و رجیل بنج بدل آن خرنوب جدوار
بدل آن تریاق سه وزن آن رزنباد جرجیر بدل آن خردل است و مصلح آن کاسنی و کافور و خرفه و سرکه است جرمانج بدل آن
جوز السرو است خرد آرد بدل آن قرفه و قرنفل بوزن آن وگویند بدل آن درونج کرده و فوه باید یکوزن و نیم دارچینی است
و نیم وزن آن بزر قریص جعده بدل آن در اخراج دود دواد و ادرار حیض پوست چوب انار ترشت وگویند فودنج جبلی مصلح
آن ما ناخوت جوز بدل آن بوفان آن مورد و نیم وزن آن پوست آناز و نیم وزن آن کل ارمنی انجان یا دنبال خوریش وگویند
بدل آن جلنار جنده بدل آن حنیت طوط است یا شکوفه انار وگویند طراثیث و مصلح آن کثیرا جلغوزه بدل آن حب المحلب
مقشر است یا نیم وزن آن مغز بادام مقشر و این باسویه گوید بدل آن مغز تخم خربزه است و یا مغز خوزیا شدی وگویند قایم
مقام جلغوزه مغز بادام کوهی است که بفارسی نخرک خوانند وگویند بدل حب صنوبر کبار حب صنوبر صغار است و مصلح
آن آنست که با قند خورند جلنار بدل آن بلبلاط جمسفرم بدل آن مرزنجوش وگویند هم وزن آن شیح و نیم وزن آن عنب الثعلب
خبیثانه مصلح ان اسقولوقندریون است و بدل آن یک وزن و نیم اسارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر وگویند زراوند
مدحرج جند بیدستر بدل بوزن آن وج و نیم وزن فلفل جنجل بدل بلیلون جوز بدل آن جوز بندلیت وگویند فندق
و مصلح سکنجبین جوز السرو بدل نیم وزن آن پوست آناز و نیم وزن آن کوزو نیم وزن آن ابهل وگویند نیم وزن آن کرفارکس است
و مصلح آن عسل جوز ابقی بدل آن عرق سفید است جوز بوا بدل یکوزن و نیم آن سنبل وگویند بسباسه و مصلح آن عسل
حیلداره بدل آن در اخراج دود بزرگ کابیست یا شبیل اطلاعات بدل آن یکوزن و نیم آن سقر جبلیت و
کوشه یکوزن و نیم آن افتیمون و مصلح آن نعنع حافر بدل آن سیب لیوس است حاسل بدل یک وزن و نیم آن فرفیون
حب الرشاد بدل آن در اخراج عرق النسا شیطرج و مصلح آن قند است حب الخروع بدل آن بوزن آن مغز پسته و نیم وزن آن
تخم خربوزه و نیم وزن مغز جلغوزه حب البطیخ بدل آن شونیز وگویند حب الصنوبر حب القرع مصلح آن تخم کرفس و بقول جالینوس
بدل آن در اکثر عدة ادویه کثیرا است وگویند تخم مغز بهدانه حب المهلب بدل آن مغز بادام تلخ مقشر حب البان بدل آن
دیسقوریدوس وگویند بوزن آن فشور و سلیخه و دو یک آن بسباسه یا بوزن آن فوه حب الحبیب بدل آن تخم حماض
بستانی حب الرمان بدل بوزن آن سماق است حب الآس مصلح آن صمغ عربیست و بدل آن آب ورق آن یا یک جزو آن
ان سعتر حب النیل بدل آن بزر قطونا و مصلح نبات حب السمنه بدل آن نیم وزن آن مغز پسته و نیم وزن مغز بادام و نیم وزن آن
کنند

کنجد مقشر است وگویند حب المحلب و مصلح پسته و قند حب القلت بدل آن تخم البلبوث است حب البان مصلح آن کثیرا بدل عود بلسان
وگویند یکوزن و نیم آن سلیخه و دو یک آن بسباسه حب القطن بدل نیم وزن آن حب الزنف و مصلح خمیر تفته حب الکاکنج بدل آن
جالینوس گوید عنب الثعلب و مصلح ورق گل سرخ حب الزلم بدل آن شقاقل حب النیل بدل نیم وزن آن تخم حنظل و دانگ وزن آن
مجارمنی حب الفلفل بدل آن بوزن آن مغاث و بوزن آن حب الصنوبر وگویند بوزن آن توری سفید و چهار دانگ وزن آن مغز
تخم خیار و نیم وزن آن ابهل و مصلح آن عسل است یا قند حب الخضرا مصلح آن کثیرا است و بدل مغز پسته و مغز بادام هر یک بوزن آن حب
بدل آن حب المحلب یا مغز بادام تلخ بوزن آن حب الصنوبر بدل آن در جمیع در جلغوزه مذکور شد حجر افروجی بدل آن حجر الفقیه است
حجر الاسفنج بدل آن است و نج حجر اللازورد بدل آن یک وزن و نیم آن حجر لاجورد حرف بدل آن بزر الفجل است و حرف گویند بزر جرجیر
و خردل است حرمل بدل آن تخم سداب یا قردمانا حضض بدل آن بوزن آن فیلزهرج است یا فوفل و صندل سودی و یا ماميثا
حلتیت بدل آن محروث است بوزن آن بعد از انکه جوشیده با شند جیلا و مصلح آن اشق حماض بستانی بدل آن تخم حماض وکم بری است
وگویند بادرنگ حماض اترج بدل آن حماض لیمو است و مصلح شراب خشخاش حماما بدل آن نام یا یاسمین خشک حنظل بدل بوزن
آن حرمل و چهار دانگ آن تمر و اکار وگویند حب النوح وگویند بوزن آن حرمل و چهار دانگ آن قند و مصلح کثیرا حی العالم بدل
عصاره کاهو است و مصلح گل ارمنی ابن بیدرنه بدل آن خطمی حب الآس اگر مدبر بود بدل آن اطریفل کوچک است و اگر غیر مدبر بود
بدل خروق خب الرکا بدل آن اسفیداج رصاص است خردل بدل آن دو وزن آن حب الرشاد وگویند دو وزن آن تخم
شلغم خربق ابیض بدل آن جوز القی است یا بسفایج خربق اسود بدل آن کندش و پوست بیخ کبر مساوی وگویند نیم وزن آن مازریون
و چهار دانگ آن غاریقون وگویند نیم وزن آن بسفایج وگویند کبیکج فراسیون بدل آن سنبل فرنوب بدل آن بوزن آن مازریون
هیوفاریقون است و یا بوزن آن طراثیث وگویند قرط خرو الذیب بدل آن در قولنج خرء الدجاج است خشخاش بدل آن یک
وزن نیم آن عسل خصی الثعلب بدل بوزن آن بوزیدان است و بوزن آن تخم تربوز یا بوزن آن تخم انجره و یا ثلث وزن آن تخم اسپست
و انجه محقق است خصی الثعلب قایم مقام ستنقور است و چندانکه تجربه کرده شد جمیع ادویه در قوة باه بخصی الثعلب نمیرسد مگر ستنقور
نه این به لهاکه گوشت خامه اگر با شراب انگور خورند خطمی مصلح آن عسل است و بدل نیلوفر وگویند جنازی خولنجان مصلح آن کثیرا
و بدل قرنفل وگویند قرفه خیارشنبر بدل بوزن آن ترنجبین و سه وزن آن مویز بیدانه و اغریقا تربد و مصلح آن عناب خیری بدل آن
مرزنجوش خیربوا بدل آن قرنفل الدال دادی بدل آن نیم وزن آن ابهل و چهار دانگ وزن آن مغز بادام دارشیشعان بدل چهار
دانگ آن زراوند و بوزن آن اسارون و نیم وزن آن درونج و بقول شاپور بدل ثمرة الطرفات و مصلح آن دوقو است
دارفلفل بدل بوزن آن فلفل وگویند بوزن آن زرنباد و بوزن آن زرنباد و مصلح آن صمغ عربیست دارچینی مصلح آن اسارون است
و بدل آن بوزن آن پوست سلیخه و نیم وزن آن کبابه یا ابهل یا زرنب دبق بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا است و چهار دانگ آن
جوز السرو و نیم وزن آن ابهل دمی بقول شاپور بدل آن ارز است و مصلح آن مصطکی درونج عقربی مصلح آن رازیانه و بدل بوزن آن

رز بناد و دو دانگ وزن آن قرنفل و بقول ثابت بن قره عاقرقرحا و گویند در وزن آب سورنجان دم الاخوین بدل آن عصاره اوت
در همه افعال و گویند بدل آن خس الحارث دوقو بدل دو وزن آن تخم گزر و گویند دو وزن آن تخم کرفس و مصلح مصطکی دهن البلسان
بدل بوزن آن دهن ولدی یا نیم وزن دهن نارجیل دو دانگ و نیم وزن آن زیت کهن و گویند حب الغار بکوبند و در روغن
رازقی بجوشانند بدل روغن بلسان و گویند بدل آن روغن کادی است که در او مرکبه باشند و بقول شیخ نجیب الدین سمرقندی
بده درم حب بلسان با روغن زیت ده درم نارجیل بجوشانند عصاره مقل دو درم باهم خلط کرده بجوشانند تا روغن اید در
ظرف انگبین کنند دهن الخروع بدل آن روغن بادام تلخ است یا روغن خشکداش دهن نارجیل بدل آن روغن جوز دهن الحبة الخضراء بدل
آن روغن حنا دهن النیلوفر بدل آن روغن بادام دهن اللوز بدل آن مغز پسته و شفتالو دهن البان بدل آن زفت تر است دهن السوسن
بدل آن روغن غار بهمن دهن الانجره بدل آن روغن خشکداش دهن النرجس بدل آن روغن یاسمین دهن الفلفل بدل آن روغن زیت
کهن دهن القرطم بدل آن روغن انجره دهن البان بدل آن روغن فندق دهن الزنبق ~~بدل آن خیلوفر است و گویند بدل آن که کری است~~
که در درخت صنوبر پیدا شد دهن الزنبق بدل آن روغن یاسمین یا روغن سوسن دهن البرطیل بدل آن دهن التفاح است
و بدل دهن التفاح دهن السفرجل الرازیانج بدل آن تخم کرفس است ذنب الخیل که لحیة التیس است بدل نیم وزن آن عصاره
آن است راتینج مصلح آن عسل است و بدل اقاقیا و گویند سواد القضاة و گویند جلنار راوند مصلح آن صمغ عربی است و بدل
نیم وزن آن زرآوند مدحرج و بوزن آن ورق گل سرخ و سنبل درازی گوید بدل آن در ضعف جگر و معده بکوزن و نیم ورق
گل سرخ و ربع یک وزن آن سنبل راتینج بدل آن قنه است و علک البطم و گویند زفت کهن رهن بدل ایرسا و مصلح سرکه
و گویند مصلح آن مصطکی و حماما ریباس بدل آن حماض اترج است یا غوره و مصلح آن اترج مربا است الرازیانج الذیب بدل آن زبل
الکلب است زبیب بدل آن کشمش است و مصلح آن عناب و گویند مصلح آن خیار بادرنگ بزر است رجل الجراد بدل آن
حجر القیسور است بوزن آن زراوند مدحرج مصلح آن عسل است و بدل آن بوزن آن زرنباد و دو دانگ وزن آن بسباسه
و نیم وزن آن قسط و گویند زراوند طویل یا نیم وزن آن ریوند و بقول اسحق ابن عمران بکوزن و نیم وزن آن زراوند
طویل است زراوند طویل بدل آن شیطرج است و گویند بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل و دو دانگ آن سیفابج
و مصلح آن عسل و رازی گوید بدل آن بوزن آن زرنباد است و نیم وزن آن انزروت زرنب ذهب بدل آن بوزن
آن قنطوریون باریک است و بوزن آن تخم خیارزه و بوزن آن حب الاترج و گویند نیم وزن آن زعفران زرنباد بستوم
بدل آن در تقویت معده نیم وزن آن افسنتین زرنب بدل آن سلیخه و کبابه است و گویند ال بدریتی که قایم مقام
دارچینی است زرنباد مصلح آن فوتنج است و بدل بکوزن نیم آن درونج و چهار دانگ وزن آن طرخشقوق بری و
نیم وزن آن حب الاترج و گویند شیطرج و را اسکا است زعفران مصلح آن انیسون و بدل بوزن آن قسط و دو دانگ نیم آن اهو است سنجر زفت
بدل آن جاوشیر است و علک البطم و قطران است و مصلح آن کتیرا زنجفر قوت آن مانند سفیداب است و گویند بقوه شاهبلوط و بدل مرداسنج

زنجار

زنجار بدل بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر زنجبیل بدل آن فلفل و دار فلفل و گویند عاقرقرحا و مصلح آن عسل زوفای رطب
بدل آن مغز ساق گاو است زوفای یابس مصلح آن صمغ عربی است و گویند عناب و بدل بوزن آن پرسیاوشان و نیم وزن آن
مرزنجوش زیت کهن بدل آن روغن خروع و گویند روغن جبل و گویند بدل آن در ادویه قتاله زیت البوریت الیتی ساذج هندی
مصلح آن مصطکی و گویند شراب به و بدل بوزن آن سنبل الطیب و گویند سلیخه و گویند طالیسفر سادوران مصلح آن زعفران است
و بدل بوزن آن فیلزهرج و دو دانگ آن بیخ نی سداب مصلح آن انیسون و بدل نعناع و فوتنج و گویند سپستان است
سرطان بدل آن سرطان خشک صدف است بوزن آن و گویند وزغ و مصلح آن طین قبرسی سرخس مصلح آن شیح ارمنی است و بدل
آن تخم شبرم و گویند مصلح آن شاه بلوط است و شکر سفید سراج القطرب بدل بوزن آن زراوند است سرنج بقوت نزدیک است
بسفیداج بلکه زیاده است سیالیوس بدل آن خردل سفید است و گویند انجدان طیب و بوزن آن سقنقور مصلح آن عسل است
و بدل آن بقول جالینوس خصی الثعلب با خردل و مؤلف این کتاب گوید بدل آن در معاجین بوزن آن خصی الثعلب
و بوزن آن ذکر گاو خشک سوده و نیم وزن آن تخم گندنا سقمونیا مصلح آن کثیرا است و نشاسته و انیسون و دو قوه بعد از آنکه
مشوی کرده باشند و گویند بدل سه وزن آن حب الخروع است و این عجب است سکر مصلح آن انار است و بدل آن الویا
سیاه و گویند مصلح آن به است و طباشیر و بدل میویزج فراستانیا سکبینج بدل آن بارزد سفید است بوزن آن و گویند بدل
نیم وزن آن جاوشیر است و مصلح آن انیسون است و گویند بدل مقل و جاوشیر هر یک دانگ نیم آن سلیخه مصلح
کتیرا و بدل دارچینی سمسم بقول جالینوس بدل آن در تحلیس حاضه بزرکتان است و در معاجین مغز بادام و گویند خشخاش و
عسل است سماق مصلح مصطکی و بدل حماض اترج است و گویند بدل زرشک سنبل الطیب مصلح آن کثیرا و بقول جالینوس بدل آن
دو وزن آن اذخر است و گویند ساذج هندی است بوزن آن و گویند بدل بکوزن و نیم آن اذخر است و نیم وزن ساذج سنبل رومی
بدل آن سنبل هندی شنگبویه بدل آن قصب الذریره است سنا مکی مصلح آن صمغ عربی است و کثیرا و بدل یک بکوزن و نیم آن کبدی
کنند یا بصری و اگر غیر کبدی و بصری بود دو وزن آن سورنجان بدل بوزن آن تربد و دو دانگ آن افتیمون و ده یک آن
خربق سفید و گویند بدل آن در وجع مفاصل بوزن آن ورق حنا و نیم وزن آن مقل الیهود است و مصلح آن زنجبیل است
سوس ابهانکویی بدل کزمازک و در درد سینه بدل بوزن آن کثیرا است که بشیره انجیر سرشته باشند سواد السند بدل آن صدف بارست
سیسنبر بدل آن در تحلیل و تلطیف بادرنجبویه است الشاهبلوط مصلح آن شکر است و بدل آن خرنوب است بوزن آن و گویند
بلوط شیلم بدل آن مرزنجوش است شادنج بدل آن نیم وزن آن روی سوخته است و چهار دانگ آن توتیای کرمانی و بقول
شاپور بدل حجر مقناطیس سوخته شاهترج بدل نیم وزن آن سنا مکی است و چهار دانگ وزن آن هلیله زرد است در تنهای
کهنه و گویند مصلح آن هلیله زرد است شیرم بدل نیم وزن آن مازریون است شب بدل آن نیم وزن آن نمک نفطی و نیم وزن آن
نمک سیاه شبت مصلح آن لیمو است و گویند عسل و بدل نیم وزن آن تخم آن است تخم الخرنوب بدل آن بیم سکر اپچت تخم البقر

بدل آن بپیه بط نخم الارنب بدل آن پیه بز شقاقل بدل آن بوزن یه آن است وگویند جلغوزه وگویند دارچینی وتخم کرفس شونیز بدل
آن صمغ زیتون است ومصلح کثیرا شوکران بدل آن بوزن آن بزر البنج است وبوزن آن تخم لفاح شیح ارمنی مصلح آن ترمس وگویند
شراب ریباس یا شراب اترج وبدل آن غیر تریکه وگویند بدل بوزن آن برنگ کابلی سنبل بدل آن حندقوقی است شیطرج بدل
آن بوزن آن فوه است وگویند بدل بوزن آن بیخ کبر ومصلح آن مصطکی شیرخشت بدل یکوزن ونیم آن ترنجبین است وگویند یک
وزن آن الصاد جبر مصلح آن ورق گل سرخ ومصطکی ومقل است وبدل بوزن آن حضض ودر نفع معده بوزن آن افسنتین
صدف مصلح آن عسل وبدل وزغ صمغ عربی مصلح آن کثیرا وبدل صمغ بادام وحب الآس وگویند مصلح شراب صندل وگلاب است
صمغ زیتون بدل آن عصاره طراثیث وگویند شونیز صمغ سذاب بدل آن دو وزن حلتیت صمغ اللوز بدل صمغ عربی وکثیرا
صمغ الکنکر بدل بیخ دار شیشعان وگویند ورق کردن بدل آن جوز القی است صنوبر بدل آن زفت صندل سفید گویند بقوة تر
از صندل سرخ است وگویند ضعیفتر مصلح آن جلاب بات است بدل آن بشنه صندل احمر بدل آن فوفل [illegible] بدل
آن بدم است یا بجنه بوزن آن الطالیسفر مصلح آن عسل وبدل بوزن آن سنبل الطیب ونیم وزن آن ساذج وگویند بدل
مقل وابهل است متساوی وگویند بدل آن چهار دانگ کون ونیم وزن ابهل طباشیر مصلح آن گلاب است وگویند مصطکی و
انیسون وبدل آن عصاره لحیة التیس وگویند سه وزن آن مغز تخم خیارزه وچهار وزن آن بزر قطونا وگویند نیم وزن دم
کافور وگویند لوبن آن گل مختوم وگویند کاغذ مصری سوخته وگویند تخم کاسنی بوزن آن ونیم وزن آن صندل طراثیث مصلح
آن جلنار است وبدل نیم وزن آن پوست تخم مرغ سوخته وشسته دو دانگ وزن آن عفص وده یک آن صمغ عربی است و
گویند بدل آن جلنار است یا جفت بلوط طرثوث بدل آن ذراریح است وگویند کرمیست سبز در درخت صنوبر دارد آن [illegible]
ذراریح است طین ارمنی مصلح آن گلاب است وبدل طین لاکی طین قبرسی بدل طین مختوم طین نیموليا بدل بوزن آن طین مصری است
طین مختوم در تریاک بدل ندارد ودر قبض خون بدل آن گویند مغره است وگویند طین رومی یا گل ارمنی که گون سرکوهی
سرشته باشند الطین عاقرقرحا مصلح آن مویزج است وبدل در غرغره فودنج ودر مرهمهای معده راسن وگویند دار فلفل و
عسل است عدس بدل ماش عدس مر بدل نیم وزن آن وآبه حنظل ودو وزن آن عدس وگویند بدل آن فودنج جویست
عروق الصفر بدل نیم وزن آن میران است وگویند نیم وزن آن عاقرقرحا عروق الاصف مصلح آن عسل وبدل آن دو دانه [illegible]
پسر زهره آر دانک آن حلتیت یا سکنجبین عرطنیثا بدل آن زراوند طویل است وبوزن آن فودنج وبوزن آن [illegible]
عسل مصلح آن انار است و [illegible] اترج وربوب فواکه وبدل [illegible] عصی الراعی مصلح آن صندل است وبدل
عنب الثعلب عصفر بقول جالینوس بدل آن زیره الملح است عصاره لحیة التیس بدل آن اقاقیا است عصاره غافت مصلح آن
مصطکی است وبدل سه وزن آن ورق سماق وگویند سه وزن آن غافت است عصاره طراثیث بدل آن عصاره قرظ
عصاره [illegible] بدل آن حضض است یا پوست [illegible] عصاره التوتی که از شراب التوتی [illegible] بدل وزن آن اصل التوتی است عصاره

افسنتین

افسنتین بدل سه وزن آن ورق آن است ومصلح ریوند عصاره ابرباریس بدل آن دو وزن ابرباریس منقی است عصاره قثاء الحمار
بدل آن عصاره بیخ سوسن دشتی عصاره شقایق النعمان بدل آن عصاره بخور مریم است عصاره البنج بدل آن عصاره [illegible]
عصاره شجر ابهل بدل مرزنجوش عفص وجفت بلوط [illegible] ورد وحب الآس وقشور الرمان وبلیلج [illegible] همه مانند یکدیگر [illegible]
طبیعت علیق الکلب بدل آن شوکة المصریة است عنب الثعلب بدل آن [illegible] وگویند [illegible] عناب [illegible] بدل یکوزن ونیم آن [illegible]
از هر جا [illegible] وگویند کشمش است یا مویز منقی عنبر بدل آن دو دانگ وزن آن مشک ودو دانگ [illegible] زعفران وگویند [illegible]
آن مشک و[illegible] زعفران ومصلح آن صمغ عربیست وگویند مصلح آن بوییدن کافور [illegible] عود البلسان بدل آن حب البلسان
عود مصلح آن ورق گل سرخ وبدل آن [illegible] صندل زرد است ودر معاجین بدل دو دانگ آن دارچینی است ودو دانگ
زعفران ودو دانگ زراوند مدحرج عود هندی بدل آن [illegible] بوزن آن قنطوریون باریک بود عوسج بدل آن بوزن
اشنه است وبوزن آن فوفل [illegible] ومصلح کثیرا [illegible] مصلح انیسون وبدل بوزن آن اسارون ونیم وزن
آن افسنتین غاریقون بدل آن در مسهلات [illegible] بوزن آن تربد ودو دانگ وزن آن افتیمون وده یک آن
[illegible] وبقول جالینوس بدل نیم وزن آن [illegible] وگویند بوزن آن تربد ونیم وزن آن [illegible] بدل آن برگ [illegible]
[illegible] بدل بوزن آن [illegible] نیم وزن [illegible] فاوانیا بدل آن غاریقون وزراوند مدحرج وگویند بدل زفت است
وگویند پوست [illegible] ومصلح آن کثیرا [illegible] بدل آن [illegible]
[illegible] مصلح آن سنبل الطیب وبدل بوزن آن اسارون و[illegible] دانگ وزن آن [illegible] وگویند انیسون وافتیمون است
وگویند بوزن آن [illegible] فرنجمشک [illegible] وبدل آن بادرنجبویه وگویند قرنفل [illegible] که قرنفل کنند
بادرنجبویه [illegible] نیم وزن آن فراسیون بدل بوزن آن مازریون وگویند دو دانگ آن مازریون وگویند جندبیدستر بوزن
آن ونیم وزن آن مازریون فستق بدل بوزن آن مغز بادام ومغز [illegible] وگویند نیم وزن آن مغز جوز ونیم وزن آن
[illegible] ومصلح آن [illegible] فطراسالیون بدل دو وزن آن تخم کرفس وبقول جالینوس نیم وزن آن افسنتین فقاح
الاذخر مصلح آن [illegible] وبدل قصب الذریره فل مصلح عسل وبدل لفاح [illegible] بدل بوزن آن دار فلفل وگویند بوزن آن [illegible]
مشک دو دانگ آن سورنجان ونیم وزن مغز [illegible] فلفل سیاه بدل آن یک وزن ونیم آن فلفل سفید است فلفل ابیض بقول
[illegible] بدل آن [illegible] مصلح [illegible] فودنج جبلی بدل آن یک وزن ونیم آن فودنج نهری است ومصلح کثیرا فودنج نهری
بدل [illegible] ومصلح کثیرا فوفل بدل بوزن آن صندل سرخ دو دانگ ونیم آن بزر البنج فو بدل بوزن آن سنبل وکبابه وگویند
فلفل سیاه ومصلح آن رازیانه فوه مصلح آن انیسون وبدل بوزن آن ونیم [illegible] وگویند [illegible] است در [illegible] فیلزهرج بدل
آن حضض القاقلة فاقرکبه مصلح آن [illegible] وبدل یکوزن آن ونیم وزن آن [illegible] وگویند نیم وزن آن کبابه ونیم وزن آن
هیل وگویند نیم وزن آن قرنفل [illegible] بدل آن قرنفل [illegible] ومصلح آن [illegible] قرنفل مصلح آن [illegible]

و بدل نیم وزن آن جوز الطیب و نیم وزن آن دارچینی و قرفه و گویند بدل نیم و مصلح آن قاقله فرنجمشک و نیم وزن آن
خولنجان و گویند بوزن فرنجمشک و بوزن آن خولنجان قرنفل بدل آن قرنفل قرفه دارچینی بدل نیم وزن آن قرنفل و نیم وزن آن
دارچینی و هر پوست درخت و پوست عودی که باشد آنرا قرفه خوانند قردمانا مصلح انیسون و بدل آن خرو و هیل و گویند
شکاعی و شیح قرن معز؟ مصلح کثیرا و بدل اسارون و خولنجان قرصعنه؟ بدل حب الخضرا قرطاس بدل دو وزن آن بردی
قسط مصلح آن انیسون و بدل نیم وزن آن عاقرقرحا و گویند مصلح آن گلشکر و بدل وج و گویند مصلح خطمی قشمش بدل
آن مویز منقی قشور الکندر بدل بوزن آن کندر قصب الذریره بدل آن اظفار الطیب یا صندل و گویند عدس مر قطران؟ بدل آن
نفط سیاه است و بوزن و نیم وزن آن چوب بید یا ورق بید و گویند نفط سیاه و جاوشیر قفر الیهود بدل زفت قلقطار
نوعی از زاج است و هر زاج که باشد بدل آن زاجی دیگر کشنه؟ قنطوریون بدل بوزن آن حناء و دو دانگ وزن آن سورنجان
و بوزن آن لبنی و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا و بقول اسحق مصلح آن عسل و بدل قنطوریون دقیق و پرسیاوشان بوزن آن
و نیم وزن آن حنا قنبیل مصلح آن شیح ارمنی و بدل رازیانه و گویند مصلح آن انیسون و بدل بزرک کابلی قنه بدل سکبینج
و گویند در ضعف معده و جگر بدل یک وزن و نیم آن ریوند چینی قیصوم مصلح شیح ارمنی و بدل آن بابونج الکاف کافور مصلح آن بنفشه
و نیلوفر گویند بدل زعفران و بدل دو وزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید کاکنج بدل آن بقول جالینوس عنب الثعلب
و گویند حب القلقل کاشم مصلح تخم رازیانه و بقول جالینوس بدل آن … تخم انجره یا تخم کرفس کبر مصلح آن … خودرو
و بقول … بدل آن حب آزه؟ ورق آن کبابه مصلح مصطکی و بدل هیل و گویند دارچینی کبر … بدل نیم وزن آن دارچینی
ریوند و نیم وزن آن دارفلفل کبریت بقول جالینوس بدل کبریت سرخ که به آتش افروخته زرنیخ سرخ و بدل کبریت زرد دو
زرنیخ زرد کثیرا مصلح آن انیسون و بدل صمغ عربی و بادام و گویند بدل مغز دانه کدو کدو بدل بوزن آن صندل سرخ
و بوزن آن تخم کرویا مصلح آن سعتر بریت؟ و بدل نیم وزن آن کمون نبطی و نیم وزن آن انیسون کرفس مصلح کاهو
و بدل رازیانه و گویند بدل نیم وزن آن فطراسالیون کسیلا مصلح آن کثیرا و بدل مغاث کف مریم؟ بدل بوزن آن
بوزیدان و گویند بوزن آن کافور و سه وزن آن حبر سیاه کادریوس بدل آن خافث؟ … رومی و گویند
تخم خاموش بری یا تخم شلغم بری کافیطوس؟ مصلح آن انیسون و بدل نیم وزن آن سیب لیوس؟ و … آن سلیخه و گویند
بدل آن کادریوس کمون مصلح آن کثیرا و بدل کرمانیه یک وزن و نیم نبطی و بقول … بوزن آن و بدل پارسی نیم
وزن کرمانیت و گویند بدل آن تخم کرفس کندش بدل بوزن آن جوز القی و دو دانگ آن فلفل … بدل مصطکی
کهربا مصلح نیم وزن آن ارز و بدل طباشیر دو دانگ آن سندروس و گویند دو وزن آن طین رومی و دو دانگ
آن سلیخه و نیم وزن آن نکویی برآن کرده اللادن بدل آن جو لدنی و گویند لذاق الذهب کانه لاغیه؟ بدل آن
… لبلاب مصلح آن … و بدل آب ورق خطمی یا … لبنی بدل آن جند بیدستر و روغن یاسمین و گویند
جاوشیر

جاوشیر و مصلح آن مصطکی لبن الاتان بدل آن لبن الماعز و گویند لبن اللقاح لبن المعز بدل آن لبن البقر لحیة التیس بدل آن شکاعی
و کشنه و گلنار بوزن آن لسان الثور مصلح صندل سرخ و بدل بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ آن پوست اترج و گویند
بادرنجبویه و بهمن ها و گویند مصلح آن هلیله مربا و بدل آن دو وزن پوست اترج لسان الحمل مصلح آن مصطکی و سلیخه بدل آن
ورق آن و ورق حماض بستانی یا لسان العصافیر بدل آن دارچینی … بوزن آن مغز جوز و بوزن آن توذری سرخ و گویند
نیم وزن آن بهمن سرخ لعبت بربری بدل آن جوز مقشر و بوزن آن توذری زرد و بوزن آن … و گویند وزن آن فلفل لفاح
بدل آن بوزن … و نیم وزن آن بزر البنج و دو دانگ آن خشخاش و گویند بدل بوزن آن بزر البنج و بوزن جوز القی لک
بدل نیم وزن آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و مصلح آن مصطکی بعد از آنکه مغسول بود لولو بدل بوزن و نیم آن صدف محرق است
و مصلح آن لبن است و بدل آن بنفشه و گویند خطمی سفید و مصلح آن معجون گل الیم امیرباریس؟ بدل آن دو وزن عرق الصفر است
و مصلح عسل و گویند بدل نیم وزن آن مر است و بوزن آن عروق الصفر است مازریون بدل سه وزن آن ایرسا و دو
دانگ وزن آن … الیهود ماهودانه مصلح آن انیسون و گویند بدل نیم وزن آن … است و گویند حب الخروع و گویند حب النیل
بوزن آن و نیم ماش بدل آن باقلای مقشر و مصلح فلکدانه؟ مثلث و جمله هردو قائم مقام اند محلب بدل حب آن و اگر …
محمصت؟ رفته کرده مرزنجوش و مرماحوز و حبسقرم؟ و بادرنجبویه و فرنجمشک همه قائم مقام یکدیگرند در ابدال مرقشیثا بدل آن مغنیسیا
مرداسنگ بدل آن اقلیمیا مرماحوز بدل آن مرزنجوش است و اگر از تربه سکر بود که در شراب بکسی دهند بدل بوزن آن
پسته و دانه زعفران مرزنجوش مصلح بزر الخرفه و بدل افسنتین رومی و گویند دو وزن آن مرماحوز است و گویند …
و گویند ورق یاسمین و گویند نیم وزن آن فلفل سیاه مشک مصلح آن کافور و بدل مرزنجوش خشک مقوبیا؟ بدل آن اسفیداج
سفید است و قلعی کاذران مشکطرامشیع بدل آن فودنج و بقول جالینوس بدل دردار؟ عدس مر است دو وزن آن
و بقول … اکلیل الملک و گویند شقایق و مصلح آن … مصطکی مصلح وی آن است که به سرکه خیسانند و خشک
کنند و با کثیرا استعمال کنند و بدل یک وزن و نیم کندر یا رسیت؟ که نه کهنه باشد و در تقویت معده گویند بدل آن
اذخر است مغاث بغدادی مصلح آن عسل و بدل دو وزن آن … و گویند بدل ورق قلقلت است مغیث بدل آن
مرقشیثا و مصلح آن عسل مقل مصلح آن زعفران و گویند کثیرا و بدل بوزن آن کندر و نیم وزن آن کندر … مل؟ مصلح
آن سعتر و بدل نیم وزن آن ترنجبین؟ و گویند نیم وزن آن پودنه مو مصلح آن تخم کرفس و بدل نیم وزن آن جوز الطیب و نیم
وزن آن سنبل و گویند نیم وزن آن فلفل سیاه است میویزج مصلح آن کثیرا و بدل عاقرقرحا میعه مصلح آن مصطکی و بدل آن
جند بیدستر و روغن یاسمین و گویند جاوشیر … نارنج تا نه ترنج اترج است نارمشک بدل آن دانگ و نیم وزن آن سنبل و نیم
وزن آن بسته و گویند نیم وزن آن … و گویند هم وزن آن قسط ناردین بدل آن سنبل هندی و مصلح آن کثیرا عسل نرجس
بدل آن نسرین نسرین بدل آن نرجس نخ؟ بدل آن گردکان؟ و گویند از … قطرون بدل آن در بوق کشته شده نعنع

مصلح آن کرفس و بدل او بوزنه جوی نفط سود بدل آن قطران غم بدل با درونج نوشادر بدل بوزن آن شب و گویند بوزن آن
نمک اندرانی نبیع بدل آن ماميثا و آزادرخت نیلوفر بدل آن خطمی سفید یا بنفشه الواد ویج مصلح آن تخم رازیانه و بدل آن بوزن آن
زیره و بوزن دو دو دانگ زرآوند و گویند بوزن آن زیره و بوزن آن ریوند ونج بدل آن صدف عدس بدل آن قنبیل
و مصلح عسل ورد مصلح آن کتیرا یا عسل و لاذقیه دفع زکام و بوییدن کافور و گویند بدل آن بنفشه ورد ونیلی بدل آن ورق
آن است مضیع الکوارة بدل آن لاذن الهال بدل آن قرنفل و گویند کبابه و مصلح کثیرا بادرنجبویه بدل بوزن آن درونج و چهار
دانگ آن بیسه بهمن بدل مصلح آن سپند و بدل کندوث موم المیوس بدل آن حرمل بوفارنیوز بدل بوزن آن بیخ کبر و بوزن
آن بیخ اذخر و گویند تخم بشت و افسنتین بوقسطیدس بدل آن پوست درخت مصطکی و گویند اقاقیا ایسامیعدر بویه
مصلح آن کافور است و بدل آن نرجس و نسرین و گویند زنبق بیروج بدل بوزن آن بزر البنج و بوزن آن لفاح فارسی
یتوع بدل نیم وزن آن سکبینج و گویند نیم وزن آن اذریون ینبوت بدل بوزن آن عفص غیر منقوب و قول صحیح آن است
که هر داروئی که یافته نشود و اگر تری بود بوزن آن بیخ وی بدل کنند و اگر ورق بود دو دانگ تخم آن بدل وی باشد و الله
اعلم بالصواب فصل سیزدهم در اعمار ادویه و بقای اثر او و وقت استعمال آن تریاق کبیر که معروف است به تریاق فاروق بعد از [illegible] سال
یا هفت سال استعمال نمایند و بعضی برآنند که بعد از ده سال استعمال نمایند و کمتر از هفت سال استعمال ننمایند و گویند
که او را پنج عمر است طفلی و ترعرع و شباب و کهولت و مرگ اما شش ماه گویند که طفل است و بعد از آن ده تر آید
و ترعرع باشد تا ده سال دیگر بر این قیاس بعد از آن در کهولت باشد تا چهل سال در بلاد حاره و شصت سال در بلاد بارده
و بعد از آن بمیرد و همچون معاجین باشد و گویند تا سی سال قوت آن متزاید باشد و بعد از آن قوت آن نقصان پذیرد
تا شصت سال پس آنگاه همچو معاجین کبار باشد اما نبات قوی باشد و استعمال آن در سموم داروهای قاتله و نهش
هوام و حیات و افاعی و کلب کلب کنند و در این معنی در میزان الطبایع باید دانست که تریاق را کودکی و جوانی و پیری است
نخست از پس شش ماه رسیده شود و حکم آن حکم کودکی باشد و هر روز قوت او بیفزاید اما اندر شهرهای گرم تا
ده سال همی فزاید و اندر شهرهای سرد تا بیست سال و حکم آن حکم ترعرع باشد پس هم بر این قیاس اندر شهرهای گرم تا [illegible]
[illegible] قوت [illegible] باشد و اندر شهرهای سرد تا بیست سال و درجهٔ آن درجهٔ جوانی باشد پس اندر شهرهای گرم از پس سی سال
قوت آن نقصان گیرد تا به چهل سال رسد و درجهٔ آن درجهٔ پیری باشد و اندر شهرهای سرد از پس چهل سال نقصان همی کرد
تا به شصت سال رسد و از پس شصت سال به درجهٔ مرگ و تباهی دیگر آید چون دوا المسک و غیر آن تریاق عزره و مثرودیطوس
و [illegible] بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن هفت سال باقی بود قرص افاعی و اندر خوردن [illegible] بعد از دو ماه
استعمال کنند تا دو سال موثر باشد تریاق اربع قوت آن ضعیف میشود بعد از دو سال فلونیا رومی و فارسی و برشعثا
بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن سه سال باشد دوا المسک و جوارش و ماده [illegible] از ده ماه تا سه سال نیکو باشد

حبوب

حبوب و معاجین و جوارشات مسهله مثل معجون خیار شنبر و غیره مثل جوارش خوزی و معجون سفرجلی مسهل نه اصلا استعمال
کنند و تا دو ماه نیکست و بعد از آن ضعیف شود و کم زور تا سه ماه و بعد از آن فعلش باطل گردد سفوفات تا دو سال نیکست
قرصها از آن روز که سازند تا شش ماه نیکست ضماد و مراهم و داروها تا متغیر نشده استعمال توان کرد و لیکن همین چون بوی آن
تغیر کند هیچ کار نیاید الا روغن حب البان موم نیز هر چند کهنه شود بهتر بود و بهتر [illegible] اصلا استعمال باید کرد و قوت آن تا چهل
سال باقی بود اما اعمار ادویه مفرده و ترکیب مفردات ادویه سه جنس است معدنی و نباتی و حیوانی اما معدنی مختلف است اما آنکه
عجب شرف همچون طلا و سنگ الماس و زبرجد و مثل اینها باقی می مانند و فاسد نمیشوند ابدا و اما فضه و باقی معدنیات
مثل مس و آهن مستحیل میشوند و تخفیف در آب و خاک اما زنگار ناقص میشود قوت او در یک سال و به درستی که تجربه کرده ام
و اسفیداج باقی ماند قوت او تا شش سال و شنجرف باقی می ماند سالهای بسیار و همچنین اقلیمیا و مرقشیشا و توتیا اما ادویه نباتیه
بعضی از اینها مثل صمغ [illegible] و عصارات و برگ و اصول و اما آن والبان و قشور و بقایا درختان بسیار صمغ باقی می ماند مثل [illegible]
برگ و اصول بخاصیت خود هرگاه نرسد تری و خاک و باد و عصارات بقای اینها کمتر است از صمغ اما البان همچون
سقمونیا و فرفیون و مثل اینها پس سقمونیا باقی می ماند بیست سال و فرفیون چهار سال و افیون همچنین و جمیع اینها باقی
می مانند دو سال و اما آن فاسد میشود و بو میکند در کمتر از دو سال مگر که از آن داخل روغنهای سرد [illegible] فاسد میشود
اما بزور در اینها اختلاف است از آن چیزهایی که تا شد از آنها و هست بسیار باقی می مانند چنانچه بادام و جوز و پسته
و سمسم و امثال اینها تا یکسال و آنچه قلیل الدهنیه باشند همچون حلبه و حرف و خردل و رازیانه باقی می مانند تا سه
سال بسبب [illegible] و حفظ اینها از نم و خاک و باد اما قشور و اصول مختلف است بقای اینها بسبب انواع است که
و جواهرات همچو قسط و زراوند و وج و بهمنین و درونج باقی می مانند ده سال و بیشتر الا آنکه زنجبیل و زرنباد و [illegible]
فاسد میشود از جهت رطوبت فضلیه که در این است اما آنچه باشد از او مسهل همچو تربد و مثل او پس باقی می ماند
قوت او تا سه سال و آنچه غیر مسهل است همچون دارچینی و سلیخه و قرفه و مثل اینها بدرستی که نقل کرده جالینوس از بعضی
[illegible] که دارچینی ضایع نمیشود هرگز و غیر آن بیست سال باقی می ماند و تفاح بقای او کمتر است از اصول و حشیش
[illegible] آب میشود به یکسال و اما مرکبات چون تریاق و سایر معاجین و قرصهای تریاقی باقی می ماند قوة آن از شش ماه
تا سی سال و بعد از آن ضعیف میشود و کم میشود فعل او و اما لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس و
و مثرودیطوس تمام اینها باقی می مانند از شش ماه تا پنج سال و اما [illegible] باقی می مانند دو سال و تلیثا باقی می مانند
از شش ماه تا سه سال و همچنین ارسطون و فلونیا و فارسی از شش ماه تا هفت سال و دوا [illegible] و المسک از شش ماه تا
دو سال و معجون کبریت از شش ماه تا دو سال و دوا الکرکم از دو ماه تا یکسال و نیف و امروسیا از [illegible] تا سه سال
و اصطمخیقون از ده ماه تا هفت سال و اقراص اسقیل و سایر معاجین که ادرار بول میکنند از سه ماه تا سه سال و سفوفها

که اخذ میکنند بآب سرد و گرم باقی ماند بعد از عمل اثنا عشر ماه و آنچه بر حبوب باقی مینماند شش ماه و سفوف مقلیاثا و سفوف حب الرمان از وقت اثنا عشر ماه فعل میکند فعل قوی و تا یکسال ضعیف میشود و اقراص نافع در حمیات اثنا عشر ماه قرص کوکب فعل میکند از دو ماه تا دو سال و اطریفل صغیر و کبیر و غسنه الملوك و جوارشات باقی می مانند تا دو سال و اما آن همه خوب است تا بو نگرفته باشد و اما روغن لبان و روغن کافور هر چند کهنه تر بهتر و همچنین روغن از هر و فلفلات و مراهم باقی میمانند یکسال و اشربه از وقت اثنا عشر تا دو سال و میگویم باقی میمانند اینها بیشتر از این اگر حفظ کنند و خوب باشد جای او و ربوب باقی میماند بیشتر از اشربه و اکحال و اشیافات بیشتری میمانند لذرورات تخفیض امیون
اما ادویه حیوانی همچون شحم و مرارات و انفحات و حوافر و اظلاف و زبل و بعر و دماء و شحوم هر گاه که بگیرند بوجهی که می آید دو رنگ کنند باقی می مانند یکسال و مرارات بیشتری میمانند الی الحومات هر گاه که خشک کنند و مخزون دارند می مانند سالها و زبل باقی می ماند یکسال همچون خروسک و کرک و کبوتر و بوزبر و سوسمار و همچنین دماء و حوافر و قرون و اظلاف باقی میماند بیسالب و چند سال باقی می ماند ده سال منقول از خط علامه شیرازی قطب المحققین فایده باید دانست که قوت بیشترها بعد از دو سال ضعیف میشود و مخصوصاً کلها اما نچها مدت بقای اینها بیشتر است و همچنین حموضات و فرضیون که ضعیف میشود بعد از دو سال اما یکبار بر ده میشود من حدود سنجری والله اعلم بالصواب فایده بدرالدین قلانسی در قرابادین میگوید زمان ادراک تریاق بخوبی که صاحب کامل ذکر کرده آن است که بعد از دوازده سال استعمال نماید و اقل از آن بعد از هفت سال و بعضی بعد از چهار سال استعمال نموده اند اما اطبای زمان ما بعد از بعض ده یا هشت ماه استعمال نموده اند از نصف مثقال تا چهار یک مثقال بقدر حاجت باب فاتره به بعضی اشربه و در بعضی نسخ نوشته از آن نیم مثقال است تا ربع مثقال و از پنج سال تا سی سال تازه و جوان و قوی است و بعد از سی سال کهنه است تا شصت و فعل وی در این مدت میانه است و بعد از شصت سال ضعیف میشود و معلوم نیست که عمل کند و اگر کند عملش ضعیف خواهد بود اما تازه و جوان تریاق استعمال میکنند در گزیدن هوام و افاعی و جمیع مارات و سگ دیوانه و سموم و ادویه قتاله زیرا که مضرت اینها قویست بنا بر آن محتاج بعلاج قویست در تریاق بعد از آنکه هفت سال بر آن بگذرد تا سی سال در نهایت قوت است و چون از سی سال بگذرد قوتش نقصان پذیرد و در مداوای علل و امراض استعمال میکنند که محتاج نباشد با دویه که قوت تریاق تازه بهمه باقی مرکبات در ادراک سن مجهد طبقه است چنانچه در قرابادین و کفایه و کامل الصناعه و کناش ابن سرابیون مذکور است طبقه اولی از مرکبات که زمان ادراک اثنا عشر ماه است مثرودیطوس سلیثا کاسکینج اصطومیلم زاهران انا غلسیا الکبری انا غلسیا الصغری معجون الکرنب معجون الهرمس معجون فنادالکث سوطیرا سنجرنیا انقردیا درسطون تریاق الطین معجون القنبر تیادریطوس الاکبر والاصغر معجون جوزبوا قرص کوکب وقرص هو باسقرا تماطون ایارج لوغاذیا جالینوس و جمیع ایارجات بزرگ و مابا و مدوح و همچنین ایرا دروی قوقایا ارغان بزرگ و کوچک صاحب کامل میگوید که اگر فقط ارغان اکبر را استعمال نمایند پس از شش ماه کنند

واما

در اسامی ادویه سه پسر رساله کار ابهامه شرعیه شرح احمد منبلی
مرکور نشده در حروف الولای

وامّا ملو نیای رومی و فارسی را صاحب کامل از این طبقه شمرده و یوحنا ابن سرابیون و صاحب کفایه از طبقه ثانیه شمرده اند که زمان ادراکش سه ماه است تراقیا و تریاق اربعه و دحمرثا با مروارید و دواء الکرکم کبیر و صغیر و دواء الملک کبیر و صغیر و در کفایه از طبقه اولی شمرده اند و در کناش یوحنا از طبقه ثالثه که زمان ادراکش دو ماه است و اقراصی که در تریاق کبیر استعمال میکنند و طبقه ثانیه که زمان ادراکش سه ماه است معجون قیصر معجون اصطمحیقون طبقه ثالثه که زمان ادراکش دو ماه است و جوارش که در تریاق کبیر استعمال میکنند و آن قرص اشقیل است و اقراص افاعی و اقراص اندروخورون و امروسیا و معجون فقی و تریاق عزره و معجون الخاطیف و فنجنوش و دواء المسک المرو معجون کاسکینج طبقه رابعه که زمان ادراکش همان روز است که ساخته میشود حبوب ادویه مسهله سفوفات اقراص خفیفه اشربه مراهم ضمادات اما زمان انتهاء قوت مرکبات آن نیز چند طبقه است طبقه اولی مثرودیطوس از هفت سال تا پانزده سال سلیثا از هفت سال تا ده سال ملو نیای رومی و فارسی از پنج سال تا ده سال تریاق اربعه کاسکینج معجون فقی هرمس و دحمرثا فقط ارغان تا پنج سال طبقه ثانیه امروسیا شوطیرا معجون الخاطیف تریاق عزره سنجرنیا انقردیا زاهران بادمهریج ارسطون تریاق الطین معجون القنبر معجون قیصر معجون اصطمحیقون ایارجات نزد بعضی تا چهار سال طبقه ثالثه دواء الملک دواء الکبریت معجون المسک کاسکینج قرص کوکب و جمیع معجونات کوچک و جوارشات و اطریفلات و اشربه مقویه و ربوب حمیقه تا دو سال و جالینوس ذکر کرده که آب سفرجل نزد من تا هفت سال باقی ماند که طعم آن تغیر نیافت و مراد از این آب سفرجل ایست از سفرجل انقدر پخته باشند که نمکها ان رفته باشد و یک ثلث باقی مانده من میزان الطبایع قطبشاهی فتح چهار دهم در اسامی ادویه بترتیب حروف ابجد
ولغت فارسی و هندی و طبایع و درجات آن و ذات من عربی ع و از فارسی ف و از هندی ه و از سوری م مراد است و بعد از تحقیق اعراب و اسماء طبایع آن بر موز ادا میشود مثال آنکه از حرارت ح و از برودت ب و از یبوست ی و از رطوبت ر و از اعتدال ع و از درجات آن بر حسب بند ١ ٢ ٣ ثبت میکرد و ترتیب اسما ادویه موافق حروف ابجد مذکور میکرد الالف الابهل دمشقی و مصری و بربری بفتح همزه اول و ثانی و سکون رای مهمله و کسر غین معجمه و تحتانیه و سین مهمله ف معجمه ف یخ درخت زرشک ح ای ٣ الاطریلال بونانیه بفتح همزه اول و ثانیه و کسر طاء مهمله و سکون تحتانیه و لام و الف لام ثانیه و بقول علامه قطب الدین شیرازی بروزن افیلال و در نسخه دیگر بروزن فاعیلال م ابزار در سفر جزائر الشیاطین و درشام رجل الغراب گویند ف تخم غلال خلیل اکوبند ح کاکینج و سمی ح ی ٢ کوبند یخ ادح االاس بروزن فعلت ف سپند سو حتی ابوفلف بفتح اول و ضم موحده و واو و فتح خاء معجمه و سکون لام و سین مهمله و الف ف شنکار ابرمیره ح ی ٢ ابرکاپه بفتح اول و ثانیه و سکون راء مهمله و کاف و الف و کسر کاف ثانیه و تحتانیه و الف ثانیه و بعضی در آخر موحده نیز یاد کرده اند ع نسج العنکبوت شیرازی کرتینه گویند ف کره و تنیده عنکبوت ه مکری کاجالای ٢ ابلک ع مرغابی آبست بفتح اول و کسر ثانیه و فتح نیز و سکون سین مهمله و فوقانیه ف کوشت تری و پیه بلکت ه بکوری کالکو فج را ابابارع بروزن

اچار بمد اول و ثانیه دالف و راء مهمله ف سرب سوخته ه ابنک بفتح موحده خفیفه نون و سکون کاف فارسی ب ی ۲ ابقر
بفتح اول و سکون ثانیه و فتح قاف و سکون رای مهمله ف سنوده ه با بی ح ی ابراد بفتح اول و سکون ثانیه و راء مهمله و الف و دال مهمله فی
م حی العالم ابن طار ع ففکنک ابنوس بمد اول و سکون ثانیه و ضم نون و واو و سین مهمله ف آکونس ح ی ۲ ابوعلس بفتح اول و ضم ثانیه
و واو و فتح عین مهمله و سکون لام و سین مهمله و ابوعلس نیز گویند ف کلاخری ح ی ابن عرس ع بکسر اول و سکون ثانیه و ضم نون
و کسر عین مهمله و سکون راء مهمله و سین مهمله ف راسو ه نیول ح ی آبق بزبان اکسیریان بمد اول و فتح ثانیه و کسر نیز و سکون قاف
ف سیماب ه پاره ی ابهرکه بفتح اول و سکون ثانیه و خفیفه و فتح راء مهمله و سکون کاف م حلق با ابهل ع بفتح اول و ضم نیز
و سکون ثانیه و فتح ها و ضم نیز و سکون لام ف تخم اهل و تخم سرو کوهی ه بهوه پیرح ی ۳ گویند ۲ ابل بفتح اول و بمد نیز و کسر ثانیه و سکون
لام م قاقله صغار و بفتح ثانیه فارسی طراثیث ابابیل ع بفتح اول و ثانیه الف و کسر موحده ثانیه و تحتانیه و لام ف پرستوک ابریسم ع
بفتح اول و سکون ثانیه و فتح راء مهمله و سکون تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون میم ف ابریشم ه پات میح ی ابکرینه ح ما ابگون ف
بمد اول و سکون ثانیه و ضم کاف فارسی و واو و نون ف نت سته ه کهوین کا پیر آبرون بمد اول ای مد نیز و سکون ثانیه و ضم راء مهمله و واو
و نون م حی العالم ابرار القطم تخم حی العالم ابن جبیر ف ابرجمیه ع بکسر اول و سکون ثانیه و کسر راء مهمله و فتح یاء و سکون تحتانی
و کسر میم و فتح تحتانیه ثانیه و ها و ابرآبجینه نیز گویند ف اشنت مانند زیره تاج ع ابکرشم شیشه ه کاچ ابکام ف ترشی نان است
کرباب و در آفتاب نگاه دارند ه کاکی اپی بمد اول و کسر ثانیه و تحتانیه ه بهی ابن اوی ع بالف مقصوره ف شغال اترج ع بضم اول و سکون
فوقانیه و ضم راء مهمله و سکون جیم ف ترنج ه بجوراپوت زرد ی ۲ و گوشت سفید را و ترشی ب ی ۲ و تخم ح ک
اثرار بفتح اول و سکون ثانیه با مثلثه و راء مهمله و الف و راء مهمله ثانیه ف زرشک ه رزکت ب ی اثیمس بفتح اول و سکون
ثانیه و نون و الف و کسر میم تحتانیه و سین مهمله ف بابونه بری اتیب ه بفتح اول و کسر ثانیه و تحتانیه و سین مهمله م ح بهی
اثاب ع بفتح اول و ثانیه و الف ف ماده فرج کدبی اثمد ع بکسر اول و سکون مثلثه و فتح میم و سکون دال مهمله ف
سنگ سرمه ه انجن ب ای ۲ اثلق بفتح اول و سکون ثانیه و فتح لام و سکون قاف ف تخم نمکشت ه سبنهالو کی بیج
ح ی ۳ اثلج بفتح اول و سکون ثانیه و لام ف کزه جهاؤ اجلکه بفتح اول و جیم و سکون لام و کسر کاف فارسی و تحتانیه و الف
ف بیش ه بیس و بیشها اجرده بفتح اول و سکون ثانیه و ضم میم و واو و دال مهمله ع بزر الکرفس اجف بمد اول و ضم ثانیه و سکون
راء مهمله ف خشت پخته ه لکهنتو ی اینت ح ی اجاص ع بکسر اول و ثانیه مشدده و الف و صاد مهمله ف آلو ه اروب ۲
اجوائن ه بفتح اول و سکون ثانیه و واو و الف و کسر تحتانیه و سکون نون ف نانخواه اجمال الرنخ ع بزر البنج ی احلبه روی بکسر
اول و سکون حاء مهمله و فتح لام و سکون موحده و کسر دال مهمله و تحتانی و الف م شرم احراض بکسر اول و سکون ثانیه و کسر راء
مهمله و تحتانیه و ضاد معجمه ف نبات کاچیره م کسنه و گویند اقحوان است حابی ۲ اخدان الرنج بکسر اول و سکون ثانیه و دال
مهمله و الف و ضم قاف و سکون لام و فتح میم و راء مهمله و ضاد معجمه و الف مقصوره ف بابونه گاو ح ی ۳ ی ۲ اخرون ه
بفتح

بفتح اول و سکون ثانیه و فتح کاف فارسی و راء مهمله ف انگشت افروخته ه الکی با اخینوس بفتح اول و کسر ثانیه و
تحتانیه و ضم نون و واو و سین مهمله ف خردینه م ساکلت بیخ نباتیست سیاه رنگ که مثل گول درنا آنها در و سید
افرج بکسر اول و سکون ثانیه و فتح تحتانیه و سکون لام م بوقیمونست و آن مرغیست که عرب آن را شوم میگیرند و بزبان اهل
گیلان داده کوکو نیند افرنج ع بفتح اول و سکون ثانیه و فتح زاء معجمه و سکون میم ف مازنواد افیون بفتح اول و سکون ثانیه و ضم تحتانی
و واو و نون نباتیست م رأس الافعی افروسیر بفتح اول و سکون ثانیه و کسر موحده و ضم راء مهمله و واو و فتح سین مهمله و ع و سیر
ف گندم دشتی ه بن کیهون ادادا بر ثانیه بفتح اول و دو دال مهمله و دو الف ف درخت کرم و اتیری ه ادام ع بمد اول و ثانیه و الف
ف زنجبیل تر ه ادرک ادرک بکسر اول و سکون ثانیه و فتح نیز و کسر راء مهمله و سکون کاف ف الوجه و بفتح اول زنجبیل تر دیبا
ه ف فاروازکن ح جرچرا اداریه بفتح اول و ثانیه و الف و راء مهمله و الف ثانیه و کسر قاف و تحتانیه ف ملوس آهی ه کیلاج
ی ی ع اذان الدب بمد اول و ذال معجمه و الف و ضم نون و سکون لام و فتح همزه و سکون راء مهمله و فتح نون ثانیه و سکون موحده م
نوعی از لسان الحمل و ورق آن پهن تر از اذان الجدی است ف ورق بارتنگ اذان الجدی بضم دال مهمله و سکون موحده م
بو میر ف گوش خرس اذان العبد بفتح عین مهمله و سکون موحده و دال مهمله م نوعی از علی الراعی است اذان الفار بقاء و الف و راء
مهمله ف مرزنگوش ه مرواح ی ۲ و گویند ۳ اذن بکسر اول و سکون ثانیه و کسر فاء معجمه و سکون راء مهمله ف گورگیا و گیا
نیکا ه که جبل و کنده را آنچ و راج [illegible] که سروالرا گویند ح ی ۲ آذریون ع بمد اول و ضم ثانیه و کسر
معجمه و سکون راء مهمله و تحتانیه و الف و سین مهمله ف صنع سداب کوهی اذان القسیس ع بفتح قاف و کسر سین مهمله و تحتانی و سین
مهمله ثانیه م نوعی از حی العالم اذن الجبلی بفتح اول و سکون ثانیه و نون و الف و ضم موحده و سکون لام و فتح فاء معجمه و سکون
تحتانی و لام ثانیه م لحیة التیس ف اسلیخ ه درخت ترس با درخت بربب ای ۲ اذان الفیل ع بکسر فاء و تحتانیه و لام ف پیلگوش و الف
و گویند [illegible] واو و مرزنگوش و اذان الفار همین است و حی العالم نیز گویند و گویند برگ درخت ساکوان ح اذان الغزال
بکسر عین معجمه و زاء معجمه و الف و لام م نوعی از لسان الحمل آذاذاریون بمد اول و ثانیه و الف و راء مهمله و الف ثانیه و کسر فا و ضم تحتانیه
و واو و نون ف نوعی از لک دریا اذریون بمد اول و فتح ثانیه و سکون راء مهمله و ضم تحتانیه و واو و نون و آذرگون و آذریون
نیز گویند ف نوعی از لاله کوهی و گویند نوعی از اقحوان است ح ی ۲ اذره بمد اول و ضم ثانیه و سکون راء مهمله و ضم تحتانیه و واو
م همیست فارسی معرب بوکه او را با قش نسبت کرده اند ف گل زردیست که با آفتاب میگردد و گویند چو بکت ح ی
اذان الجدی بفتح جیم و سکون دال مهمله و تحتانیه م لسان الحمل ف ورق بارتنگ ب ی ۲ ارطاماسا رومی بفتح اول و سکون راء
مهمله و طاء مهمله و الف و میم و الف ثانیه و کسر سین مهمله و تحتانیه و الف ثالث و ارطیمیس نیز گویند ف برنجاسب و
بری آن ح ا گویند ۳ گویند ۲ ی ۲ گویند ۳ گویند ساکوینده ح ۳ ی ارطاروی بفتح اول و کسر ثانیه و سکون سین
مهمله و طاء مهمله و الف ف بنگ پر ثانیه بفتح اول و سکون ثانیه و کسر میم و تحتانیه و نون و الف و الف درمیان
نیز

اسطلوخیا بود

نیز گویند ... بفتح اول و سکون ثانیه ... سین مهمله و فتح طاء مهمله و ضم لام و واو و کسر خاء معجمه و تحتانیه و الف م ...
نوشیدنی ... بفتح اول و ثانیه و الف و ضم قاف و واو و الف ثانیه ف سپاهک کندم که کیکلا ... بفتح اول و ضم ثانیه و واو
و سین مهمله و الف ... ارکیکه بفتح اول و سکون ثانیه و کاف و الف و کسر کاف ثانیه و تحتانیه و الف ثانیه م ارکاکیه
ارقب ع بفتح اول و سکون ثانیه و فتح قاف و سکون موحده ف بز کوهی ارزش ع بفتح اول و سکون ثانیه و زاء معجمه و سکون فوقانیه
ف درخت صنوبر بی بر چ ی ۲ گویند چ ای ۲ ایدبرید ف بداول و کسر ثانیه و تحتانیه و دال مهمله و فتح موحده و کسر راء
مهمله ثانیه و تحتانیه ثانیه و دال مهمله ثانیه اسم فارسیست دوائیست مانند پیاز ... که از سیستان خیزد ارشد ع بفتح
اول و سکون ثانیه و فتح شین معجمه و سکون دال مهمله م مرتفیت و حجر النور چ ی ۲ گویند ۳ ارثد بفتح اول و سکون ثانیه
و فتح مثلثه و سکون دال مهمله ف ... سبه و ارند بفتح اول و ثانیه و نون و دال هندی ف بید انجیر ارز ع بفتح اول
و ضم ثانیه و سکون زاء معجمه ف کریج و برنج م جاورس ... گویند چ ای ۲ ارزیز ف بفتح اول و سکون ثانیه و کسر زاء معجمه
و تحتانیه و زاء معجمه ثانیه ع رصاص م قلعی ... ارجبویه بفتح اول و سکون ثانیه و جیم و الف و طاء مهمله ... کل
کیوره ارقط ع بفتح اول و سکون ثانیه و فتح قاف و سکون طاء مهمله ... اراک درخت کیوره چ ی ۲ الراک ع بفتح
اول و ثانیه و الف و کاف م درخت پیلو چ ی الراک رومی بفتح اول و سکون ثانیه و میم و الف و لام م چوبیست خوشبو
چون قرنفل از یمن خیزد و گویند اراک چ ی ۲ الدم رومی بفتح اول و سکون ثانیه و فتح دال مهمله و سکون میم ...
ارقم ع بفتح اول و سکون ثانیه و فتح قاف و سکون میم ف ماریست سپید و سیاه ارنجره بفتح اول و سکون ثانیه و میم و الف و
کسر نون و تحتانیه و ضم قاف و واو و نون ع بزر البنج ... بفتح اول و سکون ثانیه و قاف و الف و نون ف ... م هندی ارد
بتران بفتح اول و سکون ثانیه و فتح دال مهمله و کسر شین معجمه و تحتانیه و راء مهمله و الف و نون ف نوعی از مرو ارجبان ع
بضم اول و سکون ثانیه و کسر موحده و تحتانیه و الف و نون ف ... جهینک ... ارجان بفتح اول و سکون ثانیه
و جیم و الف و نون ف بادام کوهی م جنگلی بادام ارجوان ع بضم اول و سکون ثانیه و ضم جیم و واو و الف و نون بهار درختیست
ف ارغوان ب ی ارمینی رومی بفتح اول و سکون ثانیه و فتح میم و کسر نون و تحتانیه و نون ثانیه م ... ف انار دشتی جنگلی انار
ارساتیقون یونانیه بفتح اول و سکون ثانیه و فتح سین مهمله و الف و کسر قون و تحتانیه و ضم قاف و واو و نون ف زرنیخ زرد م
هرتال چ ی ۳ ارسقیلو بفتح اول و سکون ثانیه و فتح سین مهمله و کسر قاف و تحتانیه و ضم لام و واو و نون م ارسانیقون
ارزن ف بفتح اول و سکون ثانیه و فتح زاء معجمه و سکون نون ... غله ایست م ... ارماه رومی بفتح اول و ثانیه و الف و ها
م مصطکی ارجیقنه بفتح اول و سکون ثانیه و کسر جیم و تحتانیه و کسر قاف و فتح نون و ها ... گویند ف
... بکسر اول و فتح ثانیه و سکون دال مهمله و فتح فا و نون و الف و کسر نون ثانیه و تحتانیه ...
اربیرق بفتح اول و سکون ثانیه و فتح نون و سکون موحده و فتح موحده ثانیه و کسر راء مهمله مشدده و تحتانیه ف فرکرش م

سحه د

سنگ و سبیلها چ ی ۲ اربیکره ... حیوانیست دریایی صدفی شکل و از سره ماهیست م سمد ارکاس ارطی رومی بفتح اول و سکون
ثانیه و کسر طاء مهمله و تحتانیه ف درخت دوزک م سپیدار ارغامونی یونانیه بفتح اول و سکون ثانیه و فتح غین معجمه و الف و
ضم میم و واو و کسر نون و تحتانیه نباتیست در شکل مانند خشخاش بری و بعضی مانند شقایق النعمان چنانچه فرق میان این
و شقایق نتوان کرد م ... ب ی ارازدرخت بداول و زاء معجمه و الف و دال مهمله و فتح دال مهمله ثانیه و راء مهمله
و سکون خاء معجمه و فوقانیه م درخت ... نیب چ ۲ گویند ۲ ی ارندد بفتح اول و سکون ثانیه و فتح واو و سکون
راء مهمله و دال مهمله ... امروه ... حبه قرطبه ... اسرغنه یونانیه بضم اول و کسر ثانیه و سکون سین مهمله و ضم فوقانیه و
سکون رای مهمله و فاء معجمه و الف گویند بفتح اول ف رزنیخ سرخ ... اسورا یونانیه بفتح اول و سکون ثانیه و ضم میم و واو و سین
مهمله و الف ... م نوعی از مرو گویند ... استوخودس بفتح اول و سکون ثانیه و فتح فوقانیه و واو و ضم خاء معجمه
و سکون راء مهمله و میم و الف م تخم خرفه اسرب بضم اول و سکون ثانیه و ضم راء مهمله و سکون موحده م سرب م شیشه اسفید آج ع
بکسر اول و سکون ثانیه و فتح فاء و سکون تحتانیه و دال مهمله و الف و جیم ف سپیده ارزیز و سرب م ... گویند ی ۳
اسفنج بکسر اول و سکون ثانیه و فتح فا و لام و سکون ... نون و جیم لحیه التیس اسفنج ع بکسر اول و سکون ثانیه و فتح فا و سکون نون
و جیم ف ابر مرده و ابر کهن و گویند حیوانی دریاییست ... بدان سبب که چون دست بر وی نهی خود را در کشد و وقتی که بمیرد آب
و پیرا برو حل انداز د م ... اسنج بکسر اول و سکون ثانیه و کسر راء مهمله و سکون نون و جیم ف سرنج و شنگرف
زاولی سند روسیه ... اسفاناخ بکسر اول و سکون ثانیه و فا و الف و نون و الف ثانیه و خاء معجمه یا جیم ف اسپاناخ م
ساک پالک ب ار ... گویند ... اسخدمانا بفتح اول و سکون ثانیه و فتح واو و دال مهمله و سین مهمله و الف و کسر کاف و
سکون فاء معجمه ف مارستیه ... اسفند ... سپند ... اسبیند ... اسبع بفتح اول و ثانیه و سکون
دال مهمله ف بشر ... اسقولوکندری بکسر اول و سکون ثانیه و ضم فوقانیه و ... واو و لام و فتح کاف و خفیف نون و دال
مهمله ... کرام ... اسقنقور ع بکسر اول و سکون ثانیه و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف ثانیه و واو و راء مهمله م سقنقور
ف ریگ ماهی و نهنگ دشتی م ریگ جهلی اسیح بضم اول و کسر ثانیه و تحتانیه و راء مهمله ف کاه ... ب اسمار
بکسر اول و فتح نیز و سکون ثانیه و میم و الف و راء مهمله ف ... اسطوخودس رومی بضم اول و سکون ثانیه و ضم طاء مهمله و
واو و ضم خاء معجمه و واو ثانیه و ضم دال مهمله و واو و ثالث و سین مهمله ثانیه از جزیره ستخادس خیزد م موقف الارواح نیز
خوانند م ... شاه سفرم رومی ... و گویند مندی چ ای ۲ اسیوس بضم اول و سکون ثانیه و ضم تحتانیه و واو و سین مهمله
م سنگیست سبک که زود ریزاک شود و از نم دریا نمک بر وی پدید آید ... اسیوس خوانند ف نمک چینی م
جبن ... اسیوس بکسر اول و سکون ثانیه و فتح ... و ضم تحتانیه و واو و سین مهمله یا معجمه ع بزر قطونا ف ...
اسقاقس بکسر اول و سکون ثانیه و قاف و الف و کسر قاف ثانیه و سکون سین مهمله ثانیه م نوعی از اکلیل الملک چ ی

اسقولوس یونانیه بضم اول وسکون ثانیه وضم قاف وواو وضم لام وواو ثانیه وسین مهمله نبتی است م خنثی ف کیه و سرشیم
وسریش اسطغس یونانیه بکسر اول وسکون ثانیه وفتح فوقانیه وسکون طاء مهمله وفتح لام وسکون سین مهمله م قفر الیهود
بیزرنست چو موجیانیه اسقولوبیدون یونانیه بضم اول وسکون ثانیه وضم قاف وواو وکسر راء مهمله وتحتانیه وضم دال مهمله وسین
مهمله ثانیه ف بشرمایه اسطراطیوس یونانیه بضم اول وسکون ثانیه وفتح طاء مهمله وسکون راء مهمله و میم والف وضم طاء مهمله ثانیه وواو
ف اسپند اسد الارض بفتح اول و ثانیه وضم دال مهمله وسکون لام وفتح همزه ثانیه وسکون راء مهمله وضاد معجمه عربی بوقلون
کرکت و باصطلاح کیمیاگران سیماب اسرنک بفتح اول وسکون ثانیه وفتح فوقانیه وراء مهمله وسکون نون وکاف فارسی
اسرک ع هردوج ف [illegible] مردم گیاه لکهمن کلاهی اسد الملوک بفتح اول وسکون ثانیه وفتح [illegible] موحده فارسی وراء مهمله وسکون کاف ع
اکلیل الملک وزیر اسفیره بکسر اول وسکون ثانیه وکسره ف وتحتانیه ولام ف پیاز دشتی [illegible] ۲ گویند سم
اسفرم بکسر اول وسکون ثانیه وکسر فا وفتح راء مهمله وسکون میم ف مورد اسقولوقندریون یونانیه بضم اول وسکون ثانیه وضم قاف
وواو وضم لام وواو ثانیه وفتح قاف ثانیه وسکون نون وفتح دال مهمله وسکون راء مهمله وضم تحتانیه وواو ثالث ونون
ثانیه اسقولوقندریون ف [illegible] دارو اسقوروبیه یونانیه بضم اول وسکون ثانیه وضم قاف وواو وراء مهمله وفتح دال
مهمله وضم تحتانیه وواو ثانیه ونون واین توم بریست ع توم الحیه [illegible] جنگلی [illegible] ح ی ۴ اسارون بفتح اول و ثانیه
والف وضم راء مهمله وواو ونون بیخ گیاهیست [illegible] ح ی ۳ اسقورون بضم اول وکسر نیز وسکون ثانیه وضم قاف وواو
وضم راء مهمله وواو ثانیه ونون ع خبث الحدید ف ریم آهن [illegible] اسفنین و اسفنین یونانیه بکسر اول وسکون ثانیه وفتح فاء
مهمله وسکون فا وکسر لام تحتانیه ونون دیگر بکسره وتحتانیه ونون بجز لام هردو ف زردک [illegible] اسطفلین بضم اول وسکون
ثانیه وضم طاء مهمله وواو ونون ف زردک اسفناخ الجصاص بفتح جیم وصاد مهمله مشدده والف وکسر صاد مهمله وواو وکسر
لام وضم ثانیه وتحتانیه ونون ف جوزماثل [illegible] اسقیدیون یونانیه بضم اول وسکون ثانیه وکسر قاف وتحتانیه وضم دال مهمله و
واو وکسر لام وضم تحتانیه وواو ثانیه ونون م کاکنج ف عروسک در پرده اسرون دیغ اسبنکار بفتح اول وکسر ثانیه موحده
وسکون نون وفتح کاف وهاء ف مورد ب ای ۲ گویند ۳ اسکنه بفتح اول وسکون ثانیه وفتح کاف فارسی وفتح
نون وفتح دال مهمله و [illegible] دوا مشهور [illegible] سنبل الطیب اسکاره [illegible] بکسر اول وسکون ثانیه
وفاء معجمه والف وفتح راء مهمله وهاء ف توذری [illegible] مورد اسقوم [illegible] بفتح اول وسکون شین معجمه وضم میم وواو
وسین مهمله والف م اسقوما [illegible] بفتح اول وسکون ثانیه وتحتانیه والف وکسر فا ومیم والف ثانیه وکسر میم
ثانیه وتحتانیه ثانیه ومثلثه والف [illegible] اشنان [illegible] بفتح اول وسکون ثانیه ونون والف وکسر راء معجمه
[illegible] اشترغاز بضم اول وسکون ثانیه وضم فوقانیه وسکون راء مهمله وغین معجمه والف وراء مهمله وزاء معجمه ف
اشترغار ع [illegible] ح ی ۳ گویند ۲ [illegible] بکسر اول وسکون ثانیه وکسر فوقانیه ولام الف وضم تحتانیه وواو وسین
مهمله

مهمله م دارشیشعان [illegible] کاشهل [illegible] بکسر اول وفتح نیز وسکون ثانیه وراء مهمله والف وشین معجمه م غری ف سریشم ع
سریش [illegible] یونانیه بکسر اول وسکون ثانیه وکسر فاء معجمه وتحتانیه وصاد مهمله م نوعی از [illegible] بضم اول و ثانیه وسکون
قاف وبقول صاحب مهذب بفتح اول م صمغ طرابیث وگویند صمغ توت یا صمغ اشترغار [illegible] اشقاقل بکسر اول وسکون ثانیه
وقاف والف وضم قاف ثانیه وسکون لام م شقاقل ف گزر صحرایی ع بهاری کاجرج ماگویند ح ۳ ی ۲ اشکیل [illegible] بفتح اول وسکون
ثانیه وفتح کاف وسکون تحتانیه وکسر لام وفتح جیم فارسی وسکون شین معجمه و میم م عوسج [illegible] بفتح اول وسکون ثانیه ونون
والف ونون ثانیه ف غاسول وچوبک شویه [illegible] چوک ح ی ۲ [illegible] کاف بعد اول وکسر ثانیه وفتح موحده وجیم فارسی وکاف
فارسی والف ونون م جند بیدستر [illegible] سیوراسکهار [illegible] بضم اول وسکون ثانیه وفتح نون [illegible] دواله [illegible]
چهرا [illegible] ب گویند ح ای ۲ اصل الهندبا بفتح اول وسکون صاد مهمله وضم لام اول وسکون لام ثانیه وکسر ها وسکون نون وضم
دال مهمله وموحده والف ف بیخ کاسنی [illegible] کاسنی کی جر اصل الورطنیث بفتح عین مهمله وسکون راء مهمله وفتح طاء مهمله وکسر نون
تحتانیه ومثلثه والف [illegible] ف [illegible] اصل القصب بفتح قاف وصاد مهمله وسکون موحده ف بیخ نی ح ۲ اصل الخوب بیخ
غرب ح ی ۲ اصل ذرت [illegible] بیخ غله [illegible] اصابع الفتیات بفتح فا وکسر فوقانیه وتحتانیه والف وضم فوقانیه ثانیه ف انگشت
کنیزکان وآن فرنجک است [illegible] خورد [illegible] اصل الرازیانج براى مهمله والف وزاء معجمه وتحتانیه والف ثانیه وفتح
نون وسکون جیم ف بیخ بادیان [illegible] سونف کی جر اصل اللنگ بضم لام [illegible] مشدده والف وحاء مهمله [illegible] ف [illegible] بزرگ ع
لکهن لکهنی اصل الجاوشیر [illegible] بجیم والف وواو وکسر شین معجمه وتحتانیه وراء مهمله ف بیخ گاوشیر اصل الکبر بفتح کاف وموحده وسکون
راء مهمله ف بیخ کبر اصل الرفیع [illegible] مری ۲ اصل اللوز المر بفتح لام وسکون واو وضم زاء معجمه وسکون لام ثانیه وضم میم وسکون راء
مهمله ف بیخ بادام تلخ [illegible] گردی بادام کی جر اصابع صفر بفتح اول و ثانیه والف وکسر موحده وعین مهمله وکسر صاد مهمله ثانیه و
سکون فا وراء مهمله ف کف مریم وکف عایشه ح ی ۲ اصابع هرمس بضم ها وسکون راء مهمله وضم میم وسکون سین مهمله ف
[illegible] ح ی ۲ اصل السوس بضم سین مهمله وواو وسین مهمله ثانیه ف بیخ [illegible] ملتی [illegible] ب [illegible] گویند ب ی ۱
اصل الکرفس بفتح الکاف وراء مهمله وسکون فا وسین مهمله ف بیخ کرفس [illegible] اجمود کی جر اصل السوسن الاسمانجونی بضم سین مهمله وواو
وفتح سین مهمله ثانیه وضم نون وسکون لام وفتح همزه وسکون موحده وفتح تحتانیه وسکون ضاد معجمه ف بیخ سوسن سفید
که در روم در بستان [illegible] مشهور است [illegible] بیخ [illegible] وگویند قسط شرین اصل اللوف بضم لام وواو وفا ف بیخ [illegible]
ح ی ۲ اصل [illegible] وفتح حاء مهمله وسکون فا ف بیخ [illegible] اصطرک بفتح اول وکسر نیز وسکون ثانیه وفتح طاء مهمله وراء مهمله
وسکون کاف ف میعه وگویند صمغی است که از درخت حاصل میشود در روم وگویند صمغ زیتون است ح ۳ ی [illegible] گویند
اصل التنبول بفتح فوقانیه وسکون نون وضم موحده وواو ولام ف بیخ پان [illegible] اصل الطلق بکسره نیز وگویند [illegible] ف [illegible]
دراز [illegible] اصل الرسن ف بیخ [illegible] وگویند نوعی از [illegible] ح ی ۳ گویند ۳ اصل الکاوزبان

بیخ مست رو ح ی ۳ اصل الخطمی ف بیخ خطمی ت ح ی ۳ اسطفین ع بکسر اول وسکون ثانیه وفتح طاء مهمله وکسر فاء وتحتانیه ونون
۳ معرب اسطفلین که مذکور شد اصل اللالج بضم اول وثانیه وواو وضم لام وسکون لام ثانیه وفتح همزه وسکون راء مهمله
وفتح موحده وعین مهمله وخاء ف بیخ کاسنی وبیخ رازیانج وبیخ کرفس اصل الکلف ف بیخ کرفس اصل الغفار ع بکسر غین معجمه
وذال معجمه والف وکسر راء مهمله وتحتانیه ف نوعی از انگور دشتی واز انگور زیتونی خوانند ج کابلی داک ح ر اصل
النیلوفر الهندی ع بکسر نون وتحتانیه وضم لام وواو وفتح فاء وضم راء مهمله وسکون لام ثانیه وکسر هاء وسکون نون وکسر دال مهمله وتحتانیه
ف بیخ نیلوفر هندی که غل وغه بید است ج کول کی جرب ره کویند ی ۳ اصل السوس الاسمانجونی ایرسا اصل الخنثی بضم خاء معجمه
وسکون نون وثاء مثلثه والف مقصوره ف بیخ گیاه بریشم ش ح ب اصل الانجدان الفرنجی انجدان اصل السنبل الهندی دارشیشعان
ج کانیهول اخراس الکلب ع بکسر اول وسکون خاء معجمه وراء مهمله والف وضم سین مهمله وسکون لام وفتح کاف وسکون لام ثانیه
وموحده ۳ بنفشج ج کهنکلی اخرط بفتح اول وسکون ثانیه وضم میم وواو وطاء مهمله ۳ اخاحیب بفتح اول وسکون خاء
مهمله وکسر میم وتحتانیه وسین مهمله والف برکناب ف بوی نادرآن ج مارکندا اطار بفتح اول وثانیه والف وفتح همزه ثانیه
۳ ارطی اطوط واطیوط واطیط بفتح اول وسکون ثانیه وضم میم وواو وطاء مهمله ثانیه ودیگر بضم تحتانیه ودیگر بمیم والف ۳
بر سه بنام فندق ج اینتها وکرینده غلط مشوح ۳ اماطرنیطس؟ بکسر اول وسکون ثانیه وکسر راء مهمله وتحتانیه وفتح فاء وسکون لام
معرب ترهیلا که عبارت از هلیله وبلیله وآمله است اطراف الزیتون ع بفتح اول وسکون ثانیه وراء مهمله والف ثانیه وفاء ف شاخهای
زیتون ب ۳ اطریه ع بکسر اول وسکون ثانیه وکسر راء مهمله وفتح تحتانیه وهاء ف حلوای رشته وتتماج ج سینویة ح ر
اطباء الکلبة بفتح اول وسکون ثانیه وموحده والف وضم همزه وسکون لام وفتح کاف وسکون لام ثانیه وفتح موحده ثانیه وهاء
ف پستان ج لهسوسا اظفار الطیب بفتح اول وسکون ظاء معجمه فاء والف وضم راء مهمله وکسر طاء مهمله مشدده وتحتانیه وموحده
ف ناخن صدف وناخن دیو وناخن پریان ج نکه ح ی ۳ اعین السراطین بفتح اول وسکون عین مهمله وضم تحتانیه ونون وفتح
سین مهمله مشدده وراء مهمله والف وکسر طاء مهمله وتحتانیه ثانیه ونون ف تخم پنجنگشت ج سنبهالو کی بیج اغبرا بفتح اول
وسکون غین معجمه وفتح موحده وسکون راء مهمله ف توتیای که مرکبست از سنج وتوتیای کرمانی ونبات معدنی اغریس بفتح
اول وکسر ثانیه وتحتانیه وکسر راء مهمله وضم تیز وسکون سین مهمله ف جوز رومی که کویند کهربا صمغ است اغیس بفتح اول و
کسر ثانیه وتحتانیه وسین مهمله ف نمکست ج سنبهالو اغرسطس یونانیه بفتح اول وثانیه وسکون راء مهمله وفتح سین مهمله و
کسر طاء مهمله وسکون سین مهمله ثانیه ۳ بتیل ف بید کیا اغلیقی بکسر اول وفتح تیز وسکون ثانیه وکسر لام وتحتانیه وکسر قاف
وتحتانیه ثانیه ف روشنای اغلوی بفتح اول وثانیه والف وضم لام وواو وکسر جیم وتحتانیه ف عود وکوشید درخت بلیله
اقپیریت ف بیلو فرد بیلو نادر تیز کرید افرغنج بفتح اول وسکون فاء وضم سین معجمه وسکون راء مهمله وجیم ف معرب افشرده
یعنی عصاره هر چیز افرغنج کشوث اقاقیا بفتح اول وسکون ثانیه وکاف والف وراء مهمله ثانیه افرنجمشک بکسر اول وسکون
ثانیه

ثانیه وفتح راء مهمله وسکون نون وفتح جیم وکسر میم وسکون شین معجمه وکاف ف بالنکوی خورد ج تلسی ح ی ۳ افروسون
بفتح اول وثانیه ~~وسکون راء مهمله وسکون نون وفتح جیم وکسر~~ ف روغن ترب ج مولی کاتیل افلاطون یونانیه وسکون ثانیه بفتح اول
والف وضم سین مهمله وواو دون
ولام والف وضم طاء مهمله وواو ونون ۳ معلل ج ککل افرنجة بفتح اول وثانیه وسکون راء مهمله وکسر موحده وضم تحتانیه وواو
ونون ۳ قرنفون ف تخم درخت زقوم ج سیهند کاده افسنتین بفتح اول وسکون ثانیه وفتح سین مهمله وسکون نون وکسر فوقانیه
وتحتانیه ونون ثانیه ف برنجاسف کوهی وکویند نوعی از درمنه ج مجری ستاروح ابجا کویند ۳ افلیون یونانیه بفتح اول وکسر ثانیه
وتحتانیه وضم لام وواو ونون ف درمنه کوهی افیون رومی وفارسی بفتح اول وسکون ثانیه وضم تحتانیه وواو ونون ف شیر
خشخاش ج افیم ب ۳ ی ۳ کویند افیتمون بفتح اول وسکون ثانیه وکسر فوقانیه وتحتانیه وضم میم وواو ونون ج اکاس بیل دار
ح ی ۳ افاویه بفتح اول وثانیه والف وکسر واو وفتح تحتانیه وهاء ف داروهای کرم چون قرنفل وخولنجان ودارچینی افلنجه
بکسر اول وسکون ثانیه وفتح لام وسکون نون وفتح جیم وهاء ۳ فلنجمشک مانند قرنفل ودر عطریات استعمال میکنند
افعی ع بفتح اول وسکون ثانیه وکسر عین مهمله وتحتانیه ف مار اقاقیا بفتح اول وقاف والف وکسر قاف ثانیه وتحتانیه والف
ثانیه عصاره قرظ وقلعی شسته وی ب ۳ ی ۳ ونا شسته ای ۳ اقلیمیا ع یونانیه بکسر اول وسکون ثانیه وکسر لام وتحتانیه
ومیم وتحتانیه ثانیه والف ف تفلیست یا دردیست که بالای بوته طلا یا نقره آید ودر آن بچسبد وبرآن چیزی از طلا ونقره
چون چهره ظاهر آید ش ح ب ی ۳ اقسوس بفتح اول وسکون ثانیه وضم سین مهمله وواو وسین مهمله ثانیه ۳ سوزنج عیاد
اقطع بفتح اول وکسر ثانیه وسکون طاء مهمله ۳ قروت ف کشک وبنجوب ی اقحوان ع بضم اول وسکون ثانیه وضم حاء مهمله
وواو والف ونون ف بابونه کاوی ی ۳ کرینده کویند ح ۳ ی ۳ اقربلیاس رومی بفتح اول وضم ثانیه وواو وفتح تحتانیه و
لام الف وفتح سین مهمله وضم میم وواو وآن ثانیه ونون ف روغن ستان اقارذ رومی بفتح اول وثانیه والف وضم راء مهمله وواو ونون
ع عود الوج ف اکربج اقلی یمنی بفتح اول وسکون ثانیه وکسر طاء مهمله ف درخت بل ج بیل کارو کهنه اقطانوفی یونانیه
بفتح اول وسکون ثانیه وکسر طاء مهمله ونون والف وضم لام وواو وکسر قاف وتحتانیه ف بقول آرد ج دهمیا یا اقضه ارنجی
یونانیه بفتح اول وسکون ثانیه وکسر طاء مهمله ونون والف وفتح همزه وراء مهمله والف ثانیه وکسر نون ثانیه وتحتانیه وکسر
قاف وتحتانیه ثانیه ف باد آورد اکتمکی یونانیه بفتح اول وکسر کاف وسکون فوقانیه وفتح میم وکسر کاف ثانیه وسکون
فوقانیه ثانیه ف خانه انبیس ج کرکزاح ی ۳ اکرنب ع بفتح اول وکسر ثانیه فارسی وسکون نون وفتح میم وسکون نون ثانیه
وفوقانیه ۳ اکرنت وارنیه ح اکشوث ع بضم اول وسکون ثانیه وضم شین معجمه وواو ومثلثه ۳ کشوث ج تخم قسمی از ارحیل اکج
بفتح اول بمد نیز وفتح ثانیه وسکون جیم تفاح بری ۳ زعرور ف کیل اکاز بکسر اول وثانیه فارسی وسکون راء مهمله وج ح ج
اکرفس بفتح اول وسکون ثانیه وفتح راء مهمله وسکون فاء وسین مهمله ۳ کرفس ج اجوده اکروغس رومی بفتح اول وسکون ثانیه
وضم راء مهمله وواو وفتح فاء وسکون سین مهمله ف جوز رومی که کویند کهربا صمغ اوست اکلیل الملک ع تخم اشکنج اکه بمد اول

[illegible]

وسکون ثانی م سکر العشر اکروجک بفتح اول وسکون ثانیه وضم راء مهمله و واو وفتح او سکون کاف م انزروت الکحل الکلک بفتح
اول وکسر ثانی وسکون ثانیه وکسر لام وتحتانیه وضم لام ثانیه وسکون لام ثالث وفتح میم وکسر لام رابع وسکون کاف ف
کیای قیصور وزیره ابرک که از آن رنگ زنگاری سازند ح ی الکوبره بفتح اول الف وسکون ثانیه وضم میم و واو وفتح تحتانیه
وزاء معجمه والف ونون ف نوعی از کرسنه الکاریض بفتح اول وثانیه والف وکسر راء مهمله وتحتانیه وضم قاف و واو ونون ف
تخم زیتون دشتی الاقنة بضم اول بدنیز وضم ثانیه ولام وفتح ونون وسکون فا وسین مهمله و ها م قرقیون الاهلج بمد اول وثانیه والف
وضم ها و واو وکسر لام وتحتانیه دو آیت هندی واقع بر میوه یعنی بوزاک الس بفتح اول وسکون لام وسین مهمله والف
ف نخواه ه اجوان الب بکسر اول وثانیه وسکون موحده ع صبره ایلوا البج بفتح اول وضم ثانیه و واو وجیم ف کاوزبسک
وآن نوعی از عدس است الشقه العصفریه بفتح اول وسکون ثانیه وکسر سین مهمله وفتح نون وضم فوقانیه وسکون لام ثانیه وفتح عین
مهمله وصاد مهمله والف وکسر فا وتحتانیه وراء مهمله م لسان العصافیر ف ابهر م امزجوالماس ف بفتح اول وسکون ثانیه ومیم
الف وسین مهمله ف ماس م هیرالبدنی بفتح اول وسکون ثانیه وموحده والف وکسر نون وتحتانیه وسین مهمله م ساک جوکایی
البلوط بفتح اول وکسر ثانیه وسکون موحده وضم طاء مهمله و واو وطاء مهمله ثانیه ف کشت برکت م بهبلی الط رومی بفتح
اول وثانیه وسکون طاء مهمله ف سیسنبر الانیوه رومی بفتح اول وسکون ثانیه وفتح تحتانیه و ها ف دنبه گوسفند م ونبی کی
بوکبهه ح ب الد بفتح اول وضم ثانیه و دال ف عقاب م کیده الاهینی رومی بفتح اول ولام الف وکسر هاء مهمله وتحتانیه وکسر نون
وتحتانیه ثانیه م لیلاب عشق پیچان الاکی بکسر اول ولام والف وکسر تحتانیه وجیم فارسی وتحتانیه ثانیه م قاقله الیسی بفتح اول
وسکون ثانیه وکسر سین مهمله وتحتانیه ع بزرکتان امرام بمد اول و بای مدینیز وفتح میم وراء مهمله والف م میوه هندیست
شبیه بانبه املبیت بفتح اول ثانیه وسکون لام وکسر موحده وتحتانیه وخفای نون وفوقانیه م ثمره هندیست آملج
بمد اول وسکون ثانیه وفتح لام وسکون جیم ف آمله م آلوراب م کویند ای ۲ امرود بفتح اول وسکون ثانیه وضم راء مهمله
و واو و دال مهمله ف ناشپاتی اموس بفتح اول وضم ثانیه و واو وسین مهمله ف ذبان و نخراه م اجوایی امعاالنمل بفتح اول
وسکون ثانیه وعین مهمله والف وضم همزه وسکون لام وفتح همزه ثانیه وسکون راء مهمله وضاد معجمه ف زغار کرم وفراطین
م کیجوا امون یونانیه بفتح اول وثانیه والف وضم میم و واو ونون م ماه امقاسیا رومی بفتح اول وسکون ثانیه وعین مهمله
والف وکسر سین مهمله وتحتانیه ونون ف آب غوره انکور م داک کاپانیه ام غیلان بضم اول وکسر ثانیه مشدده وغین معجمه و
تحتانیه ولام الف ونون ف مغیلان ه درخت کیکر وببول ب ی ۲ وکویند ح الکهف یونانیه بفتح اول وسکون نون وفتح
حاء مهمله وکسر نیز وسکون فا وکسر حاء مهمله وتحتانیه ونون ثانیه والف ع حبه رفکله ساذ کیا بفتح اول وثانیه والف و راء مهمله
وکسر کاف وتحتانیه و واو والف ثانیه م خشخاش انسه بفتح اول وسکون ثانیه وسین مهمله والف ومثلثه والف ثانیه
ح زیب الجبل ف عریزح م لسه نیت بفتح اول وسکون ثانیه وکسر سین مهمله والف ومثلثه والف ثانیه زیب الجبل

موزیج

۴۳

موزیج م لسه انجب بفتح اول وسکون ثانیه وکسر جیم وضم نیز وسین مهمله والف م شنسکار انقردیا رومی بفتح اول
وسکون ثانیه وفتح کاف وسکون راء مهمله وکسر دال مهمله وتحتانیه والف ف بلادر م بهلاوا انطوبیا یونانیه بفتح اول
وسکون ثانیه وضم طاء مهمله و واو وکسر نون وتحتانیه والف ف کاسنی رومی ب را انوبیا رومی بفتح اول وضم ثانیه و واو
وکسر میم وتحتانیه والف م ماه فرفین وجدوار م زرنبی انوراج بمد اول وخفاء ثانیه وفتح واو وراء مهمله والف ف اکری ب
انکور ثعلب عنب الثعلب ف روباه تربک م مکوی وبیوتنی انکاره بفتح اول وسکون ثانیه وکاف فارسی وراء مهمله والف
ف اککر انب بفتح اول وثانیه وسکون موحده ف بادنجان انفحه الارنب ف پنیرمایه خرکوش انزروت ع بفتح اول وسکون ثانی
وفتح زاء معجمه وضم راء مهمله و واو وفوقانی ف کنجده م لاهی ح ۲ ی ا انجیج بفتح اول وسکون ثانیه وضم جیم و واو وجیم ثانیه
ف عود م اکر انکورف بفتح اول وسکون ثانیه وضم کاف فارسی و واو وراء مهمله م واکهه انجبار رومی بفتح اول وسکون ثانیه
وکسر جیم وموحده والف وراء مهمله بهمن نام مشهوریست انبرباریس بفتح اول وسکون ثانیه وفتح موحده وسکون راء مهمله وموحده
ثانیه والف وکسر راء مهمله ثانیه وتحتانیه وسین مهمله ف زرشک م زرک ب ی ۲ انفحه الفرس ف پنیرمایه اسب انذروهاقس
بفتح اول وسکون ثانیه وفتح دال مهمله وضم راء مهمله و واو وهاء مهمله والف وکسر قاف وسکون سین مهمله ف نوعی
از نخود انابلیس بفتح اول وثانیه وکسر عین مهمله ثانیه معجمه وتحتانیه وضم لام وسکون سین مهمله م مرزنکوش انفحه الخشف ع
بکسر فاء معجمه وشین معجمه وسکون فا ف پنیرمایه بچه نرشیه بزکوهی که ابل آید انقاقیا بفتح اول وکسر نیز وسکون ثانیه
وقاف والف وقاف ف روغن زیتون انجرک بفتح اول وسکون ثانیه وضم جیم وفتح راء مهمله وسکون کاف ف مرزنکوش
م مروا انجکک بفتح اول وسکون ثانیه وضم جیم وفتح کاف وسکون کاف ثانیه م محلب م کنهیلا انکث ع بمد اول و
ضم ثانیه وسکون کاف ف سرب م سیف انارفنک ف بفتح اول وثانیه والف وراء مهمله وکسر میم وسکون سین مهمله و
کاف م نارمشک م ناکیسر انجل بفتح اول وسکون ثانیه وکسر جیم وسکون لام ف خطمی انفحه الجمل ع بفتح جیم ومیم وسکون
لام ف پنیرمایه شتر انفحه الجدی بکسر جیم مهمله وسکون جیم ولام ف پنیرمایه کوساله انقوه رومی بفتح اول وسکون ثانیه
وضم قاف و واو ونون ف کل پیاده م سدالکلال انیسون بفتح اول وکسر ثانیه وتحتانیه وضم سین مهمله و واو ونون م رازیانه
رومی م رومی سونف ح ی ۳ انجدان بفتح اول وسکون ثانیه وکسر جیم و دال مهمله والف ونون ف درخت انکوزه
م هینگ کارو کهته ح ی ۳ انذرخوره بفتح اول وسکون ثانیه وفتح دال مهمله وضم راء مهمله و واو وضم خاء معجمه و واو
ثانیه وضم راء مهمله ثانیه و واو ثالث ونون م کویند دارشیشعان وقرص مرکبیست که در تریاق مستعمل است که انرا هم جیبی.
نام خوانند اندرانی بکسر اول وسکون ثانیه وفتح دال مهمله وراء مهمله والف وکسر تحتانیه ونون م حنظل انجن م بفتح اول وسکون
ثانیه وفتح جیم وسکون نون ف سرمه م داروی چشم انفطرون بکسر اول وسکون ثانیه وکسر قاف وسکون طاء مهمله وکسر راء
مهمله وضم تحتانیه و واو ونون ف کبربا م کیپود انکبون ع بلال فشید م مومد انلی ادمی م مازن و خنکه اندوار و

اندروفارون جاییست که درو کشت کندم وجو رویده ودر قش بورق بمونه مانده وکشش برنج زنگ بغایت تلخ اندر
روقر زنکار رئیس الحبوب بفتح اول وسکون ثانیه وکسر میم وضم تحتانیه وواو ت درختیست بزرگ بقیاس فرمای هندی و
بوقت رستن بابرک وگل وبار برویده بزبان مالوه بها یا کویند اندرجو بکسر اول وسکون ثانیه وفتح دال مهمله وسکون را
مهمله وفتح جیم وسکون واو ع لسان العصفور انجیره یونانیه بفتح اول وسکون ثانیه وکسر جیم وتحتانیه وفتح دال مهمله وکاه
ف کندنای کوهی انخره بفتح اول وسکون ثانیه وضم خا وفتح خاء معجمه یا حاء مهمله ف شیر وآن و پنیرمایه ج جبت ج ی ۳
ابوالهذر والوخیش ف پنیرمایه کور فرانجره بفتح اول وسکون ثانیه وکسر جیم وفتح را مهمله ف کرنه م اشکس انکم بفتح اول وسکون ثانیه
وضم کاف وفتح میم ف خارباز کونه جرجیرا انابیق رومی بفتح اول وثانیه والف وکسر لام وتحتانی وکسر قاف وتحتانیه ثانیه
م انجره ابوالطلی ف پنیرمایه آهو انجردشتی انجر ادم م کولسر وکرینه انجر جلیکی است کنیتو نهری انبرباریس بفتح اول وسکون
ثانیه وضم موحده وواو وضم فوقانیه ورا مهمله مشدده والف وکسر عین مهمله وتحتانیه م نوعی از حی العالم انبوتمکی بفتح اول
وسکون ثانیه وضم موحده وواو وکسر فوقانیه وفتح میم وکسر لام وکاف وتحتانیه ف بستان افروز ابیلیا بفتح اول وسکون ثانیه
وموحده وکسر لام وتحتانیه ف تمر هندی اوحادا یونانیه بضم اول وواو ومیم والف ودال مهمله والف ثانیه م عصاره قثاء الحمار
اولیم ف کوندی اوکنی ف سپیان اوسپیه بضم اول وثانیه وکسر سین مهمله وموحده فارسی وتحتانیه ودال مهمله ف نوعی از …
ج ی اودبیه بفتح اول وثانیه ودال مهمله وکسر موحده وخفا ها ودال مهمله ثانیه ج بادکشان اوذر یونانیه بضم اول وثانیه وفتح دال
معجمه وسکون را مهمله ف اب ج بانیه وجل اوزر بضم اول وثانیه وزاء معجمه م مرغابی ج ر اوناخیش شکوفه انار اوشع بفتح اول
وسکون ثانیه وفتح شین معجمه وسکون عین مهمله ف جانور سمور اوراسلیدس یونانیه بضم اول وثانیه وواو مهمله والف وسین
مهمله والف ثانیه وکسر لام وضم تحتانیه وواو ثانیه ونون م کرفس کوهی اوقیموس یونانیه بفتح اول وسکون ثانیه وفتح قاف وسکون
تحتانیه وفتح میم وسکون نون م بادروج اوقطاریون یونانیه بفتح اول وسکون ثانیه وفتح قاف وطا مهمله والف وکسر را مهمله و
ضم تحتانیه وواو ونون خفیف اورمالی اوثمالی یونانیه بضم اول وثانیه ورا مهمله … ومیم والف وکسر لام وتحتانیه ع
وهن العسل ف عسل داود وآن روغنیست که از ساق درخت حاصل میشود ومانند عسلست بسطبری وشیرینی ج راز
اونمالی یونانیه بضم اول وفتح نیز وسکون ثانیه وضم نون وواو ومیم والف وکسر لام وتحتانیه ف شراب وعسل اهلیلج اسود ف هلیله
سیاه ج زنکی بزرگ ب ای ۲ اهلیلج الاصفر ع ف هلیله زرد ج هرکا ب ای ۲ اهلیلج الکابلی … نوعی … اهلیلج کابلی ف
هلیله کلان ج … ب ی اهریا یونانیه بکسر اول وتحتانیه ورا مهمله وسین مهمله والف ف بیخ سوسن اسمانکونی که برگ
او … زرد وسفید وبنفش واسمانکون … واین شابه … ح ی ۲
ابیلوم بفتح اول وسکون ثانیه وفتح لام وواو والف ع صبر انیکرن بکسر اول وثانیه وخفا نون وضم کاف فارسی وسکون
را مهمله ف خشکرف ایدع رومی بفتح اول وسکون ثانیه وفتح دال مهمله وسکون عین مهمله ع دم الاخوین ف خون سیاوشان

ء بیرآید

ء پیرا او وکهی وکویند زعفران ایرسا بکسر اول وفتح ثانی مشدده وسکون لام ف گوسفند وگاو کوهی ایهقان بفتح اول وسکون ثانی وضم
ها وقاف والف ونون م جرجیر بیابانی جنگلی ترمرا ایرسوا طلق ایهرک وبهودل ایرون ف گوگرد زرد ایرش وفتح القاف
ع عود ایرقانا حنا ایرغبوده بنفشه البرالله … بموحده والف وکسر قاف ولام والف ج یا کلا وآن … ب کویند …
وقیمیست هندی که او را سیم کویند باراج بموحده فارسی والف ورا مهمله والف ثانیه ف سیماب ج باتراج بموحده والف وجیم والف مهمله
والف ثانیه غلد است ف کاورسن پنجه نکور بموحده والف وخفای نون وفتح جیم وها هندی وفتح کاف اول وضم کاف ثانی وواو ورا
مهمله والف وثانیه دوای هندیست باف بموحده والف وخفا نون وسین مهمله والف ثانیه اروس بادنا بموحده فارسی والف ودال
هندی ورا مهمله والف ثانیه گل درخت هندی … بادل بموحده فارسی والف وفتح دال مهمله هندی وسکون لام بالا بموحده والف ولام
الف ثانی بیخ کاندل که از او … بیکا … بموحده فارسی والف ونون وتحتانیه هندی
م ابریشم … بادنج بموحده والف وکسر دال مهمله وفتح نون وسکون جیم … بادرنج بموحده والف
ودال مهمله وضم ورا مهمله وواو وجیم نوعی از ریحان است که در کوهها میروید … بابری … ج ی
باداورد ف ع شوکة البیضاء … بادرو … بموحده والف وضم را مهمله وواو ودال
مهمله ف نمک چینی برادیکه بموحده والف ورا مهمله والف وفتح زاء معجمه وسکون دال مهمله م … برزد … بانکهون …
بموحده فارسی والف ونون وفتح کاف وخفاء ها والف ونون وکسر موحده وخفا ثانی وتحتانیه ودال مهمله م خیطمی باکر
بموحده فارسی والف وفتح کاف وسکون را مهمله … درخت هندیست که صمغی از درخت برآرند ب … بموحده فارسی
والف ودال مهمله وفتح زاء معجمه وسکون ها ورا مهمله ف بایازهر ج زهر جوا بالوس بموحده والف وضم لام وواو وفتح سین مهمله و
سکون را مهمله ف کافور مغشوش بابسر بموحده والف وفتح موحده ثانیه وسین مهمله وسکون را مهمله ف برگ سنا … باطس بموحده
والف وکسر طاء مهمله وسکون سین مهمله ع عقیق … بالنک ج توت … بافس بموحده والف وخفا نون
وسین مهمله ف … غلزار … باروق بموحده والف وضم را مهمله وواو وقاف ف سفیداقی ج نبک
بالک بموحده فارسی والف وفتح لام وسکون کاف ف اسفناج … بابرگ بموحده والف وکسر تحتانیه وموحده ثانی وفتح را
مهمله وخفای نون وکاف فارسی ف برنگ کابلی بالنگ ف بموحده والف وفتح لام وخفای نون وکاف فارسی ف ترنج ج بکورا
بارخنک ف بموحده والف ورا مهمله وفتح خاء … وسکون نون وکاف فارسی ع لسان الکلب بادام بموحده والف ودال
مهمله والف ثانیه ومیم ع لوز … بموحده فارسی والف ونون ف برگ تنبول ج بادنجان … بتیکس …
والف ونون ج … باریطاریون یونانیه بموحده والف وکسر را مهمله وسکون سین مهمله … والف …
وکسر را مهمله … وضم تحتانیه وواو ونون م نوعی از … بادیان ف سونف … پوست … بموحده والف وضم را
مهمله وواو … باتو بموحده والف وضم فوقانیه وواو … باکو بموحده والف وفتح لام وسکون نون

ضم کاف فارسی و واو م؛ دربنویه ف دام گیسی؛ بادرنجبویه بموحده والف و دال مهمله و فتح راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و ضم موحده و واو
و فتح تحتانیه و هاء م؛ بادرنبویه و بادرنگ و ترنجان و بقلة الاترجیه نیز گویند ف بالنگو م رام گیسی ع ی ۲ بالیو بموحده ثانیه و واو و فتح
سین مهمله و ها ف کو بیل؛ بادام میوه ایست معروف ... سلاآرس؛ بجر رشک بشت ف کجوا؛ باریا بموحده فارسی والف و فتح موحده فارسی و یا
و کسر راء مهمله و تحتانیه ف شست اوب؛ باقلای قبطی بکسر قاف و سکون موحده و کسر راء مهمله و تحتانیه م جامه؛ باقلای مصری بکسر میم و سکون صاد مهمله
و کسر راء مهمله و تحتانیه م ترمس؛ بابی ف بموحده والف و کسر جیم و تحتانی ف شوره؛ بابونجا سرتا پی بهر دو موحده و بهر دو الف
و کسر راء مهمله و تحتانی ف قفس سیاه م مرغ؛ بادیان دشتی کما بی بزرگ؛ باریج بموحده والف و راء مهمله و کسر راء و تحتانیه م جدوار م شربیبی
ببغاء بفتح اول و سکون موحده ثانیه و غین معجمه والف ع طوطی م تو تا رسوا؛ ببرد بفتح اول و ضم ثانیه و واو و لام ف درخت مغیلان م
لنگر؛ برآمد یونانیه بضم اول و سکون ثانیه و راء مهمله والف و فتح لام و هاء م رزاوند طویل؛ پت پارا بکسر اول فارسی و سکون و فتح ثانی
و فتح راء مهمله و سکون جیم م سادج ع؛ بتج ع بضم اول و سکون ثانیه و عین مهمله ف شراب مست کننده؛ بجور راه بکسر اول و فتح جیم
و سکون واو و راء مهمله والف ع؛ انتریج ع بفتح اول و سکون ثانیه فارسی ه؛ دیج ع بجرکنه بفتح اول و ثانی مشدده و سکون راء مهمله
و فتح کاف و خفای نون و دال مهمله ع سورنجان؛ بجیره بکسر اول و فتح ثانیه و سکون تحتانیه و سین مهمله والف و راء مهمله درخت
هندیست؛ بجر بهانک بفتح اول و ثانیه مشدده و سکون راء مهمله و موحده ثانیه و خفای هاء والف و خفای نون و کاف فارسی م منبا کوچک
بجم بضم اول و سکون ثانیه و میم ع ثمرة الطرفا ف گز مازو م مائیس؛ بخنجات یونانیه بفتح اول و سکون خاء معجمه و فتح فوقانیه و جیم والف و فوقانیه
نانی کسته م رتکا؛ بخوریم ع بفتح اول و ثانیه و واو و کسر راء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله ثانیه و فتح تحتانی و سکون میم ثانی
م شجرة مریم که بیخ آن عرطنیثاست و آن نوعی از شنجار است ع یا ۳ گویند؛ بداکار بکسر اول و فتح دال مهمله و خفای راء والف و دال
مهمله والف ثانیه دوایی هندیست ع؛ بدادی کند بکسر اول و ثانی والف و کسر راء مهمله و تحتانیه دوایی هندیست؛ تبجل بفتح اول
و سکون ثانیه هندی و فتح لام و سکون لام میوه هندی منسوبست بشکل به و بزرگتر ع؛ بدم شکوفه درخت مغیلان؛ بلبون
سریانیه بفتح اول و سکون ثانی و کسر لام و ضم تحتانیه و واو و نون م مقل م؛ کوکل؛ بداسقون یونانی بفتح اول و ثانی والف
و فتح سین مهمله و قاف والف ثانی و نون ف به سکان؛ بزلون بکسر اول و سکون ثانی هندی و ضم لام و واو و نون ف
نمک سیاه ع؛ برجلیا یونانی بفتح اول و سکون راء مهمله و کسر جیم و سکون لام و تحتانی والف ع رازیانه سوتف؛ برهیتا بکسر اول
و فتح ثانی و سکون ها و فتح فوقانیه هندی و تحتانی والف م کتایی بزرگ؛ برنا بفتح اول و سکون ثانیه و نون والف م حنا
بجرنشت بفتح اول و سکون ثانیه و کسر عین معجمه و سکون شین معجمه و فوقانیه م فندق بری؛ برجهکنده بکسر اول و ثانی و سکون
جیم فارسی و هاء هندی و فتح کاف و خفای نون و دال مهمله و ها مکتوب بنکار م؛ بندآویج بفتح اول و سکون ثانی ف گندم
گیهون؛ برم بفتح اول و سکون ثانی شجرسیست ... هندیست ع ذات الذوائب؛ برنجاسف بکسر اول و فتح ثانیه و سکون نون و جیم
والف و سین مهمله و فا ع قیصوم ف برنجاسف و بوی مادران که قسمی از افسنتین است م کنده؛ برقوق بفتح اول و سکون ثانی
و ضم

و ضم قاف و واو و قاف ثانیه ف شفتالو م؛ خوبانی؛ برغست گیاه سرخ نیش؛ برنجاسف بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم و کسر میم و سکون شین معجمه
و کاف ف بالنکو م تشبیه؛ برنک بکاف فارسی ف برنج کابلی ف؛ بزرک بکسر اول فارسی و سکون ثانی و فتح تحتانی و خفای نون و
کاف فارسی دوای هندیست ب؛ بربالی بفتح اول و سکون ثانی و موحده والف و لام ع مرجان و لسد م؛ موکفا؛ برغول بفتح
اول و سکون ثانیه و ضم غین معجمه و واو و لام ف دلیده گندم؛ برسوم بفتح اول و ضم ثانیه و سکون ثانیه و ضم شین معجمه و واو و میم
بلغت اهل یمن گندم مقشر ف؛ برنوم بفتح اول و سکون ثانی و ضم فوقانیه و واو و میم ف فرمای خشک که بیک بار غمی چسبد م فرمای
بیرون؛ برم شکوفه درخت مغیلان؛ برگ سداب بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله و نون و فتح واو و سین مهمله و لام والف
و میم ف ورق باژنگ؛ برس بکسر اول و سکون ثانی و ضم سین مهمله و سکون نون ف پنبه م روسی؛ برسیاوشان کزبرة البیر
م راج هنس و کرچاه م سنبل که برکنار چاه و چشمه‌ها بروید ع ی ا گویند ع ب؛ برزون بفتح اول و سکون ثانیه و نون والف
و نون ثانی شجریست که در هند در دیار اجیر از او تسبیح سازند م سبستر و هام؛ برشیاذرو بفتح اول و سکون ثانی و کسر شین معجمه
و تحتانیه والف و نون و دال مهمله والف ثانیه و ضم راء مهمله و واو م عصی الراعی ب ۳؛ برده بکسر اول و ثانیه و دال مهمله دوای هندیست؛
دوای هندیست؛ برنج مراره چاول چهرا و اوری که خود روست؛ برنج کابلی بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم ف برنگ م؛ بابی برنگ ع
ای ب؛ برنجاسف بفتح اول و ثانی و خفای نون و کسر موحده و خفای ها و تحتانی م زرنب؛ بردیا بفتح اول و سکون ثانیه و کسر دال مهمله و
تحتانیه م لوخ که در کج میانه ازنه و در مصر از او کاغذ سازند ف تنک؛ شیراب ی ۲؛ برطانیقی بفتح اول و سکون ثانی و ضم طای مهمله
و واو و کسر مثلثه و تحتانی ف بزرقطونا اسبغول؛ برنبا فرنبی؛ برقی؛ تهان بهیه؛ بزرقطونا بفتح اول و سکون زاء معجمه و کسر راء مهمله
و ضم قاف و طاء مهمله و واو و نون والف اسبغول ب ر ۲ گویند ۳ گویند ع ری؛ بزر القثاء تخم خیارزه م ککری کی بیج
ب ر؛ بزر الهندبا بکسر راء و سکون نون و ضم دال مهمله و موحده والف ف تخم کاسنی ع ب ی؛ بزر بقلة الحمقاء تخم خرفه م
لونیا کی بیج؛ بزر البنج تخم سداب ع ی ۳؛ بزر القنب بکسر قاف و فتح نون مشدده و سکون موحده ف شهدانه تخم بنگ
م بجیا کی بیج؛ بزر الکرفس تخم کلم ع ی؛ بزر الشبت تخم شبت م سوی کا بیج ع ی گویند ع؛ بزر اللفت بفتح لام و سکون فا و فوقانیه
ف تخم شلغم ع ر؛ بزر الخشخاش تخم شونیز؛ سوی کا بیج ... ع ی ۳ گویند ۲؛ بزر الکشوث بفتح کاف و شین معجمه
و واو و مثلثه م امربیل کی بیج ع ی ب؛ بزر الکراث بضم کاف و راء مهمله مشدده والف و مثلثه ف تخم گندنا ع ی ۳ گویند ع ی
بعینه بکنجد مانند و بیت رسیاه؛ بزر البنج تخم بنج ع؛ اجوائن خراسانی سیاه اوب ی ۳ سفید اوب ع ۳ ی ۲؛ بزر الکاکنج ف
تخم عروسک در پرده؛ بزر الرازیانج تخم بادیان م سونف؛ بزر البطیخ تخم خربزه ع ر گویند ی ا؛ بزر الانجدان تخم تاک پاکت سب
بزر الرشاد و حب الرشاد تخم تره تیزک م هالون؛ بزر القثاء ف تخم خیار بادرنگ م کهیرا کی ع ب د؛ بزر الورد تخم گل گویند
و آن زردی میانه گل است ب ی؛ بزر الجرجیر تخم کهترک ع؛ ترمرا ع ی ۳ گویند ۲؛ بزر المعصفر تخم کافشه م کرو کسنبه کی بیج
بزنا بفتح اول و سکون ثانیه و موحده ثانیه والف و زاء معجمه ثانیه م بیساببه م؛ جاوتری؛ بزر الخس تخم کاهو ب ی

بزر بلاسقیس بضم اول وکسر ثانیه ولام والف وفتح سین مهمله وکسر قاف وفتح ثانیه وتحتانیه وسین مهمله ثانی ف تخم تره تیزک
بزر الحماض ع بفتح حاء مهمله ومیم مشدده والف وضاد معجمه ف تخم ترشه چوکی ... بزر القطط بفتح میم وسکون طاء مهمله
حب القلقل ف انار دانه دشتی بزر الرشاد بکسر سین مهمله وفتح ثانیه وسکون راء مهمله وفتح میم وسکون قاف ف تخم قنلف م ... تهوکی
بیج ... ب ی کویند ع بزر السلق تخم چقندر ب بزر قطونا بضم اول وثانی والف وقاف ف لعاب دهن درین م لار بزرک بفتح
اول وسکون ثانیه وفتح راء مهمله وسکون کاف ع بزرکتان م السی بزر النیل تخم تربد م مولی ... بزر لسان الحمل ع
بارتنگ م حب کلاب ی بزر البصل ع تخم پیاز ... بزر الخمخم بضم هر دو خاء معجمه وسکون هر دو میم ف شنفرک ذکر شده
حب القلقل بزر النعام بفتح نون ومیم مشدده والف ومیم ثانیه ف تخم سیسنبر م بزر ... بزر الکتان ف بزرک م السی
... کویند ... بزر الهلیون ع بفتح اول وسکون لام وضم تحتانیه وواو ونون ف تخم مارچوبه م ناکدون ...
بزر الریحان ف تخم ریحان ... کویند ... بزر الماذریون ف تخم مت رو بزر المرو بفتح میم وسکون راء مهمله وواو م تخم مرو رشک
مرو اکنو چامروا ... بزر الرطبه بفتح راء مهمله وطاء مهمله وموحده ... تخم اسپست ... بزر الکوهی ف تخم ...
توبان ... ب ... بزر البهوه یونانی بضم ... وفتح واو ... ثانیه ف توری بزر الانجره بفتح همزه وسکون نون وضم جیم وفتح راء
مهمله ... ف تخم کزنه م انکلی ... کویند ... بزر الکرفس ع تخم کرفس ... بزر البنج ... بزر الخطمی ع
تخم بزرک م خطمی ... بزر الرمان البری ع حب القلقل ف تخم انار دشتی م جنکلی انار ... بزر
الجزر البستانی ف تخم زردک م کاجر ... بزر الجزر البری ع تخم کزر صحرائی بزر الخندقوقی بفتح خاء معجمه وکوتنده خاء معجمه وسکون
نون وفتح دال مهمله وضم قاف وواو وقاف ثانی وتحتانی ف تخم اندوه ... بزر الاترج ... ایشون بب کهیرا
بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح کاف ... وسکون ثانی وفوقانی وسکون موحده فارسی وراء مهمله والف ...
مشهور هندی پت م بکسر اول فارسی وسکون ثانیه وفوقانیه ف پسته ... پستج بکسر اول وسکون ثانی وفتح فوقانیه
وسکون جیم م ... بستیج رومی بفتح اول وسکون ثانی وکسر فوقانیه وتحتانیه وفوقانیه ثانیا والف ومیم ...
بنفسج بفتح اول وسکون ثانی ونون والف وفتح تحتانیه وسکون جیم ... افراس الکلب م کهنکالی ...
بسد بضم اول وکسر ثانیه وفتح ثانیه مشدده وسکون دال مهمله مرجان ف ... بسر ع بضم اول
وسکون ثانی وراء مهمله ف غوره خرما ... بستان افروز ... ف تاج خروس ... ابیاکیس فتح اول وسکون ثانیه
وموحده ثانی والف وفتح تحتانیه وسکون سین مهمله ... راز یانه ف بادیان م سونف ...
بستان ... پت ... بفتح اول وسکون ثانیه وموحده والف وفتح سین مهمله ...
... بشکرشنا م بکسر اول وسکون شین معجمه وضم نون وسکون کاف وراء مهمله ... والف ...
ثانی وفوقانیه والف ثانیه ... بشبش بفتح هر دو موحده وسکون هر دو شین معجمه ف ورق حنظل
اندرآن

اندرآن کا ... بشنرع بفتح اول ... وسکون ثانی وضم فوقانی وفتح راء مهمله وسکون غین معجمه م الکلیل الملک م ابرک
بشک وبشکل بکسر اول فارسی وسکون ثانیه وکاف ... بکسر کاف وسکون لام ف سرکین بشولیون یونانی ... بضم اول
وثانی وواو وکسر لام وضم تحتانیه وواو ثانیه ونون ف ... اسبغول بشمه بفتح اول وسکون ثانیه وفتح میم وهاء ...
ف چشمک م چاکسو بشنکه یونانیه بکسر اول وسکون ثانیه وکسر لام وسکون شین معجمه ثانی وفتح کاف وهاء ...
م بکهان ... بقل الذهبه بفتح اول ... ثانی والف وقاف ع رغوة القمر وجرالقمر وزبد القمر ف شک ماه م ...
بقل الغد ... والف وراء مهمله م ... ف بیاز موش م کانده بصل الزیر بکسر زاء معجمه وتحتانیه وراء مهمله ثانی م ...
ف پیاز ... بصل الرصاص ف پیاز نرکس م نرکس ... بصاق ع ف لعاب دهن م ... بصل ... پیاز ...
کویند ... بصل الفار ع بفتح عین مهمله وسکون نون وضم صاد مهمله وسکون لام م اسقیل
ف پیاز موش بطیخ ع بکسر اول وطاء مهمله مشدده وتحتانیه وخاء معجمه ف خربزه م خربوزا ... کویند ... ب
کویند ... ابطاریس یونانیه بفتح اول وثانی والف وکسر راء مهمله وسکون سین مهمله م سرخس بطباط ... بفتح
اول وسکون ثانیه موحده ثانی والف وطاء مهمله ثانیه ف کسته م ... بط ع بفتح اول وسکون ثانیه ...
م ... بطم ع بضم اول وسکون ثانیه ومیم م درخت حبة الخضراء ... بطراسالیون یونانی بکسر اول
وسکون ثانی وراء مهمله والف وسین مهمله والف ثانی وکسر لام وضم تحتانیه وواو ونون ... بطرا سالیون یونانیه
کوه ... کرفس کوهی ... تخم کرفس ... بطراکاون یونانی بکسر اول وسکون ثانی وراء مهمله
والف ولام والف وضم واو وسکون نون ع ... بطیخ زقی بکسر زاء معجمه وقاف مشدده وتحتانی ف
خیار کدو ... بعرالضب بفتح اول وسکون عین مهمله وضم راء مهمله وفتح ضاد معجمه مشدده وسکون
موحده ف سرکین سوسمار ... بعر الماعز بمیم والف وکسر عین مهمله وسکون زاء معجمه ف پشکل بز م بکری ...
بعر الجمال ع بکسر جیم ومیم والف ف پشکل شتر بعر الغنم ... بعاد معجمه والف ونون ف پشکل میش بقلة الحمقاء بفتح اول
وسکون قاف وفتح لام وضم فوقانیه وسکون لام ثانیه وضم حاء مهمله وفتح میم وقاف والف ف قرنک م ساک
لونیان ... کویند ... بقلة الزهرا بفتح زاء معجمه وسکون ... وراء مهمله والف م بقلة الحمقا بقلة الضب بفتح ضاد
معجمه وسکون موحده ... بقوع بفتح اول ... ثانیه وسکون راء مهمله ف کاو ... بقر بفتح اول و
سکون ثانیه وفتح میم وسکون راء مهمله ... بقلة الانصار ع بفتح همزه وسکون نون وصاد مهمله والف وراء مهمله
ف کلم بقلة العدس بفتح عین مهمله ودال مهمله وسکون سین مهمله ف ... بقیص ف درخت ... بقلة الخطاطیف ع
بفتح خاء معجمه وطاء مهمله والف وطاء مهمله ثانی وتحتانیه وفاء م مامیران بق ع بفتح اول وسکون ثانی ف پشه
مجر بقلة الملک ع شاهتره م پت پاپرا بقلة الفرس ... بقلة العاشیم ... بقم بفتح اول وثانی

وسکون میم ه درخت آن و مجتنبه کر صبت عاف یک رجی برندح ی ۲ بقلة الاوز نیسافی تره خراسانی ساک جوک
ب ی ۲ گویند ا بقلة الترجیه ۲ بادرنجبویه بقلة ماردوخ لبلاب ۲ عشق پیچان بقلة الذهبیه بفتح ذال معجمه وسکون
ها وکسر موحده وفتح تحتانیه مشدده وها ساک بتهوا گویند بالک بقلة مبارکه و بقلة لینه ع هر دو نام بقلة الحمق یکسی ت
ماسان دوآتشه بکیر بفتح اول وسکون کاف وفتح موحده وسکون راء مهمله ف خیار چنبر کر مالا کابکه بفتح اول
وثانی والف وکسر تحتانی وسکون نون ف درخت بان بکهب اکری بضم اول فارسی وسکون ثانی مخففا وفتح موحده
فارسی ثانی وهمزه وسکون نون وفتح جیم وسکون نون ثانی دوای هندیست حبه ایرامن چشم ح بکجی بفتح
اول وضم ثانی وکسر جیم فارسی وتحتانی دوائی هندیست پلاس پاپره بفتح اول فارسی ولام الف وسین مهمله وموحده
فارسی ثانی والف وفتح موحده ثانی والف وفتح موحده فارسی ثالث وراء مهمله والف ثانی ن تخم درخت پلیه
و واک کی بیخ جبلیغ ع بفتح اول وثانی وسکون تحتانیه وفتح لام ثانی وسکون جیم ف بلیله بهیراب اگویند ۲ ی ۳
بلخ بفتح اول وثانی وسکون خاء مهمله ف عوزه غرها که اندک ترشی بهم رسانیده باشد بکی کهجور ب ی ۲ بلاذر بکسر اول
ولام والف وفتح دال مهمله وسکون راء مهمله بهلاواج ی ۴ بس بفتح اول وضم ثانی وسکون سین مهمله ف
انجیر سفید جبدس بفتح اول وسکون ثانی وضم موحده ثانی وواو وسین مهمله م بصل الزیز وگویند پیاز نرگس یا
گویند ۲ پلاس بفتح اول فارسی ولام الف وسین مهمله م پلم و ۲ک ع بلوط اللادی گاوریوس بلوطم بضم اول وثانی
وواو وطاء مهمله مشهور بجهی نام ب ی ۲ گویند اگویند ی ۳ بلنجاسف بکسر اول وثانی وسکون نون وجیم والف
وسین مهمله وفاء م برنجاسف بلوط الملک ع شاه بلوط وگویند کرد کان بلنکشمک بکسر اول وفتح ثانی وسکون نون وکاف
فارسی وکسر میم وسکون شین معجمه وکاف ثانی م فرنجمشک ف بالنگو خوزه بلیت بفتح اول وسکون ثانی گویند توت
ایراشل خوانند وتخم ایرابل وتخم ایراثل پیل ح ی ۲ گویند ۳ پلاس پیپل بکسر اول فارسی ولام والف وسین
مهمله پارسی پیپل درخت هندیست پلول بفتح اول فارسی وسکون ثانی وفتح واو وسکون لام ثانی م ثمره هندیست
که اکثر وبرگشت برگ تنبول میکارند وناخوردنش نیکوست ح بلس بضم اول وسکون ثانی وضم سین مهمله وسکون
نون ۲ عدس ۲ مسور بلوسیطون یونانی بفتح اول وضم ثانی وواو وکسر سین مهمله وتحتانی وضم طاء مهمله وواو ونون
ف کلف رو گویند میوه بل بلبلج بفتح اول وثانیه وسین مهمله والف ونون شجره مصری مشهور ح ی ۲ گویند ی ۳
بلطاوس سا کبجو لاکی بلوزه ساوج ۲ بتیج بیبوف ع بلیلج چهار بنده ۲ بروتیه وگویند کلیتی پرفه بفتح اول فارسی وثانی و
دو درخت داک پن نو بضم اول فارسی ونون وسکون راء مهمله وفتح نون ثانی وواو والف م بس کهیرا پند ا
بفتح اول وخفا ثانیه ودال مهمله والف دوای هندیست وآن عبارت است از ورقی که بر درخت دیگر روید
پنجنگ ت بفتح اول فارسی وسکون ثانیه وفتح جیم وسکون نون ثانی وضم کاف فارسی وسکون شین معجمه وفوقانیه
ه درخت

ه درخت سپنها لوح اگویند ۳ ی ۳ بنات بکسر اول وثانی والف وسین مهمله وفوقانی م منخ البلغم بنفسج ع بفتح اول
وسکون ثانی وفتح سین مهمله وسکون جیم ف بنفشه ح بنوساب ۲ ار ۳ گویند ب را گویند ۲ بنج م نبک وبنج وشکرآن
وبزر البنج خراسانی اجواین ب ۳ ی انبات الرعد ع بفتح اول وثانی والف وضم فوقانیه وفتح راء مهمله مشدده وسکون
عین مهمله ودال مهمله م سمارو غ ف کلاه مارآن ح کگس وبهول نبات النار ع الجزه ف کرنه م اشکی جنبره بفتح اول وسکون ثانیه
وفتح موحده ثانی وسکون راء مهمله م بیستان بنوار بفتح اول فارسی وسکون ثانیه تحتانی ثانی وواو والف وراء مهمله
دوای هندیست م غلت ب ی بنبرنوف بضم اول وثانیه وواو ومیم والف وشین معجمه ح غله موکت بندق بکسر اول
وسکون ثانیه وضم دال مهمله وسکون قاف م فندق ۲ بادام کشمیری سه گوشه ح ۲ گویند ح ۳ را بنک بضم اول
وسکون ثانیه وکاف م مانند قسفوریست که از بیخ سیلان ودرهمین خیر ذی ا بنیرک ف کل خطمی بنجدریم ع ۱ اجوری بنطافون
یونانی بکسر اول وسکون ثانی وفا ~~الکابه وکم بهوره~~ مهمله والف وفتح ف وضم لام دواو ونون ف بخجنکشت عجایی بن م
بضم اول وسکون ثانی ف الکابه وتخم کمرنط قهوه را نیز گویند بنجنکشت بکسر اول وسکون ثانیه وکسر جیم وسکون شین
معجمه وکاف وفتح زاء معجمه وواو والف ونون ع فاک بن العصافیر ۲ اندجر بنلوش بفتح اول مخففه ثانی وسین مهمله وضم لام
وواو وفتح جیم فارسی وسکون نون م طباشیر ب بنکوف بفتح اول وسکون ثانی وضم کاف فارسی وواو ۲ اسیغول
بند الو بکسر اول فارسی ونخفاء نون ودال هندی والف وضم لام یاء راء مهمله وواو فسیخ هندیست که ازاجوف بیده
غذا سازند ب بن کیهون بفتح اول وسکون ثانی وکسر کاف فارسی وتحتانی وضم ها واو ونون م اجزوسه بنیقه ع بفتح
اول وسکون ثانی وفتح قاف وها م غله ایست عدس مانند اعلب غله از هر سه ی بنتوم ۲ اکاس پیل ح بابرف
فرنجک ۲ کنکرا پنبه آرنه ۲ بنو لابسوق بهبه ح تنها ح ی اوغ ختی د بتهورا بوجا یونانی بضم اول وواو والف مهمله والف ف ماه بروی
۲ نرسی بول الدواب ف شاش چهار پایان بول الحمار ف گمیز سک بونیع بضم اول وثانی وفتح عین معجمه وسکون نون وجیم ف
سیاه دانه ۲ کلونجی بوت دیونانی بضم اول وثانیه وشین معجمه والف ودال مهمله ف شلغم بوقیصار یونانی بضم اول وثانی
وکسر قاف وتحتانیه وصاد معجمه والف وراء مهمله ف درخت پشه وسفیدار و دردار بوصیر بضم اول وثانی وکسر صاد مهمله
وتحتانیه وراء مهمله م مغیلان ۲ کنکر بول البقر ع ف شاش گاو بول الحمار ع ف شاش خر بول النوع ف شاش بز بول الانسان ع شاش آدمی
ع ی ۳ بول الجاموس ع ف گمیز گاومیش بوریطش یونانیه بضم اول وثانیه وکسر راء مهمله وتحتانیه وکسر طاء مهمله وسکون شین
معجمه م مرقشیشا ۲ سون ماکهی بورق ع بضم اول وثانی وفتح راء مهمله وسکون قاف م بوره ف تنکار ۲ سهاکه ح ۲
ی ۳ گویند ح ی ۲ بوزنک بضم اول وثانیه وضم راء مهمله وسکون نون وکاف م بادروج بول الابل ع ف گمیز شتر بول ۲ بضم
اول وثانیه ولام م مرلوبه بضم اول وثانی ومیم ۲ الو بوزیدان بضم اول وثانی وفتح زاء معجمه وسکون تحتانیه ودال مهمله
والف ونون ۲ بوزدان وگویند ستاور ح ی ۳ گویند ح ۳ ی ا بوبرونوس یونانی بضم هر دو موحده وهر دو واو

وفتح دال مهمله وضم تحتانی وواو ثالث ونون م اسفناج بولیقن یونانی درومی بضم اول وثانی وفتح غین معجمه وسکون
لام وضم صاد مهمله وسکون نون ع لسان الثور ف گاوزبان بولوطریون یونانی بضم اول وثانی وضم لام وواو وثانی
وفتح طاء مهمله وکسر راء مهمله وتحتانی وضم حاء معجمه وواو ثالث ونون ف برسیاوشان م اسپیل بول الصبیان ع کمیز کودکان
بوقیون ع حرباء ف آفتاب پرست ه کرکت پوپو بهر دو موحده فارسی وبهر دو واو م هدهد بوزیدان فو تیغ بوره ارمنی بورق
بوطینور یونانی بضم اول وثانی وطاء مهمله والف وکسر نون وفتح تحتانی وهاء ف سیاه دارو بول الخنزیر البری ع شاش
خوک جنگلی پوتی ودنبی بضم اول فارسی وواو وکسر شین معجمه وفتح دال مهمله وسکون راء مهمله وفتح موحده وسکون
نون وکسر دال مهمله ثانی وتحتانی ف شیافیست که از ارمن ودربند میآرند وآن نباتیست که همچنان میکوبند
وشیاف میسازند بیابونی بضم اول فارسی وثانی وتحتانی ف سبزی هندیست که ریشهٔ مثل انگور بر بیاره میدواند
وثمرش بعینه ثمر عنب الثعلب واز آن نان خورش کنند بولسری ه بضم اول وثانی ولام وفتح سین مهمله وکسر راء مهمله
وتحتانی م درخت مشهور هندیست که گل خوشبو دارد وهرچند گلش پژمرده گردد بسیار بو دهد وثمرش بعینه ثمر
کنار است ودوای عظیم دردندان است بیت جیه وآینجم خاروانه کونه ه جرجره کی بیج بهاتن ه بفتح اول وخفاء هاء
والف وخفاء نون وفوقانیه هندی والف ثانی ف بادنجان بهلاوا ه بکسر اول وسکون ثانی ولام والف وواو والف
ثانی ف م بلادر بهنگره ه بفتح اول وسکون ثانی ونون وفتح کاف فارسی وراء مهمله والف دوای عظیم النفع هندیست
م جمیره بهیراه بفتح اول وثانی وسکون تحتانیه وراء مهمله والف ف بلیله بهبب ه بفتح اول فارسی وخفاء ثانی و
سکون لام وسین مهمله والف ف میوه مشهور هندیست صاحب مثل سیب بهرایج ه بفتح اول وسکون ثانی وراء مهمله
والف وفتح میم وسکون جیم م بید مشک مع بهج بفتح اول وثانی وسکون جیم م بوزیدان بهورامرود ف گل امرود
بهر بهرف بفتح اول فارسی وخفاء ثانی وسکون رای مهمله وفتح هاء ثانی وسکون دال مهمله درخت هندیست
م فرهد بهار نسیم بونه وگویند گل کرنا ع حی ابهق الحجر ع بفتح اول وثانی وضم قاف وسکون لام وفتح هاء مهمله
وجیم وسکون وسکون راء مهمله ع خراز الحجر ف گل سنگ آن مانند زنگ چیزی بر سنگ می نشیند بهوج پتر ه
بفتح اول وضم وخفاء ثانی وواو وجیم وفتح موحده فارسی وفوقانی مشدده وسکون راء مهمله م درخت هندیست
که در کشمیر از قشر او اوراق سازند ودر آن کاغذ براو کتابت نمایند بهانگ ه بفتح اول وخفاء ثانی والف وخفاء
نون وکاف فارسی م قنب بهوتل ه بفتح اول وضم وخفاء ثانی وواو وفتح دال هندی سکون لام م طلق بهانتل ه بفتح
اول وخفاء ثانی والف ونون وفتح فوقانی هندی وسکون لام م کشنج فنکل کنده بهنکرول ه بضم اول فارسی وسکون
ثانی وفتح کاف وسکون راء مهمله وضم میم وواو ولام دوائیست هندی بهرم بهرمانی خشکه آنه ه کمر بهن م بفتح
اول وسکون ثانی وفتح میم وسکون نون مشهور صحب بهمن نام وگویند که سکنه ولائیست بیخ ه بهمنی سفید و

اکل

اکل ح ی وگویند ح ر م بهتان ف بضم اول وسکون ثانی وفوقانیه والف وفتح نون والف بوزنه ومیمون ه باندر بهکره
بفتح اول فارسی وخفاء ثانی وسکون فوقانیه هندی وفتح کاف وکسر راء مهمله وتحتانیه ه شب پره ف زاک سفید
بهانگی ه بفتح اول وخفاء ثانی والف وفتح راء مهمله وسکون نون وکسر کاف فارسی وتحتانی دوائی هندیست بهشن ف
بکسر اول وتحتانی وشین معجمه وکسر فوقانی وتحتانی ثانی وشین معجمه ثانی والف م ماه فرعون ه ترکی ببانیا ه بکسر
اول فارسی وثانی والف وموحده والف ثانیه وخفاء نون وسین مهمله والف ثالث ه حتی از انواع بیکم بیخ
حلوائیست ترش که از جوز مغز وشیر وحبوبات سازند بخت ف شیر خشک بلیت ه بکسر اول وثانی وخفاء نون وفوقانی
شجریست خاردار که در هند از چوبش دسته چابک سازند وجل نیست قسمی از او است ف خیزران بیض سلوی ع تخم مرغ
جوش نیده یا بریان کرده بنج غوغ ف بضم میم وسکون خاء معجمه مهرتی بیرزد بکسر اول وثانی وراء مهمله وفتح زاء معجمه
وسکون دال مهمله ه برنجاسف بیض العصافیر ع بکسر اول وثانی وضم ضاد معجمه وسکون لام وفتح عین مهمله وصاد مهمله والف
وکسر فاء وتحتانیه وراء مهمله ف خایه گنجشک ه جر ای انثی بیکر درخت ارنذ پیاره بکسر اول فارسی وتحتانی والف
وراء مهمله م میوه هندیست که ترشیش به ترشی خرمای هندی ماند ودانه تخم ادبر وکی چینی ثقل خوابه بهم رسید
بیرکم بفتح اول وسکون ثانی وراء مهمله ف کنار ب ی بیچلاوه ه بکسر اول فارسی وثانی وفتح موحده فارسی ثانی ولام والف وضم
میم وواو وراء مهمله ف فلفلی بیرزف بکسر اول فارسی وسکون ثانی وضم زاء معجمه وسکون راء مهمله طلب ه سوال کم تا بهاردو
بیض الاوز ع بضم همزه وواو وزاء معجمه ف خایه مرغابی بیخ سوسن بضم سین مهمله وواو وسین مهمله ثانی ه مهرتی بیشتش بکسر اول
وثانی وشین معجمه ف زهراه بس ومیتهی ه بیش موش جانوریست مانند موش که معروفست بفارة البیش و در زیر
درخت بیش جای دارد بیض ع بکسر اول وثانی وضاد معجمه ف تخم هر جانوری اندا ع ح ب د بیض البط ع خایه قاز بیض مسلوق ع
تخم مرغ بریان کرده یا جوش نیده بیج جهک ه مهرتی بیض الحجل ع خایه کبک بیل ه بکسر اول فارسی وثانی وفتح موحده فارسی
ثانی وسکون لام ف فلفل دراز ونیز نام درخت مشهور هندیست بیل ه بکسر اول وثانی ولام بل گرای بیل جتیل ه بکسر اول
فارسی وثانی وفتح فوقانی وسکون لام ف بزغ بیض الحمام ع بیضه کبوتر بیض النعام ع بضم نون وعین مهمله والف ومیم ف خایه شتر
مرغ بیلو ه بکسر اول فارسی وثانی وضم لام وواو ع اراک بینو ف بکسر اول فارسی وثانی وضم نون وواو ف دو نوع ترشی گیبه
م قروت بیتهر بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وهاء م معه گفته شد بیج شنه دهتی کی جر بیج پوتی ه پوزنگ کی برگ
او را کودکان چون زالو بر جای می چسبانند بیج جبی بکسر باء موحده وسکون تحتانی وکسر فاء معجمه وکسر جیم فارسی وسکون
تحتانی وکسر نون وسکون تحتانی ثالث معروفست وبعض چوب چینی نیز گویند ع در نصف درجه الثالثه تاپیا ه
بفوقانیه والف وخفاء نون وموحده والف ف تال کهانا ه بفوقانی والف ولام وفتح میم وکاف وخفاء هاء والف
ثانی وراء مهمله والف ثالث دوائیست مشهور هندیست تاکوب بر بری بفوقانی والف وضم کاف وواو موحده ه وفیون

مجمعوف

تمسحت بربری بفوقانی والف وکسر سین مهمله وسکون میم وفتح صاد مهمله وسکون فوقانی ثانی ف ترشه ترنج تافسیت بربری
بفوقانی والف وفتح عین معجمه وسکون نون وفتح دال مهمله وسکون سین مهمله وفوقانی ثانی م عاقرقرحا تبقلیر یونانی بفوقانی
الف وکسر لام وسکون سین مهمله وکسر فا وتحتانی وکسر سین مهمله ثانی وسکون راء مهمله ف تخم سپند آن م اسپند تاقره مشهور
کل حاحس م چوکی کا پهول تاپسترم یونانی بفوقانی والف وکسر لام وتحتانی وسین مهمله وفتح موحده فارسی وفوقانی مشدده
وسکون راء مهمله دوائی هندیست تانبول بفوقانی والف ونون وضم موحده وواو ولام ضربت جبتول م پان وناکت بیل ب
الی ۲ گویند ح ای م تابنبرو بشلوجین تبشرع بکسر اول وسکون موحده وراء مهمله ف رزوطلا م سونا تبکان بکسر اول و
سکون ثانی وکاف والف ونون ف فاره کا تنتابی کل بکسر اول وسکون ثانی ولام اذخر تربکبد ج بفتح اول وسکون فوقانی
ثانی وکسر راء مهمله وتحتانی وکاف م سماق تمم بضم هر دو فوقانی وسکون میم م سماق تمو بفتح اول وسکون ثانی وکسر لام وتحتانی
م جوجی تخم بفتح اول وسکون خاء معجمه ف کشنه وکفاره م کهل [illegible] جوکی کی بیج تخم ازرک تخم قرف تخم کلاف رز [illegible] زردی میانه کل تخم
[illegible] السی تخم سقلطا اسپند تخم قرنفل م لوتیا کی بیج تخم نمک دوانه [illegible] تخم بنه م جاهس یا پرا تخم ترخی تخمیست از قسم رنگان
لیکن بسیار کوچک از او تخم تیزابی رزوک دکونید م ال کنگنی تدرج بفتح اول وذال معجمه وسکون راء مهمله وجیم ف تذرو م لاوه یا تیتر
تربهل بکسر اول وسکون راء مهمله وفتح موحده فارسی وخفاء ها ولام والف لغتیست هندی که معرب اطریفل است وآن عبارتست
از ترکیب هلیله وبلیله وآمله ترککه بکسر اول وسکون ثانی وضم کاف وفوقانی هندی والف نیز لفظ هندیست که عبارتست از
ترکیب زنجبیل ودارفلفل وفلفل گرد ترابصا بضم اول وثانی والف وموحده وفتح صاد مهمله وسکون تحتانی ودال مهمله والف تحتانی
غدد خاکیست از مغاره کوهی ترمرا بکسر اول وسکون ثانی وکسر میم وراء مهمله والف م جرجر [illegible] ترنج ن بضم اول وثانی وسکون
نون وجیم ع اترج م بجورا تربد بضم اول وسکون ثانی وضم موحده وسکون دال مهمله م انسوت وناکت بترج یا ۳ ترمس ع بضم اول
وسکون راء مهمله وکسر میم وسکون سین مهمله م باقلای مصری وشامی م جهالرچ ای ۲ ترماس بضم اول وسکون ثانی وفا والف و
سین مهمله م کات وسباروغ ف کلاه ماران م ککن و پهول ترسال [illegible] تریاق الکلب بها والف وکسر لام وسکون کاف سم الفار
م سنبلکهار ترنجبین منیست یعنی شبنمی است که بر خار شتر در خراسان ودیگار او قرشی نشیند بهتر بی وی آن است کالمند خشک
بند وسفید باشد واز ینبع بور آید مع ح ی ترنجان بضم اول وثانی وسکون نون وجیم والف ونون ثانی فضلا در تبریه م تمیس م
باآن یونانی بضم اول وسکون ثانی وموحده والف ونون م غافت تریاق [illegible] تبرزه لهس ترابک بفتح اول وثانی والف
وکسر تحتانی ومیم والف ثانی ونون م الیس تریاق [illegible] شکیست که در کنج چشم کاو وکوهی پیدا شود تراب [illegible] خاک جزیره است تراب
الطرق [illegible] خاک چهار راه ترنانی [illegible] یی زهر ترناقه [illegible] موثیانی ترنجی بکسر اول وسکون ثانی وضم ها وکسر فوقانی وتحتانی
م کاته سفید تراب القی بفتح قاف وسکون تحتانی م سم الفار م سنبلکهار تشمیزه بفتح اول وسکون شین معجمه وکسر میم وتحتانی
وفتح زاء معجمه وسکون جیم ف جشک م جاکتی تشمیزان یونانی بفتح اول وسکون ثانی وکسر فوقانی وتحتانی وواو والف ونون م

بنفتح

٥٥

بسفایج تف یونانی بفتح اول وسکون فا وکسر سین مهمله وتحتانی والف م جنج سد آب کوهی تفاح بفتح اول وثانی
مشدده والف وحاء مهمله ف سیب شیریا مع ح ب ترش ب ی تفاح الارض بفتح همزه وسکون راء مهمله وضاد معجمه م بابونه
تفاح الجن ع بکسر جیم وسکون نون م ثمر یبروح تفاح بری م زعرور ف کیل تفاح ارمنی م خوبانی تفاح ماهی شفتالو تفاح ادی ترنج تفاح
بکسر اول وسکون قاف وفتح دال مهمله ف کشنیز تقوه بکسر اول وسکون ثانی وفتح راء مهمله وها م کروبا ف زیره رومی
تکرب بفتح اول وکاف فارسی وسکون راء مهمله م اس آرون تکسف بفتح اول وثانی فارسی وسکون سین مهمله خشت الکور
تکرک [illegible] ژاله م اولاتل بکسر اول وسکون لام ف کنجد تمس بضم اول وثانی وکسر سین مهمله وتحتانی ف بادرنجبویه تمی بکسر اول
وثانی مشدده وتحتانی ف سبزه تماح بکسر اول وسکون میم وسین مهمله والف وحاء مهمله ف نهنگ م مگرمچهه تمول بفتح اول
وسکون ثانی وراء مهمله ف خرماه کجور ح را گویند ی تمول بفتح اول وسکون ثانی وضم لام وواو ولام ثانی م قنا اتبری تمتم ع
بکسر هر دو فوقانی وسکون هر دو میم م سماق تمرد [illegible] چند و ترهندی تمر تماری هندی م ابنلی ب ۳ گویند الگوینه گویند ب رشنوب
رومی بفتح اول وضم نون وواو وموحده صنوبر کوچک که از او قطران ودرخت سازند م درخت چیده تنکار بفتح اول وسکون
ثانی وکاف والف وراء مهمله م سهاگا ح ی تن بضم اول وسکون ثانی کلبت که صب خان از او زنگ رزد یت زنند ودرخت او
بعینه درخت پنبه است تنبال الهند بضم اول وواو وموحده فارسی والف وضم لام وسکون لام ثانیه وفتح حاء مهمله وکسر دال مهمله
وتحتانی وواو دال مهمله ثانی ف برگ آهن م کیت تنیبی زرد ف سنگ بحری تنبانه سنگ بحری م کهپربایب ای ۲ گویند ب ی
تنبال الحقان ع بضم نون وحاء مهمله والف وسین مهمله ف چرک مس ی ی ۳ توت حامضه توت ترش وسیاه ب ی ۲ گویند ی اتوت
ف خرفه م لونیا توتیا نمک سنگ بحری م کهربا توتیلو صریانی بضم اول وثانی وموحده والف وضم میم ولام وواو ونون
نوعی از تیرعات یعنی درخت شیره دار توتکی م غلیواز م چیلهه توز م گل سینها لو توتیم ع ف توت شتر بیاد سفیدچ ار ۲
گویند ب اتوت وحشی علیق وتوت سر کل تودسیم بضم اول وثانی وفتح دال مهمله وکسر راء مهمله وتحتانیه ح ۲ می گویند ر
تودری م بضم اول وثانی وفتح راء مهمله وکسر همزه وتحتانی م تخم ترهٔ هندیست که ریشه میده آید وبرگهایش برگ به اکثر
مانند وگلش زرد وبرغرش کدو آیست بدر از اخطب بود ونان خورش هندیست وقسمی از او بالیده وفربه وچرب
ترست وخطها نه آرد از اکهیا خوانند بکسر کاف فارسی وخفاء ها وتحتانیه والف ب توبریه بضم اول وثانی وخفاء ونون
وفتح موحده وکسر راء مهمله وتحتانیه ف لدوی ج وآن شیرینیست وتلخ وتلخ الکه تخمش نیز تلخ باشد تین رطب دیابس کوی
بکسر اول وتحتانی ونون ف انجیر تر وخشک ع ۱۲ ر ۲ تیخال بکسر اول وثانیه وخاء معجمه والف ولام ع بیکر الغشر م شکرک کوی
تیندو م بکسر اول وثانی وخفاء نون وضم دال مهمله وواو ثمر درخت هندیست که چوب آن آبنوس است تیقی [illegible] بکسر اول
هندی وثانی وکسر دال هندی وتحتانی والف ثانی م مع سد آب کوهی ح نارع عشبه والف وکسر میم وسکون راء
مهمله م لوبیا م ترودی کی پهلی تیکر ع عشبه والف وکسر قاف وضم موحده وسکون لام وفتح خاء مهمله وجیم وسکون راء مهمله

م مبغلیج ثالیقیس یونانی بمثلثه والف وکسر لام وسکون سین مهمله وکسر قاف وتحتانی وسین مهمله ثانی م عرف یا یلی تخم ک
ع بفتح اول وکسر خاء معجمه وتحتانیه وراء مهمله ف کنجاره م کهل ثری بفتح اول وسکون راء مهمله وفتح تحتانی ف پستان م جوجی
وجیچیا ثعلب بفتح اول وسکون عین مهمله وفتح لام وسکون موحده ف روباه م لوکهری ولومبری ثوم ع بفتح اول وثانی والف
ومیم ف درمنه سفید ثغاریخ بفتح اول وغین معجمه والف وکسر راء مهمله وتحتانیه وراء مهمله ثانی ف دستنبویه م کچری ثفدان
بضم اول وفا والف ونون ف تخم تره تیزک م الون ثلج ع بفتح اول وسکون لام وجیم ف برف م پالا ثنفان بضم اول
وسکون ثانی ومثلثه والف ونون عنب الثعلب ثلج صینی ف سنگ سفید که در سرمه بکار میبرند ب ی ثمرة الطرفا ع بفتح اول
ومیم وراء مهمله وضم فوقانی وفتح طاء مهمله مشدده وسکون راء مهمله وفا والف ف کزمازو م مایین ح ی اکو نیند ب ی ۲
ثمر العطر ع بفتح هر دو عین مهمله وسکون هر دو راء مهمله م جوز ابهل م هوبیر ثمرة اکبر ف کوزک ح ۳ کوینده ۴ ثمرة العلیق
بضم عین مهمله وفتح لام وسکون تحتانی وقاف ف توت سه کل ب ی ۳ ثمرة الدوم بضم دال مهمله وواو ومیم ف مقل مکی کوکل
ثمرة الشوک المقوی ف کلنار ثومش سریانی بضم اول وواو وکسر میم وسکون شین معجمه ف بودنه کوهی ثوم ع بضم اول وثانی ومیم
ف سیر م لهسن ح ی ۴ ثوم الحیة اسقوردیون ف سیر دشتی ثیل بکسر اول وتحتانی ولام م نوعی از حرشف چکباب ی ا
الجیم ج ب بجیم فارسی والف وبای الف نیز موحده و آن ای هندیست کرکج پیپل ثمر اوست جاوز مرج ع کاوزهره وآن مجوالتعرا
ه کای رو بهی جاوشیر بجیم والف وفتح واو وکسر شین معجمه وتحتانی وراء مهمله ف کاوشیر صمغ درختیست ح ی ۳ جار
النهر ع بجیم والف وضم راء مهمله وفتح نون مشدده وسکون ها وراء مهمله ع جار النهر وسلق الماء آن نباتیست که در آب روید
وبه نیلوفر ماند واندکی از آب بیرون آید ب جاوشیر بجیم والف وکسر واو وتحتانی وزاء معجمه کای روهن جاورس بجیم والف
وفتح واو وسکون راء مهمله وسین مهمله ف کاورس م باجراب ای ۲ جاسوس بجیم والف وضم سین مهمله وواو وسین مهمله
ثانی ف خشخاش زبدی جامکس بجیم والف وفتح میم وسکون کاف وفتح میم ثانی وسکون سین مهمله م بهیمبلی جاترف تخم کتان
جاین بهل بجیم والف وتحتانیه وفتح موحده فارسی وفتحها وسکون لام م جوز بوا جامن بجیم والف وضم میم وسکون نون م ثمر
درخت هندیست سطبر تخم مانند انگور سیاه گرد باشد ودراز و بالیده م پهلنداي جاکونه بجیم فارسی والف وراء مهمله و
ضم کاف فارسی وواو ونون م بزباز م جای بتری جاکوه بجیم فارسی والف وکاف وضم سین مهمله وراو م تشیزج
ف بنشک جاشم بجیم والف وکسر میم وفتح سین مهمله ولام م فلای فیتلی در مغرب بسیار باشد جاریا بجیم والف وکسر دال
مهمله وتحتانیه ف زعفران م کیسر جای بتری بجیم والف وتحتانی وفتح موحده فارسی وفوقانی مشدده وکسر راء مهمله
وتحتانیه ثانی م بسباسه جالیه بجیم والف وکسر لام وتحتانی وبای تحتانی نیز درخت پیلو جایچ بجیم والف وتحتانی م کل
چنبیلی جبلتنج بکسر اول وسکون موحده وفتح لام وها وسکون نون وجیم م جبلا هنگ وجبلهنگ ف جرا هنگ وآن
تخم رزه خاریست وبیخ وی تریه راز واست وگویند تخم تره سیاه است جبن رطب وعتیق بضم اول وثانی وسکون نون ف
پنیر تر

پنیر تر وکهنه رطب یعنی تر ب ی ۳ عتیق یعنی کهنه ح ی ۳ جیبین ع بکسر اول وسکون ثانی وکسر سین مهمله وتحتانی
ونون ف کچ جپوا بکسر اول فارسی وسکون فوقانی هندی وفتح جیم فارسی ثانی وراء مهمله والف ف خار وارکرته
جبیبث بفتح اول وکسر مثلثه وتحتانی ومثلثه ثانی ف درخت جوز رفرما چچیند بفتح اول فارسی وکسر جیم ثانی فارسی
وتحتانی وفتح نون ودال هندی والف ف سایه پرور ثمر تره هندیست بدرازی چهار درکز وبهیات توری م
نانخورشیست جدب ع حمار ف فرهیدوار ع بفتح اول وسکون دال مهمله وواو والف وراء مهمله م رندوار وماه فرفین وتاه
پروین م ترسیبی ح ی ۳ جدی ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح تحتانی ف بزغاله یعنی حلوان جرجرآن ع بکسر هر دو جیم
وتحتانی وسکون راء مهمله اول وضم راء مهمله ثانی وسکون لام ومیم والف وهمزه ع قرة العین ف کرفس آبی جرآب ع
بفتح اول وثانی والف وکسر سین مهمله وتحتانی والف ثانی م آکوایو جراثا ع بکسر اول فارسی وثانی والف وکسر تحتانی
وفوقانی والف ثانی ع قصب الذریرة جرنوت ف بادنجان کوهی جحر بکسر اول وثانیه مشدده وتحتانی ومثلثه ف مار ماهی جراد
ع بفتح اول وثانی والف ودال مهمله صبغ هندی ح ی ۲ کویند ۳ جرجر ع بکسر اول وسکون ثانی وکسر جیم ثانی وتحتانی
وراء مهمله م ترمراوکویند کف عایشه ح ی ۲ جرجر ع بکسر هر دو جیم وسکون هر دو راء مهمله ع باقلا جراد البحر ار بیاتور وبیان
ف ملخ دریایی بکر جنهکا جرزف بفتح اول فارسی وسکون ثانی وزاء معجمه م جنارنی جرمان ع بکسر اول وسکون ثانی ومیم
وراء مهمله والف وفتح نون وسکون قاف ف کرمانه جردآن ع بفتح اول وسکون ثانی ودال مهمله والف ونون ف موش
م جوها بوبر [illegible] س جردکی بکسر اول فارسی وفتح ثانی وسکون واو وخفا ونون وکسر جیم وتحتانی ف نقل خوانچه
جزمازج بکسر اول وسکون زاء معجمه ومیم والف وفتح زاء معجمه ثانی وسکون جیم ع ثمرة الطرفا ف کزمازو م ماین ح ی ا
کویند ب ا جزر ع بفتح اول وثانی وسکون راء مهمله ف کزر وزردک م کاجر ح ۲ ما جزر بری وجزر قبطی شقاقل زردک
دشتی جست بفتح اول وسکون سین مهمله وفوقانی ف روح توتیا جعاد بفتح اول وثانی والف ودال مهمله ف زعفران
جرودار بفتح اول وسکون ثانی وفتح راء مهمله وسکون واو ودال مهمله والف وضم رای مهمله ثانی وواو ثانی م خوفلان
نجشرو دارو م کلیجن جبی بفتح اول وسکون ثانی وکسر میم وتحتانی ف خک م کوکهرو جشمک ف بفتح اول فارسی
وسکون شین معجمه وفتح میم وسکون کاف م جاکسو جعص ع بفتح اول وسکون صاد مهمله ب ی جعده بضم اول وسکون
عین مهمله وفتح دال مهمله وها ودو نوعست کبیر وصغیر کبیر ویرا ف عنبر بید گویند وصغیر ویرا بشیرازی کل لذیه خوانند
وگویند نوعی از درمنه است ح ۳ ی ۲ چغندر بضم اول فارسی وفتح غین معجمه وسکون نون وفتح دال مهمله وسکون راء
مهمله م سلق جلة البلوط پوست پیرون بلوط ب ی ۲ جفری بفتح اول وضم نیز وسکون فا وکسر راء مهمله وتحتانیه ف کفرینا
یعنی پوست تبهار خرما ماده جکاوک سرخاب ع جلّنار بفتح اول وسکون ثانی ومیم والف ومثلثه والف ثانی

وخیار با لنگ یعنی با درنگ جلبوب بفتح اول وسکون لام وضم موحده و واو موحده ثانی م بلبلاب جلید بفتح اول وکسر ثانی
وتحتانی و دال مهمله ف برف م بالاب ی جلد بکسر اول وسکون ثانی و دال مهمله ف پوست م چرام جلاع ف گلنار
و آن گل انار بریست که بغیر از آن ثمری ندارد ب گویند ۳ ی ۲ گویند ۳ جلوز بضم اول و ثانی و واو و زاء معجمه ف
جلغوزه و گویند بادام کوهی ج اگویند ۲ ی اجبیس جلبه م میتهی جلیاق بیخ حاض بری جلهنگ بفتح اول وسکون ثانی
ف گل م کلال جلجلان بضم هر دو جیم وسکون ثانی ولام والف و نون ف کشنیز خشک جلبان بضم اول وسکون ثانی و تحتانیه
والف و نون ف غله ایست مانند عدس بشیرازی ملو خوانند جلنسرین بضم اول وسکون ثانی و فتح نون وسکون سین
مهمله وکسر راء مهمله وتحتانیه و نون ثانی ف ورد چینی جلنجبین بضم اول و فتح ثانی وسکون نون وضم جیم وکسر موحده
وتحتانی و نون ثانیه ف گل قند عسلی جلیداره بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی و دال مهمله والف وضم راء مهمله و واو م رخس
جلغوزه بفتح اول وسکون ثانی وضم غین معجمه و واو و فتح زاء معجمه و ها ع حب صنوبر کبار م حلکوجا بفتح اول وسکون
وسکون ثانی وضم کاف فارسی و واو و جیم والف جلنجویه بفتح اول و ثانی وسکون نون وضم جیم ثانی و واو
و فتح جیم ثالث و ها ف برو نه بری جبه بضم اول و فتح ثانی مشدده و حاشیا تیست که در جای نمناک روید سپید و آم
وگرد و تخم و برگ ندارد م سماروغ و گهبت رسم بفتح اول سرگین شتر جباسه بکسر اول فارسی وسکون ثانی و موحده فارسی
والف و فتح سین مهمله و ها م سپیکه جبل معدی بیش م بس و زهر جبلان الحبشی خشخاش سیاه و گویند بوته ایست
جمست بفتح اول و میم وسکون سین مهمله و فوقانیه ف سنگیست ... و گویند یاقوت سیکندیست جمد بفتح اول و ثانی و
سکون دال مهمله یخ م یا پلاجار ع بضم اول و ثانی مشدده والف و راء مهمله ف مغز سر درخت خرما که پنیر خرما گویند ب
ی اگویند ب ۳ جار النهر ع بفتح نون وسکون ها و راء مهمله م جار النهر جبیر ع بفتح اول وکسر ثانی و تحتانیه و زاء معجمه ف انجدان آدم
گولوجه جمل بفتح اول و ثانی وسکون لام ف شتر ع اونت جمجم بربری بکسر هر دو جیم وسکون هر دو میم ف بجیست که
بشقاقل ماند در رنگ و گویند که از زمین زر خیزد و آنرا بوزن زر از زمین برکشند و در میان اهل چین عزیز دارند
و گویند از ترکستان خیزد و معروف بود بجم خطائی جمسفرم بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر فا و فتح راء مهمله وسکون میم
ف ... سیلمانی جان بضم اول و ثانی والف و نون م جلبار و جهیرو بفتح اول وسکون ثانی وکسر عین مهمله و تحتانیه و فتح را
مهمله و تحتانی و فتح راء مهمله و ها م بهنکرا جهد حنی خانج جینی جهورش بفتح اول وسکون ثانی وضم ها و واو وکسر راء مهمله و تحتانیه
ف شراب مثلث جنجدینه بکسر اول وسکون نون وکسر جاء مهمله و تحتانی والف و نون والف ثانی ف بیخ سرخ
رنگست باندازه انگشت سطبرتر و بنام بادشاهی خوانند که او را شاه جینطی گفتندی م بهان بهید و گویند درخت
سنبل رومی ج ۲ ی ۳ چنبا بفتح اول فارسی وسکون نون و موحده فارسی والف م شجر هندیست که گلش خوشبوی
صنوبریست و تخمیست در میان گل وی که مسکر است ب ی چندرنگه بفتح اول فارسی وسکون ثانی و فتح دال مهمله

وسکون

وسکون راء مهمله و کاف والف و خفا ها و نون و فوقانیه ع جوالقم جنبید بضم اول وسکون ثانیه وکسر موحده و تحتانی و دال مهمله
م صعتر جند بیدستر بفتح اول وسکون ثانی و دال مهمله و فتح موحده وسکون تحتانی و فتح دال مهمله ثانی وسکون سین مهمله و
فتح فوقانی وسکون راء مهمله ف کند بیدستر و خایه حیوان بحری و خصیه سگ آبی م جابه او ر ... ی ۳ گویند ۲ جنجر
بضم هر دو جیم وسکون نون و راء مهمله شکسته جناح النسر بفتح اول و ثانی والف وضم حاء مهمله و فتح نون مشدده وسکون سین مهمله
و راء مهمله م باقلا جناح البیضی بکسر موحده و تحتانیه و شین معجمه م کنگر جناح معلق گراس و گویند بیکلوس جنطیان جنطیانا جنه
الروح بضم اول وسکون ثانی وکسر موحده وضم دال مهمله و راء مهمله مشدده و میم مشدده والف و نون ف گل انار بستانی
بشیرازی گلک انار گویند ج انار کلی چنده بفتح اول فارسی وسکون ثانی و فتح دال مهمله وسکون نون ع صندل السفید
جنطوریه سریانیه بفتح اول وسکون ثانی وضم طاء مهمله و واو وکسر راء مهمله و فتح تحتانی و ها م قنطوریون جنگلاکی غلیواز ه
جیلهم جوزبا بفتح اول وسکون واو و زاء معجمه و فتح موحده مشدده و واو والف ج جای جبل ج ی ۳ جوانه بفتح اول و ثانی
والف و خفا نون وسین مهمله والف ثانیه و هیه جوز الطیب بکسر طاء مهمله و تحتانیه و موحده م جوز بوا جوز ... گوزنگی جوز المحا
بفتح میم و راء مهمله وسکون جیم م حب الکاکنج جوالکهرج بفتح اول و ثانیه والف و فتح کاف و خفا ها والف ثانی و راء مهمله
م لقروح جوارا بضم اول و ثانیه والف و واو مهمله غله ایست م ذرت جوزع بفتح اول وسکون ثانی و زاء معجمه د گردکان
م افروت ج ی ۳ گویند ... گویند ج ۲ ی ۱ جوز الزنج جوز القی جوزک بضم اول فارسی و ثانی و کاف ع خاشی جوز الاهل
جوز ماثل ع بیم دالله گوز کبد واترزه ب ی ۳ اجوز الکوثل بفتح اول وسکون واو و فتح مثلثه وسکون لام م جوز القی
جوز جنیم بهیس نام مشهور است ف بشیرازی گل گندم گویند جوز القرع ع گوز کلاغ که ثمر درخت سرو است ج ای ۳ گویند ب
جوز الرقعه ... جوز هندی ف نارگیل م نارجیل و گمهو برا جوز القیء ... بهل ح پ چوآی بفتح اول فارسی وسکون ثانیه ولام والف
وکسر همزه و تحتانیه بتری مشهور هندیست که با نخورش سازند جهوبیراه بفتح اول فارسی وخفا واو وکسر راء مهمله و تحتانیه
و راء مهمله ثانیه والف م بشنه چهرکنه بکسر اول فارسی و خفای ها و تحتانیه و راء مهمله و آی هندیست که قسم ثانی او
گوسفند است ج جداری کند و گویند جهره بفتح اول فارسی و خفا و ثانی وسکون راء مهمله ع سنبل الطیب جهاه بفتح اول
وخفا ثانیه والف وضم همزه و واو ع طرفا ... چهنهئی بفتح اول فارسی وخفا ها و فوقانیه هندی والف و میم والف ثانیه
و خفا نون وکسر سین مهمله و تحتانیه م سنبل چیته بکسر اول فارسی و تحتانیه و فوقانیه والف م شیطرج چنبان زرد چوب
چیبوکم گهو نکجی حیبال بفتح اول وسکون ثانیه و موحده فارسی والف و لام ع حب السلاطین دونه ج جال کوتاه چیلدارم
سرخس چیره ... اچینه بکسر اول فارسی و ثانیه و فتح دال هندی و ها هندی نام صنوبر صغار الی المهلاهات
بوناینه به ها مهمله والف و شین معجمه والف ثانیه ف نوعی از بوزنه کوهی و گویند برگ سیفیدان و رشتی ج ی ۳ گویند
حالو خا سریانیه بکا والف وضم لام و واو و میم والف ثانیه م ... بکا والف و چیم ف خاریست که ترکنجبین از آن حاصل

میشود و حافره یعنی سم بحاء مهمله و الف و کسر فا و سکون راء مهمله ف سم و کهرب یعنی حافر الحمار ع ف سم خر حافر الوحش سم گورخر
حافظ النوم و حافظ الاطفال م فرفیون ه خالبوذانستم بنجر حافر الدهر بحا و الف و کسر فا و ضم راء مهمله و سکون لام و فتح میم و سکون ثا
و راء مهمله ثانیه سورنجان و لعبت بربری حباقا بر یانیه بفتح اول و موحده و الف و قاف و الف ثانی م حند قوقا حب الکلا
بفتح با مهمله و سکون نون و فتح کاف و لام و الف م حب السمنه حب التوا ع بفتح [illegible] مهمله و سکون واو و دال مهمله و الف
ف سیاه دانه ه کلونجی حب الاترج بضم فوقانیه و سکون راء مهمله و شین معجمه و الف ف تخم ترشینک ه جوکی کی بیج حب الخضرا بفتح خا
معجمه و سکون ضاد معجمه و راء مهمله و الف م ثمر درخت بطم ف وتخ و بن ع ی ۲ کوینید ۳ کوینید ۲ حب القلقل ع بفتح اول و سکون
ثانیه و ضم قاف و سکون لام و فتح فا و فوقانیه و الف م مرزنکوش حب الصنوبر ع بفتح فا و نون و الف ف روباه ترکیب حب الغار [illegible]
آبی حب المحلب انبور رشک حب البان ع حب کاکنج حب القطن بفتح فا و قاف و سکون دال مهمله ف تخم [illegible] حب [illegible] کی بیج حب
الرشاد بفتح راء مهمله و شین معجمه و الف و دال مهمله ف تخم تره تیزک ع ی ۳ حب العرعر ع بفتح ها و عین مهمله و سکون ها و
راء مهمله ف تخم وهل ه بمره پیر حب الکباب بعین معجمه و الف و راء مهمله مشهور بهمین نام است ع ی ۳ حب الصنوبر [illegible] چلغوزه چلغوجا
و نوجاج را کوینید ۲ کوینید ع ی حب الصنوبر الصغار ف تخم کاج [illegible] و حیله کی ع ی ۳ حب العصفر بفتح عین مهمله و سکون صاد
مهمله و فتح فا و سکون راء مهمله ف خسک دانه ه کر حب البقر ع ه بابونه حب العزیز بفتح عین مهمله و کسر زاء معجمه و تحتانی و زاء معجمه
ثانی م حب الزلم ف تخم کنکر حب الاس بفتح واو و سکون زاء معجمه مشدده لسان العصافیر ه اندرجو حب الاس ع بد همزه و سین
مهمله ف تخم موردب ی ۳ حب الانبرباریس بفتح همزه و سکون نون و فتح موحده و سکون راء مهمله و موحده ثانی و الف و کسر
راء مهمله ثانی و تحتانیه و سین مهمله م [illegible] رو و مازریون حب الخروع بکسر معجمه و سکون راء مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله
ه تخم بید انجیر ه ارندکی بیج ع حب الغرب ف تخم [illegible] ه حبق بفتح اول و ثانیه و سکون قاف ف پودنه حب [illegible] تخم علیق
عام و روغن او ب ی ۳ حب الملوک [illegible] حب النیل بکسر نون و تحتانیه و لام ف تخم کنکوا [illegible] کوینید
کوینید ۳ حب القلقل ع بکسر هر دو قاف و سکون هر دو لام ف تخم انار دشتی [illegible] کوینید ی حب الاثل بفتح همزه و سکون مثلثه و لام
ف کز مازک ه مائین حب السمنه [illegible] حب العنب مرزنکوش حب السمسم [illegible] نقل خواجه حب الزلم بضم زاء معجمه و فتح
لام و سکون میم ف تخم کنکر [illegible] حب النیل حب کاکنج حب السلاطین بفتح سین مهمله و لام الف و کسر طاء مهمله و تحتانیه
و نون ف دنه ه جال کوته و جیپال حب المساکین بفتح میم و سین مهمله و الف و کسر کاف و تحتانیه و نون ف تخم لبلاب حب [illegible]
تخم مبکان ع ی ۲ حبق بفتح اول و کسر [illegible] و سکون ثانیه و نون ف [illegible] حب القطن بضم قاف و سکون طاء مهمله و نون
ف پنبه دانه ه بنولا [illegible] کوینید حب الرشاد براء مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون حب الرمان انار دانه
بی حبل المساکین بفتح اول و ثانیه و ضم لام اول و سکون لام ثانیه و فتح میم و سین مهمله و الف و کسر کاف و تحتانیه و نون لام
لبلاب حب [illegible] بموحده و الف و نون [illegible] ع ی ۲ کوینید ۲ کوینید [illegible] بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون

ناف مثل خوابه ه جروبخی ع را کوینید ه حب [illegible] بضم خاء معجمه و لام و واو و ها م امیسون ع رازیانه رومی حبه [illegible] بفتح اول و ثانیه
مشدده و الف سرخ ه کهونکچی ورقی حب الکزبره تخم امرود ع ی حب الیکا بضم اول و موحده و الف و کسر راء مهمله و تحتانیه کا ظات
ه جوز کوشت او ع رجنی الرابی براء مهمله و الف و کسر عین مهمله و تحتانیه م برکه سعف حب السمنه بکسر سین مهمله و جیم
و سکون سین مهمله ثانیه و فوقانیه و الف و کسر نون و تحتانیه ف دانه قافله ه الماچی که ورانی حب قرنفلیا با لنکوی جوزو
و بادر نبو یه ه تلسی حب الترنجیه بضم فوقانیه و راء مهمله و سکون نون و جیم و الف و کسر نون ثانیه و تحتانیه ف بالنکو
حب بنطی بفتح نون و سکون موحده و کسر طاء مهمله و تحتانیه ف پودنه ابیانیه حب صنوبر [illegible] سپر غم ف تخم ریحان حب فرنیانه
تره فرات یا تخم سریانیه بفتح اول و سکون مثلثه و فتح راء مهمله و میم و الف ه پودنه حجر الرحا ع بفتح اول و میم و ضم راء مهمله
و راء مهمله مشدده ثانیه و حاء مهمله و الف ف سنک آسیا حجر الآب بفتح تحتانیه و سکون شین معجمه و موحده ف سنک یشم حجر
البهت بضم همزه و فتح موحده مشدده و واو و سکون فوقانیه کر کو حجر الحوت سنکیست که در سر ماهی یا بند درجایی که ماهی است
حجر الاسفنج سنکیست که در میان اسفنج یابند حجر الاخروح بفتح همزه و سکون خا و ضم راء مهمله و واو و جیم ف سنکیست که از بلاد روم خیزد
و سنکی بود که بروی آب بایستد حجر الیهود سنک جهود و آن که بزیتون ماند و خطوط بسیار بروست مع کوینید ب ای ۲
حجر اللازورد سنک لاجورد حجر البلور سنک بلور حجر البقر سنکیست که در زهره کاو بهم رسد و آن یا زهرست جاوز بیچ ف
کاوزهره ه کای روچن حجر النمر سنکیست که در ماده پلنک بهم رسد حجر النور ع مرقشیثا ه سون ماکهی حجر الاحمر
سنکیست چون بسد و از جمله سموم قتاله است حجر السنر بفتح نون و سکون سین مهمله و راء مهمله الکلکت ه کرنجا حجر الدم
حجر الدم حجر القمر براق القمر ه چندر کانت حجر القیشور بفتح قاف و سکون تحتانیه و ضم شین معجمه و واو و راء مهمله ف سنکی اند
کف دریا حجر التیس یا در زهر شبا لکاره و باز هر حیوانیه و آن از بز کوهی حاصل میشود که خوراکش کلفه است ه زهر مهرا
حجر المقناطیس بکسر میم و سکون قاف و نون و الف و کسر طاء مهمله و تحتانیه و سین مهمله ف سنک آهن ربا که چکنک چمبک
حجر اغاطس بونانیه بفتح همزه و نون و الف و غین معجمه و الف ثانی و کسر طاء مهمله و سکون سین مهمله ف سنکیست
که چون بآب پنبه بزنک خون کردد حجر السطل بفتح سین مهمله و سکون طاء مهمله و کسر راء مهمله و تحتانیه و هاء مهمله ثانی سنک
مرمر حجر الخطاطیف بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طاء مهمله ثانیه و تحتانیه و فا ف سنک پرستوک چون بچه پرستوک
پرستوک در آفتاب نیاید [illegible] و دو پاره سنک برآید یکی بزنک [illegible] و دیکری بزنک [illegible] حجر اللؤلؤ
ه حجر [illegible] حجر منعق سنکیست رزد از بلاد مغرب خیزد [illegible] حجر الدیک سنکیست که در شکم خروس یابند
حجر الکرک بفتح کاف و راء مهمله و سکون کاف ثانیه ف سنکیست بغایت سفید بر ساحل بحر هند بهم رسد ب ی ۲
حجل بفتح اول و سکون ثانیه و لام ف کبک ه آتش خوار حجر الحمام سنکیست که در کبوتر یابند حجر الدم شادنج حجر الماء
حجر م طلیع قیمولیا سنکی سفید مشهور است حجر الزبره حجر الیهود حجر المس بکسر میم و فتح سین مهمله و سکون نون ف سنک

گرگ ب
همزه م مازریون خامالاون یونانی بخا و معجمه و الف و کسر نون و ضم خاف و کسر ذال معجمه مشدده و تحتانی و موحده م حرفی سیاه ف خال زنکی و آن کشنده
ع ی ۳ خانق النمر ف فلوس ماهی ه کچلا خنزیر تفذ نیاتی خانق الذئب بفتح نون و کسر کاف میم و سکون راء مهمله م نوعی از مازریون و آن کشنده
پلنک و یوز و کرک و سک و خوک است مانند آن ع ی ۳ خامالاون یونانی بخا و معجمه و الف و میم و الف ثانی و لام و الف و ضم واو و سکون نون
و ضم لام و واو ثانی و کسر قاف و سکون سین مهمله م مازریون سفید لوقس یونانیه سفید خامالاون یونانی بمیم و الف و کسر لام و
سکون سین مهمله مالس یونانی سیاه م مازریون سیاه و نیز اسم عربیست خامانیطس یونانی بخا و معجمه و الف و میم و الف ثانی
و کسر نون و تحتانی و کسر طاء مهمله و سکون سین مهمله م کمافیطوس ف ماش دارو خاندریا یونانی بخا و معجمه و الف و میم و الف ثانی و فتح
دال مهمله و سکون راء مهمله و ضم تحتانی و واو و سین مهمله م کمادریوس ف نام دارویی ع خانه انجبا کلاه ما رآن خالع بخا معجمه و الف
و کسر لام و سکون عین مهمله ف خو ماهای تمام کنبه خانق الکلب سا دارو آن ف سیهک دارو آن خانه ده یونانی م مازریون ف سست و دو
کویند اسم عربیست خالیده یونانی بخا و معجمه و الف و کسر لام و تحتانیه و ضم دال مهمله و واو و کسر نون و ضم تحتانی ثانی و واو ثانی و نون یا
دو نوعست بزرک انرا ف رزد چوبه کویند و کوچک آنرا ماميران خالاوق یونانی بخا و معجمه و الف و لام و الف و ضم واو و نون ه خنطه روتی
ه حفنزروتی خ کاکل و جو برهنه خامابیس یونانیه بخا و معجمه و الف و میم و الف ثانی و کسر میم ثانی و تحتانی و کسر لام و سکون نون ف بابونه
خامالیه یونانی بخا و معجمه و الف و فتح واو و کسر لام و سکون نون و جیم و الف ثانی و نون ثانی ف قنطریون دارو ه کلیجی خامایتلیا نوعی از انکور سیاه است و بزرک
خاشنم بخا و معجمه و الف و کسر میم و فتح شین معجمه و واو م شیطرج ه جیت خامادافنی م برجرانامخ یونانی بخا و معجمه و الف و میم و الف ثانی و فتح همزه و سکون
قاف و کسر طاء مهمله و تحتانی ف خبل ه بیل خبز الغراب بضم اول و سکون موحده و ضم زاء معجمه و سکون لام و ضم غین معجمه و راء مهمله و الف و موحده ثانی م
اقوان ف بابونه خبز المشائخ م تهنان خبث الحدید بفتح اول و ثانی و ضم مثلثه و سکون لام و فتح حاء مهمله و کسر دال مهمله و تحتانی و دال مهمله ثانی
ف ریم آهن ه لوه سنکهان و کیشیح ی ۳ کوینید ب خبزج بضم اول و ثانی و زاء معجمه ف نان ه روتی ج امیع خبث الفضه بضم نون و حاء مهمله و الف
و سین مهمله م توبال النحاس ف ریم مس ع ی ۳ خبث الرصاص بکسر راء مهمله و صاد مهمله و الف و صاد مهمله ثانی ف ریم قلعی ب ی خبث الفضه
بکسره و فتح ضاد معجمه مشدده و ها ف نقل نقره خبازی بضم اول و ثانی و الف و کسر زاء معجمه و تحتانیه م نوعی از خطمی ب را کوینید سا ع ب
خترق بفتح اول و سکون فوقانیه و فتح راء مهمله و سکون قاف ف فستیقی ختم الملک بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و سکون لام و فتح میم ثانی
و کسر لام و سکون کاف ف کل مختوم خثاء البقر بکسر اول و مثلثه و الف و ضم همزه و سکون لام و فتح موحده و قاف و سکون راء مهمله
ف سرکین کاو ه کوبر خدرانق بفتح اول و دال مهمله و سکون راء مهمله و فتح نون و سکون قاف ع قنبیط ه کپی ضراع الرجال بفتح
اول و ثانیه و الف و ضم عین مهمله و کسر راء مهمله مشدده و جیم و الف و لام ع بزر البنج ف خوات فی اوابی خرما ف بضم اول و سکون راء مهمله
و میم و الف ه کچهور خربزج بفتح اول و سکون ثانی و فتح زاء معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و سکون جیم ف خربزه ه کهربزه خرو الدیک
و الدجاج ف سرکین خروس و ماکیان ه بیت لکر یکی خربزه هندی اندرایی کی بیل خربق اسود بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و سکون
قاف ه کنکی ع ی ۳ خرنوب النبطی بکسر اول و سکون ثانی و ضم واو و سکون لام و الف و راء مهمله ثانیه ف ینبکل موش ه جو هیکی
خربوزه

خربزه فرانی ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده و واو و زاء معجمه و دیکر بکسر موحده و تحتانی و دال و واو و الف و زاء معجمه هردو ف بشیرک
خرنوب ف ورق بار ملک و ارب را نیز کویند خرنوب ابیض کویند بخیست که پوست وی مستعمل است و بیخ کبر نامند و بعضی از خرنوب سیاه
تخم موج ی ۳ کوینید ه خردل اسقوف سفید سفید خروط بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و سکون طاء مهمله ف بط بزرک ه کلکلا
خروع بکسر اول و سکون ثانی و فتح واو و سکون عین مهمله ف بید انجیر ه ارنڈ ع ی ۲ خرنوب بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و عین مهمله
ه خشق و معصفر خرالشیطان جلب ف جاله خراب بک و یهپرز ه سوال خرفع بکسر اول و سکون ثانی و فتح فا و سکون عین مهمله
ثمر درخت عشر ه اکه کا پهل خرنق بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا و سکون قاف ف تخم سپند آک خرنوع بکسر اول و سکون ثانی
و کسر موحده و سکون قاف ف بچه خرکوش خرنجک ف بیخ بابونه کنکیر خرمک ف مرقان ه پرپال و مرکف خراء الحمام کبوتر خردل ه رآئی ع ی
خراطین بفتح اول و ثانی و الف و کسر طاء مهمله و تحتانی و نون ف زن غار ه کینچوا ع ی خرامیدا بفتح اول و ثانی و الف و کسر دال و تحتانی
و نون ف دوالی ه جزنک خرفطا بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا و طاء مهمله و الف و نون م حیتوحه ه اکاس بیل خرمیا بفتح اول و سکون
ثانی و کسر میم و تحتانی و الف و نون م جند بیدستر خرق بکسر اول و ضم ثانی و واو م خیرو خرچلو بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی و ضم
کاف و واو م تخم کوان خرنوب بضم اول و سکون ثانی و فتح ها م تورک خرزهره و فتح خرنوب نبطی بفتح اول و سکون ثانی و ضم نون
و واو و موحده ف کبر کاز روی ب ی کوینید خرز بطلی ب ی ۲ خرنوب [illegible] خرنوب هندی خیار چنبر خردل فارسی تخم سپید آن خرامی
کل خیری بری ع ی ۲ خرماهندی تمر هندی ه املی خزف بفتح اول و سکون زاء معجمه و فتح فا و سکون زاء معجمه ثانی ه کوا خرف
بفتح اول و ثانی و سکون فا ه تهیکری ب ی خسته فروکری خصی الکلب شنک رخس بفتح اول و سکون سین مهمله کا بوب ر ۳ کوینید
خشف بفتح اول و ثانی و سکون فا کردکان ه اخروت خشن بفتح اول و ثانی و سکون قاف م معصفر خیر ودن ه خوالیدن
خشکدانه بفتح اول و ثانی و سکون کاف و دال مهمله و الف و فتح نون و ها م تخم معصفر خشکار بضم اول و سکون شین معجمه و کاف
و الف و راء مهمله ف آردی که از وی نخاله نکرفته باشند ه آتا خشب الابنوس ع چوب سیاه و ابنه کوینید سبت رون خشخاش
کوکنار ه جهوترا ابیض یعنی سفید ب ی ۲ اسود یعنی سیاه ب ی کوینید ۳ کوینید خشیف بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و فا
ف برف خشل بفتح اول و ثانی و سکون لام م مقل خشکنجبیل ع عسل خشک که از کرمان فارس خیزد یه خصیة الثعلب
ع م ع را کوینید ع خصی الکلب بخیست مانند خصیه الثعلب خصیة البحر م جند بیدستر خصیة الفرس حلبوب خصیة العجاجیل ف
خایه کوساله خصیة الایل خایه بزکوهی خضیره ع بضم اول و سکون ضاد مهمله و فتح تحتانیه و ها ف خایه ه بیلهری ع ر کوینید ب ی
خصف بفتح اول و صاد معجمه و سکون فا ف خربزه نارسیده و خربوزه خرد خطاف بفتح اول و سکون ثانی و لام الف و فا
م درخت مقل خطر بفتح اول و سکون طاء مهمله و راء مهمله ف وسمه خطاف بضم اول و ثانی و موحده و الف و فا م پرستوک
ه کهنیه و پت و پری ع ی ۱ خطمی بفتح اول و ثانی و موحده و الف و نون م خیطیا ناحی کل مشهور ب ر کوینید ع
خفج بفتح اول و سکون فا و فتح راء مهمله و سکون جیم م بقلة الحمقاء خبیز بفتح اول و سکون ثانی و جیم ه خرول بری خطاطیف

جوالاب کفزه بضم همزه وسین مهمله والف وکسر کاف وفتح فاء ها ف سنکیست که کفش کران ازو اوزار تیز کنند

جوامکیته بفتح ها مهمله وفتح تحتانیه مشدده ها ف سنک مار و یا زهر کار سانپ کی منی و آن معدنیست و حیوانیه
از انعی کیرند وانرا پادزهر و باد مهره و مار مهره خوانند و آن بیرون مار بود و امتحانش آنست که چون در آب بیندازند
در حرکت آید جوهر شوی کلس دوزه جوهره کهاجو[illegible] سنکیست که در شانه آدمی بهم رسد بهتری جوهندیه نوعی ازان
هندی جوهر[illegible] سنکیست جوالبشی سنک بشم چون انرا بآب بسایند بشیر ماند جوعجوبه سنکیست که چون تب
رطوبت وی بغایت بسیار بود و بقوت شانه تابند جوهر قبطی سنکیست مصری بغایت سست زود در آب حل شود
و کلاز آن معرکهان بآن شویند جوارشی کل ارمنی جوهری مرقشیشا سون کهی جوهری مرجان سونکه پر کلایک
جوهر جبلی سنکیست سبز رنک مانند نیلم جواز آنه شکر سنک و شیر از وی خشک رخم جوهر فرقی بفتح خا معجمه وکسر فا وتحتانیه سنک
معروف مانند فرق وروزاز هم قبله فه وصفایح بر یکدیکر دارد حرص بضم اول و دال مهمله والف و فوقانیه سوش کرد جوه
و حیلیه جبج بفتح اول و ثانیه وسکون جیم حنظل خشک اندر این کابهل جبرمخ آهن خارا حدق بفتح اول و ثانی وسکون قاف
ف بادنجان بیکس حرمل رومی بفتح اول و را مهمله والف وشین معجمه والف ثانیه فرزل بری یا خشکی رازکی حرباء سریانی بکسر اول
وسکون ثانیه و موحده والف حرباء آفتاب پرست ابو قلمون کرکت حوالیه حرضیست که در آب روید مانند قرة العین
کویند حرادوة نیز بضم اول و فتح ثانیه والف وبفوقانیه نیز دالف ثانیه سداب کوهی بشیرازی کوهی خوانند
حرب بکسر اول وسکون ثانیه و موحده اطلع شجار خرما حربا بفتح اول وکسر ثانیه و تحتانیه و را مهمله ثانی خار ابریشم حریش بفتح اول
وکسر ثانیه و تحتانیه و شین معجمه مارکی که بر پوست او نقطهای سیاه و سپید باشد و کویند کرکدن حرض بضم اول و ثانیه معجمه
وسکون ضاد معجمه اشنان حرف بفتح اول وسکون ثانیه و فتح شین معجمه وسکون فا مهمله کنکر حره کویند بکویند کویند ۲
حرمل بضم اول و ثانیه وسکون فا کنکره تیز کاه ۳ کویند حرمل بفتح اول وکسر نیز وسکون ثانیه و فتح میم وضم نیز
وسکون لام تخم سپند آن اسپند سوختنی کویند حرملی بو نانیه عفیست که بال ندارد و سبز بود حرار بکسر اول وسکون ثانیه
وضم زا معجمه و فتح سین معجمه مشدده و تحتانیه والف وکسر طا مهمله و تحتانیه ثانیه و نون اطریلای حرذون سریانیه بکسر اول وسکون
ثانیه وضم دال مهمله و واو و نون جانوریست مانند سوسمار که یونانیه سالامندرا خوانند و از جمله سموم قتاله است حرقفان
رومی بفتح اول وسکون ثانیه و فتح فا و قاف والف و نون اسم الفار سنبلکهای جرجوش یونانیه بفتح اول وسکون ثانیه و فتح جیم و واو
والف و نون جرحیل حزاز الصخر بضم اول و فتح نیز و زا معجمه والف وضم زا معجمه ثانیه و فتح صاد مهمله مشدده وسکون خاو معجمه و را
مهمله زهر الحجر کلسنک و آن چیزیست مانند سبزی روی آب بر سنک پیدا شود حسک بفتح اول وسین مهمله وسکون
کاف خار خسک کهکهرو[illegible] کویند کویند کویند ۲ حشیش الطحلب برکت نبکوب حشیش القمر
برکت غافث حشیش الزجاج کیاهی الکینه نباتیست که در آبها روید حشیش الرئة اطریلال حشیش الغافث کیسقولوقند

ریوند

ریوند خروزنکی دارد حشیشقل بفتح اول وسکون شین معجمه وکسر فا و تحتانی وضم فا ثانی وسکون لام شقاقل کرهبری حشیشه دودیه اسقولوقندریون
حشیش قرطباذیه درزشته قرآن فی حضاة الاقرع مجرالکافیح حصرم بفتح اول وسکون صاد مهمله وکسر را مهمله وسکون میم غوره انکور کاکجی واکه
ب ای حصرمیه ثمر طباعیست حضض بضم اول و فتح نیز وضم ضاد معجمه وسکون ضاد معجمه ثانی فیلزهرج کویند
حضاء بضم اول و ضاد والف وضم همزه بردی ولوخ حلب بفتح الف وکسر لام وسکون موحده ولام والف و موحده ثانی حب البلاب حبیب بفتح
اول و ثانی وکسر موحده و تحتانی و موحده ثانی سورنجان هندی کویند حبت بکسر اول وسکون ثانی وکسر فوقانی و تحتانیه و مشدده
فوقانی انکوزه هینک کویند حلاق الشعر بفتح اول و لام والف وضم قاف و فتح سین معجمه مشدده وسکون عین مهمله و را مهمله
آهک و زرنیخ جوز حلو زعفران حلحل بکسر هر دو حا مهمله وسکون هر دو لام در اول و فتح حا مهمله ولام والف وکسر حا مهمله ثانیه
وسکون لام در ثانی هر دو پیاز عنصل حلم قراد کنه کلبی کرمیست که اکثر بکوش سک و دیکر حیوانات می چسپد حلزون بفتح اول
سکون ثانی وضم زا معجمه و واو و نون نوعی از صدف شیح کشه بهی و خاکستر بری ادوح الحمص بفتح اول وکسر ثانی و تحتانی وضم میم
و واو بیخ خلاف بری حلبه بضم اول وسکون ثانی و فتح موحده و ام و شملیت میتهی کویند حلتیث بضم اول و فتح ثانی وسکون
تحتانی و فتح فا و ثا خلاف کوفر و سداب کوهی حماما بفتح اول و دو میم و دو الف بلیخ کویند حمیرا بضم اول و فتح ثانی وسکون
تحتانی و را مهمله والف سنک و حماض الارنب کنوث حماض الترنج ترشه ترنج حماض البقر حماض بری حماض کاماض بستانی حمص الامیر خار
خسک حمرج بضم اول وسکون ثانی و را مهمله فرمای هندی اینی حمصیه بفتح اول وکسر ثانی مشدده وسکون صاد مهمله نخود چینی
کویند کویند حمض بفتح اول وکسر ثانی وسکون ضاد معجمه اشنان حماض خواطین حماحم بضم اول وکسر نیز
والف و حا مهمله نوعی از حماحم حمی بفتح اول وسکون لام تره حلوان حمم بضم هر دو حا مهمله وسکون هر دو میم کاوزبان حنا بفتح
اول و ثانی والف وکسر حا مهمله ثانی وسکون میم ثانی بستان افروز کبوتر بریواج حمامی بفتح اول
و ثانی مشدده والف و صاد معجمه ترشینک حندقوقی کابی حماحم فرنکه حناء حنی کوکوفرخج مهندی
حنا قریش حزاز الصخر حنظل بفتح اول وسکون نون و فتح ظا معجمه وسکون لام خربزه تلخ اندراین کاهل کویند حنظل مجنون
وسمیتعی ورق نیل حنا الغول ابوخلف و شنکار حنطه بکسر اول وسکون ثانی و فتح طا مهمله کندم کهنیون حنطه رومیه
خندروس کاکل جو برهنه حندقوقی بفتح اول وسکون ثانی و فتح دال مهمله وضم قاف و واو وکسر قاف ثانی و تحتانی اسپند و قرقو و
وآن سبزه ایست بری کویند حوت ماهی حوجلیا حور بفتح اول وسکون ثانی مکاف بیدمشک بالدیع ریکان جوجم بفتح اول وسکون ثانی
و فتح جیم وسکون میم کل بیخ کلال یا بهول حلوکلم اول و ثانی و میم والف و فتح نون وه دو ثلاثه اوراق و طرفیلون سهکی حرابی
بفتح اول و ثانی والف وکسر را مهمله و تحتانیه لذذ کنم ازار خر برجسته حیدیه احوز ربی بفتح اول وسکون ثانی و زا معجمه جز رومی کویند
بی حیضل بکسر اول و تحتانیه و فتح ضاد معجمه وسکون لام حدق حی العالم کویند نوعی از زرع مرو وآن در جمیع دوا اول بروی کار آنده
و ظاهر شده حب اجحبا بفتح اول و تحتانی مشدده و الف زکلا سابخ و ناک حب الحبه حب الفقد الحلبه کی معجمه ولا و میم والف و فی ولام الف وفتح

حمزه

خلیه ادوکهی و کویند کویند ۲ دم الاخوین خون ادمی دم الثعبان بضم مثلثه وسکون عین مهمله و موحده والف و نون
دم الاخوین بفتح اول وضم نیز وسکون نون و دال مهمله ثانی حب السلاطین حی لکو دم خون بضم اول وسکون ثانیه و فتح
قاف وسکون را مهمله سنکوره دقه بفتح اول وسکون ثانی و فتح قاف و ها اسپیتی خیسها درمنه بضم اول و واو
موحده والف وضم را مهمله و واو ثانیه و صاد مهمله کاکنج دوسر بضم اول و ثانی و فتح سین مهمله وسکون را مهمله کاکل و جو برهنه
مکندم قرآنی درای کویند ب دود القز کرم ابریشم دود الفرفیر کرم ابریشم سرخ دوقم بضم اول و ثانی وکسر قاف وسکون
صاد مهمله بصل پیاز دوصی بضم اول و ثانیه و صاد مهمله آبیست که آهن تافته در او اندازند دوسیع چهار چهار دوالک جهر برا
دوالک فلفلمویه دوال بضم اول و ثانی و دال والف ولام طالیسفر پوست بیخ زیتون دوم بضم اول و ثانیه و میم درخت مقل
دوقو بضم اول و ثانیه و قاف و واو تخم جزر بری که بیخ وی شقاقل است و کیاه وی فرس کیه لالاکاج دورنج خار
وانزکوند دوالکبد خنبیث دوحو بضم اول و ثانی و را مهمله وضم حا مهمله و واو وکسر نون و تحتانی نوعی از سوسن بری دهانه مهرا
دوزنکه جوهری ابو آس دوصی بضم اول و ثانی وکسر دال مهمله وفتح ها و تحتانیه دوای هندیست سوسپید و قسم خوردنی
الکالوحیه دهنج بفتح اول و خفی و سکون نون و تحتانیه والف کشنیز دهنه بفتح اول وسکون ثانیه و فتح میم وضم نیز وسکون
ثانیه و فتح میم وضم نیز وسکون شین معجمه و فوقانیه درخت خار کویند تخت تریاق همین بود که بعسل پی بپرور دوانده
کویند دهنج بفتح اول وسکون ثانیه و فتح نون وسکون جیم سنکیست سبز دانه دهن الورد روغن کل بسار دهن الحمص
بضم اول وسکون ثانی وکسر نون و فتح همزه وسکون فا و مهمله و فتح ها وسکون را مهمله روغن رزدی بیضه مرغ دهن الغار روغن
غار دهن الجوزع روغن کردکان دهن البلوط روغن بادام دهن الزیت روغن نرکس دهن الخروع روغن بید انجیر
دهن الخلوف بضم خا معجمه ولام و واو و قاف روغن زعفران دهن الزنبق روغن کل زنبق دهن الخل بفتح خا مهمله وسکون
لام روغن کنجد ورد روغن شیر پی هیتهاتیل دهن الناردین روغن جوز هندی دهن النخل روغن ترب دهن السفرجل روغن
ابی دهن القرطم روغن خسکدانه دهن بضم اول وسکون ثانیه و نون روغن دهن البلسان روغن بلسان دهن النسرین روغن
نسرین دهن السوسن روغن سوسن دهن البان روغن بکاین دانج بفتح اول و خفی ثانی والف وکسر میم وسکون نون درخت
هندیست و نیز نام مارسیاه دهن الاکرع روغن کزنه دهن الحجر روغن خیری دهن العنب روغن کتان دهن علیا کوهالی داتیکا بفتح
اول و خفی دالی والف و فوقانیه وکسر کاف و تحتانیه کل داودی دیا قودا یونانی بفتح اول وکسر نیز و تحتانیه والف وضم قاف
و واو و دال مهمله والف ثانی شراب خشخاش که با پوست پزند دیوابیت حنا و قی دیودار و بید او ست و آن صنوبر هندیست
درخت نازو چند دیشارم تخم کشوث دیوانو غلیس یونانیه بفتح اول وضم ثانی و واو و موحده والف وضم قاف و واو ثانی
وکسر نون و تحتانیه ثانیه وکسر طا مهمله وسکون سین مهمله بیلکوش دیوزحیلا یونانیه بکسر اول و ثانیه وضم خا و را مهمله و واو
کسر جیم وسکون سین مهمله سه نوعست معدنیه که در جزیره قبرس از چاهی بهم رسد او نوعی از معدنست لکن چون بآفتاب

خشک

خشک کنند بعینه سنک بود دیکر بتاع که از مس میکیرند چون نحاس یکدانه آب بروی ریزند واز بوته بیرون آورند و رسوب او
بابند سیوم مرقشیشا که میسوزانند مانند کلس ولون وی بنقره ماند دیندریح بکسر اول هندی و ثانی خفی و نون و فتح دال
هندی ثانی وسکون سین مهمله مرتره هندیست بکلانیا بادنجان لیکن اکثرش کرد و نا تخورشیست دیکه بکسر اول
و ثانی و کاف فروس کنکرا کوشت دیک برویک مرک سوش علمی و کویند زنبق مصعد دیلم نوعست از افروز دیکر
باور رخت کر شتنک دیسم بفتح اول وسکون ثانیه و فتح سین مهمله و میم ورجه دیو ذاوو جونک الذال المعجمه
ذات الذوانب درخت بر زباب بضم ذال معجمه و موحده والف و موحده ثانیه مکس کهی ح زدبال بضم اول و ثانیه
والف ولام کاسه پشت و سنک پشت ذبل بفتح اول وسکون ثانیه ولام پوست سنک پشت ذرت بضم اول و فتح را مهمله مشدده
وسکون فوقانیه علف جواری بیخ اوب ذراریح بفتح اول و ثانیه والف وکسر را مهمله ثانیه و تحتانیه و جیم حیوانیست از
مکس بزرکتر بقدر زنبور سرخ اما باریکتر و نقطهای سیاه بر آن و آن سم قاتلست هندی کویند ذرق الحمام سرکین کبوتر
ذرق بفتح اول و ثانیه وسکون قاف حنقوقی و نیز اطلاق می کنند بر شکل سرکین ذرانیه بفتح اول و ثانیه والف وکسر
نون و تحتانیه نمک سپید ذفکر بفتح اول وکسر نیز وسکون فا و فتح کاف وسکون را مهمله تخم کرفس کوهی ذفزی رومی بکسر
اول وسکون ثانیه وکسر را مهمله و تحتانیه نوعی از سداب بری ذلو بضم اول ولام و واو جونک ذنب الفار بارهنک
ذنب الخیل الحیة التیس و ثلاث حبات زعرور ذو ثلاث شوکات ذو خمسه اصابع سبنهالو ذو خمسه اوراق پنجنکشت
ذهب بفتح اول و واو وسکون موحده زر سونا ذیب بکسر اول و تحتانیه و موحده کرک مهند انونیا بفتح
اول وسکون ثانیه و فا والف و نون زبرقان الراء المهمله رازیانه یونانیه برا مهمله والف و نون والف ثانی اناره واردم
رانج برا مهمله والف و فتح نون وسکون جیم نارکیل رازیانج برا مهمله والف و زا معجمه و تحتانیه والف ثانیه و فتح نون
وسکون جیم رازیانه با آیان سونف رانج رومی برا مهمله والف وکسر فوقانی و تحتانیه و فتح نون وسکون
جیم صمغ درخت صنوبر زنکبار رایح برا مهمله والف و حا مهمله شراب راوند برا مهمله والف و فتح
و واو وسکون نون و دال مهمله وان بیخ ریباس است ریوند ریوند چینی کویند رابن بفتح
اول وسکون همزه وسین مهمله سرو راف برا مهمله والف و فا ریباسه رامک برا مهمله والف و فتح میم وسکون کاف
مرکبیست از مازو و پوست انار و زاج سیاه و صمغ دو ناب یا عسل و کویند از مازو و پوست انار و زبیب درد و وارچینی
سای کویند رانکه برا مهمله والف و خفی نون و کاف فارسی حلبی رانسیکه برا مهمله والف ولام قیر رسیقا برا
مهمله والف و فتح سین مهمله وسکون نون رخس سای و کویند نیل کویند ۳ راون برا مهمله والف وکسر واو
مهمله وسکون نون زعفران راح ابی عرس بنولا راوند الدواب رازی شامی رامیون رازقیتی بر یونانیه برا مهمله
والف وکسر طا مهمله و تحتانیه و نون و تحتانیه ثانیه هم عکسها این نام خوانند و علک یعنی انجدان خانید

بفتح اول و ثانی مشدده والف و شین معجمه ف شب پره ۞ چک درج رخوه بفتح اول ولام و سکون دال مهمله ... کور و
انگشت برکت ۞ چگونه بهر خلر بضم اول و فتح ثانی مشدده و سکون راء مهمله جیست مانند کرسنه خلافونی درخت بید
بلای خل ف سرکه ب ی ۳ کویند ب ایا ۳ خل العنصل ف سرکه پیاز دشتی خلال ع بفتح اول و کسر ثانی ولام والف ولام ف
غوره خرما خلال جنیل م درخت اطریلال خلال مونیا کو خرحبیا بفتح اول و ثانی و موحده والف و تحتانیه م قنبرت بیرزه
۞ برکی خمکنت شبیها لوتو ع ف شراب انگوری ۞ واکه مدح ی ۳ خمیر م فطیر ب نام خمار ع اشخار ... خم
اوراقی سبیها آتو خمل بفتح اول و سکون میم ولام ۳ سورنجان خماهن بفتح اول و ثانی والف و فتح ها و سکون نون ... جدری
سیاه خانه ع ... خندروس ع بفتح اول و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم راء مهمله و واو و سین مهمله ع حنطه رومی ف
کاکل و گندم صحرائی و جو برهنه ح ی کویند ح ر خندریل بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله و کسر راء مهمله و تحتانیه ولام
ف کاسنی بری خندیقون بفتح اول و سکون ثانی و کسر دال مهمله و تحتانی و ضم قاف و واو و نون ف شرابیست که از عسل و شراب
کهن با مثلث سازند ح ی خنجره بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و راء مهمله و ها ف فریاکی هندی ۞ انبی خنثی بضم اول و سکون
ثانی و فتح مثلثه والف مقصوره ف بیخ کیاه سرکش ح ی ۳ کویند ب رخوت بفتح اول و واو و سکون سین مهمله و
فوقانی ف خربزه خوخ ع بفتح اول و سکون ثانی و خاء معجمه ثانی ف شفتالو ۞ اروب ر ۲ کویند اخوخ ... کلکه و کویند ...
خوصی ... بفتح اول و سکون ثانی و صاد مهمله ف ورق مقل و ورق نخل و ورق نارکیل را بدین نام خوانند خوخ اقرع بفتح همزه
و سکون قاف و فتح راء مهمله و سکون عین مهمله م ساوج هندی ۞ بیرح خواتیم الملک ختم الملک ف کل مختوم خول بفتح اول و ثانی و سکون
لام ... خولان ... ح ی ۲ کویند ۳ خولان بفتح اول و ثانی ولام والف و نون ف حضض خون سیاوشان دم الاخوین و کویند
بقمست و وجه تسمیه آنکه چون افراسیاب سیاوش را کشت جائی که خون او ریخته آنجا این نبات رست ۞ بیرادو کیهی
خوخ الدب ... خوابکیا ف خریا بکسر اول و تحتانیه و کسر راء مهمله و فتح موحده مشدده و واو والف ۞ الایسی
ح ی ۳ خروج بکسر اول و ثانی و ضم راء مهمله و واو و جیم ۞ جنازی خیشفوج بکسر اول و فتح نون و سکون ثانی و شین معجمه و ضم
فاو واو و جیم ف پنبه دانه ۞ بنولا خیار چنبر و خیار شنبر ... لا دامقس و دبوع بهیرا و بانذر لوری و بانذر لکری ح
خیار ف بادرنگ ۞ کهیراب ر ۲ خیزران ف بفتح اول و سکون ثانی و ضم زاء معجمه و راء مهمله والف و نون ۞ چوب بنبت
ح ر ۲ ی خیارکوه ف هندوانه ۞ تربوز ب ر خیری نام کلیست مشهور و کویند ابو علس ب ح ای خیزران بکسر اول
و ثانی و زاء معجمه و راء مهمله والف و نون ف مرود عراقی الدال المهملة ... دارصینی و دارشیشعان هر دو اسم دارچینی است
دارکت بدال مهمله والف و راء مهمله و فتح میم و سکون کاف نوعی از مرو دارفلفل فلفل دراز دارفلفل ح ی ۳ داذی ... رودهن
داکی بدال مهمله و فتح راء مهمله و سکون میم ف انار دارشیشعان بدال مهمله والف و راء مهمله و کسر شین معجمه و تحتانیه و شین معجمه ثانی
و عین مهمله والف ثانی و نون ... ح ای ۳ داسرت ... بدال مهمله والف و فتح فوقانیه و سکون واو و نون ف نیم حب السلاطین
... کال

جال کوتی ... داپرنیا آن بدال مهمله والف و راء مهمله و فتح موحده فارسی و سکون راء مهمله و کسر نون و تحتانی والف و نون ثانی ...
بقم دارقی بدال مهمله والف و راء مهمله و فتح قاف و سکون نون ف شفتالو دارکسر ... ایساسه و کویند طالیفر داکر بدال مهمله والف ...
لوف و بانذر هندی ع عنب ف انکور دارچینی ۞ دال چینی ح ی ۳ کویند ۲ دادی ... دباغ بضم اول و موحده مشدده والف
ف کدو دبب بضم اول و ثانی والف و موحده ثانی م سپستر دیودار بفتح اول و ضم ثانی و واو و دال مهمله ثانیه والف و راء
مهمله م ... دبغ بکسر اول و سکون ثانی و سین مهمله ف دوشاب خرمای ح ر دفق بکسر اول و سکون ثانیه و قاف م ...
ح ی ۳ دبول بفتح اول و ضم ثانی و واو ولام ف ... دبه بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام ... ابر و درخت کبر ... قثینت دجاج
ع بفتح اول و جیم والف و جیم ثانی ف ماکیان ۞ کرکری ح ح دجاج بفتح اول و سکون ثانی ف مرغ بری م ... بفتح اول و
کسر ثانی و سکون راء مهمله ف ... دخیس بفتح اول و سکون خاء معجمه و کسر سین مهمله و تحتانیه و سین مهمله ثانیه والف ف ... درخت
مریم ... پوست درخت سبنبهالو دخن بضم اول و سکون ثانی و نون ف ارزن ۞ چینا ب ی ۲ کویند ... بضم اول و ثانیه
والف و نون ف دود ۞ دهوان ح ی درخت ... درخت بر درداب بفتح اول و سکون راء مهمله و دال مهمله ثانیه والف و موحده ف
وستنبویه ۞ کچری درخت السنجر ... درباغ بضم اول و ثانی مشدده والف و جیم ف تراج ۞ تیتر درریج بفتح اول و ثانیه والف و فتح شین
معجمه و سکون جیم م نوعی از لبلاب درداوغ بفتح اول و ثانیه والف و کسر واو و تحتانیه و فاء معجمه ف چوب کز درمنی اخر بضم اول و سکون ثانی و
کسر دال مهمله ثانیه و ضم تحتانیه و سکون لام و فتح خاء معجمه و سکون میم و راء مهمله ف دردی شراب ح ی دردار بفتح اول و سکون ثانی و دال
مهمله ثانیه والف و راء مهمله ثانی ف درخت پشه و سپیدار و ورق اوب ی ۲ درونطا بفتح اول و ضم ثانی و واو و فتح موحده
و طاء مهمله والف و راء مهمله ثانیه ف توت سکوکل درافس ... بفتح اول و ثانی والف و کسر فا و سکون سین مهمله ف شفتالو دردی الخل دردی
سرکه ح ی درخت ... درخت مهو ... بفتح اول و ثانیه و سکون نون م ... خوک ... بفتح اول و ثانی و سکون میم و فتح نون و ها
۞ جوهری جواین دروج ... بفتح اول و ضم ثانیه و واو و فتح نون و سکون جیم و فتح عین مهمله و سکون قاف و فتح راء مهمله و کسر موحده
و تحتانیه ... ح ی ۳ دستبویه شمام ۞ کچری دفلی بفتح اول و فا والف و راء مهمله ... دفلی بکسر اول و سکون ثانی و کسر لام و تحتانیه ف
خرزهره ... ح ی ۳ ... دلب بفتح اول و سکون قاف و طاء مهمله والف و میم والف ثانی و ضم نون و واو و نون ثانی م
... دلب بضم اول و سکون لام و موحده ف درخت چنار جزر و پرت اوی الوکنده ب اجوب ادب ... دلبوث
بفتح اول و سکون ثانیه و ضم موحده و واو و مثلثه ف نوعی از سوسن بری دلینس بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و کسر نون و فتح نون و سکون
سین مهمله ف نوعی از صدف کوچک دلاع بضم اول ولام مشدده والف و عین مهمله ف هندوانه دلیک بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و
کاف ف ثمر کل سرخ چون کل بریزد آن ثمر حاصل شود و دلال خارپشت ۞ ساهی دلفین بضم اول و فتح ثانی و کسر فا و تحتانیه و نون ف
ماهی بزرکست سیاه رنگ که سرش بخوک ماند خنزیر البحر ف خوک ماهی دم الدجاج خون ماکیان دم التنین خون بزرکوهی دم الغضغ ... خون کرکت
... شوسر ... دم بفتح اول و سکون میم ف خون ۞ لوباوح ر دم الاخوین ... خون کبوتر ... دم الغزال خون سیاوشان

زنجبیل موبزج ف مزبزک ۞ لنزا زبلع بکسر اول و سکون ثانی ولام ف سرکین ۞ لیدح د زبان بره ف بارتنک
و کویند نوعی از اسپغول زجاج ع بضم اول و جیم والف و جیم ثانی ف آبکینه و شیشه ۞ کاچ ح ای ۲ کویند با
زجول بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم و واو ولام م تخم کثوث زعفرانی ع بفتح اول و سکون دال مهمله و واو
والف و راء مهمله م جدوار ... ماه پروین ۞ ... زنجبیل سریانی بفتح اول و کسر ثانی مهمله و تحتانی و راء مهمله
ثانی والف م بقلة الحمقا زرنب بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون و سکون موحده ف سرو ترکستانی ۞ ...
ح ی ۲ زرنیخ ... درختانج ... که ... درختیست در ولایت کازران مشهور ... نام ... زدواند
کرده ح ی ۲ کویند ۳ زرنبلج بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم موحده و سکون لام و جیم م دیاسن
زدغنج بفتح اول و سکون ثانی و فتح غین معجمه و سکون نون و جیم ف حلبه ... مکشل زبیبه بضم
اول و سکون ثانی و موحده والف و دال مهمله ۞ ... ح ی ۲ زنیج ... ح ی ۳ ... زنجبیل
زریرع بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و راء مهمله ثانی ... اسپرک ... ابرباد ... زرنت
زرشک بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و سکون کاف ف انجسق ۞ رنگ کسبینه ... زراوند
درازح ی ۲ زرقون سریانی بفتح اول و سکون ثانی و ضم قاف و واو و نون م مرنج ۞ سندروس ... زرنباد ذالوام
جونک زرافه بضم اول و ثانی والف و فتح فا و ها ف شتر کاو پلنک زعرور دومی بفتح اول و سکون ثانی
و ضم قاف و واو و کسر راء مهمله و تحتانی ع زجبل الغراب زعفران الحدید زنک آهن ح ی زعرور بضم اول و سکون
عین مهمله و ضم راء مهمله و واو و راء مهمله ثانی ... ح ی ۲ زعفران ... ح ی ۳ زعتر ع بفتح اول
و کسر غین معجمه و تحتانی و راء مهمله ف مرو سفید و تخم کتان ۞ السی زغال بضم اول و ثانی والف ولام
کویله زغن بفتح اول و سکون ثانی نون ف غلیواج ۞ چیله زفت ع بکسر اول و سکون فا و فوقانی ... قسم است
رومی و یابس و رطب ح ی ۲ زفیزفا ... بکسر اول و ثانی و تحتانی و فتح زاء معجمه ثانی و ...
سکون فاء ثانی ف عناب زقوم ۞ سیهند ... زکال ف بضم اول و کاف فارسی والف ولام ف انکشت ...
کویله زکاش ... خارپشت زمج بفتح اول و سکون میم و جیم فارسی ... زمج بکسر اول و فتح ثانی
مشدده و سکون جیم فارسی م مرغیست که چرخ کویند ... بضم اول و ثانی و راء مهمله و مشدده
و سکون دال مهمله ۞ ... ح ی ۲ زنجبیل ... ادرک ... زنجار ف زنکار ح ی ۲ زنجفر بفتح اول
و سکون نون و فتح جیم و سکون فا و راء مهمله ف شنکرف ۞ انکرج ی ۲ کویند ... شیلا ...
شنکرف زنبق کلیست مشهور زنجبیل شونتر و سند هی ح ۳ ی ۲ زنجبیل العجم ... معصفر
زنکار معدنی ف توتیای سبز ۞ نیلا ... زنجبیل شامی ... زوفرا بضم اول و واو و فتح فا

و راء مهمله والف ف صبرکت کاذرو فنج ی ۲ زوفاریطب ف چرکیست که بر دمهای میش از بن جمع میشود و جنب
کیاهی که شیر دارد و آن از ... بود چون بچرند بسبب حدت و قوت آن شیر و سبب بر دم میشان جمع شود و
باشد که روان بود و از آن بپزند و بقوام آورند و کویند هر کاه که ... بخورد و قوت طبیعت ایل
دافع سمیت است حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار و بر پیشانی او جمع شود و کثیف کردد از آن
فاد زهر خوانند و این نوع در غایت قوت بود ح ۳ ر ... زوفا یابس ف کیاهیست که بر ... خاماند و
بر ... و مصری ... مشهور ح ی ۲ زوق بضم اول و ثانی و قاف ف تخم خرمای جنکلی زواوق بضم اول
و ثانی والف و ضم همزه و واو و ثانی و قاف ف سیماب زوان بفتح اول و ثانی والف و نون م یاسمین زهرة
الملح ع بفتح اول و سکون ها و فتح راء مهمله و ضم فوقانی و سکون لام و کسر میم و سکون لام ثانی
و حاء مهمله ف نباتیست که در ... بر روی آب پیدا شود و در آبها ایستاده ...
زهر الحجر ع م خواز الصخر زهرة النحاس ع چیزیست که چون مس بکداز ند و آب بر آن زنند کفی پیدا کردد و
آن را بدین نام خوانند زهم بضم اول و فتح ثانی و سکون ثانی و میم م زرنباد زیرام بکسر اول و تحتانی
و راء مهمله والف ع کون زیتون الکلب ع زیتون بری زیت ع ف روغن زیتون ح د زیناد ع بفتح اول
و سکون ثانی و فوقانی والف و راء مهمله ف ثقل ودردی زیت زیز بکسر اول و ثانی و زاء معجمه ثانی م
کتان ۞ السی زیتون الحبش زیتون الکلب زیتون الارض ماذریون زیبق ع بکسر اول و ثانی و فتح موحده
و سکون قاف ف جیوه و سیماب ۞ پاراح ی محرق کویند ب ر ۲ زیتون ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و واو و
نون درختیست مشهور و سیاه او ... و نارسیده ... او کویند اطراف و برک او ب ۲ زیزفون بفتح
اول و سکون ثانی و زاء معجمه ثانی و ضم قاف و واو و نون ف نوعی از درخت سنجد که بر نمی دهد زیت
السودان ف روغن ... بادام کوهی زیتالجان بفتح ما و راء مهمله و جیم والف و نون م زیت السودان زبان
عجواین زیوه م سیماب زیتر ... زیت شامی السین المهملة ... بسین مهمله والف ولام والف و فتح میم و سکون
نون و فتح دال مهمله و راء مهمله والف ف نوعی از عضا باشد که چهار پای دارد و در کان نوشادر
بسیار بود و دنب وی کوتاه بود سر و تنش سیاه و آن بزرکتر و بهتر از سام ابرص باشد و کردن وی
باریک بود و لون وی ابلق زرد و سیاه بود و کویند چون در آتش اندازند نسوزد و چون او را سنک
زنند کار کر نشود و از جمله سموم قتاله است مانند در اوج ساسارکشت سریانی بجر و سین مهمله و ها
و الف و راء مهمله و کسر کاف و سکون شین معجمه و فوقانی ف تخم انجره ساذج ع بسین مهمله والف و کسر
ذال مهمله و سکون جیم ۞ تیزج ح ۳ ی ۲ کویند ح ر ساج ... درخت سال ساسرج م بسین مهمله

وفرو نشو آن بر دمثل مصطکي وسقر رازقي براء مهمله والف وکسر زاء معجمه وقاف وتحتانیه ف کل زنبق راهي براء مهمله والف وکسر هاو
وتحتانیه ف فرول ربتیع بفتح اول وکسر موحده وتحتانیه وفوقانیه والف ف ماهي کوچک ح ربّ السوس ع عصاره مهک ربرق سریانی
بکسر هردو راء مهمله وسکون موحده وقاف م عنب الثعلب ربل رومي م افسنتین کوهي ربیلا یونانیه بضم اول وفتح فوقانی وسکون
تحتانیه ولام والف حیوانیست مانند عنکبوت ف خانه کرکث ودله وآن از سموم قتاله است ه رتیلها رجل الغراب حشیشی است
که برنیالی پای کلاغ کویند اطریلال ست رجل العقعق بکسر اول وسکون جیم وضم لام سکون لام ثانی وضم عین مهمله وقاف والف وموحده
اطریلال رجل الجراد بکسر اول وسکون ثانی وضم لام وسکون لام ثانیه وفتح جیم وراء مهمله والف ودال مهمله م زرنب ف سرو ترکستانیه
رجل الطیر ع رجل الغراب رجل الحمام ع شنکار رجله ع بکسر اول وسکون ثانی وفتح لام وها ذ ترک ره لونیه رخام بضم اول وخاء معجمه والف میم
ف سنگیست سپید ب ی کویند ح رخبین ع بفتح اول وثانیه وکسر موحده وتحتانیه ونون ف قروت ح ی ۲ رخم بفتح اول وسکون ثانیه
وفتح میم وها ف مرغ مردار خوار ردة بکسر اول وفتح دال مهمله مشدده وها هندی دوائی هندیست رسوت بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح
واو وسکون فوقانیه داروی هندیست که در امراض چشم بکار رود آرندم حضض رشاد ع بفتح اول وشین معجمه والف ودال مهمله تره تیزک
ح ی ۲ رصاص بکسر اول وصاد مهمله والف وصاد مهمله ثانیه ف ارزیز وقلعی م رانک ب ر ۲ کویندی رطبه بضم اول وفتح طاء مهمله
وسکون موحده ف فرمای تر ه بنده کهجور ح ۲ ر ا رطبة بفتح اول وسکون ثانیه وفتح موحده و ها سپست تر ح رعاع بضم اول وعین مهمله والف
ودال مهمله م حیوانیست دریائی ماهی رعاده رعی الحمام غذا ایست غالبا غذا او بر ح ی رغب بفتح اول وسکون غین معجمه و ثلثه کشد رغوة الملح
بکسر اول وسکون ثانیه وفتح واو وضم فوقانیه وسکون لام وکسر میم وسکون لام ثانیه وحاء مهمله کف آب نمک رغوة القمر جوالقمر رغوة بحا ابن ع ف
ابر مرده رقعا بفتح اول وسکون قاف وعین مهمله والف م سرخس رقاقس بضم اول وثانیه دالف وکسر قاف ثانیه وسکون سین مهمله حصی الثعلب
وکویند نعت بری رقه بالکسر اول وفتح تیز وسکون ثانیه ف پوست سنکپشت رقوة بفتح اول وضم ثانیه وواو ونون م حنا م هندی رقو بضم
اول وسکون ثانیه وفتح عین مهمله وها اسم چیست سرخ رنگ وهرو آروئی که جبر وکسر کنند او را رقم خوانند مثل ابکیا رو بستومه وخاشا
اقلی رکت بهج بفتح اول وکاف وسکون فوقانیه وضم موحده فارسی وخفا ها وسکون موحده فارسی ثانی ق خونهرو سرخ لال کنیر
ع بفتح اول والف ... درختیست که مدتها از زمانه کلکته تراز او جب ... منقش
... رمان السعالی ... بضم اول وثانیه مشدده والف ونون وحاء مهمله والف ثانی وکسر میم وسکون خاء معجمه انار
ترش ب ی کویند ح ری رمان الثعالب حشخاش رمان مصری ع ف بضم حاء مهمله ولام وواو انار شیرین ب ر کوینده ح رنه بفتح
اول وسکون ثانی ونون ف پیدمشک رنک بفتح اول وسکون ثانیه وکاف فارسی ف بزکوهی روح توتیا روح توتیا م جست
روبه م بضم اول وواو وموحده فارسی والف ه نقره روحبا بهم کیسی روبا بضم اول وثانیه وموحده والف ف روباه
ترکیب روسنجیه بضم اول وثانیه وفتح سین مهمله وسکون خاء معجمه وفتح فوقانیه وسکون چیم مس سوخته ح ی ۳ رونج بضم اول
وفتح نون وسکون جیم م ریوند روس بضم اول همزه وواو وسین مهمله ف ر ۲ ا ح ر رهنج کندچیل ع اذفر وناحی ف

بضم آمل

بضم اول وواو ونون والف وسین مهمله م مجیشه ربعص الحمار حشیش بفتح اول وسکون ثانی وضم مثلثه وسکون
لام وکسر هاء مهمله ومیم والف وراء مهمله ف سرکین کوره خر روباه زبلك ع عنب الثعلب رویبان ع بضم اول
وثانی وکسر موحده وتحتانی والف ونون م ادبیان ف ملخ دریائی م جهنکا رویین ع مجیشه روس بیجه تاکسیر
رویتفیح صمغ کاسنی ره الفار بفتح اول وسکون ها وفتح یاء وضم جیم وسکون لام وفا والف وراء مهمله م
سم الفار ف مرات موش رهشی بفتح اول وسکون ثانی وکسر شین معجمه وتحتانی ف ارده کماز کنجد سازند ریتها
بکسر اول وتحتانی وفتح فوقانی هندی وخفا ها والف م بندق هندی ریسعت یونانی بکسر اول وثانی وفتح
میم وسکون سین مهمله وفتح عین مهمله وسکون فوقانی م سعد ه موتها ریباج بکسر اول وثانی وموحده
والف وفتح نون وسکون جیم ف نوعی از سرطان بحری ب ۲ ریتاج بکسر اول وثانی وفوقانی والف وفتح وسکون
جیم م راتینج ریحان اذون مرزنکوش ریباس بکسر اول وثانی وموحده والف وسین مهمله ف ریواس وریواج
وریوند چینی بیخ اوست ه ی ۲ ریشه ع بکسر اول وثانی وشین معجمه ف پر ه بنکه ریحان سلیمان مرزنجوش ریقان
بفتح اول وسکون ثانی وفتح ها وقاف والف ونون ف زعفران ریحان ع بفتح اول وسکون ثانی وحاء مهمله
والف ونون ن نازبو کالی تلسی ح ی ۲ ریم اهنده لوه سنکهان وکیت ریم ع بکسر اول وفتح ثانی وها
شش م بهیپهراح ر ۲ ریکاسه ف بکسر اول وثانی وکاف والف وفتح سین مهمله تا معجمه وها ق خاربشت
ریحان داود ریت ماهی الزاء العجم زاج ع بزاء معجمه والف وجیم ف زاک بهتکری وان انواع است سفید که آنرا قلقدیس
وسرخ را سوری وسبز را قلقند وزرد را قلقطار وسبز را زاک سیاه بین می نامند که هندی کسیس
وزاک زرد را هندی هیرا کسیس وزاک لال وزاک ترکی طین هندی کسیس خوانند ح ی ۳ زاوق بزاء
معجمه والف وضم همزه وواو وقاف ف سیماب وجیوه م پارا زاذل درخت اکه زبیب ع بفتح اول وکسر موحده
تحتانی وموحده ثانی ف مویز م کشمش کوشتاوح دوانداوب ی ۲ زبل الذئب سرکین کرک زبد ع بفتح اول
وثانی وسکون دال مهمله ف مسکه وچیز اینی نمشک م مکهن ح د ا زباد ع بفتح اول وثانی والف ودال
مهمله ف تراوش خصیه مستی جانوریست کیراسا ثبات وصید وشاخ ح سوم دی زبرجد ع بفتح اول وثانی
وسکون راء مهمله وفتح جیم وسکون دال مهمله م زمرد زبده کفنا وتره زبلغی بفتح اول وثانی وضم دال
مهمله وسکون لام وفتح قاف وواو والف وکسر راء مهمله وتحتانی ودا مهمله ثانی کف ابکینه م کاچ لون
زبد البحر بفتح اول وثانی وضم دال مهمله وسکون لام وفتح موحده وسکون ها مهمله وراء مهمله ف کف دریا
سمه دهیین ح ی ۳ کویند ۴ کونین زبد البیض ف چیزیست که کرد وکرد نی جمع میشود مانند ع دربیان
نیستان وکیاه یابند ناسته حجر اسیوس بود ودشکل زبد البحر است ببیار سوراخ زبد القمر ع حجر القمر

وبد آن وکسر موحده وسکون فوقانی وفتح راء مهمله وسکون جیم ع لفاح سادح ع ف کنه که در بدن می چسپد
سایه پرورد چیند اسابرج بسین مهمله والف وفتح موحده وسکون راء مهمله م جوانیست هندی که چرم او
شلوار وبند کمر وشمشیر سازند سامروسا شارات ه ساور ساسوس م الماس ساسالیوس بجرد وسین مهمله
وواو والف وکسر لام وضم تحتانی وواو وسین مهمله ثالث م انجدان رومی وکما کی ۲ سارین بسین مهمله و
الف وفتح راء مهمله وسکون سین مهمله ثانی جانور مشهور هندیست سام ابرص ع بسین مهمله والف وکسر
میم وفتح همزه وسکون موحده وفتح راء مهمله وسکون صاد مهمله ف مانزلت رچلپا سره سپلکی وچها
پکی وتکتکو ح ی سابرک کلیتیج ساروک کبوتر سام ف ابنوس ساداوران بسین مهمله والف ودال مهمله والف
ثانی وفتح واو ودراء مهمله والف ثالث ونون م سواد القضاة وسیهک داوران کویند چیزیست
مانند صمغ که در اندران بیخ درخت کردکان که مجوف شده باشد یابند وکویند در میان درخت بطم
کهن میباشد واورا آب برنخوانند ب ۲ ی ۳ ساطریون بسین مهمله والف وفتح طاء مهمله وسکون راء
مهمله وضم تحتانی وواو ونون م حنی الثعلب سابهرلون بسین مهمله والف وخفا نون وفتح موحده
وها هندی وسکون راء مهمله وضم لام وواو ونون ع ملح عجین واندرانی ساکون بسین مهمله والف و
فتح کاف فارسی وواو ونون م درخت مشهور هندیست که برکها کاش بکوش خیل مانند ودرشتی ملس
برکش تیوهان مانند سادان بسین مهمله والف وواو والف ثانی ونون غله ایست ف شلماخ سانبخ بسین
مهمله والف وکسر نون وفتح قاف وها ف پرسیاوشان سنبل سابلی انجدان رومی وکاشم رومی
ساجی بسین مهمله والف وکسر جیم وتحتانی ف شخاد ساتهی بسین مهمله والف وکسر فوقانی هندی
وخفا دها وتحتانی ف قسمی از شالی سرخ هندیست سبع الشعراء افیمون سبیج ع بفتح اول وموحده و
سکون جیم ف شبه ه ی سبز سبد جوالشا سبوس بفتح اول وسکون ثانی فارسی وضم تحتانی وواو وسین مهمله
ثانی ه اسپغول سبع الارض ف پرسیاوشان سپرغم ف بکسر اول وفتح ثانی فارسی وسکون راء مهمله وفتح غین
معجمه وسکون میم ع ریحان وضیمران وباد روج ه ببری سپستان بکسر اول وثانی فارسی وسکون سین
مهمله ثانی وفوقانی والف ونون ف سک پستان الهسوا مع کونیده ب کو ببیح ح سپندان م اسپند
سپاری ا بضم اول وثانی فارسی والف وکسر راء مهمله وتحتانی وفوفل ستاو بفتح اول وفوقانی والف
وفتح واو وسکون راء مهمله داروی مشهور هندیست سپند ف سپند سوختنی سجلاط یونانی بفتح اول
وسکون جیم ولام والف وطاء مهمله ف یاسمین سجنجل ع بفتح اول وثانی وسکون نان وفتح جیم ثانی و
سکون لام ف زعفران سخینوس بفتح اول وکسر خاء معجمه وتحتانی وضم نون وواو وسین مهمله م اذخر

سداب

%

سداب بضم اول ودال مهمله والف وموحده م ساتول وساتری توران ح ی ۲ خشک ان ۳ کویند تراو ع
وکویند ۳ سدر ع بکسر اول وسکون ثانی وراء مهمله ف درخت کنار بیر کاه وکهر ب ی اسدی بفتح اول
وسکون ثانی وتحتانی الجنة اهل مدینه ه خلال ف عود خرما سرجونکا بفتح اول وسکون راء
مهمله وضم موحده فارسی وخفا ها وواو ونون وکاف والف قسمی انجیر اسراج القطرب کویند
که این نام مشتق اند و چیز است یکی سراج وان چراغست دوم قطرب وان جانوریست که آنرا
طنوث کویند و در شب روشنست وچون این کیاه بشب روشنست مادامی که تراست در میان
سراج وقطرب هردو که در شب روشن اند وکویند قطرب این کیاه را دوست دارد و در شبها
طلب کند ح ی اسر ب ف ه سیسا سرخ بضم اول وثانی وسکون نون وجیم ه سند ورد سراد
بفتح اول وثانی والف ودال مهمله خلال ف عود خرما سرهاد بفتح اول وسکون ثانی وسین
مهمله وثانی والف ودال مهمله ف نخکشت سرخ مرد سمالت سرخ سرشتة اکاس بیل سرند بکسر اول وثانی
وسکون نون ودال مهمله جامه بث ف سوال سرمو شمالت چوک سرخس بفتح اول وثانی وسکون خاء معجمه
وسین مهمله ثانی م کیل دار و ه نبو راح ی ۲ سرخنیس یونانی بفتح اول وسکون ثانی وکسر خاء معجمه
وتحتانی وضم نون وواو وسین مهمله ثانی شیطوح جنتا سرس بکسر اول وسکون ثانی
وسین مهمله ثانی درخت مشهور پر منفعت هندیست ع لحیة التیس سرمش بکسر اول وسکون ثانی
وکسر میم وسکون شین معجمه ه خوبانی سرشف بفتح اول وسکون ثانی وفتح شین معجمه وسکون ثا
اسرسون سرموق بفتح اول وکسر نی وسکون ثانی وفتح میم وسکون قاف ساک متهواب از
۲ سرند ازاد درخت سربقون سریانی بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وضم قاف وواو و
نون ه سند ورس سوس بفتح اول وسکون ثانی وضم سین مهمله وواو ونون ف سرشف سرو درختیست
مشهور دمع ح ری ۲ کویند ح ی سر کویند ب سرلرم شقاقل سرطان بحری وبحری وهندی م ف
خرچنگ کیکرا بحری یعنی دریائی ب بی هری یعنی جوئی ب دو هندی بلوچ مرق اوی ۳
سرو جیلی درخت عرعر سرکه هندی ف ابکامه کانجی سسعند یونانی بفتح اول وسکون سین
مهمله ثانی وفتح عین مهمله وسکون نون ودال مهمله م عود بلسان سسیالیوس بفتح اول
وثانی وکسر لام وضم تحتانی وواو وسین مهمله ثالث م انجدان وکاشم رومی سسطیعون
سریانی بفتح اول وسکون ثانی وکسر طاء مهمله وتحتانی وضم عین مهمله وواو ونون ن
بزک کاذرونی سطرکا رومی بفتح اول وطاء مهمله وسکون راء مهمله وکاف والف اصطرک

سطلح

بفتح اول وثانی والف وحاء مهمله هر نباتی که بر روی زمین گسترده شود او را بدین نام خوانند سطراطیوس
یونانی بفتح اول وسکون ثانی وراء مهمله والف وکسر طاء مهمله ثانی وفتح نون وضم تحتانی وواو وسین
مهمله ثانی نباتیست که او را بیخ نیست و بر روی آب بود و نقش مانند ورق بادنبویه بود کوچکتر از و
واز نعنا بزرگتر سطیوس یونانی بضم اول وسکون ثانی وضم تحتانی وواو وسین مهمله ثانی م کلنار
سطراک سریانی بفتح اول وسکون ثانی وراء مهمله والف وکاف وسطوالک نیز ف زرنباد کچور سطرونیون
یونانی بفتح اول وسکون ثانی وضم وراء مهمله وواو وکسر نون وضم تحتانی وواو ونون ثانی ف چوبک اشنان
چوبک سعدع بضم اول وسکون عین مهمله ودال مهمله ع موضع را گویند سعتر بضم اول وسکون
ثانی وفتح فوقانی وسکون راء مهمله ساهتر سغبر رومی بفتح اول وسکون غین معجمه وفتح موحده وسکون
راء مهمله م سرخس سعتر شاهی سغبین یونانی بفتح اول وسکون ثانی وکسر موحده وتحتانی ونون م سکبیج
سقنیج خربوزه نارسیده سفند سفید اسپند سفادیکا مرغ سنگ خوار سفادیکوس یونانی بفتح اول وفا والف سفرود
وکسر دال مهمله وتحتانی وضم کاف وواو وسین مهمله ثانی ف نوعی از پیاز بری ح ی سفرجل ع ابی هیچی
سقندولیون یونانی بفتح اول وثانی وسکون نون وضم دال مهمله وواو وکسر لام وضم تحتانی وواو ونون
ثانی ف ذریره بری سقمونیا بفتح اول وسکون قاف وضم میم وواو وکسر نون وتحتانی والف صمغیست مسهل ف
محموده ح ی ۳ گویند ۲ سقنقور بفتح اول وثانی وسکون نون وضم قاف وواو وراء مهمله ریگ ماهی
گویند که از نسل تمساح است و آن چنانست که نهنگ بر ساحل رود نیل بیضه می نهد و بچه می آرد هرچه
در آب افتد نهنگست وآنچه بر ریگ ماند سقنقور است چون تازه بود ح د و چون نمک سود کنند خشک
کرده حرارت از رطوبت زیاده تر شود وگویند ح ۲ ی اسقار بضم اول وثانی والف وراء مهمله ساجی سقز
بفتح اول وکسر ثانی مشدده وسکون زاء معجمه ع علک البطم ف صمغ درخت بن سقنقس بفتح اول وسکون نون وضم قاف
وسکون سین مهمله ثانی م سقنقور سقاقل بفتح اول وثانی والف وضم قاف وسکون لام شقاقل سقن ع
بفتح اول وکسر ثانی وسکون نون ع دبس ف سبلان یعنی عسل رطب سقولوقندریون یونانی بضم اول وثانی وواو
وضم لام وواو ثانی وفتح قاف وسکون نون وفتح دال مهمله با معجمه وسکون راء مهمله وضم تحتانی وواو ثالث ونون
اسقولوقندریون ف زنگی دارو ح ای ۲ گویند ع سقوودیون یونانی بضم اول وثانی وواو وراء مهمله وفتح ذال معجمه
وضم تحتانی وواو ثانی ونون م اسقوردیون سیر بوته ف سیر بری وسیر مو سکرجلا یونانی بفتح اول وکسر
کاف وتحتانی وفتح راء مهمله وسکون عین مهمله ولام والف م اسقاج سکبینج یونانی بفتح اول وسکون ثانی
وکسر موحده وتحتانی وفتح نون وسکون جیم ف صمغیست مثل انگوزه کنند ح ی ۳ سکرج بضم اول وسکون

وفتح ثانی مشدده وسکون راء مهمله ف شکر ح گویند سکر العشر بضم اول وفتح ثانی مشدده وضم راء مهمله و
سکون لام وضم عین مهمله وسکون شین معجمه وراء مهمله ثانی ف صمغیست که از درخت عشر یعنی الدبرق
می آید در موضع کاروی که خشک کرده جمع میشود او را بدین نام خوانند م شغال وشکوک کوهی سکرکوع عنب الثعلب
سک بضم اول وسکون ثانی ف مرکبست وگویند عصاره املج ح ی ۲ سک المسک ف مرکبیست از مازو
وفاغره وفلنجه وبسباسه وصندل مقاصری وسنبل الطیب وعسل ح ی ۲ سکنجبین ف سرکه وانگبین مساوی ممزوج
سکبینو رومی بفتح اول وسکون نون وضم موحده وواو وفتح تحتانی وها ف تخم سپستان وگویند تخم
نخکشت سال الما جار النهر سلت ع بکسر اول وسکون لام وضم نون وفوقانی ف جو برهنه سلحفات بضم اول وفتح ثانی
وسکون حاء مهمله وفا والف وفوقانی ف سنگ پشت م کچهوا ع سلاجم بکسر اول ولام الف وکسر جیم وسکون
فوقانی ف قسمی از سلادرس سلدابون ع شلبی سلور بفتح اول وضم ثانی وواو وراء مهمله ف نوعی از ماهی است
در نیل مصر سلادرس بکسر اول ولام والف وراء مهمله وفتح راء مهمله ثانی وسکون سین مهمله ثانی م میعه
سایله سلیط یونانی بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وطاء مهمله ف روغن زیت سلق ع بفتح اول وسکون ثانی
وقاف ف چقندر ح ی اسلیق عکبر اسلم درخت مغیلان سلجم ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح جیم وسکون میم
شلغم ح ر سلیخه بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وفتح خاء معجمه وها م پوست درختی است ح ی ۲ گویند ۳
سلخ الحیه ف پوست افگنده مار ه کینچلی سلاحه بفتح اول ولام والف وفتح حاء مهمله وها ف بولیست کوهی است
که هنگام تهیج بر سنگ کرده باشد وسنگ سیاه میگردد مانند قیر سلافه بفتح اول ولام والف
وفتح فا وها ف شیره انگور وگویند درد بر سلق جبلی ف حلموج د سلق بری ف نوعی از حماض سمک صیدا درچشمه
بود نزدیک عبد نیره صیدا از زمین شام و مانند ریگ ماهی کوچک بود و مجرب فضل باه که هنگام هیجان القا نت
صیدش توان کرد سمکاع بضم اول وفتح میم ثانی وسکون تحتانی وکاف والف ف ماهی خرد سم الحمار ع ف
خر زهره ه کنیر سم الفار ع مرگ موش ه سنبلکهار سمور جانوریست مشهور که در ترکستان بسیار میباشد
طنطنک ح ی سمندر حیوان مشهور که در آتش تولد کند سمارغ بفتح اول وثانی والف وضم راء مهمله وواو
وغین معجمه ف کلاه ماران ه ککن دهول سماق بضم اول وثانی والف وقاف ف ترشی وتتم ه تمالیترهب ۲
گویند ای ۳ سمسق بکسر اول وفتح نون وسکون ثانی وکسر سین مهمله وسکون قاف م آذان الفار سماق بفتح اول
غله کنکی سمک ع بفتح اول وثانی وسکون کاف ف ماهی ه مچهلی و معنی تازه او ب ۲ گویند ی آنکه کسود ا ح ی
سم السمک ف ماهی زهره سماقیل بفتح اول وثانی وسکون کاف والف وکسر قاف وتحتانی ولام سمانی سمسم بکسر هر دو سین
مهمله وسکون هردو میم ف کنجد ه تل ح را گویند ۲ سموع بفتح اول وسکون ثانی ف زهر دبیش ه بس سمین

بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی ونون ف چربی گوشت ح د سمودیون یونانی بفتح اول وضم ثانی وواو وراء
مهمله وکسر موحده وضم تحتانی وواو وثانی ونون ف کرهی بری سمسمیون بفتح اول وسکون ثانی
وفتح قاف وسکون سین مهمله ثانی وفتح میم ثانی وضم حاء وواو ونون م اذان الفار سمن ع بفتح اول وسکون
ثانی ونون ف روغن گاو ه کهیو ح د سمنیون بفتح اول وسکون ثانی وکسر نون وضم تحتانی وواو ونون
ثانی سمنه و هر ترکیبی که بدن را فربه کند از سمنه خوانند سمندلوس بفتح اول وضم ثانی ودال مهمله مشدده
وسکون راء مهمله ع ملح محیط ف نمک دریا سمدعین بکسر موحده فارسی وخفا ها وتحتانی ونون ف کف دریا
سمنه ع حب السمنه ف نقل خواجه ه چرچیچی سمسوری جلبهنک ف تخم زرد خال سمانی بفتح اول وثانی والف
وکسر نون وتحتانی ف مرغیست دریائی که او را قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز رعد شنود بمیرد سنا
ع بفتح اول وکسر نون ونون والف ه لجهون ترود ح ی سنکهادا بکسر اول وخفا ثانی وفتح کاف فارسی وها
هندی والف وراء مهمله والف ثانی ثمر مثلث خاردار بیخ هندیست بشکل فندق که در آبها روید وبالای پوست ثمر او سه
خار باشد سنبل الطیب ع چهر ح ای ۲ گویند ۳ سنبل الکلب میوه درخت سپیدار وگویند گل لسان العصافیر
سنجاب جانوریست مشهور که از و پوستین سازند گرمی وی کمتر از سمور است ح ی سنبوت بفتح اول
وسکون ثانی وضم موحده وواو وفوقانی ع زیرا اسنبادج بضم اول وسکون ثانی وموحده والف وفتح
دال مهمله وسکون جیم ف سنباده گویند که بر او افزارها تیز کنند ب ۲ ی ۳ سنباد بفتح اول وسکون ثانی
وسین مهمله ثانی والف ودال مهمله ع چای تیری سنجد ف بکسر اول وسکون ثانی وکسر جیم وسکون دال مهمله ع
عبیراب گویند ح ۲ مع ی د سنجفر بفتح اول وسکون ثانی وفتح جیم وسکون فا وراء مهمله م زنجفر سنورع
بکسر اول وفتح ثانی مشدده وسکون واو وراء مهمله م گربه ه بلی ح د سنرود بکسر اول وخفا ثانی وضم دال
مهمله وواو وراء مهمله م سریخ سنکویر بفتح اول وسکون ثانی وکاف فارسی وکسر واو وتحتانی وزاء معجمه
ع زنجبیل ه سونتهه سندهوس بفتح اول وسکون ثانی وضم دال مهمله وواو مهمله وواو وسین مهمله قسمی است
از کهربا که روغن کمان از و سازند ح ی ۲ گویند اسندروس یونانی بفتح اول وسکون ثانی وضم دال مهمله وواو
وکسر قاف وسکون سین مهمله م سریخ سنبدیان الارض فراسیون سنک شکن ه کلتهی نام غله است
سندهان بفتح اول وسکون ثانی وکسر دال مهمله وها والف ونون م عود هندی ۲ اگر ح ی ۳ سن بفتح
اول وسکون ثانی نباتیست مشهور که در هند از و ریسمان سازند ع قنب ه انبادی سنکسبویه رومی بفتح
اول وسکون ثانی وکسر کاف وسین مهمله ثانی وضم موحده وفتح تحتانی وها ف پنجکشت سنگ شادنه ه
پتهری که از شاندادیان بیرون می آید سنکهم بفتح اول وخفا ثانی وفتح کاف وها هندی ف سفید مهره

سنبل هندی سنبل الطیب وگویند دارشیشعان سنبل رومی ناردین سنگ بصری توتیای سقالات
کهربا سنکهاهولی بفتح اول وسکون ثانی وفتح اول وسکون ثانی وفتح کاف وخفا ها والف وضم ها وثانی دواء
کبرلام وتحتانی دوائی مشهور هندیست سنری بکسر اول وسکون ثانی وکسر دال مهمله وخفا ها وتحتانی ف
زنجبیل ه سونتهه سنبهالو مونتی سونا بضم اول وواو ونون والف ف زرد طلا سواد القضا ع بفتح اول وثانی
والف وضم دال مهمله وسکون لام وضم قاف وضاد معجمه مشدده والف ثانی وفوقانی م مازو ه ماجوپهل سوج
بضم اول وثانی وفتح راء مهمله وسکون جیم ف نوعی از کف دریا سوسنبد بضم اول وثانی وسین مهمله وفتح
موحده فارسی وسکون نون ودال مهمله ه دودهی سوادالختن وسواد الهند نوعی از سلیخه اکسوداگویند سواد (کر سلیخه السودا گویند)
النهرم کشت برکشت سویق الشعیر ف پست جو ب ح ا سوسمار جانوریست در کوه سوس بضم اول وثانی
وسین مهمله ثانی ف مهک ه مرهتی ح ی گویند مع گویند ب سوانس ع بضم اول وثانی وکسر نون وسکون
شین معجمه ف براده هرچیز را بدین نام خوانند سونف بفتح اول وسکون ثانی وخفا نون وفا بادیان سوبق
بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وقاف ف پست ونلقان ه ستانر سوسک ف بضم اول وثانی وفتح سین مهمله ثانی و
سکون کاف ف تیهو سوربحان بضم اول وثانی وکسر راء مهمله وسکون نون وجیم والف ونون ثانی ف لعبت بربری هم
سنکها ره جنگلی ح ۳ ی ۲ سوقطیون یونانی بضم اول وثانی وفتح قاف وسکون طاء مهمله وضم تحتانی وواو
ونون م حصی الثعلب سوسن بضم اول وثانی وفتح سین مهمله وسکون نون گلیست مشهور ح ی ۳ گویند مع سوبخرلون ه
بضم اول وثانی وخفا نون وفتح جیم فارسی وسکون راء مهمله وضم لام وواو ونون ف نمک سیاه سورنجان بضم
اول وثانی وفتح راء مهمله وسکون نون بیخ مشهور هندی هم بحر گند سونهته بضم اول وثانی وخفا نون وفتح
فوقانی هندی ع زنجبیل سوهنه بضم اول وثانی وفتح سین مهمله ثانی وها ف کرم کرم خوارت وگویند کرمی که
در پشم افتد سوری بضم اول وثانی وکسر راء مهمله وتحتانی ف نوعی از زاج سرخ است که زاج کفشگران خوانند
ح ی سوم بلی بضم اول وثانی ومیم وفتح موحده وکسر لام وتحتانی دوائی مشهور هندیست سن ماکهی ه
بضم اول وثانی ونون ومیم والف وکسر کاف وخفا ها وتحتانی م مرقشیشا سهاکام بضم اول وخفا ها
والف وکاف فارسی والف وثانی ف تنکار سهورا بفتح اول وضم ثانی وواو وراء مهمله والف درخت
مشهور هندیست که خاصیتش آنست که مار گر چوب او نگزد سهنجنا بفتح اول وکسر ثانی وسکون نون
وفتح جیم ونون ثانی والف درخت مشهور هندیست وگویند فلفل سفید تخم اوست سهدای بفتح اول
وسکون ثانی وکسر دال مهمله وتحتانی وکسر همزه وتحتانی ثانی هم دوا مشهور هندیست سیا بکسر اول وتحتانی
والف م ستا سیبیا بکسر اول وثانی وکسر موحده وتحتانی ثانی والف ف مربه نام ماهی مشهور است

دو نوعی بیت المقدس سیبا بکسر اول وثانی وسین مهمله ثانی والف سرب سیاب بکسر اول وثانی والف و موحده
بلبنت وادی القرنم خلال سیف الغراب نوعی از سوسن م دلبوس سیب بکسر اول وثانی وخفا نون و موحده
قسمی از باقلای هندی سیماب پارا سکرالحوت ماهی هرج سیهند بکسر اول وثانی وضم ها وخفا نون و دال
هندی م دفتوم سیسنبر بکسر اول وثانی وفتح سین مهمله ثانی وسکون نون وفتح موحده وسکون را مهمله معنی سنبل
وتمام برهان ح ی ۳ سیرف کهسن سیسالیوس بکسر اول وثانی وسین مهمله ثانی والف وکسر لام وضم تحتانی
ثانی و واو وسین مهمله ثالث ف نوعی از صمغ است مثل انکوزه و آنرا بخدان رومی وکاشم رومی است
کویند تخم است مثل کون کرمانی کربوی تریج دهد ح ی ۳ سیال بفتح اول وثانی والف ولام یاسمین
وبکسر اول اسم هندیست ف شغال سیساروه بکسر اول وثانی وسین مهمله ثانی م والف وضم را مهمله
و واو و نون چوب سیاه دانه ح ی ۲ سیسبان بکسر اول وفتح نیز وسکون ثانی وفتح سین مهمله ثانی و موحده
والف و نون م حب الفقد سبکران بضم اول وسکون ثانی وفتح کاف و را مهمله والف و نون بزر البنج سیندها
لون بکسر اول وثانی وخفا نون وفتح دال مهمله وخفا ها والف وضم لام و واو و نون نمک سنگ سیسون م
بکسر اول وثانی وضم سین مهمله ثانی و واو و نون درخت مشهور هندیست سیاه دانه کلونجی الشین المعجمه
شاهلوج م بشین معجمه والف وها وضم لام و واو وجیم شاه الو شاهترج بشین معجمه والف وها وفتح فوقانی
و را مهمله وسکون جیم ف شاهتره کبیت یا براج او ۲ وکوینیب شادنج بشین معجمه والف وکسر دال مهمله وفتح نون
وسکون جیم شادنه وحجر الدم ناشسته وح ای ۲ وشسته وب کویند شاماخ ف بشین معجمه والف ومیم والف
ثانی وخا معجمه غله ساتوا شاه البحر فالبحر وزیری شاه بلوط م بلوط الملک معروی اشادانق بشین معجمه
والف ودال مهمله والف ثانی وسکون قاف م سهدانج ف تخم نبات شالوک بشین معجمه والف وضم لام و واو
وکاف ف بیخ کنول شاطل بشین معجمه والف وکسر طا مهمله وسکون لام دوائیست هندی مانند کمات خشک
ساهتلج ح ی ۲ شاهسفرم بشین معجمه والف وفتح ها وسکون سین مهمله وفتح فا وسکون را مهمله ومیم ریحان
ح ۲ شاه بروتی فلفل سفید شاه بوعر عنبر شاه حبی حنا شاه رشک کنکهی شباع بفتح اول وسکون
موحده مشدده فواح بلور وزات سفید م هیکری ح ی ۲ کوینده ۳ کوینده ۲ شبت بکسر اول
وثانی وسکون فوقانی سواج ی ۲ شباکین خراسانی اجواین شبطباط بفتح اول وکسر ثانی وسکون
طا مهمله وموحده ثانی والف وطا مهمله ثانی کسته شبوط بفتح اول وضم ثانی و واو وطا مهمله
ماهی روهو شیرت ف جمکادر شبرم بکسر اول وسکون ثانی وکسر را مهمله وسکون میم قسمی از تیوعات
کبسولاج ۲ ی ۳ شبوقه بفتح اول وضم ثانی و واو وفتح قاف وها م حماهن شب الاسکافه بفتح اول وضم

ثانی

شیبی ثانی وسکون لام وفتح همزه وسکون سین مهمله وکاف والف وفتح فا وها ف قلیه م ساجی شبازه وشبیاره جمکادر
نجلیست مشهور مخدر مکیف شتره ف انکور شجرالدب درخت زعرور شجرة الحیات درخت سرو شجرة البراغیث
شجرة الموزف درخت فانت شجرة الوز درخت اهر کر ثمر لسان العصافیر است شجرة الضفادع کیسکچ ف کرویان
شجرة الخطاطیف م مامیران شجرة النسر درخت کار شجرة البق سفیدار ف درخت پشه شجرة البهق مشارنی
شوره شجرة الدق درخت سپستان شجرة ابی مالک نوعی از چوبک اشنان شجرة رستم ریواند طویل شجرة الدم
شنکار شجرة ابرهیم پنجنکشت شجرة مریم بخور مریم شجرة الله ف درخت دیودار شجرة حرف ازاد درخت
نیب شجرة الکلب شجرة الله شجرة بارد لبلاب شجرة موسی ف درخت سه کل بدان سبب بموسی علیه السلم نسبت کرده اند
که کویند موسی علیه السلم آتش از آن درخت دید شجر الدبع ف بیر الحرس شجر المح خطمی بری شجر الابر پیه کاو
شجر الحنین بیه الحوت شجر الارض بشم دانه شجر ع بیه ج جرحی ح م کویند شجر الحنظل مغز ابزدین شخار بضم اول
وخا معجمه والف و را مهمله م قلیه شخیص بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وفتح را مهمله وهام شخار شراب خمر وشبر لطلاق
کندبر شربتها شربت سریانی بفتح اول وسکون را مهمله وفتح موحده وسکون مثلثه م فراسیون ف کندنای کوهی شرف
شبرخفاش شرنک م حنظل شربین بفتح اول وسکون ثانی وکسر موحده وتحتانی و نون ف درخت قطران
از جنس شجر صنوبر ح ی ۲ شرنتیم م تخم ریحان کوچکتی شره بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی ف درخت
حنظل ششفاقل اشقاقل ششتره بفتح اول وسکون شین معجمه ثانی وکسر فوقانی وفتح را مهمله وها م ف
شطرج بکسر اول و سکون طا مهمله وکسر را مهمله وفتح تحتانی وها م نوعی از صعتر شعیع بفتح اول
وکسر عین مهمله وتحتانی و را مهمله ف چوب یا کیندل شعر ع بفتح اول وسکون ثانی و را مهمله ف موی
بال ح ی ۳ شعاریر ع بفتح اول وثانی والف وکسر را مهمله وتحتانی و را مهمله ثانی فتیر سیاوشان
شعر الجن پرسیاوشان شعور الصقابع بضم اول وثانی و واو و را مهمله وفتح صاد مهمله مشدده وقاف
وکسر لام وفتح موحده وها ف زعفران شعیرنج ع حندروس شفلج بفتح اول وسکون فا وفتح لام
وسکون جیم م ثمر کبر شغنین بری بفتح اول وکسر نیز وسکون ثانی وکسر نون تحتانی و نون ثانی
مرغ بوتیمار مشقر شقایق شقار ف ساجی شقراق ع بفتح اول وسکون قاف و را مهمله والف و
قاف ثانی ف مرغیست که کاسه شکنک کویند وان کلاغ سبز است شقاقل کزر دشتی ح هیارکی
کاجو برالی ودود هایی وسوالی وکاکول وسیالی ح را کویند م ۳ کویند ح ۲ ی شقایق النعمان کل الاله ح ی
اکوینده کوینده ح دا شفودیون رومی بفتح اول وثانی وسکون را مهمله وفتح دال مهمله وضم تحتانی
و واو و نون م اسقوردیون ف سیر موشکوثا بضم اول وکاف و واو و مثلثه والف تخم کشوث

شکرهنج بفتح اول وثانی وسکون را مهمله وفتح ها وسکون نون وجیم م خسک شک بضم اول وسکون
ثانی ع سم الفار مرگ موش کانی شکاندک سنکدانه مرغان شکاع بضم اول وثانی والف وعین مهمله والف
مقصوره بادآورد ح ی ۳ کوینده ی ۲ شلغفار چنبهی مد شلوک جونک شل بضم اول وسکون
لام ثمریست هندی مانند زرد آلو وان را سرجل هندی خوانند وکویند پوست ثمر بلاست ح ۳ ی ۱
شلجم ف شلغم شمشیر بفتح اول وسکون میم وکسر شین معجمه ثانی و را مهمله والف اذان الفار
شملت ه هستیهی شمم حلزون د سفید مهره م سنکه شمار بفتح اول وکسر نیز وثانی والف و را مهمله
بادیان شمشاد درخت شمشاد م پیری شمشیر بضم اول وسکون ثانی وکسر شین معجمه ثانی
وتحتانی و را مهمله وشو شمیر تر م قاقله صغار شمع ع بفتح اول وسکون ثانی وعین مهمله موم
شمام بفتح اول وثانی والف ومیم ثانی ف دستنبویه م کجری شمدانه عناب شنج بضم اول وسکون
نون وجیم م نوعی از حلزون ف کجک وقصبک ب ی کویند شنبلید بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحده
وکسر لام وتحتانی ودال مهمله کل سورنجان ح ی شنجار م ابوخلسا شنکار وشنقار بفتح اول وسکون
ثانی وقاف والف و را مهمله شنجار شنک لسان العصافیر اندرجو شنکک ف مشنک م مشر
شنان بضم اول وکسر نیز وثانی والف و نون ثانی م فراسیون شندل بضم اول وسکون ثانی وفتح دال
مهمله وکسر نیز وفتح لام وها م تودری شوا صرا بفتح اول و واو والف وفتح صاد مهمله و را مهمله والف ثانی
نوعی از بر بخاسب ح ی شوبلا بضم اول وفتح ثانی وسکون تحتانی ولام والف م برنجاسب شوکرمضا فاد
اوری شوغار بضم اول وثانی وعین معجمه والف و را مهمله زاک سفید شوشمیر بضم اول وثانی وفتح شین معجمه
ثانی وکسر میم وتحتانی و را مهمله م قاقله صغار شونیز ع بزر معجمه ف سیاه دانه ح ی ۳ سوخط بفتح اول وسکون
ثانی وفتح خا معجمه وسکون طا مهمله ف خوش ارزن شوع ع بفتح اول وسکون ثانی وعین مهمله ف درخت بان
شوکرالعلک بفتح اول وضم نیز وثانی وفتح کاف وضم فوقانی وسکون لام وکسر عین مهمله وسکون لام ثانی وکاف
نوعی از ریون شوکرالاهن بفتح دال مهمله ومیم وسکون نون کنکو شولک بفتح اول وسکون ثانی وفتح کاف
و را مهمله والف و نون م تخم نبک رومی ی ف دورس ب ی ۲ شوکرا شکاعی شوند بکسر اول و ثانی
وتحتانیه شوا شهدانج تخم بنک ح ی ۲ شیرخشت منیست که در خراسان چون شبنم بر درخت سیاه چوب کر در حیس
بی بر و بغایت صلب نشیند مع ح ب شیطرج شیتره چیتاج ی ۳ شیرج بکسر اول وتحتانی وفتح را
مهمله وسکون جیم روغن کنجد وروغن شیرین مشهاپلح د شیرنج بکسر اول وثانی و را مهمله وفتح
زا معجمه وسکون جیم ف شیرخفاش ح ی شیرا ملح ف شیر املمه چون املمه را در شیر خیسانند از این اسم

خوانند

خوانند ب ی ۳ کوینده ح د شیح بکسر اول وثانی وحا مهمله در منرح ی ۳ کوینده ح ۲ ی ۳ شیرخزه بکسر اول وثانی
و را مهمله وفتح موحده وسکون خا معجمه وکسر شین معجمه ثانی وتحتانی و را مهمله ثانی ف نجیست زرد رنگ که از
هندوستان وکشمیر خیزد ه هرنجح ی شیراز بکسر اول وثانی و را مهمله والف وزا معجمه ع ریحان
شیبة العجوز ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحده وضم فوقانی وسکون لام وفتح عین مهمله وضم جیم
و واو و زا معجمه م اشنه شینیز بفتح اول وسکون ثانی وکسر نون وتحتانی ثانی و زا معجمه م شونیز شیرزنو
بکسر اول وثانی و را مهمله وفتح زا معجمه وسکون واو وقاف م شین رخ شیرخشک بید خشت وبید انکبین
منیست یعنی نمیست که چون شبنم در خراسان بر درخت بید نشیند ح کوینده ع ب ح شیلم بفتح اول
وسکون ثانی وفتح لام وضم نیز وسکون میم کویند یاسمین است ح ۳ کوینده ی ۲ شیم ماهی شیبان بکسر اول
وثانی الف و نون ف پرسیاوشان شیشو ف دراج شیرابه بکسر اول وثانی و را مهمله والف وفتح موحده وها
زخشخاس شیح حبشی فلفل سیاه شیاف خونی پوش درهندی الصاد المهمله صاب بصاد مهمله والف و موحده
کویند عصاره الحمار است وکویند نوعی از تیوعات است وکویند دیودار است صابون القاف چوب اشنان
صابون ح ی ۴ صاجبه بصاد مهمله وفتح تحتانی وها م جوز ف زردک صبر ع ایلوا ومشبر ح ی ۲ کوینده
صبار بضم اول و موحده والف و را مهمله ف تمر هندی صبی بفتح اول وثانی وتحتانی ع عصا سنا یا سنا صحناه ماهیا
ح ی ۲ کوینده ی ۲ کوینده ح ای ۲ صدالحدید زعفران آهن صدپیوند عصی الراعی صدف سیپی ب ای ۲ صرو
بفتح اول وکسر را مهمله ثانی والف م باد ریح صعتر بفتح اول وسکون ثانی اسرب راینی بدین نام خوانند صرو بفتح اول
وسکون را مهمله و واو م شوکران صرایه حنظلی که زرد خواهد شد صرصر بفتح هر دو صاد مهمله وسکون را مهمله
اول وفتح را مهمله ثانی وها ف جو واسک جبکر صعتر نوعی از پودنه بریست ف اوشه وکاکوح ی ۳ صعبین
بفتح اول وسکون عین معجمه وکسر موحده وتحتانی و نون م سکبینج صقر ع بفتح اول وسکون قاف و را مهمله
طائریست شکاری ف چرغ ی شتاپکری صلصل بفتح هر دو صاد مهمله وسکون هر دو لام بکسر دعقعق
ه هو کا صل بکسر اول وثانی ثماریست که اسوده نمی پزیرد صلون بفتح اول وضم ثانی و واو و نون م خرنوب
نبطی صمغ الحرمل بفتح اول وسکون میم وضم غین معجمه وسکون لام وفتح میم وسکون حا مهمله وضم را مهمله و واو ومثلثه
احلبت صمغ القتاد بفتح قاف ومثلثه والف ودال مهمله م کتیرا کتیرا صمغ سغیل کویند درخت کوهی صمغ صنوبر
راتیج صمغ اللوز صمغ بادام صمغ الاجاص صمغ الو صمغ البلاط بکسر موحده ولام والف وطا مهمله از سنک ساخته اند
چیزیست که از رخام وسنک می سازند وکویند از معدن بهم رسد ونام مرکبیست که از صبر ومر وخون سیاوشان
وملک وانزروت وصمغ عربی از هریک جزوی اصل مرجان وزاج از هر یک نیم جزو کوفته وبیخته با بیصمغ عربی بسرشند

وبرد نوادکچی بزنند وبرها کنند تا خشک شود هرچند کهنه شود نیکو بود صمغ ع صموغ جمع وی از درد
هر کونه ح عیکوینند مع صمغ الرشد م کنکوی صمغ البطم اسفر صمغ الزیتون م اصطرک صمغ عربی ع کوند درخت کیکر ع
کونید ح کونید بی صمغ الکمری صمغ درخت امرود صمغ الجوز الرومی کهربا صندل احمر ع صندل سرخ ترکی چندن
بی ۲ کونید ۳ صنوبر کبار عربی درخت حلغوزه ۲ از صنوبر صغار ترکی درخت جیقه مع ح کونید ۲ ی ۳ کونید صندل ابیض ع
صندل سفید چندن بی ۲ کونید ۳ کونید صوف الامام افراسیون صوف ع پشم ح ی ۳ صولجه بضم اول و
واو و فتح طا مهمله ولام وها نوعی از جنس الصاد المعجمه ضال ع بضاد معجمه والف ولام کنار ضان بضاد معجمه
والف ونون ف میش م هبید ی ضبع عرجا بفتح اول و موحده و عین مهمله و فتح عین مهمله ثانی و سکون را مهمله
و میم والف ه کفتار کوشت او ح ی ۲ ضب ع بفتح اول و ضم نیز و سکون ثانی ف سوسمار کوه ح ی ضبر درخت
جد بوا ضرب بفتح اول و سکون را مهمله و موحده م عسل ت کونید جانور خاردشت ضرس العجوز ع بکسر اول
و سکون ثانی و ضم سین مهمله و سکون لام و فتح عین مهمله و ضم جیم و واو و زا معجمه خسک ضرع ع بفتح اول و سکون
ثانی و عین مهمله پستان ح چوچی بی ضریع ع بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و عین مهمله ف نباتیست دریائی
که بر ساحل دریا یابند ح ی ضرم بفتح اول و سکون ثانی و میم م اسطوخودوس ضرو بفتح اول و سکون
ثانی و واو نوعی از حبة الخضراء ی ۳ و کونید ۲ کونجه ح ضرع البحر ع یمنی بضم اول و ثانی و واو و ضم عین مهمله
و سکون لام و فتح کاف و سکون لام ثانی و فتح موحده وها ف درخت زقوم ضغابیس ع بفتح اول و عین معجمه و الف
و کسر همزه و تحتانی و سین مهمله خیار زه ککری ضغبوس بفتح اول و سکون ثانی و ضم تحتانی و واو و سین مهمله
تمیره نارسیده ضفایر الجن بفتح اول و ثانی والف و کسر تحتانی و ضم را مهمله و سکون لام و کسر جیم و سکون
نون ف پرسیاوشان ضفدع ع بفتح اول و سکون فا و فتح دال مهمله و سکون عین مهمله ف غوک و بشه میدک
و دادر ضومر ع بفتح اول و سکون واو و فتح میم و سکون را مهمله م مادروج ضومران ع بفتح اول و سکون ثانی
و فتح میم و را مهمله والف و نون ف بید مشک ضیمران ع بفتح اول و سکون تحتانی و فتح میم و را مهمله
والف و نون م ریحان الطاء المهمله طالیسفر بطا مهمله والف و کسر لام و تحتانی و سین مهمله و فتح فا
و سکون را مهمله ف پوست بیخ نیشون هندی و آن قشر هندیست مع کونید ۳ طاوس ع میور
کومت او ح ی طاخک بطا مهمله والف و فتح خا معجمه و سکون کاف ف بار درخت نبیم نبولی
طالیرف زرنیخ زرده هرتال طالقون بطا مهمله والف و کسر لام و ضم قاف و واو و نون ف نحاسی
مصنوعی که ملبر کرده باشند بتو بال نحاسی که در کین کاو خیسانیده باشند طارطقم یونانی بطا مهمله
والف و را مهمله و کسر طا مهمله ثانی و فتح قاف وها حب الملوک طاریقیر یونانی بطا مهمله والف و کسر را

را مهمله

و را مهمله و تحتانی و فتح قاف و ها م رتل م جالکوته طبقا بفتح اول و سکون موحده و قاف والف م خذروس
طباشیر ع بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و خا معجمه جزیره و واد و بیرکه باب بجوشانند و بریزند طبرزد
معرب تبر زد است یعنی نبات مصری از جنس اول م ابلوج و نمکسنک را نیز بدین نام خوانند
از جهت سختی و صلبی هردو طباشیر ع بفتح اول و ثانی والف و کسر شین معجمه و تحتانی و را مهمله م
بنسلوچن بی ۲ کونید ۳ طباره بکسر اول و ثانی والف و را مهمله ف نوعی از انجیر سرخ بزرک
طباق بکسر اول و ضم نیز و ثانی والف و قاف ع غافث طبی ع بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی ف پستان
طثرج بفتح اول و سکون مثلثه و فتح را مهمله و سکون جیم ف سورچه کوچک م چیونتی طحما رومی
بفتح اول و سکون حا مهمله و میم والف م شوکران طحلب ع بضم اول و کونید بفتح و سکون ثانی و موحده ف جامه خواب
بک و پیرزه سوال که در آبها روید ب ۳ و ۲ طحال ع بکسر اول و ثانی والف و لام ف سپرز م تلی ح ی کونید ب
طحینه بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و فتح نون و ها ف ارده طخشیقون رومی بفتح اول و سکون خا معجمه و کسر
شین معجمه و تحتانی و ضم قاف و واو و نون ف دوائیست سمی که اهل ارمن پیکان را بوی زهرآلود کنند طرفا ع
بفتح اول و سکون را مهمله و فا والف ف درخت کز م جها و بی ۲ کونید مع ح طراثیث ع بفتح اول و ثانی والف
و کسر مثلثه اول و تحتانی و مثلثه ثانی م ابل شیر بن ب ی ۳ طرثوث بفتح اول و سکون ثانی و ضم مثلثه اول
و واو و مثلثه ثانی م درخت اشق و کونید اشق غار طرسوح بفتح اول و ثانی و سکون سین مهمله
و ضم تحتانی و واو و جیم ف ماهی مهد ریائی طریخ بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و خا معجمه ف نوعی از ماهی کوچک
اشاه ماهی ح ی م طرجوماس یونانی بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم جیم و واو و میم والف و کسر نون
و سکون سین مهمله ف پرسیاوشان طراغوبغایش یونانی بفتح اول و ثانی والف و ضم غین معجمه
و واو و کسر را مهمله و تحتانی و غین معجمه ثانی والف ثانی و کسر تحتانی ثانی و سکون شین معجمه بود فرکوهی
طرخشقوق بفتح اول و ثانی و فتح خا معجمه و سکون شین معجمه و ضم قاف و واو و قاف ثانی ف کاسنی
بری ب ی طرقون یونانی بفتح اول و ضم را مهمله و واو و ضم قاف و واو ثانی و نون ف بستان افروز
طرخون ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم خا معجمه و واو و نون م طرخون عاقرقرحای بستانی ف ح ۲ طریفلن
بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و فتح فا و ضم نیز و فتح لام و سکون نون ۲ اسم مشترکست بر چند نوعی و بر نبات
خصی الثعلب ع سهس کوی ح ی ۳ طرقون یونانی بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و ضم قاف و واو و نون بو تیمار
ترنجبین ف ترنکبین طرندلون رومی بفتح اول و سکون ثانی و کسر دال مهمله و تحتانی و ضم لام و واو و نون
میم سیسالیوس طروفوتون یونانی بضم اول و ثانی و واو و ضم هر دو قاف و هر دو واو و نون م ذعرود

طریغان یونانی و فتح اول و کسر ثانی و تحتانی و غین معجمه والف و نون ف تخم معصفر بری لبشرانی انکو ب طرجاطیقون
یونانی بفتح اول و سکون ثانی و فتح حا مهمله و میم والف و کسر طا مهمله و تحتانی و ضم قاف و واو و نون
نوعی از سرمه یا داروی چشم طریفلن بفتح اول و سکون ثانی و کسر موحده و تحتانی و فتح لام و ها طریفلن
طریفل بکسر اول و سکون فا و کسر شین معجمه و تحتانی و لام ف عدس مقشر که با سرکه پخته باشند طلیسا
بفتح اول و کسر لام و تحتانی و سین مهمله والف ف نوعی از صدف کوچک طلاع بکسر اول و لام والف م جرکهن
و نیز داروی که باب رقیق ساخته بمالند طلح ع بفتح اول و سکون ثانی و حا مهمله م موز ع کلا طلع ع بفتح و سکون
ثانی و عین مهمله ف اول میوه خرما کی بند ب ای ۲ طلق بفتح اول و سکون ثانی و قاف ف کوکب الارض م ابهرک
طلا و طو ذل ب ای ۲ طمر رومی بفتح اول و سکون میم و را مهمله والف ف بید انجیر طمطم ع بکسر هر دو طا مهمله
و سکون هر دو میم ف سماق متن بلنیک طوط بضم اول و واو و طا مهمله ثانی پنبه طولیدون رومی بضم اول
و ثانی بکسر لام و تحتانی و ضم دال مهمله و واو و نون ع عنب الثعلب طوطان اعزیون یونانی بضم اول و ثانی
و طا مهمله ثانی والف و قاف و فتح همزه و سکون غین معجمه و کسر را مهمله و ضم تحتانی و واو و نون ع سلوق جبلی
حلیمو طوان یونانی بفتح اول و واو والف و فتح را مهمله و ها ف بیش هر بس طهف بفتح اول و سکون ها
طین قیمولیا و فا ع ذرت یا طعامیست که از ذرت سازند طیسا یونانی بفتح اول و تحتانی والف سونشادر سنک رخام
طین العرب ع ادخر طین الحکمت ع ف کل حکمت و آن مرکبیست طیفون ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم نون و واو و مثلثه
ف روسک طیموح ع تیهو بوغا طین اصفر ع طین الصنا است زرد تیره رنک که هندوان در قشقه بکار
میبرند پیوری طین احمر ع ف کل سرخ که آن را مغره نیز کویند کبر و طین اخضر ع نیل طین شاموس ع کوکب
ساموس وان ق م مقام کل مختوم است مع ح ب طین مختوم ع کل مختوم وان سرخ رنکست بغایت املس مع ح ب
طیلافیون یونانی بفتح اول و سکون ثانی و لام والف و فتح فا و ضم تحتانی و واو و نون م نوعی از حی
العالم طیطان سریانی بکسر اول و ثانی و طا مهمله ثانی والف و نون ف کندنای صحرائی طین ف کل هستی
مجموع کلها ی طیقی رومی بکسر اول و ثانی و کسر قاف و تحتانی م دادی طین ادمی کل آدمی کلیست
تیره رنک ب ی طین قبرسی کلیست سرخ کلکون چون در دست بمالند سرخی او در دست بماند و چون
بشکنند درون وی رنکهای زرد بود و چون بر زبان نهند بغایت بچسپد طین فارسی کل سرشوی ب ی
طین نیشابوری ف کل ماکول و کل خراسانی و از آخام و بیابان کرده بخورند و بدان تنقل نمایند الظاء المعجمه ضبی ع
اهو هرن و سرک ظفرا بفتح ظا معجمه و سکون فا و را مهمله والف ف بود نه بری ضفیره المعجمه بفتح اول و کسر ثانی
و تحتانی و فتح را مهمله و ضم فوقانی و سکون لام و فتح عین مهمله و ضم جیم و واو و زا معجمه ف خار خسک

ظفرم

ظفیره بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و فتح را مهمله و ها ف بود نه بری ظلف ع بکسر اول و سکون
لام و فا ف سم کهر ب ی ۳ ظلیم بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و میم ف نر شتر مرغ ظیان ع بفتح اول و تحتانی
والف و نون ف یاسمین بری که کل کوچک دارد ه جاهی جی ح ی ۴ العین المهمله عاقرقرحا ع بعین مهمله والف و فتح
هر دو قاف و سکون هر دو را مهمله و حا مهمله والف ثانی عود القرح نیز کویند اکرکرا ح ی ۳ عاقرشما
بعین مهمله والف و کسر قاف و سکون را مهمله و فتح شین معجمه و سکون میم و عین مهمله ثانی والف ثانی
اشنکا عاج ف دندان فیل ه هاتهی دانت ب ی عاقول بعین مهمله والف و ضم قاف و واو و لام ف درخت ساج
سال عبعب بفتح اول و سکون موحده و فتح عین مهمله ثانی و سکون موحده ثانی م ثمر کاکنج ف کچی مو عبب
بفتح اول و ثانی و سکون موحده ثانی ف کچی مو عبهر ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح ها و سکون را مهمله نرکس
عبیثران م زعفران عبیط ع بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و طا مهمله ف پسته عتم بفتح اول و سکون فوقانی
و میم ف زیتون کوهی ح ی ا عجم الزبیب ع بفتح اول و سکون جیم و ضم میم و سکون لام و فتح زا معجمه و کسر
موحده ثانی ف دانه مویز م دا کهکی بیج ب ای ۲ عجب بفتح اول و سکون ثانی و موحده م حب النیل عدرنا
سریانی بفتح اول و عال مهمله و را مهمله و نون والف م کندش عدس الماء ع ف سبزیست مانند دانه عدس که بر
روی آب مثل رنک پیدا میشود عدس مر ف مشک تلخ عدس ع ف بنو سرخ م مسور مع ح ب ی ۲ پوست
او ح او مقشر ب ۲ کونید ای ۲ عذبه ع بفتح اول و سکون ذال معجمه و موحده و ها م جز مازج و ثمر الطرفا عر
طیثا بفتح اول و سکون را مهمله و فتح طا مهمله و کسر نون و تحتانی و مثلثه والف م چوبک اشنان
عروق حمر ع فوه و روناس م مجیتهه عرطب بفتح اول و سکون ثانی و فتح طا مهمله و سکون موحده م
حنک عرعر بفتح هر دو عین مهمله و سکون هر دو را مهمله ف سرو کوهی و درخت و هلاح ی ۳ ی ۱
عرار ع بفتح اول و ثانی والف و را مهمله ثانی م بابونه عروق الصفر ع بضم اول و ثانی و واو و ضم
کاف و کسر صاد مهمله مشدده و سکون فا و را مهمله دو نوعست بزرک او زرد چوبه و خورد وی ماميرا
دا زرد و زرد چوبه ه هلدح ی ۳ کونید م عروق الشجر کند رو کویند عروق الصباغین عروق البکانین ع زرنباد
عروق بابری ع زنکباری عروق ابیض م بوزیدان عرمص بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و سکون ضاد
معجمه ف اوت کتارا عرف بجذی بضم اول و ثانی و سکون فا ف قصب ف نی م سرکنده عروق الاصفر پوست
بیخ کبر ح عرصف بفتح اول و سکون ثانی و فتح صاد مهمله و سکون فا م کافیطوس ف ماش دارو عروق ع ف
پنجها عرصنک ع کژدم پیر بهوت عرصم یمنی بکسر اول و سکون ثانی و کسر صاد مهمله و سکون میم ف بادنجان
عروق دار م بدال مهمله و تقوقی فتح ها و کسر را مهمله ثانی و سکون میم ف بیخ مهدا عرم بفتح اول و سکون ثانی

ومیم ف نوعی از ماهی عروق الصباغین زرد چوبه عرن بفتح اول وثانی وسکون نون ف چیزیست که زیاده میشود
وظاهر میکردد نزدیک زانو وسم اسب ف عظم سبق م کوری کاپر عروسک دریه کاکنج بفتح اول
وسکون ثانی وفتح فا وسکون جیم م ساذج عزیز الصغیر وکبیر فطور یون دقیق وغلیظ عسل
القصب والطبرزد شیرهٔ نیشکر وشیره نبات ه و س ح ر اعسل داود الطالی عسلنا بفتح اول وسین
مهمله وضم لام وفتح نون مشدده وسکون هاء مهمله ولام ن شهد م مهر و مدح ی ۲ عسل لبنی
سیعه سایله م سلارس عشر بضم اول وسکون شین معجمه وراء مهمله از نبات عاشتته درختاکمی
عشرق بضم اول وسکون ثانی وضم راء مهمله وسکون قاف ف مرو و شک عشقه بفتح اول وکسر ثانی و
فتح قاف وهاء نوعی از لبلاب حصان شیان مامیشان بی عصاب بضم اول وثانی والف وموحده م
شیطرج عصب بفتح اول وثانی وسکون موحده نی م نی عصاره قفرده غافت عصاره طرانث قفرده
ایل عصاره البنج افشرده بزر البنج عصاره لحیة التیس اقیون عصفر بضم اول وسکون ثانی وضم فا وسکون
راء مهمله ف خسف وخسک کسبنه ح ای ۲ عصفور بفتح اول وسکون ثانی وضم فا وواو وراء
مهمله ف کنجشک خانکی چری وبکیری ح ی ۳ عصاره شجرة الجوز فا افشرده درخت کردکان عصاره
لحیة التیس افشرده درخت سرس ابرباریس وافشرده زرشک عصارة المثل وعصاره الشوک دب
السویس لشر ابیات اب خشک مهک مع ح ر عصاره القرظ اقاقیا عصاره افسنتین افشرده امتین عصاره شقائق النعمان
افشرده لاله عصفیر بضم اول وسکون ثانی وکسر فا وتحتانی وفتح راء مهمله وهاء چربی زرد عصب بفتح اول
وضم نون وسکون ثالث وفتح موحده وهاء ف ریحان سلیمانی وکویند لبلاب عصی الراعی بفتح اول و ثانی
الف مقصوره وراء مهمله مشدده والف وکسر عین مهمله وتحتانی ف کسته هر لالسات ب ۲ ی ۳ کویند غضاة
عضاة بفتح اول وضاد معجمه والف و فوقانی ف هر درختی که خارناک بود بدین نام خوانند عضرس بکسر
اول وسکون ثانی وکسر راء مهمله وسکون سین مهمله ف خطمی بری عضل بفتح اول وثانی وسکون لام
م عضله ف سنکک وماهیک عضاة صب عطب بفتح اول وطاء مهمله وسکون موحده ف پنبه عطارد
سنبل رومی عطفل بفتح اول وسکون ثانی وفتح فا وسکون لام ف بیدمشک عظام وعظم استخوان
و هادبی عظلم بکسر اول وسکون ثانی وفتح لام وکسر نون وسکون میم ف درخت نیل عظاء بضم اول وثانی
والف وفتح تحتانی وهاء ف جوانیست سام ابرص اساکویند زاد راد و ذکر است و ماده او راد و فرج عفص
بفتح اول وسکون فا وصاد مهمله م مازو چهل ب ۲ کویند ب ۳ کویند ۲ عقید العنب بفتح اول وکسر قاف
وتحتانی وضم دال مهمله وسکون لام وکسر عین مهمله وفتح نون وسکون موحده ف دوشاب انکور عقاب بضم

اول

اول وثانی والف وموحده ف الله محکین ح ی عقرب ف کژدم م بیچهوی عقاد بضم اول وثانی والف
مهمله ف شراب ع خمر عقیق ع ف سنک مشهور ی عقعق ع بفتح اول ثالث عینین وسکون قافین
فالبحه م مهوکا ح ی عقاد م مغاث عقربان بفتح اول وسکون ثانی وفتح راء مهمله وموحده والف ونون
م اسقولوقندریون ف زنکی داد و عقارکوها رومی بضم اول وثانی والف وواو مهمله وضم کاف وواو وها
والف ثانی ونون م عاقرقرحا عقرب حریف کژدم دریائی وان ماهیست که بر سر وی خاری بود که بدان بکزد م
سینکی بچهلی عکوبی بفتح اول وضم کاف وواو وموحده م کنکر عکرات بفتح اول وثانی وضم راء مهمله
وفتح زاء معجمه مشدده وسکون تحتانی وفوقانی د دردی زیت عکبر بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحده
وسکون راء مهمله ف موم سیاه صلی شیرازی بر موکویند وسنخ الکور هم این است عکوس ع م اربن عکدم سعد
عکنه بفتح اول وسکون ثانی وفتح نون وهاء م سوربجان ف لعبت بربری علیق الکلب بضم اول وفتح لام
وسکون تحتانی وضم قاف وسکون لام ثانی وفتح کاف وسکون لام ثالث وموحده ف درخت سه کل علث
بکسر اول وسکون ثانی ومثلثه ف کاسنی بری علکیا ع قلعونیاست وان نوعی از داینج است ف زنجاری
علوفه ع خبازی چرز علک الانباط ضمغ بطم م سقز وضمغ درخت خنجک ح ی ۲ کویند با علیق بضم
اول وفتح ثانی وسکون تحتانی وقاف ف دروت سرکلاب ی ا علیق ع [illegible] بفتح وثانی وسکون قاف ذاله
ب ر علکن بکسر اول وسکون ثانی وکاف ف هر صمغی که تواند خایید علک البطم سقز علقم بفتح اول وسکون
ثانی وفتح قاف وسکون میم د حنظل وکویند قثاء الحمار و هرچه تلخ بود انرا علقم خوانند علشی بفتح اول
وثانی وکسر شین مهمله وتحتانی م صبر ترعلک بغدادی مصطکی عمبلج ف نوعی از خربزه که کوشت او سرخ وسبز بود
واو را همچنان با تخم خورند م خربزه زمستانی عمزد بفتح اول وسکون میم وفتح زاء معجمه وسکون دال مهمله
عمار کرفس عمار بفتح اول وثانی مشدده والف وراء مهمله مورد عنقا سیمرغ عنب بکسر اول وفتح نون
وسکون موحده ف انکور واکر پوست افکنی وکوشت او رودانه او ب ر عنب الثعلب بفتح مثلثه وسکون عین
مهمله وفتح لام وسکون موحده ف روباه تریک م کوتی وسوتن بدا کویند ۲ کویند ح ر اعناب بضم اول
وثانی مشدده والف وموحده ف جیلان وسیلان ولاتینی بیرمع کویند ب اعندلیب ف مرغ هزارداستان
عنکبوت ع ف دیوپای مکری ح عنزروت بفتح اول وسکون ثانی وفتح زاء معجمه وضم راء
مهمله وواو وفوقانی دا انزروت عنجد بضم اول وفتح نون وسکون ثانی وضم جیم وسکون دال مهمله ف دانه مویز عنبر
عطر دیست مشهور ای عنصر بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وسکون راء مهمله م مرزنکوش عناق فرس غالمه
عنصل ع بضم اول وسکون ثانی وضم صاد مهمله وسکون لام مر اسقیل پیاز موش وپیاز دشتی و کشنده

۱ موش کاکند عندم بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال مهمله وسکون میم د بقم عنم بفتح اول وسکون ثانی و
میم کلنار م عنب الحیة بم هزار چشان وتم کبر را نیز کویند عود الصلیب م فاوانیا وان چیزیست که در کردن
کودکان اویزند عوسج بفتح اول وسکون واو وفتح سین مهمله وسکون جیم ف نوعی از علیق است و نوعی از دام
عبلاهت وچون خشک شود ان راضریع خوانند عود الوج چوب اکر بج عود القاقلوج ستنکار
عود الریح بکسر راء مهمله وتحتانی وحاء مهمله اسمیست مشترک بزبان شام فاوانیا وبزبان مصر مامیران
ونام قشر اصل ابن باربیکر انرا ابیر بری واارکبس کویند وعود الوج را نیز بدین اسم خوانند عود العطاس م
کندس م نکچهنکی عود بلسان ف چوب بلسان ح ی ۳ عود الدرقه بفتح دال مهمله وسکون راء مهمله وفتح قاف
وهاء ف بیخ انکدان عود هندی م اکر کداز و چون سازند ح ی ۲ عهن ع بکسر اول وسکون ها ونون ف
صوف وپشم عیسوب بفتح اول وسکون تحتانی وضم سین مهمله وواو وموحده م اذان الفار و پادشاه
زنبور عسل را نیز بدین نام خوانند عین الدیک چشم خروس عین الهدهد اسم نباتیست بر افریقیه که معروفست
باذان الفار رومی عین البقر نزد اهل مغرب واندلس اجاص است وکویند انکور سیاه کلان که صادق
المحلاه نیست عیون البطباط چوب کستر عیثام بفتح اول وسکون ثانی ومثلثه والف ومیم درخت
چنار عین چشم عین الزرازیر بکسر اول وثانی وزاء معجمه وراء مهمله والف ونون م هستی از تره عروک ب ای
عیون الدیکه بفتح اول وضم ثانی دوا و ونون وکسر دال مهمله مشدده وتحتانی وفتح کاف وهاء چشمت
خروس وحبه سرخ ککهونکچی ور تاح ی الغین المعجمه غالالوطا یونانی بغین معجمه والف ولام والف وضم لام ثانی
وواو وطاء مهمله والف ثانی م بادلای قبطی غافث بغین معجمه والف وفا وفوقانی از کوهستان نواحی
شیراز اورند وان کلیست لاجوردی رنک در انشکل باریک شاخ بطرزی یک کز وکل وشاخ وو رق
همه تلخ بود چون صبح ای ۲ کویند مع ح ی غار مشهور است ح ی ۳ غاسولع بغین معجمه والف وضم
سین مهمله وواو ولام اشنان غادیقون م ح ای ۲ غاغم عمانی بغین معجمه والف وفتح غین معجمه ثانی و ها
م فوجع غالیه مرکبیست عطر از مشک وعنبر وکافور و روغن بان ح ۲ ی ا غبیرا ع بضم اول وفتح موحده
وسکون تحتانی وراء مهمله والف د سنجد ب ای ۲ دکویند مع ی د غبار الرحا ع بضم اول وثانی والف وضم
راء مهمله اول وراء مهمله مشدده ثانی وهاء مهمله والف ثانی ف کرد آسیا غرد بادنجان غرسا راسن
غرب ع بفتح اول وراء مهمله وسکون موحده م درختیست که انرا طار خوانند ولشر ازی فرب
کویند بزرک وسطبر بود واو را خارها باشد وقطران از و حاصل شود ع اهلب ای ۲ کویند
پوست سوخته وبیخ او ح ۲ ی ۳ غریب بفتح اول وثانی وکسر موحده وتحتانی وموحده تا

نوعی

نوعی از انکور سیاه غرالجلود بفتح اول وکسر نون وضم ثالث وسکون لام وضم جیم ولام ثانی وواو ودال مهمله
سریشم م سریشم ح ی ا غرقد بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وسکون دال مهمله م نوعی از عوسج غرد
بفتح اول وثانی وسکون راء مهمله ثانی م نوعی از نعص الراعی که بمعروفست بماده غرا السمک ع ف سریشم ماهی
ح ی غرع ف سریشم پوست کاو یا کاومیش [illegible] ی پزند وصاف می نمایند و قرص میسازند ح ی ۲
غزال ع بفتح اول وزاء معجمه مشدده والف ولام ف شیرخر وبکسر اول وثانی مخففه ف اهو بره غساله
غلج م مرطنیشا غساک کیاه بیچان که عشیقه غسل بفتح اول وسین مهمله وسکون لام ف خطمی غلیجن ارغیا
سریانی بضم اول وفتح لام وسکون تحتانی وکسر جیم وسکون نون وفتح همزه وسکون غین معجمه ثانی وکسر
راء مهمله وتحتانی والف م مشکطرا مشیع ف پودنه کوهی غلیجن پودنه واغریاکوه غلوفریا یونانی بضم اول
وثانی وواو وکسر فا وتحتانی وکسر راء مهمله وتحتانی ثانی والف اصل السوس غلیوان ف حیلبه غلیجن
سریانی بضم اول وفتح ثانی وسکون تحتانی وکسر جیم وسکون نون ف پودنه بری غملول بفتح اول
وسکون میم وضم لام وواو ولام [illegible] ولام ثانی م قثاء بری ف سوزن غام بفتح اول وثانی والف
ومیم م اسفنج غنقیلی بضم اول وسکون نون وکسر قاف وتحتانی وکسر لام وتحتانی ثانی د شلغم غوک بفتح
اول وسکون واو وکاف ف بک م منذک غوره ف اول هر میوه غوشنه وغوشیه بضم اول وواو وکسر
شین معجمه وفتح نون وهاء دیکی بفتح اول وضم میم وکسر ثانی وتحتانی وفتح شین معجمه وهاء هر دو م
غباد یم نوعی از کمات و فطر غیم م غمام [illegible] عنب الثعلب الفاماشرا یونانی بفا دو الف وفتح شین معجمه
وراء مهمله والف ثانی م هزار چشان وهزار اسفشان وکرمة البیضا وکرم دشتی د نبر جوش ح ی ۳
فاشرا ع بفا والف وکسر فا ثانی وتحتانی وراء مهمله والف ثانی م بردی فاوانیا یونانی بفا والف وواو
والف ثانی وکسر نون وتحتانی والف ثالث م عود الصلیب ح ی ۳ کویند مع ح فادج بفا والف
وفتح دال مهمله وسکون جیم ف سنکی زرد است که به سفیدی وسبزی زند م پاد زهر کانی د زهر مهرا
فازره م با بجی فانید بفا والف وکسر نون وتحتانی وذال معجمه م نبات سرخ ح ی ۲ فادزهر ع ف پادزهر
وهر داروی که حفظ روح ودفع ضرر سم کند بدین اسم خوانند وانچه مخصوص است حجر التیس وحجر الحیه
وپاد زهر کانی فادع ف موش م چوها فانافریسطیلیوس یونانی بفا والف ونون اول والف ثانی وکسر کاف
وسکون سین مهمله وفتح همزه وسکون سین مهمله ثانی وفتح قاف وکسر لام وتحتانی وضم نون ثانی وواو
وسین مهمله ثالث م نوعی از دوتی کبیر فالوغوس یونانی بفا والف وکسر لام وسکون راء مهمله وضم عین معجمه
وواو وسین مهمله م مرغ القلق فارة البیش ف بیش موش کور فاغوش سریانی بفا والف بوضم غین معجمه وواو

وشین معجمه شیطرج ف رومی بفاء والف وظاء معجمه م جدوار فاشرستین یونانی بفاء والف وکسر شین معجمه وسکون راء مهمله وفوقانی وتحتانی ونون یعنی دافع شصت علت د ششبندات وسیاه دارو ح ی ۳ فاناقس حرونتون یونانی بفا والف ونون والف ثانی وکسر قاف وسکون سین مهمله وفتح حاء مهمله وسکون میم وضم راء مهمله وواو وفتح نون ثانی وضم فوقانی وواو ثانی ونون ثالث نوعی از زوفرا کوچک فاناقس اولقلیس یونانی بفتح همزه وسکون موحده وراء مهمله والف وفتح قاف وسکون لام وضم تحتانی وواو ونون درخت جاوشیر فادن ستوار فاجشر بفا والف وکسر جیم وفتح شین معجمه وبها جند بیدستر فاغیه بفا والف وکسر غین معجمه وفتح تحتانی وها د کل حنا ح ب وهر بوئی که خشبو بود نیز باین اسم خوانند وبعض مهملم فاغیره نیلوفر هندی فاغرة بفا والف وکسر غین بغلط الف معجمه وفتح راء مهمله وهاء فاخره وکیا برشکافته فاخته م ببندکی کوشت او ح ی فجل بضم اول وسکون جیم ولام ترب مولی برک او ح ی ۲ فرفت بفتح اول وسکون راء مهمله وفتح ثانی وسکون فوقانی فند شاهتره فرفخ بفتح اول وسکون خاء معجمه بقلة الحمقاء فرفیر بفتح اول وسکون ثانی وکسر فاء ثانی وتحتانی وراء مهمله ثانی بنفشه فرصاد ع بکسر اول وفتح بین وسکون ثانی وصاد مهمله والف ودال مهمله توت فرفخینه بفتح اول وسکون ثانی وفتح فاء ثانی وکسر خاء معجمه وواو مهمله ثانی م بقلة الحمقاء فرنجشک بفتح اول وثانی وسکون نون وفتح جیم وکسر میم وسکون شین معجمه وکاف م ریحان قرنفلی ف بالنکو خوند تلسی ح د ۲ فرخ الحمام کبوتر بچه کوشت او ح وکویند کرسنه فرنیون بفتح اول وسکون ثانی وکسر موحده یا فا وضم تحتانی وواو ونون شیر درخت ذقوم ح ی ۴ کویند ح ۳ فراسیون سریانی بفتح اول وثانی والف وکسر سین مهمله وضم تحتانی وواو ونون کندنای کوهی ح ۲ ی ۳ فرفین بفتح اول وسکون ثانی وکسر فاء ثانی وتحتانی ونون تخم نورک وخوه فرسیلون بفتح اول وسکون ثانی وکسر سین مهمله وضم لام وواو ونون طلق فرو پوستین کرم پوستین روباه بود پس سمور پس فنک وقاقم بعد از آن بره فرم بفتح اول وسکون ثانی وفتح میم وها د بنفشه فرفیر بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وفتح قاف وها حلبه فرق الضبع بضم اول وسین مهمله وواو وضم ها وفتح ضاد معجمه مشدد وضم موحده وسکون عین مهمله د سماروغ فستق ع بکسر اول وسکون ثانی وضم فوقانی وسکون قاف مپسته ح ۳ ی ۲ کویند د ۳ فستق الهادی بها والف وکسر واو وفتح تحتانی وها ف حب البان م تخم بکاین فشاع بکسر اول وشین معجمه والف وعین مهمله ف شیرم بنانیت که چون بر شاخهای انکور بپیچد شود مفسد وی بود فصفصه بکسر اول

وسکون صاد مهمله وفتح فاء ثانی وصاد مهمله ثانی وها م اسپست چون تر بود فصفصه ورطبه کویند وچون خشک کردد قت وعلف کویند ف رنجقه فضا بکسر اول وضاد معجمه والف دانه مویز فقم ع بکسر اول وفتح ضاد معجمه مشدده وها ف نقره م روپا ب ی ۲ مع فطر بکسر اول وسکون طاء مهمله وراء مهمله سماروغ ۲ ب ۳ راکویند ۲ واو انواعست یکنوع وفتح که بفارسی هکل خوانند ویکی پوشنه ویکنوع تعبد ومجموع انواع کماة خوانند وبدترین همه فطر بود ونوعی در شیب سرکین روید ونوعی در شیب سم شراب ابخر سرخ بود کار م سفید بود یاد زهر وابخر در زیر شراب بود او را پوست او نیز زهر است وکویند وشتی از دست کرد زبان کشمیر او را کنه کهیی کویند فطراسالیون یونانی بکسر اول وسکون ثانی وراء مهمله والف وسین مهمله والف وکسر لام وضم تحتانی وواو ونون م بطراسالیون ف تخم کرفس کوهی فعیلاسوس یونانی بفتح اول وکسر عین مهمله وتحتانی لام والف وضم سین مهمله وواو وسین مهمله ثانی ف چوبک اشنان بضم اول وفوقانی وواو وکسر لام وضم تحتانی وواو وثانی ونون بحنا فقاح بضم اول وقاف والف وحاء مهمله ف کل وشکوفه فقاح الملح زهرة الملح فقد بفتح اول وسکون ثانی ودال مهمله ف تخم بنجنکشت فقاح الاذخر ع کل اذخر فقع ع بفتح اول وسکون عین مهمله نوعی از کماة م هکل فقاع ع بضم اول وثانی والف وعین مهمله ف بوزه ویکی فقاح الکرم ول و آن شکوفه انکور بود فقل هیون بفتح اول وسکون ثانی ولام والف وکسر میم وتحتانی وضم نون وواو ونون ثانی ف چوبک اشنان فلفل سودا فلفل سیاه ع مرح ح ی ۴ فلفل القرود دسمه فلفل ابیض فلفل سفید فلفل الصقالبه پنچپید فلغمشک ف بالنکو خوند فل ع بضم اول وسکون لام ف بیخ نیلوفر هندی ح ی ۳ فلمقلون بکسر فاء ثانی وسکون لام ثانی وضم میم وواو ونون بود فلفل نیر بکسر فا ثانی وسکون لام ثانی وضم میم وواو وفتح تحتانی وها ف بیخ درخت فلفل دار فلفل ح ی فلفل الصقالبه تخم بنجنکشت فنیقل بضم اول وفتح ثانی وسکون تحتانی وفتح فاء ثانی ولام ثانی وها ذ تخم عود وبزبان اندلسی بانخواه وکویند تخم بنجنکشت فند م بیوسی فلنجه افلنجه فلفل بری تخم سنبها الوا فنا بفتح اول ونون والف ف روباه تریک فنک بفتح اول وثانی وسکون کاف فارسی فنطاریون قنطاریون بکسر اول وسکون ثانی وطاء مهمله والف وفتح ثانی وضم لام وواو ونون ثالث تخم بنجنکشت فواد ع بهنکل فوهل بضم اول وواو وفتح ها وسکون لام تاری برنج سوزه فول بضم اول وثانی ولام باقلا فوفل سپاری ب ی وکویند ح ی ۳ فوم ع بضم اول وثانی میم ف کندم ف یونانی بفتح اول وسکون ثانی بنجیب باریک خشبو مانند سنبل بلکه قسمی از سنبل الطیب است جالکری ح ی فوشنه بضم اول وثانی وکسر شین معجمه وفتح نون وهاء

بوعی از فطر فوه ع بضم اول وفتح بین وفتح ثانی وها ب روناس مجیهه ح ی کویند ب فوتنج نهری پودنه جوی ح ی ۳ فوتنج جبلی پودنه کوهی ح ی ۲ کویند ۳ القاف قاراس ع بقاف والف وراء مهمله وواو مهمله والف ثانی وکسر سین مهمله وتحتانی والف ثالث ف الو بالو قاقیا بقاف والف وکسر قاف ثانی وتحتانی والف ثانی م اقاقیا قاتل الکلب م کجلا قاتل الذئب ع خربق سیاه قاقله کبار ع بقاف والف وضم ثانی وفتح لام وها وکسر کاف وموحده والف ثانی وراء مهمله الایچی بزرک ح ی ۲ کویند مع قاقله صغار ع بکسر صاد مهمله وغین معجمه والف وراء مهمله هیل م الایچی خورد ح ی ۲ کویند ۳ کویند مع قاتل النمر ع بقاف والف وکسر فوقانی وضم لام وفتح نون مشدده وکسر میم وسکون راء مهمله م ماذریون قار بقاف والف وراء مهمله م قیر قاتل العلق ع نوعی از مرزنکوش قاقر کوشت خشک وهر چیزی را که خشک سازند باین نام خوانند قاتل النحل ع بفتح نون وسکون حاء مهمله ولام د نیلوفر قاطون بقاف والف وضم طاء مهمله وواو ونون ف نوشادر قاتل نفسه مرنوعی از اشق قاتل اخیه ع خصی الثعلب قانصه ع بقاف والف وکسر نون وفتح صاد مهمله ف سنکدانه مرغان که سیسنهوی ح د قاقوله ع بقاف والف وضم فوقانی وواو وفتح لام وها م دهاتون قاقلی بقاف اول وضم قاف ثانی وکسر لام وتحتانی بنانیست مانند اشنان وکویند مانند کشوث ح ی ۲ بفتح اول وسکون موحده وجیم کبک د آکیخون کوشت او ح قباقر بفتح اول وثانی والف وقاف ثالث کدو قت ع بضم اول وسکون فوقانی قتاد خاریست که صمغ وی کثیرا ست بشیرازی کم ح د قثا ع بفتح اول ومثلثه والف خیار دراز همکری ب ر ۳ قثد ع بفتح اول وثانی وسکون دال مهمله خیار بالنک که کهیرا ب د قثاء الحمار ع کیلا ح ی ۳ قثاء النعام بضم نون وعین مهمله والف ومیم م حنظل قثاء الحیه م ذراوند طویل وکویند حنظل کوچک قثاء هندی خیار چنبر قثاء هندی بل قدمیا بفتح اول وسکون دال مهمله وکسر میم وتحتانی والف م اقلیمیا قداح ع بفتح اول وثانی والف وحاء مهمله م وصعصه قدید بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی ودال مهمله ثانی د کوشت خشک قداح مریم نوعی از حی العالم قردمانا بضم اول وسکون راء مهمله وضم دال مهمله ومیم والف ونون والف ثانی م کرویا ع جبلی ح ۳ ی ۲ قراصیا ع بفتح اول وثانی والف وکسر صاد مهمله وتحتانی والف ثانی ف الو بالو ح د ۲ قرقوما یونانی بضم اول وسکون ثانی وضم قاف ثالث وواو وکسر میم وسکون عین مهمله ومیم ثانی والف م ثفل روغن زعفران ح ی ۳ قرطمانا بضم اول وسکون ثانی وفتح طاء مهمله ومیم والف ونون والف ثانی م قردمانا قرهیا نوتیا الاقرح ع ستونیز قراد ع بهنکا قرین

بضم اول وفتح ثانی وسکون تحتانی وراء مهمله ثانی م انذرانی قرن البحر کهربا قرمز بکسر اول وسکون ثانی وکسر میم وسکون زاء معجمه ع دود الصباغین ف کرم رنکریزان که بدان ابریشم وصوف رنک کنند قرطاس بکسر اول وسکون ثانی وطاء مهمله والف وسین مهمله کاغذ ب ای ۲ قریص بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وصاد معجمه ب تخم اجره قراص بفتح اول وثانی والف وصاد معجمه ف بابونه قرط تخم نیل قرظ بفتح اول وسکون ثانی وفتح بین وسکون ظاء معجمه م کرت وان ثمره درخت قلقل است واقاقیا عصاره اوست ب ع ی وبضم اول وسکون ثانی وظاء مهمله م نوعی از اسعت وبکسر اول م نوعی از کماة قرع ع بفتح اول وسکون ثانی وعین مهمله ف کدو قربوت بضم اول وسکون ثانی وضم موحده وواو وکاف ع شیرک قرنفل ع بغیت ه لونک ح ی ۲ کویند ۳ قرول بضم اول وثانی وواو ولام م مرجان قرون السنبل درمیان سنبل یابند وان از سموم است سنکها زهر ح ی قرفة القرنفل م قرفة الطیب وپوست هر چوب ودرخت را قرفه خوانند وان پوست سطبر بود بلون قرفه وطعم قرنفل واردیفن حلاوت دارچینی قرن معز وایل ف شاخ بز وبز کوهی قرطم ع بضم اول وسکون ثانی وکسر طاء مهمله وسکون میم ف خسکدانه ح ی ۲ قرقرون رومی بضم اول وسکون ثانی وضم قاف ثانی وراء مهمله ثالث وواو ونون م سعد قرن العجل کرفس الماء ح ی ۲ قرسطاریون بفتح اول وکسر ثانی وسکون سین مهمله وطاء مهمله والف وکسر راء مهمله وضم تحتانی وواو ونون م کمات کوهی قرداس یونانی بفتح اول وسکون ثانی ودال مهمله والف وکسر میم وسکون نون م حرف قرنفان سریانی بفتح اول وشکون ثمانی نون وقاف ثانی والف ونون ثانی م کرویا قرداموس یونانی بفتح اول وسکون ثانی ودال مهمله والف وضم میم وواو وکسر میم ثانی وسکون نون م قردمانا قرحان بفتح اول وثانی وحاء مهمله والف ونون م نوعی از کماة سفید کوچک قرون ع بضم اول وثانی وواو ونون شاخهاء سنبک ب ی قرداکم کرم کلینی که اکثر بیک وکاو وچسپد قرقی سریانی بضم اول وسکون ثانی وضم قاف وواو م زعفران قرنفل بستانی فرنجمشک قرطم هندی حب النیل قرفة الدارچینی ع دارچینی ع تج ح ی ۳ قسا بفتح اول وسین مهمله والف م سلیخه قسب بفتح اول وثانی وسکون موحده ف خرماء مهیرون وان نوعی از خرمای هندی خشک ست ح ی قسطی ع بکسر اول وسکون ثانی وکسر طاء مهمله وتحتانی وراء مهمله تریاقی قسولیدیکا یونانی بفتح اول وضم بین وضم ثانی وواو وکسر لام وتحتانی وراء مهمله وضم دال مهمله وواو ثانی وسین مهمله ثانی م کاکنج قسوس بضم اول وثانی وواو وسین مهمله ثانی م لبلاب بزرک ح ی ۲ قسطع بضم اول وسکون ثانی وطاء مهمله م کنح ح ی ۳ قسطوریون یونانی بضم اول وسکون ثانی وضم طاء مهمله وواو وکسر راء مهمله وضم تحتانی وواو وثانی ونون جند بیدستر قسط هندی قسط تلخ هکرمول قسط شامی راسن قشر الجوز الصلب ع ف پوست کردکان قسط بحری

خنک قشر الاترج ع پوست ترنج ح ی ۲ قشر الجوز الاخضر ع پوست سبز بیرون گردکان قشعر
بفتح اول وسکون شین معجمه وفتح عین مهمله وسکون راء مهمله ف خیار دراز قشر الارج ع پوست بیخ
وان از جمله سموم قتاله است قشمش ف کشمش قشر البیض ع پوست تخم مرغ ب ی ۲ قشر القصب الفارسی
پوست نی فارسی ح ی ۳ قصب بوا قصب الذریره قصب ع بفتح اول وصاد مهمله وسکون موحده
نی ح ی ۲ گویند برگ او ب را قصد بفتح اول وثانی وسکون دال مهمله م عوسج قصب السکر ع نیشکر کاندا و اکح
قسقوس قلعی قصب الاذریره ع بفتح اول وثانی وضم موحده وفتح ذال معجمه مشدده وکسر راء مهمله ثانی وتحتانی وها
عرجوا نیاح ی ۲ قصیصه ع بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وفتح صاد مهمله ثانی وها م نوعی قضاعه ع سلاخ
ابی یعنی قندز ه او د بلاد قضب بفتح اول وسکون ضاد معجمه وموحده ف سپست قضیب ع بفتح اول
وکسر ثانی وتحتانی وموحده م ذکر فقار قضم ع بضم اول وسکون ثانی ومیم ف پنبه کهنه قضاب مصر ع بفتح اول
وثانی والف وموحده گسسته قطونا اسپغول قطر بضم اول وسکون طاء مهمله وراء مهمله م مس
ح ی قطف ع بضم اول وسکون ثانی وفا م سرمق ... سلات بتهوا قطن ع بضم اول وسکون ثانی و
نون ف پنبه ح د قطران ع بکسر اول وسکون ثانی وراء مهمله والف ونون ف روغنی است که از درخت
عرعر گیرند و گویند قیر است ح ی ۴ گویند ۳ قعبل ع بفتح اول وسکون عین مهمله وفتح موحده وسکون
لام نوعی از کماة ح د قفر الیهود مومیائی یا لوده ح ی ۳ قفر بفتح اول وسکون فا وراء مهمله نبات
کشوث قفلوط بفتح اول وسکون ثانی وضم لام و واو وطاء مهمله م نوعی از کراث شامی قلیمیا بکسر
اول وسکون لام وکسر میم وتحتانی ثانی والف م اقلیما قلقونیا ... بضم اول وسکون ثانی و
ضم قاف و واو وکسر نون وتحتانی والف زنجار ... قلب بضم اول وسکون ثانی وموحده ع کاسر
الحجر ... ح ی ۲ قلوب ... قلت ع بکسر اول وسکون ثانی وفوقانی ف ماش هندی ... سواد
و گویند کلتهی ... گویند ح ی قلقند یونانی بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف ثانی وسکون نون ودال
مهمله ف نوعی از زاج ح ی ۴ قلقطار یونانی بفتح اول وسکون ثانی وطاء مهمله والف وراء مهمله
شتر دندان ح ی ۳ ... م نوعی از زاج زرد قلقدیس یونانی بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف ثانی
وکسر دال مهمله وتحتانی وسین مهمله ف زاج سفید کرمانی ح ی ۴ قلقل بکسر قافین وسکون
لامین وقلقلان وقلاقل ... درخت حب القلقل قلسه ناردین سریانی ... سنبل
کاسنبهد قلی ع بکسر اول وثانی وتحتانی ... اشنان ... ح ی ۴ ... قلادة ... نوعی از انجیر قمح ع
بفتح اول وسکون میم وحاء مهمله ف گندم م گیهون قمل بضم اول وثانی مشدده وسکون لام ف
سپش ... قمح ع قصب الذریره قمطا بکسر اول وسکون ثانی وطاء مهمله والف م دم الاخوین قنب ع

بکسر اول وفتح ثانی مشدده وسکون موحده ف بنگ م جانک ویجیا وگویند هندی سن مانند کتان و
ریسمان سازند وتخم او را شهدانج گویند ب قنفذ ع بضم اول وسکون ثانی وضم فا وسکون
ذال معجمه ف خارپشت م ساهی ح ی قنفهر بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف ثانی وکسر ها وسکون راء
مهمله صمغیست شفاف مانند سندروس ... معین قنطار بکسر اول وسکون ثانی وطاء مهمله
سا او را ن قنابر بفتح اول وثانی والف وکسر موحده وضم نیز وسکون راء مهمله ف مرغ چکاوک ح ی قندس
بضم اول وسکون ثانی وضم دال مهمله وسکون سین مهمله ف کندش اسم حیوانیست که جند بیدستر
خایه اوست ... بلاد قنبیط بکسر اول وفتح نیز وسکون ثانی وکسر موحده وتحتانی وطاء مهمله ف
کرنب رومی ... گویند ح ی ۲ قنبیل بفتح اول وسکون ثانی وکسر موحده وتحتانی ولام ف
کمیلا ح ی ۲ گویند ۳ قنطوریون ح ی ۳ قندران بفتح اول وسکون ثانی وکسر دال مهمله وراء
مهمله والف ونون م سقز قنز بضم اول وفتح ثانی مشدده وها ف بیرزد گویند صمغ خلال
مامونی است ح ی ۳ ... گویند ح ۳ ... قوسا یونانی بضم اول و واو وکسر سین مهمله
وتحتانی والف قسط قونیا یونانی بضم اول و ثانی وکسر نون وتحتانی والف ف آب چکیده خاکستر
قوثیرا بضم اول وثانی وکسر مثلثه وتحتانی وراء مهمله والف ف نوشادر قوطوما یونانی بضم اول
وثانی وضم طاء مهمله و واو ثانی ومیم والف از دیوس برعی قوریما یونانی وراء مهمله وسین مهمله والف
ثانی م عود بلسان قود بضم اول وثانی وراء مهمله ف قطن قوس بضم اول وثانی وراء مهمله وسین
~~مهمله والف وضم والف ثانی~~ بضم اول وثانی وراء مهمله ف درخت ... قوردیوس ... گیاهیست
که بالی زاغ خوانند ... قوقالس یونانی بضم اول وثانی وقاف والف
وکسر لام وسکون سین مهمله م قرد ما نا قوانص بفتح اول وثانی والف وکسر نون وسکون صاد مهمله
سنگدانهای مرغان ... قوطولیدون یونانی بضم اول وثانی وضم طاء مهمله وفتح قوناقوس
نون و واو وثانی وکسر لام وتحتانی وضم دال مهمله و واو وثالث و نون م نوعی از حی العالم قوقی
بضم اول وکسر فا وتحتانی ف حیوانیست بحری قیمولیا بکسر اول وتحتانی وضم میم و واو وکسر لام وتحتانی
ثانی والف م طین قیمولیا ب ۲ ی ۳ قینا نوعی از بقلة الحمقا قیشور بفتح اول وسکون ثانی وضم شین
معجمه و واو وراء مهمله ف نوعی از کف دریا ح ی قیر بکسر اول وثانی وراء مهمله ف زفت قیطس یونانی
بفتح اول وسکون ثانی وکسر طاء مهمله وسکون سین مهمله ف مورد قیرس یونانی بفتح اول وسکون
ثانی وکسر راء مهمله وسکون سین مهمله ف موم قیلوط بفتح اول وسکون ثانی وضم لام و واو وطاء مهمله

ورق کندنای شامی قیل ف قیصوم ع بفتح اول وسکون ثانی وضم صاد مهمله و واو ومیم ف برنجاسف
که قسمی از افسنتین است ح اکی نید ۳ گویند ی ۲ گویند ۳ گویند را گویند ح ی ۲ قیقهن یونانی
بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف ثانی وکسر ها وسکون نون ف قنفهر قیطاقون بفتح اول وسکون ثانی وطاء
مهمله والف وضم قاف ثانی و واو و نون م ترمس قیسی بفتح اول وسکون ثانی وکسر سین مهمله
زردالو قیروطی بفتح اول وسکون ثانی وضم راء مهمله و واو وکسر طاء مهمله وتحتانی ف مرهمی که از موم
و روغن گل سرخ واکلیل الملک و زعفران کافورسان ... قیجی ف حوزل ... کاهربا ف کپور کالنک
بکاف والف وکاف فارسی ثانی وفتح جیم وسکون جیم نون وفتح کاف فارسی ثالث وخفا ها والف
ثانی و واو هندیست م مسی کاکنج بکاف والف وفتح کاف ثانی ونون وسکون جیم ف عروس در پرده
ی جوب ع و گویند ب ی ا گویند ۳ کاوزهج بکاف فارسی والف وفتح واو وزاء معجمه وسکون
ها وفتح راء مهمله وسکون جیم حجر البقر کافور عطریست مشهور ب ی ۳ کالرجهر ع بکاف والف وکسر سین
مهمله وضم راء مهمله وسکون لام وفتح حاء مهمله وجیم وسکون راء مهمله ف بزر الفلیفله کلتهی کاجر
بکاف فارسی والف وفتح جیم وسکون راء مهمله ف زردک کاجیه بکاف فارسی وجیم مفتوحه
وبی تحتانی وها مهمله کاجه نامی است بزبان فرس ... صدفهای کوچک کافن بکاف والف
وفتح فا وسکون زاء معجمه ف کلکونه کاورس ف بکاف فارسی والف و واو وسکون راء مهمله وسین مهمله
ع جاورس ... غله باجره کادی بکاف والف وخفا نون وسین مهمله م قسمی از کاه است که کلش در لحی برساب
مثل پنبه سفید می براید کاک بکاف والف وکاف فارسی ثانی ف زاغ و بکاف عربی ثانی م کعک کانمهوه
بکاف والف وکسر تحتانی وفتح موحده فارسی وخفا ها وسکون لام دار شیشعان کال ف بکاف فارسی
والف ولام ... کاوچیم ... کاشم بکاف والف وکسر شین معجمه وسکون میم م انجدان رومی ح ی ۳ کادزی
فی ... کاهیان بکاف والف وکاف ثانی وتحتانی والف ثانی ونون م فرطم کاهو
م خس کاجیره بکاف والف وکسر جیم وتحتانی وفتح راء مهمله وها ... کاغنه بکاف والف وفتح غین
معجمه ونون وها ... بیربهوتی کالو بکاف والف وفتح لام و واو وها م عاقرقرحا کانجیه
بکاف والف وخفا نون وفتح جیم فارسی وها هندی ف ابکینه کاری بکاف والف وکسر دال مهمله
و گویند بواو وتحتانی م کل کبود ح ی ۲ کاسنی بکاف والف وفتح سین مهمله وکسر نون
وتحتانی ف هندبا کاسمری بکاف والف وسین مهمله وفتح میم وکسر راء مهمله وتحتانی ف درخت هندیست
م کنبهار کاکناج بکاف والف وکاف ثانی وضم الف ثانی وکسر جیم وتحتانی ف عنب الثعلب کاکنج

بکاف والف وخفا نون وضم کاف فارسی وکسر نون وتحتانی آرزن کاکوی بکاف والف وضم کاف ثانی و واو
وکسر فوقانی وتحتانی م سعتی کبد الذئب ع جگر گرگ کبریت ع بکسر اول وسکون موحده وکسر راء مهمله وتحتانی
و فوقانی ف گوگرد ... کندهک ح ۲ ی ۳ کبست بکسر اول وثانی وسکون سین مهمله و فوقانی ف حنظل کبیکج سرپانی بفتح
وتحتانی وفتح کاف ثانی وسکون جیم نوعی از کرفس بری ... ح ۴ کبدع بفتح
اول وکسر ثانی وسکون دال مهمله ف جکر و کلیجا ح کبر بفتح اول وثانی وسکون راء مهمله ... است
ح ی ۲ کپاس بفتح اول وثانی فارسی والف وسین مهمله ف درخت پنبه کپاله بفتح اول وثانی والف وفتح لام
ثانی وها ... م تخم ... ح ی ۳ گویند ۲ کت بکسر اول وسکون فوقانی هندی ف جنب الحدید کتهیر
بفتح اول وضم ثانی هندی وخفا ها و واو و نون وفتح موحده وسکون راء مهمله ف قسمی از انجیر
دشتی کنکت ف شیب بری کتهیاد ف بفتح اول وثانی هندی وها هندی وموحده فارسی والف وفتح دال
مهمله هندی وسکون لام م صمغی از ... ~~کتهل بفتح اول وسکون ثانی هندی وفتح ها وسکون لام صمغی~~
المقل کتهل بفتح اول وسکون ثانی هندی وفتح ها وسکون لام م میوه مشهور هندیست مشابه
شکنبه کتم بفتح اول وسکون ثانی ومیم ف وسمه یعنی ورق نیل کتان بفتح اول وثانی والف ونون
و السی ب ی کتکی ع بضم اول وسکون ثانی هندی وکسر کاف ثانی وتحتانی م خر نوا اسود کتاری بفتح
اول وثانی هندی وکسر همزه وتحتانی دوا مشهور هندیست که کل او را بفارسی کل خار گویند
الثاء المثلثه کثیراء بفتح اول وکسر مثلثه وتحتانی وراء مهمله والف کتهیرا ع کثیرالاضلاع بفتح اول
وکسر ثانی وتحتانی وضم راء مهمله وسکون لام وفتح همزه وسکون ضاد معجمه ولام والف وعین
مهمله ف گاوزبان کثیرالارجل بفتح همزه وسکون راء مهمله وفتح جیم وسکون لام ف بسفایج کثاه بفتح
اول وثانی والف وها ... کجور ه بفتح اول وضم جیم فارسی و واو وراء مهمله ... بنباد
کجنار م بفتح اول وسکون ثانی ونون وراء مهمله درخت مشهور هندیست که چار ادغوانی دارد
وشکوفه اش ... کچپیل بفتح اول فارسی وسکون ثانی وکسر موحده فارسی وتحتانی وفتح
موحده ... وسکون لام م زجاب کچلوت ف بفتح اول وسکون ثانی فارسی وضم لام و واو ونون ... نید
العواد ... شیشه کحلا وکحلا بفتح اول وکسر حاء مهمله وتحتانی وبی تحتانی نیز ولام والف اسم
مشترک برلسان الثور وشنجار کحل فارس م ... کحل بضم اول وسکون ثانی ولام ف سرمه الجن کحل
حولان ع بفتح حاء مهمله و واو ولام الف ونون ف حضض کحل السودان ع بفتح سین مهمله وسکون واو ودال مهمله
والف ونون م شیرج ... کدو تلخ توبری کدر بفتح اول ودال مهمله وسکون راء مهمله کادی

وکیوراب ی ۲ کدم م بفتح اول وثانی وسکون میم درخت مشهور هندیست که کلش زرد ومشابه است
بکمه بزرك وکوی خورد کدوی شیرین قرع کدی پوست خونه کرسا المایر نیلوفر کریبضا بفتح اول وسکون
را مهمله وفتح میم وها وفتح موحده وسکون تحتانی وضاد معجمه والف فاشرا کوسود ع بفتح سین
مهمله وسکون واو ودال مهمله والف فاشرشین کرویا ع بضم اول وثانی دواو وتحتانی والف
قسمی از زنیع کالی زیرج ی ۲ کویند ۳ کروار بکسر اول وسکون ثانی و واو والف وراء مهمله
والف ثانی خیارچنبر کرا بضم اول وثانی والف درخت لسان العصافیر کروند بفتح اول وسکون
واو وخفای نون ودال مهمله والف میوه مشهور هندیست کریب بفتح اول وسکون ثانی وفتح نون
وسکون موحده کلم ح ای ۲ واطراف ای ۳ کرات بضم اول وثانی مشدده والف ومثلثه کندنا
ح ی ۴ کرونج بفتح اول فارسی وسکون ثانی ودال مهمله ونون والف وجیم کرداینده کباب کرنج بضم اول
فارسی وسکون ثانی وجیم فارسی کلوی کرنج بفتح اول وثانی وخفا نون وسکون جیم الکتمک کرام کند
بکسر اول فارسی وراء مهمله والف ومیم وفتح کاف ثانی وخفای نون ودال مهمله اسبغول کند
کرکر بفتح هردو کاف وسکون هردو راء مهمله صنوبر صغار ن کاچ کربز بضم اول وسکون
ثانی وضم موحده وسکون زاء معجمه قثاء الحمار کرفس بفتح اول وثانی وسکون فا وسین مهمله انجود
ح ی ۲ کرش بضم اول وسکون ثانی وشین معجمه شکنبه ۴ وجه ب کرشفع بضم اول وسکون
ثانی وضم شین معجمه وسکون فا پنبه کرکند بفتح اول وسکون ثانی وکاف فارسی کرکرن کنیذا
وبضم اول فارسی هندها کریله بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی ولام نبات خاردار نبات هندی
که ثمر او را در هند تنیت کویند بکسر فوقانی هندی وتحتانی وخفا نون و فوقانی هندی ثانی و از وطا
سازند کرم بفتح اول وسکون ثانی ومیم نر زرد درخت انکور ح ی ۲ کرکم بضم اول وسکون ثانی وضم
کاف ثالث وسکون میم زعفران کروشلم بضم اول وثانی و واو وضم شین معجمه وسکون لام وفتح غین
معجمه و نون وسکون میم فرفیون کربلو بفتح اول وسکون ثانی وکسر دال مهمله وتحتانی وکسر لام
وسکون نون نوعی از سیساليوس کرکرهن بربری بفتح هردو کاف وسکون هردو راء مهمله وفتح ها وسکون
نون عاقرقرحا کریون رومی بفتح اول وسکون ثانی وضم تحتانی و واو و نون فطودیون دقیق کرکودهن
بفتح اول وسکون ثانی وفتح کاف ثالث وضم راء مهمله ثانی و واو وفتح وسکون نون سک المسک
مرکبیست ح ی ۲ کرکرهو بفتح هردو کاف وسکون هردو راء مهمله وضم ها و واو عاقرقرحا کرمشایکه
بفتح اول وسکون ثانی وفتح میم وها وشین معجمه والف وکسر تحتانی وفتح کاف وها وثانی اشاع

کوسنه بفتح اول وثانی وسکون سین مهمله وفتح نون وها کسنک سرخ اکرنه ی ۲ کرویا فارسیه
شامیه هرشنه نام فردمانا کرمدانه بکسر اول وسکون ثانی ومیم ودال مهمله والف وفتح نون وها تخمی
از تخم ماذریون ح ی ۲ کرسبه بفتح اول وسکون ثانی وفتح موحده وسین مهمله وها چلپاسه سبیلکی
کراث جبلی کراسیون کرکی بضم اول وسکون ثانی وفتح موحده وسین مهمله وکسر کاف ثانی وتحتانی
کلنات کونج کرویچ بفتح اول فارسی وضم ثانی و واو وکسر جیم فارسی وتحتانی کاوی کرث
بضم اول وسکون زاء معجمه وموحده خوده وکنجاره کهل کرزن بفتح اول فارسی وثانی وسکون راء
مهمله زردک کروة البیر بضم اول وسکون ثانی وکسر موحده وفتح راء مهمله وضم فوقانی وسکون
لام وکسر موحده ثانی وتحتانی وراء مهمله ثانی تخم سیاوشان کومازک بفتح اول فارسی وسکون ثانی
ومیم والف وفتح زاء معجمه ثانی وسکون کاف ابوحمازج بار درخت کیهوما بین کومازود بفتح اول فارسی
وسکون ثانی ومیم والف وضم زاء معجمه ثانی و واو ونون کومازک کراکبین طلیست یعنی پنیت
مانند تو تجبین که بر روی قطر فام افند کروان بکسر اول وسکون ثانی و واو والف ونون بادر نبویه کوبره
بضم اول وسکون ثانی وکسر موحده وفتح راء مهمله کشنیز دهنیا تر اوب خشک اوب ۲ ی ۳ کزند بکسر
اول فارسی وسکون ثانی وفتح نون وها تخم انجره اتنکن کی بیج کسیلا بفتح اول وکسر سین مهمله وتحتانی
ولام الف دو نوعست کهیلا کهیل ح ای کویند معرج کسب بضم اول وسکون ثانی وموحده چرون
وکنجاره کسیر بضم اول وسکون ثانی وضم تحتانی وسکون راء مهمله زفت خشک کسنک بفتح اول
وسکون ثانی وفتح نون وسکون کاف ثالث کسنه کرخ الحمام نخمانشاهرج کسیقون یونانی بفتح اول
وکسر ثانی وتحتانی وضم قاف و واو و نون نوعی از سوسن بری ادلبوث کسیره بفتح اول وکسر ثانی
وتحتانی وضم راء مهمله و واو پنج دستی هندیست که در ابها مثل نیلوفر بروید کبره بضم
اول وسکون ثانی وفتح موحده وراء مهمله وها کشنیز کسنبه بضم اول وثانی وخفا نون
وفتح موحده وها هندی معصفر کسوری بفتح اول وسکون ثانی وضم فوقانی و واو وکسر راء مهمله وتحتانی
زر مشلع کشوثا بضم اول وشین معجمه و واو ومثلثه والف امر بیل ح ای ۲ کشتر کشت بکسر اول
وسکون ثانی وفوقانی وفتح موحده وسکون راء مهمله وکسر کاف ثانی وسکون شین معجمه فوقانی تا
ابناتیست بر هم پیچیده مانند ریسمان تافته پیچک کویند جهیل ح ی ۲ کشوث بضم اول وثانی
و واو ومثلثه امر بیل کشنج بفتح اول وسکون ثانی وفتح نون وسکون جیم نوعی از کمات انهت

که در دکهیا وکا در دریا روید کل کشنه کها ب کشک الشعیر ع ف شیره جو ب کشمش بکسر اول
وسکون ثانی وکسر میم وسکون شین معجمه ثانی موبز انکور بی دانه کشط بضم اول وسکون ثانی
وطاء مهمله قسط کشف بفتح اول وثانی وسکون فا سنک پشت کچهوا کشک بفتح
اول وسکون ثانی وکاف ثانی پینو وتروت کشن چرنه کشه بکسر اول وفتح ثانی وها اسطوخودوس
کشنه بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وفتح فا وها پوست افکنده مار کشوث رومی افسنتین کشنیح کیسه
کضنبثون یونانی بفتح اول وسکون ضاد معجمه وفتح نون وسکون مثلثه وضم موحده و واو و نون ثانی
بادنجان بری کعب بفتح اول وسکون عین مهمله وموحده پاشنه ایذی ب ی کعک بفتح اول وسکون
ثانی وکاف ثانی کاک نان ترک خواجه قطب الدین کاکی که در دهلی دیار معروفست کف دریا سمندر
پهین کف الکلب اشنان کف الذیب جنطیانا کف الارنب طیفنا کف الرهبان بضم اول وفتح قاف وضم راء مهمله
وسکون لام وفتح تحتانی وضم ها و واو ودال مهمله قفر الیهود کفنافس بفتح اول وسکون ثانی
ونون والف وضم قاف وسکون سین مهمله دنفل کف کفر کف الضبع بفتح ضاد معجمه وضم موحده
سکون عین مهمله کپیکج کف بفتح اول وسکون ثانی ثعلب احمقا کفری بفتح اول وسکون ثانی وکسر
راء مهمله وتحتانی جفری پوست لها دحرما لکورا بفتح اول وضم کاف ثانی دواو وراء مهمله
والف نبات هندیست که ثمرش بعرض در برده بماند ونیخش کنول کلکوندا بضم اول وسکون
واو وخفا نون ودال مهمله والف کافوا کلرا بضم اول وسکون ثانی وراء مهمله والف
جوس وبکسر راء مهمله وتحتانی ماکیان کلری بفتح اول وسکون ثانی وکسر راء مهمله وتحتانی
خیار دراز کلراسنکه بفتح اول وسکون ثانی وراء مهمله والف وکسر سین مهمله وخفا نون وکسر کاف
فارسی وتحتانی دوای مشهور هندی است کلبندا بفتح اول وکسر لام وتحتانی وخفا نون ودال مهمله
والف مرتبز کلح بکسر اول وسکون ثانی وحا مهمله بیرزد کلموح بفتح اول وسکون ثانی وضم
میم و واو وحا مهمله داسن کلاسوخ بضم اول فارسی کلال وبکسر اول فارسی کسر کلهاد بفتح
اول وثانی مشدده وخفا ها والف وراء مهمله کل کنول کلش بکسر اول وسکون ثانی وسین مهمله
اهک ونون کلاغ بفتح اول ولام والف وغین معجمه زاغ کاک وکوا کلناه کبیر کلبنک بفتح اول و
ثانی وخفا نون وفتح موحده وسکون کاف ثانی چوب خوشبوی صندل اسامی شرح مایل
کلقند اصل قند کاشکری که در افتاب تربیت یافته باشد نردرانش کلکل خراسانی بفتح هردو کاف

وسکون هردو ولام مقل کوکل کلم بفتح اول وثانی وسکون میم کرنب کلیکان بکسر اول وتحتانی وکاف
ثانی والف ونون طرخون کلیکارون سریانی ورومی بکسر اول وثانی وتحتانی وفتح کاف ثانی وسکون
لام ثانی وضم راء مهمله و واو ونون جرجیر کلیجن بضم اول وکسر ثانی وتحتانی وفتح جیم وسکون
نون خولنجان که بیخ برک تنبول باشد کلسع بضم اول وسکون ثانی وفتح تحتانی وها نکرده
معرب کویندی کویند کلیانی رومی بکسر اول وسکون ثانی وتحتانی والف وکسر نون وتحتانی
ثانی اشق کلتهی بضم اول وسکون ثانی وکسر فوقانی وها وتحتانی غله مشهور هندیست کام
الجرکات بفتح اول ومیم والف وفوقانی قطرب ۲ کون امرد کون برهیت وشونیز را نیز کویند کاشیر
بفتح اول وثانی وکسر شین معجمه وتحتانی وراء مهمله ضمغ کرفس کوهی که فطراسالیون تخم
اوست ح ی ۲ کوسنه کمیس بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وزاء معجمه بول بیشاب موت
کاناطوس یونانی بفتح اول وثانی والف وکسر فا وتحتانی وضم طاء مهمله و واو وسین مهمله
ماش دارو ح ی ۲ کوسنه کادیوس بفتح اول وسکون ثانی وفتح راء مهمله وسکون کاف ثالث میوه مشهور
هندیست ب کنکام بفتح اول وسکون ثانی وکاف ثانی والف ومیم ثانی صمغ درخت بطم کمون بفتح
اول وضم ثانی و واو ونون وان انواعست کرمانی وفارسی وشامی ونبطی زیرا ح ی ۲ کویند ۳
کالیون یونانی بفتح اول وثانی والف وکسر لام وضم تحتانی و واو ونون نوعی از مادریون سیاه
کمون بری انیسون کمون حبشی کمون بری کمون ارمنی کرویا کمون بری ام شاهتره کمثری بضم اول وثانی مشدده
وسکون مثلثه وراء مهمله والف مقصوره امرود معرب کویند ب دکویند ب ای ۲ کمنیلا بفتح اول
وسکون نون وکسر موحده وتحتانی والف ولام قنبیل کنب بفتح اول وثانی وسکون موحده بنگ
مجانات وبجیا کنکرزد وکنکری نیز کویند وان صمغ کنکر است ح واکویند ب کنار بضم اول وثانی
والف وراء مهمله لوبان ح ی ۲ کویند ۳ کنکر بفتح اول وسکون ثانی وفتح کاف فارسی ثانی وسکون
راء مهمله حرشف کنهار بفتح اول فارسی وخفا ثانی وفتح موحده وخفا ها والف وراء مهمله درخت
هندیست کاسنی کنیه بفتح اول وثانی وسکون تحتانی وراء مهمله خرزهره کندش بضم اول وسکون ثانی
وضم دال مهمله وسکون شین معجمه چوبک اشنان چوک ح ی ۲ ای ۳ کندهک بفتح اول فارسی وسکون
ثانی وفتح دال مهمله وخفا ها وسکون کاف کوکرد کنکول بفتح اول وسکون ثانی وضم کاف ثانی
و واو ولام دوای هندیست کنزف بفتح اول وثانی وها کاهی که بر کوشت وپهار ۲ جسیل
بکسر اول فارسی وسکون ثانی وجیم والف وکسر همزه وتحتانی اسمی است هندی کرمیست بسیار

باکه در برسان جاها غنا نه بهم رسد کورو جناه بفتح اول فارسی و سکون واو وضم راء مهمله و واو ثانی
و فتح جیم فارسی و نون والف کاهی روهن کوشاد بفتح اول وسکون ثانی و شین معجمه والف و دال مهمله
حنطیانا کوکردف بضم اول فارسی و ثانی وکسر کاف فارسی ثالث و سکون راء مهمله و دال مهمله
کندهک کوند بضم اول فارسی و ثانی و خفا نون و دال مهمله صمغ از دو کوکار خشخاش هو پوست چوترا
کودر کوبر بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و سکون راء مهمله فلفل
کول بضم اول فارسی و ثانی و فتح لام و سکون راء مهمله انجبار کوجهر بفتح اول فارسی و سکون
ثانی و ضم جیم فارسی و خفا ها و سکون راء مهمله کوک هروم خسک کوبدار بضم اول و ثانی و کسر موحده
و دال مهمله والف و راء مهمله قسمی از کنار کوز بضم اول و ثانی و زاء معجمه کوزف بفتح کاف
فارسی و سکون ثانی و زاء معجمه جوز کوپت کرمونت چیچه کیکیلا ثانی کوابع بفتح اول و ثانی و الف
وکسر راء مهمله و سکون عین مهمله نوشبد و باچه کوف بضم اول و ثانی و فا کوالف بفتح
اول و ثانی والف وکسر لام و سکون فا بادآورد کوکی بفتح اول وضم ثانی و سکون کاف کاهو
کولم بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون میم فلفل کورن بفتح اول فارسی و ثانی و سکون
نا معجمه و نون هبان سینکا وجهانک کومان بضم اول فارسی و ثانی و میم والف و نون دوای مشهور
هندیست کودو بضم اول و ثانی و فتح دال مهمله و سکون واو ثانی غله ایست هندی کوکهروم
بضم اول فارسی و ثانی وضم کاف و خفا ها وضم راء مهمله و واو خسک کوکله هدهد کویتهر
بضم اول و ثانی و فتح فوقانی هندی و ها هندی قسط کوابخه بکسر اول و ثانی والف و خفا نون
و فتح جیم فارسی و ها هندی دوا مشهور هندیست کوبهی بضم اول فارسی و ثانی وکسر موحده
و خفا ها و تحتانی والف دوای مشهور هندیست کوالکوی نیلوفر کوشتابی صدف کهراب
بفتح اول و سکون ها وضم راء مهمله و موحده والف کهربا کوبندح ۳ کهیانا بفتح اول
و سکون ثانی و تحتانی والف و نون والف ثانی فاوانیا کهاریا بفتح اول و خفا ثانی والف و فتح
موحده فارسی و سکون راء مهمله و تحتانی والف ثالث تو تیا سفالک کهجور بفتح اول و خفا ثانی
وضم جیم و واو و راء مهمله خرما کهیر بفتح اول و خفا ها و تحتانی و راء مهمله درخت
هندیست که از قشر او کاته سازند کهار بفتح اول و خفا ثانی والف و راء مهمله نمکیست
که بعضی از اشجار داشل بلاس و ها ک کنجد و کوکهرو و کیله و جز اینها را اکت و در قوم
میسوزند خاکستر اینها قسمی از نمک باشد که بزبان هندی کهار کویند کهیو کنوار بکسر اول

فارسی و خفا ثانی و تحتانی و واو وضم کاف ثانی و واو ثانی والف و راء مهمله نبات صبر کهلم
سریانی بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون میم بادنجان کهاندلون بفتح اول و خفای
ثانی والف وکسر راء مهمله و تحتانی وضم لام و واو و نون نمک شور کهوم بفتح اول و سکون
ثانی و فتح واو و ها معرجون مهوای کالو بزی کی کتهل کهرهنی بکسر اول و خفا ثانی و فتح
راء مهمله و سکون ها وکسر فوقانی هندی و تحتانی کتانی بزرک کنبهی بضم اول و خفا ثانی
و سکون نون وکسر با موحده و خفا ها و تحتانی فطر کمات کوچک اسفید سمار و غ ب د ۳
کوبند کهنکی بضم اول فارسی و خفا ثانی و نون و فتح کاف فارسی ثانی وکسر جیم فارسی و تحتانی عسون
الدیک سرخ رنبق کهیا دیتی بکسر اول فارسی و خفای ثانی و تحتانی والف و فتح فوقانی و سکون
واو و فتح راء مهمله وکسر همزه و تحتانی ثانی قسم بزرک توتیا ست که بالید و چوب و غیره ازان
دمراستا از خطوط کیلا بکسر اول و تحتانی و لام الف موز کنکر بکسر اول و فتح ثانی و فتح سین
مهمله و سکون راء مهمله زعفران کنجریب بفتح اول و سکون ثانی وضم خاء معجمه و سکون راء مهمله و سین
مهمله جاورس کیلاس بکسر اول و ثانی و لام الف و سین مهمله نام میوه مشهور بکسر اول عربی سبیلکی کلون
بکسر اول فارسی و فتح ثانی و سکون لام زعرور کیلکان بکسر اول و ثانی و فتح لام و کاف ثانی والف و نون
نوعی از کرات کیلا دو سرخس کیسوا بکسر اول و ثانی وضم سین مهمله و واو جعده کیه بکسر
اول و فتح ثانی و ها مصطکی کیسرکونه بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین مهمله و سکون راء مهمله وضم
کاف فارسی و واو و فتح نون و ها جعده اللام لا لا کیاهین کنار جابت مکه ادبی لازورد لام الف
و زاء معجمه و فتح واو و سکون راء مهمله و دال مهمله لاجورد راوند ب ع م کوبند ح ۲ ی ۳ لابونیدوس
بوانی لام الف وضم تحتانی و واو وکسر راء مهمله و تحتانی ثانی وضم دال مهمله و واو ثانی و سین مهمله جب
ماهودانه و شجره معشوق بنی لادن لام الف و فتح دال مهمله و سکون نون قسمیست از عنبر نوح ع از ۲
لاغیه لام الف وکسر غین معجمه و فتح تحتانی و ها نوعی از یتوعاتست که کل زرد مانند کل شبت
و ورق نیز بوده و زند و زرد امن کرهها د و بیح ع سو کوبندع لاخه لام الف و خاء معجمه و فتح شین
معجمه و ها تمتاجه سبنونی لاکه لام الف و فتح کاف و ها هندی لک ب لبا ع بکسر اول و موحده
والف زهکه ب بوسوج د بلاب بفتح اول و سکون ثانی و لام والف و موحده نا که عشق پیچان ح ی کوبند ب
لباب القمح ع بضم اول و ثانی والف وضم موحده ثانی و سکون لام و فتح قاف و سکون میم و حاء مهمله ف
نشاسته لباب البر بضم اول و موحده و سکون راء مهمله ف نشاسته لبن المعز ف شیر بز لبن الخشخاش ع ف

اقیون لبن عامص نماست که دهی ب ی لبن الجبل ع شیر سب لباب القوم نشاسته لباب القرطم بضم
قاف و سکون راء مهمله وضم طاء مهمله و سکون میم مغز خسک دانه ح لبن بفتح اول و ثانی و سکون نون از
شیر جو روده ب دکوبند ح لبسان بفتح اول و ثانی و سین مهمله والف و نون م حنظل بوی ح لبن الغاف ع
شیر میش لبن الاتان شیر خر لبان ع بضم اول و ثانی مشدده والف و نون کندر لبنی سریانی بفتح اول
و ثانی وکسر نون و تحتانی میعه سایله سلادروس لچهما بفتح اول و سکون جیم فارسی و خفا ها و فتح میم
و نون والف ببروح الصنم لجالو بفتح اول و ثانی والف وضم لام ثانی و واو دوای مشهور هندیست لجام الذهب
کوبند اشق ح ی لجام الصاغه اشق لحم النمل بفتح اول و سکون حاء مهمله وضم میم و نون مشدده و عین مهمله
والف و جیم کوشت میشی کوی دعک کمتر از کوشت بره است لحم البقر کوشت کاو لحم الخنزیر کوشت خوک
لحم الجزور بضم جیم و زاء معجمه و واو و راء مهمله کوشت شتر بچه لحیه الحمار بکسر اول و سکون
ثانی و فتح تحتانی وضم فوقانی و سکون لام وکسر حاء مهمله ثانی و میم والف و راء مهمله حسبسیا و شان
لحیه التیس ع بفتح فوقانی و سکون تحتانی و سین مهمله درخت سرسیاه لحم بفتح اول و سکون ثانی
و میم کوشت مانند سکوفی و هیاح ر اکوبند لحم الجمال کوشت بره ح لحنس الاکلیل بفتح اول
وکسر ثانی و تحتانی وکسر نون وضم سین مهمله و سکون لام وکسر همزه و سکون کاف وکسر لام ثانی و تحتانی و فتح
لام ثالث و ها نوعی از خیر و حبلی حاع دوانه لخلخه سلیانیه بفتح اول و سکون خاء معجمه و فتح لام
ثانی و خاء معجمه ثانی و ها وضم سین مهمله و فتح لام و سکون تحتانی و میم والف وکسر نون و فتح تحتانی
مشدده ثانی و ها ثقل و عن زعفران لذاق الذهب بضم اول و زاء معجمه والف وضم قاف و فتح
ذال معجمه مشدده و سکون موحده کوبند اشق لزیم جو لسان الکلب بکسر اول و سین مهمله والف وضم نون
و سکون لام و فتح کاف و سکون لام ثانی و موحده م لسان الحمل و بن حماض لسان الثور بفتح مثلثه و سکون
واو و راء مهمله کاوزبان ع کا تهه مانند آح را لسان العصافیر بفتح عین مهمله و صاد مهمله والف
وکسر فا و تحتانی و راء مهمله تخم اهو هانه دجو ح ۲ ر لسان البحر بفتح موحده و سکون حاء مهمله و راء
مهمله سبیبا لسان الحمل بفتح حاء مهمله و میم و سکون لام و رق بارتنک ب ی ۲ لصف بفتح اول
و صاد مهمله و سکون فاء کبر لصیقی بفتح اول وکسر ثانی و تحتانی ثالث نوعی از لسان الحمل کوچک
لعاب بضم اول و عین مهمله والف و موحده آب دهن غوک ولا لعبت مطلقه ببیخ سروح
لعبت بربری بضم اول و سکون ثانی مهمله و فتح موحده و سکون فوقانی و فتح موحده ثانی و سکون
راء مهمله و فتح موحده ثالث وکسر راء مهمله ثانی و تحتانی م سورنجان لفت بکسر اول و سکون

و فوقانی ف شلغم لفاح ع بضم اول و ثانی مشدده والف و حاء مهمله فسابرج وان ثمر ببروح
د رم ۳ کوبند ح ی ۳ للح ع بضم اول و سکون کاف لاکهچ ی اکوبند ۲ لکهمنا لکهمنی بفتح اول و سکون
ثانی و خفا ها و فتح میم و نون والف و بکسر نون و تحتانی و هرد و اسم هندیست ببروح الصنم لما
بفتح اول و میم والف عنب الثعلب لوبیا بضم اول و واو وکسر موحده و تحتانی والف غله ایست مشهور
جامع ری لوفا بضم اول و ثانی و فا والف علیو از لوها بضم اول و ثانی و ها والف نوعی از نخ العالم
بکسر اول و ثانی ... اهن لوخ بضم اول و ثانی و خاء معجمه بردی لوز حلو ع بفتح اول و سکون ثانی و زاء
معجمه بادام شیرین تلخ شیرین مع ح سوده تلخ ی ح ۲ لوطوس سریانی بضم اول و ثانی و ضم طاء مهمله و واو
و سین مهمله احند توقی و تشین معجمه نوعی از نیلوفر است که در مصر و بر اجزی بری کوبند وان نیلوفر
برست لوفع بضم اول و ثانی و فا نیلکوس ح ی ۲ لونک بفتح اول و سکون ثانی و خفا نون و
کاف فارسی قرنفل نسخه لوبان بضم اول و ثانی وکسر نون و تحتانی والف و نون ثانی ... لوبان
بضم اول و ثانی و موحده والف و نون م کندر ذکی لوقابین بضم اول و ثانی و قاف والف وکسر
موحده و تحتانی و نون کاسپند لولو ع بضم هر دو لام و هر دو واو مروارید مروتی بک لوهو
بضم اول و ثانی وضم ها و واو دم خواح لوز البربری ف بادام کوهی بخرک لوده بضم اول و ثانی
و فتح دال مهمله و خفا ها دوای مشهور هندیست ب لهسوا بفتح اول و سکون ها وضم سین مهمله و واو
و راء مهمله والف سپستان لهسن بفتح اول و سکون ثانی وضم سین مهمله و سکون نون سیر لیلیخ
سریانی بکسر اول و تحتانی و فتح لام و سکون نون و جیم نیل لیسنج سریانی بکسر اول و ثانی و فتح نون و سکون جیم
نوعی از اقلیما ست که در جزیره قبرس در معدن نحاس باشد لینوفر بکسر اول وضم نون و واو و فتح فا و سکون
راء مهمله نیلوفر لیمو بکسر اول و ثانی وضم میم و واو لیمو پوست ورق او ح ی او حماضاو ب
لینوز هوی اسپند المیم ماء ع بمیم والف و همزه آب ه جل و پانی و بااوست حیات و زندگانی ب د
ماه منیا میم والف وکسر میم ثانی و تحتانی و مثلثه والف ثانی م شیاف ماميثا ب ی امامیرانج جمرات ه
دهی و کور س ماهیزهرج بمیم والف وکسر ها و تحتانی و فتح زاء معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و سکون جیم
تخم السمک سماهی زهره از نوعاست که هنکوی ح ی ۲ مار ماهیج بمیم والف و راء مهمله و میم ثانی
والف ثانی وکسر ها و تحتانی و جیم سمه ر ماهی ه بام مچهلی ماء الملح بکسر میم و سکون لام و حاء مهمله
اب نمک ماء الورد بفتح واو و سکون راء مهمله و دال مهمله کلاب ع ماء الحوت بفتح حاء مهمله و تحتانی
و دال مهمله ثانی م دوص ب ابی که در روهن تاقه سرد مبار نند ماذکون بمیم والف و نون و فتح کاف و حاء

نون ودال مهمله م قسمی از اسهال کند ماء الشعیر ع بفتح شین معجمه وکسر عین مهمله وتحتانی وراء مهمله ف
جواب وکشک آب ماء الکافور ع ف آب کافور ماس بسین مهمله ف الماس م هیرا ب ی کویند ح ی ماش ع بمیم والف
وشین معجمه ف نوباش م مونک ماکونید ۲ معدی کونید ی ماء القرع ع آب کدو مادریان بمیم والف وفتح دال
مهمله وراء مهمله وسکون نون وکاف ف ترنج ماء العسل ع بفتح عین وسین مهمله وسکون لام آب شهد ح
ماء اللحم ع آب کوشت وان مرکبست ح مازریون بمیم والف وفتح زاء معجمه وسکون راء مهمله وضم
تحتانی وواو ونون ف مست رو کویند برک هلیله رند داست وان از سموم است ح ی ۴ ما
هستان بمیم والف وفتح میم ثانی وسکون ها وکسر سین مهمله وفوقانی والف ثانی ونون م ساج
ماهیران ع بمیم والف وکسر میم ثانی وتحتانی وراء مهمله والف ثانی ونون بیخیست مشهور بهمین نام
ح ۲ کویند … ماهون بمیم والف وضم میم ثانی وواو ونون ح اشا ماء الجبن ع بضم جیم وفتح حرف
وسکون نون ف آب پنیر وان مرکبست ماء النوفل ع بضم نون وواو ونون ثانی ف آب ماهی عکس ود
ح ی ماء القراطن سریانی بفتح قاف وراء مهمله والف وکسر طاء مهمله وسکون نون شرابیست که از …
کویند وکویند شرابیست از خرما از مثلث وعسل وداروهای کرم سازند وکویند ماء العسل است
مالسوفلن بمیم والف ولام وضم سین مهمله وواو وفتح فا ولام ثانی وسکون نون ف سادریبو … ما
طونیون رومی بمیم والف وضم طاء مهمله وواو وکسر نون وضم تحتانی وواو ونون ثانی ف درخت
قنه ف چینه ماورمن بمیم والف وها وفتح فا وسکون راء مهمله وکسر فا ثانی وتحتانی ونون م
جدوار ه نربسی مامیثا بمیم والف وکسر همزه وتحتانی ونون ف کز مازو مازو بمیم والف وضم زاء معجمه
وواو عفص ه ماجو پهل ماهودانه بمیم والف وضم ها وواو ودال مهمله والف ثانی وفتح نون وها ثانی م
حب الملوک ح ی ماریچوب بمیم والف وراء مهمله وضم جیم فارسی وواو وفتح … دها الهلیون ف
مارکیاه … ماء الجمه بضم جیم وفتح … کابچ ماکهر بمیم والف وفتح کاف وها هندی
ماش سیاه ارد وکلانی … ماش هندی … مال کنکنی بمیم والف ولام وفتح کاف وسکون نون
وضم کاف فارسی ثانی وکسر نون ثانی وتحتانی ف دوای مشهور عظیم النفع هندیست ح مالی بمیم
والف وکسر لام وتحتانی م عسل متن بفتح اول وفوقانی هندی وسکون راء مهمله ف کرسنه …
بفتح اول وسکون فوقانی وکاف … مثلث بضم اول وفتح ثلثه ولام مشدده وسکون مثلثه ثانی ف آب
انکور است که بجوشانند … مشک بفتح اول وسکون
ثانی وکاف م سوسن مثنا بفتح اول وسکون ثانی ونون والف ونون ثانی ف درخت کرم دانه وان

نوعی ماذریونست که کرم دانه تخم وثیب مجنبج بضم اول وسکون جیم وفتح نون وسکون جیم
ثانی ف خوش نظر م کلکابی ۲ کویند جج بضم اول وسکون ثانی م ماش مجکند ع بضم اول و
سکون ثانی وفارسی وفتح کاف وخفا، نون ودال مهمله دوای هندیست مجیتهه ه بفتح اول وکسر
ثانی وتحتانی وفتح فوقانی هندی وها هندی م بقم مجهیچهی ه بفتح اول وکسر هر دو جیم فارسی وخفا
هر دو ها وسکون هر دو تحتانی دوا مشهور هندیست محلب ع بفتح اول وکسر ثانی وسکون ها
مهمله وفتح لام وسکون موحده … مع محروث ع بفتح اول وثانی والف وکسر جیم وسکون میم ۲
مخلصه محموده بفتح اول وسکون ثانی وضم میم وواو وفتح دال مهمله وها م سقمونیا مخ ع بضم اول
وسکون خاء معجمه ف مغز م کوده م مخیض ع بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وضاد معجمه ف دوغ م چهاچه ح ی
مخلصع بضم اول وفتح ثانی وکسر لام مشدده وفتح صاد مهمله وها واین نام از ان کویند که تریاقیست همه زهرها
وانهمه زهرها خلاص دهنده است ح ی مخاطه بضم اول وثانی الف وفتح طاء مهمله وها م سپستان مداد
ع بکسر اول ودال مهمله والف ودال مهمله ثانی سیاهی ومرکب م مس ح ی مد بفتح اول وسکون ثانی ف
شراب وعسل مرقشیشا بفتح اول وسکون راء مهمله وفتح قاف وکسر شین معجمه وتحتانی وشین معجمه
ثانی والف انواعست ذهبی وفضی ونحاسی وحدیدی وشبهی وهر جنسی مشابه بود بجوهری
که باو منسوب بود م حجر النور وحجر الروشنائی ه سونهاکهی ح ی ۳ کویند ۲ مرار الصبر بفتح اول و
سکون راء مهمله وفتح قاف وکسر شین معجمه وکسر نون وثانی والف وضم راء مهمله ثانی وفتح صاد مهمله
مشدده وسکون ها وراء مهمله ثالث والف ثالث م حنظل مردم کیاه ف … لکهنا لکهنی مرو ف بفتح
اول وسکون ثانی وواو والف م مرزنجوش مرارات ع بکسر اول وثانی والف وراء مهمله ثانی
والف ثانی وفوقانی جمع مراره … زهرها … کویند ۲ مرج ه بکسر اول وسکون ثانی
وجیم فارسی فلفلکرد مرداسنج ع بضم اول وسکون ثانی ودال مهمله والف وفتح سین مهمله وسکون
نون وجیم … مردارسنگ … ح ی مرقد ع بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وسکون دال مهمله
م جوز ماثل ه دهتوره کویند افیون مر ع بضم اول وسکون ثانی م بول ح ی ۳ مرار بفتح اول وثانی
والف وراء مهمله ثانی نوعی از … مرمر بفتح هر دو میم وسکون هر دو راء
سنکیست مشهور مرماحوز بفتح اول وسکون ثانی ومیم والف وضم ها مهمله وواو وزاء معجمه م
نوعی از مرو که بفارسی مرو خوش کویند ح ی ۳ مرزنجوش بفتح اول وسکون ثانی وفتح زاء معجمه وسکون نون
وضم جیم وواو وشین معجمه … ح ی ۳ مردقوش بفتح اول وسکون ثانی ودال مهمله وضم قاف وواو

وشین معجمه م مرزنکوش مریق بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی وقاف م عصفر مرق ع بفتح اول وثانی وسکون
قاف ف شوربا مرورشک بفتح اول وسکون ثانی وفتح واو وراء مهمله ثانی وسکون شین معجمه وکاف م مرد
مرتک بضم اول وکسر ثانی وسکون ثانی وفتح فوقانی وسکون کاف م مرداسنگ مرماسفرم ع بفتح اول وسکون
ثانی ودال مهمله وکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر فا وفتح راء مهمله وسکون میم ثانی م آس بری حماحا
بفتح اول وسکون ثانی وجیم والف ونون م مویکاب ی ۲ مرسین بفتح اول وسکون ثانی وکسر سین
مهمله وتحتانی ونون م مورد مرو بفتح اول وسکون ثانی وواو م مرورشک وان انواعست که مرانیه
مذکوراست مرویه بفتح اول وضم ثانی والف وفتح واو وکسر زاء معجمه وفتح تحتانی وها م نوعی از کاسنی
بری تلخ وکویند نوعی از کاهو مرانیه بفتح اول وثانی والف وکسر نون وفتح تحتانی وها درختیست
مانند درخت یاسمین نوع خوشبوی … مرماحوز خوانند وانچه بوی کمتر است شوساخوانند
کدان مرورشک است ونوع دیکر … دارما ودارمک خوانند ونوعی مرو سفید است وکویند
لسان الثور است نوعی … شیردار وانرا شیران کویند وان مرو تلخست مری ع بضم اول
وکسر ثانی وتحتانی م آبکامه … ح ی ۳ مزج بضم اول وفتح ثانی وسکون زاء معجمه وجیم ف درخت
بادام تلخ مزر بفتح اول وسکون ثانی وراء مهمله ف نبیذیست که از کندم وجو وجاورس سازند وانرا بوزه
وبکسم کویند مزمز بکسر هر دو میم وسکون هر دو زاء معجمه فارسی خوبکس مزمار الراعی ع بکسر اول وسکون
ثانی ومیم والف وضم راء مهمله ثانی مشدده والف ثانی وکسر عین مهمله وتحتانی م عصا الراعی مسحوقینا
سریانی بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح حاء مهمله وضم قاف وواو وکسر نون وتحتانی والف ف کفا بکینه م
کالج لون مسواک القرود بکسر اول وسکون ثانی وواو والف وضم کاف وسکون لام وضم قاف وراء مهمله وواو
ودال مهمله … بفتح اول وسکون ثانی وفتح میم ثانی وضم قاف وواو وراء مهمله …
طویل مسطار بکسر اول وسکون ثانی وطاء مهمله والف وراء مهمله ف شراب بد ستا فشرده زود دست
کند مسوره بفتح اول وضم ثانی وواو وراء مهمله ع عدس … بکسر اول وسکون ثانی …
… مسک ع بکسر اول وسکون ثانی وکاف م مشک … ح ی ۲ مستعجل ع بضم اول وسکون ثانی
وفتح فوقانی وسکون عین مهمله وکسر جیم وسکون لام م بوزیدان مسقا رومی بکسر اول وسکون ثانی
وقاف والف وضم طاء مهمله وواو ونون ف … مسن ع بکسر اول وفتح ثانی وسکون نون
سنکیست که کارد وشمشیر وامثال ان تیز کنند … مسواک الراعی ع براء مهمله والف وکسر عین
مهمله وتحتانی ف شیطرج وکویند … مسی بفتح اول وکسر ثانی وتحتانی … جنکلی وبکسر اول وسکون

دندان مشمش ع بکسر هر دو میم وسکون هر دو شین معجمه ف زرد الو … مشکطرامشیع
یونانی بکسر اول وسکون ثانی وکسر کاف وضم طاء مهمله وراء مهمله والف وفتح میم ثانی وکسر شین معجمه
ثانی وتحتانی وعین مهمله م پودنه بری … ح ی ۳ کویند ۲ مشنک ف بضم اول وفتح ثانی وسکون
نون وکاف فارسی ع عدس مشکک ف بضم اول وسکون ثانی وفتح کاف وسکون کاف ثانی ع سعد
مشک الرمان ع ناکیسر مشن هندی ع سعد مصبر ع بضم اول وفتح صاد مهمله … موحده مشدده وسکون
راء مهمله … ایلوا مصع بفتح اول وسکون ثانی وعین معجمه … مصباح الروم ع بکسر اول وسکون
ثانی موحده الف وضم حاء مهمله وراء مهمله مشدده وواو ومیم ثانی … مصطکی ع بفتح اول و
سکون ثانی وفتح طاء مهمله وکسر کاف وتحتانی ف کندر رومی ح ی ۲ کویند مضرع ع بفتح اول وکسر
ضاد معجمه وتحتانی وفتح راء مهمله وها … نام طعامیست که … مطحنا یونانی
بفتح اول وسکون طاء مهمله وفتح حاء مهمله ومثلثه والف مرکبیست … لوز کویند مطبوخ ع
بفتح اول وسکون ثانی وضم موحده وواو وخاء معجمه ف دوشاب وهرچه پخته شود باتش مط بفتح اول
وسکون ثانی … معاع بکسر اول وعین مهمله والف ف روده … معی بفتح اول وسکون
ثانی ودال مهمله … معصفر ع بفتح اول وثانی وسکون صاد مهمله وفتح فا وسکون راء مهمله
… معقار بکسر اول وسکون ثانی وقاف والف وراء مهمله م صمغ اجاص معشوق ع … از اشجار
نام جمعیست … معین ع بضم اول وکسر ثانی وتحتانی ونون م … معده ع بکسر
اول وسکون ثانی وفتح دال مهمله وها ف شکم … مغاث بضم اول وغین معجمه
والف ومثلثه … کدرخت حب الطلق … ح ی ۲ کویند ی مغد بفتح اول وسکون ثانی ودال
مهمله ف بادنجان وکویند لفاح بری … مغیلان ع بضم اول وکسر ثانی وتحتانی
ولام والف ونون ف درخت کیکر وببول مغره ع بضم اول وسکون ثانی وفتح راء مهمله وها ف کل سرخ م
کیرو … مغموم بفتح اول وسکون ثانی وضم میم ثانی وواو وفتح میم ثالث وها … بادنجان مفرح ع بضم
اول وفتح فا وکسر راء مهمله مشدده وسکون حاء مهمله … مقرود بفتح اول وسکون ثانی وضم راء
مهمله وواو ودال مهمله … ع بفتح قاف وسکون لام وضم موحده
وسکون لام ثانی وفتح میم وسکون حاء مهمله وضم زاء معجمه وواو ونون م ریحان بادرنبویه مقلیانا
سریانی بفتح اول وسکون قاف وکسر لام وتحتانی والف ومثلثه والف ثانی ف تخم سپند … مقر
بفتح اول وسکون ثانی وراء مهمله … صبر … مقدونس یونانی بفتح اول وسکون ثانی وضم دال

مهمله و واو و کسر نون و سکون سین مهمله فطراساليون مقدونس بکسر اول و سکون ثانی و نون
و الف و کسر طاء مهمله و تحتانی و سین مهمله سنگ آهن ربا چمکت تیهرح ع مقل بضم اول و سکون
ثانی و لام کونیدر صمغ درخت مانوسته کوکل ح ی ۳ مکسنتر الابل بضم اول و فتح کاف و نون مشدده
و سین مهمله و ضم فوقانی و سکون لام و فتح همزه و سکون نون ثانی و فتح دال مهمله و سکون راء مهمله
سنگیان الحوت ماهی زهره مکسر قریشیه بفتح قاف و سکون راء مهمله و کسر شین معجمه و فتح تحتانی مشدده و هاء
خالصه ملوخیا بضم اول و لام و واو و کسر خاء معجمه و تحتانی و الف نوعی از خطمی چنکت مارا گویند ح ۳ ملح القلی
بکسر اول و سکون ثانی و ضم حاء مهمله و سکون لام و فتح عین معجمه و سکون راء مهمله و موحده نمک در خت
عنب ملح الصناعی بکسر صاد مهمله و نون و الف و فتح عین مهمله و سکون فوقانی نمک تنکار ملح دباغت شوره
باروت بلیچ چهیها و کهار ملح بکسر اول و سکون ثانی و حاء مهمله نمک لونح ی ۲ ملح بفتح
اول و ثانی و سکون خاء معجمه برادر تیرتی ملح طبرزد بفتح طاء مهمله و موحده و سکون راء مهمله و
فتح زاء معجمه و سکون دال مهمله نمک سنگ سیندهالون ملح محیطی بضم میم و کسر حاء مهمله و تحتانی و طاء
مهمله نمک دریا و سمندر چهین مد بضم اول و سکون ثانی باده ملح مجین بکسر عین مهمله و جیم
و تحتانی و نون نمک سانبهر لون ملح بوتیه بضم موحده و کسر فوقانی و فتح تحتانی مشدده و ها
مهوشاد و ملوکیه بضم اول و ثانی و واو و کسر کاف و فتح تحتانی و ها خطمی ملح سمیخی بفتح سین مهمله
و سکون نون و فتح دال مهمله و راء مهمله و الف و کسر نون ثانی یا موحده و تحتانی نمک سفید ملح نفطی
بفتح اول و سکون فاء و کسر طاء مهمله و تحتانی نمک سیاه یا دالون مسک الارواح بضم اول و سکون میم
ثانی و کسر سین مهمله و ضم کاف و سکون لام و فتح همزه و سکون راء مهمله و واو و الف و حاء مهمله اسطو
خودوس میران بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و راء مهمله و الف و نون ماميران منکیدل بفتح اول و خفاء
نون و کاف فارسی و فتح راء مهمله و سکون تحتانی و لام الف قسمی از ندیم و گویند سیاه دانه منداو
بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله هندی دوا و الف غله مشهور هندوستان منج بفتح اول و سکون
ثانی و فتح جیم بنداللج و بضم اول نیز بعید منجنیخ بضم اول و سکون ثانی و فتح جیم و سکون خاء معجمه
ترکیبیست که از او بود کافور گویند مشرعه بفتح اول و سکون ثانی و ضم مثلثه و واو و راء مهمله
خوی دو نوع از خشخاش سقاده بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله و الف و راء مهمله درختی که منسلد
بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین مهمله و سکون لام ترنجبین سوخ من بفتح اول و ثانی مشدده هر طلی
یعنی شبنمی که بر درخت یا سنگ افتد او را بدین نام خوانند مانند ترنجبین و گزنگبین و شیرخشت

وسی حس

بید خشت ح امع ی د منج زراوشان بضم اول و سکون ثانی و کسر جیم و زاء معجمه و راء مهمله و الف و فتح واو
و شین معجمه و الف ثانی و نون تخم خیری منتحوشه رومی بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و ضم جیم و واو و
فتح شین معجمه و ها سنبل رومی یعنی ناردین منذعوره رومی بضم اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله
و ضم عین مهمله و واو و فتح راء مهمله و هاء بیروج مندلی بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله
و کسر لام و تحتانی عود هندی که موی کیاه درخت سنبل مونکاه بضم اول و واو و خفای نون
و کاف فارسی و الف مرجان موها بضم اول و ثانی و فتح فوقانی و خفاء ها و الف سعد موبج
بضم اول و ثانی و خفاء نون و جیم پوست بیرون سرکنده و در هندوستان ریسمان سازند مورد بضم
اول و ثانی و راء مهمله و دال مهمله آس موسر بضم اول و ثانی و فتح سین مهمله و سکون راء مهمله
نبو و موغ بفتح اول و سکون ثانی و زاء معجمه کیلاح را گویند موجرس بضم اول و ثانی و جیم فارسی
و فتح راء مهمله و سکون سین مهمله صمغ درخت سنبل مونگ بضم اول و ثانی و خفاء نون و کاف فارسی
بنو ماش موهک بضم اول و ثانی و فتح دال مهمله و خفاء ها و سکون کاف دوائی هندیست مورداسفرم
بضم اول و ثانی و راء مهمله و کسر دال مهمله و همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون راء مهمله
و ثانی و میم ثانی تخم ورد بری ح ی ۲ موم ف بضم اول و ثانی و میم ثانی شمع مبین موم ابوت نونالی بضم
اول و ثانی و راء مهمله و الف و ضم میم ثانی و واو ثانی و نون شقاقل مو بضم اول و ثانی مشهور است
همین نام گویند بیخ حشیشی است تین بوجون شعبت ح ی ۳ موته بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی غله هندی
غله ایست هندی ح مومیائی بضم اول و ثانی و کسر میم ثانی و تحتانی و الف و کسر تحتانی ثانی مشهور است
همین نام موم یعنی شمع و یای نام دهی است که در آن موضع منبع اوست و آن کانیست و حشری و
حجری ح ۲ ع موشیدرسکی بضم اول و ثانی و کسر شین معجمه و فتح دال مهمله و سکون راء مهمله و فتح موحده
و سکون نون و کسر دال مهمله ثانی و تحتانی پوست درختی مولی بیو نانی بضم اول و کسر لام و تحتانی
حرمل و بزبان هندی ترب مونی بضم اول و ثانی و خفاء نون و کسر دال مهمله هندی و تحتانی دوای مشهور
عظیم النفع هندیست که کلش تکمه اسادو تالا بها روید ح موتم بضم اول و ثانی و کسر فوقانی و تحتانی
مروارید ع لولو مها بفتح اول و ها و الف سنگ لوکو مهی نیز مهوا بفتح اول و سکون
ثانی و واو و الف درخت کل چکان مهامید بفتح اول و ثانی و الف و کسر میم و تحتانی و دال مهمله و الف
ثانی دوای مشهور هندیست ب مهاوریم بفتح اول و ثانی و الف و فتح واو و سکون راء مهمله زنگیست
که از لاکهه می سازند مهندی بفتح اول و ثانی و سکون کاف مهملی کای روهن و کروجن کاری
مهارکاورفهو

مهرونح
اول و سکون ثانی و دال مهمله و فتح میم ثانی و ها نوعی از چوبک اشنان مهلق بضم اول و سکون
ثانی و فتح لام و کسر فوقانی و هندی و تحتانی جیهتی مد میعا بکسر اول و تحتانی و دال مهمله و الف دوای
مشهور هندیست میوه سکها بفتح اول و ضم ثانی و واو و راء مهمله و فتح سین مهمله و کاف و خفاء ها
و الف دارو ی مشهور هندیست اشلان میویج بفتح اول و سکون ثانی و کسر واو و تحتانی و فتح زاء
معجمه و سکون جیم زبیب جبلی میویزک اندا ح ی ۳ میبختج بفتح اول و سکون ثانی و ضم
موحده فارسی و سکون خاء معجمه و فتح فوقانی و سکون جیم فی پختوش دوشاب میشبهاد بکسر
اول و ثانی و شین معجمه و فتح موحده و ها و الف و راء مهمله اقحوان میپهل بفتح اول و سکون
ثانی و نون و فتح موحده فارسی و خفاء ها و سکون لام جوز القی میسوس شراب سوسن میمن
بفتح اول و سکون ثانی و فتح ها و سکون نون اسمیست هندی مسکه میعه بکسر اول و ثانی
و فتح عین مهمله و هاء دو نوع است سایله را لبنی گویند و نقلوی را میعه یابسه سلارس
ح ۳ ع را گویند ح ع ۲ می بفتح اول و سکون ثانی خمر مد مینهی بکسر اول و ثانی و کسر فوقانی
و خفاء ها و تحتانی حلبه مینه ماسکی بکسر اول و ثانی و خفاء نون و فتح دال هندی و ها و الف و کسر
سین مهمله و تحتانی ثانی و خفاء نون و کسر کاف فارسی و تحتانی ثالث قسمی از زدو دهی که دوا هندیست
النون ناخن بویاف ~~ح~~ ع اظفار الطیب نکه بنون و الف و راء مهمله و کسر کاف و تحتانی و
ولو و الف ثانی تخم خشخاش سیاه ناک بالا بنون و الف و کاف فارسی و موحده فارسی و الف ثانی
و لام الف کاشکرب ناب الکلب دندان نیش سگ نارنج بنون و الف و فتح راء مهمله و سکون
نون و جیم نارنگ اندکی از نارنگی بزرگست و از و ترش تر پوست او ح ۲ ترشه او ب ع تخم
او و بیخ او ع ح ناخوح بنون و الف و ضم فا و واو و جیم نوعی از سوسن بری که از ادلبوث گویند
ناک کیسر بنون و الف و کاف فارسی و کسر کاف ثانی و تحتانی و فتح سین مهمله و سکون راء مهمله
نارمشک نانغیس بربری بنون و الف و کسر غین معجمه و تحتانی و سین مهمله نارمشک ناف
بنون و الف و فاء کرم صدف نارمشک بنون و الف و راء مهمله و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف
ناک کیسر ح ای ۲ گویند ح ی ۳ نارجیل بنون و الف و راء مهمله و کسر جیم و تحتانی و لام نارگیل و جوز
هندی ناریل و کهوپرا را گویند ع ناسپال بنون و الف و سین مهمله و موحده فارسی و الف و لام
پوست انار ناردین بنون و الف و راء مهمله و فتح تحتانی و سکون لام جوز هندی ناردین رومی
بنون و الف و راء مهمله و کسر دال مهمله و تحتانی و نون ثانی سنبل رومی ح ای ۲ گویند ناکدون

سون

بنون و الف و کاف فارسی و فتح دال مهمله و سکون واو و نون ثانی مارچوبه ناژو بنون و الف
و زاء معجمه فارسی و واو درخت دیودار نارنج بنون و الف و زاء معجمه و ضم جیم و واو کل انار
ناخن دیوف نکه ناتخواه بنون و الف و نون ثانی و ضم خاء معجمه و واو و الف ثانی و ها دیبان
اجوائن ح ی ۳ گویند ناکبیتی بنون و الف و کاف فارسی و فتح موحده فارسی و کسر فوقانی و
تحتانی الجالوا ناری بنون و الف و کسر واو و تحتانی نای نبات الجلاب بفتح اول و موحده
و الف و ضم فوقانی و سکون لام و ضم جیم و لام و الف مشدده و موحده مصری مع نبات الرعد
بفتح راء مهمله و سکون عین مهمله و دال مهمله کمات نبیذ ع بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی
و ذال معجمه شراب نبق رطب و یابس بکسر اول و سکون ثانی و قاف کنار تر و خشک بیر تر
او ب ار ۲ گویند اخشک او ب ی نجب بفتح اول و سکون جیم و موحده هر قشر را بدین نام
خوانند اما مخصوص است بپلیهم نحاس ع بضم اول و حاء مهمله و الف و سین مهمله مس تانبا
ح ی ۳ نحاس محلی بضم میم و فتح کاف و لام مشدده و سکون سین مهمله مس کشته نحاس
محرق بضم میم و سکون حاء مهمله و کسر راء مهمله و سکون قاف دوشنجه نخل بفتح اول
و سکون ثانی و لام مکس عسل نخام بضم اول و ثانی و الف و میم مرغابی نخاع بکسر اول و خاء
معجمه و الف و عین مهمله نیشت ماره حرام مغز تیرا نخل بفتح اول و سکون ثانی و لام درخت
خرما نخاله بضم اول و ثانی و الف و فتح لام و ها سبوس بهوسی ح ی ۱ ند بفتح اول و سکون دال مهمله
عطریست مرکب از عود و عنبر و مشک و نبات که او را کشته گویند ندم بفتح اول و سکون ثانی و عین
مهمله صعتر بری ند بفتح اول و سکون ثانی و کاف ادرک نرد بفتح اول و سکون راء مهمله و دال
مهمله طلائیست مرکب از صندل سرخ و کلارسی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنگ
نرجس ع بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم و سکون سین مهمله عبهر نرکس مع ی گویند ح ی ۳ گویند
نرکندی بکسر اول و سکون ثانی و ضم کاف فارسی و خفاء نون و کسر دال هندی مشدده و تحتانی
بنکشت نسج العنکبوت بفتح اول و سین مهمله و ضم جیم و سکون لام و فتح عین مهمله و سکون نون
و فتح کاف و ضم موحده و واو و فوقانی ابرکا کیا نسوت بکسر اول و ضم ثانی و واو و فوقانی تربد
نشر بفتح اول و سکون ثانی و راء مهمله کرکس کیده کوشش ح ی نسک غله ایست مترخرد
بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و راء مهمله و سکون نون ثانی گلیست مشهور نسرین بفتح اول
و سکون ثانی و کسر راء مهمله و تحتانی و نون ثانی م ورد چینی کل سیوتی یا کوجا ح ی ا گویند

نشاع بکسر اول و شین معجمه و الف نشاسته مع کوینده ب د ۲ نشاوع بضم اول و ثانی و الف و فتح واو مهمله
و هاء بود هر درخت و براده هر چیز نشاسته لباب القمح نشیع دوباره ترکیه ساهی نضار بفتح اول
و ضاد معجمه و الف و راء مهمله درخت کز که بر کوه روید و آنچه بر زمین روید آنرا اثل گویند نطرون
بفتح اول و سکون طاء مهمله و ضم راء مهمله و واو و نون نام بوره ارمنی که جواهر ارح ی ۳ نغنغ بفتح هر دو
نون و سکون هر دو غین معجمه بود نرم کویند ح ی ۲ کو نیلح ۳ ی انغام ع بضم اول و ثانی و الف
و میم شتر مرغ ح نفط بفتح اول و سکون فا و طاء مهمله م سیاه بود و سفید ح ی ۳ نقد بفتح اول
و سکون قاف و دال مهمله بعصفر نکهه بفتح اول و کاف مشدده و ها هندی ع اظفار الطیب نلک بکسر
اول و سکون لام و کاف م شجر و غیره نمرع بفتح اول و کسر میم و سکون راء مهمله ف پلنگ ببر اوح ی
نمله ع بفتح اول و سکون ثانی و لام نحو ریجم و مورچه چیونتی ح ی تمام ع بفتح اول و ثانی مشدده
و الف و میم ثانی م سیستبر به زبان ح ی ۳ کو نیل ۲ نمیسقن بفتح اول و ضم ثانی و سکون تحتانی
و فتح سین مهمله و کسر قاف و سکون نون ثانی م کسنه نمک شیشه کاچ لون نبخا بفتح اول و سکون
نون ثانی و حاء مهمله و الف ف بود نر نوح بضم اول و واو و حاء مهمله م لبلاب نوشادر بفتح اول
و سکون ثانی و شین معجمه و الف و ضم دال مهمله و سکون راء مهمله م معدنیست و عملی ح ی ۳ نوی التمر
ع خسته و استخوان خرما کهجور کی کٹهلی ح ی نوقع دخمه بوره کلس ف اهک ح ی ۴۵ نواوی ع
بکسر اول و ثانی و الف و کسر راء مهمله و تحتانی نام گل هندیست نوی البلیلج الکابلی استخوان هلیله
کابلی نهق بفتح اول و ها و سکون قاف م جرجیر الماء گویند جرجیر البر نهنک ف بفتح اول و ثانی و سکون
نون و کاف فارسی م مکر مچهه نهشل بفتح اول و سکون ثانی و فتح شین معجمه و سکون لام گشتغا تل نیمقا
روی بکسر اول و تحتانی و سکون میم و قاف و الف م نیلوفر نیل الهوتها ه بکسر اول و ثانی و لام الف و فتح
فوقانی و خفاء ها و سکون واو و فتح فوقانی ثانی و خفاء هاء ثانی و الف ف توتیا و سبز نینبه بکسر اول
و ثانی و خفاء نون و موحده ف ۳ زاد درخت نیلج بکسر اول و ثانی و فتح لام و سکون جیم ع عصاره
نیل ف نیله نیله فرکبود تهال سالت و سنده نیلوفر بکسر اول و ثانی و ضم لام و واو و فتح فا و سکون
راء مهمله ف نیلوفر و بسریانی کرنب الماء و بیونانی نیمقا و چب و براجب العروس گویند که کونل
ب د ۲ کویند ی ۲ نیشوق بفتح اول و سکون ثانی و ضم شین معجمه و واو و قاف ف الوجه نیل ف حشیشی است
که حصان او را نیلج گویند و شجره را عظلم و ازان رنگ سازند و صباغان بکار برند ح ای ۳ گویند
ب اکویند م ی ع ترپنبال ه بفتح اول و سکون ثانی و موحده فارسی و الف و لام و قسمی از حوانیا نیل من

بکسر اول و ثانی و لام و فتح میم و سکون نون نیلم یاقوت کبود نیو بکسر اول و ثانی و ضم موحده و واو لیمو الواو
واجد یمنی بواو و الف و کسر جیم و سکون دال مهمله م لبلاب والانخو دوف بواو و الف و نون ع شبت
والان بن رک ف شونف وبر الارنب ع بفتح اول و موحده و ضم راء مهمله و سکون لام و فتح همزه و سکون
راء مهمله ثانی و فتح نون و سکون موحده ثانی ف پشم خرکوش ح ی وبر القاح ع بضم لام و قاف مشدده
و الف و حاء مهمله ف پشم شتر وبر ع بفتح اول و ثانی و سکون راء مهمله پشم اون وج ع بفتح اول و سکون
جیم ف اکر ترکی بچ ح ع ۲ کوینده ۳ وخشیزق بفتح اول و سکون خاء معجمه و کسر شین معجمه و تحتانی و فتح زاء معجمه و
سکون قاف ف درمنه خراسانی ح ی ودح بفتح اول و دال مهمله و سکون حاء مهمله م ذوفای تر ودع بفتح
اول و ثانی و سکون عین مهمله ف کیک بزرک سفید مهره کوچکش کوش ماهی سنکهه وردا دیوند
چینی درد رفرا بفتح اول و سکون راء مهمله و کسر دال مهمله اول و فتح دال مهمله ثانی و سکون فا و
راء مهمله ثانی و الف ع شقایق النعمان ف کل لاله ورد الحب م کبیکج ورد الزنک بکسر زاء معجمه و تحتانی و فتح نون و
فوقانی ف کل خطمی ورتاج بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی و الف و جیم م نیلوفر وردع بفتح اول و سکون
ثانی و دال مهمله ف کل سرخ کلاب ای ۲ کویند ورد المهارع کلیست که در دوش سرخ و بیر و فرش زرد است ف کل جبه
ب ی ورد الحمیر ع بضم حاء مهمله و فتح میم و سکون تحتانی و راء مهمله نوعی از عود الصلیب ورس م رنکیست
که از مصر آورند ح ی ۳ ورق ع بفتح اول و ثانی و سکون قاف ف برک ع بات ورت ف کرنبه ورل بفتح اول
و ثانی و سکون لام م ضمنی است از سقنقور که ورل را سقنقور داسته ح ع وردمنتق ع بضم میم و سکون نون
و کسر فوقانی و سکون نون ثانی ف کل سرخی که بو ندارد و بیر آبکون خوانند ح ی ورشان ع بفتح اول و ثانی و شین
معجمه و الف و نون ف مرغ الحی کوینده کبوتر دشتی است ورد فلی هکیر کا پهول وردالزوان بفتح زاء معجمه
و واو و الف و کسر نون و تحتانی ف کل خطمی ورد حینی کلاب بی وزغ بفتح اول و زاء معجمه و غین معجمه و ها
نوعی از سام الابرص را کویند حربا و کویند ضفدع وسبح بکسر اول و ضم سین و فتح سین مهمله و سکون
جیم م اشق وسیخ ع بفتح اول و کسر ثانی و تحتانی و خاء معجمه ف لبیو دارو و آن نباتیست که در کوه روید
و بعری لیمو ده ح ای ۲ وسخ الاذن ع بفتح اول و ثانی و ضم خاء معجمه و سکون لام و ضم همزه و ذال
معجمه و سکون نون ف چرک کوش ح ی وسخ الکوار ع ح ی ۲ وسمه ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و ها ورق
نیل ح ای ۲ وشق ع بضم اول و فتح شین معجمه و سکون قاف و لام ف پوستین ح ی وشکل دانه انکور
وغد بفتح اول و غین معجمه و سکون دال مهمله ف بادنجان وقل بضم اول و سکون قاف و لام مقل خشک
ولیع بفتح اول و کسر لام و تحتانی و عین مهمله ف عوض خرما که از اخلال کویند وین بکسر اول و تحتانی

و نون ف انکور سیاه وبتره بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و راء مهمله و ها ف کل سفید م کوجاب در
وبجه بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و ها ف تهال تخی بوزه هالها ف اشنه هال بها و الف و لام م قاقله
صغار هاکولیها و الف و ضم کاف و واو و لام م سنبلکهار هبید بفتح اول و کسر موحده و تحتانی
و دال مهمله ف تخم حنظل هدهد ع بضم هر دو ها و سکون هر دو دال مهمله ف مرغ سلیمان هدل بفتح
اول و سکون ثانی و لام م داسی هدبیر بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده و ها ف کو معیت کوچک
و کلان سرخ و سیاه بسیار پیدا ودر بوستان و جاهها نمناک بهم رسد هر کجائی هدل زنک کس بت
هرقلوس بضم اول و سکون راء مهمله و ضم قاف و لام و واو و سین مهمله م بقلة الیهودیه ف نوعی
از کاسنی بری هرتال ه بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی و الف و لام ف زرنیخ زرد هرتوم بضم اول
و سکون ثانی و ضم فوقانی و واو و میم ف تخم اسپغول هرقلیون رومی بضم اول و سکون ثانی و ضم
فا و واو ثانی و نون م تمام هرنه بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون و واو و ها ف میوه درخت عود م کویند
ح ی هزاراسفند حرمل هزارچشان بعنی هزار کرم فاشرا هشتبج ف مازریون هشنیفل بفتح
اول و سکون شین معجمه و کسر فا و تحتانی و ضم فا و سکون لام م شقاقل هشت دهان ف م عود هندی هلیفا
بفتح اول و سکون لام و کسر فا و تحتانی و ثانی و الف م هندبا هلب جوف بو اهلیت بفتح اول و سکون ثانی و ضم
میم و واو و فوقانی حلبیوع ع سلق جبلی هلیلج بفتح اول و ثانی و سکون تحتانی و فتح لام ثانی و سکون جیم
اهلیلج ف هلیله هرا هلد ه بفتح اول و ثانی و سکون دال مهمله ف زرد چوبه هلیون بفتح اول و سکون ثانی و ضم
تحتانی و واو و نون ف حرمه و بکسر اول اسمار چوبه ناکون طبع مار چوبه دکو نیند مع ح ب کونیل برکاو
هلیانه بضم اول و سکون ثانی و تحتانی و الف و فتح نون و ها ف نشاهزه هندبا ع بکسر اول و سکون نون و دال
مهمله و موحده و الف ف کاسنی ب راکو نیند کا اکنیدع ۲ هنکوت بکسر اول و سکون ثانی و ضم کاف فارسی
و واو و فوقانی هندی دوای هندیست هوطا بضم اول و واو و طاء مهمله و الف ف ماش هوبیج بفتح اول
و سکون ثانی و ها ثانی و کسر موحده و تحتانی و راء مهمله م ابهل هوقسیطداس یونانی بضم اول
و ثانی و فتح فا و سکون سین مهمله و کسر طاء مهمله و تحتانی و دال مهمله و الف و سین مهمله ثانی م
لحیة التیس هوفیلوس یونانی بضم اول و ثانی و کسر فا و تحتانی و ضم لام و واو ثانی و سین مهمله م
شنکار هم البحرس بهمین نام مشهور هوفاریقون بضم اول و ثانی و فا و الف و کسر راء مهمله و تحتانی
و ضم قاف و واو و نون م داذی ح ی ۲ هرطوقام زنجبیل هرفریون م فرفیون هوجوج بفتح اول
و ثانی و ها و ضم جیم و فتح واو ثانی وهام شنکار هوجس بضم اول و ثانی و فتح جیم و راء مهمله

وهام ابو خلسا و کویند عصی الراعی هیدبا بکسر اول و تحتانی و کسر لام و فتح موحده و واو مشدده
و الف ع قاقله صغار هیزاوما بکسر اول و ثانی و زاء معجمه و الف و راء مهمله و میم و الف ثانی
ع نعنع هیرا بکسر اول و ثانی و راء مهمله و الف ف الماس هیشر بفتح اول و سکون ثانی و فتح
شین معجمه و سکون راء مهمله م هال و بکسر اول کنکر بری هسیک ه بکسر اول و ثانی و خفاء
نون و کاف فارسی ف انکوزه هیوم م بفتح اول و ضم ثانی و واو و میم م لحیة التیس هیصمان بکسر
اول و ثانی و صاد معجمه و میم و الف و نون ف ترب بری هیرون بکسر اول و ثانی و ضم راء مهمله و واو و نون
ع قصب الیاء التحتانی یاقوت جواهر معروف ه مانک ی ی یاسمون یاسمین کل چنبلی ح ی
یبروح بفتح اول و تحتانی و سکون موحده و ضم راء مهمله و واو و حاء مهمله م بیخ لفاح و یبروح
الضم و بیخ سک کن و مردم گیا این هم نام دارد ه لکهمنا لکهمنی ب ی ۳ یتوع ع بفتح اول و ضم
فوقانی و واو و عین مهمله ف هر نباتی که شیر دارد و محرق بود بدین نام خوانند ح ی ۴ یخصص بفتح
اول و سکون خاء معجمه و کسر صاد مهمله و سکون صاد مهمله ثانی ف نوعی از کرفس بزرک که آن اشرفی
خوانند یخچه ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم فارسی و ها تکرک و ژاله و ها اولا یذقه یونانی بفتح
اول و ذال معجمه و قاف و ها اقاقیا اقطی برنا بفتح اول و سکون راء مهمله و نون و الف ف حنا مهندی
یربوع بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده و واو و عین مهمله ف موش دشتی جنکلی جوها یراع ع بفتح
اول و ثانی و الف و عین مهمله ف نی یرامیع بفتح اول و ثانی و الف و کسر میم و تحتانی و عین مهمله
م هلیون یشب و یشف ع بفتح اول و شین معجمه و موحده یا فا ف سنک یشم یعقوب ع بفتح اول و سکون
عین مهمله و ضم قاف و واو و موحده م کبک نر یعصید بفتح اول و سکون ثانی و کسر صاد مهمله
و یا تحتانی و دال مهمله ف کاسنی بری یغمیصا رومی بفتح اول و سکون غین معجمه و کسر میم و
سکون تحتانی و فتح صاد مهمله و الف ف ریباس یفنخ ف بفتح اول و سکون فا و فتح فوقانی
و سکون خاء معجمه ف ماز گردی که در رگها و باغها باشد و زهر که دارد یا ندارد یقطین ع
بفتح اول و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون تحتانی و نون ف کدو و هر نباتی که و بر ساق قرار
نبود مانند کدو و خربزه و خیار کدو و امثال آنرا بدین نام خوانند ینجوج بفتح اول و لام
و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و جیم ثانی ف عود هندی یمام بفتح اول و میم و الف و میم
ثانی ف مرغ بی تیمار ینبوب بفتح اول و سکون نون و ضم موحده و واو و موحده ثانی یا فوقانی
م خرنوب نبطی ب ی ۳ ینبوت بفتح اول و سکون نون و ضم موحده ثانی و ضم مثلثه و سکون

واو و نون ثانیا شوق اندلسی بفتح اول و ثانی و سکون قاف مانند آن بون بضم اول و واو و نون
بنفشه والله اعلم بالصواب فتح باب دهم در بیان معانی بعضی اسامی مرکب غیر زبانی یعنی هر دوائی که دافع
سموم باشد و این لفظیست یونانی مشتق از تیروق و آن اسمیست هر چیز را که نیش میزند از جانوران
و مانند آن و میگویند بعضی که نامیده میشود باین اسم بعد از آنکه داخل میشود در وی گوشت
افاعی و می نامند این را تریاق اکبر و تریاق افاعی و تریاق فاروق و وجه تسمیه فاروق آنکه فرق
میکند در میان صحت و مرض متردیطوس تریاقیست که مولف او ملکی متردیطوس است و
نامیده شده است این مرکب بنام همان ملک اثاناسیا یعنی دوائیست که نافع است مرکبه را
و جمرثا یعنی مخدر کننده ریاح بد الله دوائیست که میگیرند بجهت تسریح جهت تفتیت حصات
کاسکبینج یعنی معجون فارسی اسقف سلیم ترکیبیست که ساخته است او را سلیم نام شخصی و گویند
ترکیبیست که در وی زعفران باشد اطریفل اسمیست هندی و آن تریهله است که معرب باین
نام شده و مراد از آن هلیله و بلیله و آمله است معجون بینا یعنی دوای بسیار مفید دواء الکرکم
یعنی دوائی زعفران کشوشا یعنی خلاص دهنده قرص الکواکب یعنی غالب بر امراض ثلیثا اسمی است
یونانی یعنی بخشش خدا اسقلیطوس یعنی جوارش کمونی فلونیا معجونیست که فیلون طبیب طوسی
ساخته فنجنوش معجونیست که معروفست بعطیة الله و این نامیست فارسی مرجنت الحدید اتقریا
یعنی معجون بلادر و نیز مشهورست این بدواء الشعیر زیرا که در ظرفی که این دوا میکنند دفن میکنند
در میان جو شش ماه و بعد از آن استعمال مینمایند جوارش الکرخی و آن جوارش عنبر است که مداومت داشتند
باین ملوک فارس جوارش سلیمان این نیز جوارش بلادر است که بهم رسیده است در وقت سلیمان
جوارش شهریاران یعنی جوارش پادشاهان اقراص قرقو معما یعنی دوائی که در وی قطعه
زعفران باشد ایغیدیوطوس یعنی معجونات اکسیرات هر دوائی مرکب که برویاند گوشت را
در قروح و بهم آرد جراحت را باسلیقون یعنی دو شنائی متروطس چیزی که مرکب باشد از روغن
و موم کمسیح یعنی چیزی کوفته شده شبیا یعنی صبر ایارج یعنی شریف و گویند نام مسهل
مصلح یعنی دوائی الهی قوقایا مرکبیست که مستعمل است جهة تنقیه سر و دماغ و معنی قو
قایا سر است ویاهرون یعنی شراب توت مرهم اه دوائیست نرم که مرکب باشد بروغن و مغز و مانند
و مانند آن ماء القراطن یعنی ماء العسل انومالی یعنی عسل و آب آمیزند بغیر طبخ او درومالی
میگیرند از عسل یکجزو و از آب باران دو جزو و نگاه میدارند در آفتاب الشراب العسلی میگویند آن

افشرده که در او قبضی است پنج جزو از عسل یکجزو و میگذارند در ظرف فراخ که میجوشد و میکنند
در او اندک اندک نمک تا از جوش مینشیند و وقتی که نشسته شد جوش او پس در ظرف دیگر کنند
اوکسومالی یعنی سکنجبین که عسل و خل مرکب کنند اوکساطلی یعنی سرکه مخلوط با آب نمک
اودمالی شرابیست که میسازند از عصاره کل و عسل انبجات لفظ هندیست که مراد از آن انبه
باشد که مربی سازند بعسل و می نامند هر مربائی که از عسل و شکر باشد مربیات چیزهای که بپرورند
بشکر یا عسل جوارش یعنی گوارنده و هاضم میبه شرابیست مرکب از سفرجل و خمر سکنجبین
شرابیست مرکب بسرکه و عسل جلنجبین یعنی مرکب بگل و عسل انزروتات یعنی عصاره اکحال
دواهای چشم است که خشک باشد ذرور دوائی خشکست که می پاشند در چشم وقتی که
قروح و جراحات داشته باشد برود دوائیست که میسازند جهة تبرید چشم کماد هر چیزی
که گرم سازند با آتش مانند خرقه یا نخاله و مانند اینها و می نهند بر عضو نطول هر چیزی که
بجوشانند در او ادویه و میریزند بر عضو و نیز مینامند آب گرم را که بریزند بر عضو و نیز
مینامند آب چیزی را که ترکنند در آب طبوخ ادویها و می نهند آن را بر عضو سکوب چیزیست که سکب
کنند یعنی بریزند بر عضو از آب یا روغن و مانند این اندک اندک و گویند چیزیست غلیظ و در دی
که نطول کنند بر عضو و استعمال میکنند این را بقماش رقیق صبوب چیزی که بریزند بر عضو و نیز حبیبا
که نثار کنند بر قروح و جراحات انکباب چیزیست که گرم نمایند و عضو را بخار آن دارند نشوق چیزیست
که نشوق میکنند به بینی تا زایل کند بخار او و بوی او شنوع یعنی بهله و نیز نعیم معجونیست که
بریزند در بینی سعوط هر چیزی سیال یعنی روان که بچکانند در بینی یا کوش یا احلیل نفوخ
چیزیست که بدمند در بینی یا لهات بحلق از ادویه خشک وجور چیزیست که بریزند در دهن
الکرود چیزیست که میریزند در یکی از هر دو شق دهن قمحه چیزیست که بخورند از ادویه که باشد
بقدر لقمه بنادق جمع بندقه است و آن نیز گلوله است در هیئت بندقه شیاف چیزیست که
بردارند بمقعد و نیز اطلاق میکنند بر دوای چشم و هرگاه که بردارند این را نیز مینامند بلوط
و بندقه و فتیله و اگر باشد طویل همی نامند شنکه فرزجه چیزیست که بردارند بفرج فتح شانزدهم
در بیان ادویه مفرده مغیره مسکره مخدره افیون منقول از حکیم عماد الدین محمود معلوم باشد که طبقات
ناس در زمان ما اکثر دو صنفاند یک صنف در ردع و منع و تقبیح و تفضیح افیون از حد گذرانیده
که از سایر محرمات قبیح تر میدانند بلکه احتراز از آن از انواع سموم مشروبه منکرات بر یک و نزد

در بیان ادویه مفرده مسکره [illegible]

و مانند آن و سموم مالرو غیر بدال مهمله و غین معجمه مثل سم افاعی و عقارب و امثال اینها
بیشتر میکنند اما جمعی که اگر مدتهای مدید مبتلای نزله و سرفه باشند از خشخاش احتراز
میکنند که او را نسبتی با افیون هست چه جای افیون و گاهست که سالها اسهال دماغی که بیکبار خوردن
افیون یا ترکیبی که در او افیون باشد میکشند و از خوردن افیون امتناع مینمایند و همچنین سایر
علل را که افیون در آن انفع باخلق الله است قبول دارند و افیون را قبول ندارند و صنفی دیگر آنکه
علی الدوام ارتکاب آن میکنند بیغایت و بیفایده و بمرتبه که اکثر ایشان را بگذار افیون در علاج آن
از تریاق فاروق در علاج گزیدن افعی واجب تر دانند و پیوسته مترصد آن باشند که حالتی واقع شود
که افیون را دافع آن دانند و هیچ مرضی از امراض نیست که پیش این صنف افیون علاج انفع باشد و صنف
ثالث که در حین انتفاع استعمال نمایند و در حین مضرت اجتناب نادر است بلکه معدوم در ماهیت
افیون مخفی نماند که لفظ افیون موضوع است بر سبیل اشتراک در لفظ از برای چند چیز یکی صمغ
خشخاش مطلقا که اهل مشرق و مغرب بر این متفقند دوم صمغ خشخاش سیاه که در کتب قدما
هم این اطلاقست بواسطه آنکه زرع خشخاش بسیار نبوده و از خشخاش سیاه صحرائی صمغ میگرفته
اند و بستانی بجز زمین مصر دیگر جا نبوده و از آنجا باطراف نقل میکرده اند تمیمی گفته که در هیچ زمینی
و دیار افیون نبوده الا در دیار مصر خاصه در صعید مصر خصوصا در موضع مخصوص از و که از آن
موضع مخصوص بسیار ببلاد میبرده اند سیوم عصاره خشخاش سیاه است و دیسقوریدوس گفته
که افیون صمغ خشخاش سیاه است یا عصاره او و از این معلوم میشود که اطلاق افیون بر عصاره
نیز صحیح است شیخ الرئیس اورده که افیون عصاره خشخاش سیاه مصریست که از آن در آفتاب نهاده
باشند تا غلیظ گردد و قریب بانعقاد شود و گفته اند که از حس بن برین وجه گاه افیون میسازند
و او نیز مخدر است اما ضعیف است در طبیعت افیون جمهور اطبا متفق اند که طبع افیون بارد و یابس است
و بر آنکه برودت او در آخر مراتب درجاتست و آن مرتبه رابع است و صاحب سدیدی گفته که برودت
او در اوایل رابع است و صاحب ذخیره گفته که برودت و یبوست افیون در مرتبه سیوم است و
جمعی در برودت قید او بدرجه اندرجات نکرده اند اما در یبوست اختلاف کرده اند بعضی بر آنند
که در مرتبه سیم است از مراتب یبوست و چندان تنزل کرده اند که در مرتبه ثانیه نیز آورده اند یبوست
او را و بعضی از اصحاب بر آنند که افیون حار است و قیاس و تجربه را دلیل حرارت او آورده اند
اما قیاس تلخی طعم است و فاعل تلخی حرارتست و دلیل دیگر حدتیست که در وی است و دلیل دیگر آن

دوی قیاس آنست که شیخ الرئیس فرموده که الحرارة فی الرطب تفعل سواداً فی ضده بیاضا والبرودة
تفعل فی الرطب بیاضا و فی ضده سوادا یعنی هرگاه حرارت در شیء رطب کار کند سیاه گرداند
و اگر در شیء یابس کار کند سفید سازد و برودت هرگاه در شیء رطب کار کند سفید میسازد و اگر
در شیء خشک کار کند سیاه سازد چون افیون که شیر خشخاش است یا عصاره آن در حال متلون بسواد
شده پس از این معلوم میشود که فاعل او حرارتست اما تجربه پس ظاهر است آنکه افیون اولا
احداث حرارت میکند و بواسطه آن در اوقات برودت هوا مردم استعمال میکنند و برودتی که ثانیا
که حاصل میشود از آن است که مواد حاده بدن را تحلیل میکنند و برودتی بالعرض از آن حاصل میشود
هرگاه دو امر متضاد از چیزی صادر شود که یکی بالذات باشد و دیگری بالعرض چیز بالذات مقدم
خواهد بود از چیز بالعرض جهة آنکه ذاتیات مقدمند بر عرضیات و جواب از این مقدماتست
که قیاس چندان استواری ندارد جهة آنکه میتواند بود که امری باشد چنین مرئی که مانع قیاس باشد
ظاهر باشد در حین تجربه چنانکه تمثیل کرده اند به وشقال فرفیون مجهول در سی مثقال شیر تازه
که بحسب لون ظاهر است و آن سفیدیست و لازم حلیب و لازم می آید که بارد باشد و بواسطه
امری دیگر غیر مرئی که آن قوتیست بمرتبه که لازم می آید حار باشد همچنین در افیون فرضا چیزی باشد
که طعم او تلخ باشد و فعل او قوی باشد از فعل فاعل حرارت وحده و جواب از دلیل دیگر که تمسک
بقول شیخ است نزدیک است بهمین جواب و آن آنست که می تواند بود که امری دیگر در افیون باشد که مقتضی
آن امر خلاف مقتضی حرارت باشد و آن امر اقوی باشد و اما تجربه جواب آنست که لا نسلم فعل افیون اولا
حرارتست بلکه اولا تبرید است و ثانیا تسخین بالعرض میکند و ثالثا تبرید است و دیگر مقدمه که دعوی کرده
که گاه دو امر متضاد از چیزی صادر شود واحدی بالذات باشد البته چیزی که بالذات باشد مقدم
خواهد بود ممنوعست می تواند بود که امری عرضی در قوت بمرتبه رسد که بالفعل بر امر ذاتی غلبه
کند مانند تسخین آب گرم و تبرید او که اول بالعرض است و ثانی بالذات و مع هذا تسخین او مقدم است
و اگر گوئیم افیون صمغیست شیخ الرئیس فرموده که تمام صموغ حار است پس او حار باشد گوئیم شیخ
با وجود این حکم کرده است که افیون بارد یابس است در درجه رابعه پس میتواند بود که در اصل بعضی
صموغ حار یابس باشند و بواسطه مانع اثر آن بفعل نیاید مثلا آنکه از نباتی که از آن بیرون می آید
قوتی استفاده کند که مخالف مقتضای صمغیه باشد در منافع افیون اجل منافع او تسکین اوجاع است
از سر تا پا بنوشند و خواه طلا کنند و وقتی که ماده و سبب وجع حاد و رقیق و قلیل باشد در هر جا

کم باشد ثمره شفاست جهت آنکه برودتی که دارد تسکین حرارت می نماید و بتغلیظی که لازم اوست
انالهٔ ترقق میکند و بتجفیفی که دارد ماده انالت را بالکلیه نشف میکند و دیگر خواب میارد
و اگرچه گاه باشد که بواسطه اشتغال روح در عرصه مذکور و توجهی که حادث میشود
روح را بجانب ظاهر از بهر صنعت و امثال آن خواب مطلقا نمی آید اما بعد انصراف آن اشتغال شده
خواب بسیار می آید و منفعت دیگر بیداریست که از اشتغال مذکور حاصل در امور لازم می آید
و از این جهت مسافران در شبگیرها از آن میخورند تا خواب بر ایشان غالب نشود و از بیخوابی متضرر
نشوند و منفعت دیگر تجدد و نشاطست در کارها بواسطه قوت روح با عضا و اشتعال الحرارت
بنحوی که مدار افعال بر آنست و بواسطه این منفعت است که عباد و زهاد جهت بیداری شب و توجه
تام در خلوت دعا و قراءت استعمال میکنند و پیاده روان و ارباب اعمال دقیقه و صعبه مانند
کاتب و نقاش و طالب علم و امثال آنکسان بآن عظیم راغب می باشند منفعت دیگر ازالهٔ
غم و همست و بسیاری از مردم را معتاد بافیون جهت همین است که ایشان را بواسطه انقلاب
روزگار غموم و هموم بسیار دست میدهد و ارتکاب آن میکنند و منفعتی دیگر قبض طبیعت
که در شخصی طبیعت که هیچ دوا در و تابش ندارد بقلیلی از افیون از اسهال مرتفع شود و در کتاب
علاج بعضی ادویه نوشته که اسهال قوی را فی الحال حبس میکند و عمده آن ادویه افیونست و باقی
مصلح او یا مقوی او در امر مذکور منفعتی دیگر ازالهٔ اورام حاره و ردع آن در طلا منفعتی دیگر
دفع سعال بعد از ملاحظه سبب و داشتن محال و مقدار نفع فی الحال و منفعت دیگر منع
تبهای محرقه خاصه در افراط طباشیر و منفعت دیگر منع تبهای نائبه پیش از آمدن نوبت
بواسطه تغلیظ ماده و منع انصباب در مستوخذ عفونت و منع بسیاری از تبهای ربع میکند
و دفع اذیت گزیدن جانوران سمیه نماید بتخصیص زنبور و خاصیتی دیگر در ازالهٔ اغما و سکرات دیگر مثل
خمر و تنبه فی الحال اگر قدر فی الجمله حاصل میشود خاصیت دیگر منع جنون بواسطه آنکه حدت
احتراق می نشاند و اشتعال سواد ایشان را ساکن میکند و آن بمقدار لایق بسیار فایده میدهد
منفعتی دیگر دفع سردی هوا و این جهت آن است که سخونت بالعرض حاصل شود و از آن ظاهر
بدن گرم میشود و از تاثیر برودت هوا متاثر نمیشود و باطن بدن نیز حرارت آن بمرتبه قوی
میشود که از استنشاق هوای بارد متضرر نمیشود و سبب توقع حرارت باطن بحرارت بالعرض
از دو وجه است یکی بواسطه افیون و یکی آنکه ظاهر که در برودت باشد باطن گرم میشود و از این
جهت

جهة در زمستانها بتخصیص مسافران بآن رغبت میکنند و آن قدر حرارت پیدا میشود که از ادویه
مسخنه بالذات مثل معجون بلادر و سیر و اشباه آن حاصل نمیشود با آنکه تناول آنها از سوء عاقبت
خالی نمی باشد بخلاف افیون منفعت دیگر ربو و ضیق النفس است چندان مردم دیدم که وجه علاج
ایشان منحصر بود بتناول این هرچند دواهای دیگر میداشتند از هیچ کدام انتفاع نمی یافتند الا از افیون
منفعت دیگر ازالهٔ تاثیر وباست بسیار مردم بتخصیص کسانیکه معتاد بوده اند از خوردن افیون
در طاعون نجات یافتند و اما معتاد این بعضی که مزاج ایشان ضعف یافته بود کم بود که خلاص شده
باشند و این حقیر جمعی کثیر و جمعی حقیر را می شناسد که از ارتکاب خلاص یافته اند منفعت دیگر
نفع احتلام است ازالهٔ سرعت انزال است بسیار کسان که انزال ایشان بزودی میشد بواسطه
تبرید و تغلیظی که در افیونست انزال مندفع میشود منفعتی دیگر نفع احتلام است و تاثیر افیون
در آن اقوی است از تاثیر در دفع سرعت انزال جهة آنکه در این حال همان تبرید و تغلیظ هست
و امری ثالث هست و آن خفت نوم است بواسطه کمی رطوبات تغلیظ روح و تثقل حرکت او
بظاهر و هرگاه که خواب سبک شود احتلام کم واقع شود و بدین سبب اعتیاد در بعضی مردم این
حاجتست منفعتی دیگر تهزیل سمین است و خصیب بدن مفرد چنانچه در اوایل او فی فضولست
خطر عظیم دارد و تهزیل آن ضروریست و از چیزهایی که موجب هزال میشود افیون اظهر فایده است
بمرتبه که حمل آن تاثیر دارد منفعتی دیگر حرقة البول است و این دوا در این مرض بواسطه تسکین
سوزش مواد و منع احتراق و حدت نفع تمام دارد منفعتی دیگر دفع وجع قروح کلیه و مثانه
الات بول است و اصلاح آن قروح بواسطه تجفیف رطوبات حاره و تسکین حدت و احتراقست
منفعتی دیگر تقویت قلب است و این مشاهده است و محسوس و همانا بواسطه تقویت روح جمع
اجزای قلب باشد منفعتی دیگر تقویت روح است و این بواسطه جمع روح است در باطن و از
اجتماع لامحاله قوتی حاصل میشود چه رشته های ضعیف را که با یکدیگر اتصال باشد قوتی عظیم
می یابد منفعتی دیگر صبر بر جوع و عطش است و قدرت بر اکتفا بطعام قلیل و این اگرچه در نفس الامر
مضرتی عظیم است اما انسیامی باشد که احتیاج کلی بآن واقع میشود مانند اسفار و ایام دوره و تنهای
خطاب و شباب این تخدیر حواس است و اما گاه گاه احتیاج قوی بآن حاصل میشود و آن در این باب
عمل است بعد از کافور و عاقرقرحا منفعتی دیگر کمی باه و بسی مردم عزب مسافر باشند
که از دغدغه باه مشقت عظیم میدارند و افیون آن را کم میسازد و بواسطه چند سبب یکی تقلیل

حس و قلت ادراک دغدغه مذکور دویم تقلیل منی بواسطه انجمادی که لازم برودت قویست سیوم
تقلیل منی بواسطه تجفیفی که تابع اوست چهارم ازالهٔ قوت سخونت منی که از آن دغدغه حاصل میشود
پنجم کمی نفوذ که محرک دغدغه مذکوره است و آن بواسطه تقلیل روح و ریح هر دو است اما
روح ظاهر است و اما ریح جهت تقلیل اکل با آنکه گاه باشد که اجماعت نفوذ تمام باشد بواسطه کثرت
ریاحی که از ضعف هضم و احتباس ثقل در حوالی مقعد باشد و در کتب باه آورده اند که احتباس ثقل
از اسباب انعاظست منفعتی دیگر دفع احتلام است و سبب آن از بعضی وجوه سابقه معلوم
میشود منفعتی دیگر حفظ صحت بدن از بسیاری امراض بسبب این تقلیل مواد و تقویت اعضا
و اعتدال پرهیز داشتن در غذاست منفعتی دیگر وجع که هنوز واقع نشده باشد و اما در پیدا
شده باشد مانند تبها و صداع و امثال آنها و در ادرار این امر نفی ظاهر است منفعتی دیگر
منع نزله و زکام است و نفع او در این اظهر من ان تخفی است منفعتی دیگر ازالهٔ وجع قولنج است
اگرچه مقارن مضرت بسیار است اما چون شدت وجع محلل روح است و مهلک و بعض الشر اهون
من بعض جهت تسکین وجع هیچ چیز بآن نمی رسد و ضرورت میشود استعمال آن تا در زمان خفت وجع
مهلتی باشد در سایر معالجات جهت آنکه قوت وجع گاه بمرتبه میرسد که بعنوان هیچ علاج پرداخت
با آنکه جهت اصلاح مضرت آن خلط باد و بیه مصلح می کنند چنانچه در فلونیای رومی است و گاه هست
که با سقمونیا در علاج قولنج خلط میکنند منفعتی دیگر علاج زحیر است و آن را در دبسمان
طلا میکنند تا وقتی که احتیاج برطرف شود دبسمان را میکشند و بیرون میارند و در خوردن
نیز فایده میدهد اما در هر جائی که هست احتیاط مرعی باید داشت در محلی که رومیان بر تبریز
آمدند روی همسایه ما واقع شد غلامی سفید داشت و او را اسهال و زحیر بود ما بمعالجاتی که
میدانستیم علاج میکردیم و منتفع نمیشد ما خود و نزد امید که ما در باد خود علاج میکردیم که بکلیه
این چنین مرضها را دفع میکرد و این زمان بخاطر ما رسید که این غلام را بآن علاج میکنیم صباح آمدند
که آن غلام نماند سبب آن بود که بقدر حبه بو ای افیون شیاف کردیم در شب از هم گذشت و سبب
آنست که انجماد و انجماد رطوبت و حرارت غریزی بحیثیتی میکند و در وقت خلو معا که هیچ چیز نمیکند
از منافع دیگر یکی آنکه اگر بکوبند و حل کنند جبر که با شراب و در بینی خر سعوط کنند فرح او بسیار
شود و فریاد بسیار کند و اگر در مقعد خر طلا کنند آن فریاد و فرح ساکن شود **در مضرتهای افیون**
مضرتهای او نیز بی شمار است اگر هیچ مضرت نمیداشت همین مضرت کافیست که در مواضع که نفع از او
متوقع است

متوقع است اگر بدین طریقی که میباید استعمال کند مضرت بلیغ میرساند از جمله مضرتها یکی اضعاف بدن است
و سبب آن آنست که دم که مدار تغذیه بدن بروست بواسطه منافاتی که بین الطبیعتین هست
کمال قلت پیدا میکند و از اینجهت بدن ضعیف میشود و سبب دیگر آنست که قوتها کم میشود از کمی
روح تقلیل تغذیه و ضعف بدن واقع میشود و از جمله مضرتها حدوث کزازست و در کلام اطبا
آمده البنج یورث الصرع والافیون یحدث الکزاز و سبب این میتواند بود که بواسطه برودت
اعصاب بسیار متاذی شوند و بواسطه هرب از او و بخصوص بجانب مبنت از هر دو جانب کشیده
میشود و تمدد حاصل میشود و یکی از اطلاقات کزاز سردیست که بواسطه برد منجمد شده باشد و این
دو قسم باشد یکی آنست که برد داخلی باشد و تمثیل کرده اند بآنچه از شرب افیون عارض میشود دو قسم
دیگر آنست که بواسطه برودت خارجی باشد و تمثیل کرده اند بآنچه از غوص در آب سرد و برفها و بادهای
سرد عارض شود و آن را متمدد سازد و یکی از اطلاقات کزاز تشنجی است که در عضلات جنبیر
کردن عارض شود و آن را متمدد سازد و یکی از اطلاقات و ببر قدام و خلف یا بر دو جانب و یکی از
معانی او آنست که بر هر تمددی که باشد اطلاق کنند و بر هر اطلاق که باشد سبب آن برودت و یبوست
بسیار و قوامت که عصب را بسیار متاذی ساخته و از و تمدد یا تشنج حاصل شده و آنکه در عضلات
جنبر کردن است آن قریب به عاست و مراد اطبا از کزازی که افیون محدث اوست اطلاق اولیست و اما
آنکه بنج محدث صرعست میتواند بود که بواسطه رداوت کیفیت او باشد و کیفیت بد بر هرگاه که بدماغ رسد
صرع حادث باشد همچنانکه هرگاه که در معده خلطی باشد البته احداث صرع کند همچنین هرگاه دوائی که
سمیت دارد و اثر آن بسر و دماغ رسد صرع عارض تواند شد این هر دو صرع است و سهل العلاج است و
از جمله مضرتها افیون رفت و از جمله ضررها تقلیل فهم است و اضعاف فکر و سایر قوی باطنه بسبب تخدیر
و ابطال الحس و امتلای دماغ و جون و از تجربه مکرر معلوم شد اضعاف هضم است و لهذا بمثل حکایات منتشر را
و آنچه مرها لست آن اعمال فکر نمی باید میل میکنند و از جمله ضررها کندی بصراست بواسطه تغلیظ روح و
تقلیل آن و اصعاد ابخره مظلمه از معده بواسطه اضعاف هضم و از جمله ضررها گرانی سمع است بمثل آنکه
گذشت و از جمله ضررها رداءة اخلاق جهة آنکه اخلاق آدم متغیر میشود بتغیر مزاج و دموی خندان و مسرور
سوداوی مغموم و محزون صفراوی غضبان بلغمی کسلان و چون رداءة مزاج حاصل است رداءة اخلاق
لازم خواهد بود و از مضرتهای او اضعاف روح و اضعاف دماغ و اضعاف قلب و معده و قبض طبع است
ایضا بواسطه ضعف هضم و عدم انجذاب رطوبات علیه طبع و از اسباب فساد هضم غثیان احداث نفخ

عسرالبول وبعضی اوقات خشکی دماغ خشکی انف ودهان وکند شدن اواز کرد امرابعه فی بحة الصوت
کویند تخذیرحس شرابا وطلا وجبن تحل ضعف باه تقلیل نسل وحدت وبیقرار در مجالس ومحافل
غالبا البنج بپارسی بنک دیو وبرستر بری هربنک وبترکی باط باط وبهندی خراسانی اجواین بسقو دیر
کی بیسه نوع میباشد یکی انست که رنک کلش مثل رنک قرمز وبرکش سیاه وغلاف وتخمش شبیه بجلنار
بود وخاردار باشد نوع دیکر انست که رنک کلاو برنک شبت وبرکاو برمثل ازبرک شبت بلند
وتخم صنف اول برنک توبری سرخست نوع دیکر سیاهست واین هردو صنف دیوانه سازند
وخواب بسیار ارند واین دو قسمست که منفعتی در اعمال طبی ندارد اما نوع سیم در اعمال طبی مستعملست
دعوت او ملاهیرا ازنوع باقیست وخواص او بسیار است ودیسقوریدوس کوید که بعضی مردم عصاره
وتخم برات وتخم با عصاره تخم تنها او وداخل شیافات ودویه مسکن اوجاع عین میکنند وانتفاع حاصل میشود
ومنع ریختن مواد حاره بچشم میکند وجهت اوجاع اذن نیکوست وجهت اوجاع ارحام نفع میکند وچون
اورا باارد جو یاسویق جو مخلوط سازند جهت اورام حاره که در چشم عارض میشود سودمند بود ونیز جهت
اورام یا خواه نقرس حار باشد یا غیران سود کند وهمچنین دنبایل ورم واکر تنها تخم او در این امور بکار
بکار برند نافع باشد وتخم او جهت سرفه ونزله وسیلان رطوبات بچشم میکشند ومنع ضربان میکند
وهرکاه بمقدار دوا بولوس که عبارت از شش قیراط باشد با خشخاش وبما القراطن که عبارتست
از ما العسل که با آب باران ساخته باشند یا با آب صافی بنوشند موافق باشد برای نزف دم از رحم
واز سایر اعضا نیز واکر بکوبند نرم وبا شراب ضماد کنند جهت نقرس مفید باشد وهم اورا نیز
برخصیه متورم شده ضماد کنند نافع است ونیز همچین اکر بورم پستان زنان که در وقت نفاس
هم رسد ضماد کنند واکر اورا با آرد و برضماد بدکه مسکن اوجاع اند ضماد کنند نفع یابند وبرک این
نبات را هرکاه قرص سازند وبر اوجاع ضماد کنند تسکین وجع کند کاهی که با سویق مخلوط سازند
یا تنها ضماد کنند واکر ورق تازه اورا بکوبند وبرموضع الم ضماد نمایند تسکین وجع کند واکر
یک ورق یا چهار برک اورا با شراب بیاشامند ساکن کند انتعا او مرا وان کرمی وسردی با معا
کند عقل را در حال ذکر این صفت جهت اجتنابست نه از تکاب وقونوی مقدار قونوی دانک
وبعضی چنین کمان برده اند که هرکس که در معالقولون او قرقره صدای باد باشد از ورق این
حقنه ترتیب داده عمل نماید نفع دهد وبیخ بذر البنج سفید را هرکاه که طبخ کنند وبطبیخ آن

مضمضه کنند درد دندان را فایم کند واین جمیع خاصیتها در کتاب دیسقوریدوس مذکور است
وشیخ الرئیس کفته که بذر البنج را داخل ادویه سمی کند جهت انکه خون را در اعضا منعقد میسازد
ومیمهد وهرکاه از برک او سه عدد یا چهار عدد با خمر بخورند اکل طعام را خوش کند واکر دود
بذر البنج مثال تنبا کو بکشند که بن دندان درد ناک رسد تسکین دهد اسحق بن عمران کوید
که هرکاه بذر البنج را وافیون را برابر مجمر بسر بشند یا بعسل وازان بقدر باقلا بخورند سهر را
زایل کند وخواب آورد ونزله که در سینه ریزد منع کند ودندان را مفید بود وهرکاه که بذر البنج سحق
کنند تنها و بقطران معجون سازند وسوراخ دندان بدان پرکنند نفع دهد ودرد ساکن کند ورازی
کفته که جمیع اصناف بنج را هرکاه که تخم وورق او را بکوبند وضماد کنند منع انصباب مواد کند باعضا
وورم خاصه که ورم حار باشد ودر ابتدا ورم ضماد کنند واما واجب انست که بسیار زمان نکذارند
انکه جماد ماده میکند واکر آب برک اورا با آرد جو کنند مخلوط سازند وازان ضمادی ترتیب دهند
تسکین دهد درد وکرفتکی وتشنج وهرکاه که بریان کنند برک اورا وبا سه زرده تخم مرغ مزج
کنند تسکین وجع اسفل دهد وتعلیق بیخ بر صاحب قولنج نفع میرساند وعصاره او نفث دم با فراط
واسود دارد واکر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود ومقوی اعضا بود واکر در بن طلا کنند درد جکر
مزمن را نافع بود بغدادی کفته که برک اورا نرم با پیه بکوبند وبریان کنند وبرمقعد نهند درد را نشاند
مضرتهای بنج مسیح کوید که احداث خناق وجنون میکند وبغدادی کفته که چهار درم بذر البنج
باد ودرم افیون سمی است که در ساعت بکشد وهرکاه که این وزن را در خورش سازند خواب
اورد وبعد ازان خمیازه واسترخا وتاریکی چشم عارض شود وبدن سرد شود بعد از انکه کرم
سازد وبعد ازان ضیق النفس وزردی زبان وجنون وغشاوه وخشم وامتناع تکلم عارض
میشود وکف در دهان ارد وجنون حادث میشود وبعد ازان دروغ بکند وکفته من مشاهده
کردم کسی را که چهار یک رطل از قسم احمر خورده ومست شد وزیاده مضرتی نرساند وکفته است
مقدار کشنده نوعی استعمال کردان بنج تیراطاست وکفته است که بنج را داخل دوا بدن نقیس از قسم ابیض
نسازند ودر خارج بدن سیاه وسرخ را فایم اتم است والله اعلم بالصواب جوز ماثل تخم
از انا توره کویند وجوز ماثل وجوز دب وبزبان اندلسی ومغرب شجرة المرقد جوز مقاتل وبهندی
داتوره وشیرازی کوزکیا کویند وکوز ماثل کویند وبسریانی کوز مغاثا خوانند ودر رومی قیلو
وبیونانی مرو سمین کویند بوده یکی شکل جونالقی ونوع دیکر خاردار بود مانند سوهان چوب ساده ...

پوست او سیاه بود ونیز دو قسم میباشد یکی انکه کل او سفید باشد ودیکر انکه کلش سیاه باشد وسیاه
کل بسیار عمده است ودر کار کیمیا دخلی تمام دارد عیسی بن علی کفته که کیفیت او در درجه چهارم است
ملحبن زید میکوید طبیعت او سرد است در چهارم درجه وتر بود تخدیر او قوتیست واز برای تارک
افیون نفع او متوقع است اکر خواهند برفق کنند قدری بخورند بیهوش شوند خیلی زمان بکذرانند ازو
تقاضای عادی وکاه باشد که بواسطه انکه از غم والم فارغ شوند بخورند وبیهوش شوند وبیفتند مضرتهای او
شیخ الرئیس آورده است که جوز ماثل دشمن دلست عیسی بن علی میکوید که اکر دو قیراط ازو بیند
بخورد کسی دهد مستی سخت احداث کند ودر کتاب هام امده که اکر اندکی ازو تا یمدم بخورند
همین اسکار قوی حاصل شود وکاه باشد که او را بجوشانند وبا تر نفلات آب از ابجوشانند وقرنفل
آب از اجذب کند سه چهار عدد ازان قرنفل اکر بخورند بسیار کیفیت بیاید صاحب تقویم کفته
که دشمن دماغ ودلست دفع مضرت او شیرکه که در ان صعتر جوشانیده باشند باید که دوشرب چی
ازان ونکی است از منافع او انست که خواب میارد اکر بیشتر جوز نزقی ارد در دوفس نقل کرده که بعض
کلب کلب یعنی کزیدن سک دیوانه مفید است هرکاه بکوبند وبا عسل بیزند وکفته اند که این دوا را
که درون دماغ عارض شود ببرد واز جهة زنابیر بسایل کفع کند بغدادی کوید که جوز ماثل تسکین
حرارت مفرده که در حد التهاب رسیده باشد میکند وانکس را که سهر او بافراط انجامیده باشد خواب می
اورد ومدر استعمال از ربع درهم نکذرانند ویکدرهم در روز بکشد شریف کفته که تعلیق او خواب می
اورد وهمچنین جنون می اورد ودر کتاب میرهجا والدوله امده که طریق خوردن جوز ماثل دو نوع بود یکی
خوردن انرا عادت کنند چنانچه دستور خوردن افیونست ودیکر انکه او در معجونها وضع کنند نوعی
که جزو غالب او باشد واین نوع انفع بود مداومت ترکیب او پرهیز خام نباشد لیکن شیرتها وچیزها
بان انفع است وچیزها سرد وخشک سبب خشکی شود وچیزی سرد وتر غلیظ بلغم فسرده اند اندر
معده بیاید ودر بیرون وحشت رسد ومعاجین ان بعضی در قرابادین مذکور است ودر باب
سموم آورده که جوز ماثل بطبع افیونست لیکن روغن کنجد وغیره ترشیها با وی مضر باشد وطعو
تریاق هیچ از سموم حیوانی ونباتی بود چون بخورند وعصاره برک او طلا کردن نقرس را نافع
بود صاحب تقویم نقل از دیسقوریدوس کرده که جوز ماثل دماغ ودل را ضرر میرساند
واکر اندکی ازو بیاشامند سبات آرد چند روز در خواب باشند تا انکه در کاو کاو برغن
کاو یا کوسفند کهنه بریزند شیخ الرئیس کوید که ازان دوار وحمره عین وغشا وچشم بهم رسد

وبندارد که پرده پیش چشم او کشیده ومستی وسبات عارض شود ومقدار یکمثقال ازان در یکروز
میکشد خاصه دهنون هندی وقبل انقلال عرق بارد ونفس بارد بیدا شود واما انچه کمتر از نیم
درم باشد سبات میاورد ومست میسازد وبمی کشد واعظم علاج او قیاست با نطرون وروغن وزیاق
او روغناست ویا او شراب یا نلفل وعاقرقرحا وحب الغار ودارچینی وجندبیدستر بیاشامد وکت
ویا او راکرم نهند وبدن او را کرسند بدستمالهای کرم وچرب سازند بروغن بان وروغن قسط وانقذه
که قوی اندر یاضت وتعب را التزام کند واغتذا بعد از انها بامراق دسم وشراب حلو وجمیع معالجات
افیون را بجای اورد صاحب ترویج کوید مداوای ان با آب نطرون وروغناست بعد ازان بشیر تازه
وسرکه که دران انجدان وفودنج جبلی جوشانیده باشند بیاشامند بغدادی کوید که جوز ماثل انچه ما در
زمان خود می بینیم در قوه چنین نیست که ذکر کرده اند وبسیار میباشد که نباتات بحسب مکان وزمان
مختلف میشوند شوکران اسم یونانی واهل اندلس حفوط نامند واهل جرمان فوط صاحب تقویم
کوید که بسریانی از اشوکران کویند وبرومی انونیقون وبیونانی الاسکویس کویند صاحب اختیارات
کوید که او را مسطوط ودر بعضی نسخه قطوط وبیونانی قونشون ومیقوسیون وبادلنون وطیسعون
ودر بعضی نسخها طمسقوریون ودیسقوریدوس در کتاب خود از اقوینون خوانده وصاحب تقویم او را
کنازیتو هست میرهجا والدوله کفته که شوکران بتفت بزرده مشهور بود وان بیخ نباتی بود جالینوس
کفته که قوت این دوا در غایت تبرید است بغدادی کوید که در جمیع اجزای این نبات لزوجتی
که با روست در درجه رابعه ویا دیر است در اخر درجه ثانیه مادامی که تر باشد والا زمانی که خشک
شود بیوست در درجه ثالثه باشد وصاحب اختیارات کوید که طبیعت ان سرد وخشکست
در سیوم یا چهارم وچنین کوید که بارد یابس است تا درجه رابعه ودیسقوریدوس کفته که دوا
قتالست وبواسطه سردی که دارد ضرر میرساند وکاه باشد که با شراب صرف استعمال کنند
از برای دفع مضرت ومنتفع شوند وبعضی کل این نبات را پیش از انکه تخم او خشک شود بفشارند
وعصاره را خشک سازند در آفتاب ونفع این دوا بسیار است واکر در شیاف مسکن اوجاع
عینی واقع شود نفع دهد واکر با ان تضمید کنند تسکین دهد حمره دبیله را واکر این نبات را بکوبند
ویا برک ان ضماد کنند نفع کند کثرت احتلام را واکر بر مذاکیر والت تناسل بمالند سخت وقوی وعظیم
کند واکر پستانها را بان ضماد کنند حبس کند وپستان دختران را از بزرک شدن نکهدارد واکر
خصیه غلامان را بان ضماد کنند کوچک کرداند بغدادی کوید اکر باین دوا اسفل باطن را ضماد کنند

قطع اسهال کند و نزف دم باز دارد و اگر بر پیشانی ضماد کنند قطع رعاف کند و اگر در موضعی که موی
سترده باشند طلا کنند منع رستن موی کند و اگر بر اورام حاره طلا کنند بسیار فایده دهد و ساکن
کند و در تقویم آمده که برماسوس در کتابی که بمارسوس ملک نوشته ذکر کرده که شوکران نافع است
در ذبحه و خناق قتال و تجربه کردم و موافق یافتم و در همین حالت شیخ الرئیس گفته که عصاره
او منع ذرور لبن کند و عصاره او نافعست جهت رطوبات گوش و نیز نافعست حبس حمل را و از برای
اوجاع ارحام نیز مفیداست و شیخ در مفردات میگوید که شوکران سم قتال است و در باب سموم
میگوید که شرب شوکران باطراف عمد شد بهم رسد بحیثیتی که خناق آورد و راه گلو بسته
شود چنانچه مردم را گرفته میکند و غشاوه بصر عارض شود و نتوانند دید چیزی را و تخیل
باطل شود و اطراف سرد بعد از آن تشنج کند و خناق آورد و بکشد علاج آنست که اول حقنه
وقی و اسهال بعمل درند بدستور مقرر و ابتدا بحقنه کنند و بعد از آن شراب صرف اندک اندک
ساعت بساعت بیاشامد و همچنین جندبیدستر و سداب و نعناع و حلتیت و ورق غار
و حب الغار در بانکور مفیداست و چیزهایی که ایشان را فایده دهد تخم انجره و انجدان و
میعه هر کدام با شراب و همچنین طبیخ پوست توت نافعست و روغن بلسان و صاحب مختار گوید
که طبیخ انجیر و عسل و بوره و نمک و شیر تازه بسیار بیاشامد اگر افاقه نکند علاج آمرون بکند
بعد از آن گوید که اول قی کند با سکنجبین شراب بخورد و قی کند بعد از آن تحقین کند و مسهل دهد اگر
تنقیه باشد بعد از آن خمر بیاشامد بعد از آن مهلتی بدهد و شیر خرما با فلفل و افسنتین و جندبید
ستر و سداب با خمر و مقدار ... دو درم است و از مقدار دو نخود تا سه ... اسکار کند و
خواب آرد **اصل اللفاح** ثمره بیروح است و در مصر نوعی از جنبه گویند که چیست خوشبو که اینجا او را
میگویند بلغادی گوید که لفاح و سابرک و لفاح الجن همه یک چیز اند و آن ثمره گیاهی است که بر زمین پهن
شود بشکل کاهو است و شکوفه بیرون میکند مانند شکوفه بادنجان بعد از آن ثمره میدهد مانند ثمره بادنجان
و لفاح آن مانند بادنجان و اول ظهور سبز میباشد و چون میرسد زرد شود و در آن دو دانه ...
میباشد زرد رنگ پهن شکل تلخ طعم و این ثمره را نمیخورند اما بوی میکنند مثل یاسمین و از آن
بوی ملایم میدهد و آن بری میباشد و بستانی نیز و بیخ آن ثمره را در بعضی اماکن و اراضی
بیروح میخوانند و در زمان در آن این نحست که بشکل و هیئت آدمی باشد که او را ...
بیروح الصنم میگویند و لفاح دفعا نیکه تخم بیرون آورد و پیرا و غلیظ و گنده شود خشک

کند

۸۹

کند جهت بوی بغل و از جهت عرق بیخ بغل نافعست و در همه جا میباشد اما بیروح در همه جا نمیباشد
همین در روم و چین میباشد بهترین آن بزرگ تیز بوی رسیده زرد باشد و طبیعت آن سرد
و تر باشد و گویند در وی حرارتی بود و خشک بود و نیز و شیخ الرئیس لفاح بالطبع بارد و رطب
باشد اما برودت در مرتبه ثالثه باشد و در منهج آورده اند که بارد و رطب است و در درجه ثانیه
و گفته که بعضی گفته اند که بارد و رطب است در درجه ثالثه صاحب تقویم گوید که جالینوس گفته
که سرد است در سیوم و رطب است در اولی منافع این سم صاحب تقویم گوید که صفرا و بلغم را نقی بیرون
کند حقنه تخم او رحم پاک کند مضرت او آنست که سبات آرد و تخدیر حواس کند دفع مضرت او بعسل و
انیسون کند شربتی از او نیم درم است و جالینوس گفته که جهت احتراق مره صفرا و هیجان خون از بسیاری
نفع دارد دیسقوریدوس گفته که او یکی از دواهاست که بواسطه برودت و رطوبت نفع میدهد
حارت را زمانی که موضع را بآن طلا کنند و جهت کلف و نمش کران لکها است سرخی مایل سفید است
و آنرا قلع کند و ازاله نماید مبالغه لدغ و سوزش احداث کند و بوئیدن لفاح جهت صداع نافعست
خواب میآورد اما حس را بلید میکند و در اختیارات آورده و ورق چن او نمش و کلف را قطع کند بی
لدغ و تخم او چون با عسل و زیت بر کنند یکی جانوران ظهر نافع بود و ورق کوچک او با زهر عنب الثعلب
کننده بود و بوئیدن آن صداع را سود دهد و وی منوم بود و بسیار بوئیدن آن وی سکته آرد خاصه
اجزه ورق وی سفید است و چون طفلان از وی بغلط بخورد فی الحال اسهال پیدا کند تا بحدی که کشنده بود و
وی اختناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند مستان و مداوای وی قی کنند بروغن گاو و عسل
بعد از آن ابهل و بعضی از اطبا گویند که در آب سرد نشینند **بیروح الصنم** دیسقوریدوس آنرا
مندراغورس خوانند و صاحب تقویم بیروح الصنم خوانند و بسریانی بیروحا و برومی لاذیوعورس و بیونانی
مندراغورس خوانند احمد بن داود گفته این بیروح بیخ او مفیداست و آن لفاح بریست و جای دیگر گفته که
لفاح میوه ایست مثل بادنجان است خوشبو آنرا با یاسمین بکار میبرند و بپارسی سابترک خوانند یعنی
سیب کوچک و او را در دواها بکار میبرند بتخصیص بیخ او و طبیبان از آن امور کنند و میپندارند که القطر
عربیست که از زمین جزیره عرب خیزد و صاحب تقویم گوید که بیروح بیخ لفاح بریست مخیر او آنست که
بشکل صنم باشد و بر آن ریشها باشد مانند مو و شیخ الرئیس گفته که بیخ لفاح بریست و آن بیخ لفاحیست که
بزرگ باشد و مانند بصورت آدم و بنابرین آنرا بیروح نام کرده اند جهت آنکه نام صنم خلقیست یعنی
با آنکه استادی او را بتراشد یا مقصور کند خود بصورت آدم بر آمده بخلاف دیگر اصنام که آنها را استاد

و تراشند میباید پس معنی این آنست که گیاه بصورت آدم خواه که مسمی این اسم موجود باشد یا غیر موجود
باشد و بسیاری نامها که دلالت بر معانی غیر موجود میکند و صورت بیروح غیر مایل بر نفت
و بزرگ مانند قسطبن ... از جمیع از حواشی عراقیه نقل کرده که بیروح در اصل سریانست و معنی
او بخشنده زندگی است و چنین گفته که ثمره او را اگر عیجی زند و مانند بادنجان سبز میباشد از شیئه
بلفاح در استعمال امتاح او را بیروح میگویند اما اصل لفاح بری را بیروح میگویند جهت آن بعضی گفته
اند که این بیخ از روی زمین اندک مسافتی که بر زمین دارد دو شعبه بر می آید و بعد از آن باندرون زمین
فرو میرود و مسافتی فی الجمله قطع میکند و کنده تر از اول میباشد بعد از آن باز اکثر دو شعبه بیرون
میاید در اکثر مواضع این اصل ریشهای باریک مانند موی باشد چنانچه سعد را میباشد از
زوایدی که بآن جذب غذا میکند و گویا ایشان تشبیه کرده اند جمله این بیخ را بجسم آدمی و آنچه اول
که پوست روی زمین است مانند است بسر آدمی و دو شعبه اول بدستهای او و بعد از آنچه
در زمین فرو رفته ببدن آدمی مشابهت و دو شعبه اخیر بپاهای آدمی ماند و گاهست که بعضی ساده
میان گیاه کنان تعهد این بیخ میکنند و چنان میسازند که مشابهت بصورت زیاده پیدا میکند در زمانی
که هنوز تر در ... دیگر میگوید که بیروح در بلاد مصر بسیار میروید و من کدام از بیخ آنچه در
مصر میروید و در اسکندریه روان بطریقی بود که دیسقوریدوس وصف کرده بعد از آن خشک
کردم بطریقی که شیخ الرئیس آورده فاما آنکه شیخ الرئیس گفته که مایل بر نفتست کلیه نیست بعضی از اهل
اسکندریه که مشغول زراعت داشتند مرا خبر دادند که بسیار هست که بر روی زمین پیدا میشود
در حلب وقتی که زمین را شخم میکنند و صورتشان صورت آدمی است و من از ایشان طلب کردم که مرا
از آن احیانا علی سبیل الاتفاق می یابیم و این نبات را علامتی بر روی زمین نمیماند که از آن توان
دانست که در کدام موضعست و شیخ ابو نصر عدنان بن عیسی زربی گفت که من مشاهده کردم در
بیمارستان بغداد بیخی را که مشاهده کرده بودند که بسیار شبیه بود بصورت آدم و هیچ فرق نبود میان
آن و این و اندازه بقدر طفل کوچک و نیز مرا خبر دادند از این بیخ که مشاهده کرده بودند قریب در
شرح آورده بود که چون معنی بیروح الصنم ... طبیعی است گمان برده اند که این بیخ که آنرا بیروح نام
نهاده اند بصورت آدم است و از آنجهت جماعتی از مردم از طلع یا سورنجان و مانند آن صورتی می
سازند بشکل دو آدم که یکی مرد است و یکی زن و بلیف خرما آنرا می پیچند و نام او بیروح میدهند
و این فعل از ایشان استمرار یافته است و آنچه یافته میشود آنست که تدلیس کرده اند و مشو...

بود

۹۰

بود که بعضی بصورت آدم بوده باشد و گفته اند که بیروح را سالها بسیار کم از و بگذارند بصورت
آدم مصور شود صاحب اختیارات گوید بیروح برد و نوعست یکنوع آن را بیخ لفاح خوانند و دیگری را
بیروح الصنم و بیروح الصنم که بصورت انسانست از بهر آن گویند مولف گوید در حدود کرمان سیر
از نوع یک قلعه شهریاری میباشد و قد آن از یک وجب کوتاه تر بود و دست و پای دارد و سفید
بود و بعضی از آنها کوشیده است میکنند از زمین و آن را سلت کن خوانند و آن معقول نیست نیکوتر آن
آنست که فربه بود و ابن جیون از اسحق بن سلیمان نقل کرده که شجره بیروح بر روی زمین بهم
میشود جهت آنکه او را ساقی نیست که راست بر پای باشد و آن دو قسم است نر و ماده نر را
جهت آن گفته اند که بیخ در آن و سفید است از درون و بیرون و برگ آن پهن باشد نرم شبیه برگ
چغندر و در عرض و لفاحهای آن بزرگ تراست بلکه دو برابر لفاح ماده هست و رنگ او زرد است
زعفرانی و بوی خوش دارد اما طعم او کریه باشد و اما ماده را دو بیخ باشد بعضی ببعضی متصل ظاهر
آن بسیاهی مایل و باطن او سفید و برگ آن را لحبشی گویند و برگش مانند برگ کاهو است اما از آن
باریک و کوچکتر باشد و بوی آن کریه باشد و ثمره اش بسنجد ماند و در جوف او دانه ها مانند دانه امرود
طبیعت آن سرد و خشک در آخر درجه سیم و سردی آن کمتر بود جالینوس گفته که نوعی برودت در
دو او بسیار است بمرتبه که در درجه ثالث است از درجات مبردات و با وجود این در وی حرارتی فی الجمله
است و اما لفاح در وی رطوبتی هست و بواسطه این رطوبت محدث سبات است و اما پوست بیخ
قوی البرودت است و تنها مبرد نیست بلکه مع هذا تجفیف دارد از آن است که پوست آن زیاده قوی
باشد صاحب اختیارات گوید که بیروح سرد بود در سیم و خشک بود در اول سیوم شیخ الرئیس
میگوید که بارد است در سیم یا برابر است در حوالی سیم ابن اسحق از ابن سیناس نقل کرده که لفاح در
تبرید قوی نیست ... و حرارتی فی الجمله هست و خشکی و رطوبت نیز هست و از این سبب قوی
مخدر است و از آن سبات عارض میشود و از ماسرجویه نقل کرده که لفاح بارد است و در وی رطوبتی
فضیله هست **سراج القطرب** بغدادی گوید که نام مشتق است از دو چیز یکی معنی سراج و آن چراغست
و دوم معنی قطرب و آن جانوریست گفته اند که نام آن جانور طلیبولشت و در شب روشنست
و بواسطه این گیاه را باین نام کرده اند که این گیاه در شب روشن است مادامی که تر است پس مشابهت
بسراج دارد و بقطرب نیز در برگ ... و در شب افروخته و روشن میشود و بعضی گفته اند که قطرب
جانوری کوچک سیاه که حرکت بسیار کند و همیشه در آب میباشد و این جانور وقتی که گیاه را در شب

افروخته و روشن بیند و را طلب کند و بان آتش گیرد و آن مجتمع شود و این در وجه تسمیه گیاه
بسراج القطرب اولیست و بعضی این سراج القطرب را بیروح و قاد گویند بواسطه آنکه صفتیست
از بیابیح قائمه و بسیاری از اشجار باین نام میخوانند و بواسطه آنکه در روشنی می باشند
و از خواص آن آنست که هرگاه که مثقالی ازین بیخ با قدری سک سحق کند و صاحب خفقان عظیم
و اضطراب اندرون از اسفوف سازد نفع کند و گفته اند که بیخ را اگر با عاج دقد و شش ساعت
بپزند علاج را نرم سازد چنانچه هرچه خواهند بسازند و اگر برگ و برا و قتی که تازه باشد ضماد نمایند
با سویق موافق درد ها چشم و اورام حاره که در پایوجها پیدا میشود علاج کند و گیاه هست که در مغهای
سلب و دنبلها و خنازیر و جراحات را تحلیل دهد و برش را و هرچه بان ماند پنج روز باشش
روز بان بمالند زایل سازد بانکه ریش کند موضع را و اگر برگ او را خشک کنند و نگاه دارند و کاری که
برگ تازه میکند این خشک نیز میکند و اگر بیخ را نرم بکوبند و با سرکه بیامیزند جمره زایل کند
و اگر با زیت و عسل مخلوط کنند جهه لسع هوام مفید باشد و اگر با آب ممزوج سازند خنازیر را
تحلیل کند و از بوییدن این سبات بهم رسد و از خوردن بسیار این سکته عارض شود اسپند
بعربی حرمل گویند دافع گرمها و صداع آورد و قی میاورد و سکری دارد قریب بسکر خمر
و نیز گفته اند که زنان را اصاف سازد و رغبت بجامعت افزاید و بدن را فربه کند و بود و حلت
بقوت میراند و این را و ند گفته که اصحاب عشق را نافعست بواسطه اسکاری که دارد شیخ الرئیس گفته
که سعد سکر و قوت ثابت اسکار خمر کاکنج او را حب اللهو خوانند بواسطه آنکه در او اسکاری
هست بیخ جبه هرکه بخورد مست شود ابن ماسویه از جالینوس در کتاب خواص خود نقل کرده کندر
طبری گفته است که هرکس کندر را با آب ان بیاشامد زان بدن را ضربی احداث کند بر وضعی
چوب و تازیانه زدن آسان شود و ابن سمجون گوید که کندر از ادویه مخدره نیست اما
این فعل بواسطه آن میکند که دل را تقویت میدهد چنین گفته که اگر مقدار مثقالی ازو
در آب بخیسانند و آن آب را بیاشامند دل را جلا دهد و حفظ زیاده کند و فراموشی را
ببرد و بلغم را مفید بود و اما اگر بسیار خورند درد سر آرد بخار بسیار متصاعد سازد و
در منفذهای او پرده که رنگی میسازد عقل را و بسیار باشد که احداث کند و سواس و خفقان را
فایده دهد اسحق بن عمران گوید حرارت نفس را ببرد و حفظ زیاده کند ابن الخبیل و از شیر
مادیان است و در آن جنبیت گرمست و مستی بیشتر زود بکند و از معده و چون بیاشامند

مست کند و ترکان از اقمز خوانند و ابن بیطار از روفس نقل کرده که شیر اسب ادرار میکند
میکند خون حیض را که بسته شده باشد از گرمی و خشکی مزاج هرگاه بیاشامند رگهای و رید رحم
بگشاید و از طبری نقل کرده اند که شیر اسب گرمست و رحم را از قرح پاک میکند رازی در کتاب
شراب نقل میکند که شیر اسب چنان مینماید که گرمترین شیرها باشد که از مواشی میگیرند و من
مشاهده کردم خلقی را از بزرگان که چنان گمان برده اند که هرگاه شیر اسب بیاشامند ایشان را
سکر عارض میشود و طعام مخدر میسازد و تلین بطن نماید و این معنی بسیار است ظاهر که اقرب
اشیا بطبیعت لحم لبن است در مبدا کون که اعضا از جملت اغتذا میابد بعد از تولد شیر خونیست
که استحاله یافته و بیاض لون و رقت پیدا کرده و بانکه راه استحاله باز مستحیل بدم میشود در هیچ
عضو بعد از کبد اقرب بطبیعت دم از لحم نیست و لحم و دم و این سخن ند که در قریب یکدیگر
بلع ندارند و این معلومست که شیر هر جانوری نسبتی مانند بلحم آن جانور هست پس از اکرهه
غذای ایشان گوشت باشد است مناسب ترین چیزها با ایشان باشد بجهه آنکه بدن را در تغذیه
حاجت بدو چیز است یکی جوهر کثیف قریب بطبیعت اعضا اصلیه کثیفه باشد و مهد انها باشد
دیگر جوهر لطیف که ملین آن جوهر کثیف باشد و شیر اسب دافع هموم و غموم و احداث سرور و
فرح است و بیاید دانست که سکر مصطلح اطبا غیر سکریست که مصطلح فقهاست و اطبا
و اطبا در جوز گفته اند که قوت مسکره نیست و بزر البنج و جوز ماثل و باقی مخدرات را از مسکرات
شمرده اند و هیچ کدام از انها اثرها مسکر نیستند همچنین اسکار شیر بر تبه اسکار مخدرات نمیرسد
پس معلوم است که او را اسکاری هست بنابراین داخل محرمات نخواهد بود ادراقی در لغت
هندی که انرا باصطلاح فلوس ماهی گویند و بهندی کچله خوانند و آن از جمله سموم است و در طلاها
استعمال کنند و طبیعت آن بغایت گرمست و سم مجموع حیوانات دنبال داشته باشد و اگر
طلا کنند بر کلف و جرب تر و قوبا و برعرق النسا ضماد کنند نافع بود و بعضی در قولنج
ریحی استعمال کنند و اگر کسی بخورد از و بسیار مرتعش سازد اعضا را و سکری آرد مخدر
مداوای او بقی است و شیر تازه و روغن بادام و مرق اسفیدباج چرب و لعابها با روغن
گل نافع بود و این را اگر بخورند بریان کرده میخورند بقصد برداشت طبیعت که جهه بعضی طعام
و ناگواری معده بسیار مجربست و از جمله مسکرات گل درخت آگست که او نیز مشابه است
بکیف افیون بیخ مرد خنگلی نیز از مسکرات است کالی پات که نام گیاهیست نیز مسکر است

در بعضی ادویه مرکبه مفرده بجهه مسهلات

میان کلا خنیه نیز موافقات بر سکر افیون توت جنگلی بعضی میگویند که این خورده گل دهاتوره است
که در میان گلا و میباشد نیز از قبیل مسکرات است و بجرهند که تخم تنبا کی بست نیز مسکرات
و همچنین برگ تنباکو بیخ علیه جواد نیز از مسکرات است شعیبی نیز از مسکرات اعظم است
اگر از این روغن بکشند یا عرق بچکانند چنانچه طریق هرکدام بمحل خود مذکور است و از روغن
یا عرق را داخل مفرحات نمایند کیف تمام می بخشد و پر نو رهیکرداند و از لقاح نیز همچنین
و از انجمله تخم عشقیچه که کیف تمام دارد و همچنین است برگ حنا که متعارف میان خلق است
دیگر برگ گل مهندی نیز مغیر است کنون اول در ذکر بعض ادویه مفرده و مرکبه که مخصوص اند برای
بعضی از امراض اجمالا و تفصیلا بدین نوع نوع و این مشتمل است بر هشت نقد
نقد اول در ذکر بعض ادویه مفرده و مرکبه که مخصوص اند برای امراض اجمالا هلیله زرد تمرهندی ترنجبین
بنفشه افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر گل سرخ شیرخشت مسهل بلغم
شحم حنظل تربد قنطوریون ماهیزهره غاریقون حب النیل تربد حومل سنایا
مسهل سودا هلیله کابلی و سیاه سنا مکی انتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد
بسفایج غاریقون کشوث املج قی آور تخم ترب و برگ آن کندش کنگر زد خربق سویج تخم شبت
پوست و تخم خربوزه تخم جرجیر نمک هندی لوبیای سرخ آب کدو عسل ماء العسل تخم مازریون
بوره سکنجبین مفتحات ادویه که سده بگشاید ترمس اذخر شاهتره غاریقون رازیانه انیسون
قنطوریون افسنتین صعتر فودنج اسطوخودوس عود فاوانیا انتیمون خطیا نا
فراسیون زیره ایرسا نانخواه حماما هلیون دارچینی زعفران مرزنجوش کرفس زراوند
کبابه کاسنی حاشا کشوث حومل ملطفات ادویه که لطیف و تقطیع اخلاط غلیظ کند
ابهل اسفیل حامض سرکه اسطوخودوس حب البان اقحوان ابجر بوره جندبیدستر
خردل فطیم سیر اذخر بجبنکشت بابونه دارچینی جعده وج دوقو خشک
صعتر قردمانا پودنه حرف حاشا حومل کمادریوس مشکطرامشیع ایرسا
تمام سداب نانخواه سکنجبین عاقرقرحا مدرات ادویه که ادرار بول و حیض کنند ابهل
اقحوان ترمس شونیز انیسون رازیانه انجدان قنطوریون برنجاسف قردمانا بابونه
قسط کبابه پرسیاوشان جندبیدستر فراسیون عروق عود فاوانیا خطیانا نانخواه جاوشیر
تخم کرفس دارچینی جعده سداب سعد میعه سلیخه تمام دوقو خشک مشکطرامشیع کرفس

مرزنجوش کمادریوس حب الخضرا مفتتات ادویه که حصات را بریزاند اسارون برنجاسف صمغ الو تخم
خربزه خشک پرسیاوشان نخود سیاه حجر الیهود بادام تلخ سعد سکبینج رازیانه قابضات
ادویه که طبیعت را ببندد برنج بلوط بسد باقلا جوز السرو بیخ کاکنج اذخر تخم گل
مورد دم الاخوین زعرور نخود ورق زر امرود طباشیر مصطکی کهربا طین مختوم
کندر کرویا ناردین سماق عدس نشاسته تخم شاهسفرم بارتنگ بنگ محللات ادویه
که غلظ صلابت را بتحلیل برد کمادریوس کبر حاشا زراوند اکلیل الملک خربزه
هزارچشان جعده جاوشیر اشق پرسیاوشان اسفیل بابونه روباه ترپک برنجاسف
اذخر باقلا اسارون اقحوان خطمی نفت صمغ بطم لادن نمام سوسن ترمس فنا گاه مرزنجوش
غاریقون پودنه خروع ملینات ادویه که صلابات را نرم کند اصطرک بزرک والنبر مقل
سعد روغن خروع دنبه پیه بط پیه مرغ مغز ساق گاو و گوسفند نفت صمغ بطم منضجات
ادویه که اورام و صلابات را نضج دهد اکلیل الملک بزرک زعفران ایرسا کرنب صمغ بطم
لادن مرمیعه انجیر موم خطمی مرود شک مفشیات ادویه که نفخ و ریح را بشکند و تحلیل برد
انیسون افیمون سیسالیوس بجبنکشت جاوشیر تخم کرفس زنجبیل دارفلفل حماما دیوه مرزاولد
نانخواه کندر زنباد کرفس سداب صعتر سعد فلفل قردمانا مسمنات بیه بط افیون توت
سفیده تخم مرغ بیخ یبروح کتیرا نشاسته صمغ اسفیداج مقویات دماغ املج بلادر بندق لحم تیهو بالنکو
سیب لحم دجاج لحم دراج دماغ حیوانات عود عنبر زنجبیل کندر سعد قرنفل لبن ضان و لحم
سنبل ماء الورد مشک نسرین هاو بیه و سیب جامرود گل سرخ یاسمین غالیه شربت بادریج
روغن بیهر سبات کاهو شبت اقحوان زعفران حماما لفاح مرو شقایق اصطرک شاهسفرم
ادویه قاطع دیدان شکم و کرمش بوزنج کابلی افسنتین جعده دوقو خشک ادویه مانع رعاف و ذهبی
نفث و اسهال دم اثمد زرشک بادروج بلوط بسد گلنار دم الاخوین تخم گل حضض گل ارمنی
کهربا کافور کندر لسان الحمل زیره مصطکی نعناع نشاسته برمازو قنطوریون ریوند شاه
جوز سرو کثیرا بزر البنج مقرحات ادویه که عضو را ریش کند و بسوزاند اسفیداج زنج زاج
حرف الیان شوعات اهک قسط سنباده فربیون صابون سداب بوره راسن
قلقطار سبز ذراریح مدملات قروح گلنار اثمد صمغ الو انزروت اسنج دوقو طلق
دم الاخوین زراوند لسان الحمل زیره ایرسا عسل صبر طین مختوم ادویه که قروح و سخنها کند

کند
زایل

اهلرزفت نمک انکامه ایرسا عسل دانبخ حب بلسان ادویه که ترجیح کوشت زیاده از قروح
انزروت اشنان مرداسنک توبالس صدف سوخته زنکار ادویه که قروح را خشک کند صبر توتیا
صوف سوخته انزروت استخوان سوخته اهلک شستر مقویات دل و مفرحات یاقوت
کهربا لولو لاژورد کافور کاوزبان بهشیب امرود کشنیز خشک طباشیر طین مختوم
زرنباد زعفران دارچینی کل سرخ درونج هلیله بسد امرود بالنکو بادرنجبویه هندی
انار شیرین صندل ریباس شقاقل قاقله ورق زر ورق نقره عود عنبر نعناع سوسن
سنبل سعد سلیخه فرنجمشک عود فاوانیا تمام نیلوفر مورد اسطوخودوس اترج ابریشم
املج هلیله بسفایج جدوار نارمشک نادنج پوست ترنج مقویات معده پوست ترنج املج
بلیله بالنکو جوزبوا دارچینی هلیله کل سرخ زرنباد طباشیر کندر کرویا مصطکی عود
مشکطرامشیع نعناع سعد سلیخه سماق سفرجل قرنفل قرفه قاقله اذخر ساذج
هندی مقویات کبد اشنه اظفار الطیب حب البلسان جوزبوا دارچینی حماما کشوث
مصطکی ناردین قرنفل قرفه غافث ادویه باهیه کندجر جیر هلیون حبة الخضرا کرفس
کنجد حب الصنوبر باقلا نخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی بسباسه جلغوزه فندق
فستق کشنیز حلتیت قسط زرنباد خصیة الثعلب شقاقل زنجبیل سورنجان
سقنقور بیضه کبوتر و کنجشک و کبک مغز کنجشک و بره پنیر مایه شتر شیر میش انکور
انجیر رطب نارجیل مغز بادام مغز جوز همه این معده بزرک داروی مفرده و مرکبه که
که در هر علاج هر اندامی بکار اید نقل از حب خوارزمشاهی داروهای سرسام و صداع و بیخوابی
بنفشه نیلوفر خطمی خشخاش کوکنار مورد عنب الثعلب عدس حوفه کروی تر صندل فوفل
شاهسفرم کل سرکه کافور مشک جو دوغ و آب ان بیخ لفاح بزرقطونا برک بید
بابونه برک خرفه افیون برک رزبرک سیب و آب خطمی سپستان برک چغندر
سپوس کندم سپیده خایه مرغ شکر سرخ خباذی روغن بنفشه روغن کل
روغن کدو خیار شنبر ادویه بیماریهای سر که از سردی و تری و از بادهای
غلیظ عارض شوند تمام پودنه دشتی سقز زوفا خشک جوز السرو فرفیون عاقرقرحا
مرزنکوش صبر فلفل سیاه فلفل سفید کندس انزروت مشک جندبیدستر دوخ
اذخر قسط ابهل مرحضض کندس سداب قیصوم شیح بیخ سوسن آسمانکونی

بزرک

برک ترنج بابونه شبح ورق الغار اکلیل الملک حاشا دارفلفل خردل زنجبیل بیخ کبر پودنه
ارمنی انکامه طبیخ سماق ناردانه نوشادر سرکه عنصل قرنفل جوزبوا بسباسه آب
مرزنکوش جاوشیر سکبینج اشق حلتیت هزاراسفند عصاره چغندر عصاره قثاء
الحمار عصاره شهدانج عرطنیثا خربق سفید شونیز مویزج مرزنجوش برک خردل هرهم
برک چغندر پوست بیخ کبر تخم معصفر حلبه تخم کتان انجیر شحم حنظل قنطوریون
باریک تخم بید انجیر بادیان نانخواه انکدان بسفایج افتیمون نمک هندی تخم انجره
روغن بادام تلخ قسط زهره کلنک مومیای هلیله کابلی هلیله سیاه تربد غاریقون
سنا مکی مویز دانه بیرون کرده اسطوخودوس خربق سیاه حجر ارمنی لاجورد سقمونیا
سنبل ساذج هندی مصطکی پوست ترنج بادرنجبویه قرفه قاقله نارمشک بهمن
سرخ و سفید زرنباد درونج عقربی زعفران تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک و برک ان
لسان الثور عود ابریشم مرواریدا فسنتین رومی کل سرخ و سپید ایارج فیقرا ادویه
بیماریهای بلغمی چون لقوه فالج سکبینج جاوشیر اشق فرفیون جندبیدستر غاریقون شحم
حنظل صبر وج خردل فلفل دارفلفل نمک هندی زنجبیل جوز هندی هلیله زرد
هلیله کابلی قنطوریون باریک شیطرج عصاره قثاء الحمار مقل فانیذ ایارج فیقرا
پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان انیسون افتیمون تخم بادیون غاریقون اسطوخودوس
پودنه کوهی عاقرقرحا نانخواه قسط شونیز زراوند کرد تخم کرفس پوست بیخ کرفس
سلیخه قردمانا تخم سداب هلیله سیاه حلتیت مرسداب خردل آمله جنطیانا حب الغار
عسل بلادر روغن جوز هندی ادویه صرع کبر مرجنطیانا قسط حب الغار جندبیدستر
زراوند کرد سیسالیوس اصل فاوانیا اسقیل مشوی مرجان ادویه فالج و سکته ابهل
وج اذخر قسط سنبل جندبیدستر فرفیون عاقرقرحا سلیخه مصطکی قرنفل زعفران
قرفه شونیز روغن سداب روغن بادام تلخ راسن حب البلسان ساذج هندی مشک ناردین
مقل قردمانا جنطیانا حب الغار بلادر سیسالیوس اصل فاوانیا اسقیل مشوی ادویه
امراض چشم برودی سکبینج باروزد بسرکه حل کرده طلا کردن شعر زاید باسلیقون
روشنائی شیاف اخضر شیاف ابیض زهره هدهد طلا کردن خون خارپشت زهره کرکس خفاش
پشت سلاق ضماد شحم انار ترش و عدس مقشر و کل سرخ بکلاب پخته شیاف احمر لینی

بوده و غوره جرب خارپشت بلکه چشم بشیاف احمر حاد پس از استفراغ خارپشت بشیاف اخضر و سرمه روشنائی
و اکر با جرب ورمی بود بجا رند بشیاف احمر لینی پس از خارپشت ذرور عنبر کشیدن و باسلیقون و شیاف
زعفران و توتیا پرورده با بغوره و باب سماق و بر و دغوره ریختن مژه سرمه که موی مژکان نکاهدارد
و انچه ریزیده باشد براید در سنه ترکی سوخته سنبل لاژورد شیاف زنج و اکر
بار خارش باشد ضماد پوست انار بسرکه پخته سود دارد طرفه شیر زنان خون کبوتر بچه کندر
سوده با شیر زنان آب نانخواه نمک اندرانی طبیخ زوفا خشک سعتر شیاف احمر لین سبل
شیاف اسود شیاف دینارکون قرحه شیاف ابیض کندری که با قلیمیا کنند و شیاف ابار ظفره
سرمه روشنائی شیاف اخضر شیاف قیصر شیاف دینارکون باسلیقون الکحال انکبین بازهره
بر امیخته تقطیع کند شبکوری دارفلفل سوده و نمک هندی با ابی که از جکر بز بر اید چون برانش
نهند کشیدن عسل و اب بادیان کشیدن چشم سرباره کشیدن عسل طبیخ زوفا بابونه و اکلیل
الملک داشتن ضعف بینائی برود درمان از اعظم دواست قطورات امراض کوش ادویه که در
کرانی و با طلاشدن شنوائی بکوش چکانند اکر حرارتی باشد عنب الثعلب
آب کوک آب کشنیز تر قطور انار ترش و اکر برودتی باشد جندبیدستر نطرون خربق سنبل
هر سه باب سرد در کوش چکانند و کندش زعفران خربق بوره همه با شراب انکوری در کوش چکانند
خربق سیاه زهره بز هر دو بکاو با روغن کل و روغن بادام شیرین و تلخ روغن قسط عصاره ترب
با روغن کل امیخته اب بیاز با عسل و روغن زیت تکمید کرانی کوش بابونه شبت برک غار مرزنکوش
پودنه دشتی سعتر زوفا خشک جندبیدستر مرزنجوش برک بید اصل السوس ادویه باک کردن شوخ
بحرانی اکر در کوش آمده باشد بیرون ارد و بکشد روغن بادام تلخ روغن کرم بلیته بوره خردل
انجیر عصاره پودنه عصاره ترب عصاره بیان تلخ صبر زهرها جانوران طبیخ افسنتین عصاره
برک شفتالو با انزکی سقمونیا ادویه درد کوش در کوش چکانیدن روغن کل نیمکرم با اندکی کافور
آب عنب الثعلب آب کشنیز و سپیده خایه مرغ روغن کدو و روغن بید و عصاره کدو و تخم مطبوخ
بنفشه و نیلوفر و حبه فلونیا با شیر زنان و شیاف ابیض با شیر زنان درین باب نفعی عظیم دارد
ادویه طنین و دوی عصاره افسنتین روغن افسنتین سرکه و روغن سوسن خربق
سپید زعفران نطرون قرنفل مشک عصاره سداب طبیخ برک غار مرزنکوش شیح سعتر پودنه
دشتی زفت میعه ترشوخ خانه مکس انکبین سرکین کوسفند آرد باقلا برک کرنب

[illegible]

لعاب

لعاب تخم مرو روغن زیت دعقرب تکمید بکاورس و نمک و دم الاخوین زنجار شب یمانی موم
کف دریا قطران توبالس زرنیخ عصاره لسان الحمل اقاقیا عصاره
مازو دارو بینی ادویه سده بینی اب مرزنکوش بول اشتر اعرابی زرنیخ
سرخ پودنه دشتی خربق سیاه بورق شونیز زهره کاو زهره کلنک شحم
حنظل خربق سپید کندش سیسنبر میعه خشک کندر فلفل سپید
حومل روغن بادام تلخ شحام سعتر سداب بسرکه پخته کند بینی سنبل
برک مورد قرنفل مازو مشک کافور نمک اندرانی خربق سعد خردل
ذنب الزدین کل سرخ سعد حماما اقلیمیا بولخی عصاره پودنه سرکه باب
و دارشیشعان دروی پخته عود بلسان ریش بینی روغن بنفشه روغن نیلوفر
روغن کل روغن زیت روغن مورد موم سنبل مغز ساق کاو پیه بط
پیه مرغ خانکی لعاب خطمی لعاب اسپغول انکبین کلاب سرکه شراب کهن
شب یمانی مازو سداب تر توبالس مرکند زرنیخ اقلیمیا سیم بوره ارمنی
عصاره انار ترش اندرو ریک سپین پخته بقوام آورده کتیرا هلیله زرد کزمازو
و کلنار مرداسنک اسفیداج سرب سوخته زاک سیاه روی سوخته
زراوند کرد کرم زوفای تر رعاف اقاقیا کلنار کل سرخ مازو افیون کافور
تخم کوک خاک کندر عصاره برک کوک با کافور عصاره بادروج با کافور برک
بید با کافور عصاره برک لسان الحمل برک امرود قرطاس سوخته عصاره لحیة التیس
غبار اسیا غبار سفال نو خارش بینی کلاب سرکه صندل کافور روغن کل
اطریفل کشنیزی ادویه عطسه زکام روغن کل روغن بید بوی سیب و آب کرم بوی
ریحان و حسوی کرم اشامیدن و اتش کرم اندر زیر قفا نهادن و بوی اسفنج بحری زکام
کرم عناب سپستان بنفشه تخم خشخاش و کل سرخ کلنار زعفران اقاقیا
مر عصاره لحیة التیس حب الاس کشنیز خشک ادویه سده زکام کرم سداب بخار
باقلا بسرکه ترکرده دود شکر طبرزد بخار سرکه و سبوس و بخار سرکه
سده زکام سرد بوی شونیز بسرکه تر کرده و بریان کرده بوی عود بوی قسط
بوی کندر بخار شراب انکوری بخار طبیخ بابونه اکلیل الملک مرزنکوش نزله سرد

انجیر خشک مویز حلبه تخم کرفس تخم بادیون بنفشه پرورده بانکبین شراب
بنفشه عسل زوفا خشک بیخ سوسن معجون زوفا شراب زوفا داروهای
امراض دهان و لب و گوشت بن دندان ادویه ترقیق لب روغن بنفشه و نیلوفر اندر ناف
و مقعد مالیدن کف خیار بادرنگ بر لب طلا کردن اسبغول کشکاب لعاب بهیستا
مسکه جو بردن و طلا کردن پیه بط و پیه گوساله و پیه مرغ خانگی مازو در سرکه
سوده اسفیداج نشاسته کثیرا موم مرداسنگ مصطکی علک
البطم زوفاء تر روغن گل شادنج زرچوبه سم بز سوخته عنبر اندر
روغن بلسان یا روغن بان گداخته ادویه سختی دندان گل سرخ یا اقماع جفت البلوط
گلنار حب الاس خرنوب نبطی سماق فلفل سیاه دوای بوی دهان گلنار سرخ
ارد عدس سماق صندل سپید کافور حنا سعد شب یمانی شراب خرنوب
طبیخ برنج زیتون کشنیز خشک نشاسته کزمازو و آب پوست انار عنب الثعلب
خشک اقاقیا حضض بسرکه پخته هلیله زرد قلقطار ایرسا زعفران نوشادر
قطران زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد بوره نمک طعام زاج کفشگران
مامیران کبابه قاقله برگ حماض برگ خرفه برگ زرشک طباشیر
مانع آب و لعاب از دهان رب ای ترش رب سیب ترش رب امرود چینی شراب
غوره شراب انار مصوص زاج و مانند آن و مضمضه با آب سماق و عدس و ایارج
فیقرا و نمک هندی انیسون نانخواه تریاق کبیر کوارشهای گرم خردل
دارچینی فلفل زیره نان خشک ابکامه نمک درست باکسته اطریفل کوچک
دافع بوهای دهان سرکه و گلاب سرکه عنصل عاقرقرحا کزمازو فوفل
پوست ترنج قرنفل سداب ساذج هندی سعد مصطکی عود خام
کبابه جوزبوا قاقله زنجبیل کندر فلنجمشک بسباسه مورد اقراص
زعفران اقراص زرنیخ صبر داروهای زبان و تیغ زبان داروهای مضمضه
و ضماد و غرغره ان حلبه انجیر سداب روغن کوز و روغن زردالو
تلخ روغن حبة الخضرا تخم بادیان انکبین ادویه اماس زبان مطبوخ هلیله آب گشنیز

اب

آب کوک آب کشنیز آب روغن عنب الثعلب گلاب عدس عصی الراعی
پوست انار بیخ سوسن کشک جو انکبین شیر زنان حلبه
انجیر روغن زیت تخم بادیان دروی پخته مورد سماق برگ
زیتون تخم کرفس ادویه ضفدع و علاقه ادویه ضفدع سعتر پوست انار
نمک و سرکه نوشادر و سرکه زنگار زاک سورنجان و زاک سوخته
باسپیده خایه مرغ سرشته استرخاء علاقه اگر حرارتی بود صندل گلنار کافور
اینهم با شراب خرنوب طلا کنند و با آب عنب الثعلب و غیر آن و اگر حرارتی نباشد
نوشادر و مازو و نمک و آب تلخ غرغره کنند و کودکانرا مازو بسرکه پخته
بریافوخ طلا کنند دوای دندان پیوسته کردن مسواک دندان را از آفت باز دارد سرخ
گوش سوخته و کوفته و پخته و نمک با انکبین سرشته سوخته و ناسوخته شب یمانی بریان
کرده باندکی مر مضمضه کنند شراب انگوری که بیخ سوسن در وی پخته باشند
جنبیدن دندان گلنار پوست انار ترش زرنیخ سرخ شب یمانی گل سرخ
سماق سنبل اذخر داند هلیله زرد سک مازو دکن مازو
و نوشادر نشاسته نمک سوخته خاکستر کندر زعفران مر مصطکی
سداب ادویه که هنگام برآمدن دندان کودکان کهربا شانی برانید پیه مرغ پیه بط
مسکه مغز خرگوش زرشک عصاره عنب الثعلب داروهای آواز و صوت
لعاب اسبغول جلاب گرم طبیخ اسفاناج خبازی شوربای مرغ پیه
مرغ زرده خایه نیمرشت نان باشکر و بی شکر مسکه از ده سفید و شکر
و انار مغز بادام تلخ کتان بریان کرده جلغوزه انیسون
صمغ عربی رب سوسن فانید تخم بادیان عنصل انکبین روغن
گاو باقلا مویز خرما انجیر حلبه نیشکر ماء العسل تلقلد
انگور علک البطم داروهای خناق داروهای ضماد و طلا لسان الحمل تو
کوفته کتی خطمی برگ

کوفته کتی خطمی برگ عنب الثعلب کشنیز تر گلاب آرد جو عدس
بابونه بنفشه صندل سپید گل ارمنی فوفل ماميثا روغن
حلبه تخم کتان شبت بابونه برگ کرنب تخم کرنب مرزنگوش
اکلیل الملک زعفران روغن نرگس قثاء الحمار سرگین سگ زهره گاو سرگین مردم کم
قنطوریون باریک رماد الخطاطیف عاقرقرحا سرکه عسل بلادر ادویه اوردن حلق و مری
استفراغ با آب میوه و خیارشنبر و کشکاب با روغن گل لعاب اسبغول ادویه دخول ذبو نمک سرکه
انگوره خردل بوره نوشادر افسنتین شونیز حنظل سرخس عصاره برگ غرب و اگر بمعده
فرود رفته باشد شیح قیصوم ترمس افسنتین شونیز قسط برنک کابلی سرخس از هر یک
یکدرم با سرکه ممزوج بپزند و بخورند ادویه … کار آید نزداوند
کرد قنطوریون باریک سکبینج اسقیل بریان کرده سکنگبین بزوری سکنگبین عسلی سکنگبین
عنصلی غاریقون رب السوس تخم حنظل انزروت مربوده تخم انجره ایرسا افتیمون
جاوشیر اشق جند بیدستر عاقرقرحا علک الانباط تخم سپندان زوفا خشک پودنه
کوهی تخم کرفس بادیان آب بادیان ساذج هندی حماما فلفل حاشا انیسون شیح ارمنی
کندر فلفل سپید عصاره قثاء الحمار خردل راسن تربد فراسیون جعده کمافیطوس
بزرالبنج انگدان بیرند کنجد مقشر شش روباه ادویه سرفه گرم بنفشه نیلوفر سپستان آلوی سیاه
کشک جو تخم خشخاش لعاب اسبغول دانه به ترش لعاب کتان خطمی انار ترش آب خیار
آب کدو برگ نیشکر آب برگ خرفه کثیرا کافور گلاب نشاسته گندم صمغ مغز بادام شیرین مغز تخم
خیار مغز تخم کدو شیرین مغز دانه ابی صندل سپید عناب رب سوس پوست خشخاش عصاره
برگ کوک عصاره برگ خشخاش آرد باقلا سکنگبین فلوس خیارشنبر شیرخشت شراب زوفا
لعاب خشخاش شراب بنفشه پرورده لسان الثور ادویه سرفه سرد مربی تر با انکبین روغن بلسان
لعاب حب الرشاد لعاب تخم کتان با انکبین انجیر ایرسا فطراسالیون زوفا خشک بیخ سوسن
علک الانباط پرسیاوشان مویز دانه بیرون کرده سکبینج با انکبین دواء المسک سیر هندبا تخم بادیان بیخ
بادیان حلبه شسته تخم کرفس فراسیون قردمانا دارفلفل کرد تخم انجره صرف مغز بادام تلخ پودنه دشتی

افتیمون

تخم کرفس و رازیانه و کمون و انیسون و مرزنگوش و فودنج کوهی و امثال آن و بروغنهای حاره مثل روغن زیت و روغن سنبل
و روغن خیری و بادام تلخ روغن کنجد و فانید و عسل بزرکتان و با یکبار رقیق که بکنند در آن تربد و شحم حنظل و نمک هندی
و جاوشیر و مقل و سکبینج و اشق و جندبیدستر که استعمال کنند اینها را بقدر حاجت و سهولت علت و صعوبت آن و قوت و ضعف
شخص و موافقت قوانین ترکیب و محافظت نسبت میان آن حقنه اگر برای مفاصل کنی زیاده کن بر آن مطبوخات
همچون عاقرقرحا و زنجبیل و حب الغار و مرزنجوش و ابهل و بیخ کرفس و مسهلات که مخصوص است بمفاصل مثل سورنجان و بوزیدان
و ماهی زهره و اگر برای اخلاط سوداوی کنی زیادت کن در او اسطوخودوس و افتیمون و مانند آن و اگر برای کرم شکم
کنی زیادت کن ادویه مخصوصه بقتل دیدان را و اگر از برودت رحم کنی زیادت کن ادویه عطریه همچون … و سنبل الطیب
و مانند آن و از روغنهای روغن قروع و حبة الخضرا و زیت و بادام تلخ و نرجس حقنه می نمایند هم در دبر و هم در قبل و میعه
سایله و مقل و از این روغنها گاه هست که حقنه میکنند از برای برودت امراض کلیه و مثانه را با … آن و لعابات
حاره استعمال میکنند فایده طول انبوبه را بطرف انگشت سبابه تا طرف ابهام کرده کنند از یکدیگر و … و در غلظ
مثل انگشت خنصر باشد و تجویف آن منقسم گردانند بقسم صغیر و کبیر که نسبت صغیر بکبیر نسبت ثلث و ثلثان باشد
یعنی تجویف صغیر ثلث باشد و تجویف کبیر ثلثان تجویف صغیر از برای خروج ریحیت و تجویف کبیر از برای دخول
دوا و حقنه و می باید که در تجویف صغیر انبوبه سوراخ نکند و در منتهای تجویف کبیر سوراخ کنند و می باید که مقدار حقنه از
نصف رطل تا ثلثان رطل باشد و فاتر باشد مایل بحرارت و رقیق باشد و برطرف علت و وجع بخسب حقنه نرم که
طبع بکشاید و بخارهای گرم را سود مند بود بگیرند حلبه و کشک جو از هر یک دو درم انجیر خشک و عناب و سپستان از هر یک
بیست عدد و خطمی و برگ بابونه و خسک و بابونه و تخم شبت از هر یک یک کف نانخواه و تخم رازیانه از هر یک سه درم حلبه
را بپزند در شش رطل آب تا دو رطل بماند صاف کنند و … بر وی بورق ارمنی یکدرم و نمک طعام سه درم و مقل نیم
درم عسل و روغن زیت و روغن شیره از هر یک ده درم در همه بگر زنند و در محقنه ریزند و حقنه نمایند حقنه که استعمال
نمایند در قولنجی که حادث شود از اخلاط حاره صفراوی بگیرند عناب سپستان از هر یک بیست عدد … نیم کوفته ده
درم خطمی سبوس گندم از هر یک یکدرم بنفشه خشک سه درم لبلاب ده درم اینها را بپزند در دو رطل آب تا یکرطل باقی بماند
صاف کنند و … در وی لعاب بزرقطونا و روغن بنفشه از هر یک ده درم روغن گل سرخ روغن کدو … از هر یک
چهار درم در یکدیگر بزنند و در محقنه کنند و حقنه نمایند حقنه نرم استعمال کنند در امراض حار چون طبیعت محتبس شده باشد
بگیرند عناب و سپستان از هر یک بیست عدد بنفشه خشک چهار درم انجیر خشک ده عدد خطمی و سبوس در خریطه بسته از
هر یک یک کف اینهمه را بپزند در سه رطل آب تا به یک رطل باز آید و صاف کنند و آب سلق کوفته فشرده ربع رطل روغن
شیره بیست درم … ده درم در همه بگر زنند و نیم گرم حقنه کنند حقنه … بگیرند … بنفشه تخم خطمی

بم کوفته تخم خرفه نیم کوفته از هر یک پنجدرم سپستان سی عدد جو مقشر نیم کوفته سه یک کف بیخ مهک مثقالی ورق چغندر ورق
خطمی از هر یک قبضه، بپزند چنانکه رسیده و صاف کنند مغز خیار چنبر پانزده درم شکر سرخ هفت درم و در آن حل نمایند
و روغن شیره هفت درم بوره ارمنی یکدرم محموده بریان کرده ربع درهمی داخل کنند گاهی که تب قوی نباشد چنانکه محموده
و بوره و امثال آن در حقنه همچون سردار رواست در مطبوخ حقنه بپزند آب ورق چغندر مقدار صد درم و بپزند در آن سپستان
و سناء مکی و قنطوریون از هر یک شش درم و بپالایند و مغز خیار چنبر پانزده درم روغن زیت هفت درم عسل ده درم
بوره مثقالی محموده بریان کرده ربع درهمی داخل نمایند و حقنه کنند حقنه که طبع را نرم گرداند و استعمال نمایند در تبهای گرم
چون طبیعت محتبس شده باشد بگیرند جو مقشر نیم کوفته و خطمی در کیسه بسته و بنفشه خشک از هر یک یک کف عناب سپستان
از هر یک سی عدد مویز طایفی از دانه بیرون کرده ده درم جمله را بپزند در سه رطل آب تا بثلث باز آید، بپالایند و بریزند
در آن روغن شیره و روغن بنفشه و روغن گل سرخ از هر یک ده درم و در وی حل نمایند ترنجبین ده درم نمک طعام بوره
ارمنی از هر یک نیم درم و خلط کنند در یکدیگر و در گشته کنند و حقنه نمایند حقنه که نافع است نقرس را و وجع مفاصل را
بگیرند شاهتره برنجاسف زراوند مدحرج کبر قنطوریون دقیق ورق حرمل صعتر سورنجان حاث از هر یک ده درم شحم حنظل
ده وزن از هر یک پنجدرم، بپزند در سه رطل آب تا یک رطل و نیم باز آید و بریزند در وی سه اوقیه زیت و حقنه کنند
حقنه که نافع است مر قولنجی را که از بلغم حادث شود بگیرند خشک و بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت از هر یک یک کف حلبه حرمل
از هر یک هفت درم گندم نیم کوفته جو مقشر نیم کوفته خشکدانه نیم کوفته از هر یک دو درم تخم رازیانه تخم کرفس از هر یک یکدرم
تخم ... خطمی در کیسه بسته از هر یک یک کف قنطوریون دقیق پنجدرم انجیر خشک ده عدد سداب ترسلی از هر یک ده درم
انهمه را بپزند در سه رطل آب تا یک رطل و نیم باز آید و بپالایند در او عسل یا روغن خیری یا زنبق و الکامه رقیق از
هر یک ده درم بوره ارمنی کوفته نیم مثقال سکبینج جاوشیر پنجدرم همه را با یکدیگر بزنند و حقنه نمایند حقنه که قولنج بلغمی
و این از اول نرم تر است بگیرند عناب سپستان از هر یک سی عدد مویز منقی از دانه بیرون کرده ده درم انجیر خشک ده درم خشک
بابونه اکلیل الملک تخم شبت ... و خطمی در کیسه بسته از هر یک یک کف بنفشه چهار درم خشکدانه نیم کوفته ده درم حلبه
پنجدرم قنطوریون دقیق پنجدرم سلق یکدسته تخم رازیانه سه درم این مجموع را بپزند در چهار رطل آب تا بثلث باز آید
بپالایند و بعد از آن بر وی شکر سرخ ده درم بوره ارمنی یکدرم الکامه رقیق پنجدرم روغن شیره سپستان نیم گرم در حقنه
کرده حقنه نمایند حقنه که نافعست ضعف گرده و مثانه و قلت باه را بگیرند خشک نیم کوفته بیخ سلق بیخ قطف حلبه از
هر یک یک کف بیخ کرده نخاع خصیة الثعلب همه را نیم کوفته نمایند و بپزند و بریزند بر وی شیر تازه دو شیشه دو رطل
بآتش آهسته بجوشانند و بپالایند و بگیرند ... مقدار یک رطل از آن و نیم گرم بنماید حقنه نمایند حقنه
که نافع است مر قروح امعا را بگیرند آب برنج و پوست جو که پخته باشند با پیه گرده بز از هر یک چهار اوقیه و بیندازند
بروي

برای سفیداج رصاص و کاغذ سوخته و صمغ عربی و اقاقیا و دم الاخوین از هر یک یکدرم نیکو سحق نمایند و بسرشند به عدد بیضه
تخم مرغ که سرشته باشند بخل خمر سحق نمایند یک اوقیه روغن گل و نیم گرم نموده حقنه نمایند حقنه که از برای سحج و قروح امعا نافع است
بگیرند پست کندر ده درم حب الآس گلنار ورق گل سرخ از هر یکی پنجدرم جوط کوفته دو درم ورق مورد تر دوازده درم همه را
بپزند در سه رطل آب تا یک رطل باز آید، بپالایند و بیندازند در آن آب ورق بارتنگ تر پنجدرم زرده تخم مرغ پخته کرده یک اوقیه
روغن گل سرخ بسد سوخته دو درم اقاقیا یکدرم کاغذ سوخته رصاص سوخته مغسول عصاره لحیة التیس نشاسته بریان
کرده دم الاخوین از هر یک پنجدرم همه بکوبند و بیامیزند در یکدیگر و یکنوبت یا دو نوبت حقنه کنند حقنه که نافع است
مر قولنج را گاهی که نفخ باشد بگیرند شحم حنظل یکدرم قنطوریون دقیق پنجدرم ورق سداب بابونه از هر یک پنجدرم صعتر
فارسی شش درم حلبه بکوبند و بپزند در پنج رطل آب تا یک رطل آید بپالایند و حل کنند در وی ده درم عسل سکبینج جند بیدستر
از هر یک یکدرم جاوشیر پنجدرم داخل نموده بیامیزند و حقنه کنند حقنه که نافع است مر قولنجی را که حادث شده باشد از بلغم و
ریح غلیظ بگیرند بابونه تخم شبت از هر یک دوازده درم سداب ده درم سکبینج سه درم مقل پنجدرم خشکدانه نانخواه زیره
کرمانی پیه انجیر از هر یک ده درم شحم حنظل درهمی جمله بپزند در شش رطل آب تا یک رطل باز آید بپالایند و بریزند بر وی روغن
زیت پانزده درم الکامه رقیق ده درم بوره ارمنی یکدرم بیامیزند و نیم گرم حقنه کنند حقنه که از برای قولنج مستعمل است
و مجرب بگیرند سناء مکی پنجدرم بنفشه نیلوفر گاوزبان تخم رازیانه پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی از هر یک سه درم
عناب ده دانه سپستان بیست دانه قنطوریون دقیق دو درم روباه ترکی تخم شبت اسطوخودوس بسفایج فستقی
کوفته از هر یک سه درم پرسیاوشان سه درم حلبه اکلیل الملک نرگس برنجاسف سبوس گندم بابونه از هر یکی یک کف
ورق چغندر ورق خطمی از هر یک یکدسته انیسون سه درم همه را بجوشانند در پنج رطل آب تا یک رطل و نیم باز آید
صاف کنند و مغز خیار چنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ از هر یک ده مثقال در آن ریزند غاریقون مغز بیخ تخم
پنجدرم نمک طعام دو دانگ داخل آن کنند و بیامیزند و سه نوبت حقنه نمایند حقنه که از جهت صفراوی نافع است
بگیرند سناء مکی پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان سی عدد
روباه ترکی جو مقشر از هر یک سه درم ورق چغندر ورق خطمی از هر یک یکدسته این جمله بپزند در سه رطل آب
تا باز یک رطل آید و مغز خیار چنبر و ترنجبین و شیرخشت و نبات از هر یک ده مثقال در آن حل کنند و نمک طعام دو
دانگ در آن ریزند و سه نوبت حقنه کنند حقنه بگیرند سناء مکی نیم مثقال روباه ترکی سه درم شیر کوسفند یکمن
آب ورق چغندر آب ورق خطمی از هر یک چهار دانگ مغز خیار چنبر ترنجبین شکر سرخ از هر یک ده مثقال الکامه
زنبق روغن بنفشه از هر یک ده درم در آن ریزند و نمک طعام در وی اندازند و بیامیزند و سه نوبت حقنه نمایند
حقنه که از جهت خناق مفید است بگیرند سناء مکی پنجدرم بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم آلوی سیاه بیست عدد

اگوچه اصفهانی ده عدد سپستان سی عدد عناب ده عدد روباه ترکی سه درم ورق خطمی ورق چغندر از هر یک یکدسته
جو مقشر نخاله از هر یک یکمکف جمله در سه رطل آب بپزند تا یک رطل باز آید صاف کنند و مغز خیار چنبر و شیرخشت و ترنجبین
از هر یک ده مثقال در آن حل کنند و روغن بنفشه ده مثقال در آن ریزند و نمک طعام دو دانگ در وی ریزند و سه
نوبت حقنه نمایند حقنه که از جهت قولنج مناسب است بگیرند سناء مکی پنجدرم بنفشه گل نیلوفر گاوزبان تخم رازیانه روباه
ترکی بسفایج از هر یک سه درم بیخ مهک خراشیده دو درم سپستان بیست عدد قنطوریون دقیق دو درم حلبه سبوس
گندم اکلیل الملک خشک نیم کوفته بابونه و برگ از هر یک یک کف ورق چغندر ورق خطمی از هر یک یکدسته جمله
بجوشانند در سه رطل آب تا یک رطل آید مغز خیار چنبر پانزده مثقال شیرخشت و ترنجبین از هر یک ده مثقال در آن
حل نمایند و روغن بنفشه ده مثقال و الکامه رقیق ده مثقال نمک طعام دو دانگ انداخته بیامیزند و سه نوبت
از آن حقنه نمایند حقنه آب ورق چغندر آب ورق خطمی از هر یک سه مثقال مغز خیار چنبر ترنجبین شکر سرخ از هر یک
ده مثقال در آن حل نمایند و روغن بنفشه و الکامه رقیق از هر یک پنج مثقال در آن ریزند و حقنه نمایند جهت امراض
بلغمی و صفراوی مرکب نافع است بگیرند سناء مکی پنجدرم بنفشه نیلوفر گاوزبان از هر یک سه درم بیخ مهک ترشیده
نیم کوفته دو درم آلوی سیاه بیست عدد عناب ده عدد سپستان سی عدد روباه ترکی سه درم بسفایج فستقی نیم کوفته
سه درم ورق چغندر ورق خطمی از هر یک یکقبضه سبوس گندم یک کف قنطوریون دقیق ده درم جمله بپزند چنانکه رسم است
و بپالایند و مغز خیار چنبر و ترنجبین و شکر سرخ از هر یک ده مثقال در آن حل نمایند روغن بنفشه ده مثقال الکامه رقیق
ده مثقال نمک طعام دو دانگ در آن اندازند و حقنه کنند حقنه که در امراض صفراوی و ذات الجنب و ذات الصدر و
خناق مناسب است بگیرند بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم تخم خرفه تخم خطمی از هر یک سه درم عناب پانزده عدد سپستان
سی دانه ورق چغندر ورق خطمی از هر یک قبضه جو مقشر نیم کوفته یک کف همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند
و مغز خیار چنبر و شیرخشت و ترنجبین و نبات از هر یک ده درم در آن حل نمایند و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا
و حب السفرجل از هر یک ده مثقال و نمک طعام دو دانگ در آن کنند و حقنه نمایند حقنه که حقنه میکنند در قولنج
ریحی با دهان کاسر الریاح فقط مثل روغن سداب و سوسن و نرجس و زنبق با جند بیدستر و مانند آن در سوء المزاج
امعا و ضعف آن و گاه هست که حقنه میکنند بروغن گل سرخ و روغن بابونه مقدار ده درم تا هفت درم و از برای
تقویت امعا گاه هست که حقنه میکنند باب سلق و الکامه رقیق از برای تنقیه امعا و گاه هست که حقنه میکنند
باب نمک فقط و آن اول حقنه است که دانسته اند چنانکه مرغی بحری معوج المنقار کثیر الاکل که حقنه کرده است بمنقار خود
از آب دریا در دبر خود نزد امتلاء بطن او از کثرت اکل تا مستفرغ شده آنچه در بطن اوست و خفت یافته از وجع
بطن که او را بوده و گاه هست حقنه میکنند بامراق و ادهان از برای تسمین و هزال کلیه و گاه هست که بحقنه می نمایند
دراین

دراین امراق مثل حنطه و عدس و اکارع و مثل حشیشه خروس و نخود و ادویه با پیه و اضافه مینمایند با آن او آن عصاره و حقنه
میکنند از برای ضعف باه که از برودت باشد و گاه هست که حقنه میکنند بطبیخ حبوب قابضه مثل جاورس و برنج و عدس
مقشر و سبوس شعیر بریان کرده که پخته باشند با بعضی از ادویه قابضه مثل بلوط و عفص و گلنار حقنه می نمایند بعد آن مقدار
چهل درم نیم گرم و با زرده تخم مرغ که پخته باشند در سرکه و حل کرده باشند و روغن گل سرخ در سحج امعا نفع دارد بعد از آنکه
داخل کرده باشند در آن صمغ عربی و نشاسته که هر دو را بریان کرده باشند و گل ارمنی و اقاقیا و سفیداج رصاصی مقدار
سه درم مجموع سحق کرده و اگر با این سحج خون بیرون آید داخل نمایند مقداری از زرده تخم مرغ مشوی ساخته در روغن و زیاده
کنند ادویه یابسه مثل کهربا و لیمه و دم الاخوین و دقاق کندر و اگر وجع شدید باشد خلط کنند با آن اندکی افیون و قلیل
از زعفران که نافع است حقنه که نافع است اندر بیماریهای گرم و قولنجی که از گرمی بلغم شود سودمند باشد و رفع یبس
و ثقلی که در روده های خشک شده باشد فرود آرد بگیرند انجیر پنجدرم سبوس گندم یکمکف برگ خطمی خشک یکمکف عناب
بیست عدد بیخ سوسن نیمکوفته ده درم سپستان سی عدد جو نیم کوفته یک کف بنفشه بابونه نیلوفر از هر یک یکمکف برگ ترنج یکمکف
همه را در شش رطل آب بپزند تا ثلث بماند و ثمن آن بر و صاف کنند و مقدار ده استار فلوس دی بستانند و یک وقیه نیم لعاب
اسپغول و یک وقیه روغن کنجد سفید یا روغن بنفشه ده درم الکامه رقیق دو درم بوره پنجدرم نمک هندی و اینها را بمطبوخ
افکنند و نیم گرم حقنه کنند حقنه بابونه خشک خطمی سپستان انجیر تخم کتان عناب از هر یک یکمکف بپزند چنانکه رسم است
و پانزده درم روغن کنجد و یکدرم نمک هندی و یکدرم بوره و دو وقیه شکر و دو وقیه الکامه رقیق بر وی زنند و حقنه کنند و اگر
خواهد که قویتر بود در مطبوخ دو درم شحم حنظل اندازند و یک وقیه انگبین پنجدرم جند بیدستر و دو درم قطران زیاده کنند
حقنه که قولنج کمر و درد پشت و درد سرین و عرق النسا همه اوجاع مفاصل را سودمند بود بگیرند تخم کتان حلبه قنطوریون
شبت خشک از هر یک یکوقیه مغز تخم معصفر دو وقیه خشک یکوقیه و نیم انجیر ده عدد سبوس گندم دو وقیه بابونه یکوقیه و نیم تخم
پیه انجیر نیم کوفته پنج درم گلم چغندر و برگ کرنب از هر یک یک قبضه صعتر برگ سداب از هر کدام دو وقیه همه را در هفت
رطل آب بپزند تا دو رطل باز آید صاف نمایند و بر هفت دو درم یا هشت دو درم در این مطبوخ یک وقیه الکامه رقیق دو
درم بوره و یک وقیه انگبین و یکوقیه روغن زیت یا روغن کنجد و نیم وقیه روغن بان و یکدرم زهره گاو و ترکیب کنند و بکار برند
حقنه که قولنج بلغمی و درد پشت و بادهای غلیظ را سود دارد بگیرند حلبه تخم کتان قنطوریون بابونه خشک خطمی از هر یک
وقیه انجیر ده عدد سبوس گندم دو وقیه عناب سپستان از هر یک سی عدد برگ کرنب برگ چغندر شبت سداب
از هر یک یک کف سکبینج جاوشیر مقل از هر یک سه درم مغز تخم معصفر یکوقیه بپزند چنانکه رسم است و یکدرم نمک هندی
و دو درم بوره ارمنی سوده و نیم درم جند بیدستر و یکوقیه الکامه رقیق و دو دانگ شحم حنظل و یک استار فانید
و یک استار انگبین ترکیب کنند و بکار برند حقنه پیچیدن شکم و پیچ که از اسهال صفرا خیزد سودمند بود بگیرند

کنگ جو و برنج هر دو را با پیه گرده بر بپزند و بپالایند و شیاف کلو اسفیداج که از بهر چشم سازند مقدار نیم درم سوده یک زرده
تخم مرغ نیمبرشت داخل کرده با روغن گل بر افکنند و حقنه نمایند حقنه که درد پشت و سردی رحم را سود دارد و در طوبتها فرو دارد
بگیرند اشق مقل از هر یک چهار درم جاوشیر دو درم جند بیدستر یک درم تخم بادیان تخم کرفس نانخواه سپستان لیوس از هر یک چهار درم
حلبه بابونه خشک شبت از هر یک کفی همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید بپالایند و انگبین یک وقیه روغن کنجد
بر آن افکنند و بدان حقنه نمایند حقنه ذوسنطاریا و ریح رودهای زیرین و ریاح بواسیر بگیرند عصاره [illegible] و حنظل [illegible]
کن با طبیخ و زرده دو بیضه و روغن گل و نیمگرم بکار برد بعد از آن با این عصارات کرم حقنه فرما عصاره [illegible] آن اکلیل عصاره
سداب عصاره کنند تا کاغذ سوخته کل مختوم مخلوط کنند و حقنه کنند و اگر فلکی باشد [illegible] با وجبر کنند حقنه جهت انکه
سحج از دوا یافته باشد و انکه پیچ شکم دارد و ذوسنطاریا باو ظاهر شده بگیرند پیه گرده بز جو رشته و رده رسی بپزند
و صاف کنند و بگذارند [illegible] با و شیاف ابیض از شیاف چشم و زرده دو بیضه بر آن و روغن گل ده وقیه حقنه درد پشت
و قولنج و نقص خلط غلیظ از رودهای زیرین و عرق النسا و اوجاع سفل بگیرند حلبه بزرگ قنطوریون دقیق شبت از
هر کدام یک وقیه لب قرطم دو وقیه خشک یک وقیه و نیم انجیر ده عدد کاه میده دو وقیه بابونه یک وقیه و نیم مرزنجوش کوفته یک وقیه سکبینج
جاوشیر مقل شحم حنظل رشاد بادام تلخ کوفته از هر یک پنج درم [illegible] پنج عدد کرنب [illegible] از هر یک کف قبضه سداب دو
وقیه بپزند با هفت رطل آب تا دو رطل باز ماند صاف کنند و دو ثلث رطل از او بگیرند و بوره کوفته نصف درم انگبین یک وقیه
عسل یک وقیه زهره گاو یکدرم روغن کنجد یک وقیه روغن زیت یک وقیه روغن بان نصف وقیه روغن نارین نصف وقیه نیمگرم بکار
برند حقنه جهت درد پشت کسی که نیفتد بگیرند اشق جاوشیر سکبینج انزروت با بول گاو یکی نیز سه روز و چهار وقیه بکار برند
نیم گرم هر روز تا پنج روز حقنه بواسیر باطن و کمتر پیچ در حقنه بگیرند روغن زیت روغن خروع نفط از هر یک نصف وقیه
شراب [illegible] مخلوط کنند و سه روز با وحقنه کنند حقنه جهت بواسیر باطن بگیرند عصاره کنند تا سه رطل روغن خوری یک وقیه
مخلوط کنند با آب اصل سوس کوفته [illegible] و حقنه کنند حقنه دیگر جهت فربهی بگیرند [illegible] مخلوط کنند با شیر گو حقنه حقنه
کنند حقنه دیگر شیر خر دو رطل پیه مرغ پخته دو رطل مخلوط کنند و بکار برند حقنه که فربه کند و اشتهای طعام آرد بگیرند
روغن بان و زنبق و روغن کنجد از هر کدام یک وقیه روغن کله و پاچه از هر یک دو وقیه روغن بطم روغن ترب از هر یک
نصف وقیه روغن سوس یک وقیه سورنجان کوفته ده درم قنطوریون هفت درم خشک نصف رطل بپزند تا سه رطل باز ماند
صاف کنند و [illegible] وحقنه کنند [illegible] حقنه که سردی گرده و مثانه و رحم را سود دارد
بگیرند روغن بادام تلخ روغن حبة الخضرا روغن زیت از هر یک یک وقیه روغن گاو نیم وقیه باده استار [illegible] بپزند
و سه بار بدان بپالایند حقنه کنند حقنه که تن را فربه کند و شهوت جماع بر انگیزد و آب پشت بیفزاید بگیرند روغن بان
روغن سوسن روغن یاسمین از هر یک یک وقیه روغن کله و پاچه بره دو وقیه روغن حبة الخضرا روغن ترب از
هر یکی

99
هر یکی نیم وقیه روغن بیره نیم وقیه همه را بپالایند و بگیرند سورنجان ده درم قنطوریون دقیق هفت درم خشک بیست درم حلبه
ده چکی و نیم آب بجوشانند تا نیم می ماند صاف کنند و چهل درم از این مطبوخ با روغنها بپالایند و سه روز متواتر حقنه کنند
حقنه که قروح امعا را سود مند بود بگیرند گلسرخ چهار درم صمغ عربی یکدرم افیون زعفران از هر یکی نیم درم همه را کوفته و بیخته
با آب عصی الراعی یا آب خرفه بپالایند و یک زرده تخم مرغ پخته و بر روغن حل کرده بر آن افکنند و بدان حقنه کنند
حقنه که قروح امعا را سود دارد و خون آمدن باز دارد بگیرند کشک جو و برنج و پیه گرده بز از هر یکی پنج استار بپزند و صاف
کنند و مقدار چهل درم از او برگیرند پس بگیرند سفیداج رصاصی و نشاسته و اقاقیا و کلنار از هر یکی یکدرم و نیم و زعفران
و شیاف ابیض از هر یکی یکدرم زرده تخم مرغ پخته بر روغن حل کرده بیفکند و همه را با این مطبوخ آمیخته بدان حقنه کنند
حقنه که سحج و اسهال صفراوی را سود دارد بگیرند برگ خرفه و آب لسان الحمل و آب عصی الراعی از هر یکی یک وقیه و نیم و یک
سفیده تخم مرغ خام و یک زرده تخم مرغ پخته بر روغن گل حل کرده و یکدرم قرطاس سوخته و نیم درم اقاقیا و چهار دانگ درم الاخوین
دو دانگ سفیداج رصاصی و دو دانگ کهربا و دو دانگ [illegible] و نیم درم گل مختوم ترکیب کنند و بدان حقنه نمایند حقنه که قولنج
جوانان و کودکان را [illegible] بگیرند بابونه اکلیل الملک قیصوم از هر یکی چهار درم تخم کتان تخم شبت تخم بادیان تخم کرفس نانخواه
از هر یکی دو درم بنفشه خطمی از هر یکی یکدرم و نیم و تخم معصفر دو درم برگ کرنب [illegible] [illegible] بجوشانند و بر مقدار پنجاه درم
از این مطبوخ مقل موره ارمنی از هر یکی نیم درم فاینه یک استار روغن بیره ده درم ترکیب کنند و نیم گرم استعمال نمایند حقنه قولنج
بگیرند کون حلبه بزرکتان حب قرطم از هر یکی یک وقیه انجیر سفید ده عدد سداب شبت برگ چغندر برگ کلم از هر یک یک دسته
تخم کتان کسیر دو وقیه ورق خار یک وقیه بادام تلخ نیم وقیه برگ خطمی ده درم عناب سپستان از هر کدام [illegible] آب بپزند با قوی
کادوس بماند هفتاد درم از این آب بستانند و این صمغها در آن حل کنند مقل ازرق سکبینج از هر یک یک مثقال اشق جاوشیر
از هر یکی و دو جند بیدستر نفطی از هر یکی یکدرم فاینه و عسل از هر یکی دوازده مثقال روغن گل ایکاسه از هر یکی هفت
درم پیه بط پیه مرغ از هر یکی نیم وقیه باهم آمیخته حقنه نمایند حقنه که نفع کند زحیر و استطلاق بطن را بگیرند کعک عرق سه درم
ازنیخ زرد و سرخ و نحاس محرق و [illegible] و عفص و نوره محرق از هر کدام ده درم افیون یکدرم اقاقیا برهم صمغ
عربی دم الاخوین از هر کدام چهار درم کوفته و بیخته بسرشند با آب مورد و قرص کرده در سایه خشک کنند و حقنه کنند از آن
بوزن مثقالی با آب برنج فارسی که پخته باشند مقدار چهار وقیه با یک وقیه روغن گل حقنه که فربه کند بگیرند سر و پاچه بره پاک کنند
و خوب بکوبند و با او نصف رطل و دو رطل شیر و ربع رطل گندم و مثل او برنج در آب بپزند و بپزند تا مهرا شود پس صاف
کنند از آن آب سه وقیه و از چربی دو وقیه و روغن گردکان و روغن بادام یک وقیه و حقنه کنند بهتر در شب و خواب کنند
و نگاه دارد اما این حقنه را بعد از آنکه [illegible] فراغت نشسته [illegible] کرده [illegible] این کار کنند
و اگر زیاده کنند بهتر من حضرة کاتبه المؤلف حقنه دیگر بگیرند خشک تازه یا خشک سر جفت حلبه تخم شلغم تخم جرجیر تخم

حلبه تخم اسبست از هر یکی یک قبضه گندم و گندم از هر یکی یک کف شور پیش و خایع او و بر همه آب بپزند و نیم نصف
و بجوشانند تا مهرا شود و صاف کرده بپزند تا آنکه غلیظ شود پس از این چهار وقیه بگیرند روغن بطم یک وقیه در شب حقنه کنند
بعد از آنکه شکم خالی کرده باشد مجرب حکیم کمال الدین حقنه دافع [illegible] و مهزول را از فلالیس بگیرند چند کله و چند پاچه از بره
از موی پاک کرده همه یکجا بپزند و چند قطره روغن بادام داخل کرده با یک پیاله شیر تازه دوشیده از بز اندکی شکر
بطرزد همه را باهم ممزوج کرده صبح و شام حقنه نمایند بقدر قوه مریض بخود درست دو کف با کله و پاچه پخته نمایند نافع باد حقنه
که اصلاح درد پشت و قولنج کند بگیرند حلبه تخم کتان انجیر خشک عناب سپستان خطمی خشک شبت بابونه اکلیل الملک از
هر یکی قبضه بپزند بعد و قسط آب تا ربع باز ماند صاف کنند از او یک رطل و چند از زیت یک وقیه عسل و دو درم نمک نصف درم
بوره و دو وقیه روغن کنجد و حقنه کنند حقنه جهت سردی رحم بگیرند اشق مقل سکبینج از هر یکی پنج درم جاوشیر جند بیدستر از هر یکی
درمی تخم رازیانه تخم کرفس نانخواه از هر یکی دو درم حلبه بابونه خشک از هر یکی قبضه بپزند به دو قسط آب تا ثلث بماند صاف کنند
از او یک رطل و مخلوط کنند با او عسل دو ملعقه که بیست مثقال بود و روغن کنجد یک سکرجه و بکار برند تا خاست دفع کنند بر و
[illegible] دارد حقنه جهت آنکه زاینده باشد و عارض شود دردی از رانها و زانوها بگیرند عنب الثعلب سه وقیه بکوبند و
بیفشارند و حقنه کنند باو حقنه که اصلاح کند ضعف گرده و مثانه را و هر که نقصان منی داشته باشد بگیرند خشک [illegible] با فوه اصل
السوس حبه یک کف پیه بز [illegible] روغن کله بز [illegible] کوفته [illegible] کنند و بگیرند گوسفند تازه دوشیده [illegible] عقرقرحا
آب خشک رطب دو قسط بر او کرده خوب بپزند و سه روز [illegible] حقنه کنند باو تعقد از یک سکرجه تا بیشتر حقنه که اصلاح
کند کیا و صلابت رحم کند حقنه بگیرند روغن جوز بادام تلخ روغن حبة الخضرا روغن از هر یکی سه وقیه روغن گاو نصف رطل آب
طبیخ حلبه نصف رطل جمع کنند و بپزند و حقنه کنند با و سه روز بیاشامند حقنه که اصلاح خشکی و علت کرمی کند بگیرند بابونه خشک
بنفشه خشک خطمی سپستان تخم کتان انجیر عناب از هر یکی قبضه بپزند یکجا در رطل آب تا یک رطل آید صاف کنند و دو وقیه
روغن کنجد و دو درم نمک و نفط درم بوره و مری و شکر از هر یکی دو دو وقیه با آب نیمگرم حقنه کنند حقنه در قولنج زیاد
کنند در او شحم حنظل و بادآورد و آنچه که ذکر شد پس بگیرند جند بیدستر نصف مثقال حنظل مسحوق دانگ و نیم قنطوریون
دو درم عسل یک وقیه نمک مسحوق دو درم بوره نصف درم با آب نیم گرم حقنه کنند و آنچه که زیاده کنند در او مقل و [illegible]
و جاوشیر و سکبینج حقنه جهت قولنج بگیرند جاوشیر سکبینج جند بیدستر اشق شحم حنظل [illegible] از هر یک پنج درم عناب
انجیر تخم کتان بابونه شبت [illegible] اصل خطمی و اگر نباشد خطمی پس حلبه از هر یک سه درم کوفته در دیگ کنند و ده رطل
آب بر او کنند و بپزند تا به دو رطل آید بگیرند از او یک رطل و بر او کنند بوره و نمک از هر یک نصف درم عسل پاک و روغن
یاسمین از هر یک یک وقیه و بپالایند و بکار برند که [illegible] حقنه که نفع کند و ذرب و زلق امعا بگیرند گل یاسمین برگ مورد تر
گلنار از هر یکی پنج درم حب بلوط سه درم بپزند با چهار رطل آب تا یک رطل و نیم باز ماند صاف کنند از او یک رطل [illegible]
درو

100
در او زرده بیضه بر آن بر روغن گل نیمگرم حل کرده یک وقیه گل قیمولیا کوفته بحریر بیخته صمغ کاغذ سوخته نشاسته بریان سفیداج
رصاصی دم الاخوین کوفته بحریر بیخته از هر یک نصف درم و همچنین سرد حقنه کنند حقنه دیگر نافع از سحج بگیرند آرد زرد فارسی دو مشت
آرد جو برشته برگ مورد از هر یک پنجدرم و رد یابس هفت درم جلنار سه درم جفت دو درم بپزند بچهار رطل آب تا یک رطل بماند
صاف کنند از او نصف رطل و چند از او زرده بیضه شوی که حل کرده باشند در روغن گل یک وقیه قیمولیای کوفته
صمغ بریان نشاسته بریان کاغذ سوخته سفیداج رصاصی کوفته بحریر بیخته از هر یک دو دانگ و سرد حقنه کنند حقنه ذوسنطاریا
بگیرند دم الاخوین سفیداج رصاصی کاغذ سوخته صمغ نشاسته از هر یک درمی زرده سه بیضه بر آن روغن گل نشش استر و ربع
شیره جو پخته با پیه گرده بز بی نمک نصف رطل بپالایند و نیم گرم عمل کنند من کتاش [illegible] مقدمه در
کیفیت اول درم کیات داغ و به آن دوای قتل حیات است و درمنه ترکی زرنگ کاریا متغیر قسط
تخم ترمس از هر یک یکدرم حب النیل یکدرم مجموع کوفته و بیخته در شیر اند احته بخورد و این شیاف استعمال خاید شحم حنظل یک دانگ
قنبیل یکدرم بزهره گاو سرشته شیاف سازند و بکار برند دوای قتل حب القرع درمنه ترکی زرنگ کاریا متغیر قسط تخم از هر یک یک مثقال
فلفل هندی یک دانگ و نیم شحم حنظل یک دانگ حقنه دود و کدو [illegible] بابونه اکلیل الملک درمنه ترکی [illegible] از هر یکی کفی ورق صعتر
از هر یک ده درم ورق چغندر و شته روغن پسته زرده اگر [illegible] از هر یک ده درم شحم حنظل یکدانگ [illegible] منضو ری
طلا که بر ناف طلا کنند جهت قطع دود و درمنه ترکی یک مثقال صبر سقوطری نیم مثقال با آب برگ [illegible] طلا سازند شیاف دود کدو
بوره ارمنی یک دانگ [illegible] کاو و شحم حنظل [illegible] کوفته و بیخته شیاف سازند و همچنین شیاف هم از او هم حب القرع [illegible]
منصوری قاتل حیات و حب القرع [illegible] سه درم برنج ترمس تربد سفید از هر یک دو درم کوفته و بیخته بجوز سازند بعسل [illegible] سه درم با آب
گرم حل کرده قاتل دیدان بیخ افسنتین مرتیقوم از هر یکی جزوی ترمس دو جزو کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی سه درم [illegible]
با آب گرم بخورند و بستم بزدایند نوعی دیگر برنج کابلی خس ترمس مساوی کوفته و بیخته بعسل بسرشند و سه درم از آن بخورند که بیرون آرد
دود و حیات و حب القرع نوعی دیگر بگیرند از حشیشه الخراسانیه که معروف است به قسط ترکی دو درم تا سه درم و بعسل برشته بیاشامند
با آب گرم بیرون آرد دود و حیات نوعی دیگر برنج کابلی خس ترمس قنبیل از هر یک دو درم [illegible] بیخ ارمنی از هر یک سه درم [illegible]
یکدرم و نیم تربد ابیض شش درم بکوبند همه را از او شربتی سه درم تا چهار درم با آب ترمس مطبوخ نوعی دیگر تربد یکدرم قسط ترکی دو
درم نرم کوفته با آب گرم و عسل بیاشامند بیرون آرد دود و حیات و حب القرع نوعی دیگر برنج کابلی تربد ابیض حب النیل ترمس از
هر یک جزوی کوفته و بیخته شربتی چهار درم ممزوج با آب گرم در کرم نوعی دیگر که دود و آن صغار که در مقعد پیدا شود و آن [illegible]
مقعد را پس حمول کنند جهت بزیت رکابی یا روغن پسته شمشی پالتبر [illegible] نوعی بود من حضرة کاتبه المؤلف
نوعی دیگر که اخراج دود آن حیات کند بگیرند [illegible] و درمنه و حب النیل اخراجات و یا ترمس حرف قنبیل
از هر یکی نیم جزو شربت این شش درم است دوای که اخراج دود آن عراض کند بگیرند برنج کابلی [illegible]

دوای دفع کرمهای ... حب النیل برنج کابلی مقشر از هر یک درمی و نصف ترمس دوازده درم شیح ترکی سه درم
ترمس ... قنبیل نیم درم ... دو درم شربتی ... سزاوارست که تداوی کنند کسی را
که دود و حیات داشته باشد با دویه که ... باشد که انها از او ... شده باشند و بآن چیزهایی که انها را بکشند و بیرون آورد
باسهال و آن چیزی که این فعل بکنند ادویه حار یابس ... است زیرا که اکثر حدوث این علت از ماده بارد رطب غلیظ میشود
و تداوی کنند بآن چیزهایی که در او تلخی باشد ... باشد که تلخی این حیوانات هلاک شوند و باسهال ... بیرون آورد
و از ادویه ... ترمس شیح ارمنی برنج کابلی افتیمون ... قنبیل

[illegible]

قرنفل سعد از هرکدام ده درم کزمازج پوست انار کهنه از هریکی پنجدرم افیون وانیکو کوفته وبیخته معجون سازند شربت سفرجل
شربتی از آن یک ونیم درم من حاوی الصغیر حابس القی که قی بادی و بردی باز دارد بگیرند عود هندی نانخواه دارچینی طالیسفر
الاچی پوست بلیله زنجبیل از هریک دو درم کوفته وبیخته سه درم از این هر روز با عسل ناشتا بخورد نوعدیگر بای برنگ
نمکیه فلفل گرد دراز زنجبیل متساوی کوفته وبیخته با عسل بخورد قی بادی دفع گردد بگیرند جوزبوا قرنفل از هرکدام یکدرم
الاچی نیم درم کوفته با عسل بخورد حابس القی که قی صفراوی باز دارد بگیرند طباشیر پنجدرم فلفل دراز چهار درم زنجبیل سه درم
فلفل گرد دو درم طالیسفر دو درم الاچی دو درم بچه دو درم ناگیسر دو درم وبرابر همه نبات مخلوط کرده تا بد دو
درم هر روز ناشتا بخورد نوعدیگر مهلیتی مغز جوز تهی شقاقل ناردان شهد از هرکدام یکدرم وآمیخته با آب شبانه دو درم
بخورد نوعدیگر پودنه با شکر بخورد فی الحال قی باز ماند مجربست نوعدیگر که قی خونی باز دارد بگیرند آب برگ با آنسه
شهد بخورد واگر شیرخوار باشد همین عمل بکنند نوعدیگر صندل سفید بیخ پنبی مشکک اراجر مهلیتی از هریک ده درم کوفته
وبیخته هر روز سه درم از این با دو درم عسل بخورد قی صفراوی باز دارد من شفاء خانی نوعدیگر کشنیز با آب ترنج سائیده
هر روز سه درم بخورد قی صفراوی ودموی باز دارد من شفاء خانی عقد دوم از عقد چهارم که در ادویهٔ حابسهٔ بطن و قابض الاسهال
بیاورد شش عدد انار ترش وسائیده از آن لکه‌ها ساختن و با برنج بخورد قبض شود حبس اسهال اطفال قی وهیضه آب تخم نیلوفر
با شیر زنان بخورد دوی و هند شفا یابد مجربست حبس اسهال دم و خون آبه و زحیر مغز تخم کنار دو درم با آب سرد بخورد شفا
یابد مجربست دفع هیضه بیخ زیرین درخت کنار را با آب لیمو یا آب نارنج یا با آب نمک سائیده بخورد حابس البطن قرص جگر
قیچ بریان کرده بخورد شکم را ببندد ابحود هلیله هر دو برابر جدا جدا آس کنه باز مخلوط سازد هرچه مقدار انگشت
برآید هر روز ناشتا بخورد اسهال وعارضه که روز روز احتیاج تقاضا شود دباسید تمام از حابسه دفع شکرانی طلق کشته یکدرم
کوکرد نیم درم سهاگه نیم درم فلفل دراز فلفل گرد زنجبیل از هریک سه درم کوفته وبیخته هر روز صد درم ناشتا بخورد باشهد
آمیخته سنگریزی و برقه دفع شود حابس البطن مغز درخت ام غیلان سه درم خشک باید و در آرد گندم انداخته نان بپزد
بر روغن ستور چرب کرده بخورد و یا در آب پخته برنج داخل کرده بپاشد قبض شود مجربست حابس البطن مجرب
سفوف عمل اطبای هند بجهت دفع اسهال مجربست خصوصاً اسهال کبدی تخم انبه رسیده را با خسته جائی نگاه دارد
که آفتاب برو نتابد و باران بران نبارد تا آنکه خشک شود و پوسیده گردد از آن گرفته نگاه دارد وداخل مرتبه
خشک شدن و پوسیدن آن هفت هشت ماه است بوقت حاجت از آن سفوف ساخته یک کف و یا دو کف بکار
برد که نافع است حابس البطن سفوفی که نافع است جهت اسهال کبدی از مجربات حکیم کمال الدین حسین شیرازی گل سرخ تف داده کت
سنبل ریوند چینی قوة الصباغین صندل سفید تخم حماض تف داده صمغ عربی تف داده تف داده زعفران
زرشک منقی تف داده مجموع کوفته وبیخته مقدار تولد تخم کاسنی تف داده کوفته وبیخته شیره گرفته بگلاب

وعرق بیدمشک بخورانند غذا آش ربای زرشک بر بیخیری حابس البطن لعند حکیم ذکر حبیت که در لحظه شکم را ببندد
بشناسه افیون یکدرم اقاقیا دو درم گل گیرز سماق حب الآس از هریک پنجدرم اجزا کوفته وبیخته با مطبوخ صمغ عربی سرشته
حب سازند شربتی یکمثقال با رب به شربتی یکمثقال سرشته فرو برد لتیفه از مجربات حکیم دوا مجرب جهت هیضه مرفوع القطع
والقلاع بگیرند هفت مورچه بزرگ سرخ که او نیست واگر یافته نشود مورچه سیاه کلان صلایه کنند با دو دانگ مصطکی
وعسل بخورانند کامیاب شفا گردد بعنایت الهی دوای نجح و قروح معا ونشستن خون تخم ریحان تخم مرو عربی از هریک
نیم درم نبات مصری یکدرم صمغ را با نبات بکوبند و هر دو تخم را در آب تر کرده و در روغن گل ممزوج ساخته با هم آمیخته
دو سه روز ناشتا چاشت منه نوعدیگر جهت هیضه که هندی باسیی بهانت گویند بیخ اکو ساییده یک پیاله مهوه خوری
با بلوبت نند البته شفا میبخشد که مجربست نوعدیگر جهت هیضه و باسیی بانت که مؤلف این کتاب بکرات از زبان
گوهربار بندگان حضرت خلافت پناهی ظل اللهی شاهنشاهی صاحبقران ثانی خلد الله ملکه وسلطانه مستمع گشته وتجربه
رسانیده باید که بقدر دو نخود تا سه نخود ماه فرفیون که هندی ترابسی گویند کوفته یا تراشیده فرو برد که شفا صحت بخشد
واگر کسی کیفی میخورده باشد زیاده از این اگر بکار برد کیفیتش نیارد دافع اسهال داروی مجرب مؤلف است مغز بیل
خوب کوفته نگاه دارد و از شیرماده گاو جغرات بسته وازبرنج ساتهی خشکه نرم پخته وقدری کوکنار موافق برداشت
طبیعت نوشیده مغز بیل مذکور را با جغرات و برنج پخته ممزوج ساخته سه لقمه نوش جان کند تا سه روز بهمین منوال
عمل نماید که برای دفع اسهال از عجایبات است حب دافع اسهال از مجربات بوعلیسینا مجربست برای ذو سنطاریای
کبدی وغیر کبدی صفت آن مازو که هندی ماجوبهل گویند کزمازج که هندی مائین گویند از هریک دو مثقال افیون یک
مثقال صمغ عربی با دو مثقال کوفته وبیخته برابر فلفل گولی ببندد خورد سال را یک حب وکلانسال را تا سه چهار و اگر افیونی باشد
هفت هشت تا ده هم موافق برداشت طبیعت میتوان داد که مؤلف بسیار جا تجربه کرده است معجون اخلاف در زحیر
واسهال بلغمی سود مند و نافع بشناسه جند بید ستر و میعه سائله و افیون و بزر البنج سفید و زعفران و اسارون و مر و تخم کرفس
و سلیخه و انیسون و سنبل الطیب و گل ارمنی و کلنار از هریک قدری با سه چند آن عسل کف گرفته بسرشند و در وقت
حاجت نیم درم بکار دارند ضماد حابس البطن که در اسهال سود مند است و نافع بشناسند مریکدرم اقاقیا و حضض و کندر و مصطکی
و زعفران و سماق از هریک دو درم ورق گل مورد و ورق زر د موردانه و سیب شفی گرد آینده از هریک پانزده
درم ورق گل سرخ ده درم کافور نیم درم مجموع کوفته وبیخته با آب مورد قدری و روغن گل و روغن مصطکی بر سر آن
بریزند و ضماد سازند ضماد دیگر که حابس طبع بود و مقوی معده بگیرند لادن و صبر از هریک ده درم صندل سرخ و صندل
سفید از هریک پانزده درم رامک ده درم و ورق گل سرخ مطبوخ بیست درم اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس از هریک
چهار درم مجموع کوفته وبیخته با آب مورد بسرشند و ضماد سازند بر شکم ضماد کنند برآنکه سخت از قحفه اخلاف باشد

قرص زحیر و خلفه استعمال کنند وقتی که تپ نباشد با زحیر تپ و باشد با خلفه ریح مودی و قراقر بشناسه بزر البنج سفید تخم شبت رازیانه
از هریکی پنجدرم نانخواه دو درم و نیم افیون سه درم تخم کرفس ده درم کوفته وبیخته قرص بندند شربت یکدرم من عشرة کاملة مؤلف
معجون بیحه که نافع است مر اختلاف کهنه و زحیر را اگر نباشد تپ وحرارت و باشد باو ریاح مودی و قراقر اخلاط جند
بیدستر افیون اسارون میوه بلیله بزر البنج سفید کندر مر دی کوفته وبیخته عسل بقدری که معجون توان کرد شربت از
یکدرم تا سه درم من عشرة کاملة مؤلف قرص زحیر که نافع است زحیر را از آن خون از شکم و درحال نفع میکند وانجربست
و معروف بگیرند گزمازو و سماق و حب الآس و صمغ عربی و کلنار هریکی یک جزو و اقاقیا نیم جزو افیون خشخاش خرد کوفته وبیخته
معجون کنند بربت مورد یا رب به یا با آب سرد شربت این یکمثقال با آب سرد من عشرة کاملة مؤلف حابس البطن مغز بیل که
بهندوی بیل گویند اگر تازه باشد نیم بیل و اگر خشک باشد بقدر یک سیر شاهی کوفته وبیخته و اگر افیونی باشد یا کوکناری
پس هر قدر که کوکنار میخورده باشد باید که در آن آب کوکنار را افشرده چهارم حصه سیر شاهی آنکه در آن آب افشرده و مغز
بیل مذکور در آن انداخته تجربه نماید و اگر کوکناری نباشد چهار بیخ عوده کوکنار کافیست وغذا تا سه روز برنج و جغرات
بدهد و از گوشت و روغن احتراز نماید که دوای مجربست دوای مغص و زحیر و بیج که عبارت از قروح امعاست یکمثقال بزر قطونا
برشته و با روغن بادام چرب نموده ناشتا یا شب شفیه تناول نماید وچند قرة است زیاده بر خواهش بپاشد بد و دو ساعت
خواب کند که بعد از بیداری شفای عاجل و صحت کامل روی دهد که از مجربات است دیگر حبس الاسهال اسهالی که با قبض واداد
شود علاج پذیر نباشد یکمثقال زنجبیل کم نعنعی خام باشد و نصف برشته کوفته وبیخته با کمیو له جغرات ترشک و یک کوزه
انگوره ممزوج کرده تا سه روز ناشتا با آب سرد فرو برند و بالاکش دو سه تواله از خشکه و جغرات مخلوط کرده تناول نمایند
که بغایت مجربست نوعدیگر نسخه که صحت جوکهار دیودار زنجبیل از هریک سه ماشه انگوزه سه ربع ماشه همه
کوفته مقدار یکماشه حب بسته هر روز ناشتا با آب شبنیه تناول نماید که مجربست نوعدیگر خشخاش چهار و نیم ماشه
ملنیج سه ماشه جوز بویا جاپتری از هرکدام یکماشه موچرس زنجبیل از هرکدام یک و نیم ماشه حب بسته هر روز
یک حب ناشتا با آب شبنیه فرو برد که بغایت مجربست نوعدیگر از برای مغص میباید که تخم کرفس و انیسون و
رازیانه و نانخواه بوزن متساوی کوفته مقدار یک ماشه با آب گرم فرو برند که بغایت مفید است جهت کره نافع است از
اکلال و زحیر بگیرند سماق دو درم مازو یکدرم پوست انار نصف درم بکوبند و با شراب برشته و بپاشد من کنا
بوضعه پاسر آیون جهت که اصلاح اکلال کهنه و زلق نماید بگیرند مازوی سبز اقاقیا رمان صغار گلنار زرقی ستیاه لیا
هر صمغ عربی زعفران از هریک جزوی بکوبند و حب کنند با عصارهٔ مورد رطب شربت دو درم با یک به دو و
منصف من کناش یوحنا بن سرابیون قرص که اصلاح زحیر و خلفه کنند بگیرند سماق چهار درم دم الاخوین دو درم زعفران
یکدرم بزر البنج یکدرم مازو سه درم صمغ چهار درم اقاقیا الرمان گلنار اقاقیا از هریک دو درم افیون نیم درم بکوبند
بسرشند

و بسرشند بشراب و قرص کنند از نصف درم و یا شربه صالحه بپاشد منه دوای مجرب از کشف الرموز با نسه پنجدرم در چهار سیر آب
بجوش دهند چون نیم سیر بماند صاف نموده با نه درم شهد آمیخته بخورد نوعدیگر خستهٔ خرمای هندی سائیده با جغرات به اسهال
نوعدیگر بیخ چولائی سائیده با آب برنج بدهد اسهال را نافع آید مجربست نوعدیگر طباشیر و آمله موچرس و هلیله برابر سوده
دو درم بخورد نوعدیگر قیر یکدرم زنجبیل یکدرم شکر تری یکدرم با آب سرد بخورد نافع آید نوعدیگر هلیله زرد ده درم باید
که پنجدرم را درست بریان کند در روغن ستور و پنجدرم خام انرا جمله یکجا آب ید و ده درم شکر تری یار کند و هر روز سه
درم ناشتا با آب سرد بخورد کنک و اسهال خون دفع شود نوعدیگر مغز بیل و سعد و گل دهاتیکی و بالهر زنجبیل و صمغ و سنبل
و کلکان درم سوده و بیخته هر روز پنجدرم و یکدرم قند کهنه با یک عشیر شیر گوسپند یار کنند و بخورد نوعدیگر زنجبیل و فلفل
دراز و گرد و هلیله و بلیله و آمله و چیره و گج پیپل و مغز بیل و سنبل و بابرنگ و کتا هر دو از هریک دو و نیم درم
در هشت سیر شیر ماده گاو بجوش دهند چندانکه همه آب در خورد روغن صاف بماند این روغن مذکور هر روز با قرص م
کهچری بخورد نوعدیگر پوست هلیله هشت درم و اجواین هشت درم زیره سفید هشت درم علاحده هرکدام را بریان
کند و کمی آتش نماید آنگاه بیارد جغرات گاو که چکیده کرده باشند از این ادویه پنجدرم در جغرات اندازد و
قدری نمکسنگ یار کند و بخورد که دوای مجربست نوعدیگر صمغ یکدرم اسپغول یکدرم نبات یکدرم با آب
سرد بخورد نوعدیگر گل بانسه و برگ بانسه و گل پله از هریک دو درم بجوش دهند و آتش بتابند و با قدری شهد
بخورد نوعدیگر تخم سرغم و اسپغول و زیرهٔ سپید هر سه در روغن گاو بریان کرده بخورد نافع آید نوعدیگر کهربا
یکدرم سوده با تایهٔ بیضهٔ مرغ بخورد نوعدیگر یکدراج ذبح نموده و شکم را شکافته صاف کرده و انار دانه و کشنیز
خشک در شکمش پر کند و بدوزد و در میان سرکه بپزد و چون پخته شود با نان خمیر و جغرات گاو بخورد نوعدیگر
تخم کدو و دکان درم آس کرده هر روز با آب بخورد که مجربست نوعدیگر پوست درخت بری در آب بجوش دهند
و برنج ساتهی در جامه گره بسته در آب مذکور انداخته آتش کنند چندانکه برنج پخته گردد برون آورده سرد
گردانند و با جغرات بخورد نوعدیگر از کشف آن العصافیر بتبس بلیله انگرد نمک سیاه کوفته دو درم هر روز با آب سرد بخورد مشکری
نوعدیگر زنجبیل سعد بتیس کلوی از هریک دو درم در چهار سیر آب بجوش دهند چون نیم سیر ماند بالاید و بخورد
نوعدیگر صمغ کهیر ده درم اسپغول ده درم شکر تری پنجدرم سوده هر روز ناشتا دو درم با آب سرد بخورد نوع
دیگر مازو صمغ کهیر و شکر تری و شاه سرغم با جغرات بخورد نوعدیگر صمغ کهیر و کتیرا و مشک و کچور بوزن برابر
بخورد علاج هیضه باید که لیموی خشک در دهن دارد و صندل سفید سوده کرده بر شکم طلا کند و بر توجیبا بکم
سطبر گرداند و در سر و گوشهای او نفخ زنند و بسیار بدهد نوعدیگر جوز بوا یکدرم قرنفل نیم درم الاچی نیم درم
کوفته وبیخته و با شهد آمیخته بخورد نوعدیگر شیره لیمون و آب ادرک یکجا کرده بخورد نوعدیگر اگر بیخ

اگ در دهن دارد استفراغ و تشنج دفع کرده نوعدیگر طباشیر سوده سه درم با آب سیب ترش و آب انار ترش بخورد
بخورد تهوع و غثیان و اسهال و هیضه دفع کرده نوعدیگر گل سرخ و صندل سپید و لادن و کافور با گلاب بسرشند
و بر شکم ضماد کنند تهوع و غثیان و هیضه را سود کند من شفای خانی نوعدیگر بخورد دو درم با آب بسته بخورد
عقد سیم از نقد چهارم کنجور اول در حابسات عرق و حابس العرق بگیرند روغن گل سرخ و مازو
سوخته با هم آمیخته بر بدن مالند که حبس عرق نماید نوعدیگر اسفیداج رصاص سه درم گل ارمنی مرداسنگ
پرورده بعرق گل از هر یک چهار درم کوفته و بیخته حل نمایند در آب کنند یا آب ورق مورد و بر بدن مالند که عرق باز
دارد نوعدیگر مورد و گلنار و مازوی سبز از هر یک جزوی کوفته و بیخته با آب غوره یا با آب مورد سرشته بر بدن مالند نوع دیگر
مازوی سبز کوفته و بیخته بیامیزند بلعاب حب السفرجل و بلبو تنگ ساخته بر بدن مالند حبس عرق نماید نوعدیگر اگر روغن سرو
بر بدن مالند حبس عرق نماید نوعدیگر کشنیز خشک و سماق منقی از دانه و برنج سفید شسته چند بار ده درم همه را بپزند در سه رطل آب
تا یکرطل باز آید پس صاف نمایند و بیاشامند هر روز سه وقیه حبس عرق کند نوعدیگر بگیرند سرمه مسحوق چهار درم و بیامیزند
با آب زر یا آب ورق مورد و بر بدن مالند و اگر روغن مورد فقط بر بدن مالند نیز حبس عرق کند نوعدیگر بگیرند گل ارمنی
و برگ گزستی کنند که چون غبار شود و آن غبار بیفشانند بر بدن حبس عرق نماید نوعدیگر بمالند بر بدن روغن گل سرخ
و روغن مورد و بیفشانند بر بدن عرق گل و بباد بیزن باد بر وی کنند حبس عرق نماید نوعدیگر بخوابانند شخص
معروق را بر روی برگ بید تر و برگ مورد تر و برگ درخت به و سیب که حبس عرق نماید نوع دیگر تدبیر بار دارندگی
خوی آن است که جایها را خنک دارند و جامه سبکتر بپوشند و آب یخ طلبند و مقام در خانه سازند که هوا معتدل
و خوش باشد و این شربت بکار دارند [اصل] کشنیز خشک و سماق پاک کرده برنج سفید کرده و شسته از هر یک ده درم
در یکمن و نیم آب بجوشانند تا نیم من بماند بپالایند و بامداد مقدار سی درم بخورند و این قلا بکار دارند [اصل] آبی
با سیب پاک کرده یکمن یا هر دو و از هر یک یکمن گل سرخ پنجاه درم همه را در دو من آب بپزند تا یکمن باز آید بپالایند
و روغن گل پنجاه درم در این آب گرم کنند و بهم بر زنند و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند در پشت دهم
تن طلا کنند که نافع آید نوعدیگر بپالایند مرداسنگ و عفص از هر یک قدری کوفته سحوق کرده آنند و آب غوره و صندل
و کافور بیامیزند و در اعضا مالند حابس العرق از مجربات حکیم کمال الدین حسین جهت عرق کردن بافراط ضعف نوعدیگر برگ سوسن
گل سوسن برگ مورد تر تیه محرق مرداسنگ گلنار گل ارمنی حنا محرق پوست انار کافور عفص جو کهار اجزاء
همه برابر کوفته با سرکه خمیر کرده بر سنگ سماق بیکو صلایه کرده و در سایه خشک کنند باز بآب نهند و بشبها بر بدن
مشک عنبر مالند و صبح با آب خالص جو بشویند نافع باشد عقد چهارم از نقد چهارم کنجور اول در حابسات البول حابس البول
بگیرند کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و ساهبلوط و حب الآس از هر یک مثقالی کوفته و بیخته همراه آرد از آن
سفوف

سفوف نمایند که بول چون بسیار آید حبس کند نوعدیگر اقوی ازان آن بگیرند بلوط خیس بیضه و در مقل خرم چهار درم کندر ذکر حب الآس
بیخته کابلی بلیله آمله از هر یکی سه درم سعد یکدرم بکوبند و بپزند و بسرشند بعسل کف گرفته شربتی از آن یکمثقال نوعدیگر که تب بر
رفتن بول باز دارد بگیرند کندر سعد بلوط از هر یک درمی کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و هر اول یکمثقال از آن تناول نمایند
نوعدیگر پوست بیرون نهری یکدرم قرحل حب الآس و از هر یکی سه درم کندر یکدرم کوفته و بیخته بعسل بسرشند و هر صبح یکمثقال از آن
تناول نمایند نوعدیگر پوست بیرون پسته کندر بلوط سعد از هر یکی چهار درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی از آن یکمثقال
نوعدیگر بلوط پنجاه درم کندر سی درم کشنیز خشک ده درم زیره کرمانی پنج درم همه را کوفته و بیخته سفوف ساخته هر روز مقدار
دو درم بخورند نوعدیگر بلوط تخم محلب سعد خولنجان قرفه و چ اسن خشک همه متساوی کوفته و بیخته سفوف ساخته سه درم صباح
و سه درم شام بخورند نوعدیگر بلوط پنجاه درم کندر سی درم کشنیز خشک بسرکه تر کرده گل ارمنی صمغ عربی از هر یک ده درم
شربت سه درم بامداد و شب نگاه و اگر سخت غالب بود تریاق بزرگ و مثرودیطوس و شجرنیا و الفرد یا اندر شراب
کهن یا در ماء العسل سوده آرد و اطراف موضع تر یا خشک و شب یمانی و کندر و گلنار و بلوط برابر در شراب شیرین بپزند
و بپالایند و هر بامداد و بوقیه به بهمه یا یکدرم روغن مورد نوعدیگر کهربا گل ارمنی بلیله سیاه بلوط عدس مقشر از هر یک دو درم
کشنیز خشک بسرکه تر کرده و بریان کرده یکدرم شربت سه درم علاج حبس البول اگر کسی را آب عارض طاری شده باشد با
کما او را به پشت باز خوابانند و کوزه کلانی که در هندی گرا میگویند بر پشت حاشاو که نهند و عانه او را تا بناف بروغن گل
چرب کنند و اشه به چند پر آب ساخته و ست رابطه داشته از آن آهسته به آب و در میان آن کوزه آب میریخته باشد تا پر شود کا
همت که کوزه از آب پر شده بول سر کرده میریزد و کلا همت که پر میشود و مقصود آن قدر باید ریخت که بول جاری شود و
و حبس البول مرتفع گردد حبس البول بیاورد بورق ارمنی و از آن فتیله با دیگی که در منفذ حشفه کنجد آرند و آن فتیله در آن
منفذ کذ پشته لحظه تامل نماید که بعنایت الهی بول جریان میکند و آزموده است حبس البول که در تقطیر بول سود مند است هر بامداد
سیر پالتخم تورک چهل درم نبات ده درم در آن حل کنند و باز جوزه حابس البول بگیرد سنا یک وسق کند با بخنیند و بخورد و کی بیند بول
حابس البول داروی معتدل بگیرند بلوط بسرکه تر کرده بریان کرده ده درم بلیله کابلی بلیله آمله مقشر هر سه را در آب آب
بجوشانند پس بر تا به بریان کنند و همه را کوفته و بیخته سفوف سازند شربت سه درم بامداد و سه درم شبانگاه نوعدیگر
شونیز را کواه کندر فانیذ کنجد سپید کرده بکوبند و بیامیزند و هر بامداد یک کف بخورند و شراب مورد سخت نافع است
نوعدیگر دفع سیلان بول که بسبب ضعف کرده و خفران بود بیارد برگ درخت لبهوده مرتوم کاهرا هندی کوبیل
کوبند از آن چند برگ با شکر سرخ بخورد در دو سه روز [illegible] از این محبت را کی بایند نوعدیگر دفع سیلان بول و افراطش
بسبب ضعف گرده و یا بسبب سردی بیارد یک سیر گندم و یک سیر کنجد و یک سیر مغز معصفر و یک سیر تخم کتان هر یکی
همه را بریان کرده آب نه و شکر سرخ قدری یار کند و با هم آمیخته بقدر ده دو از ده درم غلوله بندند و بوقت بامداد و شبانگاه

یکان غلوله بخورد که بکلی صحت یابد مجرب است از مجربات حکیم کمال الدین حسین شیرازی بول کردن در فراش بلیله کابلی بلیله
آمله منقی از هر یک یکتوله بلوط بسرکه مدبر بریان کرده دو توله کندر بسن مید شش ماسه گیلا مرصافی از هر یک ده توله اجزا کوفته و بیخته
بسه وزن عسل معجون ساخته شربتی یکتوله غسه مدر آن اقلیب خفته را باز بره گاو سابیده بر مثانه قضیب طلا کنند نافعست لنا
برای کسی که بول کند بر فراش حابس البول اطفل از مجربات طباشیر رب سوس از هر یک ده درم تخم کوکنار سپید بیست درم کشنیز خشک
گل سرخ از هر یک پنجدرم اقاقیا گل ارمنی کندر صمغ عربی صندل سپید از هر یک دو درم بکوبند و نیم درم کافور و نیم درم طباشیر
سوده یار کنند و بلعاب اسپغول بسرشند و قرص کنند و هر روز سه درم از آن با شربت یار کنند و بخورند که نافع است
حابس البول تخم شقاقل و نبات متساوی سابیده هر روز دو درم بخورد نافع آید نوعدیگر نبات نا کسیر فلفل دراز زیره سپید
مازو آن قرنفل یک یک سوده با شهد بخورد نوعدیگر شبت چهار سیر صمغ دو سیر میده دو سیر شکر سرخ هفت سیر روغن ستور
انقدر که کفایت کند بطریق آرد سازند بقیاس نیم سیر و هر روز یکی از آن ناشتا و یکی بوقت خفتن بخورد و شفا بیابد نوعدیگر
تخم خشخاش و گزر و شکر وزن برابر بکوبند و هر روز بقیاس ده درم بخورد نوعدیگر پوست بیضه مرغ کبوتر در روغن ستور بریان
کنند و بسایند هر روز یکدرم بخورد نوعدیگر پنج سیر جو در کمیز خر تر کنند و بکوبند بعد از آن در شیر اشتر تر کنند و خشک سازند و باز در
شیر اشتر تر کنند و خشک گردانند همچنین سه کرت در شیر اشتر تر کنند و خشک سازند بعد از آن بریان کنند و پنج سیر کنجد سیاه
یار کنند و نگهدارند و هر روز بامداد و شب نگاه یکان مشت بخورد سیلان بول و بسیار کردن بول دفع کردد نوع دیگر خولنجان
دو درم سوده بروغن گاو چرب سازند و دو درم چهار درم انکبین آمیخته بخورد نوعدیگر خانه کوساله یا خانه گوسفند بریان کرده بخورد
نوعدیگر اگر کسی در هوای گرم در فراش در خواب بول کند کشنیز خشک یکدرم شکر سرخ چهار درم سابیده همراه آب بخورند
و اگر در هوای سرد بر فراش در خواب بول کند کنجد سیاه هر شب مقداری بخورد صحت یابد من طب شفای خانی نقد پنجم
از کنجور اول در زینت و خضابات و کلف و خافیات و سمنات و مهزلات و کثرت اولاد و پیدا شدن بچه و بعمارات بدن شش
و این نقد مشتملست بر نه عقد عقد اول از نقد پنجم کنجور اول در مطولات و انبات و منع شعر و مطولات شعر
بیارد و شیره بهنگره و همان قدر روغن کنجد با هم ضم ساخته بجوشانند چندانکه آب برود و روغن بماند و در شیشه کرده نگاه دارد و
هر شب بر سر مالد موی دراز شود نوعدیگر بسپستان تخم سرخ یکنیم سیر و متفشر سازند و دو لیسه کرده هفت بار در شیره بهنگره
تر کنند و دو چهار برابر حبه روغن کنجد سیاه تازه بپزند تا تمام جرم او در روغن آید باقم چالایند بعد از آن هیل و سنبل
و فقط از هر یک دو درم با شیره بهنگره سیاه چهار برابر بهم در این روغن افزوده بپزد و بپالاید و بر سر مالد موی دراز گردد
نوعدیگر حب سرخ و فقط و پنج و چهره و بهنگره سیاه در روغن کنجد موی ساخته بر سر مالد موی دراز گردد نوعدیگر گل جا ---
و بگیرد زهره گاو با بهنگره سیاه بسایند و با شهد آمیخته بر سر طلا کند اگر چه کل باشد موی بر آید نوعدیگر جا ---------- ریشهای درخت برکه
از زیر بروه گویند اگر نرم سرخ تا بشته نیم سیر سعد نیم سیر سنبل ----- میان روغن کنجد سیاه بپزد تا آن زمانیکه روغن بجای ماند این روغن بر
سر

سر مالد و در هفته دو مرتبه غسل کند موی دراز شود نوعدیگر گل نیلوفر کنجد سیاه و مهلتی بوزن برابر با آب بهنگره
سیاه طلا کند موی دراز و سیاه شود نوعدیگر خون بز سیاه بستانند و خشک کنند و موافق خون بلادر یار کنند و با آب
مورد آمیخته بر سر اندازد موی زیاده و دراز گردد نوعدیگر شیره بهنگره چهار سیر روغن کنجد سیاه دو سیر جب لعل کالی خر
و عدد از هر یکی ده درم یکجا کرده در روغن مذکور بپزد چندانکه همان روغن بماند شب بر سر مالد و بامداد بشوید موی
دراز گردد در مطولات شعر آب لیمو و آمله با هم سوده شب بر سر مالد و بامداد روغنی بر سر مالد و سر بشوید چون متواتر چنین کند موی
بزرگ و بسیار گردد نوعدیگر روغن کنجد دو ارده سیر بهنگره سیاه چهار سیر اسپند سوختنی پوست بلیله و بلیله و آمله یکان سیر تر شده
چوب کهیر نیم سیر یکجا کرده در یکمن آب بجوشانند تا همان روغن بماند بپالایند و بر سر مکرر مالد و بشوید موی نیک دراز گردد
انبات مو جهت بر آمدن مو روغن کنجد در زردی بیضه مرغ هر دو را یکجا کرده مکرر مالد موی انبه بر وید نوعدیگر شیره بهنگره
سیاه چهار جزو و یک جزو روغن کنجد سیاه بپزد تا روغن بماند پس دندان فیل و آمله هر دو را برابر در ظرفی کرده بسوزد
و خاکستر کنند و با یک سوده در روغن بهنگره مذکور منضم سازد پس بر سر و هر کجا موی نباید متواتر بمالد و خشک کند موی بر آید
نوعدیگر دندان فیل سوخته خاکستر کند و چهار درم حصه آن با شیر بز آمیخته هفت روز بر سر کل یا هر جا که موی بر نیاید بمالد موی بر آید
نوعدیگر خون حیض هر جا که بمالند موی بر آید نوعدیگر گل نیلوفر کبود و تخم بلیله کنجد سیاه سنک یونی که گل سفید داشته باشد
و پای بز رنگ و مهلتی هر شش جز با کمیز بز بسایند و بر سر طلا کند اگر چه کل باشد موی بر آید نوعدیگر بجهت بر آمدن موی سر و ریش
و هر جا که خواهند پیچ تو دستم اسب سیاه زنگ و فلفل کرده با رنگ بسایند و شبها آنجا که بخواهند موی بر آید طلا کند موی بروید
مطولات شعر بیارد و سیر غم با روغن تازه بپزد و بر موی طلا کند موی دراز شود نوعدیگر روغن بید انجیر و روغن بادام
و پیه گرگ نیز از برای دفع ریختن موی و شکستن مری انبات نافع و مجرب است نوعدیگر مگس قدری در روغن کنجد بجوشانند
و بر سر اندازد موی دراز و سیاه گردانند در رویانیدن مو اگر موی ابرو یا موی ریش ریختن گیرد بیارد روغن کنجد انقدر که
خواهد و بر آتش نهند و پاره مگس کشته در آن روغن اندازد و بقدر آن روغن آب نیز داخل کند و همراه مگس بجوشانند
چندانکه روغن بماند و این روغن در آن جایگاه مالد هفت روز که موی بر بر وید و بر آید مجرب است نوعدیگر جهت موی کرش
روغن تخم ورزه و تخم مرغ هر دو یکجا کرده بر موی زنجیک مالد موی بر آید دوای سر کچل کند هر جا که موی نباشد لبی تازه دو شیره
و خون موش کور با هم آمیزند و طلا کنند موی بر آید نوعدیگر که موی را از ریختن باز دارد بگیرد لادن سه درم مازو جلد ------
مرد و درم مصطکی یک درم و ربع قرد مانا دو درم کندر یکدرم همه دارو کوفته و بیخته در روغن حل کرده در آن جایگاه با آید
که است رعجیب النفع است نوعدیگر که موی بروید بروانه سیاه را که انقدر که خواهند بسوز آنند و بینند با آب و بر آنجا
طلا کنند موی بروید نوعدیگر درازکردن مو در بیله بیارد لادن با قدری روغن زیتون در ظرف آهنین کنند که بکل حکمت
گرفته باشند و بر آتش نهاده نرم کنند تا یکدانه بعد از آن قدری آسکون فرمایی سوخته بر آن داف تند و با هم بیامیزند

و بر آتش نهند و انرا بر سر قلا کنند مکرر که بغایت نافعست نوعدیگر بزر الکتان چند انکه بخواهند بسوزانند و در روغن کنجد بجوشانند و بکار برند که نافع آید درازی مو لادن آنقدر که خواهند در آب چندان بجوشانند با روغن کنجد چندانکه بقوام آید و بآن روغن سر بشویند و بمالند که بسیار پسندیده است نوعدیگر پهای توت کوفته در آب ریزند و هر هفته تکمیلی بآن بشویند بتحقیق کنند که بغایت نافع است نوع دیگر رویانیدن موی پرند زهره کلاغ سیاه در ظرفی کرده در زیر سرگین دفن کنند تا کنده شود و کرم در او افتد بعد از آن بیرون آورند کرمی که سیاه بود درست به خشک کنند و خرد بکنند و در روغن شیرم بکه آرند و انرا هر جا که خواهند بمالند که بسیار عجیب است جهت قلع مو که رویانیدن مو و برآمدن او منع کند اقلیمیا سفیداب رصاص از هر یک جزو شب یمانی نیم جزو همه با آب تب نیند و موی برکنند و بدان آن قلا کنند انبات شعر که موهای رفته برآید و سیاه شود ساید کلوی کوفته چهل روز در روغن بستند به پرورد و آن روغن در سر اندازند و هر جا که خواهد که موی برآید بمالد موی باز برویند و سیاه شود لادن فراز که انرا هندی بقا خوانند شحم حنظل نیم سیر دلیله کهو نیلی دو سیر کنجد سیاه دو سیر یکجا کرده در پاتیله آهنی بجوشانند چندانکه ادویه بسوزد آن ادویه ببایند و بآن روغن در سر اندازند سبوسه را ببرد و موی را سیاه کرداند نوعدیگر شحم حنظل با سرکه آمیخته چند روز بر سر مالند خراز بر طرف شود نوعدیگر کل جو آسیه با کثیر ماده کاو ناز ادیت بند و بر سر اندازند سبوسه دفع کرده مجربست نوعدیگر اگر کثیرا شتر بر سر اندازند سبوسه دفع کرده نوعدیگر آب لیمون و آب چغندری یکجا کرده بر سر مالند خراز دفع کرده نوعدیگر اسپغول آس کرده در روغن بجوشانند و بشتر کرم در سر اندازند سبوسه دفع کرده من شفای خانی دوای داء الثعلب و آن علتیست که موی را بیفکند و بیشتر در موی و ریش بهم رسد و اصل موی را ضعیف کرداند و موی از غذا باز ماند و خشک شود و بریزد و آن موضع خالی و برهنه ماند و داء الثعلب از آن خوانند که این علت بیشتر روباه را افتد و این چند نوع است نوعی که از خون فاسد پدید آید علامتش آنکه موضع سرخ باشد باید که نخست رگ قیفال کشایند و حجامت بر زیر زنخ و کلک در آن موضع زنند و یا به بوجه خون بیرون کنند و دیگر ره متواتر حجامت زیر زنخ نمایند یعنی دهم روز حجامت کنند بعد از آن سیر خشت با آب لیمو بمالند چند کاه متواتر دفع کرده نوعدیگر چترک با آب لیمو طلا کنند نوعدیگر پس انداخته مگس با آب طلا کنند مو برآید نوعدیگر یک سیر آهک و ده سیر آب ترکنند و هشت پاس رها کنند بعد از آن بپالایند و آتش نرم نهند و دو سیر روغن کنجد با و یار کنند و بجوشانند چندانکه روغن صاف ماند روغن خوکه بعد از فصد کردن هر روز طلا کنند دفع کرده نوعدیگر حب داء الثعلبی که از بلغم بود علامتش سفیدی لون موضع بود تخم حنظل دو درم کثیرا درم یکی کوفته با آب بخورد تا دو سه دست اسهال آرد و تا سه هفته در هفته چهار این دوا بخورد بعد از آن موضع علت را بر جامه سطبر بسایند تا آنکه سرخی برآید و پیاز را دو بر کاله کند و در آن موضع بمالد اگر آن موضع سرخ شود بداند که علاج پذیرد و نیکو گردد و اگر بمالیدن حاجت و پیاز سرخ نشود پس علاج نپذیرد و هرگز در آن موضع موی نروید بجوزه نخل کرده عقعق را از هرکس برابر بیند و برهرزه کار سرشته بدان موضع طلا کنند مو برآرد نوع دیگر

کف

کف دریا بسوزند و بروغن زیت یا روغن ستور سرشته طلا کنند نیز مو برآرد دیگر شتر روسینه آن حاوی و با آب بیاید سرشته بعد از سرخ کردانیدن آن موضع طلا کنند مو برآید دیگر سرگین موش سائیده با خون خرگوش بعد از سرخ شدن آن موضع طلا کنند موی برآید دیگر بعد از کلک زدن به آن موضع فلفل کرد و پس انداخته مگس یکجا کرده بمالد دیگر رزد و چوب شیار سرشته خردل بعد کلک زدن چند آن بمالد که آب از وی پدید آید دفع کرده و موی صالح برآید دیگر داء الثعلب صفراوی و سوداوی علامتش زردی آن موضع و خاریدن و سوختن و خشکی آن جگر پس از حجامت زیر زنخ هلیله سوده هر روز با آب انار و شبند و موی آن موضع دور کنند و روغن بنفشه و یا روغن بادام طلا کنند و با آب نیم گرم بشویند و به کلاب غرغره کنند و روغن آنکه در داء الثعلب و موی مذکور شد طلا کنند نیکو کرده انبت مو پیاز قدری بشوید و برآن کنند و بنهند و با روغن زیت آمیخته بر جائی که خواهند مو برآید بمالند و اگر بعد از تر بشویند بتازگی استعمال کنند زود نفع بخشد و نیاد را نیز اگر چند کرت طلا کنند همین عمل بخشد نوعدیگر بتانند شیر لادن تازه زائیده و رسوت و کوه مگس و پوست بیخ امرود جبل در ظرف کاشی انداخته با سنگ صلایه نمایند بر موضعی که خواهند موبرآید تر شده خا انرا بهاهم کرده در آن جا طلا نماید بعد از آن از پارچه بند دوده هفتم عمل نماید انشاء الله مو برآید انبات طلائی که انبات شعر در داء الثعلب کنند صفت آن زنبق البحر ده درم بوره خردل کبریت سنا فرفیون از هر یکی دو درم مویزج زرنیخ از هر یکی یکدرم طلا کنند بروغن زیت کهنه بعد از دلک بسیار که به پیاز کرده باشند تا ابله شود و انجا نخم بط مالید و مرهم اسفیداج اگر محتاج شود مکرر بمالد من عشرة کامله مولف نوعدیگر قویتر از آن بگیرد روغن بادام کیمو قیه زرنیخ سه درم که سرد ماند و آن انداخته باشند پس انرا صلایه کرده در روغن اندازند و بر آتش نرم نهد و بچوب برکرداند تا غلیظ شود پس اندک مشک اندازد و عنبر پس بمالد آن موضع را بعد از دلک سخت تا ابله شود البته موی از آن جا برآید من عشرة کامله مولف طول شعر که حفظ شعر میکند و دراز میکرداند بگیرد برگ ازاد درخت و برسیاوشان تازه و مورد آمله کوفته و بیخته در وقت غسل ساعتی بر مو بمالد اول موی را تر کرده باشد بنفع آنکه بگیرد که موی دراز کرداند بگیرد آب جوش بنیه و چغندر و در او اندک خردل انداخته به آن موی بشوید بعد از آن روغن بمالند تا موی دراز شود من عشرة کامله مولف نوعدیگر انچه منع میکند تساقط موی را روغن مورد همیشه بر موی بمالد بگیرد انچه منع میکند تساقط موی را و میرویاند موی را بگیرد لادن و حل کند در شراب پس درآورد کنند روغن مورد برآن و در بیخ موی بمالد شب و در حمام درآید صبح و غسل کند با آب گرم من عشرة کامله مولف نوعدیگر قوی تر از او نگاه دارد موی پراکنده را اگر همیشه بمالد بگیرد آمله و برگ مورد و بجوشاند در آب تا آب سرخ شود و بگیرد زیت یک رطل و آب آمله و مورد یک رطل پس بپزد تا آنکه آب برود و یکوقیه لادن در او اندازد که حل بشراب کرده باشند و بیخ موی را با آن بمالد نوعدیگر روغنی که قوی کند موی را اگر همیشه بمالد و سیاه کرداند بگیرد گل شقایق و برگ مورد و برسیاوشان

وسنبل الطیب و سعد و تخم سلق و تخم کرفس و آمله از هر یک یک جفنه و بجوشانند در سه رطل آب تا یک رطل بماند پس صاف کنند و یک رطل روغن خیری در آن ریزند و بجوشانند تا آب همه برود و پس بگیرد اقاقیا نیم وقیه و مثل آن رامک و الصنوبر در او اندازد و این روغن بمالد بر او من عشرة کامله مولف تجعید الشعر همیشه غلاف او کنند و برگ سدر سفید یا بادام نوعدیگر قویتر از او بگیرد دقیق حلبه و بزر البیخ سفید و سدر و مازو و آهک و مرو اشنک کوفته و بیخته موی را با این غلاف کند من عشرة کامله مولف انبات شعر باید که خاکستر شونیز را با آب خمیر کرده بر موضعی که مو رفته است بمالند خصوصا ابرو ها را که سریع میروید دیگر خاکستر قیصوم با زیت نیز مفید است و مو میرویاند بسرعت تمام و اگر نطول با آب مورد نمایند و سعت مسام را دور خواهد کرد و بغایت نافعست دیگر اگر دو جزو را سوخته دیکمثقال تخم هندی بخور صلایه نموده با آفتاده نمایند و نیز پونزده حبه فلفل را صلایه نموده ممزوج سازند و با روغن کل مخلوط نموده طلا نمایند که بسرعت موی میرویاند و اتساع مسامات را دور کرده تحلل و تکثیف مسام را بغایت نافع خواهد بود و کمی موز ایل خواهد شد از برای داء الثعلب بسیار مفید است بغایت باید که عقرب را در روغن زیت برشته نمایند تا آنکه غرق شود و صلایه نموده با آن زیتی که همراه برشته نموده اند طلا نمایند که بزودی موی برمیاید خصوصا موی ابرو و این مجربست نوعدیگر ادویه که موی را دراز نماید لعاب خطمی و بزر قطونا و به دانه با روغن بنفشه بغایت مفید است و در اندک روزی موی دراز میشود مجربست و در این اثنا می باید که غذا کشکی که در او پاچه پخته شده باشد تناول نماید و اگر خواهند که موی سر مجعد باشد می باید که عنزه نمک را طلا نمایند که مجعد میشود و اگر خواهند که موی باریک باشد می باید که نوره ارمنی را صلایه نموده با آب مورد طلا نمایند و اگر ورم کنند خشک او را نیز مفید است و بغایت موی سر و غیره باریک میروید دیگر ادویه که مانع است از رویدن موی آنست که افیون و بزر البنج را کوفته با سرکه و شوکران بعد از صلایه نمودن طلا نمایند و انرا بعد از نتف مو کنند بغایت مفید است خصوصا اگر موی سفید بکنند و بر آن مسام طلا نمایند دیگر مو نمیروید مجربست دیگر ادویه که مطوله شعرست می باید که سی درهم جو آمله چغندر هم می باید که در آب بپزند تا آنکه ثمره هر دو جزو برآمده بعد از آن مقدار نصف ادویه روغن بنفشه و سه درهم لادن و ده درهم برگ خطمی و ده درهم برگ کنجد و ده درهم برگ کرم کوفته اضافه نمایند و جوش دهند تا آنکه روغن بماند صاف نموده طلا نمایند که مو را دراز میسازد مجربست نوعدیگر از برای تنگ شدن یا شکافته شدن موی که در طب شقاق الشعر میگویند بغایت سودمند است می باید که کثیرا آمله را بجوشانند تا آنکه آب آمله زایل شود و روغن فقط بماند بعد از آن بر لب آن موی شکافته و بر سر موی بمالند که آنچه شکافته شده رفته خواهد شد و من بعد موی درست خواهد برآمد و موی بسیار زیاده از اول برآمده دراز و نرم و سیاه خواهد بود نوعدیگر از برای خراز یعنی بفا که سبوسه است که در سر بهم میرسد می باید که کوز را در سرکه تر کنند یکشبانه روز و صبح از آن در هاون برتم کرده بر سر بمالند بعد از او دو ساعت سر را با آب گرم بشویند بغایت سودمند است

سودمند است و مجربست نوعدیگر لیضاً جهت بفا تخم حنظل را کوفته مقدار یکتوله و باز بره کاو آنقدر که خمیر شود مخلوط نموده و سر که در او نخود ترکرده باشند ممزوج کرده بر سر بمالند که بفا زایل خواهد شد و پیشانی کنند خواهد شد و خارش کم و این بغایت مفید است نوعدیگر جهت داء الثعلب سوداوی و صفراوی نخجیک دود خواره که سیاه باشد درست بگیرد و با نه ینور بسایند را بروغن کنجد برآن کنند چندانکه بسوزد آن روغن بگیرد و هر روز آن در آن موضع طلا کند جمله انواع این علت را دفع کرداند و موی برویاند مجربست نوعدیگر موضع علت را با پاچک رنگی بخراشد چون سرخ شود خون آب بمالد دو سه مرتبه متواتر داء الثعلب سوداوی و بلغمی و صفراوی را نافع آید دوای خفت الشعر و این علتیست که تمام موی اندام سر و روی ریختن گیرد و انرا داء الحیه نیز نامند علاجش آنکه نخست فصد باید کرد تا پوست سر و پوست آن موضع را قوی کند بعد از آن انجا را با آب آمله و آب هلیله سیاه بشویند و لادن را در روغن کنجد حل کنند و اگر روغن زیتون باشد بهتر و موی ابد آید مجربست موی از ریختن نگاه دارد مجربست نوعدیگر بیخ چوب کهر کوفته ده درم در دو سیر آب و یک سیر روغن کنجد بجوشانند چندانکه آب برود و روغن بماند و چوب خوکور سوخته کرده آن روغن را بردارد و هر روز و شب بر آن موضع طلا کند و چوب نگاه دارد موی از ریختن بماند من شفای خانی دوای تشقق الشعر یعنی ترقیدن و شکافتن موی باید که آن موضع را پیوسته روغن بادام بهر هنگام بمالند و موی را نیز بروغن بادام چرب کنند و هر روز سر بشویند و شانه کنند و کنجاره کنجد بر سر بمالند دفع کرده نوعدیگر مسکه گاو و پوست هلیله سیاه کوفته با روغن مورد و لادن یکجا کرده هر روز در سر بمالد نوعدیگر بیخ سوسن و کنجد سیاه و گل نیلوفر و نا کیسر آس کرده طلا کنند ترقیدن و شکستن موی را نافع آید نوعدیگر هندی دانه هلیله سوزش آهن بیخ نیل زاک جمله سوده در سر اندازد ترقیدن و شکستن موی را نافع آید نوعدیگر [illegible] رویدن موی در هر موضع که شکافته سر و ابرو و مژه و ریش بگیرد پیه شیر و پیه خرس و پیه کرک جمله بوزن برابر یکجا بگدازد و اندکی سرکه بدان یا کنند هر روز طلا کنند که موی برویاند بگیرد شونیز را بکوبند و با روغن زیت و با روغن پیه اکجر بسرشند و برابرو نهند موی برویاند منور سر و آبرو نیز استعمال میکند من شفای خانی عقد دوم از نقد نهم کنوز در اول در خضاب و سیاه کرد سفیدشو دکلیمه خضاب که موی دراز کرداند و سیاه کند و از ریختن نگاه دارد بگیرند آب ورق مورد تر سه رطل و روغن کنجد یا بادام یک رطل و بگیرند وسمه و پوست بیرون گردکان و مازو و بشر ولادن از هر یک چهار توله کوفته و بیخته در آن داخل نموده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بعد از آن بپالایند و استعمال کنند خضاب روغنی که موی را سیاه کرداند و نگاه دارد بگیرند وسمه و آمله و پوست بیرون گردکان و عفص و ورق تشقق الی لز هر یک ده درم و موز و عود و همه را نیکو بکوبند و در دو رطل آب کوفته تا بازیکر حل باز آید بعد از آن صافی کنند و داخل نمایند برآن روغن مورد شقال و لادن ده درم و بآتش بپزند تا آب برود و روغن بماند و بکار دارند خضاب دیگر که موی را سیاه کرداند آب مورد تر آمله از هر کدام که خواهند و خلط نمایند با روغن کنجد مثل آن و بجوشانند باتش نرم تا آب برود و روغن بماند بعد از آن داخل کنند در آن لادن

دوسمه در بیز رطل روغن رطلی لذا آن را بجوشانند تا زمانی که در آن حل شود خضاب دیگر که موی سیاه کرداند بگیرند وسمه چهل
درم حنا پنجدرم باهم بکا بیزند و نیکو بکوبند در ظرف آن تا سرخی گراید و قدری روغن گل در میان آن بریزند و بسرشند با آب
گرم و رها کنند تا چون خمیر کرده و خضاب نمایند در شب و روز دیگر بشویند با آب گرمی که چوب سدر بجوشانند در آن مورد ۲ و
بریزند برای روغن بشرح المقدار که آن را بجوشانند و بنهند در آفتاب و بر ریش بمالند و هر روز تا مدت ده روز چند نوبت
سحق نمایند بعد از آن بر ریش بمالند و استعمال کنند که موی را بغایت سیاه کرداند خضاب دیگر بگیرند ورق شقایق ده درم
پوست بلوط تر واقاقیا از هر یکی پنج درم بکوبند و بیزند و بسرشند بسرکه و بگذارند در آفتاب چهل روز پس هر روز قدری
از آن استعمال نمایند خضاب دیگر جهت سواد مو بگیرند جوز السرو کهنه بسرکه دوازده درم عفص سبز که در روغن زیت بریان
کرده و سوخته باشند و برسیاوشان و شب یمانی واقاقیا از هر یکی سه درم مس سوخته و پوست بیرون جوز تر هم
کوفته و بیخته بسرشند با آب و خضاب کنند این موی را و محکم نمایند تا سه ساعت بعد از آن بشویند به آب گرم که موی
سیاه کرداند خضاب جهت سواد موی بگیرند عفص مقلو بروغن زیت تا سیاه گردد و پانزده درم و سنج گنزاشت
یمانی از هر یک پنج درم نمک اندرانی ده درم همه چند نوبت سحق نمایند و بسرشند با آب و رها کنند چهار ساعت بعد از
آن خضاب کنند با آن موی را که نخستین شسته و خشک کرده باشند و چهار ساعت نگاه دارند بعد بشویند با آب نیم گرم
بغایت سیاه کرداند خضاب دیگر بگیرند خبث الحدید کوفته و براده ارزیز از هر یکی جزوی و بیزند بکحل اگر تا غلیظ شود
بعد از آن خضاب کنند مو را سیاه کرداند خضاب دیگر جو را در آب گرم چندانکه آب جو را بجوشانند بجهت آنکه چنانچه توان فشرد
پس از آن جوشانند و لادن فرسپی جزوی وارسپر اکه جزوی و روغن با آن بجوش و در آن همه بکوبند
با آتش نرم تا آب برود و روغن بماند و مثل مرهم گردد بعد از آن صاف کنند و روغن را جدا کرده و آرند و نقل ابرا
شب با سر و ریش گرفته بغلاف گیرند و صباح بشویند و خشک سازند این روغن مذکور بمالند موی سفید سیاه کرده و مجرب
خضاب بلیله بلیله آمله پنج نیلوفر هر یک جداجدا آس کرده و با شیره مشکر امیخته در ظرف آهنین کنند و چهل روز در زمین
دفن کنند پس خضاب نمایند و بالای آن برگ حنا بگیرند تا آنکه خشک گردد خضاب و بیخ موی را سیاه سازد موی
دیگر ترمس مسحوق ده درم مرچ پنجدرم ملح و باعث که آن نوره است سه درم دودی خمر خشک کرده بریان نموده
سه درم دیگر رها و چوب گرم و بریزد و بر او آب و یکشبانه روز تر کنند پس صاف کنند تا ستارد باد و نیه و بر موی خضاب
کنند و یکشب بگذارد و پس غسل کنند و تکرار کنند موی سرخ اشقر شود من عشرة کاملة مؤلف خضاب دیگر بگیرد مرداسنگ و
آهک آب نمیده مساوی و بروبرید و شش مثل آن آب و بگذارد در آفتاب و سه روز در او چوب میکرد اندک تا شود
پس ابر اصابع کنند و داخل کند در او بپیچ اگر سیاه شود خوب والا صاف کند و بریزد در او بسد پس آن مرداسنگ
و آهک تا آنکه سیاه شود و پیچ در او و بعد از آن حنا را با آن خمیر کند و خضاب کند آن سیاه کرداند من عشرة کاملة مؤلف

خضاب دیگر که مانند کتاب تابند پوست بلیله خورد و پوست بلیله کلان پوست آمله پوست بلیله مازو و سونش آهن از هر کدام
یک تو لچه آب لیمو کیسر آب بهنکره یکسیر جمله ادویه کوفته با هر دو آب در آوند آهن با سرپوش آهن در ابتدا رشالی کور کنند و بعد از
پانزده روز برآرند و در وقت مالیدن خضاب بقدر یکسیر شالی و ندانسته را با آب ساییده داخل کرده سر شب خضاب بمالد
و سنگ آهن را با دو سه پارچه در هر دو ظرف می هر تمام شب نگاهدارند و صبح بشویند تجربه رسیده است خضاب دیگر
خضاب اعلا است که تا هشت روز می ماند می باید که حنا را با آب لیمو و کات صلایه نموده بر ریش بمالند تا خشک شود
و بعد از آن برگ نیل سحوق با آب لیمو و کات بمالند و بگذارند که خشک شود و بعد از آن با آب سرد بشویند بغایت موی را سیاه سازد
خضاب دیگر معمول چیزی که لوزه را نخته باوسمه بهر صلایه نمایند تا دو پهر و آب چکیده بشسته و شب بر محاسن میمالیده باشد
و روز که شد اندک تیل کنجد بمالد که بغایت سیاه میسازد و بحیثیتی که فرق میان خضاب و سیاهی بشناخت نتوان
کرد و آن را بهت و مجرب و تا ده روز بلکه بیشتر می ماند والله اعلم اگر شخصی دو سال از بهنگره سیاه یک کف علی الصباح
و یکلف شب بخورد موی ریش و سر او زود سفید نخواهد شد و این بغایت مجرب است و از تحفه شده است والله اعلم
خضاب متوسط جوز عرد دوازده دانه که بکوبند و عفص خام در روغن آنقدر بریان کنند که بسوزد با یکدیگر بیامیزند و طلا
سازند خضاب که موی سیاه شود بگیرند ثلث رطل مازو در زیت بریان کنند تا آنکه زیت تمام شود و بگیرد روسیج و شب و کثیرا
از هر یک پنجدرم ملح اندرانی ده درم شب یکدرم معجون کنند با آب گرم بعد از آنکه سوده باشند چون سرمه و بعد از آن چهار ساعت
بگذارد و خضاب آن کنند موی را و بگذارد و بعد از شستن موی سر و ریش خشک کند و این را شش ساعت بگذارد تا
خشک شود پس بشوید بعد از آن با آب گرم من عشرة کاملة مؤلف خضاب دیگر بگیرد مرداسنگ و نوره که آب ندیده
باشند و گل خیرو سفیداب رصاصی مثل اینها معجون کند با آب و غلاف کند مو را سیاه کند این را سه ساعت بگذارد و برو
برگ کند از او پس بشوید ببعضی لعابها سیاه شود من عشرة کاملة مؤلف نوع دیگر اگر خواهند که موی او سفید نشود تا آخر
عمر سیاه باشد استعمال اطریفل کبیر یا صغیر یا مربی هلیله هر روزی بکند و مداومت نماید که موی سفید نخواهد شد و اجتناب از
آب کوشت و ترید و میوه و کثرت جماع و کثرت حمام نماید و اگر بعد از طعام با شیره برگ مرزنجوش و سکنجبین قی نماید مداومت
دارد هرگز موی او سفید نخواهد شد و اگر قطره آن بمالند و چهار ساعت توقف نمایند و بعد از آن بشویند بغایت مفید است
خضاب دیگر بگیرند کحل کرد کان بیش از آن که بشکفد با روغن زیت و مثل الیهود سائیده استعمال کند خضاب جهت سواد
مو بگیرند زاج خشک کرده و پوست ترب خشک کرده و شب یمانی اجزا برابر همه را بکوبند و با اندکی نمک بسرشند و خضاب کنند
خضاب بگیرند کل نیرون و پوست خشخاش با آب مطبوخ بسرشند و بمالند و اگر تو نوره و کلاب بیامیزند بهتر باشد خضاب که موی را
دراز و سیاه کرداند بگیرند مرداسنگ و آهک از هر یک جزوی در ظرف نو کنند و چند آن آب بر آن کنند که چهار انگشت
از سر او برآید بر آفتاب نهند چندانکه چون پشم در آن در او نهند سیاه شود آنگه آب او را صاف کنند و تفل او را بیندازند

پس دو جزو حنا بکوبند و وسمه بر آن تر کنند که در غایت خوبیست خضاب حنا وسمه مرداسنگ آهک مازو را بریان کرده و شب یمانی
کثیرا قرنفل از هر یک جزوی و روغن زیت بگیرد با آب گرم بسرشند و خضاب کنند خضاب کدوی که بر درخت تازه سرا و کوچک
بچسپیده است ببرند و اندرون کدو خالی کنند و در آن تنک کنند دو چهار حصه نمک ریم آهن در او کنند و سری که بریده اند باز
با وی چسپانند و به گل محکم کنند و بگذارند تا هرچه درون او بود بسوزد و سیاه شود که همچنین مدت خضاب بود نیکو استعمال کنند
خضاب بیارند ترهیله و بیخ نیل و سونش آهن و بهنکره سیاه بوزن برابر با آب به دو با کیز کوسفند برورده کنند و بر سر و ریش بمالد سیاه
کرداند و اگر خورد سالی را این دارد و با ستد بخورانند موی سیاه و دراز شود خضاب سونش آهن پوست آمله بهنکره برگ نیل
بوزن برابر با کانجی بسایند و طلا کنند موی سیاه شود خضاب گل کنول چهار درم خاکستر کوره آهنگر مرداسنگ از هر یک هفت
درم چونه یکا ایسنحار از هر یک نیم درم جدا جدا بسایند و مانند خمیر کنند و با کانجی و نبات آمیخته طلا کنند موی سیاه شود
خضاب پوست ترهیله بیخ نیلوفر بوزن برابر هر یک علاحده بسایند و در شیره بهنکره غرق کنند و در ظرف آهن انداخته چهل
روز دیگر در زمین گور کنند پس برون آرد و بر موی سپید طلا کنند و برگ بید انجیر یا برگ بلم بروی به بندد و بخسپد موی سیاه
کرده و بنشیند ماه بماند خضاب بیارند بخاره تورک اینه که خالی از ضته بسته از آهن یا سرب سوزنها تازه و دو دیگ نفر کند
و اکسیده بعد شیره بهنکره و روغن تیغ دهند سفید و کیز کاو کوسفند از هر یک پنجدرم یکجا کنند و در جمره مس یا آهنی کرده
در زیر زمین گور کنند و بالای او و بگذارند آن بکنند تا مدت شش ماه بدرآرد بعد بیرون آورد و بر سر و ریش بمالد موی سفید
سیاه شود و تا یک ماه بماند خضاب بلادر یکی کنجد سیاه ده سیر یکی کرده بکوبد با شیر بز یا میش بیالایند و بهنکره به بیخ
و برگ در سایه خشک کند و مقدار چهار درم از این بهنکره با آب بخورد و آن دارو مالد و روغن ستور و شکر بخورد موی
سیاه خواهند شد خضاب بیارد سرب را با آب چرچره امیخته بر آتش بگدازد تا سرب از آن کشته گردد و سبز شود بگیرد سرب
مذکور و چونه یکا و صابون بوزن برابر بکوبد و بیامیزد و با آب بر ریش بمالد و همان وقت با آب سرد بشوید تمام سیاه شود
خضاب مرداسنگ نیم تولچه و میل مس و بهنکری از هر دو اندکی و ما جو چهل بچینند با آب آمله سائیده طلا کنند خضاب بیارد
تسبیحی و هلیله و بلیله و آمله و چهل نفر کت و کنجد سیاه و تال کنکنی جمله را کوفته و بیخته در ظرف آهنین کرده بیست دیگر روز
در زمین گرم دفن کنند بعد از آن برآورد دارو را روغن بچکاند و در موی سفید بمالد بعد از زمانی با آب آمله بشوید موی سیاه شود
خضاب خاکستر کوره آهنگر و مرداسنگ بوزن برابر هر یک جدا آب بید و بیزد و با آب شیرین آمیخته بر موی سفید بمالد و بالای
او برگ بلم ببندد و بخسبد موی سیاه شود و دو هفته بماند خضاب بیارد باد انار با آنه کوبت بکوبد تخم نیلوفر ده درم
سونش آهن ده درم روغن کنجد سیاه بیست جمله با دیگ کرده در روغن مذکور بیامیزد و در جمره سرب انداخته در سر محکم کرده
نزدیک دیگدان بزمین فرو برد مدت بیست دیگر روز بعد از آن برآورد در او انداز دو به چند که بر سیاه شد و شستن آن سیاهی غیرد پس
آن روغن بر موی سر و ریش بمالد و جای دیگر را محافظت کند که مبادا سیاه شود و بالای آن برگ بید انجیر به بندد و بخسپد صبح بشوید سیاه شود و برگ

طویل سیاه بماند و موی سفید نشود و تجربه مولانا شمس الدین است خضاب سونش آهن با سرکه تر کرده خشک بریان کند و با سرکه
مذکور سائیده بر موی طلا کند و یکزمان بدارد تا خشک شود موی سیاه کرده خضاب بیارد تخم کنهل کوفته و بیخته و ازدی روغن بکشند
و در شیشه گل گرفته انداخته مدت چهل روز در زیر سرگین اسب بدارد بعد از آن بیرون آورده نگاه دارد و چون خواهد که
خضاب کند اول موی را دو سه روز با آب ترهیله تر کند بعد از آن در گرمابه رفته بالای کرسی نشیند و نعلین چوبی در
پای کند چنانچه هیچ عضوی بزمین نرسد و آن روغن در سر و ریش بمالد و قدری برنج خام سفید در دهن گیرد چون به بیند
که برنج سیاه شد پس موی را بگل بشوید و بیرون آید که موی سیاه شود و بسیار مجرب است خضاب بیارد بیخ بادنجان و بیخ
آماز و بیخ نیل در سایه خشک کند هر یک بوزن برابر و با ریگ بسایند و جاسه پر کنند و بوزن همه روغن کنجد سیاه آمیخته
در جمره چرب کرده و سرش بقیر استوار کرده که آب درنیاید در آب روان یک روز یکشنبه گور کنند بعد از روز پانزدهم که روز یکشنبه
باشد بیرون آرد و هم بر نوع سابق بر سر و ریش بمالد و در آفتاب نشیند و همچنین برنج خام در دهان اندازد امتحان سیاهی
کند موی سیاه کرده خضاب بیارد سونش پنج قدری حاجت سه کرت بریان کند و چند آن بسایند که ماتیه شود بیارد گزمازو
چند عدد بقدر حاجت شکسته در دیگ آهنی یا مسی با روغن تلخ یا کنجد بپزد چون بغلظت انجامد روغن از آن دور کند
و آن گزمازو را بدر آرد و چنانچه گزمازو هشت جزو سونش آهن چهار جزو نوشادر و بگیرد و سه پار سنگ صلایه کرده با آب سرشته
در سر و ریش بمالد تا خشک شود باز بشوید اگر جایی داغ سیاه بر رخسار آید آنرا بمالند با روغن تلخ بمالد دفع کرده خضاب بیارد
سونش سرب هشت درم مرداسنگ ده درم و گل کونل هژده درم و شنگرف زادلی ده درم و گل چونه ده درم باریک بسایند
و بقدر حاجت با آب گرم سرشته و ملفوظ ساخته در آفتاب بدارد بعد از آن بر سر و ریش بمالد و برگ بید انجیر بر آن بپیچد و در آفتاب
نشیند چون چند کرت چنین کنند موی سفید نشود بیرون نیاید خضاب بیارد جفوات ترش بقدر حاجت و قدری برادر جو و سونش
آهن شش درم با هم آمیخته بعد زمانی بر ریش بمالد و بر او برگ بید انجیر به بندد و تا یکهفته چنین کند بعد از آن بهلیله تر کت دو هفته
و آمله یکهفته سائیده و قدری سونش ناید کرده بمالد برگ بید انجیر بروی بپیچد و بخسپد و بامداد بشوید و قدری روغن تلخ بمالد سیاه
کرده و اگر جایی داغ سیاهی بماند ترشی خرما هندی یا برگ جنبهیری بمالد سیاهی برود خضاب بیارد چونه سنگ قدری
و در آوند سنگ که در سه انگشت از سرب باشد چند آن سحق نماید که برنگ سیاهی گراید آنگه موی سفید را با نمک سیاه بشوید
و آن چونه را مانند حنا بمالد و بر برگ بلم یا موز ببپیچد چنانچه باد در آن محل نرسد و بالاجامه بپیچد و بخسپد بامداد موی سیاه شود
خضاب بیخ نیلوفر پوست بیخ آماز و بهنکره و ترهیله و سونش آهن را با سرکه هندی سحق کند و در ظرف آهنی کرده در زیر
سرگین اسب تا چهل روز برآرد بعد از آن برآورده در جای بگذارند که خشک شود و بکفد منزل از آن در موی سپید بمالد شب برگ بلم
برو بندد و بامداد بشوید شش ماه موی سیاه ماند خضاب ترهیله و سونش آهن و کبریز خ و برگ نیل و بهنکره جمله برابر با آب بسایند
اول موی را بشوید خشک نماید و دانیزا بمالد موی سیاه کرده خضاب بیارد بیخ نیلوفر کبود و کبریز خ و برگ جوبه مرداسنگ بوزن برابر

منسل کائی نیلوفر کبود و زرد نیلوفر سبز

بت باید و بعد از تخمیر موی بکند به انچه باکه موی سیاه کرده **خضاب** شاخ گوزن بسوزد قدری که خواهد و همانقدر شنگرف زاولی
و همانقدر چونه جو زن یکجا کرده در آب برگ دهنوره تر کند در قیقی نماید و قدری از موی بهبت گرفته از بیخ تمام انرا طلا کند
و به برگ بید انجیر بپیچد و بگذارد تا خشک شود بعد از ان با آب بشوید و بقدری روغن چرب کند موی سیاه گردد و پانزده روز
ایجا رنگ نماید **خضاب** گزمازو انقدر که خواهد بیارد و در ظرفی کرده در روغن کنجد بریان کند که گداخته شود بعد از آن در
میان دو سنگ کرده ارزه کند که تمامه روغن از او جدا شود بعد از آن سونش مس بقدر حاجت اورده در ظرف آهنین کرده
بر روی آتش بریان کند که سوخته و خاکستر گردد پس پاره از آنکه نه درم وازوه نه درم و در ظرف آهنین جمع کاه با آب تر کند
و بوقت خواب دیگر آنرا با قدری نمک یار کند و آن سونش و گزمازو در او بیاندازد تا آب آمد خوکور چنه آن بیم کم رنگ
سیاهی گراید بوقت خفتن سر و ریش پاک چنین آید که مویهای سفید همه آلوده شوند پس دستمال حنا به لات کند و
بر بیخ مویها نهد و روز کند تا دارو در بیخ درود و بالا برگ بید انجیر بپیچد با برگ تنبول و جامه بر او بندد و بخسبد بامداد با قدری
آب مویها تر کند و روغن بمالد و سر و ریش بشوید موی سیاه گردد **خضاب** ونه از آن فیل سوخته دهان قدر سرب سوخته و آب بیخ بهمن
سیاه و سرکه هندی یکجا کرده دستی کند که چون مرهم شود بر موی طلا کند رنگ سیاه گردد **خضاب** کهنه تنه و تخم کوکنی سیاه برابر تو هلیله
و شنجر طلا در ظرف آهنی کرده در آفتاب بدارد و در زیر آن ظرف سوراخ باریک کند و در زیر آن ظرف ظرفی دیگر نهد که روغن از
موی بچکد از آن بستاند قدری با تیل دهد و دیگر بر موی طلا کند موی سیاه گردد **خضاب** چهار درم هلیله زنگ دو درم خارخ دو درم هم را دو
با دوغ ترش تر کند و نهند در ظرف آهنی بدارد بعد از آن بر موی طلا کند تا چهار پاس بسته بدارد و یک شب و بروغن و گل بشوید
سیاه و براق گردد **خضاب** چهار درم مغز خسته نغزک و هلیله و بلیله و خضاب سیاه و سونش آهن و نیلوفر هر یکی یک درم در ظرف
آهنی کرده بالایش سرکا کند که در سرکه غرق شوند یک هفته یا بیش در آفتاب بدارند بعد از آن آش کنند و بر موی طلا کنند و
بالایش برگ بید یا برگ بید انجیر بپیچد و بخوابند موی سیاه گردد و تا شش ماه سیاهی نماید **خضاب** پوست انار بیخ نیلوفر
از هر کدام نیم سیر شیره نیشکر همه یکجا آمیخته در دیگ آهنی بپزد و بگذارد در زمین گور کند بعد از آن بر آورده بر سر و ریش
بمالد و گل را در سرکه هندی تر کرده بدان موی بشوید موی سیاه شود مجربست **خضاب** چهار درم شیره نیشکر و همچند او آب
بشکره آمیخته در ظرف آهنی کرده قدری هلیله و بلیله و آمله هر سه برابر کوفته همچنه در آن آب کند و قدری بیخ کدو نیز سوده داخل
نماید و سر ظرف محکم نموده در زمین گور کند و در تابستان سرگین … ماه نگاه دارد بعد از آن اگر شیره خشک شده باشد
قدری آب انداخته … سر طلا کند و در آن قدری برنج بکنداند و وقتی که آن برنجها سیاه گردند بروز دیگر سر بشوید و آن
هم آن دارو که … سیاهی گراید که دفع آن ممکن نباشد **خضاب** مغز تخم سنگ پستان در سرکه هندی بسایند و در ظرف
آهنی طلا کرده در آفتاب بدارد هر روغنی که از او جدا شود از او بستانند و بدان روغن … بر سر و روی بمالد ان شاء الله
تعالی بجوانی مبتل گردد … بریده موی ها سیاه شود و برای … بسیار عجیب النفع باشد **خضاب** موی سکه

و شیره نیشکر ده ببرده در روغن گاو بپزد و از این روغن تا چهل روز بر موی مالند که مویها همه سیاه گردد اما …
خضاب گل کیکر و گل معصفر و برگ جامن و گل جابی و کوسیس … و نیشکر همه بوزن برابر … کوفته و بپزد بر موی طلا کند و بالایش
بر برگ بید انجیر بپیچد … بشوید تا چهل روز سیاهی نماید **خضاب** بیاورد کنیز ماده گاو و نیم سبو در او آمله داخل کرده سر مهر … چهار
ماه در زیر سرگین گور کند از آن آمله قدری در ظرف آهنی کرده با روغن کنجد بمالد و بر موی طلا کند و بالایش برگ بید انجیر بپیچد و بخسبد
و یکماه سر بشوید تا یکسال موی سیاه نماید **خضاب** پوست هلیله و بلیله و آمله از هر یکی بیست و پنج درم بیخ نیلوفر پوست بیخ انار ترش
از هر کدام سی درم کوفته و بیخته در ظرف آهنی در آب نیشکر غرق کند و یکماه در گندم یا شالی نهد بعد از آن بر آورده در سر و ریش
بمالد و بالایش برگ بید بپیچد و بخسبد و یکماه بشوید تا دو سال موی سیاه نماید **خضاب** جو دوازده درم براده آهن سه درم در جفت انار ترش …
سه روز در آفتاب بدارد و قدری آب … در سر و ریش بمالد و بالایش جامه بربندد و بعد از نیم شب … بشوید … تمام
دارو دور شود بعد از آن هلیله با آب بسایند و باز بر موی بربندد و صبح کوفته روغن بیخ بمالد … سیاهی موی نماید **خضاب**
و سه چهل درم … هر دو را کوفته بروغن گل چرب کرده و با آب … گرم … شب خضاب کند و صبح با آب آمله یا آب برگ مورد
و سماق بشوید موی سیاه گردد **خضاب** … سونش آهن یکسیر و سرب یکسیر و سیماب دانگ سیر … و نغزک خام …
بسته … بعد و اول سرب گداخته سیماب در وی بریزد و سرد کرده باریک بساید و با سونش آهن آمیخته خوب آتش کند
و آن انبار را سر بریده اندرون کاواک کند و خشنه بیرون آرد و هر قدری از این دارو که گنجد در انجا بکند و دهان سر را باز سر آن
چسبانده بگذارد و … به میخ آهنی بدوزد و در ظرف چرب آن نغزکها کرده قدری پیه گاو با روغن کنجد بر روی … و کم چهار انگشت
بالای نغزک باشد بعد از آن در زیر سرگین ستان مدت چهل روز گور کند بعد از آن بر آورده که آن نغزکها مثل جامس سیاه شده
باشند باریک بساید و قدری نبات … یار کند و قدری … زعفران سوده بالای آن کند هر روز ناشتا و شب …
ده کان درم … بخورد و در یک هفته که بگذرد قوت و توانائی در خود بیند … افزاید …
و بعد از شش ماه موی سفید همه بریزد و همه سیاه برآید باید که در این مدت که دارو میخورد از مباشرت و ترشی پرهیز کند غذایش
شیر برنج و … با روغن گاو کند … **خضاب** چهار درم …
… کوفته … از آب … در ظرف آهنی کرده تا مدت چهل روز … سه کان درم بکار برد موی سفید شود
و اگر سفید شده باشند … موی سیاه برآید و … قوت افزاید **خضاب** چهار درم هلیله سیاه و گل …
… هر روز … شب …
افزاید **خضاب** … تخم بلیله …
[illegible]
… **خضاب** … هلیله … کوفته

گشته همه قوای یکجا سحق سازند هر روز ناشتا سه درم با شهد در روغن گاو آمیخته بخورد بیوسته شدرست باشد و سیاهی موی بماند
و شافع قوت را از قوت و توانائی حاصل گردد **خضاب** هلیله بلیله و آمله از خسته پاک کرده و سائیده در آب نیشکره تر کرده
در سایه خشک نماید بعد از آن کوفته و بیخته در ظرفی کرده هر روز دو کان درم با روغن گاو بخورد موی هرگز سفید نشود و اگر سفید
شده باشد باز سیاه شود و روشنی چشم و قوه باه و توانائی افزاید و از ترشی پرهیز نماید **خضاب** بیارد نیشکره سیاه
و کنجد سیاه و بانسیب و گل بلیله و هلیله سیاه هر یکی کوفته با شهد آمیخته بگوید تا زه و هر روز دو کان درم با آب سرد ناشتا
بخورد چون دو ماه بخورد قوت تب رود و سیاه موی بهر باشد و از ترشی و جماعت پرهیز نماید **خضاب** بیارد بجی و نیشکره و کنجد سیاه
کوفته و بیخته همه قوای هر روز چنانکه سه انگشت بر دارد مدت چهار ماه بخورد و تمام موی سفید سیاه شوند مجربست **خضاب** بیارد
نیشکره سیاه و شیره او بستاند ده چند آن روغن گاو انداخته با هم گلوله سازد و بعد از آن صد دانه فلفل کرد سائیده
ضم کند ناشتا و شب تکه بخورد و از جماعت و ترشی اجتناب نماید در چهل روز همه موی سیاه شوند و قوتهای عجیب
معاینه کند واصل بوسیر را ببرد **خضاب** در دیگ آهنی هر روز دو سیر و آب دو سیر مخلوط ساخته بجوشاند تا زمانی که آب تمام جذب
کند و شیره تا بند چنین شیر را اگر یکسال بخورد موی سیاه گردند و اعضا قوی شوند **خضاب** اگر کسی را موی بی وقت سفید شوند
بیارد و تخم انگوزه که در هندی گو چار گویند با روغن تازه در آفتاب سه هفته نهد و هر روز یک قطره از آن در بینی کشد
موی سفید نشوند **خضاب** بیارد هلیله و آمله و بیخ لک با کیره کوفته و بیخته در سر و ریش بمالد موی سیاه گردد و اگر خورد تا سالی
این دارو بمالد موی دراز شود و همیشه سیاه نماید **خضاب** موصلی سیاه را با آب چاروپی میخورده باشد زود پیر نشود
خضاب بیارد نیشکره در چکه بجهت دو رستی خشک کند و هر روز دو درم با سرکه هندیا بخورد اگر کسی مداوم بخورد همه علتها
دفع گردد و اگر دو ماه بخورد موی جمله سیاه شوند و اگر سه ماه بخورد عقل بیفزاید و اگر چهار ماه بخورد آواز بهتر شود و اگر
پنج ماه بخورد اندام سخت گردد و اگر شش ماه خورد با کمیز ماده گاو اندامش چون شانزده ساله شود و همه انواع برص رود
و اگر سالی تمام با شهد و روغن بخورد بعمر طبیعی رسد و تندرست باشد **خضاب** بیارد نغزک خام که خسته او نبسته باشد
شانزده عدد و دو سیر سرب خشک در یزه کرده هلیله و بلیله و آمله از هر یک هشت درم سوده و بیخته در آن نغزک کاواک
کرده اجزا در وی اندازد و در خمره شیره نیشکر پر کرده این انبه در آن کرده مدت بیست و یکروز در زیر سرگین
ستان دفن کند بعد از آن از اینجا بیرون آورده با آب بساید و جامه پر کرده در شیشه نگاه دارد و هر روز
چهار درم بخورد تا چهارده روز و در این چهارده روز بجز شیر برنج چیزی نخورد در بیست و هشت روز موی سفید بریزد
و موی سیاه برآید و اندامش تازه و درخشان گردد والله اعلم بالصواب **خضاب** که بغزله کلب … بیارد نیم سیر
پوست انار و نیم سیر بیخ نیلوفر و نیم سیر شیره نیشکر همه یکجا کرده در دیگ آهنی مدت بیست و یکروز بدارد در زیر
زمین باز بر دن آورده بجای روغن بر سر بمالد بعد از آن بگلی که در سرکه هندی تر کرده باشند سر و مو بشوید در چهل

در سفید کردن موی گوید

موی سیاه برآید بشود چنانچه اگر برنج در دهن گیرند انهم سیاه شود **روغن** که موی سیاه کند و نگاه دارد و دراز کند از کتاب بوعلی سینا
بیارد حماماس تج جعده اظفار الطیب زوفا زرنج قسط از هر یکی سه وقیه لادن یکوقیه زیت انفاق یکقسط شراب دو قسط زیت
بکوبند و شراب و روغن بر او کنند و بپزند تا بر رود شراب و روغن باز ماند **نوع دیگر** جهت سیاه کردن موی بگیرند بیست مثقال
آمله و در سه رطل آب بپزند تا نصف برود صاف کنند و بگیرند یک رطل آب مورد تر و برابر آن صاف نموده اندازند و بپزند
تا نصف باز ماند پس چهار وقیه لادن و نشاسته وقیه روغن بان بر او کنند و باتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند و
بکار برند در سر و ریش می کند شیخ بوعلی این را آنچون **ترکیب خضاب موی سفید سیاه گرداند** شیر گاو سفید و پنجاه مثقال پوست
انار بیست مثقال آمله بیست و هشت مثقال هلیله بیست و هشت مثقال کوکنار بیست و هشت مثقال سرکه انگوری سفید
پنجاه مثقال جمله را یکجا کرده چندان بجوشانند که بقوام رسد سرد ساخته و صاف کرده در شیشه انداخته در زمین گور کنند تا یکماه بعد
بر آورده در سر و ریش بمالد و یکمشت برنج را نیز در دهان کنند تا جملگی برنج سیاه شوند بعد از آن با آب آمله بشوید تا بیست و پنجاه
رنگ نماید والله اعلم **کلب ای موده جوکیان** بیارد چهل دانه هلیله بزرگ در بول اسب بجوشانند چون نیک پالیده شوند یک جانب
هلیله را سوراخ کرده خسته از میان بیرون آرد بعد از آن بیارد بیست و یکدرم کبریت یعنی گندهک و ده درم زیبق با هم
یکجا کنند و در این هلیلها نیم نیم درم پر کنند و سر هر یکی بر ریسمان به پیچد و سوراخ مسدود سازد بعد از آن در خمره کرده انقدر عسل
اندازد که هلیلها در آن عسل غرق شوند آن خمره را جائی که ستور آن بسیار ربنه بنشینند مدت بیست و یکروز گور کنند و بعد
از آن بر آورد و اول روز چهار هلیله بخورد و روز دوم شش هلیله بخورد روز سیوم هشت هلیله بخورد و هر روز چیزی زیاده بکند
تا مدت بیست و یکروز موی سیاه سفید شوند و بیست و یکروز دیگر بخورد موی سفید سیاه شوند و در این مدت چهل و دو روز
باید که از ترشی و روغن کنجد و روغن تلخ و جماعت پرهیز کند که کلب مجربست **کلب** فرنگی موی سفید را اگر خواهند سیاه
برآید بسیار و هم با بیست و هشتم بکنند بی آب قمری مرتبه اول میگون برآید و در دوم مرتبه سیاه و این از عجایبات است
مقدمه سیم از نقد پنجم کوهر اول در خضاب مبیضات شعر مبیض نوعی دیگر کنجد پاک کرده در شیره زیتون بیاکسه پهلو
باشد داراد و هندی … بسایند هفت مرتبه تر کنند و بعد از آن از آن کنجد روغن بکشد و در موی سیاه بمالد سپید
شود **خضاب مبیض** عرق موی اسب نقره که در دو آیندن بهم رسیده باشد العرق را بر موی سر یا ریش یا هر جا که بخواهد دوستر
کرت بمالد موی سپید گردد **مبیض** … سوده در کدوی تخ بر کنند و مدت پانزده روز بدارد از آن اگر بر که بر موی بمالد
سپید گردد **مبیض** گل نسرین و ماش و سرگین خطاف شکوفه که سپید بود و پوست … و نهره گاو و شکوفه …
و کوکرد هر یک جدا جدا کوفته با هم آمیخته و بدین سرکه سرشته هر جائی که بمالد موی سفید گرداند **مبیض** گل نسرین
و پوست خشخاش و لفاح بیامیزند و اگر قدری گلاب و کافور یا دی بیامیزند بهتر بود اگر موی را تر کنند و کوکرد سوده بر
بندند پس بشویند و کوکرد دود کنند و در روزی دو سه بار دهد موی سفید شود **نوع دیگر مبیض شعر** بیگیرند آرد کهنه

حضاب دست و پا

و در طغاری لیپ کنند و طغار را نگون کرده و در زیر آن کو کرده دود کنند و هر ساعت طغار باز کرده آن آرده را
بجنبانند و زیر و زبر کنند چند کرت پس از آن آرده روغن بگیرند و بکار برند **نوع دیگر** پیه شتر بگیرد و ورق خطاطیف و
راس خشک و آتش و تخم ترب و گل نسرین خشک و کبریت و سنج کرهٔ خشک جمع کنند بزرهٔ گاو و سرکه سراب و غلاف کنند
با او سوی را بعد از آن تجزکنند بکبریت و چند بار کنند و چون سفید شود همه را روغن یاسمین مالند من عشرهٔ کاملهٔ مؤلف
عقد چهاردهم از عقد پنجم کنوز در خضاب دست و پا که آن زینت مؤمنان است و زیادتی حسن و جمال و شهوت **رنگ طاوسی** قلقند پس
دو مثقال توبال آهن سه مثقال پوست انار ترش نیم مثقال کوفته و بیخته با آب برگ حنا خمیر کنند و بر دست نهند
یک تحت بگذارند و نشویند طاوسی نیکو کرده **رنگ سیاه** حنا بیست مثقال و سه و زاج از هر یک دو مثقال مازو صمغ
عربی از هر یک یکمثقال توبال آهن و زنجار از هر یک نیم مثقال هر کدام را علحده کوفته جمله را سرکهٔ کهنه بسرشند و بر دست
و پا نهند بغایت رنگ خوب آید و اگر بر کاغذ نهاده و از این نقش کنند و بر دست بندند همان نقش بعینه در دست شود
رنگ فیروزه زنگار یکمثقال زاج یکمثقال زرنیخ را تنبیخ صمغ عربی از هر یک یکمثقال با حنا بیامیزند و با سرکه بسرشند و بکار
و پا نهند فیروزه کون کرده **رنگ زعفرانی** حنای سیاوشان چکیده دو جزو و سه زعفرانی و عروق کرکم از هر یک جزوی مصطکی نیم جزو
همه را کوفته و با آب صمغ عربی سرشته بطوریت چابند و بگذارند تا خشک رنگ زعفرانی آید بغایت لطیف **رنگ قرمز** بگیرند لاجورد
و عروق کرکم و وسمه از هر یک جزوی زعفران مصطکی از هر یک نیم جزو نیکو بکوبند و با آب صمغ عربی خمیر کنند و بگذارند تا سرد
شود و بر دست بندند رنگ لطیف آید **رنگ سبز** بگیرند پوست ترنج تر و خشک از هر یک جزوی کوفته و بیخته با هم چندان آن
حنا بیامیزند و سه درم قلقند و دو درم آمله و نیم درم مصطکی با آب نیم گرم خمیر کنند و بر دست بندند رنگ نیکو آید **خضاب دیگر**
بستانند حنا و قلقطار از هر یک جزوی و ورق نیل و حنای سیاوشان برابر با سرکه تیز خمیر کرده بر کف دست و پا نهند رنگ زرد کند
نوع دیگر بستانند حنا و ورق نیل و زاک رزد از هر یک جزوی زعفران ربع جزو و برابر همه نوشادر خرد بساید چون سرمه و در
شیر و آن بز غاله کنند و یا در روده او و در خم سرکه چون هشت یا بیاویزند تا حل شود و اگر در زیر زبل دفن کنند و هر روز زبل تازه
کنند هم نیکو است تا حل شود و بعد از آن آرد جو با آب خمیر کرده بجنبد و بگیرند بازدارند انگه چون حنا بر دست و پا نهند
چون از کرده **رنگ دیگر** زرنیخ سرخ پنجدرم کبریت دو درم مردار سنگ و برادهٔ آهن دو درم جمله کوفته و بیخته در دیگ نهاده
بر هم تا دار و سرخ شوند بعد از آن برآورده خورد بسایند و حنا را با سرکه تیز خمیر کنند و بسایند و خشک کنند و با داروی آمیخته با خلاب
نکو ایشو ... خمیر کرده بجنبد و روز شال حنا بر دست نهند **خضاب دیگر** بستانند حنا بیست درم نوره سه درم مردار سنگ دو درم
زاج یکدرم صمغ عربی یکدرم کتیرا یکدرم لاجورد سه درم جمله خورد بسایند و با سفیدی خایه مرغ حل کرده بر دست و پا نهند
خضاب فیروزه کون بستانند برادهٔ مس پنجم قاج ...ب زرنیخ قلقند صمغ عربی زعفران از هر یکی یکدرم افیون یکدانگ جمله
را خورد بسایند و بهم آمیزند و یا ده درم حنا نیز با سرکه خمیر کرده بر دست نهند بغایت رنگی خوب شود **خضاب خلوق** یعنی زعفرانی
بستانند

بجهت حافظه و فطنه

بستانند حنون سیاوشان مقطر دو جزو و ورق نیل و زعفران از هر یکی یکجزو و مصطکی نیم جزو جمله خورد بساید و با آب صمغ عربی
خمیر کنند بجنبد و بگیرند و بگذارند و انگه بر کف دست و پا نهند بغایت خوش رنگ کرده **عقد پنجم از عقد پنجم کنوز در مقویات حافظه**
ست شکر تری چهار درم قرنفل یکدرم عاقرقرحا یکدرم جمله را کوفته و بیخته با عسل معجون ساخته بخورد حفظ افزاید و فصیح گردد
حافظ آمله و کبابه سیاه هر یک با عسل و روغن گاو بیامیزد و هر که متواتر بخورد عقل و حافظه زیاده گردد **حفظ** مصطکی
بشکر بامشتا بخورد حافظه افزون گردد **حفظ** بیخ اسکنه و کبابه سیاه هر یک با عسل آمیخته تا چهل متواتر بخورد حافظه افزاید
و روده و پیر و فرتوت نگردد **حافظه** تخم انگوزه و سرشف رند یکی کرده روغن بستانند و به آن ناس بکرد عقل و حافظه بیفزاید
حفظ کندر و کرمانیه درم مصطکی چهار درم دارچینی دارفلفل عود و تخم انیسون از هر یک یکدرم ... بادرنجبویه
از هر یک یکدرم کاکنج یازده حب شکر سفید مثل مجموع ادویه شربتی با آب گرم دو درم در تابستان و در زمستان سه و مثقال
و ح را پاره پاره کنند و هر پاره چند بند انگشت و در ظرفی نهاده آن ظرف را در زیر جو پنهان کنند و چهل روز بگذارند بعد زیر جو
پنهان کنند شربتی دو درم فراموش کاری را ببرد و دراز فلفل همچنین ببرد و همچنین مرو مصطکی و سعد و پوست کندر از هر یک
برابر زعفران نیم دانگ جمله کوفته و بیخته با انگبین مصفی سرشته هر بامداد یکدرم بخورند **حفظ** بگیرند زیره کرمانی بجوشانند فلفل
گرد یکدرم وج دو درم سعد دو درم هلیله سیاه و دو درم عسل بلادر یکدرم کوفته و بیخته با سه چند آن انگبین مصفی بسرشند و هر
بامداد یکدرم بخورند **حفظ** وج سعد دار فلفل زنجبیل کندر از هر یک ده درم همه کوفته و بیخته و به سه بار روغن گاو چرب کنند و به سه
بار انگبین صافی بسرشند و در حمره کرده چهل روز در میان جو پنهان کنند پس هر بامداد دو درم بخورند **حفظ** مشک
سنبل از هر یک سه و نیم درم بوره و بوره بیراز هر یک ده درم جلاب ... با پنج سیر عسل آمیخته در حمره چرب کرده حمره را در غله
جو پنهان کنند و بعد از چهل روز بیرون آرند و هر روز صبح بخورند نسیان و غفلت زایل گردد و قوت حافظه افزاید **حفظ** بیاورد
مال کنکنی نیم سیر و او را بکوبید و او یک را تا نصف پر آب کنند و یا دیگ برده بر دهن دیگ بپوشند و مال کنکنی را بالای آن یا رچه نهند
و بالای آن سرپوشی نهند چنانچه بخار او بیرون نرود و در زیر دیگ آتش کنند چون آب بجوش آید از بخار آب روغن از
مال کنکنی جدا شود آن روغن را از جامه صاف کرده نگاه دارند چون کوفت آفتاب شود صاحب نسیان در حوضی در آید
و از آن روغن قدری بخورد اگر هضم شود و دیگر ... هر که بسیار چیزی بشنود و هرگز از او فراموش نشود
و قوة حافظه بیفزاید و قدر ... **حفظ** سعد زنجبیل از هر یک دو درم کوفته و بیخته با مویز دانه بیرون کرده
ادویه بسرشند و هر روز دو درم بخورند حافظه آید **حفظ** سیاب وزن ... بر برگ تنبول نهند و قدری از روغن مال کنکنی در وی
بریزد و قالب سیماب کشته میشود آن برگ را با برگ تنبول دیگر که مصالح باشد یکجا کرده بخورد و چند روز مداومت نماید قوت
حافظه افزاید من شفای خانی **حفظ** چند معتبر بگیرد زبیب الهند نشروع ... بگیرد سعد جزوی بیان ذکر بگیرد فی کرده هر روز
دو مثقال بخورد و ... بعد از زوم ... فقط ... هرچه بشنود یاد گیرد این ...

بجهت چاقی

باین مداومت داشت **فطم** بگیرد بلادر و بخیسانند در شیر تازه ده شبانه و پوست و تخم او چند آلاید و داخل کنند در روغن کنجد
و بخورد زبیب منزوع العجم و بخورد تا آن ذکر و نیم درم زنجبیل و بنوشد **عقد ششم از عقد پنجم کنوز اللاذ در سمنات سمنه** که بدن را فربه
گردانند حب القروع مقشر را با شیر گاو سحق نمایند و با آرد سمید بقدری که محتاج باشد بسرشند نان بپزند و هر روز مقدار یک قرص
بخورند با شکر و شیر **سمنه** بگیرند آرد برنج و آرد باقلا و آرد نخود و کعک مدقوق همه را کوفته حلوا سازند با شیر و شکر بخورند ...
سمنه عجیب النفع بگیرند نخود یازده درم و تر کنند از اول در شیر تازه چنانکه شیر بر بالای نخود تا بشد و بگذارند در آن سه روز بعد از
آن خشک کنند و برنج شسته بگندم و جو که هر دو را مقشر کرده باشند از هر یکی سیزده درم مغز بادام مقشر تخم خشخاش از هر یک
پانزده درم آرد نان سمید شانزده درم قند سفید یکرطل همه را کوفته و بیخته جمع نمایند و هر روز از آن سی درم با شیر تازه تناول نمایند
سمنه بگیرند حب ... ابیض و آرد نخود و آرد عدس و آرد باقلا آرد نخود از هر یک جزوی زیره کرمانی فلفل از هر یک نیم جزو ادویه
کوفته و بیخته و با آرد سمید آمیخته و خلط کرده کعک مدقوق و از آن حلوی ساخته تناول نماید **سمنه** بگیرند نخود خیسانیده در شیر گوسفند
و شیر گاو یک شبانه روز بگذارد و باقلا مقشر دو جزو و عدس مقشر و جو مقشر نیم کوفته از هر یکی دو جزو گندم مقشر جزوی برنج شسته
چند نوبت که خیسانیده باشند در آب کمیه جزوی خشخاش ابیض جزوی و نیم مغز بادام مقشر جزوی سمید خشک نمک سه جزو قند
سفید دو جزو کبیه مقشر نیم جزو ادویه را نخکوب نمایند و مقداری از آن با شیر گاو تازه بپزند هر روز صبح و شام بخورند
سمنه بیارند نخود مقشر پاک کرده و یک شبانه روز در شیر خیسانیده در سایه خشک نمایند و بکوبند و جزوی آرد باقلا و آرد برنج و آرد
گندم و آرد ماش و آرد عدس و مغز ابیض و خشخاش و مغز بادام مقشر و مغز دانه کدو و کعک از هر یک بیست درم مغز دانهٔ
خیار زه و مغز دانهٔ خیار بادرنگ و تخم تورک و کبیه مقشر و کتیرا از هر یک هشت درم کوفته و بیخته با هم دیگر آمیخته تا پانزده روز هر روز
با شیر گاو تازه حلوی کرده بخورند بامداد و شب لکاه که سمنه مفید است **سمنه** چارد بیه سوسمار و اسکنه و روغن ستور با رد ...
علوله کنند و هفت ماکیان را بخورانند و در هفته و هر روز یکی از آن ذبح کرده در روغن بریان کرده بخورد بغایت فربه شود و **سمنه**
مغز بادام فندق مغز پسته بن جلغوزه مقدار بیست تا سی درم بخورد **سمنه** بادام فندق مغز بن کبیه و خشخاش از هر یک بیست درم
کسیلاده درم فانیذ مثل مجموع کوفته و آمیخته بیست درم تناول کنند **سمنه** که محروری را مفید بود نخود را یک شبانه روز در شیر گاو
جوش بنده سی درم و برنج سفید شسته و خشخاش و گندم و جو مقشر و مکیسات و قند از هر یکی سی درم تا چهل درم از آن در
شیر گوش نهند و بخورند و هر روز **سمنه** نخود با قلا نخود از هر یک ده درم کسیلا چهار درم زیره کرمانی یکدرم فلفل یکدرم بکوبند
و با قند همه آرد سمید بسرشند و نان بپزند و با شیر و قند بخورند **سمنه** کبوتر بچه و نان گندم و ... ماکیان ...
رند با روغن ستور و پیاز بخورد **سمنه** کبوتر بچه ذبح کنند و شکم او را پاک کرده ... و در شور بریان کرده ...
چنین کرده بخورد بغایت فربه شود **سمنه** اسکنه و کبابه سیاه مقشر بکوبند و شکر سرخ ... برابر و قدری اوک نیز بار کنند
... بقدر ده کاک ... درم علوله کنند و هر روز یکی از آن بخورد بغایت فربه شود **سمنه** بیخ اسکنه هر روز با شیر بخورد
فربه

چاق کنندگی

فربه شود **سمنه** بیخ لنکوری دو درم با مالیده شکر بهم خورد فربه گردد **سمنه** بیخ چرچره و بیخ آمله سیاه خشک بسایند و هر روز سه درم
با شیر گاو و شکر سرخ بخورد بغایت فربه گردد **سمنه** بیخ که هر دو خشک کرده آش کنند بکسر و روغن گاو یک سیر و قند یکسیر
یکجا کرده هر روز مقدار سه کاک با چهار کاک درم را غلوله ساخته ناشتا بخورد تا مدت چهل روز فربه گردد **سمنه** تر هیکل فلفل دراز
سوده با شهد آمیخته بر وقت طعام خوردن بخورند فربه شود **سمنه** بیارند زنجبیل و اسکنده از هر یک یکسیر خشخاش جوز بویا و جوز کلان
و سیاه دانه از هر یک یک و نیم سیر بهمن سفید و بهمن سرخ و توتیای سرخ و تودری سفید و بوزیدان و خولنجان از هر یک هشت درم
قرنفل و دارچینی از هر یک چهار درم همه را کوفته و بیخته چهارند دو سیر کلک خوردنی و بزره خوردنی و خرما تر و قند یکمنه و
نبات و روغن ستور از هر یک سه کاک سیر همه یکجا کرده معجون ساخته بقدر نیم سیر بندی به بندد و هر روز یکی از آن بخورد و
سمنه مغز بادام مقشر خشخاش سفید مغز جلغوزه مغز حبة الخضرا و روغن گاو و شکر سفید قدری کوفته بروغن گاو چرب کنند
و بشکر که آخته بسرشند و هر بامداد قدر ده مثقال تناول فرمایند و شب نگاه همین مقدار **سمنه** عجیب النفع باشد و مجرب
جبل نخود پانزده درم منقوع گردانند در شیر تازه مدت یک شبانه روز در سایه خشک گردانند و بسانند برنج مغسول و گندم
و جو مرضوض مقشر از هر یکی پانزده درم مغز بادام و مغز خشخاش آرد شسته از هر یکی پانزده درم شکر سفید ستر چهار یک
مجموع کوفته و بیخته هر بامداد قدر بیست مثقال بر سر شیر تازه یک چهار یک اف نند و تجرع فرمانید **سمنه** مغز گندم و آرد
نخود از هر یکی ... شکر تیغال یکوقیه تودری زرد و سفید و برنج از هر یکی ده درم مغز بادام و فندق و فستق از هر یکی
یکوقیه شکر سفید سه وقیه مجموع کوفته و بیخته بروغن گاو و اندکی عسل بسرشند و هر بامداد یکوقیه تناول نماید **سمنه** بگیرد حب
القروع مقشر بر و برنزند شیر گاو و بعد از آنکه او را نیکو سحق کرده باشند و معجون کنند و خمیر کنند گردنی سخت و قرصهای
تنک ساز و نان کنند هر صبح از آن یک وقیه سحق کرده سفوف کنند با شیر و شکر و حب از آرد بخورد و باقلا و برنج و شیر و روغن
و سمید و کعک و حلوا از آن سازد من عشرهٔ کاملهٔ مؤلف **سمنه** حلوایی که فربه کند بگیرد آرد برنج و آرد باقلا و آرد نخود و کعک
با دام مقشر از و حلوای سازد و به شیر و شکر و حلوا کنند از او هر روز پس داخل شود در حمام پس غذا خورد بگیرد **سمنه** بگیرد
لوز مقشر و فندق و خشخاش و حب الصنوبر و حب السمنه و حب الخضرا و روغن گاو و شکر بر هم کنند بروغن و معجون کنند
بشکر کم باب کداخته باشد و صبح و شام از آن بنوشد من عشرهٔ کاملهٔ مؤلف **سمنه** مویز سیاه با شیر گاو و اسکنده تا که
کرده بخورد عظیم فربه شود **سمنه** چند سنبل دو درم با دو درم شکر بخورد فربه کرده و با گاو شیر بنوشد **سمنه** یمن قند با چهار
یک آب بپزند تا منعقد شود ده یکوقیه بادام در آن ریزند و تیره بزنند و بر کنده بهن کرده خشک کنند و بخورند من کفا به
سمنه نخود سفید خیسانیده در شیر و خشک کرده پنجاه درم برنج شسته خشک کرده سی درم نان سمید خشک شصت درم مغز بادام
شربیا سی درم کشک جو سی درم کشک گندم سی درم خشخاش سفید سی درم نبات نیم من با هم بیامیزند و هر صبح از
این سفوف سی درم با شیر تازه بپزند و بخورند **سمنه** آرد برنج شسته روغن بادام قند سفید دارچینی زنجبیل زیره کرمانی

سکنجبین [illegible] مهزل [illegible]

خشخاش شقاقل خولنجان مصری کوفته و بیخته با هم آمیخته حلوا سازند سمنه نخود سفید در شیر خیسانیده و آرد آن و آرد باقلا
و آرد برنج و آرد گندم و نبات و روغن بادام و تخم ترب و کنجد و خشخاش و زنجبیل و گلاب حلوا سازند سمنه بگیرند خرمای
یمنی چوب درخت انجیر [illegible] سر شیر [illegible] یکجا کرده چند ایام بجوشانند که چیزی باز آید
صاف نموده بپالایند و سه سیر روغن [illegible] بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند این را بر هر عضوی که مالند [illegible] فربه کند من خلاصة التجارب سمنه مویز [illegible] کرده
کوفته و بیخته بوزن برابر شکر سرخ آمیخته هر روز [illegible] درم با شیر گاو بخورد بغایت فربه شود والله اعلم بالصواب
عقد نهم از نقد پنجم کنوز اول در مهزلات ابدان مهزل بگیرند سداب و نانخواه و بزر الرازیانج و بزر الکرفس و زیره کرمانی از هر یک
پنج درم بوره سرخ مرزنجوش از هر یکی یک مثقال و نیم همه را بکوبند و بیزند و شربتی از آن یک مثقال با آب سرد یا سرکه استعمال نمایند
مهزل بگیرند فلفل و دارفلفل و نانخواه و انیسون از هر یک سه درم تخم کرفس تخم بزر [illegible] از هر یکی دو درم دارچینی
سه درم قرنفل یک درم کوفته و بیخته بسرشند بعسل شربتی از آن هر روز یک مثقال مهزل جند بیدستر و [illegible] دارفلفل و نانخواه
از هر یک ده درم سداب سه درم مرزنجوش یک درم همه را بکوبند نیکو شربتی از آن یک مثقال مهزل که بدن را خشک و لاغر گرداند
بگیرند اطریفل کوچک سه درم ایارج فیقرا یک درم بسرشند بسرکه و آب سرد حب سازند و شربتی از آن یک مثقال هر هفته یکبار
تا چند بار استعمال کنند مهزل که زود بدن را لاغر گرداند بگیرند زیره کرمانی یک شب در [illegible] خیسانیده در خل انگور ده درم کرفس
سه درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم بوره سرخ مرزنجوش از هر یک سه درم همه را نیکو بکوبند و شربتی از آن هر روز
یک مثقال استعمال کنند تدبیر لاغر کردن پرهیز از غذای تلخ و ترش خوردن و اچار و آب ترش و نان خشک آرد و نان جو اندر طبیخ توابل
گرم کردن و بر گرسنگی و تشنگی صبر کردن و جامه درشت پوشیدن و بر بستر درشت خفتن و [illegible] شبانه روزی یک نوبت خوردن
مهزل نانخواه و تخم سداب و زیره کرمانی از هر یک جزو مرزنجوش و بوره از هر یک ربع جزوی [illegible] یک جزو و شربت از وی
یک مثقال با [illegible] مهزل بستانند سندروس یک شش از هر یکی چهار دانگ مرزنجوش نیم درم [illegible]
هر یک دانگ و نیم بوقت حاجت شربت یکدانگ تا دو دانگ مهزل شب یکشنبه بعد شام [illegible] زیر درخت [illegible]
دفن کرده [illegible] و آفتاب [illegible] که جانب شمال در زیر گلی باشد یکجا [illegible]
به پیچ [illegible] راست [illegible]
[illegible]
[illegible] زیر آتش کنند و شیره بستانند پس این حب را [illegible] دو درم بخورد و بر سر آن آب لیمو بخورد چند روز متواتر
چنین کنند بغایت لاغر کند عقد هشتم از نقد پنجم کنوز اول در گرفتن و از الآت واوانی صوت مهن مغز بادام [illegible] فلفل
کوفته و بیخته با عسل [illegible] متواتر بخورند آواز صاف شود و گرفتگی و کدورت دفع گردد مهن [illegible]
بقدر

بقدر حاجت کوفته و بیخته چهار دانگ تر کرده در دوغ گاو تر کرده در آفتاب خشک کند چون تمام تمام داده باشد هر روز [illegible]
برآید ناشتا یک سر دوغ گاو بخورد و از شیرینی و ترشی اجتناب نماید [illegible] و کندر مهن مغز بلیله و نمک [illegible]
و فلفل دراز سوده با شیر گاو [illegible] بخورند آواز صاف شود نوع دیگر چهار درم [illegible] که سه چهار ساله باشد در
[illegible] وقت شب در دهن اندازند حلق بسته بگشاید نوع دیگر سه درم ادرک [illegible]
هر روز بخورد حلق بسته بگشاید نوع دیگر آنکه سوده با شیر گاو و روغن گاو و نبات بخورد گرفتگی گلو برود و آواز [illegible]
نوع دیگر سوسن قرنفل [illegible] آمیخته بقدار نخود حب سازند و یکی در دهن دارد آواز بگشاید نوع دیگر [illegible]
کوفته با ادرک هر چه خواهند [illegible] یکجا کرده در ظرف [illegible] در میان سرکه [illegible] روز [illegible]
خشک کرده ناشتا بخورد [illegible] نوع دیگر [illegible] با آب حل کرده بخورد و آواز صاف شود مهن اگر حلیله
با انجیر و خرما بپزند و آب صاف آن بگیرند و با عسل معقوم سازند بقوام لعوق ولعق کنند تصفیه آواز کند و تنقیه حلق [illegible]
و بلغم غلیظ بشوید و پاک کند نوع دیگر آنکه [illegible] با آب [illegible] وزن وی کنجد [illegible] کنند و با شهد و روغن گاو
بخورد حلق صاف کند نوع دیگر [illegible] آب [illegible] و به آب غرغره نماید نوع دیگر [illegible] در آب حل کنند
و به آن آب غرغره کنند [illegible] کلو [illegible] و آواز صاف کند مهن که آواز بسته بگشاید [illegible]
این علت بیشتر از بلغم باشد مهن [illegible] فلفل دراز نمک [illegible] از هر یک نیم درم کوفته و بیخته [illegible]
شهد [illegible] ادرک [illegible] کرده در هوای زمستان چون آفتاب [illegible] هم [illegible] زمستان بخورد
آواز [illegible] صاف گردد نوع دیگر [illegible] و فلفل دراز و [illegible] از هر یک کوفته [illegible]
سه درم با عسل بخورد نوع دیگر فلفل دراز [illegible] زیره سفید [illegible] قرنفل بوزن برابر کوفته و بیخته با شهد بخورند
ناشتا با آب گرم نوع دیگر فلفل گرد [illegible] کوفته و بیخته با عسل [illegible] هر روز بوزن [illegible]
دیگر [illegible] فلفل [illegible] کوفته و بیخته دو درم هر روز با عسل بخورد دیگر فلفل
[illegible] زنجبیل فلفل دراز کوفته با دوغ [illegible] بخورد نوع دیگر فلفل دراز [illegible] کوفته و بیخته حب
سازد بوزن یک درم و خشک [illegible] در دهن دارد آواز بگشاید نوع دیگر روغن بنفشه و روغن بادام یکجا کرده
غرغره کنند من شفائی خانی دیگر بگیرد بزر قثاء و بزر قرع و حب صنوبر از هر یک ده درم زنجبیل [illegible]
سه درم محلب [illegible] سه درم زعفران یک مثقال [illegible] در رطل شکر و نبات [illegible] بقوام [illegible] عرق السوس ده درم
داخل کنند [illegible] عقد نهم از نقد پنجم کنوز اول در غالب شدن خواب اگر [illegible]
[illegible] بیخ [illegible] نوع دیگر [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible] مرده

[illegible] که در زیر سر خوابیده بنهند تا آن زمان که دور نکنند بیدار نشود منومه چشم بوم را در آب اندازند امتحان کنند چشمی که در زیر
آب رود بر هر که بندد خواب غلبه کند و در نسخه دیگر آمده است که بوم را گیرند چشمی که بسته باشد بر هر که بندد خواب آرد المسهر
در وقت خواب فلفل گرد ساییده با لعاب دهن در چشم کشد اصلا خواب نیاید المسهر فلفل گرد و نمک [illegible]
[illegible] کوفته چند روز متواتر بخورد غلبه خواب دفع کند المسهر دیگر [illegible] برابر سوده [illegible]
خواب ببرد المسهر دیگر چشم بوم در آب [illegible] اگر بوم را [illegible] چشمی که بسته باشد بر هر که بندد خوابش نیاید
منومه [illegible] در زیر بالین کسی نهند او دیر بیدار شود والله اعلم منومه [illegible] تخم خشخاش بزر البنج افیون [illegible] از هر کدام
یکدرم کوفته و بیخته طلا کنند بر [illegible] منومه [illegible] چون [illegible] و بعد از آن [illegible] خواب
بسیار آرد و مجرب است المسهر چشم [illegible] خشک سازد و چون سرمه [illegible] در چشم کند در خواب [illegible]
قلب بوم [illegible] بر سینه نایم نهند هر چه در دل دارد بگوید و اگر نایم زن باشد بهتر است [illegible] اگر [illegible] بر کف دست [illegible]
نهند [illegible] هر چه پرسند راست بگوید و او را خبر نباشد [illegible] بر سینه زن نهند که خفته
باشد [illegible] چون شب [illegible] بر سر کسی که خفته باشد [illegible] اصلا او را خواب نیاید [illegible] اگر [illegible] زیر بالین
نهند هر چه کرده باشد و در دل دارد بگوید و او را خبر نباشد نقد ششم از کنوز اول در [illegible] و مقویات و مطوقات
و مشهیات [illegible] و [illegible] رجال [illegible] و در این نقد شش عقد است عقد اول از نقد ششم کنوز اول در [illegible]
که قوت باه زیاده کند بگیرد [illegible] کرده با نبات [illegible] کرده بخورد [illegible] بیاورد [illegible]
و در سایه خشک کند و کوفته و بیخته دو حصه [illegible] و یک حصه [illegible] هر روز مقدار نیم تولد [illegible] بخورد که تمام سال فایده
[illegible] از چیزهای بادی و ترشی اجتناب نماید [illegible] جوز بوا [illegible] قرفه [illegible] افیون
[illegible] برابر کوفته و بیخته با شکر [illegible] افیون [illegible] بخورد [illegible] برای کسی که آب منی و آلت
[illegible] بگیرد جوز بوا [illegible] عاقرقرحا [illegible] از هر کدام [illegible] درم تخم [illegible]
هفت درم زنجبیل [illegible] همه را کوفته و بیخته [illegible] بخورد [illegible] سپید [illegible]
قضیب طلا کند و با [illegible] قوت باه بیفزاید [illegible] عاقرقرحا [illegible] سیاه [illegible] بهمن [illegible]
[illegible] تخم [illegible] جوز بوا افیون [illegible] با شهد
غلوله [illegible] بخورد [illegible] تخم [illegible] هر کدام برابر در [illegible] کرده [illegible] روغن [illegible]
بوقت حاجت [illegible] قوت باه بسیار شود [illegible]
تخم [illegible] قوت بسیار [illegible]
[illegible] در وی [illegible] کوفته [illegible]

و در برنیه اندازد آتش ملایم در زیر او کند تا منعقد شود پس در حقه از آن و نصف یک دانگ [illegible] بریزد و در ظرف
شیشه نگاه دارد چون یکدرم از آن [illegible] کند [illegible] باه عظیم شود مبهی بگیرد خولنجان ده درم بهمن سفید [illegible] کوفته و بیخته با روغن
گاو چرب کنند معجون سازد و بعسل کف گرفته و مثل جوز حب بندد و هر شب یکی بخورد مجرب به حکیم [illegible] اگر چند عدد مورچه
بزرگ و [illegible] روغن [illegible] یا روغن سوسن در شیشه کنند و تا بستان در جایی که [illegible]
[illegible] و بوقت حاجت بر [illegible] قضیب قایم شود اگر چه [illegible]
[illegible] اگر [illegible] افیون [illegible]
[illegible] زنجبیل جوز بوا عاقرقرحا قرنفل فلفل گرد فلفل دراز از هر یک [illegible]
از هر یک ده درم [illegible] کوفته و بیخته [illegible] حب بندد [illegible] دو درم بخورد مبهی [illegible]
[illegible] از هر یک پنج درم یکجا کرده وقت خفتن بخورد مبهی [illegible]
بر قضیب طلا کند [illegible] مبهی [illegible] خشک کند و با [illegible]
چهار درم از آن با نیم سیر شیر گاو خام بخورد قوت زیاده شود [illegible] مبهی [illegible] سیاه [illegible]
درم با نبات و با نیم سیر شیر خام تا سه هفته بخورد [illegible] مبهی [illegible] ده درم [illegible] ده درم [illegible] قرنفل [illegible]
[illegible] ده عدد [illegible] هر روز [illegible] درم بخورد و تا هفت روز [illegible]
و [illegible] مبهی [illegible] یا روغن گاو یا روغن [illegible]
[illegible] مبهی روغن [illegible] بر قضیب [illegible]
مبهی [illegible] ده درم [illegible] ده درم [illegible]
هر کدام ده درم [illegible]
[illegible] مبهی [illegible]
جوز [illegible] روغن [illegible]
[illegible] مبهی [illegible]
[illegible] مبهی [illegible]
[illegible] مبهی [illegible]
از هر یک سه درم [illegible] مبهی [illegible]
[illegible]
[illegible] مبهی [illegible]

تا بقوام آید و وقت فرود آوردن قدری شکر و آمل کند و قدری اسپند سوخته نیز اضافه کند و بخورد که مقوی باه است مجرب پوست
سنبل که نو رسیده باشد روز یکشنبه بوقت آفتاب برآمدن چنانچه سایه آن درخت بر و نیفتد آورده بساید و در شیر گاو
و بخورد قوة باه بیفزاید دیگر پوست درونی سنبل خشک کرده سوده در شیر گاو جوشانیده بار تر کرده و هر بار در آفتاب خشک
سازد و با شکر تری بقدری که به انگشت برآید بخورد بسیار مجرب است مجرب سپند سوخته اش کرده در بیضه مرغ [illegible] بخورد
مجرب موصلی سیاه و ستاوری از هر یک هشت درم تخم انشکی تخم ترب تخم [illegible] تخم کونجد بیخ اسگنده کباب بیخ ستاول
بیخ کنکر بهیهیلی از هر یک چهار درم خولنجان عاقرقرحا از هر کدام چهار درم در میان پنج سیر شیر گاو میش و هفت درم
روغن ستور [illegible] آرند و بخورد با شیر گاو خام یا آب که [illegible] بسیار به شده مجرب از برای قوة باه که اگر [illegible]
تخم کرفس و گلنقال قند سفید کوفته و بیخته با [illegible] روغن گاو [illegible] تا دو هفته بغایت سودمند است و قوة [illegible]
می بخشد والله [illegible] مجرب از برای کمی شهوة و افزون شدن قوة باه و عدم نعوظ بغایت سودمند است [illegible]
آنوله [illegible] چهل [illegible] سفید [illegible] بوقت حاجت مقدار یک برنج بخورد و اگر تا دو هفته مداومت کند
[illegible] چند و اگر [illegible] نمایند تا آنکه غلیظ شود بعد از آن دفعه دیگر [illegible] همین طریق بدهند تا چهل دفعه
و اگر زود خواهند بیست و یک دفعه کافیست بغایت سودمند است مجرب باید که بیخ [illegible] برگ و گل [illegible]
مقدار [illegible] آب او را بگیرند و با یک سیر [illegible] روغن گاو همراه کرده بخورند [illegible] روغن [illegible] تا یک هفت
روز آنمقدار قوة حاصل شود که شرح نتوان کرد و مجرب و آزموده است مجرب که از اعمال حکیم لقمان است جهة قوة باه
و دفع بادهای شکم چهار درم [illegible] با روغن کنجد با اندک آب ممزوج کرده [illegible] بجوشانند [illegible] زیره [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته با [illegible] آب [illegible] در برابر عسل [illegible] سرشته معجون سازند و هر روز بوقت حاجت یکدرم [illegible]
بخورند دیگر [illegible] کهنه نارگیل قطعه قطعه کرده از هر یک ده توله با هم مخلوط کرده و در ظرفی کرده چهل [illegible]
[illegible] دیگدان [illegible] سازد که همیشه آتش در آن بوده باشد بعد از آن برآورده هر روز بقدر برداشت طبیعت
تناول نمایند و چند روز پرهیز از جماع لازم دانند مجرب کهن [illegible] بفتح کاف فارسی و خفاء ها و سکون نون [illegible]
و خفاء ها و [illegible] و واو و راء مهمله نباتیست که بر زمین گسترده میشود و گلی دارد [illegible] که برگش سفید است و
در ساق ها [illegible] بهم پیوسته مثل [illegible] اگر تخم [illegible] که هنوز خام باشد یک هفته مقدار یکنیم توله هر روز جاویده بخورد قوة باه
[illegible] افزاید که سیماب در پیش او هیچ قدری نداشته باشد و چون تخم پخته او را بساید همین قدر با عسل لعق
نمایند همین فایده می بخشد و اگر بیخ او را خشک ساخته و ساییده با شیر گاو سیاه [illegible] یک و نیم توله [illegible]
[illegible] سفید کند [illegible] سفیدی موی نیز [illegible]
مردم تجربه این نموده اند والعهدة علی الراوی مجرب ترکیب کامروپ برای قوة باه [illegible] وفی الجمله امساک
هم

[illegible]

هم دارو بستانند یکسیر گل سنبل جوان و شیره بیخ کیله [illegible] که در آن یکپهر سحق کرده و بعد از آن در سایه خشک میکرده باشد
و بعد از آن وزن کنند و برابر این مصری بگیرد و یکجا کرده نگاه دارد شربت این کدام اجزای مذکور با یک پاو سیر شیر تازه گاو
نیم گرم کرده هرگاه که خواهند در وقت کار تناول فرمایند مجرب از مجربات حکیم علیه الرحمة صفت آن موصلی سیاه چهار و نیم سیر شاهی
ستاور چوب تازه خشک چهار و نیم سیر شاهی دار فلفل دو نیم سیر شاهی سنگهاره چهار و نیم سیر شاهی روغن گاو تازه و نیم
سیر شاهی آرد ماش [illegible] و نیم سیر شاهی دال ماش تر کرده و [illegible] کرده خشک کنند [illegible] کرده بریان سازند
و اجزا هر کدام علیحده کوفته و بیخته وزن کرده با هم مخلوط سازند و بروغن گاو گرم کرده چرب سازند خوراک یک سیر شاهی با یک پاو شیر
گاو و قند سفید دو سیر شاهی اضافه کرده بوقت خواب تناول نمایند و بالای آن چیز دیگر نخورند و خواب بکنند و اگر وقت صبح بخورند
با هم جای شیر آب بخورند نفع [illegible] میبخشد مجرب اگر [illegible] را یک کف [illegible] وقت خوابیدن با آب [illegible]
فرو برد که [illegible] قوة می بخشد و امساک میآرد و اگر کسی همیشه مداومت نماید بسیار مفید است مجرب ترکیب [illegible] جهة [illegible]
[illegible] برنج [illegible] چوب چینی [illegible] کوفته [illegible] ده درم مصطکی [illegible] و موصلی سیاه و اسگنده
هر یک بوزن ده درم کوفته و بیخته با هشت درم نبات مصری یکجا کرده سفوف سازند و هر روز ده درم از این سفوف با یک پاو سیر شیر
تناول نماید که در جماع [illegible] قوة [illegible] مجرب [illegible] اگر گل [illegible] بیخ را خشک ساخته و کوفته و بیخته سفوف سازند هر روز از آن
دو مثقال تناول نمایند در قوة و توانائی بی بدل است از مجربات او است مجرب موصلی سیاه [illegible] بیخ نبات از هر یک [illegible]
خشک [illegible] پس [illegible] شیر گاو و پنج سیر روغن ستور هفت درم و جوز هندی [illegible] و جوز [illegible] از هر یک
[illegible] درم در پنج سیر شیر بجوشانند تا یکسیر [illegible] مجموع را با ده درم زنجبیل آمیخته بوقت خفتن با شیر بخورد [illegible] مجرب موصلی
و ستاول [illegible] و تخم [illegible] و فلفل [illegible] همه را کوفته و بیخته نگاه دارد بعد از آن گنجشکهای [illegible] ذبح کنند و شکم را از [illegible]
پاک سازند و این دارو پر کرده شکم بدوزند و این گنجشکها در روغن ستور بریان کنند و در میان شیر جوشیده اندازند با روغن
تا هفت روز یک یا دو کاس از این خوراک [illegible] بخورند [illegible] و از آن شیر و روغن نیز [illegible]
[illegible] از جماع نگاه دارد قوة بیفزاید مجرب موصلی سیاه با جوز هندی بخورد یا روغن ستور و با شیر گاو و قدری شکر [illegible]
بخورد قوة زیاده شود مجرب بیخ کونجه دارچینی از هر یک پنجدرم تخم کونجه موصلی سیاه [illegible] از هر یک بیست درم جوز بوا قرنفل مغز
[illegible] از هر یک یکدرم همه را کوفته با چهل درم نبات آمیخته و ده سیر شیر گاو بجوشانند چندانکه دو سیر بماند در پنج سیر [illegible]
[illegible] در شیر اندازند و بوقت خفتن بخورد [illegible] شهوة شود که چندین عورة را سیر کرده آید مجرب تخم کونجه بیست درم تخم ترب ده درم
تخم گندنا ده درم و [illegible] بزرگ [illegible] از هر یک بیست درم بیخ سنبل ده درم گل [illegible] ده درم جمله را جو کوب کنند و شب [illegible]
[illegible] شراب عرق [illegible] بقیاس ده سیر و هر روز [illegible] پنج درم بخورد [illegible] عجیب النفع است و مجرب است مجرب
زنجبیل و فلفل دراز و فلفل گرد [illegible] و نمک [illegible] زیره سیاه [illegible] از هر یک چهار درم قرنفل [illegible]

از هر یک هشت درم تخم انشکی چهل و پنجدرم اسگنده صد و بیست درم انگوزه یکدرم اینهمه خشک بساید و هر روز ده درم از آن با
دو سیر شیر گاو ناشتا بخورد و اگر شیر نباشد با شکر سرخ و اگر شکر نباشد با آب بخورد که عجیب النفع است مجرب ادویه پارسی [illegible]
و قسط و [illegible] و مصطکی از هر یک ده درم شکر سرخ چهل درم روغن بنفشه پنجدرم و آنقدر [illegible] که همه [illegible] یکی کرده
و پاره پاره کرده در دیگ کنند و یکدرم انگوزه در و کنند و بآتش گرم کنند و شام با نان بخورد و دیگر طعام نخورد باه بیفزاید مجرب
نمک [illegible] ده درم زیره سفید یکدرم انگوزه خالص یکدرم همه را سائیده یکی گلوله بندد و سه روز یکان گلوله بخورد بغایت نافع است
مجرب پیاز و دلیه ماش پخته کرده و برنج و حنطه بی پوست را آرد میده کرده یکی کند مجموع هشت درم با دو درم فلفل دراز سوده
و قدری شکر انداخته هر روز بخورد و عقب آن شیر گاو بخورد بوقت خفتن و جماع کند که عورت عاجز شود مجرب پنج و نیم سیر آرد
ماش مقشر و نیم سیر شکر یکجا کرده حسو سازد و بخورد که مقوی و مهیج است مجرب پیاز را [illegible] هفت بار در آب [illegible] کرده در آفتاب
هفت بار خشک کنند پس میان روغن گاو نیم بریان کرده با قند یا شکر تری آمیخته [illegible] کنند و هر روز یکی از آن ناشتا بخورد
و از ترشی اجتناب نماید که بسیار مجرب است مجرب کندر بریان کرده یکسیر دارچینی سه درم قرنفل یکدرم زعفران نیم درم با انگبین [illegible]
کنند و بخورد که بسیار مجرب است از تجربه کرده [illegible] مجرب بیضه مرغ [illegible] زردی او بر آتش گرم کنند و تخم
ترب نیم بریان کرده و زیره سیاه و نمک سنگ در وی انداخته بخورد مجرب [illegible] با شیر گاو [illegible] بخورد مجرب نمک [illegible]
خشک کوفته و بیخته از هر یک دو درم با شیر خام بخورد قوة باه افزاید مجرب پیاز کره بزرگ چهار پاره کنند چنانکه از یکدیگر
جدا نشود و بر انگشت [illegible] نهند پس زرده مرغ اندک اندک در پیاز اندازند چندانکه [illegible] با زرده [illegible] پخته
گردد هر روز تا یک هفته همچنین کند بخورد چنان قوة شود که ده عورت را [illegible] سیر نماید مجرب فلفل دراز بزرگ [illegible]
هفت [illegible] شیر [illegible] سیاه [illegible] در سایه خشک کنند و هر روز ناشتا یک یا دو کاس از آن بخورد که بغایت نافع است مجرب
حلبه یکسیر در دوازده کوزه آب بجوشانند تا آنکه یک کوزه بماند بپالاید و ده درم روغن ستور و سی درم عسل یا شکر سرخ
و چهل دانه [illegible] پاک کرده در او اندازد و بجوشانند تا وقتی که [illegible] گردد و جمله مثل حریره شود فرود آرد و بخورد که مقوی است
و مهیج مجرب قسط و [illegible] کوفته و بیخته وقت خفتن هر روز دو [illegible] درم با شهد و روغن گاو بخورد قوة پیل مست [illegible]
مجرب [illegible] که هندی [illegible] گویند خشک کرده باریک بساید [illegible] و آنقدر که به انگشت توان گرفت سه بار برگیرد
و با عسل و روغن گاو خمیر کرده ناشتا بخورد و بالای او شیر برنج بخورد مجرب [illegible] و شکر و روغن ستور و شهد یکجا کرده بخورد
و بالای او شیر گاو بخورد [illegible] قوت شود که شرح نتوان کرد مجرب جو و برنج [illegible] و ماش و گندم و عدس از هم
آرد کرده نان پخته با شیر و شکر بخورد مجرب [illegible] طلق یکسیر [illegible] آتش نهند [illegible] چون گرم و سرخ شود در میان [illegible]
[illegible] انداخته سرد کنند بعد از آن برآورده [illegible] چون آرد خواهد شد و در سه توله زنجبیل کوفته اندازد و با عسل ناشتا بخورد
بسیار قوة باه شود مجرب دارچینی ده درم عاقرقرحا سی درم خولنجان پنجدرم کباب ده درم زنجبیل ده درم فلفل دراز سی درم
جلد

جمله کوفته و بیخته با عسل معجون کنند و هر روز چهار [illegible] درم بوقت خفتن بخورد در جماع [illegible] مجرب قرنفل جوز بوا
[illegible] صندل سرخ و [illegible] و الاچی زیره سیاه تخم کونجه عاقرقرحا تخم انشکی موصلی سیاه کباب [illegible] کوفته
و بیخته قدری وقت خفتن بخورد که بسیار مجرب است مجرب کسی که از افراط جماع سستی بهم رسانده و ضعیف و نحیف گردد بیارد پنج سیر شیر
گاو و [illegible] سیر آرد میده و همین قدر شکر تری در شیر انداخته بجوشانند چندانکه چون حریره شود [illegible] و همچنین کرده
تا یک هفته بخورد بغایت نفع بخشد مجرب پنج درم سیماب با ده درم پوست بیخ [illegible] سحق کنند و [illegible] شکر تری یکجا کرده
با روغن ستور بهم حبه بندد و هر روز از آن یکان [illegible] بخورد مقوی باه است [illegible] کسی که [illegible] نیز نافع آید مجرب
[illegible] نه درم [illegible] نه درم تخم [illegible] دو درم [illegible] هشت درم بیخ [illegible] دو درم قند کهنه دو نیم سیر جمله ادویه
کوفته و بیخته [illegible] غلوله سازد قوة باه و تندرستی و شهوة و دفع علتهای بدن [illegible] از این حاصل شود باید که [illegible]
غلوله سازد [illegible] تناول کند در اول [illegible] علت اندام دفع کند [illegible]
زایل کند [illegible]
پیری نباشد [illegible] موی سفید سیاه شود [illegible] جمیع علل شکم را نفع کند [illegible] قوة باصره افزاید [illegible]
قوت حافظه زیاده کند و [illegible] نسیان مطلق راه نیابد و هرچه بشنود یاد کرده و فراموش نشود [illegible]
کثیر النفع است مجرب سنبل هندی و دارچینی و فلفل دراز و قرنفل و صندل سفید و عود خام و [illegible] از هر یک سه درم
زعفران یکدرم همه را [illegible] همه دارو روغن ستور بیارد و در آن روغن این ادویه بریان کنند و با شهد معجون سازند
اگر ضعیف باشد یکدرم و اگر قوی باشد ده درم بخورند که معده قوت دهد و قولنج نگذارد و [illegible] روی روشن گرداند و گرده را قوة
بخشد و آب پشت بیفزاید و مجرب است مجرب سیماب ده درم زنجبیل ده درم ناگوری پنجدرم کشنیز نمک سیاه از هر یک پنجدرم [illegible]
صد و پنجدرم فلفل دراز دویست و پنجاه عدد فلفل گرد همین قدر جمله کوفته و بیخته دو چند آن شکر تری آمیخته معجون کنند و
هر روز ناشتا بقدر سه درم بخورند که نافع است مجرب ناگوری فلفل گرد فلفل دراز دارچینی زیره سیاه عاقرقرحا اجمود از
هر یک پنجدرم کوفته و بیخته یکنیم چند [illegible] مقدار ادویه آمیخته معجون کنند و ناشتا بخورد که انفع است مجرب پیاز و زنجبیل [illegible] و
بکوبد [illegible] و بروغن ستور بریان کنند و در [illegible] شهد خالص اندازد و هر قدر که خوش آید بخورد اگر همیشه این را بخورد
بسی نفع [illegible] دفع زهر کژدم و مار که هرگز زهر اینها کارگر نشود و بسیار قوة باه بخشد مجرب همچنین زنجبیل [illegible]
و تخم [illegible] و جلغوزه و جند بیدستر و تخم ترب و تخم زردک و انشکی و خشخاش و شقاقل و سقنقور و نمک سنگ و بیضه مرغ
[illegible] جمیع کوفته و بیخته [illegible] ساخته بخورد که بسی نفع بخشد مجرب پیاز دو سیر پاک کرده پنج سیر و [illegible] و نیم سیر روغن کنجد
و زنجبیل و فلفل دراز و فلفل گرد [illegible] و اجوائن [illegible] و سپند [illegible] و کشنیز و انگوزه از
هر یک دو درم و نیم سیر کنجد سیاه کوفته و بیخته با روغن کنجد مخلوط ساخته [illegible] چرب کرده [illegible] سه هفته [illegible] کنند

غلیظ شود چون بخهٔ سیر و دارو ها که آخته با یکدیگر آمیزد و هر روز از آن ناشتا مقدار چهار پنج درم بخورد که بسی نافع است مبهی
چهار سیر پیچ سیر پاک کرده و در یکمن شیر گاو میش انداخته چندان بجوشانند که همه شیر در خورد و سیر گداخته بطریق روغن شود پس
در ظرفی چوب نگاه دارد و پنج درم از آن با پنج درم شکر تری یا نبات کوفته قدری ادرک ریزه کرده آمیخته بخورد که عظیم النفع است
مبهی بیارد سیر آن مقدار که خواهد و در دوغ اندازد و هر روز ده درم بیرون آورده به آب دهن تریخ و ادرک از هر یک
دو درم زنجبیل و فلفل کرده و دار زیره سیاه و کشنیز از هر یک یکنیم درم کوفته و بیخته با یکدیگر آمیخته بخورد که سریع النفع است
مبهی بیارد ده سیر سیر پاک کرده در پانزده سیر شیر گاو میش یا گاو انداخته بآتش نرم بجوشانند تا وقتی که شیر تمام در خورد
بعد از آن آن سیر در آفتاب خشک سازد و هم چندان او روغن گاو میش در وی کرده بجوشانند بآتش نرم چندانکه روغن تمام
در خورد بعد از آن سیر را در قدری عسل انداخته و بقوام آورده و قدری دارچینی انداخته معجون سازد هر روز ده درم بخورد
بسیار مفید است مبهی سیری که یکدانه باشد بستانند و خرما تر و روغن ستور یکجا کرده بخورد که به پیقرائید مبهی سیر پاک کرده
یکمن در نیم من شیر گاو بجوشانند چندانکه شیر تمام در خورد بعد از آن پنج سیر شکر سرخ در او افکنند و قدری آرد نخود بریان کرده حلوا
سازد هر روز یکان درم بخورد بغایت مبهی باشد مبهی سیر ده سیر شیر یکمن روغن ستور پنج سیر قند پنج سیر زنجبیل و فلفل دراز
از هر کدام نیم سیر نخست پیاز سیر در شیر بجوشانند چندانکه بگدازد پس از آن روغن و قند چند آرد و چون حلوا کنند وقت خورد
آوردن زنجبیل و فلفل دراز چند آرد و ناشتا هر روز نیم درم بخورد که نافع است مبهی بیارد پنج پوتهی سیر درست با پوست
در خمیر آرد انداخته در آتش بپزد بعد از آن بیرون آورده بیارد و مغز سر گنجشک هفت عدد خایه و مغز سر دو مرغ و سی
سر بز نر را پاک کرده با مغز مخلوط کنند و در روغن گاو بریان کنند و قدری قرنفل نیز بیامیزد و سه روز بخورد که بسیار عجیب النفع است
و مبهی مبهی بیست و چهار درم سیاه دانه و دوازده درم قند سپید و شش درم یکجا کنند و قدری روغن گنجد بر کنند و اگر
بجای سیاه دانه کنجد سیاه کنند هم نیکوست و بقدر شش درم غلوله بندد و ناشتا یکان غلوله بخورد که بسیار نافع است و اگر
کسی این مداومت کند موی سفید سیاه شود مبهی بسباسه پنج درم قرنفل هفت درم بلیله سیاه چهار درم دارچینی هفت
درم خولنجان پنج درم زعفران دو درم کافور چو دانه پنجدرم افیون خالص هفت درم عسل چهار سیر جمع ادویه کوفته و بیخته
در عسل معجون سازد و بوقت حاجت بکار برد که مبهی و ممسک است مبهی فلفل گرد چهار درم زنجبیل و فلفل دراز از هر کدام
ده درم و دانه الاچی چهار درم کل نیلوفر تباشیر از هر یک هفت درم تالیسفر دوازده درم نبات یکسیر انجمله کوفته و بیخته
با نبات آمیزد و بوقت حاجت مقدار سه درم بخورد که بسیار انفع است مبهی اگر آب ترب با روغن تازه و قضیب
بمالند سستی برود و باه زیاده کند مبهی ضعف باه که از سردی بود و در شیر گاو تازه دو شیشه بگر طل دارچینی ده درم کوفته
و بیخته انداخته یک شب رها کند بعد از آن اندک اندک تا کرفته کنید همین طور هر روز و تجایخ کند که بسیار نفع بخشد
مبهی بیارد پنج اونت کتار او دو سیر پیچ فلفل و چتیه از هر کدام دو سیر همه کوفته و بیخته در دو نیم من شیر گاو جوش دهد
که کهوه

که کهوه شود دو سیر قند کهنه انداخته هر روز بخورد که عنین مرد نشود مبهی مهیتی چهار درم خشک بسایده در دو درم روغن ستور
و نیم سیر شیر گاو آمیخته هر روز اینقدر تا کهفته بخورد و از ترشی و جماع پرهیز کند که بغایت مجرب است مبهی
موچرس یکتوله شیر گاو دو سیر روغن ستور نه درم قند دانگ سیر اول موچرس خشک کرده بسایده بعده با شیر و روغن آمیخته
بجوشانند خوب و بوقت خفتن از این بخورد بالای این هیچ نخورد قوت بسیار حاصل گرداند و اگر مداومت این کند موی سیاه شود
مبهی دلیده تاش و صمغ سنبل و زنجبیل سوده و شکر سرخ و روغن ستور و شهد از هر کدام شش درم همه را یکجا کرده وقت شام
بخورد و بالای این یک کاسه شیر گاو بنوشد و دیگر هیچ نخورد هفت شب چنین کند که بسیار مفید است مبهی تخم ترب و الانه
خورد تخم خربزه از هر یک یکسیر در شیر گاو یا شیر گوسفند تازه یک شبانه روز تر کنند پس از آن در سایه خشک کرده در سفالی بریان
کنند اگر قند و مجتمع چندان آن شکر سرخ بیامیزد و هر روز نه درم بخورد که بسیار فائده دهد مبهی شیره ادرک با شهد آمیخته
خوردن نفعی تمام دارد و همچنین ادرک با نمک بیش از طعام مدام خوردن سود مند است مبهی روغن تل کنکنی یکپا و
شکر یکپا و شهد همین قدر و یک سیر شیر گاو همه را در دیگ بجوشانند چنانچه شیر تمامی جذب شود هر روز بقدر یکدرم بخورد
که بسی نفع دهد مبهی بیارد بیضه مرغ چهار عدد مغز حلوان کنجد و آب گوشت جوز بید ده درم آب ادرک و آب پیاز
از هر یک ده درم جمله را بروغن ستور مخلوط سازد و بطریق خاگینه بپزد و در وقت فرود آوردن قرنفل دو درم دارچینی
فلفل گرد از هر کدام پنجدرم در آن داخل سازد و خاگینه دیگر بالای او و دو کف اجواین بخورد که این عمل حضرت سلیمان علیه السلام است
مبهی تخم کدوی بزرگ پنجدرم عاقرقرحا تخم کوکنار بهیشتاقل تخم ترب از هر یک پنجدرم ادویه مذکور کوفته در نیم من شیر گاو
سیاه بجوشانند تا چهار سیر بماند و نگاه دارد و تا چهار روز بخورد که عنین مرد نشود مبهی تخم کوکنار هفت درم تخم ترب تخم زردک جلبه
ماکوزه انجوده و الاچی بزرگ و الاچی خورد و پیچ و درخت سنبل کل سپید از هر کدام ده درم جمله جوکوب کرده شب در آب خیسانده
روز بطریق شراب عرق بگیرد بقدر ده سیر و پنجدرم از آن بخورد تا عجایب بیند مجرب است مبهی زنجبیل پانزده درم پوست خیار
پنجدرم یکجا کوفته در تیان شربت سکوره آب بجوشانند چندانکه یکجا بماند هفت درم قند کهنه داخل نماید و شربت سازد و دو وقت
عصر بنوشند که بسیار مفید است مبهی چهل روزه زخیفه گرانده ست اگر قند سپیدی آن نیکوست پس انکه آدمی سرا دواز کالی
برای روزه مهم نیکو بهی ماست قرنفل جوز بوا دارچینی هم زنجفل هر دو فلفل موبه کی هم زنجفون هندی موسیاه آر
از هر یک پنج مثقال است مقدار ستان یکسیر قند کهنه دخوب برابر یک جای بجوب با نیکی یکجا کرده باید
غلوله هم جوزه رسی نبد بخور از سهر دو پوشیده سفتش یکان آن ریگ در وقت خفتن الرصد یکربانند هم توانید
بیارد سستی هر چه رآید روغن گاو و یک سیر عسل دو سیر آرد گندم نیم سیر آب نیم سیر یکجا کرده خمیر کنند و هر روز قدری
بخورد که مفید است مبهی پنج شقاقل زنجبیل دارچینی از هر یک دو درم با انیس بر شند و هر روز چهار درم بخورد که مفید است
مبهی انکوزه با سپیده مرغ چند روز قدری بخورد مفید است مبهی بیارد و چرز پاک کرده مقدار بند انگشت با نمک خشته

بمقدار آن بر کاله مدت یکهفته بخورد قوت باه افزاید مبهی تخم سمندر سوکهه اجواین خراسانی افیون جوز بوا قرنفل
عاقرقرحا دانه الاچی تخم هلیله زعفران نبات بوزن برابر کوفته و بیخته خواه سفوف سازد خواه با شهد غلوله ساخته
نخاز شام یک غلوله بخورد که مبهی و ممسک است مبهی دارچینی و فلفل دراز از هر یک یکدرم با پانزده درم روغن گاو
بخورد که نافع است مبهی بیارد نقره یکدرم و بگدازد چون آب شود شیره برگ کچنی ر شل فت سه کرده در وی
چند آرد چون بگیته لذوی بخورد باه دنعوظ افزاید و در مباشرت مانده نشود مبهی بیارد دود اکی پنبی
شقاقل فلفل دراز چار ولی تخم نکهاره موصلی سیاه و سفید کوکهرو تخم کوکنچه از هر یک ده درم کوفته و بیخته در یکدام
عسل و بیست و هشت درم روغن ستور و سی و پنجدرم شکر تری آمیخته طریق حلوا پنج غلوله بندد و هر روز سه غلوله
بخورد یک صبح و دیگری میان روز و سیم وقت خفتن بغایت شهوت شود مبهی تخم دهتوره و تخم تنک
و تخم درخت نیم هر سه بوزن یکسیر در پانزده سیر شیر گاو انداخته بجوشانند تا پنج یا شش سیر بماند از آن شیر
جغرات بسته مسکه کند و وقت حاجت بر پشت ناخن خود پای چرب کند و در ناف بماله چند آنکه
قوت شود که شرح آن گفت مبهی بیارد جوز هندی درست که در وی آب نباشد و مغز او درست بیرون
آرد و سر او درست جدا کند و بیارد تخم دهتوره سیاه در آن جوز پر کند و در یکمن شیر بآتش نرم بجوشانند چندانکه
تمام شیر در خورد بعد از آن تخم از آن بیرون کند و جوز را بشوید بگیرد جوز و ربع او زعفران و هم چندان همه شکر
آمیخته با روغن خوش بو چرب کند و با حلاوت عسل حلوا سازد و یکان درم از این بکار برد که بسیار نفع
بخشد در باه و امساک مبهی بیارد جانور ستانده و پوست از او دور کرده بطریق دو پیاز نرم بپزد و قدری پیاز
و ادرک و زعفران و مشک و قرنفل و فلفل دراز و فلفل گرد داخل کند و نماز شام بخورد بسیار نفع بخشد مبهی
بیارد ماکیان سیاه بیست و یکقطعه و انها را بسته دانسته چند جانور ستانده کوشت ده کرده با آرد میده و روغن ستور
غلوله کرده تا بیست و یکروز بماکیان بخوراند متواتر بعد از آن تا بیست روز یکی از آن با حوائج پخته بخورد اگر عنین باشد
مرد گردد کنجد و بابچی و دهتوره سفید از هر یک ده سیر در یک سبوی شیر بجوشانند تا دام که نیم تا یک
تخم مذکور بیرون انداخته از آن شیر جغرات بندد و روغن بکشد وقت مجامعت قدری که تواند از آن
روغن بخورد و قدرت حق تعالی تماشا کند مبهی زهر کچهنک و فلفل گرد و دراز و عکسه و زنجبیل
و الاچی بزرگ و خورد و انگوزه خالص و سیاه دانه و اجواین همه برابر کوفته و بیخته انگوزه را با شیره ادرک
تر کرده و با هم بیامیزد و سفوف بقدری نخود هر روز ناشتا بخورد که بسیار منفعت و عجایب بیند مبهی
من پوستی یکدرم عود و شل آن سنبل مشک دانگی و سعد یکمثقال ساز معجون بنهد و میلش کن
که بر او از تو دل تو رنج و ملال کمر و پشت را دهد قوت بکند دفع سرعت انزال کز را مقعر کرده
رزه

برو پرزه کرده چندانکه خواهد در سبزی کند و در شوربا بهند و زنجبیل و قاقله و جوز بوا و قرنفل و دارچینی
و خولنجان از هر یک یکدرم زعفران سه درم عنبر نیم درم مشک جدا بساید و اندر جوش بار دیگر عسل بکشند پس از آن
کوزه را بشوی بیرون آورده و در شیشه بماند و کهفته هر روز کمتر از آن مقدار سی درم بخورد که گرده را گرم کند و منی بیفزاید
و ذکر را سخت کند و منی بی اختیار را از مرد ریخته شود بل بر خواب و فروجه بسیار مبهی مخ سفید با شکر تری چند روز متواتر بخورد
آب منی زیاده شود مجرب است مبهی مغز پنبه دانه معصفر از هر یک ده درم تخم خشخاش پنجدرم آرد نخود بریان کرده یکجا سازد
با شکر سرخ یا قند کهنه و روغن ستور یا کنجد سیاه هر روز بهار بخورد که بسیار مبهی و مقوی است مبهی خایه کرگ با روغن بریان
کرده بخورد شهوت بیفزاید مبهی تخم خربزه با شکر تری بخورد که مقوی است مبهی خشخاش و تخم کتان و کنجد سیاه هر یک یکان سر زانه
خشخاش یکبار بشوید و تخم کتان دو بار بشوید کنجد را مقشر کند اینها را با قند کهنه غلوله های کلان بندد و یکی از آن ناشتا و یکی وقت
خفتن بخورد بعد این طعام بخورد تا کهفته و مجامعت نکند بعد از آن قدرت مجامعت تماشا کند مبهی بیارد جز و پوست او دور کند یکان
یکان درم بر کاه بسازد و غلک نمک در او ماله چندانکه در او ده خورد پس در دهن گرفته درست فرو برد تا هفت روز یکان
بر کاه بخورد شهوت و قوت را فائده کند مبهی کچهلی و ادرک خشک هر کدام دو کان درم تر بید و با قدری نمک با شیر گاو نیم
گرم کرده بخورد که بسیار مبهی است مبهی مغز پسل پخته با فلفل دراز و شکر تری یا سرخ بخورد قوت باه بسیار شود مبهی بجد به بفی بتنهه
کم بیرون برده خشک کرده و کوفته بوقت خفتن چهار درم از این با چهار درم شکر تری بخورد و بالای او نیم سیر شیر بخورد و اگر
نطفه کم شده باشد زیاده شود عقد دوم از نقد ششم که بخورد اول در مقویات قضیب مقوی ذکر است که قضیب
سخت گرداند زهره گاو و پیاز نرگس و عاقرقرحا و موبیج همه برابر کوفته و بیخته در زهره مذکور بسرشند و وقت حاجت بر
قضیب بماله که ذکر را سخت کند و از جماع فرو نشیند تا چند بار آب خنک و پیخ نشوید متواتر است بجر کند مؤلف این پنجدرم و ب نید
در عسل و روغن و بوقت حاجت بر قضیب طلا کنند و حشیش و عانه را نیز طلا کنند که بسیار مقوی گرداند و اگر زن در فرج
نهد هیچ وجه از مرد سیر نشود و فرج را نرم و گرم گرداند مقوی ذکر زهره گرگ دو دانگ با روغن نرگس یکدرم خورد و به چون مرهم
پس بر ذکر و عانه بمالد چند بار که مقوی ذکر است مقوی ذکر سیر دو درم در روغن زنبق ده درم بگدازند و نیم درم مشک سوده
دروی حل کنند و در وقت حاجت بر قضیب بمالند که نافع است مقوی ذکر تخم سپندان کرخ سه درم خورد بکوبند و بروغن یکان
بجوشانند و بر قضیب بمالند مقوی ذکر افیون نیم درم مشک دانگ و نیم و عاقرقرحا یکدرم با روغن کل خیری آرد بجوشانند
و بر قضیب بمالند تا آب نیخ ننشویند سست نشود مقوی ذکر فلفل سیاه چند چندستر انگره از هر یک نیم درم مفردات به دود آب
با روغن زنبق و روغن یاسمین بر قضیب بمالند مقوی ذکر بلیله سه درم بسباسه دو مثقال کل مرخ سه مثقال فلفل سیاه سه مثقال
همه را کوفته و بیخته بعسل کف کرده بسرشند بوقت مجامعت ذکر را بآن طلا کنند قضیب را سخت گرداند و ممسک است مقوی ذکر
بایکی سقنقور نیم درم مشک خالص دانگ و نیم با هم حلایه کنند و بگیرند قدری زنجبیل مربا و شیره از او بیت نمند و بیان پیره

سرشته مجفف از نخودی حب به بندند و بوقت مجامعت یکی از آن در دهن گیرند که مقویست مقوی دیگر بکرند حب البان
روغن یاسمین حل کنند بر عانه و خصیتین بمالند در مجامعت مفید بود مقوی دیگر بستانند شاخ گوزن کوهی و در آتش نرم [illegible]
کنند چنانکه خشک نشود و بسوزد و حنوط بیند الکه دو درم از آن و یکدرم قرنفل و یکدانگ مشک و یکدرم عنبر اشهب کوفته
و بجنبه در روغن یاسمین حل کنند و مقداری روغن منیات بر او اضافه نمایند و حبها سازند بوقت حاجت یکی از آن حبوب در دهان گیرد
و مجامعت نماید که عجایب بیند و مفیدست مقوی دیگر مغز پسته و پسته دو دانگ عنبر اشهب و دانگی مشک تبتی و دانگی بزر
تا یکی بیشتر عرق آید دو دانگ بشراب خشبوی سرشته و حبها سازند بوقت حاجت از آن حبوب در دهان گیرند چون آب آید
رسد قضیب قایم گردد چنانکه صفت نتوان کرد مقوی دیگر زهره گاو و پیاز نرگس و عاقرقرحا و موبز همه کوفته در زهره گاو
بسرشند و به آن قضیب را طلا کنند چندان سخت گردد که نشو نشد سستی گرآید مقوی دیگر نشکار دو زهره هر دو یکجا ستانید و قوی
از آن با شهد بر ذکر طلا کنند سستی ببرد مقوی دیگر کافور ربع درم سهاله ربع درم قرنفل دوازده عدد فلفل گرد شانزده عدد
هر کدام را باریک سوده و بآب سرشته حبها سازند و بوقت حاجت قدری از آن ستانیده بر ذکر طلا کنند چندان محکم گردد که نشود
نرم نشود مقوی یک سیر سیر پاک کرده در یک سیر روغن کنجد بجوشانند چند آنکه سیر بگدازد و شب بر قضیب و خصیه و زهار طلا کند محکم
گردانند مقوی پیه بغیر بر قضیب تا لد که قوی کرداند مقوی دیگر پیاز نرگس تر را کوفته بر قضیب طلا کند محکم گرداند مقوی بیارد کدو
دو وجهی و بخیره سیاه و دو رسته خشک کند و کوفته و بخته نگاه دارد بیارد کچ را بر کاله برکاه کنند و بآب کوفته در ظرفی کند
تا دو سه پاس چنانکه کچ گره بندد و آب بالا گرد آید آن آب دور کنند هر سه دارو مت وی و انگه بسر در او اضافه کرده
باهم بیامیزد و در شیشه نگاه دارد و صبح و شام قدری از آن بخورد که بسیار مقوی است مقوی دیگر تخم کوکنار و تخم ملکاره و بیخ
ملکاره باهم بیامیزد و بیخ کبکر و بیخ بداتره و تخم کونجد از هر یک نیم سیر کوفته و بخته نا کفته هر روز سه درم از این در نیم سیر شیر گاو
انداخته بخورد و از ترشی و بسیار نمک و شور پرهیزد مقوی فلفل دراز یک سیر در دو سیر شیر گاو به آتش نرم چند آن بجوشانند
که شیر و فلفل یکی شوند پس از آن فلفل را در سایه خشک کنند که باد بر او نوزد و بعد از آن باریک ساییده هر روز سه درم با شش
درم نبات و با نیم سیر شیر گاو خام بخورد چندان قوت دهد که از حد بیرون است مقوی سیماب کو کرد آهن کشته مار کشته هر یک
سه جزو کوفته یکجا کنند و هر روز سه درم با شهد آمیخته بخورد که در شب بیست عورت را به تنگ آورد مقوی سنبل الطیب جوز بوا
قرنفل دارچینی از هر یک یکدرم کنجد سیاه شصت درم جمله کوفته با شهد آمیخته هر روز از این سه درم بخورد که قضیب سخت محکم گردد
مقوی کبابه عاقرقرحا موسلی سفید و سیاه خولنجان بهمن سفید تخم انجره تخم کرفس کنجاره زعفران قرنفل جوز بوا دارچینی بوزن
برابر بیم قدری ترنجبین سفید و زنجبیل داخل کند و در عسل بقوام آتش معجون سازند و مقدار هشتم این دارو افیون داخل کنند
حبها سازند و بوقت حاجت بخورد که قوت بسیار شد بعد کند مقوی عجیب بیارد خایه کوکهروی خشک و بیارد کوکهروی تر
و از آن آب بستانند و کوکهروی خشک را در این آب خیسانند و در آفتاب بنهند تا هفت روز هر روز چنین کند که بردارد
کرده

گرد پس از آن خشک بروده یکدرم عاقرقرحا یکدرم زنجبیل دانگ درم نبات نیم سیر معجون کند و اگر شراب خواره باشد قدری در شراب بخورد
هرچند جماع کند تواند کرد نوع دیگر خشک بروده مذکور یکدرم سنبه آن برنج دو درم زنجبیل دو دانگ نبات هشت درم یکجا کرده چهل درم
از این باده سیر شیر شربت سازد و بامدادان گرم بخورد هرچند که جماع کند ماند نشود مجربست مقوی آورده اند که سلیمان پیغمبر علیه السلام
هشتاد زن داشت چون خواستی که در شبی بجمیع زنان برسد این معجون بخوردی قوتش بعقل گرآمدی فستق العصافیر تخم پیاز تخم کونجد
از هر یک دارچینی تخم تره عاقرقرحا تخم انگشت از هر یک سه درم همه را باریک سوده بیست بیضه مرغ آورده سرآنها شکسته دارو در وی
کردی و بیضه را بر آتش نهاده بپختی چون در جوش آمدی بشیر گرم بخوردی مقوی سلیمان پیغمبر علیه السلام نیز استعمال کردی بیاوردی
بیست عدد بیضه مرغ در هر بیضه فلفل گرد نه درم دارچینی تخم ترب زنجبیل همه بوزن فلفل سوده و در بیضه انداخته نبات هندی
بجمیل زن توانستی رسید مقوی مصطفوی صلی الله علیه وسلم که جبرئیل علیه السلام از پروردگار آورده کار بجهت آن سرور علیه السلام هدیه آورده
دارو تمام است بر جمیع علل راه و دفع مضار و جلب منافع از این بهتر است و عمل صحابه و اتباع است خولنجان دو درم کبابه زنجبیل اگر ندارد
وجوز بوا مصطکی دارچینی قرنفل هر کدام دو درم عاقرقرحا یکدرم عود خالص یکدرم مشک اعلی ربع درم انجمله هژده درم و دو دانگ
میشود و سه چند آن این دارو عسل و شکر خالص معجون سازند و از ده درم تا سه درم بخورند اگر مداومت نماید در یکهفته بهره کند
که چندین زن را در شبی کامیاب تواند کرد مقوی بجز ماجیت کوه برنج که از درخت گیرد و گلگر تا شود میسر در دو سیر روغن ستور بریان کرده
تا به دو چهار پوست بشکند موسلی سیاه و سفید و زنجبیل و قسط از هر یک یکسیر فرسنگه که بهندی گهیر کنکول گویند نیم سیر دارچینی خولنجان
کبابه بسبب عاقرقرحا از هر یک چهار درم قرنفل جوز بوا از هر یک دو درم تخم اوشکن تخم ترب تخم تره تخم گزر تخم کونجد بهمنی از
هر یک چهار درم جمله را کوفته بیخته و از سه سیر قند کهنه و دو سیر شهد خالص یک سیر شیر گاو با هم ممزوج جلابی سازند و آن روغنی که ماجیت بریان کرده نیز داخل
ساخته بقوام آورده دارو را بدین معجون سازند و در وقت فرو آوردن زعفران ده درم باریک سوده در او اندازند و بمقدار کسیر قرص بندد و هر روز از آن
یکی بازده که بسیار انفع است مقوی اگر سنبل الطیب و شکر انکبیس را با روغن یاسمین بمالند و بر ذکر طلا نمایند نیز بغایت بسطبر و قوی خواهد شد مقوی
اگر سکنده دراز فلفل دراز کوفته در پیه ماهی ممزوج کرده در نوایح حل کرده بمالند بغایت مفید است مقوی تخم تره تخم پیاز تخم کند نا باریک
کوبیده از تخم مرغ آب دور کرده و قدری از این دارو در او اندازد و بر آتش نهاده بجنباند چون نیم جوش آید صبح و شام از آن هفته بخورد که بغایت
مقوی از شاخ گوزن روغن بکشد و تیر ماهی را در روغن گوزن بریان کرده با شکر بخورد بسیار بهی و مقوی است مقوی کرم ابریشم [illegible]
[illegible] خشک کرده بیده با شکر بخورد مقوی روغن و بنوره بر قضیب و رگی که نزدیک قضیب است بمالد که بآب گرم بشوید مقوی از برای سخت
و دراز شدن قضیب سکنه دو درم با شیره و بنوره ساییده در مسکه گاو میش بیامیزد و یکبار بنوره ضماد کرده سکنه مذکور برکند
هفت روز بر آن آرد بعد از آن قضیب اول بسرگین گاو میش حوت سازد و بیسایند و بعد پس این دوا که در بالا و بنوره است بر او در دو طلا کند
و بالای آن جامه بندد و یک شب تا سه شب متواتر چنین کند و در روز بآب گرم بشوید قوی و سطبر و دراز شود مقوی عجیب لسان العصافیر
بلغار دو درم در شیر گاو میش تازه ترکند و شب از آن بیده با شیر گرم بر قضیب طلا کند و بالای آن ورق تنبول بسته کشد و روز بآب گرم بشوید چند شب متواتر

و دو روز بآب گرم بشوید سخت و سطبر شود مقوی چوب کرد و فلفل دراز و نمک سنگ بوزن برابر باریک ساییده و عابه پر کرده مقدار دو کان درم با مسکه
گاو میش و قدری آب بهم بسیار گرم کرده شب متواتر طلا کند و هر روز بآب گرم بشوید سطبر و مقوی گردد من عیون الحکماء مقوی بیارد و جهلا دو دیار
کنند و پوست درخت انار یکی کرده در چهار دیگ آن روغن بر آتش نرم بجوشانند تا آبها برود و روغن تنها بماند همین روغن بر قضیب طلا کند سطبر
و دراز گردد مقوی پیه خوک با شهد آمیخته اگر بر قضیب طلا کنند آنچنان سخت گردد که اگر انزال هم شود ابو العباس حمی نشود و کامل خود مانده است
بوسیده در آید مقوی پاره ادویه واکنون از هر یک یکدرم با عسل آمیخته بر قضیب و خصیتین بمالد مقوی و منفوط و مسکن است مقوی بیخ کنب قرنفل و فلفل گرد
و فلفل دراز و نمک سنگ و تخم اوشکن و جو مقشر و کنجد سیاه و ترشف و اسپند و اسکنه بوزن برابر کوفته و بیخته هر روز قدری با شهد آمیخته بر قضیب
طلا کند و آتش بسیار قطر و قوی گردد مقوی سنبل سپید ده درم پوست بیخ اسکنه ده درم کچ پیپل ده درم با شیره بهیت کنا نمی خم کرده
ضماد کند مقویست مقوی کهنه غلی نیم سیر بیخ کنجر سفید نیم پاو مال کنگنی پاو سیر در تیل کنجد و شیر گاو چرب کند و از آنها روغن کند و لب کند
سخت شود مقوی فلفل دراز و گرد سیاه و سفید هفت دی کوفته با شیره زنجبیل مربی سرشته در شیشه نگاه دارد که بهوا باد و راه نیاید بوقت
حاجت بر قضیب طلا کند و اگر دارو سخت شده باشد عسل مصفی بر آن ریخته نرم کند مقوی بیخ و بنوره در شکم ماهی پر کرده ماهی را بگل
اندکرده در آتش بپزد بعد از پختن گل و بیخ دور کرده آن ماهی بخورد قضیب سطبر و دراز و قوی گردد مقوی پرد بچه گنجشک که پر بر نیاورده باشد بکشد
و در روغن یاسمین بپزد تا مهرا شود و بعد از آن از آتش فرو آورده و یکدرم فرفیون سوده در آن داخل کند بوقت حاجت کف پای خود بماله
و همچنین میان انگشتان پا چرب کند قوت تمام بخشد و دوایی که با بر زمین ننهند از جماع سیر نشود مقوی مورچه بزرگ صد عدد در پاو روغن
زیت انداخته تا هفت روز در آفتاب بنهند بوضعی که باد بر او نرسد بوقت حاجت بر مرغ بران مالیده و آلوده بر کف پا و میان انگشتان
پا بمالد که بسیار مقوی است در جماع مقوی دیگر از مجربات حکیم سعد الله گیلانی و دلهاد حکیم ضیاء الدین که با درست در نصیب ذکر و قوه باه بغایت
بنفشه روغن یاسمین سی درم فرفیون یکدرم مشک دانگ و نیم اجزا را کوفته در روغن مذکور حل سازند و بر آتش گرم نمایند بوقت حاجت پرده
خصیه و قضیب را بآن چرب سازند و لحظه نگاه دارند بعد از آن برود و پیکه پاک ساخته جماع کند مقوی لمبی قضیب شیر میش را در او گلیس چرب
انداخته در زیر سرگین اسب نگاه دارد و بعد از هفته بر آرد و خراطین را که پنه از شکم آنها کلها دور سازد و در دیگی که بالای آن شیر انداخته بود رسیده
جوشانده انداخته با خراطین حل ساخته بر ذکر طلا کنند و برگ پان بپیچد بغایت سخت شود مقوی لمبی قضیب بستانند پیه حیوان تمام و زبان گاو
و موالی از هو تمام و جزوی خسته التعلب جزوی سنفقل مقری و قدری بیخ اذخر کنند را یکجا سوده و انگاه آب انداخته بجوشانند که آب برود
در روغن حرف مانده از اجزا بر آورده نگاه دارد و بر قضیب طلا کند و لحظه نگاه دارد بعد از آن کچ مشغول شود و دو توت و صلی مانند [illegible]
مقوی طولانی قضیب اگر کج گوید با کمر بر بیست بسته در قضیب بالا بنسته ده با ما چون مومیایی ح خیره خوک بالد وزد آید بجوده طول مقوی سلب یک
انجبیل پیاز جوز بوا قرنفل دارچینی از هر یک یکدرم کنجد سیاه شصت درم با شهد بجوشند و سه درم بخورند قضیب بسیار سخت گردد و از کاسیم [illegible]
کیلانی مقوی و محقق قضیب بخور کیک زهره ماهی رو بهو ساز در دو بستانند باریک یکجا بخورد و آن را حب شیلپه آنگاه که انداد او بر آید و آن زهره مرغ و بیخ
بسازد و نیم شنبه کافور بهم سیپی داخل نمایند و این مجموع را در فرحاند کرده برشته غیر فرج سازد و احتراز نماید ز سنگ و بلبیع [illegible] پس از آن شبهه بو تنگه هود
بدرانی

در طولانی قضیب و سطبر و دراز کردن
در منفوط وز و قوت

و بعد از این چوب حنه خشک کرده نگاه دارد و بوقت حاجت یکی از آن در تنبه احلیل کند از آنکه بغایت حسی و مقوی و نافع بهم رسانند و قضیب سطبر و دراز گردد
گرده عقیده نیم از نسخه مجربات اهل بجهان در مطولات قضیب یعنی سطبر و دراز کردن مطول نقل از مجمع ذکر با بیارند خراطین و پاک بشویند و خشک کرده
بروغن بند و در کرباسه رفته قضیب را بآب گرم نیک بمالند چندانکه سرخ گردد و بعد از آن خراطین را با روغن کنجد جوشانیده بر روی طلا کنند که بغایت دراز
و سطبر گردد مطول خراطین سرخ ده عدد در سایه خشک کرده سحق نمایند و در نیم یاو روغن زنبق و روغن زیت و حیری ریزند و زفت رومی از هر یک سه درم
نوشادر ربع درم و از ایچ یکدرم مجموع ساحته بیا آن تپا رجالند تا چون مرهم شود هر روز چند بار بر قضیب طلا نمایند بغایت بزرگ گردد مطول روغن
روغن زنبق روغن خیری ریزند از هر یک ده درم زفت رومی سه درم بوره ارمنی نیم درم کوفته و بیخته بر روغنها مخلوط ساخته هر روز سه نوبت بر قضیب
بمالند که بغایت بزرگ گردد مطول هر شب قضیب را بشیر تازه بسیار بمالد بعد از آن خراطین خشک سوده بر آن بمالند که بزرگ و سطبر گردد
مطول بستانند شکر که از کارد آن تراشند با مشک خالص ساییده اول قضیب را بآب گرم بسیار بشویند تا سرخ شود بعد از این این دارو بمالد و از هیچ تمام
بیارند که قضیب سطبر گردد مطول عاقرقرحا دو درم با ده درم آب عسل بساییده بر ذکر طلا کنند که ذکر بزرگ گردد مطول آسکنه و چاروی و کنجد سیاه و تخم کونجد
برابر ساییده بر قضیب لیپ کند و بآب گرم بشوید تا هفته دیگر قضیب سطبر شود مطول بیارد در حقان و بکشند و با روغن کنجد بجوشانند
چندانکه عالی بگداز آن روغن بر قضیب مالند سطبر گردد مطول مغز خر بروغن کنجد جوشانیده بر قضیب مالد سطبر شود و باید چهل آید مطول بیارد زالو و انگه سیر روغن
کنجد و هفت و یوم اول وقت دو زمستان آن و یوم در روغن انداخته بجوشانند تا و یوم تمام سوخته گردد بعد از روغن را بوقت حاجت بر قضیب طلا کند
چندان بزرگ گردد که از دو خوش بقیاس آید تا و آنکه بیکا به پاک شده ز بر فورا شود به فوز بیاید از بزرگی و سطبری سطبر و محتشم قضیب بیارد خراطین
در سایه خشک ساخته کلها از شکم آنها دور کرده بقدر پنج درم تخم ترب و جوز بجاده نیم درم هم را آب ساییده در روغن کاو بریان سازد و بوقت
حاجت بکار برد سوراخ حشفه و تمام آلت طلا سازد که مجرب سوداست عقیده چهارم از نسخه مجربات و حکم از اوله در منفوطات ذکر و حدوث منفوط
کافور بهیم سپید و سیماب از هر کدام یکتوله با آب برگ الست کهرل کنند و دوازده حب سازند بوقت حاجت یک حب سوده و بعسل آمیخته
بر قضیب ضماد کند که صلب و مهین شود و نفوط تمام آورد منفوط که چون در دهن دارند انعاظ شود هلک رومی یکدرم مشک خالص یکدرم
نیم درم قرنفل نیم درم قسط نیم درم جوز بوا تباشیر سرشته با شیره زنجبیل مربی سرشته حبها سازند بقدر نخود بوقت حاجت در دهان گرفته آب
او فرو برد همین که آبش بکرد و قضیب سبب تنگی را بسخت کرده انعاظ تمام بخشد منفوط که جامعت را لذت تمام دهد بستاند دارچینی دو درم
بکاینه و بوقت جامعت با بزاق بر قضیب مالیده مشغول شوند که لذتی کامل بخشد ملذذ بگیرند دارچینی و کبابه عاقرقرحا و مویزج از هر یک
یکدرم مشک چینی چندری همه را خوب بکوبند و با عسل زنجبیل پرورده معجون کنند بوقت حاجت قدری از آن با لعاب دهن بر قضیب
بمالند و مجامعت کنند بر دو لذت می یابند که نتوان گفت ملذذ چون پنیره و شیر اعرابی مقدار نخود بآب گرم حل نموده به سه بکشند لذت
دوازده ساعت قوة باه و لذت تمام حاصل شود ملذذ بگیرند تخم اصابع الفوس بجور و عاقرقرحا دو جزو و قرنفل دو جزو و کوفته و بخته بآب کنس
ترابر سرشته حب بمقدار نخود بوقت حاجت در دهن گیرند که لذت عجیب حاصل کنند ملذذ قرنفل زعفران دارچینی عاقرقرحا از هر یک یکدرم
و قدر مشک همه را خشک بکنند و وزن همه و دو عسل آمیخته بقدر نیم درم معجون سازند بوقت جماع یکی از آن در دهن گیرند چندانکه لذت

بخشد که جمیع مؤنثات عاشق او شوند مقوی دیگر خون خروس سفید با شهد آمیخته بر آتش بجوشانند بوقت مجامعت قدری از آن بر قضیب مالد
شهوت بیفزاید و چندان زن لذت یابد که شیفته او گردد و مرد دیگر را نخواهد مقوی دیگر سر الاغ باریک بساید و با روغن یاسمین آمیخته
بوقت مجامعت قدری بر قضیب مالد لذت تمام بخشد مقوی دیگر زهره زاغ سیاه با روغن یاسمین آمیخته بوقت جماع بر قضیب طلا کند
بهر عورت که فراهم آید آن عورت به آن مرد شکیبد مقوی دیگر دارچینی و کبابه و زنجبیل برابر کوفته و بیخته با شهد آمیخته غلوله سازد
بوقت مجامعت یکی از آن بخاید و با لعاب دهن بر قضیب مالد و باقی در دهن دارد و مجامعت کند چندان لذت یابند
که هر دو بیهوش گردند مقوی دیگر فلفل [illegible] خشک کرده با شکر بخورد شهوت بیفزاید و هر عورتی که نزدیکی کند دیوانه آن مرد گردد
مقوی دیگر کرم سرخ مخملپوش بنگالی که بفارسی عروسک و بهندی بیربهوتی خوانند در روغن ستور بریان کنند چنانکه [illegible] بوقت جماع
قدری از آن روغن بر قضیب مالیده مشغول کار گردد که لذت و ذوق یابد مقوی دیگر عاقرقرحا کوفته با روغن زرده بیضه مرغ آمیخته
نیم گرم کند و سرد کرده بر قضیب طلا کند و بعد ساعتی بر طاقت بپردازد که لذت تمام یابد مقوی دیگر عاقرقرحا و دارچینی با لعاب
دهن اسب بر قضیب مالد چون بخشکد بپذیرد و مجتمع شود که ملذذ است مقوی دیگر خون [illegible] با آرد عدس خمیر کند و در روغن گاو بریان
کند بوقت حاجت این روغن بر قضیب مالد لذت بی اندازه یابد مقوی دیگر زهره [illegible] و [illegible] پیه خوک [illegible] بر قضیب مالیده
با هر که مجامعت کند [illegible] مقوی دیگر موی [illegible] که [illegible] سوخته خاکستر او با شهد بر قضیب طلا
کند و با آن زن نزدیکی کند چندان دیوانه او گردد که بی دیدن او شکیب نتواند آورد مقوی دیگر ذکر [illegible] گاو [illegible]
و شهد بر قضیب مالد و جماع کند آن زن دیوانه او گردد مقوی دیگر ذکر بوزنه که روی او سرخ باشد با روغن گاو [illegible] بر قضیب
طلا کرده به جماع بپردازد که لذت تمام یابد و آن مؤنث شیفته او گردد مقوی دیگر کافور و سیماب و ذکر بوزنه [illegible] یکی کرده
و با شهد آمیخته بر قضیب طلا کرده با هر که مقاربت جوید مطیعش گردد مقوی دیگر خایه گربه سیاه و پیه [illegible] در روغن بریان کنند
چندانکه بسوزد آن روغن بر قضیب طلا کرده نزدیکی بهر زن که نماید واله و شیفته او گردد مقوی دیگر [illegible] و سیماب و مشک [illegible]
و [illegible] و فلفل دراز و [illegible] کبوتر و [illegible] همه برابر [illegible] با شهد بر قضیب طلا کرده [illegible] عاشق
گردد مقوی دیگر [illegible] فلفل دراز [illegible] یکجا کرده باریک [illegible] با شهد آمیخته بر قضیب طلا کرده جماع نماید که آن
زن مطیع او گردد مقوی دیگر گل سرخ [illegible] سوده بر قضیب طلا کرده نزدیکی کند [illegible]
نزدیک او [illegible] مقوی دیگر پیه [illegible] بر قضیب طلا کند و جمع آید آن زن تا زنده باشد غیر او را
نخواهد و همچنین است زهره گرگ با شهد [illegible] گرم کرده [illegible] و همچنین است قضیب گرگ خشک کرده و کوفته و بیخته با
شهد بر قضیب مالد و فراهم آید آن عورت فریفته شود مقوی دیگر زهره [illegible] بر قضیب طلا کرده [illegible]
سیماب و زعفران [illegible] بر قضیب مالد و فراهم آید آن عورت فریفته شود
[illegible] قدری از آن [illegible] انگشتهای پای
خود

[illegible] کند لذت و امساک بسیار روی دهد دیگر در عنفوان مستی گنجشک [illegible] چهار گنجشک نر ذبح کرده عدس را در خونش خمیر کند
[illegible] روغن ستور [illegible] بوقت مباشرت کف پایها و قضیب به آن روغن چرب نموده مشغول گردد که لذتهای عجب
[illegible] کند و همچنین است اگر خون گنجشک [illegible] همین عمل کند و اگر زهره گنجشک [illegible] با روغن [illegible]
[illegible] بر کف پا [illegible] دیگر سیماب و کافور [illegible] با شهد آمیخته بوقت جماع
بر قضیب [illegible] مشغول شود لذت تمام یابد و فرج زن از فراخی [illegible] که عجب است دیگر زنجبیل قدری [illegible]
درخت سنبل [illegible] بر قضیب مالیده مقاربت نماید که در لذت بی نظیر است دیگر [illegible]
[illegible] با روغن ستور بوقت دخول بر قضیب مالیده [illegible] که در لذت [illegible] تمام [illegible]
و همچنین است اگر [illegible] بر قضیب طلا کند دیگر چهار [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible]
[illegible] خشک کرده و کوفته و بیخته با شهد آمیخته بر قضیب طلا کند [illegible] که در لذت [illegible]
[illegible] دیگر زهره خروس [illegible] بر قضیب مالیده جماع نماید که لذت و محبت بسیار بیند دیگر [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] با هم سائیده و مخلوط کرده بر قضیب طلا کرده [illegible]
مصاحبت نماید آن زن یک لحظه از محبت او صبر نتواند دیگر [illegible] عاقرقرحا و [illegible] و زهره گرگ از هر یک قدری
[illegible] و عسل [illegible] برورده [illegible] بوقت دخول قدری [illegible] بر قضیب مالد و پس از
یک ساعت که [illegible] لذت [illegible] دیگر زهره [illegible] با روغن [illegible] بر قضیب [illegible] نزدیکی نماید و لذت دریابد
دیگر [illegible] حل کرده [illegible] روغن [illegible] هر کدام که باشد [illegible]
[illegible] بر قضیب طلا کرده مواصلت نماید که ملذذ تام است دیگر زهره [illegible] با [illegible] قدری [illegible] سوده با عسل
[illegible] برورده [illegible] بوقت مواصلت بر قضیب مالد [illegible] که لذتی تام بیند دیگر از [illegible]
[illegible] که تجربه مؤلف رسیده عاقرقرحا زنجبیل دارچینی [illegible] کوفته و بیخته [illegible] حل کرده باشد [illegible]
[illegible] بوقت حاجت [illegible] چون حل شود یعنی بر قضیب طلا نماید که [illegible] تجربه رسیده است
[illegible] هر کدام که خواهند [illegible] با روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] بر قضیب [illegible] دیگر [illegible] روغن [illegible]
[illegible] قرنفل [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]

بوقت حاجت [illegible] روغن [illegible] خورده [illegible] قدری عسل [illegible] امساک و مقوی است دیگر [illegible] فلفل و [illegible]
زنجبیل عاقرقرحا [illegible] دارچینی از هر یک [illegible] سکبینج کافور مشک از هر یک [illegible] [illegible]
و در [illegible] کرده [illegible] بوقت [illegible] قدری از این بر قضیب مالیده [illegible]
[illegible] معمول [illegible] دیگر [illegible] سکبینج [illegible]
زنجبیل پرورده [illegible] قدری [illegible] بر قضیب طلا کنند [illegible] خشک شود [illegible]
که از لذت بیهوش شوند دیگر [illegible] کبوتر [illegible] سوده با شهد بر قضیب طلا کرده نزدیکی [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] فلفل دراز [illegible] با روغن ستور [illegible] طلا کند [illegible] رغبت [illegible] آن مرد [illegible]
خواهد و همچنین است اگر گوشت [illegible] خشک کرده با شهد در فرج زن طلا کنند [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] بر قضیب طلا کرده [illegible] رغبت [illegible] که مخلوط کرده دیگر [illegible]
بر قضیب طلا کند که [illegible] دیگر [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بوقت حاجت [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] فلفل دراز [illegible]
[illegible]
[illegible] مخلوط کرده [illegible] دیگر [illegible]
قضیب طلا کند و مباشرت نماید [illegible] دیگر [illegible] روغن [illegible]
بر قضیب [illegible] و مجامعت کند لذت بسیار دهد مقدمه پنجم از فصل ششم [illegible] در ممسکات انزال ممسک [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] ممسک [illegible]
[illegible] با شهد بر قضیب [illegible] ممسک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ممسک [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] با شهد یا قند کهنه [illegible] آمیخته بقدر [illegible] بوقت شام یکی از آن بخورد [illegible] مرغوب [illegible]
[illegible] و لذت و امساک دریابد ممسک پوست [illegible] ریخته [illegible] آب [illegible] بادام [illegible]
[illegible] سازد بعد از آن [illegible] روغن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] بخورد که امساک آورد ممسک بیارد جوز بوا سر او [illegible] سیماب [illegible] محکم کند
[illegible] خشک کند [illegible] این جوز را [illegible]
سرش محکم کند و به گل حکمت گرفته میان آتش [illegible] جوز بوا [illegible]
و به گل حکمت گرفته در میان آتش [illegible] بعد آن جوز بوا [illegible] نگاه دارد بوقت حاجت قدری از آن بخورد
و بعد [illegible] مرغوب رغبت [illegible] امساک [illegible] ممسک عجیب [illegible] بیارد [illegible] درخت سنبل جوان که نیم شکفته باشد
[illegible] بر چادری [illegible] در سایه خشک سازد [illegible] نگاه دارد [illegible]
[illegible] سفید [illegible]
[illegible] خشک سازد [illegible] مذکور [illegible] خشک کند [illegible]
نگاه دارد [illegible]
[illegible] ممسک بیارد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دهام روز ترشی نخورد و از هدم تبیاد نشود و شش کباب و آبی آخر از جماع و بالا کی حب هیچ چیز نخورد حب مذکور را وقت شام
تناول کند و در نفادت چهار ریخ کهری بکار مشغول شود تا بچهر مکه زیاده امساک خواهد بود ممسک روغن چینه دار بپیه کهرین
بر قضیب طلا کند امساک شود ممسک یکدرم تخم جیت با شکرتری بخورد و چهار بپس امساک شود ممسک اوز بچینه چون سک جفتی
کند دنب آنها ببرد و تعویذ کرده در کمر بندد تا ماداتی که از ابریز ناف نیارد خلاص نشود ممسک اگر پیه را به پیر بهتی آورده
در سایه خشک کند و از او فتیله کرده چراغ بیفروزد در شعاع آن صد عوره را خشند و تواند کرد ممسک اگر روغن موش بر قضیب
مالد بر پا شود و امساک بخشد ممسک لعاب ونیش کژدم در موم کرد و بوقت ملاعبت درد هن کرد تا ماداتی که در دهن باشد
انزال نشود ممسک تخم دهتوره قدری در شش سیر شیر گاو میش بجوشانند تا ماداتی که سه سیر بماند از آن جغرات بسته روغن بکشند
بعد از آن جوز بوا را پرکاله کرده در یک روز سه کان بیت بیوه بهره برآید که تر کند در آفتاب خشک کند بوقت رغبت از آن جوز
بو بخورد تا ماداتی که ترشی نخورد انزال نشود ممسک بیار و کل کوبجه در روغن دهتوره سیاه سه کرت بسایه تا روغن مذکور
در جوز و از این بخزد و لذ هنگره ددحوز و ز عفران بخزد و افیون بخزد با قدری شکر و روغن آمیخته حلوات ازد و بقدر حاجت حب
بخورد و تماشای امساک نماید ممسک تخم دهتوره سیاه با کچی و تخم پنوار هست وی و تخم چهار پر سر چه آن با پوست اهر کچا
کرده مقدار کهروی بزرگ حب ببندد و بقدر احتیاج طبع یکی دو دو کان از آن بخورد که امساک چند بهم رسد ممسک بکرد
تخم دهتوره و تخم بهی و تخم چکو نه از هر یک قدری کوفته و بیخته در یک سیر شیر گاو دهام انداخته جغرات ببندد و از آن مسکه بستانند
و فوفل را چهار پاره کرده چند عدد در آن پرورده کنند چنانچه تمام مسکه در خورد بوقت رغبت یک پرکاله از آن سپاری ناف
شام خورده بعد از ساعتی مواصلت نماید تا ترشی نخورد انزال نشود ممسک تخم دهتوره و تخم پنوار با کچی و تخم چهار پاک
کرده مثل وی در شیر گوسفند بجوشانند بعد از آن آتش کرده بوزن یک ماشه حب ببندد و با شیر گاو بخورد تا ترشی نخورد انزال
میسر نشود ممسک چاره سپاری بگیرد خام و آن را در روغن دهتوره سیاه سه شب نه روز تر کنند چون روغن مذکور در خورد
بعد از سیم روز بیرون آورده آن سپاری با برگ تنبول بخورد و اگر تخود باشد در روغن ستور بهم آن کند و با شکر بخورد امساک
تمام پیدا شود ممسک روغن دهتوره را بوقت خفتن بپای چونه با برگ تنبول بخورد که بسیار امساک آرد ممسک بشرا خرف
تو بیاد و شیر گوسفند و نیم لالو حب وی سائیده برکف پای خود مالد و در ناف طلا کند انزال نشود ممسک یک تار موی
از دم اسب و یک تار موی از دم خر هردو یکجا در میان آن خشته کنار انداز دو بوقت مواصلت بر دست و با هر سر بندد که لذت
امساک در یابد ممسک اگر خصیه خوکوش سوراخ کرده در کمر بندد تا جدا نکند انزال نشود ممسک باید که موش کور را در شب
یکشنبه کشد و خصیتین راست او را در جانبه مرغ بچه و چپ را در رقابه شیر بسته در کمر بندد تا ماداتی که در کمر باشد انزال نشود
ممسک آب برگ لهسوره و همان قدر بیخ لهسوره و سیماب یکجا کرده در بار کرنچ انداز داو بمو بکرد و بوقت مواصلت
در دهن کرد و امساک شود ممسک پوست نار لهسوره و تخم لو و پوست درخت سنبل و بیخ برگی و بیخ ست ول از هر یک بیست دام

شکر تری

شکر تری صد درم همه را بساید و خشک کند و با هم آمیخته هر روز بقدر سه انگشت که برابد با شیر بخورد که از برای سرعت انزال دوای
عظیم النفع است ممسک و ملذذ مجرب نادر باید که بیخ کنیز سفید را آورده در سایه خشک نماید و باریک بساید و بحریر بیزد بعد از آن پوست خشخاش
را که از او افیون نگرفته باشند در آب تر کرده بسیار بدست بمالد و در این آب مذکور عجینه کنند و آمیخته حب بسته نگاه دارد و بوقت
حاجت یک حب از این باب حل کرده سوای سر ابو العباس تمامه آن کف خود را طلا سازد و بعد از خشک شدن به کار مشغول شود و لذت
و امساک مشاهده نماید که از اسرار اطبا است ممسک تخم لهسوره بیخ بید در سایه خشک کند و از او چون آرد سازد و ببرد سپید آن
خوردنی دیگر بیخ درخت سنبل که یکساله یا دو ساله از زمین برآمده باشد و چون خیار نرم باشد خشک کرده بکوبد و ببیزد و با شیر
شکرتری یکجا کرده بوقت مواصلت بوزن یک مثقال ناشتا بخورد و همان قدر شب نگاه بخورد امساک بار آورد ممسک بیخ گیاه تیبلی
و بیخ جرجره از هر یک یکان درم کوفته و بیخته بخورد و لذت امساک دریابد ممسک پیر و تخم پیه انجیر کوفته و بر قضیب مالد و در غیبت
قاید انزال نشود ممسک شجره تنبک با بیخ و برگ و تخم در سایه خشک کرده و کوفته و بیخته با خایه مرغ بخورد که نوبت الذ و امساک است
ممسک هفت و نیم سیر تنبک و دو و نیم سیر تخم دهتوره چهار و یک و نیم من شیر را دو حصه کنند و در نیمه تنها آن شیر دارد و آمیخته بجوشانند
هرگاه شیر نقصان پذیرد از آن حصه دیگر شیر گرم کرده در آن اندازد و بجوشانند چنانکه دانها و تخم بگذرانید از آن شیر جغرات
بسته مسکه بگیرد در روغن سازد و از آن روغن صاف نموده قدری با برگ تنبول بخورد و ذوق امساک مشاهده نماید ممسک
بیخ اوت کتاره با کیز گوسفند با ریکت بسایه و بر قضیب طلا کرده مباشرت نماید و امساک چند ممسک پوست کوکنار قرنفل
از هر یک ده درم جزکوب کرده در چهار کوزه آب بجوشانند و یا تیپانند و قدری نبات و روغن ستور انداخته شیر گرم به
وقت شام بیاشامد و قدرت کوفتن و امساک تماشا نماید ممسک تخم تره ایتی دو درم تخم ترب تخم تره از هر یک دو درم سپند
سوختنی یکدرم افیون خالص نیم درم خشک کرده باریک بساید و در سه بیضه مرغ این دار و را موافق حصه در سه با هر بیضه
بعد از آنکه طعام هضم شده باشد آخرهای روز تناول نموده قدرت ادخال و امساک ملاحظه نماید ممسک کنگه چیار دسکهیره و با شیره
او قیمی را صفی سازد و از قیمی بره سازد و سه نیم درم سیماب در آن بره کرده در میان بره آهن نماید و زیر او آتش چوب الجوز
افروزد و بالای او شیره دهتوره سیاه یکجا نموده باشد تا زمانی که بسیج بپزید نگاه دارد و وقت مواصلت مداخلت درد هن
بکرد تا ماداتی که در دهن باشد امساک انزال باشد و این از عملهای غریب است ممسک خاصیت این گیاه جیمانز بروز
اتوس که آن تحت السفلی است شاخی از آن ابنه او و درخت گیکر که انرا بعرف ببول گویند شب تا مدرسه کهری لعوز ماند و یک
کفن بسته شد و برابر یک بند انگشت زیر ستان سرخ ابریشمی از آن بهبند و در کمر نگاه دارد و بکار مشغول شود مقرر است تا اوپیش
از ما نیارد انزال نمیشود هرگاه خواهد در بیش ز آن بیارد فارغ شود و بند آن است که درختی در میان درختی برآید که
نشسته هر درخت که خواهد از بنده آب باشد ممسک و ملذذ و مسقط و مقوی باه بیارد فراطین پس افکند اد آبی چهارماشه کافور جنبیه
نگاه شکهیر شش ماشه در شیره کتهی مثل زیره کوبی ضبه کرده نگاه دارد وقت مجامعت در سوراخ قضیب یکی از آن کند و در

سوراخ معشوقه نهد که در ادخال و امساک بینظیر است ممسک نوعی دیگر بیارد فراطین پس افکنده یا منقوع ادبی در سایه خشک
کرده با قدری کافور جوانه و مشک و برگ تال و ختد کهنه در شیره کناتی بزرگ هفت تسقیه ببرهه و فتیها خورد و ساخته مثل نخود
در سایه خشک کند بوقت ملاعبت قدری از آن با لعاب بر ذکر مالد و یک فتیله بعد از استفراغ بول در ثقبه احلیل آن
نهد که نعایت منفظ و ملذذ و مبهی و مقوی و ممسک است و مجرب است ممسک از تخم پیم و تخم دهتوره جدا جدا روغن بکشد
و سیماب را در این روغن کهرل کرده مدت پانزده روز در زیر زمین گور کنند بعد از آن برآورده هر دو کف پا مالد بعد از آن
زمانی که مزه دهن تلخی کرآید جماع اخلاق مشغول کرده و تماشای امساک نماید ممسک عاقرقرحا قول مصطکی سنبل پوست خشخاش
انجوه موچرس تخم پنوار از هر یک یکدرم جمله را کوفته و بیخته بوقت تقاضا بعد از هضم طعام بقدر یکدرم با شهد بخورد که ممسک است
ممسک برگهای مهندی بدستهای خود بشلد هر چه از او شیره برآید بر قضیب طلا کند و جماع نماید آنقدر شدی و امساک
شود تا بروغن ستور چرب نکند و ترشی نخورد فرو ننشیند ممسک افیون چهار توله قرنفل جوز بوا بسباسه عاقرقرحا از هر یکی
یکتوله مشک دو ماشه زعفران یکدرم با شهد حب ببندد بقدر یکدرم فارغ و بعد هضم طعام بخورد که امساک شود ممسک ریسمانی
دام نوازه هی کر قدر نیم گز بسته ند و برگهای درخت لالو در ریسمان مذکور بسیار مالد و آن ریسمان بوقت دخول در کمر بندد
تا هنگامی که ریسمان وا نکند انزال نشود ممسک بیخ نکماره با پارسکپتان و دانه پردن کرده و خشک ساخته با هم بسایند
مباشرت یک کف دست از آن بخورد چندان امساک شود که پس خوردن ترشی خلاص نیابد ممسک بیخ سنبها و تخم انگشت کهلها
زنجبیل و پوست خشخاش و تخم کوبجه و تخم بهل و کل داوی از هر یک دو درم سپند سوختنی یکدرم جمله در نبات حب بکوبند
چند آنکه پخته باشد وقت حاجت بیاشامد که امساک نماید ممسک جوز بوا صد عدد پلپله صد عدد و جیه صد عدد و تخم لهسوره صد عدد
تخم سنبهی صد عدد تخم براک صد عدد همه آس کرده در شهد بقدر کنار حب بندد و پیش از مجامعت یک پس یکی از این بخورد و ممسک است
ممسک سیماب و ترب و مس یکسان حبه هر سه چیز یکجا کرده غلوله کرده در دهن گیرد و با بر زمین ننهد و جماع کند تا ترشی نخورد
انزال نشود ممسک کل سنبل در ناف مالد انزال نشود ممسک درون کل نیلوفر سپید که بشکل چتر است و بار درخت لهسوره
و بیخ سر پونه سپید یکجا آس کرده در ناف مالد انزال نشود ممسک در شیی که ماه میگیرد بیخ کنیز سپید و پاک سفید کرنج آن با
بیخ درخت جانب شمال باشد بسته ند و بطریق تعویذ در کمر بندد که ممسک است ممسک سلاجت جوز بوا رز باد کافور جدوار
مثل وی با شیر عورتی که فرزند نرینه نخستین زاده باشد آس کرده حب خورد ببندد وقت مباشرت یکی در دهن گیرد انزال
نشود ممسک مغز کنجشک نرینه نایک سه درم برگ کوکهرو پوست بربابه وانه خشخاش ولبیده نخود برنج فقه کهنه از هر کدام
سه درم جمیع ادویه با سائیده تا دو سه روز در آب و لکد وبعده جمهای حوزو ببندد و بوقت مواصلت در دهن کرده انزال نشود
ممسک تخم با کچی موچیا سپید کم نکماره در دو حصه شیر گاو بجوشانند تا ماداتی که یک کاسه بماند بخورد انزال نشود حلوا ممسک موصیع
پلیلت خشخاش نکهیل از هر کدام یکپا اسیر تخم نکماره نیم پر سپند سوختنی سه درم همه را در شیر گاو بجوشانند و قدری شکر انداز و

حلوا

حلوات خته بوقت حاجت یکدرم بخورد امساک آرد ممسک اسپند دارچینی زنجبیل تخم بهل صمغ درخت سنبل از هر کدام
پنجدرم کوکنار مقدار همه وزن آنها باید که در آب کوکنار مجمد اردو درم غلوله بندد وقت عصر یک غلوله بخورد و قوت امساک نماید
ممسک فراطین که از راه دهن آدمی برآید و پوست بیخ اونت کتاره اف دی با هم شش دانه مشک حب ببندد و یکی از آن
تا چهار ساعت در ثقبه قضیب بگذارد و بعد از آن بجماع مشغول شود لذت امساک دریابد ممسک فراطین نوکر بگیرد و در
سایه خشک کند کافور بهیم سینی دو درم بکری بگذارد بازیک سائیده در ز بره ماهی رهو سرشته فتیلهای باریک
بسازد وقت حاجت یکی از آن در سوراخ قضیب چندی داشته مباشرت پرداز که ممسک تام است ممسک چون سک نر با ماده
جفت شوند دم سک نر را فی الفور ببرد و به تعجیل تا زمانیکه جدا نشوند دم سک مذکور را در زمین دفن کنند تا پوست و گوشت بریزد
آن استخوانها را تمام در میان گیرند و بوقت جماع در مقام صلب کمر بر بندد تا ماداتی که بکمر است انزال محال است ممسک که کسانی تجربه
نموده و مفید است ممسک بوتیه که بزبان کر نا تک انرا بوتی جنگل چت و بهندی هرن کهری گویند نفع ها دارای مهمله و سکون نون
و فتح کاف عربی و سکون یا و کسر را مهمله و سکون یای تحتانی آن بوته انبیج کنده پیدا و در دو پیر شاهی هرن کهری که در برسات
بهم میرسد و بغیر موسم برسات در کنار آب پیدا میشود کوفته و بیخته در سایه خشک کرده نگاه دارد و اگر ضرورت شود هرن کهری
تازه بکوبد و الا بهتر آن است که هرن کهری را با دو دوای دیگر که پوست بیخ دهتوره و پوست بیخ آکت از هر کدام یک سیر شاهی بیارد
و چوب بیان هر دو را دور کنند و هر دو را در پیتان ا بیخ ابهار شیر بز بسته و اگر شیر بز بهم نرسد شیر گاو یا گاو میش انداخته
با تش نرم تا بیخ کهری در هر ظرفی که خواهد بجوشانند و تقاضای شیر را بر هم میزده باشد که از بسیاری جوش لبریز نشود
و چنان احتیاط نماید که با شیر خوب آمیخته شود به حیثیه که آنچه در شیر انداخته اند خوب پخته شده یا نه چون خوب پخته شود
بعد از آن شیر را سرد کرده جرب اندک بمالد و بپارچه صاف بنازد و هرن کهری را که کوفته نگاه داشته در آن شیر که با آن
دو دوا خوب شده افکنده یک آثار جواین که نخواه است در آن اندازد و در سایه نگاه دارد چندانکه شیر در اجواین خوب
خشک شود و هرگاه خواهند که تجربه کنند یک کف از آن اجواین با آب ناخاینده فرو برد و بعد از دو کهری یا یک و
نیم کهری مشغول شود و چون خواهد که خلاص شود اندکی نمک در دهن گیرد که مجرب است ممسک اگر بوقتی هر نکهری داشتها
بگیری وزن خاینده بخورد نیز همین خاصیت که امساک باشد می بخشد اما ترکیب تیار قوی و منفعت بخش است ممسک
بگیرد کنجشک خانگی نر و پرها همه دور کنند و همچنان زنده بر لبهای لبه پیش خانه زنبور آن نگاه دارد تا او را بگزند پس او را
بسمل کرده در روغن گاو بریان کنند تا مهرا شود و در شیشه نگاه دارد بوقت کار قضیب خود را از آن مجموع چرب سازند
هر قدر که جماع کند قضیب سست نشود تا باب نشویند و همچنین اگر کفهای پای آن چرب کنند تا پای بر زمین ننهند
قایم باشد ممسک مجرب نیرواهب بیارد کنجشک نر خانگی و پاهای او را ببرد و همچنان با پر و بال زنده آرد و بسمل نماید و شکنبه
او برآرند بعد از آن بیارد نیم سیر تخم دا تورد و جوکوب کرده قدره سیر آب انداخته و کنجشک مذکور انداخته بجوشانند تا ربع

که آب همه خشک شود و بعد از آن کنجشک برآورده پرهای او را دور سازند و در روغن آنقدر بریان نماید که کنجشک سوخته شود
از آن برداشته نگاه دارد و وقت حاجت بعد از هضم طعام بقدر یکمثقال از این بخورد که آنقدر امساک دست دهد که تا زمانیکه
دوغ آب یا شراب آب یکجا کرده نخورند فارغ نشود **معجون ممسک صبی** بیارد یک جوز بوا و میانش کاواک سازند بعد از آن سه پاره فلفل
اجوائن خراسانی و در روغن کنجد و روغن ماکلکنی آنقدر صلایه نماید که اجوائن مذکور شبیه خاکستر شود و در میان آن جوز بوا
اندازد و یک لحظه خرگوش تیز داخل سازد و سه پاره یک لیموی کاغذی و بر او قندی سر پوش بریده کمی از آن بدر آورده جوز بوا
مذکور در میان آن لیمو نهاده سر پوشی که برداشته بر آن وصل سازد و چار روز کبوتر بچه ذبح نماید و پر او را کلایش میان شکم
او دور سازد و لیموی مذکور در میان شکم کبوتر بچه مذکور نهاده در پادیر روغن زند آنقدر بریان نماید که سوخته شود بعد از
آن جوز مذکور از انجا بستاند و تابه و اگر کسی بکیفیت معتادی باشد بجوع این در شربت او بست و الا سه شربت تا بد
که ممسک و بیهات مجرب احمدخان غزنی **ممسک** از پوست درخت اکه سفید فتیله سازد و در چربی خنزیر چراغ افروزد
و ما دام که روشنی چراغ باشد انزال نشود **ممسک** روز یکشنبه از خوک آبانی ذکر خنزیر بقدر چهار انگشت از طرف سر بستاند
و چربی باریک میان او نخالند و یکطرف راه او بریسمان محکم بندد تا یکشنبه دوم بدارد چون خشک شود نیم درم شنگرف زاولی
و سه و نیم ماشه یا سه و نیم درم سیماب بجای چوب در او کنند و دهن بریسمان محکم بندد و در میان بپیچد وقت جماعت در کمر
بندد تا تنگ بد انزال نشود **ممسک** پیه غوک در چراغ افروزد تا روشنی چراغ باشد منی نجهد **ممسک** پیه غوک و گوشت نرم سرطان
در شیر بجوشانند و در کف پایهای خود بشب طلا کنند که منفعت و ممسکست **ممسک** زیره سیاه چهار درم با شیر گاو بخورد تا پای بر
زمین ننهد انزال نشود **ممسک** یکدرم سیاه دانه با سه درم شهد آمیخته کرده بلیسد در امساک عجایب چند **ممسک** اگر قدری چوب دار
بلد را به بس کرد امساک شود **ممسک** فراخیس خشک سوده با روغن معصفر بکنجد بر کف پا طلا کنند و برای هر جماع هر بار کف
پای را طلا کنند در امساک عجیبست **ممسک** بیخ گیاه سرپهونکه سپید با شیر درخت بر آب ده در بار کریج کرده در دهن گیرد بعد از
آن بکفهای دست و پا مالد تا نشوید امساک باشد **ممسک** بیارد سکبینان و سنگهاره هر دو خشک کرده دست بنده و
پیش از جماع یک کف دست بخورد امساک شود **ممسک** آرد شاه بلوط مصطکی بلیله زرد هلیله سیاه بلیله آمله از هریکی
سه درم کندر شونیز از هریکی ده درم کلنار زیره کرمانی از هریکی یکدرم ناخواه کرویا از هریکی یکمثقال خصیة الثعلب دو درم
قند سفید سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند که جهت سرعت انزال و تقطیر بول نظیر ندارد **ممسک** کرم پیر پهونی
را در روغن جنبیه انداخته چراغ افروزد تا وقتی که روشنائی چراغ باشد انزال نشود **ممسک** زهره کنجشک عاقرقرحا
بروغن زیت سرشته بر قضیب و عانه مالد و یرا انزال نشود **ممسک** غریب و عجیب غوکیست که در آب و چاه میباشد
مدور و همواره میشود و بالای او کرمیهای سفیدی میباشد آن دانها بچیند و نصف او زیاد و نصف زیاد کافور هم یکجا یا آب
گیز آب نید و نگاه دارند وقت حاجت بقدر نخود یا بیان خشک بر بر قضیب مالند و به برگ درخت سه اکبر به پیچند و بعد از
ساعت

ساعت بکار مشغول شوند که در امساک بسیار عدیم المثل است **ممسک** بیارد گل و برگ کوکنجه با روغن و چهوره سیاه سحق کنند
و خشک کنند همچنین تا سه روز تا روغن مذکور در خورد انگاه یکجزو از این و یکجزو شیره شکره و دو جزو زعفران و کچه افیون
یکجا کنند و قدری شکر و روغن انداخته حلوا سازد بقدر حاجت و میل طبیعت بخورد امساک بی اندازه شود **ممسک** بیارد شنگرف
و عاقرقرحا و جوز بوا و افیون همه برابر کوفته و بیخته بقدر کنار حب بر بندد و وقت شام اول بشیر بنوشد بعد از آن یکی از آن بخورد
و بازبرگ جنبول بخورد امساک بهم رسد **ممسک** بسباسه و قرنفل و تخم هلهل از هریکی یکدرم کوفته با زردی تخم مرغ جوش شده بخورد
امساک شود **ممسک** سپند سوختنی پنج درم نصف خام نصف بریان کرده پوست خشخاش دو درم کنجد شش درم قند کهنه بیست
یکدرم همه را با ریگ آس کرده بهفت حصه سازد و هر حصه را یک حب بر بندد بوقت مباشرت یکی از آن بخورد تا ترشی نخورد
انزال محال است **ممسک** تخم ترب تخم ترتیزه از هریکی دو درم تخم گزر دو درم سپند سوختنی یکدرم افیون خالص نیم درم با عسل
که توانه خود بس کرده در سه بیضه مرغ انداخته نیم جوشی داده بعد از هضم طعام بخورد و بعد از ساعتی بکار مشغول شود و
بکار تمام بردارد که انزال نشود **ممسک** عصاره برگ فند اکار که بهندی کرجه گویند برآورده در ظرفی کرده شب نگاه دارد
بامداد آن عصاره روی با نگاه می نهد از ابستانند و نقد ربع دام از او حبها سازند و بعد از هضم طعام یکی از آن با عسل تناول
نماید که ممسک عجیب است **ممسک** که موسوم است بابرنیه از مجربات مؤلف **بکرنه** صفت آن جوز بوا بزباز مصطکی زنجبیل
خولنجان دارچینی کبابه چینی عاقرقرحا بورق لونان خفظ کرد برنج کنکول بلیله سایه از هرکدام یکتولچه سعد فراطیس نخود برابر آن
از هریک پنج ماشک کافور بهیم سینی سیماب شنگرف از هریک یک ماشک مجموع را کوفته و بیخته با دو برابر عسل آمیخته حب
سازد و هر روز یک حب از این تناول نماید و خود را در این ایام از جماع نگاه دارد که فایده عظیم میکند **ممسک پور ساف**
سر هفت مگس چنانکه پر او نباشد و کاته سفید چهار رتی و کاه خود چهار رتی سهاکه چهار رتی با هم مخلوط سازد و بر قضیب طلا
ممسک بور عاقرقرحا زنجبیل کافور بهیم سینی و زعفران فلفل دراز جوز بوا قرنفل همه متساوی و برابر همه ادویه افیون
کوفته و بیخته بقدر هشت رتی حب ساخته همراه عسل فرو برد و اگر چنانچه کیفی دافیونی نباشد نصف این بخورد و قلت
ممسک بور بیارد دو بست بیخ کیز سفید بوزن دو سرشایی و جوز بوا یکنیم سرشایی و مصطکی رومی بوزن یکدمری و افیون بوزن
یکدمری بعد از ان ریشه گل کیوره را صلایه کرده آب او بگیرد و هم ادویه را چون سرمه بسایند و در آب ریشه گل کیوره
مخلوط ساخته معجون سازد چند انکه چسپید یکبهم رسانند باز در دهان شیکه انداخته و آب ریشه کیوره داخل ساخته بهاون
وسته سنگین یکروز تمام تب بید و چون چسپید گی بهم رساند جبها بقدر انکه سازد پس هرگاه که خواهد یک حب از آن در
دو آب کیوره حل سازد که اندک غلیظ و چسپنده باشد و انرا از ذکره قضیب طرف بالا تمام درازی او مانند حنا مالد
و اندک خشک سازد و بعد از ان برگ پنبول بر او چسپده بپاره بر پیچید چنانکه برش بر هشاند و بعد کسی تحمل کند بعد از آن پیچ
وا کرده از قضیب دور سازد و بکار مشغول شود و اگر آب کل کیوره نباشد بجای او شراب شد غایت بکار برد که مجربست

در تمام کهور شهر سرای زه و بود بستان از دست محمود
کن دل ایراک دل مرد از محمدان منسیه

از نقد ششم **عقد ششم از کنوز اول در فرع عقد شهوت رجال و نساء عقد شهوت زنان** بیارد خصیه گربه سیاه
بریان کرده تب بید بوقت مباشرت قدری با شهد آمیخته بر قضیب مالیده با هر زنی که نزدیکی کند بر آن زن مرد دیگر قادر نشود **بستن زن**
پیه ماکیان و مردار سنگ سائیده بر قضیب مالیده با هر زنی که جماع کند مرد دیگری بروی قادر نشود **بستن شوهر** کرم فراطیس درست یه
خشک کرده سائیده بر قضیب مالیده بهر زنی که جماعت کند شهوت او بر مرد دیگر نشود **بستن مرد** یکدرم کافور و نیم درم سهاگه با تنبول
هر عورتی که بخورد شهوتش بکلی منقطع گردد **عقد شهوت زنان** قضیب و خصیه گاو سرخ خشک کرده و سائیده یکدرم از ان با شراب یا برگ
تنبول بهر عورت که بخورد زن و بهمه شهوت او یکجا برود و مرد رغبت نکند **عقد زن** زهره کفتار مقدار یکدرم در هم با شراب بزن بخوراند
دل او از شهوت بری گردد **عقد زن** سنگریزه زیر بستر ماده جائی که خوابیده باشد بستانند و بعورت ببندد دل او از شهوت باز آید
عقد شهوت مرد و زن منوسرطاووس و کافور یکسان در ریم عورت با مرد یکزرد شهوت ان یکجا برود **فرج تنگ** ستوری که کمی شاخ او استاده
و یک افتاده سر او را هر دو شاخ بریده نثار کرده پیش خود دارد چون خواهد که عورتی با شهوت ببندد و سر شاخی که افتاده باشد به
وقت جماع در فرج آن زن آهسته نزند چنانکه او نداند هیچ مرد بر آن قادر نتواند شد و اگر خواهد بگشاید پیش از جماع سر شاخ استاده
اول آهسته در فرجش زند گشاده گردد و اگر همچنین نکند خود هم قادر نتواند شد و آن زن تا ابد بسته ماند مجربست **عقد شهوت زن**
خانه زنبور زرد و کرم کهوری که در بنگال میشود با آب سائیده فرج عورت بدان بشوید چنانکه درون آورد هیچ مرد بکار بردن قادر
نتواند شد و قضیب بر گردون فرج او نتواند رفت ~~مگر انکه فرج او~~ ... دوغ ترش بشویند **عقد زن**
روز یکشنبه دو شرابه خام آورده و هفت کرم فراطیس داروی کرده با هم بگیرد شرابها را بپوشد و چشم بسته شرابهای مذکور در طاق
نهد و همچنان چشم بسته بپای واپس گردد و تا یکشنبه دیگر در همان طاق نگاه دارد باز چشم بسته آن شرابها را بستاند و فراطیس
را با شرابهای مذکور با آب تب بید و بر قضیب طلا کند و جماع نماید بسته گردد بعد از فراغ قضیب را یکجائی بشوید و الا او نیز بسته
گردد **بستن فرج** روز یکشنبه غوکی آورده و خون او بر قضیب طلا کرده بعورت فراهم آید بسته گردد چون بسرکه هندی یا دوغ ترش
بشوید بگشاید **بستن فرج** سهاگه با خون کنجشک آمیخته بر قضیب مالیده بعورت جمع آید بسته گردد **بستن زن** بیارد صدفی که دهنش
بسته باشد از ابایت تب بید و در فرج عورت مالد هیچکس با او قادر نشود تا وقتی که بدوغ ترش فرج نشوید **عقد شهوت مرد** بیارد استخوان
شتر و سوراخ کنده و استخوان آدمی در میان او کنند و در زیر بالین مرد بنهد آنکس را بر جماع قادر نشود مگر برداشت الانسان **فرج رجال**
سرگین شب پرک بر قضیب مالد و در حال گشاید **فرج شهوت مرد** دل هدهد خشک تب بید و بابشد بخورد بگشاید و همچنین کوشت هدهد
بریان کرده با ده درم سیاه دانه سوده بخورد بگشاید **عقد فرج رجال** منی مرد در جامه سرخ معصفری گره بندد و در زیر درخت
سگ پستان دفن کنند و انرا برآورده در زیر چارپایه دفن کنند مرد بسته گردد هرگاه که از ان جا بردن آورند گشاده گردد
و اگر جائی که دفن کرده اند نیابند باید که یکدانه مروارید در جام زر کرده آب در وی کنند و بدان آب سر بشویند گشاده گردد و هم رافع آن
عقد زن اگر شیر گورت بشورد و بوقت جماعت بر قضیب مالیده مباشرت کند مرد دیگر بر او قادر نتواند شد **نقد**
هفتم

در باب حامله شدن زن بود

هفتم از کنوز اول در انچه مخصوص است بزنان و در این نقد دوازده عقد است **عقد اول از نقد هفتم از کنوز اول در کیفیت**
منی با بر روی حامله گردانیدن زن **فایده** بقراط حکیم در کتاب خود چنین آورده است که بعد از انکه منی در رحم قرار یابد چون ده هفته
بر آید علقه شود و یعنی خون بسته و بعد از سه هفته مضغه گردد یعنی چون گوشت پاره خائیده اما انچه نرینه است سی روز تا چهل روز
خلقت او تمام شود و انچه ماده است مقدار چهل روز تا چهل و پنج روز خلقتش تمام شود و همچنین دو چند ایام خلقت خود حرکت کند
اندر شکم و در سه چند ایام حرکت خود متولد شود مثلا اگر بسی و پنج شبانروز خلقت او تمام شود در هفتادم روز بجنبد و در
دویست و دهم روز بر آید و انها نید که ماه هفتم بر آیند انچه در چهل شبانروز خلقتش تمام شود در هشتادم روز بجنبد و بعد از
دویست روز بر آید و انها نید که ماه هشتم بر آیند و نیز نید و اگر در چهل و پنج روز خلقتش تمام شود در نودم روز بجنبد و پس از
دویست و هفتاد روز بر آید و انها ماه نهم بر آیند و انچه از ماه زیاده کشد بر سبیل اختلاف حکما قیاس کرده اند که خلقتش از
چهل و پنج روز زیاده بوده است من نشفای خانا **حبل** اگر زن مغز استخوان بره بعد از طهر بر پنبه پاره سه روز متوالی بخود بر کرده
و بعد از ان شوهر با وی جمع شود آبستن شود **حبل** اسکنه کوفته اگر زن خورد سال باشد پیش از شروع حیض بوزن یک ماهری بخورد
و کلان سال بوزن یکدرم بخورد و غذای او شیره خشکه باشد و بعد از ان برد نزدیکی نماید ان شاء الله تعالی حامله شود **حبل**
چون پنبه آید فرگوش قدری بهاند و بوقت جماعت بخود بر گیرد آبستن شود **حبل** چون خصیه فرگوش زن بیابد بعد پیش از
حیض و پاک شود و بشوهر نزدیکی کند آبستن شود **حبل** شب یلدا ده درم سماق و زعفران و عود هریکی یکدرم کوفته و بیخته بر
پشم پاره براف نند و زن بخود بر گرفته نزدیک مرد چون آبستن گردد **حبل** بجهة آبستن بغایت مفید است باید که مرد و زن هر شب
هریکی نیم مثقال بخورند **بکرنه** بهمنین تو قد جنوره و دارچینی از هریک دو درم مروارید بسته فلفل زنجبیل قرنفل جوز هندی سکنج
ساوج هندی ورق قرنفل از هریک یکدرم جوز الطیب زعفران از هریک نیم درم کوفته و بیخته با سه چند آن عسل کف گرفته
بسرشند و در ظرف ابگینه نگاه دارند و بکار برند من تحفة السلاطین **حبل** پوست درخت کولر با شیر گاو بشکنک روز یکشنبه
علی الصباح بنوشد متواتر سه روز **حبل** چون حیض زن برنگ آب معصفر آید و در اینحال ناف او درد کند و اندام گران باشد
آب منی در رحم قرار نگیرد بیارد پنج بد امتره سه درم با شیر گاو تا سه روز بعد حیض بخورد نیکو شود و رحم عورت برقرار خود آید
و آب منی قبول کند **حبل** چون بسبب رطوبت خون حیض بسته باشد و بازحمت تب ربرد آید زنگ سپید و در وی غالب
بود علامت انکه زیر ناف و سر درد کند و رغبت او بجماع باشد و بی مزگی دهن و گرانی اندام **بکرنه** فلفل دراز و زنجبیل
و فلفل گرد از هریک چهار درم در دو سیر آب بجوشانند نیم سیر آب بماند و صاف نموده در سه روز بخورد و بار گیرد **حبل** اگر طبایع
مختلفه زن و مرد عورت جمع باشد اثر هریک از طبایع پیدا شود و علامت انکه خون حیض سیاه و ام باشد و بازحمت تب ربرد
آید و کمر درد کند و بی غذا ظاهر شود **بکرنه** بیخ پیبل انجیر سفید و فلفل دراز و سونبرنگی از هریک چهار درم در دو سیر آب بجوش
و نیم سیر بماند صاف نماید و سه روز همچنین متواتر بخورند حمل گیرد و اگر عورت را بشیر بچه بخورد و یا خشک کرده بر خود

بار و حمل گیرد مجرب هر زنی را که در زهدان او باد باشد چون مرد با او صحبت کند درد سر گیرد بگیرند زهرهٔ ماده گاو سیاه
بگیرند و زهرهٔ زاغ آبی اگر زاغ آبی نباشد زهرهٔ زاغ سیاه و یا بط آبی هر دو آمیخته در پنبه نهاده شافه کند حامله شود و مجرب
مجرب هر زنی که زهدان او آزرده باشد چون مرد با او صحبت کند درد پهلو گیرد بگیرند هلیله جبلیه آمله صمغ عربی کوفته و بیخته
و با زهرهٔ ماده گاو سرشته در پنبه گیرد زن شافه سازد و با مرد اجتماع کند بار گیرد مجرب هر زنی که زهدان او با گوشت باشد
چون مرد با او صحبت کند درد پشت گیرد بگیرند زهرهٔ زاغ آبی و زهرهٔ باشه و قرنفل آمیخته در پنبه نهند و زن شافه کند و برد
نزدیک شود چنانکه بار گیرد مجرب هر آن زنی که در زهدان او گوشت زیادتی پر شده باشد چون مرد با او صحبت کند درد ناف
بهم رسد و آب مرد هم راه نیفتد بگیرند زهرهٔ ماده گاو سیاه و زهرهٔ گنجشک خانگی و زهرهٔ کرکس آبی که از وی هیچ ماهی بیرون
نیاید جمله آمیخته سه شب بر خود شافه کرده با مرد هم قرین شود بار گیرد مجرب هر آن زنی که حیض او بسته شود و چون مرد با او نزدیک
شود درد سینه بهم رسد بگیرند زهرهٔ گنجشک خانگی و زهرهٔ سگ سیاه و زهرهٔ روباه مخلوط کرده در پنبه گرفته شافه کند و بعد از
سه روز شوهر اجتماع کند بار گیرد مجرب هر زنی را که اسب بری و دیو باشد چون مرد با او صحبت کند آن زن را خارش شود و دل
بسوزد و قی آرد و خون حیض وی خشک و سپید و آم بود بگیرند انکیس کهن با بول خود آمیخته نیمی بر تارک خود نهند و نیمی دیگر نگاه
دارد و با آب کهنه سر خود بشوید و اگر کهنه نباشد آب تازه که در اول از دریا و چاه و حوض آورده باشند سر این بشوید و در آن
نیم بول پاره سر خود باز کرده باشد هفت شب نزد شوهر شود بار گیرد مجرب حمل گرفتن عروق عقیم چهار درم یکدرم تخم بید و یکدرم چوب
جایی سائیده هر روز ناشتا بخورد تا سه روز تا هر چه علت و گرمی شکم باشد جمله بیخشد بعده بیخ کتای سپید با روغن گاو
سه روز ناشتا بخورد و با شوهر فراهم آید بار گیرد مجرب چون مرد مقدار چند با روغن جوش دهد بر قضیب مالد و با زن فراهم آید
حامله گردد مجرب بیخ کتای سپید ناگاه با روغن گاو بخورد و تخم کلنگ را بعد از طهر در اندام نهانی خود حل کند تا درون رود و
و پیش شوهر برود در حال حمل گیرد مجرب تاج سر طاوس و شیر گاو دیگر رنگ با بیخ درخت جبه پوتا آمیخته بعد از طهر چون زن بخورد
حامله شود مجرب خرگوش ماده که آبستن باشد او را با آب و شیر داشته عورت بخورد و برود نزدیک کند بار در گردد مجرب که
فرزند نرینه بزاید بیارد چکنکی سپید با شیر گاو دیگر رنگ که بچهٔ او نرینه باشد آس کرده بعد از طهر همان روز عورت بخورد
و با شوهر جمع شود بار گیرد و فرزند نرینه آورد مجرب حکیم بولس فرموده که من داروی میشناسم که چون زن استعمال کند البته
حامله شود و اگر چه عاقر باشد صفت آن بعود انجره ارنب و عسل از هر یک جزوی داروها جمله کوفته بسرشند و سه روز متوالی
بخورد برگرد و هر ماه دو شب روز علاج بایتری ارنبه از هر کدام که باشد یکدرم در جلاب گرم از نبات ده درم میل کنند
و نه هیچ قطن و عانه بروغن زنبق و مرزوبن و نرگس و نسرین عظیم سود مند است و یکی فرزجها که منی رحم بود چون
قردمانا و ساذج هندی و زعفران و تخم بجد را که رحم را گرم گرداند صفت آن جمله بایسته و حب الغار و روغن بیخ
دیا آرد و آسه آب از هر یکی راست راست کوفته و بیخته با آب سداب بسرشند و قرص سازند و در وقت حاجت با آتش
نهند

نهند و بخور سازند مجرب ده درم سنگ چنبال باز با شراب ناشتا بخورد حمل گیرد مجرب مویز و برنگ و هلیله و بلیله و آمله و
چوب نار و قهوه و کنجد و دوده بی دکال دانک و پوست ارجن و نار و آن را کوفته و شهد بهم ترتیب وی کوفته و بیخته بسرشته حب سازد
و بخورد و حلال نیز کند و بعد هشتم روز مقاربت با شوهر نماید حامله گردد مجرب جوز بوا گرمانه و زنجبیل و بوره پوست انار از هر یک
مثقالی کوفته و بیخته و آمیخته شافه کند اگر عقیمه باشد حامله شود مجرب در پیکه بچه که ماه در برج سرطان آید بیاید که و بچه را آله
زمین برکند و بیخ او بسته تا چون مرد بیخ ابر او در کمر بسته بزن مجامعت نماید حامله شود و فرزند نرینه آورد مجرب بیخ بچه و کشنیز
تر با شیر گاو جوش دهد و قدری روغن ستور یار کرده زن بخورد حامله گردد مجرب بیخ کنار جنگلی باریک بریده در هشت حصه
آب بجوشاند و یک بستانند سیم حصه این روغن گاو داخل سازد و در غرغره کند و هر روز ناشتا بمقیاس یکسیر بخورد و بعد از آن حلوای
شکر تری بخورد سه هفته متواتر بخورد و با شوهر نزدیکی نماید بار گیرد مجرب شاه سپرغم و مغز شفتالو … وی تخمه خرگوش شافه سازد
دو سه شب هر شب از آن یک بر کرده و با شوهر فراهم آید ان شاء الله تعالی بار گیرد مجرب مغز ساق و مغز گنجشک خانگی و دو چشم سرطان
و قدری مشک خالص و سرگین میش هم آمیخته از آن شافه سازد و با شوهر جفت شود حمل گیرد مجرب چنبال و تخمه کلنگ و خرسیان و
سرگین میش و خشک خالص همه برابر سائیده با شیر گاو دیگر رنگ آمیخته شافه سازد و نزدیک شوهر شود حامله شود مجرب بیخ ترنج و تخم
او با آب سائیده با شیر گاو دیگر رنگ بیاشامد بار گیرد بی دکرا اگر عورتی یکبار زاییده و دیگر حمل نمیگیرد چهار دو یا زده عدد فوفل آسی کرده
با شیر گاو بخورد و آن شب با شوهر جمع آید حامله گردد مجرب اگر زن اسپند بخورد و دیگر هیچ نخورد و خود را بعد از آن از باد کرد تا
نماز دیگر نشسته دارد و بعد از آن برود نزدیکی نماید بار گیرد مجرب چنبال کبوتر یکدرم با آب خشخاش بیخ سنبل و نبات خوردن دهم
در حال خون زنش و حمل افتادن را مانع آید مجرب زنی را که حمل می افتد چهار دو ریسمان رسیده دختر بکر از تاک …
عورت به جامه وی باز کند و بیارد بیخ و چتوره سیاه و هفت قطعه کرده درون ریسمان جدا جدا ببندد و از ناف عورت در کمر ببندد و
حمل بر قرار بماند و اسقاط نشود و بیخ دیگر که در … کلال آلوده باشد از آن با شیر گاو و تخم کشنیز و شهد بخورد حمل که میرود بر قرار ماند
مجرب بگیرد کژدم زنده در طالع عقرب و در جامه پیچد و بر عورت حامله ببندد اگر بچه او اسقاط میشود و بچه زنده بر آید و اگر نه بچه
به بیند نیز الله تعالی او را از بلا محفوظ دارد مجرب عورتی را که در حمل خون جاری شود بیارد دانگ دارچین و نیلوفر و لوده …
سائیده با شهد و شیر گاو آمیخته بخورد حبس خون نماید مجرب تخم ملاس و پوست انار دو دانگ درم کوفته در چهار جام آب …
و یک بشته ناشتا بخورد خون زنش حامله حبس شود مجرب شب یمانی دو درم زعفران و عود هندی یکدرم جمله کوفته با
پشم پاره بروغن گل بیالاید دارو را بر آن بیالاید و بخود برگرد و برود نزدیکی کند حامله گردد … مجرب
سرگین روباه در روغن کنجد حل کرده بر قضیب بمالد و بزن مجامعت کند بار گیرد و اگر زهرهٔ خرس نر در شراب آمیخته بزن
بخوراند و مجامعت کند فرزند نرینه حاصل آید و اگر زهرهٔ خرس ماده باشد ماده بزاید مجرب اگر زهرهٔ آهو با
خصیه الثعلب و عسل زن با شراب بخورد همین عمل کند و همچنین است و در این فعل زهره گرگ و خرس … مجرب اگر زهرهٔ

خرگوش با خشک یا بروغن نفته زن بخود برگیرد و نزدیک مرد شود حامله گردد مجرب سیر خشک یا تر در روغن کنجد جوشانیده آن
بجوشاند که مهترا شود و بر پشم پاره کرده بر خود گیرد و مجامعت کند حامله گردد مجرب زعفران حماما اکلیل الملک سنبل از
هر یک ده درم زرده تخم مرغ هفت درم ناردین پنج درم ادویه خشک بکوبند و پیه که آمیخته با داروها مخلوط کرده بعد از پاکی
حیض در پاره پشم زن بخود برگیرد متواتر و با مرد نزدیکی نماید حمل آرد مجرب کمر خیل چون زن بخورد در حال با مرد گرد آید آبستن
شود مجرب نشاسته عاج سه مثقال نبات مصری سه مثقال نیکو سحق کرده بعد از پاکی حیض سه شب هر شب بوقت خواب
زن دو مثقال سفوف ساخته بخورد در شب سیوم و چهارم با مرد بخوابد حمل آورد مجرب و صاحب منهاج آورده که هر زنی
که هر روز متواتر دو درم نشاسته عاج با ماء العسل چاشت بخورد با مرد جمع آید آبستن شود مجرب فرفیون جند بیدستر سنبل
قسط میعه از هر یک یکمثقال کوفته و بیخته با میعه سائیده و شراب بر قضیب طلا کند و بگذارد که خشک گردد و بعد از آن با زن فراهم
بعد از طهر البته ان شاء الله حامله شود مجرب حب تبان سقل ارزق جاوشیر با داروها از هر یک یکمثقال جدا گانه بکوبد و
با شراب حل کرده بر قضیب مالیده خشک کرده با زن اجتماع نماید حامله گردد مجرب که نگذارد که اسقاط جنین شود مجرب …
زرنباد درونج عقرقرحا از هر یک یکدرم مروارید ناسفته کهربا عود خام از هر یک یکدرم ابریشم سنبل از هر یک نیم درم مجموع مدقوق
و بعد اوراق طلا … با سه چند آن عسل کف گرفته بسرشند و هر بامداد مقدار یکمثقال ابتلاع فرمایند نوع دیگر هم در این باب صفت آن زرنباد
درونج عقرقرحا … جند بیدستر و عنصل … از هر یک یکدرم زنجبیل ده درم مشک تبتی دانگی همه کوفته و بیخته با سه چند آن
عسل کف گرفته بسرشند و هر بامداد یکمثقال ابتلاع فرمایند مجرب هر زنی که آب … در رحم داشته باشد … زهرهٔ روباه
و زهرهٔ گرگ با سفیدهٔ تخم مرغ آمیخته در وقت جماع شافه کند و بر خود برگیرد زود حامله گردد مجرب جوز بوا و پوست انار از هر یک
یکمثقال نرم سائیده و با نکیس آمیخته زن وقت جماع شافه کند حمل گیرد و اگر زهرهٔ گنجشک نر خشک کرده … مالیده صحبت نماید
حمل گیرد مجرب یکتا و بیخ کتای سپید و بیخ جینه سپید بزرگ متساوی آب … و با شیر … آمیخته زن بخورد و … شوهر
باید که شکر را با آب منی خود سرشته بقدر دانه نخود حب ساخته یکی از آن در سوراخ ذکر و یکی در فرج عورت کرده مجامعت نماید
حمل گیرد مجرب جند بیدستر … مرقشیشا … جاوشیر … بکوبند و حل کنند بشراب و شافه سازند و برخود
نگاه دارند حامله گردند مجرب زنی که بسبب سردی و تری لذت نمی یابد و آبستن نمیشود بگیرد … جند بیدستر و …
و جاوشیر و حب البلسان و حب الغار و قسط و سنبل برابر صمغها را بشراب کهن حل کند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند
و شافه سازد و شبی چند پیوسته بکار دارد و پیش از مباشرت به چهار ساعت بکار باید داشت و ساذج هندی و قاقله
و مشک و عنبر و زعفران و اقاقیا و سک و مازو و سعد و کندر و نفط و غالیه هم از این باب سود دارد مجرب که رحم را
پاک کند از بلغم و رنج آبستنی را یاری دهد زهرهٔ ماهی زهرهٔ گرگ زهره خرگوش از هر یک نیم درم روغن ناردین
عسل از هر یک … شیاف سازند … مانع آید مجرب زیره … را خشک کرده و سائیده و عسل
را

دیگر قوام آورده که از وی شیاف توان ساخت سرد نمایند و پیر مایهٔ مذکور را داخل در عسل مذکور ساخته و آنچه از او شیاف
سازند و بعد از طهر حمول ساخته بعد از آن با شوهر نزدیکی کند که ان شاء الله بار در گردد فرزجه مجرب زن عقیمه از مجربات حکیم کمال الدین حسین
زعفران حماما اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک سه مثقال ساذج هندی قردمانا از هر یک پنج مثقال پیه بط پیه مرغ سیاه
پیه بز روغن ناردین از هر یک یکپا و زردهٔ تخم مرغ هفت عدد موم کافوری هشت تنک همه شحوم را که اخته با شمع و …
نموده روغن ناردین را داخل کرده ادویه را کوفته و بیخته در شحوم که آمیخته با زرده تخم مرغ بهم برشند هرگاه … بعد از طمث …
واقع شود این فرزجه با پارچه نیم انگشت بر دارد که سه روز متوالی بعد از آن جماع نماید مجرب فرزجه مجرب حکیم مذکور مقل ازرق یکتوله
روغن بلسان مغز قلم گاو کوهی از هر یک پنج توله روغن ناردین ده توله مقل را در روغنها حل کنند بیخ جاوشیر …
از هر یک یکمثقال زوفاء رطب … اکلیل الملک پنج مثقال مریکی چهار مثقال صمغ بادام … سنبل الطیب
… سرگین خرگوش … شب یمانی از هر یک ده مثقال مشک عنبر از هر یک نیم مثقال زعفران عود قاری
سماق از هر یک یکمثقال عسل لبنی پنج توله ادویه را کوفته و بیخته مجموع را با روغنها بهم ممزوج کرده … طمث …
را فتیله کرده و فتیله ساخته با … مرهم بیالایند و به خود بر دارند تا سه روز متوالی و بعد از آن جماع نمایند مجرب …
… از حکیم مذکور زهرهٔ ماهی زهرهٔ افعی از هر یک ده عدد بعر الارنب سداب خشک میعه سائله حب الغار … از هر یک
یکمثقال زرنیخ احمر دو مثقال جوز السرو مریکی … سکبینج … تخم حنظل از هر یک سه مثقال اجزا را کوفته و بیخته بروغن
ناردین و روغن سوسن خمیر کرده قرص سازند و در سایه خشک کنند و ظرفی از روح توتیا … که سر او تنگ داشته باشد
بقدر درهمی و میل از روی توتیا … مجوف که ثقبه میل … ظرف باشد یک سر میل را بفرج فرو برند تا
بفم رحم برسد و یک سر میل را بر ثقبه آن ظرف گذارند و پنج مثقال از این قرص در میان ظرف اندازند و بآتش افروخته
بخور کنند و اطراف را بپوشند که بخار بیرون نرود و هنوز رحم گرم باشد که جماع نمایند و هفت روز بهمین دستور عمل
کنند مجرب … هفت روز صباح … العسل … از ایامی که از حیض فارغ شده باشد
متصل … این ادویه بوزن یکمثقال تا چهار روز بخورد و سه روز دیگر که در هفته … هر روز دو وقت بخورد شب هم
یکمثقال و روز هم یکمثقال شب هفتم جماع کند حامله شود باذن الله تعالی عقد دوم از نقد هشتم کنز اول در اقسام کیفیات
با پسر و دختر و آبستنی و عقیمه … در معرفت قرار یافتن منی در رحم سست شدن
عورت و کراهة اندام و کم اشتهایی و تشنگی بیشتر و اختلاج اندام … و چون نگاه کنند سر پستان سیاه شود و …
سینه عورت باشد و سوزش دل و بر آب شدن دهان و آرزوی خوردن چیزها کند که عادت او نباشد چنانچه اگر نطفه بر
مزاج باد قرار گرفته است بترشی آرزو کند و چیزهای گرم و چرب خوشش آید و اگر بر مزاج بلغم قرار گرفته باشد به
چیزهای گرم نیز آرزو کند و خواب … کند و حکما گفته اند که چون عورت از حیض پاک شود بعد … غسل چشم او …

صورت فرزند به کسی ماند پس باید که چون زن حامله از حیض غسل کند و چون از خواب بیدار شود روی شو برخود یا یا روی خود
در آینه بیند تا فرزند بهمان صورت برآید **فایده** فرزند را از مادر و پدر دو اند اما چه نصیب است بدانکه از پدر موی و دندان و ناخن
و استخوان باشد و از مادر گوشت و خون و چربی و مغز و دل و جگر و روده و معده **فایده** اگر عورت را در حالت حمل جانب چپ گران
باشد و حرکت کند دلیل فرزند مادینه باشد و اگر جانب راست گران باشد و حرکت سریع کند دلیل فرزند نرینه باشد و اگر
میانه شکم گران باشد دلیل خنثی بود و یا دو فرزند باشد و نیز اگر فرزند نرینه باشد نبض دست راست زن سریع و دیگر
و قوی و سخت باشد و اگر فرزند ماده بود نبض دست چپ سریع بود بقراط می آرد ان المرأة الحامل اذا کان لونها جیّدا
یعنی هرگاه که روی زن حامله تباه تر شود دلیل بر آن است که حمل دختر دارد و بر خلاف آن فرزند نرینه من شفای خانی
امتحان حمل چون خواهد که بداند که عورت حمل دارد یا نه چاره آنکه بیس سفید بمقدار ده درم خوردن دهد اگر شکم او درد کند بدانکه
که حامله است و اگر شکم درد نکند حمل ندارد **امتحان حمل پسر و دختر** شیر عورت حامله در چاه اندازد اگر رود فرو چکد دختر شود و اگر رود
نگذرد و حلقه تا به پسر برآید **نوع دیگر** آینه را در آفتاب گرم کند بعده شیر حامله بر وی ریزد اگر همچو مروارید باشد پسر شود
و اگر پهن و پراکنده شود دختر زاید **امتحان زادن پسر و دختر** چون عورت از حیض پاک شود اگر اول روز مرد با او جمع آید و نطفه
در رحم قرار گیرد پسر شود و روز دوم اگر صحبت کند دختر و اگر سیم روز صحبت کند باز پسر شود و همچنین جفت پسر و دختر و روز جفت
پسر همچنین تا دوازده روز که سر رحم عورت گشاده می باشد باید که در روزهای طاق نزدیکی نماید اگر نطفه در رحم قرار
گیرد پسر شود **زادن پسر** گل ناگیسر با روغن گاو بعد از طهر سه روز عورت بخورد و فدا الشریج بخورد که شیر از گاوی باشد
که گوساله او نرینه باشد کند و با مرد فراهم آید ان شاء الله تعالی پسر روزی گردد **نوع دیگر** که حمل دو ماهه باشد چادر عورت
بیخ کنایی سپید و مقابل آفتاب نشیند و شو هر روی بر روی خود نشاند و بیخ مذکور را یک دست با یک برنج ستانیده
با یک ده بشیر ماده گاو که گوساله نر داشته باشد بخورد حق تعالی پسر روزی کند **نوع دیگر** که زن ماده را انزاج کنی
گویند شوهر زن خود را سه بار در بیت خود خوردن دهد ان شاء الله تعالی پسر زاید **نوع دیگر** چون زن حامله شود شو بر او کونی
لگیرها با آب ماهی خود سائیده بعورت خوردن دهد بوقت صبحگاه بفرمان خدا پسر زاید **نوع دیگر** زهره کلنگ خشک
مشک و زعفران آمیخته شافه کند و با مرد فراهم آید چون حمل ماند پسر شود **نوع دیگر** گوشت سرطان یکدرم وقتی که عورت از حیض
پاک شود با شیر گاو که گوساله او نرینه باشد سائیده زن بیاشامد و با مرد فراهم آید بفرمان خدا پسر زاید **نوع دیگر** اگر
کسی خواهد که دختر شود چادر دختر وی بیخ سبز پوست وی دور کند و سائیده بعد از فراغ حیض سه روز عورت
ستوار تر درون فرج ماله و بشوید و بشو هر عشرت کند چون بار گیرد دختر زاید بفرمان او کار بزرگ قدر **امتحان نازا**
بدانکه مرد هم عقیم می باشد امتحان زن عقیمه آن است ازو که عورت را حیض آید قدری خون حیض در کی بی در
و آب تیره بریزد بادبار کند اگر هر دو آمیخته شوند بدانکه عورت عقیمه نیست فرزند شود **نوع دیگر** بدانند که مرد عقیم است
یا زن

یا زن بیخ کاهو یا بیخ کدو و در دو کاسه کنند و زن بر یک کاسه و مرد بر کاسه دیگر بول کنند از بول هر که بیخ بر سر آب آید بچه نشدن
از او باشد **امتحان حمل پسر یا دختر** برگ چغندر را خشک کرده در بینی نفخ کند اگر عطسه آید دختر باشد و الا پسر **حکیم کمال الدین حسین شیرازی**
امتحان حمل پسر یا دختر نیز زن حامله را بر کف و نشش جو نشند و پیشینی از سر و میان آن انداز شد اگر به سرعت برآمد دختر است
و اگر نتوانست برآمد پسر است **مقدمه سیم از مقدمه هفتم که بجز او اول در صفت حمل و بچه انداختن سقط** یعنی دور کردن حمل عورت
قدری انگوزه و مشک در سرکه هندی گرم کرده عورت را به هند تا ناشتا بخورد با برادر پیشند روز و در حال **سقط** اگر گوشت
سوسمار خشک کرده و سائیده یکدرم عورت بخورد در حال اسقاط آرد **سقط** اگر سرگین گاو بجوش نند و نیم گرم عورت را به هند
تا بخورد در حال اسقاط شود **سقط** مغز بیدال تو ری تخم مغز پیه انجیر از هر یک یکدرم مغز کدوی تخم زرد رسته دانه از هر یک
یکدرم با ریک سائیده و فتیله کند و دیگر دو سه درم برنزه و سه فتیله کند و یک حصه از آن دارو در فتیله کرده و شافه سازد و بچادر
گم تره بجی دوازده درم برگ سپویه ده دام بزرگ و بیخ از هر یک سه درم با همه کوفته و آمیخته سه حصه کرده هر روز حصه از آن
ارجمار سیر آب بجوش نند و یکسیر شد و شیر گرم کرده سه روز همچنین بخورد و آن شافه بخود بر گیرد در حال اسقاط شود که دارو مجرب
و مجرب است **سقط** سوره نیم درم ناشتا بخورد و ساعتی صبر کند اگر بچه مرده باشد هم در زمان بیفتد **سقط** عصاره برگ حنظل
بر پشم پاره تر کرده شافه سازند بچه بیفتد **سقط** پودینه را زن حامله بر او گردد بچه مرده بیفتد **سقط** شاخ پیه انجیر نرم ماده بروغن
پیه انجیر چرب کند و از ان شافه گیرد در حال اسقاط شود **سقط** بیخ او لنگه یکدرم با آب سوده ناشتا بخورد و یکدو ساعت
صبر کند اگر بچه مرده باشد بیفتد **سقط** تخم گزر در آتش اندازند و دود آن بفرج رسانند بچه مرده در حال بیفتد **سقط**
پشم اسپ بزیر خود دود کند و همچنین موی سر آدمی که بچه بیفتد **سقط** اگر بچه درون شکم عورت مرده باشد یا شیمه
درون مانده باشد بیخ اندرایین بزرگ آورده و بطریق خلخال راست کرده در پای چپ عورت کند بچه مرده در حال
بیفتد و اگر شیمه بعد از وضع حمل مانده و نیفتد کبیدستانه جوشانیده بخورد بیفتد **سقط** ان حامله فتیله چراغ که کشته شود
فی الفور بگیرد بچه حمل بیفتد **سقط** ربستوریه و س کوبید و انار ترج جوزی یا در جوز فلفل بپیچد و از خر ستی کند
و ان چنانچه بعد از اندال بچه بیفتد آرد **سقط** از شیخ عبدالرحمن نقل است که زن دایه حکایت کرد که من بسیار جا تجربه کرده ام
که اگر یکدرم زوسا سائیده بزن بدهند تا بخورد و در روز بچه بیفتد آرد من تحفة السلاطین **نوع دیگر** تخم حنظل سیم آهن گرب سقمونیا
از هر یک قدری بکوبد و حلبه را با قطران آمیخته بخود بردارد بچه بیفتد انداز و آبستن نشود **سقط** از برای بیرون آمدن جنین مرده
اگر ده درم از سرگین گاو را با آب چاه حل نماید و بجوشانیده عورت دهند و در اندک ساعتی بچه مرده وضع خواهد شد و اگر اندک
زرد کـ را دو دهانیده فی الحال بچه مرده وضع خواهد شد و این نهایت مجرب است **سقط** اگر برگ ریحه بک مقل سوده
اندازند و بر آن کرده بزن بخورانند بچه بیفتد آرد **سقط** قدری فنه با عصاره سداب و آب کشیز تر سائیده و بر قضیب مالیده
مباشرت کند **سقط** گنجد را در آب گشنیز تر کنند اگر زن این آب بیاشامد در حال بچه بیفکند و اگر حنظل رسته بشود ریزند

در باب آبستن نا شدن زن تا ابد

اگر قدری قدری با سداب تر کنند وقت بند و بر قضیب مالد و جماع کنند بچه نیاورد **سقط** منکلاشیع بر نجاسب
اگر تر با قسط سیمه با کواه فو بیخ مرزنجوش تخم بابونه حلبه فراسیون جعده عود بلسان از هر یک قدری در آب بجوشانیده
و زن در آن آب نشیند بچه مرده بیفتد **سقط** شنیت بیخ ده تخم زرد ک از هر یک یکدرم هم را در چهار سیر آب بجوشانیده
چون نیم سیر ماند بپالاید و نیم گرم بخورد **سقط** انگوزه مشک در سرکه هندی بجوش نند و گرم بخورانند **سقط** شاخ پیه انجیر
تر و نرم با روغن پیه انجیر آلوده درون فرج در آرد اسقاط شود **سقط** پوست انار خام که هندی گجلی گویند بر زیر خود دود کند
در حال بچه بیرون آید من شفای خانی **مقدمه چهارم از مقدمه هفتم که بجز او اول در تسهیل ولادت تسهیل ولادت**
بگیرد بیخ بان یا بیخ سرس هر یکی از این بچهار دانگ بگیرند و وقت درد زه در کمر عورت بندد فی الحال خلاص شود و بر شکم نیز طلا کنند
تسهیل ولادت موی سر آدمی سوخته خاکستر آن با لعاب بر سر زن نهند در حال حمل بنهد **تسهیل ولادت** سرکه هندی خالص و انگوزه و مشک
یکجا بجوش نند و بخورانند اسان بزاید **تسهیل ولادت** حلبه و خرمای هندی در آبی بجوش نند و زن در میان آن نشیند آسان بزاید
تسهیل ولادت بیخ چقندر و در گشنه از زمین بر کنند و به ریسمان سرخ که هندی نار گویند در کمر بندد زود خلاص شود **تسهیل ولادت**
جاوشیر و حلتیت و فنه قدری بخورند از درد زه خلاص یابند **تسهیل ولادت** بیاشد منده بکر طل طبیخ حلبه و ترد و دو سه قطره روغن
بادام تلخ در آن ریخته که از درد زه خلاص یابند **تسهیل ولادت** اگر مقداری انگشت و صد آرد و با خربت فنه گرم کرده بخورند علامتها
پشم پاره برد آرد فی الحال بچه بنهد من اخت... **تسهیل ولادت** علامت موت جنین آن است که حرکت او محسوس نشود
و دست و پای حامله سرد و نفس متواتر گردد **تسهیل ولادت** منکلاشیع و بر سیاوشان و ابهل از هر یک سه درم ترمس و پودنه
از هر یک دو مثقال نبات ده مثقال جلاب کرده بخورد با فنه و جاوشیر و جند بیدستر و زهره گاو از هر یک قدر انگشت با آب گرم
بخورد و تعطیس نماید بکندش و شونیز و چینی و بهی بگیرد من کفایه **تسهیل ولادت** باید که در طبیخ حلبه و خبازی و لعاب آلکم کنان
نشیند و روغن گنجد نیم گرم بر پشت و زهار و پهلوها مالند و روغن شبت و روغن بابونه می چکانند و دارو های عطسه
آرنده چون فلفل و کندش و عرطنیثا و غیر آن بیو یانند تا عطسه آید و لعاب تخم کتان در رحم بچکانند و موم و روغن
و پیه مرغ خانگی با لعاب تخم کتان بر فم رحم طلا کنند و اسفیدباج چرب با چرب روغن پیه بط و پیه مرغ و هند با
و چهار مثقال پوست چهار چیز کوفته و بیخته با جلاب و شوربای مرغ فربه بدهند در حال فرود آید دار چینی و حلتیت و جند
بیدستر و منکلاشیع هر کدام که باشد حاجت مادر موافق تر آید و آن بر آید و طبیخ حلبه در آن با روغن بادام خاصه برهند
بحقنه با شیر **تسهیل ولادت** داشته باشد بن فرزند تخم رات بیده با روغن گاو مخلوط نموده بچه را تر کرده حمل سازند بزودی بزاید
اگر زود زه
خواهد زاید و در اندک ساعتی اثر عظیم می بخشد والله اعلم **تسهیل ولادت** دار چینی ابهل از هر یک دو درم سلیخه نیم
درم مر فر مرزادنه کرد قسط تلخ از هر یک یکدرم سعد و افیون از هر یک دو درم مشک و ایک و نیم که بکوبند و حب
کنند چنانکه رسمت ترتیب سه مثقال با دو و قیه شراب کهن **تسهیل ولادت** ابهل دو درم حلتیت نیم قوه از هر یک یکدرم
انجم

انجمله کثیر است بود **تسهیل ولادت** ابهل مقل ازرق مر بسته راست حب کنند شربت سه درم بچه مرده بیرون آرد و زود
اسان کند **تسهیل ولادت** که طبیبان دعوی کرده اند که هیچ دارو موثر برای این کار برابر این نیست بگیرند مر جند بیدستر جعده از هر
یک مثقال دار چینی ابهل از هر یک نیم مثقال همه را کوفته با عسل بسرشند شربتی دو مثقال با ماء العسل یا شراب کهنه
نوع دیگر برگ سداب خشک بیست درم فوه غوطین منکلاشیع از هر یک ده درم همه را کوفته و بیخته ببشیره انجیر بسرشند
و اگر شیره انجیر نباشد انجیر بستی بجوش نند و نیک نغف زنند و بپالایند و آب او با قوام آورند و دارو با آن بسرشند شربت
جند یک کوره با بادآورد و شب نگاه بخورند **نوع دیگر** اگر سنگ آهن ربا بر زن ببندند زود از درد خلاص شود **نوع دیگر** مرجان و شیر
فرتی برابر بر زهره گاو سرشته شیاف کنند که زود از درد خلاص شود و اگر بچه مرده باشد نیز بیرون آرد **نوع دیگر** دو درم
سرگین گاو با آب بخورانند در ساعت اگر بچه مرده باشد بیرون آید **نوع دیگر** نیم درم جند بیدستر سائیده با شراب بدهند در
حال بچه بیرون آرد **نوع دیگر** برگ گشنیزی در میان دوغ بطریق ساک بپخته بخورد بچه بیرون آید **نوع دیگر** بیخ زقوم با شهد سائیده
بر شکم طلا کنند و قدری از بیخ بسوزد و دود آن بر رحم رسانند آسان بزاید **نوع دیگر** پوست درخت سرس و پوست انگنده
مار و گوگرد چون نشیب عورت دود کنند چنانکه دود آن برحم برسد در حال خلاص یابد **نوع دیگر** بیخ چرچره بر شکم عورت به بندند
و قدری از ان با آب تب یه و بر ناف و شکم طلا کنند زود خلاص یابد من شفای خانی **مقدمه پنجم از مقدمه هفتم که بجز او اول در منع حمل یعنی عقیم**
ساختن معقم بگیرند زهره گرگ یک مثقال در روغن ناردین حل کنند و پاره پشم به آن آلوده زن او را به خود بر گیرد آبستن نشود
باید که در هر سال یکبار بکار دارد **معقم** بگیرد بارزد دو درم سوده با روغن گل و موم بهم آمیخته زن بخود بر گیرد آبستن نشود
معقم بگیرد پیه تایه فوکوش یکدرم و در روغن سوسن حل کرده پشم پاره به آن آلوده زن بخود بر گیرد آبستن نشود **معقم** چون
زن بعد از طهر پیه تایه بز کوهی بخود بر گیرد از آبستن باز ماند **معقم** اول دندان که از کودک افتد پیش از آنکه بر زمین رسد
در نقره گیرد و زن در خود آویزد آبستن نشود **معقم** سم استر زن به خود بر دارد آبستن نشود **معقم** سرگین فیل حوزد کوفته
یکدرم زرنیخ و انزروت بر پشم پاره و ما بخود بر دارد آبستن نشود **معقم** قدری عرق بهتر و قدری چرک گوش استر
آن چرک را با عرق مذکور حل کرده بر قضیب مالیده جماع کند از آبستنی باز دارد **معقم** در بول استر آهن تافته کرده آهن
تاب کنند چون زن بیاشامد آبستن نشود **معقم** بگیرند قطران شامی نیم درم و بر قضیب مالند و چندان دخول نمایند
که ذکر در قعر او رسد هرگز بار نگیرد و اگر گرفته باشد بیندازد **معقم** انجیر سفید ده روز و بیخ گلکوره که بار نگیرد از هر یک سه درم
شکسته خار پشت بزرگ که سیهی گویند یکدرم انیسه دارو های آیه دیگر کرده سه حصه کند و بخورد و حمل نگیرد **معقم** پیاله
کدو دون بقدر دو سیر در بست کاسه آب بجوش نند مادام که یک ماند بعد از فراغ حیض عورت بنوشد عقیمه گردد
معقم سرگین فیل سه درم با ارتباط شب نه یا روز بخورد هرگز حمل نگیرد و عقیمه شود **معقم** تخم پلپ با قدری شنگرف زاد ولی
سائیده در حالت حیض شافه کند حمل نشود **معقم** بعد از بچه آوردن یا بعد از فراغ حیض عورت بنوشد عقیمه گردد

یکدرم بر سر چون ان جماع از فراغ حیض بخورند عقیمه گردد معقم زنی که در حالت حیض دو درم رزد چوبه سائیده بخورد دیگر هیچ بعد
فراغ حیض باب سائیده بخورد هرگز بار نگیرد معقم سپند سوخته یکدرم با شیر بیاشامد بعد از فراغ حیض سه روز هر روز بخورد
حمل نگیرد معقم سرگین خرگوش با شکر بهم اختلاط ار علوده سرگین ملحق گرم بخورد انقدر سال بار نگیرد و اگر با موم دارد نیز بار نگیرد
معقم برگ حنا یخ بروغن ستور بریان کرده تا نشیب عورت

مضیق مجرب شیر ماده آن اسب که اول بار کره آورده باشد که انرا در هندی پیوسی گویند در آن جامه سفید هم کهنه تر کنند و جامه خشک کرده نگاه دارند و هر بار که جامه تر بقیاس شافه پاره بگیرد و شافه ساخته عورت بخود بگیرد چندان بدارد که آن جامه تر شود همچنان شود که گویا بکرست مبکر مازو چهار درم گرمازو دو درم زنج بور و چرایته دخون سیاوشان و عود رون و گل توری گه زنک ریزان کیلاری برند و مروارشک و قرنفل و دارچینی و خولنجان و جوز بوا و کوچه آلاچی و هلیله و بلیله و شنگرف زادی از هر یک یکدرم باریک ساید و بیزد و بعده بیارد شیر ماده آن اسب با آب مازو و با شراب عرق و مطبوخ با کره را بآن تر کند وازاین دارو قدری بروا انداخته و بعده شافه سازد و دارویی دیگر برد اندازید و بخود بگیرد دو قرار بکر شود و اگر همچنین خشک بخود برگیرد نیز عمل کند که ازموده است مبکر مازو گرمازو زنج بور گل توری هلیله بوزن برابر کوفته و بیخته هر بار قدری از آن بخود برگیرد مبکر کجد سیاه دو درم کوکهره چهار درم شهد و نیم سیر شیر مخلوط ساخته هر روز بخورد چون بکر گردد
مبکر پای فروس را سوخته خاکستر کند و بوزن خاکستر زنج بور و گرمازو با خاکستر یار کند و بزهره گاو یا آب ترکند و خشک کرده
ان بخود برگیرد چون بکر شود مبکر و آنچه تنگ کند فرج را بگیرد سک سه درم قرنفل یکدرم مشک یک قیراط شراب
کوفته کرده در شراب کند دارو پارچه کتان کند و حمل کند من عشره کامله مولف مبکر قدری تر از آن که کامله را بگیرد
مبکر عفص و زنب و سعد و فقاح اذخر و ورق السوس مساوی نیکو سحق کند حمل سازد یا بجوشاند در آب و در و نشیند
چند روز و چون تنگ شود روده رقیق پر از خون کبوتر بچه کند و پیش از حاجت حمول کند من عشره کامله مولف مبکر
زهره گاو چند کرت عورت بخود برگیرد و یا بخورد چون بکر گردد مبکر بیار و صدف دهن بسته جانوری که از او بیرون آید
انرا خشک کند و بساید و بیارد استخوان ورت گوسفند یعنی نی که میان دو کره می باشد خشک کرده بسوزد و بساید بگیرد
از این استخوان و دو حصه از آن صدف هر دو یکی کرده در جامه باریک سرشته کند و بخود برگیرد چون بکر شود مبکر استخوان
هم به و کافور خالص و گرمازو و پوست بیخ ترنج از هر یک یکدرم با دو سه درم مغز سر کنجشک خانگی بر سایه و بیامیزد
و بخود برگیرد چون بکر شود مبکر بیخ چنبه و نیل و پوست انار بوزن بوزن برابر بساید و به جامه پیچد و شافه ساخته
وانرا بخود برگیرد چون بکر گردد مبکر پوست درخت بلوط خشک بساید و بیزد و از آن شافه سازد بغایت فرج تنگ
گردد مبکر مغز جوز هندی خشک کرده باب باریک بساید و شافه ساخته چون زن بخود برگیرد چون بکر گردد مبکر با جوز
با کافور و شهد سرشته کرده در فرج طلا کنند اگرچه زال باشد چون بکر گردد و این مجربست مبکر گل دهانک و اسکنده و مویز
هر سه جوز و بساید و در آب جوشانند و فرج را بآن اب بشوید تنگ شود مبکر گل کوکنل تمام با بیخ او آورده با شیر گاو بساید
و در فرج مالد بغایت تنگ شود مبکر برگ نوزک و برگ درخت جامن و حسنی و گل جاتی یکجا آمیخته در آفتاب بدارد
و هر چه دارد فرج را طلا کند تنگ شود مبکر بیارد کف دریا و تخم هلیله مقدوی آمیخته بساید و عورت در فرج خود بمالد بسیار
تنگ شود چنانچه اگر این دارو در سوراخ زخم بکنند درد اذک زمانی فراهم آید مبکر بیارد کتان سفید آتش کرده

در بیان دهن مضیق

بوقت مجامعت دو دف عورت بماله تنگ گرداند مضیق اگر کسی را دختری رفته باشد و قریب بوقت مجامعت روده
باریک کبوتر را پر از خون کبوتر سازند و زنب یمانی و مازو و سعد و سنبل و سک و مشک از هر یک یکدرم قرنفل نیم درم بدان
آلاینده و در فرج پنهان کنند و مکر را شغل کنند که پیش مرد شرمنده نشود و حدث نماید مبکر شب یمانی سعد فقاح اذخر برگ
سوسن انار از هر یک دو درم گلنار تخم بلوط از هر یک یک درم و نیم چنانکه رسم است شافه سازند و در روده فره گوسفند پر از خون
کبوتر بچه کنند و در آن موضع بوقت پنهان کنند تا از بکارت شرمنده نگردند مضیق مازو شب یمانی سعد فقاح اذخر خون
سیاوشان عرق برگ سوسن از او سک از هر یکی نیم درم قرنفل سنبل پوست انار از هر یکی دو دانگ مشک نیم دانگ جمع
دانگ و نیم چنانکه رسم است شافه سازند و از بامداد تا شب واز شب تا بامداد نگاه دارند مثل بکر گردد مضیق که احتلام زن باز
دارد و کم تری فرج را بچینند اقاقیا گلنار سک مازو گل انار از هر یک دو درم شب یمانی سنبل از هر یک یکدرم بر سم شیاف
کنند و بردارد که احتلام آن باز دارد مضیق که احتلام آن باز دارد و سیلانی که بی اختیار می آید نفع کند
بجکنت برگ سداب خشک پودنه خشک از هر یک سه درم کشنیز دو درم تخم کاهو و نیلوفر از هر یکی یکدرم و نیم نقل یکدرم
صمغ حل کنند و دارو را خشک کوفته بهم بیامیزد و شافه کند و به خود بردارد مضیق چاود کرم پیر بهوتی و با روغن ستور باریک
بساید و سه روز در فرج عورت طلا کند بغایت تنگ شود عقد هشتم از نقد نهم کبوز اول در ادرار حیض هر الیستی
که ادرار حیض نماید بگیرند لوبیای سرخ و حلبه و انیسون از هر یکی چهار درم سداب سه درم پودنه چهار درم همه را بپزند در
سه رطل اب با یک رطل باز آید صاف نمایند و از آن هر بامداد چهل درم بخورند نوع دیگر که رحم گرم کند و حیض براند بگیرند سلیخه
پنج درم شونیز سه درم افستین رومی شش درم قسط عود صلیب ابهل از هر یکی سه درم جنده بیدستر یکدرم زراوند ده درم
انیسون چهار درم همه را کوفته و بیخته سه درم بیاشامد با جلاب نوع دیگر سکنجبین برنجاسف از هر یکی پنج درم فراسیون
چهار درم عاقرقرحا چهار درم فوتنج درم آرد باقلا سرخ از هر یکی چهار درم اگر تریاک و عود قسطین و قسط و اسارون
دانخواه از هر یکی سه درم همه را بپزند در پنج رطل اب باز آید و بپالایند و بیاشامند الوان سه وقیه نوع دیگر لوبیای سرخ سه درم
فراسیون چهار درم فوتنج ده درم فو چهار درم همه را بپزند در پنج رطل اب تا به نیمه آید بپالایند و بیاشامند از ان سه وقیه
نوع دیگر سکنجبین کاوزبان پرسیاوشان تخم کرفس تخم رازیانه انیسون قسط از هر یکی سه درم دو ناس قدری کوفته
و بیخته بطریق رسم با جلاب بخورد سه صباح و این شافه مذکور بخود بردارد جرد بر سقوطری جزوی ذهک طرزد جزوی
مورد جزوی و بسمه جزوی ابرایش و عرطنیث جزوی همه را کوفته و بیخته و با آب کرفس سرشته شافه باریک و دراز سازند و خشک
کنند در آفتاب و در فرج نهند که در ساعت ادرار حیض نماید مجربست نوع دیگر سلیخه مرمزنکوتش اذخر یا بونه
قسط اکلیل الملک شونیز کرنب سداب پودنه کرفس جانب برنجاسف اجزا مساوی همه را بپزند در آب و صاف کنند
و در هشتی کنند و در آن بنشیند نوع دیگر لبان مقل کندر از هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران جند بیدستر از هر یک
یکدرم

یکدرم مصطکی میعه سائله روغن سوسن روغن بابونه روغن غار پیه مرغ خانگی پیه بط از هر یکی سه درم ادویه خشک را
بکوبند و مصموغ را بگذارند بجز و عسل و پیه با روغن بگدازند و بعد یکر خلط نمایند و قدری پشم بدان بیالایند و با قدری زعفران
برخود بردارند نوع دیگر فوه با نانخواه بوره ارمنی زراوند پودنه از هر یکی جزوی کوفته و بیخته بروغن سنبل بسرشند پشم
پاره بدان تر کنند و بر خود فرزجه نمایند نوع دیگر پودنه کوهی از هر یکی چهار درم سداب شونیز از هر یک سه درم ترمس
افستین رومی از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بروغن سنبل بسرشند یا بروغن سداب و پشم پاره بدان اندوده فرزجه
نمایند نوع دیگر پودنه کوهی ابهل سداب خشک پوست حنظل گندش از هر یکی سه درم مشک تبتی ده حبه بروغن زنبق
بسرشند و پشم پاره بدان تر کرده فرزجه نمایند نوع دیگر زهره گاو بروغن کنجد بگدازند و پشم پاره بدان تر کرده فرزجه علی
نوع دیگر اگر بسبب بیماری خون حیض بسته گردد زنگ رزن سرخ دام که بهر بار زند و بهم رسانند بیارد و آلاچی یکدرم
سه درم ده هفته بخورد و غذا ایشر برنج بخورد نوع دیگر فلفل دراز و هند و هبل و تخم اندراین جوکهار و زیتون با به برابر
با شیر گاو سرشته شافه کنند ششم روز حیض بکشد نوع دیگر از برای گشاده شدن حیض می باید که تکمیه خانه و زنار بچربابادرد
کند مثل صندل سرخ شیره برگ کنگر و دارچینی صلایه نموده و استکباب سرد با یه کرد و هر روز نهار دو وقت میخورد و پشم
گهر یک قیراط بسد یک قیراط مروارید ناسفته یکقیراط یاقوت زرد یک قیراط یاقوت سرخ یک قیراط مجموع را باریک
ویک شوه کافور مخلوط کرده شربت نبات کرده با عرق بیدمشک ممزوج ساخته تناول نمایند و از ترشی و بجرات و اشیاء چاره
اجتناب نمایند که بغایت مفیدست والله اعلم بالصواب نوع دیگر از برای عورتی که حیض او بسته باشد مداومت اجزاین
فوه میکند و داده ته که در اسقاط حمل بکار می آید در این بیخ نیز سودمند است والله اعلم نوع دیگر برگی که ته تش
خم برگ هندی می باشد و فلفل دراز و هند و مغز میمن پهل و تخم کند دری و جوکهار و تخم کدو حلبه حب وی یکدرم کوفته و بیخته
با شیر زنو بیار سرشته شافه کند و بردارد حیض بکشد نوع دیگر دردی شراب فلفل دراز هند زیتونی تخم کدوی تخ می ابهل
جوکهار با شیر زنو بیار سرشته شافه ساخته دو درم بردارد نوع دیگر کنجد را در آب بجوشانند و زنجبیل و فلفل دراز و کرد دیهار رنگ
تساوی در آب کنجد انداخته بخورد حیض بکشد نوع دیگر قرفیون کوفته و بزهره گاو سرشته شیاف ساخته بر خود بردارد در
حال حیض بکشد و اگر حامله باشد بچه و خون بسیار از او بیاید من داودی نوع دیگر مر الخوب پودنه بکرتولها از هر یک چهار درم
ابهل بیخ توله هشت درم سداب بکرتولها خشک دو درم مویز بیدانه بیخ توله بیست درم کوفته و بیخته بزهره گاو و روغن گل
برشند و یکبار دو آرند وش نه کنند که حیض براند و از کتب نقل است که این حول را ب مردم از موده اند برگ نی که
هفت سال بود که حیض اش دبسته بود گشاده شد و از مقاتینی منقول است که ناقل است از یوحنا بن ماسویه که مجربست
او است و حکیم کمال الدین حسین شیرازی نقل اینچنین نموده و تجربه کرده لیکن در وزن اختلاف نموده چنانچه از هندسه
معلوم شود نوع دیگر انیسون پودنه قردمانا نانخواه بورق بزر الانجره حب وی کوفته و بیخته بروغن ناردین بسرشند و پشم

باره بدان انداده بخورد برداشته نوعی دیگر خواتیس دانه پوده خشک شکرطرا شیع از هر یک ده درم سدا ب خشک بسا ن از
از هر یکی یکدرم و نیم تخم کرفس مقل از هر یکی یکدرم چند نیم رسیت شیاف سازند و بخود بر در آرند که حیض بسته بکشد و
ورد زانو ودرد کمر کاه و همه اوجاع مفاصل که بسبب بستگی حیض پیدا آمده باشد سودمند بود وساکن کرداند
نوعی دیگر که چون زنان در فرج نهند ادرار طمث کند بقوه و اسقاط نماید واکر مدتی حیض بسته باشد بکشاید و مجرب است
نوعی دیگر صبر سقوطری ووسمه و زنجبیل و نمک اندرانی وورق مورد و اسارون از هر یکی جزوی کوفته و بیخته بسرشند
باب بیاز سفید و شافه سازند شافهای دراز و با قتاب خشک کنند و استعمال نمایند در فرج که درادرار حیض بغایت
مجرب است مقاله نهم از نقد هفتم که مشتمل است بر در حبس حیض حابس الحیض که بسیاری رفتن خون حیض باز دارد بگیرند کهربا یکمثقال
کل ارمنی چندرم بکوبند و باب ورق بارتنگ و یا اب ترک یا اب سماق یا اب به یا اب کشته بخورد نافع آید
نوعی دیگر صمغ عربی بارتنگ تخم خشخاش بریان کرده از هر یکی یکمثقال و حب کنند بروغن کل سرخ و حب سازند
و فرو برند نوعی دیگر کلنار کهربا کل ارمنی از هر یکی سه درم صمغ عربی چهار درم بارتنگ بریان کرده سه درم کوفته و بیخته
همه را باب به یا باب مورد ده درم بسرشند و بخورند نوعی دیگر قرص کلنار کل ارمنی صمغ عربی بریان کرده از هر یک مثقال
باب بر ده درم بیاشامند نوعی دیگر کندر جراندروت از هر یکی سه درم دم الاخوین طین قبرسی از هر یکی چهار درم
لحیة التیس دو درم همه را کوفته و بیخته باب ورق مورد بسرشند یا باب ورق بارتنگ و به پشم پاره کرفته فرزجه سازند
نوعی دیگر جفت اقاقیا پوست کندر بردم الاخوین حب الآس از هر یکی جزوی کوفته و بیخته باب ورق مورد بسرشند و فرزجه
نمایند نوعی دیگر مازو بز سوخته شاخ کاو کوهی سوخته پوست خایه مرغ سوخته خسته خرمای سوخته کاغذ سوخته سرمه کهربا
اقاقیا دم الاخوین کل قبرسی از هر یکی جزوی کوفته و بیخته بسرشند باب ورق مورد و فرزجه نمایند نوعی دیگر ارمه سوف
و کلنار وجفت بلوط از هر یکی جزوی بکوبند و بسرشند باب ورق مورد و فرزجه نمایند نوعی دیگر تخم به پوست انار
از هر یکی دو درم کوفته در چهار قدح اب بجوشانند تا یک چهارم بماند ناشتا بخورد که حیض را به بندد نوعی دیگر فوفل یکدرم بسد
دو درم قیر دو درم کوفته و بیخته صمغ و خفتق دو درم با آب سرد مجمعه بخورند خون حیض خون دهان خون بواسیر را ببندد نوعی دیگر
کوکرد دو نیم درم با شیر کاو سه روز بخورد حبس خون نماید نوعی دیگر مراة قیار ریوند چینی لادن کافور زعفران کل ارمنی
از هر یکی جزوی کوفته و بیخته باب لسان الحمل بسرشند و بر پشم پاره فرزجه نمایند نوعی دیگر خزف تنور وخبث الحدید
و پوست انار و مازوی سبز و شب یمانی از هر یکی جزوی بسرشند باب ورق بارتنگ و بر پشم پاره فرزجه نمایند
نوعی دیگر ورق کل سرخ خشک لسان الحمل پوست انار ورق مورد عوسج پوست طلق همه را در قدری آب بیزند و بسرشند
باب ورق کل یا آب خرنوب نبطی و پشم بدان تر کنند و شافه سازند نوعی دیگر کل مسحوق بخیر کلنار از هر یکی سه درم
کل مختوم زرورد کندر از هر یکی نیم درم کوفته و بیخته بسرشند باب سماق یا باب ورق مورد و بر پشم پاره کرفته فرزجه نمایند
نوعی دیگر

١٠٥

نوعی دیگر از برای دفع رفتن خون زنان اگر یک جرعه از سرو الانسوخته خاکستر کرفته و ثلث او از شکر تری ممزوج کرده
مداومت نماید منع خون رفتن خواهد کرد و این دارو بغایت سودمند است والقدات فی نوعی دیگر از برای اختناق رحم
و حبس حیض او آلاییده که تربد مجوف را کوفته و بیخته یکمثقال از آن با هم نقدر شکر سرخ با آب کرم فرو برند بهار تا بکمپهر
ازکسه باشند تا آنکه حیض و فرو اطلاق شود و بعد از آن فتیله از مقل و زعفران ساخته با صمغ عربی بسته بر فرزجه کنان
بر دارند که بغایت مفید است و بکوبی از تخم ترب دو مثقال تخم کرفس دو مثقال مقل شب الموده کرابیه حب الآس و فلفل
دراز فلفل کرد فلفل سفید صبر سقوطری مجموع را کوفته و بیخته با سه وزن عسل مقوم بسرشند و هر روز مقدار یک دقیقه بهار با
کرم شاول شموده باشند و از برای صاحب این مرض جامع بغایت مفید است و بیشی از خوردن این ترکیب اگر حب الاحب
با ایارج فیقرا شاول نماید بغایت سودمند است و کشف خواهد شد تجربه حابس حیض از حکیم کمال الدین حسین شیرازی هر کس
بدن آدمی را که در حمام جمع میشود هر گاه زنان فرزجه نماید نافع است افراط سیلان طمث را که مجرب است نوعی دیگر
از حکیم سعد الله کیلانی از عجایب تجربه مشهوره هر گاه سیلان خون رحم یا استحاضه پیدا شود این علاج بغایت مجرب است
بگیرند خبطانیا یکمثقال حنا مقدار کفایت هر دو را خمیر ساخته بدست و پای چهار برنهند بعون الله تعالی حبس خون نماید
حابس الحیض بیخ ساک جو کالی دو درم نبات چهار درم سوده باب برنج بخورد خون حیض که از کرمی رود دفع کرده نوعی دیگر
بیاورد موی کاو سرو اله بقدر یک پشت ره و از اسود وده خاکستر آن بستانند بوزن دو سیر در شکر تری یک سیر مخلوط کرده هر روز
چهار درم با آب بخورد جمیع انواع خون حیض باز دارد نوعی دیگر ده درم دانه کوکهر و ده درم شکر تری یکجا آس کرده ده
هر روز با روغن ستور بلیسد نوعی دیگر قرب انیه و با شهد بلیسد نوعی دیگر برکهای موش سائیده کده درم با آب مخلوط کرده
ناشتا یکهفته زن بخورد و اکر چنانکه زن را معلوم نکنند بهتر است انواع حیض باز ایستد نوعی دیگر از ارد عدس عصیده کرده
بخورند خون حیض بایستد نوعی دیگر اگر زنی از رفتن خون حیض سخت برنج بود یک سیر کهربا آس کرده بیکبار بخورد
چنان حیض بسته شود که دیگر بعد از آن حایض نشود نوعی دیگر اگر سنگ بقری هر روز ده درم سوده با آب بخورد خون حیض
چنان بایستد که بعد از آن حایض نشود نوعی دیگر برشاد آنی تا سه هفته هر روز چهار درم بخورد حیض بسته کردد نوعی دیگر
بگیرد تخم لسان العصافیر سائیده یکبار بخورد چنان بسته کردد که دیگر حایض نشود نوعی دیگر مازوی سبز و کندر بعد آدمی
سائیده و از هر یک درمی در آب حفظ کرده تا سه هفته ناشتا بخورد نوعی دیگر شب یمانی یا سورمه زنکار را از هر یک
برابر سائیده و باب مورد بسرشند و اکر آب مورد نباشد باب باران بسرشند و از آن شافه سازند هر یک بقیاس
نیم انگشت و خشک سازند و در میان پشم پیچیده یک دو شیافه بسر نهند تا آن برسانند خون رفتن باز ایستد مجرب است
من شفای فاینه عقده هم از نقد هفتم که مشتمل است در رحم اعتدال دات ده و کوچک بودن پستان و فضیلت فرواختن دوا و شاید که دردسته
سنگ متفناطیس کالبودی اسکنه زیره سفید خشک هست و یکوفته بیخته و هوری با اب سسته برنج ساختن خمیر کنند

تجربه ارد بشود شاه در باد سرس
شیر دل

اگر پستان عورت غلطیده باشد بر سر پستان چند سوزن بزند چنانکه پاره خون آید پس این دارو طلا کنند و سینه بند
محکم ببندد و باید که در روزی دو سه بار دارو مالد وقت یا مدادو نماز پیشین و خفتن و سوزن زدن یکبار کافی است
نوعی دیگر پیه کاومیش ده سیر آرد نیم سیر روغن ستور نیم سیر نبات و قرماسنگ تنکس و جوز هندی از هر یک دانکی
بر همه در شیر انداخته باتش نرم چندان بجوشانند که دو سیر شیر بماند و بپالایند و بیاورد اسکنده و بهمن سرخ و بهمن سفید
و فرسک که هندی کهیر کنکول کویند از هر یک چهار درم زنجبیل یکدرم در آن شیر جوشانیده داخل کرده بخورد و
سینه بند محکم ببندد و اگر سر پستان علطیده باشد در روزی دو بار که بامداد و شب بکاه باشد بخورند
باشد دغذا نان کندم و کوشت کوسفند بروغن ستور پخته بخورد و در سه ماه بحال خود باز آید که کویا در دوازده سالگی
بوده و اگر در وقت ایستادگی که بغلطیدن نیامده باشد این دارو بکند بر قرار قدیم بماند و نه غلطد نوعی دیگر مقلطع مغز
کنز کوزن برابر سائیده متواتر با سکه کاومیش طلا کند و سخت محکم ببندد ایستاده شوند و محکم کردند نوعی دیگر شیر اک
سفید با روغن ستور بالای پستان طلا کند و سینه بند محکم ببندد و ایستاده شود نوعی دیگر پوست انار شیرین که کهنه شده
باشد سائیده با روغن تلخ برابر بجوشانند و اگر روغن متواتر شیر کرم کرده بر پستانها مالد و سینه بند محکم ببندد و پستانها
سخت شوند و اگر این علاج بر قضیب کنند و بمالند سخت و کوتاه کرداند و اگر در کوش مالند همین عمل کند نوعی دیگر پوست
انار یک سیر روغن سرشف سه سیر نیم من یکجا کرده بجوشانند چندانکه همه در خورد و سه سیر روغن بماند بپالایند و متواتر شیر
کرم بر پستان و قضیب سست شده بمالند نوعی دیگر کتابی خوند و پوست انار دوغ کنده و وی برابر با سکنه کاومیش
بر پستان و قضیب طلا کند پستانها و قضیب سخت کرداند نوعی دیگر هر زنی را که اول حیض آید واز خون در پستان بمالد
قدر بمانند نوعی دیگر که در اورام پستان سودمند و نافع بود نوعی دیگر نان کندمی و آرد جو و آرد باقلی و خطمی از هر یکی ده درم
زعفران نیم درم مجموع کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و بزرده تخم مرغ بسرشند و ضماد سازند نوعی دیگر که نکذارد که پستان بزرک
شود نوعی دیگر دوغ محض و آرد جو کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و با سرکه بسرشند و متوالی ضماد کنند هر ماه سه بار نوعی دیگر
الجه حفظ کنند پستانها را که بزرک نشود انکه سحق کنند زیره و بجوش کنند باب و ضماد کنند بر پستان و بر بالای او پارچه سرکه
و آب فرو برده بکذارند و بگذارند و سه روز و انکنند در هر ماهی با سکابه کنند جو س میفی را با بیفی سرکه آب و طلا کنند
بر پستان معاینه هر آن پس آن نکاه میدارد از بزرک شدن یا سحق کنند شب بروغن کل مالد بر پستان هر روز
دو درم آن کوچک میکند زنان طویل با مکرد کل بکو و مازوی خام بکو و صلابه کنند بعسل و طلا کنند و بکردن بکذارد
پس باب سرد بشویند و در هر ماه سه بار اگر این عمل دایم کنند همیشه کوچک بماند من عشوه کاملیه مؤلف نوعی دیگر بیاورد
جهت علاج بزرکی جثه حوب باکش مصطکی و قرنفل از هر یک دو سیر شامی کوفته و بیخته دو سه روز با عسل لعق نماید
نوعی دیگر بیاورد برک سهنجر و باب بشسته پنج بار آید و دو چهل ماند پستان او بحال خود باز آید من عین الحیوة نوعی دیگر
زیره را

١٠٦

زیره را باب یا سرکه بر پستان مالد سینه او مثل کودکی باز کرده و بر قرار خود بماند که جنس غلط باید که سه شبانه روز بکنند
نوعی دیگر اگر زنی کوچک پستان باشد و یا اصلا پستان بر دون نیامده باشد پیه پیل و پیه کاومیش بوزن برابر بکیرد از وه مخلوط
ساخته هر روز متواتر قدری شیر کرم کرده بر پستان مالد پستان بر آید و بزرک کردد علاج کوتاه شده وسخت شدن آن پوست بار
انار یکسیر سوده در روغن تلخ چهار سیر و آب نیم یکجا کرده بجوشانند چندانکه همه آب در خورد و روغن بماند بپالایند و متواتر
شیر کرم کرده بر پستان و یا بر قضیب و یا بر کوش دراز مالد کوتاه و سخت کردد من عین الحیوة نوعی دیگر اسکنده و فلفل دراز
وج و دالان بزرک بوزن برابر باریک سائیده و با سکه کاومیش بهم متواتر شیر کرم بر پستان و بر قضیب و بر کوش طلا کنند
بزرک و سخت شوند جهت سخت ایستاده کردن پستانها اگر پستان زنی غلطیده باشند چون خواهند که بقرار اصلی باز آیند پیاز نرکس کلمرکب
کلان که آنها بسیار دارد و در برسات بسیار بهم رسند چهار عدد در میان نیم سیر نمک انداز ند و در طرفی کرده نکاه دارند
تازه نیکه ننک در کرم یکجا نشوند پس با کل چوب که هندی چکنی مانی کویند مخلوط ساخته هفت روز پیوسته بر پستان ضماد کنند
بقرار خود بیایند مجرب است عقد یازدهم از نقد هفتم از کنوز لعل در بیان شیر افزودن چون عورت را بعد ولادت فرزند آن خود زیاده
رود سبب آن در شیر نقصان راه یابد زیرا که ماده شیر خون است و چیز آنی که در مرد باه و مستی افزاید در عورات شیر زیاده
کند و اگر این سبب نباشد نوعی دیگر بیاورد نمکسک و زیره سفید و دالان بزرک و فلفل دراز از هر یک یکدرم کوفته و بیخته در
یک کاسه دوغ کاو شیرین سائیده ناشتا یکهفته بخورد شیر افزایش کرد نوعی دیگر کنیز و دو دانه از هر یک ده درم آس کرده
با شیر کاو نه درم و شکر تری بخورد شیر زیاده آید نوعی دیگر زیره سفید و لوده برنج ساتی از هر یک ده درم آس کرده در شیر کاو
دهی کرده بخورد شیر زیاده شود نوعی دیگر برک کلکر دهند خاییده آتش فرو برند در شیر افزونی بینند نوعی دیگر کلوی در شیر
کاو بجوشانند و در آن روغن ستور انداخته بخورد نوعی دیگر برک چمار دیج اسکنده آس کرده با لوده خمیر کنند و از آن نان بپزند
با روغن ستور و شکر بخورد در یکهفته شیر زیاده کردد نوعی دیگر ماهی تازه با روغن بریان کرده بخورد شیر افزاید نوعی دیگر
کم شیر عورتان زیاده کرداند شنقاقل تخم اسپست تخم بلیون انیسون شونیز رازیانه ترب نبات بیخ شیر کاو در شیر بریاز یانه
کوفته از اغذیه پستان بزر دهی و سمک رضراقی کوشت مرغ بروآی کخوداب با روغن کنجد زرده بیضه مرغ نیم برشت
کاهی قلیه کندر و قلیه شلغم حلوای شیر و ترکیبی و کله شکی و از تره شبت و کرفس نوعی دیگر کشک کندم و کشک جو نیم
یکدرم تخم بادیان و سه درم تخم خشخاش سپید بشیر تازه بپزند و اکر کنجد آس کرده در شراب داخل نمایند و بپالایند
و بخورند شیر زیاده کرداند و اکر مقدار یک اوقیه روغن کاو در شراب داخل نمایند و بیامیزند و بخورند همان فعل کند
و تخم کندر و تخم بادیان و شبت و کزر همه اندرین باب سودمند باشند و معجون نوش دارو نیز سودمند بود نوعی دیگر بیخ
کهاره و دالان بزرک از هر یک یکدرم با شیر کاو خام آس کند و در نیم سیر انداخته بجوشانند و چند روز متواتر بخورد شیر
بسیار شود من عین الحیوة نوعی دیگر اگر شیر زن افزونی کند و خواهند که باز ایستد آرد کندم دار را با آب برکه و روغن

برشته و بر پستان ضماد کنند و مردارسنگ را بروغن گل بسرشند و بر پستان طلا کنند و اگر سخت محرور باشند با لعاب اسپغول
طلا کنند و با بچه بره با عدس و اندکی زیره بپزند و بخورانند شیر باز گردد و زیره و سداب نیز شیر باز گرداند عقد دوازدهم از نقد
هفتم که نقد اول در قاطعات شهوة جماع و شهوت جماع قاطع [illegible] که قطع [illegible] کند غایه بگیرند زیره کرمانی و نانخواه از
هر یک جزوی و هم چندان همه بکوبند و بپزند و [illegible] پیش از طعام و بعد از طعام قاطع الباه قاقله صغار و کبار از هر یک ده درم
نبات سفید بیست درم بکوبند و بپزند و ناشتا سفوف کنند قاطع الباه که قطع شهوت جماع و شهوات رویه غایه بگیرند افیون
تخم کرفس و زیره کرمانی و نانخواه از هر یک ده درم فلفل ابیض دو درم و نیم قرنفل همه را کوفته و بیخته مثقالی از آن بامداد
و مثقالی شب نگاه بخورد قاطع الباه مصطکی ده درم عود خام زیره کرمانی چند درم همه را کوفته و بیخته مخلوط سازند با جلنجبین شکری
و هر روز چهار مثقال از آن بخورند قاطع الباه قاقله صغار و کبار از هر یک شش درم قرنفل و زیره کرمانی که در سرکه یک شبانه روز
خیسانیده باشند از هر یک شش درم نبات سفید سی درم کوفته و بیخته هر بامداد سفوف سازند قاطع شهوة جماع که منی را خشک کند
بگیرند تخم کوک و تخم سداب از هر یک راستا راست شربت چند درم قاطع الباه تخم سداب جند بیدستر بزر البنج راستا راست
یک درم با شراب ممزوج با آب سرد قاطع الشهوه تخم سداب افیون از هر یک یک درم جند بیدستر بزر البنج از هر یک دو درم گل سرخ
از هر یک سه درم شربتی دو درم با آب سرد و یا دوغ ترش قاطع الشهوة تخم سداب سه درم و نیم کوک با آب تخم خرفه بخورد و
شهوت جماع از وی بریده شود داروهای قاطع شهوه برگ نیلوفر و بیخ او و برگ بید و گل و برگ گل و بزر قطونا و بزر البنج و کافور
و از طعامها هرچه ترش و قابض است و سماق و ریواج و انار ترش و ترنج و آبی خام ترش و سیب تر و زردآلوی خام ترش و
[illegible] و آنچه برین ماند و از سبزیها کوک و خرفه و اسفاناخ و [illegible] و کدو و کاهو و کسنی و کشوث و عنب الثعلب و خیار بادرنگ
و [illegible] و از کارها صحبت زن حایض و زن پیر و زن زانیه که بعید عهد باشند بجماع زنان دارد قاطع شهوه بیخ نیلوفر
خشک کرده ده درم گل سرخ چند درم صندل سفید دو درم کافور [illegible] این ده شربت بود قاطع شهوت هر زنی را که شهوت
غلبه کند [illegible] جهت قطع شهوت [illegible] از حکیم کمال الدین حسین شیرازی و حکیم [illegible]
از جمله شهوات ردیه [illegible] بگیرند خام زیره کرمانی مصطکی از هر یک یک مثقال مجموع را کوفته و بعسل خام سرشته بخورد نافع بود
نقد هشتم از کتاب اول در علاج گزیدن افاعی و عقارب و گزیدن جانوران زهردار و موذیات و دوافع سموم و علاج زخم
تیر و تیغ و تفنگ و غیر آن و طرد و کشتن و صید جانوران زهردار است و این نقد مشتمل است بر پنج عقد
عقد اول از نقد هشتم کتاب اول در علاج گزیدن جانوران زهردار است بدانکه زهرهای حیوانی بعضی
آن است که گوشت اندام زهردار است و بعضی آنست که یک اندام از وی زهردار است و بعضی آن است که رطوبتی
که از تن او بیرون آید زهردار است و بعضی آنست که [illegible] نیست لیکن بسبب عارضی زهردار شود چون
ضفدع که در [illegible] با وی دارند مثل ذراریح و ارنب بحری و آنچه بسبب عارضی زهردار شود چون گوشت [illegible]
که انرا

که از [illegible] بگیرد و ماهی شور و شیر که در معده بفسرد دوائی که از بهر گزیدن جانوران زهردار و زهرهای خورده [illegible]
که معروف است بتریاق [illegible] افعی را تریاقی نافع است و شرابی که افعی در او افتاده باشد گزیدن همه جانوران را
نافع است و مقدار دو مثقال تخم ترنج ضد همه زهرها است و بیخ اسکندان ضد همه زهرهاست و [illegible] و حب الغار
و [illegible] و گوز با انجیر و بندق و [illegible] و حنا و شیر با زراوند و شکوفه [illegible] و برگ او نافع است و ثمرة الدلب
یعنی ثمرهای درخت چنار که [illegible] منفعت او عجیب است و دارچینی نافع است و سرکین بز سوخته ضماد کردن و خوردن
[illegible] و تخم بادآورده و [illegible] و فلفل و بزر [illegible] در آب او یا در شراب
مطبوخ بوده که [illegible] خوردن و ضماد کردن [illegible] و قیصوم و [illegible] و غاریقون [illegible] پاک کرده
[illegible] پاک کنند و خشک کنند و بوقت حاجت بدهند سوده [illegible] و مطبوخ [illegible] جو بیاری و [illegible]
و تخم جرجیر نافع است من ذخیره ضمادی عجیب که منفعت او در این امور عام است بگیرند افیون و مر از هر یک یک درم فلفل
یک درم زراوند طویل و بیخ زراوند مدحرج از هر یک یک درم شونیز یک درم [illegible] سه درم سداب دو درم همه را با آب جرجیر
کنند و با انگبین بسرشند و باید که آب جرجیر پخته باشد و کفک برداشته و صافی کرده شربتی یک درم تا یک مثقال من ذخیره صفت تریاق
که منفعت آن عام است همه گزیدن جانوران زهرناک را و همه داروهای زهردار را بگیرند شونیز تخم حرمل اسپند زیره از
هر یک دو درم [illegible] سه درم سداب دو درم همه را با آب جرجیر تر کنند [illegible] و صاف [illegible] و با انگبین بسرشند شربت
یک مثقال در شراب پخته من ذخیره تریاقی دیگر که منفعت او عام است همه گزیدن جانوران زهرناک را و داروهای زهردار را بگیرند
شونیز تخم حرمل اسپند زیره از هر یک دو درم [illegible] زراوند گرد از هر یک یک درم فلفل سفید و مر از هر یک [illegible] با انگبین
بسرشند شربت چند یک باقلای رومی در شراب بدهند من ذخیره دوای دیگر حب الغار [illegible] تخم شلغم و دشتی [illegible]
سیاه دار فلفل [illegible] زیره بزر البنج از هر یک چهار درم [illegible] یک شش درم با انگبین
بسرشند شربت چند یک باقلای رومی من ذخیره دوای دیگر حب الغار از هر یک سه درم بزر الجرجیر بزر الکراث از هر یک
یک درم زراوند بیخ انگدان سیاه از هر یک دو درم علک البطم چهار درم با انگبین بسرشند شربت چند یک باقلای رومی من ذخیره
طلای نافع گزیدن جانوران زهردار آنچه بر گزیده یا جانوران زهرناک طلا کنند نفط سفید یا نفط ازرق یا سیر خام و پخته
با روغن گاو و جند بیدستر با روغن زیت با عصاره [illegible] نارسیده و ناشسته و عصاره [illegible] و کوکرد
پاک سوده و مرغ خانگی یا فروج زنده سینه او بشکافند و بر آن موضع نهند و هر ساعت که [illegible] و دیگری بر نهند
[illegible] با زهره گاو [illegible] و سرکه [illegible] و سرکین بز همه بر گزیده یا جانوران [illegible]
من ذخیره طلای دیگر خردل و نمک و سرکه [illegible] صابون طلا کنند من ذخیره طلای دیگر نفت جوشیده با نمک طلا کند
سودمند است و [illegible] افعی را سود دارد و این داغ کننده است [illegible] و آب [illegible] گرم کرده

[illegible] نیکوست خصوصا با سرکه و مطبوخ موش دشتی زنده و مطبوخ [illegible] زنده نیکوست من ذخیره دوائی که گزیدگی مردم را بکار آید
پیاز و نمک و انگبین [illegible] و مرهمی ساختن از پیه مردم و روغن و پیاز و نمک سوده با انگبین [illegible]
و استخوانهای گوساله سوخته [illegible] سفید شده و با انگبین سرشته نهادن و [illegible] خشک بسوزانند و بر جراحت پاشند و
[illegible] خاکستر کرنب طلا کنند و اگر [illegible] بدید آید آن جایگاه را بروغن زیت چرب کنند [illegible] ضماد کنند
با انگبین [illegible] ضماد کنند من ذخیره نوع دیگر اگر آدمی کسی را بگزد و یا ناخن آدمی بکسی رسد [illegible]
[illegible] هلاک کنند نیکو شود من عین الحیوة [illegible] علاج [illegible] هر ساعت [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] از سوده [illegible] المسک [illegible] اللهم که از گوشت [illegible]
[illegible] باشند [illegible] المسک [illegible] من ذخیره علاج مارگزیدگی
[illegible] سفوف ساخته بخورد و بالای آن آب
[illegible] بگیرند [illegible] آب [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible] از او [illegible]
خواب کنند که مارگزیده و زنبور گزیده را نافع است نافع زهر مار گل و بار و بیخ و پوست و برگ ترنجبیل با آب سائیده حب سازند
و مارگزیده و زنبور گزیده را نافع است [illegible] من عین الحیوة نوع دیگر [illegible]
[illegible] و در سایه خشک کنند [illegible] با هر مرغ [illegible] بوقت حاجت
مارگزیده و زنبور گزیده را [illegible] که مجرب است من عین الحیوة نوع دیگر علاج زهر مار [illegible]
[illegible] که یک پیاله شود از آن آب [illegible] در چشم کنند و قطره بر زخم چکانند و [illegible] دفع زهر کنند
نوع دیگر [illegible] زهر را بخود کشد علاج زهر [illegible] و فلفل گرد [illegible]
[illegible] از بعد [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible] من عین الحیوة [illegible]
[illegible] با آب سائیده [illegible]
[illegible] نافع [illegible] با آب سائیده [illegible]
[illegible] من عین الحیوة تریاقات زخم گزدم دشتی [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] و سداب خشک [illegible] در شراب
[illegible] من ذخیره [illegible] پستر فلفل سفید [illegible] من ذخیره تریاق دیگر

بیخ حنظل [illegible] زراوند طویل و مدحرج [illegible] راستا راست شربتی کودک را [illegible] و [illegible] این تریاق
سخت نافع است [illegible] و عرق گزدم را [illegible] دو درم بیخ حنظل [illegible] در حال راحت [illegible]
[illegible] و بیخته [illegible] دو مثقال بخورند سخت نافع است و اگر کسی [illegible] باشد زخم
گزدم [illegible] و اگر افیون و بزر البنج راستا راست با انگبین بسرشند [illegible] سود دارد من ذخیره دوای عجیب
جهت زخم گزدم که بتجربه کرده [illegible] مستعد [illegible] جرم [illegible]
[illegible] اقل العباد نور الدین محمد عبدالله ابن حکیم عین الملک شیرازی که بارها بتجربه رسیده [illegible]
[illegible] بگیرند [illegible] آن [illegible] اگر [illegible]
[illegible] هر ساعت [illegible]
[illegible] نوع دیگر در موضع گزدم گزیده اگر [illegible]
[illegible] دوای گزدم گزیده بگیرند بیخ [illegible] و برگ [illegible]
[illegible] بوقت حاجت [illegible] آب
[illegible] گزدم گزیده بر آن نهند [illegible] من عین الحیوة [illegible] روز شنبه [illegible]
[illegible] و چند دانه [illegible] بر بیخ [illegible] از کاری [illegible]
[illegible]
پس گزدم [illegible] و [illegible]
[illegible] گزدم گزیده [illegible] در ساعت دفع درد نماید [illegible]
دیگر را در [illegible] صاحب تب [illegible] دفع آن نماید [illegible] حکایه دفع گزدم از مجربات مؤلف روزی
این مؤلف [illegible] شکار رفته بود [illegible] ناگاه از زیر بوته عقربی برآمد
[illegible] و عقرب [illegible]
[illegible] عقرب [illegible]
[illegible] عقرب را هلاک [illegible]
[illegible] عقرب [illegible]
از بیخ و برگ این بوته [illegible]
[illegible]
[illegible] برگ آن بوته [illegible]

یکی از روایتهای او را عقرب بزد و او کس میفرستد که بوته مذکوره را بیارند اتفاقا فرستاده بعلفی بوته پس کیهره را [illegible]
داد همین بوته را بجای آن بوته استعمال میکند باذن الله شفا یابد **نوع دیگر** بنده درخت پی پیچ با پنج کده پرنده کوفته و چکانده
در گوش گزدم زده قف کند و اگر جانب راست گزیده در گوش چپ و اگر چپ بعکس آن زهر فرود آید من عین الحیاة **نوع دیگر**
نهش گزدم که مکرر تجربه رسیده بر زخم نیش گزدم عصاره سیر طلا کنند که برات عقرب است **دوای گزیدن پلنگ و یوز و [illegible]**
گزیدن ددگان و جراحت چنگال ایشان از زهرها یکی خالی نیست پس صواب آن است که جراحت را مجمره بر نهند و ماده زهر
از او بیرون کنند پس جراحت را درست کنند من ذخیره **علاج موی [illegible]** اگر کسی را موی [illegible] شده باشد علامتش آن است که
بوقت نشستن شکم درد کند و اگر بر رگ [illegible] بول کند [illegible] پاره شود بیارد جگر حلوان خام و بر کاله کرده بخورانند چون
[illegible] از این بجنبد کلیچه و دو درم آس کرده با آب [illegible] گرم بقدر یک [illegible] بخورانند تا قی کند و اگر [illegible] شاخ [illegible]
در حلق [illegible] که موی [illegible] برابر جگر حلوان بیرون آید من عین الحیاة **علاج [illegible]**
[illegible] ساک جولان و کشنیز برابر با آب بجوشانند و بخورانند و [illegible] و زعفران طلا کنند و باید که این جراحت را از
این مردم نگاه دارد و اگر بوی برسد تباه کند من عین الحیاة **[illegible]** [illegible] اگر ساعت مهلت دهد امید خلاصی باشد علاجش
قی است و تریاق که خاصه تریاق اوست **صفت آن** بگیرند گل مختوم و حب الغار از هر یک یک جزو بزرآسا [illegible] چهار جزو [illegible]
و مر از هر یکی نیم جزو با انگبین بسرشند شربت چند یک کوزی [illegible] قی فرو آید [illegible]
[illegible] دوای گزیدن سگ دیوانه بگیرند سرطان نهری خشک [illegible] کنند [illegible] بزرآسا فوکوش بزرآسا [illegible] حب [illegible]
حب الغار [illegible] سداب دشتی شونیز حفض [illegible] افسنتین جعده طین مختوم کادریوس چشم سرطان بزرآسا [illegible] دیوانه دوا [illegible]
الذراریح و جگر دل آن سگ بریان کرده و پوست [illegible] بریان کرده من ذخیره خوارزمشاهی **نوع دیگر**
گوشت را بر گزیدگی سگ نهادن در حال درد بنشاند و سود دارد من ذخیره **نوع دیگر** قسط چوب کوفته [illegible] روز
ناشتا هر روز سه درم بقدر یک قدح بجوشانند تا چهار یک درم باز آید و سگ گزیده خوردن ایمن [illegible] درد [illegible] ذراریح
نوع دیگر گزیدن سگ دیوانه تخم دیو دار را هر روز یک تخم در میان [illegible] سیاه [illegible] تا هفت روز فرو برد و [illegible]
که چشم او بر آب نیفتد که نافع است **[illegible]** علاجش [illegible] کادی باید داد با خبطی [illegible] دارچینی [illegible]
کنند و روغنهای خوشبوی مالند و بزرآسا و فوکوش دادن علاج اوست من ذخیره **[illegible]** علاج نخست [illegible] باید کرد
و مسهل دادن از بهر آنکه قی خطر باشد و ماده بسیار بجنبد دفع [illegible] کرد و بکشد از بیخ [illegible]
و بوره و خاکستر چوب انجیر و بزرآسا برغاله و [illegible] بره با سرکه باز [illegible] خون فسرده را ببرد پس مسهل دادن [illegible]
دفع کند و انجیر خام که شیر در وی بسیار بود سود دارد و طبع را نرم کند و بر معده [illegible] جوهره العسل [illegible]
سود دارد و علامت خلاصی وی آن است که اسهال رفق پدید آید من ذخیره **دوای [illegible]** نخست علاج عام باید کرد [illegible]
[illegible]

[illegible] جذب کردن و ضماد پیاز و ضماد پونه [illegible] باشد و پودنه خوردن سود دارد و ضمادی که از شونیز کنند یا از کنجد و آب
نیز سود دارد من ذخیره **نقل از کمال الدین حسین شیرازی دستور العمل سگ دیوانه مجربست** از عیسی ابن یحیی المسیحی
مجرب غایت التجربه به آنکه سگ گزیده را اگر خواهند معلوم سازند که سگ کلب است یا گزنده روش تجربه آن است که پاره
نان یا گوشتی را به خون آلوده بیالایند و پیش سگان اندازند اگر سگ بخورد بدانند که سگ دیوانه نگزیده است باید که آنرا
مال و به کردن زخم بکوشند و اگر چنانچه سگ از آن لقمه نفر کند و نخورند یقین دانند که سگ دیوانه گزیده است باید که موضع
معضوض محجمه گذارند و بقوت بمکند تا پخته شود بعد از آن چندین [illegible] بزنند عمیق و باز محجمه بگذارند و بمکند دو روز متوالی
حجامت نمایند و بگذارند بر موضع معضوض این مرهم که مانع التیام شود آب چغندر صد مثقال تخم جرجیر [illegible] سداب [illegible]
سفید از هر یک کفی پیاز چند [illegible] را در شراب بجوشانند و صاف نمایند و چند قطره سرکه و روغن [illegible]
آنها صاف نموده بجوشانند تا روغن بماند جاوشیر زفت از هر یک پنج توله کوفته و بیخته موم زرد [illegible] اجزا [illegible]
مرهم سازند **دوای [illegible]** در گزیدن سگ دیوانه **صفت آن** سرطان نهری سوخته و آن چنان است که او را زنده در دیگ کنند و از او در
تنور گذارند و چندانکه سحق کرده بسیار نسوزد و بعد از آن از سوخته او بگیرد ده جزو و از خبطیانا پنج جزو از کندر یک جزو و حب
سحق کرده از آن هر روز یا ده دو درم به هر صبح و همچنین در شام روزی که مسهل نه به باب [illegible] روز من عزة [illegible]
مولف **[illegible]** افسنتین الکذان سفید [illegible] ریون کادریوس جعده خبطیانا کندر [illegible] سرطان از هر یک یک توله
اجزا را کوفته و بیخته سفوف سازند شربتی یک توله با چهل مثقال شراب کهنه غذای او گرگن جو بگوشت بره و حلوای
شیر و اده و جوجه [illegible] با روغن مسکه و مزوری کنند بر روغن کدو و روغن گل و روغن بادام و روغن بنفشه و هر صباح
یک پیاله شیر بز [illegible] ازرق چشم که علف [illegible] کدو و خیار و آرد جو باشد و تشویق کنند و [illegible] از روغن
بادام و شیر زنان دختر زائیده با اندک عرطنیثا [illegible] و میان سر [illegible] و اطراف سر را [illegible] شیر زنان
را هر روز بگذارند دو سه ساعت و طلا کنند سرش را با روغن برگ بید و [illegible] کدو بکشند تخم خیارین کوفته تخم کاسنی
کوفته تره دام کوفته نیلوفر از هر یک دو کف بجوشانند در آب خالص تا دو حصه بسوزند و یکحصه بماند بیارند بهم کرده
یک [illegible] و بگذارند و صاف نمایند و بجوشانند با این آبها تا بسوزد آب و روغن بماند نافع باشد بعد از فراغ از خوردن
سفوف مدت چهل و یک روز شروع بماء الجبن نماید **صفت** ماء الجبن شیر بز سرخ رنگ ازرق چشم بوزن دو سیر [illegible]
[illegible] در دیگ سفالین کرده بجوش آرد چون به جوش آید سکنجبین ساده بریزند و بچوب انجیر بر هم زنند که شیر بریده
شود پس صاف نمایند ادویه داخل ماء الجبن گاوزبان شاهتره پرسیاوشان افتیمون [illegible] افسنتین رومی
بسفایج فستقی کوفته هلیله کابلی منقی کوفته از هر یک دو مثقال هلیله زرد منقی هلیله سیاه کوفته از هر یک دو مثقال
مویز منقی بکشند انجیر زرد ده دانه عناب سی دانه سپستان سی دانه شب در آب خالص بقدر ده پیاله آب [illegible]

یکجا کنند و صباح بجوشانند تا دو حصه بسوزد بعد از آن ماء الجبن را در آن بریزند و چندان بجوشانند که یک پیاله
انگوری بماند درست مالیده صاف نمایند سکنجبین افتیمونی گلقند از هر یک سه توله مغز فلوس خیار چنبر چهار توله در آن
حل کرده بیاشامند نافع باشد و هر شب بوزن یکتوله وقت خواب از این ایارج به چند شربت موصوف ریوند چینی صبر سقوطری
غاریقون سفید شحم حنظل محموده نمک هندی حب النیل پوست بیخ [illegible] بوره ارمنی لاجورد مغسول از هر یک دو توله
[illegible] کادریوس خربق سیاه خربق سفید ایرسا اسطوخودوس ریوند [illegible] اسارون افسنتین رومی شاهتره اسطوخودوس
افتیمون بسفایج فستقی ماذریون هلیله کابلی منقی هلیله زرد منقی هلیله سیاه حب الغار زراوند طویل خبطیانا [illegible] تربد
زرد چوبه گل سرخ از هر یک یکتوله اضافه نمایند نافع باشد و در فصل بهار فصد باید کرد اول از [illegible] بعد از آن [illegible]
قوه آن شخص خون باید کشید و اکثر غذا اورا شربت ابریشم و شربت گاوزبان سبز و تخم بالنگو بگلاب و عرق گل [illegible]
و عرق گاوزبان و غذای او اغذیه لطیفه باشد و بعد از هفته دیگر خون چپ بگیرند و بقدر حاجت خون بکشند و [illegible]
تقویت بکوشند و بعد از هفته دیگر از اکحل یا حبل الذراع یک زنند و غذا پاچه و کله حلوان و بره باشد و تدبیر اصحاب مالیخولیا
بعمل آورند و حقنها البته بعمل آورند این تدابیر در ایام قبل از فزع از آب است والا اگر [illegible] معالجه واقع شود [illegible]
سه روز فزع از آب بمیرد البته **گزیدن موش** اگر موش گزیده باشد اندام زرد شود و شکم ورم کند این علاج مجرب است بگیرد [illegible]
[illegible] تخم و برگ او [illegible] برابر آس کرده و بجنبه در [illegible] کرده در یک کاسه آب [illegible] از او بیرون آید و از آن یک
کاسه یا دو کاسه خوردن دهد تا قی کند و استفراغ شود و در آن قی و استفراغ مانند موش بچگان چیزی از شکم او برآید [illegible]
برنج بجنبه با جغرات بخورد من عین الحیاة **گزیدن [illegible]** نخست ضمادهای جذب کننده بر نهند چون ضمادی که از خاکستر و سرگین
ماکیان و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام و ضماد [illegible] و نمک و مردارسنگ [illegible]
و شونیز و انگبین جراحت را گشاده دارد من ذخیره **گزیدن [illegible]** پیاز و سیر ضماد کردن و انجیر خام [illegible] سود دارد من ذخیره
دوای زهر [illegible] در حال سه کف کشنیز خشک بخورند درد ساکن شود و گویند یکدرم مرزنگوش در حال درد بنشاند و ضمادهای
خشک سودمند است و طلای آب خبازی نافع است و آب خطمی و آب بادروج همچنین و [illegible] و عنب الثعلب
و کنجد کوفته و برگ او ضماد کردن [illegible] و سرگین گاو با سرکه و [illegible] سود دارد و افیون و تخم شوکران و کافور [illegible]
فرفیون و غیر آن طلا کنند و خرقه تر به آن بپوشند و حوالی آن به سرکه طلا کنند و حلبه با سرکه ضماد کنند سود دارد و آب گرم
و نمک تکمید کردن نافع است و شوره دیوار با سرکه طلا کردن نفع دهد و مگس انگبین بر وی مالیدن علاجی عظیم من ذخیره
دوای گزیدن [illegible] همین دوای زنبور است من ذخیره **دوای [illegible]** علاج به بوره و انجیر قی فرمایند و ده درم و شیر تازه [illegible]
لعاب بزرقطونا و آب تخم خرفه و مسکه پس حقنه کنند به کشکاب و خطمی و سفیده خایه مرغ و لعاب تخم کتان و اگر
حقنه از کشکاب و طبیخ حلبه و کرنب و [illegible] خایه مرغ و روغن بادام و جلاب و دوغ گاو تازه و [illegible]
سودمند [illegible]

[illegible]

سودمند باشد و درابزن فاتر باید نشاندن و در احلیل او روغن گل چکانیدن و گفته اند روغن آبی خوردن تریاق اوست
و در طبیخ او فرنجه و خیار کوفته در پزند و حب صنوبر و خیار و [illegible] سود دارد و طبیخ التین با شراب بنفشه سود دارد
در [illegible] که از وی تولید کند آرد جو در ماء العسل بجنبه ضماد کنند و طعام او شوربای مرغ فربه و بزغاله فربه باشد من ذخیره
[illegible] بحری شیر بز و شیر خر و شیر زنان که از پستان بمزند سود دارد و خبازی و خطمی تر بجنبه و بریان کرده و سرطان نهری بجنبه و
طبیخ آن و گوشت آن سود دارد و از جمله چیزهای آبی سرطان توان خورد و او از ماهی بترسد علامت خلاصی و سلامت او آن است
که ماهی تواند خورد و خارپشت تازه بریان کرده و خون او و [illegible] و خون بط و بول آدمی کهن اینها سود دارد و چون
او [illegible] باشد و این تدبیرها بکار آورده باشد و اعراض ساکن گشته حبی سازند از خربق سیاه و سقمونیا و غاریقون و ورق السوس
و کثیرا از هر یک راست راست شربتی یکدرم یا نیم دانگ بیشتر من ذخیره **[illegible]** علاج او همچو علاج ذراریح است **[illegible]** علاج
قی باید کرد پس حقنه باید کرد و تریاق بزرگ و [illegible] و مثرودیطوس و مانند آن و شیر تازه و اسفیدباج چرب باید داد من ذخیره
[illegible] علاج قی و حقنه و افیون علاج اوست و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و مانند آن من ذخیره **ضفدع** از [illegible]
[illegible] بود و [illegible] سرخ بود علاج قی باید کرد با آب گرم و روغن زیت و شراب بسیار ریاضت کنند و عرق آورند و در آبزن
گرم بنشینند و روغنهای گرم مالیدن و دواء الکرکم و دواء الکندر سود دارد و مقدار سه درم بیخ [illegible] در شراب بیاشامند
و اسعد و قصب الذریره در شراب سود دارد من ذخیره **[illegible]** علاج قی کنند با آب نیم گرم و چیزی که بر قی یاری دهد و [illegible] بخورند
او روغن گل و نیم درم [illegible] اندر وی در شراب [illegible] باید و تریاق [illegible] نیز سود دارد من ذخیره **[illegible]** علاج سرگین
باز در شراب [illegible] باید پس قی بفرمایند و همه تن او بروغن گاو طلا کنند و نمک گرم بر سر او نهند و انجیر خشک باید داد
با مسکه و خبطیانا من ذخیره **[illegible]** علاج قی کردن است ماء العسل پس شراب صرف خوردن با [illegible] روغن بادام [illegible]
گرم کرده بر فم معده طلا کردن و دیگر آنکه تخم معصفر همه در آب گرم گذارند و بدهند سود دارد و تریاق الفاروق نافعست
[illegible] که قی کنند با انگبین و عصاره کرفس سخت نیکو باشد و این دوا خاصه اوست **صفت آن** گل مختوم هشت
درم بزرآسا فوکوش سی و شش درم بزرآسا [illegible] سی درم خبطیانا چهار درم زراوند مدحرج چهار درم تخم سداب دشتی
چهار درم با انگبین بسرشند شربت چند یک کوزه در آب گرم یا در سکنجبین من ذخیره **دوای دیگر** خاکستر چوب انجیر دو درم
مغز استخوان فوکوش یک مثقال بو علی سینا میگوید حق من آن است که بجای مغز استخوان فوکوش بزرآسا او باید داد و چیزی
را در خل انجیر طلا کنند و نمک اندر وی با بزرآسا برغاله نیکو باشد و یک مثقال سرگین سگ سودمند باشد من ذخیره
[illegible] علاج قی باید کرد و **علاج** گوشت بریان که از تنور برآرند و [illegible] و آن گوشت تباه شود باید که قی کنند پس
[illegible] و سبوس و شراب ریحانی باید داد با عصاره آبی و سیب و گل [illegible] سخت نیکو باشد من ذخیره خوارزمشاهی
[illegible] که [illegible] خوانند اگر گزیدن او درد بسیار بهم رسد در حال ساکن گردد چون سرکه و نمک در آن

چالند مفید باشد و نافع و اگر جمیع حیوانات را بگویند دفاو سازند نفع میکند کزدن قمل یعنی شپش و بهم رسیدن آن از رطوبت
عفن بود که طبیعت آنرا از مقر بدن خارج بدن دفع میکند چون در سر و بدن کسی بسیار متولد شوند باید که باد و دو درم جوز
القی و یکدرم علکسک به نهند تا استفراغ آرد و ماده عفن را از بدن بیرون کند و پوست را پاکیزه گرداند بعد از آن آب
سرد و سلام بدن و سر او بالند و هر روز بشویند و روز جامه جانه پاکیزه بپوشد و جامه را بعود و قسط دود کنند تا از جای شپش
ایمن گردد نوعدیگر سیماب را در خاکستر با چک دشتی و روغن کنجد چندان کهرل کنند که سیماب بمیرد و از آنجا که مجرب است
نوعدیگر بای برنگ کوکرد بوزن برابر باکیزه ماده کادب بیده باقدری روغن سرشف سرشته بر سر اندام مالد شپش دفع
گردد نوعدیگر چهار درم سیماب و هشت درم کبریت سوده در ظرف روئین چند آنکه مالد باکف دست که سیماب کشته شود
و کبریت سیاه گردد و قدری از آن با روغن کنجد بر سر مالد و قدری با آب بجر بر بدن مالد و متواتر چند کرت این عمل کنند
دو روزی چهار بار سر بشوید شپش دفع گردد و مجربست نوعدیگر برگ میتهل و پوست درخت پرس سائیده با کیزه ماده کاو
و سرانداز شپش دفع گردد من شفای خانی تبرز سیاه زبان را سو و در زیر کفش یا موزه خود نهند لتوطا انکه بر زمین رسد
و زکف پای او را مس کند ملکه در چرم میانگ پنهان کنند هرگاه آن کفش در پا باشد مجله در آن بچراستم او گردد اگر تنها
بر شتر سوار شود او را آفت نرساند و فرمان بردار گردد و همچنین است زبان تک اگر در کفش بدوزند هیچ تک برو تاخت
نتواند کرد و دیگر بهایم نیز مسخر گردند عقد دوم از نظم ششم کیموزاده در دفع سمیات دارو هایی که مفرح زهر اوگیخ تریاق بزرگ است
و مطرو دیطوس و گل مختوم و تریاق الطین و تریاق اربعه و بیخ انگدان یکدرم و شیح ارمنی ده درم با انگبین سرشته دو درم
غاریقون در شراب به نهد و جنداری و تخم او و مرق او نافع است و دارچینی و مغز جوز کرش باده وقیه خل الخمر و یکمثقال جند بیدستر
باده وقیه روغن زیت و آب خنک معصور و حلتیت و طبیخ سیب لیوس و تخم درخت سکبینج نافع است من ذخیره دارو ها که از
تریاق فاروق نیم ماشه ملفل گرده و نیم بهلول با آب لیمو یکجا و اول تریاق خورد بعد از زمانی ملفل خورد و آب لیمو از بالای آن
خورد بکرم حق تعالی صحت انجامد علاج زهر مار کراز هر داده باشند شکنبه ملفق را با روغن کاو بجوشد و اگر شکنبه نه کرد خشک کرده
نگاه دارند و بوقت احتیاج از آن با روغن جوش دهد بکار برند هم نفع کند دوای دفع مضرت سما بستاند آب ورق بیت حبی دو درم
و گل ارمنی یکمثقال و شیح ارمنی یکدرم کوفته و بیخته با آب بیت بیامیزند و بجرع نوشند نوعدیگر تخم شلغم و برسیاوشان و جندبیدستر
و دارچینی و مغز دانه جوز کوش بجمیع کوفته و بیخته بر سر شراب ریحانی افشانند و بیست درم خل الخمر تناول فرمایند نوعدیگر تخم درخت
سکبینج جند بیدستر برگ پی از هر یک جزوی یا تخم حنظل سه برابر همه شربت چند یک بندقه و کوشت قدید راسو پاک کرده
بکامیتی قوت است من ذخیره دوای چوب درحال قی باید کرد و طبیخ شلغم و شراب و روغن کاو و از این طبیخ و شراب و روغن
بسیار باید خوردن و پیوسته قی کردن و طبیخ پوست جوط در شراب خوردن و بهترین چیزی یکدرم دوا و الملک است با سرکه
خنک سوده و جانوری است که موش پیش بگویند خوردن آن مضرت پیش باز دارد من ذخیره نوعدیگر هر کرا زهر داده باشند
زهره

زهره بز با شیر گرم کرده بخورانند نافع است من عجایب الحیوه دفع زهر پوست درخت انکول واگر پوست بیخ او باشد بهتر است
خشک کرده و سفوف ساخته نگاه دارد هر قسم زهر که بکسی خورانیده باشند به آن مقدار دو مثقال تا سه چهار درم شفا یابد
و مجرب است منقول از اوده بهشت دوا سم الفار از شرب این اسهال تمام بهم رسد و آنچه از شرب زیبق مصعد بهم رسد از
این نیز واقع گردد و علاج این علاج زیبق مقتول است نوعدیگر نیل کنه که کل وی کبود بی باشد بیخ آن نیکوست و برگ توری
بیخ و برگ کنه وری بیخ و مغک نیز نیکوست علاج کبیرا که حرکت و برادۀ نحاس و نحاس از شرب آن قولنج و اسرار البول و احتباس غایط باز
دید شود ثقل لسان و خشکی دهان و ورم معده و ثقل درامی و ملکی بود که اعراض ایلاوس عارض گردد علاج حقنه باشد
بمسهلات چون گوارش به نرم و معجون خیار چنبر و گوارش فلافلی مشروط بر آنکه ادویه منقوه یا منضج باشد چون تخم کاسنی
تخم رازیانه و تخم کشوث و تخم کرفس با معجون شهر یاران هفت مثقال در آب گرم حل کنند و بجرع خایند با تخم کرفس و انیسون
در آب بجوشانند و با شراب انگوری ممزوج سازند و بشرب نمایند نوعدیگر طبیخ کرفس و انجره بیست و بوره ارمنی باید داد و نفع
باید فرمود و سه درم مرو در شراب باید داد و سنبل رومی با سرگین کبوتر و نشتی در شراب به نهند و افسنتین و زوفا و تخم کرفس
و فلفل بیاید داد و اینهمه در شراب سوده آرد و یکدرم فرنیون و نیم درم فلفل به نهند تا عرق آرد و اگر هیچ باز گرفته باشد
سقمونیا و ماء العسل باید داد و یکدرم فرنیون و طعام اسفیداج من ذخیره دوای کبیرا که اسفیداج واده شیح بر شارب آن اثر خارا
اعضا سایح گردد و بیاض زبان و فواق و سعال و خشکی حلق و زبان و ورم معده و ملکی که بول الدم باز دید کند و سواد بول
علاج این همچو علاج مرتک است سقمونیا باید داد و ماء العسل تا هیچ بیاید و عصاره افسنتین یکمثقال با ماء العسل
چند بار به نهند تا بول بیاورد و چیزها دیگر مدر آن بول باید داد و حقنه باید کرد و در انچه بدان قی میکنند روغن اقوانا
روغن سوسن روغن نرگس در میده کرد و کنجد بخایند و بجوشد و از عقب آن شراب انگوری بجرع فرمایند البته نافع بود
من ذخیره بزره البنج مشارک است بعضل رومی و سعال قوی بهم رسد شراب بنفشه و شراب خشخاش و لعاب بنکو
به دانه بکار دارند ترب امرد اسود از شرب اینها اعراض خوبی سیاه و غاریقون سیاه باز دید آید علاج قی با شبت
و روغن کنجد و خوردن شیر تازه و روغن بسیار برد برف گرد آیند عنب الثعلب نوعی از آن سیاه است که بسیار ردی است
از شرب آن هذر تام و کدورت لون و خشکی زبان و قی الدم و فواق و تشنج و اختلاف بهم رسد علاج قی و تنقیه معده
بعد از آن شیر باده خورد با قدری عسل بجرع نماید علاج حلبی یعنی کپ از شرب این قولنج و خناق باز دید کند با خشکی دهان جسبین حل
علاج این و علاج اسفیداج همه یک است و لعابها سود دارد چون لعاب بنکو و به دانه و برزک باب یا عسل ممزوج
گردانیده و حقنه‌های نرم کننده باید داد و چند بار اسهال باید کرد بسقمونیا و ماء العسل و مانند آن و علاج فاصه حسین
خاکستر چوب رز است با حاشا من ذخیره الجوزه والزرنیخ از شرب اینها قروح احشا و مغص در امعا بهم رسد و استطلاق
شکم و خشکی زبان و حدوث خناق و غشی و برد اطراف باز دید کند علاج آب گرم باید داد با علاج روغن تا قی کند

پس حقنه‌ای باید ساخت از کرنج سشته و نمک جو و کشک گندم و امثال آنکه تا انگبین دادن و عصاره خبازی
بانگبین و آن پس پیوسته شیر تازه و سک و لعابها و حقنه‌های نرم دادن و حقنه از پیه و علاج آهک هم از این نوع باید کرد
و بول فرمایند با یاد آدن یادو و انکه زهره آهو بره تا بول بیارد من ذخیره زنکار از شرب این درد شکم با مغص سخت
و خراش و قروح امعا و لذع قوی در حلق و تقطیع احشا و قی باز دید کند علاجش چون علاج زرنیخ است من ذخیره حجر المعدن
از شرب این درد سخت در شکم و جفاف و لهیب و صداع سخت باز دید کند علاج شیر تازه باید داد و مسکه تا سوزش
و خشکی ساکن شود و پیوسته روغن گل و روغن بنفشه و روغن پیه با سرکه بر سر او نهادن و باشد که مغناطیس باید داد
تا آنچه پراکنده است جمع شود پس تدبیر اسهال کردن و باشد که بر آن حاجت این که هر روز یکدرم مغناطیس به نهند و از آن
پس آن حقنه‌ای چرب و نهد با روغن کاو تا اسهال کند و قی بکرر باید فرمود من ذخیره صبر از شرب این قریب
نیف و زرنیخ و نوره علاج آن علاج نوره و زرنیخ است من ذخیره الذی الذهب از شرب این سعال باز دید نماید که لسیل
گرانه علاج او نیز همین باید کرد و غذا مسکه و شکر و شراب بنفشه در ماء الشعیر با روغن باد آم من ذخیره اب سرد علی الریق
آب سرد خوردن نباشد و لذز پس گرمابه و ریاضت و از پس جماع مزاج را تباه کند و باستسقا اوافکند علاج آن دوا
الکرکم و دواء المسک باید خورد من ذخیره قرون السنبل که هندی آن زهر سنبلیک گویند از شرب این ورم و بول الدم و صفرة
اللون باز دید آید علاج قی فرمایند بسکنجبین و روغن گل نیم گرم و آنچه بر این آماند و یکمثقال کافور بخورد و بر دل و جگر ضماد
صندل و گلاب و کافور نهند و ثبت جو و ثبت سیب ترش به نهند و جلاب سرد کرده و عصاره انار ترش و آب خیار
و خربزه بنهد و آب عنب الثعلب و دوغ ترش و کشکاب سود دارد من ذخیره عسل نوعی از عسل خبایث مرتفع الاطعمه
در حالت استشمام عطسه باز دید کند و در خوردن طیشی عرق سرد بهم رسد و علاج قی کردن و تنقیه معده و تطفیه حرارت
با شیر به خورده چون آب بهشت بیده و لعاب تیکو و به دانه علاج فندیم از شرب این سبات و کزاز و برد اطراف و دوار
و فواق و سیاهی چشم و غور در آن و تنگی حلق و صغر نفس و بستگی زبان و کزاز خاصه و عرق باز دید نماید و هلاکت
و مقدار دو درم از آن موجب هلاکت باشد و اگر با شراب خوردن در عمل اسرع باشد و بستانند جند بیدستر و حلتیت
و فلفل و ابهل از هر یک قدری کوفته و بیخته و به چند آن عسل بسرشند و مقدار دو مثقال ابتلاع نمایند که از جمله تریاق
افیون است اگر بشراب صرف بشرب فرمایند زود نفع کند و جند بیدستر بدهند و سیر و در عطسه مبالغه فرمایند
و گرد کان تریاق اینست نوعدیگر نخست قی باید کرد و روغن کاو و مسکه و شیر تازه میده بنهد و در آب مورد نشسته
و بانه علاج قرون سنبل بود من ذخیره نوعدیگر مصلح افیون علاج آن قی است با ماء العسل و آب شبت و نمک هندی
و حقنه کردن بکشنه حاد و ادرار مید آن بشراب قوی کهنه که اندلخته باشد در و دارچینی کوفته و بیخته و متواتر است کردند
و عطسه کننده بکندش و جند بیدستر و منع از خواب کردن و جهد به نهد از این تریاق نافع که خواهند اوست افعت آن
جند بیدستر

جند بیدستر افیون فلفل ابهل مساوی کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربت دو مثقال یک اوقیه شراب نوعدیگر کسیکه افیون
بقصد مردن خورده باشد بیخ بید انجیر که بهندی ارند گویند سائیده یک پیاله قهوه خوری بخورانند که فی الفور صحت یابد و مجرب است
لبوب چون مغز باد آم و گردکان و فندق و فستق و جوز هندی و به و مغز هسته زرد آلو از تناول اینها تعلقت نفس و غثیان
و ملکی که بعضی انجامد علاج مبادرت نمایند بقی کردن باب گرم که بیخ مهک و شبت در آن جوش داده باشند ازاده درخت
اوراق آن قاتل بهایم و انسان باشد بهلاکت انجامد و قرحه ریه و سل باز دید کند علاج مسارعت نمایند بقی و تنقیه معده
و باقی علاجهای دفع قنبر الارنبا از شراب آن در حلق و زبان بهم رسد و ملکی که درم متمدد گردد بمری و معده و اغشیه آنچه
بدن را التهاب آورد علاج قی باب گرم و روغن کنجد و علاجهای ذراریح فاتق النمر والذئب از تناول اینها خشکی دهان و آماس
زبان بهم رساند و از جهت مقاعد کثارات دماغ بدان عفونت تام در حنک و لهات و مری و قصبه ریه و کام فاهر گردد
و ملکی که بلکنت و بستگی زبان انجامد و قراقر شکم و سیاهی در لون علاج مبادرت نمایند بقی و اسهال و حقنه و مسهلات
و بعد از قی قدری انقوزه بزد و عنبر آن تناول نمایند و در قهوه‌ای و سم شوکرانها مانند شبرم و لاعیه و از یتوع و شیر انجره و حلیث
و حلتیت و فیث چون از حد شربت تجاوز گردد اسهال تام و درد سخت مثل فرفیون باز دید کنند شیر شبرم مقدار دو درم
از آن قاتلست لبن الغنز یعنی شیر درخت انجیر که ده مثقال از آن مهلک دانند در روز چنانچه تغنی دو لیه باز دید کند و بند است
از آن جلاجل یا تبه لبن الایتوع اسهال عنیف باز دید کند قی بلغمی و صفراوی علاج اینها شیر گاو و روغن گاو و مسکه و دوغ خوردن
و در گرمابه سر و نشستن من ذخیره سقمونیا دو درم از آن هلاک کننده است علاج دوغ است و ترب و آبی و ریواج و شراب
او و مزوره سماق و پوست سیب و پست جو من ذخیره دفلی بسیار او قاتل انسان و دواب و سایر حیوانات باشد و
اندکی از آن کرب تمام و لهب و قلق و اضطراب عطش شدید و انتفاخ شکم باز دید کند و انجا که در منبت دفلی گذرد
بغایت مضر باشد و بسیار تیغ و در اداوه تیغ چون اجر پنهان کرده میده به جمعی از حکمای حاذق آورده اند که برز الفقد
بخاصیت واقع فرزند است و مقاوت است نوعدیگر علاج او طبیخ فرنا و حلبه باید داد و مکنت و تخم آن که تریاق اوست
و انجیر با انگبین و شکر و جلاب و شیر ختها همه سود مند است و چرب‌ها و چیزها آنها همه سود دارد من ذخیره الاناتا علاج
او شیر تازه و روغن و کشکاب خوردن و روغن گل غرغره کردن و گویند بیخ حوث و طبیخ سعتر و جند بیدستر با سرکه سود
دارد من ذخیره بوزماتی یعنی ده نوره دو درم از این سم قاتل است و نزدیک است بشوکران علاج قی بیظردن و ایحم
نوعدیگر قی باید کردن و روغن کاو باید دادن و عاقرقرحا و فلفل و دارچینی و حب الغار و جند بیدستر با نبیذ سود
دارد و دوست و پا در آب گرم نهادن و تن را گرم کردن بجز جهای گرم و روغن قسط و روغن بان گرم و غذای چرب باید
داد و نبید سیر نیز من ذخیره نوعدیگر از تجربات مولف اگر بیخ و چغندر با برگ چغندر یا تخم چغندر خورده باشند علاج
آن بیخ چنبه بجای بیخ و برگ و تخم چنبه بجای تخم و گل او عوض گل چغندر سائیده با آب بخورانند که فی الساعت نفع دهد

او بیرون آوردن ان شاء الله تعالی از مجربات است بزر بریج از شرب آن دوار و بیهوشی و سرخی چشم و سبات و کزاز و هم بهم رسد
علاج او همچو علاج جوز ماثل است بزر البنج یعنی اجواین خراسانی علاج او در حال ماء العسل باید داد و شیر گاو و شیر بز و شیر
گوسفند با انگبین یا انگبین و حب الصنوبر با مفنج حلوا کرده و شراب شیرین و طبیخ انجیر و خردل و عرق و سیر و پیاز و ریت
و بزر الانجره همه سود دارد و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و سنجزخت همه نافع است من ذخیره شوکران از شرب آن خناق
و برد اطراف و فقد در اعضا و سیاهی چشم و تشنج و احتباس نفس بهم رسد علاج نخست اسهال باید کرد و شراب صرف دادن
هر ساعت پس شیر گاو دادن یا افسنتین و فلفل با شراب جند بیدستر و سداب و نعناع و حلتیت و برگ غار و حب الغار
و مفنج و تریاق افیون نافع بود و بزر الانجره دانگ آن و قرده نا دمیده در شراب یا در طبیخ پوست درخت توت و داونجا
بکسان با شیر و بر معده و شکم ضمادی از آرد گندم و شراب اوطیوس که شبرم الجره گویند یا افسنتین و فلفل و جند بیدستر
و سداب در شراب بر نهند من ذخیره الکزبرة الرطبه اگر نیم من از آن تناول فرمایند اختلال عقل بهم رسانند و سدر و دوار و سبات
و بحة صورت و غشی و حرق دهن بهم رسانند علاج قی باید کرد بروغن زیت یا بروغن سوسن یا طبیخ پوست جو و دیره
و طعام از زردی خایه مرغ نیمبرشت با نمک و فلفل و شوربای مرغ آن و نبید صرف و تاب شود و مفنج سود دارد و من ذخیره
بزرقطونا از اسراف خوردن این سقوط قوت و برد اطراف و ضیق نفس و خناق و غشی بهم رسد علاجش همچو علاج کشنیز است
من ذخیره سداب بری از شرب او قروح زبان و چشم و عفونت معده پدید آید و حرقت و التهاب علاج قی باشد بعقیب چون
آب گرم و مسکه و روغن گاو و علاجهای دیگر دفع نافع است سداب کوهی است از شرب آن احتباس در بول و براز باید دید آید
و ورم لسان و حرقت حلق و خشونت دهان و سکینه و حرارت وجه و اختلاج و سعفی و عکس بود که عجز بغشی گرداد
علاج آن آب گرم با شیر تازه و روغن مسکه و قی کردن و غرغره بروغن گل و شیر تازه کردن و بعد از تلطیف معده هر بامداد
سکنجبین به ده درم و مصطکی دانگ کوفته با هم سوده ساختند و نیز خورش تریاق اغیث حبقلنک از شرب آن خناق
و ورم مری و زبان و قی مفرط و خفقان و سقوط قوت و خشکی دهان و عکس که بواسطه استفراغ تمام تشنج بایس باز دید
کند علاج تقویه معده باب گرم و روغن بسیار و استعمال حقنهای نرم و بعد از آن جمیع علاجهای مسفه نمایند قفر یعنی
سمارونغ علاج قی باید کرد بطبیخ برف و بوره و بر معده در اشیف چیزهای نهادن چون از آن گرم کرده پس خاکستر چوب
رز با سکنجبین باید خورد و انکه مه تریاق ویت و امرود و نیز تریاق ویت خاصه برگ درخت امرود که در بیشه
و صحرا روید و فلفل و کمون سخت سود دارد و شراب صرف و زراوند و بیخ جاوشیر و داروی فنه و سپندان سرخ
و صعتر و افسنتین و طبیخ او طبیخ الکبر همه سود مند است و مفرت او را دفع کند من ذخیره خوارزمشاهی فوفل اگر
از خوردن بسیار دیگر غشی بهم رسد باید که چیزهای معطر عطسه آرد تا حال نیکو شود و نوع دیگر سر انگشتان هر دو دست خود را
بجوید به آب سرد که تا قی آید و نوع دیگر چند قطره آب سرد بنوشد و فلفل خود بوی کند غشی فوفل بر طرف شود دعا زیره دو درم
از آن

از آن هلاکت انجامد و امراض مهوی باز دید کند علاجش مشترک است بعلاج مقرعات و هرگاه او را صحیح المزاج بخورد حادث
شود او را استسقا و اگر مستسقی خورد نفعی کند او را فایده و این از عجایبات است ابدالحکیم علی الاطلاق است طرابیث نیز همچو آب
هرگاه بخورند بشیر دوشیده تازه و روغن گل به بندد شکم را الستی قوی و اگر بعسل بخورند براند و شکم را راندن قوی و این
از مبدعات نگارنده بدایع و عجایبات صنعت صانع چه بعیه که جمله نباتات مع الیه خلاف قرین بزر بریشت و تقدیر
اوند عز شانه هوالله لطیف اند علاج غشی علم کودر اگر از خوردن برنج کود غشی بهم رسد آب مزده به یعنی پخته با قند
بخورد و از آن رهایی یابد علاج غشی و زهری که دیک چون کیف نمک زیاده شود و منتهی بغشیان گردد باید که از آن کشت و
نکسنک و آب لیمو بخورد که همان ساعت نفع رسانند و از مجربات گویند که اگر بادنجان خام بخورد نیز همچو نفع
دهد و بهترین دارو قی کردن است که روغن گاو و نمک در او لذت آمیخته باشد و نیز هرگاه کیف نمک زیادتی کند
باید که اندکی کوکنار رقیق آبی برو نوشد که استیلای کیف او فرو نشیند علاج غشی و نشیه که و زیاد کیف شراب چون
بسبب زیادتی شرب شراب سرگرانی و گردش سر و مستی بسیار بهم رسد و کیف زیادتی کند باید که در ساعت تریاق فاروق
حل کرده فرو برد و قدری بالا بهم بخواب استراحت نهد و اگر فرصتی در میان آید باشد پس حاجت حل کردن نیست مع فطور بخورد
و نیز علاج این با قشرهای ترشی و نیز تهای عامض نمایند و نیز موی میان سر تر تخشند و آب سرد بسیار بر وی ریزند و جمیع
بر وی آنست علاج نمایند و بو نیدن صندل و کافور و گلاب و طلا کردن بر پیشانی نیز سود مند است و تواتر با رچه و تود
گلاب و آب تر کرده بر سر که بستی تیز نافع آید و حت و دفع کیفیت شراب بجوز ماچ هر چون تراکیب افیونیات
بنامند بعد از آن تجنیات کنتش و غرب ایمن و تنقیه و نابتو کنتش منغص باشد ولکن بوده که بختاق کند و همیق خرق
باشد که از حزبی وغا زیقون آید و تشنج تام بهم رسد یا عرق بارد و غشی و سقوط قوت و علاج مجموع قی باشد باب
گرم و روغن کنجد بسیار و شیر تازه و استعمال تفولات معتدله چون اکلیل الملک و حلبی و بابونه و بقیه علاج تشنج باید کرد
حزبی بود از شرب آن تمام اسهال باز دید آید و خناق مقدار دو درم از آن تشنج بهم رسانند و مولد خفقان بود و حرقت
تام در زبان و دهان کند انجامد علاج آن بتریه نمودن قی فرمودن و چیزهای چرب نوشیدن و تدارک اسهال بقا نعبت
گردن و اگر تشنج باز دید کند بعلاج تشنج مبادرت نمودن ضفوی دی از شرب آن قروح امعاء و سحج و تحشی شکم بهم رسانند
علاجش قی کردن باب شبت و روغن کنجد و بعد از قی در شیر تازه مقدار دو سیر باید گرم گردانیده و زرده تخم مرغ و سویق
و اندکی سفوف مقلیثا بر آن افشانند و تجرع فرمایند کبیکج الیسیم یعنی کجاره بید انجیر از خوردن بیست ار این باز دید کند
و از جمله سموم و قاتله است علاج غرغره است و قی و تلطیف معده جند بیدستر جمعی از حکما آورده اند که آنچه سیاه و اغبر باشد
سم قاتله دانند و از شرب او اعراض سرسام باز دید آید علاج قی با شبت و عسل و نمک سنبلی و بعد از آن سیاه دارات نا تنم
بخوردن حموضات چون شراب حماض و شراب اترج و جمعی از حکما آورده اند لیمو حامض و این باب تریاقی است و زنبور از

علاج ۲ در علاج زخم

شرب این اسهال مفرط و لهیب و قلق و عطش شدید و سوزش و درد معده و فواق بهم رسد علاجش مبادرت نمایند بقی باب شبت
و روغن با آب و مسکه و روغن گاو و شیر تازه و علاج قرون سنبل کنند مجاور از شرب آن تقطیع در حلق و لذعی در معده و شکم و تشقق
با زوجه کنند و تب تیز و سرسام بهم رسد و گمان بود که بکشد و سواس انجامد بجهت احراق اخلاط و انچه سوداوی از تناول دو درم
از این اعراض ظاهر گردد و جمعی از ثقات فاضله اند بیان که جمعی بلادر را بنوز گرکان تناول میکنند و مضرت نمیرسانند و مظنون
آنکه خاصیت دو گردکان آن است که این خاصیت دافع ضرر و مانع صدمت شر بلادر است سکبینج از شرب این اشیا مفرط بهم رسد
و درد هوار او نزدیک بکشد بیدستر در علاج قی باشند باب گرم و روغن گاو و آبجه و چیزهای چرب بنوشند و تبرید نمایند بوزیدان هوبز
کوهی است و انهای شاید که تنه بخور عرق اکال بحق مثانه و مولد بول الدم علاج مثل علاج ذراریح است دبق از شرب آن
بحشی شکم و قراقر و نفخ و قی بتریه و خفقان و دوار بهم رسد علاج قی کردن با آب گرم که شبت و بیخ نمک در آن جوش دهند باشند
و خوردن قدری افسنتین با شراب انگوری و سکنجبین و جمعی از حکما و حزدمند اورده اند که جرجیر و سنبل با وزمیان و فلفل در
این باب عظیم سود مند است علاج غشی و بیماری که بجهت نگارنده این رقوم است اگر چه استعمال این را فایده‌است سنه
هزار و چهار صد و هجری شعار جها نما بنوی لیکن بعد از این از جانب فرنگ عنقریب ظهور رسیده که حکم گردید و پس از آن رواج
تمام گرفته سرمایه گشت کاور شده ظاهرا فرد با ساتیان که این معمول بود دانرا بزبان هندی تمباکو گفتندی و در حرکات
استعمال نمود دری الکنون خورد و بزرگ دود برگ او مکشند و نفعی ظاهر که از او مرتب است در دفع بواسیر و نزله و زکام و
دفع تشکم اثری تمام میبخشد لیکن با عزازی انسان دیگر و از پس که کلیه و تعقد بر اثر دی نشود نمایشه داخل خود عادت زمانیان
گردیده بشابه سرور بوده و بر این جز عالم الغیب والشهاده نداند که عالمی را از کیف دود آتشی و سم کرد اندیده شده آنها
ساخته که جمعی آب دهان تواند بود بلکه لیکن دوری از این نمیتوانند و کمترین فواید آن است که کلی کسان را از هزره گوی
باز میدارد و جمعی را نشه تر خوب پاس انفاس مینمایند و کشیدن آنرا از رایحات میانگارند القصه بهترین صنف و خوشیست
کرسلامتی جمیع حواس اشخاص نیست و کاهی از کشیدن بسیار و سمیت که در او است غشیانا و غشی حادث میگردد و بهترین
مصلح او آن است که او را جهت و آب سرخ شسته و دخون بکشند و بعد از آن نیز شیره و بالاقش بنوشند که بسیار نافع است
و دلیل بر این بر همین که هر جا که دود او رسیده جامه را شوخگین و زرد میسازد هر چند بآب بشویند رنگ دود او زده دود بنوعه
الا الکه بزر بشویند همان ساعت برگ ابیا بازمی آرد دوا کرده بیمو برگها او راشسته بکشند تیز متوری ابدال حنت میکارد
مقدمه سیم از فصل هفتم که مقدم است در علاج زخم و تیر و جراحات علاج زخم نیم سر انجونک سپید بکار دیده باریک و نرم شود هم باب
دهن بر زخم نهند و به جامه ببندند در حال فراهم آید و باهمین دارو اکنند و بعد آن زخم بشوید نیکو شود باید که از نی حابی نزدیک
بماند صمغ عربی میکنند نیکو الخمر بر کنند جراحت و این دوا مبیح الخلق است برگ آهنک باز آنکه سخت به بندند و نوع دیگر عقدین باب
باب آهک و قلفتی ده درم لالایوی و هم رحیمی سحق کنند چون زخم و دستان را قطع کرده باشد بپزند و بسفیدی بیضه مرغ
و داخل

و داخل کند در جراحت و بر روی بسیار از آن بپاشند و سخت به بندند من عشره کامله مولف علاج زخم پنجه جاسوس که دوره
باشد سرگین او خشک با آب ترکرده بر زخم بنهد در حال فراهم آید نوع دیگر کنگر را سوده بر زخم بنهد نیکو کند ستن خون بو حمی ختم
سرگین تازه اسب گرم کرده بر زخمی که خون از او خاند ببندد در حال خون باز ایستد من عین الحیاة علاج خوره بزر زاغ سوخته بر جراحت
بنهد به شود نوع دیگر پیخ یا ریح بر هر زخمی و جراحتی با آب سوده طلا کنند نیکو کرداند نوع دیگر انگوان خوک سوخته چون بر جراحت
بنهد سود مند بود علاج خوره که از زخم کهنه مانده باشد هر روز یک قدح خورد آب حبه لسیمند و یکدرم جو کوهار دو وانه اجنه بخورد و در یک هفته
همه خون بر آید و نیکو شود علاج زخم جامه حریر سوخته بر هر زخمی که اندازد فراهم آید من عین الحیاة در علاج زخم تر و خشک از
تقریر راجه منو هر چیناب نیم استار جوز بوا یک دام روغن کنجد ده استار جوتری یک چهره دام قرنفل یکدام الاچی یکدام در دیگ بکار
انداخته چند آن بجوشانند که آب تمام شود نیل جاند صاف کرده بکار برد نوع دیگر کینه زخم شمشیر رزد چوبه سیر دار چلد نیم سیر و یو دار نیم
سیر برگ حنا یک سیر هوه چوه نیم سیر و دو جهر کهنه یک سیر قند یک دیم اجزا را تکیب کرده با یک دیم من آب بوزن اگری بآتش
ملایم بجوشانند تا ربع آب جاند صاف کرده نگاه دارد و اجزای مذکوره و نیله راکوفته با روغن کنجد و آب نیم که اجزاء ذکر کرده صاف
کرده بود ممزوج ساخته و بجوشانند تا تمام آب بسوزد و روغن جاند بعد از آن صاف کرده بکار برد چوب ابنوس نیم سیر مالکر نیم سیر پوست چوب
خار مغیلان نیم سیر جوز بو یا سه سیر شاهی جدوار یک سیر شاهی موم کافوری دو سیر شاهی برگ نیم نیم سیر تراشه یعقار سه سیر شاهی روغن
کنجد نیم من علاج زخم تیر بیخ حنظل و کیر گاو بر زخم طلا کنند پیکان بر آید نوع دیگر ماهی جهینگه آس کرده بر دهن زخم بندد پیکان بیرون آید
نوع دیگر ضفدع را پوست کنده بر جراحت و پیرامون او نهند پیکان بر آید نوع دیگر اگر تیر و نیزه یا خاره استخوان در جای شکسته مانده باشد
پاسو تخم ماده گاو و قدری روغن ستور بچه بر جایگاه زخم چکانند پیکان و چیزها شکسته که مانده باشند با آب نیفه بر آید مجرب است
نوع دیگر کهم چرچره کوفته و بیخته بر روی زخم اندازد و برور مبتلا ذاخته تا باشد و قدری چرچره با آب بیخته و بر دهن زخم بر بندد
و استخوان شکسته بیرون آید علاج زخم از خشک نمودن و حیار زخم کارد و شمشیر بیخ چیر چوب تراز نمل چوب ابنوس هیئت علاج زخم کهنه
کاغذ سوخته زخم سوخته اندرابن سوخته توت در سوخته گل سرخ سوخته کهیلا وایلوا برگ نیم و هادی زیره خراسانی یا چوب کول سوخته
مستور برگ کنجک سوخته حنا و در شهد پامیزد و در محل ریش طلا کند یا بر کاغذ یا بر برگ نهاده ضماد کند نوع دیگر از تقریر برابر
داس را چوب نوشته شده پاره برگ ارزن را هر قدری که باشد در تیل سرشه صلایه کنند چند اکه مرهم شود و بعد از آن کنگهی
هر جا که زخم باشد جالد البته نفع رساند نوع دیگر از برای زخمهای ناصور من که اگر برگ کلتهی صلایه کرده نرم ساخته
بر بالای جراحت بگذارند و جسته به بندند و هر روز تازه به بندند و وجع را پاک میکرده باشند بغایت مفید است و در اندک
روزی زایل میشود باذن الله تعالی حفظ از آفت زخم بیخ چرچره سفید هر که با خود دارد او را آسیب زخم نرسد نوع دیگر بیخ باریک
جانب شمال باشد در چکه کهتر نباشد و به وقت خشک در دهن کرده کشک شود از آسیب زخم محفوظ ماند لیف
گیاه لالو قدری آش کرده با تخم بعد به صفته در چشم کند و به چشمی او برو شود از شر و زخم او ایمن باشد علاج زخم

درباب [illegible] سر [illegible] چار [illegible]

جیا آرد پاره کنیز او سیده سازد و اندکی آب در او خم کند پس اندک روغن ریزد یا روغن شمع در او اندازد و مرهم سازد و
هر جراحتی که بر بندد به شود و دیگر قند سیاه چون بر زخم بندند درد دور کند و اگر در همین زخم بسته باشد یک هفته و ریم بر آید
و اگر چه زخم دیرینه باشد سه روز بندد نیکو شود و دیگر برگ کبیا توری خواه تر و خواه خشک بآب ساییده بر زخم بندد
درد دور فراهم آید نیکو شود مجربست علاج به کوفته زخمی که باشد [illegible] نیله تهوته یکجزو کاتهه سه جزو نیله تهوته را در آتش بریان
کنند چنانکه خاکستر نشود و کتهه سفید را با آن کوفته در دوا افکنند و با تیل شیرین یا تخم [illegible] بقدر کفاف بیامیزند و بسیار سحق
نمایند و از آن حب سازند بوقت ضرورت بآب لیمو یا بآب خالص ساییده بر جراحت و زخم بمالند که نافع و مجربست
علاج بر آمدن شکم [illegible] را پاره کنند و بر روی زخم نهند تا [illegible] بیرون آید تسکین وجع زخم سیر را کوفته و قدری تف داده بر
زخم نهند درد تسکین یابد والله اعلم عقد چهارم از نقد هشتم گنج از اول در طرد جانوران زیانکار طرودی که بر تن طلا کنند
تا جانوران زیانکار از وی دور باشند [illegible] با سرکه و روغن زیت گداخته و همچنین در روغن زیت حل کرده
و برگ مرو صنوبر تازه کوفته و بچند در روغن زیت پخته و جوش بدهد و نفخ سرو یا حب الغار یا برگ [illegible] یا قیصوم
و بیخ انگدان و دوقو و حب البلسان و بیخ [illegible] جمله با [illegible] کوفته و در روغن زیت جوش بدهد و آن روغن مالیدن همه
تن سود دارد و حشرات و جانوران زیانکار و زهرناک از وی بگریزند من ذخیره طرد [illegible] رزنج در شیر حل کرده تا قتل
مگس دود آن کند همچنین طرد [illegible] هر جا بر آتش نهند از دخان آن [illegible] بگریزد طرد [illegible] گوشت خوک [illegible]
[illegible] بادام [illegible] طرد [illegible] و قتل [illegible] در خانه [illegible]
[illegible]
[illegible] از جای خواب چراغ چند بزرگ [illegible]
بیاید [illegible] طرد [illegible] آنکه بخور کند [illegible] شاخ گاو کوهی و سم خر یا کبریت و یا موی آدمی و اگر در خانه [illegible]
اندازد از آنجا بگریزد [illegible] از آنجا مار بگریزد و اگر [illegible]
[illegible] تا آنکه حل شود [illegible] اگر [illegible] کند موضع را [illegible] از آنجا بگریزد و همچنین
اگر بخور کند خانه را سکبینج و اگر قطران را در [illegible] در خانه [illegible] مار بگریزد و اگر طلا کنند [illegible]
دارد جای خواب [illegible] و همچنین [illegible] نزدیک آن [illegible]
و اگر در جای خواب [illegible] فرش کنند [illegible] نزدیک [illegible] و اگر خردل کوفته در سوراخ مار اندازی [illegible] مار
بمیرد و [illegible] اگر چشم افعی [illegible] چشم او آب شده سیلان میکند من عشرة کامله مؤلف طرد دیگر
[illegible] بیخ [illegible] دو جزو و بزر البنج سه جزو در روغن بپزند و اگر این چیزها را دود کنند هم سود دارد و
در روغن [illegible] مالیده [illegible] من ذخیره طرد [illegible] در خانه [illegible] همه حشرات [illegible] و دو چوب [illegible]
و پوست

و پوست و بیخ سوسن و زرنیخ و سرون و سم گوزن و سم اظلاف جانوران و مقل و سکبینج و انگوزه و برگ غار همه حشرات
از بوی دود این چیزها بگریزند و پودنه در خانه بگسترند حشرات از آن خانه بگریزند و از بوی قطران [illegible] و
[illegible] چون بسوزند بگریزند و اگر در زیر جامه بگسترند نیز بگریزند [illegible] سرون گوزن [illegible] از هر یک [illegible] و نیم
و پوست [illegible] اشترمرغ و [illegible] از هر یک دو دقیه [illegible] و بسوزند و برگ صنوبر [illegible] و بزر البنج از هر یک [illegible]
و پوست بیخ لفاح [illegible] از هر یک دو درم [illegible] چهار درم همه با یکدیگر بیامیزند و بر
آتش چوب رز بسوزند [illegible] کشتن [illegible] و پودنه دشتی و کوهی و [illegible]
و برگ غار و [illegible] عجیب است [illegible] در این باب
در خانه نیک است اگر جانوران [illegible] ازانها بگریزند و اگر چیزی پدید آید انها را بکشند من ذخیره طرد مار دود
گوزن و اظلاف [illegible] و بیخ سوسن و عاقرقرحا [illegible] مار از او بگریزد [illegible] و خردل [illegible] از وی دور شوند من ذخیره
طرد عقرب [illegible] سوراخ [illegible]
کژدم دود کنند و اگر پاره ترب بر در سوراخ او نهند از سوراخ نتواند بیرون آمد و اگر کژدمی را بسوزانند دیگر کژدم
بگریزند من ذخیره و اگر بخور کنند بکبریت و [illegible] جمیع هوام بگریزند اگر در خانه عقرب قطران داخل کنند [illegible]
بمیرد و جمیع [illegible] و مورچه [illegible] عقرب [illegible] و اگر حلتیت حل کرده [illegible]
در موضعی نزدیک [illegible] و اگر [illegible] قطران با حلتیت [illegible] آن جای گذارد که [illegible]
[illegible] من عشرة کامله مؤلف طرد پشه سبوس چوب صنوبر و تراشه آن دود کنند پشه بگریزد و اگر [illegible] دود کنند
همچنین بود و بهتر آن است که هر دو جمع کنند [illegible] و برگ مورد خشک نیز بگریزد و برگ سرو و گوگرد و [illegible]
بود و اگر طبیخ [illegible] یا طبیخ [illegible] یا طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب [illegible] در خانه پراکنند در آن خانه پشه [illegible]
من ذخیره طرد [illegible] از بوی سداب بگریزد من ذخیره طرد [illegible] چون [illegible] در سوراخ [illegible] نهند بگریزند
و قطران همچنین است و اگر زهره گاو در خانه [illegible] یا زفت یا [illegible] نیز بگریزند و اگر [illegible] دود کنند
[illegible] دیگر نیز بگریزند من ذخیره طرد [illegible] از دود کوگرد [illegible] بگریزند و اگر عصاره [illegible] و زیت
[illegible] من ذخیره طرد [illegible] که [illegible] کوبند از دود [illegible] برگ [illegible] بگریزند
من ذخیره طرد [illegible] که [illegible] ارضه گویند در خانه که هدهد باشد ارضه نباشد و اگر [illegible] هدهد در خانه که
ارضه باشد بسوزانند جمیع ارضه بمیرند من ذخیره طرد [illegible] افسنتین [illegible] و پوست ترنج [illegible]
[illegible] نگاه دارد من ذخیره عقد پنجم از نقد هشتم گنج [illegible] درز [illegible] زیانکار [illegible]
چون خواهند [illegible] چون خواهند که ماهی [illegible] نان [illegible] زهره گاو [illegible]

[illegible]

هر ماهی که از آن لقمه بخورد بیهوش گردد و بر سر آب آید و بگیرند صید کردن [illegible] [illegible] کچله و میده ساخته با
قدری [illegible] نان بپزند و آن نان را ریزه ریزه کرده [illegible] هر زاغی که از آن بخورند در اندک زمان
بیهوش شود [illegible] صید [illegible] هر قدری که خواهد از کرم [illegible]
آن است که [illegible] و [illegible] سوار میگردد و این کرم در ملک اجمیر و ملک [illegible]
بسیار است [illegible] نگاه دارد [illegible] چون موسم [illegible]
[illegible]
صید مرغان اگر خواهند که [illegible] مرغ بگیرند [illegible] هر مرغ که از آن بخورد بیهوش شود [illegible]
[illegible] و چون خواهند که مرغ را بهوش آرند [illegible] زهر [illegible]
[illegible] هر چیز را [illegible]
[illegible] زهر [illegible]
[illegible] زهر [illegible] زرنیخ [illegible]
زهر [illegible] زهر [illegible]
و [illegible] زهر [illegible]
[illegible]
[illegible] من ذخیره زهر [illegible]
[illegible] من ذخیره زهر عقرب [illegible]
[illegible]
[illegible] من ذخیره زهر [illegible] اگر [illegible] در آب کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] من ذخیره زهر موشان [illegible]
موش را [illegible]
[illegible] من ذخیره زهر مگس زرنیخ را در شیر [illegible] چون مگس [illegible]
و چون [illegible] من ذخیره [illegible] صید ماهی [illegible]
[illegible]
[illegible]

درمیان معجونات [illegible]

[illegible] صید [illegible] از حبوب [illegible] بکبریت و زرنیخ
و بزر البنج هر مرغی که از آن دانه بخورد در زمین افتد و از طیران باز ماند چنانچه [illegible] اگر خواهند که بهوش
آید [illegible] اندک اندک بر [illegible] بهوش آید گنجور دوم در ذکر ترکیب عظیمه از تریاقات و افیونات
و معاجین و مفرحات و اقراص و اشربه و سکنجبینات و ادهان و آنچه مناسب [illegible] است و اینجا گنجور نیز مشتمل است
بر هشت نقد نقد اول از گنجور دوم در معاجین و این نقد مشتمل بر دوازده عقد است عقد اول از نقد اول گنجور دوم در
تریاقات و افیونات [illegible] تریاق [illegible] و چون تریاق [illegible] افیون [illegible]
[illegible] تریاق فاروق [illegible] فاروق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

انخواه کافیطوس عصاره لحیة التیس سنبل رومی ساذج هندی مو جعده نانخواه بادیان گل مختوم مقل ازرق سوخته حب بلسان
میوفارنقون فودنج بارزد صمغ عربی قردمانا ابنون اقاقیا جندبیدستر سکبینج از هریک چهار مثقال مقل الیهود جاوشیر قنه
بارتک ندارند مجموع از هریک دو مثقال عسل مصفی ده رطل بغدادی شراب کهنه شیرین یا ماء العسل چندانکه حل کرد ادویه از آن حل
باشد صموغ و عصارات را بشراب یا ماء العسل حل کنند و عسل بر سر آن کنند و یک شبانروز بگذارند بعد از آن ادویه را کوفته و بیخته
بروغن بلسان چرب کنند و عسل مطبوخ بر سر آن ریزند و در ظرف چینی یا نقره یا رصاص یا آبگینه کنند بهتر است که در ظرف آبگینه کنند
و استعمال کنند بعد از شش ماه تمام و بعضی از اطبا جایز داشته اند بعد از شش ماه و بعضی گفته اند که نشاید کرد استعمال تا سال بر آن نگذرد
تا بشش سال و بعضی گفته اند که استعمال نشاید کرد الا بعد از ده سال یا دوازده سال و از آن در غایت قوت باشد تا سی
سال و چون از سی سال گذشت تا شصت سال باقیست و هر خواصی که گفته شد همچنان داشته باشد و دوی باقی بماند
لیکن بعد از شصت سال همه مرضها را نافع است اما دفع سموم و لدغ نکند و از آن بقوه معاجین بزرگ باشد
اول برای نسخه چهار صد و شصت و شش مثقال است من میزان الطبایع مثرودیطوس گویند پادشاهی بوده در یونان که
این معجون وی ساخته و این نام اوست گویند نام طبیبی است یعنی که این معجون را ترتیب کرده و داروهای این معجون
را اندر بیماریهای گوناگون آزموده است و در آن روزگار تریاق این بوده و اندر دفع مضرت زهرها آزموده است
تا بدان وقت که حکیم اندروماخس قدیم تریاق فاروق زیادت کرد و در دارو زهره و نقصان کرد تریاق تمام گشت
و اندر دفع مضرت زهرها قوی تر آمد و در منفعتهای این معجون مثرودیطوس با تریاق برابر است و در بعضی کارها
نافع تر است خاصه اندر قوة باه و شهوة آن و هرچه اندر منفعت تریاق یاد کرده شد منفعت این همان است لیکن تربت
این اندکی زیاده از تربت تریاق باید شیخ ابو علی در رساله قلبیه میفرماید که تریاق فاروق و مثرودیطوس دو ترکیب اند
که هیچیک از تراکیب دیگر در نفع با این دو ترکیب نمیرسند در معالجت مزاج انسانی و تقویت آن و تقویت دل و ازاله توحش و مقاومت
با جمیع سموم و عقلای اهل نظر جازمند که بعد آن باتفاق تالیف این دو دوا با رنج و دقت است الهامی است و با برکه آن وحی است
یا شبیه وحی و اگر فعل تریاق بسبب بسایط آن بودی نه از جهة مزاج بایستی که تازه آن انفع بودی از کهنه و حال آنکه بر عکس است و در تازه او
اندک منفعت است و نفع کامل در خمره رسیده آن است و دیگر آنکه نزد متاخرین بعد از ده سالت و نزد جالینوس بعد از بیست سال و این نفع
ظاهر الحسب افاده جدا آن است در سردی و گرمی و با نفوذ بعد از شش ماه نفعی که از آن متوقعست ظاهر میگردد و هیچیک از اطبا
سابقه جالینوس و نه جمعی که پیش از وی بوده اند این گمان نمیبردند که انعقد نفعی برین ترکیب بعد از امتزاج مرتب خواهد شد چون بالهامی الهی
ساخته و پرداخته شده بعد از تجربه زیاده از آن نفعی که مامول و متوقع بود ظاهر گردید و بعضی از اطبا را اعتقاد آنست که در تریاق
و مثرودیطوس حرارت زیاده از حد است و در استعمال نصف مثقال آن توقفی نباید و قیاس آنست که در تربت [illegible] حرارت شربت
بر آید لذا باید مقدار نصف مثقال تریاق را دو دانگ و در بعضی چهار دانگ شربت معتدل است دو دانگ و مطبوخ [illegible]
ادویه در مسهل نمود که [illegible]

بارده

بارده نیز دارد و در برودت افیون تنها که یکجزو است کافیست لیکن ترکیب بعد از تخمیر و امتزاج قوتش
مضاعف میشود و هر چه گرم باشد دفع خواهد شد و هم چنین تخمیر امتزاج موجب زیادتی سخونت و حرارت
در جواهر اجزای رطب ممتزج دیگر طبیعت المثالی قول تریاق پیش از مطاعین دیگر میکند بنا
برین تا هر تریاق دو طبیعت امثالی پیش از ترکیب دیگر است لیکن این زیادتیها باعث آن
نمیشود که در استعمال قلیل آن تخوفی باشد و چون تامل کردیم در این دو ترکیب حرارت تریاق را
ساخو بسطر دویم با فهم و حالت [illegible] اذان کثرها این عجیب قوت بسایطها فزون است
و آنچه بعد از امتزاج و ترکیب و تخمیر آن ظاهر میگردد امریست که بقیاس ادراک آن نمی شود و اما
افعال حادثه تریاق بحسب آنکه از تریاق و مثرودیطوس ظاهر میگردد اثر یست که بقیاس بر آید [illegible]
شدت حرارت نه بسبب شدت برودت بلکه بسبب خاصیت آن دو ترکیب است که حاصل شده از
خواص بسایط یا امر خارج پس نفعی که برین دو ترکیب مترتب میشود از ترکیب دیگر ظاهر
نمیشود نمیگردد کسانی که معتدل المزاج در یاد و یا از آن معتدل با برده [illegible]
المقداری از این دو ترکیب استعمال نماید بشرط آنکه بر حد نوائب کشار برسد در تقویت قلب
نفعت عظیم خواهد یافت و حکمش محفوظ می ماند و از عفونات و بائی و حرکات ردیه اخلاط
ایمن خواهد بود و هیچ یک از سمومات با دو عی اثری نخواهد بود و قوی با تمام قوت خواهد
یافت و همه ایشان دفع خواهد بود و کسی را که سوء المزاج حار باشد یا در فصل حار و بلد حار باشد
رخصت نیست استعمال این ترکیب و هم چنین جمیع جوارشات و معاجین حاره و بعد از این دو
ترکیب در نفع و اثرات دواء المسک و دواء المشک نافع موافق است کسی را که مزاجش معتدل
باشد و دواء المسک شیرین کسی را که مزاجش گرم باشد و دواء المسک در تفریح قلب از تریاق
کمتر نیست شاید که در تقویت قلب اندکی از تریاق کمتر باشد و هم چنین در تقویت جمیع اعضا
و مقاومت با جمیع سموم می تواند کرد بلکه مقاومت نمی کند بسمومی که جاری مجرای پیش باشد و قبل
وی در بلد و بحر کمترست از نایش وی در سموم و بعد از دواء المسک مفرح صغیر و کبیر اند
و بعد از آن معجون نجاح صفت آن زعفران زرنباد بهمن زنجبیل دارچینی کبابه از
هر یکی ده درم سنبل هندی شکر دخرول سفید اذخر عود بلسان اسطوخودوس قسط کمون
کافیطوس قنطوریون البطم دارفلفل عصاره لحیة التیس جند بید ستر شافیطن هندیه بهمنا و بهمن
از هریک هشت درم سلیخه فلفل سفید و سیاه سودنجان [illegible]

جنطیانا روغن بلسان حب بلسان اقراص افربیون که در جای خود ذکر است مقل از هریک هفت درم
سعاب ده درم اسطوخودوس مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا نانخواه بادیان از هریک یک درم
فنج مو سکبینج اسارون از هریک سه درم افیون بوک گل سرخ شکطرامشیع فقاح اقاقیا سر سقنقور
بزر صبوفا و ابیون از هریکی چهار درم و نیم شراب ریحانی کهنه چندانکه جمیعها بدان حل کند
انکبین مصفا دو مثل داروها و این ادویه را بر سر نهند چنانکه رسم است و از پس شش ماه
استعمال کنند و این تا مرهم الصحاح اجزاء الحان نجان موتش و در این نسخه بیست داروست که
نسخه جالینوس نیست و آن غار بقولنث و سوسنجان و سعاب و اشق و سکبینج و اسارون و کبر
و اسطوخودوس و کافیطوس و اکلیل الملک و عود بلسان و فلفل سیاه و مقل و در نسخه جالینوس
دو داروست که اندرین نسخه نیست و آن بیخ سوسن است و نمک هندی در نسخه خط بود بیخ
تخم سداب هست و در این نسخه نیست و جنطیانا پنج درم است من میزان الطبایع تریاق کرمانی وی
تریاق کبرایت در گرد بدن اعانی صفت آن افیون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج جند بید ستر
از هریکی یک درم و نیم معجون کنند بدوشاب غیرحیا و بقدر جوزه است و او نفع میکند [illegible]
سعی پیش را دو دو نیم من عشره کامله مؤلف تریاق که آن بلیغ النفعات مرکوز بدن عقرب را صفت آن
بیخ کبر و بیخ حنظل و افسنتین و خبطا با اجزای مساوی بنوشند از این سه درم من عشره کامله مؤلف
تریاق عکری بگیرد پوست بیخ کبر و بیخ کندم افسنتین رومی زراوند مدحرج و حب الغار [illegible]
از ادویه او به کوبند و طرخشقون خشک نکو سوده بنوشند از آن دو درم من عشره کامله مؤلف
تریاق زنجیلکه نافع است بجهت نفس و شبلا و شبث صفت آن شونیز ده درم [illegible] پنج درم اصل السوس
جوز السرو سه درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج حب بلسان جاوشیر جنطیانا تخم حنظل
فوتنج تخم کرفس از هر یکی دو درم کوفته و بیخته معجون بعسل کنند و بقدر فندق جوزه بشراب کهنه [illegible]
کرمانی [illegible] عقرب من عشره کامله مؤلف تریاق اربعه و دیگر تریاق کوچک خوانند نافع است گزیدگی عقرب
و عنکبوت و جمیع بیماریهای سرد را و بادهای غلیظ که در معده و روده و جگر و سپرز بود و صرع و خفقان
سود دهد و اگر زنی را بچه بزیان افتد یا دشوار زاید یک مثقال از این تریاق فرو برد سهل باشد
گردد اجزاء آن جنطیانا مر و حب الغار زراوند طویل با اجزاء مساوی بکوبند بعسل بقدر کفایت شربتی
یک مثقال باید گرم مصنف جامع گوید که بعضی بجای مر قسط تلخ میکنند مزاجش گرم است در دو درجه
و خشک در اول درجه صفت تریاق اربعه بعینه تریاق اربعه است ساختند و منفعت این زیاده

رنانفث

و تا نفث جهة فالج و لقوه و صرع و همه زهرها و گزندگی جانوران سودمند بود اجزای آن
زراوند طویل و راوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار حماما فسطخبطا یا زده چوبه اجزاء ساوی
بگیرد بکره ها بکوبند و با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال و بعد از سه سال عمل وی باطل گردد
مزاج گرم و خشک در آخر درجه سیم میزان الطبایع تریاق ثمانیه نوعی دیگر برای همه جانوران
و امراض بارده بغایت نافع است صفت آن مر صافی حب الغار جنطیانا راوند قسط از هریک شش
مثقال فلفل سفید سلیخه از هر یکی چهار مثقال زعفران دارچینی از هر یکی دو مثقال کف
کرفس بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال تریاق الطین منقول از جالینوس تریاقیست
آزموده کسی را که زهر داده باشند یا جانوران زهرناک گزیده باشد این تریاق بدهند قی کند تا قوت
زهر تمام از تن بیرون کشد و جانوران هم زهر باید داد تا پالوده شود هر کاه که به تهمتی افتاده باشد که زهر داده
اند و نداده باشند بدادن تریاق معلوم شود که داده اند یا نه از آنکه اگر اندر تن زهر باشد هم چند
از این تریاق قی کند و بعد اجزای آن حب الغار گل مختوم ماشا رایات بکوبند و بروغن گاو چرب کنند و بعسل
مصفی بسرشند شربتی مثل یک فندق در سه وقیه ماء العسل و کوبند دو مثقال تا چهار مثقال
مزاجش گرم و خشک است در آخر درجه دوم تریاق دره این تریاقیست که غذاء داشت کرده در
خلیفه تریاق فاروق است و در جمیع امور اخلاط آن جاماما دوازده مثقال نفاح اذخر هشت مثقال
عاقرقرحا شش مثقال زعفران سی و شش مثقال دارچینی شش مرو دوازده مثقال فطراسالیون
نانخواه از هریک سه مثقال کبر اسی مثقال عصاره لحیة التیس هشت مثقال بیخ سوسن اسمانجونی
با قوه مثقال تخم بادیان شش مثقال مقل ازرق هشت مثقال لبان سفید بیست و هشت مثقال
کبریت شش مثقال بیدانجیر بیست و هشت مثقال سلیخه نه مثقال خشخاش سفید سی مثقال
سنبل هندی دوازده مثقال تخم سداب یک مثقال تخم اترج پوست کندر سماق شامی منقی از هریک
دو مثقال تخم شبث اسارون قردمانا فودنج ابیون از هریک شش مثقال فلفل سیاه سی مثقال
گل سرخ خشک شیع الاقماح از هریک نه مثقال ساذج دوازده مثقال دهن بلسان بیست و چهار مثقال
اما روبیون اطلیطی ذناح الکرم از هریک شش مثقال دهن الدار فلفل شش مثقال ملح منقی دوازده مثقال
نفاح سنبل رومی سه مثقال راوند چینی دوازده مثقال نوشش مثقال مر و چهار مثقال و نیم
نیمو لیا دوازده مثقال عصاره قیصوم بیست مثقال بیخ کاشم بیست مثقال قسط تلخ خیطانا
از هریک دوازده مثقال عسل بقدر کفایت مجموع اجزاء این نسخه پنجاه و یک جزو است [illegible]

[illegible] مثقال از هر [illegible] دوازده مثقال [illegible]

ان باشد و همچنین شانزده روز ... منافع او [illegible]

من بستان الاطبا و ... [illegible]

... [illegible]

نوع دیگر ... [illegible]

زایل کند و ... [illegible]

زبان کار ... [illegible] اجزای او ... [illegible]

... [illegible]

اجزا کوفته و بیخته با ... [illegible]

... [illegible]

بساید خوب ... [illegible]

... [illegible]

بکوچهار درم مصطکی شش درم جلنار بادام تلخ از هریک هفت درم مصطکی سه درم بکوچهار درم
جمله ادویه کوفته و بیخته بعسل سرشته ... و انچه نوبا بکرد نوکردن و بسرشند بسه چندان عسل
کف گرفته در ظرفی ابگینه نهند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم **تریاق انفع** مولّح
و ثالیج ما و تقویه ارواح و اختلاط فاخلاط ما و تسکین کند ... و جع مفاصل مفید بود و با مره
افزاید و مقوی باه بود و تفتیت حصاة و دمد سودانی را نیکو بود و دفع مضرت زهرها کند **صفت آن**
فلفل ابیض فرنجمشک افشرا از هریک ده درم مرطاقی افیون حیا لغار از هریکی هفت درم جنطیانا
زراوند مدحرج زعفران جدوار تعیل القصل از هریکی چهار درم ناردین فاقرقرحا فرفیون از هریکی
دو درم جند بیدستر یکدرم کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب کنند و بسه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند و در شیشه نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی از آن دانگی **تریاق اعظم**
که نافعست جهت سموم نباتی و حیوانی مغیره آن **صفت آن** الجرجنک پنجاه درم قسم بری بیست درم
نمک ده درم ادویه را کوفته و بیخته بسرشند با بجز کوفته شربتی از آن سه مثقال و در ساعت استعمال
کنند جهت دفع سموم سودمند بود و بادها بشکند صفت آن زراوند مدحرج پوست بیخ کبر از هریکی
یکدرم و نیم کوفته و بیخته با شراب بیاشامند **تریاق دیگر** دفع زهرها کند صفت آن زراوند مدحرج
از هریکی یکدرم و نیم افیون و مرد سنگ و ذیره از هریک یکدرم شونیز پنجدرم جنطیانا سه درم سلاج
دو درم بکوبند و بعسل و ابحوجب بسرشند و یک مثقال تناول کنند **تریاق کبیر** جهت گزندگی
عقرب سودمند بود احکام گو زراوند مدحرج پوست بیخ کبر از هریک نیم درم کوفته و بیخته با شراب بیاشامند
معجون ... نقره مرجان کهربا عقیق بشم ملاح طباشیر طراث کزبره خشک تخم خرفه خشخاش
سفید بهمن سفید و سرخ صندل سفید و صندل سفید ذیره کرمانی مدیر مصطکی کربیا ناردین گل ادمی
اندکنا دانه ... دانه عناب بریان کرده خام پوست بیرون پسته ماش آنکور بید انیج سفید
مجموع کوفته ... بسرشند **تریاق عقرب کوثی** میگوید ابقراط بدرستی
که بودم من در شهری بر کنار دجله که معروفست بدیرالعقول و بوم بختدن پیش من شخصی و گفت که
بگذاشت مرا عقرب ... بنظر می آید سرخ می نماید پس دادم او را ازین تریاق روز دیگر بنکرانه
باز آمد و پیش من نشسته حکایت میکرد که اورا رعاف مفرط واقع شد و تا بلند شد سرخ دیدن چیزها
پس دانستم که از خلل تاثیر این تریاقست صفت آن دوغاه با یس سعتر دقیق ... از هریک
یکدرم ... ده درم حرمل پنجدرم بیخ کبر کندم پنجدرم بندق سه درم جنطیانا ابرسا اسقیل بیاده

جعن از هریک پنجدرم سعد سیاه پنجدرم کوفته و بیخته بسرشند در عسل بجز و شوق شربتی از این
معتدل تا جا از دو درم و بر حسب مزاج انسان زیاده و کم میکند و نافعست طلا این بر موضع
گزیدگی من مطالعات بقراطی **تریاق الفقصی** چنین بید شربتی سرطان بحهتاک سیماب کشته از هریکی یک
جزو سعد بیخ ... سرطان محرق فلفل فرنفل دارچینی شک از هریکی دو جزو حنطیانا حکر
... از هریک شش جزو زعفران دانکی ... عشر جمله ادویه دست و پای ... بیست
علد ماش مقشر ... بیخ ... دانه ... مجموع ... بیخ را با ماش ... افیون
... فلفل و زعفران و دارچینی ... بکوبند ... و خشک ... ادویه گیم
... گداخته کنند انگاه ... و ... مجهنا
... فلفل ... بیخ و شک را باهم کوفته و بیخته ... بسرشند انگاه ... کوفته و خشک
... بسرشند ... ساخته ... خشک کنند و نگاه دارند شربتی یک مثقال
بود با یک کوم با شیرکادن خلاصه التجارب **تریاق کامل** کسی که باین تریاق مداومت نماید بعمر
طبیعی رسد صفت آن سیماب کشته ... بیخ از هریکی جزوی زراوند مدحرج ... عود هندی انکوره
زنجبیل فلفل فرنفل بوده خشک تخم ... کشفا از هریکی دو جزو فرابیون بیخ انکدان
تخم ... گوشت ... کوشت ... خالصه ... انیلا ... از هریکی
سه جزو ... در هر حیوانی ... بوست بیخ کبر دارچینی جنطیانا از هریکی چهار جزو ...
مجموع ... سه یک مجموع اول کوشتها ... بکوبند ... چنان مجوشانند کوشتها
بکوبند و تخمها ... بکوبند ... دارچینی و پوست بیخ کبر و ... انکدان و زنجبیل ... بکوبند
با ... کوفته و بیخته ... سیماب ... فلفل و شک را باهم سحق کرده ... کشف
... کنند انکه جمله را بعسل معجون کنند ... شربتی نکاه دارند و بعد از شش ماه
استعمال کنند شربتی از نیم درم تا یکدرم ... **تریاق ... الفنجه** نسخه ایست که ...
... صفت آن مخلصه اصطهانی قرص اسقیل از هریک بیست و هشت مثقال قرص
... فلفل سیاه دار فلفل دارچینی ... از هریک بیست و چهار مثقال زعفران ...
... شهری سی مثقال ... هلیله کابلی ابریشم مقرض عود خام مصطکی ... بلسان مصری ...
... از هریک بیست مثقال ... مصری ... هشت مثقال فلفل ابیض ... از هریک
دوازده مثقال ... چهارده مثقال تخم شلغم ... پوست اترج خفیف التعلیطاحی

... دارچینی غاریقون ... زنجبیل چینی بهمن سفید ... کل سرخ از هریک دوازده درم
مثقال تخم بادرنجبویه شش مثقال ورق بادروج ... لسان الثور کیلانی ... از هریک ...
مثقال کل لسان الثور شش مثقال ... سفید ... تخم فرنجمشک ... لسان العصافیر ...
کبابه ... از هریک ده مثقال مرجانی ... دوازده مثقال ... و سلیخه ... لفاح ...
خولنجان مصری ... از هریک ده مثقال ... سنبل الطیب از هریک دوازده مثقال افیون
ده مثقال ناتخواه ... اسطوخودوس ابرسا اصل السوس سفید ...
هندی ... قط ... الذهب ...
مصری تفاح ... پوست ... ناردشک ... سفید
دو ... طباشیر سفید ... از هریک شش مثقال ...
از آنک ده مثقال ... بیست و چهار مثقال ... دوازده مثقال
کافیطوس ... سفید صندل سرخ ... شمع طین ارمنی ...
... مثقال ... از هریک هفت مثقال
... افیون ... مغول از هریک پنج مثقال تخم ... بلسان مصری عود
بلسان ... زراوند مدحرج ... حماما ... سنبل ...
... از هریک چهار مثقال ... یاقوت سرخ رمانی زمرد عقیق از هریک سه مثقال
زبرجد ... دو مثقال ... اصطهانی عنبر اشهب ... از هریک هفت مثقال
ورق طلا چهار مثقال نبات سفید مصری سه چندان ... عرق ... عرق ...
اصطهانی ... بقدر حاجت ... عرق ... عرق ...
دارچینی از هریک ... مثقال گلاب ... عرق ... صاف ... از هریک ... عسل
بقوام آورده سه وزن مجموع ادویه روغن بادام تلخ و ... بقدر حاجت ... اجمعا
الا مصطکی ... عرق ... عرق ... عرق ... علیحده ...
... و ... در عسل ... بگذار ...
جدا ... بلسان و ... روغن ... روغن بادام چرب کنند و ... بکوبند جدا
کانه و ... زعفران ... از هریک جدا ... بکوبند بعد از آن ... بکوبند ... افیون را
در عرق ... عرق ... بجوشانند و چون عسل بقوام آید ... بدادد اول

صمغ را در آن کنند پس جواهر که جون نرم کرده باشند بعد از آن ابریشم مقرض پس عنبر گداخته و
موم را ... زعفران باین ترکیب که مذکور شد بعد از آن ادویه جویده
کرده پس ... ورق طلا و نقره بعد از آن مبالغه نمایند که اجزای باهم خوب مخلوط شود پس در ظرف
چینی یا زجاجی نگاه دارند و پس از ... شش ماه استعمال نمایند شربتی از آن یکدانک یا
دو مثقال این ترکیب یکصد و بیست و چهار جزو است ... نبات و عرق و گلاب وزن آن
یکهزار و دویست و بیست و هفت مثقال ... مزاج معتدل مایل بحرارت و خشکی در اول درجه ... میزان الطبایع **سکینة الارواح** از نسخهای میرمحمد باقر داماد صفت آن فلفل سیاه بیست
مثقال فلفل سفید دوازده مثقال زنجبیل چینی پانزده مثقال پوست ترنج پنج مثقال ...
تخم ... زبانه ... سنبل الطیب ... سفید از هریک ده مثقال سادج هندی لسان الثور سوس ...
لسان ... تخم بادرنجبویه از هریک پنج مثقال ورق ... هلیله سیاه از هریک هفت
مثقال ... هفت مثقال تخم شلغم ... خشک پوست هلیله از هریک هفت مثقال
... ده مثقال بهمن سفید هفت مثقال ... ترکی ده مثقال ...
... از هریک پنج مثقال مصطکی ... سی مثقال سعد کوفی
حب الغار ناتخواه از هریک هفت مثقال ... تخم فرنجمشک قاقله کبار ...
... از هریک پنج مثقال ... از هریک دوازده مثقال
حب بلسان عود بلسان ... غاریقون از هریک پنج مثقال لسان العصافیر ...
از هریک هفت مثقال زراوند طویل زراوند مدحرج از هریک پنج مثقال ... مغول هفت
مثقال سکبینج پنج مثقال ... ده مثقال ... کل سرخ ...
... از هریک هفت مثقال ... سلیخه ... از هریک پنج مثقال قسط سفید بحری هفت
مثقال ... ده مثقال ... افیون از هریک پنج مثقال پوست
هلیله زرد هفت مثقال دار فلفل دوازده مثقال ... از هریک ده مثقال ...
مثقال هلیله کابلی هفت مثقال خولنجان مصری ... از هریک پنج مثقال تخم کوفی ...
مثقال ... سفید ... ده مثقال عود هندی خام ... خطائی از هریک دوازده
مثقال زعفران ... شصت و شش مثقال ابریشم مقرض ... از هریک دوازده
مثقال ... کهربا از هریک چهار مثقال طباشیر سفید ... اصفهانی از هریک

پنج مثقال یاقوت سرخ سه مثقال زبرجد مثقال فیروزه دو مثقال لاجورد مغسول عنبر اشهب از هر یک
پنج مثقال کشنیز عنبر هفت مثقال عنبر پنج مثقال زر عقیق از هر یک سه مثقال بسد خام مرجان
شش مثقال ورق طلا چهار مثقال ورق نقره پنج مثقال [illegible] سی و دو مثقال [illegible]
نعناع نارجیل از هر یک بیست و دو مثقال انیسون مصری یکصد و پنجاه مثقال عرق [illegible]
چهار بیت عرق بید مشک گلاب از هر یک بیست و پنجاه درهم عرق [illegible] یکصد و بیست و پنج درهم
عرق گاوزبان یکصد و پنجاه درهم عرق قرنفل پنجاه درهم دارچینی هفتاد و پنج درهم نبات
مصری یکصد و پنجاه درهم عسل مصفی بقوام آمده چنانچه وزن ادویه طریق ساختن بنوعی است
که بدستور باقی [illegible] مذکور شد [illegible] این ترکیب یکصد و [illegible] جزئیات [illegible] عرق و گلاب
و نبات و عسل [illegible] یکمثقال [illegible] داخل [illegible] ده دانگ
درجه سموم من میزان الطبایع **حب المسک** از نسخهای [illegible] صفت آن فلفل سیاه
بیست مثقال فلفل سفید پنج مثقال دارچینی [illegible] از هر یک دوازده مثقال سنبل الطیب نه
مثقال دارفلفل هشت مثقال [illegible] نه مثقال سعد کوفی دوازده مثقال [illegible] عقرقرحا نه مثقال
زنجبیل چینی مصطکی از هر یک پانزده مثقال زعفران [illegible] سی مثقال عود قماری قرنفل
هیل بوا از هر یک نه مثقال تخم کرفس بیست و دو مثقال زعفران سایج هندی کبابه چینی اسارون
حب الغار [illegible] از هر یک شش مثقال [illegible] پنج مثقال میعه سایله دوازده
مثقال [illegible] سه مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره دو مثقال عنبر اشهب [illegible]
[illegible] از هر یک سه مثقال [illegible] هفت مثقال انیسون خالص مصری سی و دو مثقال [illegible]
بقدر احتیاج این نسخه [illegible] وزن آن سیصد و هفده درهم مزاج گرم [illegible]
[illegible] میزان الطبایع **حب جدوار منقول از حکیم ما** [illegible]
[illegible] تجربه رسیده است [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] اتصال [illegible] نظرات [illegible]
[illegible] طعام [illegible] یاقوت [illegible]
پیش از طعام و بعد از طعام [illegible] صفت آن زعفران زنجبیل [illegible]
انیسون پوست هلیله زرد [illegible] از هر یک چهار مثقال [illegible]
[illegible] اسقیل [illegible] کثیرا [illegible] از هر یک سه مثقال

جبل [illegible] دارچینی مصطکی [illegible] صندلین [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible]
[illegible] یکمثقال دارچینی [illegible] از هر یک پنج مثقال ارز
شش مثقال [illegible] فلفل نه مثقال [illegible] انیسون بیست و پنج مثقال بطریق
معمول حب سازند **حب جدوار منقول از حکیم نظام الملک** [illegible] که در هضم طعام [illegible]
و قوه دادن معده و دفع [illegible] و دفع تب ربع و تب بلغمی و دفع [illegible] اندرون و حبس
اسهال [illegible] دهان و [illegible] کردن اخلاط [illegible] نظرات [illegible]
پنج مثقال با [illegible] یک مثقال زعفران دو مثقال [illegible] یکمثقال [illegible] نیم مثقال
عنبر نیم مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] از هر یک یک مثقال
صندل نیم مثقال [illegible] منقوع [illegible] اجزا کوفته و بیخته و [illegible]
[illegible] حب سازند هر کدام بقدر نخود پیش از طعام و بعد از طعام می توان خورد **حب جدوار**
که برای شاه عباس ماضی [illegible] **ساختند** [illegible] زعفران [illegible] بطریق معمول حب سازند [illegible]
[illegible] غلیظ و عفونت طبیعت [illegible] ده درم [illegible] سه درم [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] شربت [illegible] نخود [illegible]
[illegible] ابن [illegible] **حب جدوار منقول از حکیم عبد الوهاب** زعفران [illegible]
یک مثقال [illegible] تخم کرفس [illegible] نیم مثقال مصطکی [illegible] عود هندی مثقال و نیم
سنبل [illegible] نیم مثقال فلفل [illegible] قاقله [illegible] نیم مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] دارچینی یک مثقال [illegible] نیم مثقال [illegible]
نبات چهار مثقال نبات چهار مثقال جدوار چهار مثقال انیسون مصری هفت مثقال [illegible]
[illegible] زیاده مجموع ادویه بیست [illegible] مثقال [illegible] **معجون الاوراح** [illegible]
عزیز الوجود و عظیم القدر که مقوی دل و [illegible] و منبسط و [illegible] جمیع ارواح
است و منشط تام است و مقوی [illegible] و مقوی [illegible] حرارت غریزیست [illegible] رطوبت
اصلیه [illegible] عقل [illegible] اغذیه [illegible] تن [illegible]
هر [illegible] **صفت آن** [illegible] تخم کرفس تخم است
تخم [illegible] تخم حلبه [illegible] تخم [illegible] تخم [illegible]
تخم کتان تخم [illegible] سپندان سپید [illegible] سیاه [illegible] تخم خشخاش [illegible] از هر یک سه مثقال

با قوت رمانی یاقوت کبود لعل بدخشی فیروزه زبرجد زمرد بسد کهربا [illegible] عقیق یمنی از هر یک
مثقال [illegible] دارچینی [illegible] مصری [illegible] العصافیر [illegible]
قسط [illegible] دارفلفل پوست هلیله زرد هلیله سیاه [illegible] دوقو [illegible]
[illegible] سعد سنبل الطیب قرنفل هیل از هر یکی دو مثقال [illegible]
[illegible] کبابه چینی [illegible] اسارون [illegible] بهمن سرخ بهمن سفید [illegible] ورق طلا ورق
نقره از هر یکی چهار مثقال [illegible] از هر یکی شش مثقال مغز تخم [illegible]
[illegible] مغز تخم خربزه [illegible] حب الصنوبر [illegible]
[illegible] مغز [illegible] فستق [illegible] مغز [illegible]
خواجه [illegible] فندق چهار مغز از هر یک پنج مثقال مصطکی [illegible]
[illegible] روغن بلسان از هر یکی بیست مثقال [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] از هر یکی هفت مثقال [illegible]
[illegible] سرطان بحری [illegible] از هر یکی
مثقال [illegible] کرده [illegible] عنبر اشهب روغن عود [illegible]
هر یکی ده مثقال [illegible] دارچینی [illegible] لاجورد مغسول
از هر یکی [illegible] چوب چینی از هر یک پانزده مثقال [illegible]
فلفل سیاه زنجبیل [illegible] هندی کبریت [illegible] از هر یکی [illegible] مثقال سه درم [illegible]
از هر یکی دوازده مثقال قرص [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] کرده [illegible] مثقال [illegible] درم [illegible] مثقال عسل
از [illegible] ساخته باشند [illegible] عسل مصفی [illegible] ادویه نبات [illegible] ادویه شراب
انگوری [illegible] سیب [illegible]
[illegible] عسل [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] معجون ساخته [illegible] ادویه [illegible] معجون سازند
[illegible] شراب انگوری سه [illegible] **[illegible]**
[illegible] مقوی قلب و ارواح است **صفت آن**
مصطکی [illegible] از هر یک [illegible] مثقال فلفل یک مثقال زعفران [illegible] انیسون [illegible]

کوفته و بیخته و بعسل سرشته و بقدر [illegible] بکار برند **حب جدوار** از مخترعات حکیم عماد الدین
محمود شیرازیست که جهت مرتفی قلیخان ساخته [illegible] منبسط [illegible] و مقوی [illegible] و مقلب [illegible]
دل می کند **صفت آن** لعل [illegible] یاقوت [illegible] دارچینی [illegible] از هر یکی ده مثقال
ورق طلا [illegible] ورق نقره [illegible] عنبر اشهب یک مثقال [illegible] سنبل الطیب
اسارون [illegible] از هر یکی چهار مثقال [illegible] عاقرقرحا [illegible] زعفران [illegible]
مصطکی عود هندی از هر یکی سه مثقال انیسون بیست مثقال [illegible] کوفته و بیخته [illegible] نبات معجون سازند
[illegible] **معجون [illegible] افلاطون** [illegible] جمیع [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **احرای [illegible]**
[illegible] مثقال [illegible] پانزده مثقال [illegible] ده مثقال [illegible] هفت مثقال [illegible]
[illegible] هفت مثقال زعفران [illegible] مثقال عود [illegible] دوازده مثقال [illegible] شش مثقال
[illegible] سه مثقال دارچینی [illegible] مثقال بهمن سفید پنج مثقال [illegible] چهارده مثقال
زنجبیل [illegible] پانزده مثقال تخم کرفس چهار مثقال [illegible] سفید هفت مثقال [illegible] چهار مثقال
حب [illegible] ده مثقال [illegible] بیست و شش مثقال [illegible] پانزده مثقال [illegible] شش مثقال
[illegible] پنج مثقال [illegible] هشت مثقال [illegible] بیست مثقال سنبل الطیب [illegible] مثقال
[illegible] مثقال [illegible] بیست مثقال [illegible] ده مثقال سنبل الطیب [illegible] مثقال
[illegible] مثقال [illegible] دوازده مثقال [illegible] شش مثقال [illegible]
[illegible] دوازده مثقال [illegible] هفت مثقال [illegible] ده [illegible] هفت
مثقال [illegible] ده مثقال [illegible] شش مثقال [illegible] پنج مثقال [illegible] دوازده
مثقال [illegible] ده مثقال [illegible] شش مثقال [illegible] پنج مثقال [illegible] بیست مثقال [illegible]
مثقال [illegible] دوازده مثقال [illegible] عسل مصفی [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] زعفران شراب انگوری [illegible]
[illegible] مثقال بطریق معمول معجون سازند [illegible] دو مثقال **معجون [illegible]** [illegible]

صرع و فالج و خفقان که از سردی بود و تبهای کهن و درد معده و ضیق النفس و جنون و تاریکی
سودا دهد و طعام بگوارد اخلاط آن چند بید شرف الموس سلیخه قسط فلفل سیاه دار فلفل هیل
افیون زعفران سنبل از هریک سه درم جاوشیر یکدرم مشک یک دانگ زرنباد درونج مروارید از
هریک نیم درم اجزا کوفته بیخته جاوشیر را بشراب حل کنند و همه را بانگبین بکدار سرشته دارو ها بدان
بسرشند شربتی بندقی و بعضی گفته اند که دانست شربتی از یکدرم تا یک مثقال این نسخه
یازده جزو است وزن آن سی و نه درم و چهار دانگ مزاج گرم در آخر درجه دوم خشک در اول
درجه سوم من بنیان الطبایع **ذا مهران کبیر** معجونیست هندی نافع است که سوء مزاج بارد
و ضعف معده را دفع کند باه را و فالج را نافع باشد و سواس و سودا را و صرع حرکات بدنی
و محافظت می باید جمیع حواس را و صرع کلیه و مثانه است و براند سنگ را اجزای آن
مویزج قسط تلخ زراوند طویل زراوند مدحرج از هریک سه استار دار فلفل زنجبیل از هریک پنج استار
تخم کرفس نانخواه کرویا تخم بادیان تخم اسپست تخم خرفه تخم جرجیر تودری سرخ تودری سفید زرنکوش
زوفا کوهی تخم شبت از هریک سه استار قرنفل اشنه فیل الذریره عود بلسان از هریک سه استار
اکلیل الملک تخم انجره حب بلسان سلیخه بسباسه ناگر قرفه از هریک چهار استار هلیله هندی هلیله
شیاه املج ترنجبین از هریک هشت استار لفاح بابونج خولنجان سنبل مرماحوز بزر البنج
البنان خشک لسان شیطرج زرنباد مقشر درونج بسباسه هندی بهمن
سرخ بهمن سفید لسان العصافیر از هریک چهارده مثقال جدوار سه عدد ... پنج ... کرانزا
اهل خراسان تخم ... از هریک سه استار تخم کرد حماما از هریک شش درم افیون فرفیون
چند بید ستر از هریک سه درم هلیله سیاه مرزنجوش چهار درم سایج حلیه موفطرا سالیون
تودری چینی از هریک شش درم فانید سفید بوزن ادویه و روغن گاو بوزن ادویه
عسل کف گرفته بوزن ادویه بگیرند ... درست درطل آب بیزد چندانکه بقوام عسل آید پس
عسل و فانید و روغن گاو گرم کرده ادویه کوفته بیخته با او بچوب سازند بعد از آن با عسل
ممزوج ساخته حفظ نمایند بعد از آن در ظرفی نگاه دارند که مدتی عسل در وی بوده باشد و بعد از شش
ماه استعمال نمایند شربتی از آن بقدر یک نانخود اول ماه و آخر ماه سه نخود با آب گرم یا بعضی اشربه
که موافق بوده باشد این نسخه شصت و چهار جزو است وزن هشتصد و ده درم و چهار دانگ مزاج
گرم در یکدرجه و نیم خشک در یکدرجه و سه ربع منه **فا مهران صغیر** این ترکیب نزدیک بنفع

منخ

نسخه که گذشت **صفت آن** وج قسط تلخ زراوند مدحرج زراوند طویل از هریک سه استار حب البلسان
تخم حرمل از هریک پنج استار فلفل دار فلفل زنجبیل از هریک پنج استار تخم کرفس کرویا سعد تخم اسپست
تخم بادیان تخم جرجیر عود مغدی سفید تودری سرخ تخم کتان تخم کندنا تخم سندوقی تخم بادیان نانخواه
تخم ترنج مقشر تخم خرفه فو تخم نارجیل حلبه تخم مرزنجوش زیره کرمانی تخم شبت تخم گزر از هریک ده
درم قرنفل هیل اشنه سادج قاقله قرفه راسن جوز بوا قصب الذریره وذنب الخیل اکلیل الملک مرزنجوش حب
بلسان از هریک بیست درم سلیخه بسباسه حب الاس خردل لسان العصافیر سنبل از هریک بیست و چهار
درم کل سرخ خشک بیست درم هلیله سیاه هلیله کابلی بلیله املج از هریک سه استار تودری سفید افیون
فرفیون از هریک سه درم جند بید ستر پنج استار شیطرج هندی خشک زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید
درونج چینی درونج خولنجان همه از هریک سه استار تا ... بوزن جمیع ادویه اجزا کوفته و بیخته
و روغن گاو چرب کرده بعسل کف گرفته انقدر که کفایت کند معجون سازند شربتی یک مثقال
با آب نیم گرم این ترکیب شصت و نه جزو است وزن آن هزار و صد و هفت درم و نیم تا پنج مثل ادویه
مزاج گرم در آخر درجه دوم خشک در اول درجه سوم منه **معجون هرمس** نفع میدهد زحیر را جهت
سه درم از آن با آب سرد بخورند و جهت درد جگر با آب جلنجبین و جهت تب با آب نیم گرم و از برای درد
معده بشربت ممزوج جهت درد کوفتگی ممزوج و جهت نزف دم بشربت ممزوج مقدار یک با قلا و جهت
درد خاصره مثل آن و جهت قبض شکم درد و بادهای غلیظ ممزوج تخم کشنه مقدار یک باقلا و جهت
در خاصره و مثانه و جهت قبض شکم درد و بادهای غلیظ ممزوج تخم کشنه و جهت درد سر و سل و
و جنون در شب باید نوشید و جهت سرفه خشک در اول شب بشراب ممزوج باید خورد و جهت
گزیدگی عقرب و افعی با آب ترنجبین و بر موضع گزیدن باید طلا کرد و نفع دهد سموم قاتله را و جون
تا نه روز چون با آب ... بنوشند و زعم واضع این ترکیب آنست که جمیعا بتجربه کوو شده
بتجربه معلوم کرده **اجزای آن** فلفل سفید انیسون از هریک پنج استار زعفران افیون از هریک
ده استار فرفیون اشق سایج عاقرقرحا پنج لفاح سلیخه تخم کرفس از هریک شش استار عود
بلسان سه استار عسل بوزن و نیم ادویه شربتی از یک مثقال تا دو درم این نسخه چهارده جزو است
وزن هفتاد و هفت استار که پانصد و پنجاه و یکدرم باشد مزاج گرم در نیم درجه خشک در دو
درجه و نیم منه **معجون کاسکینج** بنایبقای که نام سوءفاره چون صرع و لقوه و کزاز
لغو فالج کما ینشانا ... بود و نفسانی ... ناحیتی ... رحم را و بنا ... اثر اسود دارد و افراط ... باعتدال

مثقال
با زاوند **اجزای آن** سلیخه جعفشتر فو ... حب تخم حرمل را زیانه حب بلسان زراوند طویل مدحرج
عنبر از هریک چهارده درم افیون قسط جوز بوا هلیله زرد از هریک دوازده درم قرنفل بست و
چهار درم قرفه معجون کشوثا زنجبیل تخم سوسن از هریک دو درم وج هفت درم سکبینج دو درم
روغن ریحان از هریک شش درم نان مشک بسباسه سعد زعفران از هریک ده درم هفت بازده
درم میعه سایله پانزده درم مر اسطوخودوس اسارون جوز السرو تخم الجلا از هریک سه درم دارو ها
خشک بکوبند و بیزند آنچه بتوان گداخت در معنیخ حل کنند و جمله بانگبین بقدر حاجت بسرشند
شربتی بعد از شش ماه از یکدرم تا دو مثقال اجزای این نسخه سی و چهار است وزن دویست و سی
پنج درم مزاج گرم در آخر درجه اول خشک در اول درجه سوم منه **ترکیب کشوثا** که داخل
این ترکیب است قصب الذریره اطفا والطیب کنند از هریک چهار درم اشنه قرفه زعفران
از هریک یکدرم میعه سایله چهار درم مشک عود از هریک نیم درم ... یا با ولعل تخم ... داخل ترکیب کنند این نسخه نه جزو است وزنش بیست درم مزاج گرم در آخر دو درجه و خشک در
یک درجه و نیم در ذخیره ... چهار درم قرنفل دو درم اضافه این ترکیب نموده و اندک تفاوت
در وزن آنهم هست منه **سجزینیا** نافع است نجلاوندان مزاج سرد و بنابر داها سرد و بادها
غلیظ و مضار بند درد دندان و خورده شدن آن و قولنج و عسر البول را که از بلغم بود و سنگ جگر
بگشاید و صلابت از اغلیل کند و حیض را گرم کرداند و بخورند ایل سازد **اجزای آن** جند بید ستر
افیون دار چینی اسارون فرمود و قوای هر کدام یکدرم فلفل دار فلفل یکدرم قسط از هریک شش
شش درم زعفران نیم درم بانیرد بانگبین بکدازند و دارو ها خشک بدان بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال کنند شربتی نیم مثقال با آب نیم گرم نا شتا این نسخه دوازده جزو است وزن سی
یکدرم و نیم مزاج گرم در آخر درجه دوم و ربع منه **سجزینیا نسخه دیگر** جند بید ستر افیون دار چینی
فو ... اسارون از هریک ده درم فلفل دار فلفل قسط از هریک شصت درم زعفران
ربع اوقیه اجزا را کوفته و بیخته بعسل معجون سازند چنانچه رسم است و بعد از شش ماه استعمال
نمایند در نسخه دیگر زنجبیل ده درم و میعه ... ده درم الحنا ... شربتی نیم مثقال با آب نیم
گرم ناشتا در نسخه دیگر شربتی تا یکدانک تا دو مثقال و در نسخه دیگر شربتی مثل فلفل بروغن
سوسن حل کرده بر موضع نادر کزید طلا نمایند دفع زهر کند و ما کو ... اولاد ... باوه ...
ساخته خود ... بر کرد ... دها غلیظ که در رحم باشد تحلیل برد و ... ولد و حیض نماید و اکر

دردبن

ورق
و روغن زنبق حل کنند و زنان آنرا ببویند و بان بخور کنند بچه را نکاه دارد و جهت درد سینه
و درد کلیه و مثانه و عسر البول که از سردی باشد مقدار نخودی بشراب عرق و جهت تخمه یکمثقال
بشراب عرق بنوشند این ترکیب سیزده جزو است وزن ادویه سیصد و هفتاد و دو درم و نیم مزاج
گرم در آخر درجه دوم خشک در اول درجه سیوم منه **معجون دحمرثا** سده جگر و سپرز بگشاید و بادها
بشکند و سرفه بلغمی و ضیق النفس را سرخاه ریان که از سل باشد زایل کند حیض فرونماید
اخلاط آن تخم هزار اسفند یکمن و نیم کنند و ده درم زراوند طویل درونج چینی از هریکی
بیست درم زرنباد درونج عقرب از هریک چهار درم مصطکی حب البلسان زعفران اکلیل الملک
سنبل الطیب از هریکی ده درم افیون زنجبیل سلیخه قسط از هریکی سه استار و در نسخه دیگر
افیون از هریک چهار درم هر کدام دوازده درم است سعد ده استار مرسقوطرا چهار درم
قرنفل شش درم خربق سفید گل سرخ شونیز از هریک شش استار فلفل ده درم و در نسخه
دیگر ستر افیون فلفل سفید بیست درم عسل بوزن جمیع ادویه این نسخه بیست و دو جزو است
وزن آن هشتصد و بیست و هفت درم مزاج گرم در یکدرجه و نیم خشک در دو درجه و نیم **معجون
بادزهرج** دیگویند با دزهرج نیز منفعتهای ترکیب چون منفعت دحمرثا است **اخلاط آن**
زرنباد درونج افیون جند بید ستر حاشا قرمطا فلفل دار فلفل سلیخه هوم المجوس بزر البنج سفید قسط
لبنی جاوشیر زعفران از هریک شش درم مروارید ناسفته ده درم بارزد از هریک دوازده
درم انگبین ده مقدار مجموع ادویه این نسخه هفده جزو است وزن یکصد و هفتاد درم مزاج
گرم در سه ربع درجه خشک در درجه و ربع منه **معجون خیاث** نافع است درد سر کهنه را
چون با شراب ممزوج بالعسل با آب نیم گرم بنوشند و سود شدا است معروعین را و هم خیبت
زایل کند هذیان را دفع میکند و قطع فضول کند که متوجه چشم است **اخلاط آن**
مر سلیخه دار فلفل دار چینی بسباسه لوس حاما از هریک چهار درم سنبل لفاح از هریک
دوازده درم زعفران پنج درم افیون پانزده درم تخم کرفس جبلی سی و پنج درم افیون بیست درم
فلفل سی و هفت درم لبنی قسط فوه اسارون از هر کدام یکدرم عسل بقدر حاجت اجزا را
خشک نرم بکوبند و آنچه ترات در شراب بخیسانند و بعد از آن همه را بانگبین بکو مخلوط سازند
شربتی یکدرم با آب نیم گرم ناشتا این نسخه هجده جزو است وزن یکصد و هشتاد و پنج درم مزاج
گرم در دو درجه خشک در آخر سه درجه منه **اطریفل سلیم** کسی که این ترکیب کرده سلیم نام

داشته نافع است امراض مزمن سعدا او بادهای غلیظ و خفقان و امراض قلب و اوجاع جنبین
و اوجاع رحم را **اجزای آن** فلفل سفید زنجبیل نمک هندی از هر یک شش درم افیون فربیون
چند بیدستر قرنفل زعفران مصطکی عاقرقرحا از هر یک پنج درم قسط شش درم ناشرانا شرستین سعد
زو نبا دو عیخ زراوند طویل از هر یک دو درم روغن بلسان آب کاقود از هر یک چهار درم عسل
مقدار حاجت شربتی از آن مقدار مزاج هر شخص این ترکیب نوزده جزو است و وزن هفتاد
و نه درم مزاج گرم در یکدرجه و نیم و در ربع **اسود سلیم** نفع میدهد فالج و رعشه و سودا و جمیع علل بارد را
تخم حماما صد و بیست درم جاوشیر هشتاد درم شونیز بارزد مقل و بوی از هر یک شصت درم وج
سکبینج اشنه زراوند طویل زراوند مدحرج خردل شقل انقف حرتق نیج هندی حب بیدستر
حنظل کبریت زنتجم حجیجو فنجنکشت سداب جبلی از هر یک چهل درم افیون فربیون پنج فلفل
کندش ملح هندی سرخ ملح نفطی سیاه بیخ لفاح بیخ عاقرقرحا حب البان شیطرج از هر یکی
بیست درم سنبل مصطکی دو بنا دو عیخ از هر یک هشت درم زعفران سه درم اجزا را نیم
خشک بکوبند و معجون سازد در قطران شامی انقدر که حاجت باشد بجوشانند بعد از آن توم ساخته
با ادویه مخلوط سازند در دو خاکستر دفن سازند تا دو ماه بعد از آن هر روز مزاجها سه درم و ضعیف
مزاجها یکدرم و مریض را که بدان محتاج باشد بقدر یک فلفل این نسخه سی و سه جزو است با قطران
وزن آن هزار و دویست و نود و پنج درم مزاج گرم در یکدرجه و سه ربع خشک در درجه و ربع
معجون ابی سلیم زبادبرشیر مرکبیست که منفعت او بسیار است دارد از تریاقات شمرده اند جمیع
دردها را ساکن دهد و درد جگر و سل را نافع بود و مضرت گزیدن مار و عقرب دفع کند بلغم لزج را
دفع کند و غم و هم ببرد و فرح و خوشحالی آورد و دفع لاغری و خفقان و دق کند و جنون و وسواس
و سعال دل را نافع است **اجزای آن** افیون بزرابنج سفید از هر یک ده مثقال فربیون زعفران
سنبل عاقرقرحا سورنجان ناغره فلفل از هر یک پنج مثقال اجزا کوفته و بیخته با عسل
انقدر که کفایت کند معجون سازند شربتی مزاج و جوانان را یک مثقال و ضعیف مزاج و اطفال
یکدانگ این نسخه نه جزو است وزن آن پنجاه و پنج مثقال مزاج معتدلست در گرمی و سردی
و خشکی در درجه و نیم **اثاناسیاء بزرگ** وان مرکبیست شریف دفع اوجاع دهن و بهما
جگر و سپرز و معده را که از سردی بلغم و سودا بود و بادهای غلیظ را که اندر احشا
و رحم باشد و درشتی حلق و لهات که از بلغم شوره بود و از سودا و سرفه بلغمی و تنگی نفس را سود

دارد دهان بواسیر و خون حیض و خون دماغ و نفث خون باز دارد و اسهال بلغمی را و طرف بازدارد
و درد گرده و سنگ مثانه را سودمند بود و بالجمله منفعت این معجون و منفعت فلونیان یکیست
اجزای آن مر زعفران افیون جندبیدستر بزرابنج قسط قردمانا تخم خشخاش سنبل غافت سلیخه
دارچینی سوخته جگر کرگ خشک کرده اجزا مساوی یکی کوفته و بیخته بگذرانند و سه برابر آن
به وزن عسل کف گرفته بسرشند شربتی پس از شش ماه و نیم درم یکدرم در شربه کاسنی
یا رب سیب و ربعها بخورند تا استعمال نمایند این نسخه دوازده جزو است مزاج سرد در یکدرجه
و ربع درجه اول خشک در آخر درجه دوم **اثاناسیاء کوچک** منفعت چون منفعت اثانا
سیاء بزرگست **اجزای آن** زعفران قسط سنبل افیون سلیخه از هر یک چهار درم عصاره
غافت هشت درم رب سوس دوازده درم با انگبین بسرشند شربتی مقدار فندقی و در نسخه
دیگر مرو عود بلسان از هر یک چهار درم اضافه کرده اند این نسخه هفت جزو است و بنا بر نسخه
دیگر ده جزو وزن ادویه بنا بر اول دو چهل و چهار درم و بنا بر ثانی پنجاه و دو درم مزاج
سرد در سه ربع درجه اول خشک در آخر درجه دوم **معجون کاکنج** خداوند فرجه کلیه و مثانه
و بول الدم را سود دارد **اجزای آن** بزرابنج تخم کوکنار تخم بادیان از هر یک هفت درم مغز
تخم خیار پنج درم شوکران بزرالخطمی افیون مغز چلغوزه فندق بریان کرده مغز بادام تلخ
بریان کرده زعفران از هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم و در نسخه
دیگر کشنیز و مغز خیار دو درم است جمله اجزا را بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
یکدرم با جلاب یا با عسل و بعد از شش ماه استعمال نمایند این ترکیب سیزده جزو است
وزن پنجاه و یکدرم مزاج سرد در یکدرجه و نیم خشک در آخر درجه دوم **معجون جالینوس** اوجاع
مفاصل و نقرس را مفید است و خداوند بهق و درد سپرز و بادهای غلیظ و سرفه و ضیق
النفس و قروح امعا را که از بلغم بود سود دارد و ضعف و درد چشم و معده و کلو را نفع کند و زن را رحم
بع دم نگاه دارد **اجزای آن** تخم سداب دشتی فراسیون اسقولوقندریون کما فیطوس حاشا تخم کرفس
اسطوخودوس قردمانا سیعه از هر یک پنج مثقال مر زعفران فطراسالیون فلفل سیاه فلفل دراز سنبل
الطیب فربیون پوست بیخ لفاح اشق بهمن تخم بادیان تخم کرفس کل سرخ حب بلسان سلیخه
سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه یک اوقیه عصاره حماض چند قوقی صمغ دار از
هر یک چهار مثقال افیون بزرابنج از هر یک شش مثقال صمغ عصاره ... با زیادها العسل

مقدار حاجت کند و هاء دو هاء خشک را کوفته و بیخته با انگبین مصفا بسرشند شربتی یکدرم این ترکیب سی و یک
جزو است وزن یکصد و سی مثقال و نیم مزاج گرم در آخر درجه اول خشک در آخر درجه دوم و در منهاج
الادویه نادر سه مثقال اضافه نموده **معجون کاکنج نسخه دیگر** خداوند نقرس بلغمی را سود دارد **اجزای آن**
هلیله زرد پنج درم عاقرقرحا پنج درم فلفل سفید یکدرم و نیم زیره و راسن خشک از هر یک چهار درم بلیله
دو درم افیون نیم مثقال کوفته و بیخته با انگبین بسرشند شربت دو مثقال بوقت خواب با ب گرم
من ذخیره **معجون فرفیون نوش** قولنج بگشاید و بادهای غلیظ بشکند و پیچیدن شکم و فراموشی
کاری و علتهای زنان را که از سردی بود سود دارد **اجزای آن** فربیون عاقرقرحا سنبل زعفران
از هر یک هفت درم افیون بزرابنج از هر یک بیست درم با انگبین بسرشند و پس از شش ماه
بکار برند این نسخه شش جزو است وزن شصت و هشت درم مزاج سرد در اول درجه دوم
خشک در آخر درجه سیم من میزان الطبایع **معجون ارسطوماخس** علتهای سینه را نیکو کند و زن را و قرحه
که اندر آنها پدید آید و خون ورم را و پیمارس علتهای سینه و علتهای شکم و زن را و تنقیه میکند و درد قولنج
اسهال و ضیق و علتهای مثانه و احتباس رحم و تیغهای کهنه را سود دارد و مضرت زهرها جانوران
زهردار با زدارد **اجزای آن** دارچینی قسط بارزد جندبیدستر افیون فلفل سیاه دار فلفل سلیخه
سنبل از هر یک یک اوقیه عسل یک اوقیه بارزد با عسل یکجا دو یکجا دو هاء را بیامیزند و بسرشند بلا انکه
آبگینه یا نقره یا چینی کرده نگاه دارند شربتی مقدار یک باقلا در آب گرم یا عسل و سه قطره روغن شیر
بخت بدون چکانیده این ترکیب هشت جزو است وزن هشت اوقیه مزاج گرم در نیم درجه خشک
در دو درجه و نیم **تریاق بوشن غنا تنبیج ابوالبرکات** سنبل الطیب عاقرقرحا زعفران قافلهٔ بزر
البنج از هر یک ابیض فلفل از هر یک جزوی فربیون دو جزو بعسل بسرشند شربتی از قیراط تا نیم
درم قایم مقام تریاق کبیر است و جمیع منافع کبیر از این حاصل میشود **ترکیب اقلاطون بوشن غنا** فلفل سفید فلفل
سیاه افیون مصری صاف کرده بزرابنج از هر یکی بیست توله فربیون یک توله سنبل الطیب دو توله
عاقرقرحا دو توله روغن بلسان پنج توله عسل کف گرفته سه وزن ادویه مجموع را کوفته و بیخته ترکیب
نمایند و بمقدار حاجت تناول کنند **بوشن غنا** منسوب بشیخ ابو نیس سطریق فلونیا و دعوی ترکیب
کرده جهت درد دندان چون بدین قهقه عظیم نافع بود و بجهت قولنج نیم درم فرو بردن آن تمام دارد
درد دهاء ساکن گرداند و قطع خون میکند **اجزای آن** فلفل سفید بزرابنج از هر یک بیست مثقال
افیون دو مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فربیون از هر کدام یک سه مثقال با انگبین

مقدار حاجت کفایت بسرشند این نسخه هفت جزو است وزن آن پنجاه و هشت مثقال مزاج سرد در یکدرجه و
خشک در آخر درجه سیوم و این نسخه برشعثای مرموزات که صاحب جوامع ذکر کرده و منسوب
بشیخ ابوالبرکات بغدادی ساخته و حکیم عمادالدین محمود نیز در رساله افیون ذکر کرده با بن
عبارت نوشته که شما این خبر رسیده باشد که در زمین هند دو بادام کوچک متشابه در شکل
متساوی در مقدار هستند یکی از ایشان بری حیثیت و ان دیگر جوانیست دوی یکی از جوان
دوم مقداری معلوم و دوم محمود از تخم سپدان کیاهی که او را خداع الرجال گویند یعنی فریب
دهنده مردان مقداری مساوی اول از دوم چاره ای از وزن بیاسا ن مثل وزن دوای
اول بعد از آنکه بیفزایند از مقداری را که آن مقدار را اضافه کنند بمثل آن مساوی اول
شود و بعد از آن شعوه مثقالیه را که چه آن در نواحی بلاد اثنا زمی دید مقدار یکی اگر
او را مقدار ثانی از قبیل نسبت مقدار ثانی باشد یا قبل ها ده علی که دو شکینه کو سفید می
افتد بود بیست ها خواطا فظ الاطفال می نامند ها از بیخ کوهی که کیفیت او کوبست و نقل او
در دریا درازتان منه نقل است و در سایر اعضاء بدن و از بیخی که بعدان در و بیشتر باشند
و خوشبوی نیست ان دو یک از این دواها یکجزو مقداری که اگر اضافه کنند بعد از آن دو پنج ضرب
کنند مساوی مقدار اول شود که مفروض بود و چیزیکه در جمادات و در نباتات و حیوانات
و مشترک میان نبات و حیوانات در تمام مقدار طول شهر یعنی از وی ها شکارا تا موتی ما حل
یعنی با هر داخل که بعد از وی باشد و حیوانات بود بعد ظرفه حمله دارد ظرفه که ضیق المسام
باشد و باطن او املس باشد و سر او نیک بپوشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی دو
دانگ و بعد از آن میگوید که مراد از دو بادام فلفل سفید و فلفل سیاه هست و از خداع
الرجال مقصود بزرالبنج است چون عقل تغیر میدهد بخداع نسبت یافته و دموع جاریه
از چشم بیابان افیونست و شعوه مثقالیه زعفران و از دواء که در شکینه کوسفند می
افتد نافعه ظاهر باشد و سایر آن شود فربیونست و بیخ کوهی عاقرقرحا است و اصل مکرده
علیه سنبل الطیب واجزا در نباتات و حیوانات عسلست که با وجود غلط قولش از شام
تلف بیرون آید اما وزن اول که فلفل سفید است بیست درم که بزرالبنج است مثل اول
و سیوم که افیونست ده است که او را دیگر با اضافه کنند بیست میشود چهارم زعفرانست
وزن آن پنج است که نسبت او بثانی که افیونست از قبیل نسبت افیونست از قبیل

باول که فلفل سفید باشد وچون بزر البنج بوزن فلفل است اعتبار نکرده بزر البنج را دو چندان باید که یکی که در نقطه قلع او رسد و در نصف تا یک چهارم و چون چهار درم دو نیم ضربی کند بیست سود

منه **معجون برشعثا نقل از رساله افیون حکیم عماد الدین محمود** فلفل سیاه افیون از هر یک هفت درم بزر البنج سفید پنج درم زعفران دو درم و نیم فرفیون عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک یک مثقال کوفته وبیخته با سه برابر عسل سرشته در ظرف چینی یا نقره یا قلعی کنند و در جو نهند یا در گندم شش ماه پس استعمال کنند **برشعثا دیگر** فلفل سیاه پنج مثقال بزر البنج ده مثقال عاقرقرحا زعفران فرفیون سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال بکوبند و بیزند و با سه برابر عسل بسرشند و بعد شش ماه بکار دارند **نسخه دیگر** فلفل سیاه زنجبیل تخم کرفس بزر البنج مقل ازرق از هر یک ده جزو زراوند دحرج طویل جنطیانا ساذج هندی عنصل مشوی در خمیر مخلق در گل از هر یک چهار جزو بکوبند **نسخه دیگر از علاج شیخ بهاء الدین** افیون ده درم فلفل سفید بیست درم بزر البنج سفید بیست درم زعفران پنج درم سنبل عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک درم کوفته وبیخته معجون سازند **نسخه دیگر برشعثا** افیون مصری فلفل ابیض از هر یک بیست درم زعفران بزر البنج اوزق از هر یک ده درم فرفیون دو درم و نیم عاقرقرحا دو درم و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی از نیم دانگ تا دو قیراط **نسخه دیگر** بزر البنج سفید فلفل سفید از هر یک ده درم افیون مصری پنج درم زعفران دو درم و نیم جند بیدستر یک مثقال عاقرقرحا عود سنبل الطیب سلیخه زرنباد بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک یک درم فرفیون نصف درم خشخاش نصف مثقال عود بلسان دو درم به روغن بلسان چرب کنند و اگر چرب کنند اگر نباشد به روغن زیت و عسل بسرشند **نسخه فلونیا منقول از حکیم سعد الله گیلانی** که منسوب به حکیم عماد الدین محمود است خشخاش تازه نقل قرفه حب بلسان پوست اترج ترنج عقرب از هر یک شش مثقال اصل السوس هشت مثقال بهمن سفید بهمن سرخ عود خام قاقله کبار بوا اخوالنجان انیسون دارفلفل کل سرخ اسارون دارچینی صندل سرخ اظفار الطیب از هر یک چهار مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال مصطکی جند بیدستر بید نقره از هر یک دو مثقال جدوار فطراساليون سنبل تخم کرفس از هر یک چهار تولچه فلفل بزر البنج از هر یک ده تولچه بوا عنبر اشهب سه روغن بادام از هر یک پنج تولچه فرفیون مصری در سیر بطریق متعارف با سه وزن دو یه عسل معجون سازند **ایضاً نقل از حکیم محمود نسخه فلونیا** سنبل عود خام کاوزبان تخم کاسنی تخم خرفه طباشیر شاه الملک بزر البنج از هر یک پنج تولچه مصطکی دارچینی عاقرقرحا فرفیون کل سرخ صندل

پوست اترج از هر یک ده تولچه جند بیدستر شش تولچه مغز جاورس دو دو نیم عقرب زنجبیل اشنه از هر یک دو تولچه دارفلفل قاقله کبار نقل از هر یک سه رطل زعفران بیست و پنج تولچه افیون هفتاد و پنج تولچه فلفل یا نود تولچه عسل سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند **فلونیا از حکیم مسعود** که او ناقل است از پدر خود حکیم صنیع الدین گیلانی که در سنه ۹۶۳ برادر خود افضل ترکه خواجه علاء الدین محمد آن قزوینی آورده و مجرب کرده اند والا شادی صدر الشریعتی این نسخه فلونیا آورده جهت ربع تب ربع دماغی است تمام نفع **اجزای او** دارچینی فلفل از هر یک بیست مثقال هیل بوا ساذج کل سرخ دو دو پنج زعفران بسباسه بزر خشخاش حب البلسان بوا از هر یک ده مثقال دارفلفل بزر کرفس سنبل الطیب عاقرقرحا حب بلسان فرفیون صندل کل سرخ پوست نارنج پوست ترنج دار تیانه کاکنج کبابه چینی تخم خیار انیسون نار مشک قرنفل حب بلسان حصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال طین مختوم سه مثقال بادیان رومی دو مثقال افیون پنجاه مثقال مشک یک درم پوست خشخاش یک عدد و ده مثقال ریع مثقال فطراساليون پنج مثقال عسل سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند **فلونیا نقلا از حکیم مسعود** که ترکیب کرده اطبا گیلان است و نفع عظیم ادویه فقه الدما **خلط ما** عاقرقرحا زنجبیل بود کرفس دارچینی نرهبانه نادانو ساذج جند بیدستر بسباسه جوز بوا سلیخه خولنجان قرفه معم بادیان از هر یک سه مثقال مرمکی عود قماری کل ارمنی دو دو پنج از هر یک دو مثقال شک ینبوت فلان هر یک یک مثقال عنبر ورق نقره از هر یک ده مثقال فلفل کرد بزر البنج از هر یک ده مثقال زعفران پنجاه مثقال افیون بیست مثقال عسل سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند **نسخه فلونیا** یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود فیروزه نبشا بور عقیق یمنی سرکم پنج مرجان کوبند کهربا شمع عسل کل سرخ دارچینی طباشیر تخم خرفه زرشک داما منقی جند بیدستر عنبر اشهب وعف نقره از هر کدام ده مثقال مروارید ناسفته پنج مثقال لعل بدخشی سه مثقال سنبل الطیب ساذج هندی کاوزبان پوست بیخ بسته تخم کاسنی جدوار خطائی مجرب مصطکی کل انجیر از هر یک سه مثقال صندلین قرنفل پوست ترنج مشک خالص بادزهر حیوانی ورق طلا از هر کدام یک و نیم مثقال درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید از هر یکی یک مثقال افیون مصری خالص پانزده مثقال کلاب ده شیشه عرق گاوزبان ده شیشه عرق بیدمشک ده شیشه نبات سفید یک من و شصت مثقال عسل مصفی یک من و شصت مثقال معجون سازند چنانچه رسم است **برشعثا نسخه حکیم ابو البرکات** بغدادی منسوب شد بود و رقمها عرضه به ما از همه نوع در دست که از یاد که نیم بسر بود حادی سوما

و وسواس و ماخولیا و استسقا و بیخوابی را بغایت نیکوست و خاصیت این ترکیب صاحب منهاج بسوطه نبسه با نجا مجمع نماید **اطلاطان** فلفل فاشرا تخم فرنجمشک فوتنج بزر البنج اوزقا از هر یک چهار درم حب الغار افیون مر از هر یک هفت درم عاقرقرحا سنبل الطیب زعفران نامدین از هر یک یک درم جند بیدستر فرفیون از هر کدام یکدرم با انگبین منفع بقدر حاجت بسرشند این نسخه هوده جزو است وزن آن نود و نه درم مزاج گرم در سیم ربع درجه خشک در درجه و نیم منه **برشعثا بو عدکی** مرضای زعفران بجاد بوسن حنطیانا از هر یکی ده درم طین مختوم افیون سنبل صمغ عربی جند بیدستر عاقرقرحا از هر یکی سه درم افاقیا فطراسالیون از هر یک ده درم قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصاره لحیة التیس از هر یکی پنج درم نعاوند طویل و بیونج شاسالیون حماما روغن بلسان از هر یکی سه درم و نیم بطریق متعارف کوفته وبیخته و صمغ حل کرده با دو چندان عسل بسرشند و پس از شش ماه استعمال کنند **معجون برشعثا از ماء حیض** فلفل ابیض و اسود دارفلفل از هر یک بیست درم بزر البنج افیون مصری از هر یک ده درم زعفران پنج درم فرفیون سنبل عاقرقرحا از هر کدام مثقالی کوفته وبیخته بعد پنجاه درم بسرشند و در ظرف آبگینه نگاه دارند و به ته چهار دو ذرع غله جو و بعد از آن استعمال کنند شربت آن روی یک مثقال **فلونیا رومی طرسوسی** بطریقی که در منهاج و ذخیره ما کرکب موجزه مذکور است این معجون مبارک تشنج الها با زماده و معده را مقوی ساکن کند خاصه درد قولنج و فی خون دزف وحیض و هیضه باز دارد و عسر البول و تشنج و درد دندان جویه نفعی نهد و ساکن کند خالد درد احشا و سرفه و خناق زایل کند **اقلاطون** زعفران پنج درم فلفل سیاه بزر البنج از هر یک بیست درم فطراساليون سنبل الطیب از هر یک چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون از هر کدام یک درم دارو ها کوفته وبیخته به روغن بلسان چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی تا نخودی از بهر قولنج دردی کرده باب کرفس عصا صیخره می گویند شربتی پس از شش ماه از نیم مثقال تا یک مثقال اما از جهت درد قولنج باید طبیخ شبت دهند و جهت درد جگر به طبیخ جعد و جهت درد معده به طبیخ بادیان و جهت باز داشتن خون به طبیخ سماق دهند و بعضی اطبا بدل تخم کرفس دوقو می کنند و قوت این معجون از سه ماه تا سه ماه و ملکه تا سه سال باشد این نسخه دوازده جزو است و وزن هفتاد و یک درم مزاج سرد در سیم ربع درجه خشک در آخر درجه سوم منه **فلونیا الصغیر** که شیخ در قانون ذکر کرده **اقلاطون** فلفل سفید بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون

صفت

سنبل عاقرقرحا از هر کدام یک مثقال عسل بقدر حاجت شربتی مقدار نخودی بآب نیم گرم این نسخه جزو است وزن پنجاه و هشت مثقال مزاج سرد در یک درجه خشک در آخر درجه سوم این نسخه بعینه نسخه برشعثا است اما شیخ در قانون بطریق فلونیا و دیگر طرسوسی ذکر کرده و حکیم عماد الدین محمود در رساله افیون نقل از کرده این ترکیب می گوید که بعضی این نسخه برشعثا را منسوب با ابو البرکات بغدادی ساخته اند و این غلطات زیرا که شیخ در قانون آنجا لینوس حکایت می کند که من این نسخه را دیدم که گفت من آن را تجربات مثل لیب طرسوسی ام و منفعت ترکیب ما کم برون نمود نیست باشد عظیمت و با صلاح می آورد دردها را که در اندام مضمن جادث شده باشد که صاحب درد قولنج را ازمن یک نوبت تمام و لیکن باید نفع می نماید و به نفس الا انتصاب معده و سل و تشنج و وسعه پهلو که از آن خوف هلاک باشد بر طرف سازم و کسی که نفث دم باشد با حرارت تب کرده باشد مانند سن قدر عدس اول باید حاصل شوم سینه او و صوت و هرچه که دوا بماء الحصا حادث شود و سعال و خناق و فواق و بواذلی که از سر و دماغ جلق و سینه بر بچه باشد ساکن و کرد انم **فلونیای حکیم انطس دوم** هاد بیجانی ثر باقی تب و نافع است خفقان و قولنج را علاج رحم را و مقوی دل و دماغ و معدواست و فهم را فزاید و فرح آرد و نفع می کند اوجاع کبد و سعال را و بیوای درد احشا را بغایت نافع است **صفت آن** زعفران پنج مثقال فلفل سفید فلفل سیاه بزر البنج از هر یکی بیست مثقال افیون ده مثقال فطراساليون سنبل الطیب از هر یکی یک مثقال تخم کرفس سه انجو مثقال ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون از هر یکی یک مثقال جند بیدستر زرنباد درونج عقربی مثقال از خالص هر یکی دو مثقال کوفته وبیخته به روغن بلسان چرب کرده بعسل کف گرفته سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال کنند **فلونیا فارسی** نافع است تب طمث و بواسیر و هر طبیعت را نیعاث دم را و حیض ادرار و الیتین را و بادهای که در رحم حادث بشود و حافظ من باید چنین طوافع ولد رحم را محکم می کرداند **صفت آن** فلفل سفید بزر البنج از هر یک بیست درم **افیون** طین مختوم از هر یک ده درم زعفران پنج درم فرفیون سنبل عاقرقرحا از هر یک دو درم جند بیدستر یک درم زرنباد درونج مرواربد ناسفته مشک از هر یک نیم درم کافور یک دانگ و نیم عسل بقدر احتیاج شربتی مقدار یک درم با شربتی که موافق باشد این نسخه چهارده جزو است وزن هفتاد و چهار درم و یکدانگ و نیم مزاج سرد در نیم درجه خشک در درجه دوم و نیم من میزان الطبایع **معجون معروف بجنی برشعثا** مذکور است و منفعت حصات دماغ است که در خزینه ملوک یافته شود **یکبرند** افیون فرفیون جند بیدستر سنبل

دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر یک چهار درم بزرالبنج سفید ده درم دهن بلسان سی درم
دانه‌های خشک بکوبند و ببیزند افیون و زعفران را بشراب و مخلوط کنند جمله ادویه را بروغن
بلسان بسرشند بعسل و بکار برند بعد از شش ماه شربتی نیم مثقال با آب کرم کوفتن جمله
ادویه هشت من کتاش یوحنا بن سرابیون ایضا من کناش یوحنا معجون نافع
جهت استطلاق بطن و ذحیر و مغص و سعال مزمن بگیرند جند بیدستر میعه افیون بزر
البنج زعفران از هر یک مراجا متساوی بعسل بقدر کفایت بسرشند ... ایضا
من کناش یوحنا معجون دیگر از برای نزله و عجیب در این باب بگیرند هلیله زرد پنج
درم عاقرقرحا سه درم فلفل سفید یک درم سنبل الطیب پنج درم کمون هفت درم ... چهار درم
زنجبیل ... افیون نیم درم بعسل کف گرفته بسرشند و بکار برند قرص دیاسقرا ماطون
معروف ... نافع از اختلاط طبیعت ... و قروح امعاء و ... النساء
... که هضم اغذیه ... صفت آن حب الآس ده درم
تخم ... تخم کرفس بزرالبنج ... از هر یک یک اوقیه افیون شش درم
بسرشند بشراب و قرص کنند ... بعد از شش ماه بکار برند قرص سقوطریا
... صفت آن ... سوخته سه درم ... زرد و سرخ ...
... از هر یک ده درم افیون پنج درم افیون پنج درم ...
دم الاخوین از هر یک ... کوفته ... حب الآس ... قرص کنند از نصف درم
و با ... مجرب ... قرص افیون لوندسس نافع از قروح ...
... بگیرند بزرالبنج ... تخم کرفس از هر یک شش درم زعفران ...
تخم حماض مقشر افیون با دام تلخ مقشر از هر یک سه درم ... بیست ...
دیگر ... هفت درم تخم خیار ... ده درم ... بجلاب یا ...
یا شراب تفاح یا سفرجل و قرص کنند ... شربتی ...
... نسخه دیگر ... اضافه ... و قروح که ...
باشد ... بگیرند ... مقشر با دام تلخ مقشر تخم خیار مقشر از هر یک
... زعفران تخم ... افیون از هر یک شش درم تخم کرفس بزرالبنج سفید از هر یک
ده درم ... قرص کنند ... شربتی ... بماء العسل ... مقویات ... باهی

... و طبیعت را نرم سازد و دردها فرونشاند و خواب آورد اجزای آن فلفل دارفلفل و ورق سداب
... زیره جند بیدستر حب الغار افیون ... بزرالبنج اجزا مساوی ... کوفته
و بیخته بعسل ... ادویه معجون سازند شربتی یک مثقال این نسخه ... مزاج معتدل
... سردی و خشک ... نسخه ملوکیا النجیبی و دردها فرو نشاند و بادهای
غلیظ ... صفت آن فلفل دارفلفل ... حب الغار جند بیدستر ... افیون بزرالبنج ...
از هر یک یک اوقیه بعسل معجون سازند این نسخه ... اوقیه که ...
... مزاج معتدل در ... سردی و خشکی ... نسخه ملوکیا یاقوتی حکیم
عمادالدین محمود که جهت ... سلطان ابراهیم ساخته و بسیار نافع است اجزای آن
یاقوت لعل ... مرجان عقیق یشب سفید یشب سبز ... ابریشم ... سودنجان
تودری سرخ دارفلفل ... تخم خربزه ... مغز فندق مغز فندق
... سفید مغز ... تخم کتان تخم ... تخم شلغم مغز تخم خربزه مغز ... مغز چلغوزه
تخم ... حب ... خولنجان ...
... دارچینی ... زنجبیل ... سنبل الطیب عاقرقرحا ... مرجان
... مروارید ... سفید ... خطائی صندل سفید گل سرخ قرنفل جوزبوا ...
... بوزیدان ... سرخ بهمن سفید زنجبیل افیون مشک عنبر اشهب ورق
طلا نقره عسل مصفا ... مثقال بطریق متعارف معجون سازند نسخه دیگر از حکیم عمادالدین
محمود دافع علتهای بارده ... نقرس ... مفاصل و جمیع ... و بلغمی و
سوداوی و مفرح دل ... دافع علتهای سوداوی چون دیوانگی ... و درد
سر کهنه ... دهد و ... قوت ... جماع دهد و ... بادهای غالب
... و اشتها ... طعام ... بدن ... صفت آن
... سرخ ... صفت آن یاقوت احمر مروارید ناسفته مرجان کهربا ... لعل ...
... صندل سفید فلفل دارفلفل ... بهمن سرخ بهمن سفید ...
... سنبل الطیب ... قرنفل ... نانخواه ...
... دارچینی ... خطائی
خطائی ... مثقال عنبر اشهب سه مثقال زعفران ... زعفران ... ده مثقال افیون اصفهانی

چهارده مثقال ... سی و پنج مثقال ورق طلا ... عدد ورق نقره ... عدد
عسل مصفی ... مثقال ... صد و پنجاه مثقال بطریق متعارف معجون سازند نسخه دیگر
از حکیم الدین محمود ... عود سه درم سنبل ... قرنفل هیل ... عقرات از هر یک پنج درم زرنباد
ده درم درونج خصیة الثعلب از هر یک سه درم تخم شلغم تخم ... از هر یک پنج درم تودری
سرخ تودری سفید خولنجان از هر یک پنج درم ... ابریشم ... از هر یک سه درم
چلغوزه ... مغز بادام ... مغز فندق مغز ... مغز تخم خربزه از هر یک ... فلفل
بزرالبنج از هر یک ده درم افیون ... مصطکی سه درم جدوار ده درم جوزبوا ...
از هر یک ... سه ... یاقوت سرخ ... عنبر ... درم ...
کبابه چینی دارچینی از هر یک پنج درم ورق طلا ورق نقره از هر یک ... درم عسل ... وزن
ادویه این ترکیب ... مزاج کرم
... درجه اول خشک ... من میزان الطبایع نسخه حکیم عبدالرزاق کیلانی ...
... دارچینی مصطکی قرفه بزرالبنج ... درونج عقربی سنبل الطیب ...
... عاقرقرحا پنج ... مرجان کهربا ابریشم ... زعفران ... مروارید ...
... خطائی ... تخم ... سفید ... گل سرخ ...
سفید افیون قرنفل تخم ... قاقله کبابه جوزبوا ... خصیة الثعلب ... خولنجان
بوزیدان بهمن سرخ بهمن سفید زنجبیل ... افیون مصری افیون اصفهانی ...
طلا ورق نقره عنبر اشهب عسل مصفی ... وزن ادویه معجون ... تعریف کرده
فالج و لقوه و ... بلغمی سرد ... مفلوج طلا کنند سود دارد اجزای آن افیون
بزرالبنج جند بیدستر ... دارچینی فلفل سنبل زنجبیل زعفران اجزا را ...
... نقرس ... دارچینی ... طلا ...
نفع ... این نسخه ... مزاج ... درجه ...
من میزان الطبایع نسخه ... یاقوت احمر لعل ... یشب سفید ... سفید عقیق
... بهمن ... تخم ... افیون ... فلفل دارفلفل ...
زنجبیل ... تخم کرفس ... عاقرقرحا ...
... اسطوخودوس ... تخم ...

بوزیدان سفید ... سداب ... حب ... اصل ... دم الاخوین ...
افیون اسقولوقندریون تخم ... قرطم ... هلیله ...
... سه مثقال ... سقمونیا ...
عقرب ... سنبل الطیب دارچینی ... دارچینی ... سفید لسان العصافیر تخم ...
تخم کتان تخم ... تخم شلغم تخم اسپست ... مغز ...
تخم ... حنظل ... رومی عود بلسان ... کندر ...
زیاد ... سرطان ... تخم سداب ...
شاه ... تخم ... بابونه ... اسطوخودوس ...
خشک ... تخم ...
... هلیله ... مثقال ... هلیله زرد
پوست هلیله سیاه ورد گل سرخ ... قاقله کبابه ... خولنجان قرفه سعد
هندی خصیة الثعلب ... کل بابونه مغز ... مغز چلغوزه
مغز بادام شیرین مغز کوز مغز فندق مغز پسته مغز حبة الخضرا تخم خردل مغز تخم قطن ...
... مقشر سودنجان مصری ... هندی مومیائی ... عود
قماری ... پوست بیخ کرفس ... تخم ...
... تخم ... از هر یک پنج مثقال ورق طلا شصت عدد ورق نقره شصت عدد باد
زهر حیوانی هشت مثقال صندل سفید دوازده مثقال صندل سرخ یازده مثقال ...
سیزده مثقال قرنفل چهارده مثقال ... سوس ... بهمن سرخ ...
هفده مثقال ... چهل مثقال مغز ... مثقال مغز تخم خربزه بیست و دو
مثقال تخم خیار ... نوزده مثقال ... بیست و چهار مثقال تخم ...
بیست و سه مثقال ... شش مثقال فوفل بیست و هشت مثقال مشک ...
هفت مثقال عنبر اشهب ده مثقال زعفران ... پنجاه مثقال ... چهار صد مثقال
مصطکی لولوی سی مثقال فلفل سفید بیست مثقال بزرالبنج سی و پنج مثقال افیون شانزده
مثقال لبان الذکر بیست و پنج مثقال ... روغن بلسان ... بیست و هفت
مثقال ... بیست و نه مثقال دهن بلسان و روغن زیت یا روغن بادام شیرین

شیر بن نشید حاجت که اجزا چوب شوند شراب انگوری دویست مثقال افیون مصفای
سه صد پنجاه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه که چهار صد مثقال است ادویه را داخل نموده
صلایه کرده به پزند و لوزیات را جدا کانه بکوبند که بروغن اید و صمغها را بشراب خیسانیده
حل نمایند و زعفران صلایه کرده بجلاب تر ساخته نرم کنند انگاه عسل را کف گرفته بقوام
اورند اول زعفران داخل نموده دو سه جوش دهند که رنگ بیارد و نسوزد و حاذق یکراه
نموده ادویه لوزیات داخل نمایند و لت بسیار بکنند و میان آن صمغهای حاصل سازند و لت
چند بکنند با ذعیره مثله بو برنده و باز لت بسیار کنند و با افیون را بجلاب تر کرده با عسل قوام
اورده حل نموده داخل نمایند و لت بسیار کنند تا حل شود پس اجزا را کم کم ریخته لت نمایند که
امتزاج یابد و در ظرف یا کاشی یا سفالی رنگ کرده بریخته بیعانی شش ماه بجهت قوت و عادت
انفد و که زیاد لت بکند بخورند و هیچ تلوینها و نو یافته یابند فلونیا خبر سید و بجز بهر سبیل وعالی
کار نوبانها واز معجونها که افیون دارد بسرایت از این بهم برساند ان شاء الله تعالی نسخه فلونیا
کردونب تن حا ملو و ملطف شیر خانه را می تواند دار صندل تخم کاشنی تخم خرفه گل ارمنی گل مختوم ثبات
هلیله سیاه مصطکی شاهتره عود زعفران گاوزبان دار بانه افیون وج اسارون دیونار
چینی زرد شده مقشر تخم بادرنجبویه سنبل الطیب تخم ترب کشنیز خشک تا نخواه زرنباد مغز دانه
کدو مغز تخم خیار بن از یکی سه مثقال گل سرخ قرنفل دارچینی سلیخه بوزیدان از هر یک پنج مثقال
سنبل الطیب تا ندان هر کدام ده مثقال مغز بادام شیرین چهار مثقال امرود بیخ ده عدد
هلیله کابلی ده عدد افیون سیزده مثقال ادویه را کوفته و بیخته طیار نمایند شیر و ملطف هلیله
پنجاه مثقال و عسل صد مثقال و شربت فواکه شربت پنجاه مثقال بقوام اورده این ترکیب با
بقاعدن که معروفات حال ب کرده اجزا و حاوه و بار دو ان نموده پیش از جمیع اجزا و حاوه
و بار ده آن نموده اسهال قل راکن و ضمت بر اعضا رو اذو نیز جان لماهریا شدکه کوه ات در
نصف دو جزو اول خشک است و دو سه ده بجهت نقصان پوست روغن بادام داخل
کند و روغن کدو داخل نموده که پیشان انکرا ادویه را بعسل معجون سازند بلبن روغن چون
کند ان شاء الله ثم معتدلات معجون شربت نقل از حکیم کمال الدین حسین شیرازی رحمه الله زرنقل
نیل ما دلفلفل مغز بادام از هر یک یک تولد خشخاش سفید چهار تولد دارچینی قرص انفع افیون
از هر یک هشت تولد زعفران سه تولد زعفران سه تولد عود قرنفل الجبال چهل و هشت تولد ادویه

جلا کوفته و بیخته لب و وزن عسل بقوام اورده و معجون سازند نسخه دیگر از تالیفات حکیم علاء
سعد الله قلندرات جهت کیفیت کیف خارا ان دو سه دست کیف و کثرت نفع بی قرینه است
منقول از تخط حکیم یاد کرد صفت آن فلفل سفید بزرابنج از هر یک بیست مثقال سنبل عاقر قرحا
از هر یک سه مثقال افیون زعفران بطریق معمول ترکیب نمایند نقل از حکیم مسعود قرص
از مخترعات ملا نعمة الله کیلانی است جهت دفع سل مجرب است اجزای آن پوست بیخ انجبار
کهربای شمعی گل ارمنی کثیرا صمغ عربی ببا سه ربا السوس ربا السوس مرجان از هر یک دو مثقال
مثقال و زعفران نیم مثقال افیون دو مثقال و نیم جند بیدستر یکدرم کوفته و بیخته علی الرسم قرص
سازند شربتی از نیم قرص تا یک قرص نسخه فلونیا کبیر لعل یاقوت مروارید لبد کهربا فیروزه عقیق یشب
از هر کدام ده مثقال ورق طلا و ورق نقره عنبر از هر یکی پنج تولچه مشک سه تولچه سنبل الطیب سایج
دو بیخ عقرب زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید از هر کدام پنج مثقال گاوزبان بادرنجبویه از هر کدام
پنج مثقال گاوزبان بادرنجبویه از هر کدام سه مثقال خولنجان خصیة الثعلب تا دلرا اسارون املج
هلیله بلیله پاه مرکی وج بر سیاوشان طباشیر طباشیر فلفل سیاه فرفیون گل سرخ حب البان کبابه
جفته زرنب بسفایج گل ارمنی قاقله مغز تخم خربزه مغز فندق مغز تخم کدو از هر یک دو مثقال
دار چینی قرنفل عاقر قرحا تخم کدو از هر کدام ده مثقال دارچینی قرنفل عاقر قرحا تخم کرفس
افیون رومی صندل سفید سعد کوفی دار فلفل کشنیز خشک عود قماری جوزبوا بنا سه مقل دام
مغز پسته مغز بادام چیل از هر کدام هشت مثقال مصطکی نیم سیر ورنه کرمانی قرفه سلیخه زنجبیل از
هر یکی پنج مثقال جند بیدستر سه مثقال تیدا پنج سی مثقال مغز تخم چیلا هم سه مثقال الماس پانه
بیست مثقال افیون بیست و چهار مثقال زعفران بیست و دو مثقال عسل سعودی سه مثقال
عسل کف گرفته بطریق متعارف معجون سازند فلونیا نوع دیگر فرفیون چهل مثقال تخم کرفس بیست
مثقال مرکی حب الغار از هر یک هشت مثقال خیطبانا ناء بعدی ده مثقال فلفل کرد هشت مثقال
مصطکی بعد چهل مثقال دار فلفل شش مثقال جوز بیست مثقال بنا سه بیست مثقال
قرفه چهار ده مثقال زعفران بیست و هشت مثقال قرنفل بیست مثقال اسارون چهار ده
مثقال دارچینی سیزده مثقال تخم سلیخه چهار ده مثقال قاقله کبار چهار ده مثقال طلم صمغ
چهار ده مثقال عاقر قرحا سیزده مثقال بزرالبنج چهار ده مثقال اشنه هشت مثقال حبس
سیزده مثقال لوبیا چهل مثقال ذنب بیست مثقال کافور ده مثقال افیون بیست مثقال

نخشین افیون اصد رتبه اب ادرک بید چنانچه هر گاه افیون اب ادرک جذب کند دیگر بار بدهند بر بود و حل
کند تا صلاحیت و زعفران را با بجای کنند چون عسل بقوام اید زعفران بریزند بعد از آن ادویه داخل
کرده بطریق متعارف معجون سازند معجون ابو مسلم و آن از مخترعات است که محکمی اوجاع بود و
از هر یک دردی که غالب باشد تسکین دهد و وسواس برد و تمامی اوجاع را نافع است
صفت آن افیون بزرالبنج ابیض از هر یکی ده مثقال فرفیون زعفران سنبل عاقر قرحا قاقله دار فلفل
از هر یکی پنج مثقال کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن نیم مثقال از برای دیران
ما طفل لاضعف دون ماکی نافع بود شربت مسرت نشاط المغشوق جوز بوا ده درم بنا سه نیم درم سپند
پنج درم قرنفل دارچینی طباشیر خار خسک از هر یک پنج درم افیون خالص ده درم بنج موت صحرایی
روغن
ده درم با گلیم دلو ده درم خصیة الثعلب پنج درم بال کنگر پنج درم اجوائن خراسانی پنج درم
عنبر اشهب یکدرم زعفران پنج درم جوز اعظم ده درم جند بیدستر فرفیون از هر یک نیم درم اصل
السوس ده درم و نیم دیک ماهی پنج درم ورق طلا چهار دانگ سه ورق نقره شش ماشه مروارید
نا سفته ده درم کهربا یکدرم یاقوت رمانی یکدرم فلفل چهار درم مصطکی رومی سه درم مشک
یکدرم عاقر قرحا ده درم گاوزبان سه درم دو عسل مصفی بطریق متعارف معجون سازند
معجون اسود خداوند اسهال کهن و خداوند زحیر سود دارد صفت آن جند بیدستر افیون
میعه تر فلفل سفید زعفران اسارون رمان تخم کرفس سلیخه افیون سنبل گل ارمنی گلنار راستا
راست با انگبین مصفی بسرشند شربتی یکدرم بعد از آب سماق با دو شراب یا رب ای نسخه دیگر
افیون سنبل بزرالبنج جند بیدستر عاقر قرحا فلفل سفید زنجبیل بالنده از هر یکی
ده درم بادارد و منطنه از هر یکی پنج درم زعفران سه درم با انگبین مصفی بسرشند معجون
مدر شریفه اگر خواهند تلونیا سازند افیون داخل نمایند یاقوت رمانی سه مثقال
یاقوت کبود یاقوت زرد لعل بدخشی کهربای بخشی فیروزه یشب بدری عقیق یمنی مروارید عمان
لبد یشم سبز سفید از هر جیوان صدف مجرب ورق نقره از هر یکی ده مثقال الجر الیهود
ورق طلا تخم کاشنی تخم خربزه تخم خرفه از هر یک سه مثقال سنبل ارمنی عود قماری پوست
اترج بهمنین از هر یک شش مثقال عنبر اشهب دارچینی سنبل الطیب طباشیر دو بیخ خرفه
سایج نمام اشق کشنیز خشک گل سرخ قرنفل صمغ بابونه کتان انیسون اسطوخودوس ابریشم مقرض
از هر یک پنج مثقال مصطکی زعفران دوقا از هر یک ده مثقال پوست بیرون پسته ده مثقال

ند بیاد تخم ترنجبین املی منقی و دو ثلث منقی تا اسارون از هر یکی چهار مثقال عرق گاوزبان
عرق بید مشک از هر یک یک شیشه شربت سیب شربت انار از هر کدام صد مثقال نبات
مصری بقصد و پنجاه مثقال افیون مصری موافق عسل بطریق متعارف معجون سازند و عسل
مصفی تقلید کفایت معجون شربت متفق جمهور حکما و مبهی است و قوت سامعه افتاید و اکو خواهد
تدریجا افیون نیز کنند صفت آن هلیله زرد بلیله املا از هر یک شش درم طباشیر خیار چنبر
از هر یک یکدرم مغز بلادر نه درم دار فلفل دوازده فلفل کرد جوز از هر یکی نه درم کوفته و بیخته در
نصف درم با تجلاب کرده بطریق حلوا معجون سازند و سیصد و شصت غلوله کنند هر روز
تا شش یکی بخورد معجون حکیم نجم الدین عبد الله جهت افیونی که معده و دماغ ضعیف شده باشد
صفت آن دارچینی ده درم املج مقشر پنج درم عود الصلیب اسطوخودوس مصطکی زعفران
از هر یک سه درم عنبر اشهب ده درم ابریشم مقرض پنج درم دو فلفل چیال سه درم صندل عنبر
شش درم افیون چهار ده درم ورق نقره از هر یک پنجاه درم عسل کف گرفته دو بیست و چهل
درم مغز بادام سی درم بطریق مرسوم معجون سازند و هر قدر که افیون میخورند همان
این معجون بخورند ان شاء الله تعالی مناسب خواهد بود مزاج و موجب علاج خواهد بود
نسخه دیگر از حکیم نجم الدین عبد الله دارچینی سی مثقال دار فلفل زنجبیل از هر یک ده مثقال
جند بیدستر یازده مثقال گاوزبان ده مثقال اسطوخودوس ده مثقال مصطکی یازده

١٦٥

مسهل نافع است قولنج را و خناق و کند فضول بدن را اطریفل بر پوست کنده و دانه تخم پاک کرده یک رطل عسل
کف گرفته دو رطل زنجبیل و دار فلفل از هر یک چهار درهم دارچینی ده درهم هیل قاقله زعفران از هر یک سه درهم
مصطکی چند درهم سقمونیا ده درهم تربد سفید مجوف سی درهم اجزا کوفته بیخته [illegible] انگوری خوب بیخته بعد
از ان از آتش فرو گرفته یکساعت بگذارند که رطوبت بالکلیه [illegible] ادویه را خوب بکوبند و عسل را با آتش
[illegible] اندک اندک حرکت دهند تا نزدیک با نعقاد شود [illegible] بر کوفته ها [illegible] ریزند
و بر هم زنند تا بر یکدیگر مخلوط شود پس ظرف [illegible] بروغن بادام یا روغن [illegible] چوب [illegible]
بر سطح ان ریزند و [illegible] هموار کنند و دو سه روز بگذارند تا خشک شود [illegible]
[illegible]

...

سیوم منه جوارش [illegible] که نافع است خفقان را [illegible]
[illegible] اجزای ان [illegible]

از هر یک سه درهم تربد بیست درهم سقمونیا سه درهم [illegible] عسل کف گرفته [illegible] شربتی سه درهم
این نسخه هشت جزوات [illegible] مزاج گرم [illegible] خشک [illegible]
جوارش شکر مستعمل است [illegible] قولنج [illegible]
اطریفل سقمونیا مصطکی قرنفل شکر فلفل زنجبیل [illegible]
و عسل [illegible] هم [illegible]
اجزا [illegible] شربتی [illegible] این نسخه [illegible] جزوات مزاج گرم [illegible]
در [illegible] درجه [illegible] منه جوارشی که مسهل بلغم و صفرا است [illegible] اطریفل [illegible] مصطکی [illegible]
تربد سفید [illegible] سقمونیا [illegible] اجزاء کوفته و بیخته [illegible] با عسل کف گرفته
معجون سازند شربتی پنج درهم این نسخه چهار جزوات وزن [illegible] مزاج گرم [illegible]
در اول درجه سیوم منه جوارش مسهل [illegible] عسل [illegible] شکر [illegible]
درهم مجموع طبخ نمایند تا بقوام آید و سپس [illegible] مصطکی [illegible] دارچینی از هر یک چهار درهم تربد سفید
[illegible] بیست درهم [illegible] کوفته و بیخته [illegible] مخلوط سازند شربتی [illegible] مثقال
این نسخه پنج جزوات [illegible] مزاج گرم [illegible]
[illegible] منه جوارش مسهل [illegible] مزاج باشد اطریفل تربد سفید ده
درهم سقمونیا یکدرم [illegible] زعفران گل سرخ از هر یک [illegible] عسل [illegible]
چنانکه رسم است معجون سازند شربتی [illegible] مثقال این نسخه پنج جزوات وزن [illegible]
[illegible] منه جوارش عسل [illegible]
[illegible] اجزای ان تربد سفید [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] اجزاء کوفته و بیخته [illegible] این نسخه چهار [illegible]
وزن [illegible] مزاج گرم در اول درجه سیوم خشک [illegible] منه جوارش [illegible]
نافع است [illegible] سودا و بلغم [illegible] اطریفل [illegible]
[illegible] زنجبیل مصطکی [illegible] دارچینی
[illegible] از هر یک سه درهم سقمونیا ده درهم [illegible] بسفایج پنج درهم
[illegible] سه درهم تربد سفید بیست درهم افتیمون ده درهم [illegible]
[illegible] اجزا کوفته و بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند

شربتی

١٦٦

شربتی [illegible] این نسخه پنج جزوات وزن یکصد و [illegible] مزاج گرم
در [illegible] خشک در [illegible] منه جوارش [illegible] اطریفل سنبل
مصطکی گل سرخ [illegible] تربد از هر یک [illegible] انگوری [illegible]
[illegible] و عسل معجون سازند شربتی [illegible] مثقال این نسخه هفت جزوات مزاج گرم در
اول درجه سیوم خشک [illegible] منه جوارش [illegible] نافع است قولنج را اطریفل تربد سفید پنج درهم
...
[illegible] منه اطریفل دیگر که [illegible]
اطریفل [illegible] ده درهم تربد [illegible] زنجبیل [illegible] از هر یک پنج درهم [illegible]
[illegible] حنظل [illegible] از هر یک [illegible] با کبین [illegible]
شربتی [illegible] این نسخه چهارده جزوات [illegible]
مزاج گرم و خشک در اول درجه سیم منه اطریفل [illegible] پوست هلیله [illegible] پوست هلیله زرد
[illegible] پوست هلیله [illegible] افتیمون و بسفایج از هر یک [illegible]

از هر یک سی درم با نکبین مصفی بسرشند مثل چهار چیزها را حل کرده و عسل کف گرفته بر آن کند و بالای ادویه بهم بسرشند این نسخه هفت جزوات وزن یک معجون درم مزاج کرم در یکدرجه و بر خشک در اول درجه سیوم منه ایارج بو نانی یونانیان ایارج بقی را معنی مسهل و تفسیر ایارج دارو الهی است و انان جهت این مسهل را باین نام خواندند که اسهال را داروی مسهل بجوم از تب بلکه تقویت است زیرا قوة الهی است از انجا که طبیعت اخلاط منتن فزون دارو تا اثر فعل بد ببابد نخستین مسهل مشهور ایارج روفس بوده است پس یرون کار مسهلهای دیگر می ساختند و ایارج نام نهاده اند و ایارج از هرات می ساختند که انرا نوعها مسهل چون حب و شحم حنظل بسر بسند و هر وقت که میخواستند که انرا نوعها مسهل با بار روها دیگر که بعضی بطبخ است و بعضی با دزهران و بعضی بلعقه ترکیب کردند پس ایارج را ندی مسهل کنند و طبخ آن دادند با دارو که مسهل آن باشد یا خود دلیر تر شدند و جها ساختند و از ساختن ایارج دیبا ... داروها که از مستغنی شوند اما شربت ایارجات جها شفات دایما اند و لختی بیخ الحبیب با ان ترکیب می کردند و با طبخ افتیمون می دادند نایدی که کانتن بو هایی که ایون هفت هوای تلخ که تحفه بعراست این دوائیست که جمیع اطبا ایان نیقرا نامیده اند و تفسیر منفق انخ است شبه نام از جهت انست که نام ایارج معلق واقع نمیشود و مکو بر دوای تحفه شحم حنظل که ایاره نوعی باشد مثلا چنانکه اید تا ما نقل دوای شو سط میانه هر دو تعقلا ایارج کفته اند فرق می غوغه اند هر کدام نا نجر نکه مرکی تحفه بشحم حنظل الخالی کرده اند بعد بکری تحفه شحم حنظل نوشته اند و ایارج تحفه شحم حنظل بیم مخلوط می شود به دو طرقی بس بعضی مرهم دانان جدا اند دو ما خس نقد دو صد مثقال است شش مثقال از هر کدام ادویه با نسبه کرده اند که آن دار چینی و عود بیسان و اسارون و سنبل و زعفران و مصطکی بوده است ایارج فیقرای تحفه ابراسه و بعضی از هر کدام اینها شش مثقال نمی کنند بلکه هشت هشت می کنند و معظم اطبا نقد کار مخلوط می کنند با جرکو شش درم داند و ما خس هفت می کنند که فقاح الاذخر نیز بسته مذکوره می افزایند و اخلاط ذکر کرده اند لذا مرضیه اند الیها خس صبر معمول داخل می کنند و سایر اطبا بعضی معمول و بعضی غیر معمول می کنند بحال انکه با شنه شود که صبر غیر معمول افقی اصلح است جهت اصلاح بطریق تحلیل بیشتر می کند و تقویت معده از قوت مید ... صبر معمول قوه او کم می شود از شستن و از این جهت استطلاق او کم است و تقویت معده از بیان معتبر که به تب داران توان داد معمول

است یا آنکه اگر تب شدید و صعب باشد البته شوان دانستن آنکه تب نوع ضعیف داشته باشد که بعد از آن صبر دادن جایز است و فتوحات اطبا ایجب از تب دادن بدین نوعی را ایاره مختلف بصبر بطریق غیر معمول داده اند و ابنا نوا مضرت عظیم نکرد و این از جهت انست که صبر اگر چه مغسول باشد در غایت مضادات اکثر اینها که سوء المزاج گرم و خشک حاصل از طبیعت داشته باشد و لیکن ما کار ها دیگر می کنیم در اخلاط ایاره پس در بیت زیاده می کنیم ادویه منجنه را و بعد دیگری کم می کنیم و زیاده کردن اینها انست که از مقدار صبر نقصان نمائیم در هشتاد مثقال کنیم و از هر کدام باقی شش مثقال و کم نمودن اینها انست که زیاده کردن در مقدار صبر تا چهل مثقال که صد و بیست مثقال شود و باقی هر یک شش مثقال را تا چهل مثقال باید و متوسطات میان اینچه هشتاد مثقال را دار علیحده صد و بیست مثقال را اسهال کلی صد و بیست مثقال از برای بطن بیشتر از هشتاد مثقال است و صد مثقال متوسطات میان هر دو اسهال بطن را ما زعفران باکردن انکم کنیم چه بنا که از ترتیب زعفران در سر حادث شود بلکه اندازه آن نیز صداع خرد بیجه مکو کنیم که بینم که افضل ترکیب این دوا نست که بر هشتاد مثقال صبر پنج مثقال زعفران داخل شود و بجا ان کیا نکه ها ف بوی زعفران ندارد چهار مثقال در ابجدت است بلکه سه مثقال زعفران حاصل باشد و چنین بس چندان از سلیخه تو ان کرد و هیچ چیزی اگر سلیخه یافت نشود دو دینار چینی خواهیم کرد و زیاده شود فعل این دوا اگر بدل اسارون کنیم و گاه باشد که هر دو با هم ملائم شوند و شربت تمام از این دوا یک مثقال بود و اکثر دو نیم مثقال الا بعضی ضاد بر میانه این بحسب قوة جسم و عظم جسم و سن و عادت خواهد بود و کاه عارض میشود مضرت انکه کسی که سوء المزاج خشک داشته باشد اگر چه با جودت بود باز حمیم ضعفات هر بدن اگر در عضو از سوء المزاج مفرد الکیفیت بود و از این جهت است که محتاج بدوای مسهل مزاج است دری که مخلطی از اخلاط بود حال مزاج دری که خلط یا خلاط بی باشد از شریت دوای تحفه صبر البته ذبول پیدا کند پس معلوم شد که ایاره تحفه صبر فایده کند مکان مواضعی کرده رطوبت زدیه و هر که در این علت بوده باشد بشکل عارضه معروف سیقلیبقی نافع لا انم خواه بسیار یا کم بسبب استفراغ خلط دری صبر تنها است دوای دوا نه لبا ... مقرده اورده صبر قوت اسهال قوی نیست بلکه قوت او بقدار اسهال ما فی البطن بود که ملاقی و مماس ما فی البطن کما اسهال آن ممکن است کو دو تا اسهال نما بد ما گو ایاز که بیشتر خورد تن قوت او بناحیه جگر خواهد سبد و اما این که جهد بدن را خالی کند از خلط ردی نیست دیدها که با مخلوط اند

مصطکی جهت ان است که تقویت معده کند و طیب بلخ باشد و کسر شدة قوة صبر نماید و اما چینی مخلوط از جهت آنکه مصطکی ذکر شد فانکه دوای لطیف است در کمال لطافت و مطلوب از و تفتیح مجاری معده و حلالا اخلاط و تلطیف غلیظ و لزج از ان از برای آنکه قوه مسهله صبر چون ضعیف است قدرت جذب رطوبات غلیظ لزجه ندارد و از این جهت صبر از ابلغ ادویه است انچه را که در معده و عمل از چیزی مراد باشد چنانچه جرم کندری که در معده اذیت داشته اند هر ان برای انضمر بخارات با فسد اند و دارچینی که در این دوا نافع است ایشانرا و سایر علت ها در اثر ان اخلاط ردیه را جمیعا جهت انکه در و افیونیت که تغییر می دهد هر کیفیات ردیه را و بحال طبیعی قلب میکند و زعفران تفتیح مقوی اعضا جهت انکه نفع با عتدال حرارت مقویات بقیضی که دارد و اسارون بر انند رطوبات ردیه را بطریق بول و باید دانست که ادویه تحفه بعضی دوا شوند از انجا که علل حادثه در معده و بطن از تحلیل اخلاط ردیه باشد ما شاء فایقه خواه اطعمه یا اشربه باین جماعه مضرت عظیم هر کاه در عضو معده ناک رطوبت بسیاری بود و شبیه جالیز نیز باشد این اذیت به محض همین کیت خلط بودی آنکه دو ماه اخلاط در معده رطوبت کمدا ایده باشد هم معده را که با چربی چیزها بدهد ثوب بس استعمال مثل اشیاء فاسده مذکوره نافع نر چیزها است از ملطوف تبخیر که با این حالت مثلا باشد و این از جهت انست که عضو علیل دوا بیوت سر نیز است بمنزله مفاصل مشرخیه که مصلح این قوا ایضا دوا پایه قرهم جاکم را بعضی باید و سایر ادویه مذکوره نیز دارد که بعضی جهت تقویت معده اند و بعضی از جهت تلطیف و تقویه اندام چینی صبیع تر است الا آنکه فعل انها با فعل دارچینی از یک جنس است و اما قوة این دوا که با ان قوه این دوا کار کرد نیست پس می کوییم که ان قوه لطیف است سخن در منقطع وطلا در معده و منفتح دادن جهت حل صدید ها میکند و خلاط ابدن بر اعضا را تحلیل می دهد پس از این جهت نافع است از امراض که ذکر شد جهت تحلیل صدید و اخلاط ردیه است و نجات می دهد از علل معده که ایاره در ان کار کرده باشد با اسهال معتدل چه این دفعتا اسهال تمام کند بلکه تخفیف رطوبات ردیه می کند اکلا نا قولا نا اسهال کند و با لجمله پس ایاره را قصد دایم نافع است و دوا مثال این علل معروفت است مثل ایارجات باید که مخلوط نمایند با شربت هر کدام از ایارجات کیاد تمام خیر یکدرم دینار نامد با ا ب انتیمون چهار درم عود بیخ ده درم هلیله ملقی هفت درم اسطوخودوس سه درم پخوشاند ادویه را با سه رطل

اب نا نیم با زمانی بس صاف کند و حل کند ایاره و نمک هندی با شند و قبل از طعام بیاشامند و قیه ابکرم و بعد از سه ساعت بیاشامند بلکه تخم خطمی و نیم درم تخم خبازی کرم فانیذ بعضی بادام شیرین و فنه زیره با حب سه بعد و تغیر دهد ابوابرا ایمزوج من کتابی بوخاصی سرا جوکی کتاب مسهل مجرب دیوه کو ملنی مدبر پور حب فلفل سه درم زنجبیل چهل درم ورق سداب چهل درم بوده ارمنی پور ده درم جاو کوفته بیخته بجا مثقال توبد سفید خواسته کوفته بیخته اضافه نمایند و با سه چندان عسل کف کوفته بعوام اورده معجون سازند و از نیکو یک تا دو تولم بخونان خورد اطریفل مسهل ملا منقی سه درم هلیله سیاه هلیله زرد هلیله از هر یک سه درم کشنیز خشک معدام مغز بادام مقشر بادس نوبل سفید تو اسپ نه درم با سه قدر عسل کف کوفته معجون سازند ایارج روفس هذبیان دوهای بلغم و سوداوی و داء الثعلب را سود دارد اجزای ان شحم حنظل بست مثقال کما دریوس ده مثقال غاریقون ده مثقال سکنجبین جاوشیر از هر یک هشت مثقال فطراسالیون فلفل سفید فلفل سیاه ندلوند متحرج از هر یک پنج مثقال دارچینی سلیخه اسطوخودوس زعفران جند مرا از هر یکی چهار مثقال صمغها حل کند و مهما با انکبین مصفا بسرشند شربتی چهار مثقال با طبیخ افتیمون و بعد بعضی نسخ سلیخه و اسطوخودوس از هر یک هشت مثقال کرده این نسخه با توده جزو است وزن یکمد مثقال مزاج کرم در دوم و خشک در درجه دوم من میزان الطبایع نسخه دیگر از شاه بوریجهل شحم الحنظل بیست درم صبر پنج درم خولنجان ده درم کما دریوس بیست درم سکنجبین جاوشیر از هر یک هشت ذراونده محرج فطراسالیون فلفل سفید فلفل سیاه از هر یک پنج درم سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل جعد از هر یک دو درم با انکبین مصفی بسرشند و در وقت بها ر بخت این سه جزو اضافه است کما ذریوس غاریقون فراسیون از هر یک ده درم با این نسخه هفت جزو است وزن یکصد پنجاه درم مزاج کرم و خشک در درجه سوم منه ایارج لوغاذیا شحم معروف و دارو ئیست مبارک منفعت از بیماری های بادها پیدا از قعر تن بکشد و اسهال او بی رنج باشد همه بیمار یهای سرد و دیوانگی و صرع و لقوه و فالج و استرخای سکته و ایرد و معده را پاک کند و سل و حیکو بیما یکشاید و حیض فرزند اورد و تنگی نفس ببرد و جمیع بیماریها و بلغمی را که از بلغم خام تولد کند ببرد و شبهای مختلف و همه بیمار یهای سوداوی و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و داء الثعلب و درد شپهای کهن که بو سرباشد و لهق و برص و قوبا و نقرس و جذام و دختار و همه ماشرا ماهیهای سرد و سرطانها نافع و سود دارد اسب شحم حنظل پنجدرم بصل الهادوستوسی غاریقون سقمونیا خر بق اسقی اسقوردیون از هر یک

جاددم افتیمون کمادریوس مقل سیاه مرا از هر یکی سه درم حاشا هیوفاریقون سادج هندی
فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل دارچینی زعفران بسفایج سکبینج جاوشیر
جندبیدستر فطراسالیون مرزنجوش زراوند طویل عصاره افسنتین فربیون سنبل حماما زنجبیل از هر یک
دو درم حنظل تا اسطوخودوس از هر یکی یکدرم و نیم با انگبین مصفا بسرشند چنانکه رسم است
شربتی چهار مثقال با یکدرم ملح الهندی پس از شش ماه اندر طبیخ افتیمون این نسخه سی و
جزو است وزن نود درم مزاج گرم و خشک در درجه دوم منه نسخه دیگر تصرفیست که استاد احمد
فرج کرده و تصرفی نیکوست اقراباذین شحم حنظل پانزده درم بصل الفار مشوی هشت درم غاریقون
ده درم سقمونیا پانزده درم خربق سیاه ده درم اشق ده درم اسقوردیون پنج درم افتیمون
ده درم کمادریوس هفت درم مقل هشت درم صبر پانزده درم حاشا نود درم هیوفاریقون
هفت درم جعده نه درم سلیخه هفت درم فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل زعفران از هر یکی چهار
درم دارچینی فطراسالیون از هر یکی چهار درم جاوشیر عصاره افسنتین از هر یکی پنج درم بسفایج
هشت درم جندبیدستر زراوند مدحرج سنبل زنجبیل حنظل تا از هر یک سه درم فربیون دو درم
حماما دو درم اسطوخودوس پنج درم با انگبین مصفا بسرشند چنانکه رسم است شربتی چهار مثقال
یا سه مثقال یا دو مثقال بجهت قوت هر کسی بماء العسل و نمک این نسخه سی و پنج جزو است وزن
دویست و ده درم مزاج گرم در درجه دوم و نیم خشک در درجه دوم و ربع منه ایارج ارکاغانیس نسخه
معروف همه بیماریها بلغمی و سوداوی و خلطهای غلیظ و خام را سود دارد و صرع را [illegible]
بجشم کند و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز ببرد خناق را نیز [illegible] در طبیخ
در طبیخ سداب سود دارد خاصه اگر سه قیراط جندبیدستر بر وی افزاید کند خداوند درد
پشت و کلیه و خصیه را در طبیخ کرفس سود دارد خداوند عرق النسا را در طبیخ شلغم [illegible]
خاصه اگر چهار قیراط عصاره قثاء الحمار بر وی ترکیب کند و اندر [illegible] هم سود دارد و کسی را
که سبک دیوانه گونه باشد با یکدرم سرطان بحری محرق بدهند سود دارد خداوند جرب
و قوبا را در طبیخ شاهتره سود دارد اقراباذین شحم حنظل بیست درم فراسیون اسطوخودوس
خربق سیاه کمادریوس سقمونیا فلفل سفید دارفلفل از هر یک ده درم بصل الفار مشوی فربیون
صبر زعفران حنظل تا فطراسالیون اشق جاوشیر از هر یکی پنج درم دارچینی سکبینج [illegible]
از هر یک دو درم کوفته زراوند مدحرج از هر یکی دو درم با انگبین بسرشند چنانکه رسم است
شربتی چهار مثقال در نسخه [illegible] کمادریوس نیست این نسخه بیست و چهار جزو است
وزن آن دویست و شصت و سه درم چهار دانگ مزاج گرم و خشک در درجه سوم منه ایارج جالینوس

نفع این ترکیب از منافع لوغاذیا دیادریطوس تمام‌ترست و لطیف‌تر و خداوند لقوه و فالج
و تشنج و خداوند استرخای مثانه را سود دارد و بول را مدت بپالاید و باد را زایل کند و خلطهای
غلیظ و لزج از تن پاک کند اقراباذین شحم الحنظل غاریقون بصل الفار مشوی اشق
سقمونیا خربق سیاه هیوفاریقون فربیون از هر یکی شانزده درم بسفایج افتیمون
مقل کمادریوس سلیخه از هر یک هفت درم سکبینج زراوند طویل زراوند مدحرج
فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون از هر یکی
چهار درم و بعضی طبیبان زعفران و صبر از هر یکی چهار درم اضافه کرده‌اند اجزا را کوفته
با انگبین مصفا بسرشند و شربتی پس از شش ماه چهار درم و در بعضی نسخه‌ها فرا
سیون آورده‌اند و وزن بسفایج و افتیمون و مقل و کمادریوس و سلیخه و فراسیون
نه درم کرده‌اند این نسخه بیست و چهار جزو است وزن آن دویست و هفت درم مزاج
گرم و خشک در درجه دوم و نیم منه ایارج ثیادریطوس [illegible] نام این ترکیب [illegible] و این
ترکیب در تحلیل ساخته‌اند و منافع آن شریف و قدیم است [illegible] جالینوس
ساخته‌اند همه انواع سوء المزاج که از سردی و تری بود سود دارد و قوت بخشاید
و اسهال بی رنج کند و حیض بگشاید و فراموشی را زایل کند و برص و جذام و استسقا
که از سردی بود و ضعف جگر باشد باز دارد و درد معده و جگر و سپرز و کلیه و رحم را سود
دارد و خداوند لقوه و خداوند صرع را چندبار [illegible] شفا [illegible] کند و در بینی
چکانند شربتی چهار مثقال در طبیخ افتیمون و غاریقون پس از شش ماه اقراباذین
صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی وج مصطکی روغن
بلسان از هر یک سه درم ریوند چینی یکدرم و نیم عود بلسان حب بلسان فربیون فلفل
سفید و سیاه حنظل تا رومی تفاح اذخر از هر یکی دو درم قسط تلخ کمادریوس افتیمون از
هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا از هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم حماما
یکدرم با انگبین بسرشند این ترکیب بیست و پنج جزو است وزن یکصد و سه درم مزاج
گرم و خشک در اول درجه سیوم منه ایارج [illegible] خربق سیاه یکدرم شحم حنظل یک مثقال
صبر پنج مثقال ملح هندی یکدرم غاریقون دو مثقال حجر ارمنی نیم مثقال گل سرخ یکدرم
فلفل سفید یک مثقال زنجبیل دو مثقال وج حماما اسارون حب بلسان حاشا صعتر [illegible]

کوفته [illegible] از هر یک سه درم لسان الثور ده درم تخم شاهسفرم تخم قرنجل تخم
بادرنجبویه از هر یک دو درم تخم اترج چهار درم نعناع خشک دو درم افتیمون یکدرم با انگبین
مصفا بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند این ترکیب بیست و پنج جزو است وزن
هفتاد درم مزاج گرم و خشک در آخر یکدرجه منه ایارج فیقرا بلغت یونان تلخ است چون
اصل ایارج مرات فیقرا بدان سبب خوانند [illegible] جزو است اقراباذین
سنبل سلیخه مصطکی دارچینی اسارون حب بلسان عود بلسان زعفران از هر یک جزوی
صبر سقوطری دو مثل آن داروها کنند و بعضی صبر مثل داروها کرده‌اند شربتی دو درم نسخه
معروف اینست و [illegible] جزو است چنانکه مذکور شد مزاج گرم و خشک در اول درجه سیوم
و اطبا از هر یک [illegible] تصرف کرده‌اند و چیزی در دارو افزوده‌اند و بعضی دارفلفل را
مبدل کرده‌اند اما دارچینی از لطافت نافع احشا است و مصطکی از بهر نفع معده است
و سلیخه و زعفران از جهت [illegible] اخلاط و از جهت قوت دل و معده است و اما
خداوند صرع گرم را زعفران کمتر کنند و یا بعوض آن گل سرخ کنند و هم چنین
جهت خداوند غثیان و قی زعفران نشاید کرد عوض آن گل کنند و اما اسارون
بر اسهال یاری دهد و رطوبتهای دفع کند و احشا را سود دارد و گاه باشد که
بعوض اسارون کبابه کنند از جهت لطافت آن و حب بلسان و عود بلسان معده را
قوت دهد و تحلیل کند و بعضی بعوض تفاح اذخر افزایند تا [illegible] کار [illegible]
باز دارد و بعضی مردمان ایارج خشک بکار دارند و بعضی بدو مقدار داروها انگبین
سرشته باشند اسهال زودتر کند و نضج [illegible] باید که صواب می‌بینم که مقل
حل کنیم [illegible] بریشم [illegible] کنیم و بعضی معمول کنند از جهت [illegible] لکن
اسهال کمتر کند و کسی را که [illegible] باشد باید [illegible] که ایارج فیقرا
صبر آن معمول ناکرده کاری [illegible] داده‌اند [illegible] ایارج
ایارج آنکه باشد و دیر [illegible] باشد که اسهال [illegible] کند [illegible] از اعضاء غذا
چون معده [illegible] تواند که جذب کند و رطوبتها از دماغ نیز [illegible]
خداوند لقوه و گرانی زبان و استرخای اندامها و خداوند ارتعاش [illegible]
[illegible] سود دارد نسخه دیگر الیحیی بن ماسویه از جهت خداوند بواسیر و خداوند تنهای
کهن ساخته‌اند و معده را [illegible] و سوداوی را نیز نافع است اقراباذین [illegible]
قسط قصب الذریره سلیخه افسنتین شاهسفرم زعفران جعده از هر کدام یکدرم [illegible]

عصاره غافت از هر یک سه درم شربتی یکدرم و نیم این نسخه دوازده جزو است وزن
شانزده درم مزاج گرم در درجه دوم و نیم خشک در درجه اول و سه ربع منه نسخه دیگر [illegible]
کند و بکوبد و [illegible] پاک کرده‌اند اقراباذین اسطوخودوس پنج درم مصطکی سه درم
تفاح اذخر عصاره افسنتین عصاره غافت از هر یکی دو درم و نیم جعده سه درم سنبل دار
چینی اسارون سلیخه عود بلسان حب بلسان زعفران از هر یک دو درم صبر مثل همه داروها
این نسخه چهارده جزو است وزن شصت و پنج درم مزاج گرم و خشک در اواخر درجه دوم
منه ایارج [illegible] و آن بقراط حکیم است اقراباذین حنظل تا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی
فطراسالیون کمادریوس اسطوخودوس فلفل رومی مصطکی از هر کدام یکدرم [illegible]
حب البلسان زعفران از هر یک یکدرم و نیم صبر [illegible] درم شحم حنظل [illegible] درم با انگبین مصفا
بسرشند و بعد از شش ماه بکار برند شربتی چهار درم این نسخه پانزده جزو است وزن چهل
و یکدرم مزاج گرم و خشک در درجه دوم و ربع منه ایارج دیگر از نوادر حکیم قثاء الحمار فلفل سیاه
و سفید دارفلفل کمادریوس از هر یکی پنج مثقال زعفران سقمونیا از هر یک [illegible]
نیم مزاج گرم در درجه سیوم و ربع خشک در درجه دوم منه لوغاذیا [illegible] شحم
حنظل غاریقون اشق خربق سیاه سقمونیا از هر یکی ده مثقال افتیمون بسفایج مقل
ازرق صبر سقوطری کمادریوس فراسیون سلیخه از هر یک هشت مثقال فلفل سفید و سیاه
دارفلفل دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل
از هر یکی چهار مثقال عسل مصفا بسرشند لوغاذیا [illegible] شحم حنظل بیست مثقال
بصل الفار مشوی غاریقون اشق خربق سیاه محموده از هر یکی ده مثقال بسفایج
مقل ازرق صبر سقوطری افتیمون کمادریوس فراسیون سلیخه از هر یکی هشت مثقال
مصطکی جاوشیر سکبینج فطراسالیون فلفل سفید و سیاه دارفلفل دارچینی زعفران
جندبیدستر زراوند طویل از هر یکی چهار مثقال عسل کف گرفته چنانکه قانون است بسرشند
ایارج ارکاغانیس نسخه بولس فراسیون غاریقون کمادریوس شحم حنظل اسطوخودوس از هر یکی
بیست مثقال جاوشیر فطراسالیون سکبینج زراوند مدحرج فلفل سفید از هر یکی چهار
مثقال صمغ را در شراب حل کنند و ادویه کوفته بیخته با حل صمغ [illegible] عسل مصفی بسرشند

شربتی از آن چهار درم با یکدرم لب الحجین ایارج فیقرا منقول از قرابادین
یوحنا بن سرابیون صفت آن کمادریوس فلفل سفید دار فلفل غاریقون اسطو
خودوس خربق سیاه سنبل افتیمون بسفایج الفار سوی از هر یک شش مثقال غاریقون
انیسون از هر یک هشت کوفته بیخته معجون سازند ایارج جالینوس نوع دیگر صفت آن صبر سقوطری
سه درم کمادریوس فلفل سیاه اسارون خولنجان از هر یکی دو درم فلفل سیاه
جند بیدستر از هر یکی چهار درم ریوند چینی مصطکی سنبل الطیب از هر یکی یکدرم
کوفته بیخته ادویه را صمغ عربی حل کرده با هم دیگر آمیخته چنانکه رسم است با عسل مصفی
سرشند نسخه دیگر افلوغان هر ده درم جوز بوا دوازده درم جوز بوا دوازده درم صبر
اسقوطری بیست درم غاریقون چهل درم ریوند چینی از هر یک شش درم سلیخه سفید
از هر یکی دوازده درم سنبل ایرسا از هر یکی هشت درم اسطوخودوس نه درم حماما
فوه فلفل دار فلفل اذخر از هر یک ده درم کوفته و بیخته بعسل کف کرفته بطریق رسوم
سرشند نسخه دیگر صبر سقوطری شصت درم غاریقون بیست چهار درم اسطوخودوس
جنطیانا رومی عود بلسان روغن بلسان فربیون فلفل دار فلفل از هر یکی دو
قسط هشت درم وج مصطکی دارچینی قرنفل سنبل از هر یکی شش درم کمادریوس هشت
درم سلیخه جوز بوا از هر یکی دوازده درم افتیمون بیست درم فطراسالیون مرزنجوش فقاح
اذخر حماما از هر یکی ده درم مقل نیا هده درم کوفته بیخته چنانکه رسم است بعسل
مصفی سرشند نسخه دیگر صبر اسقوطری شصت درم غاریقون بیست چهار درم مصطکی
زعفران وج دارچینی سنبل از هر یکی شش درم عود بلسان حب بلسان روغن بلسان
زراوند مدحرج فلفل سفید و سیاه دار فلفل جنطیانا و ریوند از هر یکی چهار درم کمادریوس
از هر یکی پنج درم سلیخه افتیمون از هر یکی دوازده درم مرفقاح اذخر حماما فوه از هر یکی
ده درم سقمونیا بیست درم چنانکه رسم است صمغ عربی حل کرده و ادویه را کوفته بیخته
بعسل کف کرفته سرشند و جمیع نسخه را بیماران شما . شربتی چهار مثقال در طبیخ
افتیمون دهند نسخه دیگر ثیادریطوس اذا یاریج کبیرات دافع امراض سرات چون
جنون و وسواس و صرع و درد جذام و جمیع امراض مره سوداوی و درد جمیع کبد و طحال
و خناق رحم دادن دیکی جشم و دافع بخارات کرمی و غلبه اخلاط محترق اندرون و دماغ
صبر سقوطری هشتاد درم غاریقون چهار درم زعفران ده درم ریوند
1

[illegible]

در مرکبات دفع [illegible]

[illegible]

[illegible]

در مطبوخات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معجون [illegible] هندی [illegible] از هر کدام جزوی [illegible] جوز [illegible] بوزیدان [illegible] والسعد [illegible] معجون دیگر
[illegible] زنجبیل [illegible] و [illegible] از هر کدام ده درم [illegible] در آب صاف [illegible]
در عسل [illegible] و [illegible] معجون دیگر [illegible] و پاره پاره کنند از آن [illegible]
ده درم [illegible] از هر کدام چهار درم [illegible] در آب [illegible] از هر کدام [illegible]
[illegible] معجون [illegible] که [illegible] آب [illegible] آب [illegible] با آب [illegible]
و [illegible] از [illegible] گرم [illegible] معجون [illegible] و [illegible] باشند [illegible]
شود و در حیات [illegible] برگرفته [illegible] و [illegible] هندی از هر یک [illegible]
کوفته و بیخته [illegible] از آن [illegible] عسل [illegible] و در آن [illegible] حل کنند و [illegible]
معجون که [illegible] و [illegible] آورد [illegible] جوز القی [illegible] کوفته [illegible] در عسل [illegible] حل کنند و [illegible]
که اخلاط [illegible] معجون [illegible] که [illegible] جوز [illegible] از هر [illegible] درم [illegible] جدول و تخم [illegible]
هر یک [illegible] هندی [illegible] همه را [illegible] از آن [illegible] و [illegible] بیخته [illegible]
کرده [illegible] با آب گرم [illegible] در آن [illegible] و [illegible] کنند [illegible] کرده [illegible]
معجون دیگر که [illegible] هندی [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] و [illegible]
در [illegible] معجون دیگر [illegible] و [illegible]
[illegible] معجون دیگر [illegible] جوز [illegible] اصفهانی [illegible] درم [illegible]
[illegible] معجون دیگر [illegible] پاره پاره [illegible] و [illegible]
[illegible] از آن [illegible] معجون دیگر [illegible]
[illegible] معجون دیگر [illegible] در آب [illegible] و [illegible] کنند و [illegible]
و [illegible] معجون دیگر [illegible] پاره پاره کرده [illegible] هندی [illegible]
در [illegible] آب [illegible] معجون دیگر [illegible] جوز القی
[illegible] هندی [illegible] از هر [illegible] درم [illegible] و [illegible] از آن

تخم [illegible] درم [illegible] و با [illegible] معجون دیگر [illegible] هندی [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]

آب گرم [illegible] معجون دیگر [illegible] جوز [illegible] و [illegible]
[illegible] با [illegible] آب [illegible] گرم [illegible] معجون دیگر [illegible] معجون [illegible] آب [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] و [illegible] باشد [illegible] و [illegible]
[illegible] آب [illegible] و [illegible] گردد [illegible]
[illegible] معجون دیگر [illegible] که [illegible] درم
[illegible] آب [illegible] در آن [illegible] و [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] جوز القی [illegible] و [illegible]
[illegible] آن آب [illegible] معجون دیگر [illegible]
[illegible] معجون آب [illegible] و [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] هندی [illegible] از هر [illegible] درم [illegible]
[illegible] معجون دیگر [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] جوز القی [illegible] هندی [illegible] درم [illegible]
[illegible] معجون دیگر [illegible]
معجون آب [illegible] در آن [illegible] معجون [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] و آب [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] درم در آب [illegible]
[illegible] در آن [illegible] معجون دیگر [illegible] درم [illegible]
[illegible] آب گرم [illegible]
[illegible] معجون دیگر [illegible] درم [illegible]
در [illegible] آب گرم [illegible]
[illegible] آب [illegible] معجون دیگر [illegible]
[illegible] آب گرم [illegible]

[illegible] معجون [illegible] گلنار [illegible] معجون [illegible] هندی [illegible] معجون دیگر
[illegible] معجون دیگر [illegible] و [illegible]
آب [illegible] گرم [illegible] معجون دیگر [illegible] هندی [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] معجون دیگر [illegible] جوز القی [illegible] از هر یک [illegible] معجون دیگر
از [illegible] که [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] در آن [illegible] و [illegible]
[illegible] معجون دیگر
[illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] آب گرم [illegible] عسل و آب گرم [illegible]
معجون دیگر [illegible] جوز القی [illegible] آب گرم [illegible] آب گرم [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] معجون [illegible] مهوش [illegible] معجون [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] این نسخه [illegible] وزن آن
[illegible] درم [illegible] از هر [illegible]
از هر یک [illegible] درم [illegible] این نسخه [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] این نسخه [illegible] وزن آن [illegible]
[illegible] معجون [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible]
[illegible]

[illegible] معجون [illegible] و [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] زعفران از هر یک [illegible] درم عسل [illegible] وزن [illegible] ادویه این نسخه
[illegible] وزن آن [illegible] درم [illegible] میزان الطبایع [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] این نسخه [illegible] وزن آن [illegible]
[illegible] این نسخه [illegible] معجون [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
چهار درم [illegible] از آن [illegible] آب گرم [illegible] این نسخه [illegible] وزن آن [illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] هندی [illegible] میزان [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] آب [illegible] و [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] وزن آن [illegible]
[illegible] معجون [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible]

۲۰۸

زراوند مدحرج اسارون مصطکی عود بلسان جنطیانا و برنگ کابلی شیطرج [illegible] از هر یک چهار درم عود [illegible] عاقرقرحا [illegible] فستق
سعد اذخر از هر یک یکدرم تخم کشوث [illegible] رب السوس سقمونیا از هر یک ده درم تخم کرفس قسط و تخم بادیان انیسون از هر یک
سه درم ترنجبین و بکاه درم [illegible] چهار درم [illegible] کوفته [illegible] و مقل [illegible] درم [illegible] از هر یک با [illegible] درم
آب [illegible] همه را اندر یا [illegible] آب بریزند [illegible] آب برود [illegible] بپالایند [illegible]
چهار [illegible] آب [illegible] بپالایند [illegible] بقوام [illegible] آید [illegible]
[illegible] بپالایند [illegible] آب [illegible] بریزند آب برود [illegible]
[illegible] بپالایند [illegible] بقوام آورده [illegible] از هر یک چهار درم یکدرم
[illegible] این نسخه [illegible] مزاج [illegible]
درجه دوم [illegible] معجون کلکلانج [illegible] منقول از قرابادین [illegible] این نسخه [illegible] اجزای آن [illegible]
[illegible] زرد [illegible] از هر یک یکدرم [illegible] فستق سه درم [illegible] تخم [illegible] رب السوس از هر یک ده درم
[illegible] از هر یک با [illegible] درم این ادویه [illegible] آب [illegible] کنند [illegible]
کوفته و بیخته [illegible] این نسخه [illegible] ادویه [illegible]
مزاج [illegible] خشک است [illegible] معجون [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] این ادویه [illegible] معجون شود [illegible]
[illegible] حب [illegible] دیگر [illegible] یکدرم [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
است و این [illegible] مؤلف معجون که در [illegible] اجزاء آن [illegible]
از هر یک ده درم [illegible] یکدرم [illegible] از هر [illegible] یکدرم [illegible]
[illegible] بقوام آید پس ادویه کوفته و بیخته [illegible] مؤلف دواء المسک
مع نوع دیگر که در قولنج نفع تمام دارد اجزاء آن مصطکی [illegible] از هر یک ده درم
سقمونیا ده درم آب [illegible] شود [illegible] معجون سازد [illegible] اجزاء آن
[illegible] مؤلف [illegible] که در قولنج سود مند است

دار فلفل

[illegible]

در معاجین کبیره

۲۰۹

[illegible] ورق سداب [illegible] حب الغار [illegible] و قیر افیون [illegible] الصنم [illegible]
کوفته و بیخته معجون کنند [illegible] ترتیب [illegible] و [illegible] بکار برند [illegible] و قیر [illegible] دواء
جامع جهة [illegible] مؤلف معجون سقراط حکیم این معجون را سقراط حکیم [illegible]
این نسخه حسین بن اسحاق از زبان یونانی بعربی نقل کرده [illegible] مامون خلیفه فرستاد و این
معجون فایده بسیار دارد امراض بلغمی و سوداوی را و ضعف قلب و جنون و نسیان و وسواس و فکر و
سعال قدیم و سل و دق و صرع و بهق و برص و خفقان دماغ و نقرس و [illegible] و درد معده و جراحات
[illegible] و ذات الجنب و داء الفیل و داء الثعلب [illegible] و صداع و بواسیر و زحیر
و درد جگر و [illegible] جشم [illegible] کند و باه را زیاده کند [illegible] این ترکیب [illegible]
شد اجزاء آن حنطیانا رومی قردمانا [illegible] تخم [illegible] حب الغار زراوند طویل از هر کدام یکدرم
انیسون [illegible] عود [illegible] مصطکی از هر یک یکدرم و نیم [illegible]
دارچینی عاقرقرحا تخم کرفس از هر یک دو درم زعفران جوز بوا قرنفل زیره [illegible]
کبابه [illegible] دارچینی سنبل الطیب از هر یک سه درم [illegible] یکدرم
[illegible] ده درم ترید مجوف سفید خراشیده [illegible] و پنج درم عود خام
دوازده درم [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] سفید [illegible]
از هر یک چهار درم هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک شش درم تخم
جرجیر تخم پیاز تخم [illegible] از هر یک دو درم [illegible] شیطرج هندی [illegible]
[illegible] از هر یک سه درم مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام [illegible] کرده [illegible] عسل کف
گرفته [illegible] در ظرف [illegible] و شش ماه در میان جو نهند بعد از آن استعمال نمایند
[illegible] کهنه تر گردد بهتر شود [illegible] از دو درم تا هفت درم این ترکیب [illegible]
وزن [illegible] درم [illegible] مزاج گرم [illegible] خشک [illegible] درجه سوم [illegible]
معجون [illegible] این ترکیب [illegible] مزاج [illegible]

۲۷۹

جگر و معده و [illegible] کرده و [illegible] این معجون [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] کند [illegible] النفس را نافع [illegible] و جگر را
قوه دهد [illegible] مزاج را باعتدال آرد [illegible] جگر [illegible] و ضعف نفس و دل
را نافع [illegible] زرد [illegible] از جس [illegible]
[illegible] از ضعف جگر بود [illegible] و درد [illegible] و ورم
[illegible] سیاه [illegible] پاک کند [illegible]
[illegible] حرارت غریزی [illegible] جالینوس گوید که این معجون پیش از زمان ما
ترکیب کرده [illegible] یونان [illegible] چهار مثقال [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] اجزاء آن [illegible] درم [illegible] درم زعفران دارچینی [illegible] مصطکی [illegible] فلفل سیاه و سفید [illegible]
[illegible] از هر یک دو درم [illegible] افتیمون [illegible] از هر یک چهار درم [illegible]
[illegible] از هر یک شش درم سنبل الطیب سه درم اجزا کوفته و بیخته [illegible] عسل کف گرفته [illegible]
[illegible] این ترکیب [illegible] وزن آن [illegible] درم مزاج گرم است [illegible] خشک [illegible]
[illegible] معجون [illegible] و جواب [illegible] مزاج گرم و خشک
[illegible] اجزاء آن [illegible] درم [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] انیسون مصطکی [illegible]
[illegible] درم عسل [illegible] از هر یک [illegible] درم عسل [illegible]
[illegible] خشک کوفته و بیخته [illegible] درم [illegible] آب [illegible]
[illegible] این نسخه [illegible] وزن آن [illegible] یکدرم [illegible]
[illegible] خشک [illegible] معجون [illegible] تخم کرفس از هر یک [illegible] بادام [illegible]
[illegible] خشک [illegible]
[illegible] این نسخه [illegible] مزاج گرم و خشک [illegible] درجه سوم [illegible] معجون [illegible]
[illegible] اجزاء آن [illegible] از هر یک

جوز بلنا

[illegible]

۲۸۰

[illegible] زعفران [illegible] ادویه کوفته و بیخته [illegible] معجون سازند [illegible] این نسخه [illegible]
[illegible] مزاج گرم [illegible] خشک [illegible] معجون [illegible] درم [illegible]
[illegible] معجون سازند [illegible] این نسخه [illegible] وزن [illegible] مزاج گرم
[illegible] خشک [illegible] معجون [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] اجزاء آن کوفته و بیخته [illegible] معجون سازند [illegible]
[illegible] این نسخه [illegible] مزاج گرم [illegible] خشک [illegible] معجون [illegible]
[illegible] اجزاء آن [illegible] از هر کدام [illegible]
[illegible] ادویه کوفته و بیخته [illegible] معجون سازند [illegible]
[illegible] مزاج گرم [illegible] خشک [illegible] معجون [illegible]
[illegible] اجزاء آن [illegible] از هر یک [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] عسل [illegible] بقوام [illegible]
[illegible] مزاج گرم [illegible] خشک [illegible] اجزاء [illegible]
[illegible] اجزاء آن [illegible] از هر یک [illegible] مصطکی [illegible] درم [illegible]
[illegible] اجزاء [illegible] این نسخه [illegible]
[illegible] وزن [illegible] درم مزاج گرم [illegible] خشک [illegible]
[illegible] اجزاء آن [illegible] از هر یک [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] عسل [illegible] ادویه [illegible] معجون [illegible]
[illegible] این نسخه [illegible] مزاج گرم و خشک [illegible] معجون [illegible]
[illegible] اجزاء آن [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] کوفته و بیخته [illegible] معجون سازند [illegible] این نسخه [illegible]
[illegible] وزن [illegible] درم مزاج گرم است [illegible] خشک [illegible]

[illegible]

ساعة اطریفل ایارج فیقرا ثلثی درم تخم الخطمی مصطکی محموده افیمون غاریقون از هر یک ... درم اسطوخودوس ... درم

یکدرم ... اجزا کوفته با عسل کف گرفته معجون سازند ... این نسخه ...

... معجون ... خداوند ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سکنجبین ... از هر یک پنج درم عاقرقرحا تخم ... گل سرخ خشک تخم سداب تخم کرفس تخم اترج ... تخم
... از هر یک چهار ... بزرالبنج ده درم ... از هر یک دو درم ... سفید ...
اجزا را ... خشک ... نرم شود با عسل بقدر کفایت سرشته ...
روغن ... بر بالای آتش نهند ... بعد از شش ماه استعمال کنند ...
... وزن یک مثقال این نسخه ... بخورند ...
گرم ... تریاق ... الطباع ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دواء الكركم كبير ترکیب جالینوس است نفع میدهد دردهای کهنه را که در جگر و سپرز باشد از سردی و ورمهای غلیظ و سنگ را و جمیع ستهارا که در آلات غذا باشد
و زایل میکند بادهای غلیظ را و ادرار بول میکند و درد گرده و مثانه و رحم را که از مواد غلیظ بوده باشد نفع تام میدهد [illegible]
و نفع میدهد [illegible] اجزای وی زعفران دوازده درم [illegible]

[illegible]

[illegible]

دو درم و نیم مویز بزرگ دانه بیرون کرده و پوست دور کرده هست و بجمیع عسل بقدر حاجت شربتی یکدرم بلیغ ازوی و این نسخه ده
جزو است وزن چهل و چهار درم و نیم مزاج گرم در یکدرجه و سرابع خشک ازیکدرجه و نیم منه معجون خبث الحدید خداوند تب سرد و تب ربع
را سود دارد و عاهه که عرقی دراز برآمده باشد و ماده بدریکچه و مضرت زهر کژدم و رتیلا را سود دارد اجزای آن هلیلج فلفل مویز
سداب اجزا مساوی یکدیگر با انگبین بسرشند شربتی یکدرم … پیش از نوبت بیک ساعت با سکنجبین و
و از جهت دفع مضرت زهرها با شراب گرم یا ماء العسل، چند این نسخه چهار جزو است مزاج گرم در دوم درجه و نیم خشک در ده
درجه و ربع منه معجون سورنجان بزرگ عظیم المنفعت از برای علل کبد صفت آن زعفران ده مثقال مرا ساآرون مور گندجینی دو و
فطراسالیون از هریک چهار مثقال سنبل هندی سنبل رومی از هریک شش مثقال قسط سلیخه تخم اذخر از هرکدام یک مثقال
حب بلسان سه مثقال و نیم … هشت مثقال رب سوس … لوقند راوند … عصاره غافت از هریک سه مثقال …
… شش مثقال اخلاط قرص … نیم مثقال عسل بقدر کفایت شربتی … با جلنجبین …
این نسخه بیست جزو است با قرص … وزن هفت و نیم مثقال و نیم مزاج گرم و خشک در آخر درجه دوم و منه معجون بزوری
درد معده و جگر و تپهای کهنه و تب … را سود دارد اجزای آن پودنه کوهی و پودنه دشتی فطراسالیون سیسالیوس از هریک
هشت درم تخم کرفس بابونه … از هریک چهار درم کاشم پانزده ده درم فلفل سیاه چهل و چهار درم و در بعضی نسخها بیست
درم با انگبین مصفی بسرشند این نسخه نه جزو است وزن صد و پنجاه و یک درم مزاج گرم و خشک در دوم درجه و نیم منه معجون البزور …
معده و جگر و سپرز را سود دارد و بادهای بشکند اجزای آن سلیخه سنبل نانخواه تخم بادیان تخم کرفس انیسون سیسالیوس …
تخم شبت زراوند طویل مصطکی اسارون کرویا اجزا … با انگبین مصفی بسرشند این نسخه چهارده جزو است مزاج گرم و خشک
در اول درجه سیم منه معجون البزور البانیه نسخه دیگر بغایت بهی است و گرده و پشت را قوت دهد صفت آن تخم گزر تخم شلغم تخم پیاز تخم
گندنا تخم تره تیزک تخم اسپست تخم جرجیر تخم بلیون مغز حلغوزه مغز حب فلفل مغز حب الزلم بوزیدان قسط شیرین تودری
سرخ و زرد لسان العصافیر زنجبیل شقاقل بهمنین دارفلفل حب الرشاد حلتیت قرفه از هریکی شش درم کوفته و بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند شربتی دو درم تا سه درم با شیر تازه بیاشامند و بعضی با شراب نوشیدن می آشامند این نسخه بیست و سه
جزو است یکصد و سی و هشت درم مزاج گرم در اول درجه سیم خشک و در آخر درجه اول معجون اکبر نافع است بیماریهای قصبه وزن
شش و قروح آن را و نفث القیح و نفث الدم و ماده که بسینه ریخته شود … اجزای آن صمغ البطم زعفران کندر
مروارید چینی از هریک چهار مثقال حب صنوبر کبار چهار مثقال اصل السوس مقشر چهار مثقال سنبل شامی دو مثقال و نیم
سلیخه سیاه ده مثقال کثیرا سه مثقال شحم الحنظل سه مثقال … کوبند چهار مثقال بارزد صافی
سی مثقال قسط چهار مثقال عسل دویست و پنجاه درم عسل و صمغ البطم را در ظرفی بقوام آورند و بارزد با آن مخلوط ساخته
طبخ نمایند که اگر قطره از آن بر روی سنگی افکنند بهم نشود بعد از آن سرد نموده باقی ادویه را خوب کوفته و بیخته در آن ریزند و برهم زنند
چندانکه

چندانکه خوب بهم مخلوط شود این نسخه پانزده جزو است وزن هفتصد و نه مثقال و نیم مزاج گرم در اول درجه سیوم خشک در یکدرجه و ربع
من برهان الطبیع معجون خبثی … صلابت و سده و درد جگر و معده و سپرز و تپهای کهنه را اجزای آن خبث الحدید … رومی فلفل از هریک ده درم
فلفل … سنبل ریوند چینی از هریک یک اوقیه اجزا کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن یکدرم با آب سرد
بخورند این نسخه شش جزو است وزن شصت و سه درم مزاج گرم و خشک در اول درجه سیم منه معجون خبث الحدید این نسخه شریف است بنابر آن
… نام نهاده اند و … نافع است جهت بواسیر و معده سرد و … و قوت
باه آورد و … و حفظ صحت نماید هرگاه که در زمان بهار و زمستان سه ماه در هر روز بنوشند اجزای آن هلیله سیاه هلیله آمله
بلادر … زراوند طویل … فلفل … حب … زنجبیل کبابه پوست ناکنده از هریک شش اوقیه جوز بوا
سنبل … سفید … تخم کرفس … از هریک دو اوقیه نانخواه مغز کنده تخم کراث تودری سفید …
… بیخ زرشک … قرفه … زیره کرمانی از هر سه اوقیه … دارچینی
شیطرج هندی شیطرج فارسی … سعد … فلفل قرفه الطیب … از هریک پنج اوقیه …
سلیخه از هریک چهار اوقیه پوست بیخ کرفس هشت اوقیه خبث الحدید پاک کرده که سه هفته ترتیب کرده باشند …
… و هفته سرکه … در سرکه … روز در آب … نهند …
… بعد از آن در سایه خشک کرده چند آنکه چون … باقی ادویه نرم کوفته و بیخته … هر سه
جزو از ادویه مجرد از خبث الحدید … بر روغن گاو … کرده معجون سازند بعسل مصفی بعد از آن
… خبث الحدید … بقوام عسل شود و داخل نمایند … محفوظ ساخته در ظرف چینی یا نقره یا مس …
… در میان جو پنهان کنند بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار … بعد از آن …
طعام خورند و بعد از سه ساعت طعامی که معتدل باشد … بعضی از اطبا …
… تا حال … صحت است باذن الله تعالی این ترکیب پنجاه و سه جزو است بغیر
… وزن آن بغیر خبث الحدید … دویست و نوزده اوقیه است خبث الحدید … اوقیه …
الحدید و مزاج گرم و خشک در دوم درجه و نیم منه معجون عطیه این نسخه از مولانا صدر الملة والدین عطاء الله تبریزی است جهت
… نظیر است و مجرب صفت آن لبان ذکر علک رومی حضض بلوط بزر القنب از هریک ده درم عسل …
… باید که حضض … بنرمی لبان و علک با هم معجون سازند شربتی دو مثقال غذا دو نوبت
… نسخه دیگر … که همین خاصیت دارد صفت آن بلوط کندر شونیز لبان ذکر از هریک ده درم کمون کرمانی نانخواه
… از هریک پنج درم پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله مقشر هلیله سیاه از هریک سه درم گشنیز خشک ده درم مجموع کوفته

و بیخته با سه چند آن عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال بامداد و شبانگاه دو نوبت کباب گوشت غذا نمایند معجون …
ضعف جگر … اجزای آن … دم الاخوین ورق … اجزا … کوفته و بیخته …
صاف کرده و نیم گرم … این نسخه چهار جزو است مزاج گرم در اول درجه دوم خشک در آخر درجه دوم …
معجون … نافع است … ورم جگر را … معده است … اجزای آن … مصطکی از هریک …
زنجبیل دارچینی از هریک ده درم فلفل سفید چهارده درم … سه درم خولنجان ده درم … عنبر …
… با ماء العسل یا شراب … حب سازند مقدار فلفل شربتی از آن دو درم با آب نیم گرم این نسخه نه جزو است وزن
یکصد و هشت درم مزاج گرم و خشک در اول درجه سیم منه معجون … نافع است …
… اجزای آن … تخم کراث تخم شبت تخم کرفس … تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه …
سرخ لسان العصافیر … بیخ … فلفل … حب الرشاد …
نقاح اذخر تخم چغندر کثیرا بزر البنج صغیر … قسط … ابهل … سلیخه تخم
کتان نمک هندی تخم سداب تخم خطمی سرخ تخم خطمی سفید زیره کرمانی قرفه تخم فرنجمشک … سورنجان افیون
انیسون … سرخس … از هریک سه درم تودری سرخ و سفید نانخواه … حبه الخضرا تخم رازیانه دارچینی …
تخم … حب الآس خردل … تخم گزر از هریک پنج درم شقاقل زنجبیل از هریک چهار درم مصطکی فلفل سفید
قرنفل سنبل … عصاره عاقرقرحا از هریک یکدرم و نیم … تخم خربزه …
از هریک ده درم روغن کنجد چهل درم عسل دو رطل ادویه کوفته و بیخته بعسل و روغن کنجد معجون سازند شربتی از آن دو درم
با آب نیم گرم این نسخه هشتاد و یک جزو است بغیر عسل و روغن کنجد وزن دویست و … درم و دو دانگ مزاج گرم و خشک
در یکدرجه و نیم منه معجون … مجرب صنعت شیخ الرئیس اجزای آن … از هریک
… درم … در روغن گاو … شکر …
… درم از این معجون … روغن گاو و پس از آنکه از حمام برآید …
نسخه هفت جزو است بغیر … روغن گاو و شکر …
پس اجزا نباشد وزن … درم مزاج گرم … در ربع درجه اول منه معجون ورد … اورام صلب
… صفت آن ورق گل چهار درم سوسن … هفت درم ریوند چینی … از هریک سه درم و نیم
مغز … از هریک … کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی یکمثقال معجون کاکنج … نافع بود صفت آن
… تخم کرفس رازیانه از هریک سه درم حب کاکنج … درم کثیرا چهار درم … بعسل … شربتی
شربتی یکمثقال … معجون … که تجربه اکثر حکماست که استعمال این معجون در این مرض عظیم النفع
صفت آن

صفت آن تخم کرفس تخم رازیانه نانخواه از هریک سه درم تخم اسپست چهار درم مجموع کوفته و بیخته با عسل کف گرفته معجون سازند
و در وقت حاجت ابتلاع فرمایند معجون خواجه رشیدی که منسوب است بخواجه رشید الدین وزیر منع تقطیر بول کند و در دفع سرعت انزال
بی نظیر است صفت آن کبابه چینی فلفل قرنفل سنبل الطیب خصیه الثعلب مصطکی نانخواه از هریک … درم عسل سه وزن ادویه
شربتی یک مثقال تا دو درم غذا کباب با آب گوشت یا زرده تخم مرغ نیم برشت معجون اسرار الاطبا این منسوب بمولانا اعظم
… شمس الملة والدین ابن جلال … نور الله مرقده خاصیت این معجون بسیار است اما مخصوص است
بچند چیز آنکه باه را زیاد کند و دل و دماغ و مجامعت را قوت دهد و نشاط افزاید و قضیب را محکم گرداند …
استعمال کنند بعد از مجامعت تا از عرق النسا و نقرس و نقصان مجامعت و نقصان منی و از جمله مرضهای عصبانی
ایمن گردند شربتی از سه درم تا سه مثقال اجزای آن شقاقل خولنجان خصیه الثعلب بهمن سرخ و سفید و تودری سرخ و سفید
لسان العصافیر از هریک سه درم … سه مثقال حب البان حب الآس فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم
خیارین تخم جرجیر تخم گزر تخم پیاز تخم شلغم تخم اسپست … سفید خشک … تخم تره تیزک تخم شبت تخم …
… از هریک دو درم نارجیل مغز بادام مغز حب صنوبر کبار حبه الخضرا مغز پسته
مغز حب القطن کنجد سفید مقشر از هریک هفت درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب بسباسه کبابه چینی سعد کوفی اسارون
زرنباد … جوز الطیب … عود خام عنبر اشهب زعفران از هریک یک مثقال مشک ترکی دانگ و نیم زنجبیل
بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم … عاقرقرحا از هریک دو درم ادویه را باهم بکوبند و مغزها باهم بکوبند و عنبر و مشک
و زعفران باهم … بعد از آن با سه چند آن عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف چینی یا کاشی نگاه دارند این ترکیب
پنجاه و پنج جزو است وزن صد و چهل و هفت درم مزاج گرم در اول درجه دوم خشک در سر ربع درجه منه معجون حافظ الصحة
ترکیب از مخترعات … حافظ صحت و دافع امراض و مقوی قلب و ارواح است و نشاط می آرد و فرح می بخشد
صفت آن قرنفل دارچینی بادیان جوز بوا از هریک سه مثقال … یکمثقال مصطکی شش مثقال تخم تره تیزک
… از هریک چهار مثقال … برابر جمله کوفته و بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند …
و هرکه مداومت این دوا کند بعمر طبیعی برسد معجون لولوئی … ذکر و تفتیح ادویه منی میکند و اشتها
می آورد … صفت آن مروارید … انیسون بهمن سرخ حب کاکنج سلیخه از هریک نیم درم بهمن سفید نیم مثقال
دارچینی مصطکی از هریک یک مثقال لسان العصافیر هشت درم کوفته و بیخته با عسل موافق جمیع ادویه معجون سازند
شربتی از یکمثقال الی دو مثقال معجون لولوئی این نسخه از جالینوس است قضیب محکم کند و …
… را قوت دهد و شهوت زیاده کند … بیرون …
بسیار شود و دوستی مرد در دل زن زیاده گرداند اجزای آن مروارید ناسفته … از هرکدام یکمثقال انیسون

بهمن سفید از هر کدام یک درم کابلی اصل لبلاب از هر یک نیم مثقال فقاح اذخر سعد کزمازک از هر یک نیم درم سنجه دارچینی
مصطکی از هر یک دانگ و نیم ملح عربی کثیرا از هر یک دانگ با دو مثل ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف چینی یا ابگینه
کنند و در وقت حاجت بشکنند تا بیاموزند به تنقیه باب نیم گرم بکار برند این نسخه پانزده جزو است وزن نه درم مزاج گرم
در ثلث درجه اول خشک در یکدرجه و ثلث مزاج الطیب معجون انقع از معاجین بکار است و بعضی از اطبا این نسخه
لذت باشات شمرده اند اجزای آن قرنفل زنجبیل فوفل سنبل الطیب دارفلفل جوز بوا جوز بواق قاقله کبابه شیطرج هندی
سالیخه هندی دارچینی لسان العصافیر درونج عقرب بادرنجبویه لسان الثور مصطکی خولنجان فرنجمشک مروارید ناسفته
صندل زرد اونده مرجان سنبل یاقوت زرد ورق طلا ورق نقره از هر یک دو درم ابریشم خام شش درم پوست اترج سه درم
زعفران پوست بیخ از هر کدام یکدرم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب مشک تریاکی از هر یک نیم دانگ ادویه را کوفته و بیخته
عسل مصفی دو برابر ادویه بسرشند شربتی مثقال اسفنج یکجزو است وزن پنجاه و نه درم و چهار دانگ مزاج گرم
و خشک در دو درجه معجون حجر الیهود سنگ گرده بریزاند و پاک کند اجزای آن تخم خیار تخم کدو مغز تخم خربزه کاکنج از هر یک
پنج درم حجر الیهود مقل از هر یک پنجاه درم با عسل سرشته شربتی دو درم این نسخه پنج جزو است وزن هفتاد درم مزاج
سرد در یکدرجه نیم خشک در یکدرجه و سه ربع معجون حجر الیهود نوعی دیگر مستعمل و نافع است دوای آن است که قروح و جروح کلیه و مثانه
و گرده را پاک کند حجر الیهود یکدرم رازیانه ده درم تخم کرفس پنج درم بزر القثا سه درم اصل الکبر ده درم مقل
ده درم حب کاکنج یکدرم بوره صعد ده درم بزر الکتان یکدرم ورد الاحمر دو درم رب السوس سه درم حماما شیر سفید
سه درم اولا حجر را جدا مثل غبار سایند و باقی اجزا را هم بسوده و بیخته با عسل دو مثقال ترکیب دو مثقال بقوام آورده
معجون سازند شربتی نیم مثقال تا مثقال معجون عقرب سنگ مثانه بریزاند و پاک کند اجزای آن عقرب سوخته سه درم
فلفل یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل دارفلفل از هر یک دو درم و نیم تخم کاکنج یکدرم و نیم جند بیدستر چهار درم با عسل
بسرشند شربتی با آب کرفس یا سکنجبین بدهند این نسخه هفت جزو است وزن
درم مزاج گرم در نصف درجه اول خشک در درجه سیوم معجون مقوی معده تابعی مزاج و در معده و ضعف
از ادویه اگر آن اجزای آن فقاح سنبل الطیب سلیخه مصطکی از هر یک دوازده درم زراوند طویل فلفل سنبل
تخم کرفس انیسون نانخواه زیره کمان دو تو افطراسالیون اسارون افسنتین رومی انجدان مصطکی و در دارچینی
نعناع از هر یک چهار درم با عسل سرشته این ترکیب بیست جزو است وزن صد و بیست درم مزاج گرم در اول
درجه دوم خشک در اول درجه سیوم معجون فلفل باد بواسیر را و بادهائی که اندر روده ها تولد کند بشکند و تسکین
مفعد آن که موافق آید سودمند آید اجزای آن بلیله کابلی بلیله آمله تخم سپندان سفید تخم گندنا تخم شبت جعفری از هر یک
یکدرم مقل پنجاه درم مقل را پاک کنند و حل کرده و دارو را به آن بسرشند شربتی دو درم این نسخه هفت جزو است
وزن

۱۹۱
وزن هشت درم و ربع مزاج گرم در یکدرجه و نیم خشک در آخر درجه دوم معجون بیه از قرابادین قلانسی نافع است افراط طمث را
که از صدمت دم حادث شده باشد اجزای آن بیه مشوی شده و دیگر عدسی مقشر گلنار طین ارمنی طین مختوم
دم الاخوین کهربا اجزا را مساوی یکدیگر بر بیه به اندازه که کفایت باشد ممزوج سازند شربتی دو درم با جلدم یا آب
ساق یا عصاره لسان الحمل یا عصاره لحیة التیس این نسخه هشت جزو است مزاج سرد است در سه ربع درجه خشک در آخر
درجه دوم معجون بحب بوی و بهی که از بعضی شورش حادث شود اجزای آن زود اطراف آس تر قرنفل سعد سنبل پوست
ترنج فقاح اذخر مصطکی اجزا مساوی یکدیگر مشک قرنفل جوز بوا کبابه هیل بوا زنجبیل از هر یک نصف اجزا
شکر مونس از تمام ادویه بریان کرده مثل جمیع ادویه شربتی از آن مثل گردکانی بعد از آنکه قی زده باشد و مسهل خورده باشد
بخورد و از غذا چرب دلزج احتراز نماید این نسخه پانزده جزو است غیر مونس مزاج گرم در یکدرجه و نیم خشک در دو درجه
معجون بحری و عصاری بجهت اوجاع مفاصل امتحان نموده و آثار آن ظاهر شده اجزای آن سورنجان ده درم اسارون
زنجبیل زیره کرمانی دارفلفل از هر یک دو درم عسل مصفی بسرشته شربتی دو مثقال با آب نیم گرم این نسخه پنج جزو است
وزن پانزده درم مزاج گرم و خشک در یکدرجه و نیم معجون که نافع است درد معده را که از حرارت حادث شده باشد
اجزای آن کهربا گل سرخ از هر یک پنج درم عود خام سه درم زرشک یکدرم مصطکی زعفران دانگ از هر یک سه درم صندل
زیره کرمانی از هر یک دو درم شکر طبرزد معجون سازند شربتی ده درم با شراب سیب این نسخه نه جزو است وزن بیست و هفت درم
مزاج گرم در ثلث آخر درجه اول خشک در یکدرجه و دو ثلث معجون حب الصنوبر بجهت کثرت بول نافع است اجزای آن دو قو
ابهل چینی حب البان اذخر انیسون سنبل سلیخه زعفران دارچینی اسارون فقاح از هر یک سه درم نخود خشک نیم درم حب الصنوبر الکبار سی درم عسل مصفی معجون سازند شربتی سه درم این ترکیب چهارده جزو است وزن
شصت و سه درم و نیم مزاج گرم در یکدرجه و دو ثلث خشک در آخر درجه دوم معجون جلغوزه نسخه دیگر جلغوزه
زعفران آبنوس خولنجان از هر یک چهار درم دو قو انیسون تخم کرفس حب البلسان از هر یک سه درم کثیرا ده درم همه کوفته
و بیخته با عسل مصفی بسرشند نسخه دیگر معجون جلغوزه دو قو ابهل چینی فقاح اذخر حب البلسان سنبل قوانیسون زعفران تخم کرفس
سلیخه مویز فراسیون فطراسالیون کمافیطوس فودنج نهری خیطمی ... بیخ سوسن آسمان گونی اصل السوس
کاشم زنجبیل ... زراوند مدحرج نانخواه راسن مصطکی جند بیدستر سقنقور یا ... بسباسه پوست بیخ
کبر قرنفل زیره کرمانی تخم بادیان ... خردل از هر یک یک درم مغز جلغوزه بیست درم همه کوفته و بیخته
با عسل مصفی بسرشند و معجون سازند معجون زوفا نافع است ربو و ضیق النفس را اجزای آن زوفای خشک تب السوس
پرسیاوشان از هر یک ده درم فوذنج فلفل از هر یک سه درم بادام تلخ زراوند مدحرج از هر یک یکدرم و در
نسخه دیگر تخم ... یکدرم اضافه کرده اند عسل مصفی معجون سازند شربتی مثقالی این نسخه هفت جزو است وزن
ها

چهل و شش درم مزاج گرم در یکدرجه و دو ثلث خشک در یکدرجه و سه ربع معجون حب الغار باد های غلیظ را تحلیل کند
و نافع است استرخا عصب را و قولنج ریحی و جمیع علل بادی را فایده میدهد درد پهلو و مغص و تمددی را که از بلغم باشد
اجزای آن حب الغار صد درم کاشم فطراسالیون بادام تلخ فلفل دار فلفل و قولنج از هر یک سه درم جند بیدستر
جاوشیر سکبینج از هر یک دو درم عسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال تا سه درم با آب نیم گرم این معجون یازده جزو است
وزن یکصد و بیست و پنج درم مزاج گرم در اول آخر درجه سیم خشک در دو درجه و سه ربع معجون که نفع کند مفاصل را
اجزای آن شیخ بیرسوخته تفرادیون تخم کرفس جنطیانا فودنج بحری ... شقاقل سوده به ... خشک نانخواه اجزا را یکجا نمایند
عسل طبرزد معجون سازند این نسخه ... مزاج گرم در یکدرجه و نیم خشک در دو درجه و ربع معجون سنبل
نافع است صلابت جگر و معده را اجزای آن سنبل الطیب مصطکی فقاح اذخر حب الزبیب ... از
هر یک چهار درم زعفران ... انیسون فلفل از هر کدام یکدرم مقل ازرق دو درم سلیخه یکدرم ادویه را با تمام
کوفته و بیخته مقل و مویز را در شراب ... کنند و مجموع را در عسل کف گرفته بقدر کفایت معجون سازند این نسخه یازده
جزو است وزن سی و یکدرم مزاج گرم و خشک در اول درجه سیم معجون که نافع است سردی معده را و منفتح سده
جگر و سپرز است و ادرار بول می نماید اجزای آن انیسون تخم کرفس اسارون افسنتین رومی مغز بادام مقشر همه را کوفته
و بیخته با عسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند این نسخه پنج جزو است مزاج گرم در سه ربع درجه خشک در اول درجه سیم
معجون زوفا نافع است در جگر و معده و سخت شدن اماس ... تولد کرده باشد نافع است معجون اجزای آن ابهل چینی زنجبیل
... تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه از هر یک یکجزو ادویه کوفته و بیخته با عسل بسرشند و بعضی
... کنند شربتی یک مثقال ... معجون که نافع است سرفه ... ضیق النفس
... معده را ... اجزای آن رب السوس ... پرسیاوشان از هر یک دو درم
... فلفل ... بادام تلخ ... تخم ... از هر یک یکدرم اجزا کوفته و با عسل مصفی معجون سازند
شربتی سه درم ... این نسخه نه جزو است وزن ... مزاج گرم در یکدرجه و ربع خشک در اول درجه
سیم معجون خبث الحدید ... هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک ... سنبل اذخر
و سعد زرنباد ... فلفل و نانخواه ... از هر یک ده درم خبث الحدید که ... نقوع باشد ...
... کوفته و بیخته با عسل معجون کنند ...
معجون فودنج که نافع است فودنج ... سداب ... فلفل نانخواه ... کاشم زنجبیل دارچینی
دارفلفل مساوی کوفته و بیخته معجون سازند با عسل مثل عشره کامله مؤلف معجون که نافع است ... رقیق
... اجزای آن تخم زبیب کوفته و بیخته ... رطل ...
از هر یک

از هر یک ده درم معجون کنند بعسل یا شکر یا بعسل کف گرفته شربتی بقدر ... مثل عشره کامله مؤلف معجون ... بیماری بول که از گرمی
بود باز دارد ... خبث الحدید ... درم ... دو درم کندر ... حب ... خشک کرده یکدرم حماما شیر چهار درم
کثیرا خشک سه درم ... سه درم کوفته و بیخته ... بسرشند شربت با آب ... درم ... سه درم با شراب ...
معجون مخصوص است بزنان که حیض ... و تسهیل ولادت ... دفع ... مرده ... صلابت ... مروارید چینی از هر یک دو درم
... از هر یک سه درم ابهل ده درم با عسل
مصفی بسرشند شربتی سه درم ... ترکیب معجون ... منقول از رساله ... حکمت ...
... و ذکر ترکیب ارسطو المسمی بسر الاسرار ... کتاب ... که این دوا
... حکما ...
... هشت حکیم ... که این ترکیب را ...
باتفاق ساخته اند ... استقلابیوس دوم ... سیوم ... الاوسط چهارم ... ششم
... بطلمیوس ... که این ترکیب ... از اسرار ... مقدم است
... این ترکیب ... ترکیب مشتمل است بر هشت
ترکیب ... اول در صفت عسل این ترکیب ... بیست و پنج رطل که هر
رطلی ... مثقال ... ده رطل ... ده رطل ...
... ده رطل در ظرف ... کنند و آتش در زیر او ... تا بقوام عسل رسد ... و این عسل
... این ترکیب است دوم ترکیب ... اول ... رطل ... در آب ...
رطل ... نیم رطل ... ربع رطل ...
... کرده بر آن اضافه نمایند ...
... کنند ... تا بقوام آید ...
... ده درم اضافه نمایند و این دوای اول است سیم در ترکیب دوای دوم ...
... رطل ... رطل ... ده ...
... ده رطل ... تا نصف ... صاف نمایند ده رطل
عسل ... اضافه نمایند ... تا بقوام آید ... بقوام معجون ...
... چهارم در ترکیب دوای سیم ... یک و نیم رطل ... نیم رطل دارچینی ...
جوز بوا از هر یک ... رطل آب انگور ... تا نصف ...

ونصف جاند پس جالد وصاف کند وسه رطل عسل مدبر اضافه کند واین دوا یا ستیم است چهارم در ترکیب دوا با جهارم هر روز
ترنج تازه ده رطل وآب زرشک جوش نشده و منقی کرده و ده رطل آب کرفس نیم رطل آب بهنه و آنه یک رطل بخت نشده و داد
افسنتین نیم رطل زرونیاوند رطب ربع رطل یکشبانه روز پس جالد وصاف کند و عسل مدبر دو رطل تا سه رطل اضافه نموده
بآتش نرم بجوش نشد تا بقوام آید و این دوای چهارم است ششم در ترکیب دوای پنجم بکیرد اسطوخودوس تازه نیم رطل
زرشک نیم رطل نقوع از فرسه وقیه کوفته و بخت نشده در ده رطل آب شیرین و اضافه کند با آن از انیسون سه وقیه و یکشبانه
روز بکذارد پس بجوش نشد با آتش نرم تا نصفی برود وصاف کند و از عسل مدبر چهار رطل اضافه کند و بجوش نشد تا منعقد
شود و این دوای پنجم است هفتم در ترکیب دوای ششم بکیرند لعاب بزرقطونا نیم رطل لعاب بهدانه مثل او و از کثیرا یک
وقیه و صمغ عربی سه وقیه صمغها را حل کنند در کلاب و سه رطل از عسل مدبر مذکور اضافه کنند و بر آتش نرم بقوام آورد
و این دوای ششم است هشتم در ترکیب دوای هفتم بکیرند سنبل هندی یکوقیه دارچینی قرنفل بسباسه از هر یک سه وقیه دارفلفل
طویل زراوند مدحرج از هر یک یک وقیه مصطکی سعد و درونج از هر یک یک وقیه و نیم کوفته در آب شیرین پنج رطل
بخت نشده تا قوت ادویه بیرون آید پس خوب جالد وصاف کند و از عسل مدبر سه رطل اضافه نموده با آتش نرم منعقد سازد
و این دوای هفتم است نهم در ترکیب دوای هشتم بکیرد ریوند چینی سه وقیه درونج عقربی یکوقیه کت منقی یکوقیه صندل سفید
از هر یک یک وقیه کوفته در ده رطل آب بخت نشد تا وقتی که قوت ادویه بیرون آید پس جالد و بنهند تا صاف
نماید و از عسل مدبر سه رطل اضافه نماید و با آتش نرم منعقد سازد و این دوای هشتم است دهم در تمامی ترکیب و خواص
ترکیب اصل که منتهی است آن جمعیت و کنز الحکمه و در رموز الرموز و اسرار الاسرار یعنی آنکه چون ساخته شده و مرتب کشت این
هشت دوا با عسل مدبر جمع کنند این هشت دوا را اضافه کنند بوزن هم مر هندی و پاک ساخته و از پوست و دانه و چوب
تر پاک آب شود و پس در دیک بزرگ همه را بکنند و شش رطل کلاب در آن ریزد و بر فوق آتش کند تا چون نیم کرم شود
پس روغن بلسان یکوقیه و عنبر اشهب یکمثقال و مشک اذفر هشت مثقال سحق یاقوت رمانی و یاقوت کبود از هر یک
شش مثقال مروارید غیر مثقوب حلایه کرده نیم وقیه ورق طلا و ورق نقره با مسحوق هشت مثقال داخل کند در ظرف
طلا یا نقره یا چینی کند بعد از آنکه تخمیر کرده باشد بعود هندی ده مثقال پس یکشب در زیر ریگ ده تا بعد آرد و شش
کوماه قدیا بشد از کثرت و خاصا از سبز نباشد و کشته شود و در عقرب نباشد و اگر در شرف بود بسیار خوب است
مواکه چون مکمل شد این دوا که ساخته شد بعقب حاصل شود ترا کسی از منتهی این با لبس ربالا اقدام بکشنف
بنماشت و دو مثقال بخورد زیرا که آن غایت الغایت در دفع کردن مواد سودا و بلغم و کرم کردن کرده و دفع بواسیر
و طرد نفخ و ریاح و هضم طعام و تعدیل مزاج و تلطیف کدورات و تسکین صداع و جلای بصر و تصفیه صوت و تسکین وجع
زرد آب اعضای و باطنی و تفتیح سده و منع عفونت و ادرار بول و اخراج ثقل و دفع سعال مزمن و دفع خفقان

از هر قسمی که باشد و مفرح قلب بود و منبسط و منشط ارواح باشد و تولید سرور کند و منعش روح و دل باشد و مقوی قوی
اعضاء رئیسه بود و معده را قوت دهد و کرده کرم کند و اعصاب را سخت و قوی کرداند و رفع ضعف این زیاده از حد است
و از خواص نادر او که این دوا با آن متمایز است از دواهای دیگر تولید عقل و روح و قلب است و دماغ را از ماده و قوی میکند
و نور را باصره میکند و حفظ صحت و قوت بر غایت و حافظه را زیاده و فطن را ... سرآید و حفظ صحت و مقوی
بی نهایت و حافظه را زیاده میکند و تنقیه دماغ می نماید و گفته اند که مواد این معجون است که به تمام طبیبی نرسید که آن صدو
بیست سال است و این هر مزمن و مکتوم از اسرار حکمت است حتی که از اولاد حکما پنهان داشته اند و اگر بخواهد این حقیر صید را
طبیب بر سر که این دوای شریف عزیز الوجود عظیم القدر است و سر آنست از بعض دواها که معمر و شریف و مقوی اند
پس این غریب دوازده جد آن تخت بعد دوازده بروج در ترکیبی ساخته که اجزای آن تا زنده و داخل کنند با این
هشت دوا بسیار بهتر خواهد بود سیوم یادز هر حیوانی یکمثقال جدوار خطائی بخت مثقال لعل بدخشی چهار مثقال
ابریشم مقرض شش مثقال زعفران چهار وقیه لاجورد مغسول چهار مثقال و مشک تبتی صلایه نموده پنج مثقال ورق
نقره ورق طلا سنرلیسه شش وقیه و ملغمه جیت درقیه و قرص افعی سی مثقال و منقا اگر باشد شش مثقال و اگر بوسط موجود
شود شش مثقال اگر داخل کنند پس بول این کرده مثقال و پنج مثقال داخل نمایند پس این ادویه بهای کوفته و بخته بعسل
عسل مدبر پنج رطل بقوام عسل آورده بطریق متعارف معجون سازند و این دوا تمام است که تالیف فقیر است چون
این ترکیب مهیا شود در وقت انضمام هشت دوا اجزا اضافه کنند و بخته نقره دفع تعفن و اصنادیها لزم اکتفا
افیون اگر اضافه کنند بجالیس دارد و بعد از چهل روز بنوشند معجون ناکواه مصطکی قرنفل قرفه افیون بسباسه عود
از هر یک نیم مثقال تخم جوز ناکواه تخم بیلا تخم کرفس تخم برجم تخم شبت از هر یک دو مثقال زعفران عود الشجر
از هر یک نیم مثقال مویزها را برون کرده بخت مثقال عسل بقدر حاجت کوفته و بخته معجون سازند معجون ناکواه
قوت جماع ارزا دهد و معده را قوی کند و آب پشت بیفزاید و رنگ روی نیکو کرداند و طعام بکوارد و بوی دهان خوش کند
و کوفت پس و دهان محکم کرداند و آب روغن لذ دهان باز دارد و سده بکشاید و کرم شکم بکشد و کرده را قوت دهد
و بواسیر معقود ساکن کرداند و سنگ مثانه بپرد و قضیب محکم کند صفت آن تخم کرفس ناکواه تخم شبت تخم کنر از هر یک دو درم
ملک رومی قرنفل قرفه فوفل اسارون بسباسه از هر یک یکدرم عود نیم درم مشک نیم دانک زعفران نیم مثقال
ادویه کوفته و بخته و صد درم مویز شیرین در دیک کنند و آب بجوش نشد بعد از آن بکاه در هاون بکوبی با دیکر سر بند و
دیکر باره بجوش نشد و بگذارند تا سرد شود این اخلاط در وی کنند و بسرشند و در ظرف کنند مرتب کنند و قت حاجت و دیکر باشد
نافع بود معجون کلکی طبیعت در برودت و حفظ صحت میکند اخلاط لب القرطم هشت درم انیسون یکدرم ...
مقشر هشت درم اجزا کوفته بعسل معجون سازند این نسخه سه فروست وزن بست درم مزاج کرم در آخر درجه دوم خشک

ادویک درجه و نیم مزمن شیرافزا الطباع معجون کونافع است قولنج را و جرب است اخلاط سکبینج ده درم لب قرطم بکاه و آدم بادامقشر
معجون سازند سرشتن بچدرم این نسخه دو فروست وزن شصت درم مزاج کرم و خشک در آخر دو درجه معجون مستر نافع است نانی
افتادا اخلاط بکواره کنند رحیلا و جوب بیرون نسته از هر یک سه درم اجزا کوفته بموبز بکاه آن کرفته بشنند مخموطات زند
سرشتن مثل کرکاکایه این نسخه چهار فروست مزاج کرم در یکدرجه و در خشک در یکدرجه نیم منه معجون کبیر که حکیم افضل بیلانیا کفته
ابراهیم قطب شاه ساخته اخلاط آن یاقوت سرخ مروارید ناسفته زبرجد زمرد مشک پنج مثقال طباشیر صندل سرخ صندل سفید
تخم کشنیز پوست بلیله کابلی آمله مقشر تخم کاهو از هر یک ده مثقال لعل بدخشی بهمن سرخ و سفید سنبل قرفه بسباسه چینی
درونج عقربی قاقله دو ... رمعنبر کل مختوم کل ارمنی پادزهر حیوانی ماه فرنفل قاقله از هر کدام یکمثقال زنجبیل ابرار
سازج هندی سعد کوفته زرشک پدانه نیلوفر مصطکی از هر یک سه مثقال کاوزبان پوست ترنج بادرنجبویه
عود خام ابریشم مقرض از هر یک چهار درم مشک نیم مثقال ورق طلا ده مثقال ورق نقره یکمثقال آب سیب
سیب آب هلی آب انار کلاب عرق بید مشک عرق کاوزبان از هر یک چهار مثقال نبات تمامی اجزا کوفته
و بخته بعسل بقدر کفایت معجون سازند این نسخه چهل و کسری بغیر نبات و عسل و کلاب و عرق و آب و خواکه
وزن نود و چهار مثقال و نیم مزاج کرم در اول دوم درجه اول خشک در سر ربع درجه اول منه معجون جندا دیقون
نسخه اختیارات بدیعی سده کرم کند و باد بشکند و فذاونه درد سوده و امعا را سود دارد صفت آن زعفران اکر ابهل
تخم سداب تخم کرفس زنجبیل عاقرقرحا مغز چلغوزه از هر یک شش درم ستر یادآوم تخم کندر از هر یک دو درم فلفل هشت درم
اجزا کوفته و بخته بعسل بقدر احتیاج معجون سازند این نسخه ده فروست وزن پنجاه و چهار درم مزاج کرم در دو درجه و خشک
در آخر درجه منه معجون فقه ادیموانیکرم زعفران کاشم تخم کرفس زنجبیل عاقرقرحا مغز چلغوزه از هر یک شش درم قرفه فلفل قرنفل جوز
الطیب دارچینی از هر یک سه درم و نیم انیسون عود الطیب از هر یک یکدرم عسل سه وزن ادویه این نسخه چهارده فروست
وزن شصت و شش درم مزاج کرم و خشک در اول درجه سیم منه معجون عاقرقرحا عاقرقرحا کوفته و بخته با دو چندان عسل
کف کرفته بسرشند منه اغراض معجون عطار منقول از قرابادین کبیر نافع است خفقان و وحشت و مالیخولیا را اخلاط آن
بادرنجبویه فرنجمشک قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقله دارچینی مشک بهمن سرخ و سفید زرنباد درونج عقربی
تخم بادروج تخم فرنجمشک اجزا مساوی یکدیگر کرفته مثل جزو بعسل ماهیه دارند فرنیا جمزین زند این نسخه بیست فروست
مزاج کرم و خشک در اول درجه سیوم منه معجون سیب لیلیا از قرابادین قدیم نافع باه زیاده کند و دل را قوت دهد
اخلاط آن ... سه درم ... الاثور یکدرم تخم ... چهار درم تخم ... سه درم بهمن سرخ و سفید از هر کدام ده درم
تودری سرخ و زرد از هر یک ده درم و نیم تخم ... تخم کزر تخم ... از هر یک سه درم ترنجبین با شکر معجون سازند
این نسخه یازده فروست وزن ... مزاج کرم و رطب قریب نیم درجه منه معجون ... نسخه ...

و اکاد اخلاط آن بلیله سیاه آمله منقی پوست بلیله از هر یک شصت مثقال فلفل سیاه فلفل سفید از هر یک ده مثقال
زرنباد مصری کندر ذکر دارچینی قرنفل زرنباد شیرین ریوند چینی حب آلقار از هر یک دوازده مثقال سعد کوفی
درونج ترنک اسارون شیطرج هندی راز یانه پوست بلیله زرد سوسنبر از هر یک ده مثقال مصطکی زعفران ایرسا ...
از هر یک بیست مثقال لاجورد مغسول مشک ترکی تبتی عنبر اشهب زرشک منقی از هر یک یکمثقال روغن گاو ...
سایه از هر یک دوازده مثقال عسل طلا دوازده مثقال و نیم روغن جوز روغن بادام شیرین و تخم انقدر که
جمیع اجزا را با آن خوب چرب نمایند بعد از آن عسل مصفی چهار وزن ادویه بقوام آرد ادویه کوفته و بخته با آن
معجون سازند و در ظرف چینی یا آبکینه نگاه دارند و پس از شش ماه استعمال نمایند این ترکیب سی و نکرد و راست
وزن چهار صد و چهل و هشت مثقال و نیم مزاج کرم در یکدرجه و نیم خشک در دو درجه سدس منه نوعی از معجون ...
المزاج خداوند مزاج سرد را دلقوه و فالج و رعشه را و خداوند برص را سود دارد صفت آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز
قسط و ج از هر یک ده درم سداب خشک حلتیت جندبیدستر اسارون زراوند مدحرج شیطرج حب الغار جندبیدستر
فودل از هر یک یکدرم عسل طلا در یک اوقیه با انگبین یک وقیه بسرشند شربتی یکمثقال منه اغراض معجون لبوب مقوی باه و
منی بیفزاید صفت آن بکیرد بادام مغز فندق و ارکرد مقشر تخم سفرجل قلقل حب الزلم جوز الخضرا مساوی زنجبیل دارفلفل نار
مشک از هر یک سه جزو و عسل نمایند بحدی که آن قدر که در کار شد حل کرده معجون سازند هر روز بقدر یک بندقه کرد بصبح و شام مزاج ...
معجون زرد که منی بیفزاید صفت آن تخم کندر و تخم شلغم و تخم تره تیزک و تخم ترب و تخم بهمن و تخم رطبه و تخم پرپهن و حب العنبر
و حب قلقل و حب الزلم و تودری سرخ و تودری زرد و لسان العصافیر شقاقل بهمن بوزیدان از هر یک ... زنجبیل دار
فلفل عرق حلتیت اجزا مساوی معجون کنند بعسل و بنوشد از او سه درم یک وقیه شیر تازه و یا شراب شیرین منه عشره
کالمولف معجون نافع جل الاستسقاء لسان العصافیر تخم کندر تخم شلغم تخم پرپهن تودری سرخ تودری سفید از هر یک یکدرم ...
سه درم شقاقل چهار درم السنه العصافیر ده درم مجموع کوفته و بخته با سه چندان عسل کف کرفته بسرشند و هر بامداد یکمثقال از آن
تناول نمایند معجون نوعی دیکر هم در این باب صفت آن فلفل و دارفلفل و زنجبیل از هر یک سه درم تخم بیاز و تخم بهمن از هر یک دو درم
نخود ده درم شحم حنظل یکدرم تخم ترب و حب الزلم و حب قلقل و تخم شلغم از هر یک سه درم مجموع مرتوت و منحول ساخته چند آن عسل
کف کرفته معجون سازند و هر بامداد یکمثقال از آن تناول نمایند معجون که احتباس طمث را نفع بود منه است و ادرار را
چه و حیض دارد و نیستانه بسته شده شکوفه ابیض و ریوند چینی و قسط و اسارون و مامیا و مرمکی و جعده از هر یک سه درم تخم کرفس
رازیانه و انیسون از هر یک دو درم مجموع کوفته و بخته با سه چندان عسل کف کرفته بسرشند و هر بامداد یکمثقال بخورند
معجون سپستان که معدوم و معی را سود دارد صفت آن سپستان ... سفید و خوش از هر یک ده درم ... القرن یکدرم قرفه ...
حلتیت زراوند مدحرج از هر یک دو درم و نیم کوفته و بخته با انگبین منصف بسرشند شربت هر بامداد یکدرم منه اغراض معجون ...

تالیف محمد زکریا است صفت آن زنجبیل عاقرقرحا سیاه دانه فلفل قسط دار فلفل وج از هر یک ده درم مورد سداب خشک
حلتیت جندبیدستر زراوند مدحرج حب الغار جندبیدستر شیطرج هندی خردل از هر یک پنجدرم عسل مصفا دو چندان همه را [illegible]
چاشنی کرده معجون سازند و عسل نیم عشره کامله مولف معجون بلادری کبیر بگیرند فلفل بحری زنجبیل بحری سنبل بحری و سعد بحری و کندر دو جزو
هلیله سیاه دو جزو و بلیله دو جزو آمله دو جزو و جوز مقشر نصف جزو عسل بلادر جزو و نیم معجون سازند بطریق متعارف آشامند شربت
او مثل فندقه است نیم عشره کامله مولف معجون که در مالیخولیا سود مند است صفت آن بادرنجبویه قشور اترج قرنفل مصطکی زعفران
قرفه جوز بوا قاقله مارمشک مشک بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی بزر البادروج تخم فرنجمشک ابریشم [illegible]
جزو کوفته و بیخته جدا جدا [illegible] آورد و بپزد پوست هلیله کابلی [illegible] صندل [illegible] آب بجوشانند تا نیمه بماند
کنند یک رطل عسل در آن داخل کنند و بجوشانند تا یک رطل بماند و بقوام آید و ادویه مذکوره را داخل کنند سه وزن معجون سازند
و نزد حاجت بقدر یک مثقال بخورد و این معجون بجوهر و رنگ را نیکو کند و بهم مقام [illegible] و بیری [illegible]
جیاث اسم معجونیست که بخشنده حیاتست و نافع است خفقان و ضعف قلب و [illegible] را زایل میکند
صفت آن مشک [illegible] سنبل الطیب ساذج هندی کف دریا ابریشم چینی [illegible] رومی از هر یک ده درم زعفران [illegible]
مصطکی از هر یک چهار درم زراوند مدحرج و طویل از هر یک سه درم عود هندی قرنفل هر یک از هر یک یکدرم [illegible] کوفته
و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند معجون شاهی [illegible] مخترع این مرکب والدوله نوربخشی است و آن مقوی اعضای رئیسه خصوصا قلب
و ارواح ثلاثه است و نشاط و فرح بیارد و دافع جمیع سمومست و مداومت این حافظ صحت و دافع جمیع امراض است
بر انجیت [illegible] صفت آن در زهر چینی ده درم [illegible] پانزده درم زعفران [illegible] ابریشم مقرض بادرنجبویه از هر یک
درم لعل [illegible] درم گاوزبان سه درم عنبر اشهب ده درم مشک [illegible] درونج عقربی از هر یک چهار درم [illegible]
از هر یک سه درم و نیم گل سرخ هشت درم عرق بید مشک [illegible] جمله اجزا به آن سرشته شود کوفته و بیخته بعرق سرشته
و نیم خشک کرده در شربت [illegible] معجون [illegible] شربت یک مثقال [illegible] که نافع است [illegible]
و وسواس سوداوی و مقوی اعضای رئیسه است [illegible] و جمیع بیماریهای سرد را نافع است صفت آن دارچینی
سنبل سلیخه مصطکی [illegible] ساذج هندی از هر یک شش درم [illegible] قرنفل [illegible]
راسن از هر یک چهار درم ورق نقره ورق طلا از هر یک [illegible] درم مشک [illegible] کافور از هر یک یکدرم [illegible]
[illegible] عود خام زراوند طویل قاقله قرنفل از هر یک سه درم ادویه کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سه وزن
ادویه بسرشند شربتی بمقدار نخودی و اگر مقدار عدسی از این ترکیب حل کرده در بینی [illegible] چکانند نافع است
[illegible] معجون [illegible] موسی بن میمون میگوید که این نسخه بخط شیخ یافتم منفعت این جوده
بغم است و قوی میگرداند اعضای باطنه را [illegible] علی العموم
وجدهی

و خصوص اعضای رئیسه را و دیر پیری می آرد و موی بزرد و بلغم را و منع بخاری میکند که به دماغ ترقی و صعود میکنند
و مقوی حواس ظاهری و باطنی است و حافظ صحت و دافع اکثر علل است صفت آن هلیله کابلی هلیله هندی از هر یک
بلوقیه آمله دو وقیه پوست ترنج زرد اسطوخودوس گاوزبان از هر یک یک وقیه لسان العصافیر شقاقل تخم
هلیون تخم [illegible] تخم جرجیر بهمن سرخ و سفید افتیمون مصطکی عود بسباسه قاقله شرابمری که با شد نیم وقیه
قرنفل دارچینی خولنجان کوفته و بیخته هلیله و داروی خشک را بروغن بادام شیرین و روغن پسته مکرر چرب کرده
در عسل مصفی سه وزن ادویه بقوام آورده و سه رطل جلاب اضافه نموده بسرشند و هر روز از آن تناول نمایند
معجون که تقویت دل کند اجزای آن مصطکی عود خام و دارچینی و قرنفل و سک و سنبل و جوز بوا و کبابه و قاقله
و پیل پوا و پوست اترج از هر یک یکمثقال مشک تبتی دانگی مجموع کوفته و بیخته بشراب سیب یا شراب حماض
بسرشند و عطرها که مستعمل باشد استعمال کند چون سنبل و سعد و سک و قرنفل معجونی که دل را در جمیع احوال
سود دارد اخلاط آن بسد کهربا و لولو و فرنجمشک و سک و قشر اترج از هر یکی ششدرم ابریشم خام مقرض و بالنکو
از هر یکی دو درم سند روس سه درم بادرنجبویه و کشنیز خشک از هر یک دو درم بهمن سفید و سرخ از هر یکی پنجدرم مصطکی
سه درم عود مشک و عنبر از هر یکی یکدرم این جمله کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و مقدار مشروب از این
یکمثقالست معجونی عظیم نافع باشد اجزای آن مصطکی و عود خام و دارچینی و قرنفل و سنبل و سک جوز بوا و کبابه
و قاقله و قشر اترج و جوز بوا از هر یک پنجدرم مشک دانگی مجموع کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند بشراب یا شراب
حماض یا شراب نارنج و عرق گل و عرق بید مشک بشربت سرد شرب فرماید معجون دافع خفقان صفراوی
اجزای آن تخم لیمو و خیار بزره و خیار زه و خیار کدو از هر یک پنجدرم مجموع کوفته و بیخته بسرشند با شراب سیب در
وقت حاجت یکمثقال در شربت سرد حل کرده تناول نمایند معجون که حواس ظاهر و باطن را سود آرد اجزای آن
فلفل دار فلفل و وج و دارچینی و قرنفل قرفه و سنبل الطیب از هر یک پنجدرم جوز بوا شش درم زعفران دو درم
عود خام دو درم مشک تبتی خالص دانگی مجموع کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و هر بامداد یکمثقال بکار برند
معجون که مرض بلغمی و سوداوی را سود دارد اخلاط آن دارچینی و مصطکی از هر یک دوازده درم مرو اذفر از هر یک دوازده
درم اظفار الطیب و سنبل رومی و سلیخه و اکلیل الملک و سعد و حب الغار از هر یک ششدرم نقیب الذهب [illegible] درم
زعفران یکدرم کوفته و بیخته و با سه چند آن عسل کف گرفته معجون سازند و هر بامداد یکمثقال از آن بخورند معجون نبی
رسول الله صلی الله علیه وآله معجونیست که او را معجون هاشمی نیز خوانند و این ترکیب را جبرئیل علیه السلام بنزد حضرت
بطریق وحی یا هدیه آورده بدان جهت معجون هدیه و هاشمی موسومست جمله اطبا متفقند که به غیر مرگ و تقدیر علاج
جمیع امراض را شاید و حافظ صحت است و مقوی دل و حرارت غریزی صفت آن خولنجان مصری زنجبیل چینی

دارچینی سیلانی کبابه چینی از هر یک ده درم جوز بوا مصطکی قرنفل عود قماری عاقرقرحا از هر یکی یکدرم با سه چند آن
شکر سفید و یکوزن ادویه عسل خالص بقوام آورده معجون سازند و هر چند کهنه تر شود بهتر است شربتی از آن سه
درم تا ده درم است معجون سمند رسوکهه اجوائن یکمثقال اجمود یک و نیم مثقال شقاقل یکمثقال زرنباد یک مثقال مصطکی
یک مثقال قرنفل یک مثقال زعفران یک و نیم مثقال تخم عشبه دو مثقال تخم سمندر سوکهه دو مثقال سنبل الطیب
یک مثقال تخم ترب یکمثقال تخم گزر یکمثقال نبک سه مثقال مشک یکمثقال همه را کوفته و بیخته با نیم وزنه نبات
ممزوج کرده سفوف سازند و بوقت حاجت میل نمایند اثری عظیم او میدهد و نباتات [illegible] برود اگر
معجون سازند یا یکه دو وزن ادویه عسل مقوم را بسرشند و بوقت حوزون یکوقیه از آن بخورند که فواید عظیم دارد
اگر مداومت نمایند تا دو هفته بلکه سه هفته بسیار بسیار مفید است معجون نافع جهت قوة و امساک و انعاظ صفت آن
تخم هلیون تخم گزر تخم زلم تودری سرخ و زرد و حب الرشاد و تخم پیاز تخم اسپست خار سک مغاث عاقرقرحا زراوند
مدحرج اسقنقور بوزیدان خولنجان تخم خشخاش تخم خربزه سعد هندی تخم شلغم اشنه فلفل دراز حلبه ربتهه دارچینی
تخم حنظل قریة موصلی جوز هندی زنجبیل بوزیدان شقاقل تخم جلغوزه عود از هر یک سه توله زرنب تخم کرفس
درونج ابریشم مقرض از هر یک ده توله جنکره یکتوله خصیة الثعلب تخم جرجیر لسان العصافیر اسارون بهمنین
از هر یک پنج توله مغز سر گنجشک سپید [illegible] کوفته و بیخته در عسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند معجون مبدأ الارواح
دفع سردی و سکته و فالج و لقوه و برص و رعشه و خدر که عضو حس نشود و دفع زهر گزدم نماید صفت آن زنجبیل سه دانه فلفل
فلفلدراز فلفل کرد و وج تخم تره تیزک مساوی کوفته و بیخته بعسل بطریق رسم معجون سازند معجون سقنقور نسخه حکیم معین الدین
جهت وخشط و منقطع است کرده و پشت و دل و دماغ را قوت بخشد صفت آن شقاقل مصری بهمن سرخ و سفید بوزیدان
سورنجان مصری بسباسه قرنفل قضیب گاو جوان خشک کرده وسوده مغز حب الزلم مغز جلغوزه مغز حبة الخضراء مغز
نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقله کبار تخم شلغم دار فلفل مار مشک تخم جرجیر فرنجمشک صندل سرخ و سفید خشخاش سفید
گاوزبان ورق گل سرخ بادرنجبویه تخم هلیون اسارون قرفه درونج عقربی خرنوب اکل قرفه ورق قرنفل جوز بوا اشنه لیف
عود خام لولو ناسفته از هر یک پنجدرم کبابه زنجبیل سعد هندی زرنب تخم بادرنجبویه زرنباد مصطکی تخم اسپست تخم گزر
تخم شبت ساذج هندی بجوزیت و کهربا و زر و نقره محلول از هر یک سه درم عنبر اشهب ده درم لعل یکدرم و نیم یاقوت
ارزق یکدرم تودری سرخ و سفید از هر یک چهار درم سره سقنقور پانزده مثقال خصیة الثعلب زعفران از هر یک پانزده
درم جزو اعظم خوب سوده صد مثقال و عسل بقدر حاجت معجون سقنقور نسخه دیگر جهت باه و مقوی و چون معجون اول است
صفت آن بهمن سرخ و سفید شقاقل مصری قاقله کبار و صمغ و سنبل الطیب قرفه بوزیدان بسباسه کبابه چینی خولنجان
لسان العصافیر فرنجمشک دار فلفل قرنفل مصطکی عنبر اشهب ساذج هندی مروارید ناسفته از هر یک سه درم خصیة
الثعلب

الثعلب ده درم سره سقنقور پانزده درم قضیب گاو جوان خشک کرده سوده پنجدرم عود خام تخم هلیون زعفران
از هر یک پنجدرم سعد زنجبیل بسد کهربا از هر یک ده درم مشک ترکی نیم درم یاقوت زرد یکدرم زر محلول و نقره محلول از
هر یک پنج مثقال خشخاش ده درم جزو اعظم خوب سوده سی مثقال روغن بادام ده درم گلاب یکمن در قند سفید یا در عسل
از هر کدام که خواهند یکمن معجون سازند شربتی از یکدرم تا یکمثقال معجون تفاحی مقوی دل و معده است و هضم افزاید صفت
تفاح شامی منقی از دانه دو رطل عسل کف گرفته سه رطل عود قرنفل سک المسک جوز بوا زنجبیل از هر یک سه مثقال
زعفران یکمثقال مشک نیم مثقال سیب را بپزند و بکوبند و بعسل بقوام آورند و ادویه کوفته و بیخته به آن بسرشند شربتی
یکدرم معجون جالینوس بقراط گوید عجب دارم از کسی که این معجون را بکار برد و محتاج بطبیب گردد و شیخ الرئیس فرموده
که هر که این معجون به کار برد نشاط دل و نور بصر افزاید و کهنه صاف کند و مقوی دماغ باشد مولانا علاء الدین بخوری که
از جمله فضلای کاشغر بود حکایت کرده که این معجون موضوع حکماء هند است و نیز میگفت که من بسیار کس را دیدم که سفید
و چهار صد سال عمر داشتند بمداومت این معجون و مقوی قوی و ارواح است و مزیل جمیع مرض و حافظ صحت و موی
سفید سیاه میگرداند و نافع است برای جمیع علل بلغمی و سوداوی و از اعظم معاجین عظیم النفعت صفت آن دارچینی
ساذج هندی قرنفل جوز بوا هلیله کابلی از هر یک یکدرم فلفل چهار درم زنجبیل هشت درم هلیله زرد شانزده درم
بلیله سی درم آمله شصت درم نانخواه صد و بیست و هشت درم زیره دویست و پنجاه و شش درم شونیز پانصد و
دوازده درم سیاه دانه و سرکه برابر کنند مجموع کوفته و بیخته و بقند قوام آورده سیصد و شصت حب ببندند و هر روز
یکی بخورند و از ترشی و بلغمیات پرهیز کند تا نفع او اظهر و اتم باشد معجون جالینوس منقول از حکیم سعد الله گیلانی در تقویت
معده و زیادتی شهوت طعام بسیار نافع است و از مداومت باین نافع است امراض بارده را و از معاجین طول
العمر است که عمر را افزاید صفت آن قرنفل جوز بوا دارچینی بسباسه جوز بوا وج هندی از هر یک یک مثقال قاقله
کبار فلفل از هر یک دو مثقال دار فلفل چهار مثقال زنجبیل هشت مثقال نانخواه چهار ریک مثقال کمون کرمانی پنجاه
مثقال شونیز شصت مثقال شاه دانج بیست و پنج مثقال قند سفید یکوزن ادویه عسل دو وزن ادویه اگر ورق نقره
اورق طلا و نقره اضافه کنند مناسب باشد معجون زرعونی از معاجین کبار است و خواص او بسیار است جهت تقویت باه و گرده و
پشت و دل و دماغ و جگر و نشاط و جماع اروام است صفت آن تخم کرفس تخم گزر تخم شبت رازیانه مغز تخم خربزه مغز
تخم خیار بالنگ پنج گرفس از هر یک پنجمثقال بسباسه قرنفل منقی کبابه چینی عاقرقرحا از هر یکی سه مثقال قرفه زعفران کندر
مشکی عود از هر یکی چهار مثقال شقاقل مصری بوزیدان بهمنین تودری لسان العصافیر از هر یکی شش مثقال زنجبیل تخم شلغم
تخم اسپست تخم جرجیر تخم ترب تخم پیاز حب الرشاد و کراث تخم کندنا خولنجان جوز الطیب گل قرنفل دار فلفل از هر یکی
سه درم بصل الفار مشوی یکدرم و نیم مغز حب القلقل مغز حب الزلم مغز جلغوزه مغز نارجیل از هر یک بخت خصیة الثعلب

قضیب گاو سوهان کرده مغز دماغ گنجشک که در هیجان گرفته باشند خشک مرباکش عزما از هریک ده مثقال عنبر اشهب
دو مثقال مشک ترکی یکمثقال مجموع کوفته و بیخته با یک برابر کعب الغزال و دو وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت آن
گرم فراهم تا دو درم بیک کاسه شیر و سرد مزاجان را پنج درم بماء العسل **معجون** که در ابتدای نزول آب سود مند بود **صفت آن**
و بج انگرد زنجبیل را آرد باشد کوفته و بیخته در عسل مصفی بسرشند و ناشتا یکمثقال بخورند **معجون مقوی انعظ** خصیة الثعلب
دار چینی زنجبیل از هریک هشت مثقال کبابه قرنفل دار فلفل از هریک چهار مثقال مغز پسته مغز نارجیل مغز بادام مغز فندق
از هریک ده مثقال بهمن ابریشم مقرض شقاقل انیسون انگدان بادیان شتر اعرابی تخم کرفس تخم اسپست تخم گزر تخم جلبوزه
تخم گندنا تخم کلم تخم شلغم تخم جرجیر تخم پیاز بوزیدان جدوار حب الزلم حب الصنوبر صغار کبار تخم ترب قلم خولنجان تودری سرخ
و سفید تخم خیار حب العقل فلفل لسان العصافیر بهار عصل مقوی بیبا سه فخک فرول عاقرقرحا از هریک یکمثقال
مشک تبتی نیم مثقال ورق طلا و نقره از هریک پنجاه عدد سمکه صیدا پنج مثقال عسل کف گرفته و بقوام آورده سه مثل ادویه
بدستور متعارف معجون سازند **معجون نافع** دفع نفخ معده کند و معده را قوت بخشد و طعام بگوارد و خلط فاسد براند و قابض
و تباهی معده را بغایت نیکوست و بهضم طعام مفید است **صفت آن** مصطکی پوست اترج از هریک سه مثقال اذان الفار
انکه از هریک دو مثقال بادرنجبویه سه مثقال قرنفل دو مثقال دارچینی پنج مثقال جوز بوا حب الاس از هریک دو مثقال
سنبل الطیب کندر از هریک دو مثقال گل سرخ ده مثقال انیسون سه مثقال زیره عبر ده مثقال عود الصلیب
سه مثقال شاهبلوط پنج مثقال شکلا اشیع سه مثقال نعناع ساذج هندی سلیخه کرد با زرنباد از هریک دو مثقال
زنجبیل یکمثقال عنبر اشهب دو مثقال مشک تبتی یکمثقال ورق طلا و نقره پنجاه عدد قاقله دو مثقال زعفران سه مثقال
رب به شیرین رب سیب رب انار از هریک هشت مثقال رب زعرور ده مثقال مجموع کوفته و بیخته با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته بقوام آورده معجون سازند **معجون دیگر** بادرنجبویه پوست ترنج قرنفل مصطکی قرفه جوز بوا قاقله نارمشک
بهمن سرخ و سفید زرنباد درونج عقربی زعفران تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک از هریکی ده درم خشخاش تنکوی نیم همه بکوبند
و نگاه دارند و دیگر بلیله کابلی مقشر پنجاه درم و آمله مقشر هفتاد درم و در دو من آب بپزند تا به نیمه آید و بدست
بمالند و بپالایند و به نیم من انگبین بر افکنند و بقوام آورند و داروها بدان بسرشند چنانکه رسمست شربتی دو نیم درم
معجون نافع جهت لاغری و ضعف معده و بواسیر و خلفه کهنه که دیر مانده باشد بغایت نیکوست و کونه را صاف سازد
و شهوت گل خوردن باز دارد و خون حیض و خون بواسیر و طبیعت را به بند **صفت آن** بلیله سیاه بلیله آمله کزمازک
خبث الحدید خیس بوده در سرکه سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل نانخواه کندر همه برابر از هریکی پانزده درم کوفته و بیخته
بعسل خمیر کنند و چندی در آب اترج و بخورند از بزرگ مقدار جوزی **معجون برزمچه** قایم مقام کوشت افیونست در امراض
سوداویه خاصته در جذام و صرع بلیله هلیله شیطرج هندی از هریک ده درم دار فلفل پنج درم بیش دو درم و نیم بکوبند

و نرکسند

و ترکسند بروغن گاو خمیر کنند بعسل شربت یکمثقال تا دو درم بعد از آنکه تنقیه بدن کرده باشند و اگر یکبرند با مثل وزن
وی داروالمشک ترتیب از بدی اوزیرا که او با وزن هر حیثیت سی فته کمی **معجون حب الغار نسخه محمد ذکریا** نافع است
اسنف و جیع و قولنج ریحی را و جمیع علل باد برا هرگاه بجا شد از حرارت **صفت آن** ورق سداب خشک ده درم نانخواه
کمون شونیز کرویا وردی حقره طراسالیون لوز مر فلفل قولنج رونده و حب الغار جندبیدستر از هریک دو درم سکبینج
چهار درم جاوشیر سه درم و در بعضی نسخ زیاده میکنند برانها کاشم و دوقوما از هریک دو درم اجزا کوفته و بیخته در عسل معجون سازند
شربت یکدرم بماء الاصول **معجون فرقاینا** اصل سوس اکلیل الملک انیسون مرزنجوش با برنج حلتیت حبه و دینار و بج
جاوشیر جگر گرگ نیم سوخته راز یانج سداب عود هیل فوه زنجبیل خشک اگر ترکی نانخواه زیره خروس لسان الثور پوست
ترنج خشکدانه تخم و عود هندی مرصعتر اشنه تخم کاهو مو ویج بهزی زیره البجوز زعفران پوست شنگ پشت محرق برسیا
وشان صمغ عربی بزر مرو تخم فنجف کثیرا و تخم ازیره از هریک دو درم ورق طلا ورق نقره بسد یشب عقیق مسحوقه
فلفل کشته سرب کشته سیماب کشته فیروزج یاقوت ریزه گهر با دزهر حیوانی با دزهر معدنی مروارید ریزه حجرارمنی
لاجورد حجر البقرا از هریک دو درم و نیم ابریسم پنیرمایه فرکوش درونج عقربی زراوند طویل مشک سعد سنبل حب الغار
ابریشم محرق اصل کبر خبیث نان دار فلفل دار چینی زرنباد و زراوند مدحرج عاقرقرحا زرنباد چوب عنبر اشهب فلفل قرنفل جوز
مغز مو میائی بلیله محرق افیتمون بادرنجبویه زنجبیل صندل سفید فاوانیا فراسیون مصطکی کشنیز خشک بهنکره آمله خرفه
از هریک یکدرم و نیم جوز بوا ده عدد انجیر خشک ده عدد خرما ماهی خشک چهار درم فاریقون پنجدرم زراوند خشک علس
خشک از هریک شش مثقال ریوند چینی ده درم حبیث الحدید بر عرق بید مشک سکنجبیل عنصلی از هریک هشت درم
جوز مائل عرق حمر از هریکی صد مثقال عسل دو برابر جمله اجزا بدستور صلایه کنند بعرق بید مشک اترج و ارت و با افکنند
با عدس و تخم مرو خ نیکو بکوبند و دیگر اجزا را با هم کوفته و بیخته امیزند و در عسل معجون سازند و در ظرف چینی کرده در زیر جو
نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی چند فندق کوچک که مداومت این دوا بعمر طبیعی میرساند **معجون فرید البیم**
کل ارمنی بلادر از هریک جزوی کیمنه سفید دو جزو فلفل دار چینی از هریک سه جزو مشک نصف جزوی بلیله و چبیه و آمله
از هر یکی چهار جزو مائل نصف مجموع اول بلادر و گیجه را با هم نیکو سحق کنند و خلط نمایند و بعسل معجون کنند شربتی
چند فندقی بود هر روز مجرد بر ابرد سر طعام و سرد مزاج را بنانست **معجون لبوب** منقول از قرابادین کیبی کلیه را سود مندست
وقوت بر کند و باه افزاید **اخلاط آن** مغز فندق مغز پسته حب صنوبر کبار مغز بادام کیمنه مقشر تخم خربزه خشخاش سفید از
هریک شش درم تخم قثا تخم قند از هریک سه درم شقاقل بوزیدان بهمن سرخ و سفید لسان العصافیر خولنجان دار چینی
از هریک دو درم فانیذ ده سیار عسل نصف فانیذ شربتی پنجدرم این ترکیب تا نزده جزوست وزن شصت **ومرم**
درم فانید سفت و پنجدرم عسل سی و سه درم و نیم مزاج گرم در یکدرجه و خشک در سه ربع درجه میزان الطباع

معجون لبوب کبیر منقول از اختیارات بدیعی مقوی دل و دماغ است و نشاط افزاید و منی بیفزاید و گرده و پشت را
محکم گرداند و نقوط خام آورد و در باه بی نظیرست **اجزای آن** مغز بادام مغز فندق مغز پسته مغز حبة الخضرا مغز گردکان جوز
هندی مغز انگبک مغز جلغوزه مغز تخم خربزه مغز تخم حب الزلم کیمنه مقشر خشخاش سفید از هریک ده درم کبابه قرنفل قرفه
خولنجان شقاقل مصری از هریک پنجدرم مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب از هریک سه درم بهمن سرخ و سفید
تخم بلبون تودری زرد و سفید و سرخ بوزیدان مغاث تخم جزر تخم شلغم تخم اسپست تخم گندنا تخم پیاز از هریک شش درم خصیة الثعلب
ده مثقال تخم انجره خشک مرباکش عزما قضیب گاو خشک کرده و سوده از هریک چهار درم مغز دماغ گنجشک نر که در وقت
هیجان گرفته باشند ده درم زعفران زنجبیل نارمشک فرنجمشک دار فلفل از هریک شش درم عسل بقدر حاجت شربتی
ده مثقال غذا انخود آب یاقلیه یا زرده تخم مرغ نیم برشت یا کباب با پیاز خام یا آب گوشت مناسب و از ترشی
و سبزی احتراز کند این نسخه چهل و پنج جزوست وزن دویست درم و نیم تخمینا مزاج گرم در یکدرجه و نیم خشک در اول
ربع آخر در جه اول **منه لبوب کبیر نسخه مجرب حکیم کمال الدین حسین شیرازی که تریاقست در از دیاد باه** جند بیدستر
یکمثقال انیسون فلفل سفید سلیخه حب الفار عاقرقرحا بادیان شتر اعرابی جلبوجلة داغ تودری گلگون تودری زرد
لسان العصافیر شقاقل مصری بهمنین سمک صیدا البحری فارکی مغز کنجشک ماهی ربیان تخم انجره تخم جرجیر تخم جزر
تخم پیاز تخم گندنا تخم بلبون تخم شلغم تخم کلم تخم چغندر ریگ ماهی قرفرجه دار جرب پنج بنفشه ساذج هندی از
هریک چهار مثقال خصیة الثعلب هشت مثقال مجموع کوفته بیخته مغز بادام نیم سیار مغز پسته فندق مغز تخم مغز
انکبک مغز نقل خوابه مغز چلغوزه مغز نارجیل مغز دانه کدو شهدانج تخم خشخاش سیاه و سفید مغز دانه بلادر مغز
جلغوزه مغز دانه هندوانه مغز تخم خربزه مغز جوز مغز بادام تلخ مغز دانه شفتالو مجموع این لبوبات را روغن بکشند
و اجزای کوفته را بآن چرب سازند با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آرند و هر صباح دو مثقال از آن با شیر
آهو یا شیر شتر اعرابی بکار برند نافع باد **معجونیکه باد وادی مواصل را دفع کند و حفظ جنین نماید از حکیم ذکرا**
زرنباد و درونج مروارید ناسفته کهربا جندبیدستر دوالمسک از هریک درمی همه را نیکو بکوبند و باهم بیامیزند
و بعسل معجون سازند شربتی از آن دو مثقال **معجون مجرب در نفع سده کبد و طحال منقول از حکیم** افتی یکوقیه مصطکی
کندر هفت سیرین عصاره غافث فلفل دار فلفل ساذج هندی سنبل الطیب بعلی بعرالارنب از هریک نیم وقیه
اجزا کوفته و بیخته به چند آن عسل کف گرفته معجون سازند و شربتی از آن یکمثقال با شراب انگوری هفتاد و
دو مثقال آمیخته تناول نمایند که در آن شراب این ادویه بجیت نه پنج کاسنی پنج رازیانه پنج کبر پنج اذخر پنج کرفس
فقلور ریون دیتق دار شیشعان اسقورریون تخم کشوث پنج مهک رازیانه انیسون تخم کرفس زیره سیزمدبر هریکی ۵ مثقال
از هریک یک توله مجموع را کوفته دو شبانه روز در شراب مخیت نهند و بعد مالیده صاف کنند هفتاد و دو
از این

از این شراب یکتوله از این معجون بجیت و یکروز مداومت نماید نافع بود **معجون مجرب جهة تب ربع ونیقا از حکیم مذکور**
جوز بوا ماش ابهل اقراآن بادنجان خشک کرده تخم کاهو نانخواه بارزد جدوار خطا بی شقاقل عدس مقشر عنب الثعلب
پوست ترنج از هریک یکتوله حلتیت چهار توله ریوند چینی غاریقون سفید از هریک پنج توله لاجورد مغسول پنج
توله اجزا کوفته و بیخته با دو چند آن کلنگبین سرشته معجون سازند شربتی یکتوله با ماء الجبن صد مثقال و سکنجبین افتیمونی
ده مثقال و آب شاهتره تازه تناول نمایند **معجون مجرب جهة ادرار حیض و اخراج جنین مرده ونیقا از حکیم مذکور**
مر مکی دار چینی از هریک دو مثقال ورق سداب بوونه جیلی قردمانا مشکطرا مشیع دو قوه حلتیت سکبینج علس جاوشیر
از هریک سه مثقال اجزا کوفته بیخته به چند آن عسل مصفی بسرشند شربتی سه مثقال با روغن گل **لیقا مجرب حکیم مذکور**
معجون جهة مستسقی گل سرخ پنجدرم تخم کرفس انیسون زیره کرمانی زوفا خشک صعتر فارسی نانخواه از هریک چهار درم
مصطکی سنبل الطیب اشنه دار شیشعان عود الوج قشور سلیخه از هریک دو درم ناردین افریقی هفت درم فقاح اذخر
از هریک دو درم پوست پنج کبر پوست پنج رازیانه پوست پنج کرفس از هریک پنجدرم مویز طایفی دانه بر آورده ده درم
اجزای کوفتنی را کوفته بجوشانند و در ظرف شیشه نگاهدارند هر روز ده درم بیاشامند یا دو درم **معجون** ککلانج ده روز
باین مداومت نمایند بعد از آن باین سفوف عمل نمایند نانخواه تخم کرفس انیسون رازیانه صعتر فارسی مصطکی لسان العصافیر
از هریک دو مثقال زیره کرمانی کیلانزنجبیل از هریک دو درم اجزا را کوفته و بیخته سفوف سازند شربتی دو مثقال نافع بود
لیقا از مجربات حکیم مذکور معجون جهت ریح معکوس از مداوی کبیر **صفت آن** جندبیدستر حلتیت طیب قرنفل دار چینی شونیز فرنگی
میعه سائله سداب خشک فلفل سیاه فلفل سفید از هریک سه مثقال تخم بادنجان دو مثقال افیون یکمثقال اجزا را
کوفته و بیخته به وزن عسل کف گرفته معجون سازند شربتی دو مثقال با شربت اصول بیاشامند **معجون نافع نقل از حکیم**
سعد الله ولد حکیم صفی الدین سلمه از مجربات مروی حکیم مصری بجهة درد مفاصل و غلبه رطوبت و زیادتی بلغم و اقسام
فالج و امراض عصب **صفت آن** بمرغ سیاه را پاک سازند و بجوشانند در پنج سیر شراب عنبی تا مهرا شود پس صاف کنند و در پنج
سیر عسل بیکه رنگش مایل بسرخی باشد و صاف و پاکیزه باشد بجوشند و در دیگ کنند و برآنکه شراب بر تر نهند و با
قاشق بشورانند تا حل شود بعد از آن یک سیر عسل اعلی و نیم سیر روغن گاو بان ضم کنند و مجموع را بقوام آورند بعد از
آن فلفل دراز ربع سیر زنجبیل قرنفل اجوآین از هریک سه توله کوفته و بیخته بر آن انداخته بر شند و معجون سازند
و هر روز نیم توله بناشتا و نیم توله وقت خواب بخورند **ایضا از حکیم مذکور** منقول از خط بهتاد والد مرحوم صفی الدین
حکیم گیلانی اعنی مولانا طاهر لنکرودی گیلانی و او نافل است از خط ملا نعمت الله گیلانی بعبارته و الفاظه عوره
سه ماهه را که فواق ظاهر شد از رطوبات کثیره تواند بود که در فم معده جمع شده باید که مرضیه مصطکی بجاید بهتر است
و این ترکیب بخورد **ایضا** عود خام یکدرم مصطکی سه درم قرنفل پنجدرم کشنیز نیم مثقال زیره کرمانی سه درم مجموع را کوفته

و به هفت مثقال آب خلط کنند و هر روز سه کرت از آن بنوشند هر باری چهار مثقال غذا اسفیدباج و خشک فروج یا
زیربا یا انار دانه مالیده و برشته. معجون لبوب غریب منی بیفزاید کرده را قوت دهد نعوظ تمام آورد و ریگ مثانه پاک کند
مجربست. اخلاط آن مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز نارجیل مغز جلغوزه مغز حبة الخضرا مغز حب الزلم مغز حب القلقل
کنجد مقشر تودری زرد و سرخ تخم شلغم تخم گزر تخم اسپست تخم پیاز لسان العصافیر تخم انجره بهمن سفید زنجبیل دارفلفل
کبابه بهمن سرخ دارچینی خصیة الثعلب قرنفل شقاقل خولنجان بلیون از هریک شش درم عسل بقدر حاجت و بعضی انجیر
از انجره احتراز نمایند بسبب سمیتی که در وی است صاحب اختیارات می‌گوید که من بسیار تجربه کرده‌ام در قوت باه
بعد از خصیة الثعلب هیچ چیز با انجره نمی‌رسد خاصه اگر با شیر گاو تازه خورند سه روز پیاپی اکرم صاحب منهاج آورده
که چون با مثلث خورند مقوی باه بود لیکن اکثر آن است که تیز است اصلاح آن میکند و دفع سمیت آن می‌نماید شربتی
از این معجون یک مثقال تا دو درم این ترکیب بیست و هفت جزو است وزن یکصد و شصت و هفت درم مزاج گرم
در آخر درجه دوم خشک در آخر یک درجه. معجون لبوب نسخه دیگر منی افزاید و نعوظ تمام آورد و کرده و پشت را قوت دهد
اخلاط آن مغز پسته مغز فندق مغز جلغوزه جوز هندی از هریک پنج درم مغز بادام کنجد مقشر از هریک ده درم لسان العصافیر
حب الرشاد تخم اسپست از هرکدام یکدرم فانیذ ده درم زنجبیل کبابه دارفلفل کندر از هریکی دو درم بهمن سرخ و سفید
تودری سرخ و زرد از هریک چهار درم خسک و مورد با تخم گزر تخم شلغم تخم پیاز تخم انجره از هریک دو درم عسل بوزن ادویه
شربتی یک مثقال تا دو مثقال این نسخه بیست و سه جزو است با فانیذ با عسل وزن هشتاد و هفت درم مزاج گرم در آخر
درجه دوم خشک در آخر یکدرجه. معجون لبوب نسخه دیگر مقوی و منعظ و مبهی است صفت آن مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز
جلغوزه کنجد مقشر از هریک پنج نیم شقاقل شش درم تودری سرخ و سفید بهمنین از هریک سه درم تخم تره تیزک تخم
پیاز تخم انجره تخم گزر تخم شلغم لسان العصافیر از هریک دو درم تخم اسپست قند سفید از هریک بیست درم عسل سه وزن
ادویه شربتی یک مثقال تا دو مثقال این نسخه نوزده جزو است با قند وزن یکصد و یک درم مزاج گرم در یکدرجه و نیم خشک
در یبوست و رطوبت. معجون لبوب نوعی دیگر مبهی و منعظ است و محروری مزاج را نیز سود مند است و مجربست
اجزای آن مغز بادام مغز فندق مغز جلغوزه مغز نارجیل مغز حب الزلم مغز حب القلقل مغز پسته از هریک ده درم
زنجبیل دارفلفل دار شکک از هریک دو درم و نیم فانیذ سه وزن ادویه فانیذ را با قدری آب بگدازند و ادویه
کوفته و بیخته بسرشند این نسخه یازده جزو است وزن هشتاد و هفت درم نیم مزاج گرم در آخر درجه دوم خشک
در اول درجه. معجون لبوب نوعی دیگر عروق را پر کرده آید و قضیب سخت کند و محروری مزاجرا شایسته بود اجزای آن مغز نارجیل
مغز جلغوزه مغز بادام مغز حب الزلم مغز بید مغز پسته کنجد مقشر شقاقل مصری خشخاش سفید تودری از دو سفید
بهمنین از هریک پنج درم ادویه خشک جدا بکوبند و هرچه لبوب باشد جدا کوفته بوزن مجموع قند کوفته اضافه نمایند
و باب

در باب ترکیبش معجون سازند شربتی دو درم این نسخه سیزده جزو است وزن سی و پنج درم مزاج گرم در یکدرجه و نیم
خشک در ربع سیم درجه. معجون لبوب که بسیاری بول باز دارد منفعت آن مغز بادام شیرین سپید کرده نیم من مغز دانه
ارزن آلو تلخ سپید کرده ده استار حبة الخضرا کنجد سفید کرده نیم من کوفته و بیخته با یکمن نبیذ بسرشند و بخورند
کنند و بهفت روز بخورند. معجون لبوبی که به چینی قرنفل زنجبیل بهمنین بزر بلیون مغز پسته مغز فندق مغز حب
قلقل مغز بادام مغز جلغوزه جوز هندی مغز چهار مغز تودری سرخ و سفید مغز حب الزلم شقاقل از هرکدام هفت
مثقال دارچینی دارفلفل سنبل خولنجان بوزیدان بزر شلغم گاوزبان بالنگو بید پوست اترج صندل سرخ خصیة الثعلب
مصطکی عود قاری مروارید ناسفته ابریشم مقرض از هریک چهار مثقال فلفل زعفران مشک ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب
از هریک ده مثقال گل سرخ ده مثقال صندل سفید شش مثقال آب شیر ابو آب پنج مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه
طریق متعارف معجون سازند. معجون لبوب نسخه مولانا معین الدین طبیب منی بیفزاید و کرده و پشت را قوت دهد و مثانه
را پاک کند از بلغم و نعوظ تمام آورد مقوی دل و دماغ است و نشاط تمام آورد اخلاط آن مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز
جلغوزه مغز بید مغز حب الزلم مغز گردکان مغز حب قلقل کنجد مقشر دارچینی شقاقل بهمن سرخ تودری سرخ و سفید مغز
دماغ گنجشک پنج یا بوزن خشک او با عنبر اشهب از هریک پنج مثقال نارجیل خصیة الثعلب بهمن سفید از هریک ده مثقال
زرنباد زرنب خشخاش سفید زنجبیل قرنفل بسباسه تخم با درنجبویه از هریک سه مثقال گاوزبان فرنجمشک مروارید ناسفته
از هریک یکدرم لسان العصافیر زر ملول از هریک دو مثقال مشک ترکی نیم مثقال عود خام ده درم زعفران ده درم مصطکی
دو مثقال یاقوت کبود یکمثقال قند سفید بکن و اگر بعسل خواهند نیز بطریق متعارف معجون سازند. نسخه معجون دلارام
بر باز جوز بوا قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل فلفل موصلی سفید و سیاه هندی مهنگره تخم انگشت تخم کوکنار تخم بهلیل
شقاقل مصری خولنجان پنج کیله دو دو چی فرو ستاوه از هرکدام نیم سیرتا سیل الطیب خصیة الثعلب زعفران از
هرکدام یک سیرتا چوب چینی دو سیرتا مشک و عنبر از هریک یک تانک نارجیل مغز پسته از هریک نیم سیر
مزایکیا و سیر منعظ اکر با دو سیر منعظ اکر را بروشی که بهیونت او را اول شود باید ساخت و لوزیات را نیم کوب
باید کرد و ادویه دیگر را کوفته و بیخته با دو وزن تمام ادویه عسل و نیم وزن تمام ادویه شکر تری قوام کرده معجون سازند
معجون ذو فنا ارجمند حکیم الله جهت سعال بلغمی و سرفه‌های کهنه که مجربست نسخه دیگر ذوفا هفت مثقال تخم رازیانه ایرسا
کندر رومی دارچینی زنجبیل از هریک سه مثقال خطمی حب الغار مریع از هریک دو مثقال تخم انجره سه مثقال
عسل سه وزن ادویه نوعی دیگر منه ذوفا پنج مثقال اصل السوس تخم رازیانه کندر رومی دارچینی تخم انجره زنجبیل ایرسا
از هریک سه مثقال عسل سه وزن ادویه شربتی از این دو مثقال بیاشامند. معجون از کندش یوحنا بن سرابیون
که در بول است و نافع است مرض کبد و سده اوراق و گرده که بدن ایشان سرد شده باشد و بول کمتر کند

کنند مفرح یاقوتی نسخه حکیم نجم الدین عبدالله در قوت باه و اشتهای طعام بی نظیر است اخلاط آن یاقوت رمانی پنج
مثقال لعل شفاف و مروارید غیر مثقوب از هریک پنج مثقال بهمن سفید و سرخ شقاقل از هریک چهار مثقال گل سرخ
هفت مثقال خصیة الثعلب چهل مثقال مصطکی بیست مثقال ابریشم مقرض دارچینی از هریک چهل مثقال تودری سرخ و سفید
سعد هریک دو مثقال قرنفل سنبل از هریک پنج مثقال زرنب اسارون از هریک ده مثقال بسباسه قرفه از هریک
پنج مثقال نخود الوندی نارمشک سکه صبیدا خولنجان مصری اسطوخودوس از هریک ده مثقال کبابه بوزیدان از هریک
پنج مثقال صندل سفید بیست مثقال مغز سر گنجشک که در وقت هیجان صید کرده باشند سی مثقال جوز بوا چهل مثقال
تخم کندر ده مثقال قاقله صغار پنج مثقال گاوزبان بادرنجبویه از هریک بیست مثقال ورق ریحان سی مثقال زعفران
ده مثقال تخم شلغم تخم بلیون عود قماری زرنباد از هریک ده مثقال شیر امله چهل مثقال زرنیان لفاح النحل قضیب گاو سوده
از هریک ده مثقال پنج چینی شصت مثقال مغز بادام بیست مثقال مغز پسته بیست مثقال ورق طلا و ورق نقره عنبر
اشهب از هریک پنج مثقال مشک سه مثقال عسل کف گرفته سه مثل ادویه کوفته و بیخته و عسل بقوام آورده معجون سازند
جزو اعظم نصف ادویه نافع باد مفرح معتدل یاقوتی نسخه الخبیرالجبوسی خفقان و وسواس را سود مند بود و دل را قوت دهد
و نشاط آورد اجزای آن مروارید ناسفته هشت درم لسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم طلای محلول نقره محلول
از هرکدام یکمثقال لاجورد یکمثقال و نیم لعل عقیق بیجاده از هریک سه درم طباشیر صندل سفید مقاصری از هریک
پنج درم کل بنفشه فرزرشک بهدانه از هریک سه درم صندل سرخ طین مختوم از هریک ده درم کشنیز خشک گل از هریک
سه درم و در بعضی نسخ افتیمون شش درم میکنند و در بعضی نمیکنند ساوج زرنباد درونج از هریک یکدرم و نیم عود
هندی پوست اترج گاوزبان بهمن سرخ و سفید از هریک سه درم بادرنجبویه ریوند چینی از هریک دو درم تخم کاسنی
کافور قیصوری عنبر اشهب از هریک سه درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم محرق سه درم شیرامله بیست درم هلیله
کابلی بیست درم گلاب یکمن نبات یکمن شراب سیب آب انار شیرین از هریک ده مثقال شراب به بیست درم
نبات با گلاب بگدازند و شراب سیب و به و آب انار با آن بقوام آورند و دارو با آن بسرشند و چهل روز در
میان جو نهند و بعد از آن استعمال نمایند این نسخه سی و پنج جزو است وزن صد و سی و سه درم مزاج سرد و دو خشک
در درجه اول خشک در اوایل درجه دوم من میزان الطبایع شربتی از این نیم مثقال تا یکدرم. مفرح معتدل خفقان و وسواس
و ضعف دل زایل کند و نشاط آورد اجزای آن مروارید ناسفته لسد از هریک پنج درم کهربا دو درم صندل سرخ
و سفید آمله مقشر طباشیر از هریک چهار درم گاوزبان یکدرم تخم کاسنی دو درم درونج یکدرم ساوج دو درم افتیمون
ورق گل سرخ از هریک سه درم زرنباد تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هریک دو درم و در بعضی نسخ سنبل سه درم میکنند
زعفران عنبر اشهب از هریک یکدرم کافور نیم درم مشک ترکی دانگ عود خام نیم درم کشنیز خشک دو درم و نیم خشخاش

حکمی بنا شد که جامعت کنند بسبب برودت کرده نسخه دیگر اذخر دو قوجب بلسان انیسون اسارون فطراسالیون
ریوند سنبل زعفران سلیخه فقاح فطراسالیون دارچینی از هریک سه درم حب الصنوبر سی درم نعنع یکدرم عسل
بقدر کفایت جمله شانزده است. معجون دیگر از کندش کیر که در بول و مسقط حصات است و نافع است اورام صلبه که در جگر
و مثانه باشد نسخه اسارون مصطراس بلیون از هریک دو درم وج دو قوجب بلسان انیسون تخم کرفس کبر از هریک
یکدرم بکوبند و بیزند و معجون بر سیاوشان و اصل السوس جمله ادویه هشت. معجونی که بجهت درد پایه غایت نافع و مجربست
چوب چینی ده مثقال سورنجان مصری مصطکی سیاه دانه دارچینی قرفه عود زیره سیاه نانخواه زنجبیل ورق گل سرخ خشک
کرده خولنجان مصری از هریک سه مثقال ساوج هندی بهمنین دارفلفل از هریک دو مثقال هیله بیده سنبرک و نیم مثقال
زعفران یکمثقال مشک نیم مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته و قند سفید میده کرده شصت مثقال داخل ادویه کنند
و عسل سه وزن ادویه جوش بدهد و کف گرفته بقوام آورده از آتش فرود آرند و نیم سرد ساخته ادویه را در ریخته معجون
سازند و هر صباح یکمثقال و نیم بخورند بغایت نافع است. معجون زنجبیل و معجون سرخ نیز چنین نامند برای اکثر بیماریها که از
برودت حادث شود نافع است اجزای آن زنجبیل یکسیر فلفلدراز پنجدرم عاقرقرحا پنج درم طباشیر ده درم کوفته و بیخته
با سه وزن عسل قوام آورده بسرشند. معجون زنجبیل که فایده آن بیش از معجون زنجبیل است صفت آن قرنفل سه با فرزنجبیل
یکپاو فلفل دارفلفل از پنجدرم عاقرقرحا پنجدرم طباشیر ده درم با سه چند آن عسل بقوام آورده بسرشند که نافع است. معجون
مقوی دل و دماغ که کثیر النفع است ورق طلا دو توله عنبر اشهب دو توله مصطکی چهار توله علاوه مشک اکر ده هفت توله عسل
باه و بهد و منی را زیاده کند و قوه کرده و بهد و منافع بسیار و به دهد منفعت آن شقاقل خولنجان خصیة الثعلب تودری سرخ
تودری زرد بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر از هریک سه درم حب البلبل حب الرشاد فلفل سفید مغز تخم
خربزه مغز تخم خیارین تخم جرجیر تخم گزر تخم کندنا تخم پیاز تخم شلغم تخم اسپست تخم خشخاش سفید خشک تخم تره تیزک تخم
شبت تخم چغندر تخم بلیون خسک مربی از هریک دو درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب بیز مشک عود خام عنبر اشهب
زعفران از هریک یک مثقال مشک ترکی یک دانگ و نیم دانگ نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز حب صنوبر کبار مغز
حبة الخضرا مغز حب القلقل کنجد مقشر از هریک هفت درم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج عاقرقرحا
از هریک دو درم ادویه باهم بکوبند و عنبر و مشک و زعفران باهم و با سه چند آن عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف
چینی نگاه دارند شربتی از سه درم تا سه مثقال. معجونی که افراح را ارشینه میکند صفت آن رب السوس رو فا یا بسیار
بر سیاوشان از هریکی ده درم فودنج نانخواه فلفل حرف لوز مر زراوند مدحرج بزر الانجره از هریک پنجدرم عسل بقدر حاجت
من عشره کامله مؤلف شده چهارم از نقد الکیمیا در مفرحات مفرح عبارت از آن است که تفریح قلب کند یا فواید
دیگر و این ادویه چند باشد جهت تقویت دل و اشتعال حرارت غریزی و تقویت قوی و ارواح با یکدیگر ترکیب
کنند

سفید بنفشه گل ارمنی از هر یک دو درم زر ورق نقره از هرکدام یکدرم و اگر یکمثقال کنند شاید لعل نیم مثقال لاجورد
افزا کوبیده و بیخته بشراب سیب خاص کنند بهتر باشد مجموع صد و هشتاد مثقال باید کرد شربتی از یکدرم تا یکمثقال
این نسخه بیست و هشت جزو است وزن شصت و نه درم و اگر سنا داخل باشد بیست و نه جزو بود وزن هفتاد و دو درم
مزاج معتدل است در حرارت و برودت و خشک در آخر درجهٔ اول منه مفرح یاقوتی ترکیب شیخ ابوعلیا وسواس و خفقان
و ضعف دل و علتهای مزمن چون علتهای دماغ و معده و جگر و سپرز و قولنج و اوجاع مفاصل و تبهای کهن را سود
دارد اجزای آن یاقوت سرخ رمانی یکمثقال سنگ یشب عقیق از هر یک یکدرم طلا دو دانگ نقره یکدانگ این جواهر را
بکوبند و بیبیزند و طلا و نقره مدبر کرده را با جواهر بر صلایه بسایند و شراب بر او میچکانند تا مهیا شود پس بگیرند
غاریقون افتیمون فلفل زنجبیل قرنفل مرزنگوش از هر یک مقدار نیم وزن جواهر و طلا و نقره حجر ارمنی حجر لاجورد
نمک نفطی زرنباد درونج بهمن سرخ لسان الثور از هر یک ثلث وزن جواهر و طلا و نقره سنبل اقریطی که آن ناردین است
حماما وج ساذج هندی دارچینی صعتر حاشا زوفا زیره از هر یک ربع وزن جواهر و طلا و نقره مشکطرامشیع فطراسالیون
حجر الیهود تخم کرفس مرکنده زعفران فلفل سفید از هر یک سدس وزن جواهر و طلا و نقره و عاج ثلث وزن آنچه
جمیع ادویه بکوبند و بیبیزند و بیامیزند با عسل هلیلهٔ مربی یا شربت سیب و یا عسل آملهٔ مربی از هر یک وزن ادویه
بطریق متعارف معجون سازند شربتی یکمثقال این ترکیب سی و هفت جزو است مزاج گرم در یکدرجه و ربع خشک
در یکدرجه و نیم منه همین نسخه نوع دیگر یاقوت رمانی سه مثقال جدوار یکدرم عقیق یمنی دو درم ذهب مذاب
زر بوته برداشته و سحق نموده دو مثقال مروارید ناسفته ترجیح که لایق سحق کرده بشراب ریحان یا صلایه کنند تا آنکه
خشک شود و مکرر این کار کنند سه مثقال غاریقون فلفل زنجبیل قرنفل مرزنگوش از هر یک چهار درم حجر ارمنی
نمک نفطی زرنباد درونج عقربی بهمنین لسان الثور از هر یک سه مثقال سنبل الطیب ناردین حماما وج
دارچینی حاشا زوفا کمون از هر یک دو مثقال مشکطرامشیع فطراسالیون حجر الیهود مرکنده فلفل سفید از هر یک
یکدرم استخوان عاج دوازده مثقال مروارید سوده کهربا بسد ابریشم خام مقرض خرچنگ سوخته تخم شاهسفرم از هر یک
سه مثقال عود قماری لاجورد مغسول مصطکی زعفران اسطوخودوس افتیمون اقریطی جدوار از هر یک ده درم مشک
چهار درم عنبر اشهب دو درم پادزهر حیوانی هفت مثقال بشربت سیب و عسل هلیله مربی و آمله مربی از هر یک
بوزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند مفرح بارد خفقان گرم را سودمند بود و قوت دل دهد اخلاط آن
ورق گل سرخ طباشیر از هر یک دو درم کشنیز خشک بریان کرده صندل مقاصری از هرکدام یکدرم مغز تخم خیار [illegible]
مغز دانه کدو از هر یک چهار درم تودری بوزیدان بهمن سفید گاوزبان از هر یک دو درم زرشک بیدانه شش
درم مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک نیم درم و در بعضی نسخها کافور نیم درم و زعفران دانگی میکنند
مجموع

مجموع ادویه کوفته و بیخته و جواهر را صلایه کرده و نبات بعرق بید مشک بقوام آورده و دارو ها به آن بسرشند شربتی
یکدرم تا یکمثقال این نسخه چهارده جزو است بغیر کافور و زعفران وزن بیست و نه درم و نیم نبات دو وزن ادویه
مزاج سرد است در نیم درجه بغیر کافور و زعفران و با کافور سرد است در آخر درجهٔ اول خشک در اول درجهٔ دوم من
بیرون الطبایع مفرح گرم خفقان سرد و ضعف دل را قوت دهد و سود دارد و اخلاط آن گاوزبان باتکلیف بهمنین از
هر یک هشت درم آمله در شیر خیسانیده و بریان کرده بیست درم عود قماری ده درم تخم فرنجمشک هشت درم گل مختوم
مروارید ناسفته از هرکدام یکمثقال زعفران یکدرم قرنفل بسد کهربا زرنب کشنیز خشک از هر یک دو درم کبابه سه درم
ورق گل سرخ صندل مقاصری از هر یک پنج درم عسل هلیلهٔ مربی شصت و چهار درم یاقوت زرد محلول نقرهٔ محلول از
هر یک سه درم دارچینی دو درم زرنباد سه درم درونج یکدرم و نیم مشک نیم من که صد و بیست و نه درم باشد قند سفید
یک من و نیم که سیصد و هشتاد و سه درم باشد کهربا و بسد باید که سوخته باشند دارو ها کوفته و بیخته قند صافی کنند و
بقوام آورند و عسل هلیله و مشک کوفته بر سر آن کنند و دارو ها به آن بسرشند شربتی یکمثقال این نسخه بیست و
پنج جزو است بغیر مشک و قند وزن آن صد شصت و نه درم تخمیناً مزاج گرم در آخر درجهٔ اول خشک در اول
درجهٔ دوم منه مفرح سرد نوع دیگر خفقان و ضعف دل را که از گرمی باشد زایل کند اخلاط آن طباشیر دو درم گاوزبان
ده درم شیرهٔ آمله پانزده درم عصارهٔ زرشک پنج درم صندل مقاصری سه درم بهمن سرخ و سفید از هر یک دو درم
ورق گل سرخ پنج درم درونج عقربی دو درم کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته کهربا بسد سوخته
ابریشم سوخته از هر یک دو درم زعفران نیم درم یاقوت چهار دانگ زر ورق نقره ورق از هرکدام یکمثقال
آب سیب ترش چهل درم آب حماض چهل درم قند صاف کرده دو من بقوام آورند و دارو های به آن بسرشند
شربتی یکدرم این نسخه دوازده جزو است وزن شصت و دو درم مزاج سرد در ثلث درجهٔ اول خشک در آخر درجهٔ
اول منه مفرح گرم خفقان و ضعف دل که از سردی باشد زایل کند اخلاط آن زرنباد درونج گاوزبان از هر
یک شش درم بادرنجبویه سه درم کوفته و بیخته بشراب سیب مثل ادویه بسرشند بعد از آن عسل کف گرفته
دو وزن ادویه معجون سازند شربتی یکمثقال این نسخه چهارده جزو است وزن بیست و یکدرم مزاج گرم در آخر درجهٔ دوم
خشک در یکدرجه و نیم منه مفرح جواهر خواجه رشید خفقان و وسواس و ضعف دل را سودمند بود و جگر و کرده و مغز را
قوت دهد و لون را صافی گرداند و نشاط تمام آورد و با دهای سوداوی را دفع کند و بجهت قوت دل بغایت سودمند است
اخلاط آن یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت کبود و سفید از هر یک چهار مثقال لعل
سه مثقال فیروزه شش مثقال زمرد یکمثقال و نیم عقیق چهار مثقال جدوار سه مثقال مروارید ناسفته چهار مثقال
بسد دو مثقال کهربا دو مثقال لاجورد دو مثقال تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم محرق شش مثقال

قرنفل سه مثقال پوست بیرون پسته چهار مثقال آملهٔ مقشر ده مثقال پوست هلیلهٔ کابلی ده مثقال بادرنجبویه
چهار مثقال گل نیلوفر سه مثقال صندل سرخ و سفید تخم بادرنجبویه قرنفل دارچینی کبابه از هر یک سه مثقال
گاوزبان یکمثقال عصارهٔ زرشک پانزده مثقال عود قماری چهار مثقال بادروج دو مثقال درونج عقربی
چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین مختوم چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار مثقال
مشک ترکی یکمثقال زر ورق نقره ورق گل دارچینی از هر یک چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار
سه مثقال سنبل الطیب ساذج بهمن سرخ از هر یک دو مثقال بهمن سفید چهار مثقال آب سیب اصفهانی
یکمن آب به اصفهانی یکمن آب حماض نیم من گلاب یکمن عرق بید مشک دو من نبات مصری دو من نبات
با عرقها و آب سیب و به بقوام آورند و چون فرو گیرند آب حماض بر دهند بریزند و دارو ها به آن بسرشند شربتی
یکدرم تا یکدرم این نسخه چهل و شش جزو است وزن صد و هفتاد مثقال مزاج معتدل در حرارت و برودت
خشک در اول درجهٔ دوم منه مفرح دلگشای مسهل ضعف دل و وسواس سوداوی و خفقان زایل کند و دل را
قوت دهد و نشاط تمام آورد اخلاط آن مروارید ناسفته سه درم بسد یکدرم کهربا یکدرم لعل یکمثقال یاقوت
زرد نیم مثقال یشب یکدرم قرنفل یکدرم بهمن سفید دو درم کبابه چینی بهمن سرخ از هرکدام یکدرم زرنباد نیم درم تخم
بادرنجبویه سه درم ساذج یکدرم درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون پسته سه درم پوست اترج سه درم گاوزبان
پنج درم صندل سرخ و سفید از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم زر حق نقره از هر یک نیم مثقال ورق گل سرخ سه درم
دارچینی یکدرم آمله مقشر پنج درم عصارهٔ زرشک ده درم طین ارمنی دو درم تخم فرنجمشک سه درم طباشیر سفید دو درم
عود خام یکمثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران دانگ عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی دانگ و نیم شراب حماض نیم من
شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی بیست مثقال دارو ها کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یکدرم
این نسخه سی و چهار جزو است وزن شصت و هشت درم مزاج سرد در ربع درجهٔ اول خشک در یکدرجه و نیم منه مفرح
یاقوتی خاصه این نسخه مشهور است بمفرح مسند [illegible] اخلاط آن مروارید ناسفته یکدرم و نیم کهربا یکدرم و نیم بسد یکدرم
یاقوت رمانی لعل آتشی جدوار یشب زر محلول نقره محلول ده قرینی زعفران از هرکدام یکمثقال ریوند چینی دو درم صندل
سفید شش درم صندل سرخ سه درم بهمنین شش درم تخم خرفه تخم کاسنی آمله مقشر کشنیز خشک از هر یک پنج درم
[illegible] هشت درم طباشیر ورق گل سرخ از هر یک چهار درم خشخاش سفید پنج درم تخم کاهو سه درم پوست بیرون
پسته پنج درم درونج عقربی یکمثقال مشک خالص دو درم عنبر اشهب پنج درم عود قماری پنج درم مصطکی یکمثقال پوست ترنج سه درم
آب به آب سیب از هر یک بیست درم عرق بید مشک پنجاه درم عرق گاوزبان پنجاه درم گلاب پنجاه درم نبات
سفید یکمن نبات به عرقها بقوام آورند آب سیب و به داخل کنند از هر یک اضافه نمایند ادویه کوفته و بیخته به آن بسرشند
شربتی

شربتی یکمثقال این نسخه سی و پنج جزو است وزن نود و دو درم مزاج گرم بنصف درجه خشک در اول درجهٔ دوم منه
مفرح یاقوتی خواجه دیگر مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک سه درم یاقوت رمانی لعل آتشی از هرکدام یکمثقال جدوار یشب
عقیق از هرکدام یکدرم حجر لاجورد یکمثقال ورق گل سرخ طباشیر سفید گاوزبان صندل سفید و سرخ زرشک بیدانه کشنیز خشک از هر
یک سه درم ابریشم مقرض دو درم قاقله کبار ساذج هندی از هرکدام یکدرم پوست اترج سه درم فرنجمشک بزر [illegible] از هر یک
دو درم مصطکی یکدرم درونج عقربی یکمثقال پوست بیرون پسته آملهٔ مقشر از هر یک دو درم عود قماری سه درم دارچینی یکمثقال
سعد یکمثقال سنبل یکدرم تخم خرفه زر محلول نقرهٔ محلول از هرکدام یکمثقال حجر ارمنی یکدرم تخم کاسنی یکمثقال بهمن سرخ و سفید
از هر یک سه درم طین مختوم زعفران از هرکدام یکمثقال بادرنجبویه دو درم مشک خالص یکدرم عنبر اشهب نارمشک از هرکدام
یکدرم دارچینی یکمثقال آب به و آب سیب از هر یک بیست درم عرق بید مشک عرق گاوزبان از هرکدام پنجاه درم گلاب
سی درم نبات عسل یکمن عسل با عرقها بقوام آورند و آب سیب و آب به اضافه نمایند و ادویه کوفته و بیخته و جواهر
صلایه کرده بدان بسرشند شربتی یکدرم این نسخه چهل و سه جزو است وزن هشتاد درم مزاج گرم قریب به نیم درجه
خشک در یکدرجه و ربع منه مفرح دلگشای دیگر پوست اترج ورق گل بادرنجبویه گاوزبان تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ رومی
بادام از هر یک پنج درم بهمن سرخ و سفید از هر یک دو درم و نیم هلیلهٔ سیاه دارچینی زعفران مغز بادام کوفته سفید خشخاش
سفید از هر یک سه درم قرفه دو درم کرفس مشک ترکی یکمثقال نبات یکمن ترنجبین سفید نیم من این نسخه هجده جزو است
وزن شصت و دو درم تخمیناً مزاج گرم و خشک در آخر درجهٔ اول مفرح معتدل خفقان و ضعف دل زایل کند و قوت و نشاط
تمام آورد اخلاط آن بهمن سرخ و سفید از هر یک پنج درم پوست هلیلهٔ کابلی دو درم گاوزبان شاهترج بادرنجبویه
از هر یک ده درم کشنیز خشک طباشیر از هر یک سه درم ابریشم مقرض پوست اترج پوست بیرون پسته از هر یک دو
درم بسد کهربا از هر یک یکدرم عود خام یکمثقال مروارید ناسفته دو درم زرنباد یکدرم درونج عقربی نیم مثقال
مجموع کوفته و بیخته آب آمله آب زرشک آب حماض آب به از هر یک ده درم قند سفید صد مثقال شراب سیب
بیست مثقال قند صاف کنند و با آبها بقوام آورند و نیم مثقال زر محلول و نیم مثقال نقرهٔ محلول در آن حل کنند
و دارو ها به آن بسرشند شربتی یکدرم این نسخه هفده جزو است بغیر آب سیب و قند و طلا و نقره وزن شصت و یکدرم
مزاج معتدل در حرارت و برودت خشک در آخر درجهٔ اول منه مفرح سرد خفقان و ضعف دل گرم را سود
مند بود اجزای آن طباشیر سفید بهمن سفید ورق گل سرخ گاوزبان از هر یک چهار درم بهمن سرخ بسد کهربا مروارید
ناسفته از هر یک یک درم صندل سفید کشنیز خشک از هر یک دو درم تخم تودری هشت درم زرشک بیدانه
دوازده درم ورق نقره ورق طلا از هر یک نیم درم پوست بیرون پسته یکدرم قند سفید یکمن عرق بید مشک نیم من
قند با عرق بقوام آورده دارو ها به آن بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال این نسخه پانزده جزو است بغیر قند

وعرق وزن چهل وشش درم مزاج سرد در نیم درجه خشک در آخر یکدرجه منه مفرح سرد دیگر مروارید ناسفته کهربا بسد سوخته
گاوزبان گل ارمنی از هریک دو درم طباشیر یکدرم مشک ترکی نیم دانگ صندل سفید ده درم اجزا کوفته وبیخته بگلاب
بسرشته شربتی یکدرم خفقان را سود دارد این نسخه هشت جزوست با منه وزن آن بیست ویکدرم ونیم مزاج سرد در
اوایل درجه اول خشک در یکدرجه نیم منه مفرح معتدل منقول از ذخیره خوارزمشاهی اجزای آن مروارید یکدرم فرنجمشک
سه درم تخم کاسنی دو درم ونیم درونج یکدرم بسد یکدرم کهربا دو درم ونیم صندل سرخ وسفید از هریک چهار درم لسان الثور
چندرم ساذج هندی دو درم افتیمون سه درم اکر چهار درم گل سرخ سه درم رزنباد دو درم طباشیر چهار درم سنا
مکی سه درم تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه از هریک دو درم زعفران یکدرم کافور دو دانگ عنبر چهار دانگ عود یک مثقال
کشنیز خشک دو درم خشخاش دو درم بنفشه وگل ارمنی از هریک دو درم بشراب سیب بسرشته این ترکیب بیست و
شش جزوست وزن شصت وهشت درم ونیم تخمیناً مزاج معتدل در گرمی وسردی خشک در یک درجه ونیم منه
مفرح سوداوی بجهت ضعف دل ومرضهای سوداوی وبادی که زنان آبستن را پیدا شود نافع بود اخلاطش مروارید
ناسفته بسد کهربا ابریشم مقرض رزنباد درونج عقربی از هریک یکمثقال بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی
هشته از هریکی یکدرم جند بیدستر یکدرم وبعضی نیمدرم میکنند مشک خالص نیمدرم واگر دانگی بود نیک بود دارفلفل زنجبیل
از هریک نیم درم کوفته وبیخته با سه چندان آن عسل که آتش ندیده باشد بسرشته شربتی یکدرم تا یکمثقال مفرح یاقوتی
شیخ الرئیس که در رساله قلبیه ذکر کرده منقسم بسه قسم ساخته قسم اول که اصل ووسط اخلاط آن مروارید ناسفته کهربا
بسد از هرکدام یکدرم ونیم ابریشم مقرض سرطان نهری محرق از هرکدام یکمثقال ویکدانگ لسان الثور چندرم سحاله الذهب
دو دانگ تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه ورق بادرنجبویه از هریک سه درم بهمن سفید وسرخ عود هندی
جوز ارمنی جوز لاجورد مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل بوا قاقله کبابه بسباسه از هرکدام یکمثقال افتیمون دو درم ونیم
اسطوخودوس سه درم جدوار یکمثقال درونج دو مثقال تخم کاسنی چندرم بزرالقثا چهار درم ترنجبین ده درم گل سرخ
چهار درم مشک دو مثقال کافور نیم مثقال عنبر یکمثقال سنبل ساذج از هریک دو درم عسل دو وزن ونیم ادویه
این نسخه سی وهفت جزوست وزن هشتاد وپنج درم ویکدانگ مزاج گرم در سه ربع درجه اول خشک یکدرجه
ونیم منه قسم دوم که بجهت محروری مزاج ساخته اجزای آن مروارید ناسفته کهربا بسد از هرکدام یکدرم ونیم ابریشم
مقرض سرطان نهری محرق از هرکدام یکمثقال ویکدانگ لسان الثور چندرم سحاله الذهب دو دانگ تخم فرنجمشک
تخم بادرنجبویه ورق بادرنجبویه از هریک سه درم بهمن سرخ وبهمن سفید عود هندی جوز ارمنی لاجورد
مصطکی سلیخه دارچینی از هریک یکمثقال زعفران نیم درم هیل بوا قاقله کبابه بسباسه از هریک یک مثقال
شاهترج یکمثقال سنا مکی چهار درم اسطوخودوس سه درم جدوار یکمثقال درونج دو مثقال تخم کاسنی چندرم بزرالقثا

چهار درم ترنجبین ده درم گل سرخ ده درم مشک نیم درم کافور نیم مثقال عنبر یکمثقال سنبل ... دو درم ساذج ده درم تخم بقلة الحمقا
هشت درم طباشیر چندرم تخم کاهو دو درم صندل سه درم عسل دو وزن ونیم ادویه این نسخه چهل ودو جزوست وزن یکصد
دوازده درم ونیم تخمیناً مزاج گرم در نصف درجه اول خشک در نصف آخر درجه دوم منه قسم سیم بجهت برودت مزاج
اخلاطش مروارید ناسفته کهربا بسد از هرکدام یک درم ونیم ابریشم مقرض یک مثقال ویکدانگ سرطان نهری محرق یکمثقال
یکدانگ لسان الثور چندرم سحاله الذهب دو دانگ تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه ورق بادرنجبویه از هریک
سه درم بهمن سرخ وسفید عود جوز ارمنی جوز لاجورد مصطکی سلیخه دارچینی از هرکدام یکمثقال زعفران نیم درم هیل بوا قاقله
کبابه بسباسه از هرکدام یکمثقال افتیمون دو درم ونیم اسطوخودوس سه درم جدوار یکمثقال درونج دو مثقال بزرالهندبا پنج
درم بزرالقثا چهار درم ترنجبین ده درم گل سرخ چهار درم مشک دو مثقال کافور ربع مثقال عنبر یکمثقال سنبل ساذج
از هریک دو درم قشور جوز بوا قشور اترج عود بلسان زنجبیل فلفل از هریک سه درم جند بیدستر دو مثقال عسل بقدر
احتیاج این نسخه چهل وسه جزوست وزن سی وهفت ونه درم وچند دانگ و... ودو مثقال ودانگ نیم مجموع یکصد و
دو درم باشد تخمیناً مزاج گرم در یکدرجه خشک در نصف آخر درجه دوم منه مفرح کبیر مولانا فخرالدین طبیب بجهت
سلطان یعقوب بدل شراب ترتیب داده اجزای آن یاقوت زرد وسماقی از هریک شش درم بهمن سفید وسرخ
سنبل الطیب قرفه کبابه چینی از هریک یکدرم ونیم زنجبیل چهار درم نارمشک درونج عقربی از هریک سه درم قاقله
کبیره از هریک یکدرم رزنباد قاقله صغار از هرکدام یکدرم ونیم ساذج سعد شقاقل از هریک چهار درم طباشیر شش درم
صندل سفید وسرخ از هریک سه درم زرشک نیلوفر از هریک چهار درم گل مختوم گل ارمنی از هرکدام یکدرم زعفران
زعفران چهار درم ابریشم مقرض شش درم عنبر سه درم مشک دو درم وزن هرسه درم جدوار یکدرم ونیم ورق
طلا ورق نقره از هریک یکدرم ونیم آب به آب انار از هریک صد وبیست درم گلاب عرق گاوزبان از هریک
صد درم نبات مصری شش درم نبات را در آبها وگلاب وعرق که آمیخته بقوام آورده اجزا کوفته وبیخته در آن ریزند
ومعجون سازند ودر ظرف چینی یا آبگینه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند این نسخه سی وشش جزوست بغیر گلاب
وعرق وآبها وزن یکصد وچهارده درم ونیم مزاج گرم در نیم درجه خشک در آخر درجه اول منه مفرح یاقوتی که حل
کرده منه مقوی قلب وارواح است ودافع خفقان وضعف دل ووسواس سوداوی است وتقویت اعضای
رئیسه واحشا میکند وفرح ونشاط تمام آورد ونافع است امراض قلب را عامةً ومهمی است صنعت آن
لؤلؤ ناسفته یاقوت رمانی یاقوت کبود بسد کهربا لعل بدخشی از هریک چهار مثقال فیروزه یکمثقال زبرجد
نیم مثقال یاقوت زرد دو مثقال یاقوت سفید یکمثقال ابریشم مقرض سرطان نهری محرق از هریک دو مثقال
گاوزبان ... پنج مثقال سحاله ذهب دو مثقال تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه از هریک مثقال

گل سرخ چهار درم بهمن سرخ وسفید عود هندی جوز ارمنی جوز لاجورد مغسول گل مختوم مصطکی سلیخه دارچینی هیل بوا قاقله
کبابه صغار از هریک دو مثقال زعفران ده مثقال کبابه چینی یکمثقال افتیمون پنج درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه
از هریک پنج مثقال ترنجبین بیست مثقال کافور یکمثقال ونیم ساذج هندی از هریک دو درم این نسخه اصل معتدل
المزاج است زیاده میکنند نزد مزاج گرم گل سرخ ده مثقال تخم خرفه هشت مثقال طباشیر پنج مثقال کشنیز خشک بنفشه
مثقال تخم گاوزبان دو مثقال ونیم صندل سفید صندل سرخ از هریک چهار مثقال وکم میکنند آنچه منافی است زعفران
ومشک را وبدل افتیمون شاهترج وسنا مکی زیاده میکنند بسباسه جوز بوا پوست اترج عود بلسان عود هندی
زنجبیل رزنباد جدوار فلفل از هریک سه درم جند بیدستر دو مثقال وکافور را کم میکنند جمیع داروها کوفته وبیخته
بعسل آنکه بگوزن ادویه وعسل هلیله مربی بگوزن ادویه وشربت انار بگوزن ادویه وشربت سیب بگوزن
ادویه وعسل بگوزن ادویه بقوام آورند با هم فرشربت الطریق متعارف معجون سازند مفرح مسیحی مقوی اعضای
رئیسه ومقوی قوای حیوانیه وطبیعی ونفسانی وروحانیه است واشتها آورد ومقوی معده ومفرح قلب ومبهی است
ومحروری مزاج را مناسب است صفت آن مروارید ناسفته هشت درم مرجان چهار درم یاقوت رمانی دو درم
ورق ... یکمثقال نقره ورق یکمثقال لاجورد یکمثقال ونیم لعل عقیق یشب کهربا فیروزه از هریک سه درم طباشیر
چندرم صندل سفید مقاصری چندرم صندل سرخ دو درم گل نیلوفر زرشک بهدانه از هریک سه درم رزنباد
یکدرم ونیم درونج عقربی یکدرم ونیم عود هندی سه درم ساذج هندی یکدرم ونیم پوست ترنج گاوزبان از هر
یک سه درم بالنگو دو درم بهمن سفید دو درم بهمن سرخ سه درم ورق گل سرخ چندرم گل مختوم دو درم تخم
کاسنی گل نیلوفر از هریک سه درم ریوند چینی دو درم تخم کاسنی عنبر اشهب از هریک سه درم مشک تبتی نیم
مثقال شیرآمله بیست درم پوست هلیله کابلی بیست درم ابریشم سوخته تخم ترک پوست بیرون پسته
خصیة الثعلب سنبل الطیب دواله از هریک سه درم گلاب ... نبات سفید ... شراب سیب بیست
مثقال شراب سفرجل بیست مثقال شراب انار شیرین بیست مثقال ترکیب کرده چنانچه رسم است بگذارند
در میان جو نهند بعد از آنکه در ظرف چینی کرده باشند هر بامداد یک مثقال فرو برد واگر یاقوت نبود یا
حیوانیه بدل سازد وجواهر را با گلاب بر سنگ سماق سحق کنند وصلایه کنند تا چون مرهم شود بعد عسل
داده داخل کنند ورق نقره وورق طلا از هریک یک مثقال داخل سازند وباعسل ... برابر اجزا ترکیب
کنند غذا آب گوشت بازروغن تخم مرغ نیم برشت یا مطنجنه خورند مفرح معتدل نسخه حکیم عماد الدین محمود
اخلاطش یاقوت رمانی مروارید ناسفته بسد کهربا از هرکدام یکمثقال گاوزبان صندل سفید از هریک سه
مثقال صندل سرخ دو مثقال گل سرخ چهار مثقال مصطکی فرنجمشک درونج عقربی تخم کاسنی تخم خرفه از هریک

دو مثقال ساذج هندی یکمثقال رزنباد دو مثقال طباشیر بادرنجبویه از هریک سه مثقال عود خام دو مثقال کشنیز
خشک سه مثقال شقاقل ابریشم مقرض پوست اترج از هریک دو مثقال گل مختوم گل ارمنی سنبل دارچینی قرنفل
مشک طلا از هریک یکمثقال شیره زرشک پنج مثقال شیرآمله هشت مثقال زعفران چهار مثقال کافور یک
مثقال نقره دو مثقال عسل وقند سه برابر اجزا این نسخه سی وپنج جزوست وزن هفتاد وشش مثقال مزاج گرم
در اوایل درجه اول خشک در آخر آن من میزان الطبایع مفرح یاقوتی حکیم عماد الدین محمود شیرازی که بسیار مجرب است
اخلاط آن مروارید ناسفته صندل سرخ وسفید تخم خرفه خصیة الثعلب ... فرنجمشک تخم خربزه از هریک
دو مثقال کهربا بسد یاقوت لعل یشب ماهی رنگی از هرکدام یکمثقال بهمن سفید تخم کاسنی گاوزبان تخم
خشخاش تخم کاهو پوست اترج عود قماری زعفران حجر الیهود از هریک سه مثقال زرشک پوست بیرون
پسته مصطکی جوز بوا مغز فندق نارجیل روغن بادام از هریک پنج مثقال گل احمر چهار مثقال جوز اعظم
پنجاه مثقال عرق گاوزبان عرق بید مشک گلاب از هریک پنجاه مثقال در عسل بطریق معهود مفرح سازند
مفرح یاقوتی نسخه دیگر از حکیم عماد الدین محمود شیرازی اجزای آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته ... مشک
بهمن سفید وسرخ ... نارمشک قرنفل ... اعرابی قرص افعی جلغوزه نبات از هریک پنج مثقال یاقوت
زرد یاقوت کبود لعل یشب سفید عقیق سرخ عود خالص النجو شقاقل ... لسان العصافیر ... مدحرج ...
مشک قند سفید از هریک سه مثقال مرجان گل سرخ مومیائی فطراسالیون ابریشم بوزیدان قردمانا اسارون
... سعد خولنجان کافور بهمن سپنی طباشیر تخم کاسنی شربت بعرق کاسنی از هریک دو مثقال کهربا مصطکی
زعفران ورق طلا ورق نقره قاقله کبار خصیة الثعلب تخم کرفس ... سقنقور ...
... از هرکدام چهار مثقال عسل بقدر کفایت معجون سازند مفرح حکیم عماد الدین محمود اولی خلیفه ...
مقوی باه است ودفع میکند سلس البول را ومنع سرعت انزال مینماید ومقوی دل وگرده وقضیب وکمر و
مفاصل است اجزای آن سنبل قرنفل هیل از هرکدام دو مثقال نودری زرد وسرخ از هریک ده مثقال
سورنجان بسباسه کبابه چینی مصطکی حلتیت درونج عقربی رزاونه مدحرج دارچینی ورق طلا ورق نقره
از هریک دو مثقال بوزیدان خولنجان سمکه صیدا ماهی ربیان قضیب گاو ... کرده جوز بوا تخم ترک
... بزرالبنج ... شتر اعرابی حب النیل سعد کوفی تخم شلغم تخم ترب از هریک پنج مثقال زعفران
ده درم نارجیل مغز پسته فندق بادام جلغوزه مغز ... تخم خربزه بهمن سرخ وسفید از هریک ده
مثقال ابریشم خشخاش جدوار تخم ... تخم ... تخم رازیانه مشک از هریک سه مثقال زنجبیل ...
عنبر اشهب یکمثقال نبات سفید ... عسل مصفی ... بقوام آورده معجون سازند شربتی یکمثقال

مفرح عام نسخهٔ قرابادین بدر الدین قلانسی اجزای آن کهربا شش درم زعفران سه درم لسان الثور
ده درم قشنور آنکه شش درم بادرنجبویه هفت درم ساذج هندی چهار درم تخم بادرنجبویه یکدرم
گل سرخ ده درم زرنباد سه درم عود خام سه درم مشک یکدرم درونج دو درم عنبر اشهب
دو مثقال اسطوخودوس ده درم دارچینی چهار درم حجر ارمنی مغسول یکدرم یاقوت رمانی
یکدرم کندر دو درم و نیم خام دو درم مروارید بیست درم سنبل سلیخه جوزبوا قاقله از هرکدام یکدرم
مرجان سه درم اجزا کوفته و بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت بسرشند این نسخه بیست و پنج جزو است
وزن یکصد و دو درم و نیم مزاج گرم در نیم درجه خشک در یکدرجه و نیم من میزان الطبایع یاقوتی بارد
از بعضی متاخرین اجزای آن صندل مقاصری پنجدرم طباشیر عصارهٔ زرشک مروارید مرجان از هر یک
از هر یک سه درم خبث الکندر نیلوفر ابریشم از هرکدام دو درم یاقوت دو مثقال حجر لاجورد مغسول
عقیق کهربا کشنیز خشک پوست ترنج ریوند چینی عود هندی از هر یک دو درم ابریشم مقرض یکمثقال
گل سرخ طین مختوم تخم کاسنی از هر یک سه درم کافور ریاحی دو مثقال مغز تخم خیار مغز تخم کدو خشخاش
تخم کاهو از هر یک سه درم رب به رب انار رب سیب از هر یکی سی درم شکر طبرزد صد درم اجزا
کوفته و بیخته بعسل بقدر کفایت معجون سازند این نسخه بیست و پنج جزو است بغیر ربوب وزن شصت
پنج درم و نیم مزاج سرد و خشک در اوایل درجهٔ دوم منه یاقوتی بارد نافع است خفقان و ضعف دل را
و نفع میکند خمار را گاهی که بعضی از ربوب بنوشند اجزای آن گل سرخ نیلوفر از هر یک ده درم
مروارید بسد کهربا لسان الثور طباشیر صندلین خبث الکندر از هر یک سه درم بهمنین تخم فرنجمشک
تخم شاهسفرم تخم خرفه تخم شاهتره تخم بادرنجبویه تخم کاهو تخم کاسنی تخم خیار بادرنگ تخم خیار زه از هر یک
دو درم کافور نیم مثقال شکر طبرزد چهل درم این نسخه بیست و ده جزو است بغیر شکر وزن شصت و شش
درم و نیم مثقال مزاج بارد در نیم درجه خشک در آخر درجهٔ اول منه مفرح معتدل نافع است توحش و مادهٔ سودا
و این ترکیب از تالیف قوام الدین صاعد المهیمن است اجزای آن گل سرخ چهار درم نیلوفر دو
درم لسان الثور کشنیز خشک بادرنجبویه تودری سفید درونج بهمن سرخ و سفید صندل سفید و سرخ فرنجمشک
تخم فرنجمشک عود سعد خولنجان از هر یک دو درم حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول تخم کشوث تخم کاسنی
مغز تخم خربزه یاقوت لعل زمرد درونج جوزبوا زرنباد از هر یک یکمثقال بسد مروارید کهربا مرجان
عنبر اشهب از هر یک دو درم هلیله سیاه پنجدرم قشنور آنکه پانزده درم افتیمون چهار درم قرنفل سنبل
بسباسه ساذج از هرکدام یکدرم زعفران یکدرم کافور چهار دانگ و مشک دو دانگ اجزا کوفته با بادیان
که

که بعرق گاوزبان و رب سیب بقوام آورده باشند معجون سازند شربتی یکمثقال این نسخه چهل و
پنج جزو است وزن هشتاد و چهار درم و دوازده مثقال مزاج معتدل مایل بحرارت خشک
در اوایل درجهٔ دوم منه مفرح معتدل الکبیر مروارید پنجدرم بسد سه درم یاقوت رمانی عقیق لاجورد مغسول
از هرکدام یکدرم کهربا صندل سفید درونج بهمنین ابریشم مقرض ساذج هندی زرنباد و کشنیز
خشک تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه خشخاش سفید بنفشه طین ارمنی از هر یک دو درم لسان الثور
پنج درم قشنور آنکه پنج درم فرنجمشک گل سرخ طباشیر تخم کاسنی سنادیخ سرطان نهری مرجان از هر یک سه درم
درونج زعفران از هرکدام یکدرم تخم خرفه چهار درم عنبر اشهب چهار درم یا چهار دانگ کافور دو دانگ عود
هندی دو مثقال مشک یکدانگ نبات یکرطل رب سیب نیم رطل این نسخه سی و پنج جزو است بغیر نبات
و رب سیب وزن هشتاد و سه درم اگر عنبر چهار درم باشد و اگر چهار دانگ باشد هشتاد درم مزاج
معتدل در حرارت و برودت و خشک در یکدرجه و نیم منه مفرح تابعی نافع است اسهال را اجزای آن مروارید
کهربا بسد از هر یک سه درم مرجان یکدرم و نیم عقیق دو درم لعل یکدرم بهمنین صندلین طباشیر
طین مختوم تخم خرفه قشنور آنکه ورق آس حب آس از هر یک پنجدرم تخم حماض ریوند چینی عصارهٔ عنبر باریس
باربیس تخم کاهو بری سرطان نهری گل مغسول از هر یک دو درم عود یکدرم کشنیز خشک یکدرم و نیم
زعفران نیم درم پوست ترنج یکدرم زرنباد نیم درم تخم کاسنی تخم گل سرخ سه درم رب به معجون سازند این
نسخه بیست و نه جزو است وزن هشتاد و شش درم مزاج سرد در نیم درجهٔ اول خشک در یکدرجه و ثلث منه
مفرح معتدل النسخه دیگر طباشیر زرشک گل سرخ مروارید مرجان کهربا بسد از هر یک سه درم صندل سرخ و سفید
حجر ارمنی مغسول نیلوفر بنفشه بهمنین درونج بادرنجبویه فرنجمشک عود هندی از هر یک دو درم لاجورد
مغسول یکدرم و نیم عقیق یکدرم لسان الثور چهار درم آنکه پنجدرم ابریشم یکدرم و نیم اشنه ساذج هندی
قرنفل زرنب از هرکدام یکدرم کافور نیم درم زعفران یکدرم عنبر اشهب چهار دانگ مشک یکدانگ
شراب انار شکر از هر یک ربع من این نسخه سی و یک جزو است بغیر شراب انار و شکر وزن آن
شصت و دو درم و دو دانگ مزاج معتدل در گرمی و سردی خشک در آخر یکدرجه منه مفرح معتدل خاقانی
لسان الثور بسد کشنیز خشک مروارید بهمن سفید پوست ترنج کهربا ابریشم تخم خرفه اجزا مساوی یکدیگر
بعسل هلیله مربا معجون سازند شربتی دو درم این نسخه نه جزو است مزاج معتدل در حرارت و برودت
خشک در اواخر درجهٔ دوم منه مفرح بارد نافع است مرهٔ صفرا و اسهال را اجزای آن گل سرخ طباشیر کهربا کشنیز خشک
از هر یک سه درم مروارید یکدرم و نیم طین مختوم دو درم کافور ربع درم اجزا نرم کوفته برب سیب ترش

معجون سازند شربتی یکدرم و نیم با رب سیب این نسخه هفت جزو است وزن پانزده درم و چهار دانگ
و نیم مزاج سرد در سه ربع درجه خشک در دو درجه منه مفرح بارد نسخهٔ دیگر مروارید دو درم صندلین تخم کاسنی
از هر یک دو درم بسد هشت درم قشنور آنکه چهار درم کافور یکدرم طین مختوم یکدرم طباشیر سه درم
گل سرخ پنجدرم یاقوت رمانی ورق آس حب آس از هرکدام یکدرم قشنور هلیله کابلی دو درم کشنیز خشک
یکدرم هلیله سیاه دو درم حجر ارمنی مغسول چهار دانگ نیلوفر دو درم اجزا کوفته و بیخته با رب سیب
و نبات بگلاب بقوام آورده معجون سازند شربتی یکمثقال این نسخه هجده جزو است وزن چهل و هشت
درم و چهار دانگ مزاج سرد در اول درجهٔ دوم خشک یکدرجه و نیم منه مفرح یاقوتی مایل بحرارت
نسخهٔ شیخ سدیدی اجزای آن لسان الثور بادرنجبویه بزر فرنجمشک بهمن سرخ و سفید از هر یک هفت درم
دارچینی کشنیز خشک طباشیر کهربا بسد عود هندی ابریشم خام مروارید ناسفته از هر یک دو درم زعفران
یک مثقال قرنفل دو درم زرنباد درونج از هر یک سه درم طلا و نقره یاقوت سرخ خشک از هر یک نیم
مثقال زرنب دو درم کبابه قاقله از هر یک سه درم آنکه پاکیزه کرده در شراب حب بیده و در سایه خشک کرده
بیست درم گل سرخ پنجدرم برادهٔ صندل سفید سه درم ادویه کوفته و بیخته و نرم کرده بشک سماق عسل
هلیله کابلی مربا نیم رطل و جلابی که بقوام عسل باشد یک و نیم من آید که در جلاب آب سیب و گلاب
داخل کنند و ادویه را با آن بسرشند و در ظرف چینی یا مثل آن نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند شربتی یکمثقال تا دو مثقال این ترکیب سی و هفت جزو است وزن نود و نه نیم درم کیفیت مزاج
گرم در سه ربع درجه خشک قریب یک درجه و نیم منه مفرح گرمتر از اول منقول از سدیدی اخلاط آن قرنفل
قرنفل دارچینی سنبل الطیب فرنجمشک درونج از هر یک دو درم زرنباد کبابه قاقله از هر یک پنج درم دارمشک
عود هندی اشنه ساذج از هر یک سه درم زعفران مصطکی از هرکدام یک مثقال عنبر اشهب یکمثقال مشک
نیم مثقال ورق طلا ربع مثقال آنکه در آب مویز سرخ حب بیده و در سایه خشک کرده ده درم ادویه را نرم
کوفته بعسل هلیله مربی آن قدر که کفایت کند خمیر سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یکمثقال
تا دو درم این ترکیب نوزده جزو است وزن یکصد و دو درم و یکدانه و نیم مزاج گرم در دو درجه خشک در دو
درجه و ربع منه مفرح بارد لطیف از سدیدی اجزای آن خشخاش سفید طباشیر گل سرخ از هر یک ده درم بزر القطونا
تخم خرفه کشنیز خشک عصارهٔ زرشک طین ارمنی شیرآنکه لسان الثور از هر یک پنجدرم نقره یکمثقال
صندل سفید مروارید ناسفته بسد کهربا از هر یک سه درم بادرنجبویه بهمنین درونج ابریشم خام بیست
پوست پرورده بسته از هر یک دو درم فرنجمشک عود هندی از هرکدام یکمثقال یاقوت سرخ ربع مثقال
کافور

کافور نصف مثقال زعفران نیم درم بشراب سیب خمیر کنند شربتی یکمثقال این نسخه بیست و هفت جزو است وزن
یکصد درم مزاج سرد در ثلث درجهٔ اول خشک در یکدرجه و ثلث منه مفرح عنبر بارد از سدیدی اخلاط کشنیز خشک دو درم
گل سرخ طباشیر از هرکدام یکدرم کافور دو قیراط بشراب سیب بسرشند شربتی یکمثقال بشراب سیب حماض این نسخه
چهار جزو است وزن چهار درم و دو قیراط مزاج سرد در دو درجه خشک قریب بسه درجه منه مفرح معتدل منقول از شیخ
سدیدی تقویت دل میکند و نشاط می آرد و نفع میکند خفقان را و رنگ روی نیکو گرداند و اشتهای طعام بیارد
آورد و فکر را درست گرداند و نفع میکند مهیب و وحشت را اجزای آن مروارید ناسفته بسد از هر یک ده درم کهربا پنج
درم صندل سرخ لسان الثور گل لسان الثور از هر یک هفت درم فرنجمشک شش درم تخم کاسنی پنجدرم درونج ده
درم ساذج چهار درم افتیمون شش درم گل سرخ هفت درم زرنباد چهار درم طباشیر هشت درم تخم فرنجمشک
تخم بادرنجبویه از هر یک چهار درم زعفران عنبر از هر یک دو درم کافور قیصوری یکدرم مشک تبتی نیم مثقال عود
خام ده درم کشنیز خشک پنجدرم خشخاش چهار درم بنفشه خشک چهار درم طین ارمنی چهار درم اجزا را تمام کوفته
و بیخته بشراب سیب شکری معجون سازند این نسخه بیست و شش جزو است وزن یکصد و سی درم و نیم مثقال
مزاج گرم در اوایل درجهٔ اول خشک در یکدرجه و سه ربع منه مفرح معتدل از قرابادین کبیر نجیبی اخلاط آن لسان الثور
کهربا مروارید کشنیز خشک بهمن سفید گل سرخ پوست اترج ابریشم سفید تخم خرفه از هر یک دو درم بعسل هلیله مربی
بسرشند این نسخه نه جزو است وزن هجده درم عسل هلیله دو وزن ادویه مزاج معتدل در گرمی و سردی خشک قریب
بنصف درجه منه معجون بارد ارکیبی نافع است خفقان و ضعف دل که حادث از حرارت باشد و تب و خمار و تشنگی را
نیز منه اجزای آن گل سرخ ورق نیلوفر از هر یک ده درم مروارید ناسفته بسد کهربا لسان الثور صندلین طباشیر خبث الکندر
کشنیز خشک پوست درخت کافور از هر یک سه درم بهمنین تخم فرنجمشک بزر بادروج تخم بادرنجبویه تخم خرفه تخم کاهو تخم
کدو تخم قثا از هر یک دو درم کافور یکمثقال شکر طبرزد که بشیرهٔ سیب بقوام آورده باشند معجون سازند این نسخه
بیست و سه جزو است وزن هفتاد و دو درم و یکمثقال مزاج سرد در سه ربع درجه خشک در اول یکدرجه منه مفرح یاقوتی
حکیم عماد الدین محمود شیرازی نسخهٔ دیگر صفت آن یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود از هر یک ده درم مروارید
ناسفته هشت درم پادزهر بسد مرجان فیروزه یشب سبز لاجورد مغسول کهربا جدوار خطایی ورق طلا عنبر اشهب
صندل سفید تباشیر اعرابی سنبل الطیب دواء المسک بهمنی درونج عقربی ساذج هندی قرنفل جوزبوا بسباسه
سعد کوفی زرنب اسارون خولنجان خشک کبابه چینی زرنباد از هر یک دو مثقال ورق نقره سه مثقال
مشک خالص یک مثقال طباشیر سفید سه مثقال زعفران پنج مثقال مصطکی پنج مثقال ابریشم مقرض بهمنین از هر یک
شش مثقال شقاقل مصری خصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال زراوند مدحرج سه مثقال اسکه مقشر پنج مثقال

پوست بیرون پسته سه مثقال با عسل کف گرفته سه وزن معجون سازند مفرح یاقوتی مستعمل و منتخب حکمت پناه حکیم علی
که اکثر عمل او برین ترکیب بود اخلاط آن یاقوت رمانی یاقوت زرد یشب کهربای شمعی کبابه نارمشک درونج عقربی
زرنباد صندل سفید کشنیز عنبر اشهب فادزهر حیوانی از هریک سه مثقال بادرنجبویه هفت مثقال گاوزبان پوست
اترج طباشیر ابریشم مقرض از هریک شش مثقال بهمنین سنبل الطیب قرنفل قاقله کبار و صغار گل مختوم گل ارمنی
زعفران ماه فرفیون و ورق طلا و ورق نقره از هریک یکمثقال زنجبیل خرشیده ساذج هندی سعد کوفی شقاقل مصری
زرشک بیدانه گل نیلوفر از هریک چهار مثقال مشک اذفر دو مثقال آب به شیرین گلاب آب انار شیرین
از هریک پنجاه مثقال عرق گاوزبان صد مثقال نبات سفید دویست مثقال عسل مسعودی دو وزن ادویه قوام آورد
مفرح یاقوتی معتدل مایل برودت که ایضاً حکمت پناه حکیم علی از قدما و حکما انتخاب نموده و میگوید که این مفرح تام
النفع است از جمیع مفرحات و در امراض مختلفه اکثر کار فرمودم و گاهی اندکی از اطریفل [illegible] اسهال میدادم و در
سرفی رحم نیز نافع می آمد اجزای آن مروارید ناسفته زعفران گاوزبان مصطکی لبه دارچینی ابریشم مقرض خام پوست
اترج کهربا بهمن سفید زرنباد اشنه مغز کدو اظفار الطیب ابهل باریس تخم خرفه تخم فرنجمشک طباشیر مغز تخم خیار
تخم گاوزبان از هریک دو درم صندل سفید عود هندی درونج عقربی ورد احمر از هریک سه درم عنبر اشهب
قاقله کبار و ورق نقره و ورق طلا کافور گل مختوم تخم کشنیز لاجورد گل ارمنی قرنفل سنبل نارمشک از هریک یکدرم
لعل شفاف یاقوت رمانی تخم بادرنجبویه از هریک یکمثقال مشک اذفر نیم مثقال شربت حماض صد درم ترکیب [illegible]
شربتی یکمثقال مفرح یاقوتی که حکیم مسیح الزمان لاهوری خود میرزا ابوالفتح نقل فرموده که این نسخه از اطبای مصر اخذ کرده بودند
و بغایت معتقد بودند و کیفیت میرزا افلاطون ساخته اند و نفع این ظاهر و بیش است اجزای آن لعل و یاقوت
رمانی عنبر اشهب و ورق طلا و ورق نقره کافور زعفران گل مختوم کشنیز خشک لاجورد مغسول گل ارمنی تخم بالنگو
قرنفل الطیب سنبل الطیب نارمشک از هرکدام یکمثقال مروارید ناسفته صندل سفید قاقله گاوزبان مصطکی لبه
احمر دارچینی ابریشم مقرض پوست اترج درونج عقربی گل سرخ [illegible] سفید زرنباد اشنه مغز تخم کدو اظفار الطیب زرشک
بیدانه تخم خرفه تخم فرنجمشک طباشیر مغز تخم خیارین تخم کاهو از هریک دو مثقال عود هندی سه مثقال مشک نیم مثقال
شربت حماض صد مثقال شربت فواکه هفتاد مثقال گلاب صد مثقال قند چهل مثقال عسل پنجاه مثقال [illegible]
مفرح یاقوتی پادزهر عنبر اشهب دو توله مشک شش توله ورق طلا و ورق نقره یاقوت سرخ یاقوت زرد یاقوت سفید یاقوت کبود
لعل بدخشی مروارید ناسفته گل ارمنی لاجورد مغسول یشب کهربا مرجان عقیق زرشک بیدانه گل مختوم بالنگو صندل
سفید وج ترکی نارمشک درونج عقربی کبابه چینی زرنباد کشنیز خشک پوست هلیله آمله تخم کاسنی عود از هریک چهار توله
گاوزبان بهمن [illegible] اترج طباشیر سفید از هریک هشت توله قاقله کبار و صغار از هریک ده توله قرنفل دو توله سنبل الطیب ده
توله

توله ساذج سعد کوفی شقاقل گل نیلوفر زنجبیل از هریک شش توله مصطکی شش توله زعفران رومی شش توله رب سیب دو ستار
شربت بهی سه سیر عرق بید مشک چهار شیشه گلاب یزدی ده شیشه عرق گاوزبان سه سیر نبات سه سیر عسل دوازده سیر
ابریشم مقرض هشت توله پادزهر حیوانی ده توله شربت انار دو سیر اجزا کوفته و بیخته عسل را با عرقها و ربها بقوام آورده
و سرد کرده اجزا را در وی بریزند و بیامیزند تا ترکیب شود و یکشبانه روز در همان ظرف که ساخته اند بگذارند بعد از آن در ظرف
چینی کنند و پس از سه روز استعمال نمایند مفرح القلوب که حافظه را قوی کند و باصره و شامه را یاری دهد و باه و منی افزاید و
درد همه تن ببرد فالج و استسقا و تپ ربع و تبهای بارد را نفع کند و روح را قوی سازد و روی سرخ گرداند و هرکه نیم درم از
او بخورد [illegible] و بوی دهن خوش کند و دفع نزله و زکام نماید و قی باز دارد و گرده و مثانه را قوت بخشد و ذات
الجنب و درد سر مزمن را نفع کند و بادهای مخالف را دور سازد و قوه معده و جگر و دل وسیع دهد و داء الثعلب و درد شقیقه
و صداع و لقوه و صرع بلغمی و سودا [illegible] بود و قوت تن و دماغ افزاید و وجع مفاصل و خدر و رعشه و بهق
و نزول آب و سبل و استرخا و سده معده و جگر و دماغ و رحم را ببرد و حیض براند و سینه و خشونت را جلا دهد و ضیق النفس
و نفث الدم و برص و باد فتق و خفقان و جنون و علتهای دماغ را بالکلیه زایل کند و مفرح دل بود و غم ببرد و فرحه کرده
و ذکر و سنگ مثانه و علتهای سپرز و فواق و نسیان و یرقان و داء الفیل و سرطان و درد و رکین و آمدن عرق و [illegible]
عرق النسا و علتهای عصبانیه و تشنج و تمدد و بواسیر را معالجه نماید و ادرار کند و قضیب را مقوی سازد و نقرس و حب القرع
و وسواس و جنون و عسر البول و غیر ذلک از مداومت این ترکیب همه را نافع آید اخلاط وی سعد قاقله قسط سفید پوست آمله کند
دار فلفل طویل
ادویه بهمنین فلفل سیاه دار فلفل مقل ازرق نارجیل وج اشنه سفید عود قاری [illegible] هر حیوانی ساذج هندی سنبل
الطیب پوست هلیله زعفران جند بیدستر تخم بادیان پودنه فلفلمویه قرنفل [illegible] بوزیدان کبابه چینی زنجبیل شقاقل
مصری مغز جلغوزه خولنجان [illegible] جدوار گل بابونه ابریشم مقرض مشک [illegible] زراوند مدحرج اسارون افیون
دارچینی عاقرقرحا ریوند چینی خصیة الثعلب از هرکدام ده درم قند سفید بوزن جمله ادویه [illegible] سه وزن ادویه
عسل مصفی سه وزن ادویه و ورق طلا ششصد عدد شربتی نیم درم تا یکدرم مفرح کبیر [illegible] که دافع الامراض است و دل و جگر و
گرده و دماغ و معده و جمیع اعضا را قوت دهد و باه را برانگیزاند و نشوط آورد و باصره را قوت بخشد و حافظه زیاده کند و از [illegible]
ایمن قوه حیوانیه برافزاید و نگذارد که تن [illegible] کند و گونه روی صاف سازد و نشاط آورد و از هوای مخالف و آب [illegible] ایمن سازد و
موی را از سفید شدن نگاه دارد اجزای آن یاقوت احمر لعل رمانی [illegible] دارفلفل فلفل سیاه زنجبیل ابریشم جوز بوا اسپند [illegible]
عصفور [illegible] بروغن بادام شیرین چرب کرده شقاقل [illegible] ورق گل سرخ از هریک شش مثقال مروارید ناسفته
ساذج هندی زرنب درونج عقربی گل [illegible] بادرنجبویه سنبل الطیب کبابه چینی اشنه لسان العصافیر تخم پیاز تخم گندنا
تخم گزر تخم ترب تخم جرجیر تخم شبت تخم شلغم تخم اسپست تخم پنجنکشت پودنه کوهی صعتر بزرگ [illegible] تخم خرفه [illegible]

مغاث خطمی نانخواه رومی زرنباد زوفا خشک زراوند طویل تخم سداب فراسیون سکبینج شاهتره از هریک [illegible]
حب السودا [illegible] بیخ بابونه [illegible] گل ارمنی قاقله افلنجه [illegible] قسط شیرین قضیب گاو [illegible] خشک کرده و سوده
نموده قنطوریون کبیر و صغیر [illegible] رومی پوست بیخ کبر کتیرا [illegible] گاوزبان [illegible] از هرکدام چهار مثقال
یشب لبه عقیق سرخ فیروزه بهمنین گل رازیانج [illegible] تخم فرنجمشک افیتمون طباشیر صبر سقوطری پوست اترج تخم کرفس
سلیخه عاقرقرحا اذخر [illegible] اسطوخودوس اسارون [illegible] فرنجمشک [illegible] تخم کشوث [illegible]
حب سداب جند [illegible] حب الزلم حرف [illegible] اصل الخنثی دم الاخوین [illegible]
[illegible] تخم جند [illegible] قیصوم [illegible]
بنات ورس از هریک سه مثقال لاجورد مغسول کهربای شمعی پوست آمله بیخ [illegible] سوسن پوست هلیله زرد
و هلیله سیاه و پوست هلیله و ورق گل بزرالبنج [illegible] قاقله صغار جند بیدستر خولنجان قرنفل سعد سقنقور خصیة الثعلب افیون
رازیانه فطراسالیون گل بابونه مغز نارجیل مغز جلغوزه مغز بادام شیرین تخم خشخاش سیاه مغز گوز مغز فندق مغز پسته
مغز حبة الخضرا [illegible] مغز تخم [illegible] پوست بیخ کبر گاوزبان زراوند مدحرج گل [illegible] مقشر سورنجان مصری شقاقل مصری
شیطرج هندی مویز [illegible] عود قماری [illegible] غاریقون پوست بیخ کرفس کرویا کمون شونیز تخم کشنیز [illegible]
خشخاش سفید مقل ازرق از هرکدام هفت مثقال [illegible] تخم [illegible] مغز تخم خیارین تودری فوفل از هریک
هشت مثقال و ورق طلا ششصد عدد و ورق نقره ششصد عدد زعفران عنبر اشهب صندلین از هریک ده مثقال قرنفل
چهارده مثقال فلفل سفید بیست مثقال رب انار سی مثقال رب سوس شانزده مثقال رب به رب سیب از
هریک چهل مثقال [illegible] زعفرانی پنجاه مثقال لسان الذکر دوازده مثقال نانخواه بیست و پنج مثقال شراب انگوری دویست
مثقال نبات سفید چهارصد مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه لوزیات را جداگانه نرم سازند و جواهرات علاحده
بسنگ سماق سحق نمایند و باقی ادویه را کوفته و بیخته و بروغن بادام شیرین چرب کنند و زعفران را بگلاب تر [illegible]
و عسل را صاف نموده بقوام آورده اول زعفران داخل نموده لت کنند که رنگ خود باز دهد بعد از آن مشک و عنبر را که
قدری با نبات صلایه کرده است با جواهرات داخل نماید [illegible] از آتش فرود آورد و چندان لت کند که همه امتزاج یابد
و بعد از آن مغزها را در دیگ کرده با یکدیگر مخلوط سازد و باقی داروها را اندک اندک ریخته چندان لت کند که امتزاج یابد
و در ظرف چینی یا کاشی و یا نقره کند شربتی یکمثقال بحسب وقت و زمان مفرح یاقوتی صغیر که خفقان دل و وسواس زایل کند
و دل را قوت دهد و نشاط آورد و گونه روی صاف کند و باه برانگیزد و سرعت انزال کهنه را دفع کند و مقوی [illegible]
جمیع اعضا و حافظ صحت است اجزای آن یاقوت احمر و زرد و لعل رمانی فیروزه یشب [illegible] زبرجد یشب عقیق سرخ لاجورد
مغسول زمرد از هریک سه مثقال کهربای شمعی مروارید ناسفته از هریک ده مثقال همه را بسنگ سماق [illegible]
و اگر

و اگر سنگ سماق نباشد جواهرات را [illegible] کنند آنکه در هاون چون سرمه نرم کوفته و اگر آب سا کنند از دوم بهتر است یعنی
که در هاون نرم کنند و آب در وی کرده بشورانند و هرچه در آب مخلوط شود بکاسه اندازد و چون به دستور همه را برآورد درست
[illegible] و بگذارد که تا در ته کاسه نشیند و آب را آهسته از وی جدا سازد و جواهرات را خشک کند و باز در هاون کرده
نرم بساید و به کار برد [illegible] بهمن سرخ و بهمن سفید و درونج عقربی و شقاقل مصری و خصیة الثعلب و گاوزبان
کوهی و وج ترکی بادرنجبویه گل سرخ صندل سفید از هریک هفت مثقال خولنجان و دارچینی قلمی فلفل دارفلفل قاقله صغار
و کبار [illegible] زنجبیل از هریک سی مثقال زعفران ده مثقال ابریشم مقرض [illegible] اسارون زرنب
بادیان رومی نانخواه افیتمون تخم کاسنی طباشیر کشنیز خشک گل نیلوفر دریایی از هرکدام یکمثقال عنبر اشهب سه مثقال
پوست هلیله زرد و هلیله آمله هلیله سیاه مصطکی از هریک هفت مثقال جوز بوا [illegible] پنج مثقال عود و مشک تری
یک مثقال و نیم همه را نیکو بکوبند و بیزند و ورق طلا و نقره از هرکدام دو مثقال و نیم نبات یا قند سفید یکوزن و نیم
ادویه عسل مصفی نیم وزن ادویه عرق کاسنی گلاب عرق گاوزبان آب سیب رب به آب انار شیرین بقدر
کفایت قند که شربت شود و بقوام آورده ادویه را بدان سرشته شربتی یکمثقال تا دو مثقال غلوله ساخته فرو برد
مفرح نوع دیگر که ضعف قلب و خفقان و غشی را مفید بود اخلاط آن لبه مصطکی دارچینی دارفلفل خام فرنجمشک بادرنجبویه
از هریک پنج درم کشنیز خشک صندل سنبل از هریک سه درم کهربا لولو طباشیر از هریک ده درم و نیم بالنگو هشت درم
مشک یکدرم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل هلیله مربا بسرشند مفرح دیگر امراض معده و خفقان و صرع و لقوه را سود
بود اجزای آن بالنگو پوست ترنج قرنفل مصطکی قاقله زعفران قرفه جوز بوا بهمنین فرنجمشک زرنباد درونج وج نارمشک
سک از هریک دو درم مشک دانگ و نیم بکوبند و شصت درم پوست هلیله کابلی [illegible] آمله در [illegible]
نیم آب بپزند تا رطلی بماند صاف کنند و در رطل عسل حل کنند و صافی کنند و در رطلی عسل صاف کرده بر آن کنند
و بسرشند بقوام رسیده مفرح یاقوتی معتدل نوع دیگر دل را قوه دهد و وسواس دفع کند و نشاط تمام آورد اخلاط آن
مفرح یاقوتی مروارید ناسفته گاوزبان لبه کشنیز خشک بهمن سفید ورق گل سرخ پوست اترج کهربا ابریشم سفید سوخته
تخم تورک از هریک ده درم کافور یکدرم همه ادویه کوفته در عسل هلیله مربا بسرشند شربتی دو درم مفرح دافع سودا ساذج
سعد نانخواه اشنه افیتمون تخم کرفس [illegible] از هریک سه درم عصاره افسنتین [illegible] زعفران یک درم باد
رنجبویه ده درم پوست اترج دو درم تخم فرنجمشک سه درم گاوزبان هفت درم سک یکدرم ادویه کوفته و بیخته
بآب طبیخ افیتمون سرشته از وی سه درم مفرح یاقوتی خفقانی که اندک سرفه با او بود نافع آید اخلاط آن کهربا لبه سفید
از هریک سه درم زراوند مدحرج درونج عقربی از هریک نیم درم مشک دو دانگ شکر سفید ده درم ادویه
کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال مفرح [illegible] ابریشم خام مقرض نه مثقال مروارید ناسفته

لاجورد از هر یک سه مثقال لعل بدخشی یاقوت زرد و کبود و سرخ از هر یک مثقال بسد کهربا عقیق از هر یک دو درم مروارید
یکمثقال برنزه نیم مثقال فیروزه یکمثقال بیجاده یکمثقال جدوار گل ارمنی گل مختوم ورق طلا مشک سفر صندل سفید و سرخ
از هر یک دو درم زعفران کشنیز از هر یک دو مثقال ورق نقره گاوزبان اسطوخودوس قرنفل قرفه دارچینی سادج هندی
گل نیلوفر عود از هر یک سه درم افتیمون فرنجمشک نارمشک هلیله کابلی پوست ترنج از هر یک پنج درم درونج زرنباد
از هر یک دو درم عود سه درم طباشیر یکمثقال آمله ده درم آب به شراب انار شیرین عرق بید مشک عرق گاوزبان
گلاب از هر یک ده سیر و نیم نبات مصری عسل مصفی بقدر کفایت ادویه سرشتی یکمثقال **مفرح یاقوتی** که حکیم عبد الرزاق
گیلانی جهت خان احمد گیلانی ساخته **اجزای آن** یاقوت سرخ و زرد و کبود از هر یک دو مثقال لعل بدخشی زبرجد از هر یک
مثقال کهربا بسد سفید از هر یک پنج مثقال مروارید نه مثقال مرجان عقیق یمنی از هر یک دو مثقال لاجورد بدخشانی
چهار مثقال حجر ارمنی سه مثقال گل مختوم طباشیر ورق نقره از هر یک دو مثقال ورق طلا یکمثقال مشک سه مثقال
عنبر اشهب یکمثقال کشته دو مثقال لادن صافی نیم مثقال عود هندی سه مثقال صندل زرد و سفید از هر یک پنج مثقال
هیل چهار مثقال بهمنین سرخ و سفید از هر یک ده مثقال گاوزبان بادرنجبویه تخم شاهتره ریوند چینی قاقله
افتیمون پوست هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی آمله مقشر پوست بلیله از هر یک دو مثقال تخم کاسنی پنج مثقال
ده مثقال مصطکی زعفران از هر یک یکمثقال کبابه چینی خولنجان زرنباد درونج عقربی بهمن سه جوزبوا اسطوخودوس
مغز تخم کدو مغز بادام شیرین مغز پسته مغز نارجیل مغز فندق مغز حب الصنوبر حب الفلفل زرنب سفید عود گل سرخ
دارچینی از هر یک دو مثقال گل نیلوفر مغز چلغوزه از هر یک سه مثقال آب سیب شیرین آب به آب امرود از
هر یک صد مثقال آب انار ترش و شیرین از هر یک سی مثقال گلاب نیم من عرق شاهتره ربع من و این گلگامه
شیرازی نیز داخل کنند گل سرخ را کوفته بجوشانند تا بقوام آید عنبر اشهب یکمثقال مشک یکمثقال داخل کنند و قرص کرده
در سفال نهند تا خشک شود عرق گاوزبان ربع من شیره آمله پرورده سی مثقال هلیله پرورده سی مثقال نبات
و قند سفید و عسل بقدر حاجت ادویه به روغن بادام چرب کرده بطریق رسم معجون سازند **مفرح معتدل دیگر** نافع است
علل کبد و معده و ملال و وحشت و امراض صدر و سودا و وسواس را **صفت آن** مروارید یاقوت کهربا لعل مرجان از هر یک ده مثقال
طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مصطکی عصاره افسنتین پوست بیرون پسته مغز تخم کدو و تخم کاهو ریوند چینی نارمشک
مقل عنبر اشهب از هر یک دو مثقال طین مختوم گلقند پرسیاوشان زوفا ابریشم مقرض پوست ترنج نارمشک مرجان عرق ورق
گلسرخ بادرنجبویه گاوزبان حب الآس مویز زرشک پسته تخم کاسنی تخم خرفه بقلو برگ سادج هندی پوست ترنج تخم بالنگو دم
از هر یک یکمثقال تخم جرجیر سفرجل مغسول ورق طلا از هر یک یکمثقال حب البان نیم مثقال ورق نقره دو مثقال قند سه وزن
ادویه **مفرح دیگر** که خوف و اندوه و غم و بیکاری از دل ببرد آید و خوشی دلی و فرح پدید آرد و فربه کند و روشنی چشم را افزاید

209

در هر خوش کواند **اخلاط این** گل سرخ هشت درم مصطکی سه درم سپند سوخته و حجر الطلق القبا از هر یک سه درم فاقله و عود خام
از هر یک دو درم قاقله یکدرم جوز بویا یکدرم ادویه را کوفته و بیخته هموزن مقدار ریگ نیم سیر در هشت سیر آب بگذارند تا بسیر ادلسته شود صاف
کنند و ادویه را با هشت درم شکر سفید و انقره ابو اخته معجون کنند شربتی سه درم **نسخه دیگر** جهت خفقان و ورم و عرق را خالیه
دوی از دو فرح و خوشدلی را بسیار نافع است **صفت آن** گل سرخ آب درون از هر یک سه درم
قرنفل و زعفران از هر یک دو درم فاقله جوز بویا از هر یک یکدرم کوفته و بیخته با عرق گاوزبان جوشانیده و بگیرند بقدر
حاجت شکر سفید داخل کرده بقوام آورده در آن ادویه را بیامیزند و در شیشه نگاه دارند **مفرح طرب المجالس**
از مجربات است نافع است در تفریح قلب و تقویت سودا و نظر را دو دفع حرکت **صفت آن** ورق طلا ورق
نقره یاقوت رمانی لعل مروارید بسد کهربا از هر یک دو مثقال بهمنین درونج عقربی بادرنجبویه گاوزبان از هر یک پنج مثقال
ابریشم سفید از هر یک ده مثقال گل ارمنی سه مثقال عود هندی سرخ و زرد مرکوش سنبل سادج گل سنگل عود خام اسطوخودوس
زعفران مصطکی از هر یک پنج مثقال شیر خشک سه مثقال زرنباد مرکب ده مثقال دارچینی سه مثقال عنبر اشهب سه مثقال مشک مثقال
شراب و گلقند هم اندازه ادویه عسل بقوام رسیده سه خمیر کرده ادویه جزو اعظم لطف ادویه بطریق متعارف معجون سازند **مفرح**
یاقوتی که حکیم حسن ساخته **اجزای آن** یاقوت رمانی لعل بدخشی مروارید لاجورد مغسول از هر یک پنج تولچه ورق
طلا ورق نقره از هر کدام یکتوله ابریشم مقرض پنج توله حشیشه اللفیف دارچینی زرنباد از هر یک هشت توله قرنفل چهار توله
دارچینی چهار توله مغز پسته مغز چلغوزه مغز بادام مغز فندق شقاقل از هر یک دو توله افتیمون اکلیل الملک پنج توله شیر تخم کرفس
تخم اسپند تخم گزر تخم جیبون تخم گشنیز تخم کاهو تخم شلغم تخم جرجیر تخم بزرقطونا از هر یک یکتوله عود و حب الزلم
حب الصنوبر حب الصنوبر کبابه چینی خولنجان از هر یک یکتوله قرفه سرخ و سفید قرنفل بهمن سرخ و سفید از هر یک ده توله
تخم خیار حب الفلفل فلفل لسان الثور قرنفل عنصل از هر یک یکتوله زعفران صندل از هر یک پنج توله سنبل الطیب توله
جوزبوا از هر یک پنج توله بسباسه خشک عود از هر یک دو توله خولنجان قرفه از هر یک یکتوله عود خام گاوزبان از هر یک
سه توله مصطکی گل سرخ از هر یک پنج توله عنبر اشهب مشک عنبر از هر یک سه توله عسل کف گرفته و بقوام رسیده سه وزن
ادویه **مفرح القلوب** اسطوخودوس پنج مثقال عود صلیب نیم کوفته گاوزبان ورق گل سرخ منقش از هر یک سه مثقال آمله
در شش سیر آب بجوشانند تا دو سیر آب صاف کرده چهار سیر قند سفید بقوام آورده و دو اد ادویه ها بسرشند **مفرح منجی**
حشیشه التعب دارچینی زنجبیل از هر یک هشت مثقال کبابه قرنفل دار فلفل از هر یک چهار مثقال مغز پسته نارجیل بادام
فندق از هر یک هفت مثقال کندر قرنفل ابریشم مقرض اشنه شقاقل انیسون ایسون انگدان پنیرمایه شیر تخم کرفس تخم
اسپند تخم گزر تخم جیبون تخم گشنیز تخم کلم تخم شلغم تخم جرجیر تخم بزر بندان هندوار حب الزلم حب الصنوبر کباره منقی تخم
شرب خولنجان تودری بهمنین تخم خیار حب الفلفل فلفل لسان العصافیر بسباسه عنصل بسباسه خشک عود قرنفل عاقرقرحا

از هر یک یکمثقال عسل سه وزن ادویه **معجون ماهی** کثیر الاجزا مخترع عبد الله حسن طبیب **اجزای این** حجر التیس عود امور بیاه
عنبر اشهب مشک خالص از هر یک یکمثقال ابریشم لعل پابادیه تخم مثقال زعفران ریب سه مثقال عود خام ده مثقال الیو طار یوجت
مثقال ابریشم ده مثقال سمکو سبید ایج بخش هند مثقال لسان العصافیر ده مثقال کندر نارمشک از هر یک دو مثقال خایه روباه
خشک کوچ مثقال بوزیدان سه مثقال قرص افرده مثقال حشیشه التعب چهار مثقال قسط هر دو مثقال خولنجان بهمنین شش مثقال قنبر
گاو بسد ان کوچ مثقال گاوزبان بادرنجبویه مثقال اسقنقور دار فلفل از هر یک سه مثقال عاقرقرحا دو مثقال ابریشم مقرض شش مثقال
سادج هندی خشک ورد از هر یک سه مثقال بسباسه بادرنجبویه مثقال تودری زرنباد از هر یک ده مثقال تودری قسط تلخ فلفل شش اسارون
جاوشیر تخم اسپندان از هر یک دو مثقال سعد کوفی دو مثقال حب الانار مغز کوشی از هر یک سه مثقال خولنجان کبابه از هر یک
دو مثقال عسل بلادر سه مثقال دار فلفل دو مثقال حلبه لادن دو مثقال حب صنوبر صنوبر کبابه قاقله بوزیدان از هر یک سه مثقال
پنج لنگر دو مثقال منابت چهار مثقال سورنجان پنج مثقال تخم جیبون تخم شبت تخم شلغم از هر یک سه مثقال تخم گزر ده مثقال تخم ترب
تخم کتان تخم خرفه تخم جرجیر تخم الجزر تخم تره تیزک تخم بید انجیر تخم اسپست تخم کرفس تخم کرفس نبطی از هر یک سه مثقال جوز بوا
پنج تخم مثقال تخم خربزه تخم حب رسم از هر یک پنج مثقال تخم انجدان رومی سه مثقال قرنفل بهمنین مثقال فلفل سه مثقال صندل سفید ده
مثقال حب البلسان پنج مثقال حب الفلفل دو مثقال حب الزلم هفت مثقال حلبه سه مثقال مغز بادام مغز پسته مغز گردکان از هر
یک دو مثقال زنجبیل دو مثقال زرنباد بهمن سه مثقال خشخاش کندر مقل از هر یک ده مثقال الکلک پنج مثقال مغز سر گنجشک هفت مثقال
مصطکی ده مثقال سلیخه سه مثقال فرنجمشک عود بلسان پنج بابونه از هر یک پنج مثقال زراوند طویل دو مثقال حب
بلسان پنج مثقال قطر اسالیون سه مثقال فاشره سنجر ریحان ده مثقال عزه ده مثقال کرداننه سه مثقال کرده سوسمار تر مس
لعبت بربری از هر یک سه مثقال بیضه ماهی بیضه عصافیر از هر یک ده مثقال بیضه کبک بیضه کبوتر بیضه دجاج از هر یک یکمثقال
آب حلادان باترده مثقال اکبر خشک سه مثقال جلوزه کود سیاه از هر یک ده مثقال روغن زیت سی مثقال خایه گورخر
پیه شیر پیه گورخر از هر یک پنج مثقال قرص افعی چهار مثقال عسل کف گرفته و بقوام رسیده مثل هم ادویه **مفرح یاقوتی**
خفقان و وسواس و غم و درد دل را قوه دهد و فرحت دل آورد و رنگ روی برافروزد و باه برانگیزد و معده و جگر را
در هضم یاری دهد و جمیع امراض سودا و صرع را ببرد و در دفع خوش کند **اجزای این** لولوی سفته شش مثقال مرجان
چهار مثقال یاقوت رمانی دو مثقال عقیق چهار و نیم دانگ لعل یکمثقال کهربا دو مثقال طباشیر هشت درم صندل سفید مقاصری
هفت درم سنبل سرخ هفت درم ورق نیلوفر سه درم گل مختوم دو درم کشنیز خشک یکدرم زر گل سه درم سادج هندی
زرنباد درونج عقربی از هر یک یکدرم عود قماری سه درم پوست ترنج گاوزبان تخم کاسنی ابریشم مقرض از هر یک سه درم
بالنگو فلفل سفید بهمن سرخ ریوند چینی از هر یک دو درم شیره آمله سیب درم عسل هلیله کابلی هفت درم گلاب صد درم آب
سیب شیرین صد درم آب انار شیرین چهل درم آب به هشت درم ادویه را کوفته و بیخته ابها در عسل سه وزن ادویه سرشته

210

و چهار درم قند بر وی نهند و بقوام آورند و ادویه را با آن بسرشند **مفرح دیگر** جهت جمیع علتهای سردی سودا منفعت دارد دل را
تقویت کند و اسباب رفتن از دهن بازدارد و جگر را در هضم مدد دهد و حرارت غریزی افزاید و رنگ روی سرخ گرداند
و اندوه از دل ببرد **صفت این** مروارید سفته هشت درم لعل چهار درم یاقوت رمانی یکدرم ورق طلا یکمثقال حجر لاجورد
یکنیم مثقال لعل عقیقی حجر الیشب کهربا از هر یک سه درم طباشیر صندل سفید از هر یک پنجدرم صندل سرخ دو درم ابریشم مقرض خام
بیرون کرده از هر یک سه درم گل سرخ گل مختوم دو درم کشنیز خشک سه درم تخم گل سادج هندی از هر یک دو نیم درم درونج عقربی یک
و نیم درم عود هندی سه درم قشور اترج لسان الثور از هر یک سه درم مشک خشک خام دو مثقال ابریشم مقرض یکدرم شیره آمله
و هلیله کابلی از هر یک هشت درم گلاب و قند نیم من شراب سیب و شراب انار شیرین و شراب ابی شیرین از هر یک ده درم شربت بادام
عسل بیاسرشند و بقوام آورند و ادویه را با آن بسرشند و بعد از آن قند سفید آمیزند و نگاه دارند و استعمال نمایند شربتی یکمثقال
مفرح بارد که خفقان گرم را نافع بود و حرارت معده را تسکین دهد و تقویت دل کند **صفت این** گل سرخ طباشیر سفید از هر
یک سه درم کشنیز خشک سه درم تخم کاهو کهربا از هر یک نیم درم کافور و اینها کوفته و بیخته با قند و شربت سیب خوش بوار شربتی یکدرم
مفرح مسیحی قوه دل و دماغ و معده و جگر بدهد و قوت لب و گرده زیاده کند و ماضر را قوه دهد و نعوظ تمام آورد و منی
بیفزاید و اشتهای طعام بیفزاید **صفت آن** قرنفل هفت درم خولنجان و کبابه قرنفل جوز بوا قاقله کبیر رومی زنجبیل فرنجمشک ورق
قرنفل از هر یک سه درم گاوزبان هفت درم سنبل الطیب اشنه از هر یک چهار درم زعفران مصطکی از هر یک سه درم بهمن از
هر یک چهار درم سادج هندی زنجبیل دار فلفل از هر یک یکدرم پوست اترج سه درم ورق گل سرخ هفت درم سعد هندی یکدرم و نیم
لسان العصافیر بسباسه از هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم لعل یکدرم مروارید نقره دو درم کهربا بسد
از هر یک یکدرم ورق طلا ورق نقره ورق از هر یک نیم مثقال جزو اعظم خوب سی مثقال اگر با عسل خواهند دو وزن ادویه و اگر با قند
سه وزن ادویه را در هاون کوفته و بیخته در روغن بادام چرب کرده معجون سازند **مفرح مسیحی نسخه دیگر** قرنفل خولنجان بسباسه
قرفه از هر یک چهار درم فاقله کبیر اشنه ورق قرنفل خولنجان زنجبیل از هر یک سه درم جوزبوا سنبل الطیب بهمنین حشیشه
التعب نارمشک فرنجمشک از هر یک هفت درم فاقله صغیر یکدرم مصطکی ورق گل سرخ مروارید نقره از هر یک سه درم بسد کهربا
از هر یک دو درم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم لعل یکدرم یاقوت کبود سه درم زعفران سه درم زر ورق نقره ورق
از هر یک نیم مثقال جزو اعظم سی مثقال پوست اترج سه درم سعد هندی دو درم قند سفید بکوبند و اگر با عسل خواهند هم وزن شربتی نقدار
حاجت **مفرح مسیحی** این نسخه منسوب است بخواجه رشید وزیر **صفت این** لعل و بسباسه از هر یک یکمثقال زعفران
سه مثقال جزو اعظم ده مثقال قند سفید سی و پنج مثقال و اگر با عسل خواهند عسل کف گرفته سی مثقال ادویه را کوفته و بیخته با عسل
و قند بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال **مفرح مکیف** تالیف حکیم علا گیلانی **اجزای این** سادج زنجبیل از هر یک سه درم انار دانه
مصطکی زعفران زیره از هر یک دو مثقال زرنباد بادرنگ بویه ادویه را کوفته ورق الخیار دو سیر انار ترش و انار خشک هر یک دو

و انار و ورق طلا ربع [illegible] و ورق نقره نیم [illegible] اضافه کنند بهتر باشد و بدستور [illegible] را بروغن بادام چرب کرده
همه [illegible] بعد از آن ترکیب کنند و ده سیر چند [illegible] عسل کف گرفته معجون سازند و [illegible]
از مثقال است مفرح [illegible] سیع الزمان و کمال نفع از آن ظاهر شد اخلاط آن مروارید [illegible] درم مرجان یاقوت
از هر کدام چهار درم ورق طلا ورق نقره [illegible] صندل سرخ [illegible] از هر کدام دو درم لعل [illegible] کهربا [illegible]
پوست ترنج [illegible] از هر یک سه درم [illegible] صندل سفید [illegible] از هر یک [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
ابریشم مقرض پوست [illegible] سنبل الطیب [illegible] از هر یک سه درم [illegible]
[illegible]
معجون بهجت افزا [illegible] اخلاط آن [illegible]

[illegible]

کوفته و بجوشد جدا نگاه دارند قرنفل سه دانگ جوز بوا جاوری دانه الایجی کبیر یکدانگ شنگرف [illegible]

[illegible]

ابیض [illegible]

[illegible]

احمر [illegible]

[illegible]

زعفرانی [illegible]

مشکین [illegible]

سبز آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **نقوع صبر** [illegible]

[illegible] **نقوع صبر** [illegible]

[illegible]

۱۰۵

[illegible]

حب نافع از کیموس غلیظ لزج [illegible] و عرق النسا و نقرس [illegible]

[illegible]

حب [illegible]

[illegible]

۱۰۶

[illegible]

دانگ سکبینج مقل نمک هندی از هر یک دو دانگ افتیمون یک درم غاریقون دو درم صبر چهار درم
حنظل دو دانگ بکوبند و با سرشته شربت دو درم با آب گرم **حب استسقا** هلیله سیاه چهار درم سکبینج
تخم کرفس غافث بادآورد [illegible] از هر یک درمی سکبینج دو درم صبر یازده درم با سرشته با آب عنب
الثعلب و جعده [illegible] کنند شربت دو درم با آب تخم کرفس **حب سکبینج جهت استسقا** صبر افتیمون از هر یک
چهار درم غاریقون دو درم سکبینج شش درم حب کنند شربت دو درم با آب گرم **حب استسقا** که
اسهال قوی کند [illegible] نمک هندی افتیمون نمک هندی از هر یک هفت درم [illegible] عصاره
افسنتین غافث مقل سکبینج از هر یک پنج درم [illegible] قاح قسط [illegible] در [illegible] قاح اذخر
[illegible] تخم کرفس انیسون قسط اسارون مصطکی سنبل دارچینی زعفران سلیخه [illegible]
خیلطا از هر یک چهار درم [illegible] غاریقون از هر یک شش درم [illegible]
هر یک هفت درم ریوند چینی [illegible] با سرشته با آب عنب الثعلب شربت [illegible] **حب سنبل**
[illegible] جهت استسقا [illegible] و اسهال [illegible] سنبل حب [illegible]
غاریقون ریوند چینی [illegible] افتیمون مصطکی زعفران قسط از هر کدام یکی درم [illegible] از
هر یک [illegible] با سرشته [illegible] آب کنند حب کنند شربت دو درم با آب [illegible] قبل از طعام
و بعد از طعام **حب** درد قولنج [illegible] غلیظ [illegible] هلیله سیاه هلیله آمله از هر یک دو درم [illegible]
طالیسفر [illegible] زنجبیل [illegible] سکبینج مقل اشق [illegible] از هر یک درم و نیم [illegible]
[illegible] صبر مقل [illegible] غاریقون [illegible] درم و نیم [illegible] آب کرفس حب [illegible]
شربت دو درم با آب [illegible] **حب خولنجان** جهت قولنج و ریاح غلیظ [illegible] خولنجان سنبل [illegible]
[illegible] اسطوخودوس دارچینی دار فلفل [illegible] از هر یک درم و نیم [illegible] زعفران از هر یک
نصف درم افتیمون سه درم و نیم صبر چهار درم حب کنند **حب قولنج** سکبینج [illegible]
[illegible] سکبینج [illegible] آب کرفس [illegible] حب کنند شربت
یک درم با آب گرم **حب نافع** از وجع قولنج [illegible] نعل [illegible]
فلفل دار فلفل نمک هندی صعتر فارسی زنجبیل [illegible] از هر یک درم و نیم هلیله
سیاه سه درم صبر سه درم صعتر [illegible] عنب الثعلب [illegible]
[illegible] قبل از طعام و بعد از طعام **حب جهت تسکین وجع قولنج** هلیله زرد
تخم [illegible] از هر یک ده درم [illegible] زنجبیل دار فلفل

شقاقل

شقاقل هلیله سیاه هلیله تخم [illegible] تخم [illegible] اسقیل [illegible] از هر یک چهار درم [illegible]
از هر یک [illegible] ده درم زعفران چهار درم بکوبند و با آب [illegible] سرشته [illegible]
[illegible] ابیون **از مجربات حکیم سعد الدین گیلانی** معجونی که
[illegible] سلطان [illegible] حسن الحسینی [illegible]
[illegible] **صعف لنی** [illegible] هلیله کابلی ترنجبین مصطکی [illegible] از هر یک سه مثقال
اسطوخودوس [illegible] مثقال [illegible] مثقال دارچینی [illegible] مثقال [illegible] مثقال
[illegible] استعمال نمایند [illegible] **معجون نافع از کابوس و خیالات**
سوداوی جهت مراق اسود [illegible] هلیله سیاه هلیله [illegible] از هر یک سه درم [illegible] از هر کدام یک درم
[illegible] ابریشم خام از هر یک دو درم [illegible] سیاه از هر کدام یک درم [illegible]
[illegible] مصطکی سنبل قاح اذخر از هر یک نیم درم [illegible] سه درم و نیم غاریقون [illegible] مثقال
صبر مغسول چهار [illegible] مثقال افتیمون هفت مثقال [illegible] **معجون دیگر** از برای مراق اسود
[illegible] افتیمون چهار درم [illegible] از هر کدام [illegible] هلیله سیاه پنج درم [illegible]
[illegible] **معجون دیگر** از برای مراق اسود [illegible] هلیله سیاه افتیمون از هر یک دو درم مصطکی
[illegible] پنج درم [illegible] از هر یک [illegible] سرشته [illegible] شربتی چهار درم
با آب گرم **معجون دیگر** از برای مراق اسود که از [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] از هر یک دو درم [illegible] افتیمون [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible] با شکر [illegible] شربت دو درم با آب گرم **معجون دیگر** از برای مراق اسود
[illegible] مصطکی زعفران از هر یک [illegible] افسنتین [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] از هر کدام یک درم و نیم مشک [illegible] از هر کدام [illegible]
[illegible] ابریشم خام از هر یک سه درم صبر [illegible] چهار درم عسل [illegible]
شربت یک درم با آب گرم **معجون [illegible]** جهت مراق [illegible] هلیله سیاه از هر کدام یک درم
افتیمون یک درم نمک هندی [illegible] از هر کدام یک درم [illegible] دوازده درم [illegible] شربت
[illegible] **معجون [illegible]** جهت [illegible] معمول [illegible] کرفس
انیسون [illegible] زعفران [illegible] دارچینی
[illegible] مصطکی [illegible] دو

[illegible] سیاه هلیله [illegible] از هر یک دو درم صبر [illegible] درم [illegible] عنب الثعلب شربت دو
درم و نیم **حب [illegible]** جهت درد مفاصل و عرق النسا [illegible] سورنجان [illegible] از هر یک [illegible] صبر چهار درم [illegible]
[illegible] با آب کرفس شربت دو درم **حب [illegible]** [illegible] دو درم [illegible]
سکبینج از هر یک [illegible] **حب [illegible]** هلیله سیاه هلیله آمله از هر
[illegible] شیطرج هندی [illegible] از هر یک [illegible] عنب الثعلب شربت یک درم
[illegible] **ترکیب [illegible] از [illegible] جهت اسهال [illegible]**
[illegible] زنجبیل فلفل [illegible] از هر یک نیم درم [illegible] از هر یک
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نوع دیگر زنجبیل فلفل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] سورنجان [illegible] از هر یک [illegible] حب کنند شربت
یک درم **حب [illegible]** [illegible] سورنجان یک درم [illegible] شربت **حب [illegible]**
[illegible] [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] از هر یک دو درم [illegible]
سه درم مقل دو درم [illegible] سکبینج تخم کرفس از هر یک دو درم شیطرج دو درم و نیم [illegible] زنجبیل
از هر یک مثقال حب کنند با آب کرفس شربت سه درم **حب [illegible]** جهت نقرس و مفاصل [illegible]
[illegible] هلیله [illegible] زنجبیل از هر یک دو مثقال صعتر فارسی سه مثقال نمک هندی دو مثقال سورنجان دو مثقال
و نیم [illegible] مثقال و نیم مقل هفت مثقال و نیم [illegible] با آب عنب الثعلب و حب کنند شربت دو
درم و نیم [illegible] **معجون سورنجان** جهت [illegible] نقرس و [illegible] و عرق النسا و درد
[illegible] سورنجان [illegible] مثقال [illegible] سیاه [illegible] دار فلفل [illegible]

[illegible] از هر کدام یک درم [illegible] سکبینج مقل [illegible] از هر یک دو درم
صبر هفت درم [illegible] شربت دو درم با آب [illegible] **معجون دیگر** از برای [illegible]
استسقا [illegible] دو درم [illegible] از هر یک یک درم [illegible]
چهار درم تخم کرفس [illegible] تخم کرفس از هر کدام [illegible] درم [illegible] با شکر [illegible]
[illegible] شربت دو درم با آب عنب الثعلب [illegible] چهار درم **معجون دیگر** [illegible]
غلیظ [illegible] از هر یک دو درم سکبینج یک درم [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] شربت دو درم با آب گرم **معجون دیگر** [illegible] هلیله سیاه پانزده
درم [illegible] تخم کرفس از هر یک ده درم [illegible] چهار درم [illegible] مقل سکبینج از هر یک
چهار درم [illegible] عسل [illegible] شربت [illegible] با آب گرم **معجون [illegible]** نافع [illegible]
[illegible] افتیمون از هر یک چهار درم [illegible]
زعفران دارچینی سلیخه از هر یک سه درم [illegible] چهار درم [illegible] ایرسا [illegible] از هر یک
دو درم صبر ده درم عسل [illegible] شربت [illegible] و نیم از برای [illegible] سیاه [illegible]
و از برای [illegible] تخم کرفس و رازیانه [illegible] و از برای [illegible] با آب گرم **معجون [illegible]** جهت [illegible]
[illegible] سوداء [illegible] هلیله سیاه هلیله
آمله هلیله کابلی اسطوخودوس از هر یک سه درم افتیمون چهار درم نمک هندی [illegible] دو درم [illegible] درم
غاریقون چهار درم [illegible] سکبینج [illegible] شربتی سه درم [illegible] با آب گرم **حب [illegible]** که
[illegible] قولنج [illegible] فلفل دار فلفل دارچینی خولنجان از هر یک
[illegible] دو درم صبر سه درم [illegible] حب کنند **حب [illegible]**
[illegible] نافع از نقرس [illegible] مفاصل و قولنج [illegible]
[illegible] شاه [illegible] جهت [illegible] عرق النسا و نقرس [illegible] هلیله
سیاه هلیله آمله [illegible] از هر یک چهار درم تخم کرفس انیسون رازیانه [illegible] شیطرج
هندی [illegible] سورنجان نمک هندی مصطکی اشق از هر یک [illegible] زنجبیل [illegible] دارچینی [illegible] سنبل [illegible]
سلیخه از هر یک [illegible] سکبینج [illegible] دو درم [illegible] از هر یک [illegible] درم صبر [illegible]
[illegible] بکوبند [illegible] حب کنند [illegible] حب [illegible]
کنند شربت دو درم با آب گرم **حب [illegible]** جهت نقرس زنجبیل دار فلفل شیطرج هندی فلفل [illegible]

هلیله

هر یکی دو مثقال [illegible] دو مثقال [illegible]

کف [illegible] دو مثقال [illegible]

[illegible] سه درم [illegible] دو درم [illegible]

سفوف [illegible] صفت دیگر [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] پنج درم [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] سه درم [illegible] شش درم [illegible]

[illegible] دو مثقال [illegible]

سفوف [illegible] صفت آن [illegible] ده درم [illegible]

[illegible] سه درم [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] دو مثقال

[illegible] حب [illegible] صفت آن

[illegible]

[illegible]

اطریفل

[illegible]

مطبوخ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوع دیگر هزار بول ... [illegible]

... نوع دیگر ... [illegible]

هزار بول ... [illegible]

... نوع دیگر ... [illegible]

نوع دیگر ... [illegible]

نوع دیگر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

آنکه در مرور به لبنه ورشاف نا بینه شیاف که نافع است مر ابی و صداع که از رحم آید و از مرضع قریب بگیرند

[illegible]

[illegible]

در دستور ... شیافات

[illegible] نوع دیگر [illegible]

[illegible] نوع دیگر [illegible]

[illegible] نوع دیگر [illegible]

[illegible] مقاله سیوم از کتاب اول در استفراغات [illegible]

[illegible] مقاله اول از مقاله سیوم از کتاب اول در منضجات [illegible]

[illegible]

بجاری گردیده از ... و اگر ... در عقب ... صحبت ... اگر ...
باشد و چون این نسخه ... هیچ ... از خوردن اینها فقط ... **عقد دوم**
از مقدسین ... مطبوخ ... طریق پختن جلاب و خوردن آن اول ...
... کند و باید که دیگ سنگین یا گلین باشد چون دو سه جوش بخورد ... کند چون ...
... بخورد ... آتش ... آب بسیار ... جایه ...
... بعد از آن صاف کرده ... جالد آب ... جالد آب ... قوام
... نگاه دارد و اگر بعد از ... بخورد ... بعد از آن ...
... دارد و اگر تشنگی غلبه کند ... و اگر ... آب ... اندک ...
... و ... روز ... **مطبوخ**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طبیخ ... اصلاح ...

طبیخ افتیمون ...

[illegible]

[illegible]

بوده کوهی ... و جوشانیده سنبل از هر یک سه درم ... بیاورد پنج ...
... صعتر ... چهار درم مصطکی سه درم و نیم ... چهار درم ... رطل آب ...
باز ماند ... گرم باشد ... چهار درم ... داخل کنند ...
با دو مثقال ... **مطبوخ** ...
مصطکی سنبل ... از هر یک دو درم و نیم ... پنج درم ...
... از هر یک دو درم ...
... **مطبوخ** ...
...
... پنج ... از هر یک پنج درم ... مصطکی ...
... از هر یک ... قصب الذریره چهار درم ...
... پنج درم ... از هر یک دو درم و نیم ...
... رطل آب ... **مطبوخ** ...
...
... از هر یک سه درم و نیم ...
... سنبل پنج ... پنج درم ...
... مثقال ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اتب اما ترشش سبب کرما سوی حب الرمان شد آب ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

داکر بچشم کشند **دیگر** شنکند بصر را اقلیمیا ... [illegible]

توتیا سنج دو درم بوره ده دانگ ... **دیگر** جهت ... [illegible]

... [illegible] ... **برود الکحل فارسی** ... [illegible]

... [illegible] ... **برود لین** ... [illegible]

... [illegible] ... **برود دیگر** ... [illegible]

... [illegible] ... **برود دیگر از ذکریا رازی** ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... **الضماد و دیگر** ... [illegible]

... [illegible] ...

داخل ... [illegible] ...

... [illegible] ... **مفرح** ... [illegible]

... [illegible] ...

بر سفال آب نرسیده برفق برشته نمایند و باز فرود آورند و همچنین تا بدان سر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سفوف قابض** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ساختن مفرح اکبر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مفرح تسکین النساء** [illegible]
[illegible]

برادا خته چندان بجوش شده که از او توان حبوبات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **روغن جوز ماثل** [illegible]
[illegible] **مفرح یاقوتی** [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

گرفس سکبینج مغز انکلک یک چهار یک مثقال مغز فندق چهار مثقال مغز [illegible] ... و دو مثقال [illegible]
و بلیلهٔ سیاه پوست هلیله کابلی هلیلهٔ زرد هر یک چهار مثقال اسطوخودوس دو مثقال مغز تخم کدو مغز تخم خربزه هر یک یک مثقال
حب الغار چهار مثقال سلیخه روغن سه مثقال [illegible] ... شش مثقال نرم کوفته با آب گرم حل کرده [illegible]
تخم انیسون [illegible] ... از هر یک چهار مثقال جزو اعظم [illegible] ... و دو مثقال اجزا را
کوفته و بیخته [illegible] ... ممزوج شود با روغن زیت [illegible] ... باشد با سه چندان
عسل [illegible] ... و شش روز شربت یک و نیم مثقال [illegible]
نوع دیگر جزو اعظم [illegible] ... و تخم را در دیگ کرده
آب بر سر او کنند و آتش کنند تا [illegible] ... چهار روز
[illegible] ... اگر [illegible]
[illegible] ... برآید و آنرا در آفتاب خشک نموده [illegible] ... چشم [illegible]
خواهد بود **نوع دیگر** [illegible] ... در دل [illegible]
[illegible]
[illegible] **نوع دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible] **... عظیم النفع است**
[illegible]
[illegible] **... بسانند** [illegible]
[illegible]

[illegible] ... **انواع مکیف** [illegible]
[illegible] ... **نوع دیگر** [illegible]
[illegible]

[illegible] ... **معجون** [illegible] ... **جوارش** [illegible]
[illegible] ... **اخلاط آن** [illegible]
[illegible] ... **جوارش** ... **جالینوس** [illegible]
[illegible] ... **اخلاط آن** [illegible]

[illegible] ... **جوارش کمونی** [illegible] ... **اجزای آن** [illegible]
[illegible] ... **جوارش** [illegible]
[illegible] ... **اخلاط آن** [illegible]
[illegible] ... **جوارش کمونی کبیر** [illegible]
[illegible] ... **جوارش** ... **جالینوس** [illegible]
[illegible]

فرنفل قرنفل قصب الذریره بال حب بلسان از هر یک دوازده درم فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک ده درم مصطکی قرنفل
کرویا انیسون تخم کرفس سنبل سلیخه قاقله قسط از هر یک شش درم جوز بوا تخم کرفس نانخواه از هر یک پنج درم ساذج هندی
ما از هر یک چهار درم کوفته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم جوارش عود صنعتی دیگر که معده را قوت دهد و سنگ
سود را در صفحات آن عود هندی قرنفل زنجبیل قاقله بزرگ فرنجمشک درونج هندی دارفلفل از هر یک دو مثقال
زعفران نیم مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ... بجا دارند مثقالی از آن بخورد جوارش کندر
که گرم کننده معده را و خشک کند معده صفت آن کندر ده درم فلفل نانخواه سنبل الطیب کاشم انیسون شونیز از هر یک
دو درم جلنار ده درم عسل کف گرفته معجون سازند و بدهند که این معده را گرم و خشک کند و بدیر این جوارش
بماء البزور من عشره کالله مولف جوارش فی تفتیح لسدد جالینوس اخلاط آن فو تفتیح اذخر فو تفتیح بری
فطراسالیون از هر یک دوازده مثقال درم زنجبیل شش درم تخم کرفس اقاع حات از هر یک چهار
درم کاشم شاه ... درم اسپ الیوس پنج درم عسل بقدر کفایت این نسخه نه جزو است وزن یکصد و نود و
درم و درمی شرذ ... بکدرم است و شربتی مثقال مزاج گرم و خشک در درجه دوم و نیم سوم جوارش حب
الآس نفعت برفع طبیعت را و زمین که از بلغم و رطوبت باشد و سوء هضم که از معده باشد و معده را
قوی کند و اسهال و قی بلغمی باز دارد اخلاط آن حب الآس خشک کمی حلیله سیاه بلیله آمله طباشیر
از هر یک هشت درم فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک ده درم مصطکی قرنفل اقاقیا کرویا انیسون
زیره کرمانی سنبل سلیخه قاقله از هر یک شش درم جوز بوا تخم کرفس نانخواه از هر یک
پنج درم ... هندی هر یک از هر یک چهار درم عسل بقدر کفایت شربتی یکدرم این ترکیب
بیست و دو جزو است وزن چهارصد و چهل و چهار درم و دولو دانگ مزاج گرم در نیم درجه خشک در
اول درجه سیم جوارش خوزی حب الآس یک کیلچه و نیم سنبل ... اوقیه جوز بوا ... نیم رطل
قرنفل قاقله انیسون بوداده تخم کرفس بوداده ... از هر یک دو اوقیه ... اوقیه
و نیم سلیخه چهار اوقیه هلیله کابلی آمله از هر یک سه اوقیه اجزا را ... العطر شراب
ریحانی جوش دهند و مقدار آن خشک کنند پس از آن کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی
سه درم ... مثقال ... این نسخه سیزده جزو است وزن ... دو درم مزاج سرد در
ربع درجه خشک در اول درجه سیم جوارش معتدل کلی ... بطنو ... نفعت بدن ... و
معده ... ازین شاول ... از آن تجربه معلوم شده
سنبل قرنفل دارچینی جوز بوا قاقله مشک از هر کدام ... عود ...

از هر یک دو درم لیمو ذکر سفید چهار درم شکر طبرزد ده شده نمام ادویه اجزا را کوفته و بیخته با شکر مخلوط سازند بعسل
کف گرفته معجون سازند شربتی سه مثقال این نسخه یازده جزو است بی شکر وزن بی شکر شش مثقال و ده درم اگر درم
چهار درم باشد و درم هشت مثقال باشد ... پس ادویه سیزده مثقال و هفتاد درم اگر ... مثقال باشد وزن آن ... مثقال
باشد و بر هر قدر شکر ادویه مزاج گرم در دو درجه و ربع خشک در آخر دوم درجه جوارش کمونی
نفع درد شکم را که از برودت باشد و تپ ربع و شهوت کلبی و تهوع و تحمه و فواق و ... بلغم لیاری
... را عارض شود و شدت برودت ... شهوت کلبی معده و ... و ... از رطوبت ... کمرانی زکن
قول ... باشد اخلاط آن زیره کرمانی ... خشک زنجبیل فلفل از هر یک ده ... بورق ارمنی
ده درم عسل بقدر کفایت شربتی ... مثقال ... این نسخه پنج جزو است وزن دویست و شصت و
درم و چهار است مزاج گرم و خشک در دو درجه و نیم جوارش کمونی دیگر زیره ... هفت اوقیه
هند ... در سرکه ... خشک کرده ... اندک ... فلفل سه اوقیه زنجبیل
چهار درم بوره ارمنی دو درم عسل بقدر حاجت این نسخه چهار جزو است وزن ... و ... درم و ... ربع
گرم در دو درجه و نیم خشک در دو ... ربع جوارش فلافلی نفعت سردی معده و جگر و
بیاری بلغم و رطوبت را که در بدن غالب باشد و ... هضم که از سردی ... بلغم ... رسیده باشد و تپ
ربع و بلغم را ... بول کند اخلاط آن فلفل سیاه و سفید و دارفلفل از هر یک سه اوقیه و دو ... دو
اوقیه عود ... یک اوقیه سنبل الطیب ... از هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس ... انیسون
سلیخه ... از هر یک یکدرم عسل ... شربتی ... این نسخه ... و نیم
جزو است وزن یکصد و ... مزاج گرم در ... درجه سیم خشک در دو درجه و ...
جوارش فلافلی بقول دیگر ... معده را ... معده ... رسیده باشد
اجزای آن زنجبیل فلفل سنبل از هر یک ... درم مصطکی نانخواه از هر یک چهار درم تخم کرفس چهار
درم ... درم ... سلیخه ... دارفلفل از هر یک دو درم ساذج
یکدرم و در ... انیسون شش درم ... عسل کف گرفته ... وزن ادویه شربتی مثقال
این نسخه دوازده جزو است وزن چهار و پنج درم مزاج گرم در دو درجه و ربع خشک در دو درجه و نیم
جوارش خوزی نفعت قبض شکم و ... ضعف معده و سردی آن را اخلاط آن قسط قرنفل
سنبل الطیب حب بلسان سلیخه از هر یک ده درم جوز بوا ... قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج
هندی از هر یک چهار درم زرباد ... جوز ... از هر یک دو درم ... سه درم ...

هشت درم ... چهار درم سعد زنجبیل از هر یک ده استار قصب الذریره فلفل دارفلفل از هر یک ... درم
هلیله سیاه ... دو استار بلیله ده ... حب الآس ... شکر ... بقدر که کفایت کند بعد از آنکه معجون سازند
در ظرف چینی ... کرده ... تا برسد و بعد از ده روز استعمال نمایند این ترکیب ... جزو است
وزن ... جوز بوا ... درم ... جوز بوا ... عود ... ده ... مزاج معتدل در
در گرمی و سردی خشک در ... جوارش خوزی دیگر نفعت ضعف جگر و معده و
سردی ... قبض شکم و ... هضم را نفع ... که ... داشته باشد ... ادرار بول ... کند
اخلاط آن قسط قرنفل سنبل حب بلسان سلیخه از هر یک ده درم جوز بوا ... عود قاقله قرنفل انیسون
اکلیل الملک شیطرج هندی ... از هر یک چهار درم ... سه درم ... کاغ هشت درم ... ربوند چینی ...
طباشیر ... از هر یک ... سیاه و ... دو استار بلیله ... حب الآس وزن جمیع
ادویه اجزا را نرم کوفته چون سرمه و ... بعسل ... که کافی باشد بسرشند شربتی مقدار ...
... در نسخه ... اضافه نموده ... این نسخه بیست جزو است وزن آن بغیر جوز بوا
و بلیله و حب الآس ... دو سیزده درم حب الآس ... جوز بوا ... عود مزاج گرم در آخر یکدرجه خشک در
... جوارش ... نفعت ... و ... معده است و تقویت
... کند و ... را گرم ... کند و ... صاف ... کند و نافع است ...
اخلاط آن ... کاغ ... شیطرج تخم کرفس از هر یک شش درم ... آمله ...
... از هر یک چهار درم قرفه سنبل جوز بوا زنجبیل ... از هر یک هشت درم ... قسط سلیخه
قرنفل ... خولنجان ... از هر یک شش درم سعد ده درم مشک دو مثقال عنبر نیم مثقال خبث الحدید ...
... ادویه ... روغن گاو ... کف گرفته بسرشند شربتی دو درم ... که اندک ... شده
باشد و ... این نسخه ... است
بغیر خبث الحدید وزن یکصد و ... درم و نیم ... خبث الحدید ... مزاج گرم و خشک در دو درجه
و سه ربع ... جوارش کندر ... جوارش ... معده را گرم
کند و بلغم ... و اسهال ... اخلاط آن کندر ... درم فلفل دارفلفل از هر یک ده درم
شکر ... زنجبیل خولنجان از هر یک دوازده درم جوز بوا قرنفل ... از هر یک ... درم مشک ...
نیم درم ... بعسل ... بسرشند شربتی ... درم این نسخه ده جزو است وزن ... و نه درم و نیم مزاج
گرم در اول درجه سیم خشک در ... و نیم ... نفعت سردی معده و ...

... را اخلاط آن ... زنجبیل ... درم ... دوازده درم ... قرفه ... از هر یک شش درم شکر طبرزد ... رطل
این نسخه پنج جزو است بغیر شکر وزن چهل و ... درم شکر پنج رطل که ششصد و چهل ... درم و نیم باشد مزاج گرم در آخر
درجه خشک در سه ربع درجه جوارش ... خداوند معده سرد را سود دارد و رفع ... کند و گونه روی سرخ
گرداند و ... این جوارش را جوارش حکما گویند و بعضی گویند که جوارش سلیمان پیغمبر است علیه السلام
اخلاط آن فلفل دارفلفل ... بلیله ... از هر یک چهار درم قسط ... از هر یک ... شکر ... حب الغار
از هر یک دوازده درم سعد هشت درم ... خشک ... کنند و ... بروغن گاو چرب کنند و ... را در عسل ...
... وزن ادویه عسل ... شربتی دو درم پس از شش ... استعمال نمایند ... کرفس و ...
این جوارش را ... از ... سخت ... و خشم و غم ... شربت ...
کند ... این ترکیب دوازده جزو است وزن ... و دو درم مزاج گرم در دو درجه و ربع خشک در
اول درجه سیم جوارش ... معده ضعیف ... را ... و گونه روی صافی کند و قوت باه افزاید اخلاط آن
هلیله کابلی ... فلفل دارفلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل از هر یک ده درم تخم ...
یک چهار درم خبث الحدید ... روز ... در سرکه ... کرده و خشک کرده ... درم ... روغن
گاو ... روغن گاو ... آورده و ده درم ... کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی دو درم این ترکیب دوازده جزو است وزن یکصد و نود و هشت درم مزاج گرم در دو درجه و سه ربع خشک در آخر
درجه سیم جوارش ... مقوی معده ... است و نفع ... را و ... باه را اجزای آن هلیله کابلی
آمله فلفل دارفلفل زنجبیل زیره کرمانی تخم ... تخم کرفس تخم ... تخم شلغم تخم گزر افلنجه گل سرخ سلیخه سعد
... قرنفل جوز بوا از هر کدام یکدرم حب ... سعد ... اوقیه خبث الحدید ... جمیع ادویه بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی دو درم این نسخه بیست و ... جزو است بغیر خبث الحدید وزن شصت و چهار درم و ... خبث الحدید ...
آن مزاج گرم و خشک در آخر درجه سیوم جوارش ... منقول از قرابادین قلانسی بجهت صاحب معده گرم ...
اخلاط آن هلیله کابلی بلیله آمله اصل السوس ... گل سرخ ... از هر یک دو درم خبث الحدید ... جمیع ادویه ...
... که ادویه ... شود شربتی دو درم ... این نسخه شش جزو است بغیر خبث الحدید وزن دوازده
درم خبث الحدید ... آن مزاج گرم و خشک در دو درجه و نیم جوارش خبث الحدید منقول از جوامع الادویه ترکانی نافع است
بجهت صاحب معده سرد و بواسیر ... روی صافی آید و اشتهای طعام بیاورد اخلاط آن هلیله کابلی بلیله
آمله ... زنجبیل عود خام جوز بوا ... سنبل ... مصطکی از هر یک ده درم خبث الحدید ...
... روز در سرکه ... و بعد از آن خشک کرده ... جمیع ادویه ... بسرشند شربتی دو درم

این نسخه ترکیب دوازده جزو است بغیر خبث الحدید وزن یکصد و بیست درم خبث الحدید مثل آن مزاج گرم و خشک در دوم
و دو ثلث منه **جوارش سفرجل ممسک** طبع را ببندد و نفع دهد ضعف معده را و قی جدی هضم را و رنگ روی را نیکو گرداند **اخلاط آن**
سفرجل مقشر عسل کف گرفته از هر یک دو رطل فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک پنجدرم هیل هشت درم قاقله قرنفل
سنبل الطیب دارچینی زعفران از هر یک دو درم اجزا کوفته و بیخته و به را بسرکه انگوری خوب بپزند بعد از آن از آتش
فرو گرفته یک ساعت بگذارند که رطوبت او گرفته برود بعد از آن به را بکوبند و عسل را با آتش آهسته طبخ نمایند ما دام که
حرکت و جنبد تا نزدیک بانعقاد گردد بعد از آن به کوفته را در آن ریزند و بر هم زنند تا به یکدیگر مخلوط شود پس ظرف چینی
یا جوهر یا آنچه با روغن پسته چرب کنند و آن معجون را بر سطح آن ریزند و بدست هموار کنند و دو سه روز بگذارند تا خشک
شود و سخت گردد بعد از آن بکارد ببرند و پارچه نمایند و در ظرف کرده سر آنرا ببندند و نگاهدارند این نسخه ده جزو است بغیر عسل
وزن دویست و نود درم عسل دو رطل که دویست و پنجاه و هفت درم باشد مزاج گرم در سه ربع درجه اول خشک در
یکدرجه و ثلث ربع منه **جوارش سفرجل** معمول بعصاره سفرجل نافع است لقلان شهوت کسی را که جگر ضعیف باشد و دفع
معده نماید **اجزای آن** سفرجل بزرگ بیرون و درون پاک کرده بکوبند و شیره آن بگیرند دو قسط رومی که چهار صد درم باشد این
هر دو را بر سر آتش نرم نرم طبخ نمایند و کف بگیرند بعد از آن زنجبیل سه اوقیه فلفل سفید دو اوقیه بکوبند و بیزند و در آن اندازند
و بقوام آرند این نسخه با عسل پنج جزو است وزن یکهزار و صد و پنجاه و سه درم بهم مزاج گرم قریب بسه ربع درجه خشک در سه
درجه و ربع منه **ایضاً جوارش سفرجل** نسخه دیگر مشهی طعام و مقوی معده است **اخلاط آن** عصاره سفرجل سه رطل عسل رطل
سرکه انگوری دو رطل زنجبیل پنجدرم فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل از هر یک سه درم دارچینی دو درم عود خام سه درم شربتی
مثل فندق پیش از طعام بنوشند و بعد از دو ساعت طعام بخورند این نسخه نه جزو است با عسل وزن یکهزار و چهل و هفت
درم مزاج گرم در ثلث درجه اول خشک در آخر درجه اول منه **جوارش هندی** نسخه صاحب ذخیره خوارزمشاهی نافع است صداع
قولنج و وجع مفاصل و نقرس را و صداع ضعف معده را سود دارد **اخلاط آن** شیطرج هندی ساذج هندی از هر یک
چهار درم جوز بوا نانخواه از هر یک دو استار فلفل دارفلفل از هر یک پنج استار هلیله سیاه سی استار نارمشک ده استار
قرنفل پنج درم بسباسه چهار درم فانیذ ده استار شربتی دو درم با نبیذ کهنه این نسخه ده جزو است وزن سیصد
هشت درم و دو دانگ مزاج گرم در اول درجه سیوم خشک در دو درجه و ربع منه **جوارش کمون** کمون مقشر زیره کرمانی
زنجبیل از هر یک ده درم فلفل دارفلفل از هر یک پنجدرم دارچینی دو درم قاقله هیل از هر یک سه درم شکر طبرزد فانیذ
از هر یک شصت درم این نسخه هشت جزو است وزن چهل و هشت درم مزاج گرم در آخر دو درجه و نیم خشک در دو درجه
و ربع منه **ایضاً جوارش کمون** جوی که صاحب منهاج الادویه ذکر کرده و آنرا سفوف جوآمل نیز گویند نفع میدهد جوز نان سستی
را توانایی و باشتهی است بدخل کلی و انگشت خوردن دیگر آن و دوایی مایه و تقویت معده میدهد و مشتهی طعام مینماید و
گویند

که او روی نیکو میکرداند **اخلاط آن** زره بناکرفس نانخواه از هر یک دو درم کندر ذکر سه درم زیره کرمانی دو درم کمون مقشر ده درم
زنجبیل فلفل دارفلفل هیل قاقله دارچینی از هر یک سه درم شکر طبرزد یکرطل ادویه کوفته و بیخته با شکر معجون سازند این نسخه دوازده
جزو است وزن سی و نه درم شکر طبرزد یکرطل که یکصد و بیست و هشت درم و نیم است مزاج گرم در آخر دو درجه خشک
در یکدرجه و نیم **جوارش حبة الخضرا** نافع است بواسیر و سردی معده و بدی هضم و نرمی طبیعت را **اجزای آن** حبة الخضرا عسل
جاوز کمونه مقشر از هر یک شش استار شکر طبرزد بیست و چهار استار هلیله کابلی هلیله آمله منزوع النوی زنجبیل دارفلفل
برنج کابلی ساذج هندی شیطرج از هر یک چهار درم فلفل مرزنکوش بسباسه از هر یک دو درم بعسل و روغن گاو بقدر کفایت
معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم به دوغ گاو و غذای وی ماوام که ترکیب میخورده باشند شیربرنج
این ترکیب پانزده جزو است وزن سیصد و چهار درم مزاج گرم در دو درجه و نیم خشک در اول دو درجه منه **جوارش
انجدان** نافع است نفخ شکم و معده و بادهای غلیظ را **اخلاط آن** فلفل تخم کرفس از هر یک دوازده درم انجدان سیاه و چهارده
درم فطراسالیون ما میران فو تخم حاشا سیسالیوس از هر یک هشت درم انجدان سفید سیزده درم بعسل کف گرفته بسرشند
این نسخه نه جزو است وزن نود و یک درم مزاج گرم و خشک در دو درجه و ربع منه **نسخه دیگر** نافع است معده و جگر سرد را و کسی را
که جگر صلب شده باشد و گرده سرد و استسقا را سود دارد **اخلاط آن** انجدان سیاه ده درم تخم جرجیر خشم کنند ناانخواه از هر یک
هشت درم زنجبیل هلیله آمله از هر یک هفت درم نانخواه کرفس انیسون قاقله صغار زیره کرمانی دارچینی از هر یک پنجدرم
هلیله سیاه هفت درم قرفه فلفل دارفلفل از هر یک چهار درم سنبل دو درم قرنفل یکدرم با نگبین منقی بسرشند شربتی
دو درم در طبیخ بادیان و انیسون و سنبل و مصطکی این نسخه هجده جزو است وزن یکصد و ده درم مزاج گرم در آخر دو درجه
خشک در دو درجه و ربع منه **جوارش کافور** نافع است ضعف معده و جگر را و دفع بادهای غلیظ کند و یاری دهد هضم را
اخلاط آن کافور زعفران عود قاقله جزبوا کبابه کاشم قرنفل قرفه اشنه سنبل بسباسه صندل سفید فلفل دارفلفل دارچینی
شیطرج نارمشک شقاقل خولنجان جوز بوا زنجبیل سعد فلفل موبه اجزا مساوی یکدیگر شکر بوزن جمیع ادویه این نسخه بیست و
چهار جزو است مزاج گرم در اول درجه دوم خشک در دو درجه و ربع منه **نسخه دیگر** نافع است بدی هضم را و ضعف معده
و بلغم غلیظ را **اجزای آن** فلفل جوز بوا زنجبیل قرنفل بسباسه دارچینی قرفه نانخواه فلفلمویه نارمشک قرنفل بستانی کافور
زعفران از هر یک دو درم بعسل کف گرفته بسرشند این نسخه سیزده جزو است وزن بیست و شش درم مزاج گرم در
آخر درجه اول خشک در دو درجه و نیم منه **نسخه دیگر** اقوی از اول **اخلاط آن** زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قرفه ساذج هندی
سنبل الطیب شیطرج هندی جوز بوا صندل حب ... قاقله بسباسه قرنفل نارمشک مشک تبتی از هر یک دو درم
و نیم شکر طبرزد ده اوقیه و نیم بعسل کف گرفته آنقدر که حاجت باشد بسرشند این ترکیب شانزده جزو است بغیر
شکر وزن یکصد و هفت درم شکر ده اوقیه و نیم که یکصد و دوازده درم باشد مزاج گرم در یکدرجه و ربع خشک

در دو درجه و ربع منه **نسخه دیگر** مقوی معده و مسخن آن است بغیر افراط و هضم طعام میکند و نشف رطوبت از معده میکند
اخلاط آن بسباسه دو درم و نیم قرفه مشک از هر یک دو درم هلیله کابلی فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم جوز بوا یکدرم
و نیم مرماحوزه سه درم گل سرخ قصب الذریره از هر یک دو درم سنبل رومی تخم کرفس انیسون مصطکی از هر کدام یک درم عود
سه درم قرنفل دو درم همه را خمیر کنند این ترکیب شانزده جزو است وزن سی درم مزاج گرم در یکدرجه و ربع خشک
در آخر دو درجه منه **جوارش عود شیخ الرئیس** **اخلاط آن** عود سه درم کافور ربع درم مشک ثلث درم بسباسه نارمشک سعد
فرنجمشک زرنب زرنباد از هر کدام یکمثقال دارچینی مصطکی زنجبیل فلفل قرنفل از هر یک دو درم لسان الثور پنجدرم تخم
رازیانه تخم کرفس و سنبل از هر یک سه درم بعسل منقی بسرشند این نسخه نوزده جزو است وزن سی و نه درم و نیم
مزاج گرم و خشک در آخر دو درجه منه **نسخه دیگر از شیخ الرئیس** هیل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران فلفل فرنجمشک زرنباد از هر یک
پنجدرم سعد زرنب ساذج هندی قرنفل از هر یک سه درم عود خام هفت درم عنبر یکمثقال لاجورد یکمثقال کافور دو دانگ
ترنجبین چهار درم نمک هندی یکدرم بعسل منقی یا شکر بسرشند این نسخه هجده جزو است وزن شصت و هفت درم
مزاج گرم و خشک در آخر درجه دوم منه **جوارش عود** مستعمل معده و امعا را قوت دهد و اشتها طعام باز دهد کند و
بلغم و رطوبت را دفع کند **صفت آن** قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام پنجدرم زعفران یکدرم سنبل الطیب
دو درم مصطکی سه درم بسباسه دو درم جوز بوا یکدرم قرفه دو درم پوست اترج پنجدرم زنجبیل یکدرم دارفلفل
یکدرم نبات دو من **جوارش جالینوس** منقول از ذخیره این جوارش را فواید بسیار است معده اندامها را قوت دهد و دهان را
وهن خورش کند و بادها بشکند و بیماری بول که از سردی مثانه باشد باز دارد و سرفه بلغمی را ببرد و باه را قوت
دهد و لون را صافی گرداند و بادهای ناصور و دیرانگی را ببرد و دردسری که از سردی باشد و نقرس و ... راسود
بود و بواسیر و ریگ گرده را دفع کند و سیاهی موی نگاه دارد و هر که بیست و یکروز استعمال نماید از این بیماریها که ذکر
کرده شد ایمن گردد و بعد از ده روز که ساخته باشند استعمال تواند کرد **اخلاط آن** سنبل قرنفل قاقله سلیخه دارچینی
خولنجان زنجبیل زعفران فلفل سنبل سفید قسط بحری دارفلفل سعد عود تب ... حب الاس اسارون قصب الذریره
از هر یک جزوی مصطکی پنج جزو و شکر مثل جمیع ادویه بعسل کف گرفته بسرشند و شش ماه نگاه دارند شربتی دو مثقال
بناشتا و اگر پس طعام باعتی خورند روا باشد و هر چند کهنه تر شود بهتر باشد این نسخه هجده جزو است با شکر

دارچینی

مزاج گرم و خشک در آخر دو درجه من میزان الطب **جوارش زنجبیل** نافع است ضعف جگر و معده و کلیه و اخلاط غلیظ
را پاک سازد و بادهای غلیظ را دور کند **اخلاط آن** دارچینی ... از هر یک شش درم قرنفل فلفل سیاه دارفلفل
سنبل اسارون از هر یک پنج درم زنجبیل یک اوقیه نعناع هشت درم جوز بوا قرفه از هر یک دو درم مصطکی
انیسون تخم رازیانه سلیخه از هر یک سه درم بعسل کف گرفته بسرشند این نسخه شانزده جزو است وزن ...

هفت درم و نیم منه **جوارش زنجبیل** نافع است بادهای غلیظ را و طعام بگوارد و اسهال باز گیرد و ضماد نه هیضه را سود دارد
اجزای آن زنجبیل بیست درم صمغ عربی جز بوا از هر یکی ده درم قرنفل دارچینی از هر یک پنجدرم جوز بوا یکدرم زعفران
یکدرم نشاسته گندم چهل درم شکر طبرزد یکرطل بغدادی این نسخه هشت جزو است وزن نود و سه درم شکر یکرطل
که یکصد و بیست و هشت درم و چهار سبع یکدرم باشد مزاج گرم در یکدرجه و نیم خشک در یکدرجه و سه ربع منه **جوارش مشک**
ضعیفی معده و باهای که در معده و رود ها پدید آید و باه را سود و خفقان السودا آرد **اخلاط آن** مشک تبتی نیم مثقال جوز بوا
قاقله زنجبیل دارفلفل از هر یکی ده درم دارچینی سه درم عود هندی یک اوقیه زعفران ده درم شکر بوزن جمیع ادویه
با نگبین بسرشند شربتی دو درم این نسخه نه جزو است وزن شصت و شش درم و نیم شکر مثل آن مزاج گرم و خشک
در دو درجه و نیم **جوارش اترج** باد ها بشکند و طعام بگوارد و بوی دهان خوش گرداند **اخلاط آن** پوست ترنج خشک سی درم قرنفل
جوز بوا دارفلفل فلفل جز بوا دارچینی خولنجان زنجبیل از هر یک یکدرم مشک تبتی یکدانگ و نیم با نگبین منقی بسرشند
چنانچه رسم است شربتی دو درم این نسخه ده جزو است وزن سی و هشت درم و یکدانگ و نیم مزاج گرم و خشک در اول
درجه سیوم **جوارش سقنقور** باه را زیاد کند و نعوظ تمام آورد **اخلاط آن** تخم هلیون تخم پیاز تخم شلغم تخم رطبه تخم گندنا تخم
کند تخم جرجیر تخم انجره تخم ... حبة الخضرا ... العصافیر کمونه مقشر تخم تودری سرخ و سفید حب الصنوبر حب الرشاد
از هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل از هر یک پنجدرم دارچینی جوز بوا بهمن سفید و سرخ از هر یک دو درم
سقنقور پنجدرم اسقیل مشوی فانیذ بوزن جمیع ادویه و در نسخه دیگر خصیة الثعلب و ذکر گاو خشک کرده و سوده از
هر یک ده درم اضافه میکنند بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو درم بمثلث یا ماء العسل بناشتا این ترکیب بیست و
هفت جزو است بغیر فانیذ وزن هشتاد و هفت درم فانیذ مثل آن مزاج گرم در دو درجه و ربع خشک در یکدرجه و نیم
منه **جوارش سقنقور** کسی را که شهوت باه منقطع و سست شده باشد برانگیزاند **اخلاط آن** تخم حنظل قوقی شقاقل مصری تخم
شلغم تخم پیاز سفید تخم جرجیر خشخاش تخم کزر کز خصیة الثعلب از هر یکی دو مثقال و نیم کرده سقنقور علک
قطاشر سیاه از هر یک دو مثقال و نیم فلفل سفید کنجد فلفل زنجبیل زعفران از هر یک یکمثقال و نیم مغز جوز بن نخود یکمثقال
مغز سر بره شیرخواره مغز دماغ گنجشک از هر یک یکمثقال ... یکمثقال و نیم خایه بشبوط و گوشت قدید را سوالان از هر یک
یکمثقال و اگر خایه بشبوط و گوشت را سوبنود ذکر گاو خشک کرده و سوده و ذکر اسب خشک کرده و سوده از هر یک ده درم
بدل آن کنند اسقیل مشوی یکمثقال و نیم اما مولف این نسخه مستعمل نمیکند در معاجین اسقیل را بجهت تلخی پس تخمها
بکوبند و بیزند و فته و علک را با پنج مثقال انگبین بگدازند و ... در هاون کنند و آب بعد از آن بادو تها خمیر کنند
و با سه چند آن عسل بسرشند و در ظرف کاشی یا آبگینه یا چینی کنند و سرش محکم ببندند و بعد از چهل روز سر ظرف
بگشایند و استعمال کنند شربتی یکمثقال تا هشت مثقال با آب جرجیر یا با باده بشربتی با یا ماء العسل و غذا اسفیذباج

وکنند نان نخود و پیاز که با گوشت و روغن گاو پخته باشند بخورد جوارش منقول از قرابادین قلانسی نافعست اوجاع
معده را اخلاط آن کهربا گل سرخ از هریک پنجدرم عود خام شش درم زرشک پنجدرم مصطکی زعفران رامک از هریک سه درم
سنبل دو درم قند سفید طبرزد معجون سازند شربتی دو درم بشراب سیب این نسخه هشت جزوست وزن بیست و دو درم
مزاج گرم در آخر یکدرجه و خشک در یکدرجه و سه ربع منه میزان الطبایع جوارش صینی مغز بادام مغز فندق مغز پسته حبه الخضرا
جلغوزه شهدانه اجزا مساوی یکدیگر بعسل کف گرفته معجون سازند و مجموع را حب سازند هریک بمقدار جوزی شربتی یک
حب تا ده حب ناشتا و آب گرم کمتر بنوشند بدن فربه میکند و رنگ و روی صاف میآورد و باه زیاده میکند
این نسخه شش جزوست مزاج گرم و خشک در یکدرجه و نیم منه جوارش خوزی تالیف محمد ابن ذکریا رازی نفع میکند علت
معده و امعا و ذلق امعا را و قراقری که در آن باشد اجزای آن و آنچه سوخته که بسرکه خیسانیده باشند و بریان کرده و نرم
چون سوره کوفته باشند سه درم حب الآس شصت درم خرنوب نبطی جفت ازکرمازو از هریک ده درم کندر نانخواه
مصطکی سعد سنبل از هریک پنجدرم بشکر قوام آمده یا بعسل مصفی بسرشند شربتی سه درم تا چهار درم این نسخه ده
جزوست وزن یکصد و چهل و پنجدرم مزاج سرد در ربع درجه خشک در آخر درجه دوم منه جوارش خوزی دیگر نافعست ضعف
و سستی معده را اخلاط آن هلیله سیاه مقل از هریک ده درم خرفه پنجدرم نانخواه صعتر فارسی از هریک سه درم حب الآس ...
بسرکه ده درم عسل کف گرفته معجون سازند این نسخه شش جزوست وزن چهل و یکدرم مزاج گرم در دو درجه و نیم خشک
در دو درجه و دو ثلث منه جوارش خرنوب نبطی بلوط جفت را از هریک جزوی حب الآس دو جزو دانه انگور که از سرکه
برآورده باشند جزو سویق حب الرمان یکجزو برب به خمیر نمایند این نسخه شش جزوست مزاج سرد در یکدرجه و نیم
خشک در آخر دو درجه منه جوارشی که نافعست و رطوبت قلب را اخلاط آن سعد کوفته شکر مروارید تخم کشنیز تر ...
ترنج از هریک شش درم ابریشم خام بادرنجبویه لسان الثور هریک ده درم سنبل رومی سه درم کشنیز خشک دو درم بادرنج
دو درم بهمن سرخ و سفید از هریک پنجدرم مشک یکدرم عنبر اشهب یکدرم مصطکی سه درم بعسل کف گرفته معجون سازند
شربتی یکمثقال این نسخه هفده جزوست وزن صد و چهار درم مزاج گرم در آخر درجه اول خشک در یکدرجه و نیم منه جوارش زنجبیل
مقوی معده است و هضم طعام میکند و دفع بادهای غلیظ مینماید اخلاط آن تخم کرفس نانخواه از هریک دو درم مصطکی
خولنجان قرفه قرنفل از هریک سه درم حب الرشاد و بوداده بیست درم ابهل پنجدرم بعسل مصفی بسرشند شربتی سه
درم این نسخه هشت جزوست وزن چهل و یکدرم مزاج گرم در ثلث اول درجه سیوم خشک در دو درجه و ثلث منه جوارش
مقل نافعست شقاق مقعد و بواسیر و اوجاع مقعد را اخلاط آن هلیله کابلی هلیله ... النوی انیسون مصطکی
از هر یکدرم نانخواه پنجدرم اجزا کوفته بروغن ... کنند و بیست درم مقل در آب ...
را با آن بسرشند شربتی سه مثقال باب گرم این نسخه هفت جزوست وزن پنجاه و پنج درم مزاج گرم در اواخر
درجه

درجه دوم خشک در یکدرجه و نیم منه نسخه دیگر بجهة کسی که بول میکند در فراش از حرارت نافعست اخلاط آن هلیله زرد
هلیله آمله جفت بلوط جفت گل سرخ اجزا مساوی یکدیگر بعد از کوفتن اجزا را بروغن گل چرب کنند و بعسل طبرزد
معجون سازند شربتی دو درم باب ریباس این نسخه شش جزوست مزاج سرد در اول درجه دوم خشک در
آخر آن منه جوارش بجهت کسی که بول میکند در فراش از افراط برودت اخلاط آن راسن تخم کتان هلیله کابلی
از هریک ده درم بیخ خطمی هفت درم اقاقیا ... از هریک ده درم شب یمانی بوداده سه درم بعسل کف
گرفته معجون سازند شربتی دو درم این نسخه نه جزوست وزن چهل و هشت درم مزاج گرم در آخر درجه اول
خشک در یکدرجه و نیم منه جوارش سماق نافعست اسهال صفراوی را اجزای آن سماق سی درم سویق جو سویق کنار
سویق سیب کعک بغدادی خرنوب شامی از هریک ده درم بشراب سیب و شکر طبرزد بسرشند شربتی پنجدرم
این نسخه شش جزوست وزن هشتاد درم مزاج سرد در آخر یکدرجه خشک در آخر دو درجه منه نوع دیگر مقوی ...
و اسهال سودمند و نافع اخلاط آن سماق ده درم مورد دانه پنجدرم انار دانه ترش و طباشیر و خرنوب نبطی از هریک
سه درم صمغ عربی و گلنار از هریک ده درم و نیم مجموع کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و نگاه دارند جوارش اندرونیه منقول
از قرابادین نجیبی تقویت باه میکند اخلاط آن تخم هلیون شقاقل بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و زرد و سره سقنقور
لسان العصافیر از هریک پنجدرم زنجبیل بزر اللفت بزر الرطبه بزر الفجل بزر الجرجیر بزر البصل بزر الشهدانج بزر
الجزر بزر الکراث خولنجان جوز بوا دارچینی دار فلفل بوزیدان اسقیل مشوی از هریک سه درم بزر انجره ده درم فانیذ
بوزن جمیع ادویه همه را کوفته بعسل کف گرفته معجون سازند این نسخه بیست و چهار جزوست وزن هشتاد و دو درم
فانیذ مثل آن مزاج گرم در اول درجه سیم خشک در یکدرجه و ربع منه جوارش رمانی نفع کند گرده و پشت را و معده را قوی
کند و بلغم دفع کند و بوی دهان خوش گرداند و آب دهن از دهان باز دارد و بادها که از سردی باشد بشکند و ریگ
از مثانه پاک گرداند و تخمه و ناگواری طعام را نیکو بود و آب پشت بیفزاید و بقراط گوید هرکه در سالی سه روز این
معجون بخورد هیچ طبیب محتاج نباشد و در قوت جماع عجیب و غریب است اخلاط آن تخم کرفس تخم گزر تخم شبت
نانخواه بادیانه تخم خربزه مغز تخم خیار ... کرفس از هریک پنج مثقال عاقرقرحا قرفه زعفران مصطکی
عود خام از هریک دو درم بسباسه قرنفل فلفل کبابه از هریک سه درم عنبر اشهب یکدرم کوفته و بیخته باسه
چند آن عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی از دو درم تا دو مثقال نافع بود جوارش عنبر مستعمل
عنبر اشهب یکمثقال نبات یمنی را بقوام آورده از دیگ آن فرود آرند و هنوز که گرم باشد عنبر در آن اندازد و بسیار
حل کنند و بر روی سنگ بریزد و بکار برد جوارش مصطکی سودمند بود جهت سردی معده و بادهای ... و دفع بلغم و
آب دهن از دهان کند صفت آن مصطکی دو مثقال و نیم شکر سفید یمنی مصطکی را در آب تر کنند و ...

و بعد از آنکه قند بقوام آید مصطکی در آن ریخته و با هم مخلوط ساخته و بر سنگ بریزد و بهتر آنست که مصطکی را شش مثقال
یا چهار مثقال بستانند و در گلاب و باب لیمو حل کرده در قند بریزد و ... بر سنگ ریزد معده را قوت دهد
و قی باز دارد و جگر و دل و ... را قوت دهد و دفع صفرا نماید جوارش فواکه دفع ثقل و خمار کند صفت آن آب انار
ترش و شیرین آب سیب و به اصفهانی و آب غوره و آب زرشک و سماق و آب ... مجموع را مساوی بجوشانند
تا بربعی باز آید فرو گیرند و قند را بقوام آرند و کفچه بزنند چون آن ابها را داخل کنند و آب حماض و آب لیمو قدری بر آن
بریزند و بقوام آورده بر روی سنگ ریزند جوارش آمله قوت معده و جگر دهد و اشتهای طعام پیدا کند و غذا را هضم
نماید صفت آن آمله پنجدرم عود سه درم مصطکی سه درم عنبر نیم مثقال قند نیم من آب لیمو ده درم آب سماق ده مثقال اجزا
را کوفته و بیخته قند را بقوام آورده اول عنبر در او بگدازند بعد از آن داروها داخل نموده و مخلوط ساخته بر سنگ بریزند
جوارش آمله نوع دیگر شیر آمله بیست مثقال پوست بیرون پسته سه درم مصطکی سه درم پوست ترنج سه درم زرشک
بیدانه سه درم عود خام سه درم عنبر اشهب یکمثقال قند ... شیر آمله را با قند بقوام آورند بعد از آن اجزا کوفته
داخل سازند و بر سنگ ریزند جوارش سلیمانی که در تقویت باه و شهوت جماع بی بدل است اخلاط آن لسان العصافیر
تخم پیاز تخم شلغم تخم کونج هلیون دارچینی تخم ترب ... عاقرقرحا تخم انگشت از هریک سه درم کوفته و بیخته بیاورد بیست تخم
مرغ و سر آنها شکسته بر آتش دارد و چون اندک بجوش آید این داروها در او ریخته شیر گرم بخورد جوارش منصوری تقویت اعضا
نماید و اشتهای طعام پدید آورد و از اخلاط بلغم و رطوبت پاک سازد و فربهی آورد و کهنه روی سرخ گرداند اخلاط آن
خشخاش تخم ترب ... مغز تخم کدو و تخم ... از هریکی ده درم جوز سنوبر جلغوزه مغز فندق از هریکی پنجدرم کوفته و بیخته
مثل همه ادویه عسل بقوام آورده بسرشند شربتی از دو تا چهار درم ... جوارش ... معده را قوی گرداند و ناگواری
ببرد و قولنج بگشاید و کهنه روی سرخ گرداند اخلاط آن زنجبیل دارچینی فلفل دار فلفل قرنفل صندل سفید ...
عود خام از هریک سه درم زعفران یکدرم کوفته و بیخته ... همه داروها ... داخل ساخته معجون سازند
شربتی برای ضعیفان یکدرم و برای اقویا دو درم جوارش ... که در سوء مزاج گرم که با ماده در معده پدید آید نافعست
و معده را قوت دهد صفت آن طباشیر ده درم گل سرخ سه درم سماق پاک کرده سه درم گلنار یکدرم قاقله کبار یکدرم مصطکی
عود خام هریک نیمدرم در عسل معجون سازند شربتی از دو تا سه درم باب بهی یا انار دانه ترش جوارش طباشیر نوع دیگر
اسهال صفراوی باز دارد و تسکین حرارت کند صفت آن زرشک پاک کرده ده درم گل سرخ شش درم طباشیر چهار درم
بزر الحماض بریان کرده هفت درم کهربا چهار درم حب الآس ... از هریک شش درم دقیق الخبز چهار درم
... ده درم ... قرنفل فلفل از هریک چهار درم ... کرده پانزده درم کافور ...
کهربا ... زعفران پنجدرم کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربت دو درم جوارش قابض مقوی معده و ...
و شکم

... پوست ترنج یکدرم

و شکم را مفید بود و تفریح قلب کند صفت آن ... کهربا طین مختوم دم الاخوین لولو صندل ابیض کزبره یابسه بزر ...
... سماق از هریک دو درم انیسون مغلو کمون کرمانی هر دو از هریک یکدرم ... از هریک دو درم خمیر کنند بشراب ...
شربتی از دو درم تا سه درم گوارش زرشک زرشک تازه بغایت سرخ بجوشانند و صاف کنند و بپالایند و با قند بقوام آرند
و گوارش انار بطریق گوارش زرشک است گوارش زعفرانی شادی و طرب آرد و غم و اندوه ببرد و دل را قوی گرداند
و حفظ صحت نماید صفت آن زعفران عود خام قرنفل بسباسه عاقرقرحا خولنجان دارچینی زنجبیل دانه الاچی مصطکی از
هریک شش درم بادام مقشر چهل درم شکر تری سفید ده درم شکر را جلاب کرده بقوام آورده ادویه کوفته و بیخته با او
بسرشند و بر کفچه سنگ ریزد و سرد کنند و برکاله برکاله نموده نگاه دارند و بقدر طبیعت بخورد موافق راحة الارواح گوارش
عظیم النفع که بمنزله ماده الحیات است اخلاط آن مغز تخم کونج ... موصلی زنجبیل دار فلفل فلفل نانخواه سپند سوختنی تخم
شبت چاروالی دارچینی قرنفل عاقرقرحا خولنجان از هریک ده درم تخم ... تخم انگشت پیچ ... پوست بیخ ...
... کافور خالص بزباز جوز بوا از هریک پنجدرم زعفران ده درم مصطکی شش درم مغز بادام چهار درم شکر تری دو
نیم سیر شهد خالص دو نیم سیر باید که قرنفل و بزباز و زعفران و کافور و چاروالی هر کدام علاحده کوفته نگاه دارد و ادویه
دیگر را کوفته و بیخته شکر و عسل را بقوام آورده داروها ... در او سرشته برکفچه سنگ بریزد و ... قرنفل
و زعفران و بزباز و ... کافور با داروها ... دیگر ... قرنفل و غیره همراه کرده در آن داروها بریزد ... و مخلوط سازد
و صبح ناشتا دو درم ... سه درم از این تناول نماید که دوای عظیم النفع مجرب است گوارش ... که شیخ الرئیس ...
آورده ... فالج و لقوه و صرع را سود دارد و بادهای غلیظ بشکند و درد پشت و معده را سود دارد و بوی دهن خوش کند
و بیخ دندان سخت گرداند صفت آن سنبل قرنفل دار فلفل از هریک نیم درم زنجبیل ... عاقرقرحا ... و جوز بوا از هریک
ده درم قرفه سلیخه بسباسه سیطرج هندی از هریک دو درم عود هندی یکدرم مشک و عنبر اشهب از هریک یکنیم دانگ سعد
... نانخواه برگ سداب از هریک پنجدرم جمله ادویه کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و با قند و عسل
بسرشند شربتی سه درم جوارش مجرب الحکیم کمال الدین حسین نافع بواسطه کسی که قادر بر حبس بول نباشد صفت آن ...
... پنج توله ... حب الرشاد ... شب یمانی ... هلیله ...
آمله جفت بلوط جفت فارسی گل سرخ بریان کرده از هریک سه توله راسن بزر الکتان هلیله کابلی از هریک ده توله
ادویه کوفته و بیخته به وزن عسل کف گرفته معجون سازند شربتی یک توله جوارش عنبر ... اصلاح
برد معده و ریاح غلیظ معدی کند و معده را ... هضم ... گرداند ...
جوز بوا از هریک دوازده درم فلفل دار فلفل سفید زنجبیل از هریک ... دارچینی شش درم ... ده درم قرفه
پنجدرم قرنفل ده و ... زعفران یک ... سنبل مصطکی از هریک پنجدرم مشک عنبر از هریک ... بلسان

از جوارشات که در قرابادین بزرگ آورده

چرب کنند و بعسل کف گرفته بقدر حاجت بسرشند جوارش بزرکه از کناش خوزی اصلاح نفخ و غلظه که از ضعف هضم شود بکند بگیرند کرویا انیسون کمون دال قرفه نانخواه تخم کرفس از هر یک سه درم قرنفل قاقله از هر یک دو درم زنجبیل دارفلفل از هر یک چهار درم نبات بیست مثقال بکوبند و با عسل کف گرفته بسرشند شربت دو درم کوارش دیگر اصلاح رطوبت معده و ریاح او و سوء هضم کند صفت آن بسباسه قرنفل دال دارچینی از هر یک زنجبیل از هر یک درمی قاقله پنج درم فلفل سفید دو درم شکر چهل درم بکوبند و بکار برند جوارش دال اصلاح برد معده کند بگیرند دال قاقله عنبیت دارچینی دارفلفل از هر یک پنج درم زنجبیل پنج درم ده درم قرفه چهار درم شکر طبرزد عسل بقدر کفایت ادویه جوارش زرنبادی جهت فم معده و استرخا و قطع بلغم صفت آن دارچینی قرنفل دارفلفل فلفل زنجبیل قاقله جوزبوا از هر یک پنج درم خولنجان هفت درم زعفران یک درم شکر چهل درم بکار برند جوارش مسخن معده و مقوی معده صفت آن قرنفل شش درم قاقله چهار درم دارچینی پنج درم زنجبیل هفت درم دارفلفل هشت درم نارمشک شش درم دال چهار درم کافور ده درم شکر طبرزد شصت درم بکوبند و به کار برند جوارش جهت استرخاء معده و اشتهای طعام صفت آن زنجبیل دارچینی دارفلفل دال طالیسفر قرفه بسباسه سک عود خام سنبل از هر یک دو درم فلفل سفید جوزبوا از هر یک درمی کافور خشک از هر یک نصف درم بگیرند از ادویه یک اوقیه و یک رطل از شکر و به کار برند جوارشی که تقویت کند معده باردة را و حبسوت را بگیرند زنجبیل شش درم قاقله دال دارچینی از هر یک چهار درم قرنفل پنج درم اشنه سعد قرفه از هر یک درمی عنبیت سه درم نانخواه تخم کرفس از هر یک دو درم حب الآس سی درم بکوبند و بیزند و بسرشند بعسل یا عصاره به شربت چهار درم من کناش یوحنا بن سرابیون جوارش عود نوعی دیگر که معده و دل را قوت دهد و مشایخ را سود دارد صفت آن عود هندی قرنفل زنجبیل قاقله بزرگ فرنجمشک سعد وج هندی دارفلفل از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و هر بامداد یک مثقال از آن بخورند جوارش کمونی که گرم کند معده را و خشک کند معده را صفت آن کمون ده درم فلفل نانخواه سنبل الطیب کاشم انیسون شونیز از هر یک دو درم جمله را ده درم بعسل کف گرفته معجون سازند و به چند که این معده را گرم خشک میکند و به همه این جوارش را جاء البرود من عشرة کامله موقف کوارش دفع وجع احتباس صفت آن نانخواه کمون از هر یک پنج درم سعد و سنبل از هر یک سه درم مجموع را مدقوق و منخول با سه چندان عسل که منزوع الرغوه باشد معجون سازند و هر بامداد یک مثقال تناول فرمایند عقد ششم از فقره اول کنجور دوم در اطریفلات بزرگ نافع است استرخاء معده و باد بواسیر که در درون باشد و باه را قوت دهد اخلاط آن پوست هلیله سیاه و پوست هلیله آمله مقشر فلفل دارفلفل از هر یک سه جزو زنجبیل بوزیدان پشر آمله شیطرج هندی مثقال و در نسخه دیگر بسباسه نیز از هر کدام یکجزو تودری سرخ و سفید لسان العصافیر تخم انار بری که حب الفلفل باشد کنجد مقشر شکر طبرزد از هر یک دو جزو و در بعضی نسخ خشخاش سفید دو جزو نیز میکنند بهمن سفید و سرخ از هر یک نیم جزو مجموع کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی

2039

سرگی از یکمثقال تا دو مثقال و قوت این تا سه سال می‌ماند این نسخه نوزده جزو است من میزان الطبایع اطریفل کوچک نافع است استرخای معده و رطوبت آن را و سود مند است ریاح بواسیر را و کهنه زرد و شکم را آرد اخلاط آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه آمله منزوع النوی اجزا ساوی کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند قوت این تا دو سال می‌ماند شربتی یکمثقال تا دو مثقال این نسخه سه جزو است مزاج سرد در ربع درجه خشک در آخر دو درجه منه اطریفل کبیر معده و امعاء و سرو را قوت دهد و کرم کرده آنرا دفع اقامه کند و مثانه را قوی کند و قوت باه بیفزاید اخلاط آن هلیله کابلی هلیله آمله بوزیدان بسباسه شیطرج شقاقل از هر یک جزوی تودری سرخ و سفید بهمنین لسان العصافیر از هر یک نیم جزو و اجزا را کوفته و بیخته و بروغن گاو چرب کرده با نگبین بسرشند این ترکیب دوازده جزو است مزاج گرم و خشک در یکدرجه و نیم منه اطریفل کبیر دوای دیگر نافع است سوء هضم و درد معده را حفظ صحت کند معده و مثانه را و باه را زیاده کند اجزای آن هلیله سیاه مقشر شش درم هلیله آمله تخم کرفس جبلی شیطرج هندی نانخواه صعتر فارسی از هر یک یک اوقیه سنبل حماما وسل وج از هر یک سه درم دارچینی چهار درم فلفل سفید فلفل سیاه نارمشک نمک هندی از هر یک نیم اوقیه خبث الحدید سه اوقیه هزار قرفه از هر کدام یک اوقیه و نیم نوشادر چند درم اجزا کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کرده بعسل کف گرفته معجون سازند شربتی یک ملعقه این نسخه بیست جزو است وزن یکصد و هشتاد و دو درم و نیم مزاج گرم در دو درجه و نیم خشک در آخر درجه سیوم منه اطریفل صغیر هلیله کابلی هلیله آمله اجزا ساوی همه را ده ماه و مقل را باب گندنا حل کنند و با نگبین مصفی بسرشند شربتی چهار درم این نسخه چهار جزو است مزاج گرم در اول درجه دوم خشک در اخر دو درجه دوم منه اطریفل دیگر هلیله کابلی مقل از هر یک بیست درم هلیله آمله از هر یک ده درم بزرگ پونزده درم شیطرج سعد زنجبیل از هر یک سه درم ساوج پنجدرم بسفایج اسطوخودوس از هر یک هفت درم غاریقون شش درم قسط سه درم کندر مصطکی قرنفل خیربوا انیسون از هر یک دو درم فلفل دارفلفل از هر یک چهار درم با نگبین مصفی بسرشند شربتی سه درم تا چهار درم این ترکیب بیست جزو است وزن یکصد و چهار درم مزاج گرم در یکدرجه و سه ربع خشک در اول درجه سیم منه اطریفل کشنیزی هضم را مدد دهد و صداع گرم را سود دارد و بخارها از سر بازدارد اخلاط آن هلیله کابلی هلیله آمله کشنیز خشک از هر یک جزوی کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کرده بکشنیز بسرشند و بعضی کشنیز مساوی همه هلیله‌ها کنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال و بعد از دو ماه استعمال کنند صاحب اختیارات میگوید که با سه وزن ادویه عسل بسرشند بنا برای مزاجهای سرد خواسته بود در نصف درجه اول و خشک تا آخر سه درجه و اگر با کشنیز بسرشند سرد خواسته بود در یکدرجه و خشک در اول درجه سیوم منه اطریفل شاهترج منقول از اختیارات بدیعی اجزای آن پوست هلیله زرد چهل درم پوست هلیله کابلی سی درم هلیله آمله از هر یک ده درم سنا بجاده درم شاهترج سی درم عود چینی چوب کندر از هر یک دو درم مجموع اجزا کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کرده بوزن ادویه کشنیز بسرشند شربتی از یکمثقال تا چهار درم مزاج گرم در یکدرجه و نیم خشک در دو درجه اطریفل مسهل

در بیان قرصها که پید قوت دفع و عرد

هلیله زرد هلیله آمله از هر یک چهل درم گل سرخ پنجدرم سنبل پنجدرم مصطکی سه درم عود دو درم پودنه خشک پنجدرم هلیله زنجبیل پنجدرم فلفل دراز چهار درم زنجبیل پنجدرم کوفته و بیخته مثل همه ادویه با شکر تری آمیخته هر روز پنجدرم بخورند اطریفل بزرگ هندی هلیله هلیله آمله فلفل دراز زنجبیل و سعد و زد بیاد نانخواه و الآس بزرگ و الآس خورد و حبه کرچ ساوی هلیله سیاه سپستان کنده تخم کوبچه تخم مکاره تخم انکشت پنج و دوبت و بادکل و زرخت نیم نمک سنک نمک هندی نمک سیاه اجزاء ساوی کوفته و بیخته بخورند هیچ علت در شکم نماند واز ترشی اجتناب نماید و از کرچ حبه دو اطریفل دیگر هلیله آمله نمک از هر یک ده درم فلفل دارفلفل کرد زنجبیل از هر یک پنجدرم شکر نود درم کوفته و بیخته یکی محفوظ نگاه دارند بلغم را سردی و ثقل ببرد و کرسنگی افزاید و هضم طعام نماید اطریفل جبل هلیله بلیله آمله برابر کوفته و بیخته هر روز آن مقدار که به انگشت بر آید ده روزی سه بار بخورد اول ناشتا دوم بعد از خوردنی سیوم وقت خفتن اطریفل دفع کرم بزرگ ده درم ترنجبین حب النیل قسط تلخ قنبیل از هر یک پنجدرم ترمس افسنتین درمنه ترکی افتیمون نمک نفطی نقل خرد لا تخم حنظل سعد و اس از هر کدام سه درم با دو چندان آن عسل بسرشند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال اطریفل علی بن ابی جواد پوست هلیله کابلی ده درم هلیله سیاه بلیله آمله مقشر افتیمون اسطوخودوس از هر یکی ده درم مقل سی درم فلوس خیارشنبر سی درم مقل و فلوس در آب حل کرده با عسل بقوام آورند و ادویه را بروغن بادام چرب کرده معجون سازند اطریفل دیگر پوست هلیله کابلی بیست درم پوست بلیله ده درم آمله مقشر ده درم بزرگ کابلی پونزده درم شیطرج سه مثقال زنجبیل سه مثقال سعد سه مثقال ساوج پنجدرم بسفایج هفت درم اسطوخودوس هفت درم غاریقون شش درم قسط سه درم مصطکی دو درم کندر دو درم انیسون دو درم قرنفل دو درم جوزبوا دو درم فلفل چهار درم دارفلفل چهار درم نارمشک چهار درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربت از سه درم تا چهار درم است عقد هفتم از فقره اول کنجور دوم در اقراص قرص افعی این نسخه از حنین بن اسحاق منقول است و از ادویه تریاق کبیر است باید که افعی ماده بگیرند و علامت ماده آن است که او را زیاده از دو نیش باشد و افعی نر را زیاده از دو نیش نمی‌باشد و باید که رنگ او اشقر باشد و سریع الحرکت و در وقت راه رفتن سر از زمین برداشته برفته باشد و فربه و سرخ چشم و پهن سر باشد و در اواسط فصل ربیع صید کرده باشند و باید که در دریا و نهرهای بزرگ و کوچک نگرفته باشند و از زمین شوره و بوی‌خیز که نزدیک باب شور باشد نگیرند و چون صید کنند فی الفور چهار انگشت از سر و دم او بیکدفعه قطع نمایند و بعد از قطع نمودن سر و دم اگر حرکت و اضطراب نماید و از او خون بسیار روان شود خوب است و موافق و الا ترک آن نموده دیگری اختیار کنند که با این صفات موصوف باشد پوست از او کنده احشای او را اخراج نمایند و از شکمش بر آورده چند آرند و او را به آب شیرین بشویند و قطعه قطعه نموده در دیگ سنگی با آب نمک و شبت طبخ نمایند تا مهترا شود و گوشت از استخوان جدا شود بعد از آن گوشت او را از استخوان باید جدا کرده پس استخوانها از گوشت پاک کرده ساخته چند از آن و ابرا بآب شیرین بشویند و گوشت

202

و گوشت او را از عرق جدا ساخته و باید که با نکهت جوهر طبخ نمایند بعد از آن گوشت را فشرده رطوبتی که در آن باشد از آن تمام سازند و وزن نموده مقدار ربع آن نان کعک که بغایت خشک باشد و در آن ترشی نباشد و آرد آنرا چون سرشته نرم کرده دو خط نمایند و با گوشت در هاون بکوبند و چند مرتبه کرد آینده بکوبند تا خوب یکدیگر مخلوط شود بعد از آن قرصهای باریک خشک ساخته در سایه خشک سازند و شیشی که مرکب انبلی باشد باید که انگشتان و دماغ خود بروغن بلسان چرب کنند و هر ساعت آن قرصها را میکردانیده باشد تا نیک خشک شود پس در ظرف آبگینه نهاده محافظت نمایند قرص افعی که در ذخیره مذکور است باید دانست که انواع افعی بسیار است آنچه در تریاق بکار آید مار کرزه است آنرا بفارسی کرزه گویند و ماده باید نر نه و نیکی آن است که چهار دندان داشته باشد که انرا نیش و نه آن گویند از هر جانبی دو و نر یکی باشد و بهتر آن باشد که چون سخت نرم اند از بهر آنکه سیاه و سخت زهرناک باشد و سپید ضعیف باشد و اشقر معتدل باشد و زهر ماده ضعیف تر از زهر نر بود و هیچ نقل او و فرج به دنبال نزدیک باشد و دنبال او دراز نباشد و انقسم مار کرآن کلته و شب کویند و چرا آن باید و شدت وقت جوانی آن است که هر کنتهای او قوی باشد وقت تن قوتش آن باشد که سر او بر افراشته باشد و چشمهای او سرخ بود و دلیر باشد و تیز نگردد و شکم و پشت او صلب باشد از بهر آنکه صلابت تن آن باشد که در تن وی رطوبتها فزونی کمتر است و سر او پهن باید از بهر آنکه تن آن باشد که دماغ وی قوت و اندر میانه فصل بهار باید گرفت که آفتاب اندر ثور بود و اگر بهار و ربیع زمستان داشته باشد در آخر بهار و اول تابستان باید گرفت تا قوی باشد و ماه اکاو و درمیان درختان نباید خاصه درخت بلوط و آب نزدیک نباید و از زمین شوره نباید صحرای باکیزه باید و در حال که او را بگیرند بکشند تا اضطراب بسیار نکند و خشم آلوده نشود و تشنه و بیمار نشود و اگر مگس باشد که او را رنج و آزار بیآرند تا نغز و طبیب کشته شود و صواب باشد و کشتن او چنان بود که مقدار چهار انگشت از سر و دم او بیک زخم بیفکنند از بهر آنکه تولد زهر او در دهان و جانب سر او باشد و فضلهای بد در جانب دنبال او باشد و چون کشته باشد بنگرند تا از وی خون بسیار رود و حرکت بسیار کند نیک باشد و اگر رود از حرکت بازایستد ضعیف باشد بدین کار نشاید و آنچه از سینه آید شکم او باید شکافت و پاک کرد و پوست او باز کرد از بهر آنکه پوست او و پیه او هر جا تو زان آن فضلها را که اندر تن بود قبول کننده است و انرا بآب صاف و اندکی نمک کرد شوی نکرده اند و خورش طعم باشد و شحمی چند از شبت در وکنند و در دیگ سفالین نو یا مس ارزیز اندوده با کیزه باتش نرم بپزند تا مهترا شود و گوشت از استخوان جدا شود و سر دیگ پوشیده باید داشت و بباید نهاد تا سرد شود و آب از وی بیآید پاکیزه و نگاه باید داشت و گوشت از استخوان جدا باید کرد و با دو سنگین باید کوفت و چهار یک گوشت نان میده پاکیزه و بریان و خمیر او بر فاسته کوفته و بیخته بادی باید سرشت تا هموار شود و اگر اندر سرشتن باب حاجت آید از آن آب گوشت آن قطره قطره میباید چکانید و میکوفت تا هموار سرشته شود پس قرص باید کرد هر یک بوزن یک مثقال و اندر سایه خشک باید کرد و از آفتاب و غبار دور داشت آن نگاه باید داشت با مداد و شب نگاه میباید کرد تا

تا همواره خشک شود و اگر نمی دروی باشد بر جای داشت تا منکرج و ضایع نشود و در ظرف چینی یا آبگینه نگاه باید داشت
اما شبت اندر بعضی از بهر آن باید که شبت تحلیل کننده است تا فضلهای بد را که اندر وی مانده باشد تحلیل کند و در نشستن
اقراص با نان از بهر آن باید که نان رطوبت را نشف کند و گوشت را نگاه دارد و چون اقراص میکرده باشند دست را
بروغن بلسان باید مالید و اقراص را نیز به آن باید چرب کرد و نگاه داشت من میزان الطب قرص اسقیل که اینقرص نیز
داخل تریاق فاروق است اسقیل پیاز کوهیست بهترین آن است که خرد باشد و نه بزرگ زیرا که در خرد وی رطوبت
فضلی بود و آنچه بزرگ است خشک بود و میانه وی معتدل باشد و رنگ ظاهر و میل بسرخی دارد یا بنفشی از آن سر و ناف
بیفکنند و اندر خمیر یا گل گیرند و در تنور ارتیه بنهند تا خمیر پخته شود همچون نان پس از تنور برآرند و بنهند تا سرد شود و کف
و از خمیر بیرون آرند و پوست او دور کنند و بکوبند تا هموار سرشته شود اما اندرو آرد و نخود یک جزو و اسقیل با دو جزو آرد کرسنه
سرشته است و دیگر نسخه وی یکدیگر کرده اند پس چون هموار سرشته شود اقراص کنند همچون قرص انیسون و دستها را بروغن گل
چرب کنند تا تیزی اسقیل باز دارد و منفعت آرد کرسنه آن است که رطوبت را نشف کند و نگذارد که گره گیرد و عفن
شود و اندر وی قوتیست که اخلاط را از گری که اندر روده ها تولد کند پاک کند و مقرحهای زیانکار بشکند و اینرا بعد از ده ماه استعمال
کنند و قوت این تا دو سال باقی می ماند منه قرص اندرونحورون نسخه حنین بن اسحاق شیرازی که اجزای تریاق فاروق است
اخلاط آن دار شیشعان شش مثقال نقوح اذفر دوازده مثقال قصب الذریره فوا اسارون عود بلسان از هر یک شش مثقال
دارچینی حب و چهار مثقال سلیخه شش مثقال مامیت و چهار مثقال اقحوان سفید حب مثقال سنبل هندی ت نزاه
مثقال جعده شش مثقال مر ابیت مثقال مصطکی شش مثقال زعفران دوازده مثقال ادویه کوفته و بیخته بشراب ریحانی
یا باء العسل بسرشند و در قرص ساختن دست بروغن بلسان چرب کنند و در سایه خشک سازند و قوت اینقرص تا
اندرونحورون قرص قرقیسون که در تریاق غرزه می افتد اخلاط آن بابونه سفید بایرج ساق فو انیسون اسارون بشنه قصب الذریره عود
بلسان اجزا ساوی یکدیگر بجوهری یعنی بشراب مثلث خمیر کنند و تا سه روز هر روز حرکت دهند و قرص سازند از
هر یک بوزن یکمثقال و در سایه خشک کنند و در ظرف آبگینه نگاه دارند و قوت این تا دو سال باقی ماند این نسخه
نه جزو است مزاج گرم در یکدرجه و نیم خشک در آخر دو درجه منه قرص ترنجیل که در مثرود بطوس بکار میرود اخلاط آن مویز دانه بیرون
کرده چهار درم علک البطم حب و چهار درم اذخر از هر یک دوازده درم دارچینی سنبل اظفار الطیب سنبل رومی
پوست سلیخه اکلیل الملک سعد حب الغار از هر یک سه درم قصب الذریره نه درم زعفران یکدرم قفر الیهود دو درم و نیم و در
بعضی نسخه قفر الیهود نیست و در بعضی دو درم و نیم اسارون هست و در نسخه دیگر دو درم و نیم دار شیشعان هست و آنچه
کوفتنی باشد باید کوفت و آنچه نقعی کردنی بود در شراب نقوع کنند و باسر وزن ادویه عسل بسرشند این نسخه
شانزده جزو است و وزن یکصد و هشت درم و نیم منه قرص اندرونحورون که داخل مخلصه الکبیر است اخلاط آن علک البطم دار شیشعان
قد

قصب الذریره قرنفل فلفل سفید ناخواه از هر یک سه مثقال نو یکمثقال سنبل هندی سادج از هر یک هفت مثقال
دارچینی مصطکی زعفران مرصافی از هر یک شش مثقال اجزا بشراب یا ماء العسل بسرشند و اقراص کنند هر یک بوزن یکمثقال
و در سایه خشک نمایند این نسخه چهارده جزو است و وزن شصت مثقال مزاج گرم در نصف اول درجه سیوم خشک در آخر درجه
دوم منه قرص قرنفل که داخل دواء الکرکم است اخلاط آن زعفران دارچینی از هر یک دو درم گل خشک حماما قسط از هر یک
چهار درم چهار درم اصل سوسن آسمانجونی سادج هندی از هر یک دو درم و نیم اجزا را بشراب یا ماء العسل خمیر کرده و قرص سازند
و در سایه خشک کنند این نسخه هفت جزو است وزن شانزده درم مزاج گرم در اول سه درجه خشک در آخر دو درجه منه
من کتاب میزان الطب قرص گل نسخه اسقلیبیوس نافع است جهت وجع معده و تقویت معده کند و ربو و حرارت و تلهیب و رطوبت و انقلاب
معده و احتراق را نافع بود صفت آن گل تازه شش مثقال اصل السوس چهار مثقال سنبل هندی یکمثقال بسرشند بسکنجبین و قرص
کنند قدر یکدرم و در سایه خشک کنند قرص گل نوع دیگر که اصلاح وجع معده و اورام او کند صفت آن ورد یابس خشک درم سنبل
اصل سوس از هر یک چهار درم اکلیل الملک نقاح اذخر از هر یک سه درم مصطکی کهربا از هر یک دو درم بکوبند و بیخته
بسرشند و قرص کنند بقدر یکمثقال و در سایه خشک سازند و جهت ورم باب عنب الثعلب و جهت وجع باب انیسون
و مصطکی و یا میبه بدهند قرص گل نوع دیگر سودمند است بوجع معده و تب بلغمی بگیرند ورد یابس دو اوقیه سنبل اصل سوس
از هر یک یک اوقیه کهربا مصطکی از هر یک هفت درم عود بلسان پنجدرم بکوبند و بمی کهنه بسرشند و قرص کنند قرص که
اصلاح تب عنب کند که با التهاب و عطش و صداع و قلق بس طبیعت باشد بگیرند مازریون غالیه گوهی که گرد آن آورند دارد
جو و شکر طبرزد و هلیله زرد از هر یک دو درم بکوبند مازریون را و هلیله را جدا بکوبند و آرد جو بر روی آن بیزند آنگاه
بکوبند شکر طبرزد را مخلوط نموده باب سرد بسرشند و قرص بقدر یکدرم و نیم کنند و باب سرد بیاشامند قرص اپلوقیس
اصلاح التهاب معده و کبد کند صفت آن طباشیر زرشک عود خام تخم حماض مصطکی سک از هر یک مثقالی صمغ سه مثقال گل
یکمثقال بکوبند و بسرشند بگلاب و قرص کنند و بشراب اترج بیاشامند ایضاً از کتاب میزان الطب قرص الورد
نافع از تب و الکلال مره صفرا بگیرند قرطمانیث تخم کاهو مقشر حب الآس ابیض جوز از هر یک چهار درم مصطکی
گل مختوم از هر یک درمی باب بسرشند و قرص کنند و بشراب سفرجل ساده بیاشامند قرص کافور نافع از تبهای
تند و تلهب و صداع گرم بگیرند طباشیر چهار درم ورد هفت درم تخم خیار تخم خرفه تخم کدوی شیرین کثیرا ازبین صمغ
عود خام قاقله از هر یک سه درم زعفران دو درم شکر طبرزد ترنجبین از هر یک هفت درم کافور درم و نیم بکوبند
و بسرشند بلعاب بزرقطونا قرص زرشک ابو ریحان مثل اینست و منافع بگیرند ورد شش درم سنبل زعفران از هر یک دو
درم عصاره سوس ترنجبین از هر یک سه درم کثیرا صمغ از هر یک درمی قرص کنند قرص نعنع لیمو اوخر الاخوین
عصاره بوقطیداس از هر یک نیم درم ثبت ستارة قیا گل مختوم کلنار از هر یک جزوی بلعاب بزرقطونا

سرشته قرص کنند قرص ؟ اصلاح نفث دم کند و قطع اکلال طبیعت کند بگیرند ببد وه بیستا ربلسان ذکر اقاقیه کلنار از هر یک
چهار درم صمغ یکدرم بسرشند بسفیده تخم مرغ و قرص کنند قرص دیگر اصلاح سل کند و نفث دم ها و حرارت بیفشاند و قطع
تشنگی نماید و اصلاح ورم حار کند بگیرند تخم خیار ره مقشر تخم خرفه تخم خیار مقشر تخم کدوی شیرین مقشر زعفران از هر یک
درمی عصاره سوس کث مشقی تخم گل از هر یک دو درم صمغ کثیرا نشاسته از هر یک چهار درم گل ارمنی گل مختوم از
هر یک پنجدرم بسرشند با آب عنب الثعلب و قرص کنند قرص قرفیه که مجربست و جیدست بگیرند تخم خیار مقشر تخم خیار
مقشر بهدانه مقشر تخم خرفه تخم کتان تخم مازریانه از هر یک درمی کثیرا صمغ نشاسته بادام تلخ از هر یک دو درم لوز الصنوبر
پنجدرم خشخاش سفید سه درم مرزعفران از هر یک نصف درم بکوبند و بسرشند بسپیغوله و استعمال کنند قرص نوع از قروح
شانه و گرده و منفی مدق از گرده و مثانه و این نیز مجربست بگیرند تخم خیار تخم خیار زه تخم خربزه تخم کدوی شیرین مغز
مقشر عصاره سوس تخم حماض مقشر محلب مقشر از هر یک چهار درم تخم حنظل تخم خبازی تخم خرفه بهدانه مقشر تخم رازیانه از
هر یک سه درم و نیم نشاسته بندق هندی بادام شیرین مقشر از هر یک چهار درم لوز الصنوبر بادام تلخ مقشر از هر یک سه
درم تخم کرفس ده قوا از هر یک دو درم و نیم کثیرا صمغ از هر یک چهار درم و نیم بزر البنج افیون هر یک دو درم گل ارمنی ده درم
کوفته بلعاب بزرقطونا سرشته قرص کنند و با یکچند یا شیر خر یا بگلاب بیاشامند قرص اعقب؟ جهت قروح مثانه و احلیل
بگیرند لوز صنوبر بریان حب و دو عدد خشخاش سیاه و کثیرا از هر یک دو درم زعفران شب یمانی سنبل افیون دو قوا از هر یک
درمی فقط نصف درم قرص کنند بسیخته و بیاشامند یکدرم با سپیخته ممزوج قرص ادرار بول و منفعت ریگ مثانه و حمل ادام
صعبه مثانه که مجربست بگیرند اسارون فطراسالیون از هر یک چهار درم مو فو عود الوج از هر یک شش درم دو قو هفت
درم تخم کرفس انیسون حب بلسان کثیرا از هر یک چهار درم تخم خیار مقشر تخم خیار زه مقشر از هر یک پنجدرم تخم خربزه مقشر
کوفته
ده درم پیخته سرشته قرص کنند و باب ترب و آب کرفس و آب تخم و سیاه کشته بیاشامند قرص جهت بول دمی که از کلی و مثانه
جاری باشد بگیرند نشاسته کثیرا تخم خیار مقشر از هر یک سه درم کلنار دو درم شب یمانی نصف درم قرص کنند بعصاره حب
قرص بول الدم شاخ گاو کوهی سوخته کثیرا از هر یک جزوی بکوبند و قرص کنند و باب سرد بیاشامند قرص که شب یمانی کثیرا از
هر یک دو درم و گل مختوم تخم خرفه کلنار از هر یک سه درم قرص کنند قرص بول الدم کثیراب از هر یک درمی بکوبند و قرص کنند
و باب سرد بیاشامند قرص که اصلاح ورم کهنه جگر و سپرز کند و مجربست بگیرند نقاح بابونه اقحوان از هر یک ده درم
صندل سرخ هشت درم قرنفل شش درم اصل سوس هفت درم ایرسا سنبل از هر یک سه درم مصطکی دو درم کهربا چهار درم
گل پنجدرم اکلیل الملک پنجدرم نقاح اذخر سه درم کوفته بیخته سرشته قرص کنند از دو درم و بیاشامند با ماء العسل یا بسکنجبین
یا آب رازیانه یا آب کرفس من کتاب میزان الطب قرص زرشک جهت تب گرم و اورام کبد و عطش بگیرند عصاره زرشک
یا زرشک چهار درم تخم خیار مصطکی طباشیر از هر یک دو درم لک ریوند از هر یک درمی گل دوازده درم زعفران یکدرم
سنبل

سنبل عصاره غافت اصل سوس ترنجبین از هر یک دو درم قرص کنند از یکدرم و با شربت بیاشامند و قرص عصاره
افسنتین دو درم تخم کرفس اسارون تخم رازیانه از هر یکی درمی قوة الصباغین دو درم و نیم اضافه کنند قرص زرشک نوع دیگر
صلح اوجاع کبد با تب و عطش و یرقان بگیرند گل تازه هفت درم عصاره زرشک ترنجبین از هر یک سه درم کشوث خشک
تخم او یکدرم و نیم عصاره غافت دو درم تخم خیار دو درم و نیم ناردین طباشیر از هر یک درم و نیم زعفران لک ریوند از
هر یک درمی رب سوس دو درم و نیم بکوبند و باب ترنجبین یا باب کاسنی بسرشند قرص زرشک نوع دیگر اصلاح تبهای ملتهبه
و عطش و کرب و اطفای حرارت کند بگیرند زرشک و عصاره او و رب سوس و طباشیر از هر یک سه درم سنبل دو درم
تخم خیار سه درم و نیم گل پنجدرم تخم خرفه زعفران نشاسته کثیرا از هر یک دو درم کافور نیم درم بکوبند و بسرشند و قرص کنند
قرص فوه مصلح جگر و سپرز و درد جگر و تب کهنه بگیرند فوه دوازده درم پوست بیخ کبر زراوند طویل اصل سوس از هر یک
درمی بسرشند بسکنجبین و قرص کنند و بیاشامند دو درم بطبیخ افسنتین من کتاب یوحنا قرص کبر جهت سپرز بگیرند پوست بیخ
کبر اشق از هر یک دو سیر زراوند طویل فلفل حب فنجنکشت از هر یک سه درم اشق را در سرکه گداخته و ادویه درآ و
بسرشند و قرص کنند از یکدرم و از نصف درم و با سکنجبین بیاشامند نوع دیگر جهت سپرز بگیرند ناردین اسارون مصطکی
از هر یک درمی عصاره غافت عصاره افسنتین از هر یک دو درم پوست بیخ کبر فوه حب فنجنکشت از هر یک پنجدرم
قرص کنند از درمی استعمال کنند قرص کبر جهت ورم سپرز کهنه بگیرند پوست بیخ کبر منقوع بسرکه فوه تخم فنجنکشت
زراوند طویل قسط دارچینی جعده اسارون مصطکی عصاره افسنتین ریوند چینی بادام تلخ صعتر بودنه کوهی خربطیا نام
دومی انیسون فطراسالیون تخم کرفس ریوند چینی بادام تلخ صعتر حاشا سیب لیوس از هر یک جزوی با سرکه سرشته
قرص کنند قرص کبر نوع دیگر جهت سپرز نافع است بگیرند پوست بیخ کبر در سرکه خیسانیده خشک نموده هشت درم تخم
فنجنکشت زراوند طویل اسقولوقندریون از هر یک سه درم جاوشیر چهار درم بیخ کاوزبان هشت درم بسرشند
بسرکه قرص اسقولوقندریون جهت کبد و سپرز بگیرند اسقولوقندریون چهار درم جعده کمازریوس ستاره حب بلسان بلوط
حب کاکنج کوهی قسط جاوشیر از هر یک دو درم افسنتین سه درم بسرشند بسرکه و قرص کنند قرص یوف اصلاح
سپرز کند بگیرند جز مازج ده درم اسقولوقندریون هفت درم حب البان شش درم حب فنجنکشت جعده از
هر یک پنجدرم پوست بیخ کبر هفت درم زراوند طویل شش درم فوه پنجدرم کوفته و بیخته با ماء الکلاف یا آب ورق
الاثل سرشته قرص کنند و با سکنجبین بیاشامند قرص جالینوس جهت وجع و ورم سپرز بگیرند از و بگیرند ثمرة الاریقی
فلفل سفید سنبل اشق از هر یک دو درم اشق را در سرکه اسقیل و ادویه با او بسرشند و قرص کنند هر قرصی
یکمثقال و شربت دو ثلث مثقال است که چهار دانگ بود جالینوس فرموده که تجربه کردم بر غنیمتی یافته شد
او را طحالی قرص دیگر از جالینوس که طحال بگدازد اشق ورق الاثل ورق الطرفاء از هر یک هشت درم پوست بیخ کبر چهار درم

جزمانج اسقولوقندریون از هریک درم اسقیل مشوی یکمثقال فلفل سفید دو درم بآب سرشته قرص کنند زرنب
یکدرم است بسکنجبین قرصی جهت نفث دم بگیرند کثیرا صمغ دم الاخوین عصاره هوفقطید اس از هریک
نصف درم نشاسته طین اقاقیا گل مختوم شبهاورآن از هریک درمی و نیم زعفران دو دانک بسرشتند باب
با آب نعنع و قرص کنند با اشربهٔ صالحه چاشا منه قرص جهت کثرت حرارت و تلهب و حرقه در شانه و کرده و فروع
درای ان بگیرند تخم خیار تخم خیارزه هر دو مقشر تخم خرفه تخم خبازی تخم خطمی خشخاش سفید از هریک چهار درم خشخاش
سیاه سه درم بهدانه مقشر پنجدرم عصارهٔ سوس شش درم نشاسته چهار درم و نیم صمغ کثیرا از هریک سه درم و نیم تخم
خربزهٔ مقشر تخم کدو از هریک هفت درم حب کاکنج یازده درم کوفته بیخته سرشته قرص کنند از دو درم و بیاشامند
بآب بارتنگ با لعاب اسپغول بعد از شش ماه قرص گل نسخهٔ معروف خداوند درد معده را سود دارد و در طعوم‌ها
معده برود آید و بیماریهای بلغمی ببرد اجزای آن برگ گل سرخ بیست درم سنبل اصل السوس از هریک ده درم بشکنند بسرشتند
و اقراص کنند و درسایه خشک سازند شربتی دو درم بآب سکنجبین ساده یا بزوری این نسخه سه جزوست وزن
چهل درم مزاج گرم در نیم درجه خشک در سه ربع منه نسخهٔ دیگر درد معده و تبهای بلغمی را سود دارد اخلاط وی عصارهٔ غافث
طباشیر سفید سنبل الطیب از هریک یکدرم ورق گل سرخ هفت درم رب السوس چهار درم کوفته و بیخته بآب عنب الثعلب
یا آب ترنجبین قرص سازند شربتی یکدرم و قوت این قرص شش ماه باقی می‌ماند قرص کافور تب گرم و درد معده که از گرمی
بود سود دارد و تشنگی بنشاند و خداوند یرقان را سود دارد اجزای آن زرشک دانه بیرون کرده طباشیر گل سرخ از هریک
هفت درم تخم کوک تخم خرفه کاسنی از هریک سه درم مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین از هریک پنجدرم صندل سفید
دو درم کثیرا سه درم رب سوس دو درم کافور یکدرم بلعاب اسپغول بسرشتند و اقراص کنند شربتی دو درم با سکنجبین
این نسخه دوازده جزوست وزن چهل و هشت درم مزاج سرد در دو درجه خشک در اول درجهٔ سیوم منه بیران الطبع
سدهٔ جگر بگشاید و تبهای گرم را ببرد اجزای آن بنفشه خشک نیلوفر خشک از هریک سه درم تخم خیار بادرنگ طباشیر
زعفران از هریک دو درم گل سرخ سه درم ریوند چینی لک مغسول از هریک دو درم کثیرا یکدرم رب السوس دو
درم کافور نیم مثقال ترنجبین ده درم اقراص کنند و با سکنجبین بدهند این نسخه سیزده جزوست وزن سی و چهار
درم و نیم مثقال مزاج سرد در دو ثلث درجه خشک در اول درجهٔ دوم منه نسخهٔ دیگر ترکیب شیخ ابوعلی سینا خداوند
تبهای محرقه و تب دق را سود دارد و قی خون و اسهال خون باز دارد اجزای آن تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه از هریک
دو درم تخم کدوی شیرین تخم خیار از هریک دو درم و دو دانگ رب کزبره و اگر نباشد صندل از هریک دو درم و دو دانگ
سرطان محرق زعفران رب سوس کافور از هریک یکدرم گل سرخ چهار درم و اگر کسی طباشیر سه درم مغز کدوی شیرین ده درم
تخم خشخاش سفید دو درم در این قرص زیاده کند صواب باشد این نسخه یازده جزوست وزن بیست و یکدرم
مزاج

مزاج سرد در یکدرجه و ربع خشک در آخر دو درجه منه قرص کافور از کامل الصناعه جهت تب دق بغایت نافع بود اخلاط
وی مغز تخم خربزه مغز دانه به از هریک پنجدرم گل سرخ سه درم صمغ عربی صندل سفید نشاسته از هریک دو درم رب
السوس طباشیر از هریک سه درم رازیانه یکدرم کافور نیم درم و نیم مثقال مجموع کوفته و بیخته بلعاب نیکو قرص سازند
قرص طباشیر اسهال صفراوی باز دارد و تشنگی بنشاند و تبهای گرم را سود دارد اخلاط آن طباشیر گل سرخ سماق پاک کرده
از هریکی ده درم بزرالحماض بزر بقلة الحمقا از هریک پنجدرم سک دو درم گلنار پنجدرم صمغ عربی گل ارمنی از هریک سه درم
اقراص کنند شربتی دو درم با شراب به یا ریب جو و شکر و اگر بدل سماق زرشک پاک کرده کنند و دو درم
زیاده کنند روا باشد این نسخه نه جزوست وزن پنجاه و سه درم مزاج سرد در یکدرجه و نیم خشک در دو درجه و نیم منه
بیران الطبع نسخهٔ دیگر اسهال صفراوی باز دارد و تشنگی بنشاند و تبهای صفراوی نیکو بود اجزای آن طباشیر پنجدرم گل سرخ
هفت درم صمغ عربی نشاسته بزرالحماض گل ارمنی زرشک پاک کرده تخم خرفه بریان کرده از هریک سه درم صندل مقاصری
دو درم تخم شربتی دو درم تخم خشخاش ده درم گلنار سه درم زعفران نیم درم با شراب و مانند آن قرص سازند این
نسخه دوازده جزوست وزن چهل و پنجدرم و نیم مزاج سرد در ربع درجه خشک در یکدرجه و نیم منه نسخهٔ دیگر سوزش دل و سینه
و تبهای گرم را سود دارد اجزای آن گل سرخ شش درم طباشیر کثیرا از هریک چهار درم تخم خیار تخم بادرنگ تخم کدو تخم خرفه از
هریک شش درم زعفران دو درم رب سوس سه درم نشاسته سه درم کافور یکدرم بلعاب اسپغول بسرشتند شربتی
دو درم با سکنجبین بخورند این نسخه یازده جزوست وزن چهل و هفت درم مزاج سرد در یکدرجه و نیم خشک در یکدرجه و ثلث
قرص طباشیر ملین سودمند بود جهت تبهای ملتهب صفراوی و دموی و تشنگی ساکن گرداند و سرفه و خشونت سینه را
نافع بود اخلاط وی طباشیر سفید چهار درم ترنجبین شش درم مغز تخم خیارزه و خیار بادرنگ و کدو از هریک دو مثقال نشاسته
صمغ عربی کثیرا خشخاش سفید از هریک دو درم کوفته و بیخته بلعاب نیکو قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت این شش ماه باقی
ماند قرص طباشیر ممسک سودمند بود تبهای تیز را و رفتن خون شکم ببندد اخلاط وی ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی نشاسته
کثیرا از هریک چهار درم تخم حماض طباشیر سفید از هریک سه درم کوفته و بیخته بلعاب نیکو قرص سازند شربتی یکمثقال
قرص طباشیر ممسک سودمند بود جهت اسهال صفراوی و دموی اخلاط وی صمغ عربی تخم حماض نشاسته ورق گل سرخ از هریک
دو درم سماق زرشک چه انه طباشیر سفید از هریک هفت درم گل ارمنی ده درم کوفته و بیخته بگلاب قرص سازند
ادویه بریان کرده بغیر از گل ارمنی ~~ده درم کوفته و بیخته بگلاب قرص سازند ادویه بریان کرده بغیر از گل ارمنی و طباشیر~~
شربتی یکمثقال قوت این شش ماه باقی ماند قرص طباشیر کافوری سودمند بود جهت تبهای محرق و دق را و تشنگی بنشاند و سعال
زایل کند اخلاط وی طباشیر سفید ورق گل سرخ صندل مقاصری مغز خیارزه و خیار بادرنگ تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه از هریک
چهار مثقال کافور یکدرم کوفته و بیخته بلعاب نیکو قرص سازند شربتی یکمثقال قوت وی نیز شش ماه باقی ماند قرص

زرشک بیماریهای جگر گرم و تبهای گرم را سود دارد اخلاط آن زرشک پاک کرده با عصارهٔ آن ده درم تخم کاسنی تخم خیار مقشر
تخم خرفه از هریک سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی یکدرم سنبل هندی نیمدرم شربتی یکمثقال تا دو درم با سکنجبین و بدهند
این نسخه هفت جزوست وزن بیست و پنجدرم و نیم مزاج سرد در آخر یکدرجه خشک در اول دو درجه منه بیران الطبع
نسخهٔ دیگر بیماریهای جگر را که با تب بود سود دارد و یرقان را ببرد و سده بگشاید اجزای آن زرشک پاک کرده با عصارهٔ او
پنج درم ترنجبین پاک کرده شش درم تخم کشوث ده درم عصارهٔ غافث ده درم تخم خیار مقشر شش درم سنبل یکدرم طباشیر
شش درم زعفران لک ریوند چینی از هرکدام یک درم رب سوس دو درم ترنجبین را بآب کاسنی بگدازند و داروها
بدان اقراص کنند و با سکنجبین بدهند یا بآب کاسنی این نسخه یازده جزوست وزن چهل درم مزاج سرد در یکدرجه
و دو ثلث خشک در یکدرجه و نیم منه نسخهٔ دیگر ترکیب شیخ الرئیس اماس جگر و سده را تحلیل کند اخلاط آن زرشک پاک کرده
با عصارهٔ او غافث طباشیر از هریک دو درم لک مغسول سنبل عصارهٔ افسنتین ریوند چینی از هریک
دو درم و نیم زعفران یکدرم بآب کاسنی بسرشتند چنانکه رسمست این نسخه ده جزوست وزن بیست و پنجدرم مزاج
گرم در نصف درجهٔ اول خشک در یکدرجه و سه ربع منه قرص لک بیماریهای سده جگر را سود دارد اجزای آن
لک مغسول ریوند چینی مصطکی از هریک شش درم سنبل تخم کرفس بادام تلخ فوه عصارهٔ غافث انیسون
از هرکدام یکدرم و نیم اقراص کنند از هریکی نیم مثقال و با سکنجبین بزوری بدهند این نسخه چهارده جزوست
وزن بیست و پنجدرم و نیم مزاج گرم در یکدرجه و سه ربع خشک در آخر دو درجه منه نسخهٔ دیگر بیماریهای
جگر و سده را سود دارد و برای تب دایمه نافع آید و مدر بول بود اخلاط وی لک مغسول فوه انیسون تخم کرفس
اسارون مغز بادام تلخ مقشر مقل دارچینی زراوند طویل عصارهٔ غافث از هریک و در بعضی نسخها رب
سوس و عصارهٔ زرشک زیاده کرده‌اند قرص کنند از یکدرم و با اشربهٔ معمول منه این نسخه یازده جزوست
مزاج گرم در یکدرجه و نیم خشک در آخر دو درجه منه قرص ریوند جگر و سپرز را
سود دارد اخلاط آن ریوند چینی هشت درم فوه لک مغسول از هریک چهار درم تخم کرفس عصارهٔ غافث انیسون
از هریک شش درم همه کوفته و بیخته ترنجبین بسرشتند و اقراص کنند هریکی یک مثقال شربتی یک قرص این نسخه شش
جزوست وزن بیست و پنج درم مزاج گرم در یکدرجه و ثلث خشک در آخر دو درجه منه نسخهٔ دیگر خداوند جگر سرد را سود
دارد اخلاط آن ریوند چینی ده درم سنبل مصطکی غافث افسنتین انیسون تخم بادیان از هریک دو درم و نیم بآب
بادیان بسرشتند و اقراص کنند هریکی یکمثقال این نسخه هفت جزوست وزن بیست و پنجدرم مزاج گرم در یکدرجه
و ربع خشک در یکدرجه منه نسخهٔ دیگر اسهال خون باز دارد اخلاط آن ریوند چینی یکمثقال گل ارمنی صمغ عربی از هرکدام
یک مثقال و نیم شربت باشد در آب کاسنی و بدهند این نسخه سه جزوست وزن
چهار

چهار مثقال مزاج سرد در ربع درجه خشک در یکدرجه و سه ربع منه قرص افسنتین خداوند تبهای کهن را سود دارد و سده جگر بگشاید
و ادرار بول آرد و شهوت طعام پدید آورد اخلاط آن افسنتین رومی انیسون تخم کرفس اسارون مغز بادام تلخ اجزا
همه مساوی یکدیگر بآب سرشته اقراص کنند شربتی یک مثقال تا دو درم این نسخه پنج جزوست مزاج گرم در یکدرجه و
سه ربع خشک در دو درجه و ربع منه قرص کبر خداوند درد سپرز را سود دارد اخلاط آن پوست بیخ کبر چهار استار زراوند
طویل دو استار تخم پنج انگشت فلفل سیاه از هریک شش استار اشق را بخل خمر حل کنند و داروهای خشک را بکوبند
و به آن بسرشتند و اقراص کنند هریک دو درم و با سکنجبین دو درم بدهند این نسخه پنج جزوست وزن بیست و دو استار
که یکصد و چهل و یکدرم باشد و سه بخش از هفت بخش یکدرم و این بنا بر قول صاحب ذخیره است اما بر قول صاحب جوامع
الادویه یکصد و سی و نه درم و دو دانگ است مزاج گرم در دو درجه و نیم خشک در اول درجهٔ سیوم منه قرص کبر نسخهٔ دیگر
نافع است صلابت طحال را و بادی که از سردی در تحت اضلاع بود اخلاط آن پوست کبر حب الغار از هریک دو درم
اسقولوفندریون هفت درم زراوند طویل ورق سداب حرف و بیخ شونیز اشق از هریک هشت درم بکوبند اشق
را در سرکه و خمیر کنند با ادویه و قرص سازند از هریک دو درم و بنوشند هر روز یک قرص با سکنجبین عنصلی یا با آب
اصول قرص نفع میکند تبهای گرم و کهن را و تشنگی ببرد سده و ورم جگر و سپرز دفع میکند و یرقان را سود
دارد اخلاط آن عصارهٔ غافث شش استار گل سرخ سنبل الطیب از هریک دو استار ترنجبین پاک کرده
شش استار طباشیر چهار درم ادویه کوفته و بیخته اشق را در خل خمر بخیسانند و ادویه بآن بسرشتند و قرص سازند این
نسخه پنج جزوست وزن یکصد و هفتاد درم تخمیناً بنا بر قول صاحب ذخیره اما بقول صاحب جوامع الادویه یکصد و
پنجدرم و دو دانگ است مزاج سرد در سه ربع درجه خشک در یکدرجه و نیم منه قرص کهربا نافع است نفث دم و نزف دم را
اخلاط آن کهربا بسد مروارید تخم خرفه از هریک پنج درم شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته پوست کثیرا صمغ عربی
از هریک شش درم کشنیز بو داده خشخاش سفید خشخاش سیاه از هریک شش درم مرغ سوخته بزرالبنج سفید از هریک دو
درم اجزا کوفته و بیخته بآب بزرقطونا قرص سازند از هریک یک مثقال این نسخه سیزده جزوست وزن پنجاه و چهار
درم مزاج سرد در آخر یکدرجه خشک در یکدرجه و ربع منه قرص کهربا نوعی دیگر که جهت افراط طمث نافع و مجربست بگیرند
کهربا یکدرم طباشیر بریان کرده پنجدرم عود یکدرم گل ارمنی بریان کرده دو درم گل مختوم بریان کرده یک درم
صمغ عربی بریان کرده سه درم کشنیز خشک بریان کرده دو درم بیخ انجدان یکدرم تمام اجزا را کوفته و بیخته
قرص بندد و شربت یکدرم تا دو درم از مجربات حکیم حیدر قرص کهربا جهت نفث دم بگیرند
طباشیر شونیز گل مختوم کلنار از هریک جزوی بسرشتند بلعاب بزرقطونا و قرص کنند قرص جهت نفث دم
بگیرند اقاقیا سه درم تخم خیار مقشر صمغ از هریک سه درم زعفران افیون از هریک دو درم نشاسته چهار درم

در کوزهٔ آهنی دو درم کلنار سه درم سادج عصارهٔ هوفسطیداس حضض از هر یک سه درم گل مختوم چهار درم فقاح الحلق از هر یک سه درم سنبل دو درم کهربا چهار درم انیسون یکدرم بسرشند بآب لسان الحمل و قرص کنند از مثقال
و نیم مثقال باب لسان الحمل مقدار یکوقیه و باب ورق الورد یکوقیه یا آبی که خیسانیده باشند در او طباشیر و صمغ
و گل ارمنی و ثمر و بیخ **قرصی** که اصلاح قروح سنطاریا و قطع حیض مفرط کند و نفث دم از سینه باز دارد **بگیرند** گلنار و بیخ
دم الاخوین از هر یک سه طباشیر هر او را آن یک طباشیر لادن نیم زعفران از هر یک چهار درم کلنار عفص از هر یک
چهار درم حضض قرن الایل سوخته اقاقیا از هر یک ده درم بسرشند بآب لسان الحمل یا بآب عصی الراعی و استعمال
کنند بر سه وجه بجهت سیلان دم از سفل بحقنه در قبل و دیگر با پشم پاره بر دارند و وجه سیم بیاشامند بمقدار
اسپ و تا ، عصی الراعی و جهت نفث دم از سینه بماء الحمقاء و جهت ذوسنطاریا بآب به تا ده و این مجرب است
نسخهٔ دیگر از حاوی صغیر نافع است نزف دم را **اجزای او** خشخاش ابیض مصطکی کهربا از هر یک ده درم زعفران دو درم
بکوبند و خمیر کنند و بآب قرص سازند **قرص کاکنج** مغز تخم خیار زه و خربزه و خیار بادرنگ و تخم خبازی از هر یک پنجدرم
خشخاش سفید مغز به دانه رب السوس از هر یک پنجدرم کاکنج کوهی ده درم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند تا شش
ماه قوت این تا ند **قرص خشخاش** سرفه و درد سینه و تب و خون بر آمدن با سرفه و اسهال خون را سود دارد **اخلاط آن** گل سرخ
صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته کتیرا از هر یک دو درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه از هر یک سه درم طباشیر
رب سوس از هر یک دو درم زعفران دو دانگ بلعاب دانهٔ آبی اقراص کنند از یکدرم تا یکمثقال و در بعضی نسخه
سه درم حب الآس بریان کرده آورده اند و زعفران نیم درم عدد اوند سرفه را بشراب زوفا دهند و عبرآمد با خون
با شراب خشخاش و خداوند تب را با جلاب دهند یا با شراب بنفشه و قوت این قرص تا شش ماه باقی است
بعد از آن ضعیف میشود این نسخه نه جزو است وزن بیست و دو درم و دو دانگ مزاج سرد و در یکدرجه و بیخ خشک
در یکدرجه و دو ثلث منه **قرص ...** که اسهال خون و زحیر باز دارد و خاصه اسهالی که از جگر باشد اقلا گلنار قرط
سماق پاک کرده بلوط حب الآس بریان کرده از هر یک بیست درم صمغ سه درم گل پنجدرم طباشیر سه درم کهربا
چهار درم اقراص کنند و بآب آبی دهند این نسخه ده جزو است وزن یکصد و پنجده درم مزاج سرد در یکدرجه
سدس خشک در او آخر درجه دوم منه **قرص گلنار** خون از شکم باز دارد **صفت آن** سلیخه رومی گل ارمنی صمغ عربی
از هر یک چهار درم ورق گل سرخ گلنار اقاقیا از هر یک سه درم کتیرا دو درم کوفته و بیخته بآب گلنار قرص سازند
شربتی یکمثقال و قوت این شش ماه باقی ماند **مسهل یوحنا** **قرص کهربا** اصلاح اکحال طبیعت کند و قیام دم و مده و زحیر را
نافع بود **بگیرند** گلنار قرط سماق بلوط بریان سوخته صمغ حب الآس از هر یک هشت درم عفص بریان مطلی
بسرکه کمون بریان منقوع بسرکه از هر یک چهار درم بکوبند و با گلاب یا عصارهٔ لسان الحمل یا عصارهٔ تفاح سرشته
قرص کنند

قرص کنند از یکدرم و با اشربهٔ مصلحه بیاشامند و قومی دو درم مشک اضافه کنند **قرص کشوث** مصلح تبهای کهنه و
مطفی حرارت **بگیرند** تخم خیار تخم خرفه تخم ریحان از هر یک سه درم شکاع بادآورد شاهتره از هر یک چهار درم کتیرا نشاسته
صمغ از هر یک درمی و نیم طباشیر و رد کشوث از هر یک چهار درم ترنجبین سیدرم سکر العشر سی درم زعفران سه درم
بسرشند بآب و قرص نموده استعمال کنند **قرصی** منع حیض مفرط کند **بگیرند** کلنار سماق از هر یک سه درم اقاقیا دو وقیه
اقماع الرمان دو درم بسرشند بعصارهٔ بارتنگ و بیاشامند برب مورد **قرص زرنج** از ابوعبادین ابج جهت ذوسنطاریا
بگیرند زرنج زرد و سرخ از هر یک رطلی آهک آب نارسیده یکرطل و نیم اقاقیا کاغذ سوخته از هر یک سه اوقیه بکوبند
و بآب لسان الحمل سرشته قرص کنند و استعمال کنند بآب مویزی که با دانه کوفته باشند و گل سرخ و برنج فارسی بکمر شسته
خشک کرده از هر یک ده درم با دو رطل آب طبخ نمایند تا نیم رطل باز ماند صاف کنند و بیاشامند با این قرص از یکدرم
تا نیم درم بقدر قوت و سن و قومی عصارهٔ طراثیث یا عصارهٔ لحیة التیس بمثل وقیه اضافه کنند **قرص دیگر** ذوسنطاریا
و خلفهٔ دم و مده هرگاه علت قدیم شده باشد و در موضع سحج و قروح حادث شده باشد و امتحان شده است **بگیرند**
زرنج زرد یا سرخ از هر کدام یکوقیه کلس غیر مطفی دو وقیه جز محرق و قرطاس محرق و افیون از هر یک نصف وقیه
اقاقیا عصارهٔ طراثیث عصارهٔ هوفسطیداس از هر یک سه وقیه بکوبند هر یک جداگانه و بسرشند بعصارهٔ بار
تنگ و قرص کنند و بگیرند مویز و برنج فارسی و حب العنب و ورد یابس و طبخ کنند و بگیرند آب آنرا و قرص
از نیم درم تا یکدرم در آن بمالند و استعمال کنند **قرص اندرون** نسخهٔ اسقلینوس **بگیرند** اقماع الرمان ده درم نشاسته یمانی
چهار درم فلقدیس دوازده درم کتیرا یازده درم بسرشند بماء العسل و در نسخهٔ دیگر زراوند مازوج سبز از هر یک
هشت درم شکر مثل همه ادویه قرص کنند **قرص نسخهٔ ابن ...** پوست انار ده درم زراوند مازوج سوخته سبز از هر یک
هشت درم نمک انتق لبان شب از هر یک چهار درم کتیرا از هر یک دو درم بسرشند بمیبختج **قرص نسخهٔ اندرومافس**
اقماع رمان ده درم مازوی سبز هشت درم زراوند از هر یک چهار درم کتیرا فلقدیس یمانی از هر یک دو درم زاج
چهار درم بسرشند بمیبختج من کتاب یوحنا ابن سرابیون **قرص انجبار** جهت سحج بغایت سودمند بود **صفت آن** بیخ انجبار
چهار درم ورق گل سرخ صمغ عربی کتیرا از هر یک سه درم نشاسته گل ارمنی بسد طباشیر رب السوس گلنار از هر یک
دو درم اقاقیا یکدرم و نیم کوفته و بیخته برب مورد قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت این شش ماه باقیست
قرص زحیر سودمند بود جهت احتلام و تر **صفت آن** طین مختوم طین ارمنی قرط طباشیر طراثیث از هر یک ده
درم تخم حماض بری صمغ عربی جلنار از هر یک چهار درم نشاسته ورق گل سرخ از هر یک سه درم تخم کرفس سماق مصطکی
از هر یک یکدرم بلوط بیدانه مورد از هر یک دو درم عفص نیمرو کرمانی هر بر سرکه و بریان کرده چنانکه رسم است
از هر یک نیم مثقال کوفته آمیخته بلعاب نیکو قرص سازند شربتی یک درم قوت این شش ماه بماند **قرص مسماع مستحل**

سودمند بود جهت بخوابی و درد سر و شقیقه چون بر پیشانی و شقیقه طلا کنند نافع بود **اخلاط آن** مرصافی لاذن گوفر
از هر یک پنج درم انزروت رامک طین ارمنی از هر یک ده درم زعفران بزر البنج پوست بیخ لفاح از هر یک پنجدرم کوفته
و بیخته بگلاب حل کرده بآب کافور قرص سازند قرصهای مثلث و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت بآب کشنیز تر
و آب ورق کاهو یا سرکه بآب به و بر پیشانی طلا کنند و درد سر و شقیقه زایل کند **قرص سرطان** جهت مسلول بغایت مفید بود
و دق و نفث خون را نافع آید **صفت آن** طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته ورق گل سرخ از هر یک شش درم سرطان
سوخته ده درم کتیرا طباشیر سفید شادنج مغسول از هر یک پنجدرم رب السوس سه درم کوفته و بیخته بآب لسان الحمل قرص سازند
نافع باشد **قرص مروارید** دل و دماغ را قوت بخشد و مفرح باشد و یرقان و خفقان حار را نافع بود **صفت آن** گل سرخ دو
مثقال طباشیر مروارید ناسفته بسد صندل سفید از هر یکی یکدرم مغز تخم خیارین تخم کدو از هر یکی پنجدرم تخم خرفه نیم
درم زعفران نیم درم کافور یکدانگ کوفته بلعاب بزر قطونا اقراص سازند شربتی یکمثقال **قرص** جهت سعال بیگاه
با اسهال بوده باشد **صفت آن** گل ارمنی نشاسته بلوط بریان کرده طباشیر سفید و ورق گل سرخ از هر یک درمی کهربا صمغ
عربی بریان کرده از هر یک دو درم بلعاب بزر قطونا قرص سازند شربتی یکمثقال **قرص** نافع جهت صداع یابس که با
او نفث دم بوده باشد و منع نوازل کند و نافع است سعالی را که با او حرارت بوده باشد و نفث زرد و رقیق
باشد و سل حار را **صفت آن** خشخاش سفید تخم کدو تخم خیار بزر البنج از هر یکی سی درم نشاسته کتیرا صمغ عربی از هر یک
پنجدرم خمیر کنند بلعاب بزر قطونا و بسازند قرصها هر یک سه درم و شربتی از او یک حب است بشراب خشخاش
یا بآب جوش خمسه تخمی **قرص ابرباریس** نافع است ورم جگر گرم و تشنگی و حرارت و صفرهٔ لون و ضعف مزاج گرم را **صفت آن**
انبرباریس ده درم تخم کاسنی و خیار و خرفه و قثاء از هر یک سه درم طباشیر مقشر ریوند چینی تخم کرفس از هر یک یکدرم
سنبل نیم درم کف مغسول یکدرم قرص سازند مقدار یک مثقال من خمسه تخمی **قرص** جهت ... تخم خرفه بریان
کرده چهار مثقال بیخ انجبار صمغ عربی از هر یک چهار مثقال مازو یکمثقال بآب قرع قرص سازند **قرص** بجهت جهت
بستن خون که روان باشد از بواسیر **اخلاط آن** طراثیث جلنار مقل ازرق جفت بلوط بلیلهٔ هندی بلیله آمله از هر
یک چهار درم حب الآس دو درم کوفته و بیخته حل کنند مقل را در آب ورق سرو خمیر کنند با ادویه و از او قرص
سازند شربتی از این دو درم من حاوی **قرص صمغ** نافع است جهته دشواری زاییدن و بچه مرده بیرون آرد و ... ناگاه
بگیرند مرصافی برزد سکبینج از هر یک یکدرم حلتیت پنجدرم قرص سازند بقدر سه درم و بنوشند یکقرص با
سکر جهت طبیخ حلبه و تمر یا بآب سداب تخمیر کنند بوزن یکدیگر از پی یکدیگر **قرص** که قطع کند خون حیض و خون
بواسیر **صفت آن** بلیله سیاه و بلیله آمله خبث الحدید و مازو کزمازج از هر یک دو درم صندل کندر دم الاخوین صمغ لک
مغسول تو سعد و رس طین ارمنی از هر یک یکدرم کمون سعد سنبل قرنفل مصطکی از هر یک نیم درم بزر البنج
سه درم

سه درم افیون یکدرم تربت بیانه ار و یکدرم و نیم بطبیخ کشنیز و سماق مقدار دو وقیه **قرص** که چون با و بشویند روی را صاف
گرداند **صفت آن** باقلا کتیرا بسفیده تخم مرغ سازند و خشک کنند در سایه من ذخیره **قرص سفید** ارکم بادام تلخ مقشر از هر یک
یک رطل حل ماهی یکرطل در سرکه شراب کهنه سه شبانه روز و بیادام و کرکم کوفته در هاون صلایه کنند و با کاسنی
سحق کرده بر آن طلا کنند و قوت این تا شش ماه بماند **قرص کشت** سده جگر بگشاید تخم کشوث تخم کاسنی تخم کدو تخم کرنب
از هر یک ده است راست کوفته و بیخته در سکنجبین بسرشند و قرص سازند و در وقت حاجت یکمثقال بکار برند من طب شیخ
قرص خافت نافع جهت غب غیر خالص از مجربات حکیم کمال الدین حسین شیرازی زرشک منقی گل سرخ طباشیر سفید
سنبل الطیب مصطکی تخم کاهو حب قبان زعفران تخم کاسنی پوست بیرون پسته صندل سفید عود قماری عصارهٔ غافت
از هر یک سه مثقال اجزا را کوفته و بیخته بآب ترنجبین سرشته قرص سازند شربتی یکمثقال با سکنجبین ساده **قرص عنبر**
که مقوی دل و جگر است و دماغ و روح نفسانی را قوی میسازد **بستانند** عنبر اشهب یکتوله و به کارد ریزه ریزه سازند بعد از آن
بقدری نبات القند سحق نماید که تا آن بنجب بعد از آن بپارچه گذرانیده و یک سیر نبات را شیره کرده بقوام آورده
تا آن قرص ساخت در وقت فرو آوردن آن عنبر سوده را در آن داخل ساخته با هم بشورند و مطبوخ ساخته فرود آرند
و در خوانی یا چینی اندک بروغن بادام یا روغن ارزد چرب کرده در آن ریزد و کارد و قرص ابرد **نوع دیگر** اگر یکتوله
عنبر همین نوع در دو سیر نبات انداخته قرص سازند یا یکتوله عنبر در چهار سیر نبات انداخته قرص سازند از قسم ادنی خواهد شد
قرص صندل جهت تقویت دل و معده سودمند است و جهت تبهای محرقه نافع باشد باید که صندل سوده بقدر
دو توله در یکسیر نبات بقوام آورده بیامیزند و بطریق قرص عنبر قرص سازند و اگر خواهند حمزهٔ صندل کنند قوام نبات
را رقیق تر گذارند که غلیظ تر از لعوق باشد و رقیق تر از قرص و بقدر دو توله عسل داخل نمایند که بخوبی نیز برد **نوع دیگر**
حمزهٔ صندل صندل را سوده بقدر دو توله در یکسیر نبات قوام آورده با هم مخلوط سازند و در وقت فرود آمدن یک سفیدهٔ
تخم مرغ اضافه نموده با هم مخلوط سازند که سفیدتر میشود **قرص کهربا** سود مند است **اخلاط آن** کهربا پنجدرم ریاس خشک
سه درم پوست خشک برگ سداب از هر یک دو درم تخم خام سه درم سعتر یکدرم و نیم کوفته و بیخته یک مثقال قرص بنده
یک قرص از این بطبیخ زیره بخورد من عشرهٔ کامله مؤلف **قرص امبرباریس** بجهت اوجاع کبد و ورم کبد نافع است **اخلاط آن** عصارهٔ امبر
باریس یعنی زرشک ده درم تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه از هر یک سه درم گل سرخ دو درم ریوند چینی یکدرم سنبل الطیب
نصف درم کوفته و بیخته بمثقال قرص بندد و به هر **قرص بزر ...** در جاری ... استسقا سودمند است **اخلاط آن** بازریون یکدرم و ثلث
ثلث درم غاریقون مثل آن گل سرخ دو درم و نیم عصارهٔ غافت یکدرم تخم خیارین دو درم و نصف کوفته و بیخته ده قرص
سازند هر یک را بسکنجبین شکری من عشرهٔ کامله مؤلف **قرص حب القلقل** بجهت اوجاع طحال نافع است **اخلاط آن** حب القلقل
ده درم کرفس ... ده درم تخم ... با تخم خرفه از هر یکی پنجدرم کوفته و بیخته قرص کنند و شربت ازین سه درم ...

من عشرة کاملة مؤلف قرص طباشیر که در حمیات محرقه و سوداوی عظیم بنفس و بسیاری تشنگی و کرب و بطلا هر دو بارد بود
اخلاط آن طباشیر ده درم گل سرخ سه درم تخم کاهو تخم کدو و تخم خیارین از هر یکی دو درم نشاسته کثیرا از هر یک یکدرم و نیم رب السوس
یکدرم ترنجبین پنج درم کوفته معجون کنند بلعاب بزر قطونا قرص بندد من عشرة کاملة مؤلف قرص کافور نوع دیگر اخلاط آن در حمیات دق
محرقه سودمند است گل سرخ ده درم طباشیر سفید پنجدرم تخم کاهو هفت درم تخم خرفه شش درم تخم کاسنی دو درم تخم خیار پنجدرم
تخم کدوی شیرین چهار درم عصارهٔ سوس سه درم ترنجبین ده درم کافور نیم درم کوفته و بیخته معجون بلعاب اسپغول سازند و قرص
بندد هر یک دو درم من عشرة کاملة مؤلف قرص که در سلس البول نافع است اخلاط آن طباشیر ده درم تخم کاهو تخم خرفه از هر یک
پانزده درم کشنیز خشک پنجدرم کندر دو درم گل ارمنی پنجدرم کافور نیم درم کوفته و بیخته قرص بندد بآب انار ترش من عشرة کاملة
مؤلف قرص گل که در تپ محرقه سودمند است اخلاط آن گل سرخ ده درم عصارهٔ غافث شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی یکدرم
و نصف سنبل الطیب روغن عود خام نقاح اذخر انیسون از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته قرص سازد هر یکی سه درم و شربت یکدرم
من عشرة کاملة مؤلف قرص گل بجهت اوجاع معده که مقوی معده و اسهال را سود دارد صفت آن گل سرخ کوفته سه درم عود سنبل الطیب
مصطکی سلیخه نقاح اذخر دارچینی افسنتین از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته قرص سازد بشراب کهنه من عشرة کاملة مؤلف
قرص سنبل بجهت ورم معده سودمند است صفت آن فقاح اذخر سلیخه گل سرخ ریوند چینی قصب الذریره سنبل الطیب
از هر یکی سه درم زعفران مر مکی انیسون قسط تلخ فلفل از هر یکی یکدرم فلفل مقل ازرق انتق یکدرم قرص کنند
یکمثقال هر روز یکقرص به بعد من عشرة کاملة مؤلف قرص خشخاش قرحه و جرب مثانه و سوزش بول و خون آمدن باز دارد بگیرند
تخم خشخاش سفید و سیاه و تخم بنگ سفید از هر یک چهار درم کثیرا نشاسته صمغ عربی از هر یک یکدرم نیم درم گل ارمنی
گل مختوم گل قبرسی طباشیر کهربا شماق گلسرخ از هر یکی یکدرم ریوند چینی دو درم بآب لسان الحمل اقراص کنند هر یکی دو درم
با سکنجبین سفرجلی بدهند قرص جهت اورام کرده سودمند است بگیرند مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدو و خربزه و خیار زه از هر یکی
پنجدرم تخم خطمی و خبازی و تخم ترک از هر یکی سه درم مغز بادام مقشر هفت درم تخم ریحان سه درم مجموع کوفته و بیخته بلعاب
بنگو بسرشند و قرص سازند و هر بامداد یکمثقال از آن با نبات سفید ده درم در آب گرم حل کرده شربت نماید قرص حلتیت
که در تپ ربع سودمند و نافع بود بگیرند حلتیت خیری مر و فلفل سیاه سداب خشک از هر یکی پنجدرم کوفته و بیخته
بآب قراح بسرشند و قرص سازند و در وقت حاجت یکمثقال از آن بکار برند قرص مقل اماس معده که کهن باشد برد بگیرند
گل ده درم سنبل دو درم زعفران مر از هر یک یک درم مشک مصطکی دو درم و نیم بادام تلخ یک درم سنبل
یکدرم سنبل نیم مقل سه درم مشک مقل را بشراب حل کنند و اقراص کنند هر یک سه درم بآب کشته یا بآب
عنب الثعلب من اغراض قرص طین بول و خون باز دارد و قرحه مثانه را سود دارد بگیرند گل مختوم طباشیر کثیرا صمغ
عربی فارسی تخم خرفه تخم خیار بادرنگ را با شاه راست کوفته و بیخته بسرشند و اگر حرارت غالب بود بلعاب
اسپغول

اسپغول بسرشند و با گلاب و چند شربتی دو درم من اغراض قرص کهربا نوع دیگر در بول الدم و بول المدة نافع است و
اجزاء آن بگیرند کهربا پنج درم صمغ جوز پنجدرم جلنار عصارهٔ لحیة التیس از هر یکی دو درم و نیم کندر دو درم تخم کرفس یکدرم
افیون یکدرم کوفته و بیخته قرص بندد و هر قرصی یکمثقال و هر روز یکقرص به بعد من عشرة کاملة مؤلف قرص که در حال است
گیرند پوست بیخ یبروج و افیون و بزر البنج اسود هر دو نصف درم جوز بوا سک و عود یکمثقال قیطات کوفته و بیخته
از آن قرصها سازد و یکقرص در شراب بخورد پس مست شود مست شدن سخت دیگر بکوبند بزر البنج سیاه قشور
اصل الیبروج در آب تا سرخ شود آب پاره از آن در شراب انداخته بنوشد من عشرة کاملة مؤلف قرص کرسنه خنده قوی
زراوند مدحرج سد آب بری و قیق کرسنه مساوی معجون کند بخل خمر و از او قرص سازد و یکمثقال از او بنوشد یک و قیه
بشراب کهنه و مثل این دوا نزدیک بمثل تریاک کبیر است من عشرة کاملة مؤلف قرص کافور که در خفقان سودمند است
صفت آن طباشیر تخم خیارین تخم هندبا و تخم خس و تخم بقلة الحمقاء و گل سرخ و صندل سفید مساوی از هر یک یک مثقال
یک طسوج کافور و خمیر کند بآب سیب و از آن قرص سازد و دو هفته هر روز یکمثقال به بعد و اگر بهتر شود حب و از آن نه
به بعد با دوغ من عشرة کاملة مؤلف قرص خنک بجهت خفقانی که در او حرارت نباشد صفت آن مصطکی عود دارچینی
قرنفل سک جوز بوا کبابه چینی قاقله پوست ترنج اهل بوا از هر یک یکمثقال مشک یکدانگ کوفته و بیخته قرص سازد بشراب
ریحانی و به بعد از این علیل راس من عشرة کاملة مؤلف قرص که اطفاء حرارت و تسکین تشنگی کند و نفع تمام میکند حمیات
محرقه حاره را صفت آن تخم خیار مقشر و تخم کدوی مقشر از هر یکی یک جزو و تخم کاهو و تخم خرفه از هر یکی نیم جزو و رب
السوس ربع جزو بکوبند و معجون کنند بآب بقلة الحمقاء و با لعاب اسپغول و از او قرص سازد مثل نرمس در وقت
سواری یکی بعد از یکی در دهن کرد و بخاید و بخورد و آهسته آهسته در دهن آب شود قرص مجرب جهت وجع و صلابت
لیته الرحم ذکره
بعد از حقنه گل کبر پوست بیخ کبر بیخ کرفس رازیانه تخم کرفس انیسون صعتر فارسی زوفا خشک اسقولوفندریون سنبل
الطیب مصطکی ریوند چینی عصارهٔ غافث از هر یک کمتوله کوکب الارض کشته دو توله زعفران خبطیانا و اشق جند بیدستر
سداب خشک کرمازک عصارهٔ سوس اسمانکونی عصارهٔ زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه پرسیاوشان بادام
تلخ میعه یابسه از هر یک توله مجموع را کوفته و بیخته بآب عنب الثعلب تازه سرشته قرص سازند شربتی دو مثقال تا ده
مثقال سکنجبین عنصلی لیته از جوامع الحکیم قرص مثلث نافع جهت دفع درد تمام سر و نیم سر و خواب آرنده صفت آن زعفران افیون
مر یکی بزر البنج پوست اصل الخاح از هر یک یک توله ادویه کوفته و بیخته و بآب کشنیز تازه و آب کاهو قرص سازند
بشکل مثلث و در سایه خشک کنند وقت حاجت بآب کشنیز تازه حل کرده بمالند نافع بود قرص کهربا نوع دیگر
که بجهت افراط طمث نافع و مجرب است بگیرند کهربا یکدرم طباشیر بریان کرده یکدرم عود یکدرم گل ارمنی بریان
کرده دو درم گل مختوم بریان کرده یکدرم صمغ عربی بریان کرده و سوده یکدرم تخم خرفه بریان کرده دو درم کشنیز

در حبوب گوید

خشک بریان کرده یکدرم صمغ بیخ انجدان یکدرم تمام اجزا را کوفته و بیخته و در هم آمیخته قرص بندد و شربت یکدرم تا
ده درم از مجربات حکیم حیدر گیلانی عقد ششم از مقاله اول کبیر دوم در حبوب و بنادق و کوبها حب السعال خداوند سل و
دق را سود دارد اخلاط آن صمغ عربی کثیرا مغز دانهٔ آبی تخم خطمی پاک کرده از هر یک سه درم مغز بادام شیرین سفید کرده
با قلای خشک مغز تخم خیار از هر یک پنجدرم رب سوس سه درم تخم کدوی شیرین پنجدرم نشاسته سه درم تخم کاهو خرفه
از هر یک سه درم شکر ده درم جمله را بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و حب کنند بهم و پیوسته در دهن نگاه دارند
این نسخه دوازده جزو است بغیر شکر وزن چهل و چهار درم مزاج سرد در یکدرجه و نیم و تر در نیم درجه من میزان الطبایع
حبی دیگر حرارت نیز ساکن و سینه نرم کند و تشنگی را ببرد اجزای آن رب سوس ده درم تخم خرفه ده درم تخم کاهو پنجدرم
صمغ کثیرا از هر یک هفت درم مغز بادام شیرین ده درم نشاسته آرد جو مجرب کیه از هر یک هفت درم تخم خیار پاک کرده
پانزده درم تخم خربزه پوست باز کرده ده درم تخم خشخاش پنجدرم مغز بادام آبی هشت درم شکر طبرزد ده درم بلعاب
اسپغول بسرشند و حب کنند این نسخه دوازده جزو است بغیر شکر وزن ... و یکدرم مزاج سرد در یکدرجه و ثلث
رطب در دو ثلث درجه اول حب اللسان در تبهای گرم و اندر سفر در دهان گیرند تشنگی نشاند خاصه اگر بارات لیمو ورب
غوره و رب انار و مانند آن بسرشند اخلاط آن تخم خیار مقشر تخم کدوی مقشر تخم خرفه پاک کرده از هر یک جزوی تخم کاهو
نیم جزو رب سوس نیم جزو همه را بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و آب برگ خرفه حبها کنند و در سایه خشک کنند و باز
بکوبند و برب میوه بسرشند این نسخه پنج جزو است مزاج سرد در دو درجه و ربع تر در دو درجه حب السعال نسخه دیگر از بهر
سرفه که شب بیقرار دارد سود دارد اجزای آن رب سوس پنجدرم فلفل مر قرومانا مغز بادام تلخ از هر یک دو درم حلتیت
دو درم بجوا و العسل بسرشند و حب کنند این نسخه شش جزو است وزن پانزده درم مزاج گرم و خشک در آخر دو درجه
حب کوبون داده جوز بوا قاقله قرنفل دارچینی خولنجان از هرکدام یکدرم کافور نیم درم مشک دو دانگ حبها کنند چون نخود و
اندکی بزرگتر و پیوسته اندرو آن نگهدارند و اگر اندرین حب فرنجمشک و کبابه و زنجبیل و سیبا سه در افزایند صداع بشد
و اگر یک دانگ زوفا و پنجدرم نمک هندی در افزایند رطوبتها کم کند اصل این هشت جزو است وزن شش درم و پنج
دانگ مزاج گرم در سه ربع درجه خشک در دو درجه و ربع و در منهاج الادویه این نسخه را با مغزی ذکر کرده اند جوز بوا
قاقله قرنفل کافور دارچینی خولنجان قرنفل از هرکدام یکدرم مشک دو دانگ پوست ترنج کبابه بسباسه از هر یک یکمثقال
سعد دو درم اجزا کوفته و بیخته و مشک را علاحده کوفته بعد از آن داخل اجزا نموده بگلاب یا بآب سیب یا بآب به حب بسته
و در دهن گیرند این نسخه دوازده جزو است وزن چهارده درم و نیم مزاج گرم در ثلث اول و خشک در دو درجه و نیم
حب المسک مسهل لبهای دهن خوش کند و قوت دل بدهد صفت آن سنبل الطیب فرنجمشک قرنفل قاقله مشک کبابه قرفه
بسباسه خولنجان خوفی از هر یک یک درم قاقله جوز الطیب از هر یک پنجدرم پوست ترنج زرنجبیل صافی
از هر

از هر یک یکدرم مشک ترکی نیمدرم بآب و گلاب و صمغ عربی حب سازند نسخه دیگر کبابه سنبل الطیب پوست اترج
خولنجان از هر یک یکدرم قرنفل فوفل سعد از هر یک دو درم زنجبیل نیمدرم مشک خالص نیم درم بآب و گلاب و قدری
صمغ عربی حب سازند حب السعال سرفهٔ بلغمی را بغایت سودمند بود اخلاط آن رب السوس کشنیز از هر یک سه درم نشاسته
کثیرا صمغ عربی مغز کدو از هر یک یکدرم نبات مصری نیم وزن ادویه کوفته و بیخته بلعاب به دانه حب سازند نسخه دیگر
جهت سرفهٔ حار مفید است صفت آن مغز بادام مقشر مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید از هر یک یکدرم
رب السوس دو درم باقلا مقشر سه درم کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند و حب سازند نسخه دیگر جهت سرفهٔ یابس مجرب
اخلاط آن نشاسته صمغ عربی رب السوس اجزا مساوی کوفته و بیخته بآب خالص حب سازد نسخه دیگر جهت سرفهٔ بارده
مفید بود اخلاط آن پوست بیخ رازیانه تخم کرفس رب السوس پرسیاوشان مغز بادام تلخ کوفته و بیخته بآب خالص
حب سازند نسخه دیگر جهت سرفهٔ رطب سودمند بود اخلاط آن فلفل نبات مصری مساوی کوفته و بیخته حب سازند نسخه دیگر
یکمثقال نشاسته کثیرا از هر یک سه درم خشخاش رب السوس به دانه از هر یک چهار درم مغز بادام سفید کرده ده درم
صمغ عربی سه درم نبات مصری ده درم کوفته و بیخته بلعاب بنگو حب سازد نسخه دیگر حلیمو سه درم بیخ گاوزبان یکدرم
نبات مصری چهار درم حب سازد و اگر عوض بیخ گاوزبان تخم گاوزبان کنند شاید حب جبی که مجامعت را قوت دهد
و منسوب است به جالینوس صفت آن مغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان صید کرده باشند شقاقل مصری تخم
پیاز سفید کش مغز ... اجزا مساوی سازد و بوقت حاجت سه حب از این با شراب حل کرده بخورد که نعوظ تمام آورد
حب بحل الافیون کچله نیم سیر در آب گرم جوشانیده تر کنند دو شب تا روز در همان آب گذارند بعد از آن پوست آن بقلم تراش
تراشند و در دو سیر شیر باز بجوش نهند تا نشف آهسته بعد از آن بآب گرم بشویند و خوب بکوبند که در تریاکوفته شود
بعد از آن خشک کرده و از پارچه که رقیق باشد برابر آن زنجبیل صلایه کرده یکی کنند و بآب صمغ حب بسته و برابر نخود
بعد از آن اگر خواهند ترک افیون نماید افیون را چهار حصه کند یک حصه از آن افیون کم کند و سه حصه با حب همراه
این حب بخورد تا یکهفته بعد از آن سه حصه را باز چهار حصه کند از آن چهار حصه باز یکی بر طرف کند تا بر روز همچنین
با این حب کم کرده بخورد تا فارغ شود حب الشفاء منقول و معروف از شیخ بهاء الدین نوربخشی که در جمیع امراض بارده
و حاره توان داد خصوصا در تبهای نائبه و مزمنه باید که پیش از نوبت تب بخورند و در درد سر کهنه و نزله خواه از
بادی سردی باشد و خواه از حرارت سودمند بود و وجع قولنج تسکین دهد و مداومت این حب بعمر طبیعی رساند
و حفظ صحت نماید و تشنج بدن دور کند و جوانی بخشد و اگر افیونی ترک افیون بخواهد باستعمال این حب بآسانی
ترک تواند کرد و تکرار شده این را قوم بارها تجربه این حب کرده صفت آن تخم جوزماثل سه سیر شاهی ریوند چینی
دو سیر شاهی زنجبیل یکسیر شاهی کوفته و بیخته در آبی که در آن صمغ عربی یکسیر شاهی حل کرده باشند حبها بقدر نخود

بر بندد که از دواهای عظیم النفع است و مجرب بنادق بزور نافع است امراض کلیه و مثانه و بیماری بول را اخلاط آن
مغز تخم خربوزه سه درم تخم خیارین شش درم مغز تخم کدو چهار درم بادام مقشر دو درم خشخاش سه درم کثیرا دو درم
خولنجان سنبل الطیب از هر کدام یک درم کوفته و بیخته بنادق سازد بنادق ابوزید که خداوند ریش مثانه را سودمند بود اخلاط آن
تخم خیار بادرنگ تخم کدوی شیرین پاک کرده تخم خرفه تخم خشخاش سفید از هر یک ده درم نشاسته کثیرا رب السوس
از هر یک سه درم بزر البنج الابیض دو درم تخم خربزه پاک کرده سه درم شربت سه درم نسخهٔ گولی برای شهدا
سار کشته قلعی کشته ابرک کشته اسکنده ستاور تال مکهانه بیخ موت بیخ چینبیل بنسلوچن برکند سیماب کشته بیخ
اونت کتارا سپید بیخ دوب کل داده مس کشته از هر یک دو تانک موصلی دارچینی مال کنگنی هر مت از هر یک سه
سیر شهد عاقر قرحا ترنج بزباز ناگیسر زرنباد تخم کونج کوکهرو فلفل الاچی کرکند قرنفل چابهل داکه قرنفل بیخ کیسر
بادام زعفران از هر یک یکسیر شهد موتهه دو سیر شهد کافور بهیم سینی نیم سیر شهد نارجیل روغن زرد از هر
کدام چهار سیر شهد نبات کاکا بوری دو و نیم سیر شکر دو نیم سیر برگ پان با مصالح شست ورق فلفل دراز کمیله
طلا کشته یک ماشه بیخ کل دو بهر برده تانک همه را کوفته و بیخته بطریق متعارف گولی بر بندد گولیا داتری مرو ک
آمله نمک سفید قسط دار شیشعان فلفل دراز زنجبیل نانخواه بزر البنج مهلبی زیره سفید حلبه زیره سیاه تخم کشنیز
زرنباد نگر اسپغول بلیله اذخر لیسیر قرفه ساذج قاقله صغار فلفل کرد ارانار نه قرنفل جوز بوا بزباز حلیم
ستاول موصلی سفید مشک که در جمیع ترکیب موصله و تاب دارند بوزن یک دارد کهبه اضافه میکنند و اگر خواهند
که از این زودتر سازند بوزن یکجزو جزوها اضافه کنند از انجمله هر کدام یک اعلا بیت دام عسل بیست و هفت
دام کافور شش ماشه روغن گاو بیست و هفت دام نبات صد دام بطریق متعارف گولی بر بندد نسخهٔ گولی
که قوة هضم طعام و امساک و آب منی بیفزاید و فواید بسیار بخشد اجزای آن بلیله بلیله پوست آمله زنجبیل فلفل
کرد فلفل دراز عاقر قرحا دارچینی سنبل الطیب زرنباد ناگیسر تالیسپتر بیخ سیر خشک زیره سفید و سیاه
کل درخت سنبل تال مکهانه کل سرخ سنگهاره بر تارکه تخم زردک تخم کندنا تخم شبت تخم ترب تخم شلغم
تخم ریحان تخم تره تیزک رکت ماهی تخم کونج تخم اهلل بیخ نسک کوکهرو تخم بیتاز از هر یک پنج تانک بادیان
مرواری بادیان رومی سلیخه اشنه زرنب بهمن سفید وریخ گاوزبان مصطکی موصلی سیاه و سپید ستاور
موچرس خولنجان تودری سفید و زرد وکلکون خصیة الثعلب سورنجان شقاقل بوزیدان بزر البنج بیخ بل بیخ
گکهرن برگ سنبهالو تخم سیب ریکا جیوک رک بهکه میده مهامیده کنکولی کهیر کنکولی زده برده از هر یک
چهار تانک بزباز نصف وزن همه ادویه کنب نصف وزن همه ادویه جمله کوفته و بیخته در سه چند
نبات مصری و یکبار روغن زرد و در شیر جوش داده گولی بر بندد حب نافع بلیله کل سرخ از هر یک دو توله
عنبر

در کوبلی شاهی بود

عنبر یک توله گاوزبان سه توله ورق طلا یک نیم توله صندل دو توله زعفران چند درم طباشیر نیم توله بعرق گاوزبان
باندک قند بسرشند و مثل دو نخود حب بسازند حبی که نافع است بجمیع اعضا فلفل کرد فلفل دراز هلیله قاقله دارچینی
ناگیسر از هر یک چهار مثقال مشک اگر میسر شود هفت مثقال قند سفید کوفته و بیخته و با ادویه آمیخته بعسل مصفی بسرشند
بقدر دو مثقال حب بسازند و هر روز ناشتا بخورند که نافع است کامیسری محمدی مقوی باه هلیله بلیله آمله سنبل الطیب
فلفل کرد فلفل دراز قرنفل دانه الاچی چابهل جوتری عاقر قرحا باه برنگ جیت چرا نیچ تیز بل لوبان
بل بیخ ست گلوی تخم تکهاره موچرس بیخ ناگیسر کبابه کنه کل داوی مال کنگنی اجوابن کلیجی تخم نمک کوکهرو
موصلی سیاه اندرجو پیپلی لسوره فلفلمویه اسپند تخم انگس تخم کونجه بدهارا پیپل تخم سنبل تالیس اسکنده
ناگوری اجوابن خراسانی کلونجی جمله ادویه کوفته و بیخته و همراه این فولاد کشته و مس کشته و دیگر همه دوایی
که همراه بکشند بسیار خوب آید و با شهد غلوله بندد و بخورد که بسیار بهی است گولی یکی چند دفع جذام از مجربات سید
حاسن یکی یک سیر باویلا و همین قدر عسل از مجموع این بخواه گولی بر بندد و یک گولی از آن هر صبح تا پنجاه
روز بخورد و نان نخود صرف خشک بی نمک میخورده باشد که مجرب است نسخهٔ گولیا امیر مولک بزرگ نافع است
بجمیع امراض و از مداومت این پیری زود نیاید و گرسنگی و باه بیفزاید و امساک منی شود و حیض و باد بلغم
و باد گوله و راجروک و پندروک و بواسیر و پرمیو و زحمت باد و تخمه و کف را سودمند بود و قوة اندام و روشنی
رنگ روی و بهر نافع جمیع علل است اخلاط آن قسط دار شیشعان نمکسنگ تلیت فلفل کرد نانخواه بزر البنج
بانسه موچرس پدماری کند جوز بوا شیطرج زنجبیل فلفل دراز زیره سفید و سیاه کج پیپل انگوزه هلیله
تخم کوبجه ناگیسر مو ساذج کنجد ایلدانه بیخ کهرهتی مغز خسته بلیله تنکرا سینگی ستاول عاقر قرحا بیخ کیلد
اسکنده زرنباد اصل السوس چارولی چاوتری حب کلوی قرنفل کشنیز مال کنگنی کوکهرو آمله پوست درخت
سنبل آرد ماش سنبل کنده پرنها جوبهل سنکهاره مصطکی کهرکره کتکری طباشیر بهارنکی تخم تل
مکهانه تخم ترب مغز کنار تخم هستکف کنکول پرتال تخم سهوره پوست بیخ لسوره همه را حتاوی بیست
و نیز این دارو نیک بتانند و هم چند آن نمک حلق کشته و نیمی طلق قلعی کشته و نیمی قلعی برلاد کشته و نیمه فولاد
سیماب کشته یکی کرده در ادویه بکوبند و با دو چند آن شکر و مقداری روغن ستور و عسل مخلوط ساخته
بقدر دو و نیم درم غلوله به بندد و یکی از آن بوقت شام بخورند و بالای او شیر بنوشند نسخهٔ کامیسر خرد حلق
کشته سیماب کشته قلعی کشته موصلی اجوابن خراسانی عاقر قرحا جوز بوا قرنفل فلفل دراز الیدانه
پوست بیخ اسکنده ماجوبهل سمندر سوکه زعفران از هر یک پنجدرم نشط اکبر پنجاه درم همه را کوفته و
بیخته با وزن ادویه شکر آمیخته با قدری عسل و روغن ستور سرشته بقدر دو و نیم درم حب بر بندد [illegible]

در وقت شام یکی از آن بخورد و بالای شیر بنوشد که منفعت این نسخه و سابق است دال چاپری که مشهور است
در آن ملک و از آن باطراف بطریق تحفه می برند و نسخهٔ این اچهی میدارند قرنفل فلفل دراز فلفلمویه فلفل کرد دارچینی
زنجبیل الاچی پوست ترنج صندل کجور کل داتوره کل ببول عاقر قرحا کل چینبه کل صد برگ بتیرج سلیخه پانج
کشنونه چهر بری خولنجان کبابه چینی اجود موتهه چهلوده اسپند همه مت دی جوز هژده درم عود هندی هم درم این
اجزا کوفته و بیخته یکسیر نمک پاو سیر میده خوب یکسیر روغن پاو سیر میده را در روغن بریان کنند و با نمک چانیده
بازباد دو ادویه آمیخته بشیره شکر چاشنی گرفته شش سیر چابد تا مثل رشته شود بعد از سرد شدن مشک و زعفران
بقدر حاجت انداخته غلوله قندی بندد گولیا شیخ حسن جهة قوة باه بی نظیر است موصلی سیاه یک سیر در نیم من شیر بجوشانند
تا تمام شیر در خورد و بعد از آن در سایه خشک ساخته و میده کرده جوز بوا الیچی و جاوتری یک و کوفته و بیخته یار کنند و اندک
نمک بقدر مزاج خود نیز داخل سازد و در عسل قوام آورده گولی به بندد و بجهت خوراک خود هر روز یکی از آن بخورد
در آب شبایات مت هم همانه گولیا نافع تخم کونجه مقشر تخم انگس تخم مکهاره از هر کدام یک [illegible] گاو بجوشانند که تمام شیر
در خورد بعد از آن خشک کنند و بیارد و موصلی سیاه و سفید و زنجبیل و دار فلفل و فلفل و جوز بوا و اجود و اجوابن
و تخم کرز و تخم ترب و اسکنده و تخم تره تیزک از هر یک نیم سیر عاقر قرحا قرنفل از هر یک ده درم دانه خشخاش شکهاره
از هر یک یک سیر بیخ کنکری نیم سیر ~~عاقر قرحا قرنفل از هر یک ده درم دانه خشخاش شکهاره~~ همه ادویه کوفته
و بیخته بروغنی که در شیر جوشانیده باشند و نبات نیم سیر و قند کهنه یا عسل مخلوط ساخته بقدر جوز هندی غلوله
بندد و هر روز ناشتا یکی وقت شام یکی بخورد که سستی قضیب بکلی برود و قوة باه بیفزاید و فایده بسیار دهد
حب جهة درد مفاصل جالینوس گوید که از خوردن استخوان آدمی بسیار مردم از درد مفاصل شفا یافته اند آن استخوان
باید سوخت و با گلاب خمیر کرده حبها سازد و بخورد گولیا علاج کسی که قل خورده باشد بعد از دادن جلاب
این گولی بدهد صفت آن آمله بلیله زنجبیل فلفل دراز و کرد بای برنگ از هر یک یک درم قند سیاه ریم آهن کهنه
از هر یک پاو سیر ریم آهن را در پیشاب ماده گاو هفده مرتبه سرد سازد ریزه ریزه خواهد شد صلایه کرده
با مجموع ادویه همراه قند سیاه مخلوط ساخته برابر کنارچی غلوله بندد و هر روز یک غلوله بخورد ان شاء الله
تعالی شفا یابد حب دافع لکنت و ثقل زبان از مجربات حکیم کمال الدین حسین شیرازی علک البطم
بکتوله حلتیت نوشادر فلفل عاقر قرحا مردل بوره ارمنی زنجبیل مویزج صعتر فارسی شونیز مرزنجوش
بابونه مع نقلی زیره کرمانی قرفه نمک هندی دار فلفل جند بیدستر از هر یک نیم مثقال مجموع کوفته و بیخته
بسکنجبین عنصلی سرشته حبها ساخته بقدر نصف نخود در زیر زبان نگاه دارند مجرب است حب کلام تیار د
تخم باهتوره سیاه و دیدست در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند آب بر دن انداز نه و چهار سیر
آب

دیگر انداخته باز بجوشانند چندانکه نیم سیر بماند آب پنجمین آهنچه کبریت در آب بجوشانند و تخم مذکور را
خشک کرده و چند دانه و زیره سفید و کشنیز و هلیله و بلیله و آمله همه را آب به و بقدر ربع درم حبها بندد و در
سایه خشک کرده وقت خفتن یکی از آن در دهن دارد نه کام و نزله دفع کرده حب نزله نافع است
کثیرا ابرک سوسن تخم خیار تخم کدوی مقشر تخم خشخاش بادام باقلای خشک از هر یک برابر کوفته
و بیخته و هم سنگ همه شکر تری یار کنند و با لعاب به و آنچه بسرشند و اگر بشیره لیمو بسرشند هم روا است
و با آب انار و آنچه بسرشند و حبها سازند و یکدانه حب شب در دهن دارند نزله و درشتی سینه و سرفه را
ببرد و حکما این حب را سعادت کبیر خوانند من شفای خانی حب موتهه از مجربات حکیم بقیر زیره سیاه ۳
درم زنجبیل سه درم کشنیز خشک بو داده دو درم راز یانه بو داده چهار درم بزر البنج در شیر خیسانیده پنج درم
سنگهاره سه درم زرد چوبه بو داده دو درم بیخ راز یانه دو درم تخم چاکسو سه درم تخم ترب دو درم تخم زردک
چهار درم بیخ موتهه ده درم بر کوندی چهار درم تخم جرجیر چهار درم لسان العصافیر چهار درم ماه فرفیون دو درم
حب الخضرا چهار درم تخم بنوار پنج درم مال کنگنی پنج درم صمغ عربی دوازده درم عسل پانزده درم حب بید و دار از مجربات
حکیم عماد الدین گیلانی منقول از اطبای روم بغایت نافع است در امراض بارده و درد اوجاع مفاصل و آنچه فرنگ
و غیر آن بتریاق مقدار نخودی صفت آن تخم کرفس تخم حرمل افیون مصطکی زعفران از هر یک یکدرم سکبینج
مقل ازرق از هر یک یکنیم درم هلیله سیاه آمله بلیله از هر یک دو درم بودنه نهری فطراسالیون فقاح اذخر
اسارون قسط زرنباد از هر یک پنج درم جدوار نیم مثقال کوفته و بیخته بآب کندنا سرشته حبهای خرد و بقدر
نخود بسازند و استعمال نمایند حب بروج لیثه منقول از حکیم سطورس ترکیب جمال الدین الاطرابلسی الحلبی
کیفیت لطیف می بخشد و احداث سرور و نشاط کند و از مداومت اکل بکلو نه اخذ صفت آن بروج صنمی
جدوار خطائی مخلصه از هر یک ده درم عاقر قرحا سنبل فرفیون از هر یک یکنیم درم فطراسالیون تخم کرفس
ساذج هندی زعفران از هر یک سه درم صمغ عربی بیست درم مجموع را کوفته و بیخته بمقدار نخود حب سازند
و مقدار استعمال از یک حب الی پنج حب است حب ثقل لیثه از حکیم سطورس که خون بواسیر باز دارد بگیرند هلیله
بلیله آمله از هر یک ده درم سه کهربا صدف سوخته قرن ایل از هر یک پنج درم شاخ سنبل دو درم نانخواه
سه درم مقل ازرق بیست درم مقل را بآب گندنا حل کنند و داروها کوفته و بیخته بهمان مقل مخلوط ساخته
حب کنند شربتی دو درم لیثه از حکیم سطورس که کیفیت خوب دارد و اشتهای طعام آورد و قوة باه زیاده
کند و در امساک بغایت و کسی که باین معتاد کند بکلو نباشد چرا که از افیون و بنگ خالیست صفت
آن پوست [illegible] قرنفل [illegible] سنبل کبابه قرنفل [illegible] بزر البنج [illegible]

از هر یک یک مثقال مصطکی گل سرخ صندل عود القرح از هر یک دو مثقال جوز بوا نخ لفاح ماه فرفیون زعفران از هر
یک نیم مثقال چند بیدستر کافور از هر یک نیم مثقال ورق نقره وطلا از هر یک بیست و پنج عدد کوفته و بیخته حب سازند
ارکشاش یوحنا بن ماسویه بوی دهن خوشبوی کند بگیرند کبابه دو درم بسباسه صمغ عربی دارچینی جوز بوا از هر یک
درمی هال چهار درم عود مطرا درمی مشک نیم درم کافور دو دانگ بکوبند و بسرشند با شراب کهنه و حب کنند
و بکار برند غرغره هم درین باب بگیرند مشک درمی کافور سه درم سک چینیه بکوبند عود قرنفل قاقله کبابه قصب الذریره
سنبل از هر یک دانگ خولنجان زنجبیل از هر یک نصف درم صمغ یکدرم با شراب کهنه بسرشته حب کنند مثل نخود و
واستعمال کنند غرغره هندی معمول با مشک نافع است وجع معده را و بوی دهن خوش کند و بدبوی ببرد و
نزفارت که از شراب عادت شود زایل کند یعنی از شرب شراب چنان نفس کشند که اصلاح سینه و پهلو برباد
شوند گویا تنگ شده جای نفس برآرد این حب نشف رطوبات شراب کند و این حالت زایل شود و تقویت
دماغ کند و تقویت شهوت جماع نماید بگیرند لدهال و کبر از هر یک رطلی بکوبند و بشویند با آب و در دیگ اندازند
و چهل رطل آب بر او ریزند و بپزند تا پنج رطل باز ماند و صاف کنند و یکبار دیگر در دیگ کنند و بپزند تا منعقد
شود و دیگ و مهند ملعقه تا بجنبد و نسوزد بعد از آن دو سبزی کنند خشک نمایند و در آفتاب مثل جبر
مفتول و هر گاه بکار برند بگیرند از او بیست مثقال و بکوبند و بحریر بیزند و بگیرند هال و قرنفل و جوز بوا و بسباسه
و عود هندی و سادج و صندل سفید و هر نوه و کبابه از هر یک مثقالی مشک نیم مثقال کافور ده مثقال
بکوبند هر یک علاحده و بپزند بحریر و مخلوط سازند و باز بگیرند از مال دیگر نیم مثقال و در شش وقیه آب بپزند
تا دو وقیه ماند و صاف کنند و بسرشند ادویه را بآن و حب کنند مثل نخود نخود و خشک کنند در سایه
و در ظرف آبگینه کنند و هنگام حاجت بکار برند غرغره که نافع بود جهت گوشت بن دندان و میان دندان
و بوی دهان خوش کند بگیرند قرنفل قرفه قشور لبان سعد از هر یک یکدرم بکوبند و بسرشند به میسوس و
حب کنند مثل نخودی و در زیر زبان نگاه دارند هر وقت که خواهند غرغره که اطفای حرارت کند چون
در زیر زبان نگاه دارند بگیرند تخم خیار زه شش درم اصل السوس کوفته و بیخته هشت درم تخم خرفه سه درم سفیده
تخم مرغ بسرشند و حب کنند غرغره نافع از سل که سرفه با او بود بگیرند فستق با دام شیرین مقشر عصاره
سوس کثیرا از هر یک دو درم بکوبند و با منقع بسرشند و حب کنند غرغره تبال کثیرا صمغ عربی تخم خیار زه از
هر یک دو درم رب سوس هشت درم فانیذ شش درم بسرشند بگلاب و حب کنند غرغره جهت خشونت سینه بگیرند
صمغ کثیرا بشیر خر ترکنند دو شب با آنکه صاف کنند و خشک نمایند و بکوبند و بحریر بیزند و اصل السوس
و تخم خرفه کوفته با آن مخلوط سازند و با شیر خر سرشته حب سازند غرغره جهت صافی آواز و هر که سرفه خشک

وآرد

وآرد بگیرند بادام شیرین و تخم مقشر تخم کتان لوز الصنوبر از هر یک دو درم کثیرا انیسون صمغ از هر یک درمی اصل السوس
کوفته بیخته با عصاره او یکدرم فانیذ و شکر از هر یک درمی بکوبند و بآب برازیانه تازه جزوی و عسل جزوی بسرشند
و حب کنند غرغره که آواز صاف کند بگیرند کثیرا صمغ اللوز از هر یک دو درم تخم کرفس یکدرم بسرشند بمیفختج و
حب کنند غرغره هم درین باب بگیرند کثیرا صمغ لوز از هر یک دو درم مرچهار دانگ رب سوس سه درم بسرشند
بگلاب یا بعسل یا بجهوری غرغره که در زیر زبان نهند از سرفه یابس عنیف نافع بود بگیرند مویز منقی
رب سوس لوز الصنوبر تخم خیار زه کثیرا تمر هیرون فستق بادام شیرین دارچینی حب الخشخاش فانیذ بادام
تلخ از هر یک دو درم تخم کرفس یکدرم بکوبند و بسرشند بگلاب غرغره جهت ابتدای سل و سعال بگیرند مویز
منقی عصاره سوس از هر یک سه درم فانیذ خشخاش صمغ کثیرا تخم خیار تخم خرفه از هر یک
مثقالی بسرشند بلعاب بهدانه و حب کنند غرغره که نافع بود از سرفه که از ریاح بود و اصلاح جیب کند
بگیرند انیسون پنج درم قند دو درم بسرشند و حب کنند غرغره سعال که از حرارت بود بگیرند صمغ کثیرا اصل السوس
فانیذ از هر یکی جزوی بسرشند بلعاب بزرقطونا و حب کنند و در زیر زبان نهند غرغره جوارش که با او نفث خون بود
بگیرند ابنج درمی زعفران دو درم ریحانی درمی بکوبند و حب کنند و در زیر زبان نگه دارند نافع بود
الکس که از شیر نهایت کند بگیرند صمغ و کثیرا سه درم بهدانه مقشر تخم خیارین تخم خطمی از هر یک چهار درم
بادام شیرین مقشر درم بکوبند و بروغن بادام چرب کنند و بلعاب بهدانه و بزرقطونا بسرشته حبهای بزرگ
سازند واگر صاحب این علت سهر دارد و خواب نمیکند پس تخم کاهو و تخم خشخاش سفید از هر یک پنج درم
اضافه نموده حب سازند غرغره نافع از سل و سرفه عادت از گرمی بگیرند رب سوس ده درم مغز دانه کدوی شیرین
مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا از هر یک سه درم تخم خیار مقشر تخم کاهو
تخم خرفه تخم خیار زه مقشر از هر یک دو درم خشخاش سفید هفت درم خشخاش سیاه دانه
مقشر از هر یک پنج مثقال بکوبند و با منقع سرشته حب کنند و در زیر زبان نهند غرغره سرفه حلقوم
بکوبند فانیذ ده وقیه مویزه منقی سه وقیه مویز را با فانیذ بکوبند و بند کنند
هر یک چهار درم و حب غرغره ارکاغانس برخایی بن سرابیون رب سوس کثیرا صمغ از هر کدام
یکوقیه مویزه منقی که یکشبانه بروغن بادام شیرین سه وقیه بکوبند ادویه را بسرشند بآب وجهای
کنند غرغره بادام شیرین بادام تلخ مقشر از هر کدام یکوقیه مویزه منقی که در روغن بادام
شیرین پخته باشند سه وقیه غرغره که در زیر زبان نهند اطفای حرارت کند و قصبه ریه را نرم
گرداند و سینه را جلا دهد بگیرند اصل السوس بیست درم تخم خرفه ده درم بادام شیرین مقشر

هشت درم صمغ کثیرا از هر یک هفت درم نشاسته آرد جو بیخته ده درم تخم خیار بیست درم تخم خرفه بریان
کرده تخم خشخاش سفید فانیذ از هر یک ده درم بهدانه هشت درم بکوبند و بلعاب بزرقطونا بسرشته حب سازند
حب تیزاب که سوء المزاج ریحی را که در معده و امعا بهم رسد و اقسام قولنج خواه از ریح باشد و خواه از بلغم
که مادر آن از کرم شکم و روده پیدا میشود و دردی که آنرا بهندی باد گوله و سول که از باد و غیره بود بالکل
برطرف سازد و هرگز عود نکند اول تیزاب براورند و بدین صفت که بزبان هندی شنکهدراو گویند و گودی
تیزاب نیز نامند چنانچه من که مولفم در حضور خود این گودی را در میان این تیزاب افکندم بجوش درآمده بود
و اندک فرصتی آب ساخت و تجربه پیوست و این تیزاب را باصطلاح کیمیاگران یونانی ابهام مقتره می نامند صفت آن
شوره پخته که قلم قلم باشد پنج جزو شب یمانی پهنکری و دو جزو زاک که هیراکسیس باشد سه جزو و ده نمک که نوشادر
و الکستک و نمک تلخ یعنی شوره و کهاری و نمک دریا که سمندر گویند و به لون و نمک سنگار و سوچلی یعنی نمک سیاه
و کاج لون یعنی نمک شیشه و سانبهر لون و جوکهار از هر یک جزوی بود مجموع کوفته و بیخته باهم آمیزند و دو جزو از این نمکها با
پنج جزو شوره پخته و دو جزو شب و سه جزو زاک بکار آرند که دوازده جزو گردد جمله سحق کنند و بقرع و انبیق بطریق معهود تیزاب
بکشند پس آب مغز تخم کریج نصف بریان و نصف خام بکنوله و انکوزه که هینگ باشد نصف خام و نصف بریان
بکنوله هر دو را باهم سحق نموده برابر مغز تخم کریج که از علم مغز قند قیمت از آن تیزاب حب ببندد هر روز
یکحب در پیاله کذاشته نصف یک لیمو بر سر آن بیفشارند و حل سازند و اگر حب خشک شده باشد کوفته لیمو بر آن
بچکانند تا نرم شود و بکار برند و اگر تیزاب که در او نوشته که حب کوفته باشند بر آن ریزند قوت آن زیاده میگردد
و پس از آنکه حب را به لیمو حل ساخته سر کشیده باشند بآب گرم دهن بشویند و چون بعد از خوردن قبض
اگر طبع ببرگ تنبول یا چیزی دیگر از انجمله رغبت کند بکار برند و اگر پاره را در قرع و انبیق گذاشته تیزاب بر آن تقطیر کنند
اول رنگ آن پاره کاهی در مرتبه دوم نارنجی و مرتبه سیوم سرخ میشود و در سیوم مرتبه یک تیزاب کافیست و اگر تیزاب کم کند قدری
تیزاب اضافه میتوان کرد و اگر ده مرتبه استعمال کنند رنگ پاره عقیقی اعلا میشود و شرب این پاره بقدر نیم برنج
و در زمستان که برف و سردی بسیار باشد حرارت و گرمی پیدا میسازد و بسیار نافع و لذیذ است و اگر ناخوش
راست با این تیزاب بقدر فندق حب بسته بخورد نیز نافع است و پس از آنکه حب را به لیمو
حل ساخته سر کشیده باشند بآب گرم دهن بشویند و جهت دفع بوی او برگ تنبول و چیزهای خوشبوی که دهن را
منفعت نمایند بخایند و در وادن این دارو را اهل دول مبادرت نباید نمود و فهمیده باید داد که مبادا
ضرر بسیج شود حب نانخواه برای قولنج ریحی بیارند پاو سیر سهاگه سفید و در طبقی بر آتش نموده و زن کنند برابر آن قرنفل
بگیرند و در آب لیمو سحق نمایند و برابر چهر بیری گولی بندد و بالای طعام یک حب بخورند حب ریوند بگیرند ریوند چینی و عصاره

غافت

غافت و تخم کاسنی از هر یک سه درم غاریقون پنجدرم مازریون ده درم کوفته و بیخته حب
ببندد شربت دو درم و نیم هر هفته یک شربت بخورد که در یرقان که با او تپ باشد
نافع است من عشرة کامله مولف حب تبان که نافع است جهت تفتیت حصات صفت آن
حب بان تخم ترب ده قوفطراسالیون پوست بیخ کبر پوست بیخ جاوشیر بادام تلخ حب الغار
اذخر سعد سنبل سلیخه اسقولوقندر ریوند حرمل جعده ناه زراوند مدحرج اساروان قردمانا مشکطرامشیع
اشق سکبینج مقل فلفل ورج اجزا مساوی کوفته صمغها حل کرده و ادویه کوفته و بیخته بروغن بلسان
چرب کرده بهم آمیخته حب سازد و شراب او دو درم است من عشرة کامله مولف حب مقل
که در بواسیر و نواصیر سودمند است صفت آن هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک ده درم سکبینج
سه درم حرف سفید دو درم مقل ارزق چرب پانزده درم حل کنند در آب کنند ناکوفته و
بیخته دارو در آن انداخته حب سازد و شربت او یکدرم تا ده درم است من عشرة کامله مولف
حب که بوی دهان را خوش کند بگیرند جوز بوا و قرنفل و دارچینی و پوست اترج و
کبابه و خولنجان و ورق اذخر تا مصطکی از هر یک سه درم کوفته و بیخته بگلاب بسرشند
و حب سازند و شب و روز در دهان نگه دارند حب گیل ستادرتخم بو و پنج کابلی
و موصلی سیاه و هوندی و عاقرقرحا و تخم کوکنچه بزبانه هر یک دارو را برابر بگیرد اما تخم کوکنچه
را نسبت بدارو ها دیگر زیاده بگیرد اگر دارو یک سیر شاهی باشد تخم کوکنچه چهار سیر شاهی
باشد کوفته و از لته گذرانیده برابر ادویه مذکور مصری اندازند و روغن کاو خمیر کنند اگر
دارو ها یک سیر شاهی باشد روغن نیم باشد و در شهد خمیر کنند چنانکه گولی بسته شود
گولی را نیم سیر شاهی بندد و یک بنهار و یک شام بعد از آن شیر بخورد و در وقت صباح بعد از گولی
نان بخورد حب ممسک ملکی که بغایت از برای سرعت انزال و قوت باه و نشاط کرده و ضیق النفس
سودمند است و از برای بواسیر خونی و بادی نیز مفید است و از برای تبهای کهنه و سل و دق بغایت
مناسب است افیون خالص رومی یکدرم مصطکی یکدرم قرنفل سه درم نبات یکدرم مشک یکدرم و نیم
جدوار ربع درم زعفران یکدرم همه را کوفته و بیخته با اندک شیره نبات با گلاب پرورده حب
سازند و در وقت حب کردن اندک صمغ عربی را تر کرده دستی مالد و هر چه که بچسباند بوزن سه نخود
باشد و اگر کوچک سازند باید و آنست که مقدار نیم نخود یک خوراک است حب گل جوزا که در امساک
اعانت و اشتهای جماع تمام دارد و چهار زر گل دهاتوره سیاه در سایه خشک ساخته خوب بسایند و

فلفل دراز ... بیده با هم مخلوط کنند بقدر نخود حبها به بندد بقدر برداشت طبیعت ابتلاع
نمایند **عقد نهم از نقد اول کنجور دوم در لعوقات لعوق زوفا**
سودمند بود جهت ربو و سرفه کهن و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند **اخلاط آن**
ابرسا زوفا خشک از هریک بیست درم ابرسا را نیم کوفته کنند و با سه رطل آب بجوشانند تا
یک رطل آید **لعوق اسقیل** سودمند بود ربو و سرفه کهنه را چون از رطوبت غلیظ بود **اجزای آن**
اسقیل مشوی سه درم ابرسا دو درم فراسیون زوفا از هریک یکدرم کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند
لعوق خشخاش سودمند بود نزله و ریشهای شش و خون رفتن از او و سرفه گرم را **اخلاط آن**
بستانند صد عدد خشخاش و دانه های [illegible] بیرون آورد و در پنج رطل آب [illegible]
روز و نیم من [illegible] برسر وی کند [illegible] آورد و فرو کرد و صمغ عربی کتیرا [illegible]
از هریک یکدرم کوفته و بیخته بدان بسرشند **لعوق رب السوس** سودمند بود جهت
فضول لزج که در سینه جمع شده باشد **صفت آن** رب السوس کتیرا [illegible] با دام تلخ
سفید کرده تخم [illegible] از هریک جزوی کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و روغن بادام
اضافه کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بطریق زوفا بیاشامند **لعوق وجع مفاصل حکیم
نجم الدین عبد الله** دو روز قی کند بعد از آن یک دو روز [illegible] ده مثقال افیون و مصطکی از هریک
دو دانگ [illegible] کرده در هم سرشته صبح لعق فرمایند غذا قلیه از گوشت [illegible] با جوان مرغ
دارچینی و زیره [illegible] در آن [illegible] کباب [illegible] **لعوق [illegible]** از کتاب
[illegible] عصاره سوس کتیرا صمغ [illegible] از هریک چهار درم بهدانه مقشر [illegible]
و بسرشند بعسل و روغن گاو و شربت یک نخود [illegible] **لعوق سرفه گرم** [illegible] تخم خیار
مقشر پنج درم بادام شیرین مقشر شش درم تخم خطمی تخم خبازی از هریک یکدرم صمغ کتیرا نشاسته
بهدانه مقشر از هریک چهار درم عصاره سوس فانید سفید از هریک سه درم و نیم [illegible]
اصل السوس [illegible] و سپستان و مویز منقی و طبخ کنند بآب تا مخلوط شود بعد از آن بپالایند [illegible]
عقد کنند با و ادویه را [illegible] با حریره که معمول شده باشد از آب [illegible]
با قند و فانید و روغن بادام [illegible] بعد از او ماء الشعیر **لعوق سرفه گرم**
سپستان سی جفت عناب [illegible] عدد اصل السوس مقشر کوفته سی درم مویز

[illegible] منقی چهل درم [illegible] منقی [illegible] بیست درم بپزند بهفت رطل آب پس صاف کنند و نصف
[illegible] و سه رطل فانید اضافه کرده طبخ دهند تا غلیظ شود و مثل عسل [illegible] مخلوط کنند [illegible]
[illegible] **لعوق [illegible]** [illegible] سینه و شش را [illegible] **بکرباد** تخم خیار [illegible]
[illegible] از هریک شش درم خشخاش سفید طباشیر تخم کتان بریان زعفران [illegible] از هریک سه درم [illegible]
[illegible] از هریک درم و نیم [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] **لعوق [illegible]** [illegible] **بکرباد** [illegible] سوس [illegible]
[illegible] چهار رطل [illegible] و طبخ [illegible] صاف کنند [illegible]
[illegible] با دام و عسل [illegible]
[illegible] تخم خیار مقشر و تخم خرفه [illegible] خشخاش سفید از هریک چهار [illegible] دو مثقال
[illegible] مخلوط کنند [illegible] چهار درم [illegible] **لعوق [illegible]**
[illegible] سینه [illegible] **بکرباد** تخم کتان بریان [illegible] از هریک رطل [illegible]
[illegible] از هریک شش [illegible] اصل السوس [illegible] از هریک [illegible]
[illegible] از هریک نصف [illegible]
[illegible] و بسرشند [illegible] خشک کنند [illegible]
[illegible] **لعوق [illegible]** [illegible]
بکرباد بادام شیرین مقشر [illegible] تخم کتان [illegible] از هریک چهار درم اصل السوس عصاره سوس [illegible]
[illegible] از هریک یکدرم [illegible] **لعوق سرفه** [illegible] **بکرباد** [illegible]
[illegible] **لعوق [illegible]** جهت سرفه کهنه [illegible]
بکرباد [illegible] از هریک [illegible] اصل السوس [illegible] از هریک چهار درم و عسل [illegible] **لعوق [illegible]**
[illegible] **بکرباد** [illegible] تخم کتان بریان [illegible] **لعوق اسقیل** جهت ربو
[illegible] **بکرباد** [illegible] از هریک [illegible]
لعوق سرفه رطب [illegible] غلیظ و قوت طبیعت **بکرباد** [illegible] ده درم [illegible] سه درم [illegible] دو درم
[illegible] **لعوق [illegible]**
[illegible] **لعوق [illegible]** **سعال و ضعف**
[illegible] ده درم [illegible] کوفته و بیخته [illegible]

[illegible]

لعوق پنبه دانه [illegible] **صفت آن** مغز پنبه دانه مغز بادام [illegible] از هریک چهار درم پنج مهک یکدرم
[illegible] تخم مرغ چهار عدد [illegible] کوفته و بیخته [illegible] بسرشند [illegible] با روغن بادام چرب کنند و در
وقت حاجت [illegible] **لعوق اسقیل [illegible]** [illegible] **صفت آن** اسقیل بریان
سه درم و پنج سوس [illegible] ده درم فراسیون و زوفا [illegible] از هریک [illegible] کوفته و بیخته [illegible] عسل کف گرفته بسرشند
[illegible] **لعوق [illegible]** [illegible] حرارت و خشونت حلق [illegible] **صفت آن**
[illegible] خشخاش [illegible] از هریک [illegible] تخم خیار [illegible] تخم خبازی و تخم خطمی [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته [illegible] روغن بادام [illegible] بسرشند و در وقت حاجت **لعوق** [illegible] **لعوق
[illegible]** [illegible] اخلاط غلیظ [illegible] **صفت آن** [illegible] سوس
[illegible] از هریک [illegible] کوفته و بیخته [illegible] روغن بادام چرب کرده
[illegible] **لعوق کتان** تخم کتان بریان [illegible]
[illegible] **لعوق کرنب** آب کرنب [illegible]
[illegible] تخم کتان بریان [illegible] از هریک [illegible]
[illegible] **لعوق غاریقون** رب السوس [illegible] از هریک [illegible]
[illegible] فراسیون زوفا [illegible] غاریقون از هریک سه درم [illegible] صمغ البطم از هریک [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] اخلاط پاک کند [illegible] **لعوق [illegible]** [illegible] **صفت آن** [illegible] سوس [illegible]
[illegible] از هریک سه درم [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] **عقد دهم از نقد اول کنجور دوم** در سفوفات [illegible]
[illegible] **سفوف طباشیر** [illegible] **اجزای آن**
[illegible] طباشیر از هریک سه درم کشنیز خشک [illegible] از هریک [illegible] کافور [illegible]
[illegible] **سفوف [illegible]** [illegible] سفوف [illegible]
[illegible] طباشیر [illegible] **اخلاط آن** [illegible] کشنیز خشک از هریک یکدرم طباشیر [illegible] از هریک نیم درم کافور نیم دانگ [illegible]
[illegible] نیم دانگ [illegible] خشک [illegible] درم [illegible]
[illegible] تخم [illegible]
[illegible] از هریک [illegible] سه درم [illegible]

کوفته و بیخته [illegible] دو دانگ [illegible] طباشیر سفید کوفته دو دانگ [illegible]
در هم سرشته صباح لعوق کنند غذا [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] **لعوق جهت سرفه خصوصا از کودکان که مجرب مولف**
[illegible] سفوف [illegible] صبح و شام [illegible] مجرب است **از مجربات حکیم
کمال الدین حسین شیرازی لعوق که [illegible] ساخته** جهت [illegible] **صفت آن**
آب انار [illegible] آب به [illegible] آب سیب [illegible] آب [illegible] از هریک [illegible]
[illegible] صاف کنند [illegible] از هر کدام [illegible] رطب [illegible]
از هریک [illegible] از هریک [illegible]
[illegible] کوفته [illegible]
[illegible] شکر سفید [illegible]
از هریک سه توله [illegible] طباشیر سفید [illegible] از هریک [illegible]
[illegible] **لعوق جهت حبس خون [illegible] و حلق و حبس [illegible]** [illegible]
[illegible] **لعوق [illegible]**
در سعال [illegible] سودمند [illegible] اخلاط غلیظ **صفت آن** تخم [illegible] ده درم و پنج [illegible] سه درم [illegible]
و تخم [illegible] از هریک سه درم مجموع نیم کوفته [illegible] **لعوق جند بیدستر** [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible]
[illegible]
[illegible] **لعوق [illegible]** [illegible] سعال [illegible]
صفت آن [illegible] سه درم [illegible] ده درم مجموع نیم کوفته بعسل [illegible]
طباشیر [illegible] سودمند بود **صفت آن** صمغ عربی [illegible] از هریک [illegible]
سفید [illegible] تخم [illegible] سفید [illegible] مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته و روغن بادام
بسرشند **لعوق حلبه** [illegible] سودمند [illegible] **صفت آن** [illegible] و حلبه و مغز بادام مقشر از هریک چهار درم
و پنج [illegible] از هریک دو درم مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند **لعوق** در سعال و خشونت
حلق و حنجره سودمند بود **صفت آن** صمغ عربی [illegible] رب السوس از هریک دو درم [illegible] بادام [illegible] از هریک [illegible]
[illegible] سفید [illegible] مجموع کوفته و بیخته [illegible] روغن بادام چرب کنند [illegible]

۶۶۴

سفوف الطین

اجزای آن

[illegible]

که بجهة اسکندر ساخته

[illegible]

اخلاط آن

[illegible]

سفوف عمادی

[illegible]

اجزای آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اخلاط آن

[illegible]

بکربند وزن کل سرخ و کتیرا از هر یک پنج درم ... و کمون منقوع در سرکه و مجفف ... از هر یک سه درم طباشیر سفید دو درم

مغز تخم کدو و خیار زه و خیار بالنگ از هر یک چهار درم مجموع را کوفته و بیخته سفوف سازند سفوف نقرس بکربند ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درست بکوبند و هر روز نصف مثقال تناول کنند سفوف دیگر جهت سمن و فربهی بدن بکار برند کتیرا حب صنوبر جو مقشر
مغز سفید [illegible] نخود [illegible] کنند و بکار برند سفوف دیگر جهت [illegible] بکار برند نخود [illegible]
[illegible] خشک [illegible] پنجاه درم [illegible] و خشک نموده سی درم بادام شیرین مقشر پنجاه درم خشخاش سفید چهل درم
خشک سمید کوفته شصت درم نبات [illegible] بکوبند و [illegible] و هر روز سی درم تناول کنند [illegible]
سمید و در وقت طبخ یک درم [illegible] داخل کنند و بکار برند سفوف دیگر هم درین باب [illegible] سفید [illegible]
[illegible] خشخاش سفید جو [illegible] از هر یک [illegible] بکوبند و [illegible] و شکر سفید و [illegible] پنجاه درم [illegible]

[illegible] کند با او مکوک سوئی و بیاشامند از باب عادت و این جهت مجرب است سفوف دیگر
[illegible] این باب جهت السمنة خشخاش سفید کرمانی کتیرا کهربا تخم قاقله [illegible] تخم کتان از هر یک
[illegible] کوفته و بیخته بکار برند روغن [illegible] پنجه درم بادام [illegible] درم سپید [illegible] رطل شیره تخم [illegible] و روغن تخم
[illegible] کند با عسل و بکار برند سفوف دیگر جهت همین باب [illegible] خشخاش تخم کتان حب السمنة
[illegible] کهربا زنجبیل زرنباد [illegible] کنجد مقشر مقلو [illegible] مساوی [illegible]
[illegible] درم بیاشامند [illegible] سفوف که فربهی کند [illegible] نیکو کند و رنگ نیکو کرداند بکار برند [illegible]
[illegible] پنج و [illegible] چرب کند و خمیر کرده در تنور پخته خشک [illegible] هر صباح تناول کنند
[illegible] عصفر بعد از آن کوفته باشند و [illegible] باشد [illegible] و این [illegible]
[illegible] سفوف حب الرمان طبیعت نرم [illegible] از فساد غذا حادث شده باشد [illegible]
[illegible] انار ترش بریان [illegible] کرمان یکشبانروز در سرکه خیسانیده بریان کرده تخم
[illegible] خرنوب الشوک کشنیز خشک بریان سماق بلوط از هر یک ده استار [illegible] از هر یک
[illegible] سفوف حب
[illegible] دیگر جهة [illegible] بکار برند [illegible] حب الغبیراء
[illegible] طباشیر ورد تخم حماض [illegible] البلوط شاه بلوط کهربا [illegible] از هر کدام [illegible]
[illegible] کشنیز خشک [illegible] خرنوب الشوک [illegible] سماق [illegible] از هر یک
[illegible] اقاقیا [illegible] از هر یک [illegible] حب الآس [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] بیاشامند سفوف [illegible] مجرب که نافع است از اسهال کثیر کهنه [illegible]
[illegible] بکار برند کلنار [illegible] سماق بلوط [illegible] خرنوب الشوک [illegible]
[illegible] کشنیز [illegible] حب [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته بکار برند [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] سفوف [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] باشد بکار برند [illegible] تخم حماض مقشر [illegible] لسان الحمل [illegible]

و [illegible] از هر کدام یکو قیه [illegible] کل [illegible]
[illegible] خشخاش سفید یکوقیه [illegible]
[illegible] سفوف جهت [illegible] نافع است [illegible]
بکار برند [illegible] زنجبیل نمک سیاه از هر کدام مساوی کوفته و بیخته سفوف سازند [illegible]
باشد [illegible] اجزای دیگر [illegible] پیش از طعام و بعد از طعام
[illegible] سفوف [illegible] بکار برند [illegible]
از هر یک [illegible] بعد از آن بکار برند [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] بکوبند و بکار برند سفوف
[illegible] بکار برند [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
کوفته و بیخته [illegible] بیاشامند سفوف جهت [illegible] بکار برند بادام شیرین مقشر
از هر کدام یکوقیه [illegible] کوفته و بیخته [illegible] بیاشامند سفوف جهت [illegible]
بکار برند [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
سفوف [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بکار برند [illegible] زنجبیل [illegible] شکر [illegible]
کنند و بکار برند [illegible] بیاشامند سفوف دیگر جهت [illegible]
[illegible] بکار برند [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] درم بکوبند و بکار دارند سفوف دیگر [illegible] بکار برند [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] سفوف [illegible] بکار برند
[illegible] از هر یک [illegible] درم بکوبند [illegible]
[illegible] و [illegible] درم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شیخ عبد الله جهة [illegible]
[illegible] سفوف [illegible]

[illegible] سکبینج [illegible] تخم [illegible]
[illegible] الایجی [illegible] کوفته و بیخته [illegible] سفوف سازند [illegible]
[illegible] باید که مجرب است سفوف علاج [illegible]
[illegible] بادیه [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible] نبات نیم سیر کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] تراب [illegible]
[illegible] زنجبیل نمک [illegible] تخم [illegible] از هر یک شش درم [illegible]
[illegible]
[illegible] کوفته و بیخته [illegible] چودن [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible] کوفته و بیخته [illegible] چودن [illegible]
[illegible] فلفل [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته [illegible] شراب [illegible]
[illegible] شکم [illegible] چودن [illegible] شکم [illegible]
[illegible] بکار برند [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته چودن سازند [illegible]
[illegible] طعام [illegible] باشد [illegible]
[illegible] الایجی [illegible] از هر یک [illegible] فلفل [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] دیگر زنجبیل [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] نمک سیاه نمک سنگ [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] درم [illegible] کوفته [illegible]
[illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] نیک [illegible]
[illegible] نافع آید بجمیع [illegible] شکم [illegible]

که باید و سود دهد بول سلسل بول و سنگ مثانه منفعت کند بواسیر و نواصیر و دیدان شکم و جمیع علتهای شکم را
منع جذام را سود دهد و سبلهای را زائل کند و قوت باه و لب و بیفزاید و ان مداومت این موی سفید
و لنبا و قوت و تهانان بخشد صفت آن ستانند کهن کنجد سیاه شقاقل از هر یک شانزده درم
کندبیت دو درم کلری بیت بیخ درم بهلادر سه درم چیتا ده درم زنجبیل فلفل دار فلفل کرده از
هر یک سه درم کوفته و بیخته اصفا ده درم شکر سرخ ... درم شهد مصفی ...
امیخته هر روز ناشتا بخورد ... نبات معجون النفع و بدیع العلاجات سفوف جهة تقویت ...
معاینات ... سفوف ... صفت ان ...
شکر با هم مخلوط کرده و سفوف ساخته ناشتا با آب بخورد که مجرب ... است ...
یکی ... اوست ... سفوف ...
دارو استعمال باید کرد سفوف جهة بعض از مجربات مولف ...
... از هر یک یک سیر کوفته و بیخته یکجا کرده هر صبح ...
... باشد هر چه خاص ... ساخته ...
... جهة اشتهای طعام و قوت هاضمه زنجبیل فلفل کرده ...
... نمک سونچر ...
... از هر یک یکدرم ... کوفته و بیخته ...
... سفوف جهة باد شکم ... باه ... و جهة نفخ و قولنج شکم ...
کند ... فلفل کرده ... زنجبیل ... نمک سونچر ...
... چهار درم ... یکدرم ... کوفته ...
سفوف مجرب حکیم ... جهة سوزاک ...
... سفوف ... استعمال نماید ...
...
...
... سفوف دیگر

در بیان زهرهای حیوانی ...

۲۷۱

کالنبه ... که اثر هر ... خشک کند و کوفته و بیخته ان پارچه بگیرد اند ...
حصه ... باشد ... شام ...
باشد که ... ایشان ... خاصه ... اکره ... مداومت نمایند ...
ظاهر خاصه هر چند ... مفید ... ادرار ... در خاصیت ...
عجب ... و ... و ... و ... شدن یادزهر
در کتب معتبره حکما آورده اند که در ایام حکومت ... یکی از ... اسفندیار ...
نام ... که ... و ... زبان ... اشتها ...
... ان ... ولایت ... ان دیار ...
جمع میکرد ...
نظر ...
...
...
...
...
...
زبان ... سنگ ...
... حکیم ارسطاطالیس ...
... حکیم ... صاحب ...
... منصب و ...
... حکیم ...
...
...
... حکیم ...

۲۷۲

خوردن ان شخص ان دو بختر شد حکیم پرسید که ... ان ...
... حکیم فرمود که این شخص ...
...
...
...
...
... صحیح قسم ... فائده ... حکیم ... شخص ...
...
...
...
...
...
و معرب ... امتحان ان مایتی پادزهر است ...
چشم ...
... پادزهر کانی ...
امتحان ...
...
...
...
...
... والله اعلم بالصواب
در معرفت پادزهر حیوانی ...
...
...
...

خوردن این ...
...
حکیم ...
...
...
...
...
... حکیم ارسطاطالیس ...
...
...
...
...
تحقیق ... حکیم ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

و به موضع لسع هوام غلاف نمایند هم در ساعت درد تسکین یابد و سم را اخراج کند و بی سبب تخصیص اکر بنوید
کزیدکی بود موضع لسع سود م کشند و حق بسیار ظاهر شد بلدری از آن باب سائیدند و بر آن موضع مالیدند کچا
اثر آن غلاف او میر سید بلی از خود سیاه شد و اماس بودی تخفیف شد یافت بعضی از امرای شاه کرده معلی شهر بنگاله
و بعضی حرب تخصیص اماد کرده و چون و چنین توجه معرب بود و در آن محل تریاق کبیر حاضر نبود ملازمت
از فادزهر معدنی قیراطی بشراب سائیده بلسیع دادند که بیاشامد بلدری شیر بخورد او دادند بسی بی
از الید که و چون بجا آمد حکم موشد دیکر او ده که عوضی از جراحت که بدان ماند که از سم و اصل دکل
تر لیب یافته باشد و چون او عاید و چه به صلاح کند سرخ شده ماند حون ثانی و چون او را به موضع
لسع هوام کشد بخرا بخ و ما و هاو معرب در ساعت و جع ساکن شود معلوم این سنک واشت و بجواهر
عزیز دارند و مانند فادزهر نام کرده اند و من بعضی از ملوک دیدم که مشربه از این سنک داشت و بجواهر
از اموضع کرده بود و هر کاه که جانب دیکر بودی و در آن مشربه شیر کرندی و بعد از ساعتی بطبیع
دادندی که بیاشامیدی و قدری از آن به موضع لسع مالیدندی پس شیر تخ کردی و بعد او را شرط کرده
در وقت تسکین یافتی دیکر احمد ده که پادزهر و کلام اوایل ما تبع نکن ولیکن توصیف نکرده اند
کشته اند که مجرب معدنی شده و ادده اند که از فارس سنکی سیاه و رند مانند فادزهر و شکل و اندام از آن و سلم
عیان ندید ما النیه نمی و دان میباشد او رده اند که فادزهر ابطی تر دماتی یافت که از خراسانیان اعداد کرده اند
و از آن بلاد خراسان نام نهاده اند و در ظفیا و از حجر التیس فادزهر است و از آن اتراک پیش کشته اند
بسیار بلوط است و در آن ذکر ده و بین نیز باشد و بهیکه بیکر بطبقات داود و در میان آن چیزیست که
معزات و ان چوب مخلص باد از وی لیت و لیکن حجر التیس از آن بدیعی سیاهی که بیرهن و نداخید نیک باشد
چون باشیر بسنک بسایند سرخ و تلخ کرده و آنچه بدباشد چون با شیر بسنک بسایند سبز تلخ بود و مانند آن
کو هی کی بند و در سیر آدمی و صاحب معزه حاوده که از خراسان اورند و این خلاف است بیزان نشیکان
و در هیچ موضع دیکر حاصل نشود و این نیز خلاف در صد و ستان ذکو لکی از احوال تلخشا نه و چه
موضع انجا پید امیشود خصوصا و دکنیو و صوابی ان چنانچه فادزهر انجاست تر باشد و چها دیو لد بیاید
و بین اند و هم چنین و دولایت و دیکل هم باشد و در اکثر کو سند انجا میباشد چنانچه اکر کوسفندی را
بکشند هیچ شد و شش شاید از شکم آن او بیل و سایه ودر اکثر سواضع آن میباشد چنانچه

تبار از آن انجا هرجی بجانب هندکستان و اچین و ملاحله میبرند و در جانب اچین فادزهر حیوانی میباشد
که دانه از آن چهار تا چهار ده تولچ و نیم قوله میباشد و بعضی اند که یکی از آن به پانصد هون که عبارت از
از پنجاه تومان عراقی باشد خرید و فروخت میشود و سرکار پادشاهان شان که خزانه بیجاپور موضع
ساخته اند دیکر انکه فادزهر کاوی نیز در ولایت تلنکانه میباشد و اکثر از آن مدور و مستطیل باشد و کم
قیمت است و پادزهر تلنکانه جیتر جیب مخلص نیز میشود چنانچه بر تخم ترهندی دکیده بر پاریچه
سفال و سنگ لیس میشود و این کو سفندان که تسمیه الله و اصحاب الله ابو حرام و کوهی چنانچه در مسکان
از کوهی حاصل میشود الثانی العباد که بر فدای این کو سفندان بار باشد و مخلص حسب عدم اینی
سنک در شکم وی لیس میشود و بدین سبب او را تریاق طبیعی کویند و کشته اند که دو نصیص و در آن
و این خلاف است و آنچه تحقیق است که از شیر هان وی میده و صنایع عزیز میبوده و با طراف میبرند و
کویند چون بسایند سبز رنک و منده رنک باشد و این رنکها سبب معلوم شوند و لون آن بسیار
و ند و بیست از این تو مبیلو عرب و در شام مانند این سنک میباشد که اثر آن اشکال تقان فرق
کرده امتحان آن است که سوزن را با اتش بهند تا سرخ شود و در و فرو برند اگر مصنوع باشد چون سوزن
و ذ از و و و سیاه از وی پاید و اکر فادزهر خالص بود در وی فرو نبرد و بوی از بوسوختن نیاید
ناخن
از دو سازد شربتی بجهه سموم بلد و هد و ملسوعه و مانده و جو ضعف دل و تقویه باه بغایت
سود شربت بجهه از آن دانکی بود و هرکه هر روز از آن دانکی بخورد ایمن باشد از همه افیهای زهرها و
تحریه و دزاج و تیرهبید است بجهه انکه بخاصیت حل میکند نه بطبیعت و طبیعت او بغایت کرم است و هرکه از آن
بخود و دن فادزهر کند باید که دو سه هفته دو دفعه تولک کند دیکر احتلاط بدون سبب از دانکی تا یک مثقال
شیل ام و آنچه بدو کر ده است دیکر معجون ساخته اند که در حین خوردن آن باید که بدنان نو سحق با
کوند از آن فخام باند و طریق خوردن آن چنان است که بعد از تنقیه معده و بدن از اخلاط فاسد را حلب سبب
دوزهرخوردن دو دانک بشیر یا کلاب بسایند تاشش دانک به روز اخرش و فلوس عقیان
با جمعیت بدین شرب نبات و کلاب بیاشامند و قریب بغاس بخود اب با آنان دعیت نمایند و از
کیفیات و لعقات و حموضات و سودا آن ملاحظه نمایند هر شخصی که از اول بهار تا اول پائیز باین
طریق ملاحظه کند خاصه کسانی که کهل یا پیر باشند قوت حرارت غریزی ایشان را فزون شود

و بدین قرح تام باید و ان سموم عزیزی چندان بیاید و ادامه بلیغی وسودان و اجنابیت تافع مرد صاحب
جامع اورده که فادزهر باید دو بعضی اطلاق میکنند یکی بر هرچه ساعت بیچیزی کند و دفع
معزت آن نماید بواسطه خاصیتی که در آن چیز باشد دیکر بر سنکی معلوم که با تخاصیه دفع
سموم حاد و بارده کند شرابا و تعلیقا و ارسطاطالیس نقل کرده که الوان حجر فادزهر بسیار
است بعضی از آن زرد و بعضی اغبر و بعضی برنک خال و بعضی منکی و بعضی لبیلد میل بود و بهترین
انها زردست و بعد از آن اغبر و آنچه از خراسان ارند انجا بازهر خوانند و بعضی این مجرب است
و معدن آن در بلاد چین و بلاد هند باشد و اجماد بسیار شیر بان باشد اما هیچکدام
بخاصیت و منفعت فادزهر نباشد از انجمله مجربی و مرمرلیت و فادزهر بحری شریف نفیس است
و از بحر ق الهند حاصل نه با فراط در ملسوان محسوس میشود و از اشتغال بابعضی از ریشهای باریک
باشد بهم متصل شده و معراث آن مفرط نباشد و خاصیت آن است که دافع همه جمیع سموم
حیوانیه و نباتیه مار و لسع هوام کاسع که بر نهن دهانده همه آن بسایند یا بکوبند و بپزند و
بخ کنند سم او را از بدن بعرق و به بپرون کند و از موت خلاصی دهانده و اگر دو قلاده به
بیاید با عدا انکشتری نهند در حین شرب انکه در حال که بر مقنع دهد و اکر آن خاتم را به موضع لسع
عقرب و هوام طیارات و در واب سموم مانند زنبور و تابیجوار اندتفع ظاهر شود و اکر هر ده
لفا بیاشامند و به موضع لسع هوام ابکنند و در حین لسع خفف جذب کند سم را و بتیغ اخراج
کند اکر قبل از انکه بد و بتدارک کند و موضع لسع متعفن شده از این فادزهر با فشاند از
بعلاج سیار در و رفع کنند و اکر آن سنک را بر نیش عقرب بالند سیست نیش او زائل شود و اکر
از این مقدار و حی بسایند و باب مزج سازند و در دهن افاعی و حیات ریزند دفع سم از
اعضا کند و بکشد و آن مانی نقل کرده که حجر بادزهر سنک و نزد استاد مان مدیم العلم است و
مانع و صد زهرها او چون با می ده مزد بهتی ده داو تاثیر و قوی عظیم دیدم و آن سنک کرمی
مایل به زردی و سفیدی بود با و جود این دیشه دیشه بود مانند ریشهای شب یمانی و دو مدد
بیش هیچ چیز آن دو اکاه موده معرکت بیقوته او بدیم و آن احمد یوسف نقل کرده که فادزهر جان
جیره اوط آن تو بماست اکر کسی را که درد آن او ننم ضعیف شده باشد سدس مثقال از آن

بخورد نفع دهد و دل او را تقویت سازد و مانند این جمیع او نقل کرده که حیوان او را از او دید امل
یابند و از همه احتکا اصنان انجا بهتر است بمرتبه که امروز نیم دانک صحیح و صد و یا
سنی از سموم قتال باو دهند از آن مضرت و تمایه او بر سد و مراجعت انکه بود و خلقی بوهم
زند نخلان مشهود بطوس و بخارا مدت انکه بخاصیت تاثیر میکند طریق خوردن فادزهر حسین بن مسعود
بن حسن اللقب در رساله که بخط خود نوشته بود این چند کلمه عبارت او رقم کشته بود که منقول
از ابوی مرحوم است که نیم مثقال فادزهر با نیم دانک یاقوت و مانی و نیم دانک لعل بدخشی
و یک دانک ذهب و دو ورق طلا و یک دو ورق نقره و یکی مثل و یکی عنبر اشهب و نیم دانک عود
هندی و یکی مصطکی کوفته و بیخته و بکلاب سرشته حب سازند و سه حصه کنند و هر روز یک حصه
هر روز و دو وقاشق کلاب سیلاان بخشند و قریب بظهر بحذاب مرغ و قدری میخ و ماده بخورند
و اخر روز نبات شربت عرق بید مشک بنوشند و هر بار سیب شیرین و چهار شنبه هندی
و جوارش مصطکی و بیتر تندی و بادام قندی تنقل کنند یک هفته پیش از آن و یک هفته بعد از آن
و یکصد هفته دو اشاء از انقشها و سبزها و معن و شیر و ملک و بجر انواع اجتناب کنند که نافع
تام و اکمل یابند طریق خوردن پادزهر نقل از حکیم کمال الدین حسین که با تفاق حکما متاخرین
مراتب شال صفهان فادزهر شاکتان شده انک یاقوت احمر لعل بدخشی و مروارید بو جد مشک ختن
عنبر اشهب مصطکی عقیق یمنی از هر یک نیم دانک مورد قاربی یک دانک حجر را اصلا به کنند با فادزهر بوزن سال الله
همان و مکی آرند که بیضه ان سنک حل کرده با ز بکلاب سرشته حبها ساخته سه حصه کنند و هر روز یک
حصه را با شربتی از قند و کلاب معرق کاوزبان و تخم بالنکو بیاشامند از میوه جات و لبنیات و حموضات
پرهیز کنند یک هفته قبل و یک هفته بعد از او و از مباشرت دو هفته اجتناب نماید درخوردن پادزهر
نقل از حکیم مسیح الله کاشی منقول از خط حکیم عماد الدین محمود شیرازی چون حکما ما تقدم در خوردن پادزهر
نشان کامل نفرموده اند هر کس در خوردن او انحوه اجتهادی نموده و اکثر مردم در خوردن او از انحا
کشید ند حسب الفرموده عزیزی معدنی متوجه شد که این ترکیب خاطر خواه فقیر شد و بسیار مجرب که باین
روش بکار میبرند دولت بسیار یافتند بلکه جان از سر یافتند و در این مرتبه الهی بخشد فادزهر نیم مثقال شوره
طرزنا ذهب یک مثقال مشک اسه سفید سنبل الطیب یک مثقال قرنفل هفت دانه بیخ و لبنک سنائی مکی ملایم عرق
ربع

در صفت چوب چینی گوید

کنند مجموع را سه روز متوالی بخورند و از شیرینی و ترشی و سفیدی [illegible] باشند مثلا نخود آب بگوشت

نیم کوفته چینی و قرنفل داشته باشد بخورند و از تنقلات بادام قندی و شربت نبات با گلاب و عرق

بید مشک تناول نمایند و بعد از خوردن ترکیب با بستر و اضجع نشوند که مبادا قولنج شود چرا که بواسطه

قوت ادویه بمزاج غالب میشود و اب در اینجا [illegible] بعد از ترکیب این نخود بدرانند و سال

و زعفران نیز جاندار [illegible] داشته که دو اصل کند که از تفریح تمام حاصل شود طریق خوردن پاره

از اطبای حاذق حکیم عماد الدین محمود باد زهر حیوانی یک مثقال یاقوت ناسرخ زمانی [illegible]

بدخشانی [illegible] سه صندل سفید سه [illegible]

طلا یکی سنبل یکی مشک نیم [illegible] نیم [illegible] از یک و نیم مثقال زیاده نباید که ضرر [illegible]

صلایه کنند و معجون کرده ترکیب کنند و حب سازند و صبح یکی از آن ناشتا بخورند و گلاب

گرم کرده با عرق بید مشک از پی بخورند و سیاری و معجون مفرح [illegible] نخود اینجا بخورند [illegible]

با عرق بید مشک بیاشامند و یک هفته قبل از خوردن احتراز کنند از حوضان و بقول معاشرت [illegible]

و همه [illegible] و اگر سال دو بار احتیاج افتد یکی [illegible] اول [illegible] نخود [illegible]

از دو در ایک نیم مثقال بود **در فواید و منافع چوب چینی** چون شرف و دولت او بمرتبه ایست که از

تعریف و توصیف مستغنی است بنابراین احقر عباد مختار و منافع و مضرت و بدل و مصلح آن [illegible]

از اطبای زمان خود دیده و شنیده در این مبحث ثبت نموده تا آنچه در این باب ضرور دانند احتیاج

حواله بموضع دیگر نشود و بالله التوفیق و علیه التکلان **در پیدا کردن چوب چینی** پوشیده

نماند بحث که این بیخ کردن تاریخ مردم بر آن اطلاع و از استعمال آن انتفاع یافته اند [illegible]

مسموع شده که در وقتی از اوقات در آن بلاد که آن بیخ از انجا میاید قحطی پیدا شده و مردم [illegible]

شده اند از اسهال بالات [illegible] اند و چون این بیخ [illegible] جانور و طعم و رائحه که موجب تنفر باشد

ندارد مردم بدین بیخ بیشتر رغبت میکردند اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه [illegible]

و قروح عفنه و بواسیر و مانند آن در خوردن این بیخ شفای کامل یافتند چون این حال مشاهده

ایشان شد آنرا از زمین استخراج نموده و بدیگر مواضع میبردند و مترشفا میشد **بقول دیگران فخر الدین**

سوم اکرانی که در تحت الیخ [illegible] میشماید [illegible] اند که [illegible] انجا [illegible]

چینیه میرفته اند در اثناء راه کثیری از ایشان طوفانی میشود و بادهای آن صحنه را کشتی بجزیره

میبرد و چون ساکنان کشتی از مدت توقف و کشتی [illegible] بهجهت استراحت در آن جزیره

فرود آیند شخصی از آن مردم بعلت مزاج مبتلا بود چنانکه اهل کشتی از وی متنفر و متعفن جراحت او بجان آمده

از صحبت او متنفر بودند آن شخص بواسطه تنفر مردم دل از جان برداشته در آن جزیره ساکن

شد و اهل کشتی بعد رفعطی روی داده او را وداع میکنند بعد از چند روز که طعام وی

تمام میشود از آن گیاه خوردن میکند اتفاقا گیاهی میکند بیخ آن طعم او شیرین بمذاق او

گوارا میاید هر روز بخوردن آن مبادرت مینماید در عرض چند که از این بیخ میخورده علاوه

زایل میکند جراحت او بالکلیه بر طرف شده میشود و در خود مجبوری بیند همچنین در این جزیره

زندگانی میکند تا مدت چند گاه اتفاقا باز همان کشتی یا کشتی دیگر بدان جزیره میرسد و آن شخص را

اهل کشتی بجهت مشابهت توانا و معزز بهشتی استفسار احوال او مینمایند از اول تا آخر

بیان میکند اهل کشتی خلو کرده از آن بیخ بسیار بجهت او آوردند و باطراف و جوانب میبردند

و از آن عمل نموده نفع میبایند از آن زمان باز در میان مردم مشهور گردید بتقدیم و توقیع [illegible]

و در آن صحرا اهل این بیخ بی نمک بوده است هر جا که میبردند بی نمک میدادند مبتلا حق افکار

مزاج مجاور بطریقی که اکنون معمول است قرار داده میخورده اند و در بعضی مفید میشد [illegible]

[illegible] و بلکه مضرت میرسانید از جمله بیکم [illegible] شاه جنت مکان معتقد [illegible]

[illegible] طاری شد و ضعف اعضای او بی حرکت کشت بعد از معالجات بسیار او را [illegible]

[illegible] از آن حرکت مانده با وجود اشتها را این بیخ در دادن او اند نشید که ساید [illegible]

[illegible] باشد صلاح در آن دیدند که از او [illegible] تجربه کنند [illegible] قریب باید [illegible]

[illegible] نیفتاد مبتلا این باو نداده اند [illegible] اتفاق که مدتها [illegible] مزمن شده [illegible]

[illegible] و اطلیه در آن مفید نیفتاده چه که مرض از آن امراض بود که شفا نیافت **در مزاج چوب چینی**

و الوان منقول از حکیم نظام الدین احمد گیلانی که اکثر چوب چینی که مشهور است بیخ چینی و در

[illegible] ساله [illegible] معمول بوده در این چند سال پیدا شد و طبیعت او حار و رطب است [illegible]

[illegible] و آن باده [illegible] است و صلاح مرض [illegible] است و چون حرارت آن بیخ [illegible]

درجه اول نیست بعضی [illegible] و تقطیع و تذویب و تسهیل میکند میباید که در طب باشد و این [illegible]

پس رطوبت بدرجه ثانیه باشد و این بیخ را خاصیت بسیار است و از پس که آثار حسنه از این بیخ

مشاهده کرده اند گفته اند که گویا این بیخ از آب حیات پرورش یافته است و در وش [illegible]

بطریق تعریف مشهور است و چون اکثر بعد از تنقیه بدن بجذوب مناسب بکار میبرند و [illegible]

و از علل و لقیات و حرمان [illegible] میفرمایند و شربها و غذا [illegible] دیگر نفع کلی میبیند و از بیخ

در دفع مرض [illegible] و داء الثعلب و التیام جراحات خبیثه و [illegible] اورام [illegible]

تجربه اکثر اطبا شده در رها [illegible] و بیخ [illegible] و بعضی از اقسام استسقاء نیز مفید است و اما

خواص بسیار دارد [illegible] که صفوف بتجربه رسیده و چند طریق [illegible]

حکیم نظام الدین احمد تجربه کرده و میگویند اثرهای خوب دیدیم **در مزاج بیخ چینی بقول حکیم محمد حسین**

گیلانی بیخ چینی حار و رطب است [illegible] که این بیخ [illegible] اینها [illegible]

تعیین درجه اولیت در رطوبت او تعیین درجه نکرده و حاجت دیگر [illegible] ملیکه در دو [illegible]

دفیم بحرارت او اعتقاد است و اخیر اعتقاد این حقیر است حرارت اوست باید که در اخر مرتبه درجه

اول باشد بجهت آنکه تاثیر او در تحقیق مواد [illegible] و ازاله حلابات غلیظه در مقت [illegible]

[illegible] حرارت او در مرتبه اول درجه اولیت [illegible] و در این بیخ قوت

نفاذه بغایت معقول حرکت و حرکت از افعال و تاثیر حرارت پس باید که حرارت او از اول مرتبه [illegible]

اول تجاوز نموده باشد و این حرکت او از اول درجه تجاوز نیست [illegible]

مضرت نمیشود و همچنین او کمر حرارت درجه معتدل [illegible] باشد [illegible]

است [illegible] از آن چه اگر [illegible] تاثیر او در امراض سوداوی [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] بظاهر مشاهده [illegible] اجزاء [illegible] از اجزاء [illegible]

باشد و نیز حسب تجربه معروف او که باعث اشتهاست دلیل [illegible] و نیز حکیم عماد الدین محمود

و رساله [illegible] در باب بیخ چینی [illegible] که [illegible] است که [illegible] تحلیل باشد

مصاحب آب بسیار [illegible] و مضرت [illegible] که بواسطه [illegible]

[illegible] تمام باشد بخلاف حرارت که [illegible] آب بالکلیه [illegible]

[illegible] حکیم [illegible] **[illegible] مزاج** گرم [illegible] و در درجه دوم جهت مردمان که سرد مزاج

باشند در صحبت حاجت هزار بعضوان چهل سال که رسیده باشند بیاید نافع است **در مقدار بیخ**

چینی بقول حکیم محمد حسین گیلانی بهترین چوب چینی آنست که سرخ باشد و سفید اما اگرچه در اغلب

[illegible] سنگین تر میباشد و این از صفتهای مختار است اما چون دلالت [illegible] سید کی [illegible]

[illegible] سرخ باشد و متوسط باشد میان تازگی و کهنگی چه در این زمان رطوبت فضلیه او که موجب

[illegible] حرارت غریزی است [illegible] ظهور تمام پیدا میکند و حکیم عماد الدین محمود نیز بدین

[illegible] نموده و سنگین و کم کرم و سطح ظاهر او [illegible] بخلاف این باشد [illegible] رطوبت [illegible]

[illegible] غالب شده یا بکال [illegible] و طعم و رایحه غالب از آن [illegible]

[illegible] مثل کافور [illegible] که [illegible] آتش [illegible] باشد

[illegible] ظاهر است **و بقول حکیم فخر الدین** [illegible] چوب چینی [illegible]

[illegible] سفید و سرخ [illegible] و سیاه [illegible] طعم شیرین باشد [illegible]

سنگین [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] انجا [illegible] اما [illegible] سفید [illegible]

[illegible] اینها [illegible] ایشان [illegible] است

[illegible] سیاه است [illegible] **بقول حکیم ملک**

[illegible] چوب چینی باید که سرخ و سنگین باشد [illegible] باشد و

[illegible] باشد و [illegible] که [illegible] زمین [illegible] بالخصوص از [illegible]

[illegible] باشد و سفید [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بقول حکیم محمد حسین مذکور چون در بیخ رطوبت فضلیه

بسیار است و رطوبت فضلیه [illegible] است که در وی [illegible] باشد [illegible] جمیع اعضا نباشد بنا

[illegible] قوت [illegible] رطوبت [illegible] باشد [illegible] یبوست [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بواسطه آنکه حرارت و یبوست [illegible] رطوبت فضلیه اوست [illegible]

[illegible] و در [illegible] خصوصا [illegible] باید که [illegible]

نکند ودو و تعیین مدت قوت او در هندوستان هیچ مقدمه کافیست و این تعیین وقت و دانا است که او را از سفیدی و رائحه و طعم و خاصیت محافظت نموده باشند **دو طریق شربت پچ چینی**
ایضا بقول حکیم محمد حسین الخ در نسخهای که اطبا در مطبوخات استعمال نموده اند و طریق شربت آن
بنیاد نهاده چه بعضی صد و هشت مثقال را در بیست و دو نیم جوشانیده بعد که هر روز هشت مثقال
در دست میشود و بعضی دیگر سیصد مثقال در بیست و دو نیم بکار میبرند که هر روز پانزده مثقال
شربت مهیا باشد و اینچه شهرت دارد اینست که صد و هشت مثقال را با جهت وبیک حصه کرده و هر جوشانیده
که هر روز قدر یک شربت هفت مثقال و سه دانگ و پنج حبه صرف شود و پیدا است که در این مقدار
این وقت مد کورنا دیگر آب طبخ کرده صد و هشتاد مثقال بجوشانند که یک حصه بوده و سه حصه باقی
از الخ باقی بعد از تسکاب و استیفاء ما ثم بجا دارند و بپاکر فهی حذری از آن آب پخته ملاد و باقی آب مانده
الخ مزید باشد شل دست و دو شش و ولعل آنها را تغار کرده و بغیرها استعمال میکنند پس بادا آب
بیاید که قدر شربت پچ چینی هفت مثقال باشد چه از صد و هشتاد مثقال آب که مقدار هم پچ چینی را بجوشانند
هر کاه یک حصه از چهل حصه صد و هشتاد مثقال که چهل و پنج مثقال میشود بر و دو حصه که یک صد و
و پنج مثقال باشد باقی بماند و آن آب در پیاله قرص حذری که بجب تخمین چهل و پنج مثقال میشود
شود و نسبت چهل و پنج با یکصد و سی و پنج ثلث است و آن مقدار مد کور پچ چینی که در این آب جوشیده باشد
اثر قوت او در این آب اخذ نموده پس نسبت او ایجاد اصل که پچ چینی است بقدر آنکه آب ساده شود و مدهم هفت مثقال
شربت بخیر فهم میاید چه ثلث هم و ششم هفت و نیم ثلث است **و بقول حکیم فخر الدین** در بیان مقدار چوب چینی
الخ قرار داده اند این زمانست و شهرت یافته میآید که مقدار چوب چینی یکصد و بیست مثقال است که ما بدان
سیر اکرم است و این یک شربت تمام است که از آن چندان نفعی از وی ظاهر نمیشود و لهذا چینی یکصد و بیست
مثقال را یک شربت میدانند و بعضی از مردم ده مثقال را یک شربت میسازند و اینه بغوت است **در ماوغات استعمال**
پچ چینی بقول حکیم محمد حسین کیلانی مذکور بجب اشاه و تفصیل چون سر جن و سعی شد که مزاج
چینی حار و رطب است پس استعمال فوائد و منافع این پچ کسانی که در اواخر سن شباب و اوائل کهولت
بیشتر است نماید خصوصا هر کاه مزاج حیلی ایشان رابجه بدوت و بیست مائل باشد چه بجب اصل
مزاج و بجب سن اشتمام این ها از این ها اتم و ابلغ است و شایع در وقت استعمال این

است که مزاج ایشان از رطوبت عرضی کالاز مه این سن است فی الجمله تحقیق داشته باشد و
رطوبت غذی باشد که در وقت شیخوخت منتفی باشد و انا اینجا معلوم میشود که بجهت مرض در شیخوخت فاید
بیان از این مترتب است و الا با وجود رطوبت مرض باز اکر رطوب بوده باشد منتفی است و مزاج
مزاج چون یبوست ان میکند و حرارت او را انا شتعال معرفت و سوز و ذوب نشاند و قریب
الذبال اوده نیز از این دوا نفع بسیار است منصوص است و اطفا از استعمال این دوا فاید کند
است و هم ضرر هست چه هر حرارت غریزی اینها ضعیف و رطوبت غریزی کم است و تنکر رطوبت این پچ
علاج آن شود محتمل است که حرارت طبیعت منتفی شود که تدارک آن متعسر باشد و امراض مزمنه حادث
و دیلغی مزاجان نیز خلاف از مرض نیست بلکه مرض اینها بیشتر است خصوصا وقتی که مرطوبی باشد چه حرارت
حیقه این پچ در مزاج اینها تاثیری نمیکند که موجب جهت رطوبت شود بنا بر سو هضم در مو صوع مزاجان و اکر
حالت حاد عبب دوائیست که این پچ است استعمال نمودن آن خالی از خطر و مرض نیست اما هر کاه مزاج اینها
الذبال بجرف شود باشد در مرض مزمن مبتلا شد نیاز مند و معاون حذا صد بوجهایب اوقات حسب فضوله
اروا الغریب و طرقی تا حبثان است و وسطنا بیان و بیان مزهیف واقعا این در هندوستان حیقبیست
از این ایشان بصلب فطرت حالکت محیطه **در منافع او ایضا از مشا دالیه** بواسطه مرضان اشتد تعقد
علامات و داء الحیه و ما لیخولیا و جذام و سرطانات و بهق و برص اسود و تب ربع و نفخ و لقوه و
الجمله امراضی که سبب آن از سوء المزاج باشد نظیر ندارد و این ظاهر است بواسطه آنکه مادت افیون نیز
مثل جهادت افیون بواسطه خالیه اوست که باد و حرارت غریزی منطفی باز دار و چه مزاج او باز دار
است و مزاج روح حار و رطب پس بنا بر این از خوردن افیون در تولد روح نقصان تمام حادث میشود از آن
در تقویت روح و جوهر روح مادم المحلل است و آن با خلال بدن منتهی اند شد پس بنا چار چیزی که
تقلیل تحلل او باشد نفع بطبیعت لابدست و چون افیون بواسطه شدت احتمال دفع تحلل
میکند و اجتماع در روح پیدا میشود که باعث تدارک و تلافی تحلل میکرد پس طبیعت بخوردن او
بسیار نماید و مرض انشت که افیون بذاته موجب تقلیل روح و ماده است و بالعرض باعث جمع و تدارک
تنابع افیون مدام ماهی بلا مثلا است و نتیجه افیون حسب طبیعت موجب تکثیف و تغلیظ
بدار احلاط و این موجب نقصان در تولد روح و پچ چینی در تحقیق و اذابه و تلطیف مواد غلیظه

کیفیت مجنون میکند و حسب طبیعت نیز موافقت تامی با روح دارد بنابراین خون و روح بسیار در بدن
تولد میشود و تلافی نقصان که از افیون بهم میرسد مینماید و بجب ازاله مرض کهنه نیز بجبانب حرارت
تحلیل ماده متعفن و توسیع مسام و تصفیه خون **بقول حکیم فخر الدین** اما خاصیت چوب چینی
صفت این چوب را اطبای اسلام در هیچ کتب ذکر ننموده اند غالبا در زمان قدیم نبوده یا اکر بوده چینی
از خطا و چین بهم نمی رسیده بدین سبب شهرت نیافته و خاصیت آن بر کسی ظاهر نشد و العلم عند
الله لا یعلم الغیب الا الله اما در زمان سنه ۹۴۲ دقتی که فرنکان به تکال بنادر هند و ستان
کرفتند و ساحل دریا با را بقبضه اقتدار خود در آوردند با مردم جانب دریای عمان کشتیها روانه
ساختند این پچ را پیدا کردند از آن زمان تا امروز که نهصد و هشتاد و سه است این پچ در میان مردم
عرفی پیدا کرده و اکثر امراض را بدان علاج مینمایند خصوصا الم فرنک و جذام و برص و داء الثعلب
الفیل و دوالی و الخیه مرضی که تحدید تعفن و جرح بوده باشد چون سرطان و خنازیر و ماشابه ذلک
لکن در خوردن این پچ شرائط چند است بیان هر یک بجای خود کفته خواهد شد ان شاء الله وحده
در بدل پچ چینی بقول حکیم محمد حسن مذکور چه اکر از قول اطبا چیزی که صلاحیت بدل این داشته باشد
نرسیده در دنیا دوائی که با نفراده بدل این پچ تواند بود در جمیع امراضی که این پچ را استعمال مینمایند معتبر
انا الخ بخاطر این فقیر خطور میکند بجب قیاس شراب انکوری معتدل القوام و الطعم و الله اعلم که
بدل این پچ تواند بود در بعضی از امراض سوداویه مثل جنون و مالیخولیا و تب ربع و درد
مفاصل سوداوی بشرطی که بقواعد و آداب استعمال آن کرده اید چه شراب انکوری بصفات مذکوره
بواسطه تفتیح مجاری و ازاله سده و توسیع مسام و تکثیر و تصفیه و تلطیف روح و خون و تقویت
حرارت غریزی و تقویت هضم و تفتیح مقاذه و حرارت لطیفه و کثرت مادة روح و اعدال روح
نفس و تفتیح المدماغ اکثر فاسد که ماده روح کثیر است و قمع و معاویه سودا و تعدیل مزاج آن
نظیر است و در فواید شراب مسطور است که منافع شراب نفیس است و بدون این فایده نفع
و نشاط و سرور و ازاله غم و جمل و ماشاله حکمی و مقدمه مخفیست که هیچ چیز در این باب مساوی آن نتواند
بود اما مستغنت بدنی مثل امان و اشراق و تحسین لون و چهره و تفتیح مجاری و غیرها چه اکر چه
بود که از معاجین و مرکبات این آثار حاصل شود اما پیدا کردن دواها و ساختن آن بسیار مشقت

بیان این که شراب انکوری و ماده سوداویه تولد خون رقیق و روح لطیف کثیر میکند و اشراق موجب
این قاعده است در ازاله امراض سوداویه بدل پچ چینی میتواند شد و تفریح نیز بیش کرد و صرا انفع الاشیاء
مالیخولیا و دوالی و ریح اشکال که متقرح و متعفن شده باشد و حرک بسیار از ماده در این وقت
بدل چوب چینی بعد از چینی تنقیه در بدن را حاجت نبود مخلوقی باد حظ و سار قرحا کند و و بطلی
سودا نخان تسط معالق نداوند حرج و زنداوند طریق حب الغار و مرهم اد مثل یکیک جا رشر در بیاد
هر یکی ده مثقال صابون رقی نیم قالب موم سفید مثقال و آب نیم بقدر حاجت زیبق چهار مثقال
را با روغن با بونه و روغن کل حمرا و روغن سوسن زیت کهنه و روغن کل سرخ موم زرد در پیه کرده بی هر یک
ده مثقال بعضها را موم بکدازند و بعضها را با کلاب بسایند و بعضها را الیه که حل کنند و زیبق را
بپیه بکشند و مجموع ترکیب کرده مرهم سازند **بقول حکیم میلا مذکور** بدل دوایی اسکنن است که سهم
چوب چینی فقرات زائی که اکثر در دوایی زمین بهم میرسد در طعم و صورت بهم شبیه اند و دو عجایب
چند حر این چینی بجهت مثلا اکر بحمی را در مفاصل باشد یا عشرا بالعق یا آبله از جای او بجایت
است وزنی میان چوب چینی وان ایقلد دارت که اکر عدا شاء خوردن اسکنه تاچیزی واقع شد چندان ضرر ن
بود بلا بخلاف چوب چینی که بعضی تمام صحیح اصد و از بابی اسان متعیر است بخلاف این دوا **دو مضرت چوب چینی**
بقول حکیم میلا مذکور احیانا که اکر بعد از دفع مرض تناول نماید حرارت تمام بخشد و خفقان در میل
مزاج غالب میشود و از مزاحمات تب نیز عارض و بادر سر خصوصا شقیقه و کرب عظیم در میر هم و
سوزان با حرقت بهم میرسد و حس را ضعیف میسازد و در وه صادا دم و بی بود که اسهال عقب
آن بهم رسید و در مصلح آن بقول حکیم محمد حسین مذکور معرف مصفی شد و که مزاج پچ چینی حار
رطب است و هر حار و رطب بحسب قیاس منعف معدن چه حرارت و رطوبت هر دو موجب تسهیل معده
و سرخای الیان و ضلالت و این باعث نقصان حرارت معده میکه شهوت چه در این حالت بواسطه
حرارت که از جمیع قوی است از دفع اعضاب بسوداوی که موجب شهوت است احساس تام واقع نمیشود
و اکر چه حار و رطب معیب تقویه قوت ها مضر است انا چون بسبب استرخاء الیاف حرارتی که در حال معده
است کم میکرد بالاخره ضعف در آن پیدا میکند پس چیزی که دفع این اذیت کند مثل کالمعز ده
ترنج مصلح معز میتواند بود و داء آب پچیز ان چون فلفل مثلث ترنج بحب تجربه معلوم شد که پچ چینی د

پیمان و مرطوب مزاجان احداث حبی بیند و تقطیر ان میکنند چه مواد غلیظ که در عروق ایشان محتبس است
واین دوا بجهة قوت انابه تذویب ان ماده می نماید و بجز اصد که حرارت دفع کند و بواسطه ضعف [illegible]
بجهت کثرت [illegible] تمام ان [illegible] دفع نمیشود و بجانب کرده و مثانه سایید و [illegible]
مختلط میکرده و بواسطه کثرت [illegible] حبس البول حادث میکرده [illegible]
[illegible] است [illegible] که از بدن ایشان [illegible]
است [illegible] ماده [illegible] عرق بادیان [illegible]
ان [illegible]
[illegible]
است [illegible] **[illegible] حکیم [illegible] مذکور** [illegible]
[illegible]
باشند [illegible] اجتناب نماید [illegible]
نماید [illegible]
[illegible]

[illegible]

۲۰۹

[illegible]

[illegible]

۲۰۸

[illegible]

واین خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غلبه تر یابد آنرا عفن سازد و بعضی حکما مستعمل کرده اند و کاهی
منادر ماده بحدی رسد که در پیشان عضو را مجروح و تباه کند و بسیار باشد که بثرات یا امراض بد بمرات
و ظاهر شود و درد و ورم در بعضی عضو باقی باشد تا مدت بحران تام و بحران حرارت کاهی نیز ظاهر بیشتر شود
کسی که در این مرض تخلیطات کند و در معالجه تقصیرات نماید دو سال و سه سال و چهار سال و بیشتر مانده در بدن
مرض بماند لیکن بهیاته یا کم و آنچنین بود اما نسیان بود و از مدت بحران تام مذکور نکند و در معالجه سخت
باید و بعضی را که اطلاع باید بیمار و بدن باشد مثل بیمار پیدا کند و معالجه چنان بکند علاج شود **علاج**
فصد تنقیه باید کرد و غذاها که تر باشد کم ترشی بکار داشتن و تسکین حرارت بکار بردن و غیر
هر گاه که ترشی و سردی خوردن و درد و ورم زیاده میکند بباید که ماده از بلغم عفن چوبچینی
و اشباه آن پس از آن مضمضه باید کرد و اگر بخلاف این باشد بباید که خلط حرارت پس در این حال ترشیها
تر باید بکار داشت و ماءالجبن کرنب و ماءالشعیر و هر یک ماءالجبن عظیم نافع اید و صداع
خوردن و عرق بیدان قوی باشد بعد از تنقیه مناسب هر خلط واجب بود و حذر از حلویات و دو بیدمشک که ... کنند
و حرشات نمی باشد لازم بود و هم چنین از هر چه بار انگیزد بود و حرز در این مرض مضر بود و در هر ماه یکنوبت ملینات
قوی مثل طبیخ حیار شنبر اندر وغن مناسب بود و هر سه ماه مجامعت و ساتین عظیم نافع بود و تیزاب مدبوغ
و تحقیق در رد از مقاصد ماءالجبن نفع تمام بخشد و در رد صداع و درد مفاصل نافع و رد الی ماءالجبن
بی نافع اید و بخور و بهی سوده و کز و صندل و اکثر هر هفته چند نوبت در شب دامان مریض کز
بنیاد روانه بود کردن بی مفید بود و تحلیل مثل و ابلیج اشرخار و گل سرخ و سوده و کز
که انرا سرکه در آن باشد هر روز ششان تخصیص و دیگرها مفید بود و جدوار تنکار ساتین به
محلل نمخه و در طلا کردن نافع بود و چون از مباشرت افتاده باشد هر شب جند وان
ساتین باید در تحلیل باید چنانکه ان و دیگر مرغ نرستادن و در خصیها ماءالجبن و در
دار الرمان و باب ساتین به مالیدن بود انها و صفت یکنوبت دو مثقال و یک مثقال اصل
معجون کرده ... داتد و ... و اسهال و انم نجیب و عظیم مفید اید و بسیار را دیابد به نفع
علاج کند و مداومت خوردن حب دار صباحها و در گلاب ساتین و ... ما و در حیوانی و گل
ادمنه و گل مختوم و در شرب ... باشراب مناسب و حب الشفا ... و آنرا حل کرده حافظا ... و
حلوان

ترباق کارت **معجون چوبچینی نسخه دیگر** چوب چینی شش درم سیاه دانه هفت درم قرنفل نیم
درم سنبل نیم درم زنجبیل هند دو درم صمغ عربی نیم درم مشک تدری و زعفران نیم درم همه ادویه
کوفته و بیخته باسه وزن عسل معجون کنند **معجون چوبچینی نسخه دیگر** چوبچینی یک اثار فلفل
دراز فلفل کرده زنجبیل از هر یک بیست مثقال عاقرقرحا بابونج بوا قرنفل سیاه دانه تا نخواه از هر یک
بیست مثقال عسل صاف کرده و پنج اثار ادویه کوفته و بیخته در عسل منکو معجون سازند شربتی از آن
مقدار که خوش آید بخورد **نسخه دیگر** هلیله کابلی هلیله زرد هلیله ... ملیله سفید هلیله سیاه
دارچینی بزبان سنبل اسارون قرنفل زعفران سورنجان مصری ... سعد صندل کندر
فلفل زنجبیل بادیان دو حب ناخواه تخم ... تخم شلغم بدریان شقاقل مصری جوزبوا عود صندل
اجزا با چوب چینی ... بجمیع دارو ها بعسل صاف بتمام اندوده معجون کنند و در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی دو و نیم مثقال از برای دفع درد انحزان و اشتها و هضم طعام بعنایت بی تغیرات و عوف الله دیگر
بنیاد رواده **معجون چوبچینی ... که نافع است ضیق نفس را**
مفصل مشوی
ای سار ... زدغا ... خشک سورنجان مصری رب السوس شونیز از هر یک دو مثقال تو بلد
چهار مثقال سنبل یا ... سائد پودنه بری سائج صندل سداب خشک سکبینج مغز از هر یک سه
مثقال ... انجدان انجدان سفید از هر یک چهار مثقال و ... چینی پنج مثقال چوب چینی بیست مثقال
شاه ابوالقاسم حکیم اضافه نموده پنج کیسه مثقال ... زیاده کرده اجزا کوفته و بیخته و دو شبانروز
در سرکه کهنه بخیسانند و در سایه خشک کنند و بار دیگر بادام تلخ بیست مثقال و روغن نارجیل ده مثقال
چرب کرده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته معجون سازند شربتی یک توله با ... سکنجبین ... چند
مفصل مشوی که ... سرکه ... و ده باشد یک استاد بار و ... عسل کف گرفته سکنجبین لبان ... **معجون چوب**
چینی که مشتمل تر کیب معجون سورنجان زیاده و نقصان کرده نقل از حکیم سعد الله گیلانی
چوب چینی ... مثقال سورنجان شش درم ماهی ... نصف ... کبر ... از
هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس ... سنگ ... از هر یک یک و نیم
درم ملح هندی ... دارچینی افیون ... زنجبیل ... از هر یک سه درم ... مصطکی ...
بادام از هر یک ده درم زعفران پنج درم عسل سه وزن ادویه شربت سه مثقال ... مع ...

بنیاد رواده **معجون چوبچینی نقل از ... جالینوس الزمانی صدر الشریعه گیلانی**
بعد از خوردن پنج چینی جهت اثقل ... و ... و وجع ... و وجع مفاصل ... و
تنقیه اعضای ... نافع و مجرب است از مجربات حکیم سعد الله گیلانی **صفت آن** پنج چینی
ده ... مثقال ... چینی ... سنبل اسارون ... صندل ... قاری ...
قرنفل سائج ... از هر یک سه مثقال فلفل کرده و دار فلفل مشک عنبر اشهب از هر یک ... مثقال زنجبیل
زعفران از هر یک دو مثقال عسل سه وزن ادویه معجون سازند و هر بعد ... مثقال ... بنیاد
سفوف چوب چینی ... سفوف کرده خوردن ... و طریقه ... سرشته کرده خوردن و طریق
دیگر ... خوردن ... که ... این قسم ...
تمام ... و منافع بنیاد ... ام ... از ... نفع ... و
طریق دیگر از ادویه مناسب ترکیب ... است چنانکه حکیم عماد الدین محمود و حکیم صدر الشریعه
و حکیم ... رحمهم الله ترکیبات ساخته اند و فقیر نیز دو ترکیب ساخته ام یکی را با ادویه مناسب و اجزا
... و دیگری را با بعضی ادویه مفرحه ... ترکیب کرده ام و استعمال نموده ... جوهر
و ادویه آن ترکیب ... و شربت الله دو مثقال و اکثر تا سه مثقال **صفت آن** چوب چینی ... مثقال
مصطکی ... زعفران سنبل سائج ... سرخ و ... سفید دارچینی فلفل دار فلفل قرنفل ... زنجبیل
گل سرخ ... بهمن سفید بهمن سرخ صندل سرخ
و سفید و ... ادویه ... خصیة الثعلب ... و ... اسطوخودوس
... چوب چینی از هر کدام دو مثقال ... خالص عنبر اشهب از هر کدام یک مثقال ... سفید ...
بوزن ادویه **سفوف چوب چینی** که منقول از حکماء ... چوب چینی یک مثقال مصطکی نیم مثقال
نبات ... مثقال ... سفوف نماید **قرص چوب چینی** ... و بیخته ... نیم ... بادام
... نبات و گلاب ... اورده ... صلابه کرده ... و ... شب ... الجمله ...
شده باشد ... چوب چینی ... و ... ساخته ...
... و ... و ... چوب چینی ... کرده ... و طریق دیگر
... در ... خوردن ... مذکور شد **حلوای چوب چینی منقول از حکیم ...** ...

... چوب چینی ... کوفته و بیخته با یک ... و نیم سورنجان مصری ... و نیم زنجبیل ... و نیم ...
... مغز بادام ... نارجیل ... که ... و ...
... و ... نبات و نیم ... عسل ... و ... اضافه کرده ... تا انکه
... شود ... اضافه ... بعد از انکه ... جوش ... مزوج
... کنند و همچنین عطرهای مثل ... و نیم توله عنبر ... زعفران و ...
... و طبیخ ... باشیر ... نمایند و بعد از انکه ... شود ... شکر ...
... تخم ... نمایند ... سود ...
منافع بسیار ... و ... و ... دارند ...
... صالح ... و ... میکنند و ... بسیار مفید است
... **پالوده چوب چینی** انکه ... مرغ ... مناسب و ... ساختن ...
... خصیة الثعلب ... کرده ... نبات و گلاب ... زعفران پالوده پخته
... و اگر عنبر ... اضافه کنند ... اگر مزاج ... باشد بجای خصیة الثعلب ...
مناسب مثل لعاب ... بالعاب ... پالوده ... است ... طریق دیگر
... چوب چینی ... چوب چینی ... ماشه ... کرده ... داخل ... نمایند ...
... است ... **... چوب چینی**
منقول از حکیم ... مذکور ... چوب چینی ... شب ... کرده ...
... باشد ... و ... شیر ... چوب چینی
... کرده ... قطع کرده ... بکلی ... و ...
... بعد از ... چوب چینی ...
... زعفران ... و عنبر ...
... کرده ... نمایند و بعد ...
... نماید ... اگر ... مفیدات ... زعفران
... نیکو ... است ... و ...

سبب پیدا شدن مومیائی جماعتی از علما نقل کرده‌اند که در ازمنه پیشین [illegible]
[illegible] باتفاق [illegible] و خواستند که بگریزند از چشم ایشان غایب شد [illegible]
[illegible] کشتند [illegible] موضع [illegible]
[illegible] پیدا [illegible]
[illegible] جراحات [illegible]
[illegible] در علوم طبیعی [illegible]
[illegible]
[illegible] امتحان [illegible] نافع باشد [illegible]
شکر خدای بجای آورده که چنین [illegible] نافع [illegible]
[illegible]
[illegible] قضاة و حکام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حاصل شد [illegible]
[illegible]
[illegible] موم [illegible]
[illegible] **مومیائی** معدنی [illegible]
[illegible] الشیخ الرئیس [illegible]
[illegible] **مومیائی** [illegible]
[illegible] **مومیائی** [illegible]
[illegible]
[illegible] **مومیائی** [illegible]
[illegible] **مومیائی** [illegible]
[illegible] **مومیائی حجری** [illegible]

[illegible] **مومیائی** [illegible]
[illegible]
[illegible] **مومیائی** [illegible]
[illegible] پادشاهان قدیم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] مومیائی [illegible] و خاصیت این [illegible]

واکثر [illegible]

[illegible]
[illegible] **مومیائی معدنی** [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] مومیائی [illegible]
[illegible]
[illegible] **امتحان مومیائی** [illegible]
[illegible] **خاصیت مومیائی و منافع آن** [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الرئیس [illegible] مومیائی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] مومیائی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مومیائی [illegible]
[illegible]
[illegible] مومیائی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] مومیائی [illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** مومیائی [illegible]
[illegible] والله اعلم
بالصواب **[illegible] مومیائی** [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] مومیائی [illegible]
[illegible] **در بیان [illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **در بیان [illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]

و بواسیر

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible] در بیان [illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

این تمر صحیح شبه نیست که با دربا نیات چون دو کیفیت این ظاهر است و تبرید اعزان برسانند تا لیان
درجه ثانیه باشد اما اکثر مرکیفیت مساوی اند یا یکی غالب [illegible]
[illegible]

[illegible] مثقال پوست خشخاش دو صد مثقال آب بجوشانند تا نصف [illegible]
[illegible] اصلاح مضرت [illegible] فتهی که در دفع بلغم [illegible]
[illegible] صفت ان [illegible]
[illegible] **دربیان تنباکو**
در این ایام [illegible] جلال الدین محمد اکبر پادشاه
[illegible] جهانگیر پادشاه که سنه هزار و چهارده هجری [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوست مرا اتش و دود من انداند اتش و دعوت در رو کار نکند [illegible] سائیده [illegible]
در مبالغه [illegible] خواص [illegible] که بهندی سیهند کویند پنج قسم است قسم اعلا وی سرخ است که کلکون باشد [illegible]
استخوان است که اگر [illegible] شیر [illegible] اغاز کند سفید [illegible] سازد و دود [illegible] کیمیا [illegible]
[illegible] باید که [illegible] باشد [illegible] از این هر دو [illegible]
[illegible] سیهند [illegible] از این [illegible]

خواص حبه یعنی کهونکچه وان چهار نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه اگر [illegible] باشد [illegible]
ان حبه سیاه [illegible] و اگر تخم حبه سفید [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] حبه سفید [illegible]
[illegible] و اگر بیخ حبه سفید [illegible]
[illegible] و اگر از بیخ حبه سفید [illegible]
[illegible] حبه سفید [illegible] و اگر بیخ حبه سفید [illegible]
[illegible] و اگر بیخ حبه سفید [illegible]
حبه سفید [illegible] و اگر بیخ حبه سفید [illegible]
[illegible]

شد **خواص درخت [illegible] کل او سفید باشد** هر که تخم و کل [illegible]
[illegible]
[illegible] **خواص [illegible] که کل سفید دارد**
[illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر بیخ این [illegible]
[illegible] و اگر بیخ [illegible]
[illegible] و اگر بیخ [illegible]
[illegible] و اگر بیخ این [illegible]

[illegible] و اگر بیخ این باشد [illegible] و اگر بیخ این باشد [illegible]
[illegible] و اگر بیخ این [illegible] و اگر بیخ این [illegible]
[illegible] **خواص [illegible] که کل سفید دارد باشد** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر بیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر بیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر بیخ این [illegible]
[illegible] **خواص [illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] **دودهی** [illegible]
[illegible]
[illegible] والله اعلم **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** بفتح میم و الف و فتح لام و کاف [illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** بفتح با [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** بفتح با [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** بفتح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] **[illegible]** بفتح سین مهمله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سونا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **روپا** [illegible]
[illegible] **تانبا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اص** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و علامت آن کاری است که تشنه نماید و لعاب سخت نه باشد و اگر آنکه بالای او با آن [illegible]

[illegible]

حکر و [illegible] سرکان [illegible] حادث شود [illegible]

تمام اندام [illegible]

[illegible]

[illegible]

یعنی کامل بحیثیت ... ورآب ...

[illegible]

انزان ماب ... **ملوجو تیجے** ...

کاملان کار کنند ... محاسبان ...

عمل کنند ...

ان ... **نقش ماد ...** بیان ...

روب منجار یعنی میت بخاری ۱۶	موربکها ۳	سندهی ۱۳	بهنکرا ۲
اک سنید ۹	رتونیا ۷	سلهتی ۱۲	روهن ۱
سلونی ۴	نالے ۱۵	لجالو ۲	هتهاجوری ۱۳
ادهیاره ۵	ردونتی ۱۰	برک کنوار	تشکرانتا ۱۱

[illegible]

[illegible]

فقط برنج بی نمک بخورده باشد و برگ تنبول هر قدر که تواند بخورد و اگر چه بخورد چهار روز ضعف بسیار غالب شود پس چهار روز
خالد واهمال بکند بعد از آن بخوراند **نسخهٔ دیگر** برگ نیم فلفل گرد فلفل دراز زرد چوبه زنجبیل با آب برگ سعد از هر یک
کوفته و بیخته در شیر گاو خمیر کند و بقدر چنین بر خود حب بندد و در سایه خشک کند و بوقت ریاضت کردن صبح از آن
اینها الی متی جرجری جندلی سوادا اگر بسته اگر بگیرد و بسته یکان حب سه روز بدهد و بصاحب تب دوم
سه روز یک حب بدهد و تب سوم را با شیر گاو سه روز بدهد و اگر در چشم پرده پوشیده باشد با شیر ماده گاو
در چشم کشد و برای تاریکی چشم تا هفت روز با شیر عورت در چشم کشد و اگر گفتار باد بوکسی را اگر باشد یک حب از آن
سائیده بر پشت نی او بالد خلاص شود و اگر پیچ پس باشد با آب بهنگره در بینی او چکاند و خوردن دهد شفا یابد و اگر کسی را
پیر زهر بسیار اول مسهل او بدهد و بعد از سه روز یا هفت روز یکی ازین با آب شبانه بخوردن دهد و اگر درد سر داشته
باشد با سرکه هندی هفت حب بدهد و اگر دل درد کند با آب جوزات هفت حب بدهد و اگر کسی را زهر داده باشند یا بگزد
شفا یابد و برای درد زه زن هفت حب بخوراند در حال بچه نهد و اگر زنی را خون بسیار رود هفت حب با آب
تا سه روز بدهد شفا یابد و برای دردهای اندام چون با شیر گاو بمالد نفع کند و اگر در محل زخم مار با شیر گاو طلا کند زود
و برای درد مثانه با بوره بخته هم هفت حب بدهد و همچنین جهت ادرار با درک سنگی هفت حب با آب گرم بخورد کسی را نفع عظیم
بخشد **نسخهٔ دیگر** هلیله و بلیله و آمله از هر یک نه درم پنج جیبه لکرا سیکا زنجبیل از هر یک درم تا کبر بمقدار درم خشک کرده کوفته و بیخته
پس بگیرد بخورد شربتی سه درم اشتها بیاورد در کام و تنگی نفس و دق و نفث دم و بلغم سفید و سرخ و سنگ و مثانه را
دارد و غذا گوشت پرنده و برنج ساتهی در روغن ستور و مونث سازد و از ترشی و ماهی پرهیز کند **ترکیب حلوای سپاری هندی**
سودمند بود جهت نقرس کهن را و تا یک سول و خون که از چشم و گوش یا دندان و بینی و با مقعد سایر بود و حبس کند و قوت
صفت آن فوفل پنجاه درم کوفته و بیخته در برنج بر بر شیر گاو انداخته با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ گردد بعد از آن در دو درم روغن
ستور بریان کند چندان که بوی خوش از او ظاهر شود پس بیارد زنجبیل و فلفل و کشنیز و قرنفل از هر یک دو درم
پانصد درم شکر جلاب کرده آن فوفل را بدین دارو با در آن جلاب خمیر نماید مثل حلوا او بوقت حاجت قدری از آن بخورد
و بالای آن قدری شیر بنوشد که بسیار مقوی است **نسخهٔ حب فی پهلاوتک** جوز بوا پوست بیخ درخت آک قرنفل و زنجبیل
کلان زعفران فلفل دراز صندل از هر یک وزن وی و بقدر همه دارو افیون خالص مجموع کوفته و بیخته در عسل بقدر دو
حب سازد هر روز یکی ازین بخورد با لای شیر بنی و شیر گاو و هش بخورد که بسیار مقوی و ممسک است **جهت دفع ریح**
یکهاین خشک قدری و خسته او از پوست جدا کند جهت اعراب او سفوف سازد و پوست او را در طرف پر آب انداخته
نزدان سفوف مقداری که لیسه کنند بر آبها بخورد و هر روز از آن آب که گرم نوشیده باشد تا چهل روز بی
و ترشی

یا کسی بخورد و پرهیز باید **حلوای جالندر** بگیرند روغن جالدار بجوشد و بروغن کنجد و برابر آن دارد میده خوب انقدر که
... کند بعد از آن بسرشند الکه و فلفل و زنجبیل و دارچینی و بادیان و جوز بوا و قرنفل از هر یکی بگیرد کوفته و بیخته از آن
... سازند و باهم بیامیزند و هر روز ده مثقال از آن بخورند **حلوای جوز مائل** بگیرند با توره نیم من و نیکو کوبند
... شیر اندازند و قدری آب بر نرزاعل کرده با آتش نرم بجوشانند چندانکه آب برود پس از آن جوزات بپالند
... ستور سکر اندو بگیرند و نصف آن زرد و بیضه خام و دو قدر آن عسل و قدری ماده که کفایت کنند و بیخته حلوا
... انگام فروز آوردن دهم حصه مجموع دارچینی جوز بوا بادیان کوفته و بیخته بر آن اضافه کنند و مخلوط سازند
ترکیب غذا باه بگیرد جند اسلید ده جزو هلیله بلیله آمله از هر یک سه جزو بهمن سفید مغز زنجبیل فلفل جوز بوا قرنفل از هر
... مصطکی هر یکی تخم خشخاش از هر یک چهار جزو جبال بخته و پاک کرده ده هم حصه جنس با توره نصف مجموع کوفته و بیخته
... بسرشند شربتی دو مثقال قوت جواد یابد و سیاهی موی نگاه دارد و در خلاصة التجارب **مرکب کایا کلپ** چهارده
... بگیرد یاد و بالا تا هفت روز هفت بهنگره بدهد صبح و شام پس چهار روز بهنگره بگیرد یاد و بالا و جوان ... دیر
... و شصت غلوله بندد و هر روز یک غلوله بخورد که بسیار اشتها و هضم بهم رساند **معجون چابق پهلاد** جوز بوا
... کنجد جاوتری صندل زنجبیل قرنفل زیره سیاه هلیله بلیله آمله الایچی بزرگ از هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته
... با عسل معجون سازند **معجون لوکفاد کهرت** جهت دفع سرفه و سرو تب و سلس البول و نا امیدی طعام
... و کوله و سنگر هنی بیابد بگیرد قرنفل جوز بوا فلفل دراز از هر یک سه درم فلفل گرد شش درم زنجبیل چهل و هشت درم
... شکر برابر همه ادویه با هم بیامیزد و هر روز قدری بخورد **معجون انگوزه** دفع تب سرد و مضرت زهر کژدم نماید چهار دانگوزه
... و ترشی وی کوفته و بیخته با شهد معجون کند **سپاری پاک** تا کبیر مویه صندل سفید هی فلفلین مغز تخم ... مغز
... تخم کتاره برنج الایچی زیره سفید زیره سیاه سنگهاره و نیلوفر از هر یک سه درم کوفته و بیخته نگاه دارند
... درم سپاری را یکی کوفته و بیخته ده بار در شیر بجوشانند تا شیر جذب کند بعد از آن در یک سیر روغن ستور
... سازند پس چهار و نیم سیر شیر و نیم سیر شیر تازه و شصت درم شکر با این شیر با جلاب سازد و سپاری مذکور را
... و ادویه دیگر را اضافه ساخته با هم مخلوط سازد ناشتا قدری از آن بخورد نافع است تب و نا پاک و سول و سیلان خون
... و کوش و دندان و سام و مقعد باز دارد و قوة باه افزاید **کواتش کرباچت** چهار درم صمغ عربی درد و سیر روغن
... کند پس چهار اسکنده موصلی سیاه ستونی سندهی کامه چوب قرنفل از هر یک سیر کهیر کنکول نیم سیر دارچینی
... گیاه سیاه عاقرقرحا از هر یک چهار درم قرنفل جوز بوا از هر یک ده درم همه را کوفته و بیخته آن روغنی که در آن
صمغ بریان کرده و قدری آب و دو سیر شکر سرخ یکجا کرده قوام آورده صمغ را با مجموع ادویه در آن انداخته حلوا سازند

دیقعدم ... دو روز یکبار از آن بخورد که نافع است درد پشت و کمر و راه و باه را بسیار افزاید و فربهی آورد **کایاد چک** ...
موی سعد گنگی هلیله پنج ادویه از هر یک بقدر جو کوب کرده سه حصه و هر حصه با دو سیر آب بجوشانند تا چارم حصه ...
ترکیب اجود اجود و فلفل گرد و دراز و باهی برنگ و رسوت و چترا جهال و شبت و فلفلو یه و ملکنگ از هر یک دو درم ...
هلیله و زنجبیل و نسوت از هر کدام ده درم گرباشتی شش درم باهم کوفته و بیخته مخلوط سازند **ترکیب غلولهٔ ایوه** پوست هلیله اجوائن ...
فلفل گرد از هر کدام ده درم کوفته و بیخته با چهل درم ایوه بیخته بمقداری غلوله بندد **ترکیب جنت عشر** که ... بیک سیر ...
و پوست هلیله و پوست آمله از هر یک نیم سیر فلفل دراز فلفل گرد از هر یک ربع سیر و هم چند ادویه شکر تری در قلب کرده کوفته و ...
هر روز ناشتا بخورد و مدتی مدید ملازمت نماید تن شفاء خانی **حب بنگ** دفع بواسیر خونی و بادی کند و مجرب ... جند
چهار درم قند سیاه کهنه بنگ سبز هر سه کوفته بسته هر صباح ناشتا بخورد دو تا ده روز نان ماش و نمک بخورد و پرهیز کند ...
چند **حب بسهاکه** نافع است برای گرانی شکم و درد آن و جمیع علت شکم را نافع بود معتبر شد نزده درم مرج دو دانزده درم
نود درم اجوائن خراسانی ده درم در شیره کهنسکوار غلوله بندد که سنگ بغرابه و سول شکم دفع شود و دکراک شکم و دردا ...
ترکیب حبش ملکای الهلی خبیه معتبر است و این را چهار بدنه کوبند و نفع عظیم دارد **رب ساده** تخم مال کنگنی سی عدد و تخم ...
تخم بالچی سی عدد و تخم بالون موافق وزن تخم بالا ازین هر و مجموع را در آورده و با هم بیاکند و بکوبد بیخته از غش و الائش پاک ساخته
با جاویده ناشتا با آب یک کف وقت صباح فرو برد و اگر بواسطه افزونی باه بخورد سه دانه مذکور کافی است که تخم بالچی با ...
نوع دیگر چینی دو سیر شاهی تخم اجوائن دو سیر شاهی تخم کلونجی دو سیر شاهی تخم بالون دو سیر شاهی مجموع را در آورده و باهم بیاکند کوفته
و بیخته از غش و الائش پاک ساخته یک کف ناشتا با آب جاویده فرو برد **حب قوة باه** که بعد از جماع هر کاه بخورند باز بقوة ...
گر کو با جماع نکرده است چهار ره جوه اگر خوب سنو مصطکی سنو تخم بادنجان یکنول حب بندد و مقدار دو حبه بعد از جماع بخورد
قوة او حاصل آید **معجون وباری** از مفردات نفتت الهی هند است که از لطف آن از یکدگر می پوشند و این ...
کوبند بنگ با وبرتر پنهان از هر کدام یکی و زرگن یک سیر موصلی یکی و سونف یکی و سعد کوفی یکی و چیرکی و عسل بقدر حاجت **معجون**
جوزی جهت قوة معده و اشتها و قوة با ... و قوة باه ... فواید بسیار و منفعت تام دارد بگیرد لایچی ده مثقال جوز ...
اجوائن یک مثقال زعفران یک مثقال افیون صد مثقال کوفته و بیخته با دو چندان عسل معجون سازد شربتی ازو یک مثقال تا دو مثقال **معجون**
سکهبدوک چهار در آب جنهری ترش سیر آب پنج جبه چهار درم سندهی سه درم شمار نمدم نوشت در یکهای شش ... جو
بار یک کس کند و در آب جنهری و آب جبه اندازد و کرده در کرباس بسته در میان این جاویده و در شیشه کرده منعقد ...
محفوظ دارد و هر کرا درد شکم و سپرز و باد غلوله و بیهود آماس پیشه باشد ناشتا یکدرم بخورد تا ساعت تمام علتهای شکم دفع کند
عظیم النفع است **معجون امرکنا دک** این معجون هندیست و بهی چهار روز را دست جهت بهار دفع کند و چشم را نفع ...

آب منی زیاده کند و بلغم زائل سازد و بگیرد آمله هلیله بلیله جره و از هر یک برابر به وزن عسل معجون سازد و **تجربه هفت**
... جماع هر کرا این را کوفته و بیخته و انگبین سفید غلوله بندد و بعد از طعام بخورد هر چیز در میان ده ماه حاصل شود در اول
... روشن شود ماه دوم از جمیع زحمت پاک گردد و خالص شود ماه سیوم اندام چون نقره شود ماه چهارم جوانی قوة
... گراند که چهل و چهار زن را تواند خشنود کرد ماه پنجم موی از بیخ سیاه برآید و همه سیاه شود ماه ششم بصارت
... که در روز ستاره را ببیند ماه هفتم چنان شود که هر چه بشنود یاد گیرد ماه هشتم گنجهای عالم در نظر او
... ماه نهم و دهم تا عرش نظر او روشن شود و علم لدنی فتح شود ترکیب این دوا به شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی وضع کرد
... و این ادویه از شیخ عثمان هارونی بخواجه معین الدین سنجری و از ایشان به شیخ فرید الدین شکر گنج و از ایشان
شیخ نظام الدین اولیا و از ایشان به شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی رسید و از ایشان بمردم بسیار رسید تا از زمان
... بوده از تو ده است و تجربه بسیار کرده و اند چهار درم پوست هلیله کلان نود درم پوست آمله نود درم تخم جوار نود درم
... یک دو درم چتر اشصت درم بهنگره سیاه شصت درم قند کهنه دو سیر همه یکجا کرده هر روز یک غلوله بخورد **مرکب مبهی**
... موصلی سفید و آنوله بقدر وی کوفته و بیخته با روغن گاو و عسل بقدر وی مخلوط ساخته نگاه دارد و هر روز بقدر
... ناشتا بخورد که در قوة باه بسیار عجیب النفع است **نوع دیگر** مهلی کلوی هلیله بلیله آمله همه بقدر وی یکجا کوفته و بیخته
... با روغن گاو مخلوط ساخته ناشتا بوزن دو درمی بخورد که در قوة باه بسیار سود مند است و مجرب **مفرح**
... هندی موصلی سیاه موصلی سفید تالمکهانه سنا دل سونته چینا شبت دارچینی جوز بوا جوز زری قرنفل عاقرقرحا
... مغز تالپراجوائن خراسانی پیپلامول چیرچیره دانهٔ الایچی خورد خرما زعفران مغز بادام کجهکنی بیهیلی ...
... وی کوفته و بیخته و نصف همه ادویه کلا بوری اعلی یکجا نموده و برابر همه نبات میده کرده جلاب سازد
... در جلاب بیامیزد و برابر نبات کشمش بیندازد و قدری مشک نیز اندازد **ترکیب دیگر** جوز بوا جوز زری دارچینی
زعفران دانه الایچی قرنفل اول کنگنی پنج موسته اجوائن خراسانی کهیلی کهیلا موصلی موصلا سپاری زنجبیل فلفل دراز ...
... کوفته و بیخته برابر همه دارو با شهد و روغن گاو انداخته بپزد **ترکیب دیگر** قرنفل اجوائن خراسانی کبابه چینی دانه الایچی
... فلفل گرد فلفل دراز جوز بوا جوز زری مال کنگنی پنج عاقرقرحا تخم کونج اسکنده ناکوری کنجد سیاه سنگهاره بهلی ... که
... تخم ... سنبهالو سنا ول سونته موصلی سیاه و نیلوفر مصطکی چوب پنج جبه تالمبرا اسپند تخم ... با کبیر موصلی
... از هر یک سه ماشک تخم ... توره دو ماشک ... کلا بوری چهار ماشک ... همه سفید افیون قلعی کشته مس کشته
... کشته فولاد کشته از هر یک یکجا نمک عسل یا و سیر قند سیاه برابر همه ادویه انداخته گولها بندد **ترکیب دیگر مبهی** موصلی ...
... سفید دو و نیم سیر تخم کونجه تالمکهانه بلا بیج بیج بند اسپند موسلی مغز پسته مغز بادام دارچینی جوز بوا جوز زری ...

فلفل زنجبیل از هر یک هفت سیر شاهی قرنفل زعفران خصیة الثعلب جند بیدستر تم بات مشک عنبر از هر یک چهار سیر شاهی جوز
کوفته نگاه دارد و چهارده یازده سیر شیر گاو و یازده سیر روغن باهم مخلوط ساخته بپزد و روغن صاف کرده بگیرد بعد از
چهارده بنجاه سیر شیر گاو میش همه داروهای کوفته با روغن مذکور ممزوج ساخته در بنجاه سیر شیر مذکور انداخته بآتش نرم بپزد
پخته شد روغن را جدا سازد و دارو را باز جدا سائیده با دو نیم سیر عسل ممزوج کرده نگاه دارد و زعفران
در هنگامی که پخته شده باشد داخل سازد و هر روز برابر گردکان روغن و معجون مجرب باشد که قوه باه عجب
نافع شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بسیار مجرب رسیده و برای سلطان فیروز شاه ساخته **اجزاء آن** هلیله بلیله آمله
سیاه فولاد کشته موصلی سیاه از هر کدام نود درم زنجبیل فلفل قرنفل اجواین از هر کدام پنجاه
بابچ و برگ تال مکنی جوز بوا ماچوبهیل عاقرقرحا جوزی اجواین خراسانی سمندر سوکهه

[illegible]

[illegible]

[خوردن] بچهناک که اندک اندک از فلوس آن میخورند و بتدریج زیاده میسازند چنانچه بلادهای هند از روی عادت بمقدار
[illegible] آن هنگام چون عادت شده باشد مضرت نکند و قوت عظیم بخشد [illegible]
[illegible] باقی بخشند و از اعادت کنند و بعد از آن اندک اندک از جزو باقی از آن کم میکنند چندانکه عادت [illegible]
[illegible] شروع تواند کردن [illegible] معتمد شنیده شد که شخصی عادت خوردن بچهناک [illegible]
[illegible] خوردی مست شدی و بسیار فربه شده بود که از غایت فربهی در حرکات عاجز بودی [illegible]
[illegible] بسیار خوردی و مباشرت بسیار کردی و از آن عمر طویل یافت من خلاصة التجارب خوردن زرنیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

در باب مرکباتی که در دان [illegible]

[illegible]

علاج خوردن کشته شیر بعره فولاد و غیره

در شکم زیادت شود و اگر با شیره کاکنج بخورد بر سبو قدیم برود و اگر همراه الایچی بخورد بر سبو لالیه برود و اگر با شیره ... بخورد
شود و اگر با شیره چوچره بخورد ... اگر ... شود و اگر با شیره کنوار بخورد ... شود و اگر با شیره ...
برود و اگر با پلاسی ... بخورد کرم شکم برود و اگر با پیچ بخورد باد شکم برود و اگر با نال ... بخورد بر سبو برود و اگر با شیره ...
دفع کردد و اگر با شیره زرچوبه بخورد ... برود و اگر با شیره اجواین بخورد فارش دفع شود و اگر با شیره گلوی بخورد ...
دفع شود و اگر با کافور ... بخورد ... برود و اگر با سونته ... بخورد ... برود و اگر همراه ...
برود و اگر ... در آتش بخورد ... شود ... و ... نتواند داد و اگر ...
... دفع شود و اگر با روغن ... بخورد ... دفع شود اگر با شیره ... بخورد ...
دفع شود ... از ... حکمای هند است ... مقام تریاق فاروق ...
والله اعلم بالصواب **عقد پنجم از نقد دوم که بخورد در ترکیب ... رسا بن** ... که حکمای هند ...
... **رسا بن منقول از ... طب** ...
... **صفت آن** ...

[illegible]

یکرنج با برگ تنبول خورد و چیزی مقوی از قسم زردی و چرب و گوشت و شیر بخورند و پرهیز نکند که از برای قوت باه و اکثر [illegible]
نافع است مفید و اگر شخصی یاری داشته باشد و طبیعت او را از چیزها پرهیز نموده باشد و در اوقات [illegible]
قرص سیماب کشته بخورد باید که از منع کرده طبیب پرهیز و احتراز نماید و الا فلا والله اعلم بالصواب فائده بوته [illegible]
که عرب عین الثعلب گویند بیخ و برگ و ثمر و شاخهای او خواه خشک کرده کوفته و بیخته و خواه تازه کوفته [illegible]
[illegible]
سفوف سیماب [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ادویه جدا جدا کوبند و مخلوط سازند و با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته شربتی نیم مثقال [illegible]

حب زیبق جهت [illegible]

کوکرد را با زیبق بکشند و ادویه کوفته و بیخته با جزوی [illegible]

ادویه بعد از آن که زیبق را کشته باشند [illegible]

[illegible]

بعلاج [illegible] حب زیبق [illegible]

[illegible]

نافع است علاج کسی که سیماب خورده باشد و در شکم و اعضای او شکسته بر آمده باشد باید که یک پاو سیر جو نکه در جیر آب و در سفال آب
بسیار گرم کرده بتانند و علی الصباح بخورند تا سه روز شش وقت کنند که همین سیماب خواهد بود که تمام روز زنان بسیار تک
نا گاه کند قائم کردن سیماب چند سیماب سه تولچه در شیره کیاه پرستاوشان که بهندی بسنل گویند و در شیره دوده ی در شیره برنجی هنگامی
بهفت روز کهرل نماید و باز در شیره منکه هفت روز دیگر کهرل کند پس از نوبت بیرون باز جمیل تیزاب کیند بهفت
بهفت روز و از این تیزاب کهرل نماید بعد از آن پارچه را بهفت تو کرده در شیره زقوم تر سازد و سیماب مذکور در میان آن
پارچه مذکور بسته در دو لک خشت ار شیره کرکوه که از اجزا کوید تیز اسد بغایت چکاه چو واحتیاط کند که حیسی نورسد
که راسته رود بسیاع سکر آید نوع دیگر باید که کل هندی تر در سایه خشک سازد و پنبه را به شیره زقوم تر کرده در سایه خشک سازد و طلا کل
حکمت نموده سازد و کستین آن بنیه را در بوته نهد بعد از آن سیماب یکرانگی بر آن نهد و بالای آن کل هندی مذکور کذ لده
و باز پنبه مذکور بالا کذارد و پنج شش اپله بر اطراف او نهد که آهسته آتش کند تا اپلها سوخته گردد بعد از آن بر آورد و سیماب قائم النار
میشود سبب نرم و موم ساختن حکیم ابو الحکم سیماب نوشادر سم الفار نطرون یعنی بورگه ارمنی و هندی جو کهار مساوی کشتی که تر
بیارد طاسی نصف وزن سم الفار مذکور و نصف وزن نوشادر و بعد از آن زیبق بر آن گذارند و پس نصف سم الفار مانده را
بر آن بریزند و بر آن نوشادر و نصف مانده بریزند و بوترا نصفی زیر و نصفی بالای همه گذارند و طاسی دیگر بر آن طاس محکم به
و بالای هر دو طاس بند های محکم سازند و در ظرف دو طاس بکل حکمت و افیون ...سند و سازند بعد از آن هر دو طاس را بگل
حکمت باز آینده و در چاه ای که چهار انگشت خاکستر زیر طاس و چهار انگشت خاکستر بالای طاس آمده گذارند و بالای
خاکستر بقدر چهار انگشت سرگین اسب گذارند پس قدری آتش بالای آن افروزند و شب دیگر باز سرگین اسب بقدر
شش انگشت بر و نهند و آتش بیشترک افروزند و شب سیم سرگین مذکور زیاد و جب کرده آهسته آتش نه کنند چون سرد گردد
و در روز چهارم طاس مذکور برآورده بیت و منعقد شده اند طاس برآورند و کفا چه آورند سیماب ملائم ساز و سیماب هر قدر که خواهد
روز اول در آب کوتا که کهرل کنند و روز دوم در آب بری و روز سیم در آب گنتا که روز چهارم در آب کنوار کهرل کند باز آب
لیمو یا ترشی دیگر زیبق و گلول را بشویند و کف داده و چهار پس در تیزاب نارو که کهرل کند بعد از آن در قاروره اندازند
در قاروره را در دیگ و ملغار کرده با و خبر کوبیده نهاده چهار پاس آتش نرم بنهد بعد از آن سرد کرده ادویه مقتول برکشیده
باز در کهرل انداخته با تیزاب مذکور چهار پاس کهرل کند و باز در قاروره کند سه کرت همین و ستور عمل کند بعد از آن لاده
ابرکشیده باز کهرل کند پس یک سفال کهن و زیر او لیت کند و او را بر آتش نهد و اندک تیزاب مذکور انداز ... تا
نرم شود و با چوگ که تحریک داده برون کند چون خشک شود باز در کهرل انداخته باب تیزاب ستی نماید و در آتش بریان
کند تا هفت کرت چنین کند پس بیارد سفال مذکور را اگر درست مانده باشد در آتش نهد و اگر نه سفال دیگر بگیرد
و بر آتش نهد چون گرم شود زیبق کهرل کرده را در آن کند و با چوب بجنبانند تا یک گهری بعد از آن از آتش فرود آرد
سرد

315
شود و برآورده بکاید باز سفال بالا در آتش نهد چون گرم شود تا چنان گرم شود که نان بپخته شود باز کهرل را در آن اندازد و بجنبانند تا یک
باز فرود آورده بکاید تا هفت کرت چون بدین روش بدفعه کرم رسد بکاید و ریکاید که بکار آید بوقت حاجت بقدر ریکدانه برنج بخورد
پنبه لیست زکنند و در مجامعت قوت دهد کموز دانی از جامع او دیگر فرق بیب بحوث نوع دیگر پنج سانه جو سانهه را پنج بار کرنته
و جب بیابد و میده کنند و چند تولد سیماب کیتولد ابی ابراهیم کرده و آب انداخته کهرل نماید که خاک خواهد شد و برای خوردن
پاره قائم روش کرد است بعد از آن بخورند و اگر پنج سانهه تازه باشد احتیاج آب انداختن نیست همان طور ادکار نیست
قائم کردن سیماب جهت خوردن شش تولد سیماب که از شنکرف بر آمده باشد و سه تولد ورق طلا و یک و نیم تولد کندهل و سه پاو تولد نوشادر و شیره
ما لار جنی بکپهر صلایه کرده در شیشه که بهفت کل و بهفت پارچه گرفته باشد انداخته دهن مستحکم نموده بیست و چهار پهر آتش بجهت
پنهره چون طبار شود روزی مقدار دو برنج بخورد نوع دیگر چهار تولد سیماب که از شنکرف بر آمده باشد دو تولد کندهک که در آرنیز است
دو تولد مسل و چهار عدد کرم کیهوه با شیرات و شیر بز و شیر زقوم هاره دار یک پهر صلایه کرده در شیشه که بهفت کل و بهفت پارچه گرفته باشد
انداخته دهن مستحکم کرده بیست و چهار پهر آتش بجهت بدهد و چون طیار شود روزی مقدار یک برنج بخورد طریق ساختن سیماب کحیت
جواره انداختن و رفع مرض دیت منقول از جلالی بیارد و نیم سیر سیماب که از شنکرف بر آورده باشد و در چوبه زهر کهنگ سنکیه و در کهرل
فایم نموده کنند که خوب یکجا شود بعد از آن پاو سیر کندهک آمله سار و نیم پاو منسل کبری و نیم پاو نوشادر به سیماب در کهرل
انداخته یکپهر کهرل نماید تا یکجا شود و در شیشی که هفت لیت پارچه و گل داده باشد چینه انداده و سر او را محکم ساخته بر اجوال
دوروز و یک شیشی ستوانخ بجد آرد و در بجهت کرسی چهار پهر آتش دهد بعد از آن شیشی را برآورده و اجزا از شیشی کشند و در
کهرل افکنده دو پهر باز بهمان چوب صلایه نماید و باز بطریق مذکور در شیشی انداخته چهار پهر آتش بجهت کرسی داده برآورد که جهت
خوردن بیاید مفید است شربت این نیم رتبه با فلفل دراز و قرنفل و دارچینی کوبیده دیگر صنعت کشیدن جوهر بستانه پاو سیر
زهر کهنگ سنکیه و پاو سیر جا فلفل تیلیه و پاو سیر جوتری و پاو سیر جا قرقرحا این سایر چهار دوا را آورده و ریزه ریزه کرده تا جهار
پهر در آب بجنبید بعد از آن پس در شیشه کرده بطریق کهچوه اگر میکشند بکشد و بکار برد و اگر نصف نصف سیماب برآورده با
طبق طلا یا نقره همراه سیماب کرده و با چوب خوب صلایه نموده همان قدر اجزا که به سیماب همه بجر بر ورانده ساخته طلق و بهر
عظیم النفع میشود طریق قایم النار ساختن سیماب بیارد سیماب هر قدر که خواهد و در دخت بجمه هشت پهر کهرل کنند
و هشت پهر در کرنه خانه و هشت دیگر و روز چنین کهرل کند و هشت پهر دیگر باز به زهر کهنگ با آب لیمو کهرل سازد
و بعد از آن پاره صاف کرده برآورد و هر چه پاره باشد بیست نصف آن کند کندهک آمله سار و سیم حصه کند کندهک نوشادر در
مثل اگر سیماب یک سیر جهانگیری که سی و شش دام است باشد بیست بنده از که کندهک آمله سار نیم سیر جهانگیری که وزن هژده
دام است و شش سیر شاهی که سیم حصه کند کندهک است نوشادر هر سه را یکجا یکجا نموده صلایه نماید هر گاه که
یکجا شود بیارد شیشی و چند آرد و در شیشی آتشک ترب و پنج شش مرتبه کچ یکنند و اجزا را کم شیشی را بکذارد

از خشک شود و بعد از آن آنچه کچ شده است در او بیفکنند یک مقدار که از جوف شیشی دو نیم یا سه حصه از پاره و دوای مذکور پر شود
و در دهن شیشی دو برگ انجیر یا پان یا برگ هر درختی که باشد اندکی فرود برد چنانچه دلی آنکه شیشی را از پا به کل لیت کنند
بیارد هم کلان انجره ارکه شیشی در آن جا بگیرد پس بر نمود در آن ریگ چندانی که در نیمه شیشی ریگ باشد و کردن شیشی در ریگ
نباشد و بالای آن تا بچینی که نوشته ده پیش اپله یکشبانه روز دو کل حکمت اندوده خشک نماید دو در بارمی او آتش زود تا
دوازده پهر برافروزد بعد از آن دوازده پهر آتش از زیر او دور کند و بگذارد تا خود بخود سرد شود و مقرر است که کندهک
و نوشادر و کل شسته و گردن بسته خواهد چسبید و پاره قرص بسته تنسین خواهد شد بعد از آن شیشی را بشکند و سیماب را
که قرص بسته است بر دارند و کندهک و نوشادر که در گردن و کمر شیشی نشسته است انها جدا نکاه دارد که آن بوسط در دکمره هر کس
را کم اشتها کم شده باشد اگر بحریقی از آن بخوراند قطع ببیند و هر کس را روشنی چشم کم شده باشد حذف این نافع است
پاره که از آن جدا شده وزن نموده نصف وزن آن کند کندهک آمله سار و سیم حصه کند کندهک نوشادر بطریق مذکور یکجا
نموده در شیشی انداخته دوازده پهر آتش بدهد و تا چهل شیشی بدین طریق بپزد بعد از آن یک کندهک و نوشادر پهر را
صلایه نموده در شیشی بطریق کم یا کند کندهک و نوشادر و دوازده پهر آتش میدهد و آتش میدهد تا در شصت شیشی یک کندهک
و نوشادر در سیماب مذکور پخته شود پس فرود آورده ده لکا بسیار آرد و یک برنج با پان بخورد و یا با قرنفل جب بسته شادل ... بهم
که این سیماب برد یوم و قایم النار است و اگر یکتوله نقره و سه طوله مس در بوتی بگذارد و چهار رتی از این سیماب مذکور در آن
سهاگه تیز در او داده و آن مس در میان زکال چند آن بدهد که بگردش آید و آب شود پس از آتش برکرده و سرد کند که طلای
بهفت پان است و اگر خواهد که در عیار نیفزاید از اوراق کرده بطریق پنبه بپزد که کندن خواهد شد و این عمل اجل
فرنگیست که از میان جلال خان که مکرر تجربه نموده نوشته شد نوع دیگر از جلالی بیارد شیره برگ درخت جیت روانس و
سیماب را هر قدر که خواهد دو پاس در شیره مذکور اندک اندک ریخته کهرل نماید که قایم النار شود لیکن زیاده از
یکمرتبه بر آتش نباید نهاد و اگر بار دوم در آتش بگذارد احتمال نخواهد داشت نوع دیگر از جلالی سیماب هر قدر که خواهد
و در شیره میند که دو دهی انداخته در سفالی کرده تا یکپاس با آتش آهسته بجوشانند و با کفچه آهنی میبرداند تا شد
و همچنین یکپاس در شیره کلکه وره عمل نماید پس بیارد هر چوم مقی و دو سیر تا پچه دو سیر رتی کازران و این را در یا هم
کوبیده چوب نفیف کرده شید مثل و نکلش نمیرد آن که ان را بهندی ریتها گویند پنبه دو سیر تیزاب این بند و آن
سیماب را با آن تیزاب منعقد سازد با آتش کچی بپزد تا مادامی که تمام تیزاب در خورد که سیماب قایم النار شود حل سیماب با
اماکت ... بیارد نوت ملک پستان و آب برگ خردل و سیماب را بهاس کنند و تا هفت روز در همه آب
بمالند بعد از آن شاخ زقوم خالی کرده در میان آن روغن سرشف و روغن کتان اندازند و بالای آن سیماب مذکور اندازد
و دیگر اوقی ترکنند همچنین هفت مرتبه تعمل آن سیماب ما ارکاه در روغن کرد ... شود ... برآورد کار نکند عقد
دوم

316
سوم نقد سیم کجوز دوم در دوتای سیماب از اطبه واقعه سم مراهم طلا زیبق بجهت ... فرنگ
کندر مصطکی زیبق از هر یک ده درم پیه بز بقدر کفایت نوع دیگر زیبق ده درم قرنفون انزروت بارزد جاوشیر کندر مصطکی
جر کنشرا مرصافی از هر یک پنج درم پیه بز بقدر کفایت مرهم زیبق جهت ناز فرنگی زنجار سه درم برگ حنا دو درم بوره ارمنی
سه درم با آهک پنج سوخته ده درم زیبق سه درم روغن کل سی درم مرهم سازند نوع دیگر سورنجان مقری پنج حنظل اصل السوس
از هر یک دو درم حنا چهار درم مرصافی مقل ازرق از هر یک سه مثقال مرصافی سفیداب توتیای کرمانی مردار سنگ مغسول سورنجان
مقری از هر یک دو درم زیبق ده درم روغن زیت روغن قسط روغن کل روغن بابونه بحر از هر یک ده درم نوع دیگر
زیبق یک مثقال فرفیون انزروت بارزد جاوشیر کندر مصطکی مقل ازرق از هر یک سه مثقال مرصافی سفیداب توتیای کرمانی مردار
سنگ مغسول سورنجان مقری از هر یک دو مثقال روغن کل مکرر روغن زیت قسط از هر یک یک مثقال پیه کرده بقدر حاجت
نوع دیگر زیبق یک مثقال جاوشیر مرصافی مقل ازرق از هر یک سه مثقال حنا ده مثقال مصطکی دو درم سورنجان مقری دو درم
روغن زیت روغن قسط روغن کل مکرر پیه کرده بقدر حاجت نوع دیگر اصل السوس مردار سنگ زیبق از هر یک ده مثقال
روغن زیت مختلف طلای زیبق جهت ناز فرنگی منقول از حکیم علاء الدین محمود جد دار حفای دو مثقال کندر مصطکی از هر یک
دو مثقال صابون رقی تخم قالب برگ حنا سه مثقال آب لیمو بقدر حاجت سورنجان قسط مقل زراوند مدحرج و
طویل حب الغار مرصافی مقل سکبینج جاوشیر زرنباد از هر یک دو مثقال زیبق دو مثقال عاقرقرحا دو مثقال روغن
بابونه روغن خیری روغن سوسن روغن زیت کهنه کلشرج سم آرد پیه کرده بز روغنها را با موم بگداز و جدا کلاب
بسته مید و صمغها با سرکه حل کنند و در وقتی که داخل کنند باید که سرد شده باشد و در سه هاون یک بکوبند بعد از آن چند روز یک انه
امتزاج تمام بیابد و بعد از آن به سه حصه کنند و هر حصه که میمالند در میان دو ابرو کنند و تا کوش و پس گردن مقدار چهار انگشت
بپهنه بمالند و بر تمام مهره های پشت بمالند و سر دوش و مرفق و رسغ و بند های انگشت بمالند و در رگ و زانو و مفصلهای قدم
را بمالند از ترتوت جرب کنند و استخوان قص تا سر معده و میان ناف جرب کنند و رختهای پشمی آلوده بپوشند و از هوای
سرد نگاه دارند و از غذا آش مرغ و ماش مقشر و برنج و دارچینی و اسفاناخ بخورند و از ترشیها و نبات و سبزیها احتراز
کنند و نبات و قند و عرق گاوزبان و گلاب و شربتی بنوشند و پاره نقره در دهان نگاه دارند و سرکه و گلاب و آب
کشنیز تازه مضمضه کنند و تا روز تحمل کنند و بعد از آن بحمام روند [illegible] بعد بعد از آن بآب بنفشه و خطمی و سبوس بشویند بعد از آن
بصابون شسته نشیند طلای زیبق جهت باد فرنگ سیماب دو درم نیلم تهوتهه پاو درم پان یکدرم هر دو را یکجا کند و در ظرف
آهنی با روغن گاو مخلوط سازند و بعد از آن سیماب انداخته با دسته چوب نیم مسحوق نماید تا سه روز و آنرا بر جراحت
باد آتشک و غیره به هیچ پس بچسپانند که بسیار نافع است طلای زیبق جهت رفع جاری باد فرنگ بیارد نیم کرز بارچه
سفید و سه گهری در آب تاز بوی تر کرده در سایه خشک سازد و همچنین سه گهری در آب نیم تر کرده خشک سازد
و بعد از آن در آب دانوقا سیاه ... تر کرده در سایه ...

و بعد از آن در آب ... سیاه تر کرده چنانچه مرجان را در دیگ انداخته قدری آب داخل کرده بجوشاند تا آنکه
آب رقیق شود بعد از آن پارچه را در آب تر سازد و در سایه خشک کند بعد از آن یکپاره [illegible] کاو بسیار ضخیم کور [illegible]
فتیله ساخته و پیچیده در میان او سنگی [illegible] از یک جانب برافروزد که برود میسوخته باشد و در میان آن [illegible] نگاه دارد
و در زنگ چه از او بچکد آن چکیده را در کف دست گرفته و یک مثقال سیماب در آن ضم کرده بدو انگشتان [illegible]
آنقدر بمالد که در هم شود بعد از آن بر تمام [illegible] طلا کند و آن [illegible] را در [illegible] نگاه دارد و غذای [illegible]
و برنج باشد تا سه روز همچنین طلا کند و به غیر شیر برنج از همه چیز پرهیز کند ان شاء الله تعالی بعد از [illegible] عمل کند [illegible]
برآمده و بریزد **ادویه دوای جرب** زیبق [illegible] خواه خشک و خواه تر [illegible]
واگر تر باشد [illegible] یا آب لیمو [illegible] سیماب چون خاکستر شود [illegible]
طلای سیماب جهت خارش و گر سیماب خام دو توله [illegible] مصطکی دو توله این هر سه را [illegible] کرده با اندک روغن کاو [illegible]
سازد و [illegible] روغن کاو و بر آتش داغ کنند و [illegible] دو توله [illegible] و موم دو توله [illegible] داخل کند [illegible] آتش
فرود آورده آن سیماب با دو داروی [illegible] انداخته حل کنند تا چهار گهری در ظرف چینی و [illegible] جرب و خارش [illegible]
روغن سیماب جهت جرب سیماب یکدام زرنیخ دو دام [illegible] یکدام [illegible] چهار دام روغن [illegible] هر سه جزو غیر سیماب
کوفته و بیخته در روغن صاف کرده بعد از آن که نیم گرم شود سیماب را در آن حل کرده که کشته شود بعد از آن اجزا کوفته شده
در آن روغن [illegible] روغن [illegible] کشیده با آتش [illegible] در زیر آن ظرف [illegible] تا روغن
تمام بر روی آب بریزد آن روغن برداشته [illegible] بدن [illegible] در آفتاب باشد تا سه گهری و بعد از آن [illegible]
خواب [illegible] **طلای دیگر** که مجرب عام است کندر مصطکی صبر سیاه حلبه [illegible] اقلیمیا [illegible] سه مثقال حنا ده مثقال
[illegible] دو مثقال روغن نفط روغن کاو و چهار سیر روغن پیه [illegible] سیر مرهم سازد **مرهم دیگر** زیبق [illegible] چینی [illegible]
[illegible] کنند توتیای کرمانی [illegible] سوزنجان [illegible] شنجرف زاج سفید [illegible]
[illegible] سقوطری [illegible] مردارسنگ زیبق [illegible] پوست نارنج روغن [illegible]
روغن زیت موم کافوری [illegible] مرهم سازند و بر [illegible] **نوع دیگر** جهت جمیع مفاصل زیبق
و مصطکی [illegible] از هر یک [illegible] درم مردارسنگ توتیا سفیدآب [illegible] از هر یک [illegible] درم زاج سفید
پوست نارنج شوره [illegible] از هر یک ده درم [illegible] زیبق [illegible] کنند و دیگر [illegible]
و بیخته با آن [illegible] کنند و بر روغن گل و روغن [illegible] بقوام [illegible] زیبق [illegible] نگاه دارد
آتشک توتیای هندی [illegible] و سیماب [illegible] چهار جزو و روغن کاو [illegible]
زیبق [illegible] دو مثقال مرصافی دو مثقال مصطکی دو مثقال کندر دو مثقال [illegible] دو درم روغن گل [illegible]

پنج مثقال پیه بز [illegible] جهت نافع باد **نوع دیگر** زیبق هفت مثقال گل [illegible] سه مثقال آب لیمو قدری تا فرفیون دو مثقال حنا دو مثقال
سورنجان دو مثقال **نوع دیگر** صبر [illegible] از هر یک [illegible] زاج سفید سوخته یکمثقال زیبق هفت مثقال حنا پنج مثقال روغن کاو [illegible]
کاو فرفیون یکمثقال **نوع دیگر** مرصافی مقل ازرق [illegible] سه آب [illegible] زنگار [illegible] زیبق مصطکی مردارسنگ [illegible]
اجزا **نوع دیگر** زیبق ده مثقال کندر پنجمثقال صبر دو مثقال [illegible] مصطکی هر یک پنج مثقال مرس سه مثقال روغن گل [illegible] ده مثقال
پیه بز چهل مثقال **نوع دیگر** جراده صابون رقی [illegible] سیماب [illegible] آن [illegible] بقوام عسل کرده و طلا کنند
[illegible] تا [illegible] مل سه نوبت [illegible] که خود را بر آفتاب [illegible] **نوع دیگر**
زیبق هفت مثقال صبر زرد ده مثقال کندر پنجمثقال روغن زیت ده مثقال زاج محرق دو مثقال [illegible] حنا پنج مثقال
مصطکی پنج مثقال زنگار دو مثقال و نیم [illegible] دو مثقال [illegible] دو مثقال [illegible] دو مثقال و نیم [illegible] فرفیون دو مثقال زیبق
هفت مثقال زاج سوخته دو مثقال مغز قلم کاو سه مثقال روغن [illegible] پنج مثقال پیه بز سی مثقال **روغن زیبق نقل از [illegible] حکیم عماد الدین محمود**
[illegible] مجرب ده مثقال [illegible] سه مثقال کندر سه مثقال حب الغار [illegible] فلفل [illegible] مرصافی جاوشیر سکبینج [illegible]
[illegible] از هر یک دو مثقال صابون رقی نیم قالب زیبق چهار مثقال روغن زیت کهنه پنجمثقال روغن گل سرخ پنجمثقال روغن بابونه
روغن سوسن روغن [illegible] روغن زیبق سفید از هر یک پنجمثقال پیه بز موم زرد از هر یک ده مثقال در هم زنند [illegible]
این دو روغن را به سه حصه نمایند و هر حصه در پنج روز [illegible] اول [illegible] پس گردن [illegible]
[illegible] مفاصل [illegible] زیر بغل و شکم و ناف و پس گوش [illegible] پانزده
روز [illegible] پاک کنند که برای علاج آتشک دوائیست عجیب النفع و سریع الشفا **[illegible]**
حکیم کمال الدین [illegible] [illegible] حکیم عماد الدین محمود [illegible] مفاصل و [illegible]
[illegible] امراض که از ماده بلغم و سودا [illegible] باشد [illegible] امراضی که در [illegible] باشد [illegible]
آن است که مقدار شصت مثقال روغن را در عرض پانزده روز [illegible] با این روش که خود را [illegible]
[illegible] بر پرهیز کند و از برنج نیز پرهیز نماید و غذا گوشت [illegible] **صفت آن** زیبق ده مثقال [illegible]
[illegible] زراوند طویل زراوند مدحرج [illegible] سقوطری مقل [illegible] سکبینج [illegible] جاوشیر [illegible] سورنجان جوز بوا [illegible]
[illegible] شنجرف مردارسنگ نفت از هر یک [illegible] مثقال صابون رقی نیم قالب آب لیمو [illegible]
[illegible] روغن گل روغن بابونه روغن زیت از هر یک [illegible] روغن [illegible] روغن سداب [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] موم زرد دو استار مجموع را نرم کوفته با روغنها و موم ممزوج کنند و بعد از چهل روز [illegible] نافع باد **روغن راحت زیبق**
زیبق [illegible] مثقال [illegible] چهار مثقال [illegible] زراوند طویل زراوند مدحرج مرصافی جوز بوا [illegible]
از هر یک دو مثقال برگ حنا شنجرف از هر یک پنج مثقال مردارسنگ نفت از هر یک دو مثقال صابون رقی [illegible]

آب لیمو پنجمثقال پیه بز سه مثقال روغن سوس پنجمثقال بابونه ده مثقال روغن زیت کهنه روغن [illegible] روغن سداب
از هر یک ده مثقال موم زرد پانزده مثقال صبر سقوطری مقل ازرق سکبینج جاوشیر حلتیت عاقرقرحا سورنجان از هر یک
دو مثقال و اگر روغنها نباشد روغن [illegible] عوض کنند با هر یک از این روغنها مذکور [illegible] ماه فرفیون
[illegible] آن است که [illegible] فرفیون [illegible] کرده [illegible] آنچه [illegible] فرفیون [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] آتشک را [illegible] مرصافی سفیدآب از هر کدام دو درم [illegible] از هر کدام [illegible] درم زیبق
ده درم [illegible] سه درم مردارسنگ کندر مصطکی از هر کدام پانزده درم روغن گل سرخ روغن [illegible] روغن پیه خوک روغن زیت
اقلیمیا زاج سفید سوخته سداب از هر کدام ده درم آب لیمو ده درم زنگار را با سفیدآب صلایه کنند [illegible] مقل [illegible]
[illegible] زنگار و سفیدآب را با آب ممزوج کنند زیبق را داخل کنند [illegible] داخل نمایند [illegible]
[illegible] اضافه نمایند [illegible] باشد [illegible] از این مرهم [illegible]
[illegible] **نوع دیگر** سورنجان سفید [illegible] مرصاف مقل ازرق از هر یک دو درم حنا [illegible] ده درم روغن زیت
روغن بابونه [illegible] از هر یک ده درم **نوع دیگر** زیبق ده درم فرفیون [illegible] جاوشیر کندر از هر یک ده درم مقل ازرق
مصطکی از هر یک سه درم مرصاف [illegible] توتیای کرمانی مردارسنگ مغسول سورنجان مصری از هر یک ده درم [illegible]
بقدر حاجت **مرهم** زیبق ده درم جاوشیر سه درم مرصاف مقل ازرق از هر کدام سه درم [illegible] مصطکی دو درم سورنجان مصری یک
مثقال روغن زیت روغن [illegible] روغن گل سرخ [illegible] بقدر حاجت **مرهم** زیبق ده مثقال آب لیمو صابون از هر یک
شش مثقال [illegible] سه مثقال روغن فرفیون [illegible] چهل مثقال زیبق را با آب لیمو [illegible]
[illegible] ممزوج سازند [illegible] سفید رنگ شود **مرهم** مجرب عام است کندر مصطکی از هر کدام سه مثقال
حنا ده مثقال صبر سیاه سه مثقال حلبه سه مثقال اقلیمیا [illegible] از هر یک سه مثقال حنا ده مثقال [illegible] دو مثقال
روغن نفط روغن کاو از هر یک [illegible] ده مثقال [illegible] مرهم سازند **مرهم** مامیران چینی ده درم
[illegible] کنند از هر یک سه درم توتیای کرمانی برگ حنا [illegible] مصطکی [illegible] از هر یک
[illegible] سورنجان شنجرف مردارسنگ از هر یک سه درم [illegible] زاج سفید از هر یک دو درم زیبق هفت درم پیه بز
سیاه ده درم [illegible] پوست نارنج از هر یک سه درم روغن گل سرخ آب لیمو از هر یک سی درم مغز قلم کاو و روغن
زیت از هر کدام [illegible] درم موم کافوری ده درم [illegible] روغنها [illegible] ادویه کم کنند
یا بعضی روغنها زیاده کنند بهتر خواهد بود [illegible] معلوم میشود که از برای [illegible] است که [illegible]
[illegible] **[illegible]** نقل از [illegible] حکیم [illegible] حکیم عماد الدین محمود [illegible] مجرب [illegible]
از هر یک ده مثقال زراوند طویل یک مثقال و نیم زراوند مدحرج یک مثقال و نیم عاقرقرحا حب الغار از هر یک یکمثقال

[illegible] سورنجان از هر یک سه مثقال [illegible] شنجرف مصطکی کندر جاوشیر [illegible] مقل ازرق [illegible] سکبینج [illegible]
از هر یک دو مثقال برگ حنا زیبق از هر یک چهار مثقال صابون رقی ده مثقال روغن زیتون پانزده مثقال روغن بابونه
روغن گل سرخ روغن زیبق پیه بز موم زرد از هر یک ده مثقال مرهم سازند طریق مالیدن این روغن آن است که روغن را
بیک بار هم زده سه حصه کنند یک حصه روز اول و حصه دوم را روز ششم و حصه سیم را روز پانزدهم و هر مرتبه که می مالند
از [illegible] ابتدا کرده تمام مهرهای پشت را بمالند [illegible] بمالند [illegible] کنند که یک حصه روغن [illegible]
[illegible] بالسویه برسد [illegible] کم نباشد [illegible] کشند که روغن [illegible]
[illegible] باشد و مرتبه دیگر [illegible] بمالند و در این ایام قبای پنبه دار بپوشند و [illegible]
[illegible] دائم بسته دارند و [illegible] همیشه بپوشند و مرتبه دوم و سیم روغن را که می مالند [illegible]
که روغن مالیده اند [illegible] بهتر بود و خود را از گرما و هوای سرد محافظت نمایند و سر خود در زیر [illegible] دارد
و خود را [illegible] که باعث [illegible] و نقره در دهن نگاه دارد و با آب [illegible] تازه و سماق [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] و غذا [illegible] و میوه ها و سبزیها ملاحظه نمایند و غذاهای سبک بخورند **[illegible]**
[illegible] دوم در [illegible] و [illegible] زیبق [illegible] [illegible] سیماب و هفت شبانه روز [illegible]
[illegible] بعد از آن در صلایه اندازند و با [illegible] تمام سحق کامل نمایند [illegible]
بعد از آن [illegible] دو [illegible] صلایه با سیماب اندک اندک [illegible]
پس [illegible] آتش [illegible] کرده از او مثل گوی [illegible] بوته سازند بعد از آنکه سیماب [illegible]
بعد از آن [illegible] بوته [illegible] گل حکمت [illegible] خشک نمایند و آن بوته [illegible] گل حکمت گرفته [illegible]
آتش [illegible] آن بوته سرخ شود [illegible] آتش برآرند و در ساعت در آب افکنند که [illegible] میشود [illegible]
[illegible] **[illegible]** سیماب [illegible] و برابر سیماب [illegible] کلیس [illegible]
[illegible] از چوب نیم [illegible] چهار پاس کهرل سازند و بعد از آن چهار پاس در [illegible] کهرل نماید و چهار
پاس در [illegible] کهرل سازند و چهار پاس در [illegible] کهرل بکند و همچنین چهار پاس در [illegible] و همچنین
چهار پاس در [illegible] و همچنین چهار [illegible] کهرل کند و بعد از آن چهار پاس [illegible] کهرل کرده
در [illegible] چهار [illegible] نگاه دارد و [illegible] نمک [illegible] که از این عملها [illegible]
[illegible] و سفیدا [illegible] شود **نوع دیگر [illegible]** بیارد [illegible]
[illegible] و سیماب [illegible] در هاون [illegible] کهرل نماید که [illegible]
[illegible] **[illegible]** بگیرد [illegible] سیر [illegible] حصه [illegible] کرد [illegible] سیر [illegible]

کوفته و بیخته بگداخته و خمیر کرده او قرص این مکسه وپیت بوته که انفاس راست نماید و همچنین خشک نسازد و سیماب بکسر عوذی شی بالا

در جسوته از آن بوتها کرده بر آتش نرم دارد چون آن بوته ... آن سیماب را در بوته دیگر اندازد و همچنین مکرر در بوته

بوته کرده بت ... خمیر شود و کشته تو آن ... **عمل کرمی ...** بگیرد سیماب ... و در آن ... بشره برگ ...

بگیرد کهرل کند و ... در کهرل که ... بخورند کهرل کند ... در کشت کنیم هم

برسد کهرل کند کشته بسته شود **عمل دیگر** پیاره سیماب سه درم و نیم تولد ... سه درم و نیم باید که اول سیماب را پاک سازند

بعد از آن ... سیماب در کهرل اندازند ... قدری روغن مالیده از آن عقوله سازند ...

... و آن عقوله را ... سه روز آب برگ ...

پس ... در دیگ کنند و این عقوله را ... کرده و آن ... در میان آن ...

... آتش کنند بعد از آن سرد کرده بیرون آرند کشته شده باشد پس ... از آن کشته ...

چون ... خوب شد ... انزال شود **عمل دیگر** ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible] دیگر [illegible]

کهربا [illegible] و یکروز دیگر [illegible] درخت [illegible] منعقد کردد [illegible]
[illegible] واین نقد [illegible] بر چهار [illegible]
سرد و خشک بود و قامع صفرا و مقطع بلغم و مقوی دماغ و دل و معده و مسکن قی بود و در امراض صفراوی و بلغمی موافق بود
صفت آن قند را سره کرده صاف ساخته [illegible] غلیظ کردانند چنانچه [illegible] رسد بر هر یکمن قند ده سیر یا نزده سیر آب [illegible]
اضافه کنند و کف بردارند [illegible] حرارت معده و جگر [illegible] و در تب [illegible] موافق بود [illegible]
[illegible] یکشبانه روز [illegible] بجوشانند تا [illegible] سیر باز آید
و یکمن قند سفید اضافه کرده بقوام آورند شراب [illegible] سرد و خشک بود [illegible] طبیعت و صفرا و تشنگی و حرارت [illegible]
صفت آن ریباس را [illegible] پوست و اطراف باز کنند و بکوبند و آب بگیرند و در ظرفی [illegible]
بنشیند پس قند را بقوام [illegible] رسانند و آب ریباس [illegible] مقداری که خواهند [illegible] اضافه کنند و کف بردارند و بقوام
آورند [illegible] در طبیعت و منافع مثل شراب ریباس بود [illegible]
آب بگیرند و بنهند تا صاف کردد و مثل شربت ریباس [illegible] سرد و خشک بود مقوی معده [illegible]
اسهال [illegible] و تشنگی [illegible]
دانه پاک کنند و بکوبند و آب بگیرند پس در دیگ بجوشانند چون به نیمه رسد [illegible] آب قند اضافه کرده بقوام آورند
شربت [illegible] زرشک منقی بیست مثقال تخم [illegible] ده مثقال تخم خیارین [illegible] پوست بیخ کاسنی [illegible]
از هر یک سه مثقال تخم کاسنی چهار مثقال [illegible] بکوبند و یک شبانه روز بخیسانند و بجوشانند [illegible]
و با صد مثقال قند [illegible] بقوام آرند و عود قماری و مصطکی از هر یک ده مثقال ریوند چینی سه مثقال [illegible]
[illegible] شربت [illegible] اسهال و تشنگی [illegible] و تقویت معده [illegible]
[illegible] تا غلیظ شود و صاف کنند [illegible]
[illegible] صفرا و مسکن [illegible] و عطش مقوی معده [illegible]
پس [illegible] صاف کنند [illegible] تا غلیظ شود و صاف کنند [illegible] نافع
از ضعف معده و خفقان [illegible] از حرارت و قاطع قذف و عطش [illegible]
[illegible] صاف کنند [illegible] بپزند با آتش نرم تا غلیظ شود صاف کنند [illegible]
کنند و اگر [illegible] چند روز در آفتاب نهند تا خشک شود [illegible] و اگر شیرین خواهی در هر یکمن [illegible]
یکرطل شکر داخل کن و بکار بر شراب [illegible] نافع از حرارت معده و [illegible] صفرا [illegible]
و تقویت کند [illegible] صاف کرده
بکیب

[illegible] کنند و باز بیک کنند [illegible] تا غلیظ شود و صاف کنند [illegible]
[illegible] و اگر شیرین خواهی پس شکر [illegible] داخل کن با آتش نرم تا غلیظ شود [illegible]
[illegible] و غثیان و تهوع و فواق خلفه را نافع بود بکوبند آب انار شیرین و ترش [illegible] و بپزند تا نصف شود
پس بگیرند [illegible] یکرطل و شکر یکرطل بپزند تا غلیظ شود و صاف کنند
[illegible] اصلاح [illegible] و عطش [illegible] بپزند [illegible] انار ترش و شیرین [illegible] با آتش نرم تا نصف رود
پس فرود آرند [illegible] و صاف کنند [illegible] تا غلیظ شود و صاف کنند و بکار برند [illegible]
نافع از تب گرم و تشنگی [illegible] و نرم کند طبیعت را [illegible] هر قدر که خواهی [illegible] آب [illegible]
صاف کن و باز بیک کن [illegible] بپز تا غلیظ شود [illegible] و اگر خواهی که شیرین باشد شکر داخل
کن و بپز و بکار بر شراب فواکه دل و جگر و معده را قوت دهد آب بهی و آب سیب و آب انار و آب امرود از هر یک
[illegible] آب انگور [illegible] نیم من [illegible] آب [illegible] کرده و صاف کرده مجموع [illegible] بجوشانند
[illegible] رسد قند [illegible] که بمذاق خوش آید شراب [illegible] تقویت معده [illegible] و قطع قی [illegible]
[illegible] و صفرا [illegible] نافع است و قطع قذف [illegible] شراب [illegible]
امرود و انار ترش و شیرین و سماق [illegible] از هر یک [illegible] بپزند [illegible] و صاف کنند و باز بیک کنند و بپزند
با آتش نرم تا غلیظ شود و اگر شیرین خواهی پس شکر [illegible] داخل کن [illegible] و صاف کن و بکار بر
شراب [illegible] و [illegible] مسکن [illegible] حرارت [illegible] صفرا و نافع از غثیان [illegible] آب انار [illegible]
یکرطل آب حماض [illegible] نصف رطل آب [illegible] یکرطل [illegible] با آتش نرم تا غلیظ شود [illegible]
[illegible] شراب سیب سرد بود و معتدل [illegible] و الا سرد و خشک بود
مقوی دل و معده [illegible] شراب بهی [illegible] شراب [illegible] سرد و خشک بود معده را قوت دهد
[illegible] اسهال [illegible] آب امرود [illegible] بجوشانند تا به نیمه رسد [illegible] قند اضافه نموده بقوام آورند شراب [illegible]
[illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] و صاف کنند [illegible] شراب [illegible]
[illegible] آب [illegible] ترش و شیرین و بجوشانند تا به نیمه
[illegible] اضافه [illegible] اضافه کنند [illegible] و بقوام آورند
شراب [illegible] جهت اسهال معتدل بود [illegible] حرارت و خشکی [illegible]
[illegible] و اسهال [illegible] نیم کوفته [illegible] آب [illegible] بجوشانند تا به نیم من رسد [illegible]

[illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible] سه درم کاوزبان ده درم قند نیم من شراب [illegible] در معده و جگر [illegible]
[illegible] سنبل [illegible] چوب [illegible] کرده [illegible] ده درم در یکمن گلاب بجوشانند
تا [illegible] سیر باز آید [illegible] سیر قند اضافه نموده بقوام آورند و اگر ادویه را در خریطه کشاده در گلاب
بجوشانند بهتر بود و چون شربت از دیگ بیرون کنند نیم مثقال مشک و [illegible] مثقال زعفران و نیم مثقال [illegible]
شراب [illegible] دل را قوت دهد و توحش سوداوی را ببرد عرق کاوزبان یکمن قند سفید یکمن بجوشانند تا بقوام آید و اگر
کاوزبان خشک کرده را در یکمن و نیم آب یا گلاب بجوشانند تا به نیمه باز آید [illegible] یکمن قند اضافه کنند و بقوام آرند
اقوی و انفع بود شراب عناب سرد و تر بود [illegible] خون و [illegible] را نافع بود عناب نیم من [illegible]
بجوشانند تا [illegible] باز آید [illegible] نیم من قند اضافه کرده بقوام آورند شراب بنفشه [illegible]
اصلاح [illegible] و طبیعت را نرم گرداند [illegible] برگ بنفشه [illegible]
[illegible] رطل آب گرم [illegible] و صاف کنند [illegible] رطل داخل کنند و بپزند تا غلیظ
شود و صاف کنند و همچنین کنند شراب نیلوفر [illegible] معتدل بود [illegible] سرفه [illegible] گرم [illegible]
[illegible] موافق بود بنفشه [illegible] سیر در یکمن آب بجوشانند تا به نیمه باز آید [illegible] نیم من قند
اضافه کرده بقوام آورند شراب [illegible] سرد و تر بود [illegible] سرفه و تب و درد سر [illegible]
نافع بود [illegible] و اگر [illegible] غالب شود
[illegible] سیر [illegible] آب بجوشانند تا [illegible] باز آید [illegible] اضافه کرده بقوام آورند
شراب [illegible] حرارت جگر و معده و یرقان را نافع بود [illegible] کاسنی [illegible] درم پوست بیخ کاسنی [illegible]
[illegible] ریوند چینی [illegible] شراب [illegible] اسهال صفرا [illegible]
[illegible] آب بجوشانند تا [illegible] اضافه کرده بقوام آورند و اگر [illegible]
[illegible] جهت [illegible] درم [illegible] آب حل کرده [illegible]
[illegible] در [illegible] آب بجوشانند تا به نیم من باز آید [illegible] اضافه کرده بقوام آورند
شراب [illegible] نافع است [illegible] پوست بیخ [illegible] ده درم پوست بیخ [illegible] پوست بیخ کاسنی
پوست بیخ کرفس [illegible] از هر یک [illegible] انیسون تخم کرفس از هر یک سه درم [illegible] نیم کوفته در یکمن [illegible] آب [illegible]
تا [illegible] سیر رسد [illegible] اضافه کرده بقوام [illegible] شراب [illegible] سرد و تر بود [illegible] نافع کند
[illegible] سیر در یکمن [illegible] آب بجوشانند تا به پانزده سیر آب باز آید [illegible] نیم من قند اضافه کرده
کرده [illegible] بجوشانند تا بقوام آید شراب [illegible] ده درم [illegible] نیم [illegible] درم [illegible]
[illegible]

هفت درم تخم خیارین [illegible] درم انیسون دو درم تخم کرفس ده درم کاوزبان پنجدرم قند نیم من شراب [illegible] [illegible]
و جهت معده و جگر مفید آید [illegible] و مفاصل [illegible] آید پوست بیخ کاسنی [illegible] درم تخم کاسنی [illegible] ده درم
پوست بیخ [illegible] درم تخم [illegible] پنجدرم [illegible] پوست بیخ [illegible] درم تخم کرفس ده درم پوست بیخ کرفس ده درم [illegible]
[illegible] قند صاف کرده [illegible] و بقوام آورند شربتی از ده درم تا ده مثقال نافع بود شراب [illegible]
جهت ضیق النفس [illegible] سرفه [illegible] دو مثقال [illegible] سپستان [illegible] اکر [illegible]
[illegible] بنفشه چهار درم [illegible] هفت درم تخم خطمی تخم خیارین از هر یک پنجدرم نیلوفر چهار درم
کاوزبان پنجدرم بیخ [illegible] هفت درم [illegible] خشک هفت درم [illegible] پنجدرم اضافه میکنند
بجوشانند [illegible] و یکمن قند صاف کرده [illegible] و بقوام آورند نافع [illegible] شراب [illegible] ساختن [illegible]
[illegible] شراب [illegible] طبیعت نرم دارد و صفرا [illegible] و دفع حرارت کند و قوت معده [illegible]
[illegible] یک [illegible] آب [illegible]
[illegible] و بقوام آورد شراب [illegible] قوت معده [illegible] آب [illegible] بجوشانند تا به نیمه باز آید [illegible]
نیم من قند صاف کرده [illegible] و بقوام آورد شراب مورد [illegible] مورد [illegible] و آب وی بگیرد [illegible]
تا به نیمه باز آید و اگر مورد [illegible] تازه [illegible] و یکمن [illegible] آب [illegible]
[illegible] قند صاف کرده [illegible] و بقوام آورد و این سرد و خشک بود [illegible] و قوت معده [illegible]
[illegible] شراب توت [illegible] توت [illegible] و آب وی بگیرد و صاف کند و بپزد تا به نیمه آید [illegible] رطل
[illegible] رطل قند صاف کرده [illegible] و بقوام آورد شراب [illegible] تازه [illegible] و آب وی بگیرد و بجوشانند تا به نیمه باز آید
[illegible] آب [illegible] قند صاف کرده [illegible] و بقوام آورند شراب [illegible] و مقوی معده [illegible] آب انار شیرین
[illegible] رطل آب سیب [illegible] یکرطل [illegible] یکرطل بپزند تا بقوام آید [illegible] شراب [illegible]
[illegible] آب [illegible] بقوام آید [illegible]
شراب [illegible] قوت کرده [illegible] و بلغم پاک کرداند و قوه
[illegible] آب [illegible] تا یکمن و نیم [illegible] آب [illegible]
[illegible] نیم باز آید [illegible] صاف کنند [illegible] عسل [illegible] دارچینی [illegible] و قرنفل و سنبل
الطیب از هر یک [illegible] زعفران نیم درم [illegible] مجموع نیم کوفته و در خرقه بسته [illegible] و بقوام آورد شربتی [illegible]
[illegible] شراب [illegible] قوت دهد و توحش سوداوی زایل کرداند
[illegible] آب [illegible] و آب [illegible] عسل [illegible] زعفران [illegible] و بقوام آورند
[illegible]

واگر گاوزبان تر نبود گاوزبان خشک چهل مثقال در یک من گلاب بجوش نهند و چون آمیخته شود صاف کرده با سردی کنند و بقوام
آورند شربتی ده درم شراب بالنگو بستانند بالنگو ناقا یکی گاوزبان خشک سی درم بجوش نهد واگر بالنگوی خشک باشد سی مثقال
در آن بجوش نهد و چون ... شکر و یک من عسل کف گرفته بر سردی کنند و بقوام آورند و بعضی در شراب بالنگو زعفران و مصطکی میکنند
و اولی آن بود که نکنند واگر بقند خواهند بر همین سبیل کنند شراب عود هندی معده ضعیف را نافع است و مقوی و مفرح قلب است
بستانند عود هندی ... سنبل الطیب قرنفل مصطکی جوزبوا از هر یک ده درم و نیم کوفته اندر خرقه بندند و یک من گلاب
بجوش نهند و خرقه را بمالند تا تمام شیره آن بگیرد و با یک من شکر بقوام آورد شربتی دو وقیه شراب انگبین تقویت دل کند و روح را
براق و منور گرداند و حفظ صحت نماید و مداومت این شربت ... انگبین یک من گلاب یک من آب ... بقوام
آورد پس عنبر اشهب ده مثقال زعفران یک مثقال در آن اضافه کنند ورق طلا و رق نقره از هر یک پنجاه عدد در آن حل کنند
شراب مشک مقوی قلب و جگر و معده است و ... باطنی را تقویت بخشد و چاره‌های ... ببرد و موافق ... آن ...
بگیرد انگبین یکمن شکر سفید یکمن آب صافی ده من جوش بدهند بقوام آورند پس مشک خالص دو مثقال زعفران یک مثقال
در آن داخل کنند شربتی سه درم شراب ابریشم دل را قوت بخشد و خفقان ببرد و ... توحش و غشی سوداوی را زایل کند
بستانند ... تازه نیم من با یک من قند بقوام آرند واگر تازه نباشد خشک آن را با گلاب بجوش نهند و بقند بقوام آورند
شراب ابریشم مقوی قلب و مفرح ... و ارواح را براق و منبسط میگرداند و سمن و مقوی بدن ... و خفقان را
دفع کند و دل را قوت بخشد بستانند ابریشم خام باریک شفاف ... سفید ... نیم من عود سوده یک مثقال
صندل سوده ده مثقال آب پوست ترنج سنبل مصطکی قرنفل هیل ساذج هندی از هر یک یک مثقال و نیم کوفته در کیسه کتان کنند
ورق طلا و رق نقره عنبر اشهب از هر یک یک مثقال عرق گاوزبان عرق بید مشک گلاب آب سیب شیرین مصفی آب امرود
مصفی آب انار شیرین از هر یک ربع رطل نبات سفید قند سفید از هر یک نیم من عسل مصفی ربع من نخستین ابریشم را
با گلاب و آب میوه و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و آب باران دو من بجوش نهند تا وزن آب میوه بماند پس ابریشم
را بیرون آورند ... آب ... پس ابریشم را ... آمیخته ... در آن نبات و قند بگذارند و ...
در ظرف ... بعسل حل کنند و مشک را با ... و چون شربت ... باقی را ... هم داخل
کنند و در ظرف چینی یا طلا یا نقره یا ظرف بلور که در آن ... عسل ... ... الله ...
او در ظرف ... در آن ظرف کنند شربتی بقدر ده مثقال در گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان حل کرده
بیاشامند شراب گزر آب پشت ... و قضیب را سخت کند بیارد گزر ... مقدار ده سیر ...
و آب صاف در دیگ افکنند مقدار ده سیر ... نیم ... و چون ... و جلاب شکر تری بقوام آورده بعد از ...
پر در دیگ افکنند و بقوام نرم آورده ... از آن خولنجان ... قرنفل و دارچینی از هر یک شش درم زعفران دو درم کوفته و بیخته
وردی

اوردی افکنند و بجوش نهند شربتی نیم سیر شراب انگبین دیگر مقوی باه و دفع هضم ... کند بیارد شهد صافی ده سیر آب ...
... و قرنفل و ... زعفران و ... از هر یک ده درم خولنجان دو درم دارچینی یک سیر کوفته و بیخته
در او کنند بعده بجوش نهند چون مرتب شود ... نبات ... شربت برگ تنبول بیارد برگ تنبول پخته و سفید
... باریک ببرد ... کوفته در آب بجوش نهند تا قوت برگ در آب آید و جلاب شکر تری بر سردی کنند و بقوام آورد ...
زعفران با گلاب سوده ... قرنفل ... جدا کرده ... هر چند کهنه تر شود قوی تر شود
شربت آمله ... معده و دفع حرارت کند بیارد آمله و در آب بجوش نهد چنانکه شربت نیلوفر شربت انار دانه بیارد انار دانه ...
... و با شکر سفید جلاب کنند ... شربت ... تخم ... تخم ...
... از هر یک نیم تولچه زعفران ... گلاب و نبات بقدر ... گلاب و نبات را جوش بدهد زعفران در آن حل کرده
... شربت ... مقوی باه ... و منفعت تام می کند ...
آب بقدر یک سیر ... بجوش نهد که ... کند بعد از آن ... بقدر ده توله و نبات ... توله کوفته و بیخته ...
... آب حل کرده واگر ... داخل
کنند ... شراب ... که ... شربت ... راست از هر یک ده درم اندر یکمن آب
... و جرعه جرعه بخورند ... اغراض شربت ... که در ... صفراوی مزاج ... شربت ... آب انار ... و غوره
... از هر یک ... عرق گل ... چهل مثقال ... و با آتش نرم بجوشانند تا ...
و مصطکی و عود خام از هر یک دو درم و نیم کوفته ... کرده ... و فرو گیرند ...
... صاف کرده ... آتش نهند ... نبات سفید بر آن نهند و نرم نرم بجوش نهند تا بقوام آید فرو گیرند ...
... از آن ... شربت ... دفع کند ... نعنع و سماق و تمر هندی و آلو ... اترج پس بجوش نهند تا آنکه
غلیظ شود و ثلث ... شکر ... کرده استعمال کند ... شراب ... فواق را که ... معده بود ...
... زیره ... تخم کرفس ... بجوش نهند ... جرعه جرعه ... واگر باد ...
... آب ... نیم کوفته ... شراب ... بجوش نهند و ... جرعه جرعه ... شربت ... بیارد ...
... کرده ... آب جلاب کنند
... در جای گرم ... بیرون آورده ... کرده کنند ...
... جمیع علل سوداوی و صفراوی را نافع است و ... بغرا ... و قوت عظیم ...
... ده سیر ... آب ... کنند ... پس ... داخل ...
... در همان ظرف ... را ... آن ظرف را ... جای گرم ... کنند

ابیت و دیگر زبس بیرون آرد ... و در ... در ... نفس و ... که بشد
دفع کند ... و روشنی با چشم افزاید شربت عود هندی معده را گرم کند و دفع سردی نماید ... را قوت دهد و ...
بیارد عود ... سه درم مصطکی قرنفل ... از هر یک ده درم فلفل دراز ... درم جمله را باریک ... کنند ... یکمن گلاب
بجوش نهد ... صاف کنند و نیم من عسل صاف ... کنند و باز بجوش نهند تا بقوام ... شربتی ...
درم ... شربت ... مویز ... یک سیر ... از هر یک یک سیر جوکوب کرده با ...
آب بجوش نهند و ... صاف نماید و در ظرف چرب کنند پس شکر تری پنج سیر ... پنج سیر عسل خالص پنج سیر ...
و ... سیر جوکوب کرده در آن داخل کنند ... دارچینی ... قرنفل جوزبوا از هر یک چهار درم فلفل
دراز پنج سیر خولنجان ... برگ تنبول ... جمله را آن کرده ...
مهر کنند ... خشک ... بعد از هفت روز باز کنند ... و باز مهر کرده هفت روز دیگر ... بیرون ...
در قرابه ... بعد از سه روز استعمال کند شربتی ... مقوی باه ... شربت ... کند ...
ترنج ... سفید ... شکر سفید را جلاب کنند که یک حصه ... و سه حصه جلاب
یکجا کرده بقوام آورد ... آب ... حل کنند و بخورند شربت ... سعدالله ...
که مولانا ... جهت تقویت دل و دفع ... معده ... غلیظ و تقویت معده ... شربت ... عود ...
ده مثقال قرنفل جوزبوا از هر یک چهار مثقال مشک خالص دو دانگ قند سفید صد ... درم شراب اترج از برای آنکه باد
سموم ... و ... صفرا ... اصلاح قوی ... کند ...
ده رطل با آتش نرم بپزند تا غلیظ شود واگر غلیظ نشود ... شکر ... و بجوشانند تا ...
... کنند ... شراب اترج دیگر ... اترج ... از دانه ... کنند ... صاف کنند
... در دیگ ... با آتش نرم تا بنصف رسد و صاف کنند ...
... شراب بکر از اترج ... ببرد ... صاف کن ...
رطل عسل ... تا غلیظ شود ... شراب ... اصلاح کند ...
و حرارت ... معده ... شربت ... چهار رطل ... رطل آب گرم ...
در ظرف ... آب ... ده رطل شکر داخل کنند
و با آتش نرم بپزند تا غلیظ شود و صاف کنند ... شربت ... رطب ... و دفع کند ...
و نفع کند ... رطب ... شربت ... دو وقیه ...
نصف

نصف وقیه ... و رطل آب شیرین دو رطل سه روز ... و بجوشانند صاف کن و دو رطل عسل در او کن و با آتش نرم بپز تا غلیظ
شود و کف بگیرد ... شراب دیگر نافع از ... سینه و ... شربت ...
... اصل السوس ... از هر یک دو وقیه ... یک وقیه چهار رطل آب ... بپزند تا به دو رطل
صاف کنند و شکر ... و بپزند ... صاف شود ... غلیظ شود ... جلاب ...
شربت گزر مفرح دل و مقوی ... بیارد گزر ... و در آن ... کوفته شیره او ... و در ... کنند
... شکر تری ... و مهر کرده ... بیرون آورده ...
بیش از طعام و ... طعام ... واگر ... قرنفل و زعفران ... بالا ...
... شربت ... که مولف ... مقوی دل و دماغ و جگر بود و ... و قضیب را سخت گرداند ...
... گزر ... سیر نبات ... نیم سیر ... مشک ... گلاب دو سیر بطریق متعارف بپزند شربت ...
قرنفل ... دارچینی ... تخم کرفس از هر یک ... نیم کوفته ... آب بجوش نهند تا به دو سیر و نیم رسد بعد از آن
با نبات شیرین ... شربت ... از هر یک ... کرده ... و ده
... سفید ... بقوام آورده ... و دو مثقال و نیم صمغ عربی ... و ... ...
... شربت ... دو مثقال شربت نیم مثقال با صمغ عربی ... آب انار ترش آب آلوی ترش
آب ... هندی آب ... ترنج آب غوره از هر یک ... و شکر ... بقوام آورد شربت ...
... صاف کرده یکمن بقوام آورده فرو گیرند و چهل مثقال آب ... در آن ریزند واگر ... خواهند آب ...
آتش ... شربت نارنج آب نارنج یکمن بجوش نهند تا به نیم آید با دو من قند صاف بقوام آورند شربت
... ابرسی ... ربع ... درم سیب شیرین ... درم نیم کوفته بجوش نهند پس ... با یکمن قند
بقوام آورند شربت ... سی مثقال در دو من آب بجوش نهند تا به نیم آید و با یکمن قند صاف بقوام آورند
شربت ترنجبین ترنجبین ... کرده ... بجوش نهند تا بقوام آید شربت ... صد عدد ... دو من آب
در آن بجوش نهند تا به ... آید با یکمن عسل و یکمن ... بقوام آورده و در آن زعفران ... دو درم ...
از هر یک دو درم کوفته و بیخته در آن ریزند و فرو گیرند شربت ... آب ... شیرین ... و دو رطل صاف کرده با شربت
... چهار رطل صاف کرده بپزند تا بنصف آید و کف آن بگیرند ... باز ... بر آتش نهاده و دو رطل قند ...
کنند و قرنفل یکدرم ... یکدرم زعفران یکدرم ... یکدرم مصطکی دو درم و نیم کوفته در کیسه ... در دیگ اندازند
... بجوش ... تا بقوام آید پس مشک خالص ... و نیم در شراب ... حل کنند و اضافه نماید و از آتش
فرو گیرند شربت ... افتیمون ... درم مصطکی چهار درم ... ساذج هندی سنبل برگ گل سرخ ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در ترکیب اکحال و ذکر [illegible]

[illegible]

اجزا غیر ریوند چینی در صد و چهل مثقال آب و پانزده مثقال سرکه یکشبانروز ترکیب شد بعد از آن بپزند تا به دو دانگ آید صاف کنند و با صد و
مثقال قند بقوام آورند و بعد از آن ریوند سحق در آن ریزند و از آتش فرود گیرند سکنجبین ریوند تخم کاسنی تخم خربزه خیارزه از هر یک سه درم
تخم بادیان پنج درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کاسنی ده درم مجموع نیم کوفته در ... مثقال سرکه یکشبانروز ترکیب ...
بجوشانند تا دو دانگ آید صاف کنند و با پنجاه مثقال قند بقوام آورند سکنجبین ... تخم کاسنی تخم خربزه تخم خیارزه تخم خیار ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وبسینه نفع رسانند بستانند جوز تر بزرگ و بخراشند پوست آنرا و پاره کنند بعقد از انگشت کوچک و چوب اندازند
وی ببیند آرد و با قدری آب و عسل بجوشانند تا نیم پخته گردد بعد از آن در عسل اندازد و اندک جوشی به بعد در
ظرف کنند و تا چهل روز بیرون ظرف ننشسته باشد که نشستن ظرف لازم است در همه مربیات بغیر از ترنج که
محتاج نیست تفاح مربا جهت قوت دل و معده نافع بود بستانند سیب اصفهانی از پوست و تخم پاک کنند بمقدار
که خواهند در دیگ کنند و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود پس قند صاف کرده بر روی کنند و بجوشانند چندانکه سیب
رنگ بگردانند و بر مرده شکل شود پس فرو گرفته در ظرف چینی کنند و بعد از چهل روز مستعمل کنند سفرجل مربا قوت
وی زیاده تر از سیب بود در تقویت معده بستانند به اصفهانی بزرگ بیشترین پاکرده و پاره‌های کوچک کنند و
و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود آنگاه قند اضافه کرده بقوام آورد و در ظرف کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند
کمثری مربا مقوی معده است بستانند مع اصفهانی پاکرده با آب بجوشانند تا نیم پخته شود آنگاه قند صاف کرده
بر روی کنند و بجوشانند چنانکه رنگ بگردانند و در ظرف سبز کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند و باید
که از نشستن ظرف درست باز ندارند ادرک مربا تسکین حرارت نماید و طبیعت نرم دارد و تشنگی نشاند بستانند
آلوچه اصفهانی با کار آید و با آب بجوشانند چون نیم پخته گردد پس قند صاف کرده بر روی کنند و بجوشانند آهسته
تا بقوام آید و جلات باید که نمک باشد قرع مربا سینه و شش و مثانه را سودمند بود که در روی صلابت بود
بستانند کدوی تازه تو پوست وی بخراشند و مغز آن جینه آرد و پاره کنند بعقد از انگشت و با قدری آب بجوشانند
تا نیم پخته گردد و عسل بر روی کنند و بقوام آورد و اگر بقند خواهند همین سبیل شقاقل مربا اگر شقاقل تازه مربا
کنند بهتر است و اگر نه با آب گرم تر کنند تا پوست بیرون او سست شود بکارد پاک کنند و بعد از آن هفت روز
با آب سرد کیپ شند و هر روز آب انرا تغیر دهند و بالجمله انچنین کنند تا رطوبتی حاصل کند پس بپزند یا دو جزو
آب و یکجزو عسل بعد از آن با عسل تنها بجوش به بهند آنگاه در ظرف کنند و چون عسل از رطوبت شقاقل ترشد
بیرون کنند عسل را و عسل دیگر اضافه کنند با افاویه مذکوره اهلیلج مربا بگیرند اهلیلج فایق شده رست هفت روز
با آب سردی نمک کیپ شند تا بزرگ شود و باد کند و تر شود پس بپزند دو بار چنانکه مذکور شد با ادویه مذکوره
به مربا تقویت معده کند و شکم و اعضا قوی کند و منع قی که از جهت ضعف معده عارض گردد نماید بگیرند
به شده رست بزرگ ولذ داخل و خارج پاکیزه کنند و پوست نازکی از او برگیرند و چهار قطع کنند و در
آب و عسل آب دو جزو بود و عسل یکجزو و قوی بشراب و عسل بپزند و چون پخته شد سرد کنند و روز دیگر با عسل
تنها بپزند بعد از آن بهن کنند بر روی قند و ادویه مذکوره از ترنج مربا را برو نثار کنند و عسل بر او کنند
و نگاه دارند و حذر کنند از آنکه در اول طبخ آنچه با به همراه باشد تا آنکه فاسد نشود و پس باید که خوب افشرده شود

من کدش پوخفا سیب مربا تقویت دل و معده کند و منع قذف نماید بگیرند سیب بزرگ شامی او پاکیزه کرده
یادو جزو آب و یکجزو عسل پخته روز دیگر با عسل کف گرفته تنها جوشانیده ادویه و افاویه مذکوره بر آن نثار کرده
در ظرف چینی یا سفالین نگاه دارند من یوخفا بطیخ زنجی مربا دفع حرارت بکند و تشنگی نشاند بستانند پوست خیار
[illegible] بنهد و آنرا و سه شبانه روز در آب آهک کیپ شند بعد از آن یکشبانه روز در آب نمک خیب شند و بار سه
شبانه روز در آب صافی کیپ شند آنگاه بر سر آتش نهند و قدری عسل و آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا نیم پخته
گردد بعد از آن فرو گیرد و بنهد تا آب بجا آید دیگر در عسل مصفی اندازد و بجوشانند تا بقوام آید و در ظرف کنند
و بعد از چهل روز استعمال کنند [illegible] مربا جهت تقویه و قولنج ریحی نافع بود و مصروع را منفعت رساند بگیرند [illegible] تر یک
[illegible] سه شبانه روز در آب کیپ شند و بیرون کنند و قدری آب و عسل بر روی کنند و بجوشانند تا بقوام آید و
و بعد از چهل روز استعمال کنند جوز مربا سودمند بود معده سرد را و گرده سرد را و باه زیاد کند بستانند گردکان تر
که هنوز صلب نشده باشد پوست از وی جدا کنند و در دیگ کنند و با آب نمک بجوشانند تا نیم پخته شود پس عسل بر سر
آن کنند و بقوام آورند و در ظرف کنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند و تا چهل روز دست از نشستن ظرف باز دارند
گردکان مربا بستانند گردکان تر که پوست آن هنوز صلب نشده باشد بپزند اولا بعسل و آب آنگاه بعسل تنها و بعضی
از پوست بیرونی پوست نازکی بکارد بکنند و گردکان را سوراخ کنند و در دو سه موضع با سوزنی پس بپزند
بعسل و با فاویه خشبو کنند لوز مربا بگیرند بادام شیرین تازه با پوست و با عسل بپزند پس آنکه کیپ شند و بی
سوراخ و همچنین با فاویه خشبو کنند من کدش پوخفا [illegible] لوز مربا سودمند بود سرفه را بستانند بادام
[illegible] متقشر کنند و با آب [illegible] در دیگ کنند چندانکه وی را بپوشانند و در سه جوش نیک بزنند و فرو گیرد و
سه روز رها کنند بعد از آن بیرون آورد و عسل بر روی کنند و بجوشانند تا بقوام آید و چهل روز در ظرف نگاه دارد
و بشویند و استعمال کنند بنفشه مربا بگیرند سینه را نرم دارد و سرفه که از حرارت باشد زایل کند و خشونت سینه و
حلق را بغایت نیکو بود بستانند گل بنفشه تازه و باید که قطعهٔ دنبال با وی نباشد و بدست جا کند تا کشته شود
و اگر خواهند با قند بکوبند و در هر یک من سر بنفشه دو من قند سفید یا سه من یا چهار من بنهند در آفتاب تا
چهل روز بدارد بامداد و شبانگاه تحریک کند پس به کار برد هلیله مربا مقوی معده و اخف است و اگر یک
هلیله مربا هر روز صبح ناهار بخورند موی را سیاه نگاه دارد و سفید نکند و قوت جوانی بخشد و دفع بخارات
کند و خون صاف نماید و بواسیر را نافع بود و قوت بصر افزاید و ذهن را صافی سازد و امراض سوداوی را
نافع است بستانند هلیله کابلی صد عدد و در ظرف کنند و آب و خاکستر چوب انگور بر سر آن بریزند و هر
روز آب و خاکستر تازه میکنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگ سنگین با کمی جو نیم کوفته بجوشانند

در عرقها که بید

تا چو پخته شود آنگاه بیرون آرند و در ظرف چینی یا کاشی نهند و عسل کف گرفته یا شیره قند بر سر آن ریزند و نگاه دارند
و بعد از هفت روز بار عسل بر آن ریزند و یکبار بجوشانند تمر هندی مربا تمر هندی تازه بی چوب زمانی در گلاب
بخیسانند و با قند بسیار بجوشانند تا تلخ نشود لیمون مربا لیمو را پاک کنند از پوست و رگها و دو روز رها
کنند تا قند به شود بعد از آن بجوشانند و در آب سرد اندازند و قند بقوام آورند و لیمو در او اندازند نارنج مربا
ترتیب نارنج بدستور لیمو کنند زرشک مربا زرشک تازه خشک یا تر پاک کنند و با قند بقوام آورند زنجبیل مربا
زنجبیل را هفت روز در آب کیپ شند آنگاه پاره کنند و در آب و عسل بجوشانند تا آب منقی شود و در ظرف
کنند بر سر آن ریزند تا پرورده شود هلیله مربا نسخه بوخفا اگر در بغداد خواهد تا زکی مربا کنند بهتر است و اما ترود پس
طریقه آنکه بگیرند هلیله کابلی و در زمین شیرینی که شور نباشد گوی کنند و در او ریزند و همان مقدار از رطل
بر او تر کنند و هر روز آب برده باشند یکبار و در هر دو روز بگیرند یکبار هلیله را و باز گرد آنند بر طل تازه
تا ده روز و چون دیدی که هلیله بزرگ شد و باد کرد باید شستن از آن سه روز با آب صاف و بگیرند عز ما
قدری و جو قدری در آب بسیار بپزند و هلیله را در آن آب بپزند با آتش نرم چون پخته شد بشویند با آب پس
بگیرند افاویه مذکوره ترنج را و بکوبند و در خرقه کتان باکیزه نازک ببندند و در دیگ کنند و همیشه حرکت دهند
و بفشارند بدست تا قوت افاویه بیرون آید و چون پخته شد در ظرف سبز کنند و یک دو روز رها کنند تا
قوت افاویه در او داخل شود آنگاه در شیشه کنند و بگیرند عسل کف گرفته و قدری مشک و زعفران و عنبر
در خوردن آن هلیله که مربی خواهند کرد در آن داخل کرده بر او ریزند و هر چند کهنه شود بهتر شود [illegible]
نقد پنجم از گنجور دوم و در این نه عقد است عقد اول از نقد پنجم گنجور دوم در عرقها و ادویه و کیفیت و کشیدن
آن عرق عنبر چوب چینی نیم سیر دارچینی یک سیر قرنفل بسباسه بهمن سرخ و سفید جوز بوا بادرنجبویه
گاوزبان سعد کوفی اگر تری سنبل پنج بنفشه از هر یک یکپا والاچی خصیة الثعلب زرنباد بهمنه ساذج هندی
سفید شقاقل کبابه چینی خولنجان از هر یک نیم پا و گل دهاده کمیسر مصطکی عود هندی زعفران از هر یک ده درم
پوست مغیلان ده سیر قند سیاه یک من نبات نیم من عنبر اشهب و مشک خالص بقدر حاجت و اگر اراده
باشند که بسیار خوشبو و پر عنبر باشد شش نزده توله عنبر که هفت و یک دوا آن است که در این نسخه [illegible]
چوب چینی و گل دهاده و پوست مغیلان و قند و نبات داخل کنند و اگر صد وسط خواهش باشد هشت توله
عنبر که چهل و یک ادویه است اختیار نمایند و اگر دون او مثل باشد چهار توله عنبر که هشت و یک دارو
بگذارند و بمانند القیاس در داخل نمودن مشک از چهار توله و دو توله و یکتوله به نسبت اول و دوم
و سیم نیز بطریق عنبر مقدر است هر ادویه نیم کوب در خم کنند و آب خالص چندانکه بر بالای ادویه باشد
بریزند.

بریزند و در زیر زمین کنند و دوازده روز بگذارند تا بجوش آید بعد از آن بطرقی متعارف بکشند دارچینی و قرنفل
والاچی و بسباسه و جوز بوا و عنبر و مشک و زعفران در میان پخچه کنند عرق جدوار قرنفل گل سرخ بهمن سفید و سرخ
سعد تخم کشنیز مقشر تخم خیار بالنگ مغز تخم بادرنگ قاقله صغار عود هندی سلاراس زرراوند مدحرج زعفران کهیلا ایلچی
از هر یک پاو سیر اشنه مغز تخم کدو انیسون لسان قاقله کبار زلاون از هر یک نیم پا و سنبل مغز بادام جلغوزه بادیان
ازبنا و خصیة الثعلب شقاقل مصری دروج عقربی از هر یک نیم سیر دارچینی سه پا و چوب چینی یک سیر مشک ده
دانگ ادویه نیم کوب کرده در نیم من عرق قند تر کنند تا هفت روز در زیر زمین کرده عرق باید کشید شرتی بقدر
یک بهلول یا نیم بهلول گلاب ممزوج کرده عرق گوشت عنبر اشهب زعفران دارچینی فلفلدراز قاقله کبار درونج
عقربی از هر یک دو توله مصطکی نیم توله بهمن سرخ و سفید بر نهی خولنجان از هر یک شش توله سنبل الطیب قرنفل
از هر یک چهار توله گاوزبان شقاقل بادرنجبویه خار خسک خصیة الثعلب از هر یک دوازده توله مویز منقی یک سیر
گلاب بردی دو شیشه گوشت دو سیر مرغ که چهار سیر اگر به جای مرغ گوشت سیب بهم برسد همین قدر همه را نیمکوب
در یک ظرف در آب کیپ شند و بعد از ساعتی در دیگ کنند و بطرقی شراب بکشند عرق حیدری قرنفل جاوتری [illegible]
البیخ کشنیز خشک از هر یک یک سیر دارچینی دو سیر کچله پاو سیر جوز بوا دو سیر کنگ پنج صندل سفید هرمل از هر یک نیم سیر
قند ده سیر و نیم کوفته سه شبانه روز در آب تر کرده سه روز دیگر نگاه دارد و روز هفتم بکشند و در وقت چکانیدن
اندک عنبر و مشک بر سر نیچه بگذارند عرق مکیف نقل از بیاض خان که جهت شاهزاده دانیال بیک ساخته اند و انیسون از
جوز [illegible] فراگرفته بنگ و جاوتری زنجبیل از هر یک سه پا و دارچینی نیم سیر اجوائن خراسانی یک و نیم پا و مال کنگنی
پاو سیر [illegible] یک و نیم پا و تخم [illegible] یک سیر و شش [illegible] الاچی از هر یک نیم سیر [illegible]
نیم سیر قرنفل پاو سیر نبات [illegible] دارچینی دو سیر گل [illegible] پنج سیر زعفران پاو سیر اگر نیم سیر صندل و کلنجن و تخم
گونل از هر یک نیم سیر [illegible] شش تانک بطرق متعارف چون بجوش آید عرق بکشند عرق کوکنار کوکنار بیست
دو دام جوز بوا پنجاه دام [illegible] بست دام قرنفل پنجاه دام دارچینی دو دام ناخواه بادیان از هر یک سه دام بطرقی متعارف
بکشند عرق مکیف کرد قند سیاه دو من [illegible] کشمش [illegible] وزیره کرده [illegible] بیرون کرده در دیگ انداخته بمقدار
[illegible] بجوش [illegible] و پوست مغیلان و هر ادویه که در عرق داخل میکنند همراه سازند نسخه دارو بسیار مقوی
است و رنگ روی نیکو گرداند [illegible] قند سیاه نیم من گل دادی دو سیر دارچینی نیم سیر کبابه چینی نیم سیر
[illegible] براورند [illegible] بکوبند و [illegible] و با قند بی آب در خم کهنه کرده زیر توده [illegible] بیست و
یک روز دفن کنند پس از آن برآورده و صاف کرده در شیشه نگاه دارند و هر چند کهنه تر شود بهتر [illegible]
بقدر نیم پیاله یا یک پیاله عرق شیرین خولنجان یک سیر زنجبیل دو سیر کبابه چینی یک و نیم سیر دارچینی یک و نیم سیر

سنبل یک سیر هلیله یکسیر تریح یکسیر اندرجو یکسیر اجواین خراسانی نیم سیر فلفل گرد نیم سیر موصلی ستاده یک سیر تخم انگشت
ناگرسیر نیم سیر مهیره پوست بیخ چینه یکسیر پوست بیری خورد یکسیر بهمن سفید یکسیر پوست خشخاش یکسیر چوب قرنفل
نیم سیر ایلفا کوتا نیم سیر بهمن سرخ نیم سیر صندل یکسیر گل سرخ یکسیر سپاری یکسیر گلو اسیتا نیم سیر فلفلموبه دو سیر
کچور دو سیر ترهیله کوفته جمله اشیا جوکوب کرده در نه من آب تر کنند تا سه روز بعده سه من قند در خم کنند اندازند
و مهر کنند و جای گرم بدارد در هوای تابستان دو هفته و در زمستان سه هفته نگاه دارد و بعد از آن بیالاید و نگاه
دارد و با عرق بکشند عرق نشبوری نوع دیگر باه را قوت دهد و منی بیفزاید و رنگ روی نیکو گرداند و اشتها آرد و انواع
سنبات و بواسیر و یرقان و سستی و دم زدن و قولنج و سپرز و ریح شکم همه زایل کند صفت آن کهیلا کهیلا بهوه بهر
از هریک یکسیر کچور زنجبیل مهیره گل داوه پوست هلیله زرد از هریک نیم سیر لبابه چینی عاقرقرحا دیودار فلفل
گرد فلفلدراز قرنفل الایچی بزرگ و خورد بهر هیله هلیله زنج آمله سپاری کهیر کلیجن قسط اجمود برهنی ناگیسر بای
بزنگ تخم سنبها لوتخم نمک شبت چترآب رنج مصطکی زعفران موصلی ستاده و سفید اندرجو تخم کوبجه جوطم جرس
بانسه بهیلی جهنکره از هریک ده درم نمک تاخته در دو من آب چاه اندازد و یک من قند ستاده بار کنند و همه را در
ظرف چرب کرده پانزده روز زیر سرکین دفن کنند و بعد از پانزده روز صباح و شام صاف کرده تقطیر نمایند
تا جای بیستند نوع دیگر خولنجان لیکانه عاقرقرحا بسباسه قرنفل فلفلگرد پوست خشخاش مصطکی تخم لوکیه فلفلموبه از هریک
هژده درم دارچینی یک سیر کاکنج یکسیر و نیم موصلی پوست درخت کوکر کسیرا و آمله سپاری افیون تخم انکس
کهیتی اجواین اجمود والای بزرگ خورد کلوی از هریک هژده درم تخم لونگ چهار سیر موتهه یکسیر کچور یکسیر زنجبیل بیخ
سوختنی از هریک دو سیر بهره دار چهار و نیم سیر بهوه بر هژده درم هیله هژده درم بای بزنگ هژده درم اسکنده هژده
درم پوست بیری خورد دو سیر تخم مکهاره هفده درم دارو را جوکوب کرده مقدار … با شش من آب چاه … ده
من قند کهنه تحلیل کند و در خم نهد و جای گرم تا دو هفته بدارد … بار دوم ده من قند دیگر با شش من آب
بار کنند و اگر خواهند سیم کرة مثل این کند و اگر خواهند بکشند عرق مکیف کهیلا کهیلا دو سیر بهوه بر دو سیر کچور دو سیر موتهه
سیر گل داوه بیخ دو سیر هلیله دانکیسر عاقرقرحا یکسیر دیودار دانکیسر فلفل دراز قرنفل الایچی جای پهل چری از اقحوان
خراسانی اجمود بیخ برگ تنبول تو الکنیر جای تیری تخم مکهاره تخم پلاس چوب کهیر سار کوهتهه برهنی ناگیسر بای
بزنگ صندل سپید تخم سنبها لوتخم نمک هلیله زنج پوست خشخاش سیب سونف هلیله بهار نج آمله چترا
از هریک هفت درم … با آب … و خوشبوی … در جامه پر کرده و در دیگ پیسو آب
انداخته بجوشانند چون نیم سبو شد … اگر این جمله بوزن ده سیر باشد بیخ کهیته بیخ سیر بیخ مغیلان
بیخ سیر و پوست … بیخ … در خم کند و دو نیم من قند و موز
طایفی

طایفی ده سیر اندازد و بطریق متعارف بچکانند و اگر یک حلوان پاک کرده در بن بگذارند بغایت نیکو بود
شراب اشتو داوی بیخ سیر بهوه نیم سیر بهوه بر نیم سیر بابو برنگ نیم سیر و هیپا هه نیم سیر فلفلموبه یکسیر ردو تینی
نیم سیر چاب نیم سیر بیخ برگ تنبول نیم سیر چهریرا نیم سیر ترنج نیم سیر دارچینی کهیجا چهر نیم سیر خولنجان نیم سیر
قرا نیم سیر موتهه یکسیر کچور کهیله کرج بیخ جیته سپاری فلفل دارا زچاکسو بیخ کتیه بادام جلغوزه از هریک
یک سیر اندرجو دانکیسر بابنج دانکیسر ارجهن دو سیر برجهره دو سیر گوکهار دو سیر انگوزه دو سیر هلیله دو سیر قرنفل
دانکیسر جوز بوا دانکیسر جوز مغز دو سیر انگور سه سیر زنجبیل دو سیر جمله دارو را جوکوب کرده با هشت من آب و سه
من یا دو من نبات در خم کهنه کرده جای گرم بدارد چون برسد خواه همچنین بیالاید و بخورد و خواه معطر کرده بخورد
شراب اسو نوع دیگر قند سه من آب شش من بیخ کنار ده سیر داوی هفت سیر زنجبیل یکسیر فلفلدراز نیم سیر فلفلگرد
دانکیسر فلفلموبه نیم سیر آمله هلیله بهلیله از هریک یکسیر تج دانکیسر قرنفل خولنجان از هریک دانکیسر عاقرقرحا دانکیسر
بالم جوز بوا تبری از هریک دانکیسر بای بزنگ نیم سیر کته دانکیسر سپاری نیم سیر ناگرموتهه نیم سیر کچور دانکیسر
انیس نه و نیم درم صندل دانگ سیر دیودار دانکیسر دار هلد نیم سیر چاب نیم سیر پهکر مول دانکیسر گلو اسینکا
دانگ سیر موصلی نیم سیر کرج یکسیر ستاول نیم سیر موتر نیم سیر ترکه نیم سیر جدوار سنبل به جای آب و همه دانکیسر
بهوه بر الایچی اکانیج چهار از هریک دانگ سیر و سمول دو سیر اندرجو نیم سیر چیته چراتیه زیره اجواین خراسانی از هر
یک دانکیسر دارو را جمله جوکوب کرده در خم اندازد و بعد از یک شبانه روز قند بیندازد و سرش محکم کند و بعد از یک هفته
دو سیر قند دیگر اندازد چون باز در جوش شود به چکانند و بکار برد عرق خشبو دارچینی چهار سیر جوز بوا دو سیر بسباسه دو سیر
سپاری نیم سیر پان سفید پانصد ورق گل سیوتی چهار سیر زعفران چهار تولچه مجموع اجزا مسکه گاو چرب کرده
یک شبانه روز بنهند بعد از آن هفت صراحی رسمی عرق قرنفل داخل کرده دو شب نه روز در آن بگذارند و بطریق متعارف
عرق بکشند که مقویست شراب بهی مقوی انیسون ربع سیر مغز بادام ترنج بالاسنبل از هریک نیم سیر جوز بوا
جاتری بیخ کاو زبان ترفه خولنجان دارچینی قرنفل صندل تخم کاسنی آمله تخم بادیان تخم گزر تخم ترب ستاور ورق
گاوزبان خارخسک بکوکی از هریک یک سیر خصیه الثعلب موصلی از هریک دو سیر همه دارو را جوکوب کرده
ده دام را چون سرمه سوده در روغن گاو چرب کرده یک شبانه روز بدارند و پیش از یک روز که بچکانند ماند در خم قند
و پوست بیخ مغیلان بریزند و عرق بکشند و بوقت چکانیدن گل سرخ یکسیر گل شگوفه سیوتی بیخ سیر مشک زعفران
از هریک … حلوان دو عدد مرغ پرواری دو عدد با مسکه گاو بگداز داده در عمل شروع کند چنانچه رسم است شراب آب در بهوه
که مقوی باه است زنجبیل سپاری از هریک یک سیر فلفل گرد دانکیسر دارچینی بچه فرخیانه از هریک ده درم اجواین
خراسانی دانکیسر ارزه چوب یکسیر عاقرقرحا ده درم دانه الایچی ده درم کاکره چهار … نیم سیر پوست خشخاش

دانگ سیر دار هلد نیم سیر تکه پنج درم بای بزنگ دانکیسر موتهه نیم سیر پوست توی ماد را آن ده درم قرنفل ده درم کوزه
سیر فلفلموبه دانکیسر جمله دارو را جوکوب و قند بوزن همه نقل قند در آب حل کرده داده به در او داخل ساخته
در ظرف کرده در زیر زمین دفن کنند چون برسد بقدر حاجت بکار آرد و باز خشک کند بار دیگر همچنان با قند و آب
بکار برد تا سه بار این ادویه بکار آید شراب در بهره نوع دیگر گل بله دانکیسر تخم ترب دو سیر قرنفل دانکیسر اجواین نیم سیر
صندل سرخ نیم سیر صندل سفید نیم سیر نارمشک پنج درم جوز بوا یکسیر جاتری دانگ سیر بان ستاده نیم سیر
هلیله نیم سیر بلیله نیم سیر زعفران چهار درم قند بوزن همه ادویه اول قند در آب گرم حل کنند و چنانچه در نسخه بالا
مذکور شد عمل آورد شراب در بهره جادو که بسیار انفع است بیار و بلا در یکسیر هلیله نیم سیر موتهه نیم سیر فلفل دراز
دانکیسر جوز بوا دانکیسر قرنفل نه درم فلفلگرد نیم سیر گل داوی بیخ سیر فلفلموبه دانگ سیر دو وزن ادویه دارو قند
دارو را جوکوب کرده و قند در آب گرم حل کرده ادویه انداخته در ظرف کرده در کنند و بیات یک هفته بدارد چون برسد بیالاید
و بکار برد این دارو را خشک کرده همچنین سه مرتبه بکار میتوان برد و غذا گوشت بریان یا روغن ستور بخورد
گل سپید بیخ یک جو بیزری اجزای دو شیشه اجواین خراسانی اگر برابر خواهد بوزن یکوپله و اگر کم زور باید بوزن
یکدمری جاپهل جوتری از هریک سیر شاهی لونگ الایچی از هریک نیم سیر شاهی زعفران صندل اگر از هریک یک دمری
مشک عنبر یک یا دو مری باید که اسپند یک سیر شاهی در آب تیف نند و آب او را با اجزای مذکور همراه سازد و آب پوست
کوکنار نیم دمری نمک هر قدر که خواهد بیخ خواهند پنج موتهه نیم مری پان با مقابله سه پیره با هم مخلوط ساخته و از پارچه گذرانیده
در شیشه نگاه دارد و اگر خواهد اندک قند انداخته شربت کرده بخورد که بسیار مقوی و مفید است در بهره مزه بهیخت
مزه به یمن سپاری یکسیر پوست هلیله دو سیر داوی نیم سیر فلفلموبه دانگ سیر فلفلدراز دانگ سیر زنجبیل دانکیسر فلفل گرد
دانگ سیر بابو برنگ دانگ سیر جوز بوا قرنفل از هریک دانگ سیر قند سیاه یمن مزه به مذکور پاره پاره کرده با ادویه
مذکوره بگلاب حته با آب میان خم انداخته بهفته در ته زمین مدفون سازد و بعد از یک هفته بکار برند شراب چاکسو
چاکسو لیه کرده پانزده سیر و موتهه جوکوب کرده دو سیر در سه من آب بجوشانند تا آنکه یکمن آب بماند پانزده سیر قند در
وی انکنند و در زیر سرکین … دفن کنند بعد از یک هفته برآرد قرنفل دو درم جوز بوا بسباسه از هریک دو درم
خولنجان پنج درم عود یک درم داخل نموده یکروز دیگر بگذارند پس به جامه صاف کرده در شیشه کنند بقدر طبیعت
و بر داشت بنوشند به بواسیر و نواسیر نفعی تمام رساند و جمیع بادها بشکند من زبدة الرمز عرق مشتهی مکیف
قند ستاده شش من پوست درخت مغیلان یمن و هفت سیر الایچی هژده دام کهیله نه دام موتهه هژده دام بهری
سه سیر لوبان هژده دام دارچینی سی و شش دام بیخ بنفشه هژده دام گل دا ده هفت سیر زعفران چهار دام
قرنفل نه دام کچور … هژده دام دارچینی سی و شش دام صندل یکسیر اگر یکمن سیر گلاب پنج سیر عنبر ده توله مشک
چهار

چهار توله قند ستاده را در آب حل نماید با هر مقدار آنچه که به کار داشته باشد و پوست مغیلان را قطعه قطعه کرده سه حصه
نماید و دو حصه روز اول با گل داوه بیندازد و یک حصه بعد از چهار روز بیندازد و بعد از دوازده روز اگر رسیده
باشد عرق بکشد و دو آتشه نماید و دیگر اجزا را کوفته و بیخته در عرق دو آتشه داخل کند و هفت روز نگاه بدارد و وقت
کشیدن گلاب انداخته سه آتشه نماید و بعد از آن عنبر و مشک با مری کوفته بیندازد و بکار برد عرق گلاب مکیف
از مخترعات مؤلف در فصل گلاب باید بطریق عرق قند ستاده و بهول و داوه انداخته بکشند و گل سرخ را برگ نموده
در میان دیگ انداخته بکشند تمام بوی گلاب خواهد آمد عرق چینی مکیف که یاسمن سفید باشد نیز بهمین طریق است
عرق ادب مکیف یمن قند ستاده و یمن ادب با نیطریق که ادب آورده و خوب شسته خشک سازد و بعد از خشک
شدن از تیشه یا کارد ریزه ریزه نموده بجای پوست مغیلان همراه نماید لیکن ادب باید که دو برابر پوست مغیلان
… باشد و عرق باید کشید عرق کند مکیف گوگرد را در ظرف آهنین برسازد چنانچه مقدار یک کهات
قلیل باشد و آنرا بر سه پایه آهنین نهاده آن سه پایه را در میان صحن چینی نهد و فتیلها از پنبه ساخته و با گوگرد آلوده
افروخته یک فتیله در میان آن ظرف بنهد و کاسه چینی را از بالا سه سوراخ کرده با سه ریسمان محاذی دهن ظرف
آهنین و از گوشه بر سر پایه دیگر بیاویزد چنانچه آن کاسه واژگون بطریق سرپوش باشد از افروختن فتیله گوگرد
منعقد شده به کاسه واژگون صعود نماید و از راه لبهای آن کاسه در صحن چینی مذکور متقاطر گردد و هرگاه آن فتیله
تمام شود دیگر افروخته در آن نهاده عرق بطریق مذکور بستانند که در جذام بغایت سود مند است عرق پودنه پودنه دو دام
برگ اعلا دو سیر با هم آغشته بطریق عرقها عرق بکشد عرق قرنفل دارچینی و ناخواه و جمیع ادویه را با سه برابر آب یک شب
خیسانیده و در دیگ کرده و جامی خالی میان دیگ بر بالای ادویه نهاده بر سر دیگ سرپوش لوله دار واژگون گذاشته
استوار ساخته در تبدیل بیخ شش آب که آبی در آن سرپوش کنند و هرگاه گرم شود برآورده آب دیگر کنند
تمام عرق متقاطر میگردد یا به نیچه نیز عرق بکشند و آن هر چه عرق بگیرند بر این نهج است عرق صندل را نیز همین بکشند
نوع دیگر چوب چینی … صندل را کنیس در آب تر کنند آنقدر که نم بردارد بعد از آن تیل خشبو در کف دست مالیده
صندل را بسیار در کف دست بمالند باید که بسیار چرب ظاهر نشود و بعد از آن بطریق چوب بکشند و در کرمایه قدر
نم ماشیر در برگ پان مالیده بخورند که بسیار گرمی و نفع بخشد نسخه عرق گوشت از نوشتهای حکیم کمال الدین حسین
والد حکیم احمد شیرازی مقوی باهی و مشتهی مجرب محمد زکریا رازی صفت آن بابونه پوست بیخ سبز بیخ سنبل الطیب
دارچینی بهمن سرخ و سفید خولنجان سعد کوفی عود البلسان کوفته تخم خرفه کوفته زنجبیل کوفته مشکطرامشیع سورنجان بهری
کوفته آمله منقی کشنیز طباشیر سفید سوده قوة الصبغ غبیره گرم … از هریک یک مثقال گاوزبان … نیم توله …
برگ اسپاوسان تازه سافج هندی نارمشک گل سرخ خصیه الثعلب … صندل سفید سوده عود قماری کوفته …

باد یان خطائی تخم کاسنی پوست ترنج انیسون خارخسک از هرکدام دو استار ابریشم خام پاره پاره کرده هلیله کابلی منقی هلیلهٔ زرد منقی هلیلهٔ سیاه کوفته از هریک پنج استار بیده کل الدین حلبی چوب چینی پانزده استار
اضافه این ترکیب نموده مجموع را خوب کوفته پخته نه روز نم نمند در ظرفی ترشح نمود بعد از آن عرق بچکانند
و مغز پسته و مغز بادام مغز فندق مغز دانه زردالو مغز بی مغز بادام کوهی مغز ارجیل مغز دانه بلادر تخم کدو تخم
هندوانه تخم خربزه کرمک مغز کردکان تخم خشخاش سیاه و سفید پنبه دانه شهدانج از هرکدام دو استار این ادویه
چنان بکوبند که همچون مرهم شود مغز مویز منقی کشمش انجیر زرد خوبانی از هریک دو استار گوشت گوسفند دنبه دار
و روس هلوان پنج راس بز خصی و راس اسپ یک راس بره گاو یک راس مرغ سی قطعه دراج صد قطعه کبوتر
صد قطعه فاخته صد قطعه از شل کله و تیهو و بودنه از هرکدام سی عدد قطعه کنجشک هزار قطعه ماهی تازه نیم من شیرگاو
همین کل مشکین تازه که بهندی سیوتی گویند همین این لبوبات کوفته را با فواکه یابسه و اگر میوه تر مثل سیب و به
و انار شیرین و امرود از هرکدام صد عدد داخل نمایند بهتر است با گوشتها بپزند یک شبانه روز که گوشتها حل کردند بعد از
آن عرق بچکانند و عرق ادویه را با این عرق بهم ممزوج کرده دو آتشه نمایند چنان رسمت عنبر و مشک و گلاب
علی الرسم داخل نمایند و عرق بچکانند باید که ظروف و دستور را از امعاء و شکنبه و روس و اکارع پاک کرده بپزند نافع
بجهت قوة باه بجهت قوة باه کرز پاک کرده از پوست و استخوان سه من در شش من آب بجوشانند تا چهار من بماند پس
صاف ساز و دیگر بجوشانند تا سه من بماند پس همین قند کهنه در این آب اندازد و سه سیر گل دانه و سه سیر عود داخل
کرده تا شش روز در زیر زمین کنند پس بالوده خولنجان جوز بوا قلقلونه زنجبیل از هریک ده درم قرنفل موتهه از هریک
شش درم اجواین سپی و شش درم در آن کنند و سه روز بگذارد پس بالوده هر روز سه چهار سیر نوشند و غیره. بیاشامد
که بسیار قوة باه بخشد من کتاب ترجمه و نقل از طبیب **شراب گندم** بجهت دفع باد بیارد گندم همین دو لبیده کند و در چهار
من آب بجوشانند پس بیالاید و ده سیر گهنه در و انداخته در زیر زمین و سرگین استان دفن کند بعد از یک هفته بالوده قرنفل
چهار درم جوز بوا نبک خولنجان از هریک چند درم سنبل فوفل از هریک ده درم برگ تنبول چست و پنج عدد انداخته دد
شبانروز به آرد پس صاف کرده بجوشانند و بخورند باد و دو میده که بالای پوست باشد دفع کند و قوة دهد **شراب قرنفل**
دل و دماغ را قوة دهد و فرح و انبساط بخشد و قوة باه بسیار افزاید و دایم باشد و آنچه سودا بود بیارد نبات سفید
قرنفل هشت سیر خولنجان دو سیر زعفران نیم سیر آب سه من ادویه را جو کوب کرده یکشب در آب گذارد و روز
دوم نبات بجنبد آرد و بعد از ده روز بالوده زعفران انداخته بعد از دو روز بیاشامد **شراب نهپانه** که بیخ کبهلا بود
هر از هرکدام یک سیر سعد نیم سیر گل داودی با دو سیر زنجبیل کج بابل از هریک پاو سیر الاچی مرچ جوز بوا جوتری
اسپند اجواین ... کنکلی چنبیلا ... ال کهاره بیره طباشیر ... ناگیسر هلیله بابی بزنگ تخم نبک
کل

کل چاو موصلی سفید افیون اندر جو تخم کونچ تخم بنرج چهر چهریلا کبابه چینی بهارنگ کاپیپل بکسنه تخم بحبه دو و بهی
حاکر صندل سرخ صندل سفید ببیلی انیس بهنکره سیاه راسن تخم جرجوه تخم شبت بهپکر مول سپیها گوکلفا از
هند کوسپاری سنه در پوست خشخاش تخم اشکن برهنی مصطکی زیره سیاه قرنفل دارچینی از هریک ده تانک قند سیاه
همین در عرق هندی ترکنند و عرق هندی از مخترعات حکیم عین الملک است و حکیم علی دو سیر چوب چینی داخل اینها ساخته
و حکیم حیدر علی عاقرقرحا و اگره و عود از هریک ده تانک و زعفران یکتوله و مشک نیم توله اضافه نموده است و انگور نیم سیر
دو مغز بادام دو توله و پوست بیخ سنبل کبیره مویز سیر نیم پاو اضافه کرده **شراب بهمن سکر** دفع سودا و صفرا و بلغم نماید
و تقویت باه بخشد و هضم طعام کند و اشتها پدید آورد از مولفات حکیم حیدر علی برادرزاده مرحوم حکیم عین الملک گیلانی
صفت آن قند سیاه سه من آب قراح نه من پوست مغیلان که بهندی کیکر گویند نیم من دارچینی نیم سیر چوب چینی
بسیر گل سرخ پاو سیر خسک یک پاو سنا و بیخ ترب مصفی هلیلهٔ سیاه هلیله کابلی هلیله زرد هلیله آمله سنبل الطیب اسپند
انیس از هریک پاو سیر عناب یک سیر مصطکی نیم پاو زنجبیل نیم پاو خصیة الثعلب یک سیر شقاقل پاو سیر شاهتره تخم کاسنی
از هریک پاو سیر گل نیلوفر نیم پاو صندل سفید یک سیر بیخ کاسنی گاوزبان بادنکو از هریک نیم پاو مویز ده سیر افسنتین نیم پاو
و اسطوخودوس یک پاو همه را آرد ده سیر میشود جوش در خم اندازد و بجوش آید و بار از جوش بنشیند و صاف کرده چنانچه خورد
که فیض این بیشتر از چکانیده است اما از چکانیده بیش دارند که او نفع بیشتر است و اگر خواهند به جای آب صاف
آب انارگیر با آب کوزه یا آب سنبه هی کنند بهتر آید و در تقویت باه بی نظیر باشد و در وقت چکانیدن چاشنی
بجز آنچه مذکور شده به همه عنبر یکتانک مشک دو تانک صندل سفید یکتوله کافور نیم ماشه زعفران یکتوله پوست نارنج یکتوله
دارچینی یکتوله **لنگو و کمول آسو** و سمول چهل دام بریاری چهار دام رسی چهار دام چیته لکوا دانبج اره دیودار
کمر داتون سور بهری کنگر کرتی جاب از هریک چهار دام قند سیاه بیست و یک سیر و نیم گل داودی سی و دو
دام پوست چهرپری شانزده سیر همه ادویه ها نیمکوب کرده در ده من آب انداخته بجوشانند وقتی که نیم من آب
بماند از آتش فرود آرد و قند سیاه و گل داودی و کس و پوست چهرپری باشد با این مخلوط ساخته در خم کند و وقت
چکانیدن تخم چهار دام تیرج الاچی ناگیسر از هریک چهار دام زعفران دو دام صندل سفید نیم سیر اینها ادویه در
این ... داشته بچکانند خاصیتش امراض بادی و تب کهنه و راجروک و زردی بدن و سیلان منی دفع کند و قوة
تمام بخشد **سابج آسو** آب ... شکوار یکصد و هشت دام قند سیاه دوازده سیر زنجبیل مرچ دار فلفل تخم تیرج الاچی
قرنفل جوز نمک سنگ موتهه مهیلی از هریک شش دام دار و ها کوفته و بیخته بعد از آن در آب و قند سیاه و غیره
انداخته نگاه دارد وقتی که بجوش آید آب او را گرفته در شیشه نگاه دارد و یکطام شب بخورد و اگر خواهد بچکانند
سپرز و کم باد و امراض جگر و استسقا و امراض خصیه و تپ بنجی دفع کند **اره آسو** که اسوکی آنجی بچکانند

ورق آهن چهل و دو دام گل داودی سی و دو دام قرنفل چهار دام موتهه چهرچهریلا بالاخس چاب چیتا
هلیله زنجبیل مرچ فلفل دراز تخم تیرج الاچی خورد از هریک چهار دام قند سیاه سی و یک سیر و نیم کس و چهرپری
شانزده سیر همه ادویه کوفته در آب کنند و قند سیاه و کس داخل نماید تا که ورق آهن غایب شود و آب او را گرفته
و در آتش بچکانند امراض جگر و سپرز و استسقا و خله دفع کند و دایم باشد **موچیا آسو** موچیا سفید چهار دام موچیا سیاه
کرمهی مغز چیل زنجبیل فلفل دراز فلفل مویه مرچ موتهه کشنیز کنکیرن از هریک چهار دام قند سیاه سی و یک سیر و نیم
کس شانزده سیر ادویه نیم کوب کرده در آب انداخته بجوشانند چند آنکه هشتم حصه بماند فرود آورده با قند سیاه
و کس داخل ساخته بچکانند و در وقت چکانیدن صندل نیم سیر الاچی خورد و گلاب صندل سرخ چهرچهریلا قرنفل
از هریک چهار دام مشک یکتوله در نلوه کرده بچکانند قوت باه و زیاد کند و منی آرد و برای جمیع بیماری نافع آید و
پیری برطرف سازد و تب کهنه و بی اشتهایی و راجروک و زردی بدن دور کند **دراچه آسو** موتهه زنجبیل مرچ فلفل
دراز موچیا سفید موچیا سیاه قلقلونه تخم نیلوفر زیره سبز زیره فراسانی الاچی خورد خس از هریک هشت دام
کل داودی سی و دو دام مویز منقی سی و یک نیم سیر کس شانزده سیر سوکنده بالا ده سیر نبات مصری هفت و چهار
دام قرنفل چهار دام همه شصت و چهار دام ادویه را کوفته بیخته در آب گرم انداخته در کوزه چوب که روغن اندوده
کرده باشند گرده نگاه دارد و آب او بردارد و بخورد که با تشکاری نیارد رکت پت و زردی بدن و سوختگی
درون و تشنگی و تب صفراوی و بیماریهای صفراوی را دفع کند و قوة باه افزاید و نافع است برای زن که خشک
حمل تب کند **دستمول آسو** دوصد و بیست و چهار دام کلوی بیست و چهار دام راسن سار یا کس سار با کهر هتی
کنکیرن اسپلا سپهی منجیتهه سور بهری باد بهه نسوت موتها بداره بهارنگ لوده انددرجو زنجبیل فلفل دراز مرچ کنول
بیخ نیلوفر کچور الیس بیزدار هرد و بدار رنیکا چیتهی مترا ... به هه ... کهه نیکو داهتی کند گبنهار بیرا مول
جواسه ستاور موچیا سفید موچیا سیاه بادیان کاپیپل نال مکهانا رزه چوب رکت چندن سلوجن هر
ناچهار چهیر کند کهیرسا ... زیره سیاه زیره فرات ... تخم کونچ سپاری کلگر اسپیکا اکر کراکا لونیا
چهره کاکولی جیوک مرکهپکه میدها مهامیدها ... از هریک بیست و چهار دام جمیع ادویه را نیم کوفته
در آب بجوشانند چون هشتم حصه بماند بگیرد و سه من قند سیاه و گل داودی سی سیر و پنج چهرپری یکمن و بیست
و سه سیر عسل سی و یک سیر پخته سه سیر همه دارو ها را با قند سیاه در آب که یا دارو ها جوشیده شده است
کور کنند و آب دیگر هم گرم توده چند ارز قند سیاه سه چهار مرتبه اندازد اما بها نفعدر که یا ... شیخ تیرج
الاچی ناگیسر قرنفل جبابانی بالاکشته کنکول کهرین جادتری صندل الاچی خورد اینهمه دارو ها نیم کوفته بیندازد و اگر
وقتی که قند سیاه با این دارو ها خوب حل کرده بعد از آن وقت عرق کشیدن در نوه پوتلی مشک و زعفران نگاه دارد
زنک

رنگ سرخ بخواهد صندل سرخ به هم واکرده و تیز خواهد دو آتشه کند و در شیشه نگاه دارد چون کهنه شود فایده بیشتر
امراض بادی و صفرا و بلغم و بی اشتهایی و راجروک و سنگرهنی و امراض دل و بواسیر و زردی بدن و جذام و سیلان
منی و قی و استسقا و دشواری بول سرخ و درد و خله و دمه و سرفه و امراض جگر و سنگ مثانه و سپرز و آبات و امراض
کرم و امراض سر و امراض چشم و امراض منی و لاغری و در بدن بسیار چربی شده باشد دفع کند و تب کهنه دور کند
و قوة باه بیفزاید و زن را بار و رسازد **کیکار آسو** زعفران مشک موتهه تخم تیرج الاچی خورد اکسیر آمله هلیله بهیرا
زنجبیل مرچ فلفل دراز اجواین تیز کبه صندل کبابه چینی نکر بالا قرنفل جوتری منجیتهه پوکهر سوکگرا اسپیکا تخم نیلوفر
سلوجن کچور تالیس چیتا چیتا مانسی جوز کوتهه کنکیرن بیلا مول از هریک دو دانگ قند سیاه یکمن و گل داودی
ده سیر چهرپری کس بیست سیر عسل پخته سیر همه ادویه کوفته در آب گرم تر کنند سوای زعفران و مشک و صندل که از
عقب اندازد بعد از آن در قند سیاه گل داودی و کس و عسل داخل کرده در زمین گور کنند وقتی که خوب بجوشد
بچکانند تب کهنه دفع کند اشتها پدید آرد و وزن عقیمه را حمل سازد و سپیدی و تجارب زیاده ... شراب و امراض
چشم و گرش و گردن و سینه دفع کند و هشتاد ف بادی دفع کند و بیست و چهار فساد صفرا و بیست ف بلغم دور
کند و قی و بواسیر و سنگرهنی و آتیش سار و راجروک و دمه و استسقا و آماس و دشواری بول و امراض گلوی دفع کند و
قوة باه به هد **ترپهلا آسو** آمله بیست و چهار درم هلیله بهیره ... نون بیخ اندرائن بیخ داتون چیتهی ... سلوجن
کوتهه با برنگ موتهه بهارنگ لوده به اندرجو ازد چوب دار هلد رو هنس راسن دیو دار زنجبیل کا پیپل میده آهه
میدا کاکولی چهیر کالوبی جیوک رکهبهکه بزنگ بادیان فلفل دراز از هریک چهار دام کچور بیست و چهار دام
گل داودی سه سیر دارو نیمکوب کرده در چهار من آب بجوشانند چون هشتم حصه بماند بگیرد بعد از آن در دو من قند
سیاه انداخته و کس داخل کرده نگاه دارد وقتی که جوش خوب آید این دارو ها را داخل نموده بچکانند کس چهر
پری دوازده سیر الاچی صندل تخم تیرج قرنفل از هریک بیست و چهار دام زعفران دو دام مشک یکدام جمیع امراض دل را
دفع کند و باد در کت تب و راجروک و دمه و زردی چشم و سنگرهنی و زردی بدن و بواسیر دور کند و اشتها و
قوة باه بیفزاید **پنس آسو** سور بهری دیودار کچور سپتا ر فلفلدار کبیار کچور ... کهه کلکلک اگر زعفران کچ پیپل
کیا آمله زنجبیل کرد موتهه رزه چوب کوتهه جوز بالا جوانه ... هلیله چیل اجود بیخ نیلوفر تخم نیلوفر سلارس از
هریک بیست و چهار دام همه ادویه کوفته قند سیاه یکمن و سی سیر هنس طاوس سارس بوتیمار کونج کل داودی و
گوشت جانوران مذکور در چهار من آب بجوشانند و آتش کنند وقتی که همین آب تا نیم بگیرد ... کوفته که
بالا مذکور شد در این آب داخل کنند و قند سیاه دو سه مرتبه کرده بیندازد چون خوب بجوش آید بچکانند و مشک
و زعفران و عنبر وقت چکانیدن داخل کنند قوة باه بیفزاید و درد پی اشتهایی و امراض منی و بواسیر و بلغم

دفع سازد و فربهی آرد و بزنان محبت بهم رساند دیاکنگ دوسو کل داودی سه سیر زنجبیل چهار دام مرچ فلفل را از
تنبول جوز قرنفل جوتری موتهه صندل بریاری اسکنده بانسه کوتهه عاقرقرحا کوکهرو تال مکهانا بیخ بیرنج جوز رکی
خوردبا برگ چهوچهوتلیا سلارس بالارکت چنندن از هریک چهار دام قند سیاه شوان کس بیت سیر همه ادویه
کوفته با قند سیاه و کس داخل کنند تا خوب بجوشند بعد از آن گوشت بزغاله سیر سفید انداخته تا گوشت همه آب شود
بعد از آن بچکانند کم قوتی و با اشتهایی و رادرد و بیهوشی بدن دفع کند و قوت باه و قوت بدن و روشنی دیدن
و شهوت و عقل و مغز آید عرق عکیف ... الاصل قند سیاه پنج من آب گرم دوازده من کل داوتیک پنج سیر پوست مغیلان
دوازده سیر ریزه کرده در خم کنند و بعد از ده روز بچکانند و بکار برند و بعضی در وقت چکانیدن زعفران داخل
و از این عرق زعفرانی میگویند و اگر زنگ لاکهه یا صندل نارنج داخل کنند عرق ارغوانیه نامند و در نکهها بسیار میکنند
و آن عرق را به آن اسم میخوانند و اگر یک دانه خوشبوی داخل کنند قرنفل از این عرق قرنفل نامند و همچنین عرق
و عرق جوز و عرق گل نارنج و عرق بساس و عرق دارچینی و عرق عود و عرق صندل و عرق دوآله و عرق سعد و غیره
میگیرند و بر آن اسم می نامند و اگر خوشبوی مخلوط داخل کنند از این عرق خوشبوی نامند چون مشک داخل کنند عرق مشک
گویند و همچنین عنبر داخل میکنند و گل کیوره و گل چنبیلی و گل نارنج و گل رای چپل تنها تنها داخل ساخته بچکانند و نام آن
بوی خوش می نامند **عرق مهوه** و آن میوه هندیست مثل کشمش و درخت آن برابر درخت انبه میشود تخمینا ده
خم ده من آب کنند و پنج من مهوه داخل ساخته ده سیر پوست بیخ ام غیلان در او ریزه ریزه کرده می اندازند و از
قند سیاه چاشنی میدهند و چون برسد بچکانند **عرق زردک** مقوی باه بود آب زردک بیست من در خم کنند
و پنج من قند سیاه کهنه داخل نمایند و پنج سیر گل داوتیک و ده سیر پوست بیخ ام غیلان داخل کنند تا بجوش آید پس مقطر
سازند **عرق چکیده دیگر** از تألیف حکمای هند عرق چکیده ده من آب گزر پنج من قرنفل ده سیر دارچینی ده سیر قرنفل یک سیر
الاچی یکسیر ناگیسر ده سیر برگ گل نارنج سه سیر سنبل الطیب یکسیر مشک دو سیر پوست نارنج سه سیر گل نارنج دو سیر
صندل یک سیر ساوج یکسیر کوفته در عرق و آب گزر ترکنند و بعد از هفت روز بچکانند و وقت چکانیدن
این ادویه را در خرقه بسته بر سر پچه گذارند تا خوشبو و لطیف و دو آتشه گردد صندل چهار مثقال عود دو مثقال زعفران
سه مثقال پوست ترنج تازه هفت مثقال پوست نارنج تازه هفت مثقال عنبر اشهب دو مثقال قرنفل دو مثقال دارچینی
سه مثقال مشک دو مثقال **عرق از مرکبات حکمت پناه حکیم عین الملک شیرازی** که الطف انواع عرقهاست که جهت درد
پشت و مفاصل و قوت باه و ترکیب نموده اند و بدین مداومت داشته عرق صایغ سه سیر بسبایی قرنفل پنج
پیل دو سیر سعد نیم سیر خولنجان نیم سیر بادکسیرنیاز نیم سیر خصیة الثعلب ده سیر ماه پروین با دو سیر چوب چینی کشمش
سه سیر کوفته داخل عرق صایغ میکردند و بعد از بیست روز بچکانند و بر بهایی خوش طرقی بد کرد داخل میکنند
عرق

عرق بار بار که آن حرکت صوفیست و آن عرق است که عرق دو باره را یا یکباره آمیخته تمیز ناکرده کوفته ده سیر شبت
در آن انداخته مکرر بچکانند **ده بار کرده عرق باره** مشهور است که اگر تمین عرق را با تمین بیشتر آمیخته باز پس بچکانند عرق بار بار میگویند
بالچ عرق که حکمای هندوستان ساخته اند جهت باد رشتان هند و او را مقطر و غیر مقطر نیز میتوان خورد آماس دست و پا و ضیق
النفس و خفقان و رفتن شکم و خون شکم و بواسیر و پیچیدن شکم را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقوی
باه باشد و دق را سود مند بود و خشکی اندام را نافع آید و هاضم طعام باشد و اشتهای صادق آرد و رنگ روی
بر افروزد و درد دست و پا را و قولنج را و قراقر شکم را دفع سازد و خارش اندام کم کند و قوت بدهد سلیکه
کچنده بستانند خولنجان بیست درم قرنفل عاقرقرحا بیست قاقله کبابه فلفل گرد مصطکی تخم ترنج پوست ختائی
دارچینی فلفل مول اونگه کاکچنکه مرمکی سیاه موصلی سفید آمله سپاری عود بلیله زرد هلیله سیاه بلیله اجوائن
کبیج اجمود و الاچی بزرگ و الاچی خورد سعد از هریک هژده درم چار مغز یک سیر قند کهنه دو من زنجبیل دو سیر
سفید سوختنی اذخر کلوی بیری با و برنگ پوست اسکنده تخم جهنده از هریک نوزده درم تغرک چهار سیر
دانیک دو سیر پوست خشخاش دو سیر باید که در خمره آب چاه کرده و همه ادویه کوفته در آن اندازد و بعد از بیست روز
صاف کرده بنوشند و اینرا در بهره گویند و اگر بچکانند که لطیفتر شود **عرق نی ... الرای** تخمینا قدری سرمجد
کهندی چمبه گوبند بشکافند و اندکی خالی کرده در آن قند سیاه اندازند بعد از چند روز که در جوش آید و تکهای
او تمام حل کرده چاشنی عاقرقرحا و خولنجان و ناگیسر داده بچکانند و بکار برند **شراب بلا** که حکمای هند جهت بستی و جذام
و داء الفیل و برص و ناسور و قولنج و استسقا و هیضه و ضیق النفس و خشکی دست و پا و درد مفاصل ترتیب کرده اند
از روانها بسیار معتبر است بستانند بلادر یکمن و سر او دور کرده و در شش من شیر بتدریج بجوشانند تا تمام شیر را بخورد
بعد از آن فرود آرد و خشک کند و بعد از آن بخرات بشوید پس با شیر چهار من قند سیاه کهنه دوازده من آب
چاه و بقدر حاجت گل داوتیک دو سیر در خم چوب کهنه اندازند و بعد از جوش قرنفل جوز بوا خولنجان دارچینی
بسباسه کبابه چینی الاچی زعفران سوده داخل کنند و بنوشند و بعضی بجوش مقطر نیز میسازند **شراب...**
قند سیاه یکمن گل داوتیک ده سیر پوست بیخ کیکر پنج سیر در خم بکنند و چون بجوش آید مقعد مار سیاه زنده
را او اندازند پس بیخ جوز مانل پنج سیر بهنکره ده سیر مندی ده سیر شیطرج سیاه یک سیر بیخ سینها او یک سیر کوفته
داخل نمایند و بعضی نانخواه و افیون و سیاه دانه و زیره و دارچینی از هریک یک سیر داخل میکنند پس سر خم
محکم کرده بعد از یکسال میخورند جمیع امراض عصب و مزمن دفع میکنند و این تحفه حکمای هند است که از یکدیگر پنهان
میدارند و جوکیان بدین مداومت می نمایند و بعضی در خم گوشت گوسفند و کبوتر و مرغ داخل میکنند جهت قوت باه
و غیره بعد اگرمن آب انار چون خواهند که شراب را از آب جدا کنند قدری زنگ سوده در آن اندازند از هم جدا شوند

وهمچنین بود مغز آبه و سیب که پوست او دور کرده در شراب اندازند همه آب بچسبند و صاف کنند
و همچنین بود کاغذ و اگر به آنها که در شراب آب است یا نیست سیب را در آن اندازد اگر در ته نشیند خالص
و اگر بالا بایستد در هم آمیخته است **نسخه چهار عرق تصنیف حکیم** ... شراب چکیده پنج سیر اجوائن دو نیم سیر شاهی یا و آن
سه سیر شاهی گشنیز خشک سه سیر شاهی چهار ادویه را نیم کوب کرده در شراب مذکور انداخته باز بچکانند قسم
آهسته **نسخه شراب** کهیلا کهیلا دوده بر از هرکدام دو سیر گوگرد سیه سونته کل داوده هلیله از هرکدام یکسیر کبابه چینی
عاقرقرحا چوب نار فلفل گرد فلفل دراز قرنفل الاچی چهار اجوائن دارچینی تال مکهانا جوتری چا پهول تخم مهاره تخم
بلو قرنفل جنگلی سپاری کرنه کوراتا کلیجن کوتهه اجمود برهمی ناگیسر با دا بزرگ تخم سبنها لو تخم تنبک هلیله زنیا کوت
سیوه چتره مید مهامید الاچی بزرگ بلیله بهدرنگ آمله بیخ برگ تنبول مصطکی زعفران افیون خالص موصلی سیاه
موصلی سفید اندرجو تخم کونچ موچرس زیره سیاه ارو سه بهنکره پیپلی از هرکدام ده درم دارو ها کوفته بیخ چوب
کوب کرده در آوند چرب اندازد و یکمن قند سیاه داخل سازد و سه من آب چاه شیرین اضافه نماید و بعد از ... روز
صاف کرده نگاه دارد و یک پیاله وقت خواب بنوشد **عرق جبی** قرنفل جوز بوا دارچینی فلفل دراز فلفل گرد فنفوم
موصلی سیاه موصلی سفید هلیله بزرگ بلیله آمله زنجبیل قسط کهیلا کهیلا موتهه اجمود نانخواه اجوائن خراسانی موچرس
تخم کونچ تخم انگن جاوتری ناجوری از هریک دو تانک گوکهرو افیون کته مشک زعفران بانسه از هریک یک تانک
خشخاش دانه الاچی کلان و آنه الاچی خورد بهنکره پلاس پاپره مصطکی کنجش خرما تو اکهیر از هریک ده تانک
بهلنگ موتری از هریک سه تانک کنانی چهار تانک برگ تنبول صد عدد انجیر دیگی جوکوب کرده در یکمن قند
سیاه و ده سیر پوست کیکر خم ساخته باشد که موافق این باشد کور کنند و بعد از جوشیدن چون عرق دیگر عرق دیگر گیرد
کم بسیار مفید است **عرق امساک ...** تخم کوچ تخم ترب تخم گزر شمات اجوائن اجمود از هریک ده درم و الاچی بزرگ
و الاچی خورد از هریک دو درم بیخ درخت سنبل ده سیر گل بید انجیر ده درم جمله را جوکوب کنند و شب در آب تر
کرده نگاه دارد و روز بطرق شراب عرق بچکانند بقیاس ده سیر عرق بگیرد یک درم از آن هر روز بنوشد باب
در امساک مجرب است **دیگر عرق ... مقوی ...** و مشمول از هرکدام ده سیر الاچی کلان کوبچی کلوی راسن کولیسر کرتهی کیکر
پوست درخت سهنجنه بر آرد انجینهه موره یا ده تنوت ناگرموتهه پوست بیخ اندر بهار نیک اندر جوز زنجبیل پوست
درخت بیل فلفل گرد بیخ کاه کاندر کچور بهکر مول تا پیسیر بد ار اوار هلد و بود آر مهتی زنبکا ترایان یه ماکهه
موتی هست کنتی پیپلا مول جرانسه ستاور موصلی کنه کا پنهول تا گ ... مکهانا رکت چندن خرما خورده بیر نوا
اجوائن خراسانی بجرا رهول بر تنگ فلفل زیره تخم کوبجه تپ ری کا کرا سینگ بتیج الاچی خورده کیسه
چهوچهو بلا بزیر بالا لگر با دیان دارچینی تنبول جن صندل انیس جاوتری از هرکدام هفت و چهار سیر نبات بای
زعفران

زعفران دو سیر شاهی گل داودی هفت و نیم سیر مکانا پنج سیر اذی دو عدد مشک یکنافه قند سیاه شش من
پوست کیکر یکمن و پانزده سیر بطریق متعارف در زمین کرده بعد از آن عرق بکشند که بسیار مفید است **عرق کشیدن
ز...** که مطلق بوی از او نیاید و بسیار اعلا باشد اینست که در عرق کشی اجزا بگذارند و ظرف دیگر که بر بالای آن
درست میگذارند درون ان ظرف را به جای خسی و کاهی و دیگر چیزها که معمول است و کلهای اینها را با چوبی که
بآن کلها وصل باشد نصب نموده استوار سازند که نیفتند تا هر عرقی جدا شود و از آن کلهایی و لوله که پایین هر دو
ظرف بالا که گفته شد بگذارند و در هر دو ظرف بالا و پایین را بخمیر مستحکم سازند و بالای ظرف بالا را پر از
آب سرد بجنبه باشند و اگر ظرف بالا جای انجمن ندانسته باشد که آب گرم ان ریخت لته را تر کرده بر سر آن ظرف
بالایین سازند و هرگاه که ببینند که لته رو بخشکی نهاده باز تر سازند و بر آن بگذارند و چون از این کار داد بپردازند
هر قسم خوشبوی که خواهند در پارچه کد بسته سر آنرا ببندند و در میان ظرف ثالث که قابله است بگذارند تا عرقی
که بر میآید خوشبو شود و در این نسخه عنبر کافیست حاجت بدیگر خوشبو نیست اگر کسی خواهد که دیگر خوشبویها
اضافه نماید بهمین طریق عمل میکرده باشد **در بیان خواص و طبیعت و منفعت و مضرت و مصلح و بدل شراب قندی** یعنی گور
چون در کتب اطبا که بیان ادویه مفرده شده خواص و مزاج و منافع و مصلح شرابها و نبیذها در حیز تحریر درآمده
و طرق ساختن هر کدام را ایراد نموده اند اما شراب شکری که در هند معمول و مشهور است بنظر نرسیده که کسی
منافع و مضار آنرا در سلک تحریر کشیده باشد لاجرم این بنده قلیل البضاعه اراده آن نمود که انچه در این باب به
خاطر خطور کند مرقوم نماید تا منافع و مضار آن معلوم همگنان گردد و بالله التوفیق **در طبیعت شراب شکری** بطریقی
که در هند معمول است چون اصل و ماده آن از شکر سرخست که بزبان اهل هند آنرا گور میگویند می باید که
طبیعت او حار باشد در درجه سیم چه حرارت ماده او که گور است یعنی قند سیاه در درجه دوم است اگر چه حرارت
شکر مطلق حار در درجه اول است اما شکر سرخ را حرارت زیاده از شکر سفید و قند است چه اجزا او وسخ که حامل
حرارت است در این بیشتر و نیز تصریح شده که حرارت شکر سرخ همچو حرارت عسل است و این شراب حرارت دیگر
از تقطیر و تعفین اکتساب میکند پس میباید که حرارت او در درجه سیم باشد اما هرگاه اورا با افادیه دیگر
بچکانند که اورا باصطلاح اهل هند اسو گویند در اینوقت حرارت او زیاده میگردد و حرارت او در این حال
در درجه چهارم خواهد بود و یبوست او چون امتزاج و اختلاط آب بسیار است کمتر از حرارت باشد **در منفعت
آن** چون معلوم شد که مزاج ان حار یابس است پس از جهت کبد و معده بارد و مزاج بارد و امراض بارده
خصوصا بلغمیه مثل فالج و لقوه و تشنج رطوبی و وجع مفاصل و بعضی از اقسام استسقا خالی از نفع نیست و در
بعضی حال قطع بلغم می نماید و اشتها طعام باز دید میکند و نشاط و سرور و انبساط نفس بجهت ترقی خون در دماغ

و فروج لطفا هر از او متصور است و فی الجمله لینتی نیز در طبیعت احداث میکند و مرطب مزاجهای یابس را موافق است
در مضرات گرم مزاجان و کسانیکه حار الکبد و المعده باشند استعمال آن موجب حرارتی قویست و تولید سودا
سوداوی سوخته در بدن میکند و ادمان او موجب ضعف معده و قطع اشتها و صداع مفرط و هم قرحه مثانه و اسهال صفراوی
و در موی و هی و صفراویه و جنون است و بالجمله در تولید صفرا و احداث امراض صفراویه بغایت مستعد است در مصلح آن
چون آثار حرارت از او محسوس تر و مضرت از این رهگذر بیشتر است و ادمان او که موجب قطع اشتها و معده است
از این رهگذر چنانچه بر صاحب فطرت علیا مخفی نیست پس رب ریباس و رب انار ترش و رب به ترش
که از حیثیت کیفیت فاعله ضدیت بمزاج این شراب دارد و صلاحیت اصلاح آن دارد و جلنجبین دافع مضرات است
خصوصاً مضرتی را که در معده حادث کند و در تولید صفرا و ایجاب امراض سوداویه گلاب و عرق بیدمشک
از جهت کیفیت فاعله و از رهگذر کیفیت منفعله با او منافات دارد و باعث اصلاح و دفع مضرت او میتواند شد
در بدل آن و در اکثر و اغلب آثار او چون نبیذ عسل را شرکت است بدل او میتواند گشت دستور العمل عرق سیب حکیم
مولانا صفی آنست که بگیرند سیب شیرین رسیده اعلی اگر سیب بهم نرسد کنار رسیده اعلی را میان او را برآورند و بریزند
آب او را صاف نموده بگیرند و تخمها برگرده و حقه باکره هر کدام خواهند بقاعده معمول جمع نمایند چون جوش خورد و ...
بهانه بوزن منه خرما نیز همراه کنند و گنجشک نر خانگی بریکی فقد بچاه عدد و گنجشک بچه بعد از آن کوفته باب پخته
شده در آن خم اندازند با دو قطعه خروس و پنج قطعه کبوتر بچه پر بر نیاورده همراه اندازند و دو سیر شقاقل تر و خشک
هر کدام که باشد در خم اندازند و اگر آب سیب باشد کنار هم دو سیر چند اندازند اگر آب کنار باشد احتیاج تکرار نیست
بعد از آنکه تخ شده و رسیده باشد عرق او را بطریق متعارف بکشند در یک خمره با کرده کرده این ادویه و نیل را
جو کوب کرده در روز در سه شبانه روز بگذارند و بعد از آن عرق کشند ان شاء الله نافع باشد ادویه اینست فلفل دار
دار فلفل هر یک نیم سیر خولنجان یک سیر زنجبیل دو سیر کبابه چینی دو سیر سنبل الطیب جلیله چرح لسان العصافیر از هر
یک یک سیر اجوایین خراسانی نیم سیر موصلی سیاه پوست خشخاش صندل سفید گل سرخ قرنفل هر یک یک سیر
تخم انگشت شیطرج هر یک یکسیر بوست بلیله بهمن سرخ بهمن سفید ساتهوه خشبه قرنفل ابا کوثا کاکرا انیسون خردل
بسباسه قاقله صغار هر یک نیم سیر فلفلمویه بجلد از هر یک دو سیر مصطکی باو سیر قاقله کبار دارچینی کالیجه یکبار
سیر پوست درخت کرنبل نیم سیر خبط دو بچل باو سیر زراوند طویل باو سیر مغز تخم ابنه چهار سیر آمله مقشر یک سیر
تخم کرفس رازیانه انیسون تودری سرخ تودری سیاه تودری زرد تودری سفید شاه دانه زرنب شامی اسارون
هر یک نیم سیر خردل تخم بادنجان تخم ترب تخم گندنا تخم هست هر یک دو سیر حب جوزمائل چکا و تفاح شیبی جوز بوا
خرما قاقرک هر یک یک سیر بزر البنج سفید باو ترنک اسکنده هر یک نیم سیر چوب چینی اطلسه آماز تخم حلب
باک

باک کیسر چوب نیلوفر زیره سفید هر یک نیم سیر سعد هندی دو سیر بسفایج زراوند مدحرج درونج عقربی قسط شیرین
سلیخه تخم انگشت سیاه بید هر یک نیم سیر دار شیشعان یکسیر موئز طایفی زرنباد هر یک دو انار حب الغار یکبار
و بارنجبویه پودنه جوئی و پودنه باغی هر یک یک سیر تخم شبت سنجد هر یک دو سیر کتانی خورد کتانی کلان هر یک دو سیر
مورد قاری لبان ذکر هر یک یک سیر عنبر لادن سه سیر پوست اترج نیم سیر مغز بادام مغز پسته مغز بن هر یک یکسیر
مغز حب الصنوبر مغز فندق مغز حب الزلم مغز حب قطن کنجد مقشر تخم خشخاش هر یک نیم سیر زعفران نیم سیر
مشک چهار توله عنبر اشهب دو توله این جمیع اجزا را جو کوب کرده در عرق ده من قند سیاه بدستوری که پیشتر نوشته
شده دو باره عرق بکشند عرق بکیف معتدل بپزد قند سیاه یکمن نبات نیم من پوست درخت مغیلان خشک پانزده سیر
صندلین شش دام عنبر زعفران دارچینی از هر کدام دو دام عود کاو زبان بسباسه شقاقل مصری بهمنین پنج مویز
دارو از هر یک چهار دام جدوار تخم کاسنی بهشته از هر یک سه دام گلاب شش شیشه چوب چینی نیم سیر قرنفل یک و نیم دام
عرق بیدمشک چهار شیشه خصیته الثعلب هفت دام طریق چکانیدن این عرق آنست که اول باید که قند سیاه را ریزه
ریزه کنند و در ظرف بزرگ که گنجایش داشته باشد بیندازند و آب بحسب کفاف در آن ظرف بریزند و پوست مغیلان را
او نیز ریزه نموده در آن ظرف بیندازند و سر آنرا محکم نموده کور نمایند تا شش هفت روز صبر کنند و این بحسب گرمی و سردی
هوا متفاوت میشود و بعد از آن سر او کشاده ملاحظه کنند اگر خوب به جوش آمده بهتر دهند و بهتر آنست که نیم من مصری
را با پنج سیر پوست مغیلان بطریق مذکور اضافه میکنند و باز سر آنرا محکم نموده کور می نمایند و اگر مصری نباشد همین قند
سیاه نیز مناسب است و تا سه چهار روز صبر نموده بطریق گلاب میچکانند که قریب به پانزده سیر حاصل شود پس از آن
ادویه مذکور صدر را سوای عنبر و مشک و اگر مشک در نسخه باشد نیمکوب نموده بهمین پانزده سیر عرق که حاصل شده
بچکانند یکشبانه روز و گلاب و عرق بیدمشک را نیز در همین ظرف که دواها خیسیده شده بریزند و از هر کدام عرق بید
مشک و گلاب اندکی نگاهدارند که در قابله بریزند تا قابله را خوشبو نماید و بعد از شب نه روز آن عرق را باز آورده بکشند
بطریق بچه بچکانند و عنبر را در پارچه نازکی بسته در بچه گذارند و آتش آهسته آهسته برافروزند تا قریب هفت هشت سیر
عرق حاصل شود و آن عرق را در ظرف چینی یا ظرف نقره نگاهدارند در وقت ضرور بکار برند و اگر در وقتی که قند
سیاه که در میان ظرفی که کور نموده شده در جوش باشد یک حلوان یا چهار چرغ در میان قند سیاه بیندازند تا مضمحل شود
بسیار در تقویت و خیسیت عرق مبهی قند سیاه یکمن نبات نیم من پوست درخت مغیلان پانزده سیر عنبر ده توله
عود پنج توله صندلین و بهمنین از هر یک ده توله گلاب سه شیشه قرنفل چهار توله دارچینی چهار توله عرق بیدمشک
یک شیشه بروش عرق مبهی میچکانیده نگاهدارند عرق مردافکن قند سیاه یکمن نبات نیم من پوست درخت مغیلان
پانزده سیر قسط یا دو سیر جوز ماثل فلوس یکی از هر یک سه دام پنج تفاح پنج شیبی تخم سپند بزر البنج از هر کدام چهار دانگ

عنبر چهار توله مشک سه توله عود دارچینی شقاقل جاوشیر قضیب الثور بوزیدان پنج موصلی بشته از هر یک بقدام زعفران
ده دام خصیته الثعلب بهمنین صندلین از هر کدام ده دام تودری هشت دام کافور چه دام بطریق عرق مبهی بچکانند
کیسه خیر فتیله عرق ناهر قمان دارچینی موچرس کبابه چینی اسپند نکیسر مال کنکنی اجوایین خراسانی موصلی سیاه تخم انگشت
تیز بل ماقرقرحا چیت تخم کرنج اجمود از هر یک پنج نانک الاچی دو نیم نانک همه را کوفته و بیخته در آب چکیده ریحی کوکنار
بقدر دو سیر شاهی و آب ورق افسنطین با نوموانق برداشت اگر زیاده کنند هم شاید و خشک و عنبر از هر یکه آم
چهار سرخ شربت نبات مصری بیک دو سیر با پنجاه ورق برگ تنبول با مصالح آمیخته و صاف نموده رنگین دکوار ساز دستاویز
عرق کبیر که حکیم ولی جنه قطب الملک والی گول کنده ساخته است باید که خروس پیری را دو آینده با یک بره و صد
گنجشک نر پاک کرده با یکمن قند سرخ و یکمن مویز طایفی مخلوط نموده با فلفل و دارفلفل ربع رطل و زنجبیل نیم رطل و سعد ربع
رطل و تخم کرفس پنج توله و تخم بنگ پنج توله و پوست پسته ده توله و پوست نارجیل پنج توله و سنبل الطیب ده توله
و خصیته الثعلب نیم سیر و زراوند مدحرج ربع سیر و زراوند طویل ربع سیر و ریگ ماهی هفت توله و تخم شلغم ده توله
و دارچینی یک سیر قرنفل جنگلی یکسیر تخم غنقنجه نیم سیر بزر البنج نیم سیر گل داوره نیم سیر گل موهنه یک و نیم سیر کوفته
در ظرفی کم پیشتر روغن داشته باشد در کوئی که مشحون بزبل اسب باشد مدفون سازند تا بیست و یک روز و روز
بیستم می باید که یکمن خرما و یک من و نیم قند سفید لقمه داده یکشب نگاه دارند تا آخر ای روز دیگر و بعد از آن
بروشی که متعارف است عرق بکشند و باز این ادویه را جمع نموده که آن قرنفل یکسیر راز بناد یکسیر سعد هندی یا
یکسیر قاقله کبار نیم سیر قاقله صغار یکسیر دارچینی ربع سیر قرفه نیم سیر گاوزبان نیم سیر صندل سفید نیم سیر انجذان
ربع سیر از فر ربع سیر پرادنه خشک نیم سیر نانخواه نیم سیر با یکمن خرما و یکمن چوب موهنه و یکمن قند سرخ مخلوط کرده عرق
بکشند اما بشرطا آنکه هفت روز در ظرفی کرده در کوئی که بزبل اسب مشحون باشد نگهداشته پیش از بر آوردن
بیک روز یکمن نبات اعلی لقمه داده روز دیگر عرق بکشد و در ظرفی نگهدارند چنانچه عرق اول نگاه داشته اند
و باز این ادویه را جمع نموده کوفته عرق بکشند و ادویه اینست اجوایین ربع سیر رازیانه نیم سیر تخم کرفس نیم سیر
تخم ترب نیم سیر جلیون ربع سیر تخم کتان نیم سیر حبة الخضرا سه سیر سعول که نبات را جمع نموده در شربت برگ تانول
مقدار سه سیر یکشب و یکروز خیسانیده بیست عدد تخم مرغ را زرده او مخلوط نموده در ظرفی که پیشتر روغن داشته باشد
انداخته تا سه روز مدفون سازند و بعد از آن با ربع سیر بسباسه و نیم سیر جوز کوفته مخلوط کرده ده سیر آب کرده جوش
دهند تا آنکه آب زایل شود اما می باید که تر باشد و این بنگ را باز در ظرفی کرده سر او را بگل گرفته دفن سازند
تا سه روز آخر برآورده مشت بسته در سایه خشک کنند و آنرا بر شته کرده صلایه نموده با باقلا ربع سیر نخود ربع
لوبیا ربع سیر قرنفل ربع سیر حب الصنوبر ربع سیر بندق ربع سیر مغز پسته ربع سیر کثیرا ده توله خلنجبیت ده توله
بهمن

بهمن سرخ بهمن سفید پنج توله قسط ده توله شقاقل پنج توله زرنبیل هفت توله خولنجان هفت توله بوزیدان پنج توله
سورنجان هفت توله سقنقور پنج توله مجموع را کوفته با بیست و پنج تخم کبوتر و پنجاه گنجشک و سه مرغ و سه من قند
سرخ در ظرفی کرده تا هفت روز نگاه دارند و روز هفتم یکمن کشمش و یکمن نبات لقمه داده یکروز نگه دارند و روز
دیگر عرق بکشند و اینعرق را نیز در ظرفی نگاهدارند علاحده و باز این ادویه را جمع نمایند قضیب الثور سوهان کرده
نیم رطل قضیب الفرس سوهان کرده یکرطل جدوار خطائی پنج توله و نیم بلادر نیم سیر در روغن برشته کرده خشک
کرده کوفته بزر البنج ربع سیر برگ تانول پنجاه ورق دارچینی یکرطل بالای سفید نیم سیر بالای سیاه نیم سیر عصفر نیم
سیر گل داوده نیم سیر مجموع کوفته با یکمن مویز و یکمن عسل مخلوط کرده با یکمن آب گرم ممزوج کرده در ظرفی انداخته تا هفت روز
مدفون سازند و روز هشتم یکمن عسل لقمه داده روز دیگر عرق بکشند و اینعرق را نیز نگاهدارند و باز این ادویه معطره را
جمع نموده و یکمن چوب موهنه و یکمن گل موهنه و یکمن خرما و یکمن نبات مخلوط کرده عرق بکشند و نگه دارند ادویه اینست
صندل سفید نیم سیر صندل سرخ نیم سیر ابریشم مقرض پنج توله بادرنجبویه پنج توله عنبر اشهب ده توله مشک ده توله قرنفل
پانزده توله سنبل الطیب ده توله پنج بنفشه ده توله گل نارنج ده توله گل سرخ ده توله کهربا سه توله بسد سه توله مرجان
سه توله یاقوت زرد سه توله یاقوت سرخ سه توله لعل سه توله مروارید ناسفته شش توله جواهر را بر سنگ صلایه کرده ادویه
را کوفته با موهنه و خرما و نبات و گل موهنه مخلوط کرده تا هفت روز مدفون سازند چنانکه مذکور شد و روز هشتم به
یکمن خرما و یکمن عسل که مخلوط کرده تا سه روز نگاه داشته عرق بکشند و اینعرق را باز نگه دارند علاحده و باز اطریفل صغیر
نیم سیر اطریفل کبیر یک سیر فلافلی یک سیر کمونی نیم سیر تریاق فاروق نیم سیر خردد بطوس نیم سیر برشعثا نیم سیر جالینوسی نیم سیر
معجون ریم آهن نیم سیر معجون بلادر نیم سیر در گلاب مقدار چهار دیگ شیشه تر کرده با یکمن نبات اعلی و نیم سیر سنبل الطیب
کوفته و یک سیر زعفران و نیم سیر بالای سفید و ربع سیر بالای سیاه و دو سیر اگر خالص با درونج عقربی کوب کرده مخلوط نموده تا هفت
روز در ظرفی دفن سازند و روز هفتم با یکمن قند سفید لقمه داده روز هشتم عرق بکشند و اینقسم عرق با مقدار نیم وزن
عرقها و پنج توله عنبر اشهب و دوازده توله زعفران پنج توله مشک و ده توله قرنفل و یکمن خرما مخلوط کرده سه روز نگه داشته
ار انور یسم یکمن نبات اعلی ممزوج کرده عرق بکشند اما می باید که در میان عرق و آن طلاها منسوب باشد که این ادویه در
میان طلاس باشد که بغایت مفید است والله اعلم عرق گل کوئیه که پاپول نیز گویند که حوزه هند تسبیها ساخته در گلدانه
کنند از آن بطریق گلاب عرق بکشند خواه تنها یا بنحو که بسیار مفید و مجرب است در عارضه تب محرق عرق شیبی تفاح
لذا هر کدام از اینها جو کوب کرده یکشبانه روز در آب خیسانیده با آتش ملایم بانحو گلاب با بقوع و ادخیق و یا بمرتبه خیشه عرق بکشند
که مکیف عجیب است عرق گل بینی تنها مفید وجهی و مقوی است گل سنبل که در سایه خشک کرده باشند و هم وزن
آن گلاب و همین مقدار گل هندی و نیز آن گل چینی که گرفته با هم مثل گلاب بچکانند بسیار سود مندست و تنها بار نیز کنند

و قوة باه بیفزاید و نعوظ آورد و روشنی چشم افزاید عرق گل کونل که سفید می باشد و در شب میشکفد و بهندی انرا
کونل چندر مکهی گویند بسیار سرد است و نافع است برای بثهای حرقه صفراوی و دموی و تب لرزه عرق گل بید دیگر
هر که یکدرم از آن بخورد انتقاد رقوة باه افزاید که چهل عورت را تواند خشنود ساخت عرق سیر . پیاز دو سیر با نزده سیر
و پاک سازد و بکوبد و ده سیر آب داخل سازد و سپاری چهار بیگه و کهنی یکمن با کوفته نیز داخل سازد و در خمره چرب کرده
قریب هشت روز در زمین دفن کرده که حل شود و از آن بطریق متعارف عرق بچکانند و یک شربت او نیم سیر است جهت
جهت بیماریهای سرد مزاج نافع است و بیخ نفس را ببرد و قوة باه افزاید و اشتهای طعام بهم آورد و جمیع اعضا را گرم
و پر قوت سازد و جوانی باز آورد مصالح مثلث نسخه حکیم الملک آب انگور تمیز آب انار شیرین و ترش ده سیر آب سیب
شش سیر آب بهی پنج سیر جوز بوا دو سیر عود قماری دو سیر زعفران یک سیر مشک ختائی یک تولچه نبات مصری ده سیر قرنفل
دو سیر قاقله صغار دو سیر دارچینی سه سیر سعد هندی که موتهه گویند دو سیر کبابه چینی سه سیر زنجبیل سه سیر مغز بادام دو سیر
مغز پسته دو سیر مغز چلغوزه سه سیر مصطکی رومی یک سیر صندل و گلاب سوده دو نیم سیر همه را یکجا در آتش نهاده هرگاه
از دو حصه یک حصه بماند صاف کرده نگاه دارند عرق مستعمل مؤلف که گزیده ترین عرقها و ستوده ترین شرابهاست
جهت تقویت طبیعت و محافظت صحت صفت آن قند سیاه و نبات مصری شش سیر حطری متعارف با قشر چوب
مغیلان که بهندی ببول گویند سی و شش سیر و با آبی که کفاف او است در خم کرده بعد از ایامی معدوده که بجوش آید
عرق یک آتشه رسمی از او که در وزن بقدر دو من و پنج سیر باشد بگیرند و صندل سفید بوره یا زیر کرده یک سیر
دارچینی پاو سیر قرنفل بیخ سرخ ... الگاد و نیم سیر ریزه کرده مجموعا در عرق مذکور رسمی چهار پنج روز خیسانیده
عرق دو آتشه برآرند و در هنگام دو آتشه ساختن نه توله عنبر در نیم سیر نبات مصری حل ساخته اندک اندک
در عرق یک آتشه ... انداخته باشند ... که همین است عرقی صنعت این نوع دیگر عرق
مستعمل مؤلف که عنبر نه آرد و صندل سفید یک سیر دارچینی پاو سیر قرنفل پنج سیر ... عود ... پاو سیر سنبل
الطیب نیم سیر پسته پاو سیر اکسیر شش توله مشک سه توله اجزای مذکور را بطریق سابق در ... من عرق یک
آتشه خیسانیده دو آتشه کنند عقد دوم از نقد پنجم گفتار دوم در ترکیبات مثل میبه و میفختج و شرابها
در داوی داخل شود ساختن شراب انگور بستانند انگور رسیده و در خم اندازند و بعضی دانه کرده می اندازند و بعضی با خوشه
گویا بهتر است چون در جوش آید مالش دهند و انچه با خوشه و دانه بود عوض باشد و انچه از آب صاف انگور
بود شیرین بود و دیر بماند و بعد از مالش هر صبح و شام بچوب حرکت میدهند و بعد از چهل روز بپالایند و در قرابه
کرده نگاه دارند و باید که در خم پسته بمالند و بعضی موم را با پیه می مالند و در شراب خانه باید که روز و شب چراغ
افروخته باشد شراب مویز مویز کوفته یکمن آب گرم چهار من در خم کنند و چون بجوش آید بمالند و چون چهل
روز

روز بگذرد صاف کنند و چاشنی او از شکر یا عسل یا قند کنند و فایده او آنست که معده را قوة دهد و شکم را ببندد
اندا ... به هم و خونی که از او متولد شود غلیظ و متین و نزدیک سودا باشد شراب کشمش مثل شراب مویز سازند شراب عسل
سوداویه است ... و قراقر نیز در او است شراب توت مثل شراب مویز سازند شراب عسل بستانند عسل تمیز و در آن چهار
آب گرم اندازند و یک سیر نارمشک و اندک قرنفل و پوست ترنج داخل سازند و بعد از جوش صاف نمایند و در قرابه کنند
و بعضی ابتدا و وقت اندک عسل صاف خام داخل میکنند بسیار گرم است شراب قند و شکر و گرمک بطریق ... مثل شراب عسل ...
اما در همه چاشنی از عسل میکنند و بعضی از انجیر نیز شراب ترتیب میدهند و از قسمی نبیذ جدا که انجیر که شیرین باشد
از آن شراب توان ساخت و میگوید حیدر رجا طبیب که فقیر در قزوین شراب عنابی خوردم که هرگز آن حالت نشده
از شراب انگور ندیده بودم و برادرم حکیم عبدالله حکیم عین الملک شیرازی شرابی از خربوزه ساخته و کیل و غیره شراب
میتوان ساخت و شراب از عناب و پستان و کیله بهندی و پنس که کتهل باشد نیز ساخته اند شراب دوشاب
موافق سینه و ششها است شراب اوزنیه ... بعسل یا قند چاشنی داده ترتیب دهند دافع خفقان و مقوی قلب است شراب شکر مثل شراب
عسل سازند کلیه و مثانه را پاک سازد و حرقت بول و عسر انرا دفع کند مثلث آب انگور بجوشانند و کف او بگیرند تا چهار
دانگ بسوزد و دو دانگ بماند پس فرو گیرند و بعضی از ادویه موافق هر مزاجی که بر آتش ترتیب دهند داخل میکنند چنانچه بعضی
انیسون داخل کنند و بعضی شکر و پوست ترنج و مصطکی و گاوزبان و بادرنجبویه و قرنفل و مثل اینها کرده در قرابه کنند
و بعد از چهل روز بیاشامند منافع او نزدیک بمنافع خمر است و خون صالح از او متولد شود و هضم غذا کند شراب قطبی
سلطان ملکشاه بدین طریق او مداومت داشت شیره انگور صد من مویز کوفته ده من اندر سیمی شیره بجوشانند دو درهم
بمانند و صاف کنند و ده من کرز ریزه کرده در سیمی شیره دیگر بجوشانند و مالیده صاف کرده یکجا کنند پس یکمن
شکر و تخم فانیذ در هشت من شیره بجوشانند پس همه را در خم کنند و بعضی ادویه خوشبوی داخل میکنند و در خم کرده
نگاه دارند معده را قوت دهد و از خلطهای بد تنقیه و پاک سازد و قوة باه بیفزاید شراب مفخوش نافع است جهت
سرعت انزال بستانند آب انگور خام شش رطل سماق ده رطل گلنار و کلیسح کشنیز خشک کندر صعتر سعد از هر یک ده درم
زعفران مرشب تا به از هر یک نیم درم جفت الحدید سی مثقال بجوشانند تا به ثلثی آید صاف کرده استعمال کنند
شراب دار چینی مقوی اعضا ... و نسیان و امراض بلغمی و سودایی را نافع است و باه را قوة دهد و پیرانرا
موافق بود بستانند آب انگور صد من به شیرین صد من سیب اصفهانی ده من آب خالص ده من دارچینی قرنفل
مصطکی سنبل الطیب کبابه چینی فرفیون خولنجان از هر یک یکدرم عود خام بسباسه دانه از هر یک سه درم زعفران ده
مثقال مشک یکمثقال عنبر مثل او سیب و به کوفته را در آب انگور بجوشانند تا مهرا شود پس مالیده صاف کنند
و داروها کوفته در کیسه کنند و بمالند و در آخر مشک و زعفران و عنبر در گلاب حل کرده داخل کنند و بعد از شش ماه

استعمال کنند شراب ریحانی شراب انگور بود که در آن ادویه خشبو چون دارچینی و قرنفل و پوست ترنج و گل ترنج و بسباسه
و جوز و صندل و نارمشک و مانند اینها از هر یک ده مثقال کوفته در کیسه کرده در خم شراب اندازند و سرخم بگیرند و بعد
از شش ماه استعمال کنند شراب مروق شراب انگوری باشد که بغایت پالوده باشند و در قرابه کنند شراب انگوری پالوده
شراب انگوری بود که انرا بکوزهای سربسته ترویق کنند شراب فقاع سر بند و دانه رسیده را بپزند و دانه یکی فی کنند پس
مویز کوفته با قند سیاه داخل کنند و بعد از سه روز صاف کرده بنوشند و بعضی دو مثقال نارمشک و نیم مثقال جوزبل
در این میکنند و این مسکر و سرد است شراب طاهر مصلح معده است و مؤلف ابن طاهر بن عبدالله است صفت آن آب سفرجل
و آب سیب و آب گل از هر یک رطلی شراب ریحانی شش رطل شکر رطلی مشک رطلی بپزند تا اینکه منعقد شود شراب
خمار شرابیست که سود مند است خمار را بگیرند اجاص سیاه و تمر هندی منزوع النوی و القیف از هر کدام رطلی عناب
پنجاه عدد بپزند در شش رطل آب تا آنکه بماند دو رطل و صاف سازند و بریزند از او باب آنار جوش رطلی و آب
نعناع و حماض ترنج از هر یک نصف رطل و شکر طبرزد یکرطل و طبخ نمایند بآتش نرم تا اینکه بهتر است نه قوام و استعمال نمایند
شراب ادریا ... بستانند از شیره انگور تمام پخته و رسیده ده دورق که ده من و ربع باشد و بجوشانند و کفش بردارد و داخل
و داخل سازد ربع این عسل و بپزد تا آنکه نصف بماند پس بیاورد دال ده فلفل و قرفه و قرنفل و دار فلفل از هر یک درهمی
و در صره بسته در او اندازد چون تمام پخته شده دوا را با صره فشرده بیرون آرد و بیندازد زعفران سه درهم و نگاه
دارد در ظرف فراخ سر شراب زردک بیارد زردک و پاک سازد و بکند در دیگ و بیندازد ده برابر او آب و بپزد
بآتش نرم تا زردک مهرا شود پس بپالاید و صاف سازد بخرقه و هرگاه این دو جزو باشد بیندازد در او یکجزو
از شراب کهنه صافی و جزوی از عسل منقی کف گرفته و بیاورد این ادویه مذکوره را و نیمکوب کرده در صره به
بندد و در او اندازد و ساعت بساعت بیافشرده باشد آن صره را و بپزد تا اینکه بقوام آید ادویه این است
قاقله و مشک جوز بوا بسباسه قرنفل قرفه از هر یک سه جزو و خولنجان سنبل از هر یک پنج جزو بزرالقلی الزرابخ
کروپا و دوقو از هرکدام دو جزو انیسون پنج جزو سلیخه و اسارون از هر یک چهار جزو زعفران جزوی مشک نیم جزو
شراب ... بستانند بنفشه یک اوقیه و به آبه بپزد و بکند در خرقه و بکشند در یخ قسط شراب جهت روز بکار برد
شراب حب الاس جهت معده و نرمی شکم سود مند است بستانند خبث الحدید تخم کرفس رازیانه انیسون زیره نانخواه الجداد
صعتر کاشم کرویا کزبره فلفل دار فلفل دارچینی کندر سنبل الطیب قرنفل جوز بوا سعد زنجبیل از هر یک یکمثقال خبث
الحدید ده مثقال بپزد بشش مثل شراب تا نصف باقی ماند و بنوشد هر روز از این شراب بعد از انکه صاف کرده باشد
سیدرم من عشرة کامله مؤلف ... ضعف معده را نفع میکند نبیذ بستانند آب به رسیده مایل بترشی یک شب و
روز گذاشته صاف کنند از این دو جزو و از شراب کهنه یکجزو پس برفق بجوشانند و کف آن بگیرد بقوام جلاب برسانند
و برای

و برای هر رطل بگیرد زنجبیل سنبل الطیب قرفه قرنفل از هر یک یکدرم مصطکی دو درم کوفته در کیسه کتان کند و در آن اندازد
وقتی که گرم باشد چون سرد شود با کیسه مالیده و فشرده بدر کنند و یک ربع درم من عشرة کامله مؤلف شراب العسل که بیرون
آرد فضلها و قوی میکند معده را بیارد شراب پنج قسط و عسل یکقسط پس بیارد سه اوقیه مصطکی و نیکو بکوبد و به بندد
در خرقه کتان و بیاویزد در این شراب تا شش روز و بخورد از این پیش از غذا یکمرتبه با آب شراب دیم آهن بگیرد نیم آهن کهنه
دو سیر شیره شکر و قند سیاه نیم من آب سیبها لوکین در سبوی کند و نیم من قند کهنه و دو سیر گل و ... در آن انداخته در زمین
دفن کنند پس از پنج روز بپالاید و دارو های خشبو داخل ساخته نگاه دارند که تواند خورد بنوشد چهره را زردی
و بند روک دفع گرداند و مقوی تمام باشد و گونه و رنگ روشن کند شراب المذهبه منقول از رساله ذهبیه مولانا و ستیدنا
امام علی موسی الرضا علیه التحیة والثنا و این شرابیست حلال بیارد مویز کشمش منقی از دانه ده رطل و بشوید و بعد
از آن در چهار وقیه آب بیاز آن نجف ... کرده کلاه آب با آلای کشمش آید و در ظرف کرده نگاه دارد و در زمستان سه روز و
در تابستان یکشب و یکروز و بجوشانند بآتش نرم تا سیم حصه بماند پس بیارد زنجبیل و زعفران از هر یک درهمی قرنفل دارچینی
سنبل الطیب از هر یک نصف درهم مصطکی یکربع بکند در صره کتان کوفته و بیاویزد در آن ظرف و بیفشرد در آب تا اینکه
بیرون آید قوة ادویه و بکند بر او از عسل منقی قدر نصف آب و باز بجوشانند بآتش نرم تا اینکه مقدار عسل برود
و بماند مقدار آب پس بردارد و سرد سازد و در ظرفی بکند مدت سه ماه و بعد از آن استعمال نماید و شربت این
یک اوقیه است بعد از طعام با آب شیرین که نافع است از نقرس و سردی و بادهای موذی و گاه هست که
عوض آب زبیب منقوع از آب ... ماء العنب استعمال می نمایند بوزن چهار رطل و اگر ماء العنب از ...
عنب کشمش باشد اولی تا باشد شراب المشترین نافع است جهت صداع شدید کهنه از ضعف معده و رطوبت آن
و نافع است از غشی و خفقان که بهم رسد از استفراغ و قی که بهم رسد از ضعف معده و نفع میکند بجوحت راه
بول ... از سینه فضول لزجه را نافع است خروج دم و ضعف دل را بستانند از نسرین سفید گل منزوع الاقماع
و از یاسمن سفید سیوم حصه گل سابق این هر دو را جمع کنند و بستانند از خشخاش سفید نصف کیلچه و بریزد بر او ده
رطل آب و بپزد تا اینکه بماند شش رطل پس صاف سازد پس بگیرد بقدر هر دو رطل از این آب یکرطل از عسل صافی
و بپزد تا اینکه بقوام آید و کفش بردارد و داخل سازد و در بین در طبخ او لکال و قاقله کبار از هر یک سه درهم
مصطکی دو درم خولنجان زنجبیل فلفل سنبل الطیب ساذج هندی جوز بوا قرنفل بسباسه از هر یک مثقالی و
مشک مسحوق یکدانگ و نیم و زعفران یکمثقال کوفته و چینه این ادویه را در خرقه بسته در آن ظرف بیاویزد
و بیفشرد ساعت بساعت پس بردارد و سرد سازد و صاف سازد بخرقه و بنهد در ظرف آبگینه و بیندازد
در او مقداری مشک و حرکت دهد و بگذارد تا صاف شود و شربتی از این یک استار است باب سرد نزد حاجت

و داخل میکنند بعضی از اطبا درین از شراب صافی دو رطل و میریزند پس مربتی که این اقوی خواهد بود در تقویت
معده و گرم کردن آن کرده من مفرح النفس **شراب پخته جوش** جهت ضعف معده و کبد و تباه و درد پشت و مفاصل و فالج
و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول مفید بود **بستانند** آب انگور [illegible] صد من گوشت بره فربه [illegible]
کنند و بجوشانند و عود ده درم زعفران مصطکی خولنجان جوز بوا از هر یک پنج درم قرنفل [illegible] درم زرنباد سعد از هر
یک سه درم سلیخه زنجبیل دارچینی هال قرفه سنبل الطیب از هر یک ده درم مجموع کوفته در کیسه کنند و در دیگ
اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود و بعضی با کنگر و نعناع و هل نیز میریزند و لحظه لحظه آن کیسه را میمالند
و میافشرند و فرو گیرند و صاف کنند و مشک نیم مثقال و عنبر یک مثقال در رطلی گلاب حل کرده بر سر آن ریزند و با پنج
من قند بقوام آورند **شربت** ضعف کبد و معده و قی و تشنگی را مفید بود به که به رسیده را پاره پاره کنند و دانه
برون کرده در هاون چوبی یا سنگین بکوبند و بیست من آب آن بگیرند و ده من شراب صافی یار کنند و ثقل آنرا
جوشانیده تمام آب آن بگیرند پس بجوشانند تا نیمه آید و با پنج من قند بقوام آورند و قرنفل دوازده و قاقله صغار و کبار
زعفران دارچینی از هر یک سه درم مصطکی زنجبیل از هر یک دو درم کوفته در کیسه کنند و در وقت جوشانیدن در دیگ
اندازند و هر دم مرتب میمالند و میافشرند و پس از قوام یکدرم مشک در آن ریزند **[illegible]** آن است که [illegible]
در دیگ [illegible] ریزند **شراب می** (انگوری) بدانکه از جمیع شرابها شراب انگوری موافقتر و معتبرتر آن گرم و منفعتهاش بیشتر و انگور
هر چند رسیده و شیرین تر باشد قویتر و بهتر و انگور باید که آب رود خورده باشد نه آب کاریز و هرگاه عصیر اندر خم کنند
آب انگور شیرین [illegible] در خم کنند [illegible] در خرقه بسته در او افکنند و بگذارند که بجوشد و هرگاه سر خم
بگل خواهند کرد بارها آب از او بر آرند و خرقه [illegible] در وی بگذارند که [illegible] انگیز است و سودمند خاصه مردم
سوداوی را و اگر برگ مورد نخست در زیر خم دود کنند پس عصیر اندر خم کنند خوشبوتر آید و اگر حب الآس که مورد
دانه باشد نیم کوفته ده من در صد من عصیر در افکنند تا در اندرون وی بجوشد کسی را که اسهال کهن باشد سود دارد
و مقوی معده باشد و هرگاه که اندر قرابه خواهند کرد نخست در قرابه پاره گلاب اندازند و بگردانند تا همه
قرابه برسد و سر قرابه سخت کنند و بدارند تا آنکه گلاب در وی خشک شود پس شراب اندر وی کنند و سر قرابه
بگل سخت بگیرند خوشبوتر و نافع تر بود من ذخیره **مویزج** بگیرند انگور شیرین و دانه بیرون کنند و بیفشرند و آب
وی بگشند و در پاتیله کنند و به آتش نرم بجوشانند و کفش بردارند تا دو بهره برود و یک بهره بماند که مثلث میشود
و بکار برند **[illegible]** که عمل کنند اندازه از سلافه یعنی آب انگور که افشرده باشد از انگور بعض حکما از شیرین
[illegible] برای قدرت داری افشرده باشد و نه از سلافه باشد که سیلان کند [illegible] از جاری شده
آنچه جاری میشود پس بریستی که اگر [illegible] سلافه یافت شود پس واجب است که بپزند تا ثلث بماند قول [illegible]
بر قوة

بر قوة تهی پخته گرم است اما این گرمی محسوس نمیشود و از اینجهت است که قومی گمان برده اند که او تبرید میکند و رای حق
آن است که چیزی که تبرید کند همچنانکه ایشان گمان کرده اند در اینجا نیست زیرا که میپخته بالقوه لذیذ است و لذاذه
در وی است پس محلل باشد و این افعال حرارت است و زود ببول انحدار نیابد و نفوذ او سریع نباشد و در معده
دیر بماند جهت آنکه غلیظ است و غلیظ گرداند آن خونرا که از او تولد یابد و میپخته جگر و سپرز را غلیظ کند می کشمش
[illegible] **می به نسخه دیگر** آب پاک کرده از بیرون و درون بکوبند و آب او بگشند و یکشب نهند تا
صاف شود روز دیگر بپالایند و ثقل آب در شراب تر کنند یکشب و روز دیگر بجوشانند و بمالند و بپالایند
کمی از این شراب و کمی از آن آب پالوده بهم بیامیزند و نیم من انگبین بر آن آب نهند و سنبل و دارچینی و قرنفل
و مصطکی و قاقله و کبابه از هر یک یکدرم عود هندی پنجدرم زعفران چهار دانگ همه را نیم کوفته در خرقه بندند و در
اندرون شراب افکنند و بپزند و هر ساعت بمالند چون شراب پخته شود و بقوام آید این خرقه از وی جدا کنند و
[illegible] زنند و دانگ مشک سوده بروی پراکنند و بیامیزند من ذخیره **می به نسخه دیگر** معده را قوت دهد و قی و فواق باز
دارد و [illegible] جگر سرد را سود دارد بگیرند عصاره آبی ترش سی رطل بغدادی شراب خوشبوی کهنه بیست رطل
بیامیزند و باتش نرم بپزند تا به نیمه آید کفک بر دارند و ده رطل انگبین صافی بر افکنند و بقوام آورند و زنجبیل
مصطکی از هر یک دو درم قاقله صغار و کبار دارچینی از هر یک چهار درم قرنفل سه درم زعفران چهار درم ادویه
نیم کوفته در خرقه بندند فراخ و در دیگ افکنند و هر ساعت بمالند تا قوت در شراب دهد چون بقوام آید نیم درم مشک
بسایند و در اندکی از این شراب حل کنند و با جمله بیامیزند و نگاهدارند من ذخیره **مربه نسخه دیگر** بگیرند آب جوشانیده
به [illegible] باز آورده و همین عصاره سیب کوهی و همین شراب کهنه و نیم من انگبین بقوام آرند و عود هندی کوفته دو
درم مصطکی زعفران از هر یک یکدرم بسباسه یکدرم و نیم قرنفل جوز بوا [illegible] قاقله دارچینی زنجبیل از هر یک نیم درم
همه نیم کوفته در خرقه بندند و بدان سان در دیگ افکنند و باتش نرم بقوام آورند پس یکدرم سک و دو دانگ مشک
[illegible] بر نهند و هم بدان آن بشراب بیامیزند و نگاهدارند من ذخیره خوارزمشاهی **خندقون** اصلاح برد معده کند
و اطعمه [illegible] و مشایخ و مبلغمی مزاج را و تب ربع و ضعف کبد بارد را نافع است **بگیرند** بگیرند شراب کهنه پنج رطل
عسل صافی یک رطل و نیم زنجبیل پنجدرم قاقله [illegible] از هر یک نصف درم قرنفل دانگ دارچینی دانگ و نیم زعفران دانگ
فلفل [illegible] مشک از هر یک دانگ و نیم ادویه را درشت بکوبند غیر مشک و زعفران و در کیسه کتان کنند با زعفران
و بپزند تا غلیظ شود و پیش از آنکه از آتش فرود آرند مشک در او کنند و فرود آرند و در ظرف کنند **خندقون دیگر**
سنبل قرنفل قاقله عود خام از هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال دارچینی زنجبیل از هر یک سه مثقال سک نصف
مثقال مشک ربع مثقال ادویه را درشت بکوبند و در کیسه کتان کنند غیر مشک و سک و میاندازند در ظرف و ده

رطل شراب ریحانی کهنه بر او کنند و دو شبانه روز رها کنند انگاه بدیگ کنند و با سه رطل عسل صافی و دو
رطل شکر بپزند تا بقوام آید از آتش فرود آرند و سک و مشک داخل نموده در ظرفی کنند **خندقون** برای اوجاع
معده و جگر سرد را سود دارد و طعام بگوارد **بگیرند** سنبل قرنفل عود خام قاقله از هر یک سه درم زنجبیل دارچینی فلفل
از هر یک پنجدرم زعفران دو درم سک یکدرم مشک نیم درم همه نیم کوب کنند بغیر مشک و سک و در خرقه کتان بندند
و هشت من شراب گیرند در قابی کنند و ادویه در وی کنند و یکشبانه روز بگذارند و روز دیگر دو من انگبین
و یکمن شکر بر افکنند و بجوشانند و بقوام آورند پس مشک و سک بسایند و در وی حل کنند و نگاهدارند **شراب**
دیقوالمسک ضعیفی جگر و سپرز و تباهی مزاج را سود دارد بگیرند ابریشم خام [illegible] فلفل سفید از هر یک یکدرم سلیخه
چهار درم [illegible] از هر یک دو درم همه بکوبند و بپزند و در خرقه توزی بندند و در قرابه افکنند و هفت
رطل و نیم شراب انگوری بوزن بغداد بر سر آن کنند و سر قرابه بگل بگیرند و پس از چهل روز بکار برند و در بعضی
نسخها پس از شش ماه بکار دارند و یکوقیه انگبین با آن بیامیزند من ذخیره **راحت الارواح** شراب کهن نیم من انگبین
صاف ده سیر بهم بیامیزند قرنفل دارچینی عاقرقرحا زنجبیل خولنجان عود مصطکی زعفران مشک از هر یک دو درم جمله
جمله را باریک بکوبند و بپزند و در جامه کرده بندند و در میان شراب و شهد بیفکنند و بجوشانند و هر ساعت آن
کره را بجنبانند و بمالند تا قوه تمام داروها در وی رسد پس چون بقوام رسد کره جامه بفشارند دور کنند و فرود
آرند و قدری مشک و زعفران در وی یار کنند و نگاهدارند و بوقت حاجت بقدر بیست درم بخورد که جوانی از
سر آرد و در همه قوی دستی تمام نماید **شرابی که [illegible]** اشتهای معده دیگر کند و نفخ شکم دور کند و هضم را یاری
بخشد و نفوذ غذا نماید بیارد عسل نحل یکرطل در آب شش رطل آمیخته بپزند و کف بردارند تا بقوام جلاب برسد
بعد از آن بگیرند بهر رطل از آنچه حاصل شده زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی مصطکی زعفران از هر یک یکدرم سنبل
که در خرقه کتان بسته در این شراب اندازند بمالند بوقتی که گرم باشد [illegible] پس بیندازند [illegible] و استعمال
نمایند من [illegible] **شراب سوسن** که مشهور است بمی سوسن نافع است از ضعف معده و جگر بارد و غشی که از استفراغ
دم بسیار بود و در تب و زنان آبستن که غشی عارض شود و [illegible] **[illegible]** گل سوسن آزاد صد و ده و زردی آنرا
پاک کنند و قطع کنند سبزی او را بناخن و پهن کنند بر چادر کتانی یکشبانه روز دیگر پیش از آن بگیرند و آغاز
کنند این ادویه را قصب الذریره قرنفل سادج هندی از هر یک دو وقیه ناردین حماما مصطکی از هر
یک یک وقیه [illegible] سلیخه از هر یک سه وقیه عود بلسان چهار وقیه [illegible] چهار وقیه زعفران
نصف وقیه مشک دو مثقال روغن بلسان یک وقیه ادویه خشک را بکوبند و چرب کنند بروغن بلسان
[illegible] بعد از آن [illegible] داخل کنند و جمع کنند در شیشه یا در ظرف سبزی و فرش کنند بر روی یک طبق
گل سوسن

در ماء اللحم [illegible] گوید

گل سوسن و یک طبق دارو و یکشبانه روز رها کنند تا ادویه رایحه سوسن گیرد پس روز دیگر شش رطل شراب
ریحانی صافی کهنه که حل کرده باشند در روغن و زعفران داخل کنند و دهن ظرف را به کاغذ بگیرند و بر فوق
کاغذ خرقه کتان بنهند و بالای آن قرابه گل که در سر خم شراب نهند یا گچ [illegible] سرشته باشند بگیرند و در سایه نهند
جائی که معتدل باشد هوای او و نگاهدارند و بعد از شش ماه بکار برند من کناش یوحنا **شراب افسنتین** نافع از سوء
المزاج و رطوبات معده و [illegible] جگر و ترهل سپرز و انحلال طبیعت **بگیرند** شراب کهنه چهار قسط عسل کف گرفته دو قسط
و داخل کنند در او مصطکی چهار درم اذخر زنج هندی سنبل گل سرخ صبر سقوطری از هر یک دو درم قسط چهار درم
حشیش افسنتین رومی هفت درم غاریقون دو درم زعفران یکدرم کوفته در خرقه کتان کرده در آفتاب [illegible] هفت
روز در شراب [illegible] که هر روز چند بار دست بر آن مالیده باشند پس به کار برند شربت از او یکوقیه بود بیاشامند
من کناش یوحنا **شراب [illegible]** تقویت معده کند و خفقان را نافع بود و اشتهای طعام آورد **بگیرند** پوست اترج یکرطل
[illegible] یکوقیه قرنفل دو مثقال عود خام یکمثقال بکوبند و پنج رطل شراب بر او کنند و سه روز رها کنند بعد از آن سه رطل
نبات و یکمثقال مصطکی و پنجدرم زعفران و دو دانگ سک داخل کنند و با تش نرم بپزند تا خوب بهم دست دهد
و در ظرفی کنند و مثل جلاب بکار برند **شراب دیگر** که تقویت معده کند و مفرح و مقوی دل بود **بگیرند** پوست اترج نصف
رطل دو سفرجل و پنج سیب شامی که هر دو را از داخل و خارج پاک نموده باشند پس بگیرند سنبل قرنفل زنجبیل
دارچینی مصطکی از هر یک دو مثقال و بکوبند و در ظرف کنند و چهار رطل شراب ریحانی بر او کرده سه روز رها کنند
پس در دیگ کنند و بجوشانند [illegible] و صاف کنند و باز بدیگ کنند و دو رطل عسل و دو رطل شکر [illegible]
و نیم درم زعفران و دو دانگ سک خوب داخل نموده بپزند به آتش نرم تا بقوام آید و آهسته آهسته کف آن میگرفته
باشند و صاف کنند و در شیشه نهند و در زمستان مثل جلاب بنوشند **عقد سیم از [illegible] دوم در [illegible]**
الاصول والبزور والاثمار والبقول [illegible] الزوفا عناب بیست دانه حب [illegible] سپستان [illegible] انجیر سفید
[illegible] زبیب طائفی دانه برون کرده بیست درم اصل السوس خراشیده و کوفته پرسیاوشان از هر یک چهار درم [illegible]
[illegible] از هر یک سه درم جوز مقشر کوفته پنجدرم بپزند همه را با پنج رطل آب باتش نرم تا آنکه یکرطل بماند صاف کنند
[illegible] بنفشه پنجدرم و روغن بادام دو درم و اگر [illegible] ثقل غلیظ باشد و دشوار بر آید و [illegible]
نباشد پس سزاوار است که داخل کنند در آب زوفا پنج سوس آسمانگونی و [illegible] مرکب از لعاب کتان
[illegible] بادام مقشر **نوع دیگر** [illegible] پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه بیخ اذخر از هر یک ده درم
انیسون چهار درم سنبل مصطکی از هر یک دو درم [illegible] غافث از هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه
[illegible] سلیخه از هر یک دو درم [illegible] شش درم و سه من آب بجوشانند تا به یکمن آید و در ظرف چینی نگاهدارند **[illegible]**

الاصول دیگر بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ کبر از هریک ده درم انیسون تخم کرفس از هریک دو درم غافت افسنتین سنبل الطیب بادآورد
از هریک پنجدرم قنطوریون باریک سه درم اگر مصطکی اذخر ماء الاصول زیاده کنند بهتر باشد نوع دیگر بیخ بادیان بیخ کبر
از هریک ده درم بیخ اذخر مقدار انیسون شش درم مصطکی دو درم غافت افسنتین از هریک هفت درم هلیله زرد ده
درم بیخ هلیله سیاه هفت درم بادآورد پنجدرم شکاعی چهار درم مویز منقی دانه بیرون کرده بیست درم بلارقی مقدار
ماء الاصول بزرگ پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان از هریک ده درم اذخر کبر کرکبی و عاقرقرحا نیم کوفته زنجبیل
سه درم قسط و زراوند از هریک چهار درم قردمانا تخم سداب شیطرج هندی از هریک پنجدرم جند بیدستر یکدرم همه را در سه من
آب بپزند تا یکمن باز آید بپالایند و هر بامداد چهل درم با چهار درم روغن بید انجیر یا روغن بادام بیخ کرده بخورند
نوع دیگر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس از هریک ده درم بیخ اذخر انیسون از هریک پنجدرم مصطکی نانخواه قردمانا از هریک
سه درم افتیمون هفت درم سلیخه پنجدرم اسطوخودوس هفت درم غاریقون پنجدرم بود تا جمله پنجدرم بپزند چنانکه رسم است
و بپالایند و هر بامداد مقدار سی درم گرم کنند و هفت درم کلنگبین در آن حل کنند و چهار درم روغن بادام بیخ بر آن
ریزند و اگر ده درم جبر هم در این ماء الاصول حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و از پس سه روز هر روز بامداد مقدار ده درم
تا پانزده درم با دو مثقال روغن بید انجیر بدهند صواب باشد جهت صداعی که از باد بود غلیظ و سرد باشد نافع است
الاصول بزرگتر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان از هریک پنجدرم نانخواه انیسون از هریک چهار درم سنبل اذخر کلسیخ از هریک
سه درم همه را در دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید بپالایند شربتی سی درم تا چهل درم با سه درم روغن بادام بیخ و بادام
شیرین بیاشامند نوع دیگر نسخه قوی تر بیخها از هریک پانزده درم کهنه از هریک هفت درم قنطوریون باریک زنجبیل
عاقرقرحا از هریک سه درم قسط دانخواه و زراوند طویل از هریک چهار درم شونیز تخم سداب قردمانا شیطرج
از هریک پنجدرم جند بیدستر یکدرم همه را در سه من آب بپزند تا به یکمن باز آید و در بعضی نسخها سلیخه و اسارون از هر
یک دو درم آورده اند و مصطکی و حلبه از هریک پنج درم نیز آورده اند و وج و راسن از هریک دو درم بیخ کرکم
نیز آورده اند نوع دیگر پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس رازیانه از هریک ده درم تخم کرفس تخم رازیانه انیسون نانخواه
بوزیدان آن ... پوست حنظل شیطرج قنطوریون باریک از هریک پنجدرم همه را در سه رطل آب بپزند تا به نیمه
باز آید و بپالایند شربت ده درم با یک مثقال روغن بید انجیر ماء البزور تلطیف ریاح و اخلاط غلیظ کند کاشم کوهی
کرویا صعتر شونیز از هریک کف و بپزند در سه رطل آب برابر ادویه و بپزند تا یک رطل بماند و صاف کنند و بگیرند از
این دو وقیه و داخل کنند سه درم روغن بید انجیر و بخورند هر صباح روزی چند من خط کجی ماء التمر بقراط گوید
که او سردات و منضج اخلاط محرقه و پاک کننده معده و سهل النفوذ است بجمیع بدن و لذید و بدطعم نیست و کم
غذا میکرد و معتدل الغذا است و تسکین تشنگی است و بجگر که غذا آرد اخلاط صحیح راو اعلال آن نفع نمیکند و ... بر معده
...

باشد بگیرند جو خوب سفید و مقشر بزنند و داخل کنند در هریک کیل او چهار ده کیل آب شیرین صافی و بعضی بیست و
چهار کیل گفته اند و بپزند به آتش معتدل و بگیرند کف او را پس چون گشته شود بیرون آرند و صافی سازند من شرح اسباب و علامات
شکنجبین بگیرند سرقان را و شاخ پای او بشکنند و او را به نمک و شکر ... چند بار و بشویند پاک تا شوخ وزن هومت او برود
پس او را کشکاب اندازند و بپزند چنانکه رسم است نوع دیگر بگیرند آب کدو و کشک جو و سرقان اندر وی بپزند با روغن بادام یا روغن
کدو و بدهند ماء القرع بگیرند کدوی شیرین و اندر خمیر کنند و خمیر از آرد جو باید و در تنور زیر گرم نهند بر خشتی و بگذارند تا پخته شود
ابر دارند و خمیر از وی دور کنند و سوراخ کنند و آب او بیرون آرند ماء البطیخ هندی بیارند خربوزه هندی و او را سوراخ کنند
یکاره و شکر سوده اندر عصاره ... کاسه چینی کنند و او را اندر دوف عصاره نکون بنهند تا آب از وی بچکد و شکر بگدازد و
ذخیره خوارزمشاهی عقد چهارم از فن پنجم کتاب دوم در ماء الجبن و ماء اللحم و ماء العسل و آب انجبین
شیر تازه در پاتیله میان بجوشانند تا به چوب بید بشورانند تا بجوشد پس بیست درم سکنجبین ساده در ده درم آب بجوشد
سرد کرده در وی بپاشند بریزند و از آتش بردارند و بنهند تا ببرد و پنیر از وی جدا شود و از خرقه ده تو صاف نموده بکار برند
من ذخیره نوع دیگر شیر در پاتیله سپیدی بجوشانند و بیست درم سکنجبین بر این شیر جوشان نهند و بجوشد و کفر بر نهند و از آتش بردارند
و در پاتیله جوشند و بنهند تا آب از پنیر جدا شود منه نوع دیگر سه رطل شیر تازه جوشیده قدری بجوشانند و سه اوقیه سکنجبین
بیاورد در او چند ازند و در هم کرده از آتش فرود آرند و بگذارند تا شیر گرم شود بعد از آن در کرباس کنند صاف نموده بکار برند
ماء اللحم بگیرند گوشت تازه از پشت گوسفندی که ... کشته باشند و کباب کنند نمک و فرج از او دور کنند و آن کباب را
در پاتیله سنگی کنند و مقدار پنجدرم گلاب و پنج درم آب سیب ترش یا آب آبی ترش بروی افکنند و عصاره اندر کوشت نهند
بعضی افشرده الجهر کرانی باشد که بر کوشت بگذارند تا بسبب گرانی آن عرق برآید و چند آن بگذارند که گوشت گرم شود دانی
و بلیتی بگذارند آن آب را یکچه از وی بردارند و دیگر بار هم چنین گلاب آب میوه بر افکنند و بگذارند تا بیخ قوت
آب و گوشت از گوشت جدا شود و رنگ گوشت سفید کانه شود و باقی آب از وی بردارند و جمله را دیگر باره در پاتیله
کنند و اندک آب کوک و آب کشنیز تر یا آب کدوی تر و اندکی نمک سنگ در او افکنند و جوشی بدهند آنچه تر شود و لحمی
نمک عربی و نیم ساده برآن کرده و حب شیر سوده در او افکنند من ذخیره نوع دیگر بگیرند گوشت بزغاله و سپیدی از وی
جدا کنند و سرقی را کباب کنند و اندر پاتیله سنگی کنند تا اندکی آب از گوشت جدا شود و هنوز گوشت نا پخته باشد
آن آب از وی بردارند و گوشت را بیفشارند تا هر تری که دارد بگذارد و آن تری گوشت را دیگر باره بجوشانند تا پخته شود
و دختر و اندک نمک و کشنیز خشک در او افکنند من ذخیره خوارزمشاهی ماء العسل ماء السکر که نافع است از سعال بارده
و از سعال ... ماء العسل بدو روش ساخته میشود یکی آنکه بپزند یک رطل عسل پاک با هفت رطل آب تا هر کف آن گرفته شود
پس صاف کنند و بیاشامند و اگر خواهند که خوشبوی تر نمایند چند ازند در او در وقت پختن دارچینی زنجبیل دار فلفل

ابن وقیت که بیاشامند غیر ممزوج پس اگر کهنه شد و صلب شد مثل نبید ممزوج باید ساخت که بنوشند روش دیگر آنکه
بگیرند از عسل پاک یکجزو و از آب دو جزو و بپزند و بردارند کف او را تا به ثلث برسد و همچنین عمل کنند ماء السکر و اگر آن
کمی که افاویه در آن داخل کنی پس در ظرف کتان پاکیزه با یه کرد دارچینی زنجبیل مصطکی زعفران ... جوز بوا ... سوده
نیکو و باید پخت و چون بقوام آید برداشته و ممزوج کنند با آب مثل جلاب و بنوشند و بیاید دانست که ماء العسل
هرگاه که پخته شد اسهال او جهت طبیعت کمتر است از غذا و غذای او بیشتر است و اگر نا پخته باشد تغذیه او کمتر است و اسهال
او بیشتر من کناش یوحنا قول جالینوس در ماء العسل جالینوس گوید که ماء العسل جهت اصحاب صفرا نافع نیست زیرا که مستحیل
بصفرا شود و اگر بنوشند در حالت ... و این از جهت آن است که اگر منحدر شود بی زحمتی فایده عظیم میکند زیرا که
منحدر میشود بامعا و منفعت صفراوی پس لایق است که اصحاب این جمله ... اگر از او آبی بود ... تشنگی بر انگیخته نشود
و لعاب ... نکرده و تولد مره نشود ... اصحاب صفرا ... نمیکند الکس ... در ... غلیظی بود ... وقتی که ...
از ورم سوداوی یا ورم کرمی که ... نباید زیرا که ... اما جهت آنکه عسل ... انواع شیر ...
چون مزاج گرم رسیده تا معده رسیده بخلط صفراوی مستحیل شود قبل از آنکه نفوذ کند در رگها و اگر نفوذی در رگها رسید پیش از آنکه
در معده مستحیل گردد در رگها مستحیل خواهد شد و انواع شیرینها و بقیه هر کدام بقدر حلاوت خود سرعت استحاله و بطوء استحاله دارند در مزاج گرم و سرد
که در گرم سریعت و در سرد بطی و اما عسل صرف در اسهال طبیعت نافع است و آنچه پخته نباشد خود اسهال بیشتر کند و آنچه خوب
پخته باشد غذا بیشتر دهد و واجب است اغذا ماء العسل بر منفعت کنند که آمیخته باشد با آب بسیار عسل اندکی بعد از آن بپزند تا ... کف
شود و کف برآوردن جهت آنکه بایی روش شیرینی از وی زایل شود قول جالینوس در اقراباذین که انرا ماء الشهد خوانند بنوشند ... نکو است
بر ده را زیرا که تشنگی ببرد اگر با آب سرد ممزوج نموده در تابستان بنوشند و نیز نافع است الکس را که اخلاط خام در او گرد آمده
و صفت او آن است که بردارند عسل جید را از شهد و در پاتیله کنند که آب چشمه صافی شیرین در او بود و بپزند تا ما کفت
از او زایل شود پس بردارند ... ... و بنوشند جالینوس گوید ماء العسل است که قدما ... کرده اند آب باران است بعد از آنکه
ساکن شود و عادت شود ... کیفیت شراب و بعد از آنکه ... کنند با عسل ... بکار برند و عادت ما آن است که انرا آب باران
در اوائل نام کنیم ... گوید و میگوید که علت آن است که طرح کنند یکجزو عسل دو جزو آب باران کهنه و در آفتاب نهند ...
آب چشمه کنند و بپزند تا ثلث باز ماند و ... و همچنین واجب است عمل کنند ماء العسل و ماء السکر نافع امراض بارده و ...
و سرفه ... من کناش یوحنا ماء القمح که در ... معقد و ... منذ ... ماء القمح ... گندم ...
بپزند از گندم تا ... آب ... شود پس ... در آن بنشینند و ... عقد پنجم از فن پنجم کتاب دوم در ... و ...
مربی ... چیزی ... از جنس ... از ... ترش کرده ... میکنند که ... در ...
و در ... پنج ... سلیخه ... نوع دیگر ... سبوس ... ترکنند ...
...

بگیرند ... تا در اوقوه غذا آنچه را در ظرف بگیرند و در آفتاب بگذارند پس از آرد جو ده من خمیر سازند و بگذارند تا ترش شود
...
سه روز و از آن نان ... بپزند و در آن آب اندازند و در آفتاب بگذارند تا چهل روز و بار در ... چند ازند و آتش را تازه کنند
هر گاه آب کم کند و بعد از آن نان ... بیست روز بگذارند و باز آب تازه کنند بعد از آن آب او را صاف کرده در کاسهای گلی
بگیرند و در او راز یانه تر با شاخ و سیاه دانه و نانخواه و زیره چند ازند و در آفتاب بگذارند تا برسد و گاه در ...
ماهی اندازند من ذخیره ... صحنا صحنی است که از ماهیهای خورد در ظرف آب و نمک می اندازند و در آفتاب تا چهل روز
بگذارند با ... خوشبوی تا ماهیها ... و غلیظ میشود و میرسد و اثر ... ماهی ابه گویند سرکه عنصل بگیرند اسقیل سفید
و قطعه قطعه ... ببرند به کاره چوبین و از ریسمانی بگذرانند که آن قطعه ... متصل نشوند و دور از هم باشند و در سایه خشک
کنند تا چهل روز ... ده رطل سرکه خوب ... و بپزند و شصت روز در آفتاب بگذارند و سر ظرف ... بنهند
بعد از آن اسقیل را از او بیرون آرند و بیفشرند و صاف کنند بپارچه و کار بندند سرکه نیشکر بیارند شیره نیشکر ستاده
... و در آتش ... بجوشانند که هشت من باز آید و در سبو ... کرده در آفتاب بگذارند تا مدت چهل روز و در ... هفت
روز آن شیره را از پارچه صاف میکرده باشند و در ... سرکه پاکیزه اعلا شود و اگر خواهند مقطر کنند که بسیار بکار رحی آید
سرکه انگوری بیارند شیره انگوری چهار من و با آتش نرم بجوشانند چندانکه ... جامه پر کرده در سبوی نو کنند
در سبوی بگل محکم گیرند ... هفته در هر دو روز جامه پر میکرده باشند که سرکه اعلا شود سرکه انار بیارند انار ترش
و ... شیره او ... در ظرف ابگینه کرده در آفتاب بگذارند تا مدت چهل روز و هر روز از پارچه صاف
نمایند سرکه پاکیزه اعلا شود سرکه خرما بیارند شیره درخت خرما و در سبوی نو کنند و سر بسته در آفتاب تا چهل روز بنهند خرما
بعد از دو روز جامه پر میکرده باشد تا سرکه خوب واقع شود ... سرکه مسهل سقمونیا نصف اوقیه
... قسط ... در ... کتان ... در سرکه ... پنج روز بنوشند پیش از طعام پس ... که مسهل ...
و اگر به جای سقمونیا ... یک اوقیه کنند اخراج بلغم نماید و همچنین اگر افتیمون را سه اوقیه بکنند مسهل خلط سودا بود
عقد ششم از فن پنجم کتاب دوم در نقوعات نقوع هلیله جهت تپهای صفراوی و درد سر که از حرارت باشد سود دهنده بود صفت آن
... هلیله زرد کوفته ده درم آلوی سیاه بیست عدد آلوچه اصفهانی سی عدد خرمای هندی پنجدرم بستان سیسعود ...
... کاسنی از هریک پنجدرم عناب پانزده دانه نیلوفر پنج درم ترنجبین بیست درم نبات ده درم ... همه را در ...
... کنند و بریزند بر روی آب ... دارو ... ترنجبین ...
... و در ... اگر تابستان باشد ... سه روز بیاید ...
صاف کنند و شکر و ترنجبین ... حل نمایند و ... کرده بیاشامند شربتی ... نقوع آلو که مسهل صفرا است صفت آن
آلوی سیاه ... بیست عدد تمر هندی بیست درم ... سی درم ترنجبین و نبات هریک ده درم ...

آب ترکنند چنانچه مذکور شد و بیاشامند نقوع عناب نافع است مر حرارت را و یبوست را و غلبهٔ خون و غلیان از او مفید بود
امراض سوداوی را و طبع را نرم گردانند صفت آن بگیرند زرد آلوی خشک و عناب و آلوچه از هر یک پانزده عدد دو مویز
سه درم گل بنفشه سه درم عدس مقشر کشنیز خشک از هر یک سه درم تخم کاسنی نیم کوفته تمر هندی آلوی سیاه بزرگ پنج عدد
ترنجبین و قند سفید از هر یک پانزده درم چنانچه رسم است ترکرده و صاف نموده بیاشامند صبحگاه نقوع تمر هندی کر غلیان
صفرا باز نشاند و التهاب معده و کبد را نافع بود و طبع را نرم گرداند صفت آن بگیرند آلوی زرد خشک و عناب از هر یک
پانزده عدد آلو سیاه بزرگ هفت عدد تمر هندی از دانه و لیف پاک کرده ده درم گل نیلوفر سه درم گل بنفشه سه درم و اگر تمر هندی
نباشد عوض آن انار دانه بکنند و بخیسانند چنانکه رسم است و صاف کنند و بیاشامند نقوع سنا مکی اسهال صفرا نماید بگیرند
سنا مکی هلیله زرد از دانه بیرون کرده از هر یک پنج درم کاسنی نیم کوفته پنج درم زرد آلوی خشک عناب از هر یک پانزده عدد
آلوی سیاه بزرگ هفت عدد تمر هندی از دانه و لیف بیرون کرده ده درم گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک سه درم همه را بخیسانند
چنانکه رسم است صاف کنند و خیار چنبر بیست درم و قند سفید سی درم و شراب بنفشه پنج درم و ریوند چینی نیم درم و نیم درم
روغن بادام شیرین در آن حل نمایند و بیاشامند یا عوض خیار چنبر بیست درم ترنجبین و شیرخشت بکنند از نان احتیاج
بروغن بادام نیست نقوع زرد آلو صفرا بنشاند و طبع را نرم سازد و التهاب کبد را ببرد و تشنگی بنشاند صفت آن آلوی
سیاه گیلی عناب از هر یک پنجاه عدد تمر هندی از دانه و لیف بیرون کرده سی درم زرد آلوی خشک نیز حل همه را
ترکنند در سه رطل آب گرم چنانکه رسم است و در آفتاب بنهند و صاف کرده ده درم قند سفید و بیست درم
ترنجبین در آن حل کنند شربتی سه اوقیه صبحگاه بیاشامند نقوع مویز نفع میدهد بقایای امراض حاره و تنها را و
بدن را از اخلاط و فضول پاک گرداند صفت آن آلوی سیاه سی عدد مویز طایفی از دانه بیرون کرده بیست درم
سی درم تمر هندی پاک کرده سی درم تخم کاسنی کشوث کشنیز خشک از هر یک سه درم همه را در آب گرم ترکنند و در
چینی یا کاشی چنانکه رسم است بخیسانند و صاف نمایند و بنوشند و در آن نبات و ترنجبین از هر یک ده درم و گاه بیاشامند
نقوع افسنتین نافع است مر صداعی را که از اخلاط سوداوی باشد صفت آن افسنتین رومی پنج درم و قدری حجر سقوطری نیکوفته
آب گرم در شیشه کنند و سه روز متواتر در آفتاب نهند و شبانگاه در جایگاه گرم نگاه دارند و صاف نمایند و بر آن
در آن ده درم روغن بادام شیرین و صبحگاه بیاشامند نقوع سپستان جهت درد سر که از گرمی باشد سودمند بود و صفرا را فرو
برآرد بگیرند هلیله زرد از دانه بیرون کرده ده درم آلوی سیاه سپستان از هر یک سی عدد تمر هندی از دانه و لیف بیرون کرده
بنفشه خشک تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک سه درم فلوس خیار چنبر ده درم اینهمه را ترکرده در سه رطل آب گرم یکشب و روز در آفتاب
و شب در جایگاه گرم بنهند بعد از آن بپالایند و در آن ده درم ترنجبین داخل نمایند و سحرگاه مقدار یک اوقیه از آن
نقوع [illegible] که درد سر گرم را سودمند بود صفت هلیله از دانه بیرون کرده پانزده درم بکوبند و آب آلوی سیاه صد درم در او [illegible] کنند و در یکدیگر
تا آب

در فقاع جو و سکنجبین و بعضی چیزها گویند

۳۴۵

آب آلو و قوت هلیله را بگیرد پس صاف نمایند و ده وقیه ترنجبین در یک وقیه گلاب حل کرده در آن اندازند و اگر عوض آب آلو تمر کنند بهتر
نقوع امیرباریس بهار ادرار بول و حیض نماید صفت آن تخم خربزه نیم کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون تخم رازیانه از هر یک دو درم
و زنکشطرا مبنع از هر یک دو درم سنبل افسنتین از هر یک چهار درم هزار اسفند اصل از هر یک یکدرم همه را نیم کوفته
کنند چنانکه رسم است سه شبانروز در آفتاب نهند در جایگاه گرم و صاف کنند و هر باید لخت چهار وقیه بیکدرم روغن بادام شیرین ده درم قند
سفید بیاشامند و اگر بجوشانند تا باز نیمه آید صواب بود نقوع تخم خربزه که ادرار طمث کند و بول براند صفت آن تخم خربزه کوفته تخم کرفس تخم
رازیانه از هر یک دو درم و نیم همه را کوفته به سه رطل آب در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهار درم از آن بیاشامند نافع بود نقوع مقوی
معده گرم صفراوی و درد سر گرم سوداوی صفت آن هلیله زرد اگوفته ده درم آلوی سیاه بیست عدد عناب سی عدد خرمای هندی پانزده
سپستان سی عدد بنفشه پنج درم تخم کاهو کشنیز از هر یک ده درم ترنجبین بیست درم شکر ده درم فلوس خیار چنبر هفت درم همه را
در [illegible] کنند یک شب و بامداد صاف کنند شکر ترنجبین در آن حل کنند شربتی چهار وقیه نقوع سنبل باد را بشکند و غلیظ
را بگیرد و درد سر را که از باد و ماده غلیظ باشد سود دارد صفت آن سعد سنبل افسنتین رومی فقاح اذخر تخم بادیان
[illegible] کف در یک من و نیم آب بپزند تا به نیم من باز آید صاف کنند و یک وقیه صبر در آن ترکنند و در شیشه کنند و سه روز در آفتاب
[illegible] در خانه گرم نهند و روز سیم یک وقیه از آن آب بپالایند و با دو درم با نیم درم روغن بید انجیر بیاشامند نقوع نیلوفر
صفت آن عناب سی عدد آلو بیست عدد برگ نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی از هر یک سه درم سپستان چهار درم
[illegible] بگلاب خیسانیده پانزده درم ریوند مغسول چینی نیم کوفته در آن بسته پنجدرم ترنجبین چهار درم بگوشانند و بپالایند
نقوع فلوس خیار چنبر نافعست استسقا را صفت آن ترنجبین بیست درم فلوس خیار چنبر بگلاب حل کرده پانزده درم ریوند چینی
مغسول از هر یک نیم درم رب السوس دو دانگ و نیم چنانکه رسم است ترکرده بیاشامند نقوع فواکه هلیله زرد
آلوی سیاه ده عدد عناب سی عدد خرمای هندی پانزده درم سپستان سی عدد بنفشه خشک پنج درم تخم کاسنی پنج درم تخم کوک کشنیز خشک
از هر یک ده درم ترنجبین بیست درم شکر ده درم فلوس خیار چنبر هفت درم همه را در آب گرم ترکنند یک شب شکر و ترنجبین
و بامداد چهار اوقیه از آن بنوشند عقد فقاع از فقاع جو بخم کنجد و تخم وقاع جو بیارد جو و آرد سازد و بیخته کنند دیگر آرد
[illegible] مرساحد احد الیتی بپزند و بازیکجا کرده میان نیم سبو آب کرده دیگر روز در آفتاب نهند ده روز نیم سبو آب دیگر
[illegible] روز دیگر بدارد تا از آن گرش شود صاف نماید و در آوند دیگر کنند و بدارد تا سرد شود و قدری گل و نانکاه و زیره و نمک سنگ سائیده
[illegible] کوزه کنند بغایت سرد است و گرمی را نافع بود و بعضی از تکلفات مثل جوز و بنگ و غیره داخل میکنند و بعضی از آن مویز
[illegible] و بعضی از جو میگیرند بطریق مذکور و آرد های مقوی خوشبوی داخل میکنند و بعضی از ارزن و از الم بریستگی نیز
[illegible] و تخم و اسرای و پسته و بوزه و بینه و مقدار همه ناموزی ناسند و هر یک را بطریق را بیاساند سکنجبین بکنی یعنی بامعطل
[illegible] بوزه باشد از ده سیر برنج خشک گرم بقوام کهچری بپزد و هشت کام نیم گرم ده سیر پیخ بریک یکی نیز بخلط اگر آجار آن به

در تیزابها گوید

و با او پیر کشش اجم پیر پیسته داخل سازند و پیرشاهی جوز بوا کوفته نیز داخل کنند و بعد از پخته شدن سر او سازند پس زخمی کنند و در خم کرده
در جای گرم نگاه دارند که بعد از سه روز بجوشش میاید و در روز چهارم لایق نوشیدن شود و تا هفت روز ضایع نمی‌شود و بکار پیران برای گرمی
بکنی و اهمین است بوزه و اگر خواهند که خوشبوی سازند در وقت نوشیدن قدری قرنفل و زنجبیل سوده داخل سازند و صاف نموده بخورند
چار بغرا هر گاه چوبونه سه پاو پیر پخته و پیرشاهی عرق تند شراب داخل سازند و نیم پیرشاهی آب فشرده کوکنار و تیر شاهی منکال یا
اضافه نمایند چار بغرا شود مرحوم خان و ران نوشجان میفرمودند عبارت از این همه راجه ارجمند مذکوره است و هر کس بقدر استعداد
تکلفات اگر در این ترکیب کم و زیاده نماید مختار است که از مسکرات مرکب است و بجز ان مرحوم دیگری را استعداد و اقتدار آن نیست
شاید نباشد که بسیار لذیذ باشد خشکاب یزدی از ارزن ده سیر کوفته و بپوشانند و پخته یا بوده عیار نیند پس سرد کرده و زخمی
نا رسش شود و برگ گل سرخ دو سیر برگ گل سفید دو سیر بار شکر نیم سیر داخل میکنند و صاف نموده مشک خالص یکمثقال داخل
و بعضی زعفران و مصطکی نیز داخل میکنند با یکسیر جوز تاری که از درخت تار میگیرند و ان سرد است و شکم را نرم کند سیندهی
آب درخت خرما است که لنکان هند میگیرد چون تازه بود شیرین است و چون دیر بماند ترش شود و مستی بخشد و آن مقوی باه بود
ستاری آب درخت سپاری است و در جهت بادشاهان میگیرند و آن مقوی دندان و معده است و فرح زیاد آرد
گرداند و کوبند هر آن مستی با فراط می‌کند آب نارگیل و از آن بدو طریق میگیرند یا از درخت او میگیرند چنانکه تاری میگیرند و یا از
نارگیل تازه جمع کنند و بگذارند چون ترش شود مستی کند و مستی بیکواهسته دارد او با عفونت است و شکم را نرم سازد و باه را قوی
کند و جهت درد پشت و مفاصل نفع کند و گویند مغز سر و استخوان را بیفزاید قمر شیر نارگیل با ارزن کان بدین خوانند چون ترش شود
مستی با فراط آرد و روی را سرخ گرداند و کیفیتی خوب با قوت باه و افراز هر اعضا شود والله اعلم بالصواب عقد هشتم از عمل
پنجم کنجور دوم در تیزابها تیزاب فاروقی بیارند نمک فرنگ که از شوره هر باره کوبند و هم آنقدر زاج سبز را در اعلی ثقل شوره رو
چکانی با یکدیگر آب بنده در قرع و انبیق مصعد کنند تیزابی از او بچکد و اگر کار در فر در بند کار را که اخته شود باید که ناو بس قلیل
معتدل کنند و در میان یکپاس قرع بی سرخ شود آنکه انبیق بنهد اب چکیدن گیرد چون از قرع دور پلید اگر دور انبیق بی سرخ گردد
در انبیق سر بگذارند هر آن دو سفید بود بر تیزاب نیز سرد شود فرود آرند و اگر بر بهق و برص مالند و سنگ را حل گرداند
شود و موم روغن را کنند و دور کداخته و حل کرده و اگر نقره دور الکند کداخته شود و ده توله نقره شود و ده توله را یک
کردن او بغایت دشوار است و برای دور بیرون بود و سست تیزاب که انقرا بیکی گردد باز بیچکانند جهت حوردن حل
بالکش هنگری سهاگه شوره بدون لون لین هر پنج سه سائیده هشت مرتبه در شیره اصل است سحق نماید که هر مرتبه سحق باید
و باز خشک سازد و باز بساید و بعد از آن بقدر کاردانی که ابهاشته خشک سازد و در شیشه مطلس بگل حکمت انداخته به هیئتی که جسم
خیزاب کنند و طریق و هنگام ضرورت آنست که در گردن شیشه که دارو در آن انداخته سوراخ کرده سر شیشه دیگر که از آن قطره
خواهد شد و صل ساد در بتش بیا از نرم و سیار بند مقطر کند شکل و هنگام چنین است اسی منفعت اش...
ابواب دی

۳۴۶

هر این نارگیل را با این تیزاب صد بر ساخته بخورد برای اشتهای و قوت ناهضمه بسیار پاک و لطیف است تیزاب علوچه جهت وداع
آب و چیها باین و مندل ... یوست نارجیل نیم سیر و تخم بلوار و گندم و تخم اسپغول و تخم تربد و کهولا و خاکستر برگ درخت
پیرشاهی نهر متعارف با و سیر شاهی اگر نهر نباشد سنبل همان نیم سیر شاهی همه اجزا را آورده جو کوب کرده و در دیگ
ادرار این اجزا نهر با و سیر شاهی با سنبل هم سیر شاهی کوفته بیاشد و دیگر بخشیر بطریق عرقهای دیگر بچکانند بوش سیر جوب
بهر آنچه عرق کار آمدنیست در جام خواهد چکید فرو آورده آن عرق را در شیشه و یاد در حقه چینی نگاه دارد و هر گاه
کار فرماید بالای آن جراحت جالد اگر در اول این شیشه ناب شده در جراحت در لیه و در غام روز سه مرتبه پنج
... باشد اکنکاه دوره مالیده گرمی بسیار ظاهر شود و صندل سائیده با گل ملتانی لیپ کند در سه چهار روز بهتر
بهوایی از جراحت جدا شده به میشود تیزاب که قلع ثالیل کند بیارد نوره و چاکه از ان بارود میسازند و میر کسی
مساوی با هم در ادهیکا چنبر که طریق متعارف تیزاب کشد باید که شیشه او تا نصف شیشی بر سازد و در شیشی زیرین
اب در خواهد چکید بهشت لیپ و هفت پارچه استوار سازد و آتش نرم بر افروزد و شیشی مذکور را تمام در آتش نهان
کنند چون خلاصه لین جزو شیشی زیرین برآید برآورده در شیشه نگاه دارد و سر او از موم بالا که محکم مسدود سازد که اگر
بیرون رود از خواص می افتد و هر گاه خواهد بزرگ خلال یا چوب باریک بر آن مسه یا گوشت فزونی براعضا هم رسد
بمالد ... بسکند و بر داغ برص نیز لذا گاهی بمالد تا سه چهار مرتبه اما میان هر مرتبه سه چهار روز صفا حجله باید نمود تیزاب
بیارد ادر که بابیخ و برگ و شاخ چهار پشتار و خشک ازو در آتش سوخته خاکستر سازد و به پیر ادچانچه رنگرزان برای
ساختن رنگ رنگی ملیبار نذیعنی پارچه را بر چهار چوب انصب میکنند و رنک و آب در آن می اندازند و مکرر همان
بچکانند همان طریق خاکستر مذکور را در آن پارچه انداخته و قریب سی سیر آب داخل ساخته در زیر آن ظرف گلانی
اب او بچکاند و باز چکیده او در آن می انداخته باشند و میچکانیده باشند تا از مایکه طعم شوریت مطلق در آن نماند بعد از آن
بیندازد و باز این آب چکیده را تا پنج شش یا هفت بجوشانند تا وقتی که منجمد مثل جعفرات شود و برآورده در ظرف دیگر
نگاه دارد تیزاب دیگر بیارد کت یا خود دو سیر من بابیخ و برگ و شاخ در ریزه ریزه سازد و سوخت خاکستر سازد و بطریق تیزاب سابق
بچکاند و باز بجوشانند و نگاه دارد تیزاب دیگر بیارد تر بزی تلخ با برگ و بار و بیخ هر قدر که خواهد سوخته خاکستر کند و بطریق عمل تیزاب
سابق تیزاب بسازد تیزاب دیگر بیارد اک با برگ و بیخ و شاخ در سوخته خاکستر سازد و بطریق تیزاب سابق تیزاب بگیرد
تیزاب دیگر بیارد اچوب دیا که ده نیم خوام در سوخته خاکستر ساخته بطریق سابق تیزاب بستانند تیزاب دیگر بیارد ریه که کار زن
... بیخ ادراک بیده و جوشانیده مثل تیزابهای سابق بستانند بعد از آن این هر هفت تیزاب را یکجا کرده هفت مرتبه در شیره
... لیموی کاغذی کهرل نماید و این مجموع را در شیشی انداخته در هنگام جستن سابق طریق آن مذکور شد تیزاب بکشد این تیزاب
... شکم و باد گوله و اسهیه و از باد گوشت و جمیع علت شکم را از ابدال ملیبار و تیزاب برای خوردن یک ماه ... بیارد

چهار درم چوب ... ساخته و چکانیده ... بطریق عملهای سابق شراب بگیرد ...

[illegible]

شراب دیگر ...

[illegible]

[illegible]

در شیر و لبنیات بود

[illegible]

[illegible]

دی زیاده بود و غذا بیشتر از شیرهای دیگر بدهد و فربهی آورد و دیر از معده بگذرد و در بواسیر و نفرس و التهاب کهن را نافع بود
لبن المعز یعنی شیر بز معتدل بود میان شیر گاو و شتر ... سل نافع بود و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و خون
و سرفه و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان خناق و ورم لوزه ... سود مند و نافع بود و ریش مثانه و بسقوط ...
گوید ضرر شیر بز کمتر بود نسبت بشیرهای دیگر و رسی گوید اسهال شیر بز ضعیف‌تر از شیر گاو بود و ... در همه احوال
مانند دی بود و طبری گوید التهابهای کهن و استطلاق بطن را نافع بود و بول براند و گوید مضر بود بجث لبن اللقاح ...
الضان نیز گویند بپارسی شیر میش گویند دسم و غلیظ بود و جبنیه و زبدیه بسیار دارد و نفث دم و قرحه ... را نافع بود
ضرر جماع ... وقوع باه افزاید و تریاق ادویه کشنده است و زهر و قرحه امعا آورد و سرفه را سود ... اول را ...
دور دماغ ... و همچنین از تکاثع و ... کرم بود و ... قراقر و ... بلغم آورد و قولنج پیدا کند
لبن الاتن بپارسی شیر خر گویند و ... کمتر بود و رقیق بود و ... بدان مضمضه کنند لثه و دندان را محکم گرداند
شیرها دیگر و سرفه و سل و نفث الدم و عسر النفس و مجموع مرضهای سینه و ریش مثانه و مجاری بول را بغایت نافع بود
از ... تشنه ... درم یا کمتر یا بیشتر از ادویه کشنده و زهر و قرحه امعا را سود ... بود و موافق بود ...
و طحین و دوا ... لبن الیاب بپارسی شیر اب گویند جبنیه و زبدیه ... کمتر بود ... از معده بگذرد ...
که منقطع شده باشد براند و ... بشیر وی حقنه کنند ... رحم ... گردانند از قرحه ... بیشتر ...
و زکام از ... گویند لبن الیتوعات یعنی مازریان و ... و انجیر و شبرم و ... و انواع آن ... محرق باشند
... اگر ... رسند بسوزانند ... در آب ... بغایت ... نسبش ...
خاصه شبرم ... اگر ... زایل کند و لبن السوداء ... و لبن ... در ادویه مفرده ...
طریق پختن روغن بگیر روغن زرد چهار سیر شیر گاو یا گاومیش ... برگ تنبول چندان بجوشانند که شیر ...
بعد از آن صاف نموده در ظرفی که آب ندیده باشد نگاه دارند طریق ساختن کف شیر و سرشیر و دنک ...
استار شیر گاومیش گرم تازه دوشیده بالائیق در صحنک گلین آب نارسیده بریزد و شب در فضایی که شبنم
و سردی هوا بر آن رسد بگذارد و صبح قیماقی بالای شیر بسته شده باشد بقاشق بگیرد ... سر شیر و اگر خواهند
کف سازند و در پیاله چینی ... در ... قیماق بر هم زده در میان پیاله ...
بریزند و بالت ... که از آن شیر ... و آنجا ... چوب بالس ...
سطبر تر باشد ... از آن بشورانند ... بکف آورند ... برآورده ...
و بکار برند ساختن کلم پلت و ماستهای دیگر بنامند کلم ...
با ساق آن در دیگ افکنده و آب نمکی بریزد و بجوشد ...

... باید کرد بعد از آن تمام آن از ... انداز ... آب آن تمام بچکد پس پت یعنی چغرات را چکیده ساخته
... بر بالای آن بایستد ... سه چهار روز نگاه دارند تا ... شود و ماست ... کلم ...
... لذت ... سیر ... میکند و ... دیگر ... میکند ... ماست ...
... که بعضی ... ماست میگویند و ...
... است ...
... تازه ...
... که معروف ... ماست ...
... ماست ...
... ساختن ...
... طریق ساختن پنیر ...
...
...
...
...
...
... ساختن ...
...
...
...
...
...
...

... بریزند و در آفتاب نگاه دارند ... بریزند و در آفتاب بگذارند ...
... بهمان روش ...
طریق عمل کنند پس ببینند که اگر ...
... در آفتاب ...
خواهند ... طریق ساختن قروت ...
...
...
خشک سازند که این قروت ... جهة الجمار ...
بطریق متعارف ...
که بهترین انواع است ...
...
...
...
...
...
...
...
...
... مسکه ...
...
...
... قیماق ...
... بستن چغرات ...
...
... قسم اول در اطلیه و ضمادات و مراهم و ...
... قسم دوم در اطلیه ...

...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

که زایل شود طلا داء الثعلب و سعفه رطب کف دریا کافه خبث الفار مساوی همه را وخته بسرکه سرشته طلا کنند طلا احمد بن
بابت بادام تلخ و شیرین مساوی کوفته بسرکه سرشته بمالند طلا جهت برخشک آتش نوره خوب ده بار بشویند باب گرم
کل و اسفیداج و بیاض بیض بسرشند طلا جهت ماشرا عدس سرخ مقشر صندل سرخ و فوفل شیاف ماميثا اقاقیا
کوفته و بیخته باب کشنیز تر سرشته بکار برند طلای شقاق سفل مرداسنگ شسته موم سفید با روغن گل
بیضه یا زرده بیضه بقدر حاجت مخلوط کنند و بکار برند طلا حکه ... کل سرخ کوفته عدس مقشر کوفته
بابت عنب الثعلب ... روغن گل اضافه نموده بکار برند طلا جهت ...
کنند و با آتش ... نیم گرم بر موضع نهند طلا جهت خشکی ... شقاق ...
تخم حرمل کوفته و بیخته با شیر تازه سرشته ... بمالند که مجربست طلا جهت شقاق دست و پای ...
گرم کرده دست بمالند و صاف کنند ... سرشته شب بر عضو نهند ... روغن کنجد ...
طلا ... درم ... جهت ... کوفته و بیخته ... مساوی بسرکه خمیر ساخته سرشته طلا کنند مجربست طلا جهت ...
کوفته ... کوفته با عسل سرشته بمالند طلا جهت خواب آوردن ... تخم کاهو ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طلا کنند و بعد از آن یک ساعت در حمام عرق بر آورند و بشویند طلا که قوبا را ببرد بگیرند خردل و بزر الفجل و تخم جرجیر کندش
از هر یک سه درم حرف ده درم خربق سیاه هشت درم کوفته و نرم کرده با سرکه ناب بسرشند و طلا کنند طلا قوبا
و سعفه را سود دهد بعد بگیرند شحم الحنظل کندش کبریت زاج از هر یک سه درم مامیثا هشت درم مرداسنگ چهار درم
مرخشک چهار درم سیماب کشته پنج درم روغن زیت پانزده درم بسرکه بسرشند و طلا کنند طلا که قوبا را زایل گرداند بگیرند
ارد ترمس اشق از هر یک یک درم بوره ارمنی شش درم صمغ پنج درم بسرکه ترش لیا بند و طلا کنند هفت روز چاشتگاه
شبانگاه طلا کنند و بامداد در حمام بشویند طلا قوبا و خارش که در مقعد بود سود دارد بگیرند شب یمانی بریان کرده ده درم
قطران پنج درم کوفته با سرکه حل کرده بخرقه کتان بر موضع طلا کنند طلا قوبا که جرب یابس شده ببرد بگیرند اسفیداج هفت درم مرتک
چهار درم مویزج یک درم کوفته و بیخته بسرشند و طلا کنند طلا که بهق سیاه و بهق سفید را زایل گرداند بگیرند تخم ترب ده درم کندش
هشت درم بسرکه کهنه حل کنند و طلا کنند طلا که برص سلب ببرد بگیرند شیطرج عاقرقرحا حضض خردل شونیز گل شقایق
زرنیخ زرد هر دو از هر یک یک جزو بکوبند نرم و گوگرد بسرشند و طلا کنند طلا همدرین باب بگیرند تخم ترب کندش مغز بادام
تلخ شیطرج زرنیخ سرخ زرنیخ زرد اسفند خربق سیاه پوست جوز از هر یک جزوی کوفته و بیخته بشراب بسرشند و طلا
نمایند طلا برص و بهق سفید و سیاه را زایل گرداند بگیرند کندش روناس شیطرج خردل تخم ترب مازریون شحم حنظل خربق
سفید مویزج نافه ساقمونیا از هر یک یک جزو و شقایق دو جزو بسرکه لیا بند و طلا کنند طلا همدرین باب بگیرند عسل بلادر … درم
عاقرقرحا سداب فرفیون شیطرج از هر یک یک درم همه را با عسل بلادر بسرشند و طلا کنند طلا که قلع برص نماید بگیرند پوست
بیخ کبر شیطرج خربق سیاه از هر یک یک مثقال زنگار زرنیخ سرخ و زرد ذراریح بزر ذرع الرجل والجناح نوره و نشادر از هر یک نیم
مثقال کوفته و بیخته بسرشند بگل الخمر و طلا کنند طلا همدرین باب مجربست بگیرند ذراریح با عسل بلادر و نافه … [illegible]
کبوتر و تخم ترب و شیطرج و مازریون همه را کوفته و بیخته بسرکه کهنه بسرشند و طلا کنند طلا همدرین باب بگیرند روناس
یکدرم نیل شاخ درخت انجیر سیاه از هر یک سه درم بوره کبریت زرد از هر یک پنج درم شوره سه درم دردی خمر چهار درم
خبث الحدید یک درم کوفته و بیخته بسرکه کهنه بسرشند و طلا کنند طلا که بهق سفید و سیاه سود دارد بگیرند زرنیخ سرخ
یکجزو کندش شیطرج هندی از هر یک نیم جزو بکوبند و با روغن زیت بجوشانند و طلا نمایند طلا که در بیست روز برص زایل کند
بگیرند شیطرج نیل روناس شب یمانی گل سرخ کوفته بسرکه کهنه بسرشند و با طبیخ نو بر موضع طلا کنند طلا همدرین باب
پوست بیخ کبر تخم حرمل خربق سیاه روناس تخم ترب شیطرج هندی خردل از هر یک جزوی کوفته و بیخته بسرکه
بسرشند و طلا کنند طلا که مجربست از برای برص و بهق ابیض بگیرند شیطرج خربق سیاه شونیز خردل حضض
شقایق … شب یمانی جوز … فلفل زرنیخ احمر اقاقیا همه را کوفته و بیخته بگل کهنه بسرشند و طلا کنند
طلا همدرین باب بگیرند پوست بیخ کبر خربق سیاه و شیطرج از هر یک یکجزو … نیم جزو کوفته و بیخته با آب ورق مورد

… گل الخمر بسرشند و طلا نمایند طلا همدرین باب بگیرند ورق خرزهره و بیخ … درم بکوبند و بجوشانند … روغن زیت
… کنند و ربع رطل موم و روغن یکجا … و بعد از آن … کبریت سحق کرده ربع وقیه و طلا کنند بر موضع سفیدی از حمام
… آفتاب که بغایت نافع است طلا همدرین باب بگیرند … اوراق خرزهره و بجوشانند با زیت و بسازند از آن … بگیرند
… و در آفتاب یا در حمام بر موضع سفید طلا نمایند طلا که بنش و الکلف را زایل کند بگیرند تخم ترب تخم خربق آرد باقلا
… خشک کرده مغز بادام تلخ و قسط و اکلیل الملک از هر یک جزوی کوفته و بیخته بسرشند و طلا کنند طلا
همدرین باب بگیرند پوست تخم بیخ خایه الشیطان پرورده با آب خربزه آرد جو بیخته پوست بیخ … عدس آرد باقلا
… آرد ماهیزهره چینی نخود مغز بادام تلخ همه را کوفته و بیخته با آب ترب یا بشیر زنان یا بشیر خر طلا کنند طلا همدرین
باب بگیرند کثیرا سه درم کندش یک درم کوفته و بیخته بسرشند بشیر دختران یا بشیر خر و بر روی طلا کنند و بعد از دو ساعت
… با آب که جوشانیده باشند در آن سبوس گندم نیم گرم طلا همدرین باب بگیرند فلفل بوره از هر یک جزوی
… بسرشند با آب فاتر و طلا نمایند طلا همدرین باب بگیرند آرد ترمس آرد باقلا از هر یک ده درم آرد نخود
… از هر یک پنج درم بسرشند با آب و طلا نمایند طلا همدرین باب بگیرند جو چهار درم تخم خربزه دو درم
… کثیرا از هر یک دو درم ترمس چهار درم همه را کوفته با آب ترکنند و شبانگاه طلا کنند و بامداد بشویند …
… کنند طلا همدرین باب بگیرند آرد ترمس دو جزو آرد باقلا دو جزو آرد جو یکجزو آرد نخود دو جزو آرد کرسنه دو جزو
عدس مقشر نشاسته از هر یک جزوی کثیرا نیم جزو تخم خربزه سه جزو همه را کوفته و بیخته بشیر زنان و اندکی زعفران بسرشند
… شب در روز دیگر صباح بشویند با آب که در آن ترکرده باشند یا جوشانیده باشند تخم خربزه و بنفشه و خطمی و سبوس
طلا همدرین باب بگیرند ترمس باقلا جو مقشر نخود کرسنه تخم خربزه از هر یک چهار درم قسط مغز بادام تلخ بیخ سوسن
… حب البلسان کف دریا زراوند مدحرج از هر یک دو درم حب القلقل کندش از هر یک یکدرم سرگین کنجشک
… از هر یک یکدرم و نیم این همه را کوفته و بیخته بسرشند با آب نخاله طلا نمایند هر روز یکبار طلا همدرین باب
… ترمس باقلا تخم خربزه از هر یک یکجزو عدس مقشر نیم جزو کوفته و بیخته با آب بسرشند و هر صباح و هر شب
… بشویند با آب شیرین طلا که کلف تیره را ببرد بگیرند بوره فلفل تخم ترب از هر یک جزوی بکوبند و بسرشند و طلا کنند
… و بامداد با آب نخود بشویند طلا که نشان آبله را ببرد بگیرند مرداسنگ پرورده بروغن گل و بیخ نی خشک و آرد نخود
… کوران پوسیده و آرد برنج و تخم خربزه و مرو قسط و حب البان از هر یک جزوی همه را کوفته و بیخته بلعاب خربزه و …
… باقلا بسرشند و طلا کنند طلا که اثرهای زخم و آبله و امثال آن از ظاهر بدن زایل کند بگیرند صابون بوره
… از هر یک جزوی کوفته با آب حل کنند و طلا کنند طلا که همدرین باب بکار آید بگیرند زرنیخ زرد و تخم ترب از هر یک جزوی
… بسرشند و طلا کنند طلا همدرین باب بکار آید بگیرند زرنیخ زرد حب القلقل کندش … بسرشند

و طلا کنند طلا آثار خون و کبودی که از خون مرده پدید آید بسبب ضربه یا سقطه از آن زایل گرداند بگیرند قطران …
بسرکه کهنه و بران موضع طلا کنند و مالیدن آن موضع … شستن آن بقطران اثر را بکلی ببرد طلا همدرین باب
بگیرند قطران کندش صمغ اجاص از هر یک جزوی کوفته و بیخته بسرشند بسرکه کهنه و عسل طلا کنند طلا … کلف را بالکلیه
زایل گرداند و مجرب کمترین غلامان اطبا نور الدین محمد عبدالله حکیم عین الملک است بگیرند پوست …
و بعد بپرورند با دام هر دو را با آب … بر کلف طلا کنند که مجربست طلا که آثار قروح را از بدن و آثار جدری را زایل کند
بگیرند پیه گاو و جوز و پیه بط … طلا کنند طلا همدرین باب بگیرند زهره گاو … و بدان موضع طلا کنند
همدرین باب بگیرند مرداسنگ پرورده بروغن گل و اسفیداج رصاص بسرکه کهنه بسرشند و طلا کنند طلا که … را
ببرد بگیرند مازو شب یمانی بزر البطیخ و بکوبند و بزهره گاو بسرشند و چند بار بروی بسرشند و طلا کنند طلا همدرین باب بگیرند
اشنان فارسی زنگار عدس سوخته شحم حنظل بوره ارمنی نوشادر زرنیخ آهک آب نارسیده از هر یک جزوی بزهره گاو
یا آب صابون بسرشند و طلا کنند و ساعت … دارند طلا و سوختگی آتش را سود دهد بعد بگیرند خطمی …
از هر یک جزوی … جدا سازند و بسایند و بگیرند مرداسنگ پرورده بروغن
گل سرخ و گل … و اسفیداج و آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب همه را با هم … بسرشند و طلا کنند طلا همدرین باب
… بگیرند آهک مغسول با آب سرد هفت بار و خشک کرده … درم موم سفید شش درم روغن گل … درم
موم را در روغن بگدازند و آهک را در وی بسرشند و طلا کنند طلا همدرین باب بگیرند عدس مقشر اسفیداج …
از هر یک قدری … بسرکه بسایند و طلا کنند طلا که همدرین باب نافعست بگیرند اسفیداج … درم …
ده درم … بسرشند و طلا کنند طلا همدرین باب بگیرند عدس مقشر اسفیداج … از هر یک قدری …
و بسرکه بسایند و طلا کنند طلا که درد و کوفتگی … زایل کند …
بگیرند مغاث ماش مقشر گل ارمنی از هر یک ده درم اقاقیا صبر از هر یک سه درم با آب مورد بسرشند و طلا کنند
که … جگر … باشد سود دهد بعد بگیرند مغاث گل ارمنی ورق مورد از هر یک جزوی بکوبند و بسرشند
و طلا کنند طلا همدرین باب اگر با حرارت باشد بگیرند صندل سفید بنفشه گل سرخ آرد جو از هر یک ده درم زعفران
یکدرم و نیم کافور نیم درم کوفته و بیخته بگلاب و روغن گل بسرشند و طلا کنند طلا که … جگر و معده …
سود مند بود بگیرند ماش لادن گل ارمنی از هر یک ده درم صبر … زعفران از هر یک سه درم بگلاب و آب ورق
مورد بسرشند و طلا کنند و اگر … باشد قدری شراب و روغن نرگس … طلا کنند طلا که …
… باشد سود مند بود بگیرند … دفن کنند …
… ده درم گل سرخ ده درم اقاقیا ورق گل … مورد و سنبل از هر یک پنج درم مصطکی جوز سرو صبر از هر یک یکدرم بکوبند

… بسرشند و طلا کنند و اگر حرارت اندر آن بود ده درم آرد جو و یکدرم زعفران و نیم درم کافور زیادت کنند و اگر نباشد بگیرند گل
… پنج درم مصطکی جوز سرو صبر از هر یک یکدرم و بکوبند و بگلاب بسرشند و طلا کنند و اگر حرارت اندرون بود ده درم آرد جو
… درم زعفران و نیم درم کافور زیاده کنند و اگر نباشد بگیرند گل سرخ پنج درم مصطکی سنبل دارچینی لادن از هر یک دو درم
… حل کنند و ادویه را کوفته و بیخته با آن بسرشند و طلا کنند طلا که اماس را سود دارد بگیرند نان گندم خشک کرده
… آرد جو و آرد باقلا و حلبه و خطمی اجزا متساوی زعفران نصف یکجزو همه را کوفته و بیخته با روغن … بسرشند و طلا کنند
… را سود مند بود بگیرند ماش مقشر … از هر یک جزوی با آب ورق … بسرشند و طلا کنند طلا
… را که بزرگ شود بگیرند کندر و … از هر یک جزوی آرد جو جزوی کوفته و بیخته با سرکه بسرشند و هر روز
… طلا کنند طلا که نافعست مرورم خصیه را بگیرند اکلیل الملک بابونه خطمی مقل بزر المرو حلبه آرد نخود زیره از هر یک
… همه را کوفته نرم بلعاب بزر کتان طلا نمایند بر خصیه طلا همدرین باب بگیرند آرد باقلا آرد جو آرد عدس خطمی بنفشه
… کوفته و بیخته با آب عنب الثعلب و عرق گل بسرشند و طلا کنند طلا که نافعست مرورم انثیین را که از گرمی بود بگیرند
… آرد باقلا آرد کرسنه آرد عدس خطمی کوفته و بیخته بنفشه کوفته و بیخته و با آب عنب الثعلب و با آب کشنیز تر و آب کاسنی
… مامیثا و عرق گل خلط نموده بر خصیه طلا نمایند طلا که اماسها و ورمها را پخته گرداند بگیرند خمیر ترش ده درم
… بوره و سرگین کبوتر سرگین خرگوش از هر یک سه درم همه را با خمیر و روغن زیت بسرشند و طلا نمایند طلا که گوشت
… که بسوزانند بگیرند اشق … توبال … ده درم زرنیخ سرخ خربق سیاه از هر یک پنج درم همه را با روغن گل
… و طلا کنند طلا که همین منفعت دارد بگیرند اشق … از هر یک دو درم بروغن زیت حل کنند و پنج درم نوره …
… کبوتر همه را بسایند و با آب بسرشند و طلا کنند طلا که خنازیر را نفع کند بگیرند آهک و زرنیخ سرخ از هر یک ده درم
… درم روغن گل زیت … درم صمغ را در روغن حل کنند … ادویه را کوفته بدان بسرشند و طلا کنند طلا
همدرین باب سود مند بود بگیرند سرگین گاو خشک بسرکه بپزند و طلا کنند طلا که خنازیر را نرم گرداند بگیرند بیخ سوسن
… بیست درم … بیست درم همه را بپزند و طلا کنند و اگر آرد حلبه با عسل بپزند و طلا کنند همین نفع دارد
… بسرشند و سختی را که در اندامها باشد نرم گرداند بگیرند موم زرد یک وقیه روغن سوسن شش وقیه پیه بط پیه مرغ خایگی
… یک وقیه مغز ساق گاو دو وقیه همه را با هم بسرشند و طلا کنند طلا همدرین باب بگیرند دردی روغن سوسن دردی
روغن … از هر یک یک وقیه میعه سایله جاوشیر اشق از هر یک نیم وقیه مقل یک وقیه جندبیدستر یا پیه مرغ دو وقیه صمغ
… بشراب حل کنند و پیه را با روغن بگدازند و در هم بسرشند و طلا کنند طلا که همه را … تحلیل دهد بگیرند موم
… جزو روغن بنفشه شش جزو و موم را در روغن بگدازند و قدری بابونه بسایند و بدان بسرشند و طلا کنند اگر حرارتی نبود
و اگر حرارتی داشته باشد بگیرند … پوست انار ترش آرد جو همه را با شراب … بسایند و طلا کنند طلا که …

حار را سود دهد بگیرند شیاف مامیثا اقاقیا صندل احمر همه را کوفته و بیخته با آب عنب الثعلب سرشته و طلا نماید طلا که
ورم را باز گرداند که بعربی اثرارتیل گویند بگیرند صبر سقوطری مرصاف اقاقیا سعد شیاف مامیثا زعفران حضض گل ارمنی
بگیرند و کوفته و بیخته و سرشته اقراص سازند و بوقت حاجت بسرکه و آب کرنب بسایند و طلا کنند طلا ترتیل که
و بیمار را بهایند آید سود دهد بگیرند گلاب و سرکه و روغن گل و آب ورق مورد و اسفنج را بدان تر کنند و بر چشم
و اگر برگ گز و برگ مورد را بکوبند و بران نهند سود دهد طلا که از برای تهبج ورم بغایت نافع بود بگیرند گل
مامیثا حضض زعفران زرد چوبه صبر همه را کوفته و بیخته بلعاب طلا کنند طلا سعیدی که بر ناخن واقع
ازار ازاله کند بگیرند زرنیخ سرخ شب یمانی کبریت از هر یک جزوی زفت را بسرکه و انگبین حل کنند و دیگر دارو ها کوفته
سرشته و طلا نمایند طلا که ناخن سفید گشته را بصفا کند بگیرند در شراب کوفته و زراوند از هر یک سه درم موم سه درم
گل ده درم همه را در هم سرشته و هر روز دو بار طلا کنند طلا که نقرس گرم را باز نشاند بگیرند ارد جو جب ده درم
سه درم با آب عنب الثعلب سرشته و هر روز دو بار طلا کنند و هیچ خشک شود بشویند و دیگر بار طلا کنند درد را بنشاند
بگیرند بزر قطونا زرده بیضه همه را در روغن گل سرشته و طلا کنند طلا

سنبل نیم درم کوفته و بیخته بآب کاسنی طلا نمایند طلا که اماس جگر را سرفه و تپ و نفخ شکم را سود دارد بگیرند بنفشه نیلوفر گل
خطمی از هر یک پنج درم بابونه اکلیل الملک گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک سه درم لک ریوند از هر یک سه درم
صندل سرخ و سفید از هر یک دو درم و نیم سوس کندم دو درم [illegible] سنبل سعد از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بآب کاسنی
و گلاب طلا نمایند طلا که اماس و سختی سپرز را زایل کند بگیرند بابونه اکلیل الملک از هر یک چهار درم برگ سداب خشک
یکدرم و نیم [illegible] دو درم کوفته و بیخته [illegible] انجیر در سرکه آغشته و کوفته بر چربه کهنه نهند و این داروها کوفته و بیخته را [illegible]
کنند و بر موضع سپرز طلا کنند طلا هم درین باب که قوی تر از اولست بگیرند بیخ کبر سه درم ورق گل سرخ تخم کاسنی
تخم کشوث از هر یک چهار درم ریوند چینی چهار درم کزمازو یکدرم و نیم کوفته و بیخته بگلاب طلا کنند طلا اماس [illegible]
که حامله باشد سود دارد بگیرند بابونه اکلیل الملک گل خطمی بنفشه از هر یک پنج درم آرد جو آرد [illegible] از هر یک ده درم کوفته
و بیخته بآب کاسنی و گلاب طلا کنند طلا اماس خصیه هر بزرگ شده باشد و سخت گشته و سرخ شده [illegible]
باشد سود کند بعد بگیرند بابونه اکلیل الملک گل خطمی شیاف مامیثا بوشش ارمنی از هر یک یکدرم صندل سرخ
و سفید از هر یک سه درم بنفشه دو درم همه را کوفته و بیخته بآب کاسنی و گلاب طلا کنند طلا که اماس خصیه را در ابتدا [illegible]
قضیب را سود دارد بگیرند بنفشه گل خطمی از هر یک پنج درم خشک قیصوم از هر یک دو درم بابونه اکلیل الملک از هر
چهار درم برگ نیلوفر یکدرم و نیم همه را کوفته و بیخته بآب کاسنی طلا کنند طلا اماس خصیه و سختی که از رطوبت [illegible]
بگیرند بابونه اکلیل الملک قیصوم از هر یک هفت درم بنفشه خطمی از هر یک چهار درم گل سرخ دو مثقال و نیم کوفته و بیخته
بلعاب تخم کتان یا بلعاب تخم مورد طلا کنند طلا اماس خصیه که [illegible] بعد سود دارد و مشایخ را موافق بود بگیرند
بابونه اکلیل الملک قیصوم از هر یک پنج درم سنبل آرد باقلا از هر یک سه درم گل سرخ خیر بوا از هر یک دو درم کوفته و بیخته
بلعاب اسپغول طلا کنند طلا با دفع سیلان سود دارد [illegible] کنند که زیاده شود بگیرند سنبل سعد مصطکی از هر
سه درم سنبل سفید خیر بوا از هر یک دو درم سادا روان یکمثقال کوفته و بیخته بآب مورد [illegible] قضیب طلا کنند که [illegible]
[illegible] کنند و رها کنند و زیاده شود طلا مردم گرم مزاج در هوای گرم نیکو بود بگیرند گلنار شب یمانی سادا روان از هر یک سه درم سنبل
زنجبیل تخم کرفس نانخواه جوز سرو پوست ترنج از هر یک دو درم بابونه دو مثقال پودنه خشک سیسنبر مرزنگوش از هر یک
یکمثقال [illegible] حل کرده [illegible] کوفته و بیخته ادویه را بر سرشند و طلا کنند طلا هم درین باب بگیرند [illegible]
کزمازو گل سرخ شب یمانی گلنار برگ مورد مازو کندر اقماع الرمان جفت بلوط خبث الحدید صبر اسقوطری [illegible]
[illegible] صمغ اجاص صمغ عربی سریشم ماهی همه متساوی صمغها حل کنند و داروها کوفته و بیخته [illegible]
و طلا کنند طلا که حرقت بول را سود کند بعد بگیرند بنفشه برگ نیلوفر گل خیری از هر یک پنج درم اکلیل الملک گل سرخ
تخم کاهو [illegible] از هر یک سه درم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول بر سرشند و طلا کنند بر زهار و بر قضیب آلوده [illegible]

ادرار البول

[illegible] سنگ بریزاند و سوزش نباشد و اگر [illegible] داروها را بجوشانند و در طشتی بریزند و مقداری روغن بنفشه و نیلوفر در روی آن افکنند
و در آن بنشینند هم سود دارد طلا که سنگ و ریگ را از مثانه بیرون آورد و درد را فرو نشاند بگیرند بنفشه برگ نیلوفر گل
سرخ خطمی از هر یک پنج درم خسک آرد جو بابونه اکلیل الملک از هر یک سه درم نرم کوفته و بلعاب اسپغول سرشته بر جایگاه
[illegible] طلا نمایند طلا منی زنان را که بی اختیار از ایشان روان شود باز دارد بگیرند صندل سرخ و سفید گل سرخ برگ نیلوفر
[illegible] گل خیری آرد جو تخم [illegible] متساوی کوفته و بیخته بگلاب طلا نمایند طلا احتباس حیض که از حامله شدن مانع باشد بگیرند گل سرخ
[illegible] سرخ مقشر از هر یک پنج درم اقاقیا جلنار صندلین از هر یک سه درم طین ارمنی چهار درم تخم بلوط طباشیر از هر یک
[illegible] کوفته و بیخته بآب سفرجل طلا نمایند طلا که خارش زهار و خصیه باز دارد بگیرند شیاف مامیثا اقاقیا از هر یک سه درم صبر
سقوطری نوشادر از هر یک چهار دانگ نشاسته یکدرم کوفته و بیخته بگلاب و سرکه طلا نمایند و اگر گل سرخ و صندلین
از هر یک پنج درم زیاده کنند خارش قضیب و خصیه و مقعد را مفید بود طلا که خارش خصیه را مفید بود بگیرند شیاف
مامیثا اقاقیا از هر یک پنج درم جلنار نشاسته از هر یک سه درم نوشادر یکدرم مرداسنگ دو درم کوفته و بیخته بگلاب
[illegible] نمایند طلا که خارش زهار و اندام دیگر و اماس اندام که شب پدید شود و روز نباشد سود کند ایضا بگیرند شیاف
مامیثا اقاقیا از هر یک پنج درم صبر اسقوطری یکدرم شب یمانی چهار دانگ نوشادر دو دانگ کوفته و بیخته بآب [illegible]
[illegible] نمایند طلا که خارش شب را که نبات اللیل خوانند سود دارد بگیرند خطمی بابونه اکلیل الملک از هر یک چهار درم
[illegible] بوشش ارمنی از هر یک دو درم و شیاف مامیثا از هر یک یکدرم و نیم آرد باقلا سه درم کوفته و بیخته بآب [illegible] طلا
[illegible] و اگر [illegible] بعد ترس نکنند طلا که بواسیر را سود دارد بگیرند کندر سوخته [illegible] پنج درم [illegible] مقشر مروی
[illegible] یکدرم همه را کوفته و بیخته با کوهان اشتر بیامیزند و از آن [illegible] سازند [illegible] بر گیرند تا بواسیر پدید آید طلا
[illegible] فرج را مفید بود بگیرند سرب را بآب کاسنی بسایند و برگ نیلوفر و تخم کاهو کوفته و بیخته بگلاب و همان آب کاسنی
[illegible] طلا [illegible] ریشهای کودکان را سود کند بعد بگیرند گل سرخ شیاف مامیثا گل خطمی از هر یک چهار درم پوست
[illegible] دو درم صندل سرخ و سفید از هر یک یکدرم و نیم گل ارمنی دو درم کافور قیصوری همه را کوفته و بیخته بگلاب و آب
کاسنی طلا نمایند طلا سعفه را که بر روی کودکان هم رسد بگیرند اسفیداج رصاصی سه درم گل سرخ دو درم گلنار
[illegible] از هر یک یکدرم کافور قیصوری کوفته و بیخته دو درم و نیم موم [illegible] ده درم روغن گل یکدانگ [illegible] داروهای دیگر در آن اندازند
[illegible] و طلا نمایند طلا [illegible] سرخ بر آب که بر روی [illegible] دیگر باشد بگیرند حنا و نمک [illegible] سرکه [illegible] همه را بهم آمیخته طلا
کنند طلا که [illegible] را دفع کند بگیرند مویز [illegible] از هر یک دو درم زرنیخ سرخ یکدرم و نیم سیماب کشته یکدرم کوفته و بیخته
[illegible] روغن گل طلا کنند و اگر [illegible] روغن گل [illegible] کنند [illegible] مورد و گل سرخ [illegible]
[illegible] سود کند بعد طلا [illegible] سرخ که بر آب باشد بگیرند شیاف مامیثا [illegible] از هر یک [illegible] درم صندل

سرخ و سفید گلنار از هر یک یکمثقال کافور نیم دانگ همه را کوفته و بیخته بگلاب طلا نمایند طلا نقطههای سرخ که بر روی باشد
زایل گرداند بگیرند شیطرج زراوند مدحرج تخم ترمس و ترمس شامی از هر یک یکمثقال آرد باقلا آرد [illegible] آرد جو
بنفشه از هر یک سه درم کوفته و بیخته بسفیده خایه مرغ بر سرشند و طلا کنند و بامداد [illegible] تخم خربزه نیم کوفته در آن
جوشانیده باشند بشویند طلا که گند بغل را براید بگیرند توتیای بصری سوده ده درم شب یمانی پنج درم اقلیمیا فضه قرنفل
مصطکی از هر یک یکمثقال کافور پنج درم کوفته و بیخته در شیشه کنند و بوقت حاجت بگلاب تر کرده در بغل طلا کنند
و اگر مرداسنگ پرورده طلا کنند هم بوی را کم کند و اگر توتیای بصری سوده بگلاب یا گل تر و مقدار کافور [illegible] کنند و خشک
کرده بکار دارند نیز بوی بغل کم کند و اگر توتیای سوده و بگلاب تر کرده بر روی کاسه سفال نو ضماد کنند و عود را بخور کرده
آن کاسه را بر بالای عود بخور کرده بدارند تا خوشبو و متبخر شود آنگاه آن توتیا را بکار دارند همین عمل کند طلاهای مجرب
حکیم کمال الدین حسین شیرازی طلاء مجرب از [illegible] میرزا محمد حکیم نافع [illegible] خشک و آتشک بگیرند [illegible]
[illegible] ورق [illegible] مامیران چینی کندش [illegible] مرداسنگ از هر یک پنج مثقال پیه مرغابی [illegible] روغن گل [illegible]
زیبق پنج مثقال پیه مرغابی را در روغن گل بگدازند و ادویه نرم بکوبند و بیزند و در روغن بر سرشند و بر بدن مالند شب
و صبح بحمام روند ایضا از حکیم کمال الدین حسین طلا جهة جرب و قوبا که مجرب است بگیرند بوره ارمنی کندش گوگرد
[illegible] حنا زراوند طویل [illegible] اجزا را کوفته و بیخته بروغن گل و سرکه و ماش ممزوج کرده [illegible] شبانه روز در آفتاب [illegible]
[illegible] و شب [illegible] مالیده صبح در حمام بشویند بآبی که در آن برگ مورد و گل [illegible] جوشیده باشند ایضا از مجربات حکیم
مذکور طلا نافع جهة [illegible] از مجربات محمد ابن ذکریا رازی بگیرند کبریت زرد [illegible] مازوی محرق بلیله
سیاه محرق بلیله محرق اشنان از هر یک سه توله [illegible] درخت صنوبر ده توله برگ درخت صنوبر [illegible]
آرد باقلا [illegible] اجزا را کوفته و بیخته بآب برگ کردکان و سرکه خمیر کنند [illegible] شبانه روز بگذارند و هر روز [illegible]
جوز و سرکه [illegible] باشند و روغن بنفشه و روغن کدو از هر یک [illegible] تخم مرغ [illegible] روغنها را بهم [illegible]
صاف نموده ادویه منقوعه بعصاره ورق جوز و سرکه در میان روغنهای مذکور [illegible]
باشند و شب مالند و صبح بحمام رفته بشویند و بدن را از عرق خشک کرده [illegible] زعفران بمالند نافع [illegible]
کمال الدین که جلپاسه را با سرطان نهری در روغن کنجد سیاه بسوزانند و روغن برابر این هر دو متساوی ممزوج سازند [illegible]
[illegible] ایضا نسخه طلا مجرب جهة برص شیطرج هندی [illegible]
مثقوب زاج احمر شیطرج زعفران از هر یک دو توله استخوان ماهی سوخته پنج [illegible] محرق از هر یک [illegible]
الحدید [illegible] زبد البحر گوگرد سفید عاقرقرحا خردل سیاه فلفل [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] توله اجزا را کوفته [illegible] بسرکه [illegible] مرهم شود [illegible]

النافع

[illegible] خفاش ممزوج کرده بر موضع برص [illegible] اربعین طلا کنند نافع باد تجربه حکیم مذکور طلا احمد بن بابا مورچه
[illegible] که از گور مرده برآید هر گاه که بسرکه بسایند و موضع برص بخراشند و بعد از آن که تنقیه او مسهلات کرده باشند
[illegible] اربعین طلا نمایند در شب و روز بر روغن بادنجان و آب نطرون بشویند نافع باد طلای مجرب ازو جهة
[illegible] ابیض و اسود صمغ عربی را در سرکه [illegible] محلول [illegible] از هر یک کف [illegible] تخم خربزه مجموع
[illegible] بر سنگ صلایه [illegible] مرهم بسایند و طلا کنند طلاء مجرب از حکیم سعدالله گیلانی جهة سعفه بگیرند
مرداسنگ توتیا [illegible] حنا مازو [illegible] روغن گل از هر یک سه مثقال سرکه کهنه یک ملعقه طلا
[illegible] سر و گردن و چشم که از رطوبت بهم رسد بگیرند بابونه قیصوم از هر یک پنج درم سیسنبر مرزنگوش پودنه خشک
از هر یک سه درم سنبل عاقرقرحا از هر یک [illegible] درم کوفته و بیخته بآب طلا کنند طلا که اماس گرم را [illegible]
[illegible] بگیرند صندل ابیض سه استار صندل سرخ شیاف مامیثا حضض هندی بوشش ارمنی خطمی اسفیداج
[illegible] مرداسنگ از هر یک پنج استار گل ارمنی ده استار فوفل اقاقیا از هر یک دو استار کوفته و بیخته بآب
[illegible] کاسنی بر سرشند و بگلاب و آب کاسنی و سرکه طلا نمایند طلا هم درین باب و استخوان شکسته را جبر کند
[illegible] صندل سرخ و سفید از هر یک دو استار گل سرخ گل ارمنی [illegible] البطم از هر یک سه استار شیاف مامیثا ده درم
اسفیداج رصاصی بوشش ارمنی خطمی برگ نیلوفر از هر یک پنج درم افیون سه درم [illegible] لفاح یکدرم کوفته و بیخته
بآب کاهو بر سرشند و در اول علت بگلاب و سرکه طلا کنند و بعد از آن بآب کاسنی طلا نمایند طلا کسی که از جا
افتاده باشد بگیرند خطمی بنفشه صندل سرخ و سفید مغاث گل سمر قندی بابونه اکلیل الملک از هر یک پنج درم صبر سقوطری
از هر یک سه درم همه را کوفته و بیخته بسفیدی بیضه مرغ بر سرشند و طلا کنند طلا درد پای [illegible]
[illegible] که در حال درد بکار خود باشد و تغیری بهم رسانده باشد بگیرند بابونه اکلیل الملک از هر یک پنج درم
صبر اسقوطری از هر یک سه درم [illegible] بیاض بیضه مرغ بر سرشند و طلا نمایند طلا هم درین باب بگیرند اکلیل الملک خطمی
گل سرخ از هر یک پنج درم آرد جو ده درم بنفشه شیاف مامیثا بوشش ارمنی صندلین از هر یک سه درم تخم
گل ارمنی از هر یک دو درم کوفته و بیخته بگلاب طلا کنند طلا که صداع گرم را نفع دهد بگیرند صندل سفید [illegible]
[illegible] کثیرا لعاب اسپغول حل کرده بلته کتان کهنه طلا کنند طلا که [illegible] را مفید بود بگیرند بوشش ارمنی
شیاف مامیثا در لعاب اسپغول و لعاب خطمی و آب کثیرا تر حل کرده بلته کتان کهنه طلا کنند طلا نافع
[illegible] بگیرند بیخ بید انجیر یکدرم زنجبیل یکدرم بآب آس کرده [illegible]
[illegible] کنند طلا جهة پلکها که سرخ شده باشد بگیرند برگهای خار مغیلان [illegible] آب آمیخته بجوشانند [illegible]
[illegible] بمانند و صاف نمایند و هر روز بالای پلکها سه بار طلا کنند نیکو شود [illegible]

اجتناب نماید طلا که خنزیر را ماس کلو و ناسور در بینه سلد نافع بود بگیرند بهمن زرد و چوب کوله مرسنگ مداری از اب سائیده مرد ارز
و سه کرت طلا کنند طلا جوشش لزوم بگیرند پنج از درخت کبر بطریق صندل سائیده طلا نمایند طلا جوشش سر بگیرند [illegible]
سی مثقال روغن کل سرخ ده مثقال اب سرکه پنج مثقال بجوشانند تا نرم چندان که بجوشانند که کلاب و سرکه نماند و روغن بماند [illegible]
بر سر طلا کنند طلا صداع گرم و شقیقه گرم بگیرند تخم البنج [illegible] شیاف مامیثا [illegible] صندل فوفل اصل اللفاح افیون کوفته
بسرکه و گلاب و اب بریشند و بر بالای [illegible] بر موضع الم نهند من خمسه نجیبی طلا طحال صلب بگیرند اوراق سه اب ده درم [illegible]
سه درم و تنبع یابس سه درم اشق هفت درم سحق کنند و [illegible] بسرکه و شراب و طلا کنند [illegible] طلا استسقا بگیرند
بابونه اکلیل الملک دقیق الشعیر احشاء البقر بعر الماعز از هر یک ده درم [illegible] صبر قسط مر از هر یک پنج درم مصطکی [illegible]
سنبل الطیب افسنتین از هر یک دو درم بکوبند همه را نرم و خمیر کنند بسرکه و شراب و اب کرفس [illegible] طلا کنند [illegible]
و سائر بدن را و بایستد مریض در افتاب [illegible] طلا [illegible] باشند [illegible]
طلا همدرین باب بگیرند سرگین گاو [illegible] کوفته و حل کرده باب [illegible] بدن را طلا کنند طلا جهة اختلاف بگیرند
[illegible] اقاقیا سعد [illegible] بلوط جلنار [illegible] صندل [illegible]
بشراب کهنه یا باب مورد یا باب به و طلا کنند با [illegible] طلا جهة برص بگیرند تخم خردل [illegible] کوکرد [illegible]
از این‌ها با سرکه [illegible] حل کنند و [illegible] عاقرقرحا کندش [illegible] کوفته و بیخته با سرکه و شراب طلا کنند
جهة جرب [illegible] بگیرند کبریت زاج سفید از هر یک پنج درم [illegible] درم بکوبند و حل کنند در روغن گاو و طلا کنند
بدن را بعد از حمام طلا جرب بگیرند کندش خربق سیاه از هر یک سه درم کوکرد سوخته [illegible] افیون [illegible]
هر یک یک درم مرداسنگ خبث الفضه از هر یک دو درم کوفته و بیخته بگلاب و سرکه و شراب [illegible] طلا کنند طلا
[illegible] بگیرند [illegible] زرنیخ [illegible] کوفته و بیخته [illegible] از حمام بعد از عرق طلا کنند طلا جهة
برص بگیرند تخم خردل [illegible] کوکرد [illegible] از این‌ها با سرکه طلا نمایند طلا همدرین باب بگیرند [illegible]
عاقرقرحا کوفته با سرکه طلا نمایند طلا همدرین باب بگیرند [illegible] عاقرقرحا کندش [illegible] کوفته و بیخته با سرکه و شراب طلا نمایند
[illegible] بگیرند زیبق مقتول اقلیمیا فضه کبریت سفید ورق [illegible] کندش [illegible] مرداسنگ [illegible] طلا کنند [illegible]
کل [illegible] بعد از آن بحمام روند و [illegible] بسرکه [illegible] بسیار باب گرم و بعد از آن [illegible]
کل [illegible] من خمسه نجیبی طلا جرب بگیرند [illegible] استخوان [illegible] کبریت [illegible]
کشته بسرکه [illegible] از آن [illegible] در حمام طلا کنند من [illegible] طلا [illegible]
[illegible]
[illegible] طلا [illegible] بگیرند [illegible]

جهة قوبا بگیرند روغن گاو زفت رومی از هر یک ده درم موم زرد چهار درم بارزد یک درم زهره گاو چهار درم زنگار [illegible] درم
[illegible] مرهم سازند و اگر قوبا کهنه شده باشد احتیاج [illegible] مرکب [illegible] جهار درم [illegible]
[illegible] قطران از هر یک سه درم [illegible] کنند من کلیات [illegible] طلا همدرین باب بگیرند روغن گندم [illegible]
[illegible] بمالند نافع بود من [illegible] طلا همدرین باب بگیرند شیطرج [illegible] تخم [illegible] مساوی بسرکه [illegible]
[illegible] طلا جهة جرب بگیرند هلیله زرد [illegible] کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند طلا همدرین باب بگیرند
[illegible] مرداسنگ بکوبند [illegible] در حمام طلا کنند طلا جهة [illegible] بگیرند
[illegible] کبریت بوره با سرکه طلا کنند طلا [illegible] بگیرند [illegible] اقاقیا
[illegible] طلا کنند طلا [illegible] بگیرند کل ارمنی با سرکه طلا کنند طلا [illegible] بگیرند [illegible]
[illegible] روغن زیت [illegible] گرم کرده [illegible]
[illegible] کاو [illegible] موم روغن [illegible] طلا کنند [illegible] نماید [illegible]
[illegible] شکم [illegible] روغن تازه [illegible] بر شکم و ناف و پهلو [illegible]
[illegible] کند من اغراض طلای جذام در کتب از مجربات [illegible] بیاورند [illegible] روغن گاو از هر یک
[illegible] سحق نموده [illegible] خشک [illegible]
[illegible] فتیله نهاده [illegible] فتیله [illegible]
[illegible] چهار [illegible] حل کرده [illegible]
[illegible] بکشد [illegible] چهار [illegible] بکشد [illegible]
[illegible] دندان [illegible] دندان [illegible]
[illegible] طلای قوبا [illegible] چهار [illegible]
[illegible] شاهی [illegible] اب [illegible]
[illegible] طلا کنند
[illegible] که مجربست طلا ملین طبیعت و قولنج [illegible] بگیرند مقل [illegible]
[illegible] حب النیل [illegible] صبر [illegible]
[illegible] افیون [illegible] موم [illegible] روغن [illegible]
[illegible] بر شکم که نافع است استسقای زقی را [illegible]
[illegible] طلا جهة [illegible] بگیرند [illegible] کبریت

تراب زیبق [illegible] مرداسنگ طلا کنند بسرکه و شراب و روغن گل من خمسه نجیبی طلا سعفه جدید [illegible]
[illegible] بگیرند عروق [illegible] مرداسنگ [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] طلای مجرب مجرب [illegible]
کوفته و بیخته [illegible] سه [illegible] روز [illegible] در افتاب [illegible]
بدن را [illegible] بشویند [illegible] مجرب [illegible] نور الدین [illegible]
حال [illegible] نوع دیگر بگیر [illegible] در افتاب [illegible]
[illegible] طلای اختلاف [illegible] طلا میکنند [illegible]
[illegible] بگیرند [illegible] اقاقیا سعد [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] من عشره کامله مؤلف طلای جرب خشک [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] طلا کنند [illegible] حمام [illegible]
جرب [illegible] مجربست بگیرند زیبق مقتول [illegible] کندش [illegible] مرداسنگ کوفته [illegible]
و روغن گل و طلا کنند [illegible] حمام [illegible]
[illegible] روغن گل من عشره کامله مؤلف طلای قوی سلیم جهة جرب که [illegible]
مرداسنگ [illegible] بالسویه [illegible] در افتاب [illegible] طلا کند من عشره کامله مؤلف طلا [illegible]
بگیرد [illegible] کندش و خردل سحق کند بسرکه [illegible] طلا کند در افتاب طلای دیگر [illegible]
[illegible] من عشره کامله مؤلف طلا که در برص [illegible] بگیرد [illegible]
طلا کند [illegible]
کامله مؤلف طلا [illegible] بگیرد [illegible] طلا کند [illegible]
[illegible] من عشره کامله مؤلف طلا [illegible] بگیرد [illegible]
[illegible] تخم خربزه [illegible]
[illegible] من عشره کامله مؤلف طلا که [illegible] طلا کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طلا [illegible] بگیرد [illegible]
بگیرد [illegible] طلا [illegible] بگیرد [illegible]

[illegible] مقل [illegible] که ان [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] من عشره کامله مؤلف طلا کهنه [illegible] بگیرد بادام [illegible] طلا کند [illegible]
[illegible] از حمام طلای دیگر بگیرد [illegible] بادام [illegible] طلا کند [illegible]
[illegible] طلا کند [illegible]
[illegible] کامله مؤلف طلا جهة [illegible] مجربست [illegible]
[illegible] در حمام گرم [illegible] طلای برص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عرق کافور [illegible]
[illegible] طلا کردن [illegible] برص طلا سازد [illegible]
[illegible] طلای [illegible]
[illegible] من عشره کامله مؤلف طلای [illegible]
[illegible] مؤلف [illegible]
[illegible]
[illegible] برص
[illegible] نوع دیگر [illegible]
[illegible] طلای [illegible]
[illegible] بگیرند [illegible] روغن [illegible]
[illegible]
[illegible] طلا جهة [illegible] بگیرند [illegible]
[illegible] افیون [illegible]
[illegible] بگلاب [illegible] طلا نمایند [illegible]
[illegible] طلا [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible]
[illegible] من خمسه نجیبی طلا [illegible] بگیرند [illegible]

در ضمادات گوید ... یا جار ... برودی کا ...

بهبر زعفران عروق طلا کنند با کشنیز تر و صندل با حلبه جهت دفع ... فرنگیه ... بکنند بکر ...
یکدرم ... بسمان ... کرده یکدرم روغن ... جمله ... طلا ...
... نیم ... روز ... نماید ... هر روز طلا کنند ... دفع ... حل ...
... شاف ... با هم ... جالی ... برص ... طلا کنند ...
... ساخته ... خشک ساخته ...
... جهارم ... طلا ... جار ...
... برص ... طلا نماید ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چپارند اقاقیا جوز السرو مرزنکوش مازو حب الغار سداب مغاث صمغ عربی ابریشم ماهی کوفته ابریشند وضماد کنند و[illegible]
ناخود بلفته و روز بسته دارند و اگر بعوض ابریشم بجمع عربی برشند روا باشد ضماد همدرین باب چپارند مصطکی کندر جوز[illegible]
و برگ سرو اسراس بلوط از هر یکجزوی کوفته و بیخته ابریشند ابریشم ماهی وضماد نمایند و به بندند ضماد همدرین باب چپارند
جوز السرو و برگ مورد صبر مرزنکوش مازو اقاقیا کندر سداب صمغ عربی مغاث انزروت گلنار حضض کاوزهره صبر اسراس
نانخواه حب الغار کوفته و بیخته ابریشم ماهی یا با سمغ عربی برشند وضماد کنند ضماد همدرین باب با دفتی کرد کان
از باد خیزد چپارند مقل مر از هر یکی جزوی ابر که حل کنند وضماد نمایند و به بندند ضماد آبی که در خایه کرد کان کرد[illegible]
و اطبا این علت را قیلة الماکویند چپارند ارد جو سرگین کوسفند سرگین کاو خشک از هر یک دو درم سعد بوره زیره [illegible]
شیح حنظل قثاء الحمار از هر یک دو درم برشند وضماد کنند ضماد و نافع است مرکسر و جبر وخلع و وهن را چپارند
مغاث کل ارمنی از هر یک ثلث درم مر خطمی از هر یکده درم اقاقیا پنجدرم کوفته و بیخته ابریشند و به سفیده بیضه
وآب مورد در کرباس پاره مالند وضماد کنند ضماد جهة جبر چپارند مغاث کل ارمنی خطمی ماش صبر از هر یکده درم
راسن قسط فلیون و قاق کندر سک زعفران از هر یک پنجدرم کوفته و بیخته ابریشند و بآب ارق بیخ انکشت بروضماد
کنند با ان برخرقه ضماد که درد را ساکن کند و مفید است چپارند اکلیل الملک بابونه بکوشانند بآب مهر اشود و بکرفه
ازان ارزروی تخم مرغ با یکدیکر مسحوق کنند و یکدرم زعفران و دو درم افیون داخل نمایند و یک کف بزرکتان[illegible]
و مثل ان حلبه و مثل ان خطمی جمیع میفتیج کند که در روغن حل کرده باشند مقل سه درم و مثل مرهم سازد که در روغن حل کرد[illegible]
و بر پارچه کتان یا کاغذ بمالد و بر سطح دوار و غو کنجد در روغن کداخته باشند شیح ارجاج و شیح بط بر اینموضع کذارد و نیم کرم[illegible]
کامله مؤلف ضماد که از برای وجع ورض و ضرر مفید است چپارند ماش ثلث درم لادن ده درم کل ارمنی [illegible]
زعفران سه درم سک دو مثقال مالند همه را در آب ورق مورد و عرق کل و با برگ کرنب و ضماد کنند ضماد [illegible]
باب چپارند مغاث کل ارمنی از هر یکده درم صبر مر از هر یکیکدرم و نیم کوفته و بیخته ابریشند با ب و ضماد نمایند ضماد
که عصب را نرم کرداند چپارند کنبد معشر ثلث درم بکوبند نرم و خلط نمایند با ب ارق مرزنکوش تر وضماد کنند
بر روی خرقه ضماد جراحاتی که از عصب باشد نرم کرداند چپارند سکبینج سه درم جند بیدستر چهار درم فرفیون یکدرم و نیم
مقل چهار درم نرکند صمغ را در آب کرم و بکرند شمع ابیض یازده درم روغن زنبق ثلث درم و شمع نمایند همه
و خلط کنند در هاون و مالند وضماد کنند ضماد که دمامیل را نضج دهد چپارند خردل ابیض بکوبند و انجیر فربه بکوبند و با[illegible]
کتان یا روغن سوسن مخلوط ساخته ضماد نمایند ضماد جهة اورام انضاج حلبه چپارند بنفشه اکلیل الملک[illegible]
آرد جو تخم شبت حلبه از هر یکده درم همه را بکوفته بروغن بابونه ضماد کنند ضماد همدرین باب چپارند تخم شبت
بابونه از هر یکی چهار درم بکشوانند حلبه از هر یکی پنجدرم تخم خردل خطمی از هر یک ده درم همه را نرم کوفته ابریشند با ب [illegible]

الضماد

و ضماد کنند ضماد همدرین باب چپارند صمغ عربی با صمغ الوی سیاه حل کنند در آب کرم وضماد نمایند ضماد جهة انضاج
دمامیل چپارند جرجیر در روغن کاو بریزند و بسایند تا همچو مرهم شود و ضماد نمایند ضماد همدرین باب چپارند خمیر سه جزو
[illegible] سرگین کبوتر سرگین عرس همه را بروغن زیت در خمیر ابریشند وضماد کنند ضماد همدرین باب چپارند جا
سه ده درم بزرکتان کوفته ده درم موم ثلث درم میعه سایله چهار درم در روغن یاسمین چندانکه کفایت باشد ابریشند
و ضماد کنند ضماد که درد و بواسیر را ابشاند چپارند مقل کوبان شرر مغز ساق کاو مغز زرد الو میعه سایله زرده تخم مرغ
از هر یک جزوی مقل را با روغن که در وی پیاز پخته باشند حل کنند و دارو های دیکر بدان ابریشند و ضماد کنند و پیاز پخته را روغن
کاو بریان کرده ضماد بکنند ضماد که اماس بواسیر را سود دارد چپارند اکلیل الملک بابونه از هر یکجزوی در آب بریزند و سی درم
کتان بکیرند و ده درم زرده تخم مرغ در ان حل سازند و دو درم زعفران و نیم درم افیون در بزرکتان حل کنند و پیه و موم را
در روغن بکدازند و بهم ابریشند و اگر پنجدرم میعه درین ضماد زیاده کنند صواب باشد و اگر بجای روغن ده درم پیه مرغ
یا مغز کاو و کوبان شتر از هر یک پنجدرم مقل ده درم مقل در آب بزرکتان حل کنند و پیه و موم را در روغن بکدازند
بهم ابریشند و اگر بجای روغن بزرکتان یا روغن زرد الو کنند بهتر بود و اگر روغن زیاده از ده درم بکنند بهتر باشد ضماد
که عرق النسا را همه اوجاع مفاصل را سود دارد چپارند برگ کرنب با بترید و با زرده تخم مرغ با پیه جوشانیده بسایند
بادام برکه جا بیندو ضماد کنند ضماد همدرین باب چپارند سبوس کندم خطمی بابونه شبت آرد حلبه تخم کتان بکوبند
و چهار برگ کرنب ابریشند و ضماد کنند ضماد در وجع عصب یاراکه از باد باشد چپارند جرک دیوار کرمابه ثلث درم خاکستر [illegible] ثلث درم
[illegible] البلطم پانزده درم خاکستر چوب رز ثلث درم بوره ده درم بروغن زیت ابریشند و ضماد کنند ضماد وجع بهار اکه منعقد
[illegible] شده باشد نافع است چپارند مقل در آب کرم حل کرده ده درم نیم خطمی خشک کوفته و بیخته بدان ابریشند وضماد کنند
ضماد که عرق النسا را سود دهد بعد چپارند سداب زفت از هر یکده درم کوکرد جاوشیر اسفیل مشوی بوره تخم مرغ از هر یکیکدرم
حب الغار دو درم موم پنجدرم روغن نار درین چندانکه کفایت کند ابریشند وضماد کنند ضماد همدرین باب چپارند برگ غار
[illegible] درم عاقرقرحا پنجدرم قسط هفت درم تخم سپندان چهار درم نطرون سه درم کوفته و بیخته باده اسثار زفت رومی دو درم
[illegible] روغن یاسمین ابریشند و بر کاغذی مالند و براینموضع ضماد کنند باید که اول زفت را در روغن کداخته ادویه
[illegible] ابریشند ضماد جهة اوجاع مفاصل غلیظ الخلط نافع است چپارند حب الخروع منقی سه درم سحق نمایند بیک
[illegible] بعد حل و بر موضع ضماد کنند ضماد همدرین باب نافع چپارند اشق حضض [illegible] از هر یکجزوی سحق نمایند بشراب کهنه
[illegible] با قلا در روغن زیت ضماد کنند ضماد که عرق النسا و درد دست و پا و جمیع مفاصل را سود مند بود چپارند
[illegible] کنند در سفال ابریزند بران سرکه ممزوج با ب مقداری که کفایت کند و بجوشانند تا یک مهر اشود و قدری عسل
بران زیاده کنند و دیکر بجوشانند و ضماد کنند ضماد که قلع برص کند مجرب چپارند مازو [illegible] بکم [illegible]

[illegible] ببلکه [illegible] شکم مار را دو کباب کنند مار را بر روی آتش انکشت تا بکنه شود و بس شاه [illegible]
برادر ده برص را بان ضماد کنند که در هر روز دو شب برص را قلع کند ضماد که مفاصل را سخت کرده بهم رسد زایل کرداند
چپارند بیخ کهنه سحق نمایند با روغن زیت و با باب لوره یا به خوک تلک زده و بر موضع مفاصل ضماد کنند که بپر[illegible]
ازاله کاچیری مانند کج بغیر درد و ایذا ضماد که نافع نقرس حار را چپارند بیخ لفاح تخم خشخاش سیاه از هر یکده درم افیون
یکدرم زعفران نیم درم بزرقطونا سه درم همه را نرم کوفته ابریشند با ب ورق مورد یا آب لسان الحمل و ضماد کنند
ضماد همدرین باب چپارند اب کشنیز تر آب لسان الحمل و بقلة الحمقا خرفه و قشر خشخاش و پوست خیار با[illegible]
همه را کوفته ضماد نمایند بر موضع ضماد همدرین باب چپارند بزرقطونا بربزند با سرکه و مخلوط ساخته ضماد کنند ضماد همدرین
باب چپارند عرق کل و خل خمر و اندکی کافور در همدیکر بریزند و خرقه کتان را دران ترکنند و بران موضع ضماد کنند ضماد
همدرین باب چپارند اب کاهو آب لسان الحمل لعاب بزر سویق شعیر بایکدیکر کل سرخ با هم مخلوط سازند و خرقه کتان
دران ترکرده بر موضع نقرس ضماد کنند ضماد همدرین باب چپارند ارد جو لعاب بزرقطونا برشند و ضماد نمایند ضماد
همدرین باب چپارند آب بقلة الحمقا آب لسان الحمل آب کاسنی و آب کاهو روغن کل سرخ و موم سفید [illegible]
خل خمر همه بایکدیکر مخلوط ساخته ضماد کنند ضماد که از برای مفاصل و نقرس بارد مفید بود چپارند زراوند طویل [illegible]
جنطیانا از هر یک ده درم اشق صبر کمون از هر یک پنجدرم همه را بکوبند و ضماد کنند ضماد همدرین باب چپارند لعاب [illegible]
کتان لعاب بزر مرو لعاب بزر شاه سفرم از هر یک ثلث درم مغز حب قرطم فستق سلیخه مغاث از هر یک یکدرم زنجبیل [illegible]
زعفران از هر یک نیم درم همه را کوفته ابریشند بروغن قسط و سوسن و نار دین ضماد کنند ضماد همدرین باب چپارند
سرگین بز خاکستر کرنب نرم کوفته ابریشند بعسل ضماد نمایند بران موضع و البته بسیار اثرا باشد که جوشانیده باشند دران بابونه
و اکلیل الملک و شبت و برگ کرنب و رماث و صعتر و حنده قوه و بابونه و مالند بر موضع روغنهای کرم مثل روغن
قسط و نار دین و بابونه و روغن حنظل و روغن میعه و روغن جند بیدستر و روغن جوز ارزی و خردل که نقرس را سود دهد
ضماد همدرین باب منقول از کامل الصناعة چپارند مغاث کل ارمنی خطمی بزرقطونا آرد جو بزرکتان از هر یک جزوی
کوفته و بیخته ابریشند بروغن کل و زرده بیضه مرغ و اندکی خل خمر و ضماد نمایند ضماد همدرین باب چپارند مغاث [illegible]
بزرقطونا آرد جو از هر یک سه درم پوست بیخ لفاح دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم همه را کوفته نرم ابریشند [illegible]
در روغن کاهو و آب لسان الحمل و بران ضماد نمایند و اگر درد ساکن نشود لبن ضماد کنند بکیرند افیون یکدرم [illegible]
از هر یک چهار درم همه را نرم کوفته ابریشند با شیر کاو و یا شیر کوسفند و بیلند از زند در آن لیف خرما و در هاون کرده بکوبند [illegible]
و قدری روغن کل که موم سفید دران کداخته باشند داخل کنند و ضماد کنند بر اینموضع و بالای ان ورق کاهو بنهند
ضماد که درد کرم و نیز [illegible] بنفشه تا ماده از سر فرود آرد چپارند صعتر تازه در هاون سنگین یا چوبین بکوبند [illegible]

مالکند

[illegible] کنند و ضماد نمایند ضماد که در همه انواع صداع سرد مفید بود چپارند تمام پودنه دشتی صعتر فارسی رازیانه خشک مساوی کوفته و بیخته
[illegible] حل ترکنند و بر سر ضماد کنند ضماد که نافع منش کشتن را چپارند سرحبر فرفیون قسط صمغ ازروت جند بیدستر کندر
[illegible] کوفته بیخته بشراب خوشبوی یا باب آب برشند و بر سر ضماد کنند ضماد که اماس کوش را بنشاند چپارند بابونه بط صمغ
[illegible] از هر یک پنجدرم هر دو را بکداز ند و پنجدرم بشکل کوسفند نرم کرده و بیخته بدان ابریشند و ضماد نمایند ضماد که ذات
[illegible] را تسکین دهد چپارند بنفشه بابونه سبوس کندم تخم خطمی بزرکتان کوفته ارد حلبه آرد جو آرد کندم همه را باهم بپزند در آب
[illegible] باس صاف کنند و آن صحاره را بکیرید با روغن بنفشه بزنند تا سطبر شود و ضماد کنند ضماد که چون بر معده
[illegible] بلغم را کمتر سازد چپارند سک را مک لادن عود خام از هر یکسه درم کل سرخ چهار درم سنبل مصطکی از هر یکده درم
مشک دانکی همه را کوبند و با ب مرزنکوش یا با ب نام ابریشند و وقتی که معده خالی باشد ضماد کنند ضماد که معده
ضعیف را قوة دهد چپارند سنبل مصطکی کل سرخ قشور کندر همه را بسایند و بشراب ریحانی یا با ب تفاح و آب
[illegible] ابریشند و بر معده ضماد کنند ضماد همدرین باب چپارند لادن افسنتین مصطکی از هر یک یکوقیه صبر [illegible]
[illegible] قصب کل سرخ هر دو در شراب پخته از هر یک سی درم [illegible] جل در شراب پخته ثلث درم همه را ابریشند
[illegible] ضماد کنند ضماد که معده را سرد را مفید باشد چپارند سعد اذخر قصب الذریره از هر یک پنجدرم سنبل مصطکی
از هر یکسه درم بشراب میبه ابریشند با شراب کهنه و بر معده نهند ضماد اماس کهن را که در معده باشد سود دهد
چپارند مقل حب البان تخم کرنب از هر یک ده درم اشق سنبل مصطکی از هر یک پنجدرم موم سه درم روغن ناردین
[illegible] درم مقل و اشق را بشراب حل کنند و دارو ها بدان ابریشند اگر روغن ناردین پیدا نشود روغن
مصطکی یا روغن سوسن بدل ان کنند ضماد اماس معده که از سردی بود چپارند افسنتین سنبل سلیخه [illegible]
از هر یکسه درم صبر میعه سایله از هر یک چهار درم زعفران مصطکی از هر یک دو درم عود بلسان مر از هر یک یکدرم ناردین
[illegible] درم ابریشند چنانکه رسم است و کرم کرده بر معده ضماد کنند ضماد که اماس صلب را از معده زایل [illegible]
چپارند بنفشه آرد حلبه از هر یکده درم کل سرخ پنجدرم سنبل مصطکی از هر یک سه درم سعد اذخر قصب الذریره
از هر یکده درم بابونه خطمی ارد جو از هر یک هفت درم کوفته و بیخته بلعاب بزرکتان ابریشند و ضماد کنند
[illegible] که معده از طعام خالی باشد ضماد که معده سرد را قوة دهد و کرم کند چپارند سعد افسنتین قسط سنبل از هر یک
سه درم کندر چهار درم مصطکی پنجدرم قصب الذریره اذخر سک قرنفل دارچینی از هر یکده درم بشراب کهنه
ابریشند ضماد کنند ضماد که هیضه را سود دهد چپارند سعد چهار لحیة التیس اقاقیا پوست انار از هر یک پنجدرم
سماق پست جو از هر یک ده درم همه را با ب مورد و آب سیب و آب ابلج کوفته و بیخته ابریشند و ضماد کنند
و اگر حرارت عظیم باشد ارد جو با ب مورد تر ضماد کردن سود دارد ضماد که قی را ساکن کند چپارند کل سرخ [illegible]

از هر یک پنج درم صندل سفید رامک از هر یک چهار درم عود سه درم زعفران یکدرم کافور دانگی با آب مورد بسرشند و بر معده
نهند ضماد که قی بلغمی را باز دارد چارند سک قصب الذریره از هر یک پنجدرم سنبل مصطکی افسنتین عود از هر یک
سه درم زعفران یکدرم کافور دانگی با آب برگ مورد بسرشند و ضماد کنند ضماد که ورم جگر را سود دارد چارند …
… شده درم بنفشه موم از هر یک پنجدرم خطمی نیلوفر ارد جو از هر یک سه درم زعفران کافور از هر یک نیم درم روغن گل
چندانکه کفایت کند بسرشند و بر جگر ضماد کنند ضماد که معده و جگر سرد را سود دهد و بادها بشکند چارند اقاقیا
سنبل سلیخه از هر یک سه درم صبر میعه مصطکی از هر یک چهار درم عود بلسان دو درم زعفران دو درم موم
یک استار روغن ناردین روغن زنبق از هر یک چهار استار با هم بسرشند و ضماد کنند ضماد که
معده و جگر را و درد … را سود دارد و زنان جهت اماس رحم و شکم حمول سازند چارند روغن زعفران
دوازده درم مقل مصطکی اشق میعه سایله از هر یک هشت درم موم سه استار پیه بط دوازده استار زوفا خشک
سی درم روغن ناردین چندانکه کفایت کند بسرشند و ضماد کنند ضماد که ضعف معده را سود دارد و …
اسهال نماید چارند کعک بغدادی چهار درم مصطکی افسنتین کندر لادن از هر یک دو درم صبر قصب الذریره
عود هندی اقاقیا از هر یک یکدرم … و غیره … شش درم خرما و قصب پنجاه عدد موم …
ناردین چندانکه کفایت کند کعک و خرما را در شراب تر کنند و آبی را در شراب بپزند و بهم بسرشند چنانکه …
و ضماد کنند ضماد که جگر ضعیف را سود دارد چارند مصطکی صبر افسنتین زعفران از هر یک یکدرم گل سرخ
سه درم عود … سنبل از هر یک دو درم همه را کوفته با آب برگ مورد بسرشند و بر جگر ضماد کنند ضماد
هم درین باب جهت جگر گرم چارند بنفشه حی العالم گل سرخ صندل سفید از هر یک چهار درم قصب الذریره
سلیخه از هر یک دو درم کافور دو دانگ موم ده درم روغن … درم سرشته ضماد کنند ضماد که جگر سرد را
سود دارد چارند زعفران قسط از هر یک سه درم اکلیل الملک هفت درم سنبل مصطکی فستق اسارون …
ماصبر قصب الذریره لادن سلیخه میعه تر مر قردمانا از هر یک دو درم با هم سرشته ضماد کنند ضماد هم درین
باب چارند سنبل مصطکی مر از هر یک دو درم با هم سرشته ضماد کنند سعد اذخر از هر یک سه درم زعفران
یکدرم قصب الذریره پنجدرم با آب سیب با شراب کهنه بسرشند و ضماد نمایند ضماد که جگر گرم و اماس را …
دارد چارند برگ عنب الثعلب بنفشه کاهو ارد جو ارد عدس حلبه عصی الراعی برگ لسان الحمل …
بر جگر نهند ضماد هم درین باب چارند بنفشه خشک گل سرخ حی العالم تازه صندل سفید از هر یک چهار مثقال
قصب الذریره دو مثقال کافور یکدرم همه را کوفته بموم و روغن گل سرخ بسرشند و ضماد کنند ضماد
که استسقای زقی و … را که از خایه افتد سود دارد چارند ارد جو سعتر … کوفته خشک بوره زیره کرمانی

گل ارمنی … با آب … بسرشند و بر شکم ضماد کنند ضماد که استسقا از سردی معده و جگر واقع شود چارند حماما سنبل
قردمانا از هر یک ده درم مقل اشق صبر مر کندر حب البلسان از هر یک هشت درم سعد پنجدرم لادن شش درم سلیخه
قسط عاقرقرحا میعه خشک گل سرخ سیسالیوس زراوند اکلیل الملک قرنفل مصطکی از هر یک شانزده درم قثاء الحمار
تخم حنظل از هر یک سی درم صمغ عربی به نبید حل کنند و ادویه را بدان بسرشند و ضماد کنند ضماد استسقاء زقی را
و اسهال آرد چارند شحم حنظل حب النیل سقمونیا صبر میعه سایله مر بلح خطمی از هر یک ده درم تربد مقل بیخ سوسن اسمانجونی
سرگین گاو از هر یک پانزده درم زهره گاو قثاء الحمار … بورنج صمغ … بیخ کبر از هر یک ده درم قردمانا
کاما فریون بورق سرخ نمک اندرانی از هر یک پنجدرم موم سی درم روغن شیره چندانکه حاجت بود بسرشند و ضماد
کنند و اگر سرگین گاو و بوره نباشد با سرگین بز ضماد کنند ضماد هم درین باب چارند شحم حنظل چهار درم تربد سقمونیا …
… از هر یک هشت درم تخم … نمک طعام مر صبر زهره گاو فلفل نمک هندی شونیز بورنج زنجبیل هلیله زرد مازریون بلیله
از هر یک دوازده درم بادام تلخ اشق جاوشیر سکبینج از هر یک هفت درم بوره کوکرد زرد از هر یک شانزده درم حلبه بابونه
تخم کتان از هر یک ده درم موم ده استار روغن گاو روغن بادام چندانکه کفایت کند بسرشند و بر معده و شکم
ضماد کنند ضماد اسهال را باز دارد خاصه زلق الامعاء که از صفرا بود زایل کند چارند اطراف مورد تر برگ
سیب گل سرخ گلنار مازو صندل سک لادن رامک … با آب آبی بسرشند و بر شکم نهند ضماد هم درین
باب چارند سعد لادن اذخر مصطکی قصب الذریره مرزنگوش از هر یک پنجدرم عود خام جوز بوا قرنفل از هر
یک … درم همه را با آب مورد تر بسرشند یا با اطراف … ضماد کنند ضماد که زلق الامعاء که بسبب ضعف قوت ماسکه باشد
باز دارد چارند مر کندر مصطکی اقاقیا شب یمانی لادن صبر از هر یک چهار درم گل سرخ سویق جو سک سماق گلنار
عصاره لحیة التیس عفص … حضض از هر یک سه درم کوفته با آب مورد تر بسرشند و ضماد کنند ضماد
اسهال را که بسبب آن ضعف قوت ماسکه و معده و سده جگر باشد زایل گرداند چارند سنبل افسنتین قصب الذریره …
کندر مصطکی لادن برگ مورد گلنار گل سرخ صندل از هر یک ده درم سک پانزده درم زعفران ده درم حب الآس
… پانزده درم همه را کوفته بشراب کهنه بسرشند و ضماد کنند ضماد که اسهال صفراوی باز دارد چارند اقاقیا
عفص کندر مصطکی زعفران سماق از هر یک دو درم کعک بغدادی پنج استار اطراف مورد تر اطراف کرم حب الآس
از هر یک دو استار گل سرخ یک استار کافور نیم مثقال با آب مورد و آبی و روغن مورد با روغن مصطکی بسرشند
و ضماد کنند ضماد که اسهال را باز دارد چارند لادن یک اوقیه اقاقیا نیم اوقیه موم سفید نیم اوقیه روغن مورد با روغن
مصطکی چندانکه کفایت کند بسرشند و ضماد کنند بر معده و شکم ضماد که همه اماسهای سخت را نرم گرداند چارند
تخم کتان حلبه از هر یک دو استار زفت مقل از هر یک ده درم اشق هشت درم … اکلیل الملک از هر یک هفت

درم زعفران دو درم موم پنج استار روغن سوسن با روغن کنجد چندانکه کفایت کند موم را با روغن بگدازند و مقل و اشق سایله
… حل کنند و دارو ها بدان بسرشند و ضماد کنند ضماد که پیچیدن قضیب را سود دارد چارند زعفران یکدرم مر دو درم
قسط زراوند افیون از هر یک سه درم علک الانباط زفت میعه سایله از هر یک پنجدرم علک و زفت و میعه را بروغن گل حل
و مر و زعفران را در شراب تر کنند و همه بیامیزند و ضماد کنند ضماد که حیض زنان را … باز دارد چارند عدس مقشر
جفت انار ترش مازو برگ مورد از هر یک یکجزو کوفته و بیخته … بسرشند و ضماد کنند بر … ضماد هم در
این باب چارند سعد گل سرخ افسنتین گلنار لادن از هر یک ده درم صبر شب یمانی از هر یک پنجدرم عدس مقشر
جفت انار ترش مازو از هر یک پنجدرم … ده درم خرما و قصب سی درم خرما را در شراب بجوشانند تا نرم شود و لادن را
… بگدازند و بیامیزند و دیگر داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و بر … ضماد کنند ضماد که شیر زنان را …
کند چارند ارد باقلا ده درم تخم بادروج ارد جو نعناع … دشتی سداب … بسرشند و ضماد کنند و اگر …
سرکه کهنه و اکلیل الملک همه را کوفته و بیخته با ارد باقلا مساوی ضماد نمایند نیم گرم سود مند بود ضماد که نافعست
هر اماس پستانها که پر ریم شده باشد چارند تخم حلبه تخم کتان کتیرا کندر … میعه سایله سرگین کبوتر …
راتینج موم روغن شیره چندانکه حاجت بود بسرشند و ضماد کنند ضماد که از حرارت جگر و ورم آن سود مند
بود چارند بنفشه چهار مثقال ورق گل سرخ … ده درم صندل سپید چهار مثقال
قصب الذریره دو مثقال کافور یکدرم کوفته و بیخته و موم در روغن گل گداخته با یکدیگر بیامیزند و ضماد سازند
ضماد که … اسهال سود مند بود چارند مر یکدرم اقاقیا حضض کندر مصطکی زعفران سماق از هر یک دو درم …
گل مورد ورق مورد دانه سیب منقی گردانیده از هر یک پانزده درم ورق گل سرخ ده درم کافور نیم درم
مجموع کوفته و بیخته با آب مورد و قدری روغن گل و روغن مصطکی بر سر آن ریزند و ضماد سازند ضماد که … سود
دارد چارند … از هر یک ده درم اکلیل الملک شانزده درم زعفران دو درم … هفت درم
اشق سی درم موم سفید مثل داروها هر چه گداختنی است بگدازند و با دیگر داروها کوفته و بیخته بیامیزند و با قدری روغن
سوسن … بگدازند ضماد سازند ضماد که در اورام پستان سود مند آید چارند ارد … ارد جو ارد باقلا خطمی از
هر یک ده درم زعفران نیم درم مجموع کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و به زرده تخم مرغ بسرشند و ضماد سازند ضماد
که نگذارد که پستان بزرگ شود چارند … محرق ارد جو کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و با سرکه بسرشند و متوالی ضماد
کنند در هر ماه سه بار ضماد که ورم بلغمی و ورم سوداوی که از باد باشد سود مند بود چارند آب برگ … و فلفل گرد
با برگ … و بیخته با آب … مذکور مخلوط ساخته قدری گرم کرده بر موضع … ضماد کنند ضماد جهة نقرس
ارد جو با سرکه سرشته ضماد کنند نوع دیگر جهة نقرس حلبه ارد جو با سرکه ضماد کنند ضماد دیگر جهة نقرس

… نان میده با آب سرد تر کرده و زرده بیضه و روغن گل زعفران اندکی مخلوط کنند و ضماد کنند ضماد درد سینه نان میده
… کوفته و بیخته … مثل او زرده بیضه زعفران خطمی روغن گل ضماد کنند ضماد دیگر جهة درد سینه حلبه
… خطمی بابونه اکلیل الملک ارد جو بپزند با روغن بابونه یا با روغن نرگس یا با روغن خیری و آب نیم گرم ضماد کنند
… اورام گرم افسنتین ورق کاکنج تازه بکوبند و مخلوط کنند با ارد جو و روغن گل و صفرهٔ بیض و ضماد کنند ضماد
… و درد مثانه تخم سداب حلبه تخم شبت از هر یک پنجدرم فقاح … درم صمغ چهار اوقیه روغن
… اوقیه بگدازند شمع و مخلوط کنند و بر خرقه کتان کرده بر مثانه نهند ضماد منضج و منفجر اورام و دبیلات خمیر …
… سرگین کبوتر و سرگین دجاج بکوبند و با زیت سرشته ضماد کنند ضماد که … بر ناف نهند حب القرع
… تخم حنظل مورد خشک شونیز … خشک … از هر یک مساوی بکوبند و با آب و روغن پخته ضماد کنند
… بر ناف نهند گرم … بکوبند بزهره گاو و ضماد کنند من کتاب … ضماد
… چارند … افیون … سرکه عسل همه برابر … بهم بسرشته نیم گرم کرده
… ضماد جهة … چارند … کوفته و بیخته در ظرفی کنند و …
… بر سر آن کنند آن قدر که سه انگشت بالای دوا باشد و سه جوش بدهند با آتش نرم و …
… ضماد جهة فرو نشاندن آماسها چارند برگ … کوفته و با اندک روغن گل گرم کرده بر آن موضع نهند
… صلب را نافع است چارند بابونه اکلیل الملک بزر … بزر الکرفس افیون مصطکی سنبل از هر یک برابر کوفته
… حل کنند … ضماد کنند … من معالجات بقراط ضماد که اسهال آورد
… حنظل … حب النیل … مازریون سقمونیا صبر … مقل … البقر
… از هر یک سه اوقیه زهره گاو قثاء الحمار بورنج قردمانا فرفیون حماما میعه سایله از هر یک پنجدرم بورق احمر
… از هر یک چهار درم صمغ صنوبر بیخ کبر پیه بط پیه دجاج پیه گوساله از هر یک ده اوقیه پیه و موم بگدازند و داروها کوفته
… با روغن شبت بسرشند و ضماد سازند ضماد انجیر سیاه خشک جوشانیده بسرکه شراب … سی درم …
… انزروت بورق ایرسا از هر یک چهار درم قردمانا بورنج حب الغار از هر یک پنجدرم بکوبند همه را نرم
… بسرشند با انجیر و ضماد کنند بر شکم هر گاه که معده خالی باشد از غذا و بگذارند تا خشک شود پس بشویند با آبی
… جوشانیده باشند در و بابونه و برنجاسف و شیح و مرزنگوش ضماد که نافعست جمیع انواع استسقا چارند حماما سنبل الطیب
قردمانا از هر یک ده درم مقل ازرق برنجاسف اشق زعفران از هر یک پنجدرم صبر کندر حب البلسان عود لادن
از هر یک پانزده درم … سلیخه قسط مر عاقرقرحا میعه رطب زراوند مدحرج اکلیل الملک ایرسا قثاء الحمار شحم حنظل
از هر یک ده درم قرنفل مصطکی از هر یک هفت درم گل سرخ … از هر یک هشت درم …

از شراب کهنه ادویه کوفته و بیخته زنگ بجزی از روغن بان که گداخته باشند در موم بقدر حاجت و خمیر کنند
بصمغ بادام حل کرده اند و ضماد کنند باد شکم را [illegible] کامله الصناعه ضماد مجرب حکیم کمال الدین حسین جهة درد خاصره
و عرق النسا و وجع ورک و وجع استخوان و هر دردی که باشد از باد و نفخ و تب بلغم صفت آن بگیر و [illegible]
برگ [illegible] را [illegible] چند روز [illegible] حلبه [illegible] باشند با روغن سداب و روغن زیتون و اگر [illegible] موجود نباشد بدل
آن روغن بید انجیر [illegible] در روغنها حل کنند و در روغن فرفیون [illegible] سرکه بجوشانند تا چون مرهم شود [illegible]
موضع درد ضماد کنند و برگهای ارغوان را [illegible] روغن مذکور آلایند و بر موضع درد به بندند بسیار [illegible]
از مجربات حکیم سعدالله ضماد نافع است نفخ شکم را که حاصل شود از استسقا بگیرند [illegible]
مثقال لادن خوشبو ده مثقال سنبل الطیب [illegible] اسقوطری از هر یک [illegible] اشق [illegible] مثقال [illegible]
پنج مثقال [illegible] ادویه کوفته و بیخته [illegible] مخلوط کرده بر شکم ضماد کنند که مجرب است ضماد جهة [illegible]
قطعه [illegible] باندازه [illegible] نمک [illegible] مالند و خردل [illegible] کوفته بر آن نثار کنند و همه شب ضماد کنند
ضماد دیگر جهة [illegible] بگذارند که خمیر [illegible] شود و حل کنند [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] و داخل کنند [illegible] ضماد کنند [illegible] خواب ضماد جهة نقرس لفاح تازه کوفته [illegible]
در روغن گل ضماد کنند ضماد دیگر جهة نقرس [illegible] در سرکه [illegible] روغن گل اضافه کرده [illegible]
ضماد دیگر همدرین باب عصی الراعی [illegible] کوفته [illegible] برف سرد کرده ضماد کنند ضماد دیگر جهة نقرس
عنب الثعلب [illegible] خطمی [illegible] روغن گل بکار برند [illegible] ضماد که نافع است فتق [illegible]
بپارند اشق کندر صبر [illegible] از هر یک سه درم مقل [illegible] درم اقاقیا [illegible] از هر یک یکدرم کوفته [illegible]
در سرکه [illegible] ساییده [illegible] بر آن موضع نهند ضماد همدرین باب بپارند مصطکی [illegible]
کندر همه را برابر کوفته و بیخته [illegible] که گداخته باشند در شراب [illegible] ضماد کنند ضماد همدرین
باب بپارند جوز السرو کندر اقاقیا جلنار [illegible] دم الاخوین [illegible] همه را برابر کوفته خمیر کنند بصمغ و ضماد
کنند بر موضع فتق من قانون ضماد همدرین باب بپارند جوز السرو [illegible] پوست انار ترش [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] بجوشانند [illegible] دارد [illegible] ضماد
کنند ضماد در فتق کودکان نافع است بپارند پوست انار ده درم عفص خام [illegible] شراب [illegible]
پنج اوقیه [illegible] بجوشانند [illegible] کنند [illegible] موضع فتق [illegible]
این ضماد [illegible] ده روز [illegible] ضماد عرق النسا باید که [illegible] بدان ضماد کنند
درد [illegible] کوفته و بیخته خمیر کنند [illegible] شراب [illegible] ضماد کنند [illegible]

[illegible] عاقرقرحا از هر یک جزوی [illegible] حب الغار از هر یک نیم جزو کوفته خمیر کنند بشراب عسل [illegible]
[illegible] را ضماد منضج دمامیل پوست درخت [illegible] پوست درخت بر [illegible] پوست درخت [illegible]
درخت [illegible] ادام [illegible] پوست درخت تمر هندی پوست [illegible] را باید که [illegible]
[illegible] نمایند که [illegible] ضماد [illegible] گرم کرده بر دمامیل ضماد [illegible] نمایند [illegible] بزودی پخته گرداند ماده بیرون
[illegible] ضماد همدرین باب مقل را کوفته و صاف نموده [illegible] قدری [illegible] بپزند که بقوام [illegible]
[illegible] ضماد نماید که نفع کند ضماد همدرین باب زرد چوبه [illegible] کوفته و بیخته [illegible] دمامیل ضماد نماید
[illegible] ضماد همدرین باب ریوند چینی [illegible] ساییده بر [illegible] ضماد نمایند [illegible] ضماد که تسکین
[illegible] را حل کنند [illegible] کوفته [illegible] مغز ساق گاو گداخته [illegible] روغن [illegible] بکار برند ضماد [illegible]
[illegible] آتش [illegible] کلس [illegible] صاف کرده [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] مخلوط کنند و بکار برند [illegible] ضماد همدرین باب بپارند [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] از هر یک یکدرم زفت [illegible] پنجدرم [illegible] زفت را بر روغن
[illegible] با روغن [illegible] با روغن زیت [illegible] جمع کنند ادویه را در این روغن ضماد کنند ضماد [illegible]
[illegible] باشد بپارند [illegible] بکوبند و [illegible] روغنهای گرم ضماد کنند من خمسه [illegible]
ضماد که [illegible] نافع است بپارند نمک سوخته زاج سوخته [illegible] مازو [illegible] مرداسنگ [illegible]
[illegible] اشق [illegible] خردل مقل [illegible] کوفته با روغن گندم و سرکه [illegible] استعمال نمایند
[illegible] کوفته [illegible] نمک [illegible] جندان [illegible]
[illegible] نماند و پس [illegible] و آن روغن را [illegible] استعمال نمایند ضماد [illegible]
[illegible] خاکستر [illegible] صاف کنند
[illegible] بر موضع [illegible] ایضا [illegible] نمک [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ضماد کنند [illegible] کنند [illegible] ارمنی و سرکه [illegible]
[illegible] من خمسه [illegible] ضماد مجرب جهة [illegible] ماده سخت [illegible] دمامیل [illegible] و مجرب [illegible]
[illegible] برنج را [illegible] مثل شیر برنج [illegible] اطبا [illegible]
[illegible] بالای [illegible] دمامیل [illegible] ضماد نموده [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] ساختن [illegible] سازند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد بهتر [illegible] ضمادات [illegible]

در مراهم گوید

که ضماد [illegible] باشد [illegible] که [illegible]
قدری [illegible] ساخته بکار برند که نافع است ضماد [illegible]
بپارند اکلیل الملک بابونه بجوشانند [illegible] تخم [illegible] بایکدیگر مسحوق کنند [illegible]
[illegible] افیون [illegible] کف [illegible] کتان [illegible] کنند که [illegible] حل کرده [illegible]
سه درم [illegible] بر پارچه کتان یا کاغذ [illegible] روغن [illegible] گداخته باشند [illegible]
[illegible] من عشره کامله مؤلف ضماد مجرب جهة فتح السدد [illegible]
فرق سر [illegible] کنند [illegible] گلاب ساییده [illegible] ضماد سازند [illegible]
ضماد [illegible] اقاقیا سماق گلنار [illegible] گل ارمنی صندل [illegible]
[illegible] از هر یکی [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
و ضماد سازند ضماد مجرب بادام [illegible] از هر یک سه درم [illegible] ده درم کوفته و بیخته [illegible]
با روغن گل [illegible] ضماد [illegible] بپارند مقداری [illegible]
ساییده [illegible] گرم کرده بر موضع وجع معده [illegible] ضماد
در یرقان [illegible] بپارند صندل [illegible] از هر یکی [illegible] کوفته و بیخته بگلاب [illegible]
ضماد سازند ضماد همدرین باب بپارند [illegible]
باشد در یرقان [illegible] ضماد همدرین باب بپارند ورق گل سرخ [illegible]
و مصطکی از هر یک سه درم کوفته و بیخته [illegible] ضماد سازند ضماد جهة
اورام [illegible] بپارند بنفشه خشک [illegible] اکلیل الملک
و خطمی [illegible] از هر یک [illegible] کوفته و بیخته [illegible] مغز ساق گاو گداخته [illegible] ضماد سازند ضماد
[illegible] بپارند اکلیل الملک و بنفشه و خطمی [illegible] از هر یک ده درم [illegible] کوفته و بیخته
بروغن بنفشه [illegible] روغن گل [illegible] ضماد [illegible] ضماد جهة [illegible] بپارند
[illegible] بگیرند [illegible]
[illegible] من عشره کامله مؤلف ضماد [illegible]
[illegible] بپارند [illegible] صاف کنند
[illegible] من عشره کامله مؤلف ضماد که نرم میکند اورام بپارند مقل
[illegible] روغن [illegible]

[illegible] ضماد [illegible] من عشره کامله [illegible]
[illegible] بپارند [illegible] سنبل الطیب [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته بشراب کهنه حل کنند [illegible] ضماد کنند معده را [illegible]
[illegible] کامله مؤلف [illegible] مرهم [illegible] مرهم
[illegible] بپارند روغن بنفشه روغن گل بادام از هر یک ده درم [illegible]
[illegible] از هر یک سه درم افیون [illegible] مثقال [illegible] موم [illegible]
[illegible] زعفران یکدرم [illegible] کوفته و بیخته موم را با روغن بگدازند [illegible] تا یکسان شود
[illegible] نافع همدرین باب بپارند [illegible] مغز ساق گاو [illegible]
[illegible] همه [illegible] بگدازند [illegible] افیون [illegible]
[illegible] موم [illegible] تا یکسان شود [illegible]
مرهم ابیض که گوشت [illegible] بپارند موم و اسفیداج از هر یک [illegible] درم روغن گل
[illegible] با روغن بگدازند و اسفیداج [illegible] بمالند [illegible] کافور
[illegible] سفیده تخم مرغ [illegible] سازند و بکار برند مرهم سیاه [illegible] گوشت
[illegible] بپارند مرداسنگ نیم رطل [illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] زفت رومی [illegible] درم [illegible] موم و زفت را با زیت بگدازند [illegible] مرداسنگ
[illegible] منعقد شود مرهم [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] مرداسنگ ده درم کوفته و بیخته [illegible] درم سرکه [illegible] درم زیت [illegible] کنند [illegible]
[illegible] مرهم اکلیل الملک جهة اورام صلبه [illegible]
[illegible] اورام صلبه [illegible] بپارند اکلیل الملک حلبه قفاح بابونه حب الغار خطمی [illegible] از هر یک چهار
[illegible] اشق مقل [illegible] انجیر شامی [illegible] حل کنند ادویه را [illegible]
[illegible] روغن [illegible] مرهم که نرم کند اورام صلب [illegible] بگیرد قفاح بابونه
[illegible] صندل سرخ [illegible] حلبه بنفشه [illegible] خطمی از هر یک [illegible]
[illegible] بادام تخم کتان از هر یک [illegible] زعفران [illegible] مغز ساق گاو [illegible]
[illegible] گداخته [illegible] شمع [illegible] روغن [illegible] روغن نرگس از هر یک [illegible]
[illegible] روغنها روغن بنفشه [illegible] کنند [illegible] شمع [illegible]

بکار برند مرهم عجیب که قطع شود شیح زفت موم روغن گل بجمله روز و همه با هم آمیخته کنند و ادویه بان بسرشند و بکار برند مرهم عجیب که قطع شود شیع زفت موم روغن
کار از هر یک وقیه صمغ بادام نصف وقیه روغن گل دو درم مخلوط کنند و بکار برند مرهم نقرس گرم عدس مقشر ده درم
نو فصل ده درم اکلیل الملک صندل سرخ از هر یک پانزده درم بابونه سه درم مامیثا دو درم زعفران دو درم نرم کنند
ره کشنیز تر کنند و بگیرند موم سفید پانزده درم روغن گل سه وقیه بگدازند و سرد کنند و مخلوط کنند باندک سرکه خمر و آب
و حقنه کنند در باران دانگ اندک بر وی بباید ریخت مرهم اورام گرم را منع کند و ریاح گرم را با سرکه و خمیر پخته و کوفته سماق
حی العالم از دو جو ساوی مخلوط کنند با روغن گل ضماد کنند و قوی بدل سماق گل سرخ کنند مرهم اورام
و ماشرا از سوختگی و رمهای البس کوش و ورق خطمی و رطب بگیرند برگ طلی بپزند باب شیرین و پاک کنند ریشها که در دست
زنند برو مردار سنگ و اسفیداج از هر یک دو وقیه و نیم روغن گل چهار وقیه آب کشنیز و عنب الثعلب و حی العالم مخلوط نموده مرهم
نقرس گرم خشک اش با شیر زنان خیسانیده موم و روغن گل که در حقنه با هم آمیخته ضماد کنند مرهم اسفیداج نسخه اکسیلش
نافع جهت از سوختگی آتش و کندن پوست بگیرند اسفیداج پنج درم شمع سفید هفت درم روغن گل دو وقیه بگدازند
شمع را با روغن و اسفیداج و مردار سنگ را بر و کنند در باران و مخلوط کنند بلیش از آنکه سرد شود و بگیرند ده
فه که به بکار برند مرهم ابیض اسفیداج هفت درم مردار سنگ سه درم خبث فضه دو درم کثیرا یک درم کوبند
و بگیرند شمع سفید یک وقیه و بگدازند با سه وقیه روغن گل و با ادویه در باران نرم کرده بکار برند مرهم شادروان
برویاند از بثورات و قروح رطب کند قرحها را از مجری بانبت برای زخم شمشیر بکار دارد عظیم المنفعت بگیرند
سنگ جهل درخ دو درم روغن زیت یک رطل دم الاخوین اصل سوسن از زروند از هر یک دو درم و انداز هر یک شش
بکوبند مردار سنگ را تنها و بگیرند بپزند با زیت در دیگ کنند و با آتش نرم بپزند تا گداخته شود و مردار سنگ خوب
و بکوبند اشق را با دو وقیه سرکه نیک تا بشسند پس بکوبند ادویه را و مخلوط کنند با آنکه حل شده
بر آتش با تیله را فرود آرند در ماکنند تا سرد شود و اشق را که در سرکه خیسانیده اند بر و کنند با ادویه دیگر
بر آتش نرم نهند و بپزند تا منعقد شود مردار سنگ پس سایر ادویه بر و کنند و مخلوط سازند مرهم
اصلاح اورام صلبه و خنازیر و اوجاع رحم کند بگیرند مردار سنگ زهبی سه وقیه و نیم شمع هفت وقیه
هفت وقیه بارزد مرزنگار مخلول جاوشیر زراوند طویل از هر یک وقیه مقل ازرق لبان ذکر از هر یک
یک وقیه و نیم توبال نحاس نصف وقیه زیت کهنه یک رطل و نیم یا دو رطل در زمستان و در تابستان یک رطل مرهم
اصلاح کند جراحتهای کهن سال زنگار دو درم شمع راتینج از هر یک پنج درم بگدازند با زیت و بکار برند
گوشت زاید رانیها اسید بگیرند مردار سنگ صفحهای یک رطل نرم کنند و با خمر بپزند و در پاتیله کنند
سرکه خمر دو رطل زیت عتیق گرده با آتش نرم بپزند تا منعقد شود و بر دارند و بکار برند مرهم فلفلیس که

و در جراحتهای ریه و معی اکثر کابت قروح است که ان دشوار به شود قروح که در روغن باشد و از ادرام سمی بطا عولق و جراحات
و قروح او اکر و رمض و اورام که سبب باشد از مواد همه بگیرند شحم الزرب کهنه دو رطل زیت کهنه سه رطل مردار سنگ
طلی فلفلیس چهار وقیه پاک کنند شحم را از عروق و بیرون ماده در دیگ و بکوبند باقی را تا گداخته شود و پس بگدازند
کنند هر یک پنج درم بیرون بر ده درو غایند دو رطل از دو وزن کنند و بکوبند چهار وقیه فلفلیس را و مخلوط کنند با
رطل زیت و نرم کنند سه رطل مردار سنج را و مخلوط کنند با او و با شحم در باویه انفاده در پاتیله پاکیزه کنند و چوب
بران سبز ده باشند و بیکر دانیده باشند و اگر زمستان باشد که ان چوب را یک روز پیش از ستمل بریده باشند و اگر
تابستان باشد همان روز بریده باشند که طبخ از او کنند و ان چوب باید کنده و غلیظ باشد تا ان که بقیه باشد بحرب جرا
غلیظ او و تتمه او را از حوض که برگ او نو باک باید کرد و عیب ان باید کنند و او را باید شست چنانکه قرری
کوچک شود و ازو قطع شود و در دو افنده پس کم شود رطوبتی که در او است مرهم دیگر از جهت احلیل بگیرند مردار سنگ درم
اکلیل الملک یک درم قسط زراوند فرفیون از هر یکی سه درم علک البطم شمع صمغ سایله از هر یک پنج درم بگدازند صمغ و
شمع و علک را با روغن بان و بکوبند ادویه سله مخلوط کنند با و بکیسا ننه مر و زعفران را و مخلوط کنند باز و بکار
مرهم که بخورد گوشت فاسد را و گوشت زاید را و بگشاید دهان ریشها را چه حدید و بی مشقت بگیرند زیبق را و بکا بیند
اکثر کنند و در باران بکوبند و نصف وزن او آب حمابون اندک اندک بر ان میریزند تا بیامامند و نرم شود پس از
زاج او عروق صبابا غان کوفته و بیخته داخل کنند و آمیخته بر موضع بکار برند من کتاش بو حنا مرهم جهت ضربان
صمغ اربابج بو اسیر بگیرند آب کنند تا او آب سداب ساوی در پاتیله کن و مومیائی و شمع سفید از هر یک جزوی
برابر او و بان ستر مانند خمیر کوفته بر ان فکن و زفت رومی و روغن یاسمین و روغن جوز بر و کن و بر آتش
نرم بگذار ان را و مخلوط کن و در ظرف سبز نگاه دار و چون بکار بری اندکی گرم کن و بر پلیته پاره را مثل بوط
بیند و کن و در ابران الوده سازد و رعمل کن که نافعست مرهم دیگر جهت بواسیر و ضربان که در مقعد است بگیرند کوپال
سنتر گداخته صافی موم سفید از هر یک پنجدرم بگدازند پس زفت رومی دو درم قطران شامی یکدرم اب گندنا
... وقیه داخل کن و بکوبشان تا بغلطد انگه مداوا کن و بکار بر مثل اول من کتاش بو حنای ابن سرابیون مرهم
... بگیرند نمک بجری نوشادر زنگار و زرنیخ و کبریت از هر کدام جزوی کوفته و بیخته با موم و روغن زیت مرهم سازند
... کدام بکار برد که مجربست مرهم زخم ابتدائی مجرب بسیار است انزروت مصطکی برال موم بهاکه از هر کدام
... بکیرند و روغن گاو مرهم سازد مرهم زنگار سوده بر ریشهای کهن و گوشت زاید بخورد و جراحت را خشک
... بستانند زنگار دو درم علک البطم صمغ صنوبر از هر یک پنجدرم انزروت یکدرم سحق کنند زنگار را او بگدازند و مغز
... بادام سله با زیت بقدر حاجت بسرشند و بیفشارند زنگار را بدو در باران سحق نمایند چندانکه یکسان شود مرهم ...

نفع میدهد جراحات ... که نضج نیافته باشد چون خنازیر و سرطانات بستانند مردار سنگ پنج درم لبان ذکر دو وقیه اشق
ده درم علک البطم شش درم مقل چهار درم موم سفید ده درم جمع کنند ادویه سله و بکوبند آنچه باید کوفت و دیگر از آنها که
گداختنی همه را با روغن زیت با گل سرخ در باران بمالند تا یکسان شود مرهم کافوری مبرد است و گوشت و
جراحات را خشک گرداند و حرارت سل برد از سوختگی و سوزش سله بود دارد و شقاق لب را مفید و نافع بود بستانند مرداسنگ
اسفیداج رصاصی ساوی کوفته و بیخته موم تواصعن روغن گل سرخ شمع را در روغن بگدازند و با یک جاص
... و مردار سنگ را اسفیداج داخل نمایند و قدری کافور داخل کنند و یکسان سازند مرهم باسلیقون گوشت
برویاند و مواضع عصبیه را سود مند بود و جراحاتی که در ان حرارت نباشد نافع بود نسخه دیگر زفت راتینج موم از هر یک
... مثقال قنه چهار درم بگدازند در روغن زیت در باران کرده بمالند تا یکسان شود نسخه دیگر زفت الای
راتینج موم سفید از هر یک بیست مثقال علک الانباط از بیست مثقال قنه چهار درم روغن زیت بقدر حاجت زفت
و شمع را در روغن بگدازند و دیگر ادویه را با هم مخلوط ساخته یکسان سازند نسخه دیگر مردار سنگ دم الاخوین ...
روست زراوند مدحرج از هر یک نیم درم صبر زفت رومی راتینج از هر یک پنجدرم شمع نوپنجدرم روغن ...
همه سله با هم خلط نموده چنانکه رسم مرهم است مرهم سازند نسخه دیگر نافعست جهت جراحات بستانند خل الخمر روغن زیت
از هر یک دو رطل مردار سنگ یک رطل اربع سن سوخته ده درم زنگار هشت درم بپزند سرکه را با زیت تا نیم رطل بر ...
کوفته و بیخته بران بلیدازند و با آتش نرم بپزند تا غلیظ و سرخ گردد مرهم سرخ که گوشت برویاند بستانند موم سفید ...
ده درم روغن گل سرخ پنجدرم بگدازند موم سله را در روغن و بلیدازند بران بقدر حاجت اسفیداج و ...
... داخل نمایند و مرهم سازند مرهم اسفیداج بستانند گل ارمنی قرمزی از هر یک یکمثقال خطمی سفید مردار ...
حنا اسفیداج از هر یک یکمثقال توتیا سه مثقال هلیله زرد و لعل معبری از هر یک یکمثقال موم صافی پنج مثقال
روغن کدو نیم وقیه خل الخمر بقدر کفایت عرق بید قدری ادویه کوفته موم را با روغن بگدازند و با هم مخلوط ساخته مرهم
سازند نسخه دیگر اسفیداج یکمن خوب بسایند و بپزند و ده رطل زیت بپزند و بگیرند ده رطل خمر در ریزند بران اندک
اندک و بدستانه در باران سحق نمایند تا منعقد گردد مرهم که گوشت نو برویاند و ریش را خشک سازد بستانند
انزروت سوخته کبریت و مس سوخته و اسفیداج رصاص و لبان ذکر و مردار سنگ و مر اقلیمیا و اشق و جاوشیر
و مصطکی از هر یکدو درم بلیه کرده گاو و بار راتینج و علک البطم در روغن مورد و موم سفید از هر یک سه استار و کمو
و صمغ عربی از هر یک چهار درم بگدازند آنچه گداختنی است و در اب بنهند آنچه خیسانیدنیست و بکوبند آنچه
کوفتنی است و با هم بسرشند و استعمال نمایند مرهم رصاص نافع است اورام صلبه و خنازیر و طواعین
و سرطانات و بثور صغیر را و پاک گرداند جراحات را از گوشت مرده فاسد و از چرک و گوشت نو صالح برویاند

بستانند موم سفید راتینج از هر یک چهار درم جاوشیر زنگار از هر یکدو درم اشق هفت درم زراوند طویل لبان ذکر از هر یک
... درم قنه مر از هر یکدو درم مقل ازرق چهار درم مردار سنگ چهار درم و نیم و جمع کنند ادویه سله چنانکه رسم
است بروغن زیت در زمستان یک رطل و نیم و در تابستان یک رطل و نیم سرشته مرهم سازند مرهم رسل نافع
... گزیدگی ... و سلع و تابین اورام صلبه نماید و تحلیل کند بستانند حلبه بزرکتان خطمی سفید از ان لعاب بستانند از هر یک
... کیلچه و بگیرند مردار سنگ یک رطل و نیم و با سه رطل روغن زیت با آتش نرم بجوشانند تا نزدیک بانعقاد
... اید الجراز ان لعابات سله گداخته مرهم سازند مرهم توره منفعت دهد مرا کله را و سوختگی و جراحات را خشک میکرداند
بستانند سنگ توره بسوزانند و سحق کرده در کیسه کتان کنند و بشویند باب شیرین تا سنگریزه جدا گردد و توره همه در آب
... گردد و پس آب را صاف نموده روغن زیت بران ریزند بقدر حاجت در زمستان و در تابستان روغن گل
... چنانکه آب برود و مرهم سازند مرهم دم الاخوین که سوختگی آتش را سود دهد بستانند سفیداج اسرب
دم الاخوین چکیده مردار سنگ از هر یک ساوی بالغایت سحق کنند و موم سفید در روغن کنجد بقدر حاجت
بگدازند و موم را در روغن بگدازند و در باران کنند و چند نوبت باب شیرین بشویند و دارو بسوده بران افشانند
... بالغه بسایند و دیگر بار بشویند و بسایند تا یکسان گردد مرهم قیمولیا جهت سوختگی آتش بستانند مردار سنگ خبث
الفضه اسفیداج قیمولیا توره مغسول روغن گل سرخ سفیده تخم مرغ بالطریق متعارف مرهم سازند مرهم که
... اورام سله منفجر سازد و بی اذیت گوشت فاسد را بخورد بستانند مویزج مصری و کف ... در آب ... از ان بردا
... مثل ان صابون در باران کنند و بمالند تا بهم دیگر مخلوط گردد ربع جزو زرد چوبه کوفته و بیخته بران ریزند و با
... بنیکو تا مرهم شود و یکسان گردد مرهم مردار سنگ که جراحات را خشک گرداند بستانند مردار سنگ اسفیداج
... الفضه اقلیمیا عو فضه از هر یکی یکدرم دم الاخوین طین قبرسی از هر یکدو درم دار زرد انزروت صبر
از هر یک نیم درم موم سفید روغن کنجد بقدر حاجت چنانکه رسم است مرهم سازند مرهم مردار سنگ که ابنات
گوشت کند در ریشها بستانند مردار سنگ یک وقیه و سحق نیکو نماید و بریزند بران سه وقیه روغن زیت و بپزند و بیاد ...
... انزروت دم الاخوین و زفت از هر یکدو درم و بکوبند و بسرشند بان و در باران نیکو بمالند و استعمال
... نمایند و در قروح مادام که گرم نباشد مرهم سرمه که انبات لحم نماید در قروح کثیر الرطوبت بستانند مردار سنگ
... کرده بروغن زیت شش درم روستنج جلنار سرمه زرد چوبه دم الاخوین شیح سوخته شب یمانی اقلیمیا
... از هر یک یکدرم کوفته و بیخته همه را بروغن زیت بسرشند و یکسان سازند مرهم پیه خوک که منفعت
کند به ریشهای عسر الاندمال را و اورام و سرطانات و طواعین و جمیع جراحات و داورا... که باشد از اعضا
... مواد بعضها بستانند شرب خوک یا پیه ان که نمک نزده باشند و پاک کرداننده از رگ ... و پرده دور شده

بغزرو رطل مرداسنگ یکرطل و نیم قلقطار چهار وقیه بکوبند و شراب بابیه کرده نیکو بگدازند تا بش و صاف کنند و فرا گیر یکرطل
ازان و روغن زیت یکرطل و نیم و مخلوط سازند بهم و بعد ازان ادویه دیگر دران و یکسان نمایند **مرهم اغذارات** جهت
از جراحات پاک سازد و حرارت بنشاند و رباد با بشکند **بستانند** انزروت اسفیداج مرداسنگ بزر قطونا افیون کافور
صمغ سیاوشان صبر سقوطری حلبه اهیل کوس عسل آب بارتنگ خل استخوان سوخته موم و معرض الاوخن جرجیر
روغن یاسمین روغن گل بسرخ همه مساوی چنانکه رسمست مرهم سازند **مرهم سم الفار** که بواسیر را سود دهد
بستانند سم الفار دو مثقال قلیلا دو مثقال مصطکی دو مثقال همه برابر بکوفته و بیخته صباح بر سر پلیه کهنه کرده
شده دران محل باید گذاشت و شب نیز چنین تا پنج روز پس فرزجی خورده از دو از گاه حمام بگیرد و با جبار بیخته بر
کا نهند انگاه مرهمی از صمغ و از روغن کنجد در هم کوشانند و بران بنهند و همچنین مرهمی از زنگار و
موم صافی و روغن بنرج و کبریت باید نهادن **مرهم ابرنج** جراحت را خشک گرداند و سخت نماید جهت براری
بستانند برنج کوفته و بیخته و موم زرد و روغن کنجد نیکو بهم مخلوط سازند و استعمال نمایند **مرهم مس سوخته** نافعست
جهت برص سفید که نو پیدا شده باشد **بستانند** مس سوخته بعض و سنبج ارزنیج زرد و شیطرج هندی اروزه که ابر
باشد و قلیا اجزا مساوی بکوبند و بر ورده گردانند ببول صبیان در آفتاب یا بگل الحمر و هر روز ازان بکیند
تا چهار روز کشیدن انموضع را بشویند ببول صبیان با کل الحمر بعد ازان مرهم بمالند **مرهم اشق** که پاک کند
جراحات را و بر وباند گوشت را و باصلاح آرد **بستانند** اسفیداج مرداسنگ اشق مقل ازرق علک البطم
انزروت کثیرا مساوی بلعاب خطمی سفیده و سفیده تخم مرغ و روغن کنجد و موم مرهم سازند **مرهم خبث الفضه** که
شقاق و قیلب و مقعد را سود دارد و ناصوری که از سوزش بود نافع بود و سوختگی آتش را سود دهد **بستانند**
سفیده ارزیز با خبث سرب هشت درم مرداسنگ سفید پنج درم خبث الفضه سه درم کثیرا دو درم همه را کوفته و بیخته
موم و روغن کنند از ده درم موم و چهل درم روغن گاو دارد و ادویه بر آن بریزند و مرهم سازند **مرهم کتان** که
دمامل را که سخت بود سود دارد و خنازیر را نرم گرداند **بستانند** مرداسنگ زرد ده استار لعاب اینه نیکو و با نیم من
در دیک با آتش نرم بکوشانند و انصر دار اسنگ را بکفچه در میان روغن بجنبانند تا بگدازد و روغن سیاه گردد
پس نیم من لعاب تخم کتان و ده استار اسبغول و ده استار خطمی بادی با بیرند و بکفچه بزنند تا همه یکی شود
مرهم رسل و بعضی این را مرهم زهره گویند و این مرهمی است که حواریان عیسی علی نبینا و علیه السلام
ساخته و داروهای آن دوازده عدد است هر یکی از حواریان عددی دارو اختیار کرده اند و ترکیب نموده اما سهای
سخت را نرم کند و خنازیر را تحلیل دهد و ناصور را باصلاح آورد و در ریشهای جراحت را از گوشت
عفنه پاک کند و گوشت نو برویاند **بستانند** جاوشیر یکجزو و در نسخه دیگر دو جزو مقل سه جزو اشق یکجزو کندر

سه جزو و مرداسنگ چهار جزو زراوند دو جزو موم زرد دو جزو روغن زیت صد و پنج جزو زنگار جب جزو زراوند
سه جزو صمغها را بسرکه حل کنند و موم و روغن کداخته همه را بهم برشته مرهم سازند **مرهم زرانبیج** موم و زرانبیج
از هر یک چهار درم جاوشیر زنگار از هر یک دو درم و در نسخه دیگر چهار درم اشق هشت درم زراوند طویل کندر از هر یک
چهار درم جاوشیر انزروت مر از هر یک دو درم مقل ازرق چهار درم مرداسنگ چهار درم و نیم روغن زیت نیم من
بانسان و سی استار در زمستان **مرهم زفت** که آماسهای سخت بگدازد و نرم گرداند و پخته سازد و ریم بیرون کند و
گوشت برویاند و ریشها فراهم آرد **بستانند** موم زرد نیم من زفت هفت وقیه زرانبیج علک الانباط از هر یک
چهار وقیه روغن زیت دو من و نیم و در نسخه دیگر موم سی درم جاوشیر کاو اهم سنگ موم و در نسخه دیگر زرانبیج و موم
و زفت اجزا مساوی روغن زیت بقدر کفایت چنانکه رسم است مرهم سازند **مرهمی** که ناصور و ریشها
کهنه را باصلاح آورد و گوشت مرده بخورد **بستانند** زنگار یک وقیه انزروت اشق از هر یک نیم وقیه بسرکه حل کنند
چنانکه رسمست برشته مرهم سازند **مرهم انجیر** خنازیر را بگدازند **بستانند** خاکستر چوب انجیر هفت درم
شب یمانی یکدرم بزر ورد دو درم زفت هشت درم روغن زیت بقدر کفایت زفت را بروغن زیت بگدازند
ادویه را کوفته و بیخته بدان برشته مرهم سازند **مرهم** هم درین باب **بستانند** مر هشت درم بزر ورد سه درم موم
دوازده درم روغن زیت هر قدر که کفایت کند و در نسخه دیگر اشق دو درم سرگین کبوتر سرگین گاو خشک کرده
از هر یک یکدرم چنانکه رسمست مرهم سازند **مرهم** که جراحتهای تازه بر وباند گوشت برارد **بستانند** کندر
مر انزروت دم الاخوان اجزا برابر کوفته و بیخته چنانکه رسم است مرهم سازند **مرهم** که ریشهای که بسیار رطوبت داشته
باشند سود دارد و گوشت بر وباند **بستانند** مرداسنگ شش درم روسختج کلنار سه درم دم الاخوین زراوند
بی اخوین دار چوب بیلی اقلیمیا فضه از هر یک یکدرم مرداسنگ را بسرکه و روغن زیت بپزند و داروها را چنانکه رسم است
برشته **مرهم** که خنازیر و سرطانات و اماس صلبه را سود دهد **بستانند** مرداسنگ پنج درم کندر بزرالقطونا
از هر یک چهار درم علک البطم شش درم موم زرد دو استار شنگرف هفت درم روغن زیت چندانکه کفایت
کند اشق و بیرزد را بسرکه حل کنند و موم را با روغن بگدازند با هم و چنانکه رسمست برشته در نسخه
دیگر مرداسنگ ده درم کنند و داروهای ان انداخته گاهی سرکه بچکانند و گاهی روغن و صلایه کنند تا یکی
شود پس یک وقیه موم دو وقیه روغن گل بهم بگدازند و همه در یکی بمالند تا مرهم شود و اگر زمستان باشد بجای روغن
گل روغن زیت کنند و بجای شنگرف اسرنج و باشد که بیک نیمه شنگرف و بیک نیمه اسرنج بود **مرهم** که خنازیر
و اماسهای سود او برا سود دهد **بستانند** زفت نیم من موم پنج استار علک البطم پنج درم مقل پنجاه درم
بگدار یکدرم روغن زیت چندانکه کفایت کند مقل را بمی فسنتج حل کنند و موم و علک البطم را بگدازند

و همه را برشته **مرهم** جهت گوشتی که ریم از و بسیار رود و همه آفتهای دیگر را سود دارد **بستانند** سرکه هشت درم انگبین
مصفی هشت درم زنگار کندر ده درم انگبین را بسرکه بپزند و کفک را بردارند دیگر ادویه کوفته و بیخته در روی افکنند
و برشته **مرهم تنک جلا دهد** که آماسهای سخت را نرم کند **بستانند** اشق شش درم کندر سه درم علک طرزد
زرانبیج از هر یک چهار درم بیخ سوسن درم روغن زیت چندانکه کفایت کند اشق را بسرکه حل کنند و پیه را
بگدازند و داروها دران برشته مرهم سازند **مرهم مازو** که مشاکله را سود دارد **بستانند** مازوی سبز مرداسنگ زرد چوبه
موم صافی روغن گل چندانکه رسم است مرهم سازند **مرهم عجیب الاثر** در سوختگی آتش را نیکو گرداند **بستانند**
بیست انار ترش ترش را بساینند و با آب بپزند تا مهرا شود و سرد ساخته بمقدار آن زرده بیضه مرغ خام در روی افکنند و نیک
بمالند و بر سوختگی آتش طلا کنند **مرهم عجیب شفابخش** که از مجربات حکمای متاخرین جهت زخمهای مزمن بغایت
سودمند باشد **صفت آن** نخستین چند مثقال روغن زرد را ما در ظرف آهن کرده با پنجاه مثقال موم زرد بگدازد
و پنجاه مثقال شیره برگ تنباکو تازه دفعه دفعه دران روغن ریخته جوش دهد تا آنکه آب تنباکو خشک گردد
فرود آورده بکنار نهد و مصطکی اعلا کوفته و بیخته اضافه کرده سرد سازد و وقت حاجت بپارچه کهنه پاره کرده
اندوده قدری بر آتش گرم کرده بر جراحت گذارند که ان شاء الله بدو سه دفعه به شود **مرهم جراحتهای مزمن و زخمها**
که در اعمال مجربات جوکیان است زرد چوبه و کهله دیو دار و ده جهه پوست مغیلان حنا از هر یک نیم تا جوه برگ
نیم موم زرد از هر یک ربع سیر فته سه توله جهد دار نیم توله روغن کنجد یک سیر ادویه کوفته و بیخته در یک من آب
بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده روغن کنجد اضافه کنند و موچوه و فته افزوده بجوشانند تا آنکه خشک
شود صاف نموده موم و جهد دار انداخته موم روغن بسازند **مرهم** ملاهتی یکدرم دار هلد یکدرم دهوا سا یکدرم
دیودار یکدرم تیل کنجد پنج درم آب هشتاد درم جمله داروها را کوفته با تیل و آب یکی نموده موافق وزن که نوشته
شده بر آتش کنند تا آب بسوزد و تیل بماند **نسخه مرهم** که زخم ناصور را در اندک فرصت به سازد چوب چینی
انزروت اسبغول هر یک یکتوله روغن پنبه دو توله پنبه کهنه سوخته نیم توله مجموع را کوفته و بیخته بروغن پنبه مرهم سازند
هر روز بکمر پنبه بر زخم می مالیده باشد بسیار نافع است و در اندک فرصت به شود **مرهم** برای بواسیر
بکرد ورق کرنب و بیخته گردانند چنانچه مهرا شود و در هاون انداخته بدست هاون خوب بمالند و زرده
تخم مرغ و قدری حلبوح افیون بران نهند و نیک بمالند تا مرهم شود استعمال نمایند **مرهم مصری** ریش
گوش را بسیار پرریم بود و همه ریشها را سود دارد **بستانند** سرکه هشت درم انگبین هشت درم هر دو بپزند و کف
بردارند و دو درم زنگار سوده در وی برشته **مرهم عجیب الفعل** در امثال گفته **صفت آن** مرداسنگ
مسحوق مثل سرمه بریزند و سه وقیه زیت و بپزند و حرکت دهند تا اینکه حل شود پس بگیرد کندر و انزروت

درم الاخوین و بارزد و زفت از هر یکی دو درم در و بریزد و بپزد تا غلیظ شود و استعمال کند در قروح اگر گرم باشد من عشره
کامله مؤلف **مرهم** که بپرویاند گوشت را و استعمال کند در ضعیف در هنگام گرم **صفت آن** مرداسنگ
یکدرم مثل کحل صلایه کند بسرکه تا اینکه غلیظ شود و یکبار بروغن تا اینکه بر آید و منتفخ شود و بگیرد مرهم پس بریزد و یکدرم
اسفیداج رصاص و سحق کنند با او اندک کافور و استعمال کند من عشره کامله مؤلف **مرهم اسود** این را استعمال
میکند وقتی که باشد قرحه فحل خشک **صفت آن** شمع و زیت و علک و زفت مساوی بگدازند **مرهم** اکحه مندمل
میسازد قروح را بعضی که خوردمیرو یا ند گوشت را از قروح کثیر الرطوبت **صفت آن** مرداسنگ مسحوق بسرکه و باز بزیت
مسحوق میکند و سحق کند در هاون تا اینکه منتفخ شود و سفید گردد پس بگیرد روسختج و سرمه و کلنار و زرد چوبه و مازو و دم الاخوین
و اسرنج و شب و اقلیمیا فضه از یکی مثل هم و در هاون بمالد تا مساوی شود پس بمالد در پنبه بمالد بر جراحتی که رسته
شده در و لحم و به بندد پس این عمل میکند و مندمل میشود و با این مرهم علاج کند قروح های که کثیر الرطوبت باشد من
عشره کامله مؤلف **مرهم اخضری** که میخورد گوشت را و پاک میکند قروح را **بستانند** زنگار خالص یکوقیه و عسل یکوقیه و
سحق کنند نیکو و استعمال میکند و گاه زیاده میکند بر او انزروت و اشق از هر یکی نیم وقیه و سحق کنند نیکو حل کنند پس
سحق کنند عسل را و این نافعست برای نواصیر گوشت بسیار و پاک میکند هر قرحه و سخنه را او میخورد گوشت زیاده من
عشره کامله مؤلف **مرهم مجرب جهة جراحات مزمنه** سنگ برره سنگ چلینه مرداسنگ را استار راست
اراو شیا نصف جزو شیره برگ نیم قلیلی زبان سگ فاکستر کرده مجموع را در جرکی برد در ظرف اهنی بپزند و بر پارچه
نهاده اندوده لختی بر آتش گرم کرده بر جراحت نهند و هر روز تغییر دهند و بغایت مجربست **مرهم فلفریون** که ان میخورد گوشت
مرده را و بواسیر را و صحیح عفونت لثه و دهن است و همچنین مصلح جمیع جراحات **صفت آن** انک
زرنیخ زرد نصف جزو و قلیا نصف جزو سحق کنند بآب اول **صفت آن** آب بگیرد از آهک که آب از سیده
و قلیا مساوی پس بریزد و بر روی بعد از سحق قلیا بیش مثل ان آب را تا سه روز بگذارد و هر روز بسیار بگذارد و پس
صاف کند تا اینکه میکرود و در سحق روغن و بیدارد در آفتاب تا اینکه غلیظ شود بعد ازان قرص بسازد و خشک کند در جا
بگذارد که باد نرسیده باشد تری و نرم سخت نیکو سحق کند و استعمال کند من عشره کامله مؤلف **دیگر بر این**
که اوای حاده و اکالت **صفت آن** زرنیخ زرد و نیم رطل قلیا مسحوق یکرطل آهک نیم رطل زنگار نیم رطل
ربع رطل نوشادر ربع رطل سحق کند بآب اول تا اینکه زیبق بمیرد پس خشک کند و بار دوم سحق کند و طرح
کند در النبی که مسمی است نزد اصحاب قال و نه او آتش بسوزد تا آنکه متصاعد شود و آنچه متصاعد شده بگیرد و از آن
آنچه نگاه دارد و در زور کنند بر ناصور که نتوان داشته باشد نافع است جهت لحم زاید و خنازیر که اراده
علاج ان کنی بعد از تفرج و بالجمله جمیع آنچه اراده ان کنی که بگدازی و فنا ان بسازی وادوا خواهد کرد

همچو دیغ اتش تا اینکه خشک شود و به کرده و عمل واقع است در جمیع مواضع من عشره کامله مؤلف
مرهم فلیفیون در افعی زهراجات کند و قفاسار و از شکافتن بالات اهن صفته مرهم در بیت بدجراحات بکنند را و
مستغنی سازد از بطاعی شکافتن صفته ان عسل بلادر بجوید و زرف طب بگیرد و جمیع کند در کفکیر اسحق کند
تا یکی شود و هر جا خواهی که جراحت را بشکافی بغیر اهن اینجا این مرهم را بمالی و نیم روز بگذاری که جرو مالیده از
بخورد و سوراخ کند من عشره کامله مؤلف مرهم دیافلیون بگیرد مرداسنگ بکوفته سحق کرده در بازیل کند و دو
قیه ادنیم زیت بر برزد و بزند و نه او اتش نرم کند تا اینکه منحل شود مرداسنگ تمام پس بگیرد لعاب حلبه جو و قیه
و مثل ان لعاب بزرکتان او بکوقیه لعاب خطمی در او اندازد و بزند تا اینکه غلیظ شود پس از اتش فرود اورد پس
بزنند تا او را ماستانه لعوجته و غلظه بهم رسانند من عشره کامله مؤلف مرهم بصلاح هر قسم زخم روغن کاوشت
سیرشاهی نیله تهوتهه نیم سیرشاهی کف دریا یک سیرشاهی مرداسنگ یک سیرشاهی کته سفیده یک سیرشاهی رال یک سیرشاهی
شنجرف نیم سیرشاهی موم کافوری یک سیرشاهی بعضی اصلایه کرده مکرر از بارچه ارشت بگذارانند و نیله تهوتهه را بر اتش
بگدازند تا چون خاکستر شود و باز موم در روغن بسلا باهم اب کنند بعد از ان ادویه بسا هم همچنان بر روی اتش
با موم در روغن قریب بیکپاس لت کنند پس از اتش فرود ارند و باب سرد چهار نوبت بشویند و بکار برند مرهم
بگیرد اسفیداج اسرب و توتیا مغسول مساوی سحق کنند به روغن گل و اب بقلة الحمقاء و عنب الثعلب و لعاب بزرقطونا
و بگذارد بر و این مرهم که نفع بسیار بسیار کند من عشره کامله مؤلف ~~مرهم~~ مرهم نوعد بگیره در سکین دارد و درم
بواسیر بود امد است بسانند بیاز سفید را او بریان کند خوب بعد از ان کوفته و بیخته بروغن گاو مرهم سازد و نیم گرم بر
مقعد مورم گذارد و البته تسکین وجع ان بکند من عشره کامله مؤلف مرهم نوره یعنی اهک سفید یک پس ریزد و بود اب
تا اللابر بالای او اید و دو ساعت گذارد پس در کند اب را و چهار بار چنین کند پس اندک خشک کرده بروغن گل مرهم
سازد تا مستوی شود در کوفتن و طلا کند با موضع ان را من عشره کامله مؤلف مرهم باصور سفیده کاشغری دو سیر
شاهی اسیماب ربع سیرشاهی بهر دو را در ظرف گل بچوب نیب خوب ساینده بعد از انکه سیماب ناپدید شود بیارند موم
کافوری دو سیرشاهی روغن کنجد خالص چهار سیرشاهی بهر دو را باهم جوش دهند بعد از ان سرد کرده در همان ظرف
گل اندازند و بچوب نیب چندان لت کنند که صورت مرهم پیدا کند بهر زخم را بنهند بکند مجربست مرهم
از برای جراحت و زخمی که از تیغ رسد این مرهم بغایت مفید است می باید که یک درم مرداسنگ را اصلایه
نموده در سه تولة روغن گاو جوش دهند در ظرف آهنی و حرکت باید داد بچوبی که اگر چوب نیم باشد اولیست
اخر الامر سیاه خواهد شد و این سیاه مرهم السود میخوانند وقت احتیاج بر زخم بمالند بر لته نهند مالیده که بغایت
مجربست والله الشافی مرهم برای زخم شمشیر و تیر و تفنگ و هر جراحتی بکار آید بیارد دو بول سیاه و نخ و هر یک

...تانک دار کافور چهار تانک و هر روز خراسانی چهار تانک هر چهار اجزا را کوفته و بیخته نگاه دارد بعد از ان ببایه
...و نیم سیر روغن کنجد خالص اگر هوا در زمستان باشد و در سیر روغن مذکور را جوش دهد و در ان بلت
...موم کافوری اندازد بعد از ان دو گره بیاز کوفته نیز در ان اندازد و جوش دهد چنانچه بیاز سوخته گردد و اندک
...سازد و ببارچه صاف کند بعد از ان اجزای مذکور اندک اندک می انداخته باز چوب میگردانیده باشد تا که اجزا تمام شود
...که سرد شود نگاه دارد و خواهد که کار فرماید اگر زمستان باشد گرم کرده بر زخم بمالد و بعد اندک پارچه بکفاف زخم
...اب کند و بر بالای زخم بنهد هر صبح و شام انشاء الله در اندک ایام بهتر خواهد شد من نویسنده خواجه
...ات نوع دیگر بیارد زنجار سبز و زردی اورا در رکنده سفیدی خالص را در ظرف چینی برارد و بر ان دو سه قطره
...کنجد اندازد و لت کند تا که همه کف شود بعد از ان بیارد پارچه شیله یا سر بطاف نیم درست پاره سازد
...شسته او را بر ان ریزه ریزه بسازد و در ان کف اندازد و باز لت نماید که هم ملحق شود بعد از ان بالای زخم بنهد
...بنده ~~بعد از ان هر روز وا کنند~~ و باز بهمین طریق بر زخم گذارد و بفتی به بندد بعد از هر روز وا کند اگر بهتر شده باشد
...هر روز وا کنند ~~و~~ بالای زخم ان مرهم را بنهد و بفتی به بندد و تا که بهتر شود و در چهارده روز بتمام و کمال بهتر
...شود و هر زخم بهر نوع که باشد اگر چه از تانکی باشد و یا سوخته اتش بهمین طریق عمل کند مجربست من شیخ
...محمد رضا مرهم نوع دیگر بیارد دو بول سیاه یک تانک و دو بول سرخ یک تانک و هر روز خراسانی یک تانک نیله تهوتهه
...موم یک تانک تیل کنجد سی سیرشاهی و دو گره بیاز اول تیل و موم یکی کرده بجوشانند بعد از ان بیاز
...در روغن اندازد و تا وقتی که خوب بپزد بعده فرود اورده صاف کند و این اجزا را باریک اس کرده جدا
...کند که همگی یکی شوند بعد از ان جایی که زمین سرد باشد نگاه دارند تا سرد شده بسته شود و بسانند پارچه بار
...زخم بالا ان پارچه مرهم مالیده بر زخم نهند اگر زخم ناصور و نیافتنی باشد بجای تیل روغن زرد اندازد همه اجزا
...است در سه چهار مرتبه گذاشتن بهتر میشود مجرب و ازموده است شیخ محمد رضا نوع دیگر منقول از رفاه
...مرهم برای ناصور و تنابه و زخم دندان و ناخن شیر و غیره و هر گونه زخمی که باشد و از سوخته اتش و غیره شفا کلی
...اگر دست و پا عرق میکرده باشد از این مردن بکند به میشود صفته ان مرداسنگ شش سیرشاهی گل انار
...و اکر ولایتی نباشد هندی یک سیرشاهی سرمه ساییده یک سیرشاهی زرد چوبه یک سیرشاهی شب یمانی یک سیرشاهی خون
سیاوشان یک سیرشاهی شاخ گوزن سوخته یک سیرشاهی موم نیم سوخته شمع با موم چهار سیرشاهی روغن زیت پت
سیرشاهی مجموع ادویه را جدا جدا خوب ساییده از پارچه بگذارانند و روغن ~~زیت چهار سیرشاهی~~ را بر اتش
...و موم را در روغن جدا زند تا دو سه جوش بخورد پس انظرف را فرود اورده دوا را دراهم یکجا بیندازد
...بچوب چندان بشورانند که باهم یکی گردد و ضخیم شود مرهم مغل همه دارد بارا که از رسیدن زخم ...

و در دو کوش و تخمیه را سود دارد بسانند مرداسنگ سه استار اشق مقل از هر یک هفت استار موم راتینج هر یک
پانزده استار زنگار یازده جاوشیر از هر یک هفت استار درم صبر کندر مر زراوند طویل از هر یک هفده درم ...
زیت در زمستان ده استار و در تابستان پانزده استار اشق و کندر و جاوشیر و مقل در سرکه حل کنند و زراوند و صبر
و زنگار بسا بکوبند و مرداسنگ را با بند و موم و راتینج و مازو را بروغن بگدازند و بر سر اتش نهند و همچنان
گرم در هاون اندازند و دیگر ادویه بادی بیامیزند و به دسته هاون نیکو بمالند تا همه امیخته شود مرهم مرداسنگ
تخم مرو و تخم کتان اسبغول از هر یکی ده درم انجیر یکی ته و کوفته ادویه بدان بسرشند مرهم مغز استخوان که سختیها نرم کند
و تشنج ببرد و بلغم را بسیار سود دارد و اعضای ضعیف را قوی سازد بسانند روغن بنفشه بیست درم مغز استخوان
گاو را در روغن مذکور بگدازند و جرک ان برگیرند و چهار درم موم صافی در وی حل کنند پس بگیرند بنفشه
و گل خیری از هر یکی ده درم کتیرا صمغ بابونه اکلیل الملک از هر یکی ده درم کوفته و بیخته در ان موم و روغن بسرشند
و بر پنبه نهاده بنهند و اگر خواهند که اقوی بود در فعل دو درم مقل و دانگی افیون زیاده کنند مرهم که درد ...
بنشاند و نفع بسیار کند بسانند روغن خسته زرد آلو یک استار پیه بط و پیه مرغ درم میعه سایله سه درم زفت رومی
یکمثقال و نیم چنانکه رسم است مرهم سازند و بر پنبه کهنه نهاده بر مقعد نهند مرهم که درد بواسیر را بنشاند بسانند
کندر ... و سازند و در روغن گاو بادام روغن گل بریان کنند و در هاون افکنند و بدسته بمالند تا چون مرهم
شود او بر پنبه کهنه نهاده بر وی نهند و بعضی مقل یکدرم زعفران نیم درم افیون دانگی و نیم اضافه کنند مرهم
هم درین باب بسانند روغن خسته زرد آلو ده درم کوهان شتر ده استار موم صافی برگ شفتالو خشک از هر
یکسه درم مقل یک مثقال مرداسنگ دو درم چنانکه رسم است ترکیب فرمایند و بر پنبه پاره کهنه نهاده بر جای علت
نهند مرهم که ناصور را نافع بود بسانند روغن گل بیست درم موم صافی سه درم مغز استخوان گاو ده درم ...
ارزیز سپید کمافیطوس سپیده مرداسنگ خام از هر یک یکدرم و نیم انزروت خون سیاوشان از هر یک یکدرم
کندر زنگار از هر یک نیم درم چنانکه رسم است مرهم کنند و بر پنبه نهند مرهم که بواسیر خونی را سود دارد بسانند
زنگار دو درم جلغوزه موم صافی از هر یک پنجدرم زنگار بسایند و صمغ را بگدازند و بر هم سازند مرهم خونی که از جراحت
اید باز دارد و در دو بنشاند و جراحت بسا زود را سود دارد بسانند روغن گل سه استار موم صافی پنجدرم مرداسنگ
سفیده کمافیطوس از هر یکی سه درم انزروت خون سیاوشان از هر یک یکدرم سرکه سه درم موم را در روغن بگدازند
و اخلاط را سوده و بیخته بدان برسرشند و در هاون کنند و قدری سرکه در وی افکنند و بمالند در هاون و بسته
... بر پنبه کهنه بر نهند مرهم که گوشت مرده را بخورد و همه ریشها را از وسخ پاک گرداند و بواسیر گوشت
بصلاح اورد بسانند زنگار انگبین از هر یکی ده درم انزروت اشق از هر یک نیم درم بسایند بسرکه و انگبین و هم ...

سازند مرهم مرکی ... اماسهای سخت را سود دارد و نیز انرا تحمیه و سرطان و اماس خایه را سود دارد بسانند مر صافی
...اشق از هر یک دو درم مرداسنگ مازو زعفران از هر یک پنجدرم صمغ شش درم شنگرف بیست
...درم روغن زیت یا روغن شیره بقدر حاجت مرهم سازند مرهم جوشش ارمنی ... را سود دارد و درد ...
...اند و جراحت را بصلاح اورد بسانند جوشش ارمنی اقاقیا از هر یکی ده درم صندل سفید یکدرم شیاف
...چهار درم سرطان سوخته یکدرم چون متقرح باشد بکلاب طلا کنند و چون ریش شده باشد مرهم کنند
...درم موم و دو استار روغن گل چنانچه رسم است مرهم سازند مرهم حلبه که تحمیه را سود مند بود بسانند
...درم کلنار پنجدرم حلبه سه درم ناگواه مقل از هر یک دو درم ~~مقل از هر یکدو درم~~ مقل را در سرکه حل کنند
...با کوفته در وی بسرشند و بر پنبه کهنه بمالایند و بر تحمیه نهند مرهم که جراحت کهنه و تباه شده را سود
...است بسانند خون سیاوشان مرداسنگ از هر یکی ده درم انزروت یک استار سنگ جراحت پنجدرم
...سه درم اسبغول یکدرم و نیم پنبه را در روغن گل بگدازند و دارو تا اندکی در سرکه بگدازند و چنانکه
رسم است با یکدیگر بیامیزند و بکار دارند مرهم دبق که گوشت زیاده برارد و اماس که بر ریم باشد
...پاک کند بسانند دبق را مغز کرده نرم بکوبند و در صابون و اب افکنند و در هاون کرده بکوبند
...زرد چوبه کوفته بر وی اندازند مقدار نیم درم و بهم بیامیزند و بر گوشت زیادتی نهند تا بخورد و پاک کنند
...اورد مرهم که همین نفع بخشد بسانند زرد چوبه مرداسنگ زراوند از هر یکی ده درم سرمه اصفهانی پنجدرم
...و موم از هر یک پنج استار قنبیل دو درم چنانکه رسم است مرهم سازند مرهم که جراحت را فراهم
...اورد و خون را به بندد بسانند صبر انزروت دم الاخوین زنگار اشق راتینج اجزای مساوی کوفته و بیخته بطلا
...رسم مرهم سازند مرهم هم درین باب بسانند عفص بیست و عصارة لحیة التیس اجزاء
...کوفته و بیخته مرهم سازند مرهم انجیر که گرانی گوش را سود دارد بسانند انجیر و شاهدانه و سپندان جمله
...سرشته در گوش نهند مرهم هندی برگ حنای و برگ نب و برگ بول و کتکیا و دار هلد و کلپر ...
...و بیخته و هلیله و توتیا سبز و مهلتی و تخم کرنج و موم از هر یک دو نیم درم روغن زرد ... و سه درم ادویه کوفته
...را به ... در روغن بپزد و چون پخته شود موم انداخته حل کنند و بکار بندد مرهم نوره از برای
...کی نافعست بسانند روغن زرد هر قدری که باشد نخستین روغن را باب صد بار بشویند و بیارد
...باب بشویند و دیگر بار در اب انداخته حل کند اب صاف از او بگیرد و در روغن مذکور حل کنند و
...مرهم رال رال یک سیر شاهی و روغن کنجد چهار سیر شاهی رال را سوده کرده در روغن مذکور انداخته
...بعد اندک اندک اب انداخته بدست بمالد چندانکه سفید شود و غلیظ پس بکار برد مرهم هندی ...

زر و کبچا و موم ده درم مرداسنگ ده درم کتیرا روغن و موم هر دو یکجا کرده ... باب بشوند بعد از آن بآتش گرم کرده
دو درم زنگار انداخته بیامیزد و بکار برد **مرهم باد فرنگ** روغن گاو و موم ... امیخته بکوشانند و یکسان سازند و بکار
بندد که مجربست **مرهم جراحت** اگر زکی و هندی بجه کوبند و روغن گاو ابسایند و بر پنبه کهنه نهاده بر جراحت نهند
نیم در روغن گاو انداخته گرم کنند و این برگ سلا بر بالای پنبه که بر جراحت نهاده اند بنهند و ببندند **قلدفیون**
سیاه جهة اکله در قروح زرنیخ زرد و قلقطار ... از هر یک دو وقیه کلس اقاقیا از هر یک دو وقیه بکوبند ...
... بکار برند **قلدفیون** دیگر از جهة اکله ... کلس اقاقیا از هر یک شش وقیه قلقطار
چهار وقیه ... لسان الحمل **قلدفیون ...** اقاقیا ... پنج درم ... ده درم زرنیخ از هر یک
دوازده درم شب یمانی پنج درم ... درم مازو یک درم بکوبند و با سرکه و اب لسان الحمل ... **قلدفیون ...**
[illegible]

در باب ... مرهم

۲۰۵

... شیره ... گراید در ... شش ... می شود ... برون می آید ... همچنین ...
... باشد ... نرساند که ...
... **مرهم زخم قضیب** مصطکی مرداسنگ شنجرف ... موم کافوری از هر یک یکمثقال ...
... سلا ... موم را در روغن کنجد ...
... **مرهمی** که ... نافع ... **صفه ...**
... مرداسنگ از هر یک مساوی ... موم سفید ... روغن کنجد و موم با هم ...
... **مرهم زخم قضیب مجرب** ... مصطکی ... سیماب ...
... **از مجربات حکیم سعدالله مرهم** که ... سه مثقال ...
[illegible]

چند بید ستر فقط جمله کوفته و بیخته در این روغن بر پاشند **موم روغن** کهنه فرنجی [illegible] **لسانند** روغن بادام کنجد اگر کاهو
با شیر تازه بغیر موم روغن سازند **موم روغن** جهت شقاق است و پای و روی و لب **لسانند** تخم کتان شمع عسل
روغن بادام شیرین بلیله و جاج؟ مغز ساق گاو خطمی کوفته کتیرا صمغ الوبطلاق؟ متعارف موم روغن بسازند **موم روغن**
جهت لط مفلوج **لسانند** روغن گوسفن موم زرد میعه تر بارد همه سه درهم که از بند چند بید ستر فقط لسانند و در این
موم روغن بر پاشند و ضماد کنند عصب سار گرم کنند و حس باز آورد و **موم روغن** که برای ریش بلغمی نافع است
لسانند زرد فا تر بلیه بط بیه مغ خانگی مغز ساق گاو موم زرد واندکی انگبین همه یکدانگ دانه در بر پاشند چنانکه رسم است
من ذخیره **قیروطی مسهل** روغن جبال سه درم موم سفید یکدرم بر آتش بگذارند و نیم درم هلیله سیاه و یکدانگ مرکی
کوفته و بیخته در آن ریزند و نیم گرم بر هم زنند شکر طبرزد و کوشش پاک کنند **نوع دیگر** بگیر شیری که هر بی در آن گرد
کرده باشند و آن شیر را بسته به بستر مسکه او بگیرند و ده درم از آن سه درم موم سفید بگذارند و در آن سه درم هلیله
سیاه و سک مغز جبال ترتیب کرده کوفته و بیخته در ریزند و بهم نیکو خلط سازند شکر طبرزد کوشش پاک کن جهت
اسهال وقتی با فراط آورد و اخلاط فاسد دفع کند من خلاصة التجارب **قیروطی مسهل** از مجربات هند **لسانند** روغن
جبال دو درم و سکه شیری که هر بی در او جوشیده یکدرم موم صافی یکدرم جمله بر آتش نرم بگدازند شکر طبرزد کوشش
پاک کن بعد که مسهل است من خلاصة التجارب **موم روغن** جهت تشنج رطوبت و کرم که از پس مسهل خوردن مرد
شود بید **بگیرند** روغن بنفشه هشت درم موم سه درم مغز استخوان گاو ده درم بابونه مغ با بابونه بطاطا [illegible]
اکلیل الملک بنفشه کتیرا خطمی از هر یکی دو درم میعه سه درم چنانکه رسمست ترکیب کنند و بر جای تشنج بمالند
روغن که تشنج را دست دهد با بستر خادی در بیخ را سود مند بود دردها را بنشاند و اعصاب را نرم گرداند و اعصاب را محکم گرداند و آرواح
را تحلیل دهد **لسانند** روغن قسط سه درم میعه سایله ده درم مغز استخوان گاو پانزده درم مقل و اشق از هر یکی
پنج درم بارزد و چند بید ستر از هر یک یکدرم بلبه بط دو استار چنانکه رسم است بیامیزند و بر جای درد بمالند
روغن که نافع است جهت تشنج و از جای افتاده باشد و در هم گشته و از بند جدا شده باشد روغن گاو
هشت درم مغز استخوان گاو ده درم کتیرا خطمی بنفشه و موم از هر یکی دو درم بطریق معهود بیامیزند و بکار برند
روغن جهت نرم کردن ورم و سینه و سرفه خشک بگیرند روغن بنفشه دو استار موم صافی سه درم کتیرا کل خیری
بنفشه صمغ از هر یکدرم جمله کوفته و آمیخته بر سینه بمالند **موم روغن** از جهت ناخن کج شده باشد از ما دام
اثر قیدی که اورا البثاشند روغن بنفشه و موم صافی از هر یکی ده درم بنفشه گل خطمی کتیرا از هر یک یکدرم و نیم بیامیزند
و چنانکه رسمست بر بندند بر ناخن **حقنه مجیم از نقل انشم کتبه ده درم از ذرور و ذرورات و خشکدار و خاقانات** بعد ازو
ذرور ذرورات خشکدار اعضا ایست از دارو های خشک که بر موضع زخمی بپاشند و خاقان دارویی چند اندکه از انها

زخم بپاشند **خشکدار** آرد جو و چوب دیودار هلیله مهلی نصف جمیع مساوی کوفته و بیخته بر زخم بمالند به شود **خشکدار**
دیگر سرگین کبوتر اچند انکه خواهند بگیرند و با سرکه انگوری خوب صلایه کرده و خشک ساخته بر زخم بپاشند و یا
اسفیدان ترطلا که به کند **ذرور** و اگر زخم کهنه باشد اگر استخوان آدمی را صلایه نموده باریک ساخته
بر آن زخم بپاشند و بپارچه بندند بغایت سودمند است و در اندک روزی به خواهد شد **خشکدار**
معمول در بریلد بگیرد سک بچه چشم ناگشوده از آن در میان باجک داشتن خاکستر سازد و صلایه نموده بر زخم و ناسور
پاشند به شود **ذرور** پوست گوکنار و هلیله زرد و چوب فوفل مساوی همه را سوخته و خاکستر ساخته کوفته و بیخته بر زخم
بپاشند **ذرور** توتیای سفالک که بهندی کهپریه گویند خوب صلایه نمایند و سم اسب سوخته دو نیم تانک
هلیله تو نهمه سوخته تانک این هر دو را خاکستر ساخته و با توتیای سفالک آمیخته و خوب سائیده بر زخم بپاشند
ذرور کاتهه هندی سپاری قنبیل که بهندی کمیله گویند از هر یک دو نیم تانک مردار سنگ نیم تانک همه را کوفته و
بیخته بر زخم بپاشند **خاقانات** هلیله زنگی از همه هلیله های خوردتر است و سهاگه و پهتکری را آمله مجوع
را سوخته خاکستر سازد و کوفته و بیخته بر جراحت بپاشند **خاقانات** کودی دو نیم تانک و کهند مهره که بهندی
سنکه گویند نیم تانک دار هلد و ملهتی از هر کدام مجموع را سوخته خاکستر ساخته کوفته و بیخته بر زخم بپاشند **ذرور**
خاقان مهلتی دار هلد لوده از هر کدام دو نیم تانک سم اسب سوخته پنج تانک و پهتکری سوخته دو نیم تانک
و بادام را کوفته و بیخته بر جراحت بپاشند **ذرور خاقانات** بادام پنج تانک اجمود پنج تانک کشنیز همه خاکستر کرده
تانک کاته سفید دو نیم تانک پس کهپره خاکستر ساخته دو نیم تانک مجموع را سوخته و خاکستر کرده کوفته
بیخته بر زخم بپاشند **ذروری که ملحم جراحات است از مجربات حکیم سعد الله گیلانی** جلنار و دردی و زیره کندر مرکی
مور را کوفته و بیخته بر زخم بپاشند **ذروری** که نافع بود از قروح و جو کهن و گوشت بر رویاند و قروح را ضم کند
و منع سیلان خون از هر موضع نماید **بگیرند** انزروت سه درم کلنار لبان ذکر دم الاخوین از هر یکی ده درم
مر از هر یک پنج درم کوفته و بیخته موضع را از ترشح پاک کرده دارو بر زند **دیگر** نافع بود ضربه تازه
را گوشت زاید و گوشت بد بخورد و بسبب زنگار که در او است و اگر زنگار را در نکنند گوشت بد نخورد
دیگر انزروت دم الاخوین صبر مر کاه ربا اشق درد جلنار کاغذ سوخته عروق از هر یک جزوی زنگار نصف جزو
کوفته و بیخته بکار برند **دیگر** انبات لحم کند و بسبب محکم سازد و قروح را پر گوشت نماید **بگیرند** انزروت آرد
کرسنه از هر یک ده درم زراوند ایرسا لبان از هر یک دو قیه ارزیز یکدرم بکوبند و بیامیزند و بکار برند **دیگر** که لحم زاید
آورد از آکل نافع بود **بگیرند** قلقطار سوخته عفص زنگار قلقدیس زاج از هر یک مساوی کوفته بکار برند
دیگر جهت قروح صعبه که گوشت نمی آورد **بگیرند** صبر دو جزو لبان یک جزو و جلنار نصف جزو بکوبند و بکار برند **دیگر**

جهت قرحه که دشوار بود اندمال آن زنگار نوبال مس شب یمانی مساوی طلا کنند و بر آن نثار کنند نیز **دیگر**
جهت قروح که گوشت نمی آرد و ابله میزند شب لبان مساوی با اسفیداج روغن گل چرب کرده با شراب بسرشند
بکار برند **دیگر** جهت بثور که دشوار علاج شود آرد کرسنه چهار درم زراوند و مر از هر یک دو درهمی لبان نصف درم
بکوبند و بر سرشند و بکار برند **دیگر** جهت آکل و انبات لحم انزروت حشیش مامیثا صبر زعفران از هر یکدرم
شیاف مامیثا چهار درم زرنیخ شش درم بکوبند و با شراب کهنه بسرشند و قرص کنند و در سایه خشک
کنند آنگاه بکوبند و بکار برند **دیگر** مجفف اصلاح ابله لبها کند و ابله بلغمی با هر دو کوشش است جمیع
ریشهای تر و ابله که اطفال کوچک بیرون کنند جراده مس جراده آهن از هر یک جزوی گل مختوم مرغ
قند و آنچه خمیر شود بنادق سازد و بسوزان در دیگ و چون حاجت شود لبها را بار روغن گل بمال و نیز نثار
کن **دیگر** ملحم قروح ارزیز اسفیداج کلنار انزروت مساوی بکار برند **دیگر** گوشت بر رویاند انزروت دو درم
لبان یکدرم کوفته بکار برند **دیگر** جهت قروح که دیر گوشت آورد مرا بار سوخته مازو اقلیمیای فضه مردار سنگ
سفیداب از هر یکدرمی کوفته بکار برند **دیگر** جهت آنکه تر باو رسیده باشد شب یمانی توتیا مردار سنگ زنجبیل
انزروت از هر یکدو درم کاه ربا هشت درم کوفته بکار برند **دیگر** جهت سستی گوشت بن دندان و گوشت میان
دندان و خوره این گوشتها و درد دندان مجربست گل سرخ خرنوب الشوک از هر یک هشت درم هلیله زرد و سیاه
از هر یک ده درم زنگار و پوست بیخ دار فلفل از هر یکدانگی زرنیخ شب یمانی از هر یکدو درم عاقرقرحا عروق
از هر یکدرمی نمک هندی مامیران از هر یک نصف درم بکوبند و بکار برند **دیگر** نافع از عفونتها و خوره و بال
کند قروح را و به کند قرطاس سوخته زرنیخ زرد از هر کوفته زرنیخ سرخ چهار درم نوبال مس چهار درم
لبان قلقدیس مازو از هر یک دو درمی کوفته بکار برند **ذرور انزروت** حابس خون بود دران ضربه تیغ
انزروت دو جزو دم الاخوین از هر یکجزو لبان نصف جزو بکوبند و نثار کنند و ببندند من کتاب ... و حابس
سرابیون **ذرور عجیب** که سر و پا بندد گفت راوی هیچ کیمیا اندر جراحات تازه را **صفة ان** کندر و صبر و انزروت و
دم الاخوین اجزا متساوی سحق کنند و ذرور کنند بر جراحت و سخت کنند من عشره کامله مؤلف **ضروری**
اندمال قروح میکند **صفة ان** صبر و جلنار و اقلیمیا مسحوق از روشنج مغسول مساوی بسترده ذرور کنند بر قرحه
من عشره کامله مؤلف **ذرور دیگر** قوی تر از آنست **صفة ان** صبر و عروق یعنی زردچوبه و کلنار و
عفص مساوی کوفته و بیخته بکار برد که این بسیار نافع است من عشره کامله مؤلف **ذروری** که ناقص میکند
گوشت را و بکار از دو اشان را سحق کنند نیکو و ذرور کنند بر موضعی که در او لحم زاید است پس او بگدازد من عشره کامله
مؤلف **نقل از رساله حکیم محمد باقر که در ایام شاه عباس تالیف نموده مرهم سفیداب و مرهم ابیض نیز گویند از زردی**

آتش و قروح و جراحات صفراوی و از برای نمله و المجمره و امثال ان از جوششهای گرم که زرداب میداده باشد نافع
است و گوشت بر رویاند و در تابستان جذام گرم را بسیار مفید است موم کافوری یکجزو روغن گل سرخ چهار جزو موم را در روغن گداخته
سفیداب قلعی شسته اندک اندک داخل نمایند تا ملیش بقدر سد پس روغن و موم در هاون چندان بر هم زنند تا خوب
مرهم شود و بعد از آنکه اندک گرمی بنشیند مرتبه مرتبه سفیداب تخم مرغ را داخل نمایند و بعضی در این مرهم اندکی کافور نیز
داخل میکنند در این صورت مرهم کافوری نامند و در بعضی نسخها بعوض روغن گل سرخ روغن بنفشه بادام داخل
میکنند خصوص در مرهم کافوری و بزیدان در این صورت اقوی خواهد بود و بعضی عوض روغن گل سرخ روغن مورد کرده
اند در این وقت تجفیف پوست رویانیدن بیشتر خواهد بود و طریق شستن سفیداب آنست که سفیداب نرم بسیار
در آب حل نمایند و پس از آن بدان بریزند و بر هم زنند و آنچه بغبار رو نرم است در ظرفی دیگر بریزند و آنچه درشت در ته
ظرف ماند دور اندازند و آنچه در ظرف دوم ریخته اند بگذارند تا سفیداب در ته آب بنشیند پس آب را آهسته
بریزند و سفیداب نرم که در ته نشسته در سایه خشک کنند و در مرهم داخل نمایند و اگر مکرر بهمین طریق
بشویند بهتر است **ایضا** مردار سنگ پنج مثقال بسیار نرم بسایند با سرکه در هاون بعد از آن صلایه کنند تا حل
شود و روغن گل سرخ داخل کنند و بر هم زنند تا غلیظ شود و بر اندک مثل مرهم گردد پس پنج مثقال سفیداب قلعی
و اندکی کافور داخل کنند و صلایه نمایند تا مرهم شود مردار سنگ را بیش از آنکه با سرکه حل کرده باشند بقدر
سفیداب بشویند و مرهم سازند **ایضا** مرهم سفیداب از برای قروحی که با حرارت باشد مردار سنگ چهل دو مثقال
سفیداب جست نقره هر یکی چهل و پنج مثقال موم سفید هفتاد و پنج مثقال روغن گل سرخ سیصد مثقال موم را در روغن گل
گداخته و ادویه سوده نرم صلایه نموده و شسته داخل نمایند و مرهم سازند **مرهم ابیض** سفیداب قلعی شسته بیست مثقال
موم سفید ده مثقال مردار سنگ سه مثقال جست نقره کتیرا از هر یک دو مثقال روغن گل سرخ سی مثقال چنانکه
در ساختن مرهم سفیداب است و ذکر شد مرهم نمایند و سفیده تخم مرغ نیز داخل نمایند **مرهم دیگر** که گوشت بر رویاند و قروح
را خشک گرداند جست نقره پنجمثقال اقلیمیا سفیداب مردار سنگ توتیا از هر یک پنج مثقال جست الحدید ده مثقال
اقلیمیا کل قرمزی زردچوبه از هر یکده مثقال روغن گل سرخ بقدر احتیاج **مرهم آهک** آکله و سوختگی آتش سودمند بود
و زخمها و قروح را خشک گرداند بگیرد از آهک سفید پاک و آن مقدار آب بر آن ریزند که بر روی آن آب بایستد و بر هم زنند
و یکساعت بجوهی بگذارند و بعد از آن آب را با آهک بر هم زنند و ظرفی دیگر آنچه نرم و غبار است بریزند و در این ظرف بگذارند
تا خوب در ته ظرف بنشیند و آب را از روی آن بریزند و آهک را خشک نموده با روغن گل سرخ آن مقدار که روغن را
جذب کند چندان بر هم زنند تا خوب مرهم شود و اگر آهک شسته مذکور را در سنگ سماق نرم بسایند بعد از آن مرهم
کنند بهتر خواهد بود و در بعضی نسخها اندکی موم کافوری نیز داخل کرده اند و با این طریق مرهم میسازند که موم و روغن

را در آن میگذارند و مرهم میزنند تا آمیخته شود و بعد از آن آهک مذکور را داخل میکنند و با پر مرغ بر سوختگی آتش مجربست و از دهن اسهال
اسهال آن طلا بکنند مرهم دیگر جهة سوختگی آتش مجربست آهک را در خرقه بندند و در ظرفی که آب پاک در آن باشد آنگاه
و حرکت دهند تا هرچه آب که نرم پاک باشد از خرقه بیرون رود و سفل یابد پس آن ظرف را بگذارند تا آهک در ظرف بنشیند
و آب را از روی آن بریزند و در روغن زیت داخل کرده بهم زنند و مرهم سازند و دوای آنست که بعد از این عمل چند مرتبه دیگر شویند
تا حدت مطلقا در وی نماند و زیت انفاق داخل کنند که بمقام آب گردد و در مرهم آهک اول نیز اگر بهمین طریق آهک
از شسته تنها یا بعد از آن آهک را از پارچه لته بگذرانند بهتر بود مرهم آهک بعضی از ادویه دیگر ترکیب نموده اند آهکی
که ده بار شسته باشند قیمولیای شسته هشت مثقال گل ارمنی ده مثقال سفیداب شسته هفت مثقال توتیا مرداسنگ
هر یک هفت مثقال اقلیمیای نقره پنج مثقال گل سرخ با پیچ آن و برگ گل آن متصل باشد هشت مثقال دم الاخوین
شش مثقال عصاره لسان الحمل هشت مثقال عصاره الراعی هشت مثقال دواها نرم بسیار صلایه نموده و بیخته با روغن
گل سرخ و موم بقدر احتیاج مرهم سازند و دواها شستنی را بشویند و مرهم سازند ایضا از برای سوختگی آتش آهک
شسته موم سفید روغن گل سرخ مساوی یکدیگر با سفیده تخم مرغ مرهم سازند ایضا مرداسنگ خبث نقره سفیداب
قیمولیا آهک شسته روغن گل سرخ سفیده تخم مرغ بدستور مرهم نمایند ایضا نسخه دیگر از برای سوختگی آهک شسته
چهار مثقال تخم چغندر تخم کلم موم از هر کدام سه مثقال روغن گل سرخ شش مثقال مرهم سرکه گوشت برویاند و قرح را
خشک کند و حرارت قرح را دفع کند مرداسنگ هفت مثقال بسیار نرم صلایه کرده با روغن زیت و سرکه از هر کدام بیست
و هشت مثقال در هاون چندان بر هم زنند و صلایه کنند تا مرهم شود و اگر خواهند که تجفیف مرهم زیاده شود چهار درم
زردچوبه بسیار نرم صلایه نموده اضافه نمایند مرهم مجفف مدمل جراحات را خشک کند و زود به مرهم حل مذکور را
مرداسنگ شسته ده مثقال خبث نقره و قیمولیا و خبث الحدید از هر یک دم الاخوین پنج مثقال با روغن گل سرخ
و سرکه بدستور مرهم نمایند مرهم دیگر مثل سابق مرداسنگ سفیداب خبث نقره قلیمیای ذهب و فضه از هر یک
دو مثقال دم الاخوین گل ارمنی زردچوبه انزروت صبر زرد از هر کدام نیم درم موم و روغن گل سرخ بمقدار حاجت
مرهم شنجرف از برای هر جراحتی که با آن سوزش و حرارتی باشد نافع بود گوشت برویاند و در تابستان بکار توان برد
شنجرف بیست مثقال مرداسنگ ده مثقال نرم صلایه نموده اندک اندک داخل کرده بر هم زنند پس قدری از روغن
داخل نمایند و بر هم زنند و همچنین یک مرتبه از روغن زیت اضافه نمایند و صلایه کنند و بر هم زنند تا برآید و مرهم شود پس
بیست مثقال موم و بیست مثقال روغن گل سرخ داخل کنند و در تابستان در اصل اگر روغن نکنند و عوض آن
روغن گل کنند بهتر خواهد بود و در زمستان در روغن زیت کنند و اگر عوض شنجرف سرنج کنند بتوان کرد
و اگر هر دو را با هم بکنند بهتر و بلیغتر شود نسخه دیگر از برای ورمهای که از بلغم بهم رسد و خنازیر و سرطان نافع بود

...رم کندر ده درم انزروت موم سفید از هر یکی ده درم سقز شش درم شنجرف هشت مثقال موم را در روغن زیت و روغن شیره
بگدازند و ادویه را کوفته و نرم بیخته بدان مرهم نمایند و در قانون قنه بوزن مرداسنگ واقع شده موم بیست یک مثقال
روغن زیت بقدر احتیاج مرهم سفید دیگر آنکه هوجوه را نرم میکوبند و میپزند با موم و با روغن مرهم میسازند بطریق دیگر
هوجوه را همچنین کوفته اندکی در روغن و موم میجوشانند تا وقت آنکه هوجوه داخل روغن بشود و بعد از آن بیرون آورند
...سیاه پنجاه مثقال روغن و پانزده مثقال موم و پنج مثقال هوجوه بلکه بیشتر هم توان داخل کرد طریق دیگر آنکه هوجوه را بعضی
...دیگر هم مناسب مقام باشد ضم کرده مرهم میسازند مثل آنکه مرهم کنند از انزروت و راتینج سقز از هر کدام ده مثقال هوجوه پنج مثقال
...را نرم صلایه نموده با موم ده مثقال و روغن زیت چهل مثقال بدستور مرهم سازند و بر ریشهای که کهنه باشند و با رم
...و صلاح آید بکار برند و اگر جراحتی یا ریشی باشد که تازه بود یا جراحات بالجمله با توتیای و سفیداب و مرداسنگ و خبث
...و امثال آن ترکیب میشاید کرد بصلاح و وقف از این قانون که مذکور شد باید که معالج طریق اختیار کند و بعمل آورد
مرهم باسلیقون گوشت در قروح غایره برویاند و قرحهای را که در موضع عصبانی باشد بصلاح آورد و بجهة جراحاتی که با آن جراحت
...باشد موافق بود و در صلابتها و ورمهای سخت ملین و تحلیل نماید و قرحهای که احتیاج بتحلیل داشته باشد فایده رساند
...راتینج از هر کدام پنج مثقال موم سفید ده مثقال روغن زیت شصت مثقال و در بعضی نسخها موم را در روغن
بگدازند و راتینج را صلایه نموده و زفت را در آن داخل نمایند و بر هم زنند تا مرهم شود و بعضی این ادویه را هم
چنان میکوبند که خوب مرهم می‌شود و این مرهم را باسلیقون صغیر است و چون چهار مثقال قنه اضافه نمایند
باسلیقون کبیر نامیده اند و صغیر را مرهم زفت و ضماد الاربعه نیز گویند و بعضی پیه خوک اضافه مینمایند و در دیگر
...حرارت در تحلیل اقوی خواهد بود مرهم داخلیون نسخه قانون موم نوز مثقال زفت پنجاه مثقال هر یکی از راتینج سقز
از هر کدام هشت مثقال و روغن زیت چهارصد و چهل مثقال مرهم دیگر خنازیر را بتحلیل برد و از برای جمیع اورام
...نافع بود مرداسنگ هشت مثقال بسیار نرم صلایه نمایند و پانزده مثقال و نیم روغن زیتون ... کنند
...آتش لکن آهسته مرداسنگ را در روغن مذکور حل نمایند و بجوشانند تا وقتی که غلیظ بهم رسانند و رنگش بگردد پس لعاب
...لعاب حلبه و لعاب تخم مرو از هر کدام چهار مثقال داخل نمایند و آهسته بجوشانند و بر هم زنند تا از وجب غلظت
...اساند و مرهم گردد و بعضی لعابها را نمی‌جوشانند پس از آن داخل میکنند مرهم رسل این مرهم حواریین نیز گویند
جراحات کهنه و قروح خبیثه متعفنه را که در آن ماده باشد نافع بود و ... را پاک کند و بقایای ماده خنازیر و سلع نفع دهد
...سفید راتینج زراوند طویل کندر سفید از هر کدام چهار مثقال مرداسنگ نه مثقال جاوشیر زنگار از هر کدام چهار مثقال
...قنه از هر کدام سه مثقال آنچه صمغ است در سرکه حل کنند و بقیه ادویه را نرم صلایه نمایند و موم را در هاون چندان بر هم
زنند تا خوب مرهم شود مرهم حواریین دیگر نسخه قانون حنین ذکر کرده که این مرهم ... دوازده دواست منسوبست بدوازده حواری

از آن جهة میگویند چون جراحات را از گوشت فاسد پاک کند و مندمل سازد و نواصیر و خنازیر صعب را سود دهد موم سفید راتینج از هر کدام
بیست و هشت درم جاوشیر زنگار از هر کدام بیست و چهار درم زراوند طویل کندر از هر کدام شش درم مر مکی قنه از هر کدام
چهار درم مقل ازرق شش درم مرداسنگ نه درم مقل را با صمغهای دیگر با سرکه حل کنند و ادویه دیگر را نرم صلایه
نموده در تابستان با صد و هشتاد مثقال و در زمستان با دویست و هفتاد مثقال روغن زیت مرهم سازند مرهم دیگر
برای جراحتهای تازه و ریشهای که دیر بصلاح آیند و از برای طاعون نافع بود پیه پاکیزه گوساله نمک نرسیده
بگدازند و صاف نمایند و صد و هشت مثقال از آن فرا گیرند و روغن زیت هفتاد مثقال زیت و قلقدیس بیست و هشت مثقال
مرداسنگ و قلقدیس را نرم بسایند و در روغن زیت داخل کنند و پیه بر هم زنند و پیه را بر روی آتش بگدازند
و مرداسنگ و قلقدیس با روغن زیت صلایه کرده را بر آن ریزند و با آتش لکن آهسته طبخ نمایند و بچوب گل تازه
که پوستش جدا کرده باشند بر هم زنند چندان بجوشانند تا قریب بانعقاد شود و در قانون همچنین مرهم است چنانکه
قلقدیس مذکور کرده و مقدار مرداسنگ سه رطل آورده و در بعضی کتب پیه خوک مذکور است و گفته اند که تسکین
درد نقرس و مفاصل بکند و ورمها را خاصه ورمهای رخو بلغمی را نافع بود و ریشهای پستان و خصیه و اورام
مقعد را فایده دهد و شکستگی استخوان و گوشت منفصل را نافع بود و تسکین الم نماید مرهم اخضر گوشت فاسد
و ماده را پاک کند و لحم ناشره زائد را فانی سازد و اشق را در سرکه حل نمایند و ... بر هم زنند و قدری اضافه سازند
و مرهم نمایند مرهم زنگار قروح مدور و جراحات کهنه مندمل سازد و تجفیف رطوبات از قروحی که رطوبت ... بکند
بکند و گوشت زائد را بخورد موم بیست مثقال روغن زیت نود مثقال زنگار پاکیزه چهارده مثقال اشق را در آب
سداب حل کنند و صمغ صنوبر و موم را در روغن زیت بگدازند و اشق را داخل نمایند و زنگار را نرم صلایه
نموده اضافه سازند و بر هم زنند تا مرهم شود مرهم مصری قروح کهنه را پاک کند از چرک و گوشت فاسد را بخورد
و عسل بیست و هشت مثقال سرکه کهنه چهارده مثقال هر دو را جوشانیده اندکی که سرکه برود و قوام عسل یابد و زنگار چهار
مثقال نرم صلایه نموده داخل نمایند مرهم اسود گوشت فاسد را بخورد و گوشت صالح برویاند و از برای اکثر قرحها
نافع بود موم صاف زفت سقز روغن زیت اجزا مساوی یکدیگر موم را در روغن زیت بگدازند و سقز و زفت
داخل کرده مرهم سازند مرهم سرخ از برای قروح روده مقعد و شقاق آن نافع بود و تجفیف قروح پا ... کند
روغن بنفشه بادام و روغن گل سرخ از هر کدام هفت مثقال موم پنج مثقال موم را در روغنها بگدازند و سفیداب قلعی شسته
و سرنج شسته و گل ارمنی از هر کدام دو مثقال عصاره لحیة التیس یک مثقال و دو دانگ افیون دو دانگ نرم صلایه
نموده در آن حل کنند و اندک اندک بر هم زنند تا مرهم شود و طریق شستن سرنج مثل سفیداب است که پیش از این مذکور شد
مرهم دیگر از برای خنازیر و سرطان و اورام خصیه نافع بود مرداسنگ قنه از هر یک پنج درم کندر اشق از هر یک

...سقز شش درم صمغ چهل مثقال شنجرف هشتاد درم روغن زیت قدر کفایت مرهم مقل از برای شقاق مقعد
...بسیار نافع بود مقل ازرق را بلعاب تخم کتان حل کنند با موم سفید و روغن کنجد و پیه قاز و مغز ساق گاو تازه و روغن
...کوهان شتر تازه بی نمک مساوی هم از هر کدام ده مثقال مرهم سازند و پیه قاز و مغز ساق گاو و کوهان شتر را گداخته
...داخل نمایند و بعد از آن مقل را که حل کرده داخل کنند و چندان بر هم زنند که خوب مرهم شود و اگر اندکی از آن موم دیگر را
...کم کنند گنجایش دارد و اگر مغز ساق گاو را گداخته در آخر داخل کنند میتواند بود و از این مقدار از موم و روغنها تا بیست و
...مثقال مقل داخل میتوان کرد مرهم سنا مکی از برای جرب و حکه نافع است سنا مکی بیست هلیله زرد و مرداسنگ
...سفیداب اجزا برابر یکدیگر با روغن بنفشه و روغن گل سرخ بقدر احتیاج مرهم کنند مرهم توتیا مجفف و مدمل بود و قروح
...خشک کند توتیای شسته مرداسنگ شسته از هر یک ده مثقال با سرکه و روغن گل سرخ از هر یک چهل مثقال ترتیب کرده
...آتش لکن آهسته طبخ نمایند تا بقوام مرهم آید مرهم فرفیون از برای جراحتهای صعب نافع زیت انفاق ده مثقال
...موم از هر دو ده مثقال و نیم فرفیون یک مثقال موم را با روغن بگدازند و فرفیون داخل نمایند و مرهم سازند مرهم قلعی گوشت
...برویاند و قروح را خشک کند و از برای سلعه نافع بود خبث قلعی سقز روغن زیت اول خبث و قلعی را در روغن زیت
...بجوشانند و بعد از آن سقز را داخل نمایند و بر هم زنند تا مرهم شود مرهم دیگر مدملی چون بر روی ریشه بگذارند با سانی
...و موم سی مثقال مرداسنگ سه مثقال خاکستر نی سه مثقال زاج چهار دانگ موم را در زیت بگدازند
...ادویه را بدان مرهم سازند مرهم دیگر که از برای رویانیدن گوشت بسیار خوبست مرداسنگ هفت مثقال بسیار
...ساییده با بیست و یک مثقال روغن زیت بجوشانند و بر هم زنند تا حل شود و بعد از آن انزروت و بیخ سوسن آسمانجونی
...از هر کدام دو درم نرم ساییده داخل نمایند و بر هم زنند مجفف قوی بود مرهم دیگر ریشهای که چرک زرد و آب داشته
...استعمال نمایند کندر آرد جو توتیای کرمانی اجزا مساوی هم بسیار نرم ساییده با عسل کف گرفته ترکیب نمایند مرهم دیگر
...سرطان متقرح و سرطانی که ریش نشده باشد و خوف آن باشد که ریش شود تسکین شود و جذب وی کند سفیداب
...توتیای شسته هر دو برابر آن ... خیار با آب کدو یا لعاب بزر قطونا هر کدام که حاضر بود باشد مرهم سازند مرهم دیگر
...سرطان بی نظیر است ... از رب را با هم بسایند با روغن گل سرخ و آب کشنیز تازه و آنچه از آن حاصل
...سرطان طلا نمایند نافع بود مرهم دیگر از برای التیام جراحات و انبات لحم بسیار خوب است پارچه کتان پاکیزه شسته
...بکوبند که مثل غبار شود و با روغن زیت انفاق و روغن مورد ترکیب نمایند و مرهم سازند و پیش از آنکه کتان را
داخل نمایند مقدار فندقی قنه با روغن مذکور در ظرف آهنین کنند و بر روی آتش بگذارند تا قنه حل شود پس
...کوفته را در آن داخل نمایند مرهم که ورمهای صلب و دملهای بزرگ را منفجر سازد و قائم مقام نشتر باشد
شکافتن ورم مر مکی هفت درم مرداسنگ چهارده درم قنه ده درم نمک نفطی یک درم بوره ارمنی پنج درم روغن

خیری ثابت یکمثقال قلقدیس چهار مثقال و نیم جاوشیر ده درم اشان نکار سی پنجدرم پس شخ کبر روغن شیره از هر کدام
چهار درم روغن زیت هفت مثقال زهره گاو چهار مثقال و نیم اندکی موم با روغنها بگدازند پس سایر ادویه نرم سائیده
مرهم نمایند **ایضا** بعد از آنکه ورم نضج یافته باشد اندکی از موضع ورم بگدازد تا منفجر سازد **ایضا** بدیع با پلیه مرهم سازند **مرهم**
دیگر که ورم را نضج دهد چرک جراحت پاک سازد که آن مرهم بزرگ است مغز پلیه دانه تخم کتان و کب از برابر هم
بر ریشه نهند **مرهم نافع** از برای ریشهای که چرک در پر جرب باشد ... با عسل بر ریشه نهند **مرهم حکیم جالینوس**
...

ورم کنند بیضه مرغ خانگی و پیه شتر مرغ پیه گرده بز و مغز ساق گاو و پیه اردک موم و روغن را بیشتر برابر هم بگدازند و صاف
کرده استعمال نمایند **مرهم نافع** از برای هر جراحتی که اطبا از علاج آن عاجز آمده باشند برزدی با صلاح آورده سفیدآب ده درم
... پنج درم توبال آهن پنجدرم توبال مس پنجدرم مرمکی ده درم جاوشیر ده درم زراوند گرد از هر کدام
... درم اشق پنجدرم جاوشیر در سرکه حل کنند و ادویه دیگر را نرم سائیده با این مخلوط نموده بر جراحتی که ناسور شده باشد
... نفع تمام رسانند در اصل نسخه در هر جا که بنظر رسیده موم و روغن نبود اگر قدر احتیاج روغن زیت و موم داخل
کنند گنجایش دارد و این مرهم از حکماء قدیمست تالیف فیلونوس حکیم **مرهم ...** احمر از برای هر جراحتی که باشد
و جراحتهای کهنه نفع تمام دارد روغن زیت صد و هشتاد مثقال سرکه مثل آن مردارسنگ صد و بیست مثقال پس
... ده درم زنگار هشت درم قلقطار قلقند توبال پس از هر کدام ... درم سرکه و زیت را با هم بجوشانند تا سرکه برود
... پس از آتش فرو گیرند و مردارسنگ و سایر ادویه را داخل نمایند و باز بر روی آتش نرم بگذارند تا طبخ
... غلیظ شود **ایضا** گفت در قروح ... با صلاح آورد و مردارسنگ نرم سائیده هفت مثقال
... یکمثقال روغن زیت بجوشانند تا حل شود پس کندر ... دم الاخوین زفت از هر کدام ... درم
... کنند و مرهم سازند و بر ریشهای تباه شده استعمال نمایند **مرهم مقل** نسخه دیگر از برای شقاق و بواسیر و مقعد
... مقل ... مغز دانه زرد آلوی تلخ مغز ساق گاو و روغن ... زرده تخم مرغ ... سائیده
... مرهم سازند **مرهم** از برای بواسیر که باد ... زردچوبه ده درم نرم بسایند
... مرهم سازند **مرهم** از برای گزیدن آدمی و میمون ... موم ... از هر کدام پنجدرم زیت
...

دهند در ظرفی ... بر روی آتش نرم ... **مرهم**
...

...

بعد از آن مغز بادام را طحن نمایند تا روغن بیرون آید و آن بنفشه را نگاه دارند که در بعضی از مرکبات بکار آید و از
بنفشه جدا نه بادام گویند و بعضی بعوض مغز بادام دانه خشخاش میکنند زیرا که رطوبت در وی بیشتر است
از مغز بادام و بعضی سیستم میکنند روغن گل بادام معتدل است سودمند بود صداع دماغ را و ابتدای ظهور ورم سل
وقوع دماغ زیاده کند و هم بیفزاید و اسهال مراری باز دارد و در دسری که از گرمی بود سودمند بود چون اب بر شند و اند
کی سرکه داخل کنند و بر بدن طلا نمایند خارش بدن ساکن گرداند صفت آن بادام مقشر بدو نیم کرده در میان ورق
گل سرخ تازه چنانکه در بنفشه ذکر رفت بپرورانند چهل روز و خشک کرده روغن از وی بگیرند چنانکه در بنفشه مذکور شد
روغن یوحنا از جهت گوش روغن کنجد دو رطل صعتر پانزده درم فوه ده وقیه و در نسخه دیگر بدل فوه ...
جاوشیر سکبینج مر مقل اشج ... از هر یکی دو وقیه بکوبند و در پاتیله کنند اندکی آبی بر آن کنند و ...
دست بمالند و روغن داخل کنند و باتش نرم بپزند و بکار برند دیگر مثل او از جهت گوش بگیرند سلیخه کوفته
ده وقیه زیت یک رطل اب مرزنگوش نصف رطل بپزند باتش نرم در کفچه اهن و صاف کنند و در گوش چکانند روغن ...

[illegible]

روغن کنجد مقشر و بگردانند در میان نیلوفر در هر آن که تر باشد در چادر کتان چهل شبانروز تا زمانی که کنجد نشف رطوبات
نیلوفر کند و پرورده گردد پس نیلوفر از آن برآورند و از کنجد روغن بکشند چنانچه در روغن بنفشه بادام ذکر رفت
اگر بدل کنجد بادام مقشر بکنند بهتر باشد و ورق نیلوفر ازرق را اصفر بادامی که تر باشد و رطوبت داشته باشد
... خشک گردد بلند ازند در دفعه اول در هر قفیز کنجد هزار نیلوفر یا هزار و دویست نیلوفر بلند ازند و در دفعه دوم
ششصد یا هشتصد و دفعه سیم پانصد یا ششصد و در دفعه چهارم و پنجم سیصد یا چهارصد بکنند و باقی عمل چنانکه در روغن
بنفشه مذکور شد روغن نرگس منفعت او نزدیک بروغن یاسمین لیکن حرارتش کمتر از روغن یاسمین باشد
... گرم است در درجه ثانیه ... در درجه اولی و بعضی گفته اند که معتدل است و نفع میدهد عصب را و صداع سوداوی را
... کند اورام قلبیه و اورام بارده را و فم رحم که منضم شده باشد بگشاید و سودمند بود اوجاع رحم را بر بگیرند کنجد
مقشر و بیارند زرده نرگس تر را در چادر کتان پهن کنند و در هر نیم من زرده نرگس یکمن کنجد مقشر کنند چنانکه
... از نرگس در شب کنجد باشد و بعضی بالای شب در شب جامه خواب اندازند و در روز همچنان پهن کنند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باشد دفع کرد ازو صفت ان ناردین کلان سنبل رومی است یا سنبل هندی قصب الذریره و سعد و اذخر و راسن و عود و بلسان
ساذج هندی و اهیل از برگ مورد قردمانا و مرزنگوش از هر یک ده درم نیم کوفته ترکرده باشند بشراب ممزوج یا ب
یا اب نبید زبیب و عسل و اب چندانکه چهار انگشت از سر او برگذرد و پنج من روغن کنجد دران کنند و بجوشانند
اهسته و ساعت بساعت بجنبانند پس از شش ساعت که اب و شراب رفته باشد و روغن باز مانده
از سر اتش بردارند و سرد کنند پس بگیرند ورق گل سرخ و نباله لفاخته سلیخه مر و ورق مورد یا اب مورد
یا خشک از هر یک پنج استار دار چینی حماما از هر یک سه استار همه را بکوبند بشراب ممزوج یا با اب نبید زبیب
و عسل و اب تر کنند چندانکه چهار انگشت از سر دارو بگذرد چنانکه پیشتر ذکر شد و روغن صاف کرده با وی
و باتش اهسته سه ساعت بجوشانند تا اب و شراب برود و روغن بماند سرد کنند بعد از ان فرا گیرند سنبل الطیب
و قرفه و میعه سایله از هر یک ربع رطل جوز بوا پنج درم روغن بلسان نیم رطل داروها نیم کوفته با شراب ممزوج
چنانکه مذکور شد بجوشانند چون بجوش اید ان روغن پالوده با وی بیامیزند و بجوشانند باتش اهسته تا اب
و شراب برود و روغن بماند پس صاف نمایند و دیگر باره روغن دردیگ کنند و باتش نرم بجوشانند و اگر دیگ
سنگین باشد بهتر و روغن بلسان و میعه دران حل کنند اگر دیگ گشته نباشد حل شود پس استعمال نمایند
که نهایت مفید و انفع است روغن اجر و او را دهن المبارک خوانند خاصیت ان بسیار است و گرم است از لقوه
مفید بود و لطیف و هر علتی که از سردی باشد نفع کند صفت ان بگیرند اجر سرخ ابنا ندیده پاره پاره کنند
با دارو در اتش اندازند تا سرخ گردد از گرمی اتش بیرون اورده در روغن زیت اندازند و سرد گردد
بکوبند و در شیشه نهند که بگل حکمت مطین ساخته باشند و سر شیشه بموی اب بگیرند چنانکه سر شیشه از راه روغن
کلکی بردارند و دران سوراخ کنند و سر نگون شیشه سازد دران سوراخ بنهند چنانکه سر شیشه ازان سوراخ بیرون اید
کنند و هم دران کلک کنند و اتش بزنند و ظرفی در زیر کلک شیشه بنهند تا روغن دران بچکد
تقطیر کند از شیشه دران ظرف که در زیر است استعمال نمایند روغن جوز و روغن کنجد و روغن زرد و بیضه
بزرچین بگیرند و این روغنها دفع سم جانوران کنند بخصیص عقرب را و کسی را که افیون و بزر البنج خورده باشد روغن
نافع است مر فوبار او سستی اعضا برد و باید که این روغن را استعمال کنند و قطعا بر است مالند و زهر است
که استعمال کنند بر بریخ گرفته بکار دارند صفت ان بگیرند روغن کنجد چهار رطل و نیم و در دیگ مسین کنند
باده گرفته اگر سیاه باشد بهتر دران دیگ اندازند و سر دیگر ابگیرند و باتش نرم بپزند تا مهرا آنچو پس سرد کنند
باز کنند کوبی با چیزی دیگر از چوب با کاران برند و بگذارند تا خوب سرد شود و هیچ بکار نداشته باشد بعد ازان
نمایند و بکار دارند روغن میعه رحم اگر درد و مثانه را سود دارد و درد اعصابی سرد را سود دارد و موز را از مفاصل باز دارد

صفت ان

صفت ان بگیرند روغن کنجد یک من و میعه خشک چهار استار روغن میعه نسخه بوحنا روغن کنجد یک قسط میعه سایله سه اوقیه
بپزند باتش نرم در اناء مضاعف تا روغن قوت میعه بگیرد و بردارند روغن شونیز فالج و لقوه و تشنج را سود مند بود صفت
ان بگیرند شونیز بیست درم مغز بادام تلخ کوهی بیست درم هر دو را با هم بکوبند و در روغن بگیرند و در مهره گردان و شب بمالند
کنند تا کار کنند انگاه الطبیخ مرزنگوش و سیسنبر و در منه و برگ ترنج و نانخواه و صعتر و بودنه و حاشا و شکر
تشنج را کار آید و بعد ازان این روغن بمالند روغن مرزنگوش گرم است و لطیف و اصحاب فالج را نافع بود و مالیدن
ان تقیح سده دماغ کند و سود مند بود شقیقه و صداع سودا وی را و بادها غلیظ را بشکند و چون بر پشم پاره بنهند و در
گوش گذارند درد گوش بگذارد و اثر اوا ز نافع است مر انضمام رحم را و اختناق را صفت ان سیسبون سعوه از غ
...ان بجز انکه در اینجا روغن کنجد کم کرده شد از روغن گل روغن فرفیون همه دردها که از سردی باشد نفع رساند خاصه
دردهای عصبانی و عرق النسا و فالج و استرخا و صفت ان قسط تلخ ده درم جند بیدستر پنج درم بودنه کوهی خشک
ده درم عاقرقرحا هفت درم کندش چهار درم بورنج سه درم همه نیم کوفته در چهار صد درم شراب ریحانی ترکنند
شبانروز بجوشانند باتش نرم تا یک ثلث بماند و سرد نمایند و بدست بمالند و صاف کنند و نیمه وزن ان
از روغن که مانند ان بود با وی بیامیزند و باتش نرم باز بپزند تا شراب برود و روغن بماند و بهر ده درم روغن
...فرفیون تازه سائیده و سیسبون بخار ارو وی حل کنند و باز باتش نرم جوشی بدهند و بکار دارند روغن اشنه
...های سرد بلغمی را سود دارد صفت ان اشنه پنج استار قسط ده درم سلیخه قصب الذریره از هر یک پنج درم مصطکی
بلسان از هر یک سه درم و در نسخه دیگر مر ماخور ده درم میعه پنج درم ادرده و لاذن حب البلسان و مصطکی نیاورده
روغن مورد ساده یک رطل و نیم بغدادی داروها کوفته در سرکه یا شراب ترکنند سه شبانه روز پس روغن را با ان
بپزند باتش نرم و بجوشانند تا سرکه یا شراب برود و روغن بماند روغن لاله که بعربی شقایق النعمان خوانند سردی
...را گرم کند و چون با بیضه بط و بیضه مرغ طلا کنند تشنج ببرد و موی سیاه گرداند صفت ان روغن زیت یک رطل لاله
...در شیشه کنند و ده روز در افتاب بیاویزند روغن مقوی قضیب چون بمالند بر قضیب سرخی قوی سازد و انعوظ
...جماع کند صفت ان تخم انجره جند بیدستر حلتیت از هر یک ده درم لبان ذکر ده درم لبان را در روغن خیری و روغن
یاسمین و روغن نرگس از هر یکی ده درم بگدازند و باقی ادویه کوفته بان مخلوط سازند و در شیشه سر بمهر کرده نگاه دارند
...حاجت استعمال نمایند روغن خفاش نافعست جهة عرق النسا و نقرس و جمیع اوجاع مفاصل سل
منقول از قانون شیخ الرئیس صفت ان بگیرند ... و ... ساز ند ... از روغن
... از هر یک رطلی و زراوند طویل چهار درم و جند بیدستر سه درم و قسط تلخ سه درم همه سائیده بپزند چندانکه اب
... روغن بماند و استعمال نمایند روغن خیطانا تحلیل نفخ کند و برای قیلح و فتق بکوبد و بادی که در خصیه

صفت ان در باره ... سد زایل سازد و درد بلغمی را سود مند بود صفت ان خیطانا را وی ده جزو زراوند مدحرج سعد سلیخه قیصوم پنج گز از هر یکی ...
کوفته در یک رطل روغن بادام تلخ اندازند و ده روز در شیشه کرده در افتاب بنهند و استعمال کنند روغن بید انجیر و انرا بعربی دهن الخروع گویند طبع ان گرم
است در درجه دوم مسهل بلغم است کلف و نمش و برص و جرب را نافع است و حب القرع بیرون اورد و اعصاب را از درد
کند و در حقنه استعمال نمایند و انقلاب رحم را نافع بود صفت ان بگیرند تخم بید انجیر بریان کرده بکوبند نیکو تا نرم شود در دیگ کنند و اب بر
افکنند و بجوشانند و کف ازان بگیرند و در اب ریزند و ان کف را باز در دیگ کنند و بجوشانند تا روغن ازان کف جدا شود روغن
مسهل بلغم است فالج و استرخا و فالج و لقوه را مفید بود و سده جگر و طحال را نیکو بود صفت ان نانخواه صعتر بودنه کوهی مر ماخوذ
کرفس بادیان انیسون مصطکی اسارون حلبه از هر یک هشت درم سک شیطرج مقل از هر یک پنج درم سکبینج اشق جاوشیر از هر یک
سه درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر بیخ سوسن راسن بخشک از هر یک ده درم زنجبیل دار چینی قاقله کبابه جوز دار فلفل
خیر بوا سه شونیز قسط کرو یا از هر یک چهار درم زر نباد درونج از هر یک سه درم همه را نیم کوفته یک شبانروز ترکنند در اب چهار
انگشت اب بالای ادویه باشد پس بجوشانند تا داروها پخته شوند و بدست بمالند و صاف کنند بعد ازان روغن بید انجیر دران بریزند
و باز بجوشانند تا روغن بماند و اب بسوزد و شربتی از یک مثقال تا سه مثقال با ماء الاصول مفید است روغن زیت گرم است در درجه دوم نافع است مر
اوجاع مفاصل و عرق النسا و جمیع اوجاع عصبانی را و چون با اب گرم بخورند قی کند و دفع سموم بکند که خورده باشد صفت ان بگیرند زیتون
و با نصف عشر ان نمک در هاون کنند و انرا بسنگ و غیره بفشارند تا اب و روغن ازان بیرون اید و در ظرفی کرده در شب ان بنهاده باشند ...
کنند تا صاف گردد و روغن بالای اب بسته و اب در زیر شود پس روغن ازان بالا بر دارند روغن املج موی سیاه شود و بیخ موی را محکم کند صفت ان املج
بیرون کرده و موراد و بیست پنج عدد بهمه یسیار کوفته با اب بپزند و صاف کنند و بریزند در وی نصف ان روغن کنجد و بپزند باتش نرم تا اب نماند و
روغن بماند نسخه دیگر که تقویت معده کند و معده ضعیف سرد را نافع بود صفت ان املج منقی از دانه بیرون کرده پنج درم حب الاس سک ادوفر
سنبل سعد روغن بلسان قرنفل فستقین از هر یکی ده درم مصطکی سه درم همه را بپزند در اب و صاف نمایند و نصف ان روغن گل سرخ بران ریزند
و باتش نرم بپزند تا زمانی که اب برود و روغن بماند روغن مصطکی ضعف معده و ورم معده را نافع بود و صلابتها نرم گرداند و نفخ معده ببرد
گیرند یاروغن گل سرخ نیم من مصطکی نیم کوفته ده مثقال در شیشه کرده در دیگ بر اب اندازند چنانکه چوبی یا سیخی در از میان
دیگ بیاورند و ان شیشه را محکم بر میان ان بندند و ان چوب را با شیشه بر سر دیگ بر اب نهند که ان شیشه در وسط ظرف اویخته باشد
اهسته بجوشانند یک شبانروز تا از کناران مصطکی همگی بگدازد در روغن و اگر مصطکی و روغن با هم بهم این عمل در دیگی بجوشانند باتش نرم
دروغن گداخته گردد هم شاید روغن لادن موی سیاه سازد و بیخ موی محکم کند بگیرند روغن مورد یک رطل و بلند ازند دران لادن
... یک شبانروز پس بجوشانند در دیگ ... دیگ ... بگیرند دیگی و انرا بر اب ... و بعد ازان بگیرند لادن و روغن
دیگر بیفکنند و ان دیگ را در میان دیگ بر اب بنهند تا لادن در روغن حل گردد و لادن و روغن را در شیشه کنند و در میان دیگ بر اب با ... بنهند
... باتش نرم ... کنند تا نرم شود ... لادن و روغن بگدازد ... روغن بلسان خاصیت این روغن بسیار است و در مرکبات مستعمل ... گرم و خشک بود در درجه دوم ...
... جنین ...

... صفت آن نشتر ... بعد از طلوع ستاره شعرا و در زیر هر برگی و درخت فناي هده خت آن نیشتر بزنند تا رطوبتی که
از وی چکد ... در ظرفی جمع کنند که آن روغن حب آن است روغن گل مرکب درد گوش که از گرمی
بود زایل کند صفت آن روغن گل سرخ ده درم و روغن بادام شیرین پنج درم و سپید رم خل الخمر باتش نرم بجوشانند
تا سرکه بسوزد و روغن بماند بردارند بوقت حاجت در گوش چکانند روغن درد گوش را که از سردي بود نفع کند و معده
و ... و قولنج ریحی را نافع باشد بگیرند مر و صبر و مصطکی و حضض و جند بیدستر و زهره گاو از هر یک پنج درم روغن بادام
... باتش نرم بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس بپالایند و نیم گرم در گوش چکانند روغن جاوشیر
اوجاع مفاصل را سود مند بود و درد پشت و ورک را زایل سازد و عرق النسا را نافع بود و تحلیل نفخ کند صفت آن
جاوشیر ده درم بسپرند کندر سکبینج حلتیت اشق و جند بیدستر مقل کندش از هر یک پنج درم همه را نیم کوفته و با نیم من
روغن کرده آن در شیشه کنند و در دیگی بر آب این شیشه بیاویزند چنانکه مذکور شد و باتش آهسته بجوشانند یک شبانه
روز تا داروها به بخار آن در روغن حل گردد روغن سورنجان که مفاصل و عرق النسا را سود مند بود صفت آن سورنجان
... ده مثقال نیکو بکوبند و در نیم من روغن گل سرخ یا روغن کنجد با آب بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند بپالایند
و بر دارند روغن حنا جمیع اوجاع مفاصل و عصبانی را نافع بود و موی سیاه گرداند بگیرند ورق حنا و بجوشانند در آب
صافیه و صاف نموده روغن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن بیضه موی ابرو را بیاند صفت آن
بشکنند زرده تخم مرغ پخته و بدست بمالند و چیزی نوشادر سوده بروي ریزند و در شیشه کنند و بگل حکمت بگیرند و
بروي موی اسب یا لیف خرما بر سر قنینه بنهند و بگیرند ظرفی و در میان آن سوراخ کنند و سر شیشه دران سوراخ
کنند و محکم کرده آتش و انگشت دران ظرف کنند و آتش بزنند چنانکه آتش بر پشت شیشه باشد تا روغن دران
آید روغن زیت بهست بهترین زیت عتیق و او گرمتر از روغن بید انجیر است گرم و خشک است در درجه سیم نافع است
باد های سرد را و بادي که در گوش باشد چون تقطیر نمایند و درد گوش را زایل کند صفت آن بگیرند آب ترب سه جزو
و روغن کنجد یک جزو و باتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند روغن زعفران آماس رحم و تشنج بلغمی ببرد و حرارت
غریزی را بر افروزد صفت آن زعفران شش درم مر صافی یک درم قصب الذریره پنج درم قردمانا شش درم مر را جدا
کوفته بسرکه ترکنند و زعفران و قصب الذریره را جدا کانه بسرکه ترکنند شش شبانروز و روز هفتم پنج استار
روغن کنجد بروي بیفکنند و باتش نرم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند بپالایند و بکار دارند روغن حب الغار
... بواسیر و ... رانافع بود خواه بخورند و خواه بمالند صفت آن مقل ازرق ده درم میعه سایله اشق
جاوشیر سکبینج حب الغار مغز بادام تلخ ... نیم کوفته در ده رطل آب بجوشانند باتش ...
تا باز دو رطل اید و چند ازند برون روغن ... یک رطل و باز باتش نرم بجوشانند تا ... برود و روغن بماند

روغن به و قابض و مقوی معده است و گرده و مثانه را سودمند بود و چون در احلیل بچکانند حرقت بول را تسکین دهد
صفت آن بگیرند به یا سیب و پاک از برون و درون کنند و کوفته و فشرده آب از او بستانند سه رطل و یک رطل
روغن کنجد یا روغن گل سرخ بجوشانند به آتش نرم تا آب برود و روغن بماند و اگر خواهند که اقوی از این باشد
در حمل برگ مورد تر بجوشانند داخل کنند نوعی دیگر که روغن گل یا روغن کنجد بگیرند و آب سیب یا به دو من با هم
بجوشانند تا روغن بماند روغن مورد مقوی معده است و درد مفاصل را سودمند بود و اگر با کف آب یا شیرخشت
بیاشامند معده را سود دارد و اسهال و سوزش و اماس را کم گرداند و مثانه را از ریگ پاک سازد صفت آن
ورق مورد سه رطل و روغن کنجد یا روغن بادام یک رطل و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر ورق
مورد تر نباشد بگیرند مورد خشک و در دو من و نیم آب بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس بپالایند
و قدری لادن در وی حل کنند و استعمال نمایند نوعی دیگر برگ مورد چهار رطل بغدادی نیم کوفته در دو رطل شراب
یکشبانه روز تر کنند پس با چهار رطل روغن کنجد به آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند و اگر بدل شراب سرکه کنند
شاید و قدری لادن در وی حل کنند روغن عقرب نافع است گزندگی عقرب و درد گرده و مثانه را و سنگ مثانه
و گرده بشکند اجزای آن زراوند مدحرج باریوند خطیبا در وی سعد سلیخه پوست بیخ کبر پوست کرفس از هر یک
ده درم و نیم کوفته و یک رطل روغن بادام شیرین یا روغن کنجد در آن ریزند و در شیشه کرده تا بیست روز در آفتاب
گرم نهند پس بپالایند و ده عقرب زنده که در آن ساعت گرفته باشند اندازند و بیست روز دیگر در آفتاب
گرم بازنهند و بعد از آن در ظرف آبگینه نگاه دارند و استعمال نمایند یعنی بچکانند در احلیل بعد از آنکه از
بول کردن فارغ شده باشند روغن گندم و جو سعفه و قوبا را سودمند و محلل و جلی باشد و سوزش و حرارت ساکن
گرداند و اورام صلبه و اورام حاره را نافع است صفت آن بر دو نوع است یکی آنکه بگیرند گندم یا جو پاک کرده
یک رطل در شیشه کنند و مطین گردانند و آن شیشه در گل حکمت بگیرند و در دامن شیشه قدری لیف فرا نهند و طرف
محکم را در میان سوراخ کنند و شیشه را سرنگون در آن سوراخ نهند چنانچه گردن شیشه در آن سوراخ باشد
و سر شیشه اندکی از آن سوراخ بیرون آمده باشد به اندازه سر شیشه ظرفی در شیب آن بنهند که روغن در آن
جمع شود آنچه از شیشه متقطر شود و آتش فحم در آن ظرف بکنند در حوالی شیشه و دم بزنند که آتش فرو
گیرد تا روغن از شیشه متقطر شود و در آن ظرف رود که در شیب شیشه نهاده و نوعی دیگر آنکه گندم یا جو
پاک کرده بنهند بر سنگ آن گرم تافته به آتش که صفحه آن بر آن آتش کاری کرده باشند و همچنان سنگ آن
گرم تافته باشد و مطرقه [illegible] آهنین بغایت گرم تافته بر روی آن گندم یا جو بنهند و از اطراف آن [illegible] که روغن
بیرون آید روغن گندم نوعی دیگر گندم را درست کوفته در دیگ [illegible] آتش آهسته بکنند تا روغنها بچکد و نگاه
بطریقی

بطریقی عمل آلات در میگیرند و روغن نخود و برنج را بر روش روغن گندم بگیرند روغن کراث ناصور را سودمند بود بگیرند
آب کراث یکمن و روغن کنجد نیم من با هم بیامیزند و به آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند ده درم مقل ازرق در آن حل
کنند و به کار برند دهن البلسان گرم و تر است در درجه دوم و تلیین صلابت اعصاب نماید و فالج را نافع باشد و برص و نمش
و کلف و بهق و آثار قروح برد آید و چون در گوش چکانند خصوصا با پیه بط دوی و طنین را ساکن گرداند و چون با [illegible]
بیالایند [illegible] اسهال بلغم خام بکند و برای شقاقی که در زمستان حادث شود نافع است بگیرند
حب البان و مقشر سازند و مغز آن بسایند و در آب بجوشانند تا روغن از آن برون آید و صاف کنند و بر دارند
که دهن البان مفرد بود دهن البان مرکب فواید و خاصیت آن زیاده از مفرد باشد و در امراض که از برودت و رطوبت
استعمال کنند صفت آن روغن بان مفرد ده من و اگر روغن بان نباشد بگیرند روغن زیت صافی و در دیگ کنند
و ده رطل گل سرخ فارسی تازه خوشبوی که دنباله انداخته باشند کوفته در آن بجوشانند پس بردارند از آتش و سر او
پوشیده سه روز رها کنند و صاف نمایند پس داخل نمایند در آن چهار رطل قرفه القرنفل نیم کوفته و دیگر بار صاف
نمایند بطریق گل سرخ پس همچنین چهار رطل جوزبوا نیم کوفته داخل کنند و طریقت بالعمل آورند و دیگر سه رطل سنبل الطیب
چند از اند و همان عمل بجا آورند باز چند از اند سه رطل قرنفل مستور خذ کور پس نیم رطل کبابه چینی معهود داخل سازند
و دیگر یکرطل برنوه همچنان داخل نموده صاف سازند بعد از آن صندل مقاصری نیم کوفته یمین و ورق گل پنج رطل داخل
نمایند بر روش سابق سپس عود هندی نیم کوفته یکرطل با نیم رطل داخل سازند و بجوشانند و رها کنند در آن هفته و صاف
سازند و برنسند بر آن ماء ترد بپزند و صاف نمایند و عنبر اشهب بیست مثقال و دیگر چند از اند و بجوشانند و بعضی مشک
بیست مثقال داخل می زنند و در ظرف آبگینه نگاه دارند روغن قسط نوعی دیگر فالج و لقوه را سودمند بود و عصبها را قوت
بخشد و معده و جگر سرد را سود دارد و سپیدی موی نگاه دارد بگیرند قسط ده درم هلیله سه درم عاقرقرحا چهار درم
فرفیون سه درم جند بیدستر دو درم همه نیم کوفته در نیم من شراب ریحانی یکشبانه روز تر کنند و بپزند تا نیمه آید
و نیم من روغن زیت با آن آمیخته باز بپزند تا روغن بماند و در نسخه دیگر چهار درم سلیخه اضافه کرده اند روغن بیضه
[illegible] و ریخته موی برآرد بگیرند یک خربزه و سوراخ کنند و تخم بیرون آورند و سی زرده تخم مرغ
در آن خربزه کنند و پنج استار روغن زیت و برگ مورد کوفته و سونش آهن از هر یک ده درم بسر سوراخ خربزه
استوار کنند و به گل بگیرند و یکشب در تنور کنند و روز دیگر بیرون آورند و گل از وی جدا کنند پس میان آن خربزه را
با روغن بمالند تا چون مرهم شود و بکار برند نوع دیگر بغل قسط تخم قرفه پسته ابرت حبه ساوج از هر کدام ده درم
هر چهار مجموع نیم کوفته بشبی در سرکه خمر کنند و در پنج رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید پنج رطل روغن کنجد بر سر آن
[illegible] و بجوشانند تا روغن بماند روغن بنفشه نوعی دیگر [illegible] هر قدر که باشد سفیدی [illegible] کنند و روزی [illegible]

در ظاهر برند و بدست شکسته بهم سازند و در آفتاب خشک گردانند و یک روز ریزه ریزه کنند و در قرابه
مطین کنند و در چیزی روغن بکشند نوعی دیگر زرده تخم مرغ جوشیده را برآورده با آب و روغن بر تابه [illegible]
آنقدر بگذارند و بر بالای آن چیزی گران هموار بگذارند تا روغنها از او بچکد یا در اندرون ظرف باکره زرده های
تخم مرغ بپالایند و در آفتاب بگذارند تا روغن از او جدا شود روغن حسک ضعف معده و سستی را سود آرد
و درد جگر و رحم و گرده و مثانه و سستی اعصاب را نیکو بود بگیرند روغن زیت یکمن و نیم مصطکی سه درم و در آب حل کنند
و با روغن بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن میعه را هم بدین منوال بسازند اما روغن پسته و روغن تفاح
و افسنتین و روغن قنارای (?) و روغن سوسن ساده و روغن سپند آن بسازند از هر یک که خواهند سی درم روغن کنجد
سی استار با هم آمیخته چهل روز در آفتاب نهند روغن فستق اعضا را گرم گرداند و معده را قوت دهد و سستی جگر بکند
بگیرند روغن کنجد سی استار فستق رومی دو وقیه در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند و استعمال کنند نوعی دیگر
بگیرند روغن [illegible] یا روغن بادام تلخ یا روغن زرد آلو تلخ یا روغن جوز آنچه حاضر باشد از هر کدام نیم من فستق رومی [illegible]
با هم چهل روز در آفتاب نهند روغن حسک نوعی دیگر که [illegible] بول بگشاید و قوة باه زیاده کند بگیرند روغن کنجد و شیر گاو و آب
حسک کوفته از هر یک چهار رطل بغدادی فانیذ دو رطل نیم زنجبیل یکرطل اینها را بکوب در روغن و آب حسک و شیر گاو بریزند
به آتش نرم تا آب و شیر برود و روغن بماند و استعمال نمایند بجوزدان و طلا کردن شاید روغن مازو موی را سیاه کند
و آنچه ریخته باشد باز برویاند بگیرند مازو بلیله کابلی برگ مورد از هر یک یک جزو همه را در شراب ریحانی یکشبانروز
تر کنند و بپزند تا مهرا شود و بپالایند و آن آب را دیگر باره بپزند تا غلیظ شود پس هم چندان او روغن کنجد بر
افکنند و بهر یک رطل روغن ده درم لادن اندازند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند هر شب بن موی را چرب کنند
و بامداد بشویند بطبیخ مورد روغن مازو موی سیاه سازد و از ریختن باز دارد بگیرند ساذج هندی حماما اظفار الطیب
مازو قسط از هر یک سه وقیه [illegible] وقیه زعفران یک وقیه روغن زیت یکرطل و نیم شراب سه رطل دارو را نیم
کوفته در شراب و روغن بپزند تا شراب برود و روغن بماند روغن مورد موی را از ریختن نگاه دارد و دراز گرداند
و انبوه و سیاه سازد بگیرند آب مورد نیم من روغن کنجد نیم من با هم بیامیزند و به آتش نرم بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند و در حین جوشیدن بیست درم آمله نیم کوفته در آن اندازند تا قوت بگیرد و ده درم لادن شیمی
و نیم مثقال عنبر در وی حل کنند و بعضی موی را به آن چرب سازند و بامداد در حمام به آب آمله بشویند که موی
را اطلاع کرد آید روغن [illegible] که موی را سیاه و دراز گرداند و از ریختن باز دارد بگیرند آب برگ مورد تر و روغن [illegible]
از هر یک نیم من و شراب انگوری [illegible] پوست آمله بیست درم به آتش نرم بجوشانند تا آب و شراب برود
روغن بماند پس [illegible] لادن [illegible] سه درم [illegible] در آن حل کنند و موی را با آن چرب کنند روغن [illegible] که چون موی
ریخته

ریخته باشد یا از اصل کمتر برآمده باشد انبوه گرداند بگیرند روغن مورد و روغن آمله از هر یک چند درم بهم بیامیزند و ده
درم لادن شیمی در وی حل کنند و ده درم رماد قیصوم و ده فندق سوخته جزو تا یند و این روغن چرب کنند بر جای که
موی برآید روغن که خارش اندام از رطوبت بهم رسد نفع کند صفت آن روغن گل ده درم سرکه آب کرفس از هر یک [illegible]
به آتش نرم بجوشانند تا آب و سرکه برود و روغن بماند و در گرمابه بعد از آن که عرق کرده باشند بر اندام بمالند [illegible]
گرم بشویند و اگر این خارش از صفرا و گرمی باشد و رطوبت با آن یار نباشد روغن گل با سرکه بجوشانند و همان طریق [illegible]
بعد از عرق بمالند مکرر تا خارش برود و اگر با این خارش خشکی باشد قدری تخم حب خشخاش و روغن گل و سرکه زیاده کنند
و اگر بعد از آن خارشی بماند باشد خشخاش با در سرکه بجوشانند و سرکه از وی جدا کنند و خشخاش را پیش از آفتاب بمالند
مفید بود و اگر تراشه ترنج هم بمالند نیکو بود روغن خرنگ که موی سیاه کند بگیرند نوره آب بدیده و مرداسنگ چندانکه خواهند
و شش مقدار آن آب بر تریند تا سه روز در آفتاب نهند و مکرر بهم زنند پس بپالایند و پشم پاره در روی زنند اگر سیاه
شود بهتر و اگر نه همان قدر دیگر آهک و مرداسنگ داخل نمایند بعد از آن حنا بدین بسرشند تا خمیر شود پس بر موی بنهند
و سیخ از چوب ساخته و پنبه بر سر آن نصب کرده بدین ترس زند و در بیخهای موی چرب سازند که سیاه گرداند و اگر مردا
سنگ و نمک کوفته با آب ترکنند و در آفتاب نهند تا گرم شود چنانکه چون پشم در وی زنند سیاه شود بعد از آن حنا را
کوفته و بیخته با آن بسرشند و شب در موی مالند و بامداد در حمام بشویند نیز سیاه گرداند روغن خضاب بگیرند مرداسنگ یک جزو
نوره یکجزو گل سیاه سه جزو و بهم بسایند و بسرشند و در موی مالند و چهار ساعت بگذارند پس به آب گل خیری و آب
برگ چغندر ابرا بشویند روغن [illegible] که موی را سیاه گرداند بگیرند سرگین پرستوک و راسن خشک و ماش و تخم [illegible] و تخم
[illegible] خشک و کرنب و شکوفه کبر خشک همه بکوبند و بیخته بزهره گاو و سرکه بسرشند و در موی مالند بعد از آنکه [illegible]
موی را با آب کبریت شسته باشند و چون بمالند باز بکبریت دود کنند و بر روغن یاسمین چرب کرده بمالند روغن [illegible]
[illegible] انقدر که خواهند و در جوال بکوبند [illegible] و آن بستانند اگر روغن بسیار خواهند در [illegible] روغن
گران بکشند و اگر مغز اندک باشد در میان دیگ کرده و جامی در روی نهاده بطریق عرق بگیرند روغن [illegible] قسط
ده درم سلیخه سه درم فلفل سه درم عاقرقرحا چهار درم فرفیون سه درم جند بیدستر چهار درم همه را کوفته اندر
سه چهار یک آب و یک چهار یک سرکه بپزند تا نیمه باز آید و روغن با آن نیمه یک جا بیامیزند تا آب برود و روغن بماند
روغن قسط [illegible] ده مثقال فلفل [illegible] پنج مثقال دار فلفل پنج مثقال عاقرقرحا پنج مثقال میویزج شیطرج سلیخه
دارچینی حب [illegible] عود [illegible] سنبل الطیب جوز بوا زراوند طویل حب الغار زعفران فرفیون جند بیدستر
از هر یک [illegible] مثقال و روغن زیتون صد مثقال موم زرد [illegible] ترکیب کنند [illegible]
[illegible] را درشت بکوبند [illegible] در آب [illegible] تر کنند و بعد از آن به آتش نرم طبخ [illegible]

روغن زیتون واخل نموده بار و درم با تش نرم بجوش نهند تا آب سداب برود وروغن بماند بعد از آن اندک موم اضافه
نمایند واگر خواهند که بسیار معطر باشد در وی بریزند و در ظرف چینی یا آبگینه نگاه دارند هنگام استعمال نمایند روغن مقوی معده
سنبل یکتوله سعد دو توله کوفته و بیخته بگلاب خیسانیده و صاف نموده روغن گل برسر آن ریزند و بجوش نهند تا بکلی
آب برود و روغن بماند بعد از آن مصطکی یکتوله کوفته و بیخته در آن روغن ریزند هرگاه اندکی بیفم معده بمالند مفید بود
روغن بنفشه نافع است درد گوش را و درد سری که از مره سودا باشد و مقوی دماغ است و سود مند بود بمالیخولیا و جذام
منفعت آن بندق و لوز مقشر و فستق مقشر و لب صنوبر و سمسم مقشر است وی بگیرند روغن آنها را و استعمال نمایند روغن
که درد گوش سرد ببرد بگیرند مر مصطکی صبر حضض جند بیدستر زهره گاو از هر یک یکدرم کندر پنج درم روغن بادام
بیست درم شراب کهن هفت درم ادویه کوفته با هم بپزند چندانکه شراب برود و روغن بماند من اغراض روغن خوب
نسخه حکیم جالینوس ابتدای ملک دام سه خشه برد یا اند موی سر کل ما و مواضعی ریش شده تا شد و زایل گرداند سعفه و
افروح را و قوتر بن مسهلات ست و داء الثعلب و داء الحیه زایل شود و کلف و برص و بهق ببرد آید چون طلا کنند
و منع جوزده شدن و نذا آن نماید و حدت ذهن بهم رسد و چون بیات منده چند روز بر روز یکدرم با معطراتی تشرب نماید
پیری ببرد و موی سیاه سازد و ادرارک حیضی نماید و شهوه باز دید کند چنانکه اگر عنینی بود مرد گردد و مقوی ذکر است
چون براو طلا کنند و بصارت افزاید و سیرز را به تحلیل برد و فعل این روغن اقویست از روغن مورد و اجزاء آن
شونیز آرد کرده با سیاه صد درم حلتیت ده درم شکر سرخ پنجدرم نوشادر یکدرم بکوبند همه را نرم و یک شب بنقع
وانبیق و نگاه دارند در ظرف شیشه و استعمال نمایند روغنی که موی برویاند لداء الثعلب بگیرند قیسوم پوست
بالونج از هر یک یکوقیه و بپزند در آب تا مهرا شود پس صاف کنند آب را و داخل کنند بهر یک رطل یکرطل روغن
غالیه و با تش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند من مجربه نجیبی روغن به آب بهصد درم روغن گل سرخ پنجاه درم
و اگر روغن کنجد باشد هم شاید و با هم بپزند چندانکه آب برود و روغن بماند روغن حنا ورق حنا در آب بجوش نهند
و صاف کنند و روغن کنجد بر آن نهند و بجوش نهند روغن نار دین نار دین یکوقیه دو دانگ یکوقیه حنا یکوقیه شنگار یکوقیه
نیمکوفته در یکرطل آب مرزنگوش یکشب نهند و یکرطل روغن کنجد بجوش نهند تا روغن بماند روغن ارمنی بگیرند با بونه قیسوم
اسپند سبز گل سرخ خشک از هر یک بیست درم فودنج بحری حنا از هر یک ده درم تخم شبت سیاه دانه هفده اکحار
از هر یک پانزده درم حب البلسان هشت درم قسط اصل جوز قنبر اصل کبر از هر یک پنجده درم اصل جوز مائل
اصل ملفصه از هر یک هژده درم پنجدرم جمله اصلها را نیم کوب و در حمی اب بجوش نهند پس گلها در او افکنند و
ساعتی نیکو بجوش نهند پس حب البلسان را نیکوب کرده و باقی عطرها را در او افکنند عنبر گل و بجوش نهند و در آخر
گل را نعلکنند و دو جوش به نهند و بیالایند و آب بده که حمی مانده باشد آنکه ده سیر روغن زیت و ده سیر روغن
کنجد

کرداکان و ده سیر روغن کنجد و ده سیر روغن مغز ستمش تخ برافکنند و نرم بجوش نهند تا آب برود و روغن بماند نگاه
پنجدرم گل قیسوم گرفته در آن ریزند و بکار برند روغن انطاکی بگیرند مار سیاه یا افعی و سر و دم او بیفکنند و شکم پاک کنند
و پاره پاره کرده اندر روغن شیشه اندازند و در آفتاب تابستان چهل روز بپرورند و بکار برند و اگر شبت اندر آن
بجوش نهند و بپالایند و روغن کنجد برافکنند و نرم بجوش نهند تا آب برود و روغن بماند هم نیکو بود و این روغن
کمتر اکثر دردهای خبیث کند تخفیف از مفاصل من خلاصه التجارب روغن جوز بوا پنج عدد سیاه دانه پنج مثقال
بابونه سه مثقال قسط تلخ ده مثقال سورنجان مصری پنج مثقال روغن کنجد یکسیر جمله کوفته و بیخته در میان اب نخود
چند انکه یک سیر آب تمام فرو داورده بدست بمالند و از پارچه صاف کرده بعد از آن پنجعدد جوز بوا دیگر باریک کرده
انداخته بجوش خوب بدهند پس فرود آورده صاف کرده بکار برند نوع دیگر بگیرند پنجعدد جوز بوا و صلایه کرده
چون نرم شود اندک اندک روغن کنجد بریزند تا پا و سیر پس جوز با روغن صلایه کنند با هم که درشتی نماند و با تش
نرم بپزند و نگاه دارند که برای درد کمر و درد مفاصل هم مثل است روغن برای ذات درد عصب ارزد چوب دو حصه دود فایک
حصه دردی شراب سه حصه روغن کنجد شش حصه ادویه کوفته آب نند و در روغن مذکور و دردی شراب انداخته
بپزند و بکار برند روغن فراخ ضرر بیارند برگ ینب بچیا در آب نند و از آن قرصی سازند و در یکسیر روغن تلخ و هشت
چند آن اب انداخته بپزند چون اب نماند فرود آورده بکار برند روغن بید از مخترعات حکیم علیم مرحوم که بجهت حضرت
عرش آشیانی در راه کابل در حینی که از فیل افتاده بودند ساخته و اعضای مبارک با دست و حیثیت بارگاه
روز دردمند شده بود بعد از مالیدن آن در عرض سه شبانه روز صحت کامل قرین حال خجسته مال آن حضرت گردید و حکیم
عنایات بهیه و نوازشات جلیه فرموده اند صنعت آن ارزد چوب دار چلد دو دو چهیر اصل السوس دیودار از هر یک
پاو سیر روغن کنجد پنج سیر آب خالص پانزده سیر مجموع کوفته با آب بجوش نهند چون نصف اب بماند بدست مالیده
صاف نمایند و در روغن انداخته با تش نرم بجوش نهند تا اب خشک شود و روغن بماند و در آخر ها از سوختن
ملاحظه باید نمود یعنی آتش را ملایم باید ساخت تا نسوزد و خوب پخته شود و برگرفته در هنگام حاجت بکار برند
روغن که نافع است صلابت سپرز و درد آنرا از معادی که مجرب حکیم کمال الدین حسین شیرازی است الجذان سعیده
چهار مثقال نعنع تر پودنه نهری سداب از هر یک دسته زوفه خشک بادآورد ریزه سبز از هر یک سه توله درازیا
پوست ترب بیخ کرفس فطراسالیون گل کر خولنجان بابونه گل سرخ پوست مار مغسول سرکه از هر یک ده توله
هلیون پوست ترنج زیره کوهی از هر یک سه توله تخواه کرد یا تخم خیت دو توصعتر فارسی تخم کرفس
تخم سداب نعنع اذخر قنور کندر عصاره غافت برنجاسف خشک مرباز زیره و حوش از هر یک پنج توله
عنب الثعلب تازه مقدار انها ترهند از هر یک چهل توله اجزا کوفته دو شبانه روز در سرکه تخمیر نموده و پنجاه مثقال

سرکه اضافه نموده عرق اذخر داخل کنند و در چهل و پنج سیر آب خالص بجوش نهند تا ثلثانی بسوزد و ثلثی باقی ماند
دست مالیده صاف نمایند و با سیصد مثقال روغن بیدانجیر بجوش نهند تا آبها بسوزد و روغن بماند نافع باد
روغن مجرب جهت حصول از حمد ذکر یا رازی نقل از حکیم مذکور افسنتین رومی تخم خنظل از هر یک دو توله صبر تازه
دسته مازریون صبر خربق سیاه از هر یک دو گلنار کنجیده پنج گرشیلج هندی حنظل افتی از هر یک سه توله
تازه برگ لسان الحمل تازه از هر یک دسته عنب الثعلب زوفا خشک اقحوان بابونه بوره ارمنی شوکران
حب السلاطین از هر یک سه توله ریشه درخت فرفوع پنج توله پرسیاوشان تازه یکدسته ریشه درخت حرز هر
ده توله عصاره بید هندی یعنی برگ سینبها نوصد مثقال دقیق کرسنه کفی اکلیل الملک بیاز عنصل تازه جمله ادویه
کوفته و بیخته در سرکه و بول شتر یک شبانه روز نیم نهند و بجوش نهند با یک و نیم من اب خالص بوزن جهانگیری تا دو حصه
بسوزد و یک حصه بماند دست مالیده صاف نمایند و باروغن بیدانجیر یک بهتار بقوام آرند تا آبها بسوزد و
روغن بماند نافع باد مجرب حکیم مذکور روغن جهت قوبا باد شدید بگیرند مازوی سبز سوراخ دار کلان ما بشکنند
و بر بالای اخگر گذارند و پیاله چینی ظرفی معیب ما و از گون بر بالای مازو گذارند که روغن او بر پیاله بطریق
دخان می چسبد انرا بر قوبا طلا کنند مدت ده یوم بعد از آنکه قوبا افراشته باشند عقادم از نقد مقیم کچهر دوم در
در تیمهای غریب کچهاری بنده دست بن نیل با نود کهنه بیار و در روغن بید یکسیر خاکستر موی میش قسط از هر یک بیست درم
قسط را با آب تابیده و خاکستر او و تیر دیگر در آب هشت چند انداخته بپزند و صاف کرده بکار برند نیل پیلم
که بجهة زخم مکرر بتجربه رسیده است و بجواری ضراح در هوای کرم جهنیده استعمال نماید که بغایت کرم ست اجزاء آن
دیودار دار هلد صیقی دو دو فانه که در جای متجمد شده باشد ارزد چوب بمه ت وی کشتی جر بهار اتیس خورد
تراشیده و باب کرفته در دیک اندازند و چهار چند همه ادویه روغن کنجد و چهار وزن روغن کنجد
آب بر بالای ادویه در دیک انداخته زیر دیگ آتش نرم کنند که آب تمام خشک شود روغن را صاف نموده
بکار برند نوع دیگر از تیل سوت پنجدرم بدورا آمله هلیله بلیله دار هلد کرالو از هر یک پنجدرم ادویه با آب
و در هشت چند آن اب و قدری روغن کنجد بپزند چون اب نماند فرود آرند و بکار برند بر نوع جراحت ناصور
که باشد سودمند روغن جهت دفع ابرس یعنی جهاکتی که در دست و پا بهم میرسد سلطو روغن کنجد نیم سیر
یکی دو توله سند روس چهار توله تیک الا هشت توله گختین روغن به جوش آرد چون کف نشیند سند روس
اندازد و بعد از یک ساعت یکی و بعد از ساعت دیگر تیک اندا و انداخته فرود آرد و بوقت خفتن که دست یا پا برسد
در دست و پا هر جا که باشد این تیل چرب سازد و بر روی آتش دست و پا گرم سازد تا دو سه کهری چرب
کرده بهم مالیده در آتش گرم میکرده باشند روغن جرب و خارش روغن تلخ پاو سیر گوگرد نیم پا و سیماب
زوهم

باکوکرد در هاون صلایه کنند و بعد از ان زرنیخ داخل آن نموده
در پاو سیر روغن

روغن زرد یک سیر و طریق ساختن این روغن آنست که سیماب را بسر انگشت یا سر چوب لت کنند
تا اجزا همه مخلوط بهم شود و بعد از آن این اجزا را در پارچه آب ندیده بمالند و دیک مصقول آهن در میان همین پارچه
بگذارند و پارچه را با مصقول بچینند و بالای آن برشته محکم ببندند و دیک سطلی پر اب نموده همین پارچه را بر بالای
آن سطل بیاویزند و آتش در آن زنند و سه پا روغن دیگر که از یکسیر باقی مانده مرتبه بمرتبه بر بالای پارچه میریخته باشند
تا پارچه بسوزد و قطرات که از و بچکد و در آبی که در میان سطل است بنشیند همه آنرا جمع نموده نگاه دارند و در وقت حاجت
استعمال نمایند بدین طریق که کف دست خود را چرب کنند و در موضع جرب و قوبا بمالند روغن ضفدع بیارند ضفدع
بزرگ و در دیک انداخته آب بسیار در وکنند و سر دیک را بنوعی مضبوط سازند که بخار نش بر نیاید و تا یکپاس آتش
کنند تا ضفدع خوب مهرا شود پس سرد سازند و سر دیک وا کرده بر روی اب روغن خواهد بست انرا بکف دست از روی
اب برداشته در ظرفی نگاه دارند اگر روغن مذکور در زیر دیک طلا کرده بر آتش دارند هر چند آتش کنند گرم نشود
روغن آبی معده را قوت دهد و عرق اندکی باز دارد و اگر در گلاب افکنند و کورند معده را قوه بخشد و اسهال باز
دارد و سوزش مثانه زایل کند صنعت آن اب آبی فشرده دو جزو برک مورد تر کوفته و فشرده یک جزو ...صفه هر دو
روغن کنجد آمیخته برآتش نرم بجوش نهند تا آبها برود و روغن بماند درد مفاصل و پشت نیز نافع است من اغراض
روغن ناردین بسیط بگیرد روغن بان یکرطل سنبل الطیب نیم وقیه مصطکی سعد قسط اذخر قصب الذریره از هر یکی
نیم وقیه کوفته در ان روغن اندازند و یک هفته در آفتاب گرم نشینه بدارند بعد از آن صاف کنند و ثفل او بیفکنند روغن
عنبر کاملا مؤلف روغن اسکنه اسکنده را کوفته در هشت سیر آب بجوش نهند و قتی که مقدار یک سیر آب بماند صاف کرده
نگاه دارند یکسیر روغن گاو جوش بیده صاف کرده در دوازده سیر آب بجوش نهند هرگاه تمام شیر در روغن صرف شود
بعد آن اب اسکنده را در و اندازند چون خوب بریان شود آن روغن را صاف کنند و نگاه دارند هر روز یکسیر بتبه ...
بخورد روغن داتوره بیارد تخم داتوره یکپ و تخم بنگ یکپا و دال کنکنی یک دار این پنج دار و حال کشیده بمقعد ...
بر هم خشک کرده به پتال جنتر تیل بکشند و چنان تیل بکشد که نسوزد بعد از آن اگر شخصی مکیفی باشد یکماشه همراه پان
وقت خفتن بخورد و اگر صوفی باشد بر قضیب بمالد بیش از جماع به دو ساعت بنگ را نیک آب ...زند و با یکسیر روغن
بادام یا کنجد یا گاو یا گاو میش با تش نرم طبخ دهند تا تمام سوخته شود و روغن بماند روغن جوز ماثل یکسیر از تخم او آورده
و نیمکوب کرده در آب جوش بیده و چهار سیر از آن آب را با یکسیر روغن بادام یا کنجد یا گاو همراه نموده با تش
نرم بپزد چنانکه آبها سوخته شود و روغن بماند نوع دیگر ببندند کلهای داتوره اگر سیاه باشد بهتر در سایه خشک
کنند و یک سیر از این گل خشک نموده در یکسیر روغن کنجد یا بادام همراه نموده در آفتاب بگذارد چهل روز نوع دیگر
روغنی روغنی جوز ماثل تخمهای جوز ماثل را نقد نیم سیر نیمکوب ساخته در تیغ ما نیتر بجوش نهند چون بجد ... جوز ماثل

صاف نموده جغراة به بند و بطريق متعارف ملکه کشيده روغن سازد هر جا که خواهند بکار برد **نوع ديگر تيل کنجد** بيست بايد که
ابرا بسيار گرم کرده مقدار پنج سير کنجد را در آن انداخته سرش گرفته يکشب تا يکروز نگاه دارند و روز ديگر دست ماليده در
هاون خورد کرده يا سوهان نموده با يکسير و نيم سعد هندي خورد کرده و يکسير سنبل الطيب کوفته در نمعت سير و نيم آب
بمزوج ساخته يکشب نگه دارد و روز ديگر ده سير تيل کنجد و يکسير آب گرم مخلوط ساخته جوش دهند تا آنکه آبها بسوزد
و روغن واو بعد صاف نموده بکار برند که بغايت سودمند است قسم دوم از آن طريق تيل کنجد آن است که بعد از فرو
کردن تيل اما بوزن مساوي کنجد عرق بکشند و اين ادويه را در ديگ عرق نهند که بر روي آتش موضوع است تا کل
جوهر تيل بر آيد و حرارت آتش باو نرسد زيرا که بسي سخت است و تا حرارت تندي باو نرسد روغن نخواهند داد
و اين قسم بهتر از اول و فوايد بسيار دارد و **تيل نيب** بالخاصه زخم کهنه و نو نظير ندارد و مجرب اهل هند است برگ
نيب بعد از آنکه با آب صلايه کرده باشند سه پاو سير در روغن کنجد يکسير طريق ساختن آن است **نوع ديگر** برگ نيب تازه
نورسته که کهنه نگشته باشد و از اسباب خوب صلايه نمايند بعد از آن روغن کنجد را در ديگ انداخته با آتش آهسته
بجوش آرند برگ نيب صلايه کرده را قرصها بقدر کف دست کوچک و بزرگ ساخته در روغن بيندازند و بسر چوب
بهم زنند تا همه از هم بپاشد و باتش آهسته بجوش نهند تا رنگ نيب ميل بسياهي کند پس فرود آرند و صاف
کنند و روغن نگاه داشته بوقت حاجت استعمال نمايند **ترکيب روغن** جهت دفع جهاجن و ست و با مجرب است
کوسيس جلد دار جلد سوتها هرتال منسل کنبيلا کند هک انوله اسار باي برنگ کوکل سوم مرج کوهند
بله بهونه سنوت سيندر صندل وکت جند ان پوست تخم بکاين برگ نيب مغز کرنج جواب چ محيتهه
جيتهي مد جهريا مغز تخم موه لوده بهماکهه هرتي تخم بنوار از هر کدام سه تانک روغن کاو خالص
يک آثار ايجبه دارو بيده کرده در روغن انداخته در هاوند مسي که قلعي نداشته باشد بجوش بدهد و هشت
روز در آويزد پس نگاه دارند بعد از هشت روز در برآوندي که باشد نگاه دارد و هر چند کهنه شود فايده
بيشتر دهد **تيل سياه کن** بستانند سياه که و سنبه آن سوختني و زنجبيل از هر يک دو درم با آب ساييده کليچه ساز د
و در نيم سير روغن تلخ به پزد و بريان کند و روغن که مانده باشد صاف کرده بکار برند براي درد گوش چند
قطره از آن در گوش چکانند يا بگيفته که بسيار نافع است **تيل سياه دارنده** موي سفيد سياه دارد مقداري که خواهند
دليده کنند و در پتال جنتر روغن آن بکشند آنگاه دليده آرد را بجهت تسقيه از ملکيد سياه خالص
و در قرابه مطبوع کنند بگيش که در جنتر مطبوع است و از آن روغن تقطير کنند و در ظرف آبگينه يا آهني
نگاه دارد چون بر سر و ريش مالند موي سياه گرداند و ماليخوليا و درد و درد گوش و درد سينه را سودمند بود
و شبنم را هم پرد و گرمي از روي صاف سازد **روغن فودنج** بيارد تخم او تو ره که در درخت پخته باشد هر قدر
خواهد

خوابند و تا دو سه روز در سايه خشک سازند و بيارند دو کاسه و در کاسه زيرين سوراخي باريک سازند و لبهاي
هر دو کاسه بگل حکمت استوار سازند و خشک سازند و دانه در ميان آنها کنند و بيارند آوند چرب و در زمين
کنند چنانکه لب او از زمين بالا باشد و اين دو کاسه مسدود که با تخم دانه مهر کرده شده است بر لب او در آرد
و با هم چسپانند و بگل چهار طرف مهر کنند و بالاي او هيمه بزرگ و بعد روغن از آن سوراخ در آن ظرف که در زيرست
متقاطر شود و بکار دارند و در پتال جنتر و در جوف روغن آن و در قرابه باز گونه بتوسط ميکشند بايد که در روغن کنجد پرورده
روغن بکشند که در عقد مني و عقد زيبق و بستن کنکه و دفع يرقان و بند روک و آماس روي و دست و پاي و ماليخوليا
و ديوانگي و وق را نافع آيد و اگر در روغن مذکور بسياري بريان کرده با برگ و جوبه بخورند نيز دفع علتهاي مذکور کند
روغن جيپال بيارد تخم جيپال کوفته هر قدري که خواهند و مقشر سازند و مغز او بستانند و نيکو بسايند و در ديگ بر آب
بطريق عرق روغن بگيرند هر گاه چليده را با اين روغن بپرورند جميع علتهاي شکم را نافع بود و براي زهر خورده
و استسقا و مار گزيده و در چشم کشند يا ناس دهند سودمند بود **نوع ديگر** بيارد مغز جيپال کوفته و يک تسقيه از روغن
کنجد به هد و در آوندي که نصف او خالي باشد بکنند راوندي بالاي او محکم کنند و سوراخي در آن ساخته نايچه
مقدار هشت انگشت در آن نصب کنند مثل ناودان و در زير آن ظرفي آهنين ديگر نهند تا روغن از راه ناودان
در آن ظرف متقاطر شود بايد که آتش نرم کند مثل کوزه فقاع و مثل شراب عرق آن بچکانند و بکار دارد که جهت امساک
و عقد زيبق و بستن کنکه و اصلاح کبريت و نمک و شنگرف و کشتن زيبق بسيار بکار آيد و چون تخم ترا از
اين بر آب گرم بخورد شکم براند و از جميع علل براند **روغن بهوه** بيارد تخم بهوه و چند آنکه بخواهد خوب خشک کند و از
جوالي کرده جو کوب سازد تا پوست از وي برود پس يک تسقيه از روغن کنجد به هد و در پتال جنتر روغن بکشد
نافع باشد جهت امساک در مجموعها بکار دارند و قوت باه افزايد و در کشته کردن زيبق و عقد کنکه و اصلاح
کبريت و مرج و ديو گرفته و کفتار رزده و درد گوش و ناگوش و کري بسيار بکار آيد **روغن کچه** بيارد کچه هر قدر
که خواهند و در شيره برگ دانه توره ترکنند تا نرم شود و يکروز در سايه خشک سازند و در جوال کرده جو کوب کنند و يک
تسقيه از روغن کنجد به هد و در شيشه معکوس و پتال جنتر روغن بکشند که منافع اين همچون روغن سابق است
و درد بيل و بفلک نيز نافع آيد **روغن بکي** بيارد تخمهاي او را آنقدر که خواهند در دوغ گاو يا بول گاو
سه روز ترکنند و در آفتاب بدارد و شب در آتش گذارد بعده در آفتاب خشک ساخته جرت بالند تا مقشر شود
و در جوال کرده بکوبد و سه تسقيه از روغن سرشف به هد و در آفتاب خشک ساخته در قرابه مطين کنند و بطريق چوه
مقطر سازد يا در جوف عصاره آن انداخته روغن بکشد بجهت صلابت کبريت واجب و ديگر جا بکار آيد و براي
جرب و خارش چون بر اندام بمالند نفع کند و درد و پيني را سودمند بود و اگر کسي ماه لذاين ناس ستانند جود

کاو کلب باشد و ثقل و هوش بيفزايد **روغن بلاپکر** بيارد تخم مذکور که در درخت پخته باشد و بريان کرده در جوال اندازد
بکوبد و در آب جوشيده انداز د و بجوش تا ثقل فرو رود و جرش او بالا آيد با تعاشق يا بصدف بردارد که بجهة
تنقيه ارواح واعصاب و دفع بادهاي اعضا سودمند است و در اسهال شکم مقدار ششي تولچه بخورد و آب گرم بالاي
بخورند شکم براند و از علتها بر آيد **روغن جلاب** بيارد بهلاوه هر قدر که خواهد کلهاي او را دو درکنند و به پتال جنتر
روغن بکشد که جهت تنقيه ارواح واعصاب و امتزاج بغايت کار گرست و دفع برص و بهيتي و باد و داد و قوبا
مفاصل و ترقيد کهاي باشند و کف پا کند **روغن مالکنکني** لذ تخمهاي مذکور در جوف يا در قرابه معکوس روغن بکشد
که بجهت صلاح ارواح واعصاب بکار آيد و خيلي سودمند است در قوة باه **روغن کهونکي** بيارد حبه هر قدر که خواهد دليده
کند و مقشر سازد و تسقيه از روغن سرشف دهد و در قرابه معکوس يا پتال جنتر روغن تقطير کند جهة اصلاح
ارواح واعصاب بکار آيد و دفع جميع بادهاي مخالف والقوه و درد گوش و کري گوش و زهر مار و وسواس خشکي
آتش و خيز بر کند **روغن آک** بيارد پنج درخت آنکه هر قدر که خواهد و يک تسقيه از روغن سرشف به هد
و در پتال جنتر مقطر سازد که بجهة گرد خارش و بهق و اختلاج و درد گوش و درد مفصل نافع آيد **روغن سنبهالو**
بيارد پنج سنبهالو و برگ او چانچه سايه بر او نيفتد شسته باريک برد و يک تسقيه روغن سرشف به هد
و در پتال جنتر روغن بستانند که بسيار سودمند است براي اکثر علل و کلي و بهند آنرا سنه هور تيل نامند **روغن کرنج**
بيارد و تخم کرنج بزرگ و مقشر ساخته نيمکوب کنند و در جوف يا قرابه معکوس روغن بکشد جهت اصلاح ارواح واعصاب و
امتزاج کار گر آيد و جهت گرد خارش و بهيتي و بهق و اختلاج نافع آيد و بادها بشکند و اگر از اين ناس ستانند
کاو کلب باشد و چون در گوش چکانند درد گوش را ببرد **تيل پوتاجيا** بيارد تخم مذکور هر قدر که خواهد در جوال
کرده نيمکوب کنند و سواد بستانند و در قرابه معکوس روغن بکشد و در قرابه يا حقه عاج نگاه دارد چون کسي را
مار گزيده باشد ناس ستانند نفع کند و همچنين براي ديوانگي بکار آيد اگر ناس ستانند **روغن عذره** بايد نجاست خوک
و آدمي و استخوان گاو و چرم کهنه گاو در سبو کرده و به گل حکمت گرفته در پتال جنتر روغن بستانند هر گاه پيس شده
بخورد نافع آيد و تنقيه سرب و قلعي نمايد **تيل برهمي** بيارد برهمي با پنج و برگ بکوبد و چهار درم آب از او
بستانند و يا نصف و دو درم روغن ستور بار کنند آنگاه چهل درم ديگر برهمي در زنجبيل و آمله و ترب
و هليله از هر يک ده درم با برنگ و نمک سنگ و نبات از هر يک ده درم و آب ده سير يکي کرده چندان
بجوشانند که روغن بماند اگر تا يکهفته اين را بنوشند آواز نيک بود و اگر دو هفته بخورد قوة حافظه زياده شود
و اگر سه هفته بخورد هر ده نوع پيسي برود و بهق دفع شود و اگر باد و علولد و پير زهر رسد نيکو گرداند و اگر
بخورد تا يکهفته نشود سه هفته از اين روغن بخورد و بعد از ظهر شود هر نسخه ديگر فايده حاصله کرد و اگر کسي هفت روز
از اين

از اين روغن بخورد و از ترشيها اجتناب نمايد و نيز برنج غذا نمايد صد و بيست ساله عمر او شود **تيل پنجها** که بيخ
بناچهو مندي و بيخ بکاين و بيخ حب نيب و بيخ اکه و بيخ اسکنده و بيخ ارند و بيخ جنبته و نکار حوني و بيخ برگ ده نوره
و کوبهي و بيخ سرهونک يکي کرده با کنجد روغن بکشند که بسيار فوايد در او معمور است **تيل مقوي باه** بيارد و بيخ انکوله
و بيخ جنکان و بيخ سنکهل سياه و بيخ سنبهالو سياه و بيخ ده توره سياه و بيخ مالکنکني و بيخ اونت کتاني و بيخ سمندر
سوکه و بيخ زعفران همه مساوي و گوشت گنجشک نر خانگي با استخوان پاک کرده و با هم مخلوط ساخته نصف وزن همه ادويه
و همين قدر گوشت و بهي تر با استخوان پاک کرده و با هم مخلوط ساخته ريزه ريزه کرده از پتال جنتر تيل بکشد و نگاه
دارد و بيارد جانپهل و جاپتري و اقاقيا و قرنفل و دارچيني و افيون و مغز بادام و بچناک و مصطکي و عنبر و مشک همه
در وزن برابر جو کوب کرده در ميان شيشه کرده بطريق چوه روغن بر آرد هر گاه که خواهد استعمال کند يک رتيه از
تيل اول و همين قدر از چو دوم يکي ساخته با برگ تنبول شاول نمايد اگر کسي اتصال خوردن زياده از اين داشته باشد
زياده هم تو آن خورد که در قوة باه و قوة انثيين بدن بي نظير است **روغني که کار پاره کشته کند** و بطريق چوه ميکشند عظيم النفع است
خصوصا از براي قوة باه و گرمي غليظ ساختن مني بايد که در موسم زمستان اين روغن را به کار برند **صنعت آن** جوز بوا
سياه سته مالکنکني مازوي که در خفي ابار و سياهي مي افتد پلاس پاپره هر قدر که خواهد بياورد و مالکنکني و بسباسه
را نگاه داشته جوز و مازو و پلاس پاپره سه چهار پاره کند بنوعي که از دهن شيشه فرو رود پس از آن اينها را جهار
تا يک پهر در آب تخمک حب نيده بشيشه انگنند با مالکنکني و بسباسه و اگر پارچهاي جوز و مازو پلاس پاپره
در شراب انگوري يا عرق هم کنيب نه قوة بيشتري بخشد و ان شيشه را بطريق شيشه چوه باز گونه کذ از بند
مثل چوه او روغن بشکنند اما در زير شيشه چوه ظرفي گذاشته آب در او ميکنند تا چوه در آن بچکد در عمل اول
بايد گذاشت اما آب نبايد انداخت که نادر ميشود بجربت اين روغن از نيم ماشه تا يکماشه بقدر مزاج بعضي
برابر يک اجزا التحم سمند سوکه هم مي انگنند روغن ميکشند **بگرنه** با جسرا شهابر او غن بکر ندخواه در پان
چيزه خواه بطريق چوه بغايت مفيد است بشرب نماشه انحه بخوا طر شايف بر سر ادنيست که اگر بخورد اند يکي
اضافه اجزاي روغن مال کنکني و غيره کند نفع عظيم مي بخشد و کثير الفوايد است بايد که در ظرفي کرده نگاه دارد
و وقت حاجت خواه همراه برگ تنبول بخورند و خواه حب ساخته شاول نمايند **تيل ستاول** ستاول نيم من روغن
کنجد سياه نيم سير شکرکاو نيم من جغرات کاو نيم من و الاکن بزرگ قسط مو جها جهر بره سنبل صندل سفيد برگ
مشک کاو کنيدل کاونهل ملکنک ررد چوب دار جلد کچو را بآورن از هر يک ده درم و دين بهشت درم جمله
کوفته با روغن مذکور بجوشانند تا آب آنها برود و روغن بماند که در امراض صفراوي و بلغمي و درد مفاصل و گوش نافع بود
تيل سندور بيارد شنگرف دانها و هدف و زنيخ و منسل و هرجکار و توکيسي و گوگرد از هر يک دو و نيم درم بارک

در بعض نسخه‌ها محکمه امراض سر کم

بتاید وار دو سیر روغن کنجد افکند و در ظرف آهن کرده یک هفته روز در آفتاب بدارد چون برلقضا در آفتاب
طلا کنند جرب و خارش را نافع آید و جذام و انثیک و کچلی اعضا را سودمند بود **نیل سبیل** یعنی زهر مار آرد و روغن
نخ یا روغن کنجد بقیاس بگیرد و در دیگ کند و بجوش به جهد پس دو درم زهر گرمه در آن روغن کند تا آنکه آن زهر
پخته شود آنگاه یک سکوره شیر اک داخل سازد پس تریک سکوره شیر و بهتوره اندک اندک اندازد تا آتش بگیرد
پس یک سکوره شیر زقوم را اندازد بعد از آن رز دچوبه و دار هلد و فلفل گرد و منقل و چهر و کوهته و انیس و کریتا و جوک
از هریک سه درم کوفته و بیخته داخل سازد و جوشانیده فرو آرد و بکار برد و نافع است برای جرب خشک و جذام و بهق
بری ـ تاند **نیل کهونک** کهونک که نافع است جهت دردسری را که از باد باشد بیارد کهونک خورد و بزرگ و بکوبد و
گوشت بتاند و روغن کنجد در دیگ کند و این گوشت در آن اندازد تا آنکه گوشت بسوزد و روغن را صاف
کرده نگاه دارد و این روغن در سر مالد و در گوش بچکاند و از آن سر شوید و آن گوشت را نیز با حوایج پخته بخورد
نیل از مخرفات بمبه بگیرند بهتو هر یکی کوفته یکی و در آب بجوشانند پس مقدری روغن پنبه دانه داخل سازد و با تش نرم بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند که وجع المفاصل را نافع است **روغن حنظل** بیارد تخم حنظل رسیده و با آب شیر گرم بشوید و در
سایه خشک سازد پس جوکوب کند و یک قسقیه از روغن سرشف خالص به هد و در قرابه معین انداخته مثل جوه
بکشد که نافع است **روغن بلادر** که آن ثمره درخت و اکثر است از عمل سعد باید ساکن فصد ... باید کرشی ... کرد
نیم کوب کرده و در آب خیسانیده از علم جوه در شیشه برآرند و همراه پاره شنگرف بخورند **روغن تودی** موتری مالکنگنی
بیخ بید انجیر بیخ سبنها لو بیخ اک از هرکدام یک سیر کرفته و سیده کرده قدری در شیر بز تر کرده در تیال جرز روغن ...
با برگ تنبول بقدر نیم برنج بخورد که از مجربات سیوداس است **نقد ششم از کنوز دوم که در ختم کنوز دوم است در اکباب**
وکادات و نطولات و بخورات و آب زنات و ... شو ... و غسولات و ابنه و این نقد منقوط است بر ... عقد
عقد اول از نقد ششم کنوز دوم در اکباب انکباب چیزی باشد که بجوشانند در آب و سر را به بخار آن ... بپوشند
بپهپاره کویند **انکباب** که نافع است صداع بارد را و سر را گرم گرداند و تفتیح و تحلیل کند **بگیرند** بابونه اکلیل الملک
غام حلبه مرزنکوش سبوس گندم خطمی نمک برنجاسف تخم شبت پودنه درمنه همه را در آب پخته گردانند و سر ش
بپوشانند و بعد از آن سرپوش بردارند و سر و دماغ را بر آن بدارند تا بخار آن بروی برود و آن آب بر ... ریزند
انکباب که صداع گرم را سودمند بود و سرسام حار را منفعت دهد و ترطیب دماغ کند **بگیرند** ورق لدو ترشیده
ملکه و کاهو و تخم کاهو و خشخاش و پوست خشخاش و ورق گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و تفاح و از خوشه سفرجل
ورق بید همه را در آب بپزند و به آن انکباب نمایند **انکباب** که ادوی و هیلیون گوش را سودمند بود و وجع گوش را ساکن
کرداند **بگیرند** پودنه درمنه مرزنکوش و بجوشانند در آب و انکباب کنند **انکباب** که درد وجع گوش را ساکن کرداند و گوش

گوش و طنین را سودمند بود **بگیرند** مرزنکوش افسنتین رومی درمنه پودنه صعتر و بجوشانند در آب و انکباب نمایند گوش را
انکباب همدرین باب **بگیرند** بابونه اکلیل الملک تخم شبت مرزنکوش افسنتین خارخسک نیم کوفته صعتر پودنه درمنه نرگس
برنجاسف پرسیاوشان خطمی بنفشه همه را بجوشانند و در آب سر ش محکم بگیرند تا بخارش بیرون نرود بعد از آن چادری
بر سرش اندازند و ظرف مطبوخ در زیر چادر برند و یک انبوبه بگیرند و یک سر آن در ابریق محکم کنند و سر دیگر در گوش نهند
تا تمام بخار آن در گوش رود بعد از آن انبوبه بر آرند و گوش را بر سر ابریق بدارند تا بقیه بخاری که باشد بگوش رود
انکباب که صداع بارد را سودمند بود **بگیرند** مرزنکوش بودنه اکلیل الملک برنجاسف غام ورق غار همه را بپزند در آب و انکباب
کنند بآن سر را **انکباب** که صداع حار را نافع بود **بگیرند** بنفشه نیلوفر خطمی جو مقشر نیم کوفته تراشیده کدو بپزند در آب و انکباب
کنند بآن سر را **انکباب** از برای تفتیح خیشوم بینی و حاح و تلطیف مواد نافع است **بگیرند** مرزنجوش غام درمنه
برنجاسف اکلیل الملک بابونه افسنتین رومی راز یانه نعناع خارخسک تخم شبت صعتر کرنب همه را بپزند بآب و انکباب
نمایند بآن **انکباب** که تبرید و ترطیب دماغ کند و بخوابی ببرد و حرارت و یبوست دماغ را سودمند بود **بگیرند** بنفشه نیلوفر
کشنیز تر کاهو تخم خرفه بید تخم خیار بادرنگ بجوشانند در آب و بدان انکباب نمایند **انکباب** جهت درد دندان بادی
و ورم حلق برگ بر و سبوس برنج و شبت بود ناخواه در آب بجوشانند انکباب نمایند و بعد از انکباب جوه را گرم دارد
انکباب برگ نیب را در بول صبیان و اگر صبیان نباشند از هر انسانی که باشد در دیگ سفالین کرده که بول بر فراز برگها باشد
بجوشانند و بدان زخم را انکباب نمایند و بعد از آن همان برگها را بر زخم بربندند نهایت سودمند بود **انکباب جهت دفع ...**
بیخ کبر درد و بچه کلیس کرده در او آب اندازند و سر او را بپوشند و چند جوش خوب بدهند و در جای خنک نشسته و اطراف
خود را مسدود ساخته سر دیگ را گشوده بخار آن بمقعد بگیرند تا تمام بخار بدانجا رسد و بعد از آن عرق را سرد کرده برآیند
انکباب جهت علاج جهاله که در دست و پا از جفاف بهم میرسد و بر پوست مقشر میگردد باید که پوست درخت پیپل
را کوفته و با آب در دیگ کرده و سرش پوشیده آتش کنند و بگذارند که بخار آن بیرون رود بعد از آن سر دیگ را آهسته
بگشایند و دست و پای خود بر بخار او دارند تا زمانیکه بخار او سرد شود و بعد از آن دست و پا را در میان همان آب
بسیار بمالند و این عمل چند مرتبه مکرر کنند که مجرب مؤلف است **انکباب جهت دفع نزله و زکام که مجرب مؤلف است** شبت خواه سبز
باشد و خواه خشک بقدر دو کف درسی و آم سیر کاو بجوشانند تا سیر زنگ بکرداند چادری بر سر کشیده بخار آنرا بگیرند
انکباب جهت نزله و زکام شبت بابونه بیخ مهک اکلیل الملک مرزنجوش بجوشانند و سر به بخار آن فرود آورند
انکباب جهت دردسری که از گرمی آفتاب و یا آتش و یا عقب ریاضت بهم رسد **بگیرند** کاک جنگلی که از آن امیمی خوانند
با شاخ و برگ با بیخ تر ... کوبیده و در آب بجوشانند چون یک جوشیده کرده سر را به بخار آن دارند و چادری بر خود
بپوشند که عرق از سر و روی بیرون آید بعد از آن چادر از بالای خود برداشته باید که چند کرت چنین کنند که نافع است

جزئی که در کیسه کنند خواه را خواه
تر جو و حات نافع است

من تنفیذی خانی **عقد دوم از نقد ششم کنوز دوم در کمادات** کماد عبارت از آن است که چیزی در کیسه کنند خواه خشک و خواه
و گرم کنند براعضا نهند و کمادات خشک اولیست و اوجاع ریحی و اوکه سخت کنند بارده و اولی است در اوجاع لذاع
و مواد حاره **کماد** جهت تسکین وجع معده و قولنج که از ریح حادث شده باشد **بگیرند** سنگ خورد یعنی پارچه سنگی
در خاکستر اخگر دار یا در آتش و اخگر افکنند چون خوب گرم شود خاکستر بر و افشانده اندک آبی از دست پاشیده
داروپاک دو ته پیچیده در پهلو و شکم و هرجا احساس درد نمایند تکمید کنند که نافع است **کماد** نافع اوجاع ریحی **بگیرند** نیم
سیر سبوس گندم نیم دو نمک متعارف با هم کوفته در رو پاک دو ته گرم ساخته بفکنند و آنرا تکمید نماید که نفع میکند بقبض
کماد مجرب او جائی که از قولنج بهم میرسد صنوبه در یخ **بگیرند** آرد ماش و خمیر نموده بپزند بر تابه نانهای بسیار حجیم وحیم
بسیار تنگ و بجای پاره و در پارچه دو تا پیچیده بگذارد در موضع وجع و همین عمل متوالی و مکرر از قوة بفعل آورد که نفع
عظیم میبخشد و اگر نان یا فته نشود بدل آن همان مقدار از آرد عمل نماید لیکن بجاش بپزند **کماد دافع قولنج** بگیرند از نخاله
و نمک و کاورس بکار برند **کماد دافع قولنج** بگیرند ... و هزار اسفند و بکار دارد **کماد** که از جهت صداع گرم سودمند بود **بگیرند**
آرد جو خطمی صندل سفید ورق گل سرخ بنفشه از هریک جزوی کوفته و بیخته بسرشند بعرق گل و اندکی روغن گل سرخ
و سرکه و کماد نماید بدان سر را **کماد** که در دشقیقه را سودمند بود و جبهه و سخت ورباح غلیظ را منفعت دهد **بگیرند**
ورق مرزنکوش بابونه از هریک ده درم کوفته و بیخته و بعاب حلبه آمیخته و در کیسه نهاده گرم کرده بدان کماد نماید **کماد**
که تسکین اوجاع نماید و تحلیل ریاح کند **بگیرند** خطمی تخم شبت اکلیل الملک بابونه بنفشه مرزنکوش نیم کوب و در
کیسه کنند و گرم کرده بدان تکمید نماید **کماد** همدرین باب **بگیرند** نمک گرم و ریگ نرم و جاورس و سبوس گندم همه را در
کیسه کنند و گرم کرده تکمید نمایند **کماد** که نافع است اورامی را که از نفخ باشد **بگیرند** نمک و ریگ نرم و در خرقه کنند
و گرم کرده بدان تکمید نماید **کماد** جهت وجع شکم که از نفخ باشد **بگیرند** بابونه سبوس گندم نمک کوفته در کیسه کنند
و گرم نمایند و کماد فرمایند **کماد** که تسکین اوجاع قولنجی نماید **بگیرند** سبوس گندم بابونه خطمی اکلیل الملک مرزنکوش
تخم شبت بنفشه همه را نیمکوفته و قدری نمک بر آن ریخته در کیسه کرده گرم نموده تکمید نماید **کماد** جهت نفخ رحم
و سوء المزاج بارد و سودمند بود **بگیرند** سلیخه اسارون بنفشه قرنفل دارچینی بلیله زعفران همه را نیم کوفته در کیسه
کنند و گرم نموده تکمید کنند **کماد** جهت صداع که از سوء المزاج بهم رسیده باشد و دواری که از رسیدن باد سرد در سر
حادث شود مفید بود **بگیرند** بابونه اکلیل الملک خطمی بنفشه را نیم کوفته و قدری گلاب بر آن زده در کیسه کنند
و گرم کرده کماد نمایند **کماد** جهت دفع ماروکه از انبار رسی رشته گویند **بگیرند** برگ دهتوره بروغن ستور گرم
کرده بیخ تنش برگ و گرم کرم برروی ناروبه بندند که با ندک مدتی تحلیل میرود **عقد سیم از نقد ششم کنوز دوم در نطولات**
نطول بدانکه نطول عبارت است از چیزی چند که در آب جوش داده باشند و بر اعضا ریزند تا از او سر را بخار آن
دارند

و آنگاه بر سر ریزند **نطول** که سرسام حار را منفعت دهد و بخوابی زایل کرده آرد **بگیرند** بنفشه خشک بزر الخس از هریک پنج درم
پوست خشخاش ورق گل سرخ نیلوفر تراشه کدو تر بابونه از هریک یک کف کشنیز الشعر پنجاه درم همه را به پزند در ده
رطل آب تا باز به یک رطل آید صاف کرده نطول نمایند بآن سر را **نطول** که خداوند صداع سرد را سودمند بود **بگیرند** بابونه اکلیل
الملک از هریک کفی تخم شبت مرزنجوش از هریک هشت درم سیسنبر ورق غار درمنه ترکی از هریک چهار درم همه
در پنج رطل آب بپزند تا باز به نیمه آید صاف کرده نطول نمایند بآن سر را **نطول** که اصحاب وسواس سوداوی و مالیخولیا و
دیوانگی را سودمند بود و این نطول را النطول الیمانی خوانند **بگیرند** بنفشه تر یا خشک نیلوفر بنج خطمی ورق بید تر کشنیز
الشعیر ورق الخس و ورق عنب الثعلب تراشه کدوی تر ورق چغندر ورق بزر قطونا از هریک یک دسته ... تا
هشتاد عدد و تخم خشخاش کل سفید بابونه از هریک یک کف همه را بپزند در ده رطل آب تا به نیمه باز آید صاف کنند
و بریزند بر آن روغن بنفشه ده درم یا روغن بابونه و نطول نمایند بآن سر را **نطول** که صداع یابس سوداوی را مفید بود
بگیرند بنفشه نیلوفر بابونه اکلیل الملک سوسن اسمانجونی کشنیز الشعر سعد هندی قرنفل از هریک جزوی همه را بپزند
در پنج رطل آب تا یک رطل بماند صاف کنند و نطول کنند بآن سر را **نطول** که صداع سرد را سودمند بود **بگیرند** بنفشه
نیلوفر سوسن بابونه اکلیل الملک بالنکو سادج هندی قرنفل جو مقشر نیم کوفته از هریک کفی بپزند در آب و نطول
کنند بآن سر را **نطول** که صداع ریحی را سودمند بود **بگیرند** بابونه اکلیل الملک تخم کرفس تخم رازیانه زیره کرمانی صعتر ... آب
مرزنکوش شبت از هریک جزوی همه بپزند در آب و صاف نمایند و نطول کنند بآن سر را **نطول** که نافع است صداعی را
که بسبب ماده بارده یا بلغمی باشد **بگیرند** سرو باچه برو و بابونه و حلبه و اکلیل الملک و شبت همه را بپزند در پنج
رطل آب تا باز به نیمه آید صاف کنند و سر را بآن نطول کنند **نطول** که بر سر و چهار کی زینت سکوت ... از سکته
حاصل باید **بگیرند** شبت مرزنکوش ورق ترنج صعتر اکلیل الملک بابونه پودنه دشتی سداب حاشا از هریک جزوی
همه را در آب بپزند چنانکه رسیده شود و نطول کنند بآن **نطول** که صداع سرد را و ریح غلیظ که در دماغ باشد سودمند بود
بگیرند بابونه شیح غام مرزنکوش برنجاسف صعتر ورق غار همه را بجوشانند بآب و نطول کنند ... سر را و بعضی اکلیل
الملک و شبت و گل سرخ زیاده میکنند **نطول** که صداع گرم را سود دهد و بخوابی زایل گرداند **بگیرند** بنفشه بزر القطونا
گشنیز بزر کتان بزر قطونا بزر بقلة الحمقا پوست خشخاش ورق گل سرخ بیخ تفاح تخم خطمی بزر الخس و برگ بید همه را بپزند
در آب و نطول کنند بآن سر را و بعد از آن سر را تغرق کنند بروغن بنفشه و شیر دختر **نطول** که خداوند سرسام
را مفید بود **بگیرند** بنفشه تخم کاهو از هریک پنج درم تخم خشخاش ... نیلوفر تراشه کدو تر از هریک ده درم
کشنیز نیم کوفته بیست درم در پنجاه درم آب بجوشانند تا به نیمه باز آید سر را به بخار آن دارند و اگر در آن ... بعضی
... بهتر باشد و در وقت ... سر ... رایحه دارند **نطول** که صداع سرد را سودمند بود **بگیرند** بابونه اکلیل الملک

از هر یک ده درم و شبت و مرزنگوش و برگ غار و شیح همه را برابر همه در آب چندانی بپزند چنانکه رسم است و نطول کنند
نطول تشنج را است که شکسته باشند و دررو مند شده و بی‌تر گشته و ضعیف مانده باشد سود دارد بگیرند بابونه اکلیل الملک
قیصوم از هر یک هفت درم گل سرخ ده درم گل خطمی و بنفشه و برگ نیلوفر از هر یک چهار درم صندل سرخ و سفید نیم کوفته
از هر یک دو درم جمله در شش آب بجوشانند تا به دو من باز آید و در ابریق کنند و بر جایی دارند بر موضع تشنج از لوله
ابریق بریزند نطول که از جهة درد پای خاصه انگشتان پای نافع است بعد از استعمال مسهل بگیرند بابونه اکلیل الملک
قیصوم از هر یک هفت درم گل خطمی بنفشه از هر یک ده درم برگ نیلوفر صندل سرخ و سفید نیم کوفته از هر یک سه درم
برگ شاهسفرم گل سرخ از هر یک کف همه را در پنج من آب بجوشانند تا به دو من باز آید و در ابریق کنند و بر پای گرم
نطول از جهت درد اندام که از جای افتاده باشد و از آن کوفتگی مانده در حمام بر خود بریزند مفید بود بگیرند بابونه
اکلیل الملک گل سرخ از هر یک هفت درم بنفشه گل خطمی از هر یک چهار درم صندل سرخ و سفید نیم کوفته و گل خطمی
نیم کوفته مغاث [illegible] از هر یک سه درم همه را در هفت من آب بجوشانند تا به نیمه باز آید و در طشتی بریزند و در آن
نشینند و بر اندام کوفته شده بریزند نطول درد [illegible] دوا مرزنگوش و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و برنجاسف و شیح ترکی
و [illegible] شاهسفرم و ورق غار و زیتون از هر یک قدری بجوشانند و نطول سازند بگیرند بلیغ بابونه و شبت و زرنک
و غار خشک نطول تشنج یابس یعنی تشنجی که در عقب باشد [illegible] بنفشه نیلوفر خطمی و ورق خشخاش و برگ چغندر
بر سر کنند و در میان آب نشینند دواء تشنج [illegible] بگیرند بابونه و اکلیل الملک و خطمی و شبت و [illegible] و قیصوم و مرزنگوش
[illegible] آن نطول که در [illegible] عظیم سودمند است بگیرند بابونه و اکلیل الملک و شبت و نمام
و مرزنگوش و ورق کرنب و [illegible] و ریحان و خطمی از هر یک یک کف بجوشانند و نطول سازند نطول در عرق النسا
سودمند است بگیرند اکلیل الملک و بابونه و شبت و [illegible] و پوست بیخ کبر و حاشا و صعتر و حندقوقی از
هر یک یک کف بجوشانند و نطول سازند نطول در بطلان شهوة و نقصان آن عظیم سودمند است بگیرند بابونه و اکلیل الملک
و شبت و زرنک و مرزنگوش و قیصوم و ورق غار از هر یک یک کف بجوشانند و نطول سازند نطول که در [illegible]
کرده سودمند است بگیرند اکلیل الملک و بابونه و شبت و زرنک و حلبه و بنفشه بجوشانند و نطول سازند
نطول که در احتباس طمث سودمند است بگیرند اکلیل الملک و شبت و قیصوم و [illegible] و کرنب و کرفس
و ابهل و ورق سداب تر از هر یک یک کف و بجوشانند علیل در وی نشیند و چون بیرون آید قدری
بسباسه و سنبل و ابهل و قرنفل و قسط و [illegible] و فقاح اذخر و دارچینی و حب بلسان [illegible] از هر یک قدری هم
کوفته و در کتان بندند و در [illegible] بجوشانند [illegible] نطول در انواع جنون [illegible]
دارد بگیرند بنفشه نیلوفر و خطمی برگ بید برگ [illegible] برگ عنب الثعلب [illegible] و شاهسفرم برگ مورد
برگ

در بخورات گوید

۳۹۵

برگ گل سرخ و بابونه از هر یک [illegible] در آب بجوشانند نطول نمایند من اغراض نطول جهة تسکین درد و ازالۀ ورم
و معالجه تشنج شده باشند و هر موضعی که اعصاب آنها در تشنج [illegible] باشند و بیماریهای فرج مقعد و قضیب و
خصیه که اعضاء عصبانی اند با دوام و تکرار نفع می‌بخشد و مجرب است بگیرند چهار استار آب و یک استار روغن
بنفشه را با چهار مثقال گلاب با عصارۀ برگ گل انداخته بجوشانند و در جایی که [illegible] افتاده باشد بنشیند و با برق
لوله‌دار ابریق [illegible] باشد که نافع است نطول جهت درد پای و زانو سودمند بود بگیرند بابونه اکلیل الملک گل سرخ
از هر یک دو درم آب کاسنی آب [illegible] از هر یک پنج استار بنفشه نیلوفر صندل سرخ و سفید نیم کوفته از هر یک
دو درم قیصوم سه درم برگ شاهسفرم یک کف جمله را در پنج من آب بجوشانند تا به دو من باز آید و در ابریق کنند
و بر جای درد زانو ابریق بریزند نطول که درد مفاصل و درد زانو و جمیع بدن را سود دارد بگیرند بابونه اکلیل الملک
قیصوم از هر یک دو درم پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یک پنج درم سنبل اذخر از هر یک
سه درم سیسنبر مرزنگوش پودنه [illegible] از هر یک چهار درم همه را در پنج من آب بجوشانند تا به نیمه باز آید در آفتابه
لوله‌دار کرده از بالا بریزند نطول که از برای گوش [illegible] واقع شود سودمند بود بعد از مسهل بگیرند بابونه اکلیل الملک
از هر یک ده درم قیصوم ده درم پودنه سیسنبر مرزنگوش خشک اذخر پوست بیخ بادیان بیخ کرفس گل سرخ از هر یک
پنج درم همه را با ده من آب بجوشانند در آفتابۀ آهنین تا به سه من آید و گوش را بر بخار آن بدارند نطول جهت گرانی گوش
و درد دست و پای از رطوبت بود نفع نیز کند بگیرند بابونه اکلیل الملک قیصوم از هر یک ده درم اذخر نیم کوفته
پوست بیخ بادیان بیخ کرفس از هر یک پنج درم پودنه سیسنبر مرزنگوش خشک از هر یک یکدرم برگ شاهسفرم
خشک یک کف تخم بادیان سه درم پوست ترنج سه درم همه را در پنج من آب بجوشانند تا به سه من باز آید و در وقت جوشیدن
گوش را بر بخار آن بدارند و بر جای موضع نطول نمایند نطول جهت خشکی دماغ و بینی و بسته شدن گذرگاه نفس را نافع است
بنفشه برگ نیلوفر گل خطمی از هر یک شش درم کشنیز جو نیم کوفته ده درم گل سرخ یک استار بابونه اکلیل الملک از هر یک دو درم
بیخ سوسن نیم کوفته بیخ کاسنی از هر یک سه درم همه را کوفته بجوشانند به سه من آب تا به یک من باز آید و در طاسی بریزند
گرم و سر و بینی را به بخار آن بدارند دو سه بار همچنین گرم کرده بکار دارند عقد چهارم از مقالۀ پنجم از کتاب دوم در بخورات گوید
[illegible] که سده بینی بگشاید بگیرند باقلا بستر که تر کنند و بر آتش افکنند و سر را به بخار آن دارند اگر سنگ
و صندل را بر آتش نهند و سر را به بخار آن دارند نیز نافع است اگر [illegible] که از سنگ [illegible] در آتش
کنند تا گرم شود و در سرکه انداخته سر به بخار آن نگاه دارند بغایت نافع است و اگر گل سرخ و شکر طبرزد و برگ
مورد را سوخته سر به بخار آن دارند همین منفعت دهد اگر [illegible] که از نزله سرد بود عود و مشک و قسط
و کندر و لادن و شونیز و چوب گز سوخته سر به بخار آن دارند نافع بود بخور که اسهال [illegible]

را نافع است بگیرند زراوند مدحرج و [illegible] و مساوی زرنیخ سرخ مثل جمیع یکجا کنند به روغن گاو و از او بنادق
سازند و بخور کنند [illegible] مؤلف بخور خداوند بوی بد دهن بگیرند [illegible] قسط زعفران
اجزا برابر کوفته با شراب بسرشند و اقراص کنند و بسوزانند و دود او به دهن گیرند بخور که بواسیر را سود دهد بگیرند
بیخ کرفس بیخ کبر چوب [illegible] بیخ [illegible] بیخ بنفشه [illegible] اجزا متساوی کوفته و [illegible]
بلادر بسرشند و اقراص کنند بقدر یک مثقال و به شکل [illegible] دود کنند و تغاری را در شیب سوراخ کرده بر بالای آن
دود سرنگون پوشیده و خداوند علت موضع علت را در محاذی آن سوراخ [illegible] بر پشت تغار بنشیند تا دود
همه در محل علت رسد هر بامداد و شبانگاه این بخور کند تا بواسیر خشک شود بخور هم درین باب بگیرند [illegible]
[illegible] بیخ حنظل [illegible] سپید [illegible] از همه برابر قرص سازند به دستور سابق
و بر آتش به شکل [illegible] دود کنند بخور هم درین باب بگیرند انزروت را [illegible] پوست [illegible] پوست مازو اجزا برابر
قرص کنند و همچنان بر آتش به شکل [illegible] دود کنند بخور از بواسیری که خون آید سودمند بود بگیرند زرنیخ [illegible]
مثل وی اقراص کنند و همچنان بر آتش به شکل [illegible] دود کنند بخور که زکام را باز دارد بگیرند کندر بنفشه [illegible]
[illegible] قسط از هر یک برابر همه را کوفته و [illegible] اقراص کنند و دود کنند در حال زکام باز دارد چون
در ابتدا بود و در آخر نیز سودمند بود بخور جهة بواسیر و آماس و خارش آن را سودمند دارد بگیرند مقل [illegible]
[illegible] بیخ بادنجان پوست بیخ کبر [illegible] همه را بر آتش نهند و تغاری سوراخ کرده نگون سار بر او نهند و مقعد
بر سوراخ نهند تا دود به وی رسد بخور هم درین باب بگیرند [illegible]
بخور که از دود او جانوران زهرناک بگریزند بگیرند شاخ گوزن و کف [illegible] و موی آدمی و کبریت خشک [illegible]
در زفت و سکبینج و مقل و قطران [illegible] همه دود کنند و [illegible] بخور هم درین باب بگیرند
شاخ گوزن شونیز [illegible] در خانه دود کنند جانوران بگریزند بخور هم درین باب بگیرند زفت رومی کبریت
زرد شاخ گوزن [illegible] برابر [illegible] سوده و [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] و در خانه دود کنند [illegible] حل کرده باشند گرد خانه [illegible]
جانوران بگریزند بخور که بچه مرده بیرون آرد و آنچه فضلات در وقت زادن در رحم بماند [illegible]
سود کند بگیرند مر و [illegible] جاوشیر کبریت اجزا برابر [illegible] بزهرۀ گاو بسرشند و قرصها سازند [illegible]
تغار سوراخ کرده آن قرص را بر آتش نهند و آن تغار بروی سرنگون کنند و بر آن [illegible] بنهند
بخور که سرفه خشک را سودمند بود بگیرند سرگین خرگوش [illegible] از هر یک جزوی [illegible]
بیضه مرغ بسرشند و [illegible] دود کنند بخور برای جراحت بگیرند [illegible]

۳۹۶

[illegible] انداخته دود کنند بخور درد دندان و کرم او بگیرند تخم گندنا [illegible] در دو سه ظرف آهنی که پیش
گرم کرده باشند تخمهای مذکور [illegible] آمیخته در آن ظرفها کنند و سرپوشی بر آن نهند و سوراخی بر آن سوراخ کرده و نی
بر آن کنند [illegible] دود و دم گیرند که هم درد بر طرف شود و هم کرمها بیفتند و باید که این عمل در روز [illegible] بکنند بخور
جهة دفع کرم دندان بگیرند بزر البنج بزر الکراث از هر یک جزوی بکوبند [illegible] و خمیر کنند به پیه بز و حبها سازند
و بخور کنند در قمعی یا مطرقه [illegible] و بخار او به آنها رسد بخور که قطع کند بواسیر را بگیرند ورق مورد بیخ بادنجان [illegible]
[illegible] مقل [illegible] البصل از هر یک جزوی بکوبند و با آب [illegible] حبها سازند و بخور کنند من ترویح الارواح
بخور که برای بواسیر [illegible] اول باید که بر اطراف مقعد که دانه‌های بواسیر ظاهر شده است [illegible]
[illegible] که پرخون شوند [illegible] و از انگشت [illegible] فروخته باشد در آن [illegible]
نهد و بر افروزد و قدری [illegible] خاک [illegible] و قدری نمک بر آن آتش [illegible] و اطراف او را [illegible]
[illegible] و صاحب [illegible] دود را [illegible] مقعد [illegible] و سه روز از خانه بیرون نیاید [illegible]
اجتناب کند [illegible] شفا یابد بخور عجیب جهة بواسیر که از حکیم کمال الدین حسین شیرازی خواه بواسیر ریحی باشد خواه [illegible]
نافع است بواسیر خونی که بند شده باشد [illegible] باشد یا [illegible] بگیرند پوست مار
[illegible] باشد و جرم فیل سوهان کرده مقل ازرق پوست بیخ کبر پوست تخم مرغ پوست [illegible] دم با دنجان فرفیون
شاخ گرگ شاخ گوزن شاخ گاو که در گله پوسیده باشد نمک دانه‌دار [illegible] موی سر آدمی [illegible]
[illegible] همه را جمیع با هم بکوبند و بطریق معمول بخور نمایند بواسیر را نافع باشد بخور دفع باد [illegible] نیم درم شنگرف یکدرم عاقرقرحا
نیم درم پوست بیخ [illegible] جمله ادویه را [illegible] کرده مساوی [illegible]
[illegible] در دیگ انداخته آتش کنند و بر سر دیگ سرپوشی نهند که سوراخی داشته باشد و در آن سوراخ
[illegible] نصب کنند و [illegible] دیگ بر آتش [illegible]
[illegible] چون عرق کند [illegible]
[illegible] خواب کند [illegible] بخور عجیب جهة [illegible]
[illegible] آتش [illegible] کودک [illegible]
[illegible] بخور [illegible] سودمند است بگیرند [illegible]
[illegible] از هر یک یکدرم [illegible] بر آتش [illegible]
[illegible]
[illegible]

نسخه بعضی خوشبوی که در آب نشینند

رسانند و دود او بطریقی چنانکه هر روز صبح و شام بکشند در یک هفته صحت یابد و طعام بجز شیر برنج چیز دیگر نخورد
بر بینی نهند بخور جهت درد شقیقه بخورد استخوان سر سگ و دود او بر راه بینی بگیرند بخور مجرب جهت زخم آتش [illegible]

[illegible]

[illegible]

در بیان شوره و جبیره گوید

جوز سرو و ثمرة الطرفا از هر یک سه درم [illegible] ده من آب بجوشانند تا نیمی بماند و در طشتی ریزند و در آب [illegible]
[illegible] چنین آب را اگر نیم گرم و [illegible] سخت کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

برگ سوسن ده دسته گل سوسن صد عدد و بیخ سوسن گل سرخ عدس مقشر از هر یک ده توله زرنب شهنه پوست اترج سنبل
الطیب از هر یک دو توله اجزاء کوفتنی را بکوبند و در سرکه و گلاب بخیسانند و بعد از یکشب نه روز اضافه نموده بآب
خالص بجوشانند و دست مالیده صاف نمایند و توتیای مرآری مرداسنگ رماد جوز سرو رماد خرنوب سفیدی بیضه کافور
از هر یک سه توله اجزا را کوفته و بیخته با این آب مذکور ممزوج سازند و بهاون تیز کنند و ذات الرائحه را هنگام بر شدن
بعد از خروج از حمام عرق را خشک کنند و جمیع بدن را با این طلا تدهین نمایند و توقف کنند تا خشک گردد و بعد از آن رخت
بپوشند و روز دیگر نیز بحمام روند و هفت روز چنین استعمال کند نافع باد غسول که بشره را صاف و سفید سازد
و زنگ رو نیک گرداند بگیرد آرد باقلا آرد نخود آرد ترمس مقشر بادام تلخ از هر یک ده درم کثیرا بجدم کوفته
بیخته بشیر تازه دوشیده بسرشند و بر روی بمالند و یکشبانه روز رها کنند و بعد از آن بآب گرم در آن نخاله جوش داده
بشویند و در سه نوبت مکرر کرده آید بگیرد پوست بیخ یا تخم خربزه و پوست عدس و دانه برداده و دراند رون خربزه
هندی از هر یک قدری کوفته و بیخته بآب جو بسرشند و طلا سازند نوع دیگر بیخ یا تخم خربزه ترمس آرد باقلا آرد جو نخود
از هر یک قدری کوفته و بیخته بلبن حلیب بسرشند و بر روی بمالند نوع دیگر که بدن سفید شود و روی برق زند و بشره را
نازک سازد و صاف گرداند بگیرد آرد نخود و آرد باقلا و دقیق شعیر دانه سنه و کثیرا و تخم ترب از هر یک کوفته و بیخته معجون کنند
بشیر طلا کنند بر روی شب و صباح بآب گرم بشویند که در او جوشانیده تخم نخاله و بنفشه خشک ده شب استعمال کند
من عشره کامله مؤلف بگیرد بادام شیرین مقشر دانه سنه کثیرا پس جمع کند بآب معصفر و بدن مالد و روی رابآب ...
بطبیخ بابونه و بنفشه یا بگردانند و کثیرا و بادام شیرین پس معجون کند بشیر و طلا کند زنگ سرخ کند بگیرد خردل سفید و
تخم ترب سرخ ... قسط کند بشیر و غیره نرده بخفته بابن بکشند بگیرد زعفران و زرناس و کندر و مرکی ...
مساوی و آب بجاز که نام ... است بقدری که معجون شود و بمالد بر روی و غسل کند من عشره کامله مؤلف نوع دیگر
انچه سرخ میکند رو را خوردن نخود و انجیر و انار شیرین و گوشت و شراب سرخ غلیظ و حلوات و روغن حمام دایم و بآب
گرم و شیرین و خوردن زرده بیضه مرغ نیمبرشت و حلتیت را خاصیتی است عجیب در سرخ کردن زنگ و همچنین سیر نوع دیگر
که سرخ میکند رو را بگیرد زنجبیل خشک ده درم زعفران سه درم شکر سپید درم هر روز ده درم سفوف کند
نوع دیگر در انچه زرد گرداند زنگ را بودن در جای گرم است و نوشیدن آبهای ایستاده و همیشه خوردن سرکه و مالیدن
رو بزیره و خوردن گل و بیدانجیر و هم بسیاری زیره اندازد در طعام و دادن بوی کردن زیره زنگ را زرد گرداند
نوع دیگر در انچه سیاه گرداند زنگ را بسیار بودن در آفتاب و یاد خوردن اغذیه و لحم و ... و دوری از حمام نوع دیگر
در انچه سیاه کند رو را آنکه طلا کنند رو را بنوره و مرداسنگ چند بار که مالیدن آن رو سیاه شود بسیار که به شدن او
دشوار باشد اگر خواهد بقیع آن باشد پس سرکه که در او جوشانیده باشند اشنان اخضر و بمالد به پیاز یا ترب شستن
اتبع

اتبع یا آرد نخود یا سرکه چند بار تا باز پس بیاید بگل خود من عشره کامله مؤلف کمجوز سیم در ذکر عطریات و انفحه
و طلاها و پاره و غلها و کحلها و یافتن سموم و بیهوشی دارد و این مشتملست بر شش نقد
نقد اول از کمجوز سیم در عطریات و خوشبوئیها و در این دو عقد است عقد اول از نقد اول کمجوز سیم در عطریات
نسخه روغن چنبیلی دیع اعلا بیت کنی کنجد مقشر یکمن باید که چادری از جو بار فرش نموده بر بالای او روغن
اول یک سیر گل چنبیلی که بستری یا تهاون ساخته باشند بگسترانند و بر بالای گل چادر باریک دیگر چنداند و باز بر بالای
چادر یکسیر گل مذکور گسترانیده چادری باریک دیگر بر او بپوشند و بالای این چادر نیم من کنجد مقشر دیگر بگسترد
و بالای او به چادر جو بار بپوشد از هنگام شام تا دو پاس شب همچنین بوده بعد نگهدارد و بعد از دو پاس شب گلها
دور سازد و کنجد بجا کرده نگاه دارد و روز دیگر بطریق معهود گل مذکور یکسیر زیاد کند و همچنین هر روز یک سیر گل
مذکور میافزوده باشد تا در ده روز به ده سیر رسد بعد از آن روز یازدهم هر روز ده سیر گل مذکور بطریق معهود میداده باشد
تا یکمن کنجد مذکور از ابتدا تا انتها بیست من مذکور خرج شود چون به بیست من گل رسد در قرع روغن گر آن روغن بکشد
که روغن نفیس و سفید و خوشبو بر آید و حکمت که گل چنبیلی بهمین طریق یکمن کنجد آن کرده که برای یکمن کنجد سی من گل از
ابتدا تا انتها که مذکور شد بر او خرج شود نهایتش بدین کیفیت از روز یازدهم گل ندهد بلکه بیست سیر گل میداده باشد تا آنکه
بسی من برسد نوع دیگر آن است که چادری چهار سیر چنبیلی که بستری یا او دور ساخته باشند ته بته بگسترد چنانچه اول یکسیر گل بگسترد
او یکسیر کنجد مقشر بپاشند و همچنین باز بالای او یکسیر گل مذکور فرش نمایند تا آنکه یکمن کنجد برسد و چهار سیر گل خرج شود بعد
از آن چادری جو بار دیگر بالای آن چندانند تا دو پاس شب نگهدارد چنانچه بالای مذکور شد و همچنین روز دوم پنج سیر گل بکشند
الغرض تا روز دهم هر روز یک یک سیر گل افزوده باشند تا به ده سیر رسد و پس از آن هر روز همچنین تا انتها دوازده روز
که گل رسد ده ده سیر گل میانداخته باشند و روغن بکشند اگر ادنی از این نخواهد که اعلای او زیادست از شش هفت کنی زیاده
نیست و حکمت که تا دو کنی میتوان ساخت و قید دو پاس برای این است که بعد از دو پاس گل به بزه زدگی میگراید و فوتش
کم میشود پس اگر زیاده اگر دو پاس گذارند کنجد را ضایع خواهد ساخت روغن های پلید برای یکمن کنجد روز اول بطریق مذکور
روغن چنبیلی سه سیر گل خرج نمایند و همچنین هر روز یکسیر زیاده میکرده باشند تا به ده سیر رسد بعد از آن هر روز ده ده سیر گل
عمل کرده باشند تا از ابتدا تا انتها هفت هشت من گل خرج شود که روغن گل اعلا زیاده از هفت هشت کنی نمیشود روغن گل
سرخ و گل سیوتی و گل چنبیلی باید که از هر کدام ... ته او دور ساخته ورق ورق کرده بطریق روغنهای سابق روغن بکشند چنانچه
که از روز اول سه چهار سیر گل ورق ورق کرده انداخته بهر روز یک یکسیر اضافه کنند و چون بهفت و هشت سیر رسد
زیاده از هفت و هشت سیر نیندازند تا آخر فصل گل چنین عمل کند روغن گل کیوره برای یکمن کنجد مقشر بیاورد روز
اول صد عدد گل کیوره و برگهای از هم دیگر جدا سازد و هر برگ بدر از از ... ساز و از میان دو نیم کرده کنند

حل ... در آن ... ساخته ... گرم دارد و بعد از مجرا آن کافور نهند خوا...
کرده بشیرد خشکه و هرگاه خواهد که فرو زآرد بچهای مذکور را در میان آن خشکه گرم دارد و بعد از مجرا آن کافور بگذرد خوا...
شد بعد از آن بچها بر آورد و بعد از آن در میان ثلث روغن الستی کرده و رنهار ... در میان نهاده دو سه روز بگذارد
هر جا مالیده باشد که جلا پذیرد و بعد از آن در آنها ساخته و سوراخ نموده تسبیح سازد حبه کتوری بیاورد کاتهه سیاه یک قدر
که خواهد بشناسند تا از پس برز ... دکانهه مذکور یک شبانه روز یاد و پاس و اقلاً یکپاس و بعد از آن آب ... نیم خشک گردد
مثل رزک و مثل پیازد گل کیوره و اندرا برو رقهای میانه کیوره لپت کند و بیاره و ظرف گلین تو اب ... رسیده و در آن گلاب
پاشیده و ورقهای گل مذکور انداخته در آن نگاه دارد و دهن دیگ گلین بسته نگهدارد و شب در جائی که باد برسد
و دهن او را بگشوده نگهدارد و در روز ... باشد و دهن او را به بندد تا وقتی که گلها پژمرده گردند و این عمل در هفت روز تمام شود
بعد از آن از آن گل جدا کرده بستند و بعد از آن اجزا را قدری از رنگ کیوره بالای آن نهاده و دهن ظرف بسته تا سه روز
نگاه دارد و نصف این معمول بارشهای زرد کیوره و در نصف کستوری خالص داخل کرده سوده خود بگیرد جوزه بیاورد چوب بس
کهنه که مغز درخت باشد حالی سیاه میباشد و انزا ریزه ریزه سازد و انزا دو برابر ایام اگر آب بخیسانند و در شیشی کرده و
نیم سبوی شکسته شیشی نهاده با تش انگشت افروخته بطریق معمول بچکانند طبیعی جوره تو آن ساخت نوع دیگر صندل یا سفید
یکحصه و یک حصه کلینک و یک حصه اگر و یک حصه کاه خس چهار حصه را در آب بخیسانند ده یا نزده ایام اگر بچکانند انزا
بطریق جوره رسمی معمول نوع دیگر بیاورد مغز درخت سیسون کهنه یک سیر و بیاورد کرنجهای بانس برابر او و انها را دو بیست ایام
اگر در آب بخیسانند و بطریق جوره رسمی بچکانند و نصف این در نصف جوره بکار تو آن برد طریق جوره سفید زنگ بیاورد اگر
پس بیت بقدر یکسیر و بیاورد چیار ... چهارم حصه این و پوست او را مقشر سازند و ... واگر ... ریزه کرده ...
بطریق متعارف در آب بخیسانند بعد از آن در شیشی کرده در نیم سبوی شکسته شیشی گذاشته چون آب کرده
در آن سبوی شکسته پرکرد شکسته میانداخته باشد که از تف چوبه جوره سفید ... خواهد چکید طریق جوره زنگین بیاورد اگر
بیت یک سیر و نیم یا د شنگرف و نیم یا د ... تا بیده و یا ... اگر مالیده در آب بخیسانند و انزا بطریق جوره زرد و از رنگ
کرم اگرم بطریق معمول بچکانند که جوره سرخ زنگ بر خواهد آمد طریق جوره زرد زنگ بیاورد اگر پس بیت هر قدر که خواهد اگر نخواهد
یکسیر ... بیاورد ... دهم حصه اگر زعفران واگر با بطریق متعارف ریزه ریزه کرده یا زعفران مذکور در آب بخیسانند
بعد از آن بیاورد ریگ رمل و بسیار گرم نماید که علم در آن توان بریان کرد بعد از آن اگر را در شیشی کرده و در میان نیم سبوی
شکسته نهاده بجای او و بعد آتش همین ریگ گرم اگرم پر میکرده باشد و هرگاه سرد شود ریگ دیگر گرم اندازد واگر ریگ در
سازد که جوره زرد اعلی خواهد چکید سیوتی هرگاه بخواهد که انفحه عطر از عرق گل سرخ سیوتی و چنبیلی و گل که عرق بهر کونید
و خس و هر چیزی که از او عرق بکشند باید که نخستین ... بطریق متعارف عرق بردارند پس چکیده او را در شاه ...
یا سفال انداخته شب وا گذارند روز دیگر هر عطری که چون قیح ... بر آن عرق ظاهر رسیده باشد آهسته به پر مرغ بر آورند

و بطریق روغن چنبیل و غیره همین بر هد و هر ار و ... یا نزده گل کیوره همین ساخته میافزوده باشند تا پنج شش هزار گل برسد
بمرور تا فصل گل با ... رسد کشیدن جوهره امن یا ح که اگر اعلای عود بر ریزه ریزه کرده تا مدت چهار هفته در گلاب یزدی بخیساند
چنانکه در هر هفته گلاب را دور سازد و گلاب تازه چنداز د و گلاب باید که بالاتر ریزها عود باشد بعد از آن عود را در شیشه
کرده چنانچه در ... شیشی و بادام نیز داخل ساخته بطریق معمول بچکانند و در ظرفی که جوهره بچکد نیز باید که بجای آب گلاب در
آن ظرف باشد هرگاه که بدانند که نصف شیشی بچکد دو ماشه عنبر در ظرفی که میچکیده باشند داخل ساخته جدا نگاه دارد
واگر بی عنبر هم بخواهند میتوان کرد و نصف شیشی را در ظرف دیگر بچکانند همچنین در هر شیشی احتیاط نماید که نصف
اول را علیحده نگاه دارد که از قسم اول اعلی است و نصف شیشی را چه ... قسم دوم خواهد بود و قسم اول بسفیدی
مایل خواهد بود و قسم ثانی نوع دیگر که بیش از اول ... است اگر یکسیر عنبر لادن یکدام لوبان یکدام گور ... یکدام
نیم دام ... از هر یک نیم دام چوزبوا یکدام اگر را بعد از آنکه در آب تر کرده باشند بوقت چکانیدن این اجزا
با عود آمیخته در شیشی کرده بچکانند نوع دیگر طریق ... اگر یکسیر صندل نیم سیر کلینک نیم سیر اینها را ریزه ریزه کرده در آب ...
بطریق معهود بچکانند و در ده توله از این قسم ... زباد داخل ساخته بکار برند ... اگر ... اول یکسیر اگر نیم
لوبان دو دام ... ده توله باید که همه را نیکو کوفته و آمیخته با گلاب و شیره نبات نرم ساخته ... ساختن ...
بیاورد کهنه سفید اعلا نیم سیر کوفته یکروز در آب ... بعد از آن اجزاء اضافه نموده در میان گلاب ...
یکگل کیوره و گل چنبیلی تا ده روز بوی دهد بعد از آن مشک ... کافور ده ماشه داخل ساخته ... روغن کیوره چرب
کرده گوی ... ساختن ... بیاورد ... هر قدری که خواهند و در فصل انبه هرگاه که انبه بار آورد و بار ...
قدری بزرگ گردد ... که ... برداشته بشره ... که از او بر آید و او را ...
آن بشره ... بنام ... سازد ... و یا ... باز ...
در خوراک ... ساخته ...
بگیر سعد ...
باگلاب ...
خلیا ... کتیرا خشک ... کرده ...
گلاب تر کرده ... کافور چینی ...
حقه کافور ...
کافور ...
کهربا ...

آب او فشرده در ظرف دیگر کنند که عطر عصاره از انیست و عطار که بدین دستور بست **نموده بستن خوشبو** که اگر ده ...
ریزه ساخته بطریق متعارف در گلاب یا در عرق بهولسری یا در آب تر کرده چوب یکی ... هر ده توله چوب یکی شسته خشک
و کمانچه کافور و یکماشه عنبر اشهب بدینطریق که دیگ پر از آب کرده پیاله نقره در آن نهند و بر زیر دیگ آتش نرم کنند چون
چون پیاله گرم شود و آب بخار انگیزد عنبر را ریزه ریزه کرده در آن پیاله کنند هر گاه عنبر حل شود کافور و مشک بهم خوب حل سازد
که قسم اعلا چوب است **گل کامه بستن نوعی** گل رنج یا بهولسری یا بادل یا مجموع گرفته برگ برگ سازد و در سنگ ... نموده و پارچه گرفته
بفشارد و عصاره که بر آید در چینی لنگری بگسترد و پهن سازد و بالای چینی جبه حفظ کرده غبار و خس و خاشاک پارچه باریک
گرفته در آفتاب بنهد تا مادامی که آن عصاره قوامی بهم رساند که تو آن حب بست پس همچنین تا آخر فصل هر گل لذا این گلها ...
بشره گرفته بر همان عصاره آفتاب نهاده افزوده با هم مخلوط سازد و بعد از آن ساتی در آفتاب خشک نماید و چون گلها ...
رسند آن عصاره را خوب خشک نموده که مطلق اثر رطوبت در او نماند و یکبار دیگر بریزه قرصها سازد **گل کامه عنبر** دیگ پر از آب
کرده جام نقره در میان نشسته نهد و ده توله عنبر ریزه ریزه کرده در آن جام انداخته زیر دیگ آتش نرم کنند هر گاه عنبر گداخته
آید مقدار ده توله از گل کامه مذکور اندک اندک در آن عنبر میانداخته باشد تا هر ده توله گل کامه [illegible] بعد از آن قرصها
بسته نگاه دارد **سفید ساختن عنبر سیاه** بیارد عنبر سیاه در کاسه چینی و آب لیمو [illegible] کرده عنبر را در میان آن نهاده و پنج
شش روز در آفتاب گذارد بعد از آنکه عنبر ته نشین شود آب او را بریزند و باید گذاشت چند بار [illegible]
از آن [illegible] خشک سازند بسیار خوشبو و سفید شود **عنبر اشهب** صمغ عربی ده توله [illegible] گل چینی دو توله
کافور چودانه یکتوله بسیار بکوبند و [illegible] در آفتاب نهند که بگدازد و یکتوله موم سفید و نیم توله [illegible] بکنند
و در آفتاب کلیچه سازند و در ظرف نگاه دارند که میان او و عنبر اشهب فرق نتوان کرد **عنبر زرد** صندل ده دام
زعفران اعلی سه دام باید نخستین صندل را با گلاب خشک کرده در میان پیاله چینی بیندازند و تا هفت روز
هر قدری گلاب برو بریزند و خشک سازند بعد از آن خشک ساخته بیارد گل چنبیلی و پیاله را بر روی آن [illegible] گذاشته
بر به بعد آن قدر بوی گل چنبیلی بدهد که بوی صندل بالکل محو شود و همه بوی گل بدهد بعد از آن سه دام زعفران
اعلی شسته با گلاب خشک ساو کرده با این صندل مخلوط ساخته در همان پیاله [illegible] و خشک ساخته بار گل
چنبیلی آن قدر بوی دهد که بوی زعفران نیز منعدم شود و باز کافور بهیمسینی یکماشه و [illegible] یکی [illegible] در
روغن چنبیلی بر آن کرده باریک سوده داخل سازد و بعد از آن دو نیم توله عنبر سفید اعلا باریک ساییده داخل
ساخته به جامه بپزد و یکبار ببرد **عنبر تازه** صندل ده دام عود اعلی دو دام با گلاب مشک ساو نموده در پیاله چینی
آلوده خشک کرده [illegible] هفت هشت روز عرق بهار [illegible] خشک [illegible] که بوی صندل [illegible]
و همچنین پنج شش روز عرق [illegible] و خشک نموده که عرق [illegible] و باز همچنین بگلاب ترجیح دهند تا
وخشک

و خشک نماید باز به گل چنبیلی تا ده هفت هشت روز بوی دهد که انها بوها منعدم کرده و بعد از آن دو توله عنبر
و ده توله مشک و چهار توله اکسیر شود بجنبه داخل ساخته و با هم مخلوط ساخته [illegible] باریک [illegible] عنبر سازد [illegible]
عنبر قسم ادنی صندل دو دام با آب مشک ساو نموده [illegible] در روغن [illegible] مشک چهار ماشه اکسیر یکتوله
با هم گرفته بجنبه مخلوط سازد و عنبر سازد **کافور ریخته** ساختن کافور اعلی از کافور چینی بیارند کافور [illegible] در طبق
چینی کنند و طاس چینی بر سر آن نهند و سر طاس محکم بطبق وصل نمایند چنانچه از هیچ جا بخاری بیرون نیاید [illegible] همچنین
مثل آن در گل بگیرند و پر از ریگ نرم کنند و طبق مذکور را بر بالای آن ریگ نهند و در زیر آن آتش کنند آهسته.
آهسته که اگر طاس بجهد از طبق کافور بپرد و تا یک ساعت آتش کنند و بگذارند تا سرد شود و چون وا کنند کافور بسر طاس
چسپیده خواهد بود مثل [illegible] **عمل [illegible] سپاری** سپاری را اول بگلاب تر کنند و صندل و عود و اندک زعفران و
اندک کافور و قدری لاچی همه گرفته و بجنبه بگلاب حل کنند و سپاری را [illegible] آب بشویند و در میان این معمول [illegible]
یکشب و روز [illegible] ریزه کنند و خشک سازد و بوی گلها بدهد **نوع دیگر** [illegible] اول عود عرقی یکتوله عنبر
اشهب اعلی یکتوله زباد اعلی یکتوله نخستین زباد را بسیار بشویند که خوب پاک شود باید که عنبر را با قدری گلاب در پیاله
نقره حل کنند و بعد از آن زباد را داخل کنند و دیگر ادویه داخل ساخته مخلوط نمایند و باز [illegible] شسته گلاب بشویند
بعد از آن [illegible] در پیاله چینی انداخته [illegible] گل چنبیلی خوشبو سازند **صندل [illegible]** باید که چوب [illegible]
[illegible] در میان آن [illegible] بشویند و گل [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] چوب [illegible] صندل [illegible] خوشبوی از هر قسم [illegible]
[illegible] صندل [illegible] چوب در آن [illegible] صندل [illegible] **ارگجه** قسم اعلی نخستین
[illegible] و عود اعلی هر کدام [illegible] در [illegible] شیشه گلاب جدا جدا ساییده [illegible] خشک گردانند و باز
[illegible] روز بوی گل چنبیلی دهند بعد از آن عنبر اشهب و مشک و عود اعلی و زباد شسته اعلی از هر کدام دو ماشه
[illegible] و کافور [illegible] هر کدام [illegible] در روغن چنبیلی [illegible] گلاب آمیخته
[illegible] **نوع دیگر ارگجه** صندل ساییده هر کدام [illegible] یکماشه مشک یکماشه اکسیر [illegible] و همین قدر روغن چنبیلی
کافور [illegible] از هر یک دو رتی [illegible] گلاب آمیخته [illegible] پیاله [illegible]
نوع دیگر ارگجه صندل [illegible] اکسیر [illegible] روغن چنبیلی [illegible] گلاب آمیخته [illegible]
عود اعلی دو [illegible] نیم دام در یک شیشه گلاب ساییده و یک رتی کافور داخل ساخته [illegible]
[illegible]
[illegible]

انگور خواهد کرد پس بر چادر سفید انداخته سیاهی آن دور کند و انگور سفید او بستانند و در سایه خشک سازد پس بگرد تا
[illegible] آن بستانند و آنرا صلایه کنند بعد از آنکه شسته باشند و خاک آن دور کرده است پس آب او بدهند غلیظ [illegible]
خشک کنند چون خشک شود باز آب [illegible] بدهند باز در سایه خشک کنند پس آب [illegible] و اندک بدهند [illegible] بعد از
خشک شدن بیست [illegible] باشد یکتوله زعفران سوده آب او کرده بدهند پس نیم خشک شده در نوزده توله یکتوله
زعفران خالص داخل کرده در کیسه کنند و محکم ببندند تا یکجا شود پس [illegible] **صندل اعلی** صندلی سرخ [illegible] و پنج
[illegible] و نیم حصه با صندل خالص یکجا ساید جمله صندل شود خوشبوی گردد **ساختن غالیه** و آنرا [illegible]
خوانند بیارد پنج سیر سهجنه یکساله بقدر حاجت و از ریگ پاک کند پس او را کوفته آب او بستانند و نیم [illegible]
تر کرده بار کنند و قدری صندل داخل کند چنانچه اگر سهجنه ده سیر باشد دو سیر گندم و بیست و چهار درم صندل
باریک کوفته بار کند و مقطر سازد و جمله این بستانند و در قرابه کنند و هر گاه که در هر فصل بهم رسد [illegible]
از صبح تا شام و در این قرابه بیاورد و در آفتاب بنهد چون گلها همه تمام داده باشد یکتوله مشک و ششماشه
کافور چودانه و چهار ماشه زعفران باریک ساییده داخل نماید و یکماه دیگر در آفتاب بنهد هر چند که آفتاب
سخت [illegible] بهتر باشد **جوهر عود ساختن** بیارد عود [illegible] خالص و داخل سازد در او صندل اعلی یک سیر عنبر لادن
نیم سیر جمله را [illegible] سازد پس یکتوله مشک خالص و [illegible] توله کافور چودانه و نه درم نبات [illegible] و قدری
گلاب که همه را مخلوط سازد و جوش کند **عود پرورده [illegible]** عود خام [illegible] ده درم [illegible] سه درم چوب [illegible] و سه درم
دارچینی سه درم سپند نه درم ناخن [illegible] نه درم قسط ده درم [illegible] نه درم [illegible]
نه درم [illegible] سه درم [illegible] نه درم [illegible] سه درم [illegible] ده درم [illegible]
نه درم [illegible] ده درم هر یک [illegible] کرده و بجنبه یکجا کند پس [illegible] و هفت درم گلاب کند
و ادویه مذکور در آن کند و [illegible] خشک [illegible] نماید و در آفتاب نهد چون [illegible] نه درم سلارس و یکدرم کافور
چینی [illegible] درم عنبر [illegible] آن باریک کرده و اندک مشک در او اندازد و بسیار بمالد تا بهم بیامیزد عود پرورده شود
نوع دیگر سعد [illegible] از هر یک نه درم قسط [illegible] از هر یک هفت درم سلارس [illegible] چوب [illegible]
و سپند [illegible] از هر یک سه درم یکجا کوفته [illegible] **نوع دیگر [illegible]**
[illegible] سعد عود سلارس از هر یک جزوی باریک سوده در فتیله [illegible] در چراغ با روغن [illegible]
تمام خانه معطر گردد **روغن معطر** [illegible]
[illegible] بهتر [illegible] **ساختن [illegible]** [illegible] مشک و عنبر هر کدام [illegible] و قدری [illegible]
ساخته [illegible] بهم [illegible] و مشک و عنبر هر کدام [illegible] خوشبوی از انواع [illegible]
نوع

نوع عبیر [illegible] صندل نه درم اگر غرقی سه درم کپنهوله و دو درم جدوار [illegible] یکدرم اگر تیلیه سه درم مرزنجوش نیم درم گل سیوتی ده درم
گل چنبیلی سه درم بالای سفید سه درم گل بهولسری سه درم مشک نافه سه درم نارنج سه درم مجموع را بسایند [illegible] بگلاب تر کرده [illegible]
در ظرف چینی مطبوق سازند و شب [illegible] که خوشبو باشد بپرورند و روز در آفتاب بنهند تا نه روز چنین عمل کنند
و هر چند بیشتر کنند بهتر است بعد از آن صلایه نموده عبیر سازند که بغایت خوشبو خواهد بود **اگر بتی** اگر تیلیه بیست و چهار درم
صندل بیست و هفت درم اگر غرقی بیست و هفت درم لبان بیست و هفت درم سلارس هژده درم سنبل هژده
درم نکه هژده درم عنبر نه درم قسط یکدرم قاقله چهار درم [illegible] گل دوازده درم دارچینی چهار درم لاک [illegible] درم
جهریره نه درم نبات مصری نه درم بالای سفید نه درم کپنهوله سه درم همه اشیا را باریک ساییده با گلاب آمیخته فتیله سازد
و در آفتاب خشک سازد و در وقت حاجت بکار برد **کنته** اگر تیلیه لبان صندل اگر غرقی سلارس شهد از هر کدام هژده
[illegible] سنبل نکه [illegible] عنبر از هر کدام نه درم رال بالای سفید قاقله از هر کدام سه درم [illegible] جهریره دارچینی قسط از هر کدام
چهار درم با هم نرم صلایه نمایند و بر هم زنند و قرص سازند و بکار برند **لدکه** صندل [illegible] سیر اگر اعلی نیم سیر عنبر مشک [illegible]
از هر یک چهار توله زعفران [illegible] از هر یک ده توله بالای سفید کپنهوله [illegible] گل نارنج گل سیوتی از هر یک سه توله
بالای سیاه یکتوله قسط زباد مرزنجوش لبان از هر یک ده توله مجموع با گلاب صلایه نمایند و بر ظرف چینی بمالند و بانواع گل
خوشبوی [illegible] دهند و [illegible] عنبر [illegible] نیز بخور دهند بعد از آن خشک کرده با گلاب ممزوج کرده بعمل برند [illegible] گل چنبیلی و گل
سیوتی و گل [illegible] بخور کنند **عطر [illegible]** اگر اعلی یکسیر و نیم کوب کرده تا سه روز در گلاب [illegible] بعد از آن شش توله
عنبر [illegible] اعلا ریزه کرده در میان اگر کنند و در ظرف چینی یا سه سیر [illegible] نبات اعلی یا شهد حل کرده مخلوط سازند
خشک کنند هر وقتی که خواهند زنند که بغایت خوشبوست **[illegible] تیل ارگجه** تیل چنبیلی نیم سیر تیل رای بیل یکپاو تیل کیوره یکپا
و گلاب یکپاو تیل چنبیلی نیم پاو مشک یکتوله کافور بهیمسینی سه سرخ جوزه خالص هشت ماشه [illegible] یکتوله عبیر [illegible] یکپا
و کپنهوله [illegible] هر یک را جدا جدا کرده از پارچه باریک بگذرانند و دیگر همه را یکجا کرده در تیل اندازند و خوب دست زنند
دیگر باز از هر پارچه باریک بگذرانند که همه در هم شود بعد از آن در شیشه انداخته چند روز در آفتاب بنهند تا بوی او خوب
بگیرد **نوع ارگجه [illegible] مقدار یک پیاله** صندل سه دام مشک ده ماشه عنبر [illegible] ماشه تیل چنبیلی [illegible] اگر چهار ماشه اگر نیم
ماشه کافور [illegible] گلاب یک شیشه **نوع دیگر** اگر نیم دام مشک سه ماشه تیل چنبیلی [illegible] دام [illegible] ساییده هر قدر [illegible] در کار
نوع دیگر [illegible] ارگجه صندل ساییده یکپاو مشک یکتوله جوزه خالص یکتوله اکسیر یکتوله کپنهوله ده ماشه نکه ده ماشه پنج
[illegible] چهار ماشه تیل چنبیلی دو دام عنبر اشهب چهار ماشه زباد شسته چهار ماشه عرق بهار یک شیشه گلاب [illegible] هفت
[illegible] یکتوله کافور بهیمسینی یکماشه **نوع دیگر ارگجه** صندل [illegible] و مشک یکتوله جوزه یکتوله اکسیر یکتوله کپنهوله
[illegible] نکه ده ماشه پنج [illegible] چهار ماشه سلارس یکماشه کافور بهیمسینی یکماشه گلاب [illegible] چهار شیشه گلاب [illegible]

چهار رشیشه تیل چنبیلی بکدام میده شسته شش ماشه **دارو بوی مشک** عنبر اشهب دو ماشه زباد رشسته دو ماشه جوزه
خالص دو ماشه هر سه چیزرا بالای آتش بگدازد و تا زمانیکه حل شود بعد ازان برآورد و باب و گلاب یزدی بشوئید
نوع دیگر بگیرد زباد دو نیم ماشه جروه خالص یک ماشه عنبر اشهب سه ماشه تیل چنبیلی اندک گلاب یزدی بهر قدری که شسته
شود زباد و عنبر وجروه بر سر آتش نگاه دارد تا حل شود بعد ازان باندک تیل چنبیلی او را حل کند و بگلاب بشوید
طرزی باطنی عنبر عود قماری شش توله صندل سفید سه توله عنبر دو توله سنبل الطیب یکتوله اخوبغان دو توله کافور یکماشه کهول
یکتوله نکه نیم ماشه مشک یکماشه گلاب یزدی نیم سیر انچه را ده ته ماخوب صلایه کرده باگلاب خمیر کرده نگاه دارد **عنبر دیگر** عنبر لادن
مغسول یکسیر مصطکی رومی دو توله پوست تخم مرغ پنج توله صلایه کرده شسته مشک ختائی یکتوله بگلاب یزدی انها خمیر کرده
شمامه شمامه سازند **عنبر با عود دیگر** اگر یکسیر صندل یکسیر عنبر لادن یکسیر گلاب یزدی پنجاه شیشه جهر یکسیر جهر ماکیس مشک سی توله
روش دیگر گل بهاری پنج سیر سنبل سه سیر دو اله دو سیر عنبر اشهب سه توله گلاب یزدی پنجاه شیشه مشک یکسیر عنبر لادن شسته
یک و نیم سیر اگر سه سیر صندل سه سیر پنج بنفشه یکسیر پوست اترج یکسیر اول آنچه که اگر و صندل با یک بارکه بجوش کنند
و بعد ازان در دیگ اندازد و گلاب آنقدر باید که چهار انگشت از مصالح بالا شود بعد ازان کم کم آتش کنند تا آب خشک
شود بعد ازان برآرند و در طبقها خشک کنند **فتیله عنبر** اگر یکسیر صندل یک سیر پنج بنفشه ده توله لوبان عنبر مایه یکجا
انهمه یکجا کرده آب بیند و در گلاب ترکنند و بازب بیند و بعد ازان فتیله راست کنند **فتیله خوشبوی** بیارد یک سیر روغن کنجد
با قدری برگ سیر غم با لیمو داخل کرده بجوشانند تا بوی ناخوش روغن زده ده شود پس بیارد بیست و چهار درم موم صاف
کرده و بیست عدد خانه کره زباد خشک کرده و باریک بریده در آن روغن بجوشانند چندانکه بگدازد پس قدری نکه و عود
خام اتش کرده داخل سازد و بجوشانند تا بهم بیامیزد و ازان فتیله سازد و قدری روغن خالص دیگر درو کرده در ظرف نهد
تا سه روز در میان شالی بدارد پس بکار برد **گل کافور جوانی** بیارد سهاکه در ظرفی کند و هفت بار آب بر برد و بشوید و باز
هفت بار بشوید تند درخت کیوه بشوید چندانکه مطلق سیاهی نماند بعد ازان چهارم حصه کافور اعلی با دیار ساحه
چند روز در میان غله نهند و بکار برد **کافور خشبو** بیارد دوغ گاو کپاس زرشی و نر بنفشه آب بدهد و در آن دوغ چندانکه آرد
و بشورانند هر چربیتی که بالا آید ظرفی مسکه لسب نه و نهم و دهم حصه کافور اعلی در این داخل سازد و سه هفته میان
غله نهند و بکار برند **نوع دیگر** زرنباد یکسیر کافور چینه هژده درم مشک نیم درم جوز بوا نیم درم شیرگاو یکسیر جمله را باریک
سائیده و همچنه در شیر مذکور بپزد چندانکه تمام شیر در حوزه بعد از آن بکار برد **عنبر یک** بیارد پایچک وحشی و از
خاک و آلایش پاک سازد و در جای پاکیزه لبوزد و خاکستر انرا بپزد و قدری قند آمیخته تا چهار روز در زمین دفن
کند تا بتغیر و بهم رسد پس برآورد و نصف این عنبر خالص داخل سازد و باهم دیگر بیامیزد و شمامه سازد **نوع یکسر عنبر**
بیار دیگر آهو و قطعه قطعه کند و بامشک بیامیزد و به سایه خشک سازد و از پوست کوزن شکل نافه بسازد و در آن بنهد

جوزه آهو

روز بارها نافه خالی نهند و ببرد و هیچکس فرق نتواند کردن **سلارس عملی** بیارد چوب درخت سرس و پنج نیلوفر در آب بجوشانند چون
بزرگی انچه بیالاید دست وی آن عسل داخل سازد و آمیخته در آفتاب گرم نهد چون گرم شود نصف نصف این سلارس اعلا
داخل ساخته با یکمیکه در زیر زمین کند عمل تمام شود **کشیدن روغن عود** بیارد دیگ و در میان آن آب کند طاسی در ان میان نهد و قفایه
نکوه را در سیخی کرده بالای جام معلق نهد و سر دیگ استوار کرده مهر کند و تا یکپاس آتش نرم نرم کند پس فرود آرد و روغن آن
گرد جام چکیده بستانند **کشیدن عود دیگر** بیارد دیگ سکوره در آتش اندازد که بسیار گرم شود و قدری آهن گرم کرده نیز در آن سفال
نهد و قدری عود تیده با سفیده با روغن چرب کرده بالای این آهن و سفال تافته نهد و بالای این سفال دیگر وارو کون
نهد چون بداند که تمام عود سوخته شد سفال بالا برآرد و هر قدر حال روغنی که در سفال سخت شده باشد بستانند نعابیت
پاکیزه و لطیف و خوش بوی و بی دود جوه پیدا گردد **ساختن نکوها** کهنه کوفته و بیخته و دو سیر مشک ده توله کافور دو ماشه دانه
الاچی شش درم قرنفل جوز بوا شل همه با گلاب سرشته کهروئی به بندد **فتیله معطر** بیارد جهریره و سعد و عود و سلارس باریک
سائیده در فتیله بپیچد و چراغ بفروزد تمام خانه خشبو کرده **عنبر مایه** بهار نارنج یا گل سفید سی مثقال صندل سفید بگلاب
سائیده و در سایه خشک ساخته بیست مثقال نسترن پنج بنفشه از هریک ده مثقال عنبر خام پنج مثقال همه را در هفت چندان گلاب
بجوشانند تا گلاب همه جوشیده شود و در سایه خشک کرده بکار برند **فتیله خوشبوی** عود قماری صندل سفید از هریک چهل مثقال
بگلاب سائیده و در سایه خشک کرده از هریک بیست مثقال گل کلاپی و گل سفید از هریک چهل مثقال عنبر مایه پانزده مثقال
مشک و عنبر از هریک یکمثقال سریش چهار مثقال کوفته و بیخته بگلاب سرشته فتیلها سازد **روغن عود** عود دانیک سیر قرنفل نیم سیر سنبل
نو درم نکه نو درم و بیلوارنه درم همه را جو کوب کرده و قدری شهد تر سازد و ازاین روغن بگیرند چون روغن بچکد بستانند
و بر بالای تا انگشت تافته نهد و قدری عنبر در دیگ آرد و قدری کافور جوداخر و مشک و زعفران آن داخل سازد و در ظرف
چینی نگاه دارد **روغن چنبیلی** بیارد ظرفی و در وی گل رای چنبیلی بگسترد و بالای آن کنجد مقشر کند همچنین که یک ته گل یک ته
کنجد کنجد ته بته باید که باهم گسترده شود تا همه باهم نحیف شود آن ظرف را مهر کرده سه هفته بدارد و ازان روغن بکشد
نافه عبیر بیارد و صندل سفید هر قدری که خواهد آب بدهد و قدری مشک و کافور داخل ساخته در جای کند و فرود آرده
بالای او گلهای خوشبوی نهد و یکشب بدارند آنگاه آن گل دور کند و دیگر گلهای تازه کند چهار مرتبه چنین کنند عبیر کره
شود **سانگری عبیر** بیارد عود و جهره و صندل ذکمه لوبان بوزن برابر خرد شکسته و در سلارس یکشب نهد و از تر کنند پس در
شیشه مطبق معطر سازد و بشوید تا بوی دهد برد آید جوه نا پاکیره کرد **فتیله خوشبوی** عود بیست درم عنبر شش درم کنهله
پنجم شمه پنجم ساج پنجم پنج قدری حب یکجا کرده و آب تیده با گلاب سرشته فتیله سازد **عنبر گل سرخ** بیارد گل سرخ
در ظرف نو کنند تا خشک گردد بعد از آن هفت بار با گلاب سحق کنند چنانکه هر بار تر کنند و سحق کنند و خشک سازد
و قدری صندل سائیده و کافور جوداخر و مشک و زعفران نیز داخل نموده و در ظرف نو کرده بالا و نشیب آن گل نهد

با هر کجا خشبوی که باشد میانه افته باشد چون گلها خشک شوند باز گل تازه بچینه آرد و یکشب نگاه دارد و روز دیگر
جامه بیز کرده گلهای خشک دور سازد و گل تازه کند در چند روز عبیر اعلا شود **عبیر برای پل** باید که گل رای پل در ظرف نو کرده خشک
سازد و با قدری صندل و زعفران و کافور جوداخر همه را آب بدهد و جامه بیز نماید و هفت بار در گلهای خشبو برآرند پس بیارد
سنبل و سه توله جهریله و سه توله مشک و سه توله زرنباد و سه توله الاچی و سه توله نکسیر و شصت توله صندل سائیده و
نکه برآن کرده یکتوله و دانه الاچی یک توله و ساج یکتوله و دارچینی و قرنفل و جوز بوا و بسباسه از هریک یک توله کوفته و بیخته
و گل خوشبو فرود آورده بالا داده در آوند سربسته بدارد و روز دیگر جامه بیز کرده و دیگر گل نو کنند تا هفت مرتبه گل بدهد عبیر
اعلا شود **نوع دیگر** سعد و زرنباد و کانیکا از هریک نیم توله ترنج تکه سلیخه از هریک یک توله عنبر یکتوله صندل سوده شش توله
باریک سوده جامه بیز کند و قدری مشک و زعفران نیز کنند و در ظرف نو کرده بطریق سابق گلها خوشبو سازد تا ده مرتبه و
بکار برند **شوخ خوشبوی** بیارد عدس مقشر دو سیر سعد و کچور و کانیکا از هریک شش توله گل ناگیسر و چینه دارچینی ساج از هریک یکتوله
سلیخه نیز از هریک چهار توله قرنفل بسباسه جوز بوا دانه الاچی از هریک یک توله باریک آب بدهد و قدری و صندل و زعفران
و مشک و کافور یار کنند و هفت بار بگل تسقیه کنند چنانچه مسطور شد و بسیار خوشبو و پاکیزه گردد و آن برای دست شوید
کتون خوشبوی بیارد پنج کلکوره چندانکه خواهد در آفتاب خشک سازد و اگر این دو سیر باشد مشک زرنباد و الاچی نیز از هریک
شش توله و سه توله نشتر و ساج سه توله و قدری صندل سوده داخل نماید بسیار خوشبو بهم رسد **روغن چنبیلی** بیارد کنجد
سیاه مقشر در ظرفی بزرگ کند و یا در سبد کرده و بالای او گل چنبیلی بر همه و یکشبانه روز بدارد و آن گلها دور سازد
و گلها تازه کنند همچنین تا دوازده مرتبه برآید و آن کنجد را در چرخ روغن گران روغن بکشد و در ظرفی کند و گلهای
چنبیلی تازه را چاچ پی ساخته در آن ظرف کنند و یکشب نهاده بدارد و گلها خشک برآورد و همچنین تا دوازده مرتبه بکند و بگرداند
و صاف نماید و قدری مشک و کافور داخل نموده بکار برند و همچنین از جمیع گلها روغن بکشند از هر گلی که خواهد
قرص خوشبو اگر یکسیر لوبان دانیک سیر عنبر پانزده درم سلارس شش نکهه در روغن ستور بریان کرده پنجدرم همه را کوفته اقراص بسازد
شرح بعضی لغات که کتب از اسمی اکبر شاهی برای بکار آوردن بفتح سین مجهول و نان خفی و ضم تا و فوقانیه و سکون واو و کاف یک و نیم
زباد و یک توله جوه و دو ماشه روغن چنبیلی و دو شیشه گلاب بکار رود در اندایش تن بهجت افزا آید **درکه**
بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح کاف فارسی و جیم وای مکتوب یکسیر ربع کم صندل و دو توله اگر و سیر و سیر
توله جوه و یکتوله بنفشه و کیله یک سیر مجهول کاف فارسی و سکون یای تحتانی و واو و فتح لام و واو مکتوب یکتوله و نیم
و نیم ماشه کافور و پانزده شیشه گلاب بکار رود و در تابستان بدن جوانها آید **کهکهم** بضم کاف فارسی و سکون
لام و کاف ثالث و فتح میم و او مکتوب یکتوله عنبر اشهب و نیم لادن و دو گز بیخ مشک و چهار گز پشه عود و بیست اکسیر
عبیر سفید که در چینی طبقها بگذارند و یک سیر گل پنج حاشیه بر کرده بر آن آمیزند و در نشیب آفتاب خشک
کرده بنهند

تنزوت مکاه با گلاب و عرق بهار تر کرده بر سنگ سماق در همان قدر آب بیند چون ده روز بر بن منظ بکنند بیشتر هوا
نرم ارنج آمیخته خشک سازند و چند بار دیگر بیست افزوده شیره رنگی یا سیاه که اثر آن از بوی سیاه میگویند انبرش نهند
علی ازان در اوراقی بکار آید **سماقبرانی** پنج سیر عود و یک سیر و چهار یک صندل و همین اندازه لادن و سه و نیم توله هر کدام اند
تر و لوبان و د حبوب چجیت از کشمیر آورند و بیست توله نبقشه و ده توله هلهله هندی زبان جهر ملیه گویند بفتح جیم
عربی و واو خفی و کسر را مهمله و سکون یا تحتانیه و فتح لام و واو مکتوب سیخ همه نبات را بقوام آورده برآمیزند و
قدر شیشه گلاب بجوع رود و قرصها برسازند و مجمرها بر افروزند پس گزین تا باشد **لونیه** بضم مجهول همزه و سکون واو و تا و
الهی و فتح تا و فوقانیه و نون و ماوه مکتوب دست شوست عطرافزا سه سیر یا و کم لادن یک و نیم سیر و پنج دام و عود
همین قدر بهار نارنج و یک و نیم برت آکا و چیر و ده دام صندل و چیرو پنجدام سنبل الطیب که اهل هند جهر جوهر گویند
بفتح جیم فارسی و واو سکون را و هندی و همین قدر شنه وسیی و نقطه نیم توله مشک و نیم سیر و چهار توله برگ باجیه
اسپی و شش توله سیب و یازده توله سعد که هندی موتهه گویند بضم مجهول و سکون واو و تاء فوقانیه و هاء خفی و فتح دال
نفشه و یکتوله و دو ماشه و حبوب و یک نیم توله انکلی بکسر همزه و فتح کاف و سکون نون و کسر کاف و سکون یای تحتانیه
بهیست خاص و همین قدر زرنباد که کچور خوانند و یکتوله و دو ماشه لوبان صد و شش شیشه گلاب پنج شیشه عرق بهار بکار
داده همه را کوفته و بیخته بآتش نرم در گلاب برنیزند و چون تیری کم گردد فرود آورده خشک سازند **عبیر مایه** عود
چهار دام صندل دو و پنج نیفشه یک سنبل الطیب سه و نیم دو دانگ سه مشک ختائی چهار توله لادن دو نیم دام بهار نارنج
هفت و نیم کوفته و بیخته ده شیشه گلاب بآتش نرم بپزند در سایه خشک کرده آرند **کشنه** بیست و چهار توله عود و شش
شش لادن و لوبان و صندل چهار چهار اکسیر و حبوب دو دو از پنج نبفشه و مشک یک شنه در پنجاه توله نبات و دو
شیشه گلاب بآتش نرم پخته قرص بر بندند در سوختن عطرافزا آید و روح افزاید **بخور** یکنیک سیر عود و صندل و چهار
یک سیر لادن و دو توله مشک و پنج اکسیر در دو سیر نبات و یکشیشه گلاب بآتش نرم کنند و آمیزش دهند **فتیله** پنج سیر عود
دو صندل و دو توله صندل و بیست و پنج از هر کدام اکسیر و لادن بیست و پنج نبفشه و ده لوبان و سه نبات را بیخته با دو
شیشه گلاب فتیله سازد **باجات** یک سیر عود و پنج توله لادن و دو دو مشک و صندل و یک لوبان و نیم کافور جوه آب
بگیرند **عبیراکسیر** یکسیر ربع کم صندل و بیست و شش توله اکسیر و دو توله جوه و هشت ماشه مشک سائیده در سایه خشک نمایند
و بکار آورند **غول** سی و پنج توله ... و بهدر کنول و یک یک از مشک و جوه و دو دو از کافور و مید باد و شیشه گلاب
آمیخته بر سازند **کشیدن عطر** گل ورد و گل بهار را با کنب ورزدی میانه وی از هر یک کدام دو سیر و گلها را با عود و صندل
مشک سائیده و مشک و عنبر از هر کدام پنج ماشه و اکسیر اعلا یک و نیم توله مخلوط ساخته و قدری گل انیب که مولی گویند
و از برگ درخت فرنج یا نارنج و برگ درخت ترنج از هر کدام بقدر ده برگ و یکتوله پنج بنفشه و لاوم کرده در دیگر

[illegible]

...فوبا دارویی مفید است **موم روغن خوشبو** اول پنج توله روغن چنبیلی در پیاله کرده بر آتش گذارند و چون خوب گرم
شود یک توله موم کافوری را ریزه کرده در تیل اندازند تا موم خوب آب شود بعد از آن فرود آورده و سرد شود...
روغن چنبیلی کرده بگلاب بشویند و قدری کافور اندازند و اگر عنبر و مشک از هر یک دو ماشه داخل نمایند خوشبو میشود و یکی
...سبک تر آید و بهتر آن است که بکوه بخور نمایند باین روش که موم روغن را در رکابی چینی تنگ بگذارند و روی
...آغشته بر روی رکابی بدارند و بر بالای آن دستمال سرپوش نهند تا بوی عود در او نفوذ کند و همین طریق سه چهار مرتبه کنند
...گل چنبیلی نیز بکار کنند چنانچه که بر بالای دستمال گل بپوشانند **عقد دوم از نقد اول گنجور سیم در خوشبوئی کردن**
آب و اصلاح نمودن آبها تدبیری که آبهای بد را باصلاح آرد و تباهی اثر آن شکند و مضرت آن باز دارد یکی
آن است که آن را به آب در پیاله آیند بجز تهای با گره روتو یا اندرون آبهای ترکنند تا از روی تراوده و دیگر آنکه آب را با خاک
...گره بهم بزنند بعد از آنکه خاک ته نشین گردانند و پاک نمایند و دیگر آنکه آب را بپزند و دیگر بهتر آبهای بد از
...باصلاح آید خاصه اگر به خاک پاکیزه بپزند و اگر این خاک شهر خویش باشد بهتر باشد و اگر آب را در وقت پختن...

[illegible]

در اطعمه و اشربه

عمل کنند نیز از آنها دیگر دارچینی و فلفل گرد هر یک دو سه آبیده در سبو اندازند و همچنین اگر چند دارچینی هر دو مثقال...
اندازند... گلاب کنند نیز خوشبو کند ایضا **دیگر** گل ... بر آتش نهند و سبوی تازه کوزه بر آن بدارند...
خوشبو کنند **دیگر** تخم ... که زود خشک شده باشد ... و بخار آن در سبو بگیرد و خوشبو گردد و همچنین اگر عود...
الشراب ... از گل کلال قدحی با ... که از قسم سبو و کوزه ...
کلال آن آتش ...
...
نقد دوم از گنجور سیم در طبخ اغذیه مزورات
عقد اول از نقد دوم گنجور سیم در اغذیه مزورات ...

[illegible]

[illegible]

درست نیز داخل کنند واقل نخوداب دادن چهار روز است وکاه تا یازده روز و دوازده روز هم بکنند و هر کاه که تبرید
دشوار باشد خوردن نخوداب پس به عوضش شولنخود داشته اند کرد و اجزاء نخوداب داخل کرده باشند و بحسب مزاج
و تشخیص بیماری چنانچه اگر گوشت و سبزیها با وجود نداشته باشد نیز داخل کنند
کوشت را بسیار بالیده ریزه ریزه قیمه کنند و اندک برنج ... مصالح و هوایج در آن میکنند و قدری زرده تخم
مرغ می اندازند بعد از ان برآورده بر سنک صلابه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

او دیگر را بعده بر هوسید و ده سیر خالص بر کبریت و هویج ... بکوبا کون و ده شماره کوشت برادانید یک سیر بعضی ...
و نیم درم زعفران و قاقله و قرنفل و یکیک درم دارچینی و فلفل و کشنیز و سه درم زنجبیل ... و ... صورت ...
... نیز ... باذنجان ... و نیم سیر ... یک سیر زنجبیل ...
و پنج مثقال فلفل و کشنیز و نیم مثقال قرنفل و قاقله و انکوزه ... شود بهت ...
... مقدار ... نیم سیر ... زنجبیل و دو مثقال
... و نیم مثقال انکوزه ... سالک ...
... و نیم سیر ...
بیاز نیم سیر زنجبیل ... مثقال فلفل و نیم ... حلوا ...
... بورانی ... سیر کوشت ... نیم سیر ...
... زنجبیل ... دارچینی ... و نیم درم ...
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و مغز بادام کوفته ریزه داخل نمایند و بجوشانند تا مهرا شود پس بر سر پلاو ریخته بچینند و بیرنگ هم میشود **مغز بادام پلاو** گوشت
فربه کبک را ریزه نموده بعد از صاف کاری دارچینی قلم نخود مقشر و پیاز داخل نمایند و بعد از غلظ کردن [illegible] بادام کردن
و ریزه نموده بپزند و نخود و بطریق معهود صاف نموده مع چاشنی قند داخل نمایند و روغن ریخته دم کشیده و پلو
برنج نیز میشود اما فربه کبک بهتر است گوشتهاست **سنبوسه پلاو** انار دانه را جوشانیده صاف نمایند و گوشت را قیمه نموده بکلاه
تا مهرا شود و کشمش و مغز بادام و سیر لازم است و سیاه کردن خالی نیست **شاه پلاو** طعام نیز بدین طریق است **دستار پلاو**
بادام را ساده نیم پخته نموده و آب انار بدهد و روغن چاشنی قند داده دم نمایند و سبز کشمش و بادام لازم دارد و [illegible]
می بایند **عنبر پلاو** او نیز بطریق سیاه پلاو است اما عنبر را چکیده باید نمود و بگوشت مرغ طبخ اداوست **محلی مرغی** طریق
متوالی طبخ میشود اما سرکه مع شاف قند و زعفران داخل نمایند و این نیز بگوشت مرغ باید اگر رنگ نخواهند بی رنگ سفید هم
میشود و جهت ترشی زعفران [illegible] است و صفت طعام شیرین **سادا پلاو** برنج را با برنج خالص بجوشانند و [illegible]
انکشت بریزند و جوهر برنج بر سر شیره قند مکرر بطریقی که شیره برنج فایق باشد بریزند و مغز پسته مقشر و شلک [illegible]
داخل نمایند و روغن داده دم نمایند اولی آنست که قیمه انار دانه علیحده ادویه و پیاز و نان تنک را بروش [illegible]
ساخته در میان آن کذارند و روغن سرخ نموده بر سر پلاو ملکو بکذارند و قند کوفته با مغز پسته مقشر و [illegible] نثار
نمایند **نوابی پلاو** گوشت مرغ را قیمه نموده در دیک بچینند و پیاز و ادویه و نخود و مغز پسته مقشر [illegible]
ملکو برنج انداخته زعفران نموده شیره قند بعد از سیلی برنج بدهند و این سنبوسه بکار داده **مزعفر پلاو**
که او طلب گوشت بریزند و زعفران و مغز پسته مقشر داخل نمایند و در دیک کذارند قند باشد مراتب [illegible]
باشد **جمنب** مزعفر انجان باید دو جز روستان دیگر که با برنج قند و بالا نهند و روغن در میان باشد
ساند پلاو و نیم زرد انکه بهمان دستور طبخ نموده مرغ درست و کوفته های ریز بلا از گوشت بره ما بلا انداخته [illegible]
می نامند **سنبوسه مرغ** مغز بادام و کشمش بالمناصفه با [illegible] برده سنبوسه بکذارند و تخم مرغ پخته نموده [illegible]
بر هر کنج سنبوسه هیکذارند و بر روغن سرخ نمودند این اشکالی دارد **مکر پلاو** مرغ را ریزه نموده بعد از صاف کردن
نخود مقشر و قلم دارچینی بیندازند و برنج و مغز پسته داخل نموده چون برنج بر سر شیره قند داده و شلک و روغن [illegible]
دم نمایند و این بزعفران احتیاج ندارد **سبزه پلاو** بطریق شکر پلاو است اما چون نم رس شود در دیک [illegible]
کذاشته روغن بقدر یک کف بدهند و این پلاو نیم رس را بر روی آن مذکور بریزند و یک تار نان بر روی او کذاشته [illegible]
بپوشند و الشرعیة اعتدال در دیک و بالای دیک بکذارند تا نانهای بالایین سرخ شوند و بعد از کشیده نا [illegible]
بکذارند **سبز پلاو** بطریق ساده پلاو است اما این دانه سبز نمایند تا سبز شود و [illegible] هم سبز بکنند **سرخ پلاو** [illegible]
افزوده آب بیندازند و آب انار صاف نموده برنج بریزند و چون بر سر شیره قند و روغن داده دم نمایند و اعدا [illegible]
کشید و اکر رنکش بر بیاید میشود **لیموی مرغ پلاو** بطریق شکر پلاو است اما آب لیمو را شیره باقوام نبات می پزند و عطر [illegible]
با کلاب حل نموده می ریزند و مغز پسته را بسیار می باید و احتیاج بزعفران ندارد **قلیه لیمو** باید که مرغ را ریزه [illegible]

با زعفران بسیار و قلم دارچینی داخل نمایند و ترش و شیرین بباشد و کوفته از گوشت مرغ می باید و بعضی بادام
و کشمش و زعفران داخل نمایند اما استاد بیاورد **قلیه ولی** کلاه را چیره پاک کرده کف بکیرند و جکر بره را مع زیر
بعد از کف کرفتن قیمه نمایند و نخود و پیاز و دارچینی الا اختیار آب لیمو مع چاشنی قند بدهند و از کلاه و جکر مرغ نیز
میشود و از اهل کباب هم میشود که ترکان دونا کویند اما او را آب دم می باید کرد **قلیه کرک** بگوشت مرغ بطریق نارنج نخود
قلیه طبخ نمایند اما ترشی این سرکه است و چاشنی قند و زعفران و چغندر و پیاز نیز درست و نعناع نیز لازم است **قلیه بادنجان**
گوشت او نیز مرغ می باید و اکر مرغ نباشد بره بادنجان شلک و بادنجان کرده سماق [illegible] ملکو و شلک و اکر مرغ باشد [illegible]
قلیه لیموست **قلیه بکی** گوشت او گوشت بره است و ریواس را کوشت آب او را کرفته جوشانیده کفش بکیرند [illegible]
نموده بعد از پختن پیاز ترشی بدهند و چاشنی قند می باید و ریواس را قلم نموده بر روی ان بلا اندازند **قلیه عنوره**
عنوره را صاف نموده بعد از پختن کلاه و عنوره ترشی مع چاشنی قند بدهند و بعضی بادنجان را سرخ نموده [illegible]
ملکو می ریزند **قلیه ریباس** شکنبه کاو کوهی را پاک کرده چهار کوشه کنند و پوست شکنبه کوسفند را نیز نموده [illegible]
شکنبه دیکر کنند و بجوشانند بعد از آن کوشت سینه کاو را چهار کوشه کرده مع نخود مقشر پیاز و پیاز [illegible]
و ادویه خصوصا قلم دارچینی و دنبان کاو را حصه نموده می اندازند و شب دم نمایند و علی الصباح سرکه اعلی مع [illegible]
قند و زعفران داخل نمایند و لعاب دار میباید و اکر شکنبه کاو نباشد از کوسفند نیز می توان طبخ نمایند و دنبه
بیار زدند و محل دم زدن دم نمایند **قلیه الوجه** الوجه را جوشانیده بعد از پختن نخود و پیاز ترشی چاشنی قند بدهند
نعناع تر و خشک لازم اوست و استخوان الوجه را بدر کرده الوجه را بر روی بیندازند **قلیه چهار بادام** همان قلیه
الوجه است چنانکه بادام را پوست کنده بیندازند و نعناع تر و کرفس و کشنیز نیز لازم است **قلیه بهی** کوشت شیشک فربه
بعد از صاف کاری پیاز و نخود و دارچینی اکر شیرین است بیندازند تا بپزد و بعد از آن سرکه اعلی با چاشنی داده
و اکر به ترش باشد بعد از چاشنی دادن بیندازند **قلیه ارد کرده یا بی چیزی** حبشی که کرد در زعفران و
سیاه کم بها است که چربی دارد کوشت فربه ریزه نموده پیاز و نخود و چغندر بیندازند و بعد از پختن [illegible]
انار دانه مع چاشنی قند با زعفران بدهند الوی سیاه و زرد و تمک و کشمش و مغز بادام لازم است و باید که لعاب دار [illegible]
بر روی ان **قلیه بادنجان** و کشمش و زغال و مغز و غیره بدین طریق است **نوقلیه** بهتر این قلیه ها است و کیما [illegible] و اول
در مهمانی میکویند و قوت بسیار می بخشد و مهم است باید که کوشت را بعد از صاف کاری نمودن پیاز حلقه کرده [illegible]
و نخود مقشر در دیک بریزند چون کوشت نیم پخت شود قلم دارچینی بسیار و فلفل درست و زنجبیل و فلفل کرده داخل نمایند
و نمک درست نموده بکشند و زنجبیل و مصطکی در دیک کنند **آب زرکی** و نیز بدین طریق است اما بعد پختن او اسفناج
خرد انداخته تخم مرغ بیشتر بر سر اسفناج بشکنند و ادویه کوفته و زیره کرمانی مع نمک بر سر تخم مرغ بپاشند شب بشوی
شلک بر بالای بعضی نموده بعد از کف کرفتن درست بیار و پیاز حلقه و دارچینی و فلفل و غیره و زنجبیل درست بیاید
قلع و ریزند و کوفتهای درست نموده مع کلاه و چربی که از هم جدا نکرده بر نمک بیندازند و نرم که بسیار انداخته دم [illegible]

عنبر دانه تو تیل را بولی درست نموده مع طره و پاچه که از هم جدا نکرده باشد پخته نموده در ظرفی پخته بکشند و اما
روغن و مصالح آن اینست **قلیه خشک** که ترکان قورمه کویند کوشت بره را ریزه نموده نمک بدهند و بر بعضی و بعضی
ماست صاف نموده بر روی می ریزند هر دو در محل خود خوب است آن شلغم را با نان تریاک را **قلیه بیضا** بطریق بوزباش
بعد از پختن کوشت نمک را ریزه کرده بیندازند و کوفته و زیره و اسفناج انداخته چاشنی قند بدهند **قلیه شلغم**
کوشت آهو را بعد از پختن نمک نموده مع پیاز قیمه و ادویه بدهند و کشک را مالیده صاف نموده بر روی بریزند و [illegible]
خشک بر روی بریزند و مغز کردکان داخل سازند و روغن چندان دهند که بر بالای آن بدهد **بورانی** کوشت را مع زیره
نعناع بیاز و ادویه بریزند و شربت داده تا مهرا شود و قلم دارچینی و فلفل و زیره کرمانی داخل نمایند و کلاه را ریزه
کرده بیندازند و بسیار نمک آب می باید دیکر که در آب میدهند و کوفته ریز بر سر او بیندازند و سبزی او اسفناج [illegible]
و نعناع است و بادنجان را علیحده جوشانیده و بر روغن سرخ نموده بر سر او بکذارند و ماست چکیده بعد از کشیدن [illegible]
نعناع و سیر بر سر بورانی می دهند و تقیه بر سر او می باشد **دولمه** کدو و خیار و بادنجان را از اندرون خالی کرده قیمه [illegible]
پخته بر اندرون کنند و سر آنها را بکوفته کرفته بر سر قلیه بکذارند و بعد از کشیدن ماست چکیده لازم است و دو بالای [illegible]
دو سیر از طوری طبخ می نمایند که کوشت ریزه ریزه با نخود درست و پیاز بعضی همنانید و مهرا میکند و بادنجان را [illegible]
سرخ نموده در ظرفی بکشند تا سرد شود و کشک مالیده با یک لیمو بر سر او بریزند و سیر هم بزنند تا مضمحل شود و بعد از
زعفران صلایه نموده و بر روغن جوش کرده بعد از کشیدن بر سر او بریزند **بوره خیار** در بین می ریزند که قیمه را هم [illegible]
ورق ورق نموده بر روغن سرخ می نمایند و بر سر او میکذارند و کشک را با موبز سیاه و مغز کردکان و سیر [illegible]
می ریزند **بورانی ماهی** فرنی آنک بپزند و ماهیچه بر ریزه ریزه کرده و در طاب اورا بکیرند و بدان قیمه داخل نمایند و تخم
مرغ بر سر او بشکنند و روغن ریخته بر هم زنند تا پخته شود و این قسم ماست ندارد اما سبزی و ادویه لازم است **بوزباش**
قیمه را با دنبه و پیاز و نخود و ادویه و کله و پاچه را کوشته ریزه نموده بیندازند تا بپزد و ماست لازم است **اش لیمو** اما جهت
زعفران است که مهرا او را قیمه بکیرند و پیاز و ادویه و زعفران مع کوفته ریزه سر داخل نمایند و سرکه اعلی با آب دوشاب
و نعناع تر و زنجبیل کوفته بجوشانند و صاف نموده با قاشق کشند و مغز کردکان را کوفته داخل نمایند و با هم بر علیحده [illegible]
بکشند **اش آب انار یا سرکه** مهرا نموده بهمان طریق است اما چاشنی با دو روی دیکر است و سرکه بی سرکه و بعضی [illegible]
و زعفران لازم است و صفت دست کردن آنست که انار را با مغز کردکان و مغز بادام و فندق و پسته بکوبند و کف مال نموده
صاف کنند **کوفته** لقمه الذین است جهت غذا تقیم بر عنود کتان حمیل طبخ بنشند و کوفته بادیه بر علیحده بجوشانند
و مهرا او نیز مهم است و متوسط انار با چاشنی قند و سرکه و دوشاب هم اعلاست **جوشیره** دیکر اما کرفس و کنجد نیز است
طریق است و چاشنی بسیار که دوشاب است و بعضی ماست نیز میکنند **مغزل** مهرای او قلیه است و مصالح و مغز بادام
نیز بدین طریق است اما قاتق او آب انار است با چاشنی مثل آب انار مهرا داخل نمایند و چغندر و نعناع تر باید انداخت
مهرا بغداد کوشت را قلم کرده بعد از صاف کاری نخود درست و پیاز و زردک و شلغم داخل نمایند بغرا بیندازند

دو قاتق است یا کشک هر دو میکنند **اش تنبه** کوشت او را پارچه پارچه باید کرد و مرغ نیز احتیاج دارد و قیمه بسیار [illegible]
بعد اعتدال و یا ماش سیاه و چشمک و لوبیا انها را علیحده جوشانیده بدیک انداختند و سبزی این چغندر و شلغم
و کلم و اسفناج و کدو است **لنک یره** می مانند و کندم تر را نیز هم است و قاتق او ماست و مهرای این قلیه است و زعفران [illegible]
ندارد **ماقوت** کندم تر را لنک نیز است بطریق لنک بره طبخ میشود **بولانی** حمیر را با مغز کردکان کوفته حمیر [illegible] بعد از
بسیار زعفران بیندازند و قاتق او ماست **اش آب کشک یا انار مرغ** با مرغ باید که مرغ بیندازند و بعد از صاف
نخود مقشر و پیاز و سیر و چغندر و قلم دارچینی بیندازند و کوفته ریز بیندازند و چون برنج نم پخت شود آب لیموی [illegible]
و با چاشنی قند درست نموده و سبزی این نعناع است **کیلکی** کوشت او را پارچه پارچه ریزه نمایند و بعد از
نخود مقشر و پیازها کوچک بیندازند و چون نیم پخت شود کشک کرفته باشند و چغندر و نعناع تر و خشک لازم [illegible]
برنج ندارد و اکر اندک اندک برنج دهند لعاب دار میشود **حلیم** کندم را کوفته بجوشانند و چون [illegible] بیندازند
کوفتهای بزرک مصالح حلیم است و ادویه زنجبیل و دارچینی است و سبزی خشک و سبزی او زردک و اسفناج و شلغم [illegible]
نموده و درست می باید **اش کندم** چون کندم بجوشد و بریزند کوشت او را با دنبه پارچه پارچه کرده اندازند و نخود [illegible]
عدس و باقلا و لوبیا و سیاه چشمک انها را علیحده جوشانیده داخل نمایند و سرشک و شاهی و [illegible]
مغز کردکان و زعفران و چاشنی داخل سازند **اش جو** بطریق کندم کوفته بجوشانند و زرد آب او را بکیرند چون
دست و جو و نخود و پیاز نیم پخته شود کله و ریزه نموده بیندازند و آب عنوره بدهند و چاشنی قند و نعناع تر و خشک لازم است
جاغنر عنوره و انار و ماست هر یک طریقی است چون کوشت و پیاز و نخود پخته شود ترخانه کوفته بیندازند و تخم ترشی
چاشنی چغندر لازم اوست **اش کلم** کلم کوفته بطریق اش حلیم بکیرند و چغندر پارچه پارچه با مغز کردکان و سرشک بعد [illegible]
کرکر چاشنی و سیر داده باشند انها را بیندازند **قلیه شاه پاره** کوشت او بره می باید و مرغ داخل نمایند و بعد از
کوفتن و صاف کاری آب کوشت را جدا نموده کوشت بره مرغ بیندازند و نخود مقشر و قلم دارچینی بیشتر و پیاز
و زیره کرمانی و فلفل و زنجبیل و فلفل بیندازند و روغن بسیار چنانچه یکی برنج را سه چهار یک روغن دهند و چون
پخته مهرا شود و برنج انداخته کوفته بر بیندازند و سبزی او جو و کلم و اسفناج و ادویه جاری کوفته با سبزی بیندازند
و مصطکی و انار دانه باب سر کوفته و ادویه کذاشته داخل نمایند و نمک درست نموده بکشند **لبنی** بکوشت بره است و مرغ
[illegible] برنج بر نم رس شود روغن و روغن چندان دهند که در ماست و سبزی این نعناع و ترخان [illegible]
نعناع خشک و سیر لازم اوست **شله زرد** مرغ او نیز بدین طریق است شله لیمو و نارنج هر کدام نم رس شود آب لیمو آب نارنج
چاشنی قند بدهند و روغن هم بسیار می باید و قلم دارچینی بسیار و شله بلاو نخود و الوچه و رب انار و انار دانه و زرشک
و زغال و سماق و غیره هم بدین طریق است **شلک** جهت کندم کوفته بجوشانند تا آب او کشیده شود باید کوشت بدهند تا بجوش
[illegible] کوشت او را پارچه پارچه نموده با دو بیندازند و پیاز بسیار و نخود درست و ادویه ها و فلفل و زنجبیل درست [illegible]
و اینها را بدیک می ریزند و روغن داده و نمک درست نموده دم نمایند **هریسه کندم** می باید که کندم را برنج داخل نموده و علی الصباح

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در طبخ حلواها گوید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... حلوای [illegible] ... قند با شکر چهار یک مثقال [illegible] گلاب چهار یک روغن بادام چهار یک روغن ...

[illegible]

[illegible]

در حلویات

... سوهان یعنی ... [illegible]

[illegible] ... حلوای [illegible] ...

[illegible]

بیکه بکیر کلا اشتر جکی از انار بیان مهر و بکذارند و میان ان از مصالح شل سیر بادام ریزه کرده و مبادا شربکرده و در سیل سرشف اندازند

نوع دیکر انبه خام را با پوست دسته دسته در سیل اندازند و این اچار بحق عجایب است نوع دیکر انبه خام را پوست دسته

پاک کرده پاره پاره سازند و خشک کنند که از آفتاب بی اثر شود بعد از آن با مدتی روغن تلخ بکذرد ست الیه با سیاه دانه

و سیر در سرکه اندازند نوع دیکر انبه درست را با نمک در سیل انداخته بعد از چند روز انبه را بیاورند و چه پاک ساخته در سرکه

اندازند نوع دیکر نخستین بیاورند و انبه را انداخته بجوشانند بدهند و ... بیاورند و چه پاک سازند و هفت

روز در سرکه نکاه دارند و بعد از ان ... کور دران انداخته بجوش بکیر بدهند و سیر را نیز در آب هفت روز در سرکه

و در این داخل سازند و ... بعد ... بکار برند که جای نیکوست اچار بالنگ باید که ترنج بالنگ را آورده پاک

کنند و ... بکذارند که زهر ... در ... بجوشانند تا ... کرم شود ... اکر خواهند کرد

اندازند و نمک و خردل و ... در آفتاب کذارند که خشک شود و در سیل سرشف کنند و از سرکه نمک ... در آفتاب

خشک کرده اندازند و بعد از سه روز از سرکه برآورده در سرکه جاشنی دار اندازند و بکار برند اچار جوز سبز باید

که در سرکه اندازند ... جاشنی دار ... که تمام است اچار سبزی باید که جوش داده نمک زنند و در آفتاب کذارند

که ... بعد از ان در سرکه انداخته ... سه روز از سرکه برآورده در سرکه جاشنی دار اندازند اچار سیب

هر سه یک طریق است باید که تخم انها را کاوند و پوست و انپوست پاک کرده ... جوش دهند و نمک زده در آفتاب کذارند

که ... در سرکه اندازند و بعد از سه روز از سرکه جاشنی دار اندازند اچار کشمش و مویز و ابجوش

در سرکه باید انداخت به انکه عمل کنند اچار خیار باید که خیار خام را میان نمک آب یک روز بخسانند و در آب صاف جوش داده

در سرکه اندازند و اکر در سیل اندازند نمک خردل و آب لیمو زنند و در آفتاب خشک کرده اندازند اچار توت کنار

باید که انها را از پوست پاک کرده و نمک زده در آب بجوشانند و خشک کرده اندازند اچار انجیر خام باید که پاک کرده و جوش

داده در آفتاب خشک نمایند و در سرکه انداخته بعد از سه روز در سرکه دیکر اندازند و در سیل خردل زده خشک نموده اندازند

اچار جکر و ... باید که جوش داده در سرکه اندازند و بعد از سه روز سرکه را تبدیل نمایند و در سیل نمک و رائی زده

اندازند اچار الو بالو باید که خام آنرا آورده بشویند و نمک مالیده در آفتاب بکذارند که آب ... ریزد و خشک کرده

در سرکه اندازند ... و در ... اچار غوره انکور باید که انرا نمک زده در سرکه اندازند و در سیل

نمک و رائی زده اندازند اچار کرنب خام باید که کرنب خام را درست در نمک آب جوش دهند و چهار پنج روز

بکذارند که نرم شود در آفتاب خشک کرده میان سرکه اندازند و بعد از سه روز سرکه را تبدیل نمایند و سه روز دیکر

سرکه را آورده در سرکه جاشنی دار اندازند و در سیل سرشف و نمک و رائی و سیاه دانه سائیده و ... اندازند

بکذارند که خشک شود و در سیل اندازند اچار ... نهال در آب بجوشانند جون نرم شود میان نمک آب انداخته

پنج روز نکاه دارند پس برآورده خشک نمایند و ... بیخته ... در سیل اندازند اچار ... خام آورده

و نمک زده و رائی مالیده در آفتاب بکذارند که نرم شود و در سیل سرشف اندازند اچار لیمو ملیبی خام ...

زده در کوزه کلی انداخته همچنان درست نمک سائیده بران باشد و سر پوشیده در آفتاب کذارند و کوزه را می جنبانند

باشد بعد از آنکه نرم شود و میان اب که از آن جدا شده باشد برآورده پاک کنند با پارچه بشویند و خشک کرده در سیل

سرشف اندازند نوع دیکر لیمو را در کوزه کلی همچنان درست کرده در آفتاب بکذارند و کوزه را می جنبانند باشد

جون نرم شود دانه‌ها را دور کنند و جدا شود پاک کرده در سر پوشیده میان سیل کذارند بعد از سه روز رطوبت در رود

با پارچه پاک ساخته و میان سرکه اندازند و بکار برند اچار لیمو بیاورند یک سیر لیموی کاغذی و چهار پاره ساخته و ... بطریقی

که ازهم جدا نشود و در اب ... بجوشانند که زردی بپذیرد بعد از ان برآورده سرد سازند و دانه پاک کرده با

سیر بیو کنند و نیم پاو نمک و ... جوب سیاه کرده یکدام ... کوفته نیم پاو ... کوفته و بیخته و در نیم پاو سیل تلخ

بهم کرده و در میان ان لیمو بکنند و در ظرف کرده آن قدر سیل تلخ بر رو کنند که لیمو در ان غرق شود بعد از ده روز

بکار برند اچار بادنک و کدو باید که خیار نرم آورده پخته نمک مالند و در آفتاب بکذارند که ... آب ... بعد

ده روز نمک و رائی و آب لیمو زده در سیل سرشف اندازند و در سرکه همان طریق با انکه نمک و رائی زنند انداخته بعد از هفته

سرکه را تبدیل نمایند و همچنین تا سه هفته و در سرکه جا دهند کذارند اچار شفتالو خام انرا با نیم پخته انرا آورده پخته

زنند و در آب جوش دهند و خشک کرده در سرکه اندازند و بعد از هفته سرکه را تبدیل نمود و در سرکه جاشنی دار

اندازند و در سیل طب لیمو نمک و رائی زده خشک نموده اندازند اچار ناس نیم پخته اورا پاک کنند و بر کاله

بر کاله نمایند و در آفتاب بکذارند که خشک شود و در سیر و قند جوش داده در سرکه اندازند اچار بیج

بیخ خام را در میان نمک آب هفت جوش دهند و هفت روز در نمک آب دیکر بخسانند که تلخی تمامی برود و در سیر و

قند جوش داده در میان سرکه اندازند و در سیل سرشف رائی و نمک و آب لیمو زده خشک کرده اندازند اچار بیخ کنار

باید که نرم بجوشانند انها را جوش دهند و خشک نموده در سرکه جاشنی دار اندازند و در سیل سرشف نمک و رائی زده

خشک نموده اندازند اچار کنولر پوست کنولر را کرده خیمه کنند و جوش داده و خشک نموده در سرکه جاشنی دار کنند

و در سیل نمک و رائی زده و آب لیمو زده خشک نموده اندازند اچار ... باید که خام اورا آورده بر کاله بر کاله کنند

و در آب بیخ بجوشانند که نرم شود بعد از ان در سیر و قند جوش داده در سرکه اندازند و بعد از هفته بکشانید و قند

نمائید اچار ... خام اورا از پوست بدر آورده و نمک زده در آفتاب کذارند که اب ... نمک و رائی زده در

کذارند که خشک شود و در سیل سرشف اندازند اچار نیپ درخت نارکیل و ... باید که وقت ... کرده

در آب بجوشانند که تلخی برود و در آفتاب بکذارند که خشک شود بعد از ان رائی و نمک زده و سرکه و میان ان لیمو بجوشانند

و در سیل سرشف اندازند اچار ... سپاری نرم که هنوز نبسته باشد پوست او را دور کنند و مغز او را بطریق نخ

کراشکند و در سه جوش دهند که تلخی برود و در شیره قند باشکر جوش داده و در سرکه اندازند اچار کل سپاری

همین طریق است اچار لنکو باید که نخ اورا آورده پاک سازند و در میان نمک آب ده روز بکذارند تا پوسیده بکمال نرم

شود و در آب صاف سر جوش دهند که نرم شود و در آفتاب بکذارند که خشک کردد و نمک و رائی و آب لیمو مالیده در سیل ...

اندازند و در سرکه احتیاج و خشک کیل و ابریه مغز بیان ان از ... باید مصالح مثبت همچنان نکرد در آفتاب خشک شود اندازند

و بعد از هفته سرکه را تغییر دهند و هفته دیکر در سرکه جاشنی دار اندازند اچار بادنجان باید که نخ اورا بکار ببرند

و تخم و مغز اورا برآرند و پوست خالی را با ریجوش دهند که نرم شود بعد از ان انبه و سیر و بادام را انیم کرده و نمک

و رائی سائیده داخل نموده در آفتاب کذارند که زرداب برود و زنجفیل و هیل و مرج داخل کرده در سیل

با بادنجان ملاکوره کنند و ... بکار برند ... اند در سیل سرشف اندازند و دو هفته در آفتاب

نهند که برسد و تریش شود ... سرکه نیز همین ... کنند الا انکه رائی را داخل باید کرد و هر هفته سرکه

باید تبدیل نمود و در سرکه جاشنی دار باشد لطیف میشود نوع دیکر بادنجان درست را چهار پاره کنند

که ازهم جدا نشوند و جوش دهند و خشک نموده نمک و رائی و آب لیمو مالیده در سیل سرشف اندازند

اچار ... نیز بطریق بادنجان است قسم ثانی اچار ساک سرشف و جولائی باید که برکهای ساک با شاخها

نرم آورده بشویند و جوش دهند که نرم شود و آب را انداخته آب دیکر داخل نموده کذارند که زرد آب برود

و بعد از ان برآورده بفشرند و خشک کرده نمک و رائی و آب لیمو زده در سیل سرشف اندازند اچار ...

انیز که نرم و کل ... میشود ... بطریق سرشف است باید که میان آب و نمک جوش داده برآورند و ...

اندازند و بعد از هفته روز ان از سرکه برآورده در سرکه دیکر اندازند و اکر خواهند در سیل سرشف اندازند اچار ...

باید که انکور ... نمک زده و نمک مالیده در آفتاب کذارند که زرداب برود و آب لیمو نمک و رائی زده در سیل

سرشف اندازند و در سرکه نیز بطریق شود که انکور را ... در آفتاب کذارند که ... باکل ... و خشک

در سرکه اندازند و بعد از هفته سرکه را تبدیل دهند و همچنین در سرکه چهار بطریق شود که جاشنی دار باشد اچار ...

که ... پخته ... سازند و ... جوش دهند و احتیاط نمایند که تر نشود از جوش دادن بسیار ... و نمک و رائی

لیمو و رائی زده میان سیل سرشف اندازند اچار ... درخت کیلر و ابریه مغز ... اورا آورده پاره پاره

کرده جوش دهند که تلخی وی برود و نمک زده در آفتاب کذارند که خشک شود در سرکه اندازند و در سیل نمک

و رائی و آب لیمو مالیده اندازند اچار ... نیز بهمین طریق است اچار لنکو باید که لنکوی خام را نخ زده در نمک آب

چهار پنج روز نکاه دارند که نرم شود و در آفتاب کذارند که ... بیرون رود و در سرکه اندازند و در سیل

نمک و رائی و آب لیمو زده اندازند اچار ... باید که انها را در میان نمک آب جوش دهند که نرم شود و در آفتاب

کذارند که خشک شود و در سرکه جاشنی دار اندازند و در سیل نمک و رائی و آب لیمو زده اندازند اچار ...

پاک کرده نخ زنند و نمک مالیده در آفتاب نهند که ... و ... برود و خشک شود بعد از ان در سرکه جاشنی

دار یا سرشف اندازند و اکر در سیل اندازند باید که بیاز را نخ زده در نمک آب جوش دهند و خشک کرده

نمک و رائی و آب لیمو مالیده در سیل اندازند اچار ... باید که بار انها را در نمک آب جوش دهند و آب لیمو و نمک

و رائی مالیده در آفتاب کذارند که خشک شود و در سیل سرشف اندازند اچار ... باید که پاک کرده میان نمک

آب جوش داده و خشک کرده در سرکه اندازند و در سیل نمک و رائی و آب لیمو زده خشک ساخته اندازند اچار ...

که بار درخت نیم است نیم پخته انرا نخ زده در نمک آب هفت جوش دهند و دو هفته دیکر در نمک آب کذارند که تلخی

بالکل بر طرف شود خشک کرده در سرکه اندازند و در سیل نمک و رائی و آب لیمو مالیده خشک کرده اندازند اچار ماهی ...

باید که ماهی را خوب پاک کرده خارهایش بدر آرند و انقدر بشویند که بوی کثیف بالکل بر طرف شود و ده پاره پاره کرده

و زرد چوبه و نان خواه و بادیان و قرنفل و نمک کوفته مالیده در میان دو تخته سنک کذارند که آب او بدر رود و در سیل

خشک کنند که او تلف نشود و در روغن بریان کرده در سرکه اندازند و در سیل آب لیمو مالیده اندازند اچار جکر بز باید که

جکر را در آب بجوشانند با جغرات بشویند و خشک کرده بر کاله بر کاله کنند و هیل و رائی و نمک کوفته با آب ... مالند

و در آفتاب کذارند که خشک شود و آب لیمو مالیده در سیل اندازند و ... آب لیمو تازه بکار برند اچار ...

باید که اول جوش بدهند تا تلخی او برود و خشک نموده در سرکه اندازند و بعد از هفته سرکه را تبدیل نمایند و در سیل

نمک و رائی و آب لیمو مالیده خشک کرده اندازند اچار ... شاخ انرا در نمک آب جوش داده خشک

کنند و در آفتاب کذارند که خشک شود و میان سرکه اندازند بعد از هفته سرکه را تبدیل نمایند و در سیل آب لیمو و

نمک مالیده در آفتاب کذارند که خشک شود و ... اندازند اچار ... خام که ... کوفته و این اچار خاص ...

باید که ... خام را از اسپ ... و نمک آب ... بعد از ان نمک و رائی کوفته و آب لیمو مالیده در آفتاب کذارند که خشک شود و در

سرشف اندازند اچار ... چوبه باید که انکور زرد چوبه را بکوبند و هر روز صبح و شام و آب تازه اندازند تا هفت

یک روز و زرد چوبه بماند بعد از ان جوش داده لیمو و رائی و نمک زده در سیل اندازند و در سرکه لیمو و رائی و نمک ...

نیز همچنان اندازند و بعد از هفته سرکه را تبدیل نمایند و در سرکه سوم لطیف میشود بلکه چهارم اچار ... باید نخ

... را بجوش دهند و شیره قند یا ... آورده ... مالند و ... اندازند و آب لیمو اندازند که ... نمایند و در سرکه اندازند

اندک در آب جوش داده در سرکه جاشنی دار اندازند و در سیل نمک و رائی مالیده در آفتاب کذارند اچار ... بادبونه

که خشک شود داخل نمایند اچار ... و ... الو و ... الو ... خام همین طریق شود که ...

پاک کرده نخ زنند و در نمک آب چهار روز نکاه دارند که تلخی برود و اندکی جوش داده در سرکه اندازند و در سیل رائی و نمک

پوست ... دار ... دور کنند و اندکی جوش داده رائی و نمک و آب

لیمو مالیده خشک کرده اندازند ...

لیمو مالیده خشک کنند و در سیل اندازند و در سرکه که مصالح مذکور احتیاج نیست همان جوش کافیست اچار ... باید که نخ خام او

پاک کرده چهار پاره کنند و میان نمک آب چهار پنج روز نکاه دارند که بو ... بالکل بر طرف شود بعد از ان جوش داده آب لیمو

و نمک و رائی مالیده خشک کرده در سیل اندازند و در سرکه احتیاج مصالح مذکور نیست لیکن سرکه را بعد از هفته تبدیل باید

نمود اچار ... باید که در آفتاب نمک مالیده ده روز نکاه دارند و نمک زده در سیل اندازند و در سرکه همان طریق

که خشک شده باشد اندازند اچار ... باید که ... خام را از میان پوست برآورده نخ زنند و جوش دهند و خشک

کنند و ... نمک و آب لیمو مالیده در سیل سرشف اندازند و در سرکه احتیاج مصالح نیست اچار ... نوع دیکر ... هر ...

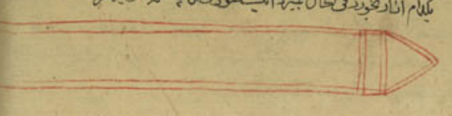
در حصر نمکها گوید

کہ خواهد دو سرکہ الکند وتخم او را دو کرده وخردل اس کرده بمالند وبه افتاب بدارد اجار پاکیزه شود واگر خواهد کرده ودوغن سر شفا اندازند ونمک موافق سازد بدهد ویک هفته به افتاب بدارد واجار پاکیزه شود وچون ان کام ونیز بشاید اجار لیمو اگر خواهد از پوست پاک کرده واستخوان برآورده وخردل را اس نموده بمالد و به افتاب بدارد و دو سرکہ تیز انگوری خواه نیشکر انداز دو یک هفته به افتاب بدارد وقت طعام نمک باو یار کرده بخورد که هاضم است
اجار شلغم بشوید و پاک کرده چهار پرکاله در دازید وخردل اس کرده بمالد و به افتاب بدارد و دو سرکه اندازد اجار دیگر
از پوست پاک ساخته پرکالها سازد و دو نخود بر وده دیک کرده قدری آب دادن نرم جوش بدهد و فرود آورد
و دو سرکہ تیز اندازد و نمک موافق زاب دهد و یک هفته به افتاب بدارد اجار خیار و بادنک نوع دیگر بیارد
نرم و نازک که رسیده باشد و تخم او ها سخت نشده باشد پوست دور کرده وخردل اس کرده بمالد و به افتاب بدارد
که خردل همراه جذب شود و دو جوش دو سرکہ تیز اندازد و به افتاب بدارد اجار پاکیزه کردد اجار بیلونی بیارد بیلون تخم
ونیم جوش بدهد و هفت روز به افتاب بدارد اجار پاکیزه کردد و سنگ مثانه را دور کند و بکار اید و بیرون اورد و علت اشکم
دفع سازد والله اعلم بالصواب اجار سوزن اگر خواهد که زود اجار شود سوزن ها پاره پاره کرده بجوشانند و
ونمک سنگ وخردل و روغن تلخ اندازد و اجار شود بادها بسیار دفع کند اجار المرچ املی تر را باز دو چوبه ونمک سنگ
و دو سرکہ شراب اندازد و خواه در آب ونمک خواه در روغن تلخ چون مدت باید کند وجود ان را که لب اجار
وگوشت گوسفند و مرغ و کنجشک خانگی و ماهی کچوتی هر باید که ماهی را در روغن تلخ بریان کند باز دو چوبه وخردل در سیاه
اجار شود و گوشتهای دیگر پختن پس در روغن سوخ بریان کنند چون سرخ شود بگذارند تا بدهد و زرد چوبه
و زرد چوبه پس خردل و زرد چوبه و روغن تلخ کرده اجار شود بعد پاکیزه و خوشخوار اجار بادنجان باید که باد نجان را
دعا بپوشانید پس با نمک سنگ و زرد چوبه وخردل و مرچ سیاه و روغن تلخ اندازد که اجار وصفی گرم شکم کند و اشتها باید
اجار بادنجان دو استاد سرکه خواه انگوری خواه قندی بیاورد و دو دیک کلعی اندازد و بجوش بدهد و حیا استاد و باید
کرد که بجلی بیگن مادر کوبید پوست بادنجان ها را دور خامی دو ساختن چهار پارچه سازد چنانچه بام و سا
و جدا شوند اتوان دو سرکه جوشان بیندازند و بعد از یک جوش بقیم ستار اجمود یعنی انیسون بسته کند خشک شده
دیگ انکند ونیم تار پوست انبخلم را که خشک باشد میکوب کرده در ان دیگ نیز بخته بر هم زنند تا وقتی که بقوام اید
دیگ کلعی را در برد اورده سرد کرده در مرتبان دیزند و بوقت طعام خوردن بکار برند که لذت دارد و بای است تلخ انکهی
نمکها و اچارها تمام شد بعده شروع خاد باز کوه نمود الله جل و علا کتر ربطه در اوقات کند و اب بیار دو کند و بیست
و شب نگاه دارد و با ملاد ان آنها را جیکا ساند بجوشانند تا اب تمام دو خرد و بحال کرده دو کار بنده کلیات نمک
الملحه دیکر ایشخار اس کرده با اب نیم در یکی نمک سنگ اس کرده بیامیزد و در بسوی کنند و ان بسوی را بگل حکمت
بر ده یکباک انجنان که هیچ دهن سو بیرون باشد و اتش کنند و هر بار تیغ اهن میخسیانید باشد تا هم یک باد چون تمام مکرد
که وجود سر بگیرند و بکار برند تیکیار جوهر نمکها و طلق و کبریت و نمک شور و دوده مطبوخ ها را یکجا اس کرده با اب سود یا دو

تمام کردد جوهر شار کل سرخ و کبریت و نمک شور یکجا کرده بسایند تا مدام که محکم شود و نمک سنگ کردد عمل شادر خشت
پخته را باریک سائیده دو ظرف شیشه که رفته ظرف شیشه دیگر لائیده دهد و بازمچومهر کند چون نمک سلخته بر پیاله دو
نهاده هفت پاس آتش نرم کند چون سرد شود بکشاید نوشادر و بیاند نیل اسفس هندی سرمه را چون خشک کرده نمک
شود با او بیامیزند و بعد از یکسال برابر بسا نیل و اثر انمک ادمی کو بینی نکی الرسمال الصفرای از جلاد بگیرند نمک ادرانی و خوردن
و خورو کنند و بریان نمایند و دو مس بریان کردن جند مرتبه سرکه بریزند پس کوشت انکوه را بر بریان کرده سوده
و در نمک کثیر خشک بریان کرده سماق پاک کرده از هر یک سه او قیه تیز یار پس پاک کرده چهار یک وزن نمک هم را
بکوبند و بیامیزند و بکار دارند تخ الثوم کناش بوعما بر سرا بیون لحرنابغ حجیز سر دو مزاجان ملح الکدا
بگیرند و سرکه بیوشا بر او بیاشد و بکوبند و مخلوط کنند که با صعتر بری مثونیر بریان مرا چون با پس برک
اترج با پس مدقوق تخم کر برک کرفس بکوشید با پس مدقوق و بکار برند و بعضی شهد انه و سمسم ضافه
کنند ملح صعتر نافع لح بصری بریان کرده که سرکه اسقیل بر او باشیده باشند خشک نموده
و کوفته مخلوط کنند با و حلتیت طیب و خردل و شونیز مقلو و فلفل و زنجبیل والله اعلم رحینی
و صعتر بکار برند لح مصلح و جمع کبد لح اندرانی بریان که سرکه خمر بر او پاشیده باشند کوفته و بیخته
با انیسون و تخم کرفس و دانه نانه و سماق بکار برند و اگر سنبل با او بود استعمال کنند با تخم کیر و بکار
برند و هم کرم مشانه را در مخلوط کنند با لوز شیرین مقشر و سمسم و حب صنوبر بهما
لح نافع انبب و معد سعد بگیرند ملح مصری بریان و شراب بر او باشند بکوبند و مخلوط
کنند با او نعنع یا پس و تمام یا پس و برک اترج و صعتر و انیسون و حلتیت املکی و انجدان و بکار
برند می کشاش بوعمای بر سرا بیون ملح از جهر شفا و بیهم و سپرز و غلولم شکم و هر آنچه
در شکم باشد بیارد صد و هفت برک ال و سوی را بگل حکمت بکیرد و خشک کرداند و بجای
چهار برک مذکور دران سبو نهد بعد از ان بیارد چوب زقوم تر و سیر پاره پاره کند و باید
خورد بخوا معدو بادنجان پنج عدد و حنظل پنج عدد و ترب بزرک سفید پنج عدد
نمک سنگ زنجبیل درم نمک ریخ درم نمک دریای پنج درم کجاون زنجبیل درم ساجی پنجاه درم جو کهار
درم حلیله را کوفته در سبوی مذکور بران برکهای ال بیندازد و چهار سیر روغن سرشف نیز
... سازد و بجا و چهار برک دیگر که باقی مانده است بالای دو تیر در همان سبو بکسترد و سر
سبو بنهد و بگل حکمت استوار کنند انگاه کوی بکار رهیق و فراخ و دو سبد پلچک ....
دران هر کوالی از دو ار دن مذکور بران پلچک بیارد و دو سبد پاچک دیگر بالای ان کنند
و اتش دود سلو چون اتش سرد کرد در سبوی مذکور بیرون اورد دارو ی مذکور ر
دران سبو خاکستر شده باشد لسانی و بیابی دبیار و زنجبیل و فلفل کرده و فلفل

در حصر سموم و بخور دادن

دوا زد پوست هلیله و بلیله و املہ و حب السلاطین وبای برنک و شکاک وبج و بیخ ج
و کلیجی و نانخواه و ساطر و فلفل موبیر و نخود و ناردان و اجمود و هو و هوه بیر از هر یک درم
خردل نیم سیر سپندان دانکی سیر از خاکستر ملکور که مهیا کرده شد و دو سیر با همه ادویه
کوفته و بیخته هر روز دو درم با کمنیر باد . کاو بخورد و اگر حرارت بسیار باشد مبا
دوغ کاو بخورد مس شفا خانی نقل شیم الکیمو سیم ساختن سموم دیبوس بهاد
و این نقل معقولات بل و عقل عقل اقل ان اولی شیم الکیمو سیم در ساختن سموم سم نافذ تحت حکیم
کمال الدین حسین شیرازی هرکه را زهر سک لب بعقد علی سی بخوراند بعد از هفت روز
اکش بمیرد نقل از جیم اسکندر معقلة بوجی کم لها کتبنا کفت هرمس وقتی که مریخ دو برج
عقرب تحویل کند بگیرند از ادمی یک ری خون بعقد و در همان خون کرمکرم
بدوشند دو حال شیر خو بعد روغن حنا بخیر بعد دو دو رطل شود پس بنهند
درمیان وی دو رطل از تخم ماهی که کوفته باشند با او هفت بیضه و دفن
کنند در چاه متعفن چهل روز و هیأت چاه چنین باید کرد
برابر بکنند چاهی که فراخی سر ان دو گز باشد و عمق ان مد قد باشد و عمق او
سه گز باشد وان دوا را ان بچونه بیند اسند و این مرکب قتال را در ملح کرده در عقر
ان چاه نهند و سر پوشی مانند خشت بالای ان قدح گذارند و بر کنند بالای ان
زبل بسیار از حمار و اسب تا تمام چاه پر شود و در هر پانزده روز تغیر بدهند ان زبل
و دیگر زبل تو کنند و لباشد بر و در هر روزی هفت مرتبه که در هر مرتبه بول کنگیر یک رطل
باشد و در هر روز بیندازند و در مرتبه اب سرد بیاشد و روغن تعفین چون متعفن شد
اخلاط کور دو چهل روز ان قدح را بر اورده و با هم مخلوط ساخته دو هاون بکوبد بس
داخل کنند دوا و تخمهای مور چه هر قدر که تواند و نیز بعقد اد و عنصل کوفته در حل سازد
و نیکو امیخته در همان قدح کنند و باز سر پوشی کرده ان قدح را تا پانزده روز در چاه متعفن
دفن کنند بعد از ان بر اورده در طبقی خشک کنند بعد از ان در شیشه نگاه دارد هر که
مکلام از ان بخورد فی الحال بمیرد این است صورت ان چاه که تصویر کرده شد



ایضا از کتاب مذکور ساختن سم طالیون منقول از هرمس چون مریخ به سنبله اوج
خود بگیرد از زرنیخ زرد جزوی و از کبریت زرد جزوی و از نوشادر جزوی و نیکو
سائیده بجیا سازند انهار دو سرکه خمر بعقد سه و نه ادویه پس یکجا و سیماب
جزوی و بر انگصرب ربع جز و این هر دو را بجای دو ها کرد و داخل خمر ساخته اضافه
کرده مجموع نیکو سحق نمایند تا دو روز پس دو دیگ کلعی اندا ختہ مخلوط سازد بیلخ
کو سالہ دو دفن کنند او را تا چهل روز دو میان زبل استر بر اورده دو شیشه نگاه دارد
و بیاد بر ده شیشه را در خانه تاریک هر گاه بدهند از این دو شراب یا طعام بعقد ده دانق البته
کشنده است دو عقد باید که هر گاه این عمل بکند قمر در قران با مریخ باشد یا بر اس غول
الطمع ساختن سم بوجش بر وجش کفت هرمس وقتی که مریخ در برج اسد باشد بگیرد ال
زیبوه تا زوبیخ درم وسیاه انیازم و بگیرد از افعی کوهی که دو عدد باشد الات ها هو
و بیرد سرها و دمهای ان و بکوبد ان سرها و دمها را در هاون کوفتنی سخت تا بگردد مثل
همچو نمک و بپاشد بر و سرکه و مخلوط سازند ساعتی پس بیامیزند با بن دیق بیخ درم و نوشادر
و دماغ انسان الهریک یک درم پس بکیند مجموع را در پیاله ابکینه و بریزند بر وی زیبوه مذکور
و بکذارند این پیاله را در میان قدح دیگر که از اهن باشد و بپوشد پیاله را زجاجی یا طبقی
و محکم کرده شود ان هر دو قدح را بگیرند بگل حکمت و دفن کنند در میان زبل تر و باشد بر ان
تا یکجا . و در هر روزی سه مرتبه پس هر گاه قمر با مریخ قران کنند بیدار دارای را و بنهد دو حمام
کبد دو انی از این کشنده است در چهار ساعت سم کشنده بسر مار ترکیبی است از حکیم مشهد بطرس
الملک که اورا مبین نام خوانده و معنی این لفظ مخفی است یعنی نهان کفت حکیم وقتی که سفرف شود
قمر از اتصال مریخ با تصال زحل پس بگیرد از دو زرنیخ ده درم و از هلال ده درم و از سام ابرص
کرانه وزنخ است دو درم و بیضه مور چه یک دانق و مجموع اجزا بکوبید در هاون تقوت و با نکل بگیر
بیامیزند و بپند ازند بالای اواب با دو سه یک ان بار که ان ادویه در ان غرق شود و دفن
کنند در زبل کر بول میکرده باشند بر و در هر روز سه مرتبه تا مدت چهل روز
پس بر اورده بنهند در حلقه نخاس و نگاه هدارند هر گاه بدهند ده درم از این با طعام یا شراب
ولد شود در معده انسان حادث شود او را اتیجاده و بیماری حادث که ممکن نباشد سلامتی
ان شخص در روز چهارم و ظاهر نشود بر کسی که زهر خورده و علامتی از خوردن زهر کس
کمان نشود که قتل او بسبب سم باشد و اگر رشوار باشد بهم رسیده بیضه مور چه بیجائی که در خانه

اشیا بتنها افتاده باشد بپاشد برآن سر که کرد از نجاست میرسند موجها بیضه الیم

الیم عنصر سم حجر الیاس بگیرد براده نحاس و براده اهن و براده رصاص سیاه از هر یک جزوی بسایند اینها را پس صلایه رصاص سیاه با نصف نوشادر یکشبانروز بپزد بعد دو زنج دو ربع جزو و از قلیا جزوی و از زنج سرخ ثلث جزو و بسایند یکشبانروز دیگر باز زیاده کنند بروز بیق چهار جزو و کبریت جزو و بسایند دیگر یکشبانروز پس تصفیه کنند در ظرف مطین بگل حکمت بهم میرسد چون جسم متحجر نصف درم از این میکشد در دو روز بیت مرا و را علاجی

الیم عنصر سم کبیر قیسان بن انوش یعنی قیسان بن انوش ترکیب کرده است بگیرند از ملح و لون اجزا برابر و از زنج و کبریت از هر کدام سدس جزو و از نوشادر ثلث جزو و بپزند براو سر برابر او دو تیر شاش اسب و بگذارند در جائی سرد چون چاه حوض بیت دیگ دو روز چنانکه این را در دو روز سه بار بی نکاه دارند در حوض کرده باشد اب حوض بحوض دیگر و ببندند باتش نرم تا آنکه بقوام عسل اید پس نگاه دارند ... از عقرب و جعلان و مو و جز از هر کدام اینها کرامت شود و اگر تنها عقارب باشد ... باسوزنغ نده و بریند برای ده بار ... که بحث نرش ... صفادع صحیح نموده ... تا آنکه صفادع مهرا شود پس صاف نمایند ... زیاده کنند ... و اگر ... حاضر نباشد بیندازند بجای او دو جزو ... طبخ نمایند باتش نرم که بقوام عسل اید و بیا ... ایزاندار وی اول ... باهم مخلوط سازند و اضافه کنند بر مجموع جزوی از نوشادر و باز مجموع را باتش نرم طبخ نمایند تا بانعقاد رسد و نگاه دارند در افتاب که خشکی ... دو شیشه بکنند ... هرگاه که بخورند ... با طعام و شراب

الیم عنصر سم البلاقیل بگیرند انصل عنصل یعنی اسقیل ده رطل ... بکوبند پس بیندازند ... سه رطل ... نصف رطل ... بکوبند ... و بول اسب ... ده روز ... یکشبانروز ... بجوشانند باتش نرم تا این که بقوام عسل ... بریکنند ... بالای این ... سرگین ... ساند در افتاب تا خشک ... باتش نرم ... کرده باشند ... سم میکشد ...

الیم عنصر سم ... کرتا و میل و تفسیر ... بگیرند از افاعی ... سرکوهی ...

[illegible]

ثاوقتی که دست او کرم شود بعد از ساعتی سرایت میکند در بدن او و میکشد

الظافر سم سیاطوس یعنی سمی که منسوب است به بیناطاث بگیرند از پیاز عنصل ده رطل که کوفته باشند و بیندازند بروی ان شیر لاعنه مقداری و هر قدر شیر بسیار باشد بهتر است پس بگیرند بعد بون یک رطل و سقمونیا نصف رطل و با قلا هندی ربع رطل و مجموع را بکوبند و باهم بیامیزند و بریزند بروده رطل اب اشنان سبز و اب کوهن یک رطل و اب ... دو رطل و اب سداب یک رطل و اب نعناع یک رطل و اب پیاز دو رطل و اب ترب دو رطل و اب سیر کوفته دو رطل پس مجموع این را در ظرفی کرده بنهند در حوضی چهار ده روز ... هر روز بچوب انجیر ... بعد ... دفن کنند ... و بستانند شیره اینها را و صاف نمایند و بنهند این ... زیر زبل بیست و یک روز بعد از ان بنهند در ظرفی این سمی است که میکشد ... و قطع کبد و براوردن خون از جگر بودن ... نجات نیست از هیچ تریاقی

سمی که قاتلست ... بگیرند از ... نصف رطل و از خربق ابیض ربع رطل و همین قدر از خربق اسود و همین قدر ... حنظل خشک و برابر این فرفیون و حب ... نصف رطل مجموع را کوفته و بیخته بیامیزند و بریزند بر اب و داخل نمایند در ده درم نوشادر و بگذارند همچنین یکروز و یکشب پس پالایند و صاف نمایند و بنهند در افتاب تابستان و یا بر اتش نرم ... تا خشک ... جوهر ... پس بریزند بر ... نوع کردار ... و باز خشک سازند ... بگیرند از بزرم نحاس و براده ... از هر یک پنج درم هر کدام ازین ... و پنج درم نوشادر در یک شبانروز و این ... ادویه مذکوره مخلوط ساخته مجموع را خشک سازند این سمی است سخت ... کبد و امعا و اسهال الخون اورد و میکشد در یکروز

عنصر سمی که بیکشد بحنکه بگیرند زعفران ربع رطل و بکوبند و ... بنهند ... رطل اب ... پنجاه درم زنجبیل و دار فلفل پنجاه درم و فاقله ده درم و دارچینی بیست درم کوفته یکشبانروز در چنین اب ترکنند زعفران یکشب و خشک نمایند در افتاب هر کس دو درم ازین بخورد میکشد او را در روز ...

سم انا روس یعنی سم بارد بگیرند از افیون مصری خالص ده درم و کافور قیصوری ده درم و هر دو باهم سحق نمایند هر که ازین سم بخورد ... شود ... برانیابو ... و باید که در این اعمال سموم در ساختن و خوراندن وقتی باشد که قمر ضعیف الحال باشد بهبوط یا وبال ... ناظر ... و اگر ... اثر نمی بخشد و الا ضعیف است ... پس هر گاه قمر در شرف باشد ... و اتصال نیکی از سعدین بتثلیث و تسدیس ... از این عمل کردن مو ... است

بطعم بوان ... بگیرند ... سم قاتل ... عنکبوب ... چینی ... سم مهلک ... سیاه ... سوده الماس ... بخورد ... والله اعلم

عم عجم ... تمام شد کتاب ...

[illegible]

در اعمال کیمیا [illegible]

و این دو کس را بیهوش کرداند **نوعی دیگر** اینچنین سه جزو شوکران و بزر [illegible] و [illegible] ورد و خشخاش از هر یک دو جزو و [illegible] یکجزو مجموع را کوفته و بیخته و [illegible] بیست روز [illegible] بمقدار خردل هر که بخورد بیهوش شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سفید رنگ و درخشنده و قسمی زرد است مانند زنج و قسمی مانند رنگ سرمه و قسمی برنگ
غبار است و قسمی سرخ است اما شکننده و ریزنده بود و اجناس مغنیسا در قمری استعمال کنند
بغیر سرخ که در شمسی بکار برند **انواع توتیا** سبز و زرد مانند کشته و سفید که از هندی خوانند و مرتع
که صبور و حزین مثال کلوخها بود و چوبی و زرد و کرمانی و جبلی و اینها را استعمال کنند در عمل
ذهب و نیز در اعمال فضه و هیچ یک از آن خالی نبود که در کرمان خیزد و قسمی او سهوری بود و از ا
قضیب خوانند و سفید اکثر هندی گویند و زرد لونز اجوزی گویند و قسمی محمودی بود **انواع**
مغناطیس حدیدی ذهبی فضی نحاسی رصاصی اسربی زیبقی و هر یک از اینها منسوب بصاحب خود که
جذب کنند و مولف این کتاب دو حدیدی و ذهبی و فضی دیده و مغناطیس ذهبی را جوهر خوانیم
گویند **انواع دهنج** یکی عدسی بغایت سرخ و از انثی خوانند و دیگر ذکر است سخت و صلب و خلط
رنگ و عدسی بهتر است و هر دو در شمسی استعمال کنند و شادنج سرخ ریزه ریزه را عدسی
نامند و یک قسمش پاره پاره بود از اخلوقی گویند و از مهره زرد سازند که زرد ابدان مهره سازند
و او زرد اگونه بخشد و آن کوهر مس بود **انواع املاح** اصل هفتند و علی صد و بیست نوع و شاید
که نهاده باشند ۱ نمک خوردنی ۲ نمک تلخ ۳ نمک اندرانی از ان نمک نیشابوری خوانند
۴ نمک سرخ ۵ نمک سیاه که بوی نفط دهد بدین جهت نمک نفطی گویند ۶ نمک سنگ
که از ان نمک طبرزد گویند ۷ نمک چینی و نمک هندی همان نمک سیاه و نمک معمول که در اینجا
بکار اید نیز هفتند ۱ ملح جامد ۲ ملح البول ۳ ملح اهک ۴ ملح محاکش ۵ ملح الانسان
که از موی سر ادمی هم رسد ۶ ملح تنکار ۷ ملح الک **انواع** بوره او ان نیز هفتند ۱ شب یمانی
۲ شب مصری ۳ شب جبلی ۴ بوره رنگریزان ۵ بوره طباخان ۶ بوره سفید ۷ بوره ارمنی
که سرخست از ابوره ارمنی خوانند و بوره نان گویند و نطرون بوره سرخست و آن از مصر
و بوره تنکار از نطرون گیرند و بوره زرگران و بوره کوزگران و بوره زراوندی و بوره عرب
و تنکار اندر خاکستر مرهم سوخته یابند در هندوستان **انواع زرنیخ** و آن شش نوع است
۱ ارزد نارنجی ۲ زرد صافی که از او زرنیخ ورقی گویند ۳ زرد تیره که در حمام بکار برند ۴ سرخ
تیره ۵ سرخ سبر ۶ سرخ صافی که از اخون ادم خوانند **انواع کبریت** چهار است ۱ سیاه
رنگ و آن بد است ۲ سفید ۳ زرد و این دو قسم است یکی سنددوسی دوم زرد صافی ۴ سرخ
و آن کمیاب نیست و کیمیا و اکسیر است بی عمل و در کوه دماوند از دو ستان دهند و دیگر نوعی
بود تیره که سفید است بخاک امیخته و آن از قسم سفید است **انواع** زجاج یعنی آبگینه که در دین
عمل بکار برند حلبی تواند بود و از ان دریک و اشجار شان ند **انواع** زاجات ۱ زرد که از ان زاج
قبرسی گویند و زاج قلقند نیز خوانند ۲ سفید که از ان قلقدیس و شب یمانی خوانند ۳ سبز که
از ان قلقطار گویند ۴ سرخ که از ان سوری خوانند و این سرخ بسیار کمیاب است اما حاصل می کنند

ازاعمال

از اعمال شبی که مایل بود سبزی و بچون سیاه و شان و زاک سیاه نیز بود و از افاطریجری گویند
انواع طلق اجبلی ۲ بحری ۳ صحرائی ۴ سفید ۵ زرد همین ان یمانی بود **انواع نوشادر** و آن سه
قسم است اول حیوانی که از موی و غیره گیرند ۲ معدنی ۳ نوشادر که از خاکستر تون یعنی گلخن حمام
گیرند و برنگ دو قسم است سفید و زرد **انواع** جسد هفت است ۱ زر ۲ سیم ۳ مس ۴ آهن
۵ ارزیز ۶ سرب ۷ خارچینی **انواع** ارواح چهار است ۱ زیبق ۲ نوشادر ۳ کوگرد ۴ زرنیخ
انواع سنگها و آن سیزده است ۱ مرقشیشا ۲ مغناطیس ۳ مغنیسیا ۴ دوص یعنی اب
اهن تاب ۵ توتیا ۶ لاجورد ۷ دهنه ۸ فیروزه ۹ شادنه ۱۰ سنگ سرمه ۱۱ طلق ۱۲ اجلیمیا
۱۳ انکبین **انواع** دوص یعنی اب دهن و آن دو نوع است یکی اسطخری بود دوم عراقی و بهترین
ان اسطخری بود و انچه سیاه بود حدیدی بود دانند بجز عمل اهن بکار نمی اید چنانچه در عمل کیمیا
اسطخری بکار نمی اید **انواع** لاجورد یکی خوش رنگ بود دیگر کحلی و یکقسم او اندک سرخ بود دیگر
کرمانی بود **انواع** کحل دو نوع است یکی مصمت زجاجی دوم سنگ امیخته و آن از کوهر سرب بود
و آن اصفهانی نیست **انواع** سنبل زرد است و سفید و آن دخان فضه است اسرنج هر گاه
که بسوزد سرب و سحق کنند تا اینکه سرخ شود **مرداسنگ** میکد ازند سرب را در حفری می نهند
در دو اجزای کوفته و میدمند بسیار تا اینکه سرخ شود پس میگردد مرداسنگ **اقلیمیا**
خبث جمیع جسد که حاضر است باو **اسفیداج** اسفایج رصاص هم میرسد با میختگی سرکه مانند
عمل زنجار است **زعفران الحدید** همچنین بامیختگی از اهن هم میرسد **توتیا** دخان کحل است نمک مکی
دو نوع است سفید که کلش سفید باشد و سیاه که بو تر ان بقدر یکوجب از زمین بلند
باشد و کلش سیاه رنگ مایل بسفیدی باشد **اجزای کانی که بر اسه و فی نفسها اکسیر ند**
شناختنش انست که مشابه باشد بجوهر باور و شناخت دیگر انکه این را سوده در پر زاغ بیالایند
و قلدری در تاب اتش دارند و اگر رنگ او را فاختی و خاکستری سازد و هتکیه است و در ملک گجرات
و بنادر ان و اگره و نزد گجرات ایان و سانکام هم میرسد و ارزش این بکوریه را دو اگره قریب چهار
سیر شاهی او لاتا دو سیر شاهی در دیار گجرات بسیار ارزانست که بسیرها خریده و فروخته میشود
خصوصا در بنادر که اهل فرنگی می اورند **سنبلکهار** از سنبلهای دیگر ثقیل الوزنست و رنگش برنگ
دانه انار ماند و در جاهای مذکور که هتکیه هم میرسد این نیز هم میرسد و لیکن کمیاب است و ارزش
او نزدیک بهتکیه کم و بیش **نوشادر بیکانی** از نوشادرهای دیگر گران تر باشد در وزن و نوشادرها
دیگر الا چون با نمک نوشادر کهرل کرده در دو ور و جز مصعد سازند متصاعد میشوند
بخلاف بیکانی که ته نشین میشود **شنکرف رومی** سرخ رنگ مایل بسیاهی و بخلاف شنکرف دیگر که
متصاعد میشوند رومی ته نشین میشود و سیماب این نیز قائم النار است **دهنه فرنگی** سه قسم است
فضی و ذهبی و مسی و فضی و ذهبی در اکسیر بکار می اید و مسی بکار نمی اید فضی مایل بسفیدی

میباشد و ذهبی مایل بزردی و مسی مایل بسرخی باشد **بیجمبوری** و این لفظ هندیست که میگویند
که همان دهنه فرنگی است و کن بله او در عمل نقره و طلائی است و تحقیق انست که بیجموری چیزی
دیگر است نرد هنه **کودنتا هرتال** مثل دندان گاو و ثقیل الوزن باشد و در اگره و نزد گجرات ایشان
هم میرسد و ارزش ان دو بیست و پنج چهار سیر شاهی باشد **سیماب الرکسیا** که هندی دوت
گویند که هر گاه این سیماب را مساوی با سیماب دیگر کره کنند اکسیر است و سیمابی که از این بر
اید نسبت بسیماب دیگر غلیظ باشد و مایل بسیاهی و با هم دیگر امیخته نشوند مگر صاحب
تجربه کن این تواند کرد **ست ابرک سیاه ست هرتال سیاه ست سنبلکهار سنگی از دو هم**
هر گاه ستهای هر سه جوهر را اورده مساوی با سیماب کره کنند از اکسیر اعظم آید در عمل قمری و هیکل
ایزا تو کیجا گویند و سیماب ته نشین نرد هم و فی نفسه اکسیر است که یک سرخ این بر یکتوله
طرح کنند **ادویه نباتی که اعظم کیمیا اند کتائی که گل سفید دارد** و دو قسم میشود یکی انکه میان گل
او که او را زرد تیز سفید باشد و دیگر انکه گل سفید داشته و میان گل او که زرد است زرد خواهد بود
و کتائی مذکور در مضافات میوات فیروزپور جهرکه هم رسد و در برکنه بجاره نیز میروید نزدیک
باب و پیوسته میروید و در سرزمین او و سهار نیز هم میرسد **دو اسپند کل** کل او شاید کل دای
سل باشد این در اکثر جاها هم رسد **هلهلاسج کل** در سرزمین حصار و کوهها سنبهل نیز هم میرسد
کوکهره سفید که کل او سفیدی باشد و در ملک بزگر هلک که از اب باشد هم رسد **بوی خانج** در دیار
او دیه و جنکلهای او تلنگانه هم رسد **تونبی تلخ** و شناخت ان انست که مغز تخمش نیز تلخ باشد
بخلاف تونبری دیگر که مغز او تلخ نمی باشد **سینه مدکر** نشان او انست که شیر او نیز بسرخی مایل باشد و
در کوهستان هم رسد **خرنسن** که کلش سبز سیاهی مایل باشد و در جنکل کیمهر سنبهل هم میرسد
نابک که برکش مثل برگ نور رسد کنکهی باشد خوشه او مثل خوشه کنکنی باشد در قایم کردن هرتال کبی بدلست
کرهی سفید کل نیز اکسیر اعظم است **هنکره سیاه و دو سیاه** از اعظم اکسیر ند و در ملک او ده بسیار
هم میرسند **اجزای کرقایم** کهونکچی هیلا و ه بیخ کنیر سفید روغن تخم دهتوره تخم دهال که سیر اب پوست
تخم مرغ **اجزای قایم سنبل** شیر زوقوم اکوخار دار باشد در سه شیشی قایم میشود و اگر بخار باشد
با شیشی کافیست شیر ه لیمو کاغذی سرکه نیشکر مقطر یعنی عرق او بهته تلوانی که نام گیاه
که فیلبانان می شناسند سانی برای کنار و شیر اک **اجزای قایم کردن هرتال** سانی برای کنار و شیر ه لیمو
کاغذی عرق سرکه نیشکر بیتهه نمک سنگ مغز تخم بید انجیر مغز تخم حب السلاطین که هندی
جمالگوته گویند **فایده در شناختن شنکرف** شناختن شنکرف رومی یکی انست که ریگ که از این شنکرف
متعارف در رنگ بزرگی مایل باشد و بر اتش قائم النار باشد و در کار کیمیا شنکرف رومی
بهتر است **فایده در شناخت بیجمبوری** بیجمبوری که بعضی بفارسی دهنه فرنگ گویند و این سه قسم است
انچه بزردی رنگ باشد از او طلایی گویند و این در کیمیا بکار می اید و انچه بسفیدی زند

ازنقره

از نقره ئی گویند و انچه بسرخی زند از امسی گویند و این بکار نمی اید **شجرهای که شیر دارند شیر تهار**
ساجو که ره اک زقوم برجی بل کو لر سهور اسپیبل انجیر بیل پا سوطا پادهه بسوا دودهی
بعضی اعمال کیمیا و روش کار تمام شود ببت اندبیج توله مس و سه توله نقره که مجموع هشت توله
باشد و چهار توله ساجی سفید و چهار توله نمک سنگ که سپندها لون گویند صلایه نموده با
قدری سهاگه در دو پر وبالامس و نقره نهاده در اندموس ساخته تا که ارزش نقره در اتش هند و فرود
اورده و سرد ساخته طبقها ی تنک بسا زند که احیانا در نیم مرتبه طبق نشود هوتک برابد
یعنی از چکش زیاده وکم نتوان کرد اعاده عمل مذکور نماید بعد ازان بوتر شن س رشی
بیاورد و اگر بوتر ان قلدیا نه شود که از مجموع او اب توان کشید پس مس و نقره را در میان موسی
که اشته کردمند را دهند از کل حکمت و بر دشت موسی بالای سوراخی کند انقدر که از جهد از عصاره
مذکور توان انداخت و اگر بوتر انقدر یافت نشود که توان اب کشید همان قدر که بدست امده
بر سنگ صلایه کرده و کوفته از مس و نقره تبرها ساخته از کوفته و صلایه کرده مذکور بوتر ها
تخلیف نماید در اندموس بسیوراخ و منفذ نهاده و کود بر کود سند را از گل حکمت داده تا کود ش نقره
در اتش زکال نهد و تاکید کند که خوب اب شود و هیچ جزوی از و اب ناشده نماند پس
خنک کرده بر اورد و چکش اندک تمن کرده برکیرد و نوشادر وکیرو در وزن برابر سیاه
ساخته زیر و بالا ی او باب تلخیف کند و بی موسی در اتش زکال نهد تا سرخ شود همین که
خنک شود باب شسته و عیار افزوده بکار برد و طریق عیار افزودن انست که بر هشت
عیار هر گاه خواهد یک نیم عیار زیاده و عیار زیاده شود برکیرد اسوده اینها ها کوها یعنی
سبد خشت کهنه لیکن ان خشت که چون بشکنند از میان سرخ بر اید چهار سیر شاهی
و یابک سیر شاهی نمک ساهیه همراه نموده و اندک اب لیمو با روغن کنجد و اگر هیچکدام
نباشد باب انانیکو اب لیموت پس روغن کنجد بر طبقهای طلائی که میخواهد عیار افزاید
تلخیف نماید و در یک و نیم سیر ابلیه بر سفالی نهاده و در تغار که میان او یک ذرا و پله چیق
باشد بنهد کود بر کردان پله نهاده و بالا نیز او پله بنهد و از بالای جیقی اتش برافروزد چون
خنک شود بر اورده و در اب شسته نر مرتبه طبقها تش ده مرتبه در کرد این عمل تقید لازم شناسد یکبار
و اگر عمل کمتر انداز دی شاید چرا که عیار میافزاید اما طلا در وزن قلیلی کم میشود و طریق
دیگر عیار افزائی بست اند نمک سانبهر و خاکستر او پله ارنر داستا داست و طب لیمو یا روغن
کنجد تلخیف سازد و نر نوبت و در هر مرتبه یک و نیم سیر او پله را اتش دهد چنانچه در کیب
سلد مرقوم است بعد ازان طبقها را در هم پیچیده در موسی انداخته مایک سهاگه اب سازد
چون خنک شود و جانک کرده و ان جاندی را اندک چمن ساخته بیار د شود متعارف اگر
شود قلم هم رسد هیت و هنکری و نمک سانبهر هر سه در وزن برابر و دهم بار یا رده هم

تا حصه ابهاشلیه هتو تهیه بر سنگ خوب صلایه نمود با اب بران جانی که چنین ساخته زیر و بالا
تلجیف کرده در آخکو بکدازد و پس از سرخ شدن بر اورده همان طور گرم در اب انداخته سرد سازد
و شسته و پاک نمود سپس بیارد کبریت و چهارم حصه ان نوشادر با این طریق که اگر کبریت سه ماشه باشد
یک ماشه نوشادر همراه نموده باب زیر و بالایی ان ضماد سازد و اندک زمانی در اتش نهاده بیرون
اورد باید دانست بوتی که درین ترکیب است شناخت او بدین نمط است که اکثر نمو این بوتی در کنار
چشمهای کوه و جویهای دامن کوه و پاچه زمینی که در میان ان اثار بجهت سببی خشک میشود میروید
و میتواند بود که در کنار رعیتها و پاچه کوهها بجنس هم رسد و این بوتی در دو کهن از هر جا بیشتر
بنظر در امده و نهایت بلندی این بوته از یک وجب تا دو انگشت و طریق شناخت او اینست که
رگی از و کنده در دهن انداخته بخاید اگر تلخی باندک لعاب احساس نماید بداند که همان بوته است
و این بوته دو قسم است درستکاه و طرز شناخت این هر دو قسم بیک و تیره است و تفاوت فیما بین بدو
چیز دانسته اند اول انکه یکی را گل سرخ رنگ است و دیگری را گل سفید لون و هر یکی بمصلحتی از ایزد
جل شانه و عم نواله دوم انچه سرخ لون است برگ او اندک خورد تر و اندک کوتر از برگ سفید
لونست و انچه گلش سفید لونست برگ او دراز تر و کلان تر از برگ گل سرخست **نوع دیگر**
یکی [illegible] بوته که گل او زرد است اگر خشک باشد سیه کرده و اگر تر و تازه باشد همان طور نیمکوب (ما گل او سهند کرم)
کرده یکسیر اند اول پارچه کاغذی و بعد لختی از پنبه که تر کرده باشد از شیر سینهند تنها و
یعنی شاخها سه پهلو باشد و اگر شیر تازه یافت نشود لختها و پنبه که تر کرده خشک کرده باشد از
شیر مذکور هم کافیست و کار تمام میشود پس فرش سازد بر کاغذ این پنبه و بالای ان یکسیر
از خشک و تر دوای مذکوره و بیهد بر دیک توله مس و دو ماشه سیماب و دو سرخ سهاکه و [illegible]
از ان دارو مس و پاره و سهاکه دادار و اگر خشک باشد خشک و اگر تر باشد از ترش اگر لخت پنبه
دیوه بان کلانی باشد که توان مس و غیره را باد و اگر فوق از ابو شیده بپیچد بر پیچد و کاغذ با
را بر و محیط ساخته باو ریسمان خام بر بندد و در میان موس گذاشته زیر و بالای او زکال
داده بله دچند انکه بگردش ایبد بعد از ان فرود ارد که قمر خالص است و اگر سیماب تنها را بطریق
مذکور با بوته و پنبه پیچیده در موس گذاشته بر اتش بیهد عمل تمامست و اگر بکیرد پاره از قلعی
و بهینکره و مشعار فدا نیم کوب کرده یکسیر اند و در هاندی و این قلعی را بکذارد دو و بار
بهنکره را نیم کوب ساخته ببندازد در بر سر قلعی و چینی بر هاندی نهاده لب هاندی و چینی
بگل حکمت و برده نگاه دارد در اتش چون بپزان یا کونه کوان کرمی بزد چون کوزهاو و باید مرتبه
دوم سال جولانی را نیم کوب ساخته بجای بهنکره با قلعی در هاندی نهاده و لبهای هاندی
و چینی را بگل حکمت کرفته باز بنهد در اتش کونه کران و بعد از طبخ یا فتن هر گاه خواهد
ازین قلعی قمر سازد بطریقی که مس و پاره را در خشک و تر ان بوتی و پنبه و کاغذ پیچیده در موس

نهاده در اتش زکال بیهد عمل تمام است و از مجربات کتاب این سنیاس کوست **ترکیب دیگر** بیاورد رث ن ک
ب ف س ری قاث رنگ گل او اسمانی یا سیاه یا مایل برنگ بنفش باشد و شیره او بکیرند و در بوته که موس
نامند سیماب هر قدر خواهند بریزند و شیره رث ن ک ب ق انقدر بر بالای ان بریزند که اندکی بر بالای
سیماب استاده شود و انگاه موس دیگر بر بالای موس مذکور گذاشته و درز هر دو را بگل حکمت بگیرند
تا انکه موس از ان توان کفت پس از ان اتش کوسی بدهند که نقره میشود و اگر شیره نباشد و بوته را خشک
نموده سفوف کرده باشند مثلا چهار توله سیماب و چهار توله سفوف مذکور را اورده نصف سفوف
در پایان و نصف بالای سیماب که بوته ریخته باشد بریزند و چنانچه مذکور شد در اندام موس
کرده با اتش کوسی طبخ نمایند که قمری خواهد شد و اعلی و اگر از انچه قرار یافت ده هر دو عمل اندکی
سفوف با شیره کمتر دهند و زیاده و کمی واقع شود و نقره شکننده که هندیان پهوتک کویند میشود
و ان پهوتک از برای اکسیر نادرست بعد از انکه اکسیر بدست شود بقلعی زنند بهمه و اعلی است قاعده
اکسیر ساختن پهوتک انست ج ی ب ث رث ن ک ب ق را با نقره سه چها بکری صلایه کرده ملهو
چنانچه پیش ازین نوشته در اندام موس گذاشته کوسی بدهند و دوم مرتبه همین عمل کنند که یکسرخ ان
نقره پهوتک بعمل اورده و در دیک توله قلعی طرح کنند نقره خالص اول میشود اگر سفوف باشد و مس سفوف
در بوته تر گذاشته نقره پهوتک نکذارند بر بالای ان باز سفوف رث ن ک ب ق گذاشته اندام موس سازند
و اتش کوسی بدهند و دوم مرتبه این عمل کنند که یک سرخ ازین پهوتک سفوف سیه کادی که میشکند این
که یک توله قلعی را قمری اعلاء بسازند **شناخت بوتی** شهرت دارد که این بوته در جای نمناک که رطوبت بسیار
داشته باشد و اب سیلاب کرده باشد پیدا میشود در کنار جویها و نالها بهم میرسد و در دو ماه مین
تا بیشتر این بوته تا پابست و در باقی شهور بهم میرسد و این بوتی که بالا مذکور است در منزل پاردیکا
که سه چهار منزل این طرف کابل است بسیار میشود و در کوه یوسف زئی و نغر و ملتان که از مضافات
صوبه کابل است بهم میرسد و در کوه کوهات نیز هم بسیار بهم میرسد و بر لب دریا چناب که نزد پلهلا
لاهور است نیز پیدا میشود خصوصا سر راه که در بیت سودره و کهوپره در دیر است بوان کندن این
نوی دریا در جبل ان فراوانست و سکو بهند [illegible] بجست و جوی یافت میشود و در ملک اودیسه
بسیار بهم میرسد و شخصی در دهاب فتحپور سکری یافته بود و اینجا هم بهم میرسد و همان شخص در
کام بن کرد در دیهای مشهور است در کرد و پیش او سا [illegible] پیدا نموده بود [illegible] اکثر جا بتجسس بسیار
بهم میرسد و این در جائی می باشد که زمینش نمناک باشد و مرتبه اب سیلاب انجا امده باشد
بیشتر بهم میرسد **طریق** کرفتن این تخم و شناختن و کلانی و خوردی بوته و انچه انجا نه
او و ده کاشتن باید دانست و تخم او بطریق کالونجی می شود و لیکن از کالونجی خورد تر [illegible] بلکه
نصف تخم کالونجی [illegible] سیاه می شود و ان سیاهی مایل بسیکونی [illegible] تخم و برگ این تلخ است
و نهایت کلانی این بوته زیاده از یک وجب نیست باید که در لخت [illegible] کاتک [illegible]

کهن تخم این بر ط ن دا اما باید که تخم را بکذارد خشک شود بعد از ان بردارد یعنی وقتی که خوب پخته شود تخمها
خامی نماند و در انها هر که بخواهد که این تخمها بکارد در ماه جیت یا ماه ساون باید کاشت و انچه برای
رستن این تخمها خواهند داد زچاه یا باولی نباشد اب دریا یا اب جو یا اب تالاب یا اب باران میباید باشد
و طریق کاشتن و اب دادن ان اینست که اول زمین را بقلبه نرم سازند یا بر پیدا کردن بکوبند نرم سازند
چنانچه برای کاشتن گندم میسازند نمانند زمین را اینچنان سازند و لیکن کاشتن باد رنگ زمین را توه توه
بسازند و در هر توه یکیک تخم باید و تخم با سه تخم نکارد و بالای تخم و پایان تخم [illegible] یعنی گل زرد خوب [illegible]
اندک اندک بپاشد و تا زمانیکه ان بوته یک وجب شود میباید که هر روز سه مرتبه اب بدهند چون از
یک وجب کلان تر شود اکتفا بدادن دو مرتبه [illegible] چون از ان کلان تر شود و بر زمین رسیدن برسد هر روز
یکمرتبه اب میداده باشند **نوع دیگر** بیارد قلعی هر قدر که خواهد و در ظرف اهنین که پخته باشد قلعی
مذکور را انداخته اب سازد و فرود اورده سرد کند بعد از ان ق ر د ث ن ک ب ق که گلش اسمانی
کون باشد و او را سیاه کویند انقدر بران قلعی بریزد که بقدر یکجو بالای قلعی بایستد پس انگشت یعنی
زکال که هندی کوئله کویند [illegible] قلعی مذکور را گذاشته [illegible] باشد که طبخ ان بطریق کهری
خواهد بود و همین که بالای او کف سفید مانند شیر امدن گیرد همانطور [illegible] ظرف [illegible] مانند سر
پوش بر و گذاشته از اتش فرود ارد که قمر است **ترکیب دیگر** بستاند پوست ث ت ث س ن ک
ث ل و این در صحرا و باغات گجرات و نواح [illegible] بسیار میشود و در بیشه میدوانند بر درختهای
یعنی بیل میدوانند و برگش مانند باشد بشکل برگ نیب و گل سفید خورد دارد و انچه مار [illegible] با غیت
ان ریشه میدواند بر درخت جامن و کولر و بر و انچه صحرائی باشد بر شجره هنس و مکوی و
ساکون ریشه سپید و انداب این بر اورده خواه در ته بوته که سیماب و یا قلعی باشد انداخته و
سر بوته را یعنی موس را بکذاشته با تنور اویله طبخ نماید که اب هر دو را خشک سکند **نوع دیگر**
بستاند تیهر فولاد مثلا و بیارد [illegible] پیاله [illegible] و کاغذ [illegible] و بازد در ان پیاله ها و سپس
سیماب که نصف وزن این پیاله بود و از اب ث ت ث س ن ک ث ل که مذکور است پر سازد یعنی
لبریز کند و سر دیکدان خورد گذاشته یکچوب میانه در زیر او برافروزد و پیوسته خورد میجنباند
باشد تا زمانی که اب خشک شود پس این سیماب و فولاد هر چه خواهد در امد که شکسته خواهد
شد و این اکسیر است این پیاله را کوفته پیش خود نگاه دارد و چهار رتی این دارو بیک توله قلعی اب
شده طرح نماید که قمر میشود بقدرت الله تعالی شانه **ترکیب دیگر** بوته لعل م ث ن ت ی رنگ
گلش زرد باشد این بوته بیشتر در کوه ماند بهم میرسد و در باغهای صورت بسیار یافت میشود چنا
که بعضی دانسته کاشته اند و بعضی نادانسته کاشته اند و در کوه سرو هی و ابو که و کوهستان
ملک [illegible] نیز پیدا میشود و صفت ان بوته انست که خشک و تر بکار میاید لیکن این قدر است که
بگل امده و رسیده او را خشک کند که بکار میاید و اگر نارسیده باشد خشکش بکار نیست و ترش

خواه رسیده باشد و خواه نارسیده باشد بکار نیست و طریق تجسس این اینست که هر جا و در هر صحرا و
باغ که قسم دیگرش بسیار باشد البته تفحص باید کرد که یافت میشود بوته او صورت از جنس خود
تفاوتی ندارد در برگ کلانی و خوردی بوته و جزویات دیگر موافق جنس خود است مگر بگل که گل ان
زرد است ترکیب اینست که بیارد شاخی از زقوم خار دار و از و بیندازی سه چهار انگشت پار
کند و یک طرف میان او را خالی کند اگر از خشک بوته مذکور باشد سیه کرده بی انکه اب باو برسد
سود لخ اندک اندازد و بالایش سیماب انداخته اندک از سیه کرده این بوته بپزند [illegible] و قدری
سهاکه هم بان یار نماید و دهن ان پارچه زقوم را از زقوم محکم کند و طرف دهنش را باندک گل بیندازد
و اگر تر باشد از کوفته مانند خمیر نمود قرص ساخته با اندک سهاکه همان روش که بالا مسطور است
تحریر یافته در پارچه زقوم محکم ساخته در یکسیر یا سواسیر کوسی نهاده اتش بدهند و بگذارند
که خود بخود سرد شود بعد از ان بر اورده که کارگر شده است **نوع دیگر** عمل این بوتی اب او کوفته
و مثل خمیر کرده او را با پاره باین طریق که خمیر باشد قرصی ساخته در میان موس بنهد و بالایش
پاره نهاده باز بالای ان قرص باندک سهاکه بکذارد و اندام موس نموده در کوسی نهاده اتش بدهند
و اگر عصاره اش باشد عصاره او را چندان بیندازد که سیماب را بپوشد بلکه چیزی از عصاره بر
مذکور بالا باشد و بطریق مذکور اتش بدهند و اگر طبقهای خورد از مس ساخته در اب خمیر او
بیان کرده مذکور در صد در [illegible] گرفته در اندام موس کرده در اتش دهند کارگر است لیکن اتش مس تند
زک میباید بر افروخت **ترکیب دیگر** بیارد سیماب هر قدر که خواهد و برابر او قلعی و جهل بید کند
باین طریق که قلعی را اب کرده و سیماب را در ظرف کلین خورد نموده قلعی مذکور را اب کرده بیندازد
و سر او را بپوشد و چون سرد شود بیارد اب برگ رث ن ک ش د ق ش خ د و شاخهای
خورد او بر اورده و ان جهل بید کرده را در موس اندازد و در زیر او سهاکه سیه کرده بکسترد
و بالای ان جهل بید بگذارد بعد از ان شیره گیاه مذکور اندازد ان مقدار که اندک بپوشد
و پاره سهاکه سیه کرده دیگر بر و بپاشد و در اندام موس کرده و منفذ ره در گیرد و پارچه
بگل حکمت بدهند و پارچه بر و بپیچد و نشانی بر موس بالا کند تا نشیب و فراز معلوم شود
و خشک سازد بعد از ان در دیک و نیم سیر کرسی اتش بدهند و کوسی عبارت از زمین کوی اوپله است
در زمین کوی کنده و کرسی مذکور زیر و بالای ان بوته داده اتش از جانب بالا بدهد چون سرد
شود بر دارد که قمر بیغش و مجربست و نشان رث ن ک ش د ق ش خ د انست که برگش هم
برگ عشق پیچان ماند و با یکدیگر پیچیده باشد و برگ و شاخهایش بسیاهی مایل باشد و وقتی
که این گیاه بالیده و رسیده باشد برگیرد بلکه اگر گل کرده یا نزدیک بگل رسیده باشد بهتر است
و اگر عصاره همین بوتی در بوته انداخته پاره را در ان اندازد بطریقی که اب بالای سیماب یعنی
بپوشد او را پوشیدنی تمام سیماب را و موس دیگر بر و گذاشته اندام موس ساخته بهمان طریق

چهل بیست طبخ دهد آب سیماب خشک نموده قرص میکردد **نوعی دیگر** بیارد سیماب هر قدر که خواهد و
در خشت کفته سپید کرده کهرل نماید تا دو سه کهری و اندک اندک آب برو میریخته باشد بعد از آن سیماب
را از پارچه صاف کرده در موس اندازد و بالای آن شیره بوتی شل س ی بریز تا مقدار که پاره ای او
بپاید و دوازدهم حصه سیماب سهاکه بالای آن بپاشد پس در آنده موش کرده آتش یک سیر یکجا و بالای
کوسی در کوی که عمق آن یکوجب باشد و هر چهار طرف آتش بدهد همین که سرد شود قمر خالص است و کهرل
کردن و شیره بوتی یا بوته انداختن نمیباید که او را ساخته در آتش پخته باشند که خام نباشد بدانکه
شل س ی دو قسم میشود یکی سفید گل است و دیگری زرد گل و آنچه زرد گل است آن بلند دو نیم و
یا سه وجب میشود و نهایت درازی بوته سفید گل یکوجب است تا دو وجب و اگر گل کند از رنگ گل
جنس سفید او زرد را فرق میتوان کرد اما اگر گل نکرده باشد تفاوت فیما بین بدین نمط اگر زرد
گل دراز تر از سفید گل است و در برگ فرق از یکدیگر میتوان کرد [illegible]
و [illegible] و در پشت برگ هر دو اندک پشمی است سفید رنگ و کار اعلی زرد گل است **نوعی دیگر**
بیارد بوته ش ل م ل و این بوته بیشتر در جای میشود که برف باشد و درازی این بوته از یک [illegible]
تا یکوجب و برگ آن مانند [illegible] ست و گل این مانند جعفری زرد است لیکن از گل جعفری خورد تر باشد
[illegible] اندک کلان یا خورد و چون گیاه مذکور بگل بیاید [illegible] بگل کردن باشد آب او
برآورده و پاهای او کوب کرده در زیر و بالای مس پاره اندک سهاکه انداخته و انده موس نموده با آتش
انگشت بگدازند پس سرد کرده فرو دارد که شمس اعلی ده دهی است و در جای که برف باشد [illegible]
هر زمینی که [illegible] باشد که برف بر او نریخته باشد در آن زمین [illegible]
نوعی دیگر بیارد آب بوله س ب س که کاش و پوستش مایل به سیاهی باشد و مس متعارف را آب کرده
در آب مذکور بریزد و باز در بوته یعنی در موس انداخته بگدازند و در آب [illegible] سرد کند همچنین
هفت نوبت بگدازند و در این آب سرد سازد که شمس شود هشت عیار و این رنگ قائم است و اگر
همین س ب س متعارف که گل او سبز است همین عمل نماید [illegible] آتش را قائم نیست چو اگر هر قدر
آتش بر بیند رنگ او کم میشود میرود **عملی دیگر** س ی ت ن ت سرخ اگر تازه [illegible] باشد
در عصاره یعنی آب او بریزد طلای اعلی خواهد شد و اگر یک سیر قلعی را در سفال گداخته آب سازند
و چون قلعی آب شود سه چهار سیر شاهی از عصاره بوته مذکور بیندازد و با آتش نرم طبخ بدهد که
نقره خواهد شد و اگر تازه نباشد خشک او را سفوف سازد نگاه دارد هر گاه بخواهد بسازد [illegible]
طبقهای مس [illegible] شکل که آن از زبان هندی کفتک [illegible] یعنی [illegible] توان سود [illegible]
و کوفته و بیخته او را مهیا دارد [illegible] نموده و روی [illegible] او پیله بکذارد و او پیله
دیگر بالای آن بدهد [illegible] همین طور [illegible] داده پنج شش سیر او پیله کرده [illegible]
آتش برافروزند که طلا خواهد شد و اگر همین سفوف را خشک ساخته و کوفته و بیخته [illegible]

قلعی سه چهار سیر شاهی در قلعی آب شده بیندازد و آتش تیز برافروزد و در اندک زمانی از کوره
مانند نقره خواهد شد **نوعی دیگر** بسازد کوزه از جست و از [illegible] این بوته کند و در میان
هاندی نهاده بر سر هاندی چینی کذاشته کوزه از آب بسازد و با آتش بسیار نرم طبخ دهد تا زمانیکه
[illegible] پس فرو دارد آن کوزه همچنان خواهد شد که هر جای از آن اگر به انگشت مالش بدهند
مانند خاکستر خواهد شد پس دو سرخ یا یک سرخ در یکتوله قلعی طرح کند که نقره اعلی میشود و
در آب این [illegible] اگر چهار کوری پنج کوری سیماب را اگر کهرل کنند [illegible] حال الغرض [illegible]
[illegible] اگر آب این بسته باید میتوان بست **نوعی دیگر** [illegible] بستانند آب او را
و یک بهر [illegible] و نیم بهر در آب مذکور سیماب کهرل نموده در بوته کند و بوته دیگر برو کذاشته
و انده موس ساخته در سه چهار سیر کرسی طبخ داده فرو دارد و در همین طریق هفت نوبت
کهرل نماید و هفت آتش داده فرو دارد که این اکسیر است چنانچه یک سرخ این در یکتوله مس
طرح کنند که طلا خواهد شد **نوعی دیگر** بستانند بوتی ش ن ک ر ت ی که گل او سرخ مایل
به [illegible] یعنی مانند گل [illegible] باشد [illegible] مانند است
و این بوتی در سیلاب جای و نزدیک آن بیشتر میشود و این دو قسم است تفاوت میان هر دو
آنست که یکی بکار میاید گلش مثل نخود و سرخ مایل است و دیگر [illegible]
میباشد و نهایت کلانی این بوته کلان نخود است و برآورده آب این را و مس را آب ساخته سه
مرتبه در عصاره مذکور بریزد که شمس خواهد شد هفت بار **نوعی دیگر** بوته [illegible]
[illegible] این گیاه مثل پنجه دست است و مثل [illegible] و بر پشت برگ او پشم میباشد
و بیخ او [illegible] هر گاه که بستانند [illegible]
دارد هر گاه که بخواهند که سیماب [illegible]
و در میان [illegible]
دو نیم سیر [illegible] آتش دهد که [illegible] خواهد شد [illegible]
یکتوله قلعی گداخته طرح کند نقره [illegible] سیماب [illegible]
آن سیماب قائم النار میشود **عمل بوته [illegible]** که رنگ گلش آسمانی گون باشد یکتوله آب این را
در توله قلعی آب شده بیندازند فی الحال [illegible] نقره میشود و این بوته در [illegible]
در کنار دریا و جویها و تالابها و زمین سیلاب میروید **عمل بوته دیگر** که گلش و [illegible] سفید
رنگ باشد یکتوله آب این چون قلعی آب شود بر آن اندازد که در حال نقره شود و این بوته
در زمین خشک و زمین تر [illegible] و اگر [illegible] و سیماب [illegible] سفال پاره کذاشته
برابر یا چهار برابر سیماب [illegible] عصاره همین بوتی مذکور را مهیا داده باشند و آتش نرم در
زیر سفال پاره برافروزند و از چوب آهسته جنبانیده باشند پاره [illegible]

عمل کهرجی که رنگ گلش سفید باشد آب او بستانند در پنج توله پاره یکتوله از آب این بوته
[illegible] بوته سبز [illegible] انداخته آتش بکند که نقره [illegible] خواهد شد و سرخ این [illegible] در مس
گداخته کنند این بوته بیشتر در زمین [illegible] **عمل بوته دیگر** اگر آب او را برآورده و مس را
آب ساخته در وی اندازد طلای [illegible] میشود اما برآوردن آب او مشکل است مگر آنکه
[illegible] یعنی [illegible] سبز [illegible] کرده بعد از آنکه [illegible]
عمل دیگر بیارد سیماب هر قدر که خواهد [illegible] در آب لیمو و نمک کهاری کهرل نماید پس
بستانند [illegible] که رنگ گلش [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سیماب [illegible] خالی ساختن [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده باشند [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] سیماب قائم النار خواهد شد
بعد از آن [illegible] سیماب [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] است **نوعی دیگر** بیارد [illegible] که گل او سرخ باشد و شیره او را
[illegible] سیماب [illegible] کهرل نماید [illegible]
[illegible] آتش بدهد [illegible]
[illegible] سیماب دیگر
[illegible] اعلی است [illegible]
بوتی سه قسم میشود سفید گل و آن بسیار است و سیاه گل و سرخ گل اگر گل کند [illegible]
[illegible] کرده باشد این [illegible] متعارف که گل سفید دارد
با این طریق میتوان [illegible] میشود **صنعت**
سیم بر سبیل بعضی اعمال و اصطلاحات و لغات اسماء الاکسیرها و معادن بین تحلیل
[illegible] حل کند [illegible]
[illegible] حل کردن [illegible]
پس از آنکه [illegible] باشند [illegible] پارچه بر بندند و باید که از سرکه [illegible]
انگشت [illegible]
با هر دو [illegible] کنند و هر صبح و شام آب گرم بر این سرکه [illegible] باشند بعضی [illegible]

باشد کرده یک هفته و بعضی در دو هفته و بعضی در چهل روز حل شوند **حل طلق** بستانند کاه خشک
بجوشانند تا مهرا شود پس طلق را صاف کنند و آب آن برو بریزد [illegible] حل شود **نوعی دیگر** اگر طلق را در
بوته نهند و نفخ کنند تا همچو آتش شود پس حلزون را بکوبند و بر و بریزند منحل شود **نوعی دیگر** برنج خرد را در
آب بسیار بپزند تا مهرا شود پس آن آب را [illegible] و صاف کنند و در آبگینه دریزند و چهل روز در آفتاب
دارند که آن سرکه بسیار عجیب میشود و این سرکه [illegible] هر گاه که خواهند که طلق را حل
کنند طلق را در قدحی کنند و آن سرکه برو بریزند و سه روز رها کنند محلول شود و همچو آب روان گردد
حل طلق بیارد طلق محلول یعنی [illegible] کرده در گوشت میش سحق نماید بعد از آن برآرد [illegible]
[illegible] حل کنند حل شود و اگر آن طلق را [illegible] و نوشادر سحق کنند و مصعد سازند
سرخ گردد **حل خراطین** که خراطین را کوفته در ظرفی کنند و بر نوشادر سوده برافشانند آب میشود
و این در حل بعضی چیزها بکار آید [illegible] **تکلیس جسد** جسد سرخ [illegible]
و غیره از [illegible] سفید کردانند **تبییض شنجرف** در سفید کردن شنجرف سیاه [illegible]
[illegible] سفالین [illegible]
[illegible] **لبن العذرا** بستانند [illegible]
[illegible] سفالین [illegible] سرکه سفید [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] بگذارند [illegible]
[illegible] سیماب [illegible] **زعفران الاسرب**
سفید کردن [illegible] صنعت لبن العذرا در صنعت هر جا که ذکر کنند [illegible]
[illegible] اسرب [illegible] تا خاکستر شود پس [illegible]
سه [illegible] در شیشه کنند و هفت روز در آفتاب نهند [illegible]
[illegible] سخت یافته باشند [illegible] صاف نماید [illegible]
پس خشک کنند از زعفران اسرب باشد [illegible] تدبیرات مشهوره اهل صنعت کیمیا دوازده
۱ تقطیر ۲ تشمیع ۳ حل ۴ عقد ۵ ملغمه ۶ تشویه ۷ تصعید ۸ استنزال ۹ تصبیر ۱۰ تثبیت
۱۱ تکلیس ۱۲ تصویل **الات تقطیر** اول قرع دوم انبیق قابله و آن همان [illegible] است که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] صنعت باید که از آبگینه باشد [illegible]
باشند انبیق [illegible] و آن آبگینه ایست که [illegible] باشد باریک و بر سر قرع پیوند کنند
در این صورت قرع شیشه زیرین و انبیق شیشه بالا است باید که [illegible]
بود [illegible] آتش میباشد و قرع و انبیق را به زبان هندی [illegible] گویند و [illegible]
[illegible] است [illegible] باشد [illegible]

هنند و لوله انبیق در اندرون او باشد تا هرچه از لولو فرود آید در اندرون دو رود و باید دانست که لولو که در دهان نهند پیوند او محکم بگیرند تا بخار بیرون نیاید و در این اسرار است از آنجمله تشمیع و آن دو قدح است از آبگینه یکی بود دیگری فراز کرده باشند و قدح زیرین در گل حکمت گرفته و لبهای قدح با سرپوش با صهروج وصل کرده و باید که هر دارو که از او تشمیع خواهی کرد در آن دو قدح باشد و بر آتش بغایت نرم گذارد تا زمانیکه شمع شود و نشانه تمامی آنست که چون اندکی از آن بر ناخن نهی و نزدیک دهان بری و نفس گرم بروی دمی نرم شود همچو موم مثلا کلس یا جسدی پخته باید برچنان سازند که چون موم نرم شود **طریق عقد** بانواع است اما اینجا آسانتر است بیان میکنیم چون خواهی که چیزی محلول را عقد کنی باید که آن محلول را در قاروره کنی و قاروره را در گل حکمت بگیری بعد از آنکه سر قاروره را با آهک و سفیده تخم مرغ محکم کرده باشی پس باندازه آن قاروره در زمین گوی بکنی و آن قاروره را در اندرون آن نهی و بخاک البناء کنی و اندکی آب بر آن خاک بریزی و آهسته پای نهاده بر آن محکم کنی تا قاروره نشکند و بعد سرگین خشک بر آن بریزی و آتش زنی تا سرد شود پس بیرون آرد و تجربه کند و طریقش آنست که اندکی از آن معقود بر صفحه مس نهند که بر آتش تافته باشد و سرخ گشته اگر آن معقود از آن صفحه بکنار در روان شود و دود نکند تمام است و الا عمل را مکرر کنند **طریق حل** آنست که آن دارو را با داروی دیگر یا الی بیم آمیخته چنان بسایند که یکی شود مثلا جسدی یا زیبق بیامیزند و صلایه کنند تا چون نرم همی شود **تصویل** آنست که تخته و مهره هر دو از سنگ باشد که آن سنگها آن سایند چون سماق و یشم و مرمر بسایند و در کاسهها چینی با آب بشویند **تشویه** و آن آن دو قدح است باهم ترکیب کرده که دارو در اندرون آن باشد و بر آتش نرم با خاکستر گرم تشویه کنند تا زمانیکه رطوبت آن برطرف شود و اقل زمان یکشبانروز است **تصعید** و آن بانواع است آسانتر آنرا میگوییم بستانند دو قدح که لبها لب آن برهم نشیند و آنرا هر دو را گل حکمت گرفته خشک کنند و یک دانی برای این قدح سازند که از همه جانب قدح آتش برسد پس دارو در یک قدح کنند و قدح دیگر بالا نهند و تنگ با سفیده تخم مرغ خمیر کرده لب هر دو قدح بگیرند چنانچه هیچ شکاف نباشد و بعد از خشک شدن در آتشدان آتش کنند اما آتش نرم چنانچه اگر بر قدح بالا دست گذاری دست بر آن توان داشت و در این قدح بالا سوراخی کوچک کنند و پاره پشم یا پنبه بر آن دارند و هر ساعت بیرون آرند و خبر بگیرند اگر دارو بر آن چسبیده باشد هنوز عمل تمام نشده است پس چون دارو بر آن پنبه نباشد آتش بکشند چون سرد شود مهر بگشاید و اگر خواهی نیک مصعد شود سه نوبت باید کرد و با داروی دیگر حیله کنند و بالای آن قدح دارند و در تنور آتش کنند تا از حیلت بپرد و بر قدح مصعد شود **التشمیع** چکانیدن روغن احجار بود از بوته که ده یعنی نزول کردن آن که درعالیست مانند کوره آهنگران **...** و آن بوته بر بالای بوته دیگر نهاده اند و در بوته بالا سوراخی چند

حکمت

کوچک

کوچک باشد و دو لبی که خواهی استنزال کنی باید که اول اجزای او را با روغنی از روغنها فراهم آری بعد از آن در بوطه نهی و بوطه در کوره نهی و فحم یعنی انگشت بر بالا و حوالی آن زیری چنانچه عادتست و بر بالای کوره سرپوش مانند طابه آهنی یا از گل فرو کرده تا حرارت بیشتر اثر کند و بر دم بدمند تا تا بکل گدازد و از سوراخ بوطه بالا در بوطه زیرین در ریزد و این تدبیر را استنزال گویند **تکلیس** و این علیست که مثلا آهن یا قلعی یا چیزی را چون بسوزند که روح از وی جدا شود و آن مانند خاکستر گردد آنرا کلس خوانند **تثبیت** و آن چنان بود که یکی از ارواح چون زیبق یا اجساد چون کبریت و غیره چنان سازند که در آتش بسوزد و نگدازد و دود و بخار نکند و تدبیر آن چون تدبیر عقد است این عمل را عمل ثابت نیز گویند **حمامات** و آن بانواع است احمام علیا احمام سفلی حمام مائی و هیچ نوعی آسانتر و سریع الحل تر از حمام ماء نیست که بیان میکنیم بستانند دیگی کلان یا سنگی یا گلین و از سرگین تر گاو یا بز یا گاو میش پر کنند و قاروره حل در میان سرگین تمامت فرو برد چنانچه قاروره هیچ پیدا نباشد و وصل قاروره محکم بگیرد تا رطوبتی از سرگین در دوا اثر نکند و در زیر این دیگ سرگین با آتش نرم بکنند از زبل خشک و در هر دو سه روز آب گرم بر این سرگین بریزد تا خشک نشود مدت سی روز اقل یا اکثر و اگر دوا لطیفتر بود زود حل شود و اگر قاروره برگیرد و حل نشده باشد باز بر همین منوال قاروره در سرگین فرو برد تا زودتر بکلی حل شود **تنقیه** آب دادن دارو است بعد تدبیری معین **تصدیه** دست بر هم زدنست **سحق** سودن ادویه است که هندوی کهرل گویند و آن بانواع است یکی سودن دارو است و بیختن آن دویم سائیدنست از ابر سنگ چنانکه اتفاق افتد **ماء الحل** که محلل ارواح و اجساد و انفاس است بگیرند ملح البول بگیرند و پس بسایند و مثل او ملح القلی البیض و مثل او عقاب یعنی نوشادر و بگذارد تا از او در گل حمام بگذرد و یکشب پس بدرستی که متکلس میشود پس بگیرد تا کلس پوست بیضه مرغ جزوی و با هم آمیخته سحق سخت نماید تا اینکه نرم شود پس نگاه دارد در شاش گاو یا گاو میش در قندیل بیاویزد تا از او دو خم سرکه کرده میان قندیل و خل فاصله یک وجب باشد و کوزه او را در زیر زبل هفت روز پس محلول گردد و از او بچکاند بقرع و انبیق و حل کند چیزی را که بخواهد از اجساد و احجار و ارواح **ماء البیض** بگیرد سفیده خایه مرغ و ثلث آن نوشادر بر او بریزد و در زیر سرگین تر بنهد تا سه روز تا مدت دو شبانگاه بر آن سرگین بریز تا چون روغن شود **و تبییض کوکرد** بستانند کوکرد پاک کرده و کوفته در کیسه کنند و کیسه در میان آهک هند چنانکه او را بپوشد و در تنوری که نان در وی پخته باشند بنهد و یکشبانروز چون بیرون آورد و مصعد و سفید شده باشد **نوع دیگر** کوکرد را با شیر بپزد سفید و شفاف شود و باورق **تبییض زرنیخ** تخم معصفر بکوب و با زرنیخ و نطرون یعنی بوره بیامیزد و در شوربا یکشب بنهد و روز دیگر بیرون کن سفید شده باشد **تبییض مس** سفید ساختن مس و نرم کردن آهن بستانند

کوکرد چنانکه خواهد با نمک آبخورد بساید و در آفتاب نهد تا سفید گردد پس لختی زرنیخ سوخته کوفته با وی بیامیزد پس در سرگین گوساله گاو کرده بپرورد تا هفت روز که سخت سفید شود و چون سفید گشت بخاصیت مس را سفید گرداند و آهن خشک را نرم سازد چون ... را با سرکه تیز بیامیزد در آفتاب نهد و بپرورد تا چون آب چغندر گردد و پیوسته سحق کنند تا هیچ از و سبز ننشیند چون چیزی کم عیار ... کم کنند و در آن آب اندازند تمام عیار شود و قمر را رنگ دهد و این از بزرگست در عمل کیمیا **تقویت داروها** که از بهر این صناعت ساخته باشند و آن دارو قوه ندارند و باشد که اندرون این حبه فرو رود و معتدل که او را تقویت دهد بستانند کوکرد زرد و آهک و قلیا از هر یک بهره و جمله را با آب بیامیزد و بیا... تا قوت بخشد **تعفین** چیزی بود که از او درگرمی و تری بپرورند چنانکه مرغ تخم خود **تلیین** نرم کردن چیزهای صلب بود **تنقیه** پاک کردن چیزها بود **تقطیر** چکانیدن آب از دارو یا **تعطیش** مانند تشنهها اگر خواهند آب دهند **تصلیب** چیزها نرم را سخت کردن است چون ارزیز **غوص** داروی بود که در اجساد فرو رود چنانکه بهمه اجزا برسد ظاهر و باطن درج **علل قلعی و علاج آن** بقراط گوید که هر زمان زایل شود آن قلعی علت چهار دانگ و ثلث آن نقره را هند نقره خوب شود این قدر کافیست جهت معیشت و آن چهار علت که در قلعیست یکی بوی دویم برص سیم آواز چهارم نرمی و بعضی مرض پنجم نیز اضافه کرده اند که آن سیاهیست چون این هر پنج علل را علاج کردی مقصود حاصل شود **علاج بوی قلعی** بگیر دخان اندرانی ده درم و مثل او شب یمانی و بگذارد اینها را در پنج مثقال آب شیرین و مثل او سرکه شراب بهند قلعی را بگدازند و در این ریزند هفت بار دیگر بگدازند و در آب و غک ریزند و بار سیم گند کنند و بر آتش نهند با بوته همچنان مر قشیشا فضی بر آن ریزند وقتی که قلعی بر آتش کردن باشد و سبیکه کنند که خالص شود از بوی بد **برص قلعی** بگیر زیبق یک مثقال نقره مثل او براده کرده و ملغمه کنند با زیبق و بریزد بر قلعی بعد از گداختن و فرو گیرد از آتش که از برص خلاص شود **علاج نرمی** او از قلعی بگیرد چون کوه رنگ چلغوزی بیست و پنج بار قلعی گداخته در آن سرد کند پس زهره گاو و شب یمانی و نوشادر و بوره هر یکی را جدا جدا در آب حل کند و بهم ریزد تا یکی شود و آن تیز آب بود در وی اندازد قلعی گداخته را که آواز برود **علاج آواز قلعی** و سیاهی آن او را سبیکه کن و در دوشاب بیامیزد که آواز برود و گداخته بریز چون بشوید مثل نقره شود و سیاهی برود **مس سه علت دارد** زنگ بوی آواز و این هر سه علت بساذج و مو دو مرقشیشا برطرف توان ساخت و اگر میان صلف فرو ریزد سخت گردد **آتش چکمن** هندی لونراو یله **کرپ** ... **آتش بیان** یعنی آتش چراغ که بید و چوب ... **آتش کجهری** یعنی بچهار چوب افروزند **آتش کوپی** یعنی آتش بسپارند **کلس** پوست تخم مرغ قایم کند بسیار ... پوست بیرون بیضه و پرده رقیق که با او چسبیده است دو

سازد

سازد و ریزه ریزه کنند و در بوته کرده در کوره چون هیزان نهند که خاکستر شود و این را بشیر مکرر داد بگیرند و کهرل سازند و همچنین باز در کوره دیگر نهند تا چهل مرتبه کهرل کرده در کوره چون نیر آن نهند که مکلس شود و این ثابت و قایم کند سیماب را **بیخ اکلا** نباتیست که ریشه میدواند و بیخ او بادرنگ مانند و از شیره بیخ این گیاه اکر بسته میشود و هر گاه که این را با سیماب کهرل کرده در بوته محما کرده آتش بکند فی نفسه اکسیر شود **تصعید زرنیخ** بستانند زرنیخ یک سیر سحق کنند و صابون یک سیر سحق نموده باهم در دیگ اندازند و سر دیگ بپوشند و یکشب تشویه دهند و مراد از تشویه اینست که در خاکستر گرم نهادن باز صابون یک سیر سحق کنند و تشویه دهند تا سه مرتبه چنین کنند بعد از آن با صابون بهم آس کرده در قرابه که بگل حکمت گرفته باشد بیندازند و دهن قرابه را بگل حکمت گرفته مهر کنند و سه پاس شب آتش کنند جسد تمام تصعید خواهد شد **تصعید** و آن بانواع است اینجا آسانتر است نوشته میشود بستانند دو قدح که لبها لب آن برهم نشیند و موافق هر دو را گل حکمت گرفته خشک کنند و بعد از آن برای این قدح سازند که از همه جانب قدح آتش برسد پس دارو در یک قدح کنند و قدح دیگر بر بالا نهند و تنگ با سفیده مرغ خمیر کرده لب هر دو قدح بگیرند چنانچه هیچ شکاف نباشد و بعد از آن خشک شدن در آتشدان آتش کنند اما آتش نرم چنانچه اگر بر قدح بالا دست کنند دست بر آن بتوان داشت و در این قدح بالا سوراخی کنند کوچک و پاره پشم یا پنبه بر آن دارند هر ساعت بیرون آورند و خبر بگیرند و اگر دارو بر آن چسبیده باشد هنوز عمل تمام نشده است پس چون در آن پنبه دارو نباشد آتش بکشند چون سرد شود مهر بگشایند و اگر خواهی که نیک مصعد شود سه نوبت باید کرد **تصعید کوکرد** بستانند کوکرد پاک کرده و کوفته در کیسه کنند و این کیسه در میان آهک نهند چنانکه سر او بپوشد و در تنوری که در وی نان پخته باشند یکشبانروز بنهد چون بیرون آرد مصعد و سفید شده باشد **نوع دیگر** کبریت را در میان دو قدح کرده با هم مهر کرده بگل حکمت گرفته و کبریت در میان کرده در دیگدان نهاده با آتش چراغ تا سه روز تصعید کند **تصعید** سیماب بخالص با سرکه هندی و سه خشت کهنه سحق ساخته با نمک سنگ مدبر در شاشه کرده سه شبانروز با آتش نرم مصعد سازد **تصعید** نوشادر نوشادر را سحق کرده با نمک در دو کرده وصل ساخته و بگل حکمت گرفته بر دیگدان نهاده دو شبانروز آتش کنند مصعد شود و هنر تصعید آنست که مهر وا نشود تا عمل باطل نگردد **تبییض مس** زهر سفید نوشادر سیماب اجزا مساوی با یکدیگر چندان سحق نمایند که همه یکی شوند بر مس طرح کنند مس بغایت الغایت پاکیزه شود ادویه جلالی **تشمیع** یعنی نرم ساختن قمر چون نقره را بوزن او قلعی بگدازند و باز قلعی را از و دور کنند و تا سه نوبت این عمل بکنند نقره بغایت نرم میشود و بر مس طرح است و برابر قلعی گداخته میشود **نوع دیگر** بیارد دوب سفید و از و شیر بگیرند و مس را بغایت تنک

تبییض مس

کنند که کاسه سپید شود و پنجصد و بیست نوبت در این اب مذکور سرد کنند عقد سیماب چون سیماب
وسم الفار را با آب کنار خورد چهار پاس بر آتش دهند بسته شود تبییض لسبتانند صحائف مس
تنک و گرم کنند بر آتش و در سرکه و نوشادر و تنکار که در یکدیگر حل کرده باشند بزنند مکرر
که سپید میشود و باز ساختن مس مس را ورقها تنک ساخته نوشی و نمک الوده بر آتش گذارند که پاک
شود ماء الحیوة اگر در عمل کیمیا بکار میباید روغن بید و عسل تنکار متساوی با هم مخلوط سازند
و از فلزات کشته هر کدام را که بخواهد زنده سازد با این ادویه مخلوط نمیست بیامیزد و در
بوته کرده بر آتش نهند که از آمیزش پاک میسازند و جسد تنها ته نشین میگردد و زنده میشود
و باز در بوته بکند و در زیر او سوراخی سازند و این بوته را بر بوته دیگر نصب کنند و بر آتش نهند که جسد
خالص از راه آن سوراخ در بوته که پائین اوست میریزد نوع دیگر هر سه را اجزای مذکوره و سپر کو
و کوکل و رال و پشم و گوشت ماهی هر کدام متساوی کوفته و بیخته یکی ساخته بطریق عمل اول
استعمال نمایند بلور کردن پاره از شنکرف و پاره کشته را باز زنده کنند باید که با آب لیمو تامل بعهر
کهر سازد و بیارد دو ظرف گلین که لبهای هر کدام بر یکدیگر بچسبند و اگر برابر نباشند لبها
هر دو را بر سنگی سائیده برابر سازند که در امید درو باد و بخار نباشد در میان این چنین ظرف
کرده بگل حکمت گرفته آتش بکنند که جسد خالص بطرف بالا تصعید خواهد نمود پاک کردن ریخ
کهربا بگیرد و وقت بیست جزو یکی جوشانیده با آب و بعد ... در ظرفی کن و نحاس بگدازد و
در آن آب اندازد سه نوبت همچنین عمل کن بر یخ پاکیزه بیرون آید سخت ساختن قلعی پارچه را
در لونی نخود مجدد بر سازد و تر بالای قلعی پارچه مذکور بچسپد بگرداند چون اب شود باید که
ان تخته ماهی روهو اندازد و سه مرتبه همین عمل مکرر کند قلعی سخت میشود سپید ساختن
مس ببستانند صحایف مس تنک و گرم کنند با آتش و در سرکه و نوشادر و تنکار کرده یکدیگر
حل کرده باشند بزنند مکرر سپید شود سپید کردن کبریت یعنی گندهک بیارد کبریت هر
قدر که بخواهد و برابر او نمک سنگ یاد کرده با سرکه یا آب لیمو سحق نمایند تا چهار پاس روز و هر گاه
شب شود در لته پیچیده در آب اندازد و صباح بشوید تا نمک و سرکه برود و خشک سازد
و باز به سرکه و آب لیمو داده سحق کنند تا آن زمان که کبریت سپید و اگر بر نقره تافته آن کبریت
اندازی نقره سیاه نشود بعد از آن هر عمل که بخواهی بکن که کبریت پاکیزه است و از وعلها
میشود سپید ساختن زر مس بیارد مس و ورق سازد و گرم کرده هفت مرتبه اب مردسنگ
هندی پیته کوبید سرد کنند و بعد از آن هفت کرت در شیر زقوم سرد کنند سفید و نرم
شود کشتن مس ادنیل تهوتهه بیارد ... پس کوفته شیره آن بکشد و نیل تهوتهه را
میله کرده در شیره اندازد مذکور تر کرده دو روز نگاه دارد بعد از آن در بوته سهاگه
داده بگرداند مس جدا شود بگیرد و بکار برد تکلیس کبریت یعنی گندهک بگیرد کبریت زرد

بلپیه کاو

بلپیه کاو بگدازد و در آب ... بود و چند کرت این عمل بکند و هر بار بپیه تازه کند انگاه از آب
بیرون کند و خشک کند و در آب اهک بجوشاند در میان خلیطه دو تو کرده چند انکه سرخی
گراید و اگر از ان کبریت بر نقره تافته نهی سیاه نشود از مان عمل تمام بود و آب اهک باید
که یکمن باشد و اهک نیم من و یک روز دها کند تمام بود و اگر کبریت با عسل صلایه
کنند و بریان کنند چند کرت سرخ شود در امتحان و شناختن هرتال طبقی طریق شناختن
هرتال آنست که اندکی از ان بر کاب لیمو کهرل نمایند اگر سیاه شود درست
بود و الا هرتال گران توست در وزن و مانند ریگ دریا درخشندگی دارد و هرگاه ماند
کی از وبر آتش انداخت و کاغذ را بدور او بگذارند کاغذ سیاه شود و چون پهوتک
است بسوختن نرسد که قرص شود و در آتش قائم گردد و دود نکند نشان او آنست
که هر چند بآب لیمو سیاه نشود و در بوس در آتش مانند دهاتهای دیگر بگردش در آید
قیمت فی روپیه را دو سه توله ابرک سیاه شناخت این آنست که غلیظ تر است از
سیماب و سفیدی این مائل بسیاهی است اما نه بسیار سیاه و هرگاه با سیماب
همراه سازند یکجا نمیشود چنانچه او جدا میگردد و این جدا و قائم النار است و هرگاه با سیماب
بیامیزند سیماب را قایم میسازد ابرک سیاه اگر اکسیر کو شناخت او اینست که درست او
در رنگ مانند کانسی است اما در وزن گران مانند سرب و پاره است قایم النار و نزد
هوم اهک و هرگاه در بوس گذاشته بر آتش بنهد چون نقره و مس و دیگر دهاتها آب
میشود و بگردش می آید و پهوتک است اما بوزن کمتر از سته هرتال است و سفیدی
این اندک مائل بسیاهی است و یکتوله و ده این چهار توله پاره را قایم میسازد قیمت فی
روپیه دو شیر شاهی سته سون ماکهی طریق شناخت ان زرد است مائل بسفیدی و گران
است درست این از عالم دیگر سته ها نیست که قرص شود مقرر است که سته این رنگ رنگ
میشود مانند ریگ دریا و نقره را صبغ میدهد باین طریق که هشت رتی این را
در یکتوله نقره اب شده بیفکند نقره را شمس هفت بان میکند سته های
دیگر اگر مدتی نگاهدارند در رنگ تغییر میشود برخلاف این که تغییر نمیشود سته سنبل کهار
سنگیها شناخت او آنست که او سفید بسیاهی مائل باشد و در وزن گران تر است
از سنبل و قرص می بندد مانند سته هرتال بسیار شکننده نیست و هرگاه یکتوله
مس را آب ساخته یکماشه از این بیندازند سفید کند اما اگر یکمرتبه دیگر آب
کنند ان مس را سفیدی زایل شود قیمت فی روپیه را یک و نیم یا دو توله چیزی
زیاده هم میتوان خرید و امتحان دیگر اینست که پارچه تر کرده یک شب کرده یک
شب برین پیچیده بگذارند هم رنگ پارچه بسیاهی گراید و هم رنگ خودش سیاه

مائل بسفیدی باشد و اگر بسوحدی برسد که چون در بوس اندازند مانند دهاتها آب
شده در گردش اید و نزد هوم و قایم النار گردد براسه اکسیر است شناختن کلس اینست
اول اینکه هرگاه در دست بگیری گولی از ان ظاهر باشد و هرگاه در آب اندازی آب
بشود مانند نمکها و در آب بنشیند و قایم النار و نزد هوم است قیمت فی روپیه
چهار شیر شاهی ترکیب زنده ساختن جمیع دهاتها بستانند هر دهات را که خواهد یکپاو از
اون یعنی پشم میش بعضی ماهی کو یعنی قند سیاه و کوکل و رال از هر یک سیر شاهی
اجزای مذکور را کرده کوفته و بیخته با اندک آب و ملحق ساخته غلوله بندد و بگیرد
گل و پنبه یکجا کرده و کوفته موس بسازد و خشک کند بعد از ان غلوله را در این موس
انداخته و آتش انگشت افروخته بالای آن موس بگذارد و بنکال بدمد تا بگردد و هر دهاتی
که کشته باشد باز زنده میشود زنده ساختن قلعی بستانند ینک یکپاو در ظرفی آهنی انداخته
بالای آتش بگذارد و دو دام روغن کنجد و یکسیر شاهی نوشادر در آن انداخته آتش میکرده
باشد باین طریق که در قلعی آب شده اول روغن اندازد و اندک نوشادر ریاشد و باز روغن
افکنده نوشادر اندازد همین نهج عمل میکرده باشد تا که زنده شود زنده ساختن مس بستانند
مس کشته یکپاو و هم روغن زرد و شهد و سهاگه از هر یک یکدام در موس انداخته
آتش انگشت بر افروزد و بگدازند تا که زنده و اگر زنده نشود بمادة الحیات عمل و مادة
الحیات آنست که نیم سیر شاهی که اجزای دهات مقتول همراه نموده با اندک عسل و روغن
خمیر نموده و حب بسته در موس نهاده بلحکر انگشت آتش دهد که زنده میشود
زنده ساختن فولاد بیارد سار کشته یکپاو و سهاگه نیم پاو و نصف سیر که سنبل
سنگها همه اجزا را کوفته و بیخته با اندک آب آمیخته اجزای با دهات کشته ملحق
ساخته قرص بندد و در موس انداخته و آتش انگشت افروخته بگدازند تا که آب شده
زنده میشود طریق ساختن کلس پوست بیضه مرغ که حکیم ... پوست بیضه مرغ بسیار جمع نماید
پوستها را ریزه ریزه سازد و در آب نوشادر یا نمک تلخ سه شبانروز بخیساند
پس با ناخن گیر یا قلمتراش یا ناخن دست پوست میان بیضه را که بزبان هندی جهلی
گویند با احتیاط تمام دور نماید و بستانند کوزه خام بقدر گنجایش پوست چنانچه
پوستها در ان بگنجد و لبالب نشود و اندکی جای خالی بماند انگاه پوستهای مذکوره را
در ان کوزه خام ریخته و بر دهن کوزه سه کوزه که چینی نامند گذاشته ما بین
و دور کوزه و چینی را بگل حکمت چنانچه رسم است بگیرد و در کوزه کوزه گران بگذارد
و چون تا کوزه ها پخته شود فرود آورده نرم صلایه کند و بار دیگر در کوزه گذاشته
همین طریق عمل نماید تا هفت مرتبه چون علامت خوبی کلس آنست که از عالم چونه

یعنی

نرمیچه

و در نسخه ... در افزار رات کشته

یعنی آهک سفید شود و تا دو سه مرتبه آن کلس البته سیاه خواهد بود در هفتم مرتبه
که در کوزه بگذارد اگر سفید شده باشد بهتر و الا یکدو بار دیگر همان طریق نماید تا سفید
اعلی شود و عمل درست آید و اگر در چهارم آید و پنجم مرتبه سفید شود دست از عمل بدارد

کلس بگیرد قشر البیض

طریق تهیه کشیدن کلس قشر البیض و نوشادر مصعد

کلس قشر البیض را چنانچه در صدر مسطور بگیرد شده بعمل آورده نوشادر را باین روش
مصعد سازند که نوشادر صلایه کرده در کوزه نوی گذاشته سر کوزه را به چینی مسدود
سازند و بگل حکمت بگیرند و در میان چینی بقدر گنجایش سوزنی که جوال دوز گویند گرد
انگشت چند در ته آن کوزه بریزند و بر افروزند تا کوزه گرم شود و به بینند که بخار
از ان سوراخ بر می آید یا نه وقتی که بخار بر آید کارد بر سر آن سوراخ بدارند که تا رطوبت
آن کارد تر میشود نوشادر بر کارد می چسپد انگاه سر سوراخ را مسدود سازند
و در سه چوبی هیزم در ته آن کوزه گذاشته آتش بر افروزند همین که چوبها سوخته شود
و نوشادر بریده بر چینی بچسپد بر سر دیگدان آنقدر بگذارند که سرد شود پس از سرد شدن
فرود آورده از کارد نوشادری که بر چینی و دور و کنار کوزه چسپیده باشد بگیرند
اینچنین نوشادر را با یکجز و کلس قشر البیض یکجا کرده صلایه کنند و بر هم زنند و بعد از
ان در کاسه شیشه گذاشته سر کاسه را بپوشند و در چاه اعمی یعنی چاهی که یک ربع
عمق و یکو جب دور و عرض او بگل سرخ کاهگل کرده باشند و نمدی در ته آن چاه
گذاشته پیاله را بالای نمد میگذارند و بر لب چاه آبی میریزند بقدر یک کاسه انجو
ری و خشتی بر سر آن چاه میگذارند گذاشته هر روز بوقت صبح آب ریخته سر او بپوشند
بهمان خشت تا پانزده روز بعد از کاسه را بر آورده ببینند که از عالم لاجورد شده
خواهد بود بعده بقرع و انبیق تقطیر کنند یا بدو شیشه که دهینکلی جنتر است که
این تیزاب زیبق را بعد از کهول ثابت میکند و اگر نوشادر را هفت مرتبه تصعید کنند
ته نشین و قایم النار می شود طریق سپید ساختن برنج برنج که سنبل کهار و مرده موفر باشد
با نوشادر مساوی تلحیف کنند یعنی نوشادر و سنبل کهار را یا ریزه در موس گذاشته برنج
را بر بالای ان گذارند و باز سنبل کهار و نوشادر بر بالای برنج گذاشته اند موس ببندند
و بگل حکمت بگیرند و در کوزه گران گذاشته دم بدهند همین که بوته سرخ شود
آب شدن برنج لازم است انگاه او را بگشایند و برنج گداخته در دوغ یا روغن زیت که
زیتون نشست بریزند که سفید میشود و زردی ان میرود اما اگر در روغن زیت ریزند
رطوبت آن برنج میرود و بهتر است صنعت چهارم در علم خواص و طبیعت اشیا و کیمیا
و هر کدام منسوب بیکی از ستارههای سبعه و چگونگی امیزش بیکدیگر و امیخت بیکدیگر

هم رسیدن اجساد و دیگر وطرح کردن اکسیر بعضی جزئیات دیگر طبیعت اجساد طلا

معتدلست و لطیف نقره مایل بسردی وتری میل صالح نحاس مایل بگرمی وخشکی رصاص
مایل بسردی و تری اسرب مایل بسردی و خشکی آهن مایل بگرمی و خشکی زیبق مایل بگرمی
و خشکی مایل بگرمی و بعضی بسردی میل اعتدال دارد نزدیک تر بودن وتر بیشتر
اجساد نسبت نقره است دیگر نحاس که نزدیکتر باشد بعد از آن سرب و دیگر
تر باشد و قلعی و آهن دورترین چیزیست از زر نسبت اجساد بکواکب زحل سرب مشتری
قلعی مریخ حدید شمس طلا قمر نقره زهره نحاس عطارد زیبق در بیان خواص اشیا و امتحان کردن
رسیدن اجساد دیگر سفید کند طلا را و بروی بچسبد در و فرو شود و همچنین در جمله اجساد
در رود و در برون سفید کند و در هم شکند و جمله را در سحق مانند خمیر کند و از اطعمه
اند مگر آهن را که آمیختن آن با زر مغشوش کند و سیما طلا و نقره را بخود کشد و خود را از وی
بیرون ندود را و نماند نار صمغ که کبریت بود و بعضی کند هلاک خوانند اجساد را بسوزاند و
مس را نیکو کون کند و حدید را سرخ سازد و زیبق را عقد کند بوی خویش و از آن زنجفر
آید و زر را از سیم پاک کند و زر غلبه کند بر هر دو و کوکرد با سیم آویزد چون سیم بلند آمیخته
بود و سیم را از وی جدا کند تا زر را از سیم پاک شود مس چون مس و سیم با هم آمیزند سیم از وی
بیرون آید و مس سیم را سخت کند و چون مس و سیم با هم آمیزند جدا نشوند و مس با همه
جسد خویشی دارد و با همه بیامیزد و از همه جدا شود مگر از آهن و چون نحاس و دو ص
و کوکرد با هم بیامیزی نحاس بسوزد و خاک شود که هرگز زنده نشود و لیکن چون مستنزل
کنی از وی جسدی بیرون آید که مطرقه بروی کار نکند از خشکی کرده باشد
قلعی سفید کند نحاس را و پاره پاره سازد مگر که از وی اندک تر باشد و نیز او را
خشک سازد و از وی جدا نشود و چون با هم آمیزش گرفته باشد از میان ایشان سفید
روی حاصل شود و زیبق را عقد کند بوی خویش و سیم را پاره پاره کند و بسوزاند
مگر اندک باشد چون نیم درم ده درم بود و آهن را یکدار زد و از زیبق و مس هم آیند و چون جدا
شوند بسوزند سرب بوی خویش زیبق را عقد کند و مس را بسوزد و چون با وی بیامیزند او را
از وی جدا کند و سیم را از نحاس و غیر آن و پاره پاره کند زر را و بشکند وی را بوی خود و همچنین
الماس را بشکند و از وی سرنج و اسفیداج حاصل شود و سرب با ارزیز بیامیزد و از او جدا
نشود و سرب را از زر یک نوع عند حل سخت کرداند رصاص را و از آتش ثابت کرداند و
وس هم هر را از وی بر دو او را سیاه کند و سخت کند و خلاصی وی از سیم و زر دشوار بود و
زیبق را از پریدن منع کند چون بروی افکند آهن و دو ص با هم آمیزند با هم جدا نشوند و آهن

سرب و ارزیز را سخت زرنیخ سفید کند نحاس را چون وی را تصعید کنند بکدازد و آهن را چون
وی را تشویه کنند و سخت کرداند قلعی را سفید کند آهن را چون تعطیش کنند و سیاه کند سیم
چون تصعید نکند و مصعد او کمتر سیاه کند و عقد کند زیبق بوی خویش و زرنیخ با
بیامیزد و لیکن اشیا را بسوزاند و از ایشان جدا شود بدانکه زرنیخ و کوکرد و سیماب از
یک جنس اند و یکنوع با هم مصعد شوند و با یکدیگر بیاویزند و از یکدیگر جدا نشوند و کوکرد همه
چیز است و در زیبق همه چیز نیست و زرنیخ معتدلست و سرب و ارزیز یکنوع عند مرقشیشا
بکدازد حدید را و بسوزد نحاس را و سیم را و نحاس و رصاص هم بکدازد و مرقشیشا بان بیامیزد
و همچنین سرب با وی بیامیزد و چون آمیخته کردد سخت کند رصاص او مرقشیشا کوکرد
داده اند در همه جسد ها در او بزد و بسوزاند نهار او چون کوکرد از وی جدا کنی هیچ چیز
بیامیزد مغنیسا بکدازد آهن را و سخت کند رصاص او سیاه کرداند وی او همچنین سیاه
کند سیم را و بسوزد و بر او رنگ کند ابکینه را توتیا زرد کند نحاس را و بشکند زر را و همچون
وی را تشویه کند با کبریت توتیا را سرخ کند فیروزج و شادنه بشکند سیم را و پاره پاره کند
و بسوزاند و هیچ چیز در نیاویزد دهنج از وی نحاس صالح بیرون آید و چون بکدازند
و باز نرم کنند زر را رنگ عالی دهد و او دهنج مس را سرخ کند و سیاهی از وی کم کند
و چون بخلاص بوی از هر دو بسوزند و جسد دهنه نوعی از مس است هر چه از وی مرده شود
مانند زنگار کردد و فعل او بفعل مس ماند و لیکن دهنه را سیاهی از مس کمتر است لاجورد
همین فعل کند و الا نحاس از وی فاصل تر باشد و لاجورد را اثری نیست با آمیختن که از
وی سرخی یا سفیدی حاصل شود و لیکن چون با آهن بیامیزد بسوزاند و سیاه کند و لاجورد
جسد فضی بارد و دهنتی که درست جسد فضی را قاعده خود بکرداند و چون در سیم
بکار دارند هستی که درست بیاض سیم را بکرداند و جسد لاجورد چون مستنزل کنی
که مس از وی جدا شود آن مس با ارزیز بیامیزد و زبان ندارد و جز بخلاصی از وی جدا نشود
طلق جبسین بجودی خود در اجساد هیچ اثر نکند و اگر تشویه کند رصاص را سخت کند و زر نیز
کرداند سنگ دو نوع است زرد و سفید و هر دو سفید کننده است و نحاس را سفید کند
که شاید امتحان سنگ سرمه چون سرب است بفعل و الا سیم را پاره پاره کند و سنگ سرمه
با آهن و مس بیامیزد از جهت آنکه سنگ سرمه از معدن مس است و چون مکلس شد هیچ بیامیزد
مقناطیس را اثری نیست با آمیختن که از وی سرخی یا سفیدی حاصل شود لیکن چون با آهن بیامیزد
بسوزاند و سیاه کند مرداسنگ و زاج زرد کند زر را و بسوزاند سیم را و خشک سازد زیبق را
ملح رنگ کند سیم را و بشوید او را و همه اجساد و زیبق را چون با وی مصعد کنند سفید
کند نوشادر حل کند زیبق را چون با وی بیامیزند و تصعید کنند سیماب عاجی فعل زاج کند و هم

زرد کند سیم و نرم کند زر را و رنگ کند زجاج را نحاس سفید کند سیم را و سرخ کند نحاس را
و چون بسوزند و بوی استعمال کنند رنگین سازد بلور را روسختج سخت کند سیم را و خشک
کرداند زر را زرد کند و سخت اسفیداج سفیداب زر را بشکند و خشک کند زیبق را چون
تصعید کنند بدان زاج زرد کند زرنیخ را و سخت کند ملح را و پاک کند نحاس را و جمع
کند و زرنیخ کداخته را چون تصعید کنند او را در قنینه ریختن اجساد با هم بیامیزند مگر تصعید
جسدها چون با سیم بیامیزد آنگاه آن سیم با زر بیامیزد از آن اجساد را از خویشتن نتواند افکند
رنگ ها همه با نحاس بیامیزند و از وی جدا نشوند به آتش الا جسد لاجورد که از نحاس جدا نشود هرگز
و چون بخلاصی روند هر دو بسوزند هم رسیدن اجساد بعد از امتحان جسدها با یکدیگر اگر
آهن و شبه و مغنیسا بهم بر افکنی فولاد آید و اگر آهن و دهنه و مس را افکنی می آید زرد و
اگر آهن و دهنه و ارزیز برافکنی چینی آید سیاه و اگر نحاس و ارزیز و آهن هم برافکنی چینی آید و سفید
زرد و سست و اگر مرقشیشا و مس هم برافکنی جسدی آید بلون شاخ و لاجورد و آهن و مس
برافکنی چینی آید و سفید و نیکو و اگر بی مس بود چون سیم سیاه بود و خشک اگر نحاس و زرنیخ
بود سفید آید و سخت و اگر مس و آهن و مغنیسا بود چینی آید و سخت و اگر سیماب و
زرنیخ بود سست آید و اگر مرقشیشا بود سیم و دهنه زرد آید و اگر سیم و آهن و زر بود زردی
آید بغایت زرد لیکن اندر وی سبزی و سیاهی بوده اگر کوکرد و سیم و زر بود زردی آید
سست و اگر زر و سیم و مشبه و آهن بود زردی آید سیاه فام و خشک و اگر سیم و مس و ارزیز
هم بود زردی آید زمین کون سست و اگر سیم و دهنه بود سرخی آید سیاه فام و زرنیخ و زر
سیم و زر و لاجورد در زردی بود بسیار زرد و اگر زر را سفید کند چنانکه ملغمه کرده چون خبیر
خبیر با آهن بیامیزد و بان جسدها که بیامیزند از ایشان جدا شود و اگر نحاس و مشتری را
با هم بکدازند و خواهند که زحل داخل کنند اصلا قبول نکند مگر آنکه مشتری و زحل هم
دیگر کنند و بعد از آن زهره داخل کنند عمل طالیقون و این برنجست اگر کسی را بدان جراحت
کنند التیام نپذیرد و اگر از وی موی چینه کنند و بدو موی بکنند هرگز نروید و اگر میل
سازند و کسی را که چشم درد کند در چشم او کشند به کرداند و حاشا که بیاض در چشم کند
صفت آن توتیای سبز را آغشته کند در بول بقو یکماه و هر پنج روز بول تازه ریزند پس
خشک کنند و بیارد بسد خشک سرخ و بکوبد و ده روز در آب شان تر آغشته کند پس
خشک سازد و بسا بد و نحاس صینی را بکدازد و بر هر دو درم از نحاس دو درم و نیم از این
دارو طرح کن و این عمل نفیس است که جز در خانه ملوک نباشد و مذخور ایشانست
طریق طرح کردن اکسیر بر اجساد باید که اکسیر را در پاره کاغذ کوفته و آن کاغذ را با موم گرفته
هرگاه جسد در کداختگی آید و کردش بهم رساند این اکسیر را در آن ریخته دو سه مرتبه

حرکت دهد و بکرداند آن زمان تمام آمیزش بهم میرساند و اگر همین طور یک مرتبه باند از دو
در تمام اجزا در نمی خورد و عمل ناقص می ماند بدانکه ارواح زیبق و زرنیخ و کبریت است و اجساد
فلزات هفتگانه اند و باقی همه احجار چون مرقشیشا و مغنیسا و توتیا و نوشادر از نمکهاست
و بدانکه زیبق و نوشادر هر دو متصاعد میشوند و نمی سوزند و کبریت و زرنیخ هم متصاعد
میشوند و هم میسوزند و طلق و جبسین نه متصاعد میشوند و نمیسوزند بعضی علما
این فن گفته اند که ما طبخ را اختیار کرده ایم و قومی گویند ما غسل را و گروهی گفته اند تمام
تصعید را و دیگر یا گفته که اصل کبریت است که او را در عمل شمسی بکار می برند و چون خوا
هند در قمری بکار برند محتاج میشوند بتدبیر زیاده و زرنیخ بر عکس این و بعضی بالکل
بر عکس این حرف زده اند اعمال اکسیر چند گونه است بعضی آنست که چون دارو بر وی طرح
کنی شمسی یا قمری تمام شود بی اضافه چیزی و این را اکسیر گویند و بعضی آنست که
چون دارو بروی طرح کنی گونه نکرداند و با تمام نباشند پس اگر قمری باشد بان نقره
باید آمیخت و در شمسی زر خالص باید جمع کرد تا عمل نیکو شود و این را احملان گو
و این را احملان گویند و این چند گونه است کاه مناصفه کاه مرابعه کاه مثالثه کاه
مخامسه کاه مسادسه تا معاشره و این را هندی جوره گویند ادویه نو تنکی ها تهای مو
زند شلم البحر اون یعنی پشم ماهی قند سیاه کوکل رانی کهو نکچی مسها که نیل کچد نو
شادر در جمله مساوی و بقدر همه هر دهاتی که بخواهد آمیخته در بوته معما کرده بکو
وانند که باز زنده میشود صنعت
بیمه در جنازه و مهرهای حکمت و ساختن کل حکمت مهره حکمت بیارد نمک مقدار حاجت
و اس کند سه شبانه روز در آتش اندازد و با سفیده تخم مرغ خمیر کند و از آن مهره نماید
مهره حکمت بیارد و سند و رود و هو انس و مانش با ریک بساید و با سفیده تخم مرغ خمیر سازد و از آن
مهره نماید کل حکمت بگیرند کل پاک و از سنگ ریزه و ریگ صاف نمایند و موی سر آدمی بان
مخلوط سازند یا بگیرند موی بز ماده و ریزه ریزه کنند و برابر آن سرکین کاو خشک کوفته
و بیخته در هم کنند و بروغن آب بپاشند و با کل یکجا کنند و تا هفت روز نکاه دارند
و بآب تر میکرده باشند تا خشک نشود بعد از آن بکار برند کل حکمت بگیرند کل زرد پاک نوع دیگر
چهار من و بکوبند و ببیزند و یک من کاغذ و نیم من نمک در آب کنند و بسیار بمالند تا
حل شود بعد از آن بو سر آن کنند و چهار یکی موی سر آدمی عوض چیده و چهار یکی سرکین اسب
وی بیخته بر سر وی کنند و بسیار بمالند که هر چند بیشتر بمالند بهتر بود آنگاه از وی قرصها
سازند و خشک سازند هر وقتی که بخواهند و بکوبند و با بهصاف خمیر کنند و استعمال نمایند
که بهترین کل حکمت است من اختیارات بدیعی نوع دیگر کل و انکشت کوفته و نمک

وخطمی و موی آدمی از هر یک جزوی کوفته و بیخته باهم بسرشند و باهم بسیار بمالند و استعمال
کنند من اختیارات بدیعی گل حکمت منقول از حکیم کمال الدین حسین شیرازی گل زرد و گل سرشوی تراشه کاغذ
سرگین بز موی یا پنبه نمک را مجموع را با گل خمیر کنند یکشبانه روز بگذارند بوقت حاجت
استعمال کنند مهر حکمت سرب را بروغن انقوا یا باید کوفت که مثل موم نرم میشود بعد از ان بر سر
هر وصل که مهر کنند در آب گرم سخت می شود و بعد از سرد شدن باز نرم میشود مهر سپیدرنگ
بیار سپیدرنگ و ریم آهن ده درم معزجه پنجدرم قبی سه درم مصطکی پنجدرم با شیر الک
کند و بکوبد و هر بار شیر الک دهد همچنین تا سه روز تا چون مرهم شود غلوله سازد و نگاه
دارد و بوقت حاجت بر انگشت گرم کند همچو موم نرم شود مهر کند و یکشبانه روز بگذارد که
سخت گردد بعد از ان در آب بجوشاند هیچ آب بدو کار نتوان کرد مهر جهت سرخ جهت سرخ
پوست دو کرده معزا و یکدرم یا دو درم ریم آهن یکجا کرده بلعاب سفیده بیضه مرغ و معزجه
اس کند تا هر دو استوار شوند بغایت محکم کردد بحر مهر چونه گل ابز سیده و پوست بیضه
مرغ میده کرده و بیخته هر دو برابر با شیر میش خمیر کرده تا بکلات شوند هر جا که مهر کنند مثل
این محمودی کو نباشد مهر خواجه قطب الدین دهلی بیار رخاکستر دهاک و نمک شور برابر در کوزه
انداخته با شیر برسحق کند مثل سرشیر خواهد او مهر کند مثل آنکه سنگ خواهد شد
مهر منقول لبهارتی قندچونه خواه از سنگ و خواه از صدف باشد و کاتم هر سه متساوی
کوفته یکذات کرده مهر کند که مهریست قوی گل حکمت بگیرد گل سفید چند آنکه خواهد
و سه شبانه روز بر آتش دارد چنانچه آن آتش دایم منقطع نشود مثل کوره شیشه گران
بعد از ان سه شبانه روز بیرون آورده باریک صلایه کند بغایت و بسفیده تخم مرغ تر کند
و بدین وصل اقداح و قرع و انبیق و وصل آسان بکند که بسیار محکم شود مهر مجرب سرب را بروغن
بلادر باید کوفت که مثل موم نرم میشود او را بر سر هر وصل که مهر کنند و در آب گرم
میشود چنانچه وانمیشود و بعد از سرد شدن باز نرم میشود مهر عجیب براده برنج براده
روی براده هفت جوش براده آهن و از مرهم توتیا و قلعی و سرب هر سه را باهم بسیار بییزد
و بگذارد و باقی را با هم همراه کرده بار وغن السی بکوبد که نرم خواهد شد چون موم در آب
گرم و سخت میشود در انواع جناتی اگرچه انواع آن بسیار است آنچه مشهور است برقومی
آرد جنتر ارده و جنتر اکاس جنتر مده جنتر پتال جنتر بده جنتر بالکا نوالکا جنتر کیمی جنتر
هفتاد و جنتر جمع آید لیکن بجز بمودند آنها بعقل نگنجد چنانچه یکی جل جنتر است که جهت
کشتن سیماب بکار آید عمل بعضی از آنها نوشته میشود پتال جنتر بیار دکوزه یا سبو
و در ته سوراخی سازد باریک و از چیزهای که روغن خواهند کشید آنرا درین کوزه کند
و بگل حکمت بگیرد و سر او بپوشد و خشک نماید و کوزه خورد دیگر در زمین فرو نهند

وآن کوزه

404

بانکوزه بگل حکمت گرفته را بالای او نهد و آتش با چاک دشتی کرد ش بیفروزد چون سرد شود
کوزه بالائی بردارد و روغن در ظرف پائین جمع شده باشد بستاند بیاورد
کوزه یا سبو و بطرف آن سوراخی کند و نایزه بران نهد و طرف دیگر نایزه سبوی دیگر بر نصب
کند و از ارد ماش محکم سازد هرچه او را بخواهد روغن بکشد درین طرف بر سبوی آن نهد
و سرش بپوشد و آتش کند براه نایزه در سبوی زیرین روغن خواهد چکید چنانچه عرق را
باین روش میکشد مده کا جنتر شیشه را بگل حکمت بگیرد و آنچه خواهد
دران شیشه پر کند و نصف پائین سبو را شکسته در میان او سوراخ کند و گردن شیشه
را ازان و از گردن میکند انعوش شکسته سبو را باید که بگل حکمت گرفته باشند و در میان آتش
ریک پر کند چنانچه آن شیشه تمام در ریک باشد پس آتش کند روغن آن هیچکه
قوابر را در گل حکمت بگیرد و خشک کند و دارو پر کند و با آنکه اگر خواهد روغن زرد ی
مرغ بیرون آرد اول آنها را بجوشاند و در دیگ بستانند و بالای دو رون قوابر کنند خس چند
ازجا روب در دهن قوابر نهد و بیارد سبوی و در ته او سوراخی سازد و از گون بالائی
دیگران نهد و آن قوابر امیان سبو کند و گردن قوابر را میان ته روغن باز کند کون از دیگ
سبو بیرون برد و چنانکه ته قوابر بالا میان سبو باشد و گرد بر گرد سبو آتش کنند و روغن
بستانند چون خواهند که از پوست جوز هندی که از انار کیل خوانند اردکا جنتر
با چیزی دیگر روغن بکشد پوست جوز یا هرچه مطلوب باشد جو کوب کرده در میان
دیگ بستد و کاسه خالی بالای آن دارد و در دیگ نهد و طبقه پر آب بالای آن دیگ
نهد و دهن دیگ باید بهیشه بگل حکمت بگیرد و خشک کند تا دود بیرون نیاید و تند
آهسته کند چون بیاید که آب شیر گرم شد در حال فرود آرد و طبقه را برگرفته جدا کند
کاسه در میان دیگ پر از روغن یابد دهکا جنتر چون خواهند که ادویه بجوشانند
انجیز را در کوره بسته و دیگ پر آب کرده بر دیگدان نهند و سیخی یا چوبی بالای دهن دیگ
دیگ نهد و آنکوزه را در چوب بیاویزد که او میان باشد که آب گرم شود و دیگر آب سرد نماید
تا ادویه تمام در خورد و کار تمام شود نجادهر جنتر جهت تصعید سیماب
و نوشادر و پختن رس و رسائن و تقطیر کردن روغنهای ادویه و عطریات هر نوعی که باشد و آنچه
بدین ماند بخست دیگی بغرماید که سرپوش او مثل ته دیگ بود و از هر دو جانب لب باشد چنانکه اگر
بر سر دیگ نهند و طرف بالای او آب اندازند بیکدیگر برابر باهم او ماند بدین شکل دیگ
کردی جنتر جهت پختن رس و رسائن و آنچه بدین ماند باید که دو خشت خشت هر یک از ان چهار طرف برابر باشد
و مدور سازند و هر دو خشت بروی سنگ بسایند چنانکه هموار شود و لب بر لب بر هم نهند که هیچ
و منفذی در ان نماند بعد از ان در خشت زیرین گوی بکند و همین خشت زیرین را در زمین کند

4 ا

وخشت بالائی را برین خشت نهاده و آتش آهسته کند شکل هر دو خشت اینست
کوبر جنتر جهت دهر و رسائن و آنچه بدین ماند خشت زمین را مدور بکاوند و در میان او گوی بکنند و در و هر
چهار طرف او گاودم سازند و رسائن در میان دو کتوره خورد داوند یا در شیشه مطین و بدانچه ذکر شد
باشد مهر کنند و در میان این کو نهند و بالای بقیاس چهار انگشت گل اندازند و هموار سازند و بالای
او آتش از چوب و یا ما جای بنواز نر کنند و بعد سرد شدن کوار جنتر بستانند و دو کار بندد و صورت کافتن
زمین و ساختن جنتر بدین شکل است دوروجنتر بیارد دو دیگ که لبین و آب
نارسیده و لبهاء هر دو دیگ را شکو هموار نماید که باهم در لبها ملصق شوند و دیگ زیرین اگر بگل حکمت
بگیرد بهتر است بعد از ان این رسائن هر کدام اگر بغل او در دیگ زیرین کرده دیگ دیگر را از گون بالای
او نهاده لبهاء هر دو را خوب پیوسته در محل وصل آنها بگل حکمت بگیرد و خشک سازد و همچنین چهار
مرتبه پارچه بگردش بپیچد و گل حکمت نهاده مهر نماید و خشک سازد و بعد از ان بر آتش نهد و بر دیگ
بالائی پارچه چهار پیچ تو کرده و آب تر ساخته بنهد و هر زمان زیرین و بالا کرده پارچه ملکورد آب تر
میکرده باشد و نگذارد که خشک شود تا زمانیکه عمل تمام شود دهیسکا جنتر
بیارد شیشه کردن دراز و دارو در او کند و در گردن سوراخی کرده سر شیشه دیگر را که در آن خواهد
چکید در ان سوراخ وصل سازد بدین شکل جل جنتر بسازد و از آهن یا گل بصورت
کراهی و در ما بین حقیقه ان چیزی سازد بصورت دوات که نصف اسفل او در میان ان کراهی گذشته باشد
و نصف بالائی او از جانب دهن بقدر بلندی باشد از سطح کراهی دارو در ان دوات کرده و سرپوش بر
دهن ان وصل نموده که محل کرد آب نیاشد آن کراهی پر آب ساخته بر دیگدان نهاده عمل نماید که این
جل جنتر بدین شکل کجه جنتر بسازد دهان دی یا بهین او فراخ و نزدیک
دهن او مثل پشت مجمع گنبدی ساخته دهنی کوچک بالای ان بکذارد طریق ساختن التزالطین واعمال
او که کار سگر کنند بستاند پارچه چینی یا پارچه تختی خوب صلاحیه کرده و از پارچه جو تار کنند اندمثل سر مرتبه
دو سیر شاهی و بیارد روغن کتان که به هندی اکسی گویند بقدر دو سیر شاهی و در قاشق مسی یا آهنی
انداخته بجوشانند بحدی که تمام پخته شود و دود از و برنیاید بعد از ان یک و نیم ماشه روغن کتان
در دود اخل کرده فرود آرد و سرد سازد و آن چینی ساییده مثل سرمه را در این روغن انداخته خمیر سازد
سازد چنانکه مثل چرب شود و تواند که منعقد کرده و لیز انگاه دارد بعد از ان تیشه از گل کلال
دو پارچه قالب مربع چون خشت بمقدار کف دست و روی هر کدام را چنان هموار سازد که باهم
خوب بچسبد که در میان آنها گنجایش هیچ چیز نباشد و در هر چهار گوشه آن هر دو قالب نیز سوراخی
نماید بعد از ان که کار تمام شود چهار میخ آهن در هر چهار گوشه آن هر دو قالب فرو برند که اتصال
حقیقی بهم رسد و ما بین حقیقی سطح آن هر دو قالب بقدر دو و نیم انگشت مربع سوراخ نمایند پس قالب
زیرین را بر تخته هموار نهاده در سوراخ آن چینی معمول بسازند و بالای آن تخته رو د گذشته که اینجنین

دران

405

نماید تا کونه هیچ جای بهم رسد که مغز تخم دهن بلخ باشد و بعد دستور شکر قند را بدین کند
بک سرخ دریک تولد نقره آب شده طرح نماید شمس احمر اعلا می شود جوه قمیص
مس چهار ماشه نقره دو ماشه هر دو را آب کند چون بجمع آید قدری روغن
کنجد تر کرده بدو چون روغن لبوزد دار خاک سرد کند چون صد مرتبه چنین کند مس
بوزن نقره خواهد قدری سپید خواهد کرد ها ملا ملایا کنند جوده شمسی دیگر بیارد کبریت
و شوره و مثل مصبر که بزبان هندی ایلوه گویند مساوی دراب لیمو سحق کند و حیلها سازد بعد از
نقره و سرب و مس مساوی در بوته کند و در عین کداز حبه مذکوره بیندازد و در بول کودک بریزد
سرد کند دوازده مرتبه از گداز ادو حبه مذکوره بیندازد و در بول مذکوره بیندازد و سرد کند
تمام شود حل ما شیخ تفتی حبه مذکوره بیندازد شنگرف حل کند بعد از آن بول بول
مکهی از هر کدام بکتوله اب هر پنج خبر را در تخم دو دانگ بوزن سی درم مییده کرده سحق نماید
بعد از ان در شیشه انداخته مثل جروه بجوشاند و روغن آن بگیرد بعد از ان نقره را ورق کرده تنک
ساخته بدین روغن تحلیف کند و در آن موسی که بوته سعا می گویند بکذاند و حمل آن ساید
هشت عیار خواهد چون خواهد که عیارا و بیفزاید این عمل کند بیارد تله تنوتیه یک ماشه نوشادر
یک ماشه لوده چینی یک ماشه کیمیس یک ماشه کند یک دو حبه این جمله را ساییده کرده با شیره جیر سحق
کرده در ورقهای مذکور را تحلیف نماید و در آن موسی بکدازاند عیارا افزون خواهد شد جوز
شمس عرمیر سعید احمد نقره چهار درم مس نیله تنوتیه ادرم هر دو را بکجا کرده بکذارد
بعد از ان براده کند بعد از آن دانک بهول زرد و درم و سنگ بصری ده درم و ایهنکری دو درم
هر سه چیز را بان براده یکجا کرده با شیره جیر یک روز سحق کند و بیارد کاسه چینی یا سفال
ادویه را اندرون کاسه لیمو بغیر ضماد کنند و بالای انگشتان فروخته بر کونه نهد چون خشک
شود این دارو ها بشانده بر زمانک بهول و سنگ بصری و اپهنکری از هر کدام دو درم ها بیع دو درایع
یکجا کرده با شیره جیر یک روز سحق کند در کاسه مذکور طلا کنند و بر آتش انگشتان بر کونه
نهد و خشک کرده بر مرتبه سیوم همین طور عمل کنند بعد از ان ماده الکیات را بکذاند
بعد از ان حلال سازد شمس دویم در جوده قمری جوده قمری اینست زرنیخ ده درم سیماب
پنج درم سم الفار پنج درم تیله تنوتیه چند درم حمله باشیره لیمو ملغم کرده خشک کنند و گوله بکند
دو درم حب زرد و یک توله نقره و سه توله مس یکجا کرده بکدازد در آن درمیان کلاز یکان کوله ازین

بعد پس بیرون آرد و عیار کند اگر کم عیار کند باز بگدازد و دیگر لوها اندازد و تا آنکه هزده شود
عیار شود بعد از آن بگذارد نقره خالص دیگر چاشنی دهد و بگذارند که عمل تمام شود نوع دیگر قمری
حکمی از کرده می گویم من ای صاحب نظر گر خواهی ز زهره میشود خالص قمر اما رکلام است
چون دو حرف اگر هر حرف حساب کن حساب تا برون آید از آن حرف بکر حرف اول نام اشیاء
حرف ثانی وزن آن هم بدان این وزن ما گفتیم چون وزن دیگر کلمات الجمله
این است زر فقط سنگ شد آب را بخته بستان زود ای کان هنر هر یکی را سحق کن
با هر یکی گرداد یکی چون یکی شد بر فکن بر زهره تا گردد قمر زر یعنی زرنیخ هفت درم قلط
قلعی نه درم سنگ یعنی سرکه بیست درم نو یعنی نوشادر چهار درم جوهره قمری
بیارد قلعی یکدرم و آهن سه درم هر دو را با سهاکه در بوته بگدازد تا بهم آمیزد پس از این یک درم
با سه درم مس خالص بیامیزد و در سه کرت بگدازد تا صاف شود و در گردش آید یکدرم از این
گداخته با یکدرم از این نقره بیامیزد نقره خالص شود جوهره قمری نخستین قلعی را بگدازد با بنطریق
بیارد قلعی را تنگ ساخته ریزه ریزه برابرها حفره ساخته ریزهای قلعی در آن حفرها
نهاده بالای آن کند و آب بگذارد و بالای این امله دیگر نهاده آتش بکند کم کشته خواهد شد
جوهره قمری قلعی یک پا در روغن تلخ باوند آهن انداخته صاف کند و یک پا سیماب
در آب گوار صاف نماید و در میان سیماب یک هلیله زرد خیسانیده کرده اندازد و آب
بشوید بعد از آن قلعی و سیماب را یکجا کرده در آب درخت ساگون سه مرتبه تب دهد پس
از آن در بوته که استخوان بز سیاه و اندک چیلوع و قدری گل ساخته باشند کرده بر دود پس
آتش دهد اگر صاف نیز گردد نقره شود و اگر جمع نگردد کلک شود نوع دیگر نوشادر در زاج و
زرنیخ از هر یک پنج پا و نمک طعام برسار و پنج الکه قمر خالص قلعی پنج بر یکدگر
اندازد که پا یا صد گیج جوهر قمری سوتش برنج یا شیره زرد چوبه سه روز هلابه کند بعد
از آن در میان شاخ گاو کرده در یا چک آتش بپزد قمر حل شود جوهره قمری دوازده
ماشه برنج چهار ماشه مس چهار ماشه سکندر پیچ برنج نوشادر چهار برنج شوره سفید دو
برنج شوره سفید دو برنج پیتاب یک برنج باید که از جمله دوازده ماشه نقره چهار ماشه گرفته
بهمراه چهار ماشه مس که پاک کرده باشند آب کند و ادویه مذکور را هلابه کرده بر بالای آن بریزد
بعد از آن برآورده هشت ماشه نقره با نه را با آن جمع ساخته آب کند بعضی بگدازد و دو برنج [illegible]

تنها

تنها بالای آن بریزد چون اندک سرد شود در آب اندازد بعد از آن نوشادر و نمک را با آب هلابه کرده بر بالای نقره
مالیده در آتش نهد تا بسرخ شود در آب براورده در آب اندازد و بشوید که سفید خواهد شد و چندان
بکوبد که تنک شود جوهره قمری مجرب بستاند پس که چون سفید و اگر سفید نباشد آب بیارد از سیاه
ارب تند و پس سه اسان منقر بزد و بستاند سنبلها و هلیلها و در شیر حل شود و لکا حنبز بپزد و یک مثقال
مس و یک ماشه از این در بوته کند و قدرت خدا ببیند مجرب سنبل از قسم ادعه عملها الکشن
که نرد اهوم است بیارد سنبل شکمها در شیره لیمو کاغذی تا چهار پاس کهرل نماید بعد از آن بقدر کف اکوله
بسته و در شیشه کند مطین بگل حکمت انداخته و دهن شیشه بسته و تا یکپاس آتش نرم بکند در پالو حنبز و سه پاس
آتش کنجور و یکپاس آتش تند که جمله سفید شود متصعد شده بگردن شیشه بطریق شنگرف بر آید نوع دیگر
عمل الکشن بسته سنبل بیارد سنبل نیم سیر و یک روز در نمک کهرل کند و یک روز در شیره سیهند یعنی زقوم
و یک روز در شیره لیمو کهرل کرده در شیشه که بگل حکمت گرفته باشد بکند و دهن شیشه بسته در پالو حنبز چهار
پاس آتش کند بعد از آن سرد کرده بدر آید و بیارد قدری فرفلیه بیش که اهندی ابید گویند و نیم پاو تخم ارزن
و شیره لیمو داده چهار پاس دیگر باین دو چیز کهرل کند باز در شیشه کرده چهار پاس آتش دهد و باز هم چنین
در پیه بیش و تخم ارزن و شیره لیمو بطریق مذکور سه مرتبه کهرل کرده تا سه شیشه همین عمل بکند سنبل ته نشین
بشود و یکماشه از این بر یک توله مس طرح کند و آن مس را در جوهره نقره بعضی حملان لکا و برد جوهره قمری عمل
الکشن بیارد سنبل و شل نمود ریزه ریزه ساخته در ابرابیه مغز حب گوته زیر و بالا سنبل داده در پارچه بسته
در روغن ارند بپزد و لکا حنبز بپزد تا چهار پاس و هم چنین مغز حب گوته دیگر داده اشت پاس در شیره
زقوم بپزد و لکا حنبز بپزد بعد از آن سائیده نگاه دارد یک ماشه در یک توله مس طرح کند و آن مس
در جوهره نقره بکار آید جوهره قمری عمل الکشن ارزن سنبل بیارد سنبل پاو سیر و شیره و پنج تر ب دو نیم
و شیره درخت ارند دو نیم سیر شیره لیمو در میان شیرهای مذکور سنبل انداخته و بیا آتش کند تا وقتی که
همه شیرها بسوزد و خوش شوند و آتش را باحتیاط کند که سنبل سوخته نگردد بعد از آن سائیده کرده نگاه دارد نیم
ماشه در یک توله مس طرح کند و هر گاه از این مس با نقره بجوره کند ماشه دیگر از این انداخته جوره
کند که نقره می شود جوهره قمری عمل سنبل اعرد بیارد سنبل سنگمها پاو سیر در میان دو نیم سیر شاشه خورده
دو روز نگاه دارد بعد از آن خشک سازد و بیارد روغن بیدانجیر بوزن یکسیر و در میان دیگ گلین
انداخته سنبل مذکور در او انداخته و آتش کند تا آنکه سفید شود و مثل موم بعد از آن کشیده و خشک کرده
در میان روغن سیر لبل فرو دهد یک جوش دهد تا آنکه لبل متوازن نه دیگ سر باشد نگاه دارد مثل موم نرم خواهد
ماند بعد از آن مس گداخته یکماشه از این بر یک توله مس طرح کند طلا خواهد شد بعد از آن از این عمل کند

خوب اعلا خواهد جوهره قمری حملان بابت زرنیخ بیارد سنگمها و میده سازد و باب جولای سفید نرم کرده
و بپزد تا آنکه خشک شود بهمین طریق هفت دفعه به عمل آرد بعد از آن علوله بسته نگاه دارد قدر مس که پاشد
همان قدر از این سنگمها به همین ترتیب که سنگمها را سه حصه برابر کنند هر بار مس یکروانه یکحصه از آن بر
ماشه با سفید خواهد شد بعد از آن مس و نقره و حملان سازد خوب آید جوهره قمری از بت سنبل
سنگمها عمل الکشن که بسیار خوب و گزیده ترین بسته های سنبل است بیارد سنبل سنگمها یکسیر بگذارد ایچ در شیر گاو
تازه که بسته نشده باشد و یک روز در شیر زقوم کهرل سازد و شیر او در تا آنکه بسته شود و اندکی نمک
داخل سازد در شیر که رقیق بماند و اگر زقوم خاردار باشد بسیار نیکو است که خود اکسیر می شود و اگر زقوم خاردار
که برای جوهره بکار آید و بعد از آن در شیشه مطین بگل حکمت کرده و دهن شیشه محکم کرده در پالو حنبز آتش
هشت پاس کند یکپاس دیا جوت و پنج پاس آتش کهجور و دو پاس آتش تند کند بلا فاصله باید که در این
پاس آتش می کرده باشد بعد از آن فرو آورد و باز هشت پاس آتش می کرد بطریق مذکور در شیرها و شیره
زقوم کهرل نماید و دیگر بار در شیشه بطریق مذکور کرده دوازده پاس آتش کند که ته نشین میشود بطریق معهود
افزود و بهمین ترتیب هفت شیشه بگرداند و هر بار دوازده پاس آتش کند که ته نشین میشود و دود
معلوم شود که برآتش دود نکند یکماشه از این در یک توله مس طرح کند که نقره شود شرط که اگر زقوم بیخار باشد
و اگر زقوم خاردار باشد در جوره بکار آید و وقتی که مس هفت ماشه باشد دان مس را دو مرتبه در شیر
چوک دلیو داده و با آتش تافته باشد و نقره پنج ماشه اول مس را بگدازند بعد از آن نقره انداخته
بگدازند و بعد از آن نقره انداخته بگدازند و بعد از آن این یک ماشه داخل سازند که جوره آید قمری
جوهره قمری عجیب ملا شمس الدین جونپوری علادی و وعده این دو بر چند ابرنی جار کیپراند
بهرل کبجور حال یک نما بعض مس سفید دو حصه و برنج منقی دو حصه نقره چهار حصه مثلا اگر چه
جمله هشت ماشه باشد سنگ بصل یکماشه بار کند و مجموعه را باهم بگدازند شود هرچه خواهد سازد
و هر بار که آن بی ساخته شود از آتش بر آید در نوشادر و نمک ساییده و خاک نواهم آمیخته باشد
سرد سازد و چون آن شی مذکور بهیا ساخته شود در آب گسته که پیش صلفان قلزات می باشد از آب جوش نمود
و سفید سازد پس نوشادر در نمک سه دانه آب سوده بمیان شی سایه در آتش گرم ساخته در
هر شی مذکور سرد سازد و سه مرتبه همین عمل نماید و تمام شب در آب لیمو نگاه دارد
بعدا هر جا که داند بدرشته یک مرتبه از تابش آتش سفید اعلا می شود بعد از آن نقره برابر میشود
منقبه جوهر چیزها ترس دیا شور بجوش نند و آن چیزها بزبالا نقل چهارم در بیان کیمیا
نقره سلطان سکندر ذوالقرنین و کیمیای اشان بدانکه طلا اشرف اجساد است زیرا که بسیار
بقا دارد بدین علت مخصوص بنیراعظم است و رنگش برنگ نور آفتاب است اما نقره چون نزدیکی طلا

ما نید

می آمیزد بضرر در میان هر دو نیز اشرفت و معلوم شد اما این اشرفیت هر کدام و هر کاه باشد
انسان اشرف حیوان و حیوان اشرف از اجسام مرکبه پس گشت حیوان مناسب انسان هم چنین ادویه که
بگیرند از بدن حیوان و اخلاط و رطوبات و اعضاء آن و ندبیرانکه حکما قرار داده اند افضل از ادویه
دیگر خواهد بود و اگر سموم از این سازند ابلغ سموم خواهد بود که اثر عظیم باشد در اجسام مانیم و ذلک قس علیه
نقل چهارم در بیان کیمیای ذخیره سلطان سکندر ذوالقرنین و کیمیای اشان بدانکه طلا اشرف اجساد
از قرارت زیرا که بسیار بقا دارد و بدین علت مخصوص نیراعظم است و رنگش برنگ نور آفتاب است اما نقره
چون نزدیکی طلا می آمیزد بضرر در میان هر دو نیز اشرفت و معلوم شد از این اشرفیت هر کدام باشد
انسان اشرف حیوان و حیوان اشرف از اجسام مرکبه پس گشت حیوان مناسب انسان و هم چنین
ادویه بگیرند از بدن حیوان و اخلاط و رطوبات و اعضاء آن و ندبیانکه حکما قرار داده اند افضل
از ادویه دیگر خواهد اثر عظیم باشد در اجسام ما نیم و ذلک قس علیه در استخراج ماء الخالد و تمام
اوست بیونانی هاپوس بگیرد صدف صفادع نهری سیاه و بسوزد و بیامیزد با بوره مغیر ملطف
او برابر هر دو قلیا و هر یک سه جدا سحق کند که چون ظروف شود پس در حوض بزرگ کند و با تش آب
اندازد بسیار چنانکه سر حوض پوشیده شود بعد از آن از شاخهای درخت ساد بپوشد و هفت روز رها کند
پس دریابد او حوض دیگر سازد و دو ماه کند تا آب این حوض در حوض دیگر بیرون پالوده این آب اول
کیمیا یوس استخراج ماء ثالث که مسمی است به هدیال بگیرد از صدف سوخته یک جزو و جمیع
دوا ما حل آب نادین یک جزو نوشادر یک جزو و بورق سدس جزو و زاج سدس جزو و جمیع سحق کند
و بساو انداز که مدقوق برتیب بیا ریزد پرواز ماء هایوس چنانکه ده او فرو نشیند مع اجزا هفت
برابر و بپوشد باصلاح شیخ مجهانده ده بگذارد در حوض پس بجوش دیگوصاف آن بیاید این آب
ماء وقوه بال که قوت او مضاعف یعنی دو بها ماء خالد است استخراج آب سیوم که مسمی است به
ما یوس بگیرد نمک هیت درم نوشادر یک رطل سیر دو اینها را یکصد و بیست رطل آب ریز بمانند
چهل رطل پس باز بجوشند دو هشتاد رطل آب دیگر و طبخ نمایند تا آنکه باز چهل رطل آید
هم چنین تا هفتاد مرتبه هشتاد رطل آب می انداخته باشد تا آنکه چهل رطل آید هم چنین تا هفتاد
مرتبه هشتاد رطل آب می انداخته باشد و طبخ نمایند تا آنکه چهل رطل می مانده باشد پس چون هفتاد مرتبه
طبخ یابد و چهل رطل باند مانند مویز آورند از بالای آتش و بریزند بر او از صدف سوخته بسیار کوفته که نرم
سحق معجون سه و مثل وزن وی نوشادر نرسیده و مثل سدس وزن وی زرنیخ زرد و مثل ثلث او
کبریت و مثل ثلث او قلی که مجموع سحق کرده باشند و بریزند بر آن مجموع سحق نمود باشند و بریزند بر آن مجموع سحق

نموده باشند و بریزند بران مجموع از تیزاب دوم که فوق آن یک انگشت برابر مقدار که غرق شود دواء دارو و خشک شد
و او را با قیچهای چوب در خشوره کنند جهت بکوز این شراب سیوم همی برابر سیوس یک انگشت برابر که در آن
آب فرو رود دارو پس بریزند همان خشایش مجموع عنبر شیر دار از [illegible] و شبرم سم شلان اخلاط تحقیقا درها کنند
بیست و هشت روز انگاه آب بهاردم سمی بقطر بران و این قوت و هلکت بر جمیع حیوانات را که
باین مس کنند و بوی این مضرت عظیم دارد و هر باغ ازین خانه اثر کرده هر کس که در وقت اشتهای این باید که
بلیله را بگلاب و کافور تر کرده در منخرین خود نگاه دارد که بسیار نفع می کند
اگر ابره ابرا در طرف کنند هر عضوی که از اعضاء حیوان در و کنند اندک و پکذرد و بریزد گوشت اگر یک غم اندک
بماند و سران به پوشد از هوا آن عضو بالجمله بگدازد آنکه بماند آب جاری و مخلوط شود بیاب و هر حیوان را
و این آب فرو ریزند نیم ساعت اعضا مهرا و جدا شود و هلاک کند در ان و اگر اندک ازین آب بریزد در چشم
خوابیده چشمها از چشم خانه سیلان کند در زمان و اثری از چشم او نماند و اگر قطره در بینی یا گوش خوابیده اندازند
تشنج کند دماغ او هلاک شود در همان روز یا روز دیگر و هر ظرفی از کاس یا آهن و مانند آن آب فرو ریزند
بجوشد و بسوزد تمام آن ظرف را و باقی نماند چنانچه از سوختن آتش اندرون و بیرون آن ظرف نماند
و اگر خواهد از ان ظرف به صلابه کند مثل ذره ذره شود فایده نیکو او زود است که ما ذکر کردیم و خواهم کرد
در موضع خویش
که بود رنگها ده اند در وقت که بگیرد خون آدمی پنج رطل تازه
کم از فصد و بکنند در قرع و انبیق و اگر کمتر ازین باشد هم جایز است و اضافه کنند در و خون بز کم دیگها اند
و نگاه دارد این عرق را صد درم پس بگیرد خون فرو خون آب که بفصد در آمده باشد و باین معجون کنند
این دارو را و آن زاک اسپید جزو نمک در ده جزو زاج سرخ و نمک جزو بجوشد و بریزد زهره بز تر
و پوست بیضه سوده یک جزو همه را کنند که این در ان عرق خون منغمر شود و نگاه دارد در آفتاب پنج روز
پس بگیرد زاج نیکو چند قرص آن مقدار که خواهد و به صلابه باید باشد آنوقت در دو ولی خوب
برابر براو اندازد تا همه دارو فرو رود و در یک روز تمام در آفتاب دارد پس این مثل خواهد
هم چون آب سرخ پس بیندازد در و عرق خون برابر آن بریزد بر آنچه اول نگاه داشته است ساعت
روز بگذارد پس باید جزوی از نمک را بمثل آن نوشادر در و نصف جزو کبریت سفید خوب
مخلوط شود و بریزد بر او بیست برابر آب تا در و منغمر شود اجزاء او و بریزد آنکه تا نه ده درم
بریزد بر آنچه نگاه داشته است باردوم و هفت روز رها کند بر آنها جزوی از زنجفر سرخ در
کفکیر کرده بر آتش گذارد چون آب شود بریزد بر آنها یک جزو زجاج مسحوق و حرکت دهد
بر آتش تا خوب بیامیزد پس سرد کند و در صلابه سحق کند بسرکه تند پس بریزد بر آن نگاه
داشته

داشته سیوم را بر ثلث اجزاء او از آن یک شب بگذارد این جمیع را در موضعی بپوشد و هر روز صاف کند از آن
موضع دیگر آنست جوهر مستودع که در او تکف داشته اند بود بقوت مریخ
این جمیع پاک می کند مس را از چرکها اگر نحاس یا آهن گرم کرده انگشت مرتبه در این آب سرد کند پاک
شود و از وسخ را از خشک بود و اما جدید لیلا را اسان شود که ارضه و در آتش و اگر قطره ازین بر موز
برضا زیر وسیقه قرینه بگذارند و اتصال ازاله کند و تحلیل نماید و اگر قبل ازین چون قنب بطرز [illegible]
بر او به گوشت و اعضا را او تشنج که می کند اما چشم را مناسب می کند اگر برو بنفند و اگر یک شبانه
از زنجفر در او بگذارند بسیار پاک کند که به ارزو پاک توان کرد زنجفر را
در کفکیر بگذارد بر آتش چون بگدازد طعم او زجاج مسحوق کند برابر بوزن او تا مخلوط شود و اگر خواهد
دل زجاج بگذارد و بعضی شیشه پس باده ممزوج کند زنجفر که ارضه چون سرد شود سحق کند چول او ی
یک و روی گ [illegible] بریزد بر و ظرف براس انگشت تر را تا منغمر شود [illegible] روز کند پس بیندازد
در او سرکه تند که منغمر شود و آب کنند تا [illegible] از سرکه سه وزن و آب شیرین مثل جمیع ناخن
نرم بپزد تا آب او برود پس بشوید زنجفر که یک آب بشوید چون خشک شود نگاه دارد
که آب آن بریزد [illegible] زنجفر اند چون چاشت را مثل نخود در کفکیر آهن
کند در آتش بگذارد و طعمه او را به تمیز وزن او کند و شیشه بعد و مخلوط کرده و طعمه ده
سدس وزن نیز نوشادر و مخلوط به از بوی زنجفرها بگذارد و در منخرین بپنه کرده [illegible]
تقطیر آن پس بردارد از آتش و مقدار مثل سدس وزن آن شب ربع وزن آن زیبق بر
صلابه سحق کند بسرکه یک روز تمام و بریزد بر او شیر گاو ده مثل او که فرو رود اجزا او را و بگذارد از آن
تغیر بیت بگذارد پس از جوه بر آورد و باز سحق کند بسرکه و غسل دهد باز هفت مرتبه تا آب
بشوید تا الکحاب او پاک شود پس در سایه خشک کند و خوب نگاه دارد
بگیرد از زنجفر تصاعد کرده دادم طعمه مثل زیبق لماکزین نیکو میشود و نفس او وزود و تصعید
کند سفید و خوب تصعید شود پس بگیرد آن مصعد و سحق کند و در صلایه سرکه [illegible] او
وزن او تا در سرکه غسل دهد بسرکه [illegible] مثل النصف عشر وزن او با برادهٔ نحاس
و زجاج مسحوق و مثل سدس وزن او بی چون خوب مخلوط شود اضافه کند مثل

نصف او زیبق و تصعید کند در آثال پس این بهتر از آن مصعد خواهد شد در رنگ و در خشک
اگر خلل در بان نشود و اگر خوب سفید نشود عمل را ثانی ده کند و از بسیاری آتش بر حذر کند اگر
آتش افراط کند خواهد سوخت انه الکه طبع زنجفر نزدیک است بطبع کبریت این را باید ان کرد یا باید کرد
تکلیت
بگیرد نحاس سرخ و آن در صفایح سازد و بریزد در آب کبریت که منغمر شود
یک شبانه روز بیخ مثل مخروط آن آب کنند تا که [illegible] باشند [illegible] وزن آن مرداسنگ [illegible]
وزن آن از حلیت تا انکه آب او خشک شود پس اندک برابر باشد و با لد در صفایح [illegible]
لیدن نیکو پس گرم کند با آتش معتدل و سرد کند در روغن زیتون بیست دفعه این اکسیر [illegible]
و انگاه از رسیاری [illegible]
که گویند [illegible] شبیه نقره است از این فواید است که هر کس
فرمی آنچه نرم میشود که او نتوان کرد بگیرد از نحاس مطهر که طلی [illegible] بگذارد در آتش و دقتی که
بگداخت بیفکند در و بوره سفید اندکی [illegible] ده درم و زنجفر مقدار مصاعد که
پیچیده باشند در و ورق نقره سفید صاف که در ماه پخته است و اگر نصف نقره کند
بر آتش بماند شود و نرم شود
بگیرد زیبق نیم رطل دار صلایه اندازد و بریزد بر و نوشادر
و در مثل سدس وزن او را سفیداب و شش مثل ربع وزن او سحق کند بر صلایه سحق سخن و بگذارد
آب بر طرف آن بقدر ساعت پس سحق کند بگیرند روز بلاد ازان که خوب سوده شده باشد پس
بهار آن را در سحق زر نیم زر ربع آن جمیع پس بگشته سحق کند و در میان آب [illegible]
می دارند باشد به [illegible] که در کوزه مقارکه محکم باشد باید که او را ده و سه مرتبه
گل حکمت کرده خشک کرده باشد [illegible] پس آتش سخت کند [illegible]
سرد شدن باید دارو سنگ خشک مثل شنگرف کم رنگ و او را صلایه کند بسفیدی بیضه [illegible]
تمام پس او را خشک کند و نوشادر ده و سرکه تند و یک روز در سرکه صلایه کند و [illegible]
کند خوب بهشت بار [illegible] بشوید و خشک سازد و اضافه کند در او مثل او [illegible]
زیبق و مثل نوشادر سحق تصعید کند و در آثال چون مصعد شود سنگ [illegible] رنگ نقره و [illegible]
سفید او کمتر باشد بگیرد او بر درم مس منتقا طرح نقره [illegible] گردد
احوال کیمیا حال ساخت مختلف میشود باید که از گفتن اجتناب کند و فقط وقت نقره [illegible]
بشود

شود که از خشک در نه مطارقه خوب می تابد اگر او را بنقره مزج کنند ممکن نیست که از و آلات [illegible]
[illegible] ریخت و اگر خواهی که بدانی نقره هر چه خواهی بسازی پس تا حرارت گرم کرده و آب ملین
بگیرد برگ هندبا و برگ شفتالو و برگ ناشپاتی از هر یکی جزوی بیندازد
[illegible] و سه برابر آن شیر فرو آن بریزد و سرس [illegible] و آب کنند الفصف [illegible] و شیرین و اینرا منعقص [illegible]
[illegible] کردن دو روز در زمین [illegible] روز پس برآید و این بر کهها بگوید کوفتن خوب و باز در آب
[illegible] تعفین کند [illegible] روز پس برآید نمک بر کهها را فشرده [illegible] کند و زیبق [illegible]
[illegible] بیک بار زیاده کند شده باشد پس تعفین کند بیست و یک روز پس اضافه کند و عرق خون که [illegible]
[illegible] چکانیده باشند پس تعفین کند [illegible] روز که دفن کرده باشند در سرگین اسب در سرگین خر
[illegible] آب سرد [illegible] باشد و هر روز بر سرگین [illegible] کرده باشند چون تعفین تمام شود از جای تعفین
[illegible] آب ملین [illegible] و این سر بزرگ است نگاه دارند که تا میده است [illegible] هر کس
[illegible] نس سبز بریزد از روغن خشک بگیرد [illegible] حاف خل [illegible] از [illegible] جزو و [illegible]
[illegible] سه جزو [illegible] ربع جزو بریزد بر روغن بزیون جمیع پس دفن کند در زبل
[illegible] در روز دیگر بریزد مثل او خون و بریزد مثل او روغن زیت پس دفن کند در زبل آن
[illegible] روز و بریزد روز سیم در و بوزن او از [illegible] و نصف عشر او [illegible]
[illegible] بچکانند در قرع و انبیق از و این [illegible] که طلا خواهد برآید زر خشند که نرم خواهد
[illegible] نحاس سفید که برابر این دارو معلوم است که دارو [illegible] باشد
[illegible] هر مس بزرگترین علامت بر آنکه نزدیکتر اجسام که بگیرد بهیئت طلا و نقره و نحاس اند
[illegible] نقره چون بیامیزند بطلا و طلا بنقره ضرر بیکدیگر نرسانند و هر یک که زیاده باشد بصورت
[illegible] دیگر [illegible] موافقت بهم رسید اما نحاس شبیه است بطلا
[illegible] اگر از او [illegible] لیکن چون ممزوج شود آنکه از امتحان نحاس طلا [illegible]
بهم میرسد [illegible] پس از این [illegible] نقره بطلا نزدیک است در طبیعت لیکن رنگ نحاس [illegible]

پس وقتی که بیازند از نحاس تشبیه با برنگ طلا می شود به مجرد انداختن توتیا پس بدان بتران آن
چنانچه گفته است هرمس که اگر توتیا را مطهر کرده بتدبیر صالح بموجب حکمت بینداز ند در نحاس
مطهر طلا کند طلا   بدانکه در معدنیات و شبها مصنوعه به معدنیات نشانه
می باید بواسطه آنکه در صناعه احراق ودر تخلیص با چنین مفرط از قوت کبریت و نمک دها کثر بهم
برسد پس تطهیر اجسام معدنیه ازهرک اهم است پس هر گاه خواهی توتیا را تطهیر کنی باید که با
زهره در خانه خود و قمر متصل با زحل در خانه خود باشد و در شرف خود باشد پس بگیرد
توتیا سه رطل و سحق کند نیکو و منقع کند در آب سبع که نام زعفر انبوس است و یک شبانه روز
و بشوید سر که معطر پس با بسیار بشوید پس سحق کند با مثل نصف وزن او اینق و ثلث
وزن شنگرف و مثل نصف عشر او نوشادر باره باشند با روغن بیضه و بریان کند با
آتش ملایم نصف ساعت پس اضافه کند مثل عشر او مرداسنگ و مثل عشر او زرنیخ نصف
عشر وزن او و روسنجیح و کمی ضیب تا به بر صلابه با تمام دو روز با دقت و قطعه در
از آن بر دانقدر که منعقد شود در وا و یکشب بگذارد پس بریزد از دان ابرا بشوید سر که
مقطر باید تا تنگ بشوید پس با بسیار بشوید و خشک کند و اضافه کند وزن سدس
آن زیبق و وزن ثمن آن شنگرف پس جمیع را سحق کند و بنوشادر با داب طبق که مسمی است
به کابلیاتس پس بریان کند و در آتش نرم یکشبانه روز و سحق سخت نماید و بشوید با آب
اول که مستحسن بود به هیا بیوس پس سر که بشوید پس با آب بشوید دیگر و دارد این طریقها
مطهر را بدانکه توتیا مطهر از اکسیر اعظم است می گرداند چنانکه نحاس را به هیات طلا در
اربزی تنک و رونق و قوت و نرمی و اگر تیغ اسم از این بر بیندازم نحاس طرح کند طلا را
بریز شود بغیر شک حفظ این عمل را و صیت است تا که این عمل از نفایس علوم و اشرف صنایع است
که از سنکه با قلع با نقش سعت خالص بر آید و این باب بمنور است حاجت
بذکر او نیست   و حاجت این اکسیر چهار قاعده
بگیرد براده طلا دو مثقال براده نقره دو مثقال توتیا یک مثقال کبریت بگیرند یکمثقال سحق کند

اینرا

اینرا بر صلایه بخل خمر تا آنکه نیکو سحق شود در یک شبانه روز پس در کوزه فخار بیاورند که مطین بگل حکمت
کرده باشند و بگذارند در تنور و تیز کرده در تکلیف شیرازیج و مانند تا طریح آن زخرف و نیلادر از قعر
آن قالب بدر آرد و حفظ کند که الاکسیر است   بگیر براده نحاس سرخ پنج مثقال
و زرنیخ که نحاس سوخته است دو مثقال سحق نیکو کند و اضافه کند در براده و جمیع سحق کند بخل
اترج با دو درم نوشادر یک شبانه روز و بنوشادر باد و سرکه مقطر و اضافه کند با دیگر بار از
نوشادر و سحق کند یکشبانه روز غیر آن روز و خشک کند در سایه و نگاه دارد   بگیرد
کبریت زرد پنج مثقال و سیح مثقال نقره خالص آنرا بگذارند تا محرق شود پس سحق کند اگر
باقی مانده چیزی بوده شود پس خوب سوخته شده پس باز سحق کند در آتش تا بگذارد و بر بخار آید
کبریت زرد پالوده پس سحق کند بیست و سوم آنرا قوت صریح کنده از شیره است یکشبانه روز اضافه
کرده صلایه سبکرده پنج داضافه کند از نحاس محرق و براده نقره و براده نحاس الاحمر یکی دو مثقال
نوشادر سه مثقال و جوهر زنجفی که مرکور تر سحق کند یکشبانه روز بعد از خشک کند در سایه
بگیر دار براده نقره دو مثقال براده نحاس مثل او و سحق نما صلایه احده با خوف مقطر تنها بلغر
نوشادر داضافه کند پس این پنج مثقال از زیبق و جمله سحق تمام کند و خوب مختلط شود پس داخل
ساز و براو نوشادر یکمثقال و بورق یکمثقال و شنگرف یکمثقال و نیکو سحق کند یکشبانه روز بس مشوی
کند با تش معتدل النفس ساعت و سحق نماید و بنوشادر و اب چهارم و خشک باشد و در سایه
پس بنوشادر از زیج مسمی است بطر راس تا انکه احتمال کند پس خشک کند در سایه پس بنوشادر آب
چهارم یکشبانه روز و خشک کند سه بار دقت که باشد قمر متصل بمشتری الفاق نیکو مشتری منتقم باشد
در خانه خود یا در شرف خود باشد پس تشمع کند این چهار قاعده با تش و بروغن بیضه که مستخرج
کرده باشد بقرع انبیق لیکن آتش با ید که نرم باشد پس جمله را در قاروره کند که بگل حکمت
گرفته باشند و خشک ساخته باشند در سایه سه مرتبه پس بر آتش معتدل القوه نصف ساعت بگذارند
پس بیرون کند و سرد کند بیرون آید از آن سنگ سرخ که مایل بسیاهی باشد پس این اکسیر بزرگ است
لک و طلا این را دیگر و سیاهی با اوز طلا و نقره سیاه را که از چنین نقش بتو ساز شده
موی را با انواع مکلس کند بشاند موی اد می چون گل سفید
از آن بشوید و بشوید از اول لعاب تون و درم لیکل و سیم بتجم مرغ و چهارم سرکه بنجم بقل بنفشم

باب هاف هفتم بگل بشوید و خشک کند و با قی چنین که بهاری بنزه کو بند و ریزه کند و بر سنگ
صلایه کند تکلیس شود و شعر نیز از قرع کند و بچکانند و بجفر حوز دکرده باشد بعد به تکرار ریخته باشند
و صنوبران بنشانند پس اول خوب بچکانند آب سفید از آن و روز ابد انرا جدا نگاه دارند و آتش
قوی تر کنند تا آب سرخ از آن بیرون آید با روغن سیاه و آنرا نگاه دارد و کلس جدا جمع کند
و هم چنین این عمل کند و آب سفید را در یک ظرف کند و آب سرخ در یک ظرف و کلس در یک ظرف
تا آنکه انها با جمیع شوند و در وقت تدبیر پاره کلس جدا کند اول آب سفید که گرفته باشد بخورند
آن دهد و خشک کند الخفاه دیگر در قرع بچکانند دیگر آبی که حاصل شود بخوردان دهد باز محکم تر
و هیات آن بر خیزد و آب شمس و قمر خالص از آن بچکد خواص این چون آینه است که آب شمس
و قمر بهر و مقابل افتاب بطلان شعاع آن در رنگ فرنگ که درچه افتد بسوزد و این منیه
با اسکندر ید مربوطی و این آب قمر را حکما زیبق شرقی یاد گویند و هرجا که زیبق شرقی گویند
و هر رنگ ارین آب کیرند و باید مکلس که باشد انرا رحل گویند و کواکب ارض نیز گویند
و آن کلس در کوزه تو کنند و بر آتش زجاجی بپزند و سه شبانه روز رها کنند و بیرون آرند
وصلایه کنند و باز بچکاند و ریزد و سر کوزه محکم کنند و دیگر آتش زجاجی بپزد و هم چنین
سه نوبت که هم چو کافور سفید گردد در وقت عمل قرع راست کنند و اول آب قمر در
آن ریزد یازده مثقال هر یک مثقال از کلس و سه مثقال آب سرخ و درجه او آتش
طبع کند آن آب اهم با زجوند   تخم بلوط سرخ و دنی مرغ یکمن با یکدیگر
بکوبد و در دیگ کنند و آتش در زند و آن آتش در غایت لطافت بود هرچند که
عقد می شود به تیار آتش و دیگر آب بروی افزاید و کلس هم بطریق میزان اول بروی افزاید
تا وقتی که آب بخواهد و بحرارت آتش تا که من بینی که تکلیف در اندرون قرع هم چو
بیضه مرغ سفید جدا شود و چون جدا شود بینه که قرع دیگر را با آب قمر با لاید و مقابله
آن قرع بود و سر بزیر دارد هم چو سنگ آهن دان بیضه سفید را از میان بر باید
و در آن قرع جدا گانه بنهد و طریق و دهت بیاض و حمرت جامع را با آب سفید ترتیب
ترتیب کند و حمرت با آب سرخ بر دارد وقتی که تا زهم چو توتیا زر زیرا ابیق ظاهر شود

ارزا

حاصل
ازابر دالاد و جمیع کند تا یکپاره همه مصعد شود انرا در شیشه بلور چنین کنگا و للاد و عمل سرخ هم
وجوز ازان یک مصعد شود و هیچ نماند عمل تمام شود و آنرا نوشادر گویند و خاصیتی دارد که هر که
ازین حبه را بر کفین نهد پیش عزیزان بزرگان عزیز و مکرم باشد و اگر دو دانگ بس کوش
نهد هرجا که رود کس او را نه بیند و این را هم مربع گویند سعتر انست که اگر چنانچه افعی بر خیز آن
زند بیکبار هلاک کند و چوبی در بند و دیا دا نه وجرئی بر پهلوی او زند جز فد از جای
و آب در آن چوب ترشح کند آن چوب را چون بر کو سفند زند بیفتد و بمیرد و اگر یک
از آن کو سفند بوی کند یا دم زند که بخورد بیفتند و بمیرد و الحی واین باین معنی
سم گویند و اکبر نیز گویند و بعض اکسیر است که از اندک چیز از این اکسیر بسیار از جسد را
رنگ کند چنانکه قطره بر قنطاری طرح کند و بیا ض را بسرخی برد و هم ع فلان و این نه
که وزن قنطار هیچ کوش کار بگیرد و درهیچ توته بگذرد پس بعض طرح آنست که مثقال بر صد
مثقال طرح کند خالص شود و یک از آن بر شیصد دیگر طرح کند عقد شود اما خشک یک از آن
منقور بر شیصد مس طرح کند شمسی گردد چنانچه از قلامی بیرون آید بر رنگ بهتر از زر و این
اید برنگ بهتر از زر و این هنر مرتبه طرح القنطار تواند رسید و بیاض هم چنین و حقیقت
اکسیر آن است که اگر بر جسد نرم مثل سرب و قلعی یا زیبق اندازی سخت گردد و همچو زر و نقره و اگر
بر جسد سخت اندازی چون آهن و فولاد و وفا چینی و غیر آن هم چون زر و نقره نرم گردد
باید که زهره را جمع کند و خشک سازد و صلایه نماید و قرع کند و آنرا بر
آتش ضعیف بچکانند که ذکر کرده شد و آتش نیز تکند که جوهر زهره حرارت غالب دارد و قرع
انبیق سو تفرقه کند و آب سفید که اول باید جدا نگاه دارد دو کلس زهره اندک بود جدا
جمع کند و از زهره دو هیئت شود و صاحب چکیدن باشد دو کلس سفید کند کرده باشد
ده مثقال با مثقال حمره حل کند و آب آن بخورد آن می دهد تا حل شود تا وقتی که عمل
تمام شود هرچند که حل و عقد زیاده بیشتر باشد   بنشانند در سرخ و براده
کنند و با آب زاج سرخ بیاید و خشک کنند و هر بار از آب زاج سرخ می شوید تا زاج از آن
برود و خشک کنند و هم چنین می شوید و می سایند تا چون عبیر شود چون بغایت برسد
انرا در شیشه کند از غایت نرمی که شیشه با حلقه حل توان کرد و بیاید و هرجا که خمره

و هیچ بکلس بود نه بینید

طلبند این از مکلس بکار دارند که احتیاج بجمیره دیگر نباشد عمل بیاض با قمره نقره باید سرخ
از سرخ   اب شیر را جمع کند و در قرع بجکانند اول اب سفید ازان حاصل شود بعد اب
سرخ ابهای جدا جدا نگاه دارد و کلس این کمتر ازان کلس نیز باشد و اصلاح سفید کردن
بدین ابها باز بجوشش می دهند تا وقتی که اب بخورد و طرح اینها بطریق اول بود اما جوهر اصل
مس بهتر باشد که ترکیب ازان حاصل شود   بسازند خوب از زر کان مس جام در قرع کنند
و بچکانند اب سفید ازان بیرون اید بعد ازان اب سرخ جدا جدا نگاه دارد در جمع کنند بارها
شود و کلس خوب زیاده تر از کلس های دیگر بود و انچه در عمل بکار اید سفید بود هم چنان که
در باب نوی [illegible] کرده شد زیاده [illegible] کنند چون سفید شده باشد یک مثقال جمره همراه کنند و
صلایه کنند و اتش بخورد بعد در شیشه کنند و اب سرخ در سرش ریزد و شیشه را گل کنند تا وقتی
که حل شود بیرون ارد و شیشه بر اتش نرم عقد کنند و دیگر بار صلایه کنند و باز کبش ریزد هم چنین
حل و عقد می کند و هر بار که بیرون ارد بر صحیفه مس تجربه می کند صحیفه صحیفه را می تابد و
قدری ازین دارو [illegible] صلایه کرده است [illegible] می ریزد چنانکه جاری شود و غوص کند تمام است و اگر غوص
نکند بار دیگر حل و عقد مکرر کند تا [illegible] تمام شود [illegible] سنگین بر از کار
کنند و اب بر ان ریزد و اتش دور بر ان نهد و شیشه در میان [illegible] می ماند [illegible]
و گاه اخر در شیشه حل می شود و [illegible] حل دیگر قریب بود   بیفشانند مغز سرتاز
و اب گرم بشوید و در کهار [illegible] کند و جرمی [illegible] سازد و بیفزاید چون پاک
شیشه شد در قرع کنند و بچکانند اب سفید ازان بیرون اید هر چند که بچکانند خواه
پنجاه بجکند اب سفید بیرون اید در رنگ [illegible] وقتی که تمام بچکد [illegible] چون سکه شود
در رنگ هم چون یاقوت سرخ [illegible] اکر [illegible] با بند چنانکه اتقدر زیبق [illegible]
گمیند بعد ازان ریزد بر اتش نهد در حال عقد شود و بعضی این را زیبق شرقی گویند [illegible]
ازین زیبق معقود بر سفیده زهره طرح کنند زهره [illegible] در خلاص متغیر شود و ایه
عند از عملهای دیگر که در پیش گفته شد که تحقیق [illegible] والله اعلم بالصواب
زر ۲ نقره ۳ نحاس ۳ اهن ۵ قلعی ۶ رصاص [illegible]

سرب

سرب پس بدانکه اصل اجساد سبعه مستطرقه یعنی گداختنی [illegible] زیبق و کبریت است و اصل زیبق آن
که اجزای ارضی لطیف کبریتی مرتبط اند شده [illegible] پس اگر زیبق و کبریت هر دو
لطاف خالص باشند و زیبق بکبریت امتزاج و انضاج تمام یافته باشند و با این کبریت صافی و زرد
باشد نقره متولد شود و اگر سرخ باشد قوه صابغه و لطیف غیر محرق بود طلا متولد شود و اگر حتی
از استیلای [illegible] برودت که عاقد او شود بدو رسد اگر زیبق صافی بود و در کبریت دایمی
باشد قلعی متولد شود و اگر در کبریت قوه محرقه باشد نحاس بهم رسد و اگر در زیبق
بهم رسد زیبق متخلخل ارضی بود و کبریت محرق اهن متولد شود و اگر با رطوبت [illegible]
التر کیب باشد سرب باشد و زیبق و شبه غیر ازین اجساد سبعه اند و از شبه را با ان اجساد
سبعه فلزات خوانده شد و وزن جسد هر کدام ازین ابیات معلوم می سازند   نه
فلز منسوب الحجم [illegible] چون [illegible]   وزن هر یک مختلف زر [illegible]   زر کش زیبق [illegible] سرب
اهن ارزیر [illegible]   قطعه [illegible] یک سرب شبه [illegible]   بگیرد [illegible] جزو دیگر
زرد و بکدازد یک جزو توتیا [illegible] بر و فکند [illegible] یک جزو توتیا در سر [illegible] نمک
اندرا [illegible] نیکو کند و مس [illegible] بکدیگر [illegible] ازین دو درم ازان [illegible]
و بکذار تا کداخته شود نیک و این اکسیر است [illegible] ازین [illegible] درم مس [illegible] بیاید
برنجی اید [illegible] نیکو   ازین [illegible] مس [illegible] سرب [illegible] باید   شش [illegible] مس
و [illegible] قلعی   [illegible] مس [illegible] قلعی   قلعی [illegible] یک جزو [illegible]
کنند و پاره نمک بر سر او کنند و بر اتش نهاده [illegible] کنند تا هیچ نماند در کوزه کنند که گل
حکمت گرفته باشند و در تنور [illegible] گران نهند چون بردارند سفید اب شده باشد و اگر خام ماند
باشد یکنوبت دیگر در تنور [illegible] گران باید نهاد تا انچه سفید شود که بسیار نیکو شود
[illegible] سرب با هر دو [illegible] کوبند [illegible] سرب [illegible] مس و این نمک [illegible]
اتش بر سر او کنند از هم جدا شود و سرب بیرون اید   ده جزو مس و سه جزو قلعی [illegible]
جو [illegible]   [illegible] گرم کنند [illegible] ترش [illegible] سرد کنند
چند کرت نرم اهن شود و این عمل بود لطیف   سیماب [illegible] شقاق [illegible] کرد

و شنجرف [illegible] سرخ بغایت [illegible] مثقال [illegible] با یکدیگر [illegible] در کاسه اندازند و تنوری
بنا نهند و اتش اندرو بر کنند [illegible] دران تنور و کاسه [illegible] گذارند و سر تنور محکم
بندند و روز دیگر شود [illegible] کاسه بر گیرند شنگرف شده باشد در غایت سرخی و اگر
در شیشه کنند [illegible] سیاه شود   [illegible] نحاس [illegible]
[illegible] رصاص قلعی [illegible] ربع [illegible] که سفید روی نیکو اید
[illegible] سر [illegible] ده [illegible] سفید روی نیکو اید
بدانکه اگر مس [illegible] توتیا [illegible] اید و اگر [illegible]
و اگر [illegible] سفید اید   [illegible] سفید [illegible] هر دو
تساوی و مجموع هر دو [illegible] براده کرده [illegible] مخلوط کرده [illegible]
[illegible] که [illegible] که بر اب [illegible] و [illegible] ندارد [illegible] در بوته [illegible] کرده
[illegible] می گدازد   [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] براده کرده مجموع کوفته [illegible] مخلوط [illegible] ساخته [illegible] براده [illegible]
و در بوته [illegible] کرده در کوره [illegible] می گدازد
[illegible] نیم سیر [illegible] براده [illegible] باهم [illegible] در بوته [illegible] کرده [illegible]
[illegible] می گدازد   [illegible] براده مس چهار [illegible] اول [illegible]
[illegible] در میان [illegible] اندازند و [illegible]
داده سحق کنند [illegible] سه روز چنین سحق کنند پس [illegible]
[illegible] براده مس اندازد و سه روز دیگر اب [illegible] سحق کنند بعد ازان در میان [illegible]
[illegible] سه روز دیگر [illegible] خشک سازند و [illegible]
[illegible] ظرف [illegible] کنند [illegible] در میان [illegible] بعد ازان [illegible]
[illegible]   [illegible] در [illegible] براده مس [illegible]

باهم [illegible] از چوب [illegible] ساخته در سرکه [illegible] سه روز [illegible] بعد ازان [illegible]
[illegible] کرده در میان سرگین اسب [illegible] روز [illegible] بعد ازان [illegible] خشک سازد
[illegible]   [illegible] کاس چندانکه خواهند [illegible] ریزه ریزه سازند [illegible]
[illegible] نمک [illegible] بعد ازان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] کرده بر اتش [illegible] چندانکه
سیاه شود [illegible] بردارند [illegible] توتیا [illegible]
[illegible] بر هم زنند پس [illegible] نحاس [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] بوته را [illegible] حکمت [illegible]
افتاب نهند تا خشک شود و در کوره نهند [illegible] در اتش [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] بعد ازان بیرون اورند سرد کنند [illegible]
[illegible] برابر [illegible] ده [illegible] بود [illegible]
[illegible] خواهند [illegible]   بیارند سیم پاک [illegible]
مس [illegible] کبریت [illegible] و [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] سوخته [illegible] طریق [illegible] کار فرمایند
[illegible] گویند   [illegible] سوخته [illegible] مس [illegible] کبریت [illegible] سوخته
[illegible] سوخته [illegible] بیرون اورند [illegible] سوخته [illegible] نگاه دارند [illegible] سوخته
[illegible] طریق [illegible] کار [illegible] نیکو شود
بیارند [illegible] جزو سیماب [illegible] جزو گوگرد [illegible] کنند و بیارند
[illegible] شیشه [illegible] حکمت [illegible] خشک [illegible]
[illegible] شیشه کنند [illegible] بعد ازان [illegible] جزو [illegible] در شیشه
اندازند و [illegible] شیشه [illegible] خشک [illegible] حکمت [illegible] بیارند [illegible]

بزرگ دو دیگ دراد پر کنند و شیشه‌ها در میان ان فرو برند و سر دیگ را گل حکمت استوار سازند و خشک گردانند و زیر دیگ دران هموار کنند چنانکه اثر اتش هیچ طرف کم نشود یکپاس اتش نرم کنند و پاس دیگر بیک اعتدال و دو پاس دیگر اتش سخت کنند بعد از ان سرد سازند و شیشه را اندک بیرون اورند و بشکنند که جمیع اخلاط متصعد گشته و شکرف رومی شده باشد و باب جا بکار اید نیکو رنگ میدارد

بیارند دو مثقال براده نقره خالص در صلایه اندازند و سه نوبت بشویند با سرکه سفید و خشک کنند چون سه نوبت شسته باشند و خشک کرده هم چندان ان نوشادر پیکان[illegible] بسایند و سرکه بران بریزند و نوشادر در می‌اندازند و می‌سایند و خشک می‌کنند دیگر بار میشویند تا هفت بار و هر بار در سایه خشک می‌سازند بار هفتم چنان زنگار سبز که انرا استادان سبزه دوغ می‌خوانند و غله که بخیشتن در صحرا روید بیقلدها را گفت ان سبزه را می‌خوانند از غایت لطیف که دیده باشد

بیارند براده مس چندانکه خواهند در کوزه مس سرخ کنند و بوزن براده نوشادر پیکانه که پنجاه و یک مرتبه حل کرده باشند در میان لوده کوفته با مس بار کنند در کوزه مذکور و ربع یک از این هر دو دنگ سفید شیرین بسیار زند داب لیمو را بالایش کنند هر روز با فتاب نهند تا وقتی که مس در میان اب لیمو دنشادر محلول زنگار در غایت اعلا بود این زنگ را ترب بانیز نامند

بکس براده مس در سر سین کنند و دو غ سرکه کهنه بر سر ان افکنند و سر ظرف را استوار بگیرند و در تنور گرم نهند و شبانه‌روز بیرون اورند همه زنگار باشد

زرزنگار رومی دار از سرکه سفید مقطر رومی دیگ ساززند تا زنگ روسر که حل شود و سرکه سبز گردد پس انرا صاف سازند و ثقل انرا بیندازند و اب زنگار سبز را در قدح کنند و بگذارند تا در قدح بماند زنگ صاف این است همچنین از این زنگار رنگ نهی نوشتن زنگار رومی باشد دیگر رجا بکار اید تخفیف از زنگ کرده فرو زره سه نقل است بگیرند مس صیقل کرده بغایت تنک و بیارند

طرش

طشتی مسین نو دور و کنند سرکه مقطر و لطیف که نوشادر در محلول و محیط ها در و ترکنند لب سرکه و لطف نیز بالایند و جمله جای نیف سو بر سا همه جای طشت بچسبانند و سرش استوار نمایند و در زمین نمناک دفن سازند و بعد از یک هفته بیرون اورند انچه زنگار شده باشد بتراشند و انچه مانده باشد باز همین عمل کنند تمام زنگار شود الکاه اگر ازین مس براده تیره روا باشد هر روز ما جو هر دار باشد نیز خواهد بود در گداختن و زود اب شدن

خصوصاً کج بیل هر قدر که خواهد و نیم او سنبلک ها شکها و باندک ابه و باندک سهاکه شل اگر ان کج بیل ده درم باشد و سنبل بقدر نیم باشد دو درم یا درم و نیم درم سهاکه انداخته و باتش انگشت جوب سلیمون با سات باکه یا بهوکه یا کیکر بگدازند و اگر انگشت باشد جوب انها نیز کافیست که یکسال افروخته باشند و در بوته براده حیقر که عبارت از دو چیز و براده مینر و یک حصه کل حکمت که گل با پنبه کوفته باشند بوته سازند و دیگر ان که اب خواهد شد و اگر بجای سنبل بوزن سنبل لک درخت بابیل و یا کاجه سفید اندازند نیز اب میشود و هرگاه براده فولاد را با هر دارو که خواهند باشد اب سازند دارو را با براده در هم امیزند و براده الخبر خوب زنند که گداخته شود که گداخته گردد

براده فولادی دو توله سنبل و شش توله عسل بقدر کفایت که خمیر توان ساخت دیمان روغن زرد لیکن بکتر از عسل هرگاه که فولاد را با هر دارو امیخته بگذارند اگر خواهند که باز مرتبه دیگر بگدازند دیگر احتیاج با خلاط ان دارو نیست بلکه سهاکه فقط کافیست سعوزن سوادی بگذارند که سوده براده زد سم الفار را ریزه ریزه هر دو

نخستین سم الفار را در ظرف گلین بکنند پس و سرب گداخته بران افشانند و بگذارند و این سرب مذکور نگاه دارند پس فولاد مقداری ان گونه کنند و جزوی سهاکه و همان قدر سرب مذکور که نگاه داشته است دران ضم نماید و معا زد بوته را خشک سازند و بوته را دور ازش بردمد چندانکه نقره می ذی شد گداخته گردد اگر بجای سرب معمول مذکور سم الفار تنها با هرتال تنها ضم و گداخته ممکن عمل نماید پولاد گداخته شود مجرب است اما در عمل اول جوهر فولاد کم میشود نخستین بیارند

در ساختن چرم و کند و مداد کهد

قدری گلین و از گل کلال دهن او بقدر نیم وجب از هر طرف گل مذکور بطریق کاو دم بگیرند که قدری نماید و چسبانند چنانچه دهن از تنگ شود و بالای ان گل ورق ابرک بچسبانند و خشک سازند و هم قدری در میان سر پوش قدری که همین جنبر گویند نیز گل اندوده ورقهای طلق بچسبانند خشک سازند بعد از ان بیارد هرتال طبقی بعد دریکسیر دو در میان ان قدری کنند و بیار در دیگ که همین قدری گویند بقدر نیم انگشت بالای ان هرتال افزایش نمایند و جنبر مذکور بالای قدری گذارند و به لب گل حکمت و دو سه چیز را با قدری متصل ساخته ها نمایند که جای بر امدن باد نمانده باشد و ع الالتصاق دوازده پاس اتش نهند کنند که جوهر از ان متصاعد شده بر بالای که بر دهن قدری چسبانده است در سطح باطن جنبر متصاعد خواهد شد و بصورت فوت‌ها ذهای خورد در نک همان گل دهن قدری و جنبر متصاعد شده چسبیده هم خواهد رسید انرا بتراشند و چون جواهر مرصع کار را بکار برد و این صنعت سو زبان اکسیر است که جنبر گویند منقول از قاری عاقل چند نوع صفت ساختن مرکب که ورق را که به یک سطر توان نوشت و در غایت روشنی و براقی باشد بیارد دوده لطیف با دوده روغن کتان ده مثقال صمغ عربی خالص چهار مثقال مرقشیثا سوخته پنج مثقال زنگار رومی پنج مثقال مس سوخته سه مثقال نمک هندی دو مثقال جر سقوطری دو مثقال جمله را باید دارد دوده روغنی بیارند چنانکه اگر روغن در دوده باشد مداد را خراب کند و بیاض در میان حروف پیدا گردد طریق بیرون اوردن روغن از دوده انست که کیسه از کاغذ مضبوط دوزند و دوده را بران کنند و از در میان خمیر گندم که بسیار نرم و تنک نباشد بلکه غلیظ باید گرفته تا اتش بکاغذ نرسد که دوده با جز شود کاغذ ندارد و در کان سوخته شود خاکستر از تنور بیرون و با در شب انسکاه در خاکستر گرم دفن کنند تا خمیر خوب پخته شود بلکه خمیر نیم سوخته شود بعد از ان بگذارند تا سرد شود و دوده پاکیزه شود

نوع ساختن مرکب حلال [illegible] مرقشیثا در اتش تیز اندازند تا سوخته گردد پس بر دارند و سرد کنند و دوده را در هاون کنند و نیم روز سحق کنند و صمغ را در اب خانه حل سازند اب هم دو درم صمغ صد درم اب باید که در اول ان اب چندان کنند که دوده دران سرشته شود و باب صمغ سرشته بکوبند تا نیم روز و مرقشیثا سوخته در ان افکنند و نیم روز دیگر بکوبند و اجزای دیگر در هاون کنند و نیم روز دیگر بکوبند و اندک اندک اب صمغ محلول بدان میریزند تا تمام اب صمغ

صمغ بکار رود پس بشانند بگذارند یا برگ حنا صد درم و در اب کنند تا نرم شود بعد از ان در پاتیلی کرده بجوشانند تا بنیمه اید پس فرو گیرند و بگذارند تا سرد شود پس بپالایند و صاف او را در ظرف دیگر کنند و اندک اندک در هاون بر اجزای مسحوق میریزند با اب مورد تا تمام شود و اگر رقیق باشد دروان بردارند و در ظرف ابگینه کنند تا بسر و سرش محکم به بندند چنانکم با اد در وی راه نیابد و اگر باد در او راه یابد غلیظ گردد بعد از ان سر او صلایه باید کرد مداد را اعلا شود و بغایت اگر در اب قند اب را اضافه نگردانند نوع دیگر

در هاون کنند و به نیم روز بکوبند اندک اب صمغ محلول بدان میریزند تا تمام اب صمغ بکار رود و چون صمغ بکار برده باشند نیم روز دیگر ان را بکوبند پس بشانند برگ مورد یا برگ حنا صد درم در اب کنند تا خوب نرم شود بعد از ان در پاتیله کرده بجوشانند تا به نیمه اید و بگذارند تا سرد شود پس ان ان را بپالایند و صاف انرا در ظرف دیگر کنند و اندک اندک در هاون بر سر ان اجزای مسحوق میریزند تا اب مورد تمام شود و اگر رقیق و روان شده باشد بعد از ان در ظرف ابگینه با پینه نگاه دارند و اگر رقیق در دوان شده باشد بردارند قدری گلاب خالص اندک اندک بر سر ان کنند و سحق نمایند تا انگاه که یک روان شود و در ظرف کرده سرش را محکم سازند که باد در او اثر نکند و این نوع مداد در غایت خوب چنانکه اگر حیانا اب بکنار راه یابد نقش از جای خود نرود و بر کنده نگردد نوعی دیگر مازوی کبود صد مثقال در اب با تش نرم بجوشانند تا بقوام اید و زاج قبرسی را اندر کوبند چون اب مازو نیم سرد گردد و دران حل کنند و پنجاه درم صمغ عربی حل سازند و بهندی ... دوده در هاون کنند و بسایند و باب صمغ حل کنند و بر بالای ان مازو بر ریزند و در افتاب نهند و دو مثقال نبات مصری اضافه نمایند بعد از ان بکار برند نوع دیگر بگیرند مازوی سبز نیم کوفته در میان اب بخیسانند و در افتاب نهند چون خوب نرم شود و غلیظ گردد اب از سر وی بر گیرند و قطره اب تاک انگور می افزایند تا سیاه شود و کویا که چسبانند و بر کاغذ می نویسند اگر سرخ بود اب زاج می افزایند تا سیاه شود و بعد یک ... مازوی سفید چندانکه خواهد و هشت چند بموزون اب اضافه کرده چندان بجوشانند که کمتر به یک باز اید انگاه بپالایند و زاج سرخ به ناخ زنند و در وی بسایند انگاه ...

روزی چند در آفتاب نهند تا نیکو شود و پاکیزه گردد و اگر خواهند که روشن شود صمغ عربی داروی
ابزنند و بکار برند نوعی دیگر مازوی کوفته نیم من زاک کوفته پنج درم بادی بیامیزند
و مقداری بیست رطل آب بروی افکنند و بگذارند تا نیک بجوشانند و بشورانند تا نیک ممزوج شود و در ظرف
آبگینه نگاه دارند نوعی دیگر نشاسته را در ظرف مسی بریان کنند تا سیاه شود و بعد از
آنکه در هاون بسایند چنانکه سرمه گردد و مقداری آب مازو در او داخل کرده بجوشانند آنگاه
بپالایند و مقداری زاک بر او افکنند و در شیشه کرده بکار برند نوعی دیگر مازوی سبز
سوراخ کرده یک جزو و در دوازده جزو آب یک شبانه روز بخیسانند و بجوشانند تا شش جزو
باز آید و یک جزو صمغ عربی و نیم جزو زاک در آب جوشانیده و صاف نموده داخل نموده بجوشانند
تا بهم برآید چنانکه مانند غلیظ گردد و باز بپالایند بوقت حاجت با دوده نیک بسایند و چاپ
کنند که بغایت نیکو آید صفت مرکب دوده شش درم صمغ عربی نه درم مازو شش زاک خرکی
سه درم [illegible] کرده یک ماهی تمام بمالند سیاهی پاکیزه شود نوع دیگر نشاسته [illegible]
که [illegible] بریان کنند و بکوبد بالسنه بعد از آن آب و [illegible] زنند تا نشاسته حل گردد پس قدری دوده
به آب هلیله و زاک تا بیده [illegible] ایم بالاند و در قرابه کنند و بکار برند نوع دیگر تخستین سپیده
بیضه مرغ را بشورانند تا کف برآید کف از او دور کنند و صاف را بستانند کرم را [illegible] بجای
صمغ هلیله زنگار و داخل نمایند سیاهی براق بهم رسد طریق دیگر دیده با خواطین بکار آید
هرچه از آن نوشته شود چنان براق شود که در تاریکی توان خواند نوع دیگر لسان العصافیر را سوخته
با آب بیامیزد و سحق نمایند از آن سیاهی شود که از شستن زدوده نگردد نوع دیگر از دوده بگیر یکدام
حسن [illegible] صمغ عربی [illegible] چهار درم مازو سه درم نیم درم زاک [illegible] هر یک جهت کمر
سیاهی بهم نوع دیگر دوده [illegible] صمغ عربی [illegible] در آب [illegible] رواب
[illegible] خشک نماید [illegible] بکار برند
حل نموده سحق تمام نماید و بعد از آن [illegible] کند [illegible] سیاهی

صاف

صاف برآید نوع دیگر هم سنگ دوده زاک هم وزن زاج مازو هم سنگ هر سه صمغ است و آنگاه زنو
بانو بستانند دوده چراغ با آنچه حاصل شود از کوزه صابون پزان نیم سیر و همان مقدار
از دو را همان طور خشک بدستهٔ چوب سحق نماید با یک پاس بعد از آن با آب سحق نماید در آفتاب
بنهاده و انها بدهد تا قرصها خود ساخته و خشک کرده نگاه دارد بوقت حاجت در آب حل کرده بکار
برند و که مرکب املا است صفت پاک کردن کاغذ [illegible] که مانند بعد از آن
شود و کشف نکند و سطر شود بیارند برنج اعلا و نمک با لسنه و به آب بشویند تا سفید روشن
شود و طعم نمک از او برود آنگاه قدری آب در او کنند و یک شبانه روز در آن آب بخیسانند تا نرم گردد
چنانکه اگر بانگشت بمالند حل شود پس در هاون کرده با آب بسایند آنگاه بپالایند و در پاتیله نقش
نرم بجوشانند و بجوشانند و بشورانند تا غلیظ شود پس سرد نمایند بعد از آن کاغذ را بالای
تخته پاکیزه و بکشند و این دارو را بر رکوی سفید پاکیزه آلوده بر کاغذ بالسنه و کرباسی دیگر در آفتاب
گسترانیده کاغذ را بر بالای آن افکنند تا خشک شود آنگاه اندکی نم داده مهره بزنند و بس لطیف
شود و اگر خواهند که کاغذ رنگین گردد پس از هر رنگ که بخواهند در میان این دارو بکنند که کاغذ رنگین آید
و کس از بغدادی فرق نتواند کرد در رنگ نمودن قلم اگر خواهند که قلم سفید سرخ گون کنند و منقش کنند
بیارند زهره گاو و دو کاسه کوزه گران با هم بیامیزند پس قلم را از این آمیخته نقش کنند بهر نقشی که خواهند
و خشک نمایند و کوکرد سرخ را بر آتش نهند تا روشن شود قلم را از این آمیخته نقشی که خواهند و خشک
نمایند و کوکرد سرخ را بر آتش نهند تا روشن شود قلم بر آن کوکرد دارند تا رنگ بگیرد بعد از آن قلم را بر آن
کوکرد دارند تا رنگ بگیرد بعد از آن قلم [illegible] زنند تا برنگ در سطر در آوردن حروف از کاغذ
بیارند آهک آب نادیده و بکوب بند و از کاغذی که روغن بر او ریخته است آهک جو را بسا بر او بپاشند و در زیر
آن کاغذ کاغذی دیگر بنهند و سنگی بر بالای آن نهند و بگذارند تا چرب روغنها را در خود جذب کند که اول بوده
[illegible] با زهر سرخ
چیزی بر کاغذ نویسند چون خشک گردد چیزی نماید هرگاه که بر آتش تافته نقش نوشته سرخ
به پیدار آید [illegible] شیر انگ چیزی بر کاغذ نویسند هیچ نمود هرگاه خاکستر

سفیدی بر روی مالند نوشته ظاهر گردد اگر با سفیداب خشخاش نوشته در چیزی بر کاغذ
نویسند و خشک نماید هرگاه که انزاس کنند نوشته ظاهر شود چون از عسل و از نیچه و آب
و خراطین تر با دوده یکجا کرده مرکب سازند و از آن هرچه نویسند در تاریک خواند باشند نوعی دیگر
هرکجی که برنگ زر نماید بیارد پر طاووس سبز و شیره اک خالص باید در آب با لیده رنگ نقش
او بستانند در او دوده اندازند و بدستهٔ چوب بجام سحق تمام نماید از آن ملول هرچه نویسند
چون ملول چون نوشته زر نظر آید اگر فلفل دهر بکوبند و سه شبانه روز در آب بخیسانند
و از آن آب بر کاغذ چیزی نویسند و خشک سازند هیچ ظاهر نگردد و چون با آتش نزدیک کنند خط
سرخی پیدا گردد
و این عملها به تنور ساخته میشود که چون رنگها بر آبگینه شکسته شود و هم چنان هموار بیرون و این جمله
اخلاط نمون که در ذیل برقم می‌آید باید که بسر که سحق نماید آنگاه بقلم نگار بر آن آبگینه باید نگاشتن
تا بدلخواه عمل آید اکنون برقم می‌آوریم ان شاء الله تعالی [illegible] زنند دو جزو گوگرد سه جزو شب
یمانی یک جزو سحق نمایند چنانکه مذکور شده و بر زجاج عمل نمایند سیم سوخته دو جزو و [illegible]
آهن شش سیم لاجورد چهار رنگ و جزوی یک روز با آب و دنبال بسر ترسحق نمایند و روز دیگر بسرکه
انگور سحق کرده بطریق مسطور بعمل دارند خلوقی سیم سوخته یک جزو و قلقطار نیم جزو با هم بطریق
مذکور سائیده نقش نمایند سیم سوخته با آب مورد بکار برند زنگار زرد شش
و یعنی سیم سوخته از هر یک جزوی بکوبند و حلایه کنند با آب مورد بکار دارند روی
سوخته یک جزو و زاج دو جزو و با هم سحق نمایند نیکو آید بیارند بلور
و نیکو بسایند ده درم ده درم و ده درم برنج و مشغ برافکنند و آن در عمل فلزات در جای خود مذکور است
و بگذارند در بوته کرده با آتش باز بسایند و با آب نمک بشویند و دیگر باز بگذارند و در بوته کرده با آتش
باز بسایند و با آب نمک بشویند و دیگر باز بگذارند و اندکی برنج دیگر بر او افکنند و بدان قالب که خواهند
فرو ریزند که نیکو آید روی سوخته ده درم فیروزج سیاه شال [illegible] یکدرم برنج سه درم هر یک رطل
بلور نهند نیکو آید برصد درم توتیا یکدرم زاج یکدرم روی نهند و بگدازند نیکو آید [illegible]

زیر جد

زبرجدی بلور و آبگینه و زنگار بر ابر یکبار نیکو آید آبگینه کبود پنج درم برنج سه درم
سیم سوخته چهار درم با هم بگدازند سندروس با در زبر آبرکنند و با بلور در کوره نهند تا
بگدازد نیکو آید زاک سبز ده جزو جبر ستوطری سه جزو و دردی چوبه یک جزو چوب
تم دو جزو نیکو بسایند و در آوند چینی کنند و سی جزو آب در او کنند و سه شبانه روز بگذارند بعد از آن نوشادر
یک جزو سوده در آن ریزند و با آتش نرم بجوشانند تا بچهار جوش آید بعد از آن اخلاط همه از میان آب
بیرون آید و شد جلاب شود پس از دیگ بیرون آورند و بگذارند تا سرد شود و در شیشه کنند و دارند
بوقت حاجت بیرون آورند اگر نقاش خانه کار فرماید مانند لعل و شقاق باشد و در قلم بکنند و اگر تقاسیم
انگاره مانند و اطلس و غیره بدان قالب زنند بسیار نیکو آید و در بلانه چینی بمالند باشد و بسیار بجای آید
بیارند سوزش آهن که پر تک کردن طاوس مانند بجو و صاف کرده در حلایه اندازند و با روغن
برصد چندان سحق نماید که مثل ملکه شود و بر سر آتش نهند در ظرف آهنین کرده و چندان بدارند
که روغن آن جذب کند آنگاه بیارند سم گاو و آن را بسوزانند تا یک خاکستر شود و هم چنین [illegible] را
با پوست بگو ریخته خاکستر سازند و هم چنین ... سوخته خاکستر سازند پس بیارند طلق سیاه و چندان
بکوبند که چون سنگ گردد دو جزو از این طلق و ده جزو نمک ساجی در بوته کنند و سر آن گل سازند و در آتش نهند
تا مکلس شود از آن ابزاد خاکستر نماید و نیکو حلایه کنند تا چون غبار شود بعد از آن دو جزو از آن آهن کشته
و یک جزو سم گاو سوخته و یک جزو [illegible] سوخته و یک جزو نشاسته سوخته و یک جزو طلق سیاه مکلس
و نیم جزو استخوان قلم گاو سوخته و دیگر بکار افکنند و چندان حلایه نمایند که چون غبار گردد آنگاه بجو و کونه رنگ
که بالا مذکور شده و یک جزو ابریشم ها و دو جزو روغن کتان و دو جزو ابریشم خیر که بنگ حلایه یافته باشد
با این جمله داروها در هاون آهنین چندان بکوبند که اگر بر سنگ بمیرد نتوان پاک کردن بعد از آن
اگر نرم خواهند چند بار در کارد روغن کتان سنگ داخل کنند اگر در میان صدف کار کنند خواهند کنند
و در آفتاب نهند و کاغذی بر آن نهند تا از غبار محفوظ باشد و چندان بگذارند که اگر ناخن در او زنند فرو نرود
آنگاه لنگ نشان [illegible] کنند چون هم در گرد و طلق سپید مکلول و سپیده تخم مرغ سوده چون [illegible]

در میان رکوئی بند و بدان اغشته ار بطانه با لند چند انکه جدا کرد و مانند اینه چنین شود که روی آن توان دید و بغایت سخت باشد واین بطانه را رصیع کویند وانچه در چین معروف است باید که از غبار نکاه دارد که انرا فیروزه خوانند که چون سنک سخت باشد جلا پذیرد و باب
خراب نشود بیارند زنکار رفرعونه دو جزو وسریشم چیرادو جزو روغن کتان دو جزو اول زنکار را
حلایه کنند که چون غبار کردد و بغایت نرم و با روغن کتان بیامیزند و در حلایه نیک بسایند بعد از ان
سریشم مذکور حلایه نماید بان ضم سازند و بطریقی که گفته شد بکار برند از فیروزه فرق نتوان کرد
و باب خراب نشود و درخشنده و براق باشد که انرا بطانه طاووسی کویند کونه فرنکی سه جزو
مس سوخته یکجزو سریشم نیز یکجزو روغن کتان یکجزو نیم و همه حلایه کنند که یکذات شوند واکر روغن
کتان تنک باشد نیم جزو سلیمانی براو افزاید و در حلایه تعقیر کنند و بکار برند که طاوسی نیک اید لیکن جلا
دهند روشن و براق شود و باب خراب نشود بیارند بلور صافی و نکینها سازند
ازان و جلا دهند انرا و در اتش نهند نقش پیاز در اب اندازند و دیکر بار اتش برنهند انکه سفید و در کاسه
چینی نهند تا سرد و هموار چنانکه اکر انکشت بمد نهند نسوزد پس در رنک نهند در میان روناس کوهی و موم کنند و در
یکدیکر برتر نهند و بلور درانجا نهند و بگذارند در دیک کرظ چنان رنک پذیرد که دل خواهد
که یاقوت بلورند بیارند هیچ هو برادشنجف قطران شامی نقفیسی ضرب ایده با نیم مثقال
زهره کاو امیخته چندان بسایند که اثری از ثری نماند و حل کنند انکه بلور کرم کرده در میان این اخلاط
نهند سه ساعت و باید که بلور در میان این اخلاط باشد از زیر و زبر تا رنک کیرد مانند یاقوت
از بلور نکین سازند و کرم کنند و در اب شب انکنند پس شود درنک کرده باز دیکر بار کرم کنند و در لاب
لقم پخته انکنند وارز بهر جلا دادن بروغن زیت چرب کنند و باب اهک بالند و اکر کیب ورا کوفتا
با در کاغذی بپیچند و بمالند انکاه جلا کیرد و در رنک بسته باشد
مرقشیشا ذهبی در روغن انکنند تا خمیر شود انکاه زنکار در مرقشیشا با زهره کاو سمی نماید تا چون
خمیر شود و بلور را کرم کنند و در میان این اخلاط نهند سه ساعت بگذارند که برنک زمرد رایع
بشاند بلور شفاف و نیکو بالند تا سفید شود و بیارند روناس کوهی صاف که رنکش مانند لعل

بود و پاره موم صافی بر سر اتش نهند و روناس دران اندازند چنانچه رنکش چون خون کبوتر شود پس نکین
در اتش نهند تا کرم و سفید کردد و انرا در صمغ چینی گذارند تا سرد شود چنانکه است بران نهند است نسوزد
پس برکیرند و در میان رنک مذکور اندازند و باید که ان رنک نه کرم کرم باشد و نه سرد سرد بلکه بر اعتدال
باشد دیده شود تا رنک بکیرد واکر چنانچه کرم باشد رنک نکیرد
بیارند هم الذهب یک جزو درنج سرخ یکجزو نوشادر زرد مصعد که سرخ شده باشد یک جزو قطران شامی روغن
بلسان یک جزو نفط سفید یکجزو دارو که جمله بسایند قطران با روغن بیامیزند تا چون مرهمی شود انکاه
فرا کیرند بلور نیک صاف و از و نکینها و مهرها سازند و انرا در بوته که از مس پخته باشد بکنند وان دارو با
در بوته دیکر کنند و از بوته مس که در بلور است بر اتش نهند چون بلور سرخ کردد دران دارو ها
که در بوته دیکر است فرو برند چنانکه در میان دارو غرق شود و بگذارند تا سرخ شود انکاه او هم چنان
با دارو در خمره کنند که با سرکه کهنه انکنند چون بیرون ارند مانند یاقوت سرخ بود
و نوعی از زاجست بستانند برنج بلور و انرا حل کنند و صاف نمایند و یکجا نهند و زنکار ربوندی ان نیز
یکجا نهند و هر دو صاف کنند و با یکدیکر بیامیزند و بر جای انرا عقد کنند تا خشک شود که بهتر از مجلد
باشد باید که زاک سوده کنند و صاف نمایند و بقدر چاریک او زرده بیضه مرغ
مقطر دراو افکنند منعقد شود بستانند قلقند ده جزو مس سوخته ده جزو نیکو سحق نمایند
و سفیده بیضه مرغ بسرشند وانرا در کوزه های سفالین دم اندازند و در کوره کوزه کران نهند با کوزه های
دیکر و بیرون اورند که رنک ان مانند زبرجد باشد و درخشنده نماید
بستانند پاره سیاه چرم پاره برک عرعر و هر دو سوده در سرکه تیز بالند و از ان محلول
هر چه خواهند بر عقیق نویسند و بگذارند تا خشک شود و در کوزه اتش نهند تا یک کرم شود چون زمانه
بگذرد از اتش بیرون اورند و سرد کنند واز بالای ان دارو دور کنند نوشته پیدا شود و هنر
سیم سفید با مروارید خام لطیف و دل پذیر بیارند صدف باد قره که اندرا او سنک کویند
و بشویند و باز حلایه کنند و بان کوهر صفا خمیر کنند یا سنکرف یا با لاجورد و هر رنک که خواهند

چون خمیر شده باشد در حلایه بسایند و خشک سازند و باز با سریشم پیر خمیر کنند و در دراز و بلور
نقش نیز و نکینها سازند و سه سوراخ کنند که تا خشک شود بعد از ان یکرخ زنند و هموار کنند و با محلول
اورند پس در میان فرلیطه که پر از پنبه دانه باشد و سر فرلیطه محکم محکم ببندند و با بندند بروغن
زیت و سه روز چوب نماید انکاه جلا پذیرد مانند مروارید و فیروزه و یاقوت شود و باب
واتش خراب نشود و هرکز تغیر نپذیرد مگر که بشکنند
باید که موم سوده در روغن کید بگدازند و هرچه از و خواهند برنک با بر عاج نقش کنند پس
بسرکه ترش بشویند نوشته پیدا شود چنانچه برنک ان نز اید
باید که عقیق بشر درخت بهل خوب حلایه کنند و از ان محلول هرچه خواهد بر عقیق نویسد
یا نقش کنند و سفال بر اتش نهاده عقیق مذکور بر ان سفال گذارد و اتش ملایم بکند و در
کرم کند نظام میشود که مجیب موقف است
اکر اوندی
لیکن نیارد چونه کاخشک اب نرسیده و با سفیده بیضه مرغ بسیار سحق نماید و بدان انکشت را
وصل و محکم سازد چنان محکم بشود که باز جدا نشود نقل از ارشاد فیلسوف
مغربی بستانند مروارید فرد با کیزه صاف و سفید و بشویند باب تک چند نوبت و تشت در ان محلول
سازد وان چنان باشد که بستانند بیضه مرغ و در اب بجوشانند و پوست از روی باز کنند و مقدار
از سر سفیده کبته مذکور برداشته و اهسته بدست نقب زنند که زرده بیضه مذکور سوراخ تا او درست
براید و سفیده او مجوف بماند بونه بماند پس نوشادر در را صاف کرده و کوفته و پخته دران بیاض
ابیض مسلوق کنند و بر سر ان پاره کل تر بر نهند و در ظرف ابکینه در اب صافی محلول سازند
و در انهار شسته در ان محلول زند و بکشب رها کنند پس بشویند باب کرم که این یک شستن است
بعد از ان بستانند ترنجی و سر از روی بر کیرد و مغز او سوراخ میان ان برارد و ان پوست را
یا مغز بونه مجوف کرد اند و ترش و مغز او را کوفته لفقف اولان پوست مجوف نهند دان
در انها وران کنند و نصف دیکر ترشه و مغز او بالا او کنند وانچه سر ترنج برکرفته مثل کلوله
بالای ان بنهند و پاره کرباس بالای او بپیچد و بر سیان تنک ببندد و کوئی بلند زمین کند

تعلو یک کز و سرکین اسب تر و خشک بوزن برابر دران حفره کنند و ان ترنج در میان
ان زبل نهند و تغاری بر سر ان حفره نهند واز کون و بر کنار ان خاک پر کنند و شش روز رها کنند
بعد از ان بیرون اورند لولو جمله حل شده باشد و چون خواهند بر ده او بردارند در ظرف ابکینه کرده
سه روز بکفچه زجاج یا از نقره به یکدیکر برامیزند تا نیکو امیخته کردد و ابریشم بحکم بزند و بند و
دست بپوشد او در میان هر بود که بکلی پوشیده باشد بالد و مروارید بزند و باز بیاض
ابیض مدق بالند و سوراخ کنند بسوزنی از نقره و در میان قدح ابکینه شفاف بدارند
شبانروز بعد از ان در میان سر ریطه در میان خمیر او مبده نهند و مرغ خانکی بخورانند
وان مرغ را بسیار بدوانند که بسیار مانده شود بعد از ان او را بکشند و بریان نماید
و حوصله او بکافند و بگذارند تا سرد شود پس ان دانها بسوزن نقره از انجا بیرون اورد
و بباد و نهند تا سه روز تا نیک خشک شود اکر باوی زردی مانده باشد ان زردی از ترنج است
بستانند شیر ترش و انها دران افکنند که زردی کم مانده باشد زردی زدوده شود سفید و لطیف
و پاکیزه علایکی راید بستانند لولوهای کوچک و در هاون زجاج بکوبند
و بهر ده درم از ان یکدرم سیم و دو درم زر بر نهند و در جاه حل که صنعت این در مفتاح
کتاب در صنعت حل مذکور شده دفن کنند تا حل شود پس بیاورده ازان مروارید کوچک
و نیک بسازند و سوراخ کنند چنانکه از عدد سابق مسطور شد بعد از ان بخوراند مرغ سیاه و اهند
و بعد از نیم ساعت بکشند و بریان کنند و بگذارند تا سرد شود پس انرا از شکم او بیرون ارند
بسیار نیکو اید بستانند مروارید فرد شفاف صاف یک جزو صدف سفید
سطح صاف یک جزو مروارید مذکور بشویند بطریقی که گفته شد و هر دو سوده در ایاد بل
ابکینه بکوبند و چندان حلایه نمایند که باهم امیخته و چسپیده کردد پس از ان عوض
تا روزه صافی پاکیزه کنند و باید که سر قاروره نیم از اکینه باشد بستانند ترنجی ابدار
و سوراخ او ابز بر دارند و دانه از ان دو درست زنند و در تا دان زجاج کرده نیکو بو نهند

واب آورا بیالاینه و بر سر صدف و مروارید مذکور که در قاروره است کنند چنانکه چهار انگشت بر سر
آب بشد پس قاروره بران قاروره نهند و بارد و نمک [illegible] حکم کنند در جاه مل که مذکور شد
نهند و هر سه روز آب گرم بر زبیل فشانند و تقاطر بر سران [illegible] مدت [illegible] که در سر
هر هفته زبیل مذکور تازه کنند چون مدت بگذرد قاروره را آهسته بیرون آرند و سران آن بردارند
مروارید و صدف محلول گشته باشد و بالای آن ترنج چون پرده عنکبوت باشد که مروارید بر سر آب
باشد و صدف در ته نشسته مروارید بکفچه نقره از سر آب بر گیرند و در کاسه [illegible] پاکیزه
کنند و آب ترنج در کاسه دیگر کنند و آهسته آنچه در ته قاروره بر سر مروارید کنند
و با یکدیگر بکفچه نقره بزنند تا یکذات شوند [illegible] بر خمیر کنند زود تر از آنکه
بسته شود و هر مروارید بوزنی که خواهند به بندند و غلطان کنند سنگ محکم گردد و بعد از آن که از آب
و آتش زیان چندان [illegible] و بعد هر ده دانه مروارید [illegible] دانه در خلیط کنند وان
دانه‌ها غلطان در ان خریطه کنند و یک روز [illegible] تا جلا گیرد پس بیرون آورده در خمیر آرد بخورد
مرغ دهند وان مرغ را چندان بر دارند که [illegible] شود آنگاه او را بکشند و در تنور گرم بریان کنند
و سر [illegible] و حوصله او [illegible] در آنجا لولوی لالا بیرون آورند و بعد از آن سوراخ
نمایند [illegible]   بیارند مروارید ریزه را پاکیزه بشویند و در قاروره
سر فراخ کنند و بر سر آن ترش ترنج و لیمو بریزند و باز کنند و سر شیشه به بندند و در آفتاب
نهند تا بیست و یک روز چون همه حل شده باشند در کاسه چینی کنند و از آن محلول بوزنی که خواهند
گرد کرده در کاسه دیگر نهند دیگر دانه‌ها مدور شود پس آن مدور شده را در کاسه دیگر نهند
بدین منوال تا همه مرتب شوند که یک بر یکی لاحق نشود در سایه نهند و سر آن [illegible] به بندند
چون محکم گردید سیخ از نقره بیار که مو باشد [illegible] و در آن سوراخ بکنند و بیارند ماهی
فربه و شکم او پاکیزه بشویند و مروارید مذکور در شکم ماهی نهند که چرب باشد در تنور [illegible]
[illegible] و بیرون آرند و از شکم ماهی [illegible]   بیارند
بلور [illegible] صاف مانند [illegible] بوزنی که بخواهند و جلا دهند [illegible] شود بعد از آن

[illegible] دیگ از سنگ و بر آتش نهند چون دیگ گرم شود بلور مذکور در او کنند چون [illegible] شود
[illegible] بیرون آورند و در میان [illegible] که [illegible] حل کرده باشند بیندازند هم چنین [illegible]
[illegible] نمایند و در آن [illegible] محلول که تازه باشد اندازند که [illegible] گردد پس از آن در رنگ بقم اندازند
[illegible] تمام بگذارند و بیرون آرند [illegible] درست شده باشد
[illegible] بقم سرخ و سه نوبت آب او تقطیر کنند و مقداری که خواهند از بلور بستانند و اندر [illegible] گرم کنند
[illegible] که خواهند از بلور بستانند و اندر بوته گرم کنند و چهارده نوبت بیان آب [illegible] دهند
خوب تر از یاقوت معدنی بیرون آید ایضاً اگر بلور [illegible] تراشند و شش روز در میان بول
[illegible] هم چو یاقوت شود ایضاً اگر یاقوت سفید [illegible] بول شتر بجوشانند سرخ رنگین شود
بستانند نمک قلی و نمک طعام و نمک اندرانی و نمک [illegible] و نوشادر [illegible]
[illegible] و بپزند و آب بقم بر سر بریزند بعد از آن نمک را [illegible] در او اندازند و سه روز با آتش خفیف
طبخ کنند پس یاقوت سفید یا بلور بدان بمالند چیزی لطیف بغایت بیرون آید
[illegible] که تنکار را در روغن بجوشانند با آتش نرم چندانکه روغن سرخ شود
پس [illegible] تصفیه در آبگینه کنند و فصوص کهربا در او بجوشانند [illegible] تمام با آتش خفیف
از [illegible] و چون آن روغن در جوشش آید اندکی از کبریت احمر بر او اندازند فصوص هم چو یاقوت
احمر بلکه خوب تر آید   لولو [illegible] چنان گفته‌اند در کتاب اهل هند
بگیرند [illegible] بزرگ [illegible] اکبر خوانند [illegible] مقشر [illegible] درازی
[illegible] جدا باشد پس چون [illegible]
[illegible] کن و بر آتش نه تا بجوش آید پس [illegible]
[illegible]

عجیب منعقد گردد مثل لولو صاف   فرمود برهمن هندی در آن کتاب که اگر خواهی
آن لولو را یاقوت احمر سازی بگیر از [illegible] در یک خرقه و بیفکن بروی از [illegible]
[illegible] درهم [illegible] و جمله را [illegible] که یاقوت احمر
ایضاً اگر خواهی که از [illegible] زرنیخ [illegible] عجیب گردد
نصف درهم زرنیخ زرد و بیست درهم کبریت زرد [illegible] کبریت را و بیفکن بر زرنیخ پس [illegible]
در قدح [illegible] تعلیق کن [illegible] قدح
[illegible] بگداخت فرود آید و بگذار که خشک شود آنچه در بالا [illegible] آنچه در اسفل است [illegible]
خوش رنگ باشد اگر یک درهم با دو درهم توتیا در هاون همراه کنی [illegible]
[illegible]   این عمل [illegible] بگیر [illegible] اسفیداج [illegible] درم
نرم سحق کن [illegible] پس سه روز [illegible] کن [illegible] پس بگیر خرقه و سه روز در خل
خمر انداز و پس بالای [illegible] مقدار [illegible] درهم [illegible]
اسفیداج [illegible] برهم زن [illegible] پس سی روز یا چهل روز در تنور [illegible] کن پس بگیر [illegible]
درهم خرقه مذکور [illegible]
که [illegible] از تنور بیرون [illegible] سحق کن [illegible] مثل خمیر گردد پس دیگر بار به تنور باز
[illegible] از تنور بیرون [illegible]
[illegible] سحق کن [illegible] پس بیرون [illegible] و این بهتر [illegible] بود
بگیر [illegible] مثقال [illegible] نطرون [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] سحق کن پس در قدح [illegible] در آتش [illegible]
بگذار [illegible] بیرون آید   بگیر [illegible]
[illegible]

[illegible] پس بگذار تا خشک شود پس در شکم ماهی تازه بنه و در دهن [illegible] بریان کن [illegible]
[illegible] بیرون آید   بگیر قلعی [illegible] و دو درم روی سفید [illegible]
[illegible] طرح کن بروی دو درهم [illegible] زیبق پس فرو ریز در قالب [illegible]
[illegible] یاقوت [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] حل کنند چنانکه تیره و غلیظ گردد بعد از آن [illegible] کنند و در آتش نهند تا خشک شود [illegible]
[illegible] پاکیزه [illegible] گردد
[illegible]   بستانند [illegible]
[illegible] نقش کنند چون خشک شود بر آن آتش [illegible]
بستانند [illegible]
[illegible] نقش نقره بود
[illegible] و آب نمک [illegible] کنند و آتش نرم کنند [illegible]
[illegible] آتش گرم کنند که سفید شود [illegible]
[illegible] بسیار بریان باشد
[illegible] چندانکه خواهد بر هم نهد [illegible]
[illegible] در آتش گرم کرده [illegible] آب نمک [illegible] کنند هم چنین [illegible]
[illegible] تا آن صنعت تمام شده [illegible] کاغذ توان [illegible]
[illegible]   بیارد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و محکم وصل کنند و در افتاب نهند تا خشک شود پس از ان در اتش نهد و بیرون ارد و بکوبد باز
در اتش نهد و بر دارد و بکوبد چنانکه در هشت بار یا ده بار چنین کند که هر دو طبق یک شده
اگر خواهند از ان کارد و خنجر ب زنند که بسیار نیکو شود و این عمل مصری است و در قیمت مصری برابر بود

بیارند اهن نرم ده جزو مس سه جزو دال اندر سوخته سه جزو
برنج و سه جزو بهم امیزند و در بوته بزرگ کنند و تنگ رصوده بدر ریزند و باتش قوی بگذارند چون
گداخته شود در بول خر بوته را فرو برند تا سرد شود و هم چنان تا سه مرتبه عمل کنند و هم چنان در بول
بوته را فرو برد تا سرد شود و هم چنان تا سه مرتبه عمل کنند و هم چنان در بول خر سرد نمایند بعد از ان
هر چیزی که ازین اهن اب زنند هر حربه که بخواهند هر گاه این حربه بجای رسد بجز هلاک رهائی نباشد

بجهت تب بانه و نوشادر پیچ بانه از هر یک جزو و سکی کرده
در اب حل کنند دو جزو با این دارو و اب دهند براق و بران گردد   خاک و سرگین با
یکدیگر بکوبند و شل هر دو در زرایح بیامیزند و تر کنند ببول خر بمالند چنانکه حل شود انگاه گرم کنند و ان
و پیوه در این اب غوطه دهند بعد دشمن که زخم این رسد به شود
بیارند نوشادر
زنگ و صبر بوزن برابر با سرکه کهنه منقط حل کنند و هفت بار بیالوده سلاح اندایند بغایت تیز و هم نیز
شود   نمودن فرس که بیر بنده اگر اب اهنه برنده شود   صابون را بگیرند و حل
کنند و بدان پاره نمد تر کنند پس اهن را در اتش گرم کنند و بدان نمد تر سخته سرد نماید بغایت برنده
و پاکیزه شود   سرگین تازه در اب حل کند پس تیغ و پیکان تیر و غیر ان در اتش
گرم کنند و بدان سرگین تازه سرد گردانند بدر که از ان جراحت رسد هلاک گرداند
بیارد تخم کتانهٔ بزرگ ده درم سه چندان اب اندازد و سه روز در افتاب نهد
بعد از ان بیارد با کفچه بالاید و نگاه دارد پس بیارد نوشادر بکار می و با نمره نسا زرد
و اسفیداج در روغن کوسفند اندازد و هر دو سر رود و سه نکم به بندد و در میان اب گرم نهد
مدت با لد و در سا عته نوشادر حل شود و این سو ... در طرحه کرده نگاه دارد و هر عیلم
بیند در اتش گرم کنند چون تافته و سرخ گردد در اب کتانه سرد کنند و باز در اتش ...

در اب نوشا در

در اب نوشادر مذکور سرد کنند همین طریق یکبار در اب کتانه و یکبار در اب نوشادر گرم کنند
چنانچه در هر ایه ... و مرتبه سرد کرده اند پس از ان اروش و غیر گردانند بدر که ازین سلاح جراحت
رسد اصلا فراهم نیاید و چنان برنده شود که اهن را تواند برید و هم چنین همین طریق اگر
باب تخم حنظل و نوشادر در مذکور اب دهند همین عمل کنند
روغن بیدانجیر سه چهار کرت بعد سلاح کو کلاه تر دا اصلا در هوا نکند و در اب زنگ نیز و بال
شود هر چند
بیارد نوشادر در ارپیکال ... زنگار
زنگار بوزن برابر و در چند نوشادر در وزن کار سیماب با یکدیگر امیخته بر اهن بمالند چنان شود که بدست
توان شکست و اگر بر سکه دینار درم که نقش داشته باشد بمالند نقش را بر دارند
چنانچه اگر ده روز در اب نشد بمالند بیارد بر شم ماهی بکوید کمان
با او بیامیزد چون با هم مخلوط شود بر شم بر بطریق که گفته شد با سفیده بیضهٔ مرغ
طلب اهک نرم کنانند و بااین همه ادویه بیامیزند و بعد بر بر بااین امیخته محکم نمایند و یا بر
هر جا تم تدری بااین دارد بچسبانند و در افتاب خشک سازند بغایت محکم گردانند و جدا شود
و اگر ظرف چینی شکسته با این وصل سازند انه وصل شود و محکم گردد
بیارد گیاه چینی ترش با کلا و رزند باشد بگیر
ای نوشادر و اقیع بیای فارسی و کسر یای فوقانه تانه شد و سکون یای تحتانیه ... اد بسنانند
و با لای کار دو هر بیندازند با نکشتر طلا سکی نمایند که در دیسه کو جو بران مثل طلا بهم برسد
در اتش ها دو مر ساد این جو هر ارزو نرود
بیارند ازین گل چندانکه خواهند و نرم کوفته در تغار ریخته و ...
اب بدو ی ریزند ... هم بپزیرد روز ... دیگر باید ... کو کرده ... تا در اب ... ازد
نرود و ... این ... در میان این باید اما و چندانکه سرخ گرد ... که

سرخ شود هنوز زرد است انگاه ان معصفر اینک نیف زند و در افتاب بار کنند بانم
خشک شود انگاه بگیرند زاج سوده و در هر ده سیر ربع سیر ازین بر افشانند و بدست بمالند
چندانکه امتحانش انکه چون معصفر را در قدح اب ریزند اگر بته زشت گشته تمام است
انگاه شده است انگاه ان را پس کنند و بیاویزند و اب بریزند اول اید لا او منقطع
شود انگاه بگیرند بیا سرخ خواهد بود انرا جدا دارند که ان را عروس خوانند و هر مرتبه
دیگر اب بگیرند و هر گاه خواهند که کاغذ با جامه رنگ کنند بیارند اب انار دانه یا تمر هندی
یا اب لیمو از اینها هر کدام که باشد قدری در میان اب رنگ بیندازند چندانکه کف فرو نشیند
و اب رنگ باستد کاغذ در ان افکنند اگر چیزی را که رنگ می کنند سطر پشته و دیسی از رنگ
در رنگ بدارند و الا یکبار کافیست و خشک سازند انگاه رنگ لطیف اید اگر
رنگ پیازی خواهند یکبار ته در ان رنگ بدارند و بر کشند پیازی نماید و اگر کودی
خواهند فیل انکه انار در میان معصفر ریزند کاغذ مبدی بر کشند کبودی شود و اگر سیلانه
خواهند در روز اید که اول از معصفر چکیده کاغذ را در ان کشند سیلانه گردد و اگر
حبیب در اب سرخ بازبر کشند عنابی شود اگر سبز خواهند بود دو دانگ از زرد اب و چهار
دانگ نیل بجوشانند بهم امیزند و کاغذ در او کشند سبز اید و رنگ چینی جامه دانگ
زرد اب و دو دانگ نیل کشیده چنین اید رنگ زرد قدری زعفران در ظرفی کنند و قدری
اب نیم گرم در او ریزند و نیم روز بیشتر بگذارند و کاغذ در ان کشند زرد شود اگر صاف
نخواهند خاک کوفته بگیرند و بدستور زعفران عمل نمایند رنگ ال بکشد قلقل کال بستان
افروز بطریق زعفران عمل نماید نیک اید
کاغذ سفید بر اب معصفر افکنند چنانکه فرو نرود و چون نیک رنگ بگیرد بر دارند یک طرف
سفید و یک طرف سرخ باشد   اول نیم کاغذ سرخ کنند و خشک کرده
نیمی دیگر در زعفران اندازند یک روی زرد و یک روی سرخ گردد

گل

در باب رنگها و الوان الحبره و غیره

گل نیل که در بهار برچیز ... با پید و گل اول اجوردی باشد و بپایان او سفید از اکلها تبیل گویند
و در خوا سان گل زنگ خوانند نشاستد و بکوبند و اب او ... صاف ساز نند و کاغذ در ... کشند
نیفش شود رنگ بنفش   کاغذ ... در رنگ ال بر کشند سرخ برگ بجود رنگ کلگون قدری
بقم را پاره پاره کرده در دیگ پاکیزه کرده بجوشانند و قدری سفیده حل کرده با او بیامیزند
نخستین کاغذ را باب شب یمانی بر ارند و خشک ساز نند انگاه باب بقم مذکور بر ارند
و خشک ساخته مهره زنند   رنگ زرد لیمو   قدری زعفران حل کرده و صاف نموده و نق
زر نیم حل چنانکه ریزه ریزه باشد بان عمل نماید و اغز نداول کاغذ باب شب یمانی بر ارند
و خشک نمایند بعد از ان در اب زعفران مذکور بر کشند از بعد از ان شود برنگ لیمو   رنگ
نارنجی   کاغذ سفید بدان صفت که گفته شد باب شب یمانی بر کشند و در معصفر ریزند و اگر زد انت ... ان
خواهند همان است که گفته شد   رنگ بادنجانی   کاغذ را باب بقم رنگ کرده باشند باب زاج کبود
بر ارند بادنجانی شود   رنگ فستقی   کاغذ را باب بقم رنگ کرده باشند باب زاج کبود بر ارند و ما ... گر
هم چنان شود   رنگ فستقی   کاغذ نیلی را باب بقم بر ارند   رنگ چینی پوش   کاغذ شب داده
باب زنگار رو سفید بر دارند   رنگ لاجوردی طوطکی   کاغذ را در اب زنگار مصفا بر دارند   رنگ لاجوردی
کاغذ زرد را در اب زنگ ... با گل نیل بر ارند   رنگ ... قدری سفیده و بار زنگ گل نیل بر امیزند و کاغذ
در ان بر کشند   رنگ بکری   نوع ... در ... طلایه کنند که چون غبار شود و با ... جنع ... فصل
کنند و نصف از نوع نیله کاسه نهد و صاف کنند و کاغذ در ان بر کشند برنگ پسته اید   رنگ
عنابی   گل انار بکوبند و در کاسه چینی بگیرند گل انار باشد   رنگ نارنجی   ... معصفر ... با روی ک جامه ها ... که گل ... ها ...
حصه ازین با ... در اب حل کنند و حصه پنجم ... و ... دارد و جامه مذکوره تر کنند و بیارد زنگ
معصفر نوع ... کو کبود کرده با زنگ بجوشانند چون جوش کامل یا فهم باشد فرود اند و در ک
داده جامهٔ سه ... رنگ کنند وان پنجم حصه ... باشد حل کرده باز جامهٔ مذکوره بر ...

و خشک کرده اند رنگ وارس شود که هرگز نشستی تمام داید **رنگ آمیختن نقاره دندان و شنگرف**
چنانچه اول در اسفیدی زنگ را اورا بوقایه با ریگ خورد ریزند و در سکوره کنند و قطره
سرکه زنند یا آب لیمو در روز بریزند و بکشند بمالند تا بکسر رشته شود آنگاه قدری قطعه قطعه
کوفته و پخته و روز انگشته کنند و لکه ریزند امتحان در نوع باید که ورق ورق او را
بر سنگ صلایه کنند چون نرم شود در سکوره کنند و بقطعه ای مالند تا لیموی شود دانه تاب
خشک سازند و بر دیگر تیغ باید و لکه ریزند امتحان شکر قال کوبیک باید دارد که
چنین کنند و آب بر سرش ریزند تا شور انند بعد از آن روز آب از او بریزند و با زاب جمع
حل کنند نیک زیر آب بریزند و قدری آب لیمو در آن کنند و بگذارند که خشک شود در ظرف کاوه
با جمع عرق بر نشیند و لکه ریزند **سبز کردن عاج** بیارند عاج لطیف و از آن هر چه
بخواهند بزنند بعد از آن در شیر گاو اندازند و اگر تیر باشد در میان ماست اندازند در
طرف سیمین چون یک شبانه روز بگذرد زنگ در ساز هر دو نیم بریزند و بگذارند اگر
ده روز چنین کنند رنگ گیرد و اگر چند روز بکشد بسیار رنگ اعلی شود **سرخ کردن عاج**
بیارند عاج تراشیده و از آب نقره در شیر گاو بکشند آنگاه و بیارند رنگ لاله گون
اندازند و سه شبانه روز بگذارند تا عاج سرخ گردد **لاجوردی ساختن عاج** عاج را تراشیده
بجغرات ترش فرو بریزند و هر دو زنبل چوب سائیده در آن می پاشند دوازده
روز اگر یکماه کنند بهتر باشد **سیاه کردن عاج** بیارند پوست انار دانه و بکوبند دور
با تیل آهن کنند و در وی آب بریزند و بجوش نهند در آتش و جوش سوزن گران بود
بریزند تا در آن بلارند و قدری آب نارنج در وی کنند هر گاه ده روز در عاج در این
نگاه دارند سیاه شود **نارنجی کردن عاج** بیارند عاج تراشیده در میان شیر ترش
اندازند و هر روز ربع سیر زرد آب خراطه رود جریه و زنگ از هر یک سه درم حل کرده

براوانگنند و بگردانند تا چهل روز زرد و نارنجی گردد **تفصیل رنگها قدری اسباب و پارچه از قرمز**
حکم چیدن علی علیحده است که در جمع رنگها قرادی اول محتاج اند باین عمل
بعد از آن هر رنگی که بخواهند بکنند هر گاه اسباب پشم سوت بکمر باشد روغن کنید بکنم بر
ساچ بکنیم پر از جمله سائی اول بوزن ده درم در نیم سیر آب حل سازد و در یک سیر تیل مذکور مخلوط
و نیلدر شش درم پلپل شتر نیز همراه نمایند در میان مذکور سه در این آب ساچی را در یک کوزه آب جیر
کرده سوت مذکور سه از آنجا برآورده ده مرتبه در این آب جر غوطه بکنی و آب داده تمام غبارها آب
نگاه دارد و نیم سیر تیل باقی مانده در میان مذکور که از آن آب برآورده شبنه داخل سازند و پنج شش مرتبه بت
بمالد بعد از آن همچنین دو شبانه روز نگاه دارد پس از آن بکاوند بر که آب صافی پاک شوید بعد به
خشک سازد که این عمل در هر رنگ ازین حیث از واجبات **رنگ سرخ قرادی**
بیارد تا ثبت یک پا ده دبات سیر آب حل کرده در میان ده دبکه آبحل سازد در میان معمول
مذکور و انا بکیاس در این آب بخسانند و بیارد پهنکری یکجا و ده تبت سیر آب حل
سازند در میان مذکور ما دو آب پهنکری لهذا تا یکپاس بعد از آن خشک سازند و در باب
آب صاف بشوید پس بیارد دو ناس که لفیدی بجنه گویند ثقد دو سیر و بیاید و در بت
سیر آب بجوشانند تا آنکه نصف جوش بخورد و بعد از آن در همان آب جوشیده کوها
کرم در میان مذکور تا سه گوی کنارد و بعد از آن بیارد ده درم تا ثبت بیاید در آن قدر
آب اندازد که تا ثبت در آن تو کرده بینداز و بدست بر هم زنند تا مدت سه گوی بعد از آن
برآورده بشوید بعد در سایه خشک کنند که این سرخ قرادی **رنگ کاردی قرادی**
بیارد یکپا و سیر تا ثبت سوده و در ده سیر آب حل کرده در میان مذکور که معمول بعمل
اول باشد بعد از شش کاذوان انداخته و بر هم زنند تا یکپاس بگذارند بعد از آن
برآورده در سایه خشک نماید بعد از آن یکپاو پهنکوی در بت سیر آب حل نموده
سوت مذکور را در آب حل کرده انداخته ده سه جوشی بدهند در همان آب دو سه
گوی بگذارد و بیارد کت که عبارت از این ترکیب است **ترکیب کت** بیارد و سیر با پرچهای

آهن و یکسیر آرد گندم و نیم پاو قند سیاه وان ادویه را در ده سیر آب انداخته و
دو سبوی کرده پنج روز در زیر زمین دفن کنند بعد از آن بر آورده دیگ و سیراب
آب کتیم با پهتکری داخل کنند در دیگان مذکور دوان اندازد و بدست بر هم زنند بر آورده
با آب صاف بشوید بعد از آن بیارد بوزن دو سیر ازین آب کتیم با پهتکری داخل کنند در دیگ
مذکور دوان اندازد و بدست بر هم زنند بر آورده با آب صاف بشوید بعد از آن بیارد بوزن دو
سیر شاهی مایین دشکند در دیگان آب کرده سیر پایه و بجوشانند تا دو سه کری شود کرده و بر آورده
بشوید و در سایه خشک کند که رنگ کاکریزی قرار دهی شود رنگ نیم خودی قرار بیارد
پهتکری نیم پاو لوده نیم پاو وقتری آب در کرده دیگان معمول مدبو بحل شاه دررو
کرده بگذارد و بیارد نیم سیر بجه و در وسی سیراب بجوشانند چون خوب بجوشد دیگان
مذکور دو کنند تا دو سه کری لبراورده بشوید در سایه خشک سازد که اینست رنگ
قرار دهی رنگ زرد قرار بیارد پهتکری نیم سیر آب حل ساخته دیگان مذکور دوان تر سازد
تا دو سه کری و بعد از آن بر آورده در سایه خشک سازد تا دو سه کری و بعد از آن بر آورده
در سایه خشک سازد پس بیارد دو سیر تا سپال یعنی پوست انار و در شش سیر آب تر
سازد در دیگان مذکور دوان بیندازد تا دو کری بعد از آن بر آورده در سایه خشک سازد
باید که دو سه مرتبه در این آب تا سپال تر کرده و خشک نماید بعد از آن بیارد باسه سیر
بوزن شش سیر آب در شش سیر آب انداخته بجوشانند تا وقتیکه در سیر بماند دیگان
مذکور دوان اندازد بیارد مالیده بر آورده در سایه خشک سازد که این است رنگ زرد
قراری رنگ سبز قرار بیارد نیل نیم سیر وانرا در شش سیر آب تر سازد بعد دیگان مذکور
تا دو کری بگذارد و بعد از آن بیارد ساج دو سیر شاه و در نیم سیر آب تر ساخته بجا
صاف نماید در دیگان مذکور دوان آب انداز تا دو کری بر آورده با آب صاف بشوید پس
بیارد پوست انار که هندی تا سپال گویند بوزن دو سیر بعد چهار سیر آب انداخته
دیگان مذکور دوان اندازد یعنی دوب دهند تا سه مرتبه بعد آب تا سپال دیگان مذکور
دوب میداده باشد بعد از آن بیارد پهتکری پاو سیر و در چهار سیر آب ساییده حل کرده

طریق رنگ کردن حریر که مایه عرق برند

دیگان مذکور دوان اندازند تا پنج کری بگذارد و بعد از آن بر آورده در سایه خشک سازند
که این است رنگ سبز قراری رنگ آسمانی کوچی قراری بیارد بوک نیل یکسیر و در چهار
سیر آب تر سازند و از پارچه صاف نماید در دیگان مذکور دوان اب خوب تر سازد
تا دو کری بعد از آن بر آورده و تاب داده تمام آب او بیفشرد پس از آن ساج چهار سیر
شاه نیل و در نیم سیر آب حل سازد در دیگان مذکور در آب ساج مذکور اندازد بعد از آن
بر آورده در همان آب نیل تر سازد و بعد از آن بر آورده یکپا و پهتکری در شش سیر آب
حل کرده دیگان مذکور تا دو کری در آن آب بگذارد و بعد از آن بر آورده در آب صاف بشوید
در سایه خشک سازد که این است رنگ آسمانی قراری رنگ نیل قراری بیارد بوک
نیل یکسیر در چهار سیر آب تر سازد و از پارچه صاف نماید در دیگان مذکور دوان آب خوب تر
سازد تا دو کری بعد از آن بر آورده و تاب داده تمام آب او بیفشرد پس از آن ساج چهار سیر
شاه نیل در نیم سیر آب حل سازد در دیگان مذکور در آب حل سازد در دیگان مذکور اندازد بعد از آن
بر آورده یکپا و پهتکری در شش سیر آب حل کرده دیگان مذکور تا دو کری در آن آب بگذارد و بعد از آن بر آورده
با آب صاف بشوید در سایه خشک سازد که این است رنگ آسمانی قراری رنگ نیل قراری بیارد رنگ نیل یکسیر
و در ده سیر آب سوده حل کرده در دیگان مذکور دوان بجوشانند و بیارد پهتکری پاو سیر در چهار
سیر آب انداخته حل ساخته دیگان مذکور دوان تر سازند و بر آورده بشوید در سایه خشک است رنگ
کبودی قراری عمل هفتم در قلع آثار و لعنی کثرت آنانرا اگر رنگی بر جامه افتد نقل از تحفه
کندی اشنان را با زردانه با بد جوشاید و جامه را بدان باید شست و بعد از آن بصابون و آب گرم بشوید
پاک گردد و اگر چرک در جامه روغن زیت کم کند و جامه را بدوزند و بعد بصابون بشوید پاک شود و اگر
اندر آب باید برد تا انحلال پاک شود انگاه ترشی ترنج بوی بمالند و با آفتاب نهند تا خشک شود
و بصابون بشوید پاک می شود و اگر موم بر جامه افتد اول انرا بجزی بخراشند و بروغن جوشانید بدهند
و بآب بیاغلد بشوید پاک شود و اگر جامه بایست عصفر آلوده گردد بحل داشتاه بشوید پاک گردد و اگر جامه
بآب پوست خشخاش آلوده شده باشد نخست بیول حیوان ... بعد انگاه بصابون بشوید پاک شود و اگر مداد بر جامه
نیز که داد با زردانه واشنان بجوشانند و آن سیاهی را بشویند کو گرد دوان کنند نشان سیاهی نماند

بخته باشد خار پشت را با طلا کند حنه بید ستر و عسل هند باد هر یار موی را
بکند من عشر کامله مؤلف نوع دیگر در آنچه منع میکند دوئیدن موی عانه و ذقن و زیر بغل
وقتا که بکنند فولیا اسفیداج و رصاص سادی شب نیم جزو سحق کنند پنج تربانه بود و تخم
لبر که طلا کنند آن موضع را مادام تا این کند وایر دیر کند خروج موی را و پیش را دایست که منع کند
بو ستن موی را من عشره کامله مؤلف نوع دیگر در آنچه قطع را بچه نوره کنند بالدیرک شقاقی
سوده را با معصفر و حنا و سعد و کل سرخ و سک تنها یا مرکب من عشره کامله مؤلف
نوع دیگر در منع انبات شعر اگر موی را کنده تخم مورچه بجا مالند دیگر موی بر نیارد
اگر خون خار پشت ... و سام ابرص در روغن بجوشانند هر جا که بمالند منع دستن موی کند
نوع دیگر آنچه منع میکند سوختن نوره مدبر نوره را اگر دیر تر معطل بشوید با بالدیره
پس از نوره کشیدن روغن گل سرخ من عشر کامله مؤلف نوع دیگر اگر نوره بتره در
بدن بهم رسید باید که غسل کند با آب گرم تا پاک شود پس با آب سرد مدت طویل نوع دیگر
بنشیند و بر او آب سرد بریزند خصوصا انجائی که بتر سد از هوا ملال شود با موضع که از
نوره سوخته باشد بگیرد عدس مقشر پس حلاله کرده بسرکه و گلاب بمالد در موضعی که
از نوره سوخته است اگر آبله شود و گوشت سوخته باشد پس علاج کند بمرهم اسفیداج
و مرهم اسفیداج سنگ مرها ... روغن گل سفیدی بیضه مرغ و آنچه منع میکند از بیشتر بدن مالیدن
بعد از نوره سرکه و شراب یا روغن گل یا لیدی بخت من عشر کامله مؤلف ... احیه
دوازدهم معمول را در تیزابهای که جهت ساختن صابون کرده محلل خود مذکور اند حل
در زیت یا روغن شیرخشت انداخته صابون نیمانان صابون کرده محلل خود مذکور اند حل ساخته
بعد زیت یا روغن شیرخشت انداخته صابون بیرون نها از آن صابون همین عمل بخشد
نوع دیگر در آنچه با طل شود موی از پنج بگیرد نوره خوی و بدان بیفتد شش مثقال
آب و سه روز بگذارد پس صاف کند و بیرون در سدس آن نوره و سه یا چهار کند
پس بیندازد در آن آب سه درهم زرنیخ بزرد بگذارد تا آفتاب اگر چه بدان انعام دهد

طریقه ساختن صابان بطریق اهل هند و اردو

وا وانرا هم بچقدر بس بالد را باوید تو اب پتمی دهمال حی بکنند بعد از آن روغن کل مالد من عشر کامله مؤلف
ساختن صابون نخست تیزاب مهیا سازند بروش که اشخار ... تخود یر ... رشید ساختن ها
آب نو سبو را بآب سرد سازد سادی با اشخار ممزوج سازند و قدری آب در دو بریزند که
بقدری که بهم سازند بعد از آن بیارد طغار کلان و تا بپت حقیقی او پنج شش سوراخ ها
بکنند و تقویه انکه چوبی بکنند که قلم در دو دو بکنند و چوبهای باریک پنج شش تا شیده را
سوراخها بکنند و اشد که بسر ان چوبها بطرف زیرین نمایان باشد سوراخها را مسدود کنند
که اجزا از آن با ... بیرون نیفتد بعد در میان آن طغار شعار های کثر ده تا نصف طغار
اشخار را ماده مذکور پر کنند و نصف دیگر را باب پر سازند و طغار مذکور را بر بالای
سه پایه بگذارد و دو شبانه روز همچنان آب انداخته ... و در زیر طغار ظرفی بنهند
که بیان دو شبانه روز براه آن چوبها آب آن تراوش کند همین که بتراوید که
آب چوبهای مذکور از آن سوراخها بدر آورد بگذارد که آن تیزاب مجموع از آن دا نهادن
ظرف بچکد این چکیده اول را با صلاح اینان تیزاب گویند چنانکه ... با آب دیگر بطریق
مذکور در آن طغار دیگر کنند و بعد از دو شبانه روز بروش نخستین چکیده دوم که با صلاح اینان
2 تاب گویند چنانکه ... ازو هر کام خواهد که صابون سازد وان اقسام است ... و بیش از
ساختن صابون نخست چنانکه بیارد روغن زیت پنج سیر در دیگ کنند چون قدری روغن گرم شد
قریب نیم سیر آب بر سان ریزند و بچوب بزنند که همان ساعت قوامی بهم رسانند و تا دو
گهری آتش کنند و بعد از دو گهری آتش کنند و بعد از دو گهری نیم سیر تیزاب مذکور دوان 2 انداخته
با چوب بر هم زنند غرض که هر طور پنج شش مرتبه بتدریج نیم نیم سیر تیزاب مذکور 2 انداخته
با شد و بچوب و جنبانیده با شد که خوب بهم رسانیده باشد و رنگ صابون پاک دید می شود
الملک بوده باشد بو بیان ... صحت تیزی بهم رساند ... با ... از تیزاب
و ... که موسم ... نیم نیم سیر ... مذکور دوان ... و بچوب بزنند قریب پنج
شش ... ان ... موسوم ... تریب یک بد سیر پنج شش ...

واگر جامه بسرکه آلاید باب انار دانه بشویند پاک شود واگر بآب انگور جامه آلاید یا بآب یاقوت بایغوره بشویند دور شود واگر جامه از دیم طایع شود اول باخیر باید شستن تا اودیم پاک شود و گل بونه دکان ددها ماکند وساعتی بدارند پس بصابون بشویند پاک شود واگر جوغا لوده شود بکتب دو نمک آب نهند و دو دیگر بصابون بشویند پاک واگر سیاهی دیر شود لسرکه و سرگین کبوتر بشویند و هم چنین اگر انه میوه الوده کرده سرگین کبوتر بشویند کاه بجای پاکی واگر از انفه باشد مثل کچی وغیره بنوره کاو و بول جیبان باید شستن واگر جامه بحنا آلاید تخم معصفر بکوبند داندک لیمو را بآب گرم و صابون بشویند پاک شود واگر جامه بروغن الکون شود اشنا ازاد لیمو ریخته بشویند پاک شود واگر جامه پشمینه باشد باب گرم زهره گاو و سرگین کبوتر چند بار باید شست و هر بار در آفتاب نهادن تا پاک شود واگر جامه بروغن برنشود سرکه بدو مالند و بازصابون بشویند پاک شود والا نقد تراز گل بوته فلک بشوید و روغن آن ادیم و کاغذ هیچ چیز نمعد والا باهک و نمک و جامه پشمین همچنین کلها پاک شود اما این چیزها که یاد کرده شد بعد از آن کار دیدن دارد از بجه صابون باید شست تا پاک شود اگر بنحولات موم کرم کند بطریقی بر داشتن آنست که سنگی را آتش گرم کند و بعد از آن که گرم شد دو ته کاغذ بپیچد و بر آن محل که موم چکیده باشد و اگر بیک نوبت کاه نباشد مکرر این عمل کند تا مطلق موم بر طرف شود و جامه پشمینه و صوف را هم این عمل کند بکار باید برد که این عمل از نکت و مجربست طریق شستن پارچه کم بقایت نکوست باید که چوب انک با هیچ بوک و درخت کیلد را سوخته خاکستر نماید آنگاه بیارد بشکل که سفله و درخت نمک با هم بجوشانند و پارچه را در آن تر ساخته بجای مالش بسیار و هد آنگاه ته به خاکستر مذکور دهاده به پیچد چنانکه باید بوی رسد ملحو دو جهار باشد ز بعد بکشد و دان کو کند و بعد بالای آن کند و بعد از دو یا سه روز آب روان بشوید که بغایت پاک شود عمل ششم در ساختن نوره و صابون ساختن نوره اهک چهار هلوط قدنج بد هلوط بدین دستور بقید احتیاج ساخته بکار برند باید که اهک و دو نیج را خوب میده ساخته

دان با پوچه کند و اینها با هم ممزوج سازند نوره نوعی دیگر شیره انجیر تخم مویچه کف دریا شیخ زرنیخ از هر یک یکجزو و همه را با شراب حامض آمیخته اول موی را برکنند و بدان موضع بمالند باید که سه مرتبه این دارو بمالد هاکو همی پیشانی ملونج و انبات بر جها نو غراب دارو لفلفی موی بجا مطلق بر نیاید نوع دیگر روغنی که موی را بالی صفت بپرد شاخ واهبات اب ندیند از هر یک جزوی قدنج زهره جفتی را یکجا کنند و ابلقند بپوند که جا را انگشت آن سان بکنند و بکوبند و ها کنند و با ذهین عمل کنند تا سه روز تا نوع اهک با لکلیه بر طرف شود بعد از آن از روغنی که باشد بکجز و زرنیخ دا و جفت با هم بیامیزند و با آتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند در شیشه کنند و بوقت در هر محل خواهند بدین چوب کند آنحال موی بسترد و بعد از آن بشویند و زعفران اندکی و گلاب بدان آمیخته بدان محل بمالند تا بوی آن ببرد نافع بود نوعی دیگر اهک و زرنیخ را برابر و قدری صبر هر دو را بآب بجوشانند و تا بقوام آید و بکار دارند موی بسترد علاج سوختگی نوره نقل از حضرت امام رضا است چون عدس را بآب بپزند و در آنجا طلا کنند سودمند و نافع بود اینه عمل نوره اهک با کبزه یکجز و زرنیخ دو درم اشخار دو درم همه را بسایند و بیامیزند هر جا که قدری از آن با بطلی کنند و خشک سازد موی بریزد نوع دیگر بیاید سرکه یکجز و بلوچه را بی بنداک تعادره عدد هر دو را در قرابه یا شیشه اندازند و سر که چهل روز در زیر سرگین اسب دفن کند و هر روز دیگر اسب اندازند و بعد از چهل روز شیشه بیرون آورده اول موی بجوشند چنانکه و بیارند دو درم زرنیخ و یک دفعه اهک قدری از آن سرکه در وی بیامیزند و بعد بموضع طلا کند چون چند کرت چنین کنند موی هرگز بر نیاید نوع دیگر هر جا که موی را با طلا کند انکه بکند تخم قطونا و سرکه چند بار ثبات را طلا کند با افیون بیخ و سرکه تند یا هو فیا بکنند و طلا کنند چون صفادع اجامیه یا خوك سیخکا یا بکنند مو برا دها الله اندر که مدد پخته بآنقدر صاف نیز تا از هم بپزند یا طلا کنند روغنی که

دوان آمیخته بچوب بجنبانند و بیارد بر هم زنند و هدا این مرتبه بیارد وجوشد و رها نمی کند باید که وزین وقت ملاحظه کند که زیاد جوشش آن بدست دود و زند که می سوخا ندو چون داند که قوامش غلیظ گرایدا اندکی برد بت برداشته بیندا کر خشک شد نها دا لاقر سم سیراز بشاب آدل که بسراب موسوم است دیگر بو سران بو بپزند کمخته را علاج شود و در و مرو زاویه دو و قرص بسته اگر قدری عطریات مثل عبیر و مشک داخل کنند ز دا اید بوی مرغوب شد صابون شیر خشت یعنی بجای روغن زیت روغن کنجد باشد و عمل پختن صابون دوقی است صابون پیه یعنی بجای روغن پیه گوسفند یا گاو باشد و پختن این نیز مثل پختن صابون استنا لیکن اگر بخواهد که تیزابها را از پیه جدا سازند آتش را معدو سازند و دود آتشای مرو فرد و امدون مثلا اگر جزئی بکن باشد بکبرند دو دو ویزند اندک جو هم زنند تا تیزابها دو دو بر جزی جدا شود وی ماند بیه که صابون شد شل قیماق بالای اید آن صابون که جامه پاشی بر دارند در قرص سازند و تیزاب که از او جدا شده است بوا صده نگاه دارند که تیزابیست تند تند از تیزابهای دیگر بکار خود می بکار برد منقول از حکیم ابواهیم گیلانی نسخه نوره بگیرد اهک سفید قوی تند و صدف را نکلس کند پس سحق کند باد دو زرنیخ زرد سوده چند سه تلث ثمن اهک سفید قوی تند صدف را تکلیس کند پس سحق کند با دو زرنیخ زرد سوده چند سه قدر ثمن اهک با آب گرم در هاون بمالد دو ساعت بکمالد پس طلا کند نکلس ابیض البحر و تکلیس چنان و از آن سفید می شود و لنجه موی دقیق کند بعد از در هاون بمالد دو ساعت بکمالد پس طلا کند بکلس ابیض البحر و تکلیس چنین سفید می شود وانجه موی را رقیق کند بعد از در نوره دا کوه را با نوره دا بیارد دیگر دا بالیده باید بعد از غسل نوره بد نتی جوده و باقلا و تخم خربزه من عشرة الکامل مولف نوع دیگر بیارد پیاز یا آب پیاز و نمک سیاه با هم بسایند و سرکه بیامیزد و موی را بکند بدان جا چند کرت بمالد موی بر نوید بر نیاید نوع دیگر خون شیرک خشک کرده با سرکه بسایند و موی کنده بمالد بر نیاید باید که مکرر این عمل کند نوعی دیگر روغن کجل بو هر موضع که بمالند موی

بر نیاید و همچنین اگر روغن گاو معصفر چند کرت بمالند همین عمل کند اول موی را بروغن معصفر چرب کنند و بیارد در خاکستر پلک و چون کالی وزرنیخ بودن برابر با سرکه آمیخته طلا کنند موی بریزد دیگر بر نیاید خون خروس و خون جغد موی را کنده بدانجا بمالند موی بر نیاید و هم چنین زهره ملک بعد از کندن موی بمالند موی بر نیاید و اگر هم چنین بعد از کندن چند کرت بیه دولج بمالد موی بر نیاید بعضی اگر بعد از کندن موی روغن نودی کخ بمالند موی بر نیاید کندوی زرد نقره ناره دو هو دو غرفی تخ لعل طرفا همین بجوشانند و در محلی که طلا کند هرگز موی بر نیاید خردل با سرگین بز بکوبند و موی سترده طلا کنند چون مکرر این عمل کند موی بر نیاید اهک آب نار و شب ده درم زرنیخ زرد ده درم و باء الشعیر بسایند و بکدازند تا بسته شود بیوانا تعاقب نا بشد و طلا کند آن موضع را بیک مرتبه یا دو مرتبه و بعد از آن بشویند با دو با فلا کرا از آن موکند دو از جوز کیرد دقیق زرنیخ زرد لیرکای صدف بیا بلچرد پس آنرا بموی لطالی بمال بو نه بر نیاید همچنین حال عقب که همی روغن معصفر بدانجای موی شوید دکو اهک یکجز و هر دو را بدبک کرده با تخمه تر بیامیزد بعد از آن موی بر کنند و طلا نماید موی هرگز بر نیاید پس از آن مرداسنگ و عود بساید و با گلاب آمیخته طلا کند تا بوی زرنیخ ببرد اهک جوی زرنیخ جوی در ظرف سبز کرده در آفتاب کنارد و آب انقدر بر بند که چهار انگشت بالای او باشد و هر روز بر هم زنند و بپزند چند روز بو مرغی کوفته سر به دیدان آب فرو بده اگر موی ابل شد و سبک باشد والا باز دو آفتاب باید نهاد تا آنگاه که هر گاه بوقف بر بنکموی او بپزند بعد از آن صابون بمانند دو دارو مذکور با هم آمیخته و قدری مشک با عنبر را حل کرده قرصهای کوچک بسته نگاه دارد و بوقت حاجت بکار برد ثنیا نو شادر تخیره موزیج خوبی سیاه فقط اسانیون از هر یک یکپاو و زرنیخ احمر کوفته یک اسار مجموع کوفته و بیخته بد هفت جنیا ند و بجوشانند تا دو حصه آب تحویه دو یک حصه بماند بجهر دو روغن کنجد داخل کرده چندان بجوشانند که آب بسوزد و روغن باقی ماند صاف نموده استعمال نمایند نافع باشد دوموی کانان موی را نشو و نمو سازد و جمله را از کنایش بو ختا مقنشان نشا سته صد درم نوره خوب بیخته ده درم زرنیخ خوب بیست درم یکجا بخورند طلا حجة و باب گرم سرشته بکار برند منتهی که نافع حکم و حرب هو بد

صفت ان صبر صمغ عربی مرمکی شب شحم حنظل عروق نقاوند طیل کندش ما مران غار فرجا بودند از
از هر یک جزوی بکوبند و بپزند دو وقت و وقت نوده یکوقه با بوده مخلوط کند در حمام بکار
برند بس کناش بوحنا سنگ بلور با سنگ خلک خورد سایند

و بپزند از هر یک ده جزو اسفیداج سوده بکجزو مس روی سوخته از هر یک جزوی سپید ادر نوبت
جزو و جملها با هم امیزند در بوته کرده با بوته دیگر وصل کنند چنانکه از بوته اول به بوته دوم بچکد و
و هر دو بوته باهم استوار سازند اتش قوی کنند تا بکدازد انچه لطیف بود در بوته زیرین جمع
خواهد شد بگذارند تا سرد شود مینائی سبزی شود هر جا که خواهند بکار برند اگر بس
باوند همان سنگ که پیشتر مذکور شد جزو ده جزو سپید ادر بوخالص دیگر و اسفیداج با یکدیگر
امیزند و بهمان طریق که در مینائی سبز عمل کرده اند بکنند چون از بوته بیرون اید مینائی
کبود آسمانی هر جا که خواهند عمل نمایند باز د سپید اسرب خالص دو جزو
و اسفیداج جزو با ده جزو جوهر املح بیامیزند و بهمان عمل کنند چون از کاذکاه بیرون اید
مینائی زرد بود برنگ یاقوت زرد مینای سرخ بیارند جزو بلور ماف کبری سوده دیگر جزو
اسفیداج و یکجزو زیبق دیگر جزو سیاه ادر بو جمله را باهم بیامیزند بهمان طریق که در مینائی
زرد ذکر شد عمل نمایند چون از بوته بیرون برنگ لعل یا برنگ یاقوت رمانی بود

که رنگ ان برنگ فیروزه اصفهانی باشد بگیرند جوهر املح دو جزو مس سوخته یک جزو سفیده
ادر بو یکجزو سنگ سلیمانی نیم جزو اسفیداج یک جزو همه را با هم بسایند در بوته نهند و بگدازند تا سرد
شود و بیرون اورند جوهری باشد مانند فیروزه کانی هر جا که خواهند بکار برند

باز رنگ شنگرف ده جزو چهار جزو مس سوخته چهار جزو کبریت چهار جزو اقلیمیا
سیم یک مثقال همه را بکوبند در معرفه اهنی کنند عمل اقلیمیا و کبریت برو اقرا اید و چنانچه تا
ابخته شود پس فرو ریزند و سرد کنند و بیابند بر که ترش و خشک سا زند در سایه در دو بوته
نهند و بدمند تا یکروز پس از آتش سرد کنند و بیرون اورند مانند یاقوت سرخ نیکو باید بجوج جلا

دهن و مدیکین مال نهند

باید صدف سنگه یعنی سفید بزرگ هانا در هاون بکوبید و بپزد و صلایه کنند
و بشوید و خشک سازند و لجویه دره ارزن در میم شکر شعلایه کرده در داب کوفته اضافه کنند
و با هم بیامیزند فلکی صدف و مروارید با اتش نرم ماشته چنانکه ورق ورق او یکدیگر فرو ریزند تا نند
بوکه سر اوزن صدف فلزی دهان سنک و شکر فقط کنند و باشد کار پیش که اول مرتبه بچه اور ده باشد
بسبب او ده سنه کار به باصولان ازین بیانت چنانکه خواهد پس بیابید استخوان قلم کاو
و نیز هانی دو دو ساخته اند دو نیز و از اخلاط پاک سازند و این دستها را در هر یکی از برکها
هر یکی خنی فاکور بوکه تنبول باشد بحر بجیت در دبان قلم کاو نهند و سرها ان با زده ماش بگیرند و
دیگی دابواب کند تیعد نیم دبک دیعد در جها دا انگشت پنبه دانه بو سران نهند و این قلمها را
بوبالای پنبه دانه پهلوی یکدیگر بگذارند و سر دیک استوار نمایند و تا سه پاس اتش معتدل
کنند و بعد از سه پاس سرد نمایند و سر دو دیگر در سایه خشک سازند و بجوج دعا صول
اورند بعیان ان در خو بطری که پنبه دانه پهلوی یکدیگر بگذارند و سر دیک استوار نمایند
و تا سه پاس اتش معتدل کنند و بعد از سه پاس سرد نمایند و سر دو دیگر در سایه
خشک سازند و بجوج دعا صول دعاوی بد میان ان در خو بطری که پنبه دانه کرده باشند
انداخته لیباد بدست بمالند تا جلا گیرد و مروارید شود و رنگ پیدا کند و صف
ریزها دران چون دی نماید پس بکار برد و فیمراش بجیب است

اگر خواهند که سبز باشد برنگ پر طوطی بیارند ربار نیک ده درم زنکار و صقا
سه درم یا چهار درم و ریزه صدف باهم بسایند در دم ماکو زرد خواهند ده درم از ین و سیم
درم تا پنج زرد کم نیکو صلایه کرده باشند و اکولا جوهری خواهند چهار درم نیل با للجورد ده درم
ریزه صدف عروسک بهمان شیر کم کرده شد خمیر کنند و پختن و جلا دادن بهمان ترتیب است
که نخستین یاد کرده شد و ساختن و پختن همه یک نوع باشد و این از هنرهای عجیبه است و یادگار

اوستادان فرزانست در صفت سرشیر بیز بسایند بی کفنه چندانکه خواهند بکار
نیک بدارند با پلیه بینا هو چند نمک نو بعضرا انکاه یک تو از آن بیخته یک تو دیگر بر سران
کنند اهک بیخته هم چنین بگسترند که یک تو بنی باشد و یک تو اهک در جای هموار
زیر ستاک ده روز بگذارند در افتاب بعد از اهک لشویند و پاک کنند و باز همان
طور نمک بیخته لطیف سازند و اهک ده روز زیر ستاک نهند تا پلیدی او بالکلیه برود
و انچه در وی سرخی بود بکند و اگر در افتاب چوبی باز اندر د دود پاک کند و نمک و اب
در وی نهند فیچو سا ید تا تمام چیزی بعد و هر چیزی که بر روی اب اید بر دارد
از پنبه تا بخری که هیچ سرخی در او تماند پس ابوابر بریزند دیگر بار در افتاب نهند
خشک شود و اگر سرخی باقی باشد در و تمایند انگاه ابوابر بریزند دیگر بار در افتاب
نهند خشک شود و اگر سرخی ماند باشد باز همچنین عمل کند تا زمانی که هیچ سرخی
در او نماند پس ان ابوابر بریزند دیگر بار در افتاب نهند خشک شود و اگر سرخی ماند باشد
باز دیگر همین عمل کند تا زمانی که هیچ سرخی در او نماند انگاه بکمال رسید جرد بسایند تا
سرمه و در شیشه کنند و بجنبانند و از گرد و غبار نگاه دارند چون خواهند کار فرمایند
بسایند سفیده تخم مرغ در شیشه دیگر کنند و بجنبانند تا کف بر ارد فیکبار ند تا ان
سفیده در ان شیشه هم چون اب روان گردد و دوام باشد تا مدتی و پس ازین بگیرند
و قطره در این سرشیر چکانند و بسایند در صلابه تا وقتی که ایشان بهم بسته شوند بالا و سنک
زیرین بهم چسبند و نگذارد که هر دو سنگ از هم جدا شوند از غلظت و محکمی و چون خواهند که
روان شود بگیرند اب اهک و قطره قطره بچکانند چندانکه روان شود این سرشیر باشد که
دایم بعضی کار کنند اینها سرشیر می گویند و بعضی کار و از این روایت اید که در عمل ها
یابد عمل عربی الحسن و بعضی دیگر اینها بفارسی سرشیر می گویند و داعری غلاسفه گویند و این
اصل اعمال است و عمل لولو لی این تمام کرده این جهان بود بگیرید کمینه اندر که خرد و این اندرد

امکان در وی پاره شاخ نیسا و را بر جا نگاه لطیف افکن و بیاشی بر وی نمک پاک صاف و بیالاید
پس بوی و بر فوق نیز نمک هم چنین بعضا فوق بعض تا ان چیزی که ان بوی نه تا مدت بیست
روز نطا کن پس برون ارد و در کوزه کن و اب جوشیده بر وی ریز و بگذار تا انگاه که حل
شود که چون دست بر وی کهی بجنباند پس ثوی تا ملوحت از وی برود و پس ثوی
با اب عذب پس بمرا زین بودن ده دم دیگر بکوب و نیکو نرم ساز پس بیفکن در و بوزن
ده درم دیگر بکوب و نیکو نرم ساز ده درم سرشیر ماهی سفید و اتش نرم بر افروز
کرد و ساتحه بحل شود پس استعمال کن در انکه خواهی بدانکه اگر در کاسه چندانکه
حل شود دیگر بحل نکرد در صحن در وی کار کند و چون ان را بر سر طلا کنند هر کو بمیر و تمر
و غیر اینها در وی کار کند و چون زجاج و غیر ان بدین چسبانند ایدی ماند و جواهر شکسته را
وی الصاق کند ابدی باقی ماند و لولوی محلول بد و همچنین کند پس بو تو باد که قدر
این مایه دان و نیکو نگه داری اگر بجنبانند چون بلبل اواز
دهد و بوی مشک دهد باید که کو لی بسانند از چوب مثل نارنج و کاواک کرده اند و اطراف
او را پر سلوی با سنبل اللطیف سه علفها بسایند و در هر سوراخی یک شوخی میخ تهند
و لب ب تم بجنبانند و بر گردش نقدی مشک و عنبر تعبیها کنند و کوی پر کورد را منقش سازند
و دو دهن ده هنا گو از ابوی که بوی مشک اید و اگر بدست گیری چون نارنج نماید و اگر
هوا را بادش بجنبانی چون بلبل سخن گوید و این اعجاب است
که از اسرار غریبه است بیا رند سرب محلول که با ب سماجی حل کرده باشند ده جزو و طلق سیاه
که بچابیه که اخته ده جزو را در ظرفی کنند و اب سماج بر سر ان افزایند و نیکو صلایه کنند
تا هر دو بهم امیزند و مزاج گیرند پس در کوبا ان سفر ها کند تا بند و بیرون
اید که از معدنی فرق نتوان کردن و در عملها بکار اید لاجورد کهربا کان برابر
باید بسایند پوست تخم مرغ چند انکه خواهند و بکوبند و تمک بشویند سه نوبت و
بجوشانند و بکف دست بسایند تمامی اند و اب بریزند که پوست تنک اندرون بیضه گردد

چنانکه بر سر آب گرد [illegible] نماند بعد از آن بکوبند و در کوزه که گل حکمت کرده باشند بکنند و خشک سازند
و در کوزه که آتش تند دارند تا هفت روز تند و بعد از آن بیرون آورند همه سپیده شده
باشد بستانند یک جزو از زر و یک جزو براده مس و آب نمک بشویند چندانکه سیاهی مس برود آنگاه یک جزو زر
بیکامی بیامیزند و در خاک نمناک دفن کنند تا همه آمیخته گردد از گرد و غبار [illegible] تا بر بعد از ده روز
تمام الاجرو شود شنگرف عملی بیارد در چوب بقدر حاجت و در سرکه [illegible] سه شبانه روز ترکنند بار
بیرون [illegible] آب [illegible] خشک سازد و بار [illegible] شنگرف گداز انگشت عملی
[illegible] که [illegible] سازنده درم شیر گوسپند [illegible]
[illegible] آتش کنند و کفچه بزنند تا با هم بیالاید بعد از آن پانزده درم انگوزه خالص بار کنند [illegible]
با [illegible] همه یکجا شود مجموع در کنز گاو ترکنند و خشک سازند انگوزه شده باشد نوع دیگر مغز [illegible]
شش درم [illegible] هفت درم تخم ترب چهار درم [illegible] درم انگوزه [illegible] یکدرم با شیر
گوسفند سحق کنند انگوزه گردد نوع دیگر تخم بید انجیر [illegible] جزو شیر یک جزو فلفل گلاد دو جزو [illegible]
[illegible] جزو انگوزه پنج جزو شیر گوسفند سحق کنند [illegible] نوع دیگر [illegible]
نیم جزو انگوزه یک جزو با شیر گوسپند و روغن تازه سه روز سحق تا انگوزه گردد روغن [illegible]
عملی پنج سیر روغن کنجد [illegible] روغن زرد پاکیزه و یک درم جوز خالص کوفته و بیخته یکجا کنند [illegible]
بجوشانند بگداخته شوند و با نشی بکوشانند و در جوش اول [illegible] هفت درم [illegible] خالص [illegible] کنند چون [illegible]
بگداخته شوند و با نشی بکوشانند و در جوش [illegible] هفت درم [illegible] خالص یاد کنند چون [illegible]
گردد [illegible] عملی [illegible] کرده [illegible]
مذکور انداخته [illegible] نرم بکوشانند تا [illegible] کردند بعد از آن [illegible] آتش کرده [illegible]
[illegible] با هم بیامیزند تا با هم آمیخته کردند [illegible] آب بریزد [illegible] کرده
و [illegible]

بیمار بگو

۲۱۷

بیمار [illegible] که سوم [illegible] فلفل گرد عملی بیارد [illegible] کنار [illegible] که هنوز [illegible] باشد
و خام [illegible] که آتش نرم [illegible] بقدر یمن و خشک [illegible] زرد و بگیرد فلفل گرد و بقدر پنج سیر و در آب انداخته بجوشانند
چون خوب بجوشد [illegible] جوشیده و انداخته یک جوش دیگر [illegible] در همان آب
جوشیده [illegible] بعد از آن برآورده خشک سازد که [illegible] فلفل [illegible] روغن [illegible] عملی
بیارد [illegible] روغن [illegible] گاو یا گوسفند هر کدام که باشد [illegible] تا جزو [illegible] با روغن یکسان [illegible]
[illegible] بیالاید تا شیر گرم شود بعد از آن چند سیر [illegible] در آن اندازد و بکفچه بر هم زنند تا همه [illegible] شود
و [illegible] شاخ [illegible] اندازد [illegible] شود بیالاید روغن [illegible] عملی
بگیرد [illegible] خشک [illegible] کنند و آب بر و [illegible] زنند تا چون [illegible] شود [illegible] آب غوره یا [illegible]
بیفکنند و [illegible] زنند تا چون [illegible] شود [illegible] روغن [illegible] سرکه عملی [illegible] بیارد سرکه که تند [illegible]
[illegible] را کوفته [illegible] سرکه خمیر [illegible] و خشک [illegible] زند و هم چنین چند کرت [illegible] سرکه خمیر [illegible] زند و خشک کرده
[illegible] هر [illegible] سرکه شود اعلا چنانچه اول افیون عملی پوست خشخاش [illegible]
[illegible] آب [illegible] بعد از آن آتش نرم [illegible] فروز آوردن [illegible] شیشه [illegible]
کند [illegible] کافور عملی کافور [illegible] سیماب [illegible] ده درم [illegible] کوزه [illegible]
برابر [illegible] کوزه [illegible] کوزه [illegible] کافور [illegible] کافور [illegible]
کند و کوزه مذکور را بر [illegible] بنهد و [illegible] آتش کنند [illegible] و کافور [illegible] کند کافور [illegible]
ساختن [illegible] عملی [illegible] زعفران [illegible] خشک کنند [illegible] زعفران بار کنند [illegible]
[illegible] زعفران شود [illegible] آتش [illegible] سیماب [illegible] کنند [illegible]
[illegible] کند [illegible] آتش [illegible] بیرون [illegible] شود
بیارد [illegible] بعد از آن بیارد [illegible] چون
[illegible] آنکه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] آتش [illegible] چون گرم شود [illegible] روغن شود بعد از آن [illegible] که اندک انداخته

بشود و اند چون همه بکذارت شوند در طغار آب پر کرده این را دران طغار ... طاق ... چون چکیده
صاف نماید چون چکیده صاف در طعام افکند قرص بندد

... چوب ... در ... مغیلان لیکن از و خورد و تر ... و بر کش بهتر مانند چوب مذکور
... و داب ... کرده این ... علاج نعجه بمرد کبریت ... و زنج احمر
... بر ... نوشته اند ... کند ... علاج
عجیب ... اگر ... محمول کرده ... اصلا باز ... شود علاج عجیب
بول ... طعام آمیخته ... بول ... برف اتش
عادت ... سازد   اگر خون ... با سنگ ... آمیخته

... نوع دیگر شعبده آتش بند بیارد زاغ ... قفس کند ...
چهار ... روغن کاو ... یارد ... تو
آب ... فتیله از پنبه ... سازد ... چراغ کند ...
دوده او ... در میان آتش ... روغن ...
نورد شعبده اخفا بیارد ... روغن ...
... سر او پیدا شود ...
بنشاند ... هر کاه ... نبیند نوع دیگر ...
... سرمه سپید ... کند ...
... آتش بریان کند وقت طلوع آفتاب ... سرمه بنشاند ... کربه سیاه
خمیر ... در چشم کند ... کس نه بیند ... ببیند ... دریافتن
دفینه بیارد زبان زاغ سیاه و دل زاغ سیاه ... روغن کاو ... روغن
داده بنشاند و در چشم کند و با همان روغن ... در چشم کند ... کس نه بیند

... اخفا گربه سیاه را ... روز هر قدر که خواهد ... بعد از آن ... کون
و ... از دهن او بر آید بنشاند و ... چراغ سبز کند و فتیله سازد ...
... کرده ... خشک ساخته ... فتیله ... مس دود ... بنشاند ... شیر زنان ...
... بیارند و بوقت حاجت اثر ... در چشم کشد چنانکه خواهد ... کس نه بیند
کربه سیاه ... روز ... هر قدر که خواهد ... بعد از آن ... کون ...
... چراغ سبز کند و فتیله سازد ...
... فتیله ... مس دود ... شیر زنان ... بنشاند
... در چشم کشد چنانکه خواهد ... کس نه بیند اگر کسی ...
... آب ... در ... کند ...
... دفن کند ...
... شود ... شد ...
بروح ان صاحب ... از ... کند ... امانت ...
... بروح ... محبوس ... که ان محبوس ...
... بخواند ... شعبده ...
... شعبده ...
... از ... سبز ...
... کرفته ... کند ... در آفتاب ...
... هر کاه که ... آب طلسم همه
... پنبه ... در نظر مردم ...
... طلسم ... بیارد ... کرده ... قبة ...

ونب در چراغ با روغن تلخ بفروزد هرشب که نزدیک چراغ آید پندارد که حوض است اورا خود بیندازد نوع دیگر
منع کرم از غله اگر درانجیر که باکاه کل اندود کند و در میان غله نهد کرم هرگز بدان چوب کار نکنند
شعبده حجاب و اخفاء شب یکشنبه قنفذ و خفاش سر ایشان برداشته باشند بستانند و خشک
کرده در شب یکشنبه دیگر ببرد و در جوهری که میان او جوبه نصب کرده باشند وازان آهن حلقه بر پوش
بسازد و در روز یکشنبه دیگر در جائی که هندوان میسوزانند آن حلقه را در آتش کنند و بعد از آن سوختن حلقه
بستاند و قنفذ و خفاش که سوخته باشند از آن بگیرد و از آن دوده هر گاه ذره از میان دعا بردارد از
نظرها غایب شود و او همه را می بیند نوعی دیگر چون خواهد که بسیار پوشیده بماند بیاید شب خسوف بکند از چشم
و زبان و دل او بستاند و خشک ساخته در زر یا نقره یا مس تعویذ کند و در دهن گیرد از نظرها غایب شود
بکردن دفع مارها و عقود یا نیش عقارب بکار دخم
موریچه همه را با هم زهر بکوبند و فتیله از پنبه کوره ساخته به دهن العقرب بیالایند و تخم مورد فتیله را نخود کنند
و این مسحوق را بر فتیله بپاشند در چراغ آهنی به روغن زیبق برافروزند دود عقرب در آتش اندازند ان خانه بر عقرب
می نماید نوعی که بیشتر از اهل حیله که سنگ او را نکشد و نگزد چون انسان جمع در دست گیرند ما دام که در دست
بیند سنگ بر او بانگ نتواند کرد و اگر دندان او با خود دارد هیچ عمل بکند نوعی دیگر بیارد دهن
دانه چهار جزو و فتیله از پنبه ملک بسازند و در کاسه سر گربه سیاه کنند دوده بستانند هر گاه در چشم کند
از نظرها غایب شود نوعی دیگر بیارد شب یکشنبه شغالی که تمام شب بیدار دارد و بوقت طلوع آفتاب هر دو
چشم او بستانند و چشم چپ در دست را جدا کنند بید و خشک سازند و از زر بسان بنلوفر دو فتیله بسازد
و هر دو چشم را در هر فتیله از جدا جدا دوده از کاسه سر گربه سیاه بستانند هر گاه از آن دوده کلان در چشم
راست در چشم راست و چپ در چشم چپ بکند جمله دعایی که مردم زمین در نظر او در آینه
نوعی که دفع ثولول که بهندی مسه گویند باید که روز یکشنبه پیش از طلوع آفتاب بیلاسه دوانه
نمک بسته نهد در خرقه با لیمه در چاه اندازد یا در زمین خاکناک دفن کند او بیند چنانکه این نمک

اب شود این مسه نیز ترنج شود البته در چند روز دفع شود و جون این را فهم است نوع دیگر
در دفع ثولول شب یکشنبه در کنار چاهی که کسی آنجا نباشد رفته پس و پیش نه بیند و ایستاده به تن بگوید که ای
چاه من ترا نوید می دهم که فردا مرا با تو کار است می باید که آنچه گویم قبول کنی و الا فوس مرا العبد ادرکه
باز گردد و شب یکشنبه بعد هر ثولولها در دست چپ خود گرفته بر سر آن چاه بیاید و آنها را در او اندازد و گوید
و چنانچه این ما تها در آب حل کرده ثولول اعضای من هم بر طرف و نا پیدا شود نوعی که جهت قبض کردن
اسهال اگر شکم راندن نه ایستد باید که بیمار بدست چپ خود انگشت پای چپ خود گرفته تا بر ناف خود
بدارد و اب سرد بر برد در زمان قبض حاصل آید نوعی که تب دل لذت صابون مصری و رتبه با یب لیمو ار عین تب
در چشم کند نافع آید نوعی که شب لرزه صابون مصری و رتبه یب لیمو در عین تب در چشم کنند نافع آید
نوع دیگر هر گاه تب چهار ریگ یا په کله گوسفند در زیر او دود کنند شفا یابد نوع دیگر استخوان آدمی
بر هر که بر بندند تب او برود نوعی که دفع احتلام باید که روز یکشنبه پیش از آنکه آب بر گردد بستانند
بیخ درخت آکه سفید و با خود نگاه دارد و یا بر بازوی خود بندد و یا در کیسه کرده با خود دارد از احتلام باز ماند
نوعی که دوا بندان اسب جنگ بود اگر بر گردن اسب بندند هیچ اسپی برابر او در تک نکند و اسوار رسید
شعبده هر کس که بر چیزی نشسته باشد یا الحجد دو پهلوی خمیده رنجیر که با هم متصل از در رحت
بر زمین افتاده باشند بستانند چون سنگ بزنیا بیوند از آن هر دو بر پشت ایشان بزنند پهلی که از آن
مانده جدا نگاه دارد و آنچه بر زمین جدا شده افتاده از آن جدا نگاه دارد و آنچه بر زمین جدا شده و افتاده انزا
نیز جدا نگاه دارد اگر کسی بر چهار پایه یا چوکی نشسته باشد اگر از آن پهلو که بر دست مانده بان شخص زند هر گاه
شخص خواهد که بر چهار پایه رود و چوکی با او چسبیده برخیزد و اگر خواهد که جدا شود پهلو که بر زمین افتاده
او را با ورند نه اما کسی جدا شود شعبده باز داشتن اسب از دویدن چون مقعد اسب به روغن چرب
کنند هرگز نتواند دوید نوعی که دفع فالج باید که نیش مار و عقرب در رشته کند از آن ده ای بی برطرف
شود علاج بوعالی که در مخطه بر طرف شود و احتیاج پرهیز نداشته باشد حرص سفیدها در خانه

سر دهند وان قدر اودا باید دانند که سست شود در رقعه شکم او را پاره زنند و صاحب یرقان خرطه
وذکر خود سوار میان شکم فرو برد نهد و خود را بپوشند انت و الله تعالی بر طرف کرود علاج کز بدن بیرون
بگیرد سور رنگ را بوز اند و بر موضع زخم بندد به شود علاج سرفه طفل شیرخواره بشره ا... اند
اندر شیر سیاه بقدری شکر و بشیر مادرش حل کنی آنگاه در فمه طرف کرده کز خرکوش
باید و بر کردن بندد بخواب رود هر که را خون از بینی بیرون آید سر کین کاو بر بینی بندد باستد
علاج آنکه اگر خون کبوتر بر بهق بمالد زایل کند هرگاه
سفید سر وابع بران عضو نهند بسیار نفع کند بکرات بتجربه رسیده تخم
پستان افزونی هرگاه که بسوزانند بقدری توله خشک و عسل بر بهند اطفالی که در خواب بر فراش بول می کنند زایل کرد ...
ناخن خارپشت را هر گاه بر گردن آدمی یا جوانی او بزنند که حبس بول شده
باشد گشاید نفع دهد سم الاغ کور خر را ... پیدا کرده و بیاویزند بر گردن اطفال ...
... نفع دهد ... ایضا عجیب ... سرگین کور خر را بزند و تخم مرغ بهم خوب جوش بدهد بر پیشانی کسی که
از افراط رعاف ماشده بنهد ... از آن ... می سازد ... موی دم
کرگ هرگاه آدمی در گوش کند در هر چه از سکران بخورد مادامی که در گوش او باشد مست نشود
خون حیض بر ثالیل که بهندی ... گویند اگر طلا نمایند ثالیل را زایل می سازد
دندان بالای خفاش را هرگاه بیاورند بر گردن طفل تر بیاویزند که در خواب بترسد زایل می شود ... دندان سفلی او
هرگاه بر گردن طفل آویخت بیاویزند همان فایده می بخشد بتجربه ... بیع ... را هرگاه بر بازو ...
بسوزند ... بیع ... زایل شود ... صحیح
بگذار ... روز در روغن ... لعلان خشک ... آدمی که ... در میان آن ... دفن کنند ...

ویرورند باشیر نمو و بیار آید و پخته شود و معلوم باید که تخم فوت نشود و للبلند پخته شدن تخمها را بگیرند
و در خانه تنها نشیند و آینه بدست گیرد و بدست راست یک یک حب را بدهن اندازند و خود ... آینه
نگرند و آن حبی که خود را در آینه نبیند آن حب را نشانند و دیگر تخمها را بینداز ند هر وقتی که خواهد حب مذکور را
در دهن نگاه دارد از نظر خلق مخفی می گردد و دیگران حب در دهن است و مادامیکه در ... محل الخفیات
یعنی هر چه پنهان است از نظر خلق مخفی است ... کشف شود و بگیر ... سیاه که ... سازند
و شش ... برادرند و خشک کنند و تخم مرغ سفید را که ... خشک کنند و هر دو را بهم بکوبند و بآن اکتحال
نمایند هرچه مخفی است ظاهر شود و هر گاه خواهند که این عمل باطل شود چشم را بشراب بشویند ایضا در عمل ...
یعنی ... بگیرد خاک سیاه ... هم چو سر ... شود ... خاک ... کرده ...
مذکور با هم بکوبند ... سفوف ... ممزوج ساز ند و ... برورند که ... سیاه می رویند ...
خوردن آن ... مرغ ... سیاه می کند و ... روان ... کامل بلیغ ...
ارجع کنوم مجرب لعب الفالی ... این شعبده است که آب ... قدری زعفران سازند و ...
... بگیرند ... سفید ... حق ... از ... قند
سفید ... زعفران پاک ... کنند ... سفوف
... ممزوج نمایند ... ظرف ... پنهان ... در آب افکنند ... ظرف
... پوشیده ... نزدیک آن ... گویا ... بسیار ... بیاید
از روی کار ... لعب ... بسیار ...
... از زیر ... خانه ... طعام ... خورد ... طعام نتوان خورد
... بسبب ... نوع دیگر اگر ... بر روی ... انداختن ... نمایند
... حاجت دارد نوع دیگر اگر ... مجلس ... واقع شود که ...
... شود لعب ... بیهوشی ... کنند ... هوش آید
... که ... گوشت و روغن ... زعفران ...

نیز در سینه او و بر آب نهند تا پای بگوید لعب المحوث که ماهی پخته بر خوان حرکت کند و مردم تعجب
کنند باید که بندقها ازانی سازد از مغز و پر از زیبق کند و سر او را بموم محکم کند و ماهی کرم الفاقه بر دار پخته
بر مجلس آرند بنادق مذکور را در شکم وی بنهند اندک فرصتی که آن گرم شود ماهی در حرکت آید
لعب الخرقة بالاحراق فی النار که خرقه نوشته در آتش اندازند و نسوزد بلکه آتش فرو میرد باید که
بنویسد بر خرقه هر چه خواهند بشکر و زعفران و گلاب و مداد که حل کرده باشند بعد از آن یک فوطه [illegible] آرد و
پخته و در وسط آتش افکنند نسوزد و آتش منطفی گردد لعب و فرح الکلب مقدار [illegible] تیز بوی
تند حلا کرده بر فتیلی آغشته تا بسوزد و [illegible] که بخورد [illegible] گریه کنان برقص آید و هر قدر بیشتر
بخورد بیشتر گریه کند و برقص آید لعب القحبة بگیرد [illegible] زرد کند و تمام [illegible] مقداری
در تجویف آن کنند و سر سوراخ بگل حکمت محکم کرده خشک سازد و بر آتش بنهد تا [illegible] بیرون آید
لعب القطع چنانکه رشته ضعیف استخوان بزرگ را دو نیم گرداند بگیرد رشته نازک از قطن و بیالاید
او را با ملح و [illegible] استخوان بپیچند [illegible] بریده شود لعب آخذ قرطاس
چنانچه از کاغذ [illegible] بگیرد [illegible] مقدار [illegible] کافور [illegible]
دار کاغذ صورت [illegible] سازد و اگر [illegible] بهتر باشد و این را بر آن کاغذ بمالند باید دیگر [illegible]
از خشک شدن بر سر آتش نهد [illegible] لعب الاثار و اوجاع
[illegible] کردن چراغ [illegible] باید که [illegible] [illegible]
چراغ [illegible] کنند [illegible] آتش زنند [illegible] تا سر فتیله [illegible]
چوب [illegible] دیوار خانه [illegible] دیوار [illegible] خط [illegible] حبل
المعمول [illegible] صورت [illegible]
[illegible] هر عضوی از اعضا [illegible] روان شود [illegible]
شد [illegible] صورت [illegible] پنهان کند [illegible]

رفیق

ضعیف برود بجهی که کس نتواند فهمید چون عضو را قطع کنند علقه مضطرب گردد و از وی خون روان شود
[illegible] شوند لعب المانیف [illegible] صورت از موم سازند و بر [illegible] بجا مقابل [illegible] در جبهه دیگر
[illegible] نصب کنند و روی بر روی یکدیگر نهند [illegible] متحرک شود [illegible] دیگر حیل المجانین شخص که
طالع آدمی ببیند بگوید که هنوز طالع تو ضعیف است [illegible] فلان عضو دارد از اعضای [illegible]
[illegible] صورت [illegible] از موم [illegible] نمک [illegible] بر بالای آن عضو حکم [illegible]
بر روی آن شمع رقیق [illegible] صورت [illegible] عضو [illegible]
[illegible] آن عضو [illegible] کس چون [illegible] بر بینند [illegible]
بهم رسیدن نحل عسل و این عمل است بسیار نفع [illegible] عسل [illegible]
باید بگیرد گوساله گاو که سی ماه [illegible]
از اعضای او [illegible] چشم و گوش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسانیدن [illegible]
رسیدن [illegible]
رسانیدن [illegible] عنکبوت [illegible]
[illegible]

زود متولد شود لعب ماء المخلل که اب مانند یخ نماید باید که ابرا ابتر کرم نماید و در ابریشم های تازه زرد کوفته
پنهانه را انکند و الماس چون بر بندد لعاب ماء المغلق بگیرد قدری ابریشم های سفید تازه دیگر از زرد کرده
تر کنند و بخیسانند تا همه اجزا در خشک کرده اختلاط کنند چون سرد کرده اب در سو کنند و ان کوزه را بشکند اب
معلق بایستد اگر از جای اویزد و سر ان ظرف سر بر رشته محکم بر بندد و موضع که رشته بسته است بشکند و ان
ظرف را بشکند اب بدان رشته معلق بماند لعب المندیل که در اتش نسوزد بگیرد کافور دانه سحق
کرده بار مندیل و پارچه که طلاساز زرد و خشک گردانند و در اتش افکنند مطلقا ازو تعرض نتوان کرد نوع دیگر
چون اب ماء برنج تازه صبر مندیل و پارچه اغشته فشرده قوی چنانچه همه اجزای ان دران
معمول کرده پس نزدیک اتش برده الا اتش در وی گیرد و میسوزد تا ان عصاره تمام بسوزد
اتش منطفی گردد و مندیل سالم بماند لعب قبیته المقلی که اب در رو تا اتش بجوش اید
بگیرد شیشه دراز کردن و در وی خاک تمر صاف افکند پس قدری بود قارمنی سحوق محلول در وی کرد
البته بجوش اید چو سید که قوی لعب فیته الا استعمال بگیرد شیشه فراخ شکم تنگ
دهن مثل کلاب پاش قدری که از وی ایرد و کف از تنگ بر و پیشد و سرش پوشیده بر اتش افکند تا بجوش
اید چون از رو دهان ما ر شود و بخار بر اید پس هرچه نزدیک او برده الا مشتعل گردد و ش خانه را روشن
گردد دخنة الاخبات چون خواهی خبر باید و از خبر و شر اگاه شود بگیرد خون کبوتر خشک کرده
و میعه و تخم ازنب همه برابر و بمجون ی خواهی شب ایحا بخور کند و بخواب رود انچه در خواه میند گرسنه
که اگر زن هیچ جز اگاه ساز فتیله الفتعوع که مجلسیان بیکدیگر سر زرد و به بهنه باید که از پنبه
کهنه فتیله بتاید و سو فش سفید از وی بیرون بزند پس چراغ ماله بروغن کند برافروزد هرکه در
ان چراغ نشسته روی زرد نماید و دندانش سیاه و گوشش سبز چنانکه شکل او موجب
تنفر باشد نوع دیگر زن نیخ در پای ان از پارچه کبود پید و در چراغ دان از روغن
که خواهی براورد

امیں

صداع را اسباب است بحسب و محاط را صداع درد پشت در اعضای سر هر کاه در پیش سر و حوالی پیشانی
باشد چون باعث غلبه خون است در این هنگام همین که خون از بدن بحجامت یا فصد اخراج کنند در
حال ساکن شود یا انکه آفیون مصری تازه ببویند و قدری ساییده در بینی مالند در حال زائل
شود و اگر چند عدد عناب با قدری یا اندکی از کشنیز خشک بخورند در لحظه صداع برطرف شود
و اگر صداع در وسط دماغ بوده باشد دال است بر غلبه حرارت باید که خرفه کتان را با روغن گل تر
و سرکه خمیر کنند و بر سر گذارند یا ورب ففوسعو حرفه مذکور را با شیر دختران ترکوده و اجحال با سرکه
گذارند در حال ساکن گردد گل نیلوفر را چون ببویند و خیاری که در سرکه گذاشته باشند تناول نمایند
و از ربوب مثل رب انار ترش و رب غوره و رب زرشک و رب ریباس و امثال ان که اطفاء صفرا میکند
بخورند در ساعت ساکن شود و روغن بنفشه بادام چون با نمک بر کف پای صاحب این صداع بمالند
در دم ساکن گردد و هر گاه صداع در پس سر و حوالی قمحدوه که عبارت از استخوانیست که در پس سر
می باشد بهم رسد و این نوع چون از غلبه بلغم می باشد علاج آنست که علیل را بفرمایند تا
سکنجبین و اب ترب بخورد و قی کند بعد از ان آب شبت بیاشامد تا هر بلغمی که بوده باشد بقی
اخراج شود وقتی یا بکرم جهد کند که زود ساکن شود و صاحب این صداع چون هلیله سرخی و آمله زرد
بخورد هم در لحظه ساکن شود و نیز چون با ایارج فیقرا غرغره کند در حال برطرف شود اجزاء ایارج
مذکور مصطکی زعفران سنبل عود بلسان حب بلسان اسارون سلیخه دارچینی از هر یک یک مثقال
صبر سقوطری هشت مثقال اجزا را کوفته و بیخته در ظرفی بگیرند کنند و بقدر احتیاج بکار
برند از برء الساعة محمد ذکریای رازی دوم شقیقه دردیست که در یکی از دو طرف سر بهم میرسد
چون عرطنیثا که بیخ آذریون و بخور مریم نیز گویند با استخوان کلب در پیش دماغ بخور کنند در حال
ساکن شود و اگر باین حال بقوه عارض شود باید که یک کف از جو کوفته در تنگ خمی گذارد تا قطره قطره
بر وی چکد و نرم شود بعد از ان بیفشرند بقدر نصف وقیه از ان گرفته نیم دانگ اشق و دانگی
جاوشیر داخل کنند و از یک دانگ یا دو دانگ سعوط نمایند یعنی بدماغ برکشند و اگر احیانا در زمستان
بسبب انعارض شود چون آب سر به بوسه بربندد اگر در فصل زمستان بوده باشد در دم زائل شود از برء
الساعة محمد ذکریای رازی سیوم ان علتی است که در مقدم دماغ بهم میرسد و مانع
اعضای نفسانی را از افعال حس و حرکت بسبب سستی که در تجاویف دماغ حادث میشود
منع غیر تام طریق علاج آنست که افیون و عاقرقرحا و اسطوخودوس و بسفایج فستقی کوفته
بکوبند و از موئینه بیز بیرون کرده با قدری مویز طائفی خمیر کنند و مساوی کوه کافی
وقت نوبت میل فرمایند که در همان هفت صرع برطرف شود باذن الله تعالی از برء الساعة
محمد ذکریای رازی چهارم در لکام عبارت از ریختن رطوبت است بمجری بینی و علاج
صعب است از سایر امراض همین که عارض شود باید که آبی که در غایت گرمی بوده باشد بر سر آن ریزند

چنانکه دماغ احساس حرارت آن بکند در ساعت زائل گردد چون خرقه کتان را بحرارت آتش گرم
کنند و بر یافوخ که عبارت از استخوان میان سر است بگذارند چنانکه استخوان مذکور حرارت مذکور
ادراک نماید در حال ساکن شود و اگر در روز اول که زکام بهم رسیده باشد آب گرم بدماغ در
کشند در ساعت نفع بلیغ ظاهر شود ازبرة الساعة محمد ذکریای رازی پنجم در طنین صوتی است
که آن شخص معلول میشنود و در خارج وجود ندارد همین که عارض شود افیون تازه را در آب
حل کرده در گوش چکانند در لحظه زائل شود ازبرة الساعة محمد ذکریای رازی ششم در سیلان
عبارت از آمدن آبست از چشم گاهی که بواسطه تردد در آفتاب بهم رسیده باشد چون افیون
مصری بپوشند و قدری در حوالی چشم طلا نمایند در حال برطرف شود و گاهی که بسبب نشستن
در کنار آتش عارض شده باشد و بخوردن اطعمه که مولد بلغم بوده باشد مثل ماهی تازه و غیر آن
در لحظه زائل گردد و هلیله کابلی را هر گاه صلایه کنند که همچون غبار شود و میل نموده در چشم کشند
هم در دم آب رفتن را از چشم باز دارد ازبرة الساعة محمد ذکریای رازی هفتم در رعاف که آمدن
خونست از بینی همین که شخص را عارض شود باید که شب یمانی را یعنی زاج سفید را بکوبند
تا همچو غبار شود بعد از آن در بینی وی دمند در لحظه ساکن شود و اگر مجمر با آتش در شکم وی
از آنجانب که خون آید بگذارند در ساعت بایستد ازبرة الساعة محمد ذکریای رازی هشتم
در وجع الاسنان و آن درد دندانست که در کثر اوقات بهم رسد طریق علاجش آنست که دو حبه از مویزج بگیرند و در
پاره پنبه بپیچند بآب تر کنند و بالای سنگی گذاشته و بسنگی دیگر آن را خوب بکوبند و بعد از آن
بر دندانی که ماؤف بود بگذارند در ساعت تسکین یابد و اگر وزن یک قیراط شکوعشه [?] که عبارت
از طلیست که بر برگ عشر که یکی از یتوعاتست می نشیند و آدمی اگر در سایه آن درخت بنشیند
در حال هلاک میشود از آن بگیرند و در اندک پنبه بپیچید بر دندانی که درد کند بگذارند درد آن
دندان در دم ساکن شود و گاه هست که اشیای بسیار مثل غالیه و قطران و ورق فانید در دندان
میگذارند در ساعت ساکن میگردد و اگر با آتش نیز داغ کنند فی الحال درد برطرف شود
و طریقش آنست که ماسوره کوفته میل آهنین را با آتش گرم نمایند چنانکه سرخ شود
و بعد از آن از اندرون ماسوره بر آن دندانی که درد کند بگذارند در همان لحظه درد برطرف
شود ازبرة الساعة محمد ذکریای رازی نهم در قلع اسنان یعنی کندن دندان بغیر آهن و طریقش
که عاقرقرحا بگیرند و در سرکه خمر نگاه دارند تا بسان خمیر شود و بعد از آن بر دندانی که خواهند کند
بگذارند در ساعت بآسانی کنده شود و اگر ریشه درخت توت سیاه را جمع کنند و در ظرفی
گذاشته در آفتاب گذارند تا خوب خشک شود و بعد از آن بر آن دندانی که میل کندن آن دارند
بگذارند و همان ساعت کنده شود ازبرة الساعة محمد ذکریای رازی دهم در بخر که بوی بد است
هر گاه در دهن بوی بد بوده باشد بگیرند موی زطائفی [?] یا هروی یا برگ مورد تر بکوبند و غلولها

کرده

کرده هر یک بقدر فندقی رغبت نمایند همه را آن لحظه بد بوئی دهن برطرف شود ازبرة الساعة
محمد ذکریای رازی یازدهم در خناق عبارتست از امتناع نفوذ نفس است بجانب ریه و قلب چون
شخصی را خناق عارض شود باید که رب توت با زبل کلب غرغره کند که در لحظه برطرف شود و
سوای آن آنست که سگی سفید رنگ بگیرند و در موضعی ببندند و تا سه روز سوای استخوان
او را چیزی ندهند بعد از آن زبل آن را برداشته بصاحب خناق دهند و غرغره کنند نفع بلیغ ظاهر
شود ازبرة الساعة محمد ذکریای رازی دوازدهم در علق که آن را بتازی زلو خوانند چون شخصی را
در گلو چسپد باید که بسرکه کهنه غرغره کنند در حال از گلو پائین رود و اگر یکدرم از آن مگسی
که در میان باقلا می باشد بگیرند و بکوبند و در شراب حل کرده بدان غرغره کنند فی الحال
از گلو پائین رود باذن الله تعالی ازبرة الساعة محمد ذکریای رازی سیزدهم در قولنج و آن مرضی است
که در امعا بهم رسد و محتبس میشود بآن مرض خروج آنچه بیرون می آید بالطبع چون شخصی را قو
لنج عارض شود باید که یکدانک از معجون ملوکی تناول نماید نفع بلیغ ظاهر شود و اگر حنظل بگیرند
و تخم آن را بیرون کنند و مساوی نخودی فتیله کرده علیل را بفرمایند تا بخود برگیرد در ساعت
نفخ بتحلیل رود و اگر احیانا بسبب اینعمل بی تابی و پیچش در ناف بهم رسد باید که کفی از گشنیز
و اندکی از زیره و کرویا و کفی از صعتر و انجدان خالص و یک کف از انار ربانر [?] مجموع را با قدری آب
در دیگی کرده خوب طبخ دهند و مقدار نصف رطل از آن آب گرفته یکوقیه کامه اضافه نمایند
و بر هم زنند و بخورند در حال ساکن گردد ازبرة الساعة محمد ذکریای رازی چهاردهم در خلفه
و آن اسهالی است که بحسب لون مختلف بوده باشد چون صاحب این مرض را صندل و کافور و آب ریحان
بر شکم طلا نمایند اثر عظیم دهد و اگر اقراص کندر که در منصوری در باب خلفه مذکور شده بدو دهند بغایت
نافع باشد ازبرة الساعة محمد ذکریای رازی پانزدهم در پیچش و آن پیچشی است که صبیان را عارض شود چون
یکمثقال تخم ترتیزک و سه مثقال زیره کرمانی بکوبند و بپزند در روغن گاو کهنه ضمیمه نمایند و با شیر
مادر بطفل دهند در حال برطرف شود و اگر پنیر مایه بزغاله با شیر مادر بطفل دهند فی الفور ساکن
شود ازبرة الساعة محمد ذکریای رازی شانزدهم در بواسیر و آن ثؤلولی [?] چند است که بر سر مقعده ظاهر
میشود چون یکدرم لوف شامی که آن را بفارسی فیل گوش گویند در زیر دامن وی بخور کنند فی جمع [?]
برطرف شود و اگر یکدانک مقل ازرق با یکدرم لوف حل کرده و در زیر دامن وی بخور نمایند که
ساکن شود هفدهم در بیرون آمدن مقعده یعنی بیرون آمدن مقعد چون این حالت طفل را عارض شود باید
که سم گوسفند و شاخ او را گرفته بسوزانند و بعد از آن بکوبند و بیزند و جفت و گلنار و
یمانی و مازو و ورق گل سرخ و پوست انار و برابر سوده در مجموع اجزا بالمساوی گرفته نیم کوب نمایند
و با اندک آبی در دیگ کرده تا چند جوش بزند و قوت ادویه در آن آب داخل شود و آن طفل را فی
که مقعدش بیرون آمده باشد بفرمایند که تا زمانی در آن آب بایستد یا مقعدش بفعل آن اجزا

متمادی نمایند و بانگشت باند بیرون کنند و بر همان اندام بایستد و دیگر بیرون نیاید از بره الساعة محمد زکریا رازی هوژدهم در عرق النسا وان دردیست که از محل نشستگاه شروع میکند و از محل وحشی ران فرو می آید منتهی میشود بزانو وگاه هست که بکعب نیز رسد وان علتی است عظیم الخوف کثیر الخطر و خلق بسیار بواسطهٔ قلت معرفت بدان تلف میشوند طریق علاج آنست که صبر سقوطری یکمثقال هلیله زرد و سورنجان از هریک یکدرم بگیرند و بکوبند و بیبیزند و باندک آبی خمیر کنند و حبها سازند و فرو برند و همچنین که پنج مجلس تا شش اطلاق شود که ساعت بر طرف شود و تحقیق که شخصی مدت یکسال بدین علت مبتلا بود چنانکه قدرت بر خاستن نداشت و از جائی بجائی نمیتوانست رفت بدین علاج عمل نموده همین که پنج مجلس اورا اطلاق شد کوفتش بر طرف شد باذن الله تعم از بره الساعة محمد زکریاء رازی نوزدهم خون جراحت یعنی جراحاتی که تازه بهم رسیده باشد صمغ بلوط را بکوبند و بران جراحت گذارند در دم ساکن شود و اگر هلیله کابلی را بکوبند تا همچون غبار شود بعد از ان باب کافور یا روغن زیت یا عسل خام درهم زنند و بر زخم گذارند هم در ان روز خوب شود از بره الساعة محمد زکریا رازی بیستم در جراحات عسر و آن جراحتیست که عسر البرء باشد طریق علاج آنستکه روغن کاوی که سی سال بر آن گذشته باشد بهم رسانند و اگر پنبه فتیله ساخته بدان بیالایند و در میان آن جراحت گذارند در حال چرک آمدن باز دارد و تا سه روز آن جراحت بهم آورد از بره الساعة محمد ذکریاء رازی بیست و یکم در قروح و آن قروح چند غایره است که از او همیشه چرک و آب خون آید چون توتیای سبز بر و پاشند چرک و آب خون باز ایستد و در دمش ساکن شود از بره الساعة محمد ذکریاء رازی بیست و دوم در حرق النار یعنی سوختن عضو از آتش و جمع شدن عارض میشود باید که مرداسنج اصفهانی و بوره ارمنی و برگ گل سرخ چهار اجزا مساوی گرفته بکوبند و بعد از ان که موضع جراحت را بروغن گل خالص چرب کرده باشند و ادویه مذکوره بران محل جراحت بپاشند فی الفور وجع ساکن گردد و در سه روز جراحت بالکل بر طرف شود از بره الساعة محمد ذکریاء رازی بیست و سیم در ضربه و سقطه عبارت از آنست که عضوی از اعضا بر جائی بخورد و ماوف شود و ضربه آنست که چیزی بر عضوی از اعضا زنند ماوف کرداند و هر کدام که واقع شود علاج آنست که اقاقیا و صبر و مغاث و ماش و گل ارمنی همه را مساوی کوفته بکوبند و ترکنند با برگ مورد و تره مرغ خانگی بیالایند و بران عضو طلا نمایند در دم دردش ساکن شود و ان عضو بحالت خود باز گردد من بره الساعة محمد ذکریا رازی بیست و چهارم در اعیا یعنی ماندگی است هرگاه شخصی را معتاد نبوده باشد و ده فرسخ یا بیشتر برود بعد از ان تغیر شدیدی در حال بهم رسد و در مفاصل و جسد وجع عارض شود و حالتی که چون شخصی را واقع شود بدان حال باقی ماند خواه ایستاده یا خواه نشسته و خواب

مشغول

مشغول باشد و اورا قدرت بر حرکت نباشد باید که ناخنهای پای او را بروغن ... چرب کنند که در حال آن کوفت بر طرف شود و قدرت بر راه رفتن بهم رساند اگر این حال در تابستان شود تا زانو در آب سرد و در زمستان در آب گرم گرم لعامه گرم بانشیند عجیب النفع است از بره الساعة محمد ذکریاء رازی علاج امراض خلقه معده جوارش کندر است صفت آن کندر ده درم جلنار ده درم فلفل دو درم سنبل ۲ درم کوفته کاشم ۲ درم انیسون ۲ شونیز ۲ درم کوفته و بیخته همه برابر ادویه عسل قوام آورده معجون سازند شربت یکمثقال علاج کردن دفع حبس بول کنند کوکنار ... جوا... پوست هلیله زرد پوست بلیله پوست آمله مهلتی دانه الاچی خورد پا کهان بید ... لوچن مغز گرم ... از هر کدام پنج تانک نبات نیم سیر ادویه را کوفته و بیخته با نبات قوام آورده معجون سازند شربت نیم ... تازه دیگر خاکستر عقرب با برگ ... طریق سوختن عقرب عقرب زنده در پوست تخم مرغ اندازند با پانزده دانه تخم ترب ... پوست تخم مرغ که بجا از و بر آمده باشد سوراخ را بپوست بپوشند و بر بالای او پارچه بپیچند و گل حکمت کنند و در خمیر گرفته در آتش سرگین کنند تا سوخته شود برابر دو برنج با آب برگ ترب بکسال ... سفوف جهت دفع جراحت مثانه و احلیل حنا یکتوله کشنیز خشک یکتوله زرین سفید توله املج توله اصل السوس توله تخم خیارین توله ... توله تخم کاسنی توله کوکنار و توله ریوند چینی توله گل حکمت توله نشاسته توله ادویه کوفته و بیخته برابر همه شکر تری کوفته در هم کرده نگاه دارند شربت دو درم با آب سرد فرو برند از ترشی و چیزهای گرم پرهیز نمایند سفوف مقوی باه سیر ... مکهان سنکهان کو ... موصلی سیاه مندی تخم کونج بلنج سپستان همه را کوفته و بیخته برابر همه شکر تری داخل نموده نگاه دارند یکتوله از این با نیم سیر شیر کاو تازه بخورند برای دفع صرع خون ... پارچه بگیرند و سوخته دود او بدماغ صاحب صرع بدهند نافع باد برای زکام و نزله شکر مستی را بسوزند و دود او بدماغ بکیرند نافع باد جهت ... مائین توله زال سه توله گل ... یکتوله ... یکمثقال با آب سرد بادوغ بخورند نافع باد برای دفع سعال ... رب سوس فلفل کود قرمانا مغز بادام حلتیت از هر کدام دو درم بعسل حبها سازند و وقت کار یک حب در دهن نگاه دارند نافع باد باذن الله تعالی برای ... انار ... مثقال دانه مویز ... مثقال صندل سفید مازوی سبز ... مثقال طباشیر ... مثقال گلنار ... مثقال صمغ عربی ... یکمثقال ... کل مختوم ... مثقال ... یکمثقال ... اسپغول مثقال ... مثقال ...

خون سیاوشان نیم مثقال تخم کشنیز بو داده نیم مثقال غیر از تخمها همه ادویه کوفته و بیخته سفوف سازند و
تخمها در سفوف داخل نموده یک مثقال به بیمار بدهند نافع باد باذن الله تعالی معجون که جهت … از هر موضع که روان شود
بیخ انجبار شامی هفت مثقال قرص شامی پنج مثقال سنبل الطیب چهار مثقال صندل سرخ چهار مثقال
کوفته و بیخته با بیست توله نبات معجون سازند و یک توله یا هفت با شیر خورند نافع باد باذن الله تعالی
جهت دفع حمی ربع انیسون ده درم اسارون ده درم سادج هندی پنج درم افسنتین ده درم تخم کرفس بادام تلخ
قشر عصاره غافث ده درم کوفته و بیخته و افسنتین جدا پنج توله آب بمالد صاف کنند و با این یک
راحب کنند و یک حب ناشتا دست و پای … نخود بریان با بنیم گرم میل کنند نافع باد باذن الله تعالی
برای دفع عرق دست و پا … نخود بریان که پوست دور کرده باشند و ظرف گلین کرده و گل سر بسته نگاه
داشته باشند این ظرف را کوفته و بیخته گرده برابر نخود گرفته و دو درم نموده به بست و پا بمالند
نافع باد باذن الله تعالی جهت دفع … که مزمن باشد اسپند بریان کرده نیم توله سیاه دانه یکتوله فلفل یکتوله
فلفلدراز یکتوله کوفته و بیخته در قند سیاه سه و نیم توله خمیر کرده بوزن نیم هلیله … یکی با
شیر گرم ناشتا میل نمایند نافع باد باذن الله تعالی طریق … سیماب حب باد فرنگ سیماب … ناخود
ماشه قند سیاه بیست ماشه اول ناخود را با قند سیاه بسایند که خوب نرم شود بعد از آن سیماب انداخته
خوب بسایند تا حل شود و اندک اندک … انداخته حب سازند هفته کولی کنند و هر صباح یک حب
با آب سرد بخورند غذا کچهری و نان … بدهند و … بسیار مضر است و اگر دهن
بجوشد شوربای گوشت نمک … بدهند و پنج بیخ چهار … جوشانیده … مضمضه کنند و اگر
شدت بسیار باشد هفت چهار بند کنند طریق … برای باد فرنگ سیماب یک توله کنند دو توله
روغن توله اول کنند بر روغن … که خوب حل شود بعد از آن سیماب انداخته خوب بسایند
که حل شود بردارند و کار بربند علاج عجیب اگر … پخته شده باشد چون خیارک وغیره که …
نکند و کر … از نیشتر چاک کنند یا جا از آن … نباشد که بتوان چاک کرد و اینچنان جای نازک
باشد که اگر چاک کنند … سبب … اندک از این دارو … تا خشک شود بعد
از آن از پارچه … بر روی … ببندد که … هم شکافته خواهد
شد لیکن باید که بر همان قدر جا که خواهد سوراخ کند این دارو را بر و بگذارند که بسیار تند است
همین طور بر بواسیری که بیرون مقعد نمایان باشد بالیده … اندک خراشیده بمالند … بر طرف
سازند و مجرب است صفت آن چونه کلی که آب نادیده باشد بوزن یک … و نیم وزن چونه ساجی
و اگر خواهند که تیز … پوست درخت پیپل … را سوخته … اضافه
نمایند و با آب خمیر نموده بکار برند دفع … اگر … با سرکه … کرده دو سه نوبت
بمالند شفا یابد مجرب است صفت … پارچه که طول بوده باشد … سفید عنکبوت که جای …
نهادن … دو سه پرده از آن بر روی زخم نهند و پارچه بر بندند چون بعد از دو سه روز

واکند

واکند زخم خشک شده باشد و بعد از دو سه روز خود بخود جدا شود مجرب و آزموده محمد یوسف علاج …
صاحب یرقان اگر تمام چهره در میان قند سیاه کرده هر صباح بخورد نافع است علاج … کیره و …
بوزن برابر کوفته سفوف کرده صباح نیم دام و شام نیم دام میخورده باشد و اصلا … و چیز ترش شود
و چیزهای سودا انگیز … علاج سوختگی آتش سفیده درون تخم مرغ را بر روی پارچه
پهن کرده بر بالای او نهند در نیم ساعت تسکین یابد مجرب میرزا رشید دیگر خون تازه کبوتر را بر سوختگی
بمالند سوزش بر طرف شود تجربه میرزا جلیل بیک دیگر برگ تازه بید انجیر را که برابر یک کف
دست باشد دو سه را آورده با جغرات بسایند بدستور حنا بر زخم بچسبانند در ساعت سوزش
بر طرف شود و دیگر پخته نشود و بعد از ده دوازده روز پوست نازک از روی سوختگی جدا شود
مجرب محمد یوسف دیگر چون پای کسی از اخگر افروخته بسوزد در ساعت سیاهی دوات را آورده
بمالند سوزش بر طرف شود مجرب است علاج … که از خون یا از صفرا باشد خون از دماغ آمدن
… که بزبان هندی … گویند دیگر کافور بو کردن دیگر قرص مثلث ضماد کردن صفت
قرص مذکور … صندل سفید مثقال شیاف ماميثا حضض مکی مثقال صبر
سقوطری مثقال صمغ عربی مثقال بزرقطونا توله افیون سه توله تخم کاهو توله کافور چینی
دو توله بزرالبنج توله صمغ درخت … توله ادویه کوفته و بیخته با آب کشنیز تر و بول بقر خمیر
کرده قرص سازند هر قرص مثقال وقت کار با آب سائیده طلا نمایند علاج … سیب خوردن
و در دهن جوزابوا نگاه داشتن و غذا آنکه از ماش سیاه نگاه داشتن با روغن کنجد پخته
باشند و اندکی حلتیت هم در وکنند یا غذا با عسل علاج رعاف کافور بو کردن یا افیون و …
گچ با جواسه سائیده بمالند سعوط برای رعاف آب سرگین خر با عقرب و کافور صاف نموده سعوط
کنند علاج دندان فصد چهار رگ از همه علاجها بهتر است و اگر گوشت بیخ دندان رفته باشد
گرد سماق توله سپاری توله کتیرا توله طباشیر توله نازک سائیده شب بر بیخ دندان پاشند
تربد عناب و بنفشه چنانچه در کتب نسخه هست و اگر ورم باشد فصد باسلیق طرف مخالف
روز اول یکروز در میان فصد باسلیق طرف موافق کنند و اگر باز احتیاج باقی باشد فصد
صافن کنند طرف موافق همین خاصیت بخشد … باید که پارچه پاکیزه و بی‌چرک و نو
و جای … نیل سائیده بپاشد و فتیله کند و در چراغدان سبز نو بروغن حب الخروع برافروزند
خانه و هر چه در آن خانه باشد سبز نماید … هر که در خانه در آید بشب آفتاب …
نماید بگیر دیگ بیض … کوزه نرم کنند و بستانند … زرد و جدا سحق کنند و مقداری خون
آدمی باوی بیامیزد و در آفتاب بیاویزد تا همه گرم گردد پس آن گوهر را در جای دیگر کنند و آن …
مذکور را در موضع دیدان ریزد و بگذارد تا … دو بکند دیگر …
بماند او را گرفته در آفتاب بگذارد تا … خشک گردد … ابیض طلا کنند …

برطاقی نهند در پیش روزنه که دران خانه باشد و بر پوشند پس بستانند و وزن دانکی که مریج و تبخیر کند که خانه
سیاه کردد وان جام مثل افتاب نماید بلکه بروت اعظم در نظر اید جهت اخفا دیده راست خفاش
در خرقه بسته بر بازوی چپ به بندد و سخن و خنده نکند او همه را بیند و کسی او را نبیند
بی نیازی از خوردن آب کون کومانی را بجوشانند و بکوبد با عسل و بقدر جوزی میل کند از شرب
اب مستغنی شود بی نیازی از طعام بکیرد جکر اهو و خشک ساخته خود بسایند چون غبار و او را با بادام
در روغن بنفشه بادام و بکوبد تا چون خمیر کردد و خشک کردانند و از او سفوفی سازد و هر
کاه که یک کف از ان بخورد تا هفته محتاج طعام نشود والعهدة علی الراوی شعبده افعی
واستخوان کلاغ سیاه
مغز سر کرکس و استخوان آدمی هم را جمع کرده بکوبد و چهل روز در زیر زمین نمناک دفن کند
بس بیرون آورد خشک سازد و جزوی از این با جزوی استخوان آدمی که کهنه باشد بکوبد
و بدان تدخین کند در زیر درختی هر درخت که باشد آن درخت منحنی کردد بروجهی که بر زمین
رسد و بر همان منوال بود تا بوقت انقطاع بخار و دخان والعهدة علی الراوی والله اعلم
بالصواب عمل عجیب جهت ظهور نقش بیارد استخوان کله سر اسب که خشک شده باشد بعد
ازان بیارد مغز پرنده ماهی ماهی کیر که او را کود بال خوانند مغز او را در جامه کتاب سبز طلا
کند و ازان فتیله سازد و چراغ روغن کنجد انداخته فتیله مذکور دران بیفروزد و باید که
این چراغ در زمین نکاه ندارد بالای سنگ یا خشت یا چوب که از زمین بلند باشد
انجا بسوزد و در استخوان کله اسب بیرمالید دوده بستانند در جائی که از زمین بلند باشد
و بعد از آن دوده از ان کرفته در کاغذ یا حقه نکاه دارد در جای معلق که بزمین نرسد
که بزمین رسیدن خاصیت باطل بشود بوقت حاجت سرمه مذکور بکان میل بر هر دو
چشم بکشد هر جا که دفینه باشد بنظر در اید و این سرمه بر کسی در چشم کشد که او راست
نکو بد باشد و داغ اتش نباشد علاج سوزاک مجرب میر افضل خویش رعایتخان دیوان بیخ
کاسنی تر را کوفته شب در آب خیسانیده در شب نکاه دارند و صبح بیاشامند ناشتا
نوع دیگر از مجربات حکمت پناه حکیم خوشحال ولد حکیم همام کیلانی ده و توله از تنا
در پیالۀ آب خورده با بحل نموده شب نکاه دارد و علی الصباح ناشتا بیاشامد که در دو
روز شفا می بخشد نوع دیگر مجرب حکیم مذکور کتیرا و نبات مساوی کوفته و بیخته بقدر
یک کف تا سه روز صبح و شام مسفوف سازند و از چیزهای تیز حریف پرهیز نمایند
نوع دیگر از مجربات اکرام خان ولد اسلام خان فتحپوری پوست درخت انبه قدری
کوفته در آب بخیسانند و نیم سیر شاهی عصاره انبه داخل کنند و شب نکاه دارند علی الصباح
اندکی آهک داخل کنند قدری بکذارند تا ته نشین شود پس صاف نموده ناشتا بیاشامند
مجرب علی صغر یک ابخوره شیر کاو خام و نیم آبخوره آب شبینه باهم مخلوط ساخته

تاچهار

۸۶

تاچهار روز ناشتا بیاشامند نوع دیگر از مجربات مولف شب درخت کیله را از میان ببرند و
بکذارند تا تمام شب اب در ظرفی جمع شود علی الصباح ناشتا بیاشامند نوع دیگر از مجربات
حکیم علی خادم مولف نخود نخادم یک کف در قدری اب بخیسانند و شب نکاه دارند و تا سه
روز علی الصباح ناشتا آب او را بیاشامند نوع دیگر مجرب حکیم علی مذکور مصطکی یکمثقال
و نیم در اب خیسانیده شب در هوا نکهدارند و علی الصباح ناشتا بیاشامند نوع دیگر
مجرب فتح الله شاکرد مولف چنانچه راقم ایامی مبتلای این بیماری بود و صعوبت تمام میکشید
در مدت دوازده روز از خوردن این نقوع بالکلیه ازان بیماری رهائی یافت با انکه پرهیز
ننمود بکیرد کشنیز خشک و بادیان از هر یک دو مثقال کوکنار یکمثقال با نیم مثقال هر سه
ادویه را نیم کوب کرده در سفال اب نادیده یک و نیم پا آب بیندازد و شب نکاه دارد علی
الصباح بی انکه مالش دستی دهد از پارچه صاف نموده ناشتا بیاشامد که بغایت مجرب
و مفید است نوع دیگر علاج سوزاکی که حرکش مایل بزردی باشد ما بین خورد زرد چوبه
جای بهل تبلیه را سنار است هر صبح بقدر یکمثقال ناشتا با اب سرد ابتلاع نماید
نوع دیگر یک غضاره عصاره بوته ککرونده بستانند و اندک نمک سیندهاد رو کرده یک هفته
هر صبح ناشتا بیاشامند که دوائیست بس عجیب جهت سوزاک نوع دیگر تخم خرفه دو مثقال تخم
خیارین دو مثقال تخم بستان افروز دو مثقال نرم کوفته در پارچه بسته در پیاله آب بیفشرند و فشرده
او را بیاشامند و اکر ریشاوشان سه مثقال اضافه کنند انفع است و شیاف ابیض را با
یا سفیده تخم مرغ سائیده در احلیل چکانند و همچنین است بچکانیدن شیر دختران در
احلیل و تناول نمودن قرص کاکنج با شیره خرفه بسیار مفید است نوع دیگر علاج سوزاکی
که از غلبه صفرا باشد قاقله صغار یا تنس بکان بیده بیخ بید انجیر سفید سلاجت
کبریت جوکهار از هر یک یکدرم باب شبینه سفوف سازند از کوشت و نان کندم پرهیز
نماید نوع دیگر پوست هلیله زرد کبریت کوفته و بیخته و امیخته هر روز ناشتا یکدرم بکار
بیده مغز تخم خیار از هر یکی ماشه در شش سیر اب بجوشانند تا انکه یک سیر بماند صاف نموده
با یکدرم عسل مصفا آمیخته ناشتا تناول نماید نوع دیگر شیره بونی و شیره هلی ببول از هر یک
هشتم حصه سیر اکبری باهم مخلوط ساخته و یک تانک زیره کرمانی یک تانک شکر سفید
اضافه کرده ناشتا بیاشامد و از کوشت و نان کندم پرهیز نماید نوع دیگر مغز تخم خربزه سی
درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو خرفه مقشر خشخاش سفید از هر یکی ده درم دم نشاسته
کتیرا رب السوس از هر یکی سه درم بزر البنج سفید ده درم شکر سفید برابر همه ادویه هر روز
صبح سه درم با یک وقیه شربت بنفشه یا جلاب لعوق نمایند نوع دیگر از مجربات کمترین
پرستاران فدوی نور الدین محمد تکیه شاهی چکنون و همین قدر ریوند خام کوفته و بیخته سفو

دشنام سه درم

سازند که مجموع این سه خواک است و اگر کسی تاب یکسیر شاهی نداشته باشد نیم سیر شاهی تجویز نموده اند که یک هفته ناشتا علی الصباح با آب سرد بنوشد و بعد از او اندکی شربت ریحان با شیر خام بنوشانند بغایت انفع خواهد بود که این کمترین زیاده از صد کس را باین دوا علاج نمود و شفا یافته اند لیکن در علاج اهل دولت زنهار باین دواها علاج ننماید که باعث ندامت و تحسر خواهد بود نوع دیگر علاج سوزاکی که از غلبه صفرا باشد یا دو بلغم باشد الاچی چوکهار بتهکری فلفل دراز پکان بید از هر کدام یکمثقال کوفته بیخته با نیم درم آب شستن برنج تناول نمایند نوع دیگر ملهٹی انار دانه دار هلد از هر یکی یکدرم با هشت درم آب چکیده نخ یکجا تناول نمایند نوع دیگر عناب ده دانه بنفشه سه درم جوشانیده صاف نمایند و تجرع کنند نوع دیگر شراب بنفشه ده درم در آب گرم حل کرده بیاشامند نوع دیگر شراب بنفشه با شراب خشخاش ممزوج کرده که مجموع ده درم باشد باب گرم حل کرده بیاشامند نوع دیگر علاج سوزاک مغز تخم خیار ده درم بزر البنج افیون تخم کوک تخم خرفه از هر یک یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته ناشتا سفوف سازند شربتی از او یکدرم است نوع دیگر مجرب حکیم محمد حسین مغز تخم خربوزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک بیست درم کل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین از هر یک دو درم افیون سه درم تخم کوکنار دو درم نوع دیگر اسفیداج قلعی ده درم انزروت سه درم نشاسته یکدرم کثیرا یکدرم افیون نیم درم نوع دیگر که عبارت از افزونی گوشت غددی که زیر گلو و زیر گوش بهم می رسد مصبر را با لیمو در ظرف مس حل کرده و گرم ساخته بلحظه ضماد نماید که بغایت مجرب است نوع دیگر در اوایل اهك بغایت مجرب است بعد از دو سه روز مصبر را باب لیمو در ظرف مس حل کرده طلا نمایند که دهن وا میکند و ریم بر می آید و به میکند باید که تا انتها به شدن این را طلا می ساخته باشند که مجرب است دوای کلف و داغهای جرب و کلف و نمش تخم ترب و صندل با سرکه سحق نموده موضع مالوم را خراشیده طلا نمایند و بگذارند که بخشکد باز طلا نمایند تا چند دفعه و باب گرم بشویند و اگر بسیار کهن باشد نخستین مسهلی که بکار داشته این عمل کنند که بغایت مجرب است دوای درد کرده و دفع سنگ اند چو کلکنك زنجبیل انکوزه سفل سنك در او که بعد از تیزاب کشیدن می ماند از هر کدام یك دانك مجموع را کوفته و بیخته وقت حاجت یك حب که بقدر یك دانك باشد ناشتا جاوید باب گرم فرو برند که بسیار مجرب است در این کار و از جماع و منجرات اجتناب نماید دوای جرب یکتوله سم الفار زرد یك و نیم سیر روغن کنجد اندکی بجوشانند که سرخ شود پس شش دانه بلادر نیم کوب داخل نمایند و دو سه جوش دیگر بدهند پس صاف نموده موضع مالوم را خراشیده با یکپاره صوف مالیدن این طلا نمایند و در آفتاب نشینند و تا سه روز نشویند بعد از آن باب گرم

نشسته

شسته جامه پاک بپوشند که یک طلا زایل خواهد شد بسیار مجرب است نوع دیگر یکتوله زرنیخ صلایه نموده در یکسیر روغن کنجد در ظرف آهنی جوشانند تا آنکه رنگ او سرخ شود پس تغاری پر آب کرده روغن مذکور در آن بریزند و بگذارند که سفلهای زرنیخی شود بعد از آنکه یک لحظه روغنها را از بالای آب بدست برداشته جمع نمایند و این روغن را بر موضع مالوم بعد از خراشیدن هر روز تا سه روز طلا نمایند و در آفتاب نشینند و باب گرم بشویند که بغایت مجرب است نوع دیگر جهت دفع جرب زرنیخ و گندهك و سیماب مساوی صلایه نموده و در ظرف روئین بدست حل کرده بجرب طلا نمایند که بیکدفعه مالیدن زایل خواهد شد مجرب است دوای ضیق النفس و خفقان نمك سیاه ابنی هلد و سونٹ و دوده کاجهیر از هر یک نه دانك همه را علیحده کوفته مخلوط نموده اند که ملح عجین ممزوج کرده هفت روز بخورد بغایت مفید است و برای سرفه مزمن نیز انفع است نوع دیگر جهت ضیق النفس و خفقان صبر سقوطری یکماشه با عسل ساخته ناشتا العق و بالاییش چند توت آب گرم تجرع نماید که همانوقت اثر شافی می بخشد مجرب است دوای درد کردن قلیل از معجون بکون با کلانی که کرده تناول نماید فی الفور اثر عظیم می بخشد دوای ولد و ذکام که کرانی گوش بهم می رسد و مزمن در نمی یابد بادرنجبویه عظیم یکمثقال زنجبیل و مثل او گل داؤده و یکنیم مثقال پوست کوکنار نیم کوفته در یک نیم سیر آب در سیده بجوشانند تا آنکه ربع سیر بماند هر روز این مقدار تا سه روز تناول نماید ناشتا و از چربی و ترشی و منجرات اجتناب نماید که دوا نیست برء الساعة علاج شقیقه که حادث شود از هیجان اخلاط علی الخصوص بلغمی که نشانش آنست که وقت طلوع آفتاب نصف سر درد کند و نصف دیگر عرق کند درد وقت غروب درد زایل گردد بج فلفلین زنجبیل از هر کدام ربع مثقال در شش مثقال آب بجوشانند تا آنکه دو مثقال بماند صاف نموده بوقت حاجت یکمثقال از آن در بینی چکانند که آب بسیار از بینی می براید الم زایل شود علاج مصروع کبابه عاقرقرحا از هر یک سه ربع مثقال کوفته و بیخته هر روز ناشتا سفوف کند و اگر با دو مثقال عسل مخلوط کرده لعوق نماید بغایت سودمند است باید که تا چند روز مداومت کند و از ترشی و منجرات اجتناب نماید علاج درد و ملخولیا شش سیر خشخاش را در چهل من آب چاه بجوشانند در ظرف سفال تا آنکه هشتم حصه بماند پس صاف نماید ده سیر نبات داخل کرده بقوام آورده و سرد کند و نگاه دارد در ظرف سفال که بیشتر روغن دیده باشد و هر روز ناشتا بقدر برداشت طبیعت نوش کند که از مجربات است علاج بواسیر بیخ ککوهر را کوفته بقدر نه دانك شیر او بستانند و با یکدانك شکر سفید مخلوط کرده ناشتا بیاشامد بسیار مجرب است علاج جرب نخم تخم کشاتی را در میان مغز کنوار فرو برد و نگاه دارد تا زمانیکه از سبزی بزردی

در ظروف است طلا ساید

کرایدپس ان کنوار را با تخم مذکور نرم بکوبد و تا سه روز در ظرفی نگاه دارد که ترشی خواهد شد
بعد از ان بدرستی تاری که کشیده درخت تار است ممزوج کرده بر جرب بمالد و محافظت بنشیند
تا آنکه خشک شود بعد از ان با آب گرم بشوید و شب وقت خواب تیل کونج بمالد که بسیار
مجربست علاج جرب ریزان روغن کنجد بیست و پنج مثقال زنجبیل یکتانک بابرنگ قسط یکتانک
پوست اجواین یکتانک شیر سبستان الوجه تا نیم تانک انکوزه یکتانک مجموع ادویه کوفته و بیخته در
روغن کنجد انداخته بجوشانند و بدفعات شیر سبستان الو میر بخته باشد و چندان بجوشانند
که اثری از آب نماند پس نگاه دارد بوقت حاجت اگر دندان جانب راست درد کند این را در
گوش بچکانند و اگر جانب چپ درد کند در گوش راست بچکانند که بس عجیب است دوای خورکک
بیارد و زغن چند قطره خون از او بستانند با اندک آب ممزوج کرده بجوشانند و بر موضع خوکک
بمالد و همان عوک را شکافته نیز بر ان موضع نهد که در یکهفته به میشود دوای سرفه صبی الشبی
که از اعمال جوکیان است او نت کناتی بهین رنکینی سوخته از هر یک شش تانک بورک باد
با چهار تانک در یک و نیم سیر آب بجوشانند تا آنکه ربع سیر بماند پس سه تانک قند سیاه اضافه
کرده یکجوش دیگر دهد و پنج فلفل در از آرد کرده سر دار و نموده ناشتا بیاشامد که این یک شربت
است و از ترشی و منجرات و لحوم اجتناب نماید نوع دیگر ابله جیچک طفلی را اگر ابله بر آورده باشد
از ان طفل یا از دایه و یا مادر و پدر او یکدانه آبله تا دانه نخود سوزن چند بر ابله بزند تا آب
از او بر آید آن آب را گرفته بدست طفلی که خواهد از ابله سالم بماند بمالد بدو سه سوزن که خون
بهم رساند ان طفل دیگر ابله بر نیارد و این از تجربات عجائب است نوع دیگر دافع خناق بیماری
که بحلق افعی بستر باشد اگر بحلق مخنوق بر بندند عظیم سود دهند دانست دوای کوکک زهر
بزر ابا قند جاشنی داده علی الصباح بیاشامد بسیار مجربست دوای تفتیت سنگ مثانه از
مجربات حکیم ولد کیکه تیمیلی از فولاد بسازند پس باریک که باسانی در ثقبه ذکر بی عنف
تواند شد پس بر سر او پارچه الماسی که نیز در نوع باشد او را انجا بر سنگ موضع نماید که میل
از حجم خود نیفتد پس ان میل را در احلیل کند با اندک روغن بادام چوب ساختن بمجرد رسیده
میل بر ان سنگ ریزه ریزه شده براه بول بیرون آید و نفعی تمام میبخشد دوای شقاق و درشت
در دی خم نیل تا سه چهار روز بر ان موضع ضماد سازند با آب گرم بشویند که مفید است
علاج ورم شکم که از غایت الم عانه و خصیه و رم کند آب سداب گرم کرده بر شکم طلا نماید و اندکی از
ان مجموع فرماید که بزود الساعة است حب دفع نفخ و قولنج صبر سقوطری سکبینج تخم کرفس انز
روت از هر کدام یکمثقال همه را کوفته و بیخته و بلعاب اسبغول سرشته بقدر نخود حب سازد
و هر روز ناشتا هفت حب با آب گرم میل نماید علاج صداع سرد و دم بیخ بید انجیر در سایه خشک
کرده و با آب صلایه نموده بر سر و کف دست و پا طلا نماید علاج صداع صفراوی و تولد بیخ

فلفلین

فلفلین زنجبیل مساوی کوفته و بیخته و در آب جوشانیده چند قطره در بینی سعوط کند
بسیار مجرب است نوع دیگر جهت صداع صفراوی آب کشنیز تر گلاب سرکه مساوی ممزوج
کرده بر سر و کف دست بمالند که از مجربات است علاج دوار و صرع و مالیخولیا شش سیر تخم خشخاش
در چهار من طبی از آب چاه در ظرف سفالین بجوشانند تا آنکه هشتم حصه بماند صاف
نموده در سیر نبات علی افزوده بقوام آورند و سرد نموده در ظرف چرب روغن نگاه دارند و هر روز
ناشتا دو توله بیاشامند و زنهار که بکودک روغن کنجد و کنجد نخورند نوع دیگر جهت دوار
صفراوی صندل سفید بگلاب دو مثقال تا سه روز بنوشد و دست و پا را با آب یخ بند
انجیل ترسا بهند که از مجربات است علاج صفراوی و غلبه خون سم گاو سوخته و کوفته و بیخته در
هاونی با آب صلایه نموده بر سر طلا کنند نوع دیگر قسط و عود صلایه نموده بر سر طلا کنند
که نافع است در صداعات حاره یا بسر و از شیرینی و گوشت اجتناب نمایند علاج صداع
بلغمی فلفل و شیطرج ساییده بر سر طلا نمایند بسیار مجربست علاج ورم پستان آرد باقلا
جو آرد عدس مساوی باریک تخم مرغ و شیره بقلة الحمقا و آب کشنیز لیپ نمایند مجربست
علاج درد معده تکمید نخاله و خوردن معجون کمون و پودنه نفط و جاویدن کندر بغایت سود مند است
علاج فواق سکنجبین با آب گرم مجموع نموده قی کند و خاییدن کمون و فلفل و خوردن کمون
بغایت نافع است نوع دیگر جهت فواق شلغم از پایه جوشانیده جرعه جرعه تجرع نمایند در سه
چهار مجموع بالکلیه زایل شود علاج بواسیر هر روز ناشتا عرق کاسنی نوشیدن از مجربات
علاج بواسیر بیخ داتوره بقدر چهار انگشت دست در طول و همین قدر بیخ داتون کوفته شیره
گرفته با نیم سیر شیر بز سیاه و یک تانک زیره مخلوط کرده تا سه روز ناشتا بیاشامند
نوع دیگر تخم مغیلان زیره کوهی از هر یکی یکتانک با شکر سفید بکجا ساخته تا سه روز بیاشامند
دوای مجرب جهت ورم پستان بغایت سود مند است آرد باقلا آرد جو آرد عدس بوزن
برابر باریک تخم مرغ و بقلة الحمقا و آب کشنیز مجربست بعون الله تعالی علاج عجیب
از برای منع البول که بزبان هندی پرمیو گویند بیخ حنا توله مقدار انگشت دست در طول
وکذلک بیخ داتون همان مقدار همه را کوفته شیره گرفته با نیم سیر شیر بز سیاه یکتانک
زیره مخلوط نموده نهار بیاشامند تا سه روز عمل نمایند که بغایت مفید است عجیب
دیگر تخم مغیلان را یکتانک با یکتانک زیره کوفته با شکر چینی شیره کوفته نهار بیاشامند
تا سه روز که بغایت مفید است و هر قسم پرمیو که بهم رسیده باشد زایل میشود
بعون الله تعالی عجیبه و در هر قسمی از پرمیو ابتدا چوب چینی نرم کرده در پان با
سپاری مقدار بسیاری بخاید و آب فرو برد و احتیاج گرم بودن و نمک خوردن نیست
اما می باید که از ترشی و جماع پرهیز نماید الله الشافی علاج عجیبه دیگر جهت پرمیو بکیر

شیر گاو گرم کرده یا شیر بز نشادر انجاد و لیمو فشرده اندک آرد گندم برشته مقدار یکجانك
ممزوج کرده نهار تا سه روز بپاشامند بغایت سودمند است علاج عجیب از برای فتق
بغایت سودمند است می باید که یک تولا آرد نخود آرد عدس یکتولا آرد لوبیا یکتولا
آرد ماش یکتولا این همه آردها را با زرده تخم مرغ ملطوخ کرده با اندک روغن ممزوج کرده
گرم کند و گرما گرم بر خصیه بمالد و عانه و از همه بمالند و به بند بندند بطریقی که
بغایت مفید است عجیب و اگر برگ بجله را با سرکه کوفته گرم کرده بر خصیه بمالد
بزودی زود الم زایل شده جمیع ورم بر طرف خواهد شد مجربست باذن الله تعالی
عجیب از برای عرق النسا مجربست می باید که محل وجع را با نشتر مجروح کرده یکدرهم نو
شادر و یکدرهم زنجبیل و از مومیائی یکدرهم و از توتیا یکدرهم و مجموع با آب لیمو طلا
نموده بر موضع ما الوم طلا نمایند وقت شب که تا صباح جمیع الالام زایل خواهد شد و
بغایت مجربست والله الشافی عجیب از برای نقرس وجع او الافضل باید که دو اخلاط
نیم را بگلاب صلایه نموده طلا نماید که بغایت سودمند است و اگر صندل بیاشامد
نیز بغایت سودمند است عجیب از برای درد شش که بزبان عربی ریه گویند و ورم او
و سختی شکوب بغایت سودمند است می باید که تخم تیرک را بزبان هندی هالم
گویند تخم او هرقدر که خواهند با شاش گاو که اول صبح بول کند صلایه نموده نارك
سازند و وقت احتیاج مقدار یکتولا از آن نهار با آب گرم فرو برند تا سه روز بدین طریق
عمل نمایند که بغایت مفید است و بسیار آزموده است والله الشافی عجیب از برای درد دل
که از او وجع الفوادی می نامند علاج مجربش آنست که قی کند بعد از خوردن سکنجبین
عسلی با آب گرم و طلا کند بالای دل بلب نان نخود برگ انگور و صندل مجربست عجیب از برای
مغص می باید که تخم کرفس و انیسون و رازیانه و نانخواه به وزن مساوی کوفته مقدار
یکجانك با آب گرم فرو برند که بغایت مفید است عجیب از برای درد گرده ضماد از جو و صندل
بغایت مجربست عجیب از برای دفع ماشرا و آن دردی است که حادث میشود بر روی و چهره تا
سر می باید که حلق و سینه به صندل و حضض و گل ارمنی با آب خرفه و آب کاسنی
ضماد ساخته طلا نمایند والله الشافی عجیب جهت خنازیر بغایت سودمند است می
باید که اولا تنقیه بدن نماید به تربد و شکر سرخ هر کدام یکمثقال کوفته و بیخته و
بعد از آن ضماد محللی بکنند مثل خردل و تخم و انجره و زبد البحر و مقل و زیت کهنه
و شمع و زفت همه را نرم سازند و ضماد نمایند گرما گرم و بعد از آنکه منفجر شد مرهم
زنگار بگذارند که بغایت مفید است والله الشافی عجیب از برای سعفه و آن قروح سر
خیست که حادث میشود بر روی و سر و گاه در جمیع بدن بهم میرسد و چرك از او

بو می آید

می آید بدین طلا بغایت سودمند است اما بعد از تنقیه بطبیخ هلیلج و شاهترج و طلا اینست
می باید که مغز بادام و کلنار و کاغذ سوخته و عفص سوخته کوفته را طلا نمایند بغایت
مفید است عجیب از برای قوبا که مثل فلوس سمک شود اول فصد قیفال باید کرد و تنقیه
بدن نمایند و شکر و تربد هر کدام بوزن یکجانك روغن گندم بمالند صنعتش آنست که
یک رطل از حنطه منقی را در ظرف زجاج وضع کرده و بگل اطراف بحیثی که ننماید و دهن
را بلیف بپیچید در کانون بگذارند ظرفی بزرگ از آهن و آن زجاجه را در آن ظرف مثقوب سا
زند بحیثیتی که دهنش پائین باشد در وسط ظرف آهن و بر آن زجاجه سرگین خشك
ریخته آتش دهند تا آنکه روغن در آید بعد از آن بر آن موضع بمالند که بغایت سود
مند است والله الشافی عجیب از برای برص می باید که لطوخی از زفت و نفط ابیض و خردل
سرخ و نوره هر کدام مساوی بعد از خراشیدن موضع بمالند و بتریاق فاروق و مثرودیطوس
ملاومت کنند چنانکه یکوز از تریاق و یکوز از مثرودیطوس میل نمایند که در اندك روز نفع
میشود و اگر بیشتر تنقیه بدن کنند به یکمثقال تربد سفید مجوف و یکمثقال شکر سرخ کو
فته و بیخته سفوف سازند و قبل از دو گری شب با آب گرم سف کنند و بخسبند تا آنکه دو سه
دفعه اطلاق شود بعد از آن غذای برنج یا تهوج و کبوتر بچه یا گنجشك یا گوشت بره حولی ذکر
میل نمایند یا اندك خشکه و نان البته میخورده باشند اگر خمیری باشد بهتر است
که بغایت معین است و در اندك زمانی برطرف خواهد شد و این عملی است که مکرر آزموده
شده و اگر از تخم اطریلال صلایه نموده با سرکه و مویز لطوخی سازند و بمالند
موضع را بغایت سودمند است والله الشافی عجیب از برای بهق و آن داغی است که سوزن
زنند و خون بر می آید باید که تنقیه بدن کنند اولا بیک مثقال تربد سفید و یکمثقال
شکر سرخ کوفته و بیخته و سفوف ساختن تا سه روز و روز چهارم قی باید فرمود و روز
پنجم طلای عضو باید کرد به ترمس و بیخ کبر معجون سرکه یا بشیطرج و عاقرقرحا و تخم ترب و خردل
و در آفتاب نشست تا خشك شود بعد از آن داخل حمام باید شد بدین منوال عمل
باید نمود که بعون الله تعالی در اندك روزی زایل خواهد شد عجیب جهت نارو بغایت
مجربست می باید که در آغاز نارو درخت نای را با بیخ و برگ و درخت کنده صلایه نموده
بر روی نارو بنهند که بالکلیه زایل و آبله فرو می نشیند و اگر آغاز کرده باشد می باید که
کلك چند بر ورم نارو زده صد و هشت ورق اکر بالای هم نهاده بندند و تا سه روز
و آنکند که بعون الله تعالی جمیع الالم زایل خواهد شد و اگر برگ مغیلان را برگ بید انجیر
طهاره طفل شیرخواره بر وی گذاشته بنا دو به بندند و بر بالایش هفت برگ اکر و هفت
برگ بید انجیر و هفت برگ پان خورده بسته تا سه روز نگه دارند و بعد از سه روز

کە واننخواهند کرد اگر رشتە است بر آمدە جمع خواهد شد و اگر قبل از اندمال بستە اندرونی
مادە شدە جمیع ورم و الم زایل خواهد شد و این عمل مکرر آزمودە شدە است واللە الشافی
عجیبە ایضا از برای نارو می باید کە در ابتداء نارو و هفت روز هر روزی یکدرم از هلیلە
ناشتا بخورد تا آثار از و نخواهد ماند و موضع مالوم و هر جا کە ورم است صندل سفید [illegible]
صلایە نمودە بمالند کە در اندک روزی ورم و الم زایل خواهد شد و من بعد نارو باز دید
نخواهد شد بغایت مجربست عجیبە از برای ابلە کە در حکمت جدری خوانند بغایت مفید
است می باید کە هلیلە و بلیلە و کشنیز خشک و صندل و املە کوفتە در ظرف سفالی
کردە و آب چاه در و انداختە هر روز وقتی کە تشنە شود از آن آب دهند و چیزی از این ادویە
بستە ناشتا بخورد صاحب جدری بد دهند بغایت سودمند است و از گندم و جوزنی و
شیرینی و گوشت احتراز باید کرد واللە الشافی عجیبە از برای سوختن آتش بدن را بغایت
مفید است می باید کە چوندر آب نرسیدە را با آب باران یا آب شب ماندە تر کردە نگه دارند تا آنکه
رسوب پائین نشیند و آب بریزند و باز آب مخلوط سازند و بگذارند کە رسوبش فرو نشیند
و آب را بریزند بدین طریق هفت بار عمل نمایند و بار هفتم چوندر کوفتە خشک نمودە بار دیگر
کاو ممزوج کردە در ظرفی حل کردە بر سوختگی بمالند کە در عرض یک هفتە جمیع الم زایل خواهد
شد و اثری از آن نخواهد ماند و این بغایت مجربست واللە الشافی عجیبە ایضا از برای سو
خشکی بدن اگر آتش سوختە با روغن کتان مخلوط کردە مرهم سازند و بر موضع سوختە بمالند
بغایت مفید است عجیبە از برای لوطکە بزبان هندی بهور میگویند می باید کە بیخ نیم زرد
چوبە عصفر صندل سرخ همە را برابر با آب کشنیز تر صلایە نمودە بر آن موضع بمالند کە در
عوض سە چهار روز بالکلیە زایل میشود و اگر زود بخت نمی شود جدوار سیاە بسی
مفید است کە صلایە نمودە طلا نمایند و اگر سر وا نشود بچال طاوس یا مرغ یا کبوتر بر و بگذارند
کە سر وا شدە جمیع ریمها از او رفتە شفا خواهد یافت واللە الشافی عجیبە از برای
دنبل بغایت سودمند است کە جلجوز القی با عقد نی صلایە نمودە در ابتدای دنبل بر
بە بندند کە مندمل نشدە فرو خواهد نشست کە مجربست عجیبە از برای ورم اعضاء و قان با
غلبە خون کە موجب ورم باشد و اورامی کە بعد از تبها میرسد این ترکیب بغایت مجربست
می باید کە بیخ بید انجیر سفید لسان العصافیر زنجبیل فلفل دراز جوز ماز چوب
ناز بوزن برابر کوفتە و بیختە ثلث مجموع ادویە ریم آهن صلایە نمودە ممزوج کردە
با عسل مقوم بسرشند و هر روز ناشتا یک اوقیە بخورد تا دو هفتە و از ترشی و مچخر
و شیرینی پرهیز باید نمود و ضماد سرکە ممزوج با آب برابر آنسرکە گرم باید نمودە قدری
تر کردە طلا نمایند و تکمید کنند کە این هر دو تدبیر بغایت سودمند است عجیبە

عجیبە از برای ترقیدن دست و پا بغایت مجربست میباید کە قیر قند هر کدام دە درم موم خالص
سە درم روغن گاو هیجدە درم این هر سە دارو را در روغن بجوش دادە فرود آوردە و بر عضوی
کە ترقیدە است بمالند کە در اندک روزی بالکلیە زایل میشود و اگر کرم و گرم در خون گوسفند
کە ذبح نمودە باشند فی الفور دست و پا را بمالند این نیز بغایت مفید خواهد بود و اگر پیە
اشتر را با روغن گاو مرهم سازند و بمالند بغایت مفید است و اگر قیر و روغن کنجد و ابتین
مرهم کردە بمالند فائدە عظیم میبخشد و این مرهمها کە مذکور شد مراد مستعد آزمودە شد
واللە الشافی عجیبە از برای ثولولچە روی بە بهانە مجربست میباید کە نمک با آب مخلوط
کردە بپزند تا آنکە سفید شود فرود آوردە چون آب نرسیدە را بمقدار نمک و نصف آن سیر
مجموع را در هاون نرم کردە مرهم سازند و اندکی آب ممزوج کنند و بر ثولول بمالند و اما
اگر بجز استخوان است در عرض دو سە دفعە البتە زایل میشود و داغ از آن نمیماند
بغایت مجربست واللە الشافی عجیبە از برای داء الثعلب یعنی بادخون اول حجامت در زیر
زنخ باید کرد و مجمجون باید کشید و بعد از آن سیر و قند با هم صلایە نمودە بعد از
خراشیدن موضع بر آن بمالند و بگذارند کە خشک شود و باب گرم بشویند و در محل بمالند
کە بغایت مفید است و در اندک روزی موی برمیآورد اگر صاحب این مرض خواهد کە
بدن بشوید میباید کە اولا سر و ریش را با جمیع بدن دهن سرشف مالیدە مابلە سرکە
بشوید اگر روغن سرشف بهم نرسد روغن کتان نیز مفید است واللە الشافی عجیبە
از برای سعفە کە در سینە شدن سر و ریش باشد برآمدن چرک و زرد آب باشد بسیار
از آن علاج مجربش اینست کە پوست انار و نمک سفید و عسل و سرکە باهم ممزوج کردە
طلا نماید کە در اندک روزی دفع میشود و این دوا بغایت مجربست و مفید واللە الشافی
اگر سعفە کهنە باشد میباید اول تنقیە بدن نمود بعد از آن این طلا نمایند کە سودمند است
عجیبە دوای مجرب بجهت سنگ مثانە سبستان جبن ثولول را آوردە برگ آن کوفتە دو کولی بیشتر
سە چهار روز بخوراند و غذا مزورە بی گوشت و نمک بدهند کە از راه بول بیرون خواهد آمد عجیبە
دوای خنازیر پوست سنبل را با نمک سفید هر دو را یکجا کردە بکوبید و گرم کردە ضماد
نماید کە محلل آن است و جهت الساکن میسازد عجیبە علاج رعاف یکی اینست کە صمغ در ابر کاغذی
مالیدە بر پیشانی صاحب عارضە بچسبانند چنانچە بشقیقهای او برسد و بگذارند کە
خشک شود کە بعد از آن خشک شدن رعاف زایل میشود و از آن عجیبە نفوخ کردن
بعضی از داروها بدماغ بهنگویدن باید کە بلغار را آوردە بسوزانند و خاکستر آنرا در نی
یا قلمی کردە بدماغ صاحب رعاف نفوخ سازند کە نافع است عجیبە گچ شیرین را با سرکە
آمیختە بر سر صاحب رعاف در وقتی کە صاحب سر را تراشیدە باشد بمالند کە رعاف طرف

میشود انشاء الله تعالی عجب از برای دفع کیف نبک بکیر دا دوك و چند دانه اسپند مخلوط نموده
کوفته با سرکه آمیخته بخورد که بر طرف میشود و دداخهای هر دو کیف شیر خوردن مناسبست
و علاج کلی جدا و اول کار رقی است میباید که برك ترب شیره ماش بمقدار نیم تانك کوفته دو توله
سرکه مخلوط نموده بیاشامد و انکشت در دهن کرده استفراغ نمایند و باده پس دوغ و پا ماست
جکه بیاشامد و بعد از استفراغ اندك شیره ادرك تناول نمایند عجیبه از برای کلف اکر
از روث سفید و کتیرا ضعف وزن از روث کوفته و بیخته شیره تازه مخلوط کرده بر روی کلف
بمالد و اندك روغنی مداومت کنند زایل خواهد کردید ان شاء الله تعالی و این بغایت مجربست و اکر سنب
کاو و او کتیرا با زهره کاو بسایند و بران موضع بمالند بسی مفید و مجربست و بسیار عمل
نموده شده عجیبه از برای غلبه سرفه که از باد و بلغم بود و از سینه همین خلط پخته روده بیاید
کرد و تانك پوست و یك تانك زنجبیل و یك تانك کل دهاوه نیم کوفته کرده شش سیر آب در د
پخته جوش دهند تا آنکه یکسیر بماند صاف نموده بحلق مریض ریزند که در یکدفعه اثر آن
بالکلیه زایل میشود و شفا خواهد یافت و بغایت مجربست والله الشافی عجیبه اکر مریض
سرفه خشك داشته باشد میباید که حجامت قفا کرد و بعد از ان یکوزن فلفل و یکوزن و نیم
زرد چوبه کوفته سفوف سازند و مقدار یك مثقال بخورد مریض دهند که بغایت مفید است
اما اکر در آغاز کار باشد این دارو بکار میباید و اکر سرفه خشك کهنه باشد یقین است که
دو سه ماه و تب نیز دارد علاج پذیر نیست مگر آنکه کافور قرص بدهند که این بغایت مجربست
دوای سل شامرسها که نیم پهلو یا برك کسونجی خشك دو پهلو اکر تر باشد چهار
پهلو هر دو را یکجا کرده بخورد عجیبه علاج ذات الجنب و آن ماشی است که در پهلوی راست هم
رسد و سرفه داشته باشد و ضیق النفس هم باشد و دایم میل او بتر بتی شود اول میباید که فصد
باسلیق از دست چپ کنند و سیدا نام بیخی است بزبان هندی ضماد نموده بر پهلو طلا نمایند و
کذلك بیخ بیدانجیر و کافور ضماد کرده نیز مفید است و اکر برك چاکوت را کرم ساخته مبین ضماد
نموده طلا نمایند بغایت مفید است عجیبه از برای ذات الریه که بزبان هندی میکویند و نشانش آنست
که در دو و ماشی که در پهلو هم میرسد علاج اولش آنست که فصد باسلیق از دست راست نماید
بعد از ان اکر زایل نشود باید که تخم تره تیزك با ماش کاو تازه ضماد کرده کولی سازند و هر روز
خلاوریك کولی بوزن دفیه با آب کرم فرو برند و بر بن روش عمل نمایند که بغایت مفید است و از ترشی
و نان و اشیاء منجر میباید که اجتناب نمایند و غذا نخود آب و حشکه مفید است عجیبه
معده که از سردی بود آروغ ترش خواهد آمد و طعام دیر هضم خواهد شد و درد در معده
خواهد بود میباید که تجویز نان کباب و عاقرقرحا و زنجبیل و فلفل دراز و فلفل کرد بوزن
مساوی کوفته و بیخته دو چند وزن عسل مقوم سرشته و هر روز مقدار یکتوله تناول

نمایند

نمایند یقین که شفا عاجل و صحت کامل در اندك روزی حاصل خواهد شد عجیبه اکر درد معده از کرمی
بود علامتش آنست که آروغ دردناك آید و آب بسیار خورد و طعامش هضم شود و اضطراب بسیار
باشد میباید که طباشیر و المغز تخم کنار الایچی زنجبیل و تخم مورد سماق سر بجوره که بفارسی با خطمی کویند
و زعفران مشك کافور همه را بوزن مساوی کوفته و بیخته دو ثلث او وزن شکر مخلوط کرده
هر صباح یکف از ان با آب سرد شب مانده تناول نمایند که در عرض دو سه روز زایل خواهد شد
و این بغایت مجربست و میباید که سر معده از لعاب اسپغول ازمغز بادام و برکهای تازه کوفته با آب مخلوط
کرده بی آنکه کرم نمایند طلا کنند که بغایت مفید است و اکر سکنجبین نبات با شربت لیمو ناشتا
نماید که بغایت سودمند است و اکر برك کاسنی تازه کوفته شیره اش کرفته ناشتا با سکنجبین ممزوج
کرده تناول نمایند مجربست عجیبه از برای ضیق النفس اکر هر روز مداومت مومیائی کنند که هندی
مقدار نیم درم میخورده باشد و اکر صبر نیم درم با دو درم عسل مخلوط نموده ناشتا بلیسند بغایت
مفید است و لبسی تجربه کرده شده و اکر سفوفی که بسازند از تخم بیر و فلفل کرد و فلفل دراز هر سه نیم
سیر و دیکر پاپری برنك و شیطرج و زنجبیل هر سه بوزن اول کوفته و بیخته دو سیر نیم
سحوق کرده مقدار یکدرم تناول نمایند که این سفوف از برای چند مرض مفید است اول
ضیق نفس دوم یرقان سیم قولنج و تجربه کرده شده عمل باید نمود عجیبه از برای خفقان که آن
حرارت دلست و اضطراب و قلق تمام و درد سر و دل و این اکر جانب بسیار درد کند محقق است
و علاج پذیر نیست و علاج درد معده او را علاج میکنند اما می باید که فصد باسلیق از دست
راست نماید و اکر صندل و بیخ نیم را ضماد نموده آب دو کرده بکذارند که در سویش فرو نشیند
و آب صاف او را تناول نمایند که بغایت مفید است عجیبه از برای فواق میباید او را قی کند
با شیره برك ترب و عسل و سرکه و نمك و آب کرم و بعد از ان با عرق دارچینی با نر یا جوشیده دارچینی
تناول نمایند و مداومت کنند بغایت مفید است عجیبه از برای بیهوشی که از لهندی سنباث
کویند و این بغایت مزمن است و جهت این حبها میتوان ساخت که بغایت مفید باشد و
حب ... سم الفار دو درم سیماب کشته کبریت چهار درم شیطرج یکدرم زنجبیل
دو درم کبابه دو درم عاقرقرحا دو درم اینهمه را کوفته و بیخته با شیره بهنکره صلابه
نموده خمیر کرده و حب سازند و در سایه خشك نمایند و یك کولی را با آب سرد تناول
نمایند که بغایت مفید است والله الشافی عجیبه که از برای سل که از آن بزبان هندی کهرواك کویند
شیر خر بغایت مفید است و دوا و اخر ... و مقویات و لعابات علاج نماید عجیبه از برای
عدم اشتهاء طعام میباید که سفوفی از شش درم پوست هلیله زرد و دو درم نمك
سنك و سه درم شیطرج چهار درم فلفل دراز همه کوفته و بیخته هر روز مقدار یکدرم
با آب کرم فرو برند که بغایت مفید است و اشتهاء طعام میآورد والله الشافی عجیبه نسخه

دیگر برای اشتهاء سماق املج اجواین زنجبیل پیچ فلفل دراز فلفل گرد قاقله زیرها کرمانی فوتنقل
مجموع را کوفته و بیخته یکسیر نبات ممزوج کرده هر صباح تهار یک کفتا و ل غایند که جمیع
بادها را از معده پدید کرده اشتهاء تمام میاورد والله الشافی عجیبه اگر سفوف دیگر بستانند از
اوغان و پوست هلیله بای برنک وغنک سیاه وغنک سنک تخم اجمود و فلفل گرد جو کهار زنجبیل
از هر کدام چهار درم و یکدرم هینک مجموع را کوفته و بیخته سفوف کنند نهار و اب گرم با
بالایش بیاشامند و چند ساعت گرسنه باشد اثر عظیم می بخشد و اشتهای تام بهم میرسد
والله الشافی عجیبه دوای مجرب جهة جرب بستانند یکسیر روغن زرد و اب سازد و ببندند
بدو پکیا و کنده هک امله سار تا اب شود و گرما گرم بر بزد ان روغن را در دو سیر شیر
سازد و باز بر اورده روغن مذکور را اب سازد و گرما گرم بدهمان شیر بیندازد و سر نوبت
با این و شیر عمل نماید و روغن مذکور را در ظرفی کرده نگاه دارد و وقت حاجت بجروب بدهد
کرده موضع جرب بمالد که شفا خواهد عجیبه نوع دیگر بستانند یکسیر جنرات حبکر بوزن اکبر دی فی
الحال زشی داشته باشد و هفت سیر شاهی کندهک امله سار کوفته و بیخته در ان بیامیزد
و بر موضع جرب در افتاب نشسته طلا نماید تا انکه عرق کند هر چند عرق بیشتر کند بهتر است
و بعد از آن بپارچه پاک کند و تا سه روز بدین طریق عمل نماید و روز سیم غسل کند عجیبه
نوع دیگر دوای جرب بگیر روغن سرشف نیم سیر و تخم پنوار چهار سیر شاهی میده کرده
در ان اندازد چند قطره شیر اگر در ان ریخته بسوزانند که با یکدیگر مخلوط گردد پس موضع
جرب را طلا سازد که بس مفید است عجیبه نوع دیگر اینست نیم سیر بستانند تخم بنوار کوفته
در چهار سیر اب بجوشانند تا دو سیر بماند پس اب ان صاف کرده و یکسیر روغن سرشف در
اب انداخته با تش نرم چندان بجوشانند که روغن بماند و اب بسوزد پس بر موضع جرب
بتکرار طلا نماید عجیبه ربو دعا مد کل گوالیاری سر بشم ماهی سر بشم سیاه کل گوالیاری
را خمیر کرده تا چهار روز نگاه دارد بعد از ان از پارچه کذرانیده صاف کنند و روغن و
دیگر را جوش باید داد و باب انمقدار که تار بر اید کل گوالیاری را در ان سریشم اندازد
و مصطکی رومی و یکسباری میده کرده زعفران دو ماشه مشک خوب دو ماشه این
مجموع را میده کرده یکسرخ طلا و ورق طلا درین کار در کار است عجیبه علاج اسب کر شاش
او بند شده باشد بیاورد بیضه مرغ را و در دست ان بیضه را در حلق اسب اندازد کند تا
انکه فرو برد چنانکه در شکم او برود انشاء الله رفود شاش خواهد کرد عجیبه علاج
کرکوری اسب بیارد سرکین خوک نیم سیر بدهد یکسیر اب حل کرده باسب بخوراند و اگر تو نباشد
خشک کوفته در اب حل کرده باسب بخوراند که زود به شود عجیبه علاج بند شدن شاش
اسب بگیر موی دم اسب فتیله ساخته زیاد نا شسته و بکافور اعلا آلوده بسوراخ

ذکر رسانند فی الحال کشاده شود عجیبه دفع تب لرزه افیون مصری چهار درم صندل دو درم
زعفران دو درم دارچینی یکدرم مرچ دو نیم درم جمیع داروها را یکجا کرده پوری کنند بادام
میانه یکوتی و بادام خورد نیم رتی و بادام که کیفیت بخورده باشد دو نیم رتی با سه روتی با اب گرم
خوردن دهد سودمند است عجیبه علاج مرض کسی که زخم او بسیار شده باشد برو راست
کرده بخورانند بروشی که نوشته شد عاقرقرحا یک نیم تانک پاره یک نیم تانک پوست هلیله
کلان سه تانک انگشت چند پنج تانک میده کنند و بیست پنج تانک اول باید که پاره را دو میده
خوب هموار کنند بعد از ان عاقرقرحا را در پارچه صاف کرده در همان میده یکجا کنند بعد
از ان پوست هلیله را خوب در پارچه صاف بکنند و در میان میده یکجا بکنند و انگشت را نیز همان
طریق بکنند و چهار ده حصه باید کرد ده حصه هر روز نیم پیش بدهد تا هفت روز کودک چیچ
و یک شام از برای خوردن او بدهد نان کنند بدهد تا هفت روز اما از روغن و غیر هر چه
که باشد مانع اید غیر کنند مخالف چیزی دیگر ندهند و اگر مسوده و دم بکنند پوست کچنار را
کوفته و جوشانیده پای کری یا دو کوی در دهن نگاه دارد بعد از ان تا باید تا وقتی که و دم فرو
اید عجیبه علاج بد نام اسب کهو پری ادم سه سه وزن زود چو بر ده بیسه وزن هر دو را
یکجا کرده باسب بدهد و بخورانند و چهار سیر موهه خام مهیله کرده بدهد عجیبه
علاج درد شکم اسب بیارد سرکین خوک صحرائی را خانکی یکسیر مع یکپا نمک سنگ و اب
دو سیر همراه کرده در نال کرده بدهد مجرب است عجیبه داروی داد اول باید که برگ انجیر کو
بر داد خوب بمالند تا وقتی که پاره خون بر اید بعد از ان شیر انجیر را بر وی بمالند تا سه روز
دست نکنند اگر همین صحت یابد و اگر نه باز بعد از سه روز بمالد انشاء الله صحت یابد مجرب
و از موده است عجیبه نوع دیگر دفع عرق مدنی اگر ده روز پیاپی استعمال کنند ماده ان علت
را پاک کند صفت ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله امله مقشر ترپد سفید زنجبیل
قنبیل اجزا مساوی کوفته و بیخته با روغن بادام چرب نموده با عسل سه برابر شد شربتی
سه درم عجیبه علاج برای سوخته اتش بیارد انکشت چوب درخت کریل و بساید و در جغرات
انداخته حل کند و پارچه بیز سازد و هر گاه بالای زخم سوخته بمالد فی الفور بدرد تسکین
باید بدر اندک زمان به میشود نوشته بنده خواجه نصیر این نیز مجرب است عجیبه علاج
خروج مقعد میباید که عدس گل سرخ عنب الثعلب سماق را بوزن برابر در اب پخته
مقعد را بان اب بشوید و در ان بنشیند و بعد از ان بپارچه خشک نموده روغن گل
منقط طلا نموده پنبه را در ان روغن تر کرده بر مقعد بگذرانند و محکم بر بندند و بعد از
استنجا با بعد از نشستن در اب مذکور این دعا را فدوه نمایند شب عفص سهر اسفیل
مجموع را برابر کوفته و بیخته نقوه بر کنند و محکم بر بندند ایضا دو دو خبث الرصاص

هرکدام چهار درم تخم گل سرخ چهار درم کوفته و بیخته در زود غایند ایضا در زور پوست در خش
بطم جوز السرو دو درم اسفیداج یک درم کوفته و بیخته بعد از شستن معقد با جو پیر قابضه
مذکور خدور غایند و محکم ببندند بغایت نامعست و مجرب والله الشافی عجیبه دفع حمی بلغمی
لازمه که از آنها لثقه گویند که مشابه دق است در این نبض و اطوار و احوال و حمیات بارده
خواه نو باشد یا کهنه بغایت مناسبست و بنام رتبه مجرب رسیده و قرص اینست پوست هلیله
زرد صبر اسقوطری عصاره غافث عصاره افسنتین از هر کدام پنج درم زعفران مصطکی از
هرکدام سه درم کوفته و بیخته قرص سازند شربتی از آن نهار یک درم است و شب وقت
خواب نصف درم است و اگر اندک فلفل بمقدار ربع درم کوفته و بیخته بعد از مضی دو ساعت
بر بالای قرص با عسل مخلوط نموده لعق کنند بغایت انسب است و اگر قلیلی از شراب رقیق
صاحب این تب تناول نموده بر سبیل دوا از هوس و هوا فائده عظیم میدهد و منافات با این
قرص ندارد والله الشافی عجیبه دارو بجهت کلف که از بزبان هندی جهائین گویند بیاورد
اندر این کا بنهل که پخته باشد یک کره یا دو کره در چوب برا از بالای تراشید روز یکشنبه در
درون او نگاه دارد یکشنبه آینده برآورد شب مانند صندل سایید و بر رخساره بمالد صباح
با آب بشوید همچنین تا شش هفت دو نوبت نماید کلف بر طرف خواهد شد عجیبه
و اگر شخصی از غلبه کیفیت شراب حرارت کبدی و اضطراب احوال بهم رساند تاکید
تدبیر بسیار دارد و لاجرم باید که رب انار و رب توت و رب سیب هرکدام نیم توله ممزوج
کرده با یکو قید شربت الو اضافه کرده نیم دانگ کافور و نیم دانگ طباشیر مسحوق در آن شربت
ریخته و گلاب سرد کرده ممزوج با آب دو وزن ادویه برد کرده تناول نماید و تخلخله از صندل
و سرکه و کافور و مشک و صندل سرخ و کشنیز تر و گلاب و عرق بید مشک بو نماید و دایم
بر مشام مریض داشته و فورا با ساختن ادویه و شربت لیمو و نبات بغایت مفید است
و بر سینه صندل و کشنیز تر و سرکه طلا نمایند و کف دست و پا نیز بمالند و اگر حرارت
او زایل شد و وجع کبد و تلاشی احوال استعمال تریاق فاروق با افیون فقط یا پوست
بقول صاحب علی الاطلاق بغایت مفید است والله الشافی عجیبه جهت دفع عرق که در دست
بسیار بهم رسد از مجربات حکیم حیدر علی بادنجان اما اندک کوکنار کوفته در آب بجوشانند
و با آب او دستها تر میکرده باشند نوع دیگر از مجربات فقیر واقف التفسیر نورالدین
محمد و نمک سبز را بر سفالی بریان کرده بعد از آن ارد این کرده بر دست آرده مذکور
کوفته خشک میمالیده باشد نوع دیگر از مجربات محمد شریف از برای دفع عرق دست
و پا جهال برگ درخت بید را در ابریق سفالین بجوشانند که رنگ آب سرخ گردد
بعد از آن فرو دارد تا اندکی بسیار گرم است بجا او بشست و پای خود بگیرد پس چون

نیم گرم شود همان آب دست و پای خود بدارد تا وقتی که آب سرد شود بعد از آن جهال
دیگر را اصلاح نموده بر دست و پا بمالد تا خشک شود بعد از آن با آب گرم دست و پا را بشوید
تا سه چهار دو نوبت این عمل بکند بلکه تا یک هفته نوع دیگر از مجربات مولانا حیدر علی جهال
پنج اونث کتار ادر سایه خشک کنند و او را اصلاح نمایند و با عسل مقدار یک عدیله وزن
بخورند تا هفت روز بسیار فایده دارد سفوف جهت سوختهٔ لام لون سیاه هلیله
هلیله و نفقیر برین ترید و زاربانه اضافه کرده همه مساوی سفوف سازند هر شب وقت
خوابیدن نیم سیر شاهی بنوشند جوشاندهٔ مسهل که جهت دفع سودا و بلغم مجربست سنا
مکی سه توله تربد یک توله زنجبیل یک توله گل سرخ یک توله بادیان یک توله بجوشانند و صاف
نمایند کافشد پنج توله در آن حل کرده بنوشند نافع باد هو یشفی ابدا دوای عجیب با الحکام صرع
از مجربات حکیم حیدر علی بیمار در زاغ سیاه که در روز یکشنبه و در خون او قدری برنج و یکشنبه
قدری فلفل کرده و قدری پت سن تر کرده و خشک سازند مخستین بهر پهلو که افتاده
باشد با آن پت سن بازو و بند دست را ببندند و فلفل را بر جای آب سائیده برابر چراغ بدارد
و چون دوده بهم رسد از او در چشم همان پهلو مثل سرمه بکشند و دو سه پنج از آن درد بهمن
انداز دکه مجربست کحل عجیب جهت ظهور دفینه بکر بیر سیاه یکدانگ که بجد بخورانند و بر از او بستانند
چون بعد ریکسیر شود بکوبد و از آن روغن بکشد چون از او در چشم کشند دفینه بنظر
در آید مجربه عجیبه طی مسافت روغن بهنگری سفید با مغز گوسفند سیاه در پای
و ساق بمالد هر چند که راه رود ماند نشود علاج عجیب صرع جگر خرگوش خشک کرده
در بینی صاحب علت بدمد همچنین کرم درخت انگور همچنین باشد کوفته و خشک
کرده و جامه را بان تر کرده در بینی صاحب علت نا پس نهند عمل یازدهم در فلاحت دلیل زمین
صالح و زمین بد در دانستن خوبی و بدی زمین جهت زراعت چون که باران بر زمین آید و
از آن شق کند و شق شود دلیل نیکی زمین است و اگر در آن زمین انواع نباتات رسته بود
و قوی بود دلیل نیکی زمین بود و اگر گیاههای باریک و راست قد بود دلیل آنست که زمین
میانه است و اگر گیاه ضعیف و راست قد نبود و بر هم پیچیده بود دلیل بدی زمین است
نوع دیگر زمین را بکنند دو گز یا سه گز و قدری از آن خاک برداشته در هاون
سوده در آب باران اغشته کنند چند انکه آب از سر آن بگذرد و همچنان بگذارند تا
صافی شود اگر طعم آب بحال خود باقی بماند زمین نیک بود و الا بد و هر زمین که بوی آن بد
بود صالح زراعت نباشد و زمینی که شور باشد در آن زمین هیچ درخت نشود مگر درخت
خرما و نی و گز نوع دیگر زمین را قدری بکنند و همان خاک را در آن حفره کنند اگر خاک
از آن حفره زیاد آید آن زمین نیک بود و اگر خاک با آن حفره برابری کند زمین میانه بود

واکر ازان حفره کمتر اید زمین بد بود   نوع دیکر چون در زمین نمناک زراعت کنند و
نیک سبز نشود باید دانست که ان تخم در زمین خشک بهتر سبز میشود و همچنین بر
عکس بود و اکر در زمین بلند بکارند و خوب سبز نشود انرا در زمین پست باید کشت
و همچنین بر عکس چه بعضی تخمها در بعضی زمین بهتر سبز میشود   فلاحت کندم
و باقلا و ماش را در زمین خشک زراعت کنند ضعیف بود و کرم بیخ انرا بخورد و عدس
و نخود و سایر حبوب در زمین خشک و نمناک هر دو میتوان کشت   صالح کردن زمین
هر زمینی که محصول ان نیک نمیاید چون یکسال در ان باقلای مصری که انرا ترمس کویند
بکارد بعد از ان هرچه در ان زمین بکارند نیکو اید   هنکام زراعت در وقت
زراعت مجربان کفته اند اولی انست که در میزان زراعت و در روزی که باد شمال اید
تخم در زمین نباید پاشید که نیک سبز نمیشود و باید دانست تخم را اکر زراعت خواهند
که به سه دفعه زراعت کنند بعضی در اول زراعت کنند و بعضی در وسط زمان و بعضی
در اخر زمان زراعت کنند که اکر یکی را افت رسد دیکری بسلامت ماند و چون در نیمه
اول ماه تخم بکارند بهتر بود و محصول بیشتر   فائده در پاک کردن زمین از کیاه اکر
خواهند که زمین از کیاه پاک شود در وقتی که افتاب بجوزا بود کیاه و خار انرا از بیخ بر کنند
و انرا همچنان جمع کرده بکذارند تا افتاب بجدی اید پس انرا بر کیرند و در مزبله اندازند
تا متعفن شود دیکر ان کیاه در ان زمین سبز نشود و اکر داس وار که از ان کیاه بر
میدارند از مس سازند و انرا از خون بز نر کلان سال که از انها نکویند اب دهند هر
کیاه و علف که از ان ببرند دیکر سبز نشود و بعضی کفته اند که پیش از طلوع شعری بیخ
درخت خار را از خاک خالی سازند و انرا ببرند و قیر و زفت با یکدیکر امیخته بر ان طلا
کنند دیکر سبز نشود و نیز کفته اند که وقتی که ماه در محاق باشد بوقت طلوع سنبله
یا جدی هر کیاهی که ببرند سبز نشود   هنکام فلاحت در وقت درخت نشاندن بهترین
وقت از همه میزانست تا اواخر حوت و اوایل حمل درخت توان نشاندن و کفته اند درختی
که در خزان نشانند با اصول و عروق او زیاده میشود و درختی که در بهار نشانند در فروع
و اثمار ان میشود و در وقت درخت نشاندن باید که قمر در محاق باشد یا تحت الارض که بار
بیشتر اورد و بسیار بلند نشود و هر درختی که در زیادتی نور ماه نشانند یا در وقتی که
فوق الارض باشد ان درخت بسیار بلند شود و بار کمتر اورد   فلاحت در نقل کردن
درخت بزرک از موضعی بموضع اول ان موضع که بدان نقل خواهند کرد حفره کنند سه
ذراع در طول و عرض و عمق پس بعضی شاخهای ان درخت را ببرند تا سبک شود پس اصل
ان درخت را در حفره کنند و انرا با همه عروق ان نقل کنند و اهن بعروق ان نرسانند و

انرا چنان بر کیرند که عروق اندر زمین کشیده نشود و همچنان بیاورند و در حفره نهند
و ملاحظه کنند که انچه از شاخهای ان موضع اول بجانب مشرق بود این زمان نیز بجانب مشرق
بود و بر این قیاس عروقهای انرا است سازند که بر هم پیچیده نشود و قدری سرکین در ان
حفره ریزند و بیخ ان درخت را از سه موضع ستون زنند تا از باد متحرک نشود و دو سبوی
اب در دو طرف اصل ان درخت بنهند و قعر ان سبوها سوراخ باریک کنند تا اب مترشح
شود و هر وقت که اب کم میشود پر اب کنند تا دو ماه بدین دستور عمل نمایند و بعد
از ان بطریقی که پیشتر اب میخورده اب دهند   ادیبت فلاحت چون خواهند که درختی
را خشک سازند باید که دهان را پر عدس سازند و بخایند تا شتا پس همچنان انغدر
در دهان نکاهدارند و شاخهای ان درخت را بدندان بکزند درخت خشک شود
و اکر میخ اهنی در اتش کنند تا سرخ شود و در چند موضع متعدد باصل ان درخت فرو
برند خشک شود و اکر بیخ ان درخت خالی کنند چندانکه عروق ان پیدا شود و شاخ
کوسفندی که کهنه شده باشد بسوزانند و میان عروق درخت برکنند خشک شود
فلاحت اکر بوقت نشاندن درخت انار کرداکرد ان را اجفر مسنک بچینند یا پیاز
عنصل در بیخ ان درخت بنشانند یا ان درخت را سرنکون بنشانند چنانچه فروع
شاخ در حفره بود انار ان شق نشود و اکر انها را که میشانند مقدار یک ذرع از ان
شق کنند و مغز ان بیرون ارند و انرا باز بر هم زنند بلوخ و انرا بکل پاک و روغن دوب
ملطخ سازند و بنشانند چنانچه از شق ان مقدار سه انکشت بر روی زمین باشد
چون سبز شود انچه بر بالای شق بود ببرند و اب میدهند تا بالش کند چون
ببار اید انار را دانه نبود   فلاحت جوز چون جوز را چنان بشکنند که مغز ان درست بیرون
اید انرا در قدری پشم زده بپیچند یا در برک خیار بپیچند از موریچه و باقی جانوران
ایمن بود و بعد از ان بنشانند چون سبز شود و بار اورد پوست ان بغایت تنک
بود و بعضی مردم بادام و هر دانه که مغز دارد باین طریق نشانند پوست اندانکه
این درخت بار اورد تنک بود   فلاحت سوسن در وقتی که سوسن بکمال رسیده
انرا از روی زمین ببرند و محل قطع انرا بقیر الوده کنند و در کوزه نهند و سر کوزه را
بکل محکم سازند و ان کوزه را در زمین پنهان کنند تا یکسال همچنان تازه ماند
پس در هر وقت که خواهند انرا بیرون اورند از کوزه و در افتاب نهند کل بشکفد
که بغایت تازه باشد   فلاحت پیوندی در معرفت پیوند کردن هر درختی که بر او
غلیظ دارد چون درخت انجیر میخی پیدا کنند از چوب کز یا چوب دیکر که محکم باشد
و بان میخ پوست انرا سوراخ کنند چنانچه باصل چوب ان ضرر نرسد پس میخ را

بیرون آورند و شاخ درختی که پیوند خواهند کرد در او در آن سوراخ و آن را بلوخ بر بندند
و بگل پاکیزه بخرند بیالایند و از بالای آن کوزه پر آب بنا ونهند که قطران سوراخ پاکیزه باریک
داشته باشد و آب از آن قطره قطره میچکیده باشد تا آن هنگام که پیوند بگیرد فلاحت پیوند درختی
که باد شمال میامده باشد مناسب نیست بلکه وقتی که باد جنوب میامده باشد و شاخی که
بجهة پیوند برند در وقتی برند که نو ماه نقصان بود و اگر باران پیوند آید نافع بود
مگر آنجا که پوست درختی که بر آن پیوند شده غلیظ بود که باران از زیان دارد بهترین
اوقات بجهة پیوند کردن تا اول خزانست که شب و روز برابر بود تا نیم فوس و بعضی گفته اند
که وقت پیوند کردن از زمانیست که شعری یمانی طلوع کرده باشد و حرارت تابستان کمتر
شده باشد فلاحت اشجاری که بر دیگری توان که پیوند کرد شاخ انجیر بر درخت شاه توت
و درخت سیب امرود پیوند توان کرد زیرا که این اشجار را با یکدیگر الفتست و بر هم پیوند
میتوان کرد لیکن در پیوند کردن پوست این درختها را سوراخ باید کرد و تعرض بچوب
آن نباید کرد و درخت امرود و چوب آن بجهة پیوند سوراخ توان کرد و چون شاخ
امرود بر درخت شاه توت پیوند کنند میوه آن سرخ شود و همچنین اگر شاخ سیب
بر درخت شاه توت پیوند کنند میوه آن سرخ شود و شاخ جوز بر درخت دیگر نتوان
پیوند کرد اما بر درخت جوز دیگر پیوند توان کرد و شفتالو بر آلو و زردآلو پیوند توان
کرد و زردآلو و بادام پیوند توان کرد

پیوند توان کرد و همه اشجار با درخت بهی الفت دارند و پیوند او با نهایت نیکو و نارنج بر سیب پیوند توان کرد و اگر
نارنج بر شاخ توت پیوند کنند رنگ نارنج سرخ بود و بعضی گفته اند که آنرا با نارنج الفت دارد و درخت زیتون
با تاک الفتی تمام دارد و فستق با جنه الخضرا پیوند توان کرد و بالعکس فلاحت گاه بود که تاک بر درخت سیب پیوند
کنند بطریقی که چون در جوار هم باشند درخت سیب را بر سه سوراخ کنند و شاخی که از تاک در جوار آن باشد
بآن سوراخ در آورند چنانچه از دیگر طرف بیرون آورند و آن شاخ را همچنان بگذارند متصل بدرخت تا کی چند آنچه غلط
آن بر تنه شود که تمام تنقیه گرفته شود و بعد از دو سال بیخ آنرا از درخت جدا کنند و این تاک متصل بدرخت سیب شود
و از آن درخت آب میخورد و بر آن بیش از درختهای تاک دیگر باشد و باید که شاخهای باریک درخت سیب و در آن
شاخ از اول مدت دو سال مذکور بریده باشند تا پیوند تاک قوی کرده فلاحت و بعضی شفتالو را بر درخت سیب پیوند
کنند بطریقی که در موضع اول نهال سبز شده و بعد از آن دانه شفتالو نزد آن نهال سبز شد و چون شفتالو
سبز شود و نهال شود شاخ بید را میخی ساخته و سر آن را فرا در زیر خاک محکم کنند تا همچنان میخی تا به پس وسط آن شاخ
میخی را شق کنند و سر نهال شفتالو را از آن شق بیرون آرند و آن شق را بر ریسمان باریک از قنب یا امثال آن محکم
ببندند و آن شق را بگل خالص بیالایند و کوزه پر آب ما در زیر سوراخی کنند و بالای آن بیاویزند که قطره قطره
از آن آب میچکیده باشد و تمام تابستان باید که این کوزه آب آویخته باشد پس در بهار آینده بیخ درخت شفتالو را
از روی زمین قطع کنند تا آنچه باقی مانده از درخت بید آب میخورده باشد چون اینها رخت بار آرد شفتالو آورده
بار شد و صحت این تجربه معلوم شده است از کتاب فلاحت فلاحت در نگاه داشتن سفرجل و سیب بر ریسمان
گویند آبی از درخت باز کنند یا آزار و برگ نی اندر پیچند پس شاخ کی نکنند تا گرم و انگه یک ارش در اتفاق کنند
پس آبی را در میان مغاک کنند یا آزار و برگ نی زیرش بپوشند و برگ در زیر آن کنند تا هموار شود پس در هر بار برفه
روز آب در زیر آن میریزند چنانکه بر آید تا یک سال آن آبی بماند و سیب را نیز همچنین بارش تو آن داشت فلاحت
شفتالو را شفتو تا گویند هر که خواهد که مغز شفتالو شیرین کند باید که بادام و مغز را بیرون کنند و مغز شفتالو را
در میان هر دو نهند و بکارند چون بر آید هر سه بهم پیچند و بگل گیرند تا همه یکی شود آنگه چون بر آید مغز شفتالو شیرین
باشد و اگر به نزد شفتالو گل سرخ بکارند خوشبو شود فلاحت اگر زفت بحری بکوبند و اندر ابر اگور زنند دیر تباه
و تبه نشود و اگر خواهند که شیرین تر باشد مغاکی در زمین نزد او باید کرد و هر سالی چهار بار نمک اندر آن باید ریخت
باید کرد هر باری آن مقدار میخی شیرین شود فلاحت در نگاه داشتن گل سرخ بیش از آنکه بشکفد در میان نی نهند
و هر دو سر بگل گیرند و نهند تا آنکه خواهند هر گاه که از نی باز کنند در آب گرم بر گل زنید بشکفد در ساعت همچو گل تازه
فلاحت چون خواهند که نعناع بکارند یکباره ریسمان خام و عسل بر او بیالایند و جایی که نم کمتر باشد بیاورد

تا بر آن ریشهای برخیزد پس قطعه قطعه کرده بکارند نقنع برویه **یاب القلب** تخم بادنجان در شهد و روغن هفت روز بپرورد و در سرگین آگنده خشک سازند و در رو به رابعی بیته خوزد که آغاز برآمدن کند تا بنک فند و تخمهای مذکور در او اند خته باز وصل کند چون مرتبه مذکور بزرگ شود تخم مذکور بیرون آورده بنگاه که آن را بکارد در بته یا دیکان مرد به بار بد **فلاحت النخل** یعنی خرما مخصوص است بگرمسیرها و درختی است شریف و از انسیت بهت بسیت بکیو آن چنانچه اگر سرش ببرند بمیرد و دیگر نروید و دیگر ادرانیز نر و ماده باشد و ماده آنم که از نر وی بر ماده و صل نشود ثمره نیک ندهد و نر و یرا عشق و میلی بماده باشد چنانچه گویند که برای ماده از بیستانی به بیستانی دیگر میل کند و کج شود وطلع و یرا بوی باشد چون بوی منی آدمی بهترین اوقات کاشتن وی فصل تابستان و از آن گاهی تخم بکارند و گاهی بچه اگر تخم آن بکارند در زمین سنج شوره بقدر دو گز مغاکی بکنند و خاک را با سرگین چهارپایان بیامیزند و پاره نمک در وی بکنند و بعد از آن مغاک بخیه آرند بعد از آن تخم خرما را که از جنس نیک باشد و از درخت مثمر بگیرند و دو روز در آب بگذارند و از آب برآرند بشکافند و در آن خاک نهند شکم آن به جانب بالا و سر باریکش بسوی مشرق و در هر روز یکبار آب بدهند تا وقتی که دو ساله شود بعد از آن از آن جا به جای دیگر نقل کنند یا در همانجا بگذارند و اگر بچه وی را بکارند از آن بچها که برگرد او رسته باشد سه ساله باشد یا چهارساله برکنند و در جائی راست کرده بنشانند و هرچه منفرش قوی باشد و مستحکم آن بهتر بروید و زود تر بلند شود و باید که در هر سال یکبار شیب نهال و یرا نرم بکنند و پاره نمک یا شوره خاکی در آن بپندازند تا قوت بگیرد و بلند شود و اگر دردی دردی شراب نیز بریزند روا بود و از هر دو درختی که میوه جا آورند اگر از هر یکی از پاره پوست برکنند و بر آن دیگر سخت بچسبانند از جائی که پوشش گرفته اند هر دو بار آورند و اگر از طلع نر بر طلع ماده نهند فرحی باید و بار آورد و من سبزه نهال **فلاحت شجر العنب** درخت انگور درخت شریفست و از درختی بار ختی می پیچد چندانکه قریب دو سه هزار گز میشود و هرچند که دراز تر میشود قوة آن بیشتر میگردد و شاخهایش بسیار و ثمره اش زیاده خاصه که قضبان و یرا قطع کنند و آن در گرمسیرها و سردسیرها می باشد و ابتدای کاشتن آن نزد بعضی روز آخر دقاه بوده وقتی که باد دیو بوزد و بیش بعضی وقت سبز شدن درختان بوده گویند وقت بریدن رز است و گویند وقت برگ ریزی غرس کنند و در جائی که آب کمتر باشد و بوقتی نکارند که قمر تحت الارض باشد یا دو روز گذشته و وقت بریدن نیز مثل این اوقات بود و بهترین زمینها از برای وی زمینی بود که کمتری طیبت باشد چنانکه اگر کسی گز از وی بکشند و از شیب آن پاره خاک بگیرند و با آب و تاب بار بیامیزند و در ظرف آبگینه صاف سازند بچشند بطعم انگور و شراب وی باشد مطرد آن نیز گاهی تخم بکارند و گاهی قضبان و این بهتر بود و می باید که زمین او را راست سازند و شکو نرم نهند

و در آن

و در آن زبل چند از ند بعد از آن در هر رشته چهار گو نیک حفر بکنند و در وی در رشته ای شاخ نیک بنشانند سر هر یک بیکطرف و مقدار یکدست از زمین بلند و آب بدهند تا بروید و در بعضی جایها بر عرشه ببندند ازند تا بر درخت دیگر و نزد بعضی نهری بکنند و تلی بسازند و ساق و یرا در میان آن بکنند و این نوع در مواضع بارده بهتر بود تا در زمستان با تابانی بپوشند و در بعضی جاها که آب کمتر باشد در وقت نزول باران و جریان سیل در زمینهای سیراب قریب یک گز و نیم حفر بکنند کوچک یا بزرگ و در شیب آن فراخ بکنند و دهانش تنگ و در هر جا چند شاخ بنشانند و در گرد هر یک سه چهار تا سنگ یا کلوخ بنهند از جهت گرما و در هر سال آن جا را نرم بسازند و از گرد وی مقدار خاکی که یک بیل بردارد دور بکنند و عروق آن پاک کنند و در بعضی جایها که آب نرسد و زمین قابل بود در هر ده گز و بیست گز زیاده یک چاهی بکنند چندانکه با بست و نم برسد پس از آن در هر یک بیست یا سی عدد از قضبان یا نهال قابل بنشانند و خاک برکشند اگر سرش از چاه بیرون آید فبها و الا هر چند که باشد سر و یرا به حفره به بندند و بگذارند و هر سال ساق آن پاک کنند و خاک بریزند چندانکه بیرون آید بعد از آن هر یک را بطریقی ببرند بر زمین خوابیده یا بر عرشه کرده و باید که آن شاخ از بستان جدید و از بستان عتیق نباشد بلکه از بستانی باید که بسال میان نهفت و هشتی باشد و ثمر او از درختی که در هوای مناسب باشد از شاخهای میانه وی بود و غلیظ و ضعیف نباشد تازه باشد و شده رست و قوی دیگر آن وحمایه و متقارب العقود و اگر در شیب آن از شاخ دوساله مقدار یکدست بشغل چوگان باشد بهتر بود باید و اگر در وقت بریدن قضبان غرس آن ممکن نباشد همه را در زمین نم دفن کنند و یا در ظرفی بر نم بدارند تا وقت زراعت و اگر اغراس دیر باشد و قضبان بسیار بروز ماند تا شد یکشبانه روز در آب نگه نهند بعد از آن بنشانند و اگر قضبان تازه نیز باشد انجیس نقیع کرده غرس کنند بهتر بود و اگر از انواع رز به غرس کرده باشند باید که سال بسال بتدریج بر انواع چیده ترکیب کنند و باید که هر سال قضبان زواید و یرا پاک بکنند تا باقی قوه بگیرد و هر درختی که از جای بجای نقل کرده باشند زواید و یرا بدست بشکنند و به کارد نبرند و بهترین انواع ترکیب وی آن است وقتی سه چهار ساله باشد قضبان تازه او را از شیب ببرند و بر روی شاخ مناسبی ترکیب کنند بروجهی که هر دو یکی شوند در تابستان باشد یا در صحرا و اگر خواهند که انگور شیرین شود در زمینهای بلند و رسته باد و شک وی قابل لوزه باشد بکارند و اگر خواهند که در یک خوشه رنگهای بسیار شود شاخهای الوان مختلف را بگیرند و همه را در سوراخ ساق کاو بکنند یا حوض همه را با ریسمانی بر روی محکم به بندند و در حفره راست کرده بنشانند تا برسند و بعد از چندسال که یک شود چون بار آورد در خوشهای وی رنگهای مختلف نماید و اگر خواهند و یرا دانه نشود یا خود دانه وی اندک شود شاخ و یرا بشکافند و مغزش برآورند و بر لسمان بر روی محکم به بندند چندانکه بهم ملتصق شود

بعد از آن در جائی نشا کنند و اگر بجای مغز تریاق نهند و بریسمان درخت بندند و در محل غرس نیز پاره
تریاق طلا کنند و بعد از آن نشا کنند و در هشت روز یکبار آب تریاق آمیز بدهند انگور آنجا همه منزل
تریاق شود حتی که اگر ورق وی را بکوبند و بر گزیدگی مار نهند شفا یابد و اگر چوب وی را نیز بکوبند و با بول
گاو یا شیر خر خمیر کنند همین عمل کند و باید که بر سر هر شاخ معروس سرگین گاو طلا کنند تا شیب وی نیک
ریشه بگیرد و از آفتها ایمن شود و اگر کاه عدس و نخود و کاه ماش و باقلا در تغار آمیخته در تغارهای انگور نهند از
از آفات محفوظ گردد و اگر در آنجا باقلا یا خیار که بکارند همین حکم دارد و باید که کرنب نکارند که در میان ایشان
تضاد باشد و اگر در شیب قضبان قطران بمالند و بعد از آن نشا کنند از آفات کرم و غیره ایمن شود و اگر
پاره بورق را بسوزانند و در آب بدارند چند انکه غلیظ شود و در وقت قطع انگور بر شاخها طلا کنند بزودی
ثمره دهد و نیک بار آورد و اگر بورق را با ثفل انگور بکوبند و در تغارها نهند از همین عمل کند و اگر بر درخت
فراصیا سوار شده باشد قضبان وی را ببرند و بقضبان فراصیا سخت کنند و بگل گرم بپیچند میوهٔ آن
در وقت میوهٔ فراصیا بیاید و اگر کاروی که باغ و درخت انگور ضعیف میکنند بیضه کدا آخته فرس طلا کنند و یا سیر
کوفته و بروغن آمیخته بر وی بمالند و یا پیه گاو و خون خوک بمالند و یا به خاکستر تیز کنند و یا خاکستر قضبان
خشک وی را با شراب یا با آب از شاخ بر توده وی بچکند بیامیزند و در ظرف سفال بنهند و در میان بستان در
سرما بیندازند از برو از حشرات خورنده ایمن گردد ان شاء الله تعالی فلاحت شجرة التین درخت انجیر نیز در خت بدماس
و در جاهای گرم و هوای معتدل بیشتر و بهترین زمینهای وی آن است که قوی باشد و در وی رطوبت باشد
و آب از وی نزدیک نباشد و دانهٔ وی تخم بروید و بچه و شاخ اگر خواهند که تخم وی را بکارند از جنس نیک بگیرند و دو
روز در آب بخیسانند و بعد از آن با سرگین گاو بیامیزند و در بستان بروی باکه بیالایند و در زمین راست کرده جوی
بکشند و در شیب آن تخم را یکدست دفن کنند و به خاک بپوشند و در حال آب بدهند بعد از چندگاه آن تخمها هم
بروید و چون مقدار یک گز از زمین بلند شود از آنجا برکنند و در جای دیگر نشا کنند تا وقتی که مقدار سه گز شود از آنجا
نیز نقل کنند و در جائی که خواهند نشا کنند و در شیب آن پاره دوا سقیل بیندازند تا از کرم و عفونت ایمن شود
و اگر شاخ بکارند از قضبان نیک بگیرند و سه روز در آب و نمک بخیسانند بعد از آن در جائی راست کرده غرس کنند
و اگر با سرگین گاو آلوده غرس کنند بهتر باشد و اگر تخمهای الوان مختلف را با هم بیامیزند و در خرقه کهنه کتان
به بندند و در مقدار چهار انگشت خاکی دفن کنند و به خاک و سرگین بپوشند و آب دهند و چون بروید و از
آنجا برکنند و در جای دیگر نشا کنند آن قضبان را نیز بگیرند و همه را با ریسمان بروی محکم به بندند و در حفره دفن
کنند و بالای آن سرگین بیندازند البته بروید و الوان مختلف بار آورد بعد از آن اگر خواهند همانجا بگذارند

یا

یا بجای دیگر نقل نمایند و باید که درختی که می نشانند زیاده از نیم گز نباشد و همه وی را در زمین بکنند و اگر سرنگون
غرس کنند بار زیاده بدهد و لطیف و اگر در شیب هر درختی دو سه تا پنجه دفن کنند بار بسیار آورد و اگر ورق
زیتون بکوبند و عصارهٔ آن بر درخت انجیر بپاشند همین خاصیت دهد و هر درختی را که بار آن بریزد شیب
وی را بکنند چندانکه بیخ و ریشهٔ آن ظاهر شود بعد از آن سرکه تند طلا کنند و پاره نمک در آن جا بریزند
بار وی ملک بماند و زود برسد و اگر قضبان انجیر بری را در روغن کنند و خمر مدت شش روز بخیسانند و بعد از آن
غرس کنند و آب بدهند میوهٔ آن لطیف تر شود و از بیماریها و اگر زرنیخ طیور و فلفل را با روغن کنند بیامیزند
و بر انجیر طلا کنند زود برسد و اگر در بیخ انجیر درخت بسوزند یا چیزی تلخ آن بپوشانند بر میوهٔ آن ظاهر شود
شد فلاحت شجرة الزیتون از درختان شریف است و در کوهها و بیشهها نیز میروید بهترین زمینها از برای وی زمین سفید باشد
و ساده و در خوکه در وی رطوبت نباشد و زمین سرخ و نشیب مناسب بود و از وی تخم و شاخ بروید پس باید که
زمین قابل را از وحل و خاشاک نیک کنند و در وی حفرها بکنند هر یک مقدار سه گز و یک ال بگذارند تا هوا و حرارت
بروی بگذرد و اگر شتاب بکنند مدت دو ماه و در وی آتش بسوزانند بعد از آن قضبان زیتون را پنج روز در میان
خاک نمناک بدارند و روز هشتم بی تکلف در آن مغاکها غرس کنند و در هر یک سه چهار تا نشا کنند و همه آن در شیب
خاک بکنند یا نصفش ظاهر گذارند و هر روز دو بار آب بدهند تا وقتی که عروق آن محکم شود و در بعضی مواضع که
مناسب نباشد در گرد وی جوی بکنند تا در آن آب جمع شود و غرض از جمع جو آب از آن آب بخورند و باز
اطراف آنرا بیل بکنند و نرم بسازند و باید که آن شاخ که میکارند احسن باشد و راست و تازه و بیعقده و لذا درخت
مثمر و غلط آن مثل شاخ انگور باشد میان یکساله یا دوساله باشد و یا بتر از بیخ درخت برکنده باشند یا از ساق
آن بروجهی که از پوست غلیظ اصل پاره با وی آمده باشد و اگر خواهند که میوه او بسیار شود وی را سوراخ کنند و دو
شاخ تازه را از درخت بسیار بار چهار برند و هر یک را در اطراف آن سوراخ کنند بنهند بروجهی که در میان پیرو و فرجه
نماند بعد از آن با حتیاط ببرند چنانکه هیچ کدام فرو نرسد و هر دو طرف سوراخ را بگل گرم بگیرند و بگذارند و اگر در حین
کاشتن زیتون در شیب وی قدری کاه بنهند زود بروید و باید که هر سال یکبار گرد وی را بکنند و پاره سرگین و
زبل در وی بیندازند و اگر برگهای آن بسیار باشد و بارش اندک شود برگ زیتون صحرائی یا شیرهٔ بلوط را بگیرند
و در چهار روز یکبار در شیب وی بریزند ثمرهٔ آن بسیار شود و برگ اندک و اگر بار آن بریزد از علتی که او را
نقار گویند تاجی راست بکنند و بر بالای شاخی بنهند ثمره آن باز ریزد و ترکیب آن بر دو وجه بود یکی آنکه او را
سوراخ کنند و شاخ بر وی پیوند سازند و بالای آن گوزه پر آب بیاویزند بروجهی که بر آن بچکد و دیگر آنکه شیب
درخت را از بدی زمین تنگ کنند و یک شاخ بر آن ترکیب سازند و اگر وی را انگور نا سیب بپوشند کنند طعم

زیت وی بطعم آنها باشد **فلاحت شجر الرمان** درخت انار نیز درخت شریف است بهوای حاره و هوای معتدل
مناسب بود و بهترین زمینهای کاشتن وی زمینی باشد که گرم و خشک بود و از وی نیز تخم و بچه و شاخ بروید چون
خواهند که بکارند زمین را نیک راست بکنند و در وی زبل بسیار بنهند بعد از آن در هر سه قدمی گز یک حفره
بکنند و در هر یک چند تا شاخ نشانند مقابل آفتاب و نصف او خوابانیده و آب بدهند و باید که آن شاخ از جنس
نیک باشد و از بالای درخت مثمر و بدست شکسته باشند و نباید که از جوانب درخت باشد و یا غیر
مثمر و بکارد بریده باشند و اگر وی را چند گاهی در زیر خاک نم دار نهند و از محلی دور آورده باشند و بعد از آن
نشانند زودتر سبز شود و نور آورد و باید که هر سال شاخهای زیادتی غیر مثمر وی را پاک کنند و شیب آن
و در وی زبل بسیار چند ریزند و بعد از گل کردن شیب آن نرم کنند و آب نه دهند چندانکه میوه آن سخت
شود بعد از آن بدهند و ترکیب آن بر درخت آس و توت و ترنج و سیب و آبی و مانند اینها ممکن بود و اگر
شاخ وی را بشکافند و مغزش بدر آورند و بعد از آن ضم کنند و بریسمان ببندند و به گل گرم و سرگین گاو طلا کنند
و بعد از آن نشانند انار او بی دانه شود و اگر خاکستر کهن را با آب بیامیزند در شیب انار درخت بکنند و ریشهای وی را
نم سازند انارش بغایت سرخ شود و نیکو و اگر شیب وی را بکنند و عروق آن را سرگین خوک طلا کنند و به خاک بپوشند
و به بول آدمی نم سازند انار آن شیرین شود و اگر شاخ وی را سرنگون نشانند و در شیب آن اندکی [illegible]
چند ریزند از کرم ایمن گردد و انارش نترقد و اگر در زمستان وی را با اصول و اوراق کدو بپوشند مرغان از آن اجتناب
نمایند و انارش نخورند و ترکیب آن به درختهای بسیار میشود باید که هرچه از جنس بد باشد او را ببرند و بردی از
جنس نیک پیوند کنند **فلاحت شجر التفاح** درخت سیب بسردسیرها مناسب بود و هنگام غرس وی فصل بهار است
یا خزان و این بهتر بود خاصه در جاها که آب کمتر باشد و بهترین زمینهای وی آن بود که سرد بود و محب ریاح در بستان
و گاهی تخم وی را در جای نمناک بکارند و گاهی شاخ تازه وی را ببرند و در جای نشانند و گاهی قضبان آن بدرخت
دیگر پیوند کنند و باید که در شیب قضیب سفرجل قدری اسفل چند ازند تا از حشرات ارض ایمن گردد و اگر
سرگین بز یا خوک را در بول آدمی نم کنند و در بیخ ریشه این درخت بریزند و به خاک بپوشند از آفتاب کرم
ایمن شود و هر درختی که بروی آفتی برسد در هر هفته یکبار آب سرگین حمار آمیخته در شیب وی بریزند سالم
و اگر در بیخ و ریشه آن دردی شراب کهنه بریزند و بپوشند ثمره وی شیرین شود و اگر در هر سالی چهار دو
اصول آن بول آدمی بریزند سیب وی سرخ شود و بول آدمی با منفعت بسیار موافق بود و یا پیمانه ای دیگر
و بهترین درختها از برای پیوند درخت ترنج و اقاقیا بود زیرا که دو بار ثمره دهد **فلاحت شجر الکمثری** درخت امرود
نیز بسردسیرها مناسب بود از وی گاهی تخم بکارند و قریب یک ذرع شود از اینجا بجای دیگر نقل کنند و گاهی
بچه

بچه که از بیخ و ریشه آن بدر آید وی را بر کنند و در جای دیگر نشانند مناسب آن است و گاهی شاخ آن در زمین
بجا باشد چندانکه ریشه بگیرد بعد از آن بجای دیگر ببرند و مناسب ترین زمینها برای وی زبل آدمی بود و حیوانات
نجس و خون گوسفند و گاهی شاخ وی را بدرخت دیگر پیوند و مناسب ترین درختها برای پیوند وی درخت سیب بود
و درختهائی که آبی باشند در بستان یا در بیشه و یا بدرخت زعرور و آبی نیز پیوند کنند **فلاحت شجر السفرجل** از درخت
آبی نیز تخم بروید و از بچه ها در حوالی آن رسته باشد بکارند خاصه که از درخت پیوندی باشد و اگر افراخ بیکد
قضبان وی را در زمین بخوابانند تا بروید و ریشه بگیرد و بعد از یکسال از آنجا بریده و بر کنند بجای دیگر نقل کنند
و اگر شاخ تازه وی را ببرند و در زمین نشانند همچون شاخ بید آن نیز بروید و این درخت آب بسیار میخواهد در هر بار که
آب بدهند چنان کنند که قریب یک گز از ساق وی در آب باشد تا ثمره آن نیکو و بزرگ گردد و اگر شاخ وی را بدرخت
سیب یا امرود یا زعرور یا مانند اینها پیوند کنند محتاج به آب بسیار نشود **فلاحت الجوز الهندی** بهترین وقت کاشتن درخت
شفتالو فصل بهار بود و بهترین جاها از برای وی جائی بود که نمناک باشد و پر قوت و جائی که بپای آب و دامن
بر آن آسان بود و مانند کنار جوها لیکن باید که تخم وی را بگیرند از درختی که پیوندی باشد و در جای مناسب بکارند
تا بروید و چون یکساله شود از آنجا کنده و در جای دیگر غرس کنند و اگر شاخ وی را بدرخت دیگر پیوند کنند بروید بهتر
شود و اگر تخم آن در تره زاری بکارند و بعد از چند سال از آنجا بر کنند و در مثل وی تره زاری نشانند حاجت پیوند
نشود و ثمره آن بغایت خوب شود و اگر در پهلوی وی درخت بید نشانند و میان آن نزدیک نشانند و شاخ شفتالو را
از آن خلاف بکند رانند و بریسمان کرباس محکم ببندند و به گل گرم طلا کنند و بگذارند چندانکه هر دو بروید و یکی
شوند و بعد از آن شاخ شفتالو را از طرف بیخ ببرند و طرف سر را با درخت بید بگذارند میوه آن بی دانه شود
و پیوند این درخت با بادام و سیب و بهی و مانند اینها نیز ممکن بود و این درخت آب بسیار می طلبد و زبل بیشتر
میخواهد تا ثمره نیک دهد **فلاحت شجر الاجاص** درخت آلو نیز در گرمسیرها و سردسیرها باشد و تخم آن نیز روید مگر در زمینی
که وی را قوت و طعم و تربیت باشد و گاهی افراخ وی را بر میکنند و در جای دیگر می نشانند و گاهی شاخهای تازه
وی نیز ببرند و می نشانند و اگر نهال آن را با بیخ و ریشه بدر آورند و شاخهای خود و ریشهای آن نیز بگیرا بقدار
بند انگشت وصله بکنند و در جای یک دیگر چسب نگه تخم میکارند همه بروید بعد از آن [illegible]
و ترکیب آن جو درخت [illegible] مثمره یا زگال [illegible] **فلاحت شجر النخل** درخت [illegible]
و تربیت بدرخت کمثری و آبی [illegible] **فلاحت شجر التوت** وقت کاشتن درخت توت فصل بهار بود و خزان و از وی
نیز تخم و بچه و شاخ بروید پس اگر تخم بکارند باید که زمین را نیک راست بکنند مانند زمین خشخاش

وببالند بعد از آن تخم خوشه را بشویند و تخم آن بگیرند و در سایه خشک سازند و در پرچمی بهشت سر ریگ بپاشند و بکارند
تو چون برویند مقدار یک گز زیاده بلند شود از آنجا بیک بر کنند و در جای دیگر نشانند بر وجهی که بجو آمد
و گاهی شاخ تازه وی را بگیرند خاصه از درخت که یکسال بیشتر نشو ونما یافته باشد و همه بریده باشند و مقدار یک گز قطعه
کنند بعد از آن راست کنند و زبل بنهند و در روی جویها کنند مانند جویهای خربزه و در هر طرف جویها یک یک از آن
شاخها بدست فرو برند و آب بدهند تا بروید و بعد از دو سال هر کدام که بزرگ باشد بر کنند و در جای دیگر نشانند و آنچه
باقی بماند در سال دیگر همچنین کنند تا وقتی که آخر شود و آنچه بهتر آید در آنجا بر حال خود بگذارند و اگر در شب این
درخت نیز اصل بنهند آن بهتر بود و بهترین انواع ترکیب وی آن است که بر درخت شاه بلوط باشد اگر توت
سیاه را بتوت سفید پیوند کنند میوه آن سفید شود و اگر بر عکس آن کنند سیاه شود و درخت توت در
زمین بروید و محتاج به تربیت بسیار نباشد و پیوند وی نیکو بود و ثمره اش بسیار آید و بعضی در عقب بعضی برسد
لیکن پیوند آن بدرختی می آید که مثل آن ورا ثمر باشد مانند درخت چنار **فلاحت شجر الاجاص** درخت آلو که در سردسیرها
بغایت بزرگ میشود و میوه اش خوب و اکثر احوال کاشتن وی مثل احوال کاشتن اجاص بود و از آن تخم بکارند
و بیخ نشانند و شاخ پیوند کنند بر درختی که بغایت قوی باشد از بیخ ببرند و چو آب آن شق کنند و شاخی
آن پیوند سازند و به گل بسته بگیرند اگر به جنس خود ترکیب کنند قریب سه چهار گز ببرند بر آن ترکیب کنند **فلاحت**
این درخت در کوهها و بیشه ها بسیار شود و کنار رودها و بسیارها نیز بکارند بهتر از آن شود و آن بغیر آب نیز بروید و
افراخ بیرون آورد و بعد از آن از آن جا بر کنند و بجای دیگر نقل کنند **فلاحت شجر الشبوه** این درخت نیز در سردسیرها
خوب شود و بهترین اوقات کاشتن وی فصل بهار بود و در خزان نیز بکارند و تخم آن بروید و از افراخ وی با ریشه بر
کنده نشانند و قضبان آن بر درخت دیگر ترکیب مانند درخت سیب و امرود و بادام و بایسته که شاه بلوط را در تمام
زمستان در یک مغاکی بکنند و در وقت بهار بیرون آورند چنانکه ریشه کرده باشد مانند تخم باقلا و خیار و امثال آنها
و بعد از آن بکارند زود بروید و بزرگ شود **فلاحت شجر اللوز** بهترین اوقات کاشتن درخت بادام فصل خریف بود و
اول بهار و بهترین زمینها برای وی گرم سیرها بود خاصه و دریا و آن بغیر آب و زبل نیز بروید و باید که تخم وی را با
پوست بگیرند و سه روز در آب بگذارند و بعد از آن در جائی بکارند بر وجهی که سر تیز آن بطرف شمال باشد
و در آنجا بگذارند چندانکه بزرگ شود و بار آورد و گاهی از افراخ آن بر کنند و در جائی غرس کنند تا وقتی
دو ساله شود بعد از آن در آن جا بگذارند یا بجای دیگر نقل کنند و گاهی از قضبان تازه و بالای آن قریب
دو سه گز ببرند و در جای نصب کنند و این نوع از همه بهتر و آسان بود و گاهی شاخ وی را بر درخت
دیگر

دیگر ترکیب کنند و باید آن شاخ اصلی باشد نه پیوندی و اگر سرگین خوک را بکوبند و در بیخ و ریشه آن بریزند ثمره
آن شیرین شود و اگر بادام تلخ باشد و بر مغز وی نقشی بکنند و بر ستان بندند و بعد از آن بکارند آن نقش در
مغز ثمره آن ظاهر شود و اگر درخت بادام تلخ را بر درخت بادام شیرین پیوند کنند میوه اش شیرین گردد **فلاحت**
شجر الجوز بهترین اوقات کاشتن درخت گردکان فصل زمستان بود و بهترین زمینها از برای وی سردسیرها
باشد و با قوت که باید گردکان را سه روز در شراب کهنه یا در گمیز گردکان بگذارند و بعد از آن بکارند تا بار میوه
که بار آورد پوست آن تنک گردد و اگر گردکان را بر می شکنند و مغز آن درست بدر آورند و با پشم پاره یا برگ انگور
بپیچند و بعد از آن بکارند پوست میوه آن بغایت تنک شود و مثل این در بادام و امثال آن نیز بکنند و اگر شاخ وی را
بر درخت دیگر ترکیب کنند از آن زود تر بار آورد و اگر درخت وی را در وقتی که میوه آید با آهن باریک سوراخ
بکنند و آهن در آن جا بگذارند میوه آن سالم بماند و پوستش تنک بماند و این درخت قابل پیوند بود بهر درخت
که میوه اش مانند این باشد مثل درخت بادام و فستق و امثال آنها و باید که بچه دو ساله وی را بگیرند و در ریشه آن بریزند
و بعد از آن پیوند کنند و اگر شاخهای درختها که بر یکدیگر نزدیک باشند بعضی را بر بعضی ترکیب کنند
بهتر و تر میشود و اگر خواهند که زود بزرگ شود و از همه بیشتر ثمره دهد و خوشه خوشه آید مغاکی بکنند و پاره زبل
ریگ آمیخته در آن بیندازند و بعد از آن چند عدد گردکان را بگیرند ده عدد باشد یا زیاده یا کم و در آن بنهند بر هیئت
خوشه و به خاک بر کنند و یک کوزه شکسته گردن یا ریگ بر بالای آن بنهند چنانکه بعد از رستن همه از دهن تنگ
آن بدر آیند و یکی شوند و اگر بعد از دو سه سال همه را بریسمان محکم به بندند و به گل جا بالند غرض حاصل شود **فلاحت شجر الفستق**
درخت پسته در گرمسیرها و سردسیرها بروید و حاجت به آب و زبل بسیار نداشته باشد و بهترین اوقات کاشتن وی فصل بهار
و چون خواهند که وی را بکارند از افراخ یکساله یا دو ساله یا زیاده بگیرند و در جای نشانند و اگر تخم بزرگ آن بگیرند و سر
وی بشکافند و مغز آن بدر آورند و در پشم پاره کرده بکارند و سرش بالا کنند مغز آن زیاده شود و پوستش تنک
و آن بر درخت لوز و جوز نیز پیوند شود **فلاحت شجر البندق** درخت فندق نیز در موضع حاره و بارده پیدا شود و در
بیشه ها و بستانها بروید و وقت کاشتن آن فصل بهار بود و گاهی تخم وی را در تره زاری نیک بکارند و بعد از سه چهار
سال از آن جا بر کنند و در جای دیگر نشانند و گاه از افراخ که در گرد آن رسته باشد بر میکنند و در جای غرس
میکنند و گاهی شاخ وی را می برند و در جای نصب میکنند و با بر درخت دیگر پیوند می سازند مانند درخت
شاه بلوط **فلاحت شجر العناب** و این درخت در گرمسیرها بیشتر میشود و از آن تخم و شاخ بروید و تخم آن در تره زاری
بکارند که زمین آن همه نیک باشد و اگر اینچنین باشد بهتر روید و گاهی از افراخ یکساله یا دو ساله آن بر میکنند
و در جای نصب میکنند و گاهی قضبان وی را به درخت دیگر ترکیب میکنند و در درخت پیوندی بهتر بود از آنکه
از تخم بروید خاصه که زبل بد بسیار بد و بهل نیک راست کنند و بعد از آن پیوند کنند و آن با نوع درختها

پیوند شود فلاحت شجر النبق درخت کنار بیشتر در گرمسیرها باشد کاهی تخم وی را بکارند و کاهی آن بیخها که در گرد آن رسته باشد
برکنند و در جای دیگر نشانند و کاهی شاخ آن بر درخت دیگر پیوند سازند و این بهتر بود و زود بر دهد و اگر تخم به درخت
زعرور [illegible] پیوند کنند خوبتر بود و به درخت آبی و سیب و امرود پیوند شود فلاحت شجر [illegible] این درخت بیشتر در
در گرمسیرها بیشتر باشد و بعضی بزرگ بود و برگش مانند برگ ترنج بی تیغ و بعضی کوچک بود و میوهٔ وی [illegible] بود
و از وی تخم و بچه و شاخ بروید و اگر بر درخت دیگر ترکیب کنند زود بر دهد و بزرگ شود فلاحت شجر الکمثرا وقت کاشتن
درخت امرود فصل خریف و اول بهار بود و کاهی تخم آن بکارند و کاهی شاخ تازهٔ وی را مقدار یک گز ببرند و بنشانند
و یا پیوند کنند و این بهتر بود و اگر او را در کنار جوی یا باغ نشانند نزدیک یکدیگر بمنزلهٔ دیوار شود و محتاج آب شود
و سالهای بسیار بماند فلاحت شجر الزعرور درخت تفاح بری در کوهها باشد و اگر از افراخ آن برکنند و در بستانها
بکارند بهتر بروید و میوه‌اش خوشتر آید و اگر بر درخت دیگر از درختهای میوه مثل درخت آبی و امرود پیوند
کنند میوهٔ آن از اول بهتر باشد و اگر برعکس کنند نیز بغایت خوب شود فلاحت شجر [illegible] درخت [illegible] نیز در بیشه‌ها
و بستانها میباشد و میوهٔ بستانی بهتر بود و بزرگ و خوش طعم و خوش لذت خاصه که بدرخت آبی پیوند سازند
خصوصا که [illegible] بستانی را پیوند کنند ثمرهٔ آن بغایت خوب شود و [illegible] تازه و نازک و از وی نیز کاهی بچه
بکارند و کاهی شاخ نشانند و بعد از آن ترکیب کنند و ثمرهٔ این نوع بهتر بود و زودتر رسد و اگر دانهٔ آن
در تره زاری بکارند بروید فلاحت شجر البطم درخت حبة الخضرا در کوهها باشد و اگر در بستانها نیز بکارند بروید
و ثمرش بهتر شود و احوال کاشتن وی مانند احوال کاشتن فستق بود و بادام و اگر بر آنها ترکیب کنند بغایت
خوب شود فلاحت شجر الآس درخت مورد نیز در کوهها بسیار باشد و در بوستانها نیز بکارند و بدرختهای دیگر پیوند کنند مانند
درخت حبة الخضرا فلاحت شجر الانبرباریس درخت زرشک در کوهها و بیشه‌ها بسیار باشد و اگر در باغها نیز بکارند از آن بهتر شود و باید که
از افراخ یکساله وی را با ریشه برکنند و در جای راست کرده نشانند و هر سال شیب آن نرم کنند و زبل به نهند و
قضبان وی دراز آید بلا فایده همه را ببرند و اگر شاخ آن برکنند و بر درخت [illegible] یا توت پیوند کنند بغایت نیک شود
و پیوند آن بر درختهای دیگر نیز ممکن بود و اگر تخم به پیوندی را بکارند و بعد از آن از اینجا به جای دیگر نقل کنند میوه‌اش
بهتر شود و اگر در کنار باغها یا جوها بکارند بجای دیوار شود فلاحت شجر [illegible] این درخت در گرمسیرها بیشتر باشد و در صحراها
و بیشه‌ها میروید و بزرگ بسیار نمی‌باشد و برگهای آن ریزه بود فلاحت شجر [illegible] این درخت بسیار بزرگ نشود در کوهها و بستانها
میروید و بستانی بهتر بود و کیفیت کاشتن وی قریب است بکیفیت کاشتن زرشک و مانند آن فلاحت شجر الصنوبر
این درخت در طرف چین بسی بزرگ میشود و بلند و در بیشه‌ها و بستانها میروید و [illegible] از آن بدر می‌آورند
فلاحت شجر [illegible] این درخت در کوهها و بستانها می‌باشد و بر کنار جوها می‌کارند فلاحت شجر [illegible] درخت چنار بس درخت
مبارک است ساق آن [illegible] و لونش خوب و قدش زیبا و عمرش دراز و از افراخ که در گرد آن رسته باشد یک ساله
بود

بود یا زیاده ببرند و در جای دیگر بکارند و اگر [illegible] قضبان وی را بشکافند یا خرد بکوبند و بعد از آن بنشانند بهتر بروید و آن چون
بزرگ شود [illegible] بیشتر کم شود و اگر در کنار [illegible] یا باغ یا لبهای جوی یا اطراف [illegible] بکارند بهتر بود فلاحت شجر [illegible]
درخت سفیدار نیز بسی بزرگ میشود و غراس آن مانند غراس چنار بود و آن در کنار جویها و [illegible] و در کنار [illegible]
بهتر بروید و زود بزرگ شود و بزرگ بسیار بشود فلاحت شجر [illegible] درخت بید [illegible] بزرگ میشود و بهترین اوقات کاشتن
وی فصل بهار بود مناسب ترین زمینها از برای آن لبهای جوی و حوض و خندق و جایها که آب در وی جمع شود و در [illegible]
نیز بکارند و اگر در فصل تابستان بکارند باید وقتی که ببرند در حال بنشانند و آب بدهند و یا در لبهای جوی بنشانند
تا بروید و خطا نکند و آن بر انواع است بعضی مایل بود بزردی و بعضی بسیاهی و انواعی که محکم‌تر بود و نوع دیگر هست که او را
بید مشک گویند و هر سال از وی عرق بگیرند و ساق آن هر چه کوتاه‌تر بود قوت آن بیشتر بود و گلش بهتر و اگر میوه که
بر این پیوند کنند لطیف و خوشبوی و خوش لذت شوند فلاحت شجر الطرفاء درخت گز در زمینهای شوره و غیر شوره سفید رنگ
و غیر شوره سرخ رنگ و در بعضی زمینهای قوی و مناسب بغایت بزرگ میباشد چنانکه از آن ستونها و [illegible] راست میکنند
و در بعضی بلاد اثر الاثل گویند پس اگر از این نوع بکارند بزرگ شود و سالها قائم ماند و سایه دهد و نفع رساند فلاحت شجر الاترج
درخت ترنج در گرمسیرها بیشتر میباشد و اگر در سردسیرها بکارند از سرما سخت نگاه باید داشت و از وی تخم و بچه میکارند
و شاخ آن بدرخت دیگر پیوند میکنند مانند درخت نارنج و لیمو و باین اعتبار او را انواع بسیار میشود و لذت آن متفاوت
میکند خاصه بتفاوت آب و هوا و زمین هر ملک فلاحت شجر النارنج این درخت در گرمسیرها بسیار باشد و گویند میوهٔ این درخت
چهار پنج سال بر درخت می‌ماند و هر چه آن بیشتر باشد جرمش خوردتر باشد و لونش زردتر و هر چه سال کمتر باشد جثه‌اش
بزرگتر باشد و لونش سبزتر پس اگر خواهند که بکارند تخم نارنج خوب و رسیده و بزرگ بگیرند اگر از دو ساله باشد بهتر
بود و بعد از آن در زمین پر قوت و راست کرده و زبل داده بکارند و آب بدهند و در روز [illegible] بنهند و در شب
سرها به خانه بیاورند بهتر باشد خاصه در سردسیرها و شاخ آن بدرخت سیب و آبی و امرود پیوند شود فلاحت شجر اللیمو
این درخت در گرمسیرها بسیار باشد و اگر در سردسیرها بکارند از سرما محافظت تمام نمایند و احوال وی در کاشتن تخم و نشاندن
بچه و پیوند کردن شاخ مانند احوال نارنج باشد فلاحت شجر الورد درخت گل را نیز تخم و بچه و شاخ میروید و تخم وی را در تره
زاری بکارند و شاخ یک ساله یا دو ساله وی را با ریشه برکنند و در جای دیگر نشانند و یا خود ساق و ریشه هر یک را وصله
وصله کنند و در زمین راست کرده هر ده گز جوی بکنند مقدار یک دست عمق یا چهار انگشت و بعد از آن در هر نیم
گز جایی از آن وصلها دفن کنند و بر خاک بپوشانند و آب بدهند [illegible] هر بار که آب
در زمینها فرو نشسته زمین را نرم بکنند و در شیب آن [illegible] نرم با زبل [illegible] و در وقت گل آب بسیار دهند بهتر
و اگر بدرخت دیگر پیوند بکنند بروید مثل درخت [illegible] فلاحت شجر [illegible] این درخت نیز [illegible] یک ساله یا دو ساله

بیکار تفاوت میوه بدرخت دیگر پیوند کنند مثل درخت ترنج و نارنج و سیب و شفتالو و این نباتات نیکو بود و بغیر از اینها نیز پیوند شود
فلاحت شجر الیمو کاشتن این نیز مثل کاشتن نارنج بود و از وی بجهت نگاه دارند و شاخ نارنج یا ترنج یا لیمو پیوند کنند و بغیر از اینها
نیز ممکن بود **فلاحت شجر الانار** درخت انار و آن نیز نزدیک می باشد و در کوه ها می باشد و در بوستانها نیز نگاه دارند از برای زینت
و منفعت و از وی بیخ و شاخ بروید و بدرخت بید پیوند **فلاحت شجر الجلنار** درخت گلنار اما از بری کار نیست می باشد و ثمری
او را ثمری نیست بغیر گل و از آن نیز در باغها نگاه دارند **فلاحت شجر الجوز** درخت جوز هندی مثل درخت خرما بود و از وی
بلندتر و ساق آن پاک تر و شاخهای درازتر و برگش پهن تر و چون خواهند که وی را نگاه دارند از میوه تازه آن چند تا بگیرند
و در جایی بکنند و هر روز آب بر آن بپاشند چندانکه از وی جوانه برآید آنگاه باز بعد از آن در جایی مناسب
مقدار نیم گز یا بیشتر شقی بکنند و آن را در آن بنهند و نگاه دارند چندانکه بروید و بلند شوند بعد از آن از آنجا نقل
کنند و یا در آن جا نگاه دارند و باید که در هر سال شاخهای زیادتی وی را پاک کنند تا ساق آن قوت بگیرد و بلند شود
فلاحت شجر الموز درخت کیله در چشمه و لب نهرها میروید و گاهی تخم وی را نگاه دارند و اگر بچه آن بنشانند و طریق کاشتن وی
چنان است که زمین را نیک راست میکنند و نرم میسازند و در هر سه چهار گز یک حفره میکنند و از آن انواع در کود
و چهار دسته باشند با ریشه برکنند و در هر حفره یکی از آن نصب میکنند و آب میدهند چندانکه بزرگ شود و میوه آورد
فلاحت شجر القصب شکر نیز در حکم درخت بود و کاشتن وی چنان است که زمین را نیک راست میکنند مانند زمین پیاز
و زبل بسیار میدهند و بعد از آن در وی جویها میکنند مانند جویهای پیاز و آب میدهند چندانکه پر شود پس
نیشکر تازه و مقدار یک بدست یا زیاده وصل میکنند و در آن جا میکارند نزدیک یکدیگر و در هر چند روز که آب
آن فرو نشیند آب دیگر میدهند چندانکه برسد و ثمر بخورد **فلاحت شجر الخیار شنبر** درخت خیار چنبر مقدار درخت سیب می باشد
و ساق وی املس و شاخهایش بسیار و برگهایش خورد و در بیشه ها میروید و از وی گاهی تخم نگاه دارند و گاهی بچه **فلاحت شجر التمر هندی**
درخت تمر هندی بزرگ میباشد و شاخهای آن بسیار و برگهایش ریزه و در بیشه ها و کنار کشتها و باغها میروید و از
و از آن تخم و شاخ و بچه نگاه دارند **فلاحت شجر الاهلیلج** درخت هلیله مانند درخت سیب می باشد در مقدار و شاخ و برگ
و میوه از وی تخم میکارند و بچه غرس میکنند و شاخ پیوند میزنند **فلاحت شجر البلیلج** درخت بلیله مانند درخت هلیله
بود و در بیشه ها بیشتر میباشد و در باغها نیز نگاه دارند از تخم و بچه و شاخ **فلاحت شجر الآمله** درخت آمله قریب به درخت
اجاص بود و آن اکثر در بیشه ها میباشد و در باغها نیز میروید **فلاحت شجر البلادر** درخت بلادر مقدار درخت
بلوط میباشد و شاخهای آن بسیار و برگهایش بزرگ و در بیشه ها بیشتر میباشد و در کشتها و باغها نیز میروید از تخم و شاخ و بلادر
بر شکل بلوط برآید اما با خوشه و در میان ظرف زند چون آن ظرف خشک شود مانند فندق مشبک گردد **فلاحت شجر الفلفل**
درخت فلفل مثل درخت انگور [illegible] و برگهای خرد دارد و نارسیده آن فلفل سفید بود و رسیده آن فلفل
بر درخت دیگر پیچد
سیاه

سیاه بستانی بهتر بود و از وی شاخ با ریشه بروید و از تخم نیز برآید **فلاحت شجر القرنفل** گویند درخت قرنفل مثل درخت تنبول و یاسمین است
و علک آن مانند علک بطم بود در قوت و گویند [illegible] کاشتنی نمی باشد و آن در اطراف جاوه بسیار باشد و در صحرای
و در بستان نیز میکارند **فلاحت شجر الجوزبوا** گویند درخت جوزبوا مقدار درخت سیب میباشد و میوه آن بشکل شفتالو و پوست ثمره او
بعد از پختن و خشک شدن بسباسه میشود و گویند بسباسه گل وی است و جوز در اندرون او و آن در صحرا و بیابان میروید **فلاحت شجر القاقله**
گویند درخت الایچی مانند درخت تنبول میباشد و بر درخت دیگری پیچد و ثمره آن در خوشه میروید و آن نیز در اجام و بیابانها **فلاحت شجر الکبابه**
کیفیت این درخت نزدیک است بکیفیت درخت [illegible] **فلاحت شجر التنبول** درخت تنبول بشکل عاشق پیچان میباشد و در بیشه ها و بوستانها
بر [illegible] و از وی بیخ و بچه میروید و آب بسیار میخواهد و تربیت بیشتر میطلبد **فلاحت شجر [illegible]** که بهندی کیل گنگوره میگویند این درخت
نیز مانند درخت تنبول بر درخت دیگری پیچد و برگهای آن بزرگ میباشد و در بیشه ها و باغها میروید **فلاحت شجر الدارچینی** این درخت
بسی بزرگ میباشد و بلند و برگهای آن بسیار و در بلاد چین بهتر از بلاد هند میباشد و از وی کافور بیرون میآورند و گویند درخت
قرفه را یک مرد بالا بلندی و مقدار انگشت سطبری و شاخها بسیار دارد و در صحرا و بیابانها میروید و هر سال می برند و باز میروید
فلاحت شجر الصندل این درخت بزرگ میباشد و شاخهای آن بسیار و آن در اجام و بیابانها میروید و آن در اطراف جاوه [illegible]
بود و او را مقاصری گویند و در حدود سواحل و جزیره سیلان سرخ میباشد **فلاحت شجر العود** درخت اگر در نواحی سیلان و جاوه و در بلاد [illegible]
میباشد و در اجام و بیابانها میروید و ساق آن سطبر بود و شاخهایش بسیار و گلهایش سفید و گویند عود [illegible]
و در زمین دفن میکنند چندانکه [illegible] آن [illegible] و خالص وی بماند و گویند ساقهای اشجار است که قطعه قطعه میکنند و در دریای
[illegible] تا مدت پنج شش ماه متعفن میشود و آنچه خالص باشد سالم می ماند بعد از آن [illegible] و قطعهای مختلف [illegible]
[illegible] **فلاحت شجر البقم** این درخت در بیشه ها و باغها میروید از بچه و شاخ و در هر سه چهار سال [illegible]
گل و میوه نباشد **فلاحت شجر الابنوس** گویند این درخت سیاه [illegible] و تخم آن [illegible] و سفید و تخم
آن مانند تخم فلفل [illegible] و در بلاد هند نیز [illegible] می باشد و میوه آن مقدار لیمو **فلاحت شجر الانبه** درخت انبه مقدار درخت [illegible] میباشد
و بهترین اوقات کاشتن وی اوایل تابستان بود که وقت نزول باران است یا اواخر بهار که وقت رسیدن است و در هر زمینی که
بروید و باید که پاره زمین را راست بکنند و [illegible] و از تخم [illegible] هر چند که [illegible] در آن نگاه دارند و مقدار یک دست
در زمین فرو برند و بعد از یکسال یا دو سال از آنجا برکنند و [illegible] ترتیب نگاه دارند و یا اول [illegible]
راست بکنند و [illegible] یک حفره بکنند مقدار یک گز [illegible] و خاک [illegible] آمیخته و در آن [illegible] چند تخم [illegible]
آن بنهند و در حوالی سبزه نگاه دارند و آن [illegible] درخت شفتالو و بادام [illegible] میکنند و در اینجا نیز ممکن است
اگر چه [illegible] **[illegible]** و در [illegible] کوچک میباشد
و [illegible] تازه فندق [illegible] هر سال [illegible] و ثمره آن مقدار [illegible]

و با تخم بحور زند مقوی باشد فلاحت تخم کرونه و آن خار دار بود و در کنار بستانها کارند مانند دیو دار میشود فلاحت تخم انار بیخ در گرمسیر
بیشتر میشود و اوقات کاشتن وی اوایل بهار بود و در زمین بلند باید که زمین وی را راست کنند و هموار بسازند و همچنان تا زند که بروی
قریب یک گز یا زیاده آب جمع شود و همیشه آب باشد و در بعضی جا اول تخم وی را جمع سازند چندانکه ریشه بدر آورد و بعد از آن در این
راست کرده بدست هموار باشند و در بعضی جا اول تخم را در جای مختصر میکارند و آب میدهند چندانکه قریب یک گز یا زیاده
بلند شود پس از آنجا بر میکنند و در جایی که خواهند ترتیب بدست می نشانند و بهتر آن بر آید که بر خلاف زاویه که در میان
آن بروید همه را پاک کنند و اگر حاجت زبل باشد بدهند و از آب شیرین [illegible] نگاه دارند و از آب تیره و ریگ آمیز [illegible] از آن
که بسیار مناسب بود فلاحت حنطه گندم در سردسیر و گرمسیر بسیار باشد و کاشتن آن گاهی با آب جویها بود و او را سنج گویند و گاه با باران
و او را عذی خوانند و گاهی بنمی رود تا که در روی آب جمع شود و او را حبس نامند و بعضی او را [illegible] هم باشد و بعضی گویند [illegible]
زمین وی را نیک پاک کنند و نرم بسازند تا علف کم بروید و غله قوة بگیرد و در [illegible] بیشتر باید بهترین [illegible] که زمین را [illegible]
نیکوترین بود که او را اکثر چهار بار شیار میکنند و قریب یک گز زمین در عرض و نیم گز در عمق بر میکنند زیر و بالا میکنند و [illegible]
[illegible] و تخم وی را باید که از غیر جنس جدا کنند و از خاک و ریگ پاک کرده آنند تا رستن آن آسان شود و قوة وی بیشتر گردد [illegible]
فلاحت شعیر جو مانند گندم بود در کاشتن و ترتیب کردن فاما [illegible] زراعت و رسیدن وی بیشتر از آن بود فلاحت عدس [illegible]
و آب باران بکارند و او را آب بسیار حاجت نبود خاصه در زمین که ریگ آمیز باشد فلاحت باقلا نیز او را در هر جایی که بکارند بروید و حاجت
با آب و زبل ندارد [illegible] که قوی آید و ترتیب کنند و در هر زمینی که در روی [illegible] کاشته شود قوة او زیاده گردد [illegible]
و بر او [illegible] بکارند و ساق و برگ او بمنزله زبل بود و باید که در وقت گل کردن [illegible] تا عفونت گل [illegible]
[illegible] فلاحت ارزن طرق ارزن کاشتن [illegible] مانند گندم بود و از وی بیشتر بکارند و زمین آن نیک راست بکنند
و سرگین [illegible] آرند و بعضی وی را خوشه خرد میشود و آن سفید و سیاه و سرخ میشود فلاحت ماش وقت زراعت ماش وقت پنبه و [illegible]
سبزها بود و او را نیز بطرق ارزن بکارند و ترتیب کنند فلاحت عدس وقت زراعت عدس نیز همان وقت معهود بود بی تفاوت
فلاحت لوبیا نیز مانند عدس است فلاحت نخود وقت پنبه وقت شالی بود باید که زمین وی را از علف و خار و خاشاک و سایر چیزها که مضر [illegible]
نیک پاک کنند و نرم بسازند و کاشتن وی نیز مانند کاشتن غله بود و در بعضی جاها در زمین [illegible] فرو میبرند و در روی تخم [illegible]
خاک می پوشند بهتر [illegible] و آن در هوای معتدل و هوای گرم بهتر بروید و ثمره بیشتر [illegible] زمین نرم و [illegible] لطیف تر بود
فلاحت کنجد [illegible] او را در فصل خریف بکارند [illegible] برای روغن [illegible] و آن در [illegible] بسیار [illegible] و بهتر
فلاحت سمسم [illegible] اوقات کاشتن [illegible] فلاحت نیل وقت کاشتن نیل وقت [illegible]
و کاشتن آن [illegible] فلاحت کوکنار وقت زراعت [illegible] فصل خریف باشد باید که در هر هفته [illegible]
آب بدهند و وقت خریف [illegible] فلاحت کشنیز
کشنیز

کشنیز را در همه وقت میتوان کاشتن خاصه در خریف و هرچند زمین وی نیک بود قوی و خوبتر و بهتر بروید و گاهی در میان
سبزها نیز بکارند و روز بروز ببرند و در ترتیب و کاهو و چغندر و اسفاناخ و مانند آن نیز چنین میتوان بود فلاحت [illegible]
هر جایی بلند بکارند و آب ندهند احتیاطاً خوبتر و بهتر شود فلاحت [illegible] شبت کاشتن مثل رازیانه بود در وقت و ترتیب فلاحت رازیانه
یعنی بادیان [illegible] وقت کاشتن آن نیز وقت [illegible] بود فلاحت [illegible] احوال [illegible] نیز مانند احوال شبت بود در امور معهوده [illegible]
کیفیت زراعت سیاه دانه همچون نانخواه فلاحت خشخاش موافقند بحسب الصورة فلاحت خردل کیفیت [illegible] آن نیز بطرق [illegible]
فلاحت [illegible] نیز مثل ما سبق فلاحت [illegible] ده نوع است یکی سفید و آنرا اصفهانی گویند و دیگر سرخ و آنرا [illegible] مانند فلاحت
[illegible] فلاحت [illegible] بری [illegible] و کوهی و بستانی بری سیاه تر است از خردل [illegible]
بری بود و [illegible] فلاحت کرفس [illegible] حاجت بکاشتن دیگر نشود و هر سال از بیخ وی بدر آید [illegible]
و وقت کاشتن آن وقت کاشتن کرفس باشد فلاحت خس وقت کاشتن کاهو آخر خریف بود یا اوایل آن و [illegible]
که از تخم کاهو بکارند که خاصه از برای تخم کاشته باشند تا منفعت ضایع نشود و بهترین وی را [illegible] گویند و طعم آن [illegible]
بود و باید که [illegible] زمین را نرم سازند و زبل یا خاکستر آمیخته در میان برگهای آن [illegible]
تا تخم بکند و زود نشود و علفهای زیادتی را پاک بکنند و چنان کنند که برگهای [illegible]
[illegible] لطیف تر گردد [illegible] فلاحت کرنب [illegible] موسم کاشتن [illegible] بکارند [illegible]
بکنند و نرم بسازند و زبل بسیار بدهند از [illegible] فلاحت شلغم موسم زراعت چغندر نیز موسم کرنب بود باید که زمین وی را
نیک راست بکنند و عمیق آب زنند و زبل بسیار بخورانند تا بیخ و برگ وی قوی گردد و گاهی تخم وی را در جای مختصر بکارند
و بعد از آنکه بیخ و ورق بزرگ و غلیظ شود برگ وی را ببرند و بعضی را برکنند و در جای دیگر نشانند و اگر خواهند که بیخ آن بسیار
بزرگ شود مغاک بزرگ بکنند و در روی خاک و سرگین [illegible] بروی بکارند و چون بروید [illegible]
[illegible] شود و بعضی بر بعضی متصل گردد [illegible] که سر خاک بر شود و بعضی را ببرند [illegible] و بعضی را برای تخم بگذارند
و همچنین در کرنب و گزر و شلغم و ترب و مانند اینها نیز بکنند بی تفاوت فلاحت گزر باید که زمین وی [illegible] را نیز راست بکنند و
پاک [illegible] و در روی خاک [illegible] هر روز یکبار آب بدهند [illegible] آن بر زمین غالب میشود [illegible]
دراز [illegible] قریب یک گز [illegible]
[illegible] آب بخورد [illegible] و تخم وی را [illegible] که از برای تخم کاشته باشند تا قوی شود
او را [illegible] بکارند [illegible]
قوة نیک بگیرد [illegible] فلاحت فجل ترب را [illegible]
ربیع بکارند از برای برگ وی [illegible]

بکذارند و باید که ویرا از تخمی بکارند که بعد کاشتن تخم از جایگاه دیگر نقل کرده باشند فلاحت شلغم شلغم را در اواخر تابستان
بکارند هرچند زمین ویرا نیک رات کنند بهتر بروید و باید که تخم از شلغمی باشد که مزروع بود بعد از قلع نه از فرزع زر
فلاحت فجل پیاز را گاهی در وقت خریف میکارند و زبل با خاکستر میدهند و گاهی در وقت کاشتن پنبه و باید که زمین ویرا
نیک رات کنند و پاک سازند و در اوایل آب بسیار بدهند و هر بار زبل بکوب آنند و در تابستان قریب چهل روز
آب بدهند تا تخم نکند فلاحت ثوم زمین سیر را نیز نیک رات کنند و زبل با خاکستر چند آرند و در خریف بکارند و دانهای
وی نیک تنند چون بروید باز زبل بکوب آنند و در وقتی که هوا سرد شود بار دیگر زبل بکوب آنند و در وقت ربیع نیز
چنین کنند و در هر هفته یکبار آب بدهند و در خریف نه بدهند چندانکه برسد و برکنند و اگر تخم ویرا نیز بکارند بروید
لیکن بزرگ نمیشود و در همین زمین که سیر بکارند قوة زیاده شود از این سبب او را در میان نهالها بکارند فلاحت کراث
وقت کاشتن کندنا نیز خریف بود پیش از سرد شدن هوا و در ربیع پیش از کاشتن پنبه بود باید که زمین ویرا نیک رات
بکنند و آن زبل با خاکستر آمیخته بدهند و هر بار که ببرند زمین را نرم سازند و زبل با خاکستر بکوب آنند و آب بدهند
و هرچند که از شیب تر ببرند زودتر بروید و قوت زیاده تر گیرد فلاحت زنجبیل ایرا از عروق بکارند تا تنند زنجبیل و زرد چوبه
فلاحت ریحان وقت کاشتن شاهسفرم وقت پنبه بود باید که اول زمین را نیک رات بکنند و آب بدهند و نرم سازند
و بکارند و زبل با خاکستر آمیخته چند آرند و برگ بعضی پهن تر باشد و بعضی باریک و آنچه برگ وی خرد تر بود بوی خوشتر
و لطیف تر بود از دیگر و او را ریحان بغدادی گویند و آنچه در حوالی با دکان بکارند در غایت قوت باشد فلاحت نرجس
نرگس را در گرمسیرها در خریف بکارند تا زود بروید و در زمستان گل کند و در سردسیرها در وقت تحویل آفتاب بحوت بنشانند
و اگر در ظرفها بکارند در زمستان نیز روا بود وقتی که هوا سرد باشد بخانه بیاورند و اگر آفتاب برآید بیرون برند
و در وقتی که گل کند و پیاز آن سخت بود اصول ویرا بکنند و در نزدیک دود بیاویزند تا خشک شود و [illegible]
مجوف و ضعیف قوت نگردد بلکه بر حال خود بماند صلب و ممتلی و در سایه [illegible] گل بیاورد نه در سال دوم و آن بچه بسیار میکنند
و لذا آن برکنند و در جای دیگر نشانند تا زیاده شود خاصه اگر زمین ویرا نیک رات کنند و زبل بسیار چند آرند و رق آن بزرگ شود
و بوی وی منقطع گردد فلاحت حنا در ربیع بکارند و تا آخر سال بگذارند و از بیخ و تخم وی بروید [illegible] زمین [illegible] اقحوان
وقت کاشتن بابونه گاو نیز وقت حنا بود فلاحت زنبق این در گرمسیر بیشتر میباشد و در اینجا در فصل خریف بکارند
و در سردسیرها در فصل ربیع در باغ یا در ظرف فلاحت زعفران ایرا در تابستان بکارند اول زمین را نیک رات بکنند و در آن
مغاک کنند مقدار یک گز به ترتیب و از عروق صغار که برابر فندق باشد در آنها بنهند [illegible] در آب نه [illegible] چون
فصل خریف نزدیک آید و اوان رستن وی برسد دو بار آب بدهند و در هر ده روزی یکبار و از آن زیاده آب نه بدهند و چون
[illegible] شود و آن گل کند و [illegible] روز بروز گل ویرا بچینند و زعفران [illegible] تا وقتی که [illegible] شود بعد از آن زمینها [illegible]

وزبل

۲۶

وزبل بکوب آنند تا قوت وی بیشتر شود و باید که آب نه دهند تا اواسط خریف که هنگام رستن اوست و عروق
آن تا مدت سه چهار سال در زمین می مانند و بچها بسیار بر میآورد به مرتبه که زمین تنگ شود از اینجهت برکنند
و در جای دیگر نشانند یا در همان جا بکارند اگر زمین دیگر نباشد فلاحت سنبل هندی بیاشد و بری و جبلی و هندی را سنبل
الطیب گویند فلاحت بطیخ باید که زمین خربوزه نمک و مرغزار و درختان نباشد و تا علف غریب از وی
زدوده نشود بکار آن ضایع نشود و آن در زمین [illegible] و شوره شیرین تر شود و لطیف تر و پس باید که زمین نیک اختیار
کنند و آنرا خوب کراب کنند و نرم سازند و اگر بزبل حاجت باشد چند آرند و اگر خاک کهن و عفن باشد بهتر
بود خاصه خاک کهنه دیوارها و در تخم وی نیز احتیاط نیک کنند و هر جنس را علاحده جدا کنند و هرچه زود تر میرسد
اول بکارند مثل صیفی و خریفی و شتوی و گویند هرچه تجویف وی بیشتر باشد زود تر رسد از آنکه تجویف آن کمتر باشد و گاهی
خربزه را در بیخ خار ترنجبین بکارند بغایت خوب شود و او را از بیخ ببرند و سر وی را بشکافند و تخم خربزه در آن بنهند و به خاک نرم
بپوشند و بآب حاجت نباشد و در بعضی جایها همه زمستان زمینهای نشیب و مغاک آب بسته دارند چنانکه پر شود بعد از
آنکه آب فرو نشیند و در وی تخم بکارند تا وقتی که آب آخر شود و از تخم فارغ شوند و بدین طریق حاجت بآب و زبل نباشد و گاهی
در [illegible] و تیز آب را در مزرعها و مغاکها میبندند چندانکه پر شود بعد از آنکه آب فرو نشیند زمین را نیک رات کنند و تخم
خربزه شمام را در آن بکارند اول خاک را از سیل برآورند و از آن تخم چند دانه بگذارند و اندک خاک خشک نیز در آن بکنند
بعد از آنکه بروید و سه چهار برگ شود بگرد وی خاک نرم بریزند و هر جا که سه چهار تا رسته باشد یکی را بگذارند و باقی همه را
دور کنند و اگر زمین بی آب باشد باید که زبل را باریک و زرق الطیور آمیخته به بیخ آن برتنند و اگر فرصت آن نباشد زبل را
بآب آمیخته بدهند و در مواضع که سرما سخت باشد یا گرما سخت او را محافظت کنند و مانند کاسه از سفال یا از برگ سازند
و بر بالای او نهند فلاحت خیار و اکثر احکام خیار مثل احکام خربزه بود و باید که در هر دو سال در جای دیگر بکارند تا قوت
کاشتن وی اول بهار بود و از سرما سخت و گرما سخت نیک نگاه دارند تا خوب بروید و بار آورد فلاحت قرع وقت کاشتن
کدو نیز وقت خربوزه بود و او را از نزدیک دیوارها و درختها بکارند تا بر آن بر رود و آن نیز مختلف میشود باختلاف اماکن و در هر جا
بطوری و شکلی میشود فلاحت بادنجان او را در اوایل سال بکارند و زمین وی آن زمین خربزه بود و گاهی او را اول در زمین مختصر
زبل داده بکارند و آب بدهند چنانکه بروید و دمیده شود بعد از آن از آنجا بجایی که میخواهند ببرند و بترتیب نشانند و آب و
زبل چند بار دهند تا قوت بگیرد و دمیده شود بعد از آن از آنجا بجایی که میخواهند ببرند و آن بر انواع است سیاه و مستطیل سفید
و نیمه سبز و مدور [illegible] و آبدار و رقیق و غلیظ این است آنچه از کتاب شجره نهال نقل برداشته شده فلاحت [illegible]
کردن بعضی چیزها چون تخم ماش و عدس را با سرکین گاو آلوده سازند پس زراعت کنند زود تر سبز شود و [illegible]
و باقلا را یک شب نه روز در آب خیسانیده کنند و بعد از آن بکارند دانهای آن بزرگ شود و [illegible] باید که در وقتی [illegible]

که ماه در محاق باشد و اگر نخود را در آب گرم آغشته سازند شب نه بعد بعد از آن بکارند دانهای آن بزرگ شود و اگر
قندی با تخم جو زراعت کنند زودتر رسد و نرمس را سه شبانه روز در آب خیسانده کنند بعد از آن بکارند تلخی
آن کمتر شود و بعضی از اهل فلاحت گفته اند که اگر تخمی که در دشت حاصل شده باشد در کوه پایه بکارند و آنچه در کوه پایه حاصل
حاصل شده باشد در دشت بکارند بیشتر حاصل شود و نیکوتر آید و بعضی گفته اند که اگر از پوست گرگ غربالی سازند
که از او بسی سوراخ بوده بمقداری که انگشت در او رود و تخم از آن غربال آفت نشد ربع آن بیشتر آید فایده در دفع آفت
زراعت اگر خنفسای کم برون آب بد او را زنده گرفته در ظرفی نهند و آن ظرف را در وسط زمین مزروع دفن کنند و
یک هفته بگذارند بعد از آن بیرون آورند از آفتها محفوظ ماند و ربع آن نیکو بود و اگر عدس را با هر تخمی مخلوط بکارند هر آفتی
که بود بعدس رسد و زراعت دیگر سالم ماند فایده گفته اند درخت انار و درخت مورد با هم محبت دارند چون این دو درخت
نزدیک هم نشانند بار بسیار آورند و درخت انار که ضعیف بود در زمستان سرما در آن تاثیر کند انرا به برگ کدو و ساقهای
درخت کدو بپوشند از سرما محفوظ ماند و همه نهال را چنین نگاه میتوان داشت و گفته اند که پسته و بادام دوستان یکدیگرند
چون انها را نزدیک یکدیگر نشانند بار بیشتر آورند عمل دوائیکه در خوره کور گردد اسب زیره سیاه از پوست بیرون کرده سائیده در چشم
اسب کنند کور شود و اگر خواهد که نیکو شود [illegible] بشوید نیکو شود کشتن اسب ببندد پوست موش کور و خشک ساخته
باریک بسایند و قدری از آن بالای [illegible] اسب چند از [illegible] اسب بیفتد و کارش بهلاکت انجامد اگر خواهد که نیکو شود
قدری صندل [illegible] در بینی او بریزند بحال خود باز آید التریاق جمال کوته باید ساخته با شیر و لیمو در ظرف مسی سستی نماید
و لختی از آن بر دو انگشت طلا کرده بر سر و بینی هرکس رسد در حال [illegible] بیرون آورد چون خواهد که دفع شود ترشی خرما هندی
با آب بمالد دفع شود التریاق قدری سپاهک را درون درخت زقوم انداخته وصل کند و روز سیوم سپاهک مزبور را از آنجا برآورد
هر که را با خورد در برگ تنبول خوردن دهند بر دو لب او سفید گردد چون خواهد که نیکو شود با آب بادنجان سیاه بشوید نیکو شود و
التریاق بیار دو موش پر آن که بهندی کلهری گویند یا موش کور در شب کشته بکشند و پوست او [illegible] هرکس که بر جای
بول کرده باشد خاک آنجا گرفته [illegible] بول آنکس در حبس شود چون
خواهد که بگشاید خاک از آنجا بیرون آورد [illegible] تریاق [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] التریاق [illegible]
تریاق [illegible] چون [illegible]
آن چراغ را [illegible] ادویه [illegible] چوب دارد که بزبان هندی [illegible]
[illegible] و [illegible]
راه [illegible] که هیچ [illegible]

داشت

داشت و اگر خواهند چون او را بر در آرند تخم [illegible] یک کف دست با آب بکوبانند خون باز ماند ادویه القولنج در دیگ او
درم [illegible] باد روج و گویند تخم باد روج اندازند که همه طعام او چون پر کرم باشد مردم از او بگریزند رجوع کنند و همچنین بود جنس
ادویه [illegible] چون در دیگ او نیل اندازند تمام کلها سیاه و بد بو شوند و کس نخورد ادویه قصاب چون اسفنج که بآب [illegible]
ماهی تر کرده باشند بگوشت او بر تنند همه گوشت او بدبو شود ادویه خباز اگر در تنور او زیبق اندازند نان در تنور او نه بستد
و [illegible] او بسوزند ادویه [illegible] بر جای نماز او آب لیمو بپالایند که هیچ چیز دفع نشود الا [illegible] چون آب منی در نظر آید
ادویه [illegible] بگرداند کفش راست را بجانب چپ و همچنین چپ را بجانب راست از روز هیچ وجه صید نتواند کرد حرکت
میوه فروشان بر میوه آن [illegible] که [illegible] کرده باشند و نوشادر چند انند جمیع میوه او گندیده شود ادویه حلوا به باشد
بر حلوای او گرد صبر سقوطری بپاشند کس حلوای او را نتواند خورد حرکت [illegible] در قمع او عصاره [illegible] هر که کوبند
[illegible] کرده و [illegible] ادویه [illegible] عضایه و [illegible] در شکم او پر کنند از آرد عدس و بگذارد تا خشک شود پس در هر رخنی
که خواهد بیفشاند و در دو سه ساعت آن قدر شپش شود که بوصف راست نیاید ادویه [illegible] دود کنند در دکان او کرم [illegible]
جمله شیشهای او شکسته شود ادویه مطرب اگر نوشادر را آب ساخته و بهی همراه ساخته بمطرب دهند تا بخورد از آواز باز ماند
و چیزی نتواند خواند حرکت [illegible] اگر [illegible] اسب را چرب کنند نتواند دوید حرکت [illegible] اگر شاخ [illegible] یا سم اسب یا چوب آن
از این هر سه کدام که [illegible] گل اندازند جمله ظروف او معطل شود ادویه [illegible] اگر سرگین خوک در [illegible] اندازند همه چرم گنده شود
ادویه [illegible] کرم [illegible] با آب لیمو [illegible] در حال حایض شود ادویه [illegible] بستانند [illegible]
و با یک مشت گندم [illegible] در سوراخ آسیا کند در حال از گردش باز ایستد والله اعلم بالصواب ادویه [illegible] چون عصاره
ورق عناب بکسی دهند که مضمضه کند و یا ورق تازه او بخاید چنان مزه [illegible] او را آید که اگر نبات خورد [illegible]
[illegible] هیچ نتواند خورد چون [illegible] مضمضه نماید یا آب خردل مضمضه کند [illegible]
ادویه [illegible] اگر مقداری انگور در کوزه کنند چون آب در روی آن ریزد [illegible]
ادویه [illegible] چون سحق کنند زاج سفید را با دهنی خوشبو چون روغن بنفشه یا بادام یا روغن گل زیبق [illegible]
[illegible] ادویه [illegible]
[illegible] ادویه [illegible]
[illegible]
کنند [illegible] و چون در محل که طبق [illegible]
بر روی طبق ریزند آن ذرات بسبب حرارت در حرکت آیند و دراز شوند مانند کرمهای سر سیاه و هم [illegible]
شود و عامل چون اصل آن میداند [illegible]

اذیت نوعی دیگر مقداری ... مدقوق در مجمره افکند جمیع جمد او بگدازد و آب شود اذیت تب بیآورد سنگ پشت خورد که بزرگ
نشده باشد یعنی کچوه ... جهت ورم کوکرد بخوراند و زیر طغاری نهند زمانی و بعد از آن آن طغار بردارد هرچه او دیده باشند
بستانند و نگاه دارد و وقتی از آن باب ساییده بر کف دست خود مالد هر عورتی را که بخواهد دست جان کند پس آن عورت
ناپیدا شود و اگر هر دو دست مالد هر دو ایشان ناپیدا شوند چون دست بشوید باز بجای آید عمل چهاردهم در دو کاره دیگر هم
که تبدیل الوان موی کنند اگر دیوچه آید یا سرکه در شیشه کنند چهل روز در زیر سرگین اسب دفن نمایند از هر جا که موی استرده
باشند در بن آن بمالند هرگز موی سپید دیگر بر نیاید و نیز اگر شیر سر میش با یک آمیخته بر موی مالند بروید دیگر نیاید سرقم اگر
خواهند که ریش سیاه سپید شود آب شکر و طلق بر ریش مالند سپید گردد و اگر خواهند که باز سیاه شود [illegible] بشویند
برنگ اصلی باز آید نوع دیگر زهره گاو و ورق حنظل اگر بر موی سیاه مالند سپید گردانند نوع دیگر از ظرف آهکینه
روغن زیت باز جوش کنند و خوک زنده در او کنند و بگذارند تا آن خوک در او بمیرد از آن اگر بر موی سیاه مالند
سپید سازد نوع دیگر اگر دود کبریت بموی سیاه دهند سپید گردانند اگر بخواهند که برنگ اصلی باز آید سرکه [illegible] بشویند
دکاره تبدیل لون چشم بستانند ضفدع و در دوغ اندازد و چهار هفته بگذارد تا مهرا شود پس روغن او گرفته بر [illegible] خفاش
آمیخته در چشم هر حیوانی که ارزق و سرخ باشد بکشند برنگ سپید شود دکاره رنگ ابلق و سیاه بگیرد آب نوره و جان مردار سنگ
سحق کند و براده حدید تا آن اضافه نماید پس بمالد بر آن سپید که سیاه یا ابلق سازد و هرگز زایل نشود رنگ سپید
بگردد ستام ابرص و شحم ضفدع بری و شحم خنزیر و بگدازد و با یکدیگر بیامیزد و هر جسد اسود که بمالد [illegible] سپید گردد
و آب سیاه را بعین حیله ابلق توان ساخت تسوید الشعر بگیرند [illegible] و زرنیخ و حرمل و مازو و زاک و حنا و خیر
دکوفته و بجمله بآب بسرشند و نیک بسوزانند تا ادویه بآب آید اگر بر ستور بمالند و یک شبانه روز بگذارند آن ستور
اگر سپید باشد [illegible] دار و ابلق گردد دیگر بگیرد عفص [illegible] بجوشانند تا خشک شود و [illegible] محرق و شب و
کثیرا سپید از هر یک [illegible] اندازند جهت [illegible] نمایند و همچون سازند باب گرم و سه ساعت بگذارند و بمالند
بهر موی که سپید باشد سیاه شود و در غایت سیاهی [illegible] چون خواهند که کودکی را بدزدند و او را چیزی مسموم بخوراند
که بخواب رود پس بگیرد عفص و [illegible] و زاج قبرسی و مردارسنگ [illegible] مخلوط سازد و بمالد
بر جسم او و موی در ساعت بیفتد و رنگ او دیگرگون شود و بجذام ماند و ازاله او بطریقی است که [illegible] سرکه
حل کرده باشند بمالد بر جای بهای او و بعد غسول [illegible] بقدرة الله باز بحال خود آید [illegible] اگر خواهند که ادمی را
از خانه یا از جایی بدزدند مردارسنگ را در آب حل کرده بر روی او مالند سیاه شود و از تبدیل لون او را بدزدند
تغییب اگر خواهی که گوسفند بصورت سگ نماید بگیرند تخم [illegible] و در کاسه سرکه سیاه بکارند و آب به [illegible] تا رسیده
و پخته شود پس از پوست او ریسمان ببافند و آن ریسمان را بر گردن گوسفند به بندند در نظر خلق سگ سیاه نماید و اگر
آن

آن ریسمان دور کنند باز بصورت گوسفند ظاهر گردد عمل پانزدهم در محبوبیت و مهابت حرز باید که شب یکشنبه نزدیک
بوته انجیلی رفته قدری غله [illegible] از من بزیر درخت او بیآرد و بگوید که من ترا میگیرم که در کار من مددکنی و چون
[illegible] از آن شب [illegible] خود را [illegible] سازد و بیخ آن درخت [illegible] هر که او را به [illegible] عزیز و مکرم
دارد که هندی او را [illegible] گویند حرز هر که سر پر هدهد سپید و بیخ نیل [illegible] زهره بستانند [illegible] لولو و
با خود دارد در پیش خلایق عزیز باشد حرز بگیرد عود و صندل و زعفران و دیودار و لوبان [illegible] مشک [illegible]
کوفته و بیخته با شهد بیامیزد و بسوخته دوده بستانند و در چشم کشد در نظر بندگان بزرگ و عزیز باشد حرز [illegible]
[illegible] کرده با منی خود بیامیزد و سفوف سازد قدری از این بکحل بیامیزد هر که این را ببیند خواه مرد و خواه زن مطیع
و عاشق او گردد در هیبت اگر از پوست گرگ کمری بدوزند و بر میان بندند همه مردم از ایشان ترسند و هر جایی که [illegible]
روا کنند نوع دیگر شب یکشنبه در پیش درخت [illegible] سپید رفته او را بگوید [illegible] که ترا بجهت فلان مهم میخواهم که کرم
[illegible] شود قریب بطلوع آفتاب [illegible] که بجانب شمال آن درخت باشد [illegible] بنقره و یا بر جامی [illegible] کرده ببازوی
راست ببندد در نزد سلاطین و اکابر با عزت باشد و کسی بروی قدرت [illegible] نداشته باشد و زبان بد گویان بسته گردد
و دیو و پری [illegible] نوع دیگر هر که موی دم [illegible]
با خود دارد در نظر ها با هیبت نماید و در حرب بر دشمن غالب آید [illegible] خوف [illegible]
نوع دیگر اگر شب یکشنبه درخت [illegible] که اگر دست آدمی باو رسد همان ساعت برگهای خود را فراهم کنند
[illegible] که بجهت فلان مهم ترا میخواهم [illegible] بوقت طلوع آفتاب او را از بیخ برکند و تعویذ ساخته ببازوی راست بندد
[illegible] هر که او را [illegible] و اگر خواهد که دستی [illegible]
[illegible] که الله تعالی این خاصیت باو بخشیده الهیبت والقهر اگر کسی با پای خروس در آن ساعت که با خصم مقابل
شود در دست خود گیرد بر خصم مظفر گردد والله اعلم بالصواب عمل شانزدهم در جذب القلوب جهت اخلاص [illegible] بیاورد
خروس سپید که مطلقا رنگ دیگر نداشته باشد بکشد چون او [illegible] تازه [illegible]
[illegible] در ظرف گلین [illegible]
با هر که [illegible] در شب یکشنبه [illegible]
[illegible]
عاشق و مطیع او گردد [illegible]
[illegible]
روز [illegible]

[illegible]

منحرو مطیع او گردد اعجب برشف و فلفل کرو را با شهد آمیخته در اندام خود مالد و بستر بشوید و دوری ورنجب نیز با گد
همه خلایق بنده او گردند اعجب گل دم توره و پای بزنگ برابر در آتش فی کستر سازد و آن خاکستر هرگاه در چشم کشد نزد
همه کس عزیز باشد اعجب بیخ بهنکره بیخ وز قوم سفید برابر بساید و حبها سازد هرگاه که او را بر سنگ بساید و بکود و مالد
خلق او را دوست دارند اعجب ردهین کاو با مغز آهو بساید و حب سازد هرگاه او را بر سنگ بساید و با انگشت خنصر
دست چپ بر جبین کشد هر که او را ببیند مطیع گردد اعجب بیخ بنجنکس شاو بیخ بهنکره و دوار چینی و بیخ سپیهند
سفید در وقتی که ماه در منزل نثره باشد دختر باکره جمله را با روغن گاو بساید و حب سازد هر که اجزا بر سنگ بساید
در پیشانی کشد خلایق مطیع او گردند اعجب عسل و نکسر و روهین گاو و پای بزنگ حب وی بساید و حب سازد
و هرگاه عورتی قدری از این در چشم کشد محبوب همه کس باشد اعجب سرز بور سیاه و سر مرغ سیاه بیده و در جامه حیضی
گرفته فتیله سازد و در چراغ افروخته دوده بستاند هر عورتی که از این دوده در چشم کشد نظر هر که بر او افتد عاشق
او شود اعجب قدری کوکرد زرد گداخته مغز سر آدمی در او افکنده بگذارد تا سرد شود هر که او را با خود دارد بهر زنی که او را ببیند
مبتلای او گردد و تا عورت بر آن مرد جمع نشود بیقرار و آرام باشد اعجب زهره گرگ و روغن گل بر آتش آمیخته سازد
و هر که از این بر هر دو ابروی خود مالد هر زنی که او را ببیند مبتلای او گردد و پیه اوب عقعق جدا نتواند بود و اگر چنین زهره
گرگ را با شهد آمیخته هر که بوقت مجامعت بر ذکر طلا کرده بهر زنی که مجامعت کند اصلا آن عورت یک ساعت از او جدا
نتواند گرد و مطیع و فرمان بردار او باشد اعجب هر کاه پایهای کیک عرق کند آن عرق را بستاند بهر زنی که آن عرق پای
با شراب یا طعام خوردن دهد شیفته و واله او گردد و پی او شکیب نداشته باشد اعجب بیخ بهنکره را در دهان گذارد
دالب آن در چشم کشد در چشم مردم عزیز و محترم باشد اعجب شاخ زعفران با تخم درخت گل مایی خجنبیه و ره هین گاو
هر سه ست وی سایشنه هر زنی که در فرج خود مالد با هر مردی که جمع شود آنمرد یک ساعت بی آن زن نتواند بود اعجب
کاک جنگلی یعنی سیمی و مهلتی و نبک و کافور بوزن برابر کوفته حب سازد بوقت کنار خورد و بوقت مجامعت بهر زنی
که کود اندکی از آن حب آن زن شیفته و واله او شود اعجب با یکی که رزو چوب را تا مدت سه روز در پیش سک
نگاه دارد هر مردی را از آن بقدر دو جو در هر زنیه را نقب یک جوز از آن بیه بهست بخورد مطیع و منقاد او گرد و نیز
اعجب اگر در زن و مرد افتد دشمنی زن از شوی یا شوی از زن شود و میل اعجب بیاورد گک کک و سمل کنشته
بیس انگیز با در آتش اندازد بسوزاند خاکسترش را تمام بشو هر دو زن میان افکند دشمنی شود هرش بنده آن شود
دگر شود بهر زن کنیزک شود اعجب در از بوم کبری زبان درست بگیرد و نفع آنکه کنم گفت اعجب بیاورد روز
یکشنبه گل و برگ و بیخ درخت اندا هوی وخاکستر عورت بعد وی که سوخته باشند و خاک زیر پای چپ خود بهر
را با ریک بساید و بوقت حاجت در ای روز مذکور بر سر هر که اندازد مطیع و مسخر او گردد اعجب بستانند جرک بیخ
وبرگ

وبرگ هر دو چشم و برگ زبان و دندان و حلق و سینه و برگ هر دو کف دست و ناخن و برگ بغل و پشت و هر دو شانه
و ناف و صلب و برگ خصیه و قضیب و سر و هر دو کف پای بوقت مقارنه مشتری با قمر جدا کند و بیخ و برگ گل پرباله سفید
و حبه سفید و قدری مقناطیس یکجا کرده با آب منی خود بقدر حبه حبها سازد و در سایه خشک کند و بوقت حاجت یکی از آن
در آب حل کرده بهر که خوردن دهد مطیع و فرمان بردار او گردد و باید که در آن وقت انگشتری از آهن ساخته در خنصر
دست چپ خود یا پای چپ کند خاصیت مقناطیس غالب آید که عملیست غریب اعجب مجرب حکیم والا لاهی جم و مرتبه
سرگین کلاغ سیاه با عسل مخلوط ساخته بر قضیب طلا ساخته جماع کند بر مفعوله محبت مفرط کرده اعجب مجرب بگیرند شمین
دست و پای را از خود تخیه و نیک آب نیه وانرا بخورد هر که به دهد مطیع و رام و فرمان بردار گردد و دست یا ترین تر بهر آن
که او را دوا ابکشد برگ تنبول بتاثیر مذیاد و زلیستی که فهم آن کنند نوع دیگر چنانست که در شب یکشنبه ناخن دست و پای
بشوید و نو نیزند که هیچ تشفیط دیگر شوارا بنیوی و حاجتی می بر دیم چون شب دیگر بیاید آن ناخنها را در سفال
در آتش نهند و خاکستر سازند هر که را خواهد طعام و شراب دهند مطیع و رام و فرمان بردار گردد نوع دیگر که بعضی از دوستان تجربه
کرده اند بجز آنکه ناخنهای بریده وقتی که قمر متصل باشد بعطارد دانرا بر سفال آب رسید بسوزاند و قتی نیکو حاصه و مفرح
ساخته بعد از این و قدری عسل مقتی در به هر که مطلوب است از دوستی تو بیقرار گردد و من اسرار قاسمی اعجب
لبیدی بعد ورق عرق و مشک و مقتی بمنه از هر یک وانیه و یکجا کرده بکوبد و بکوبد هر که را خواهد در طعام بخوراند محبت عظیم شود
اعجب حب کتان دو جزو و تمره دو جزو بکوبد و کوفته بخوراند در حلق هر که خواهد محبت و مودت اعجب غیر ایک
جزو یک ربع القمر بجزو تمر عسل کوفته بخوراند محبت عظیم شود اعجب والمودت وقتی که قمر در برج ثابت با سعدی متصل بود
و اگر آن سعد زهره باشد اولی و اعظم است و متصل به زهره یا مشتری باشد بگیرد دقیق ترمس و بکوبد کند با آب منی و بپزد
آن عسل از این دو ا بخوری اشربه طعام هر که به هیا مطلقا از تو صبر نتواند کرد و خود را فدای تو سازد از غایت محبت
اعجب مجرب جو یک روز یکشنبه دو دم قمر قریب بیشه رود و نیکو پاک کرده ببوید و ریزه ریزه کرده بساید و نگاه
دارد هر که را از این با برگ تنبول یا طعام قدری به دهی مبتلای تو گردد و چوب سگ و بال تو گردد اعجب گل کیز یا شیر
ماده و سگ سیاه با کنز خود یکی کرده با جوز هر که بخوراند مبتلای او شود اعجب بیخ اک سفید و مقسم که هندی همیشه
گویند و سرگین کنجشک یکی وقسط یکجا کرده هر که با منی خود ممزوج ساخته به هر مبتلای او شود اعجب که هندی
سطبهی گویند وقتی که کجو بچهر در روز یکشنبه واقع شود بیاورد گل گوماشکفته و ببلکو بر گل چسبیده است از این شکند
و بیخی از آن برآید تا منعی شته یا برگ آن را کوفته قتیله سازد و چراغ زوند و دهان وقت از تخم سهوره روغن
بکشد و در همان روز همان وقت چراغ افروزند از علی آتش حضور کوره کوزه گران تخته سازند و احتیاط نمایند که این چراغ
بر زمین ننهند بلکه معلق و مرتفع آویزند چون باشند دود همچو با قریب آن رانده و آن روغن در آن چراغ افروزند کرده فتیله نکود
نخورند.

و دوده آن بستانند و نگاه دارد و اگر قدری از آن بر بدن هر که ریزند و یا بر بستر خلقی بکشد آدمی و حیوان مبتلای آن شود
همراهی او نکند ازو بگریزند و همیشه متحیر او شوند **نوع للتفریق** بگیرد زنبور سرخ رنگ و بستانند یا بر کرخ و از جای کاواک ستاره
و در آن کاواک زنبور رها کند اندازد و سر او مهر کند از چوب کنار و یا قند بچسپانند و بعد از دو روز بیرون آرد از
راه مخرج [illegible] و پاک بشوید و در بند [illegible] کشیده سرش جدا نگاه دارد و تن او جدا نگاه دارد و چون خواهد که
کسی را مبتلای خود سازد بوزن یک برنج گوشت زنبور با شیر بدهد مبتلا شود و چون خواهد که دوستی دور شود
بوزن یک برنج [illegible] از سر آن زنبور بدهد و از یکدیگر جدا آیند **نوع تیسیب للتفریق** چون کسوف شود باید [illegible]
سیاه و سفید که یکجا رسته باشد به وقت گرفتن کسوف باید که شاخ [illegible] سیاه به یک زخم ببرد و در [illegible] سرخ به
پیچد و چون کسوف برطرف شود شاخ [illegible] سیاه و باید که در زمین ننهند جای معلق نگاه دارد و چون چوب [illegible]
[illegible] برکسی بزند مبتلای او شود و محب او گردد و چون چوب [illegible] سفید بر او زند جدا آید شود **نوع دیگر**
للتفریق چون کسوف یا خسوف شود ببرد شاخ کنیر سرخ بیک زخم و ببرد شاخ کنیر سفید بیک زخم و تا از زمان
[illegible] آنکه کسوف و خسوف برطرف شود بعد از آن هر دو شاخ کنیر سرخ و سفید را ببرد برای انگشت خود و در از
[illegible] و در زمین ننهند و جای معلق نگاه دارد و روزی که عورت هندوی را برای سوختن می برند آنجا برود و چون
زن هندوی سوخته و آتش سرد شده هر دو شاخ مذکور را بقدر یک انگشت بسوزانند و با خود نگاه دارد و چون
خواهد که جدا آید یا [illegible] خود زدم و مبتلا سازد چوب کنیر سرخ بر وی زند مبتلای او گردد و اگر خواهد که جدا آید
[illegible] چوب کنیر سفید بزند که جدا آید شود **نوع [illegible]** اگر کسی [illegible] دندان سگ دیوانه با خود نگاه دارد
و [illegible] در آب حل کرده بخورد [illegible] آنکس چنان محیط شود که [illegible] از پاکی فرق [illegible] کرده و دیوانه
شود **نوع** اگر خواهی که میان دو کس مخالفت شود وقتی که دم راست جاری باشد [illegible] گل در خت
[illegible] و [illegible] را گرفته بسوزد [illegible] با یکدیگر دشمن شوند **نوع دیگر** وقتی که نفس راست جاری باشد بستاند
خون کوش [illegible] بنام آنکس و [illegible] زاغی و چهار پر از بازوی راست او [illegible] از دست چپ او بنام
آنکس [illegible] زاغ [illegible] که آن خون [illegible] آنکس [illegible] و پریشان گردد **نوع دیگر**
[illegible] هر که [illegible] جنگ و آشوب پیدا شود **التفریق** [illegible] خواهند
که در میان دو کس جدا آید و خصومت افتد بگیرند خاکی که بر آن مرد بول کرده باشد و موی زن را [illegible]
[illegible] و دیگ [illegible] و از این [illegible] آن گذاشته زیر آن آتش کنند در میان هر دو چنان خصومت
پیدا شود که یکدیگر را نتوانند دید **التفریق** اگر [illegible] شغال در سرای گذارند در میان ساکنان آن خانه جنگ شود
التفریق [illegible] و جزو حل [illegible] برابر [illegible] عظیم در
میان شود

[illegible]

در میان شود **التفریق** گوشت [illegible] و گوشت زغن بهر که بخورانند مجنون و دیوانه سازد او را **عمل [illegible]**
و [illegible] ده سیر شوره را در پانزده سیر آب که یک دیم درون شوره باشد انداخته در دیگ بجوشانند چون آن
جوش آید و کف بر روی دیگ آمدن گیرد آن کف دور کنند و هر چند که هم کف کند آن کف را نیز بردارند و دور کنند بعد از آن
سفیده تخم مرغ دوازده عدد در ظرفی کرده مقدار دو سیر آب در آن انداخته لت کنند که سفیده مذکور کف کند
ساعت بساعت از آن کف در دیگ شوره اندازند که جرم شوره را جمع کند و هر بار که دیگ کف کند آن کف را
دور باید کرد تا شوره صاف شود اگر تخم مرغ نباشد برنج بلور که آن را بهندی [illegible] گویند یا دال نخود صاف کنند
چنانچه شربت را صاف کرده میکنند دال نخود را در آب تر کرده نگاه باید داشت بعد از آن دست زده از پارچه
صاف باید کرد و در دیگ شوره باید انداخت چون صاف شود قطره از آن شوره بر روی ناخن چکانند اگر بسته ماند
بقوام رسیده چون بقوام رسد دیگ را فرود آرند و ساعتی بگذارند که دیگ از جوش بنشیند بعد از آن از پارچه سه تو
در ظرفها صاف کنند و چوبهای باریک بر سر آب شوره بگذارند که شوره بر آن چوبها بر بندد و شب در جایی نهند که از گرد
و غبار محفوظ باشد بامداد شوره بر بندد و آنجا که بر سر شوره بسته آن آب را از ظرفها دور کرده ظرفها را در آفتاب بگذارند
که شوره خشک شود و از ظرفها برآورده و بر روی پارچه سفید انداخته دو روز دیگر در آفتاب بگذارند و اگر شوره حرکت بیشتر
داشته باشد مرتبه دیگر بهمین طریق دو آتشه کنند تا خوب سفید شود **طریق [illegible] شوره از خاک** خاک شوره که در زیر
دیوارهای کهنه و مقابر کهنه پیدا میشود هر چه سیاه رنگ باشد بهتر است بیارند از آن خاک و بچشند آنچه شورتر باشد
بگیرند از آن خاک هر قدر که دانند بعد از آن چیله ساخته بر روی آن بوریا اندازند و گرد آن چیله را آن قدر بلند کنند
که خاک شوره نریزد و صورت حوض کم عمق بهم رسانند و بالای آن بوریا قدری کاه اندازند که منافذ بوریا را بگیرد و در زیر چیله
کرباس یا کپل را بگیرند و بر بالای چیله خاک شوره را چندان اندازند که بگنجد و در زیر کرباس یا کپل ظرفها بگذارند و بر بالای
خاک شوره آن قدر آب چندان اندازند که یک وجب آب ایستاده باشد و تا شش پاس بگذارند که خلاصه و تمام بچکد بعد از آن
گل را دور کرده بهمین طریق خاک دیگر بر بالای چیله اندازند و هر قدر که خواهند بیارند و از شوره حاصل کنند
بعد از آن که آب شوره را گرفته آن قدر در ظرفها بگذارند که صاف شود بعد از آن در دیگ انداخته بجوشانند چندانکه
که از ده حصه یک حصه باقی ماند بعد از آن از دیگ برآورده در ظرفها بگذارند که صاف شود باز صاف او را در دیگ انداخته
بجوشانند تا آنکه از سه حصه یک حصه باقی ماند بعد از آن در ظرفها صاف کرده نگاه دارند و شوره ببندد اگر خواهند
که دو آتشه کنند بطریقی که بالای مذکور شده بعمل آورند اگر چیله نباشد حوض را چنانچه سازند و خاک شوره در آن
حوض بریزند و بر بالای آن آب اندازند و خاک و آب را درهم ساخته بشورانند بعد از آن یک شبانه روز بگذارند
که گل در زیر بماند و آب بالا بیاید بعد از آن آن آب را بردارند و بطریقی که مذکور شد بپزند **طریق ساختن داروی [illegible]**

طریق ساختن زنجک اگر خواهند پنج یک کنند شوره مصفی پنج سیر گوگرد یک سیر انگشت چند یا اگر یا بانه یک سیر و اگر خواهند که شش یک
کنند شوره شش سیر گوگرد و انگشت چند از هر کدام یک سیر گیرند و هر کدام علاحده در کرابی آهنی [illegible] صلایه کنند بخوب میده شود و
بعد از آن همه را یکجا کرده باز صلایه کنند تا زمانیکه مثل سرمه شود و بعد از آن به آب خمیر کرده و در میان پای کوب انداخته لت کنند و هر گاه که روی
تختک سهند پای کوب برآورده باز خمیر کنند و در پای کوب انداخته لت کنند چند نوبت بهمین طریق عمل کنند تا زمانیکه [illegible] و
[illegible] شود و آنکه از پای کوب برآورده دانه [illegible] بعد از آن در آفتاب نهند که خشک شود و اگر [illegible] تر کرده باز
دو آتشه لت کنند و بعد از آن خشک کرده دانه بسته بکار دارند [illegible] شود برنجک کارخانه اینست طریق ساختن
[illegible] و طریق ساختن انگشت اینست که [illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد از آنکه [illegible] خاکستر [illegible] سبو کنند [illegible] شوره نوزده درم انگشت چهار درم [illegible]
[illegible] شوره دوازده مثقال [illegible] ده مثقال و چهار دانگ [illegible] گوگرد یکمثقال و نیم [illegible]
[illegible] شوره پانزده مثقال گوگرد یکمثقال [illegible] شش مثقال [illegible] ده مثقال [illegible] شوره ده مثقال گوگرد سه مثقال و دو دانگ
[illegible] شوره ده مثقال [illegible] شوره ده مثقال گوگرد سه مثقال زکال یکمثقال و دانگ [illegible] شوره
ده مثقال گوگرد سه مثقال و نیم [illegible] شوره ده مثقال گوگرد یکمثقال و دانگ [illegible] چهار دانگ فولاد یکمثقال
[illegible] شوره صد مثقال گوگرد یکمثقال و دانگ زکال [illegible] فولاد [illegible] شوره ده مثقال گوگرد یکمثقال و دانگ زکال
فولاد [illegible] شوره ده مثقال گوگرد پنج مثقال زکال ده مثقال فولاد پنج مثقال [illegible] شوره ده مثقال گوگرد [illegible]
[illegible] ده مثقال و نیم زکال ده مثقال [illegible] شوره ده مثقال گوگرد یکمثقال و دانگ زکال چهار دانگ فولاد دانگ و نیم
[illegible] شوره ده مثقال گوگرد چهار دانگ و یکمثقال زکال [illegible] شوره ده مثقال گوگرد یکمثقال و دو دانگ
زکال ده مثقال و دانگ فولاد ده مثقال [illegible] شوره چهار ده مثقال گوگرد سه مثقال و نیم زکال سه دانگ مثقال و نیم فولاد هفت مثقال
[illegible]

در این نسخه لعبت کرده از اول الی آخر
با تصدی هشت ترکیب
۹۸

شوره دوازده گوگرد یک انگشت دو درم فولاد نیم چهار رطل فرما شوره چهارده درم گوگرد دو نیم درم فولاد شش درم چهار رطل نخست
شوره ده درم گوگرد یک و نیم درم روسنج یکدرم زرنیخ یکدرم نیل یکدرم چهار رطل برا شوره ده مثقال گوگرد یکمثقال زرنیخ یکمثقال فولاد
سه مثقال آتشی که از آب کشته نگردد خوک آبی که هندوی سوس گویند استخوان او بستانند و نیزه خشک ببید لالبیان استخوان آن بگرد آنند
چنانکه آتش از حرکت و دود برخیزد آن آتش هرگز از آب کشته نگردد مگر سرکه هندی و همچنان از استخوان باخذ و استخوان آن
اسب و استخوان فرخیک هرگاه از اینها آتش برآید هرگز با آب کشته نشود مگر سرکه هندی بجنبد بیارد آهک آب باریشه
و باریک بسایه و به بیزد و شاه میرغم تازه از گرد و غبار پاک کند و آن چونه گل را برابر او پراکند و سرکه تیز در دهن کرده بر رو به مد
بقدرت الله تعالی نشناد کرده این عجایبات صنایع صانع بی الکت بعید باشد و الله اعلم بالصواب دانگه و اردوی بندوق
و بختال و حرب زن چهار قسم است هفت یک و شش یک و پنج یک و چهار یک بختال و حرب زن کار حجابه و سه قسم دیگر
بندوق کار نیاید پنج یک اول است و پر زور و شش یک در روز دوم است و هفت یک ستم پنج یک که زورست از آنجهت که
که شوره و گوگرد و انگشت با عتدال است در شش یک هفت یک شوره غالب میشود و در چهار یک گوگرد و در هفت غالب میشود
و قوه ان کمتر میشود و این قسم بختال و حرب زن بکاری آید بجهت قلت شوره والله اعلم بالصواب خاتمه سبحان الله
اگر نه مشیت ازلی و اراده لم یزلی توفیق اختتام سخن بخشد در ادای ایزدی شکر زبان خامه مقطوع اللسان گویای رابطه را
که حرف تحریر بر زبان راند و قلم مکسور البیان نطق را چه مجال که این گرامی معنی را از کشور عدم بمنصه وجود جلوه گر گرداند
سیما ذره سرگردان بادیه حیرانیه که عدم و وجودش موسوم نقطه که هیچ جهة قسمت نه پذیرد بیش نباشد با کمال بضاعتی
دریافت و غایت قصور شناخته و نهایت تهی مایه عرفان چگونه متکفل چنین امر بی کران و متحمل اینچنان بار گران تواند بود بیت
کو کسی شکر او فزون گوید شکر توفیق شکر چون گوید مگر آنکه توفیقات نامتناهی جذبات از روی عنایت ازلی قلاده وزی نموده این نقطه دایره صغر را به
نکته قابلیه که محیط است بر هر شی که بفیض او هستی یابد و روش اداکی امت نقاب دو بنیره ظهور و بطون کردیده بر تبه حال رقم عقده ما کرداند با سهل وجهی دره
پیچ تراویج تعبد طاقت حی الکمالات نزول صعودی نموده کوشش نماید دار عهده ادائی او چه بجا باید برآید المنة لله که صحت تالیف این تصنیف ترتیب
الله مع عاقبت خان زمانی اندر انجب بی ... عفو الله عنهما بر اتمام انکتب مستطاب فرخنده آغاز خجسته انجام موفق گردیده آنکتب
دارالله مطلع شکر گذاری و مشرق سپاس واری بر برزد و دو شاهوار معنی حد فاقه را از بیت لالقه کوش کرده آن عالم علوی و شعلی نشسته این تاریخ علی رب العلی
بسند را از شرک فراین کون و مکان و غیره غایب مکان دو ب ... گردیده نقد ... بکنه کشف آورده عقده های متین را در سلک و آنفس تعلیف و نظم جسم
مقصود مبرهنی را بکیفیت اختتام آراسته بر تبه معنی انتظام داد فراهم آورده این کنج که از بهراوامکی ... در پرآگنده اوراق مکتب محتوی حکمی ... ادبی ... جهت شکستگان بوسیله عطر و حروده دادن برنور که جمع موزون رفتار استفاده می نمود تا از و اردات غیبی والهامات لاریبی بکاطرکه مناظر
انجعطوره و در وجه تا عبور انداخته ... سر بر نامه میشد بیت شکر ایزد را که این گنج نهان گشت ظاهر در
جهان چون آفتاب یافته از تایید صاحبقران گنج با داد و شد خجسته خطاب هست بر نبیان را مانع است

۸

[illegible]

بس که اصورت همت عالی [illegible]
جیش ز نقد امانه خا [illegible]

راه پر دل [illegible] عبارت مسیر
[illegible] عبارت [illegible]

باد چندار بیرون که زد عالی
کشته از ان باد شور گشته چراغ

[illegible]